همه چیز درباره امام حسین علیه السلام

(جلداول)

بسم الله الرحمن الرحیم

ولادت سالار شهیدان

امام حسین (ع) درسال چهارم هجری در شهر مدینه مکرمه متولد شد نام مادر گرامی اش زهرا سلام الله علیها و نام پدر پرفضیلتش علی بن ابی طالب (ع) بوده است.

در روایت است که موقعی که امام حسین (ع) متولد شد خدای رئوف به جبرئیل امر کرد که با هزار ملک به زمین نازل شده و از جانب خدا و خود به پیامبر (ص) تبریک گوید: موقعی که جبرئیل در حال نزول بود از جزیره ای گذشت که در او ملکی بنام فطرس یکی از حاملین سابق عرش که به خاطر کندی در امر خدا بین عذاب دنیا و آخرت مخیر شده و او عذاب دنیا را اختیار کرده بود ، معذب زندگی می کرد. وفتی فطرس ، جبرئیل را با آن همراهان دید از مقصدش پرسید؟ جبرئیل فرمود: خداوند به پیامبر(ص) فرزندی عطا کرده و مرا دستور داده که به حضرت تبریک بگویم.

فطرس گفت: مرا با خود ببر شاید آن حضرت در حق من دعا کند تا خدا از من بگذرد. پس جبرئیل او را با خود به حضور پیامبر برد و او پس از تبریک قضیه فطرس را برای رسول خدا (ص) بازگو نمود پیامبر فرمود: به فطرس بگو خود را به این نوزاد مبارک بمالد و به مکان و جایگاه خود بازگردد. چون فطرس دستور پیامبر را انجام داد حالش نیکو شد و خدا از او درگذشت.

چون فطرس خواست برگردد به رسول خدا(ص) فرمود: زود باشد که امت تو این نوزاد را شهید کنند . به خاطر حقی که این کودک بر من دارد، هر کس که او را زیارت کند من زیارت او را به حسین می رسانم و کسی که بر آن حضرت سلام کند من سلام او را می رسانم و هر کس بر حسین صلوات بفرستد من صلوات او را به آن حضرت می رسانم. سپس فطرس به آسمان بالا رفت و در حال صعود فخر می

کرد که : چه کسی مثل من است در حالی که من آزاد شده حسین بن علی و فاطمه و جد حسین رسول خدا (ص) هستم.

از امام رضا(ع) منقول است که : وقتی حسین(ع) متولد شد رسول خدا به اسماء فرمود: فرزندم حسین را بیاور.

اسماء می گوید من حسین را در جامه سفیدی پیچیدم و به حضور پیامبربردم. رسول خدا او را گرفت و در دامن خود نهاد و در گوش راست و اذان و در گوش چپ اقامه فرمود.

وقتی روز هفتم رسید حضرت فرمود حسینم را بیاورید. وقتی امام را به حضور پیامبر بردند رسول خدا گوسفند ابلقی را عقیقه کرد و یک ران آن را به قابله عطا فرمود پس دستور داد سر حسین (ع) را تراشیدند و به وزن موی سرش نقره تصدق داده و خلوق (نوعی عطر) بر سر آن بزرگوار مالید.

***

از ابو هریره روایت شده که گفت: در حالیکه رسول خدا(ص) بالای منبر برای مردم خطبه می خواند، حسن و حسین در حالیکه کودک بودند و لباس قرمزی پوشیده و در حال راه رفتن به زمین می خوردند وارد مسجد شدند. ناگاه دیدیم پیامبر از منبر پائین آمد و ایشان را برداشت و در پیش خود نشانید.

جبرئیل گهواره حسین(ع) را می گرداند

فاطمه زهرا سلام الله علیها می فرماید: گاهی که حسین در گهواره بود و گریان می شد و من در خواب بودم می دیدم که کسی گهواره را تکان می دهد و حسینم آرام می شود از پیامبر سؤال کردم که آن شخص کیست؟ فرمود : برادرم جبرئیل است.

روایت شده که گاه رسول خدا (ص) حسین را می گرفت و سر او را بلند می کرد و آنگاه دهان مبارک خود را بر دهان حسین(ع) می گذاشت و می بوسید.

و باز روایت است که : بعد از ولادت امام حسین(ع) فاطمه زهارا سلام الله علیها مریض شدند به این علت پستانش خشک گردید لذا برای حسین(ع) دنبال دایه می گشت ولی کسی پیدا نکردند.

پیامبر گرامی اسلام(ص) انگشت ابهام خود را در دهان حسن (ع) قرار داده و آن انگشت جد خود را می مکید و خدا رزق و غذای حسین را در انگشت پیامبر قرار داده بود و تا مدت 40 روز این معجزه ادامه داشت.

و بدین ترتیب حسین(ع) در دامان پر کرامت و برکت رسول خدا(ص) و فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی (ع) رشد و تربیت می یافت تا اینکه در سال دهم هجری همزمان با هفت سالگی اما حسین (ع) رسول خدا (ص) رحلت کردند.

بعد از رحلت رسول خدا (ص) و چندی بعد شهادت فاطمه زهرا سلام الله علیها ، تربیت آن امام بر حق بدست علی بن ابی طالب (ع) انجام پذیرفت تا اینکه علی (ع) در سن 63 سالگی به شهادت رسید و در آن وقت عمر امام به 36 سال رسیده بود و مقام امامت به امام حسن(ع) برادر بزرگ خود منتقل شد تا اینکه امام حسن مجتبی (ع) پس از ده سال امامت در سن 48 سالگی به شهادت رسید و مقام امامت به حسین بن علی (ع) منتقل شد.

امامت و خصوصیات حسین بن علی (ع)

در سال 50 هجری قمری در حالیکه سالار شهیدان در سن 46 سالگی بودند مقام امامت به ایشان منتقل شد.

چون از نظر شیعیان مقام امامت بسیار حساس حتی بالاتر از پیامبران(غیر از پیامبر اسلام) است، لذا باید از نظر اخلاقی امام در بالاترین درجه کمال بوده و از هر نقصو ضعفی و آلودگی به دور بوده و از خطا و گناه معصوم باشد.

لذا سالار شهیدان دارای همه این خصوصیات بوده اند که به بعضی از آنها اشاره می شود:

امام حسین بر سر سفره فقراء

یکروز امام حسین (ع) در گوچه می گذشتند که به عده ای از فقیر برخوردند ، در حالیکه فقرا عباهای خود را بر روی زمین پهن نموده و نان خشکی در مقابل خود قرار داده و مشغول خوردن بودند.

وقتی چشم فقرا به امام حسین(ع) افتاد به حضرت تعارف کردند که با آنها هم غذا شود حضرت قبول کردند و از اسب پیاده شده فرمودند: خدا مردمان متکبر را دوست نمی دارد. و در کنار آنان قرار گرفته با آنها هم غذا شدند. پس از صرف غذا به آنها فرمود: همانطوریکه من دعوت شما را قبول کردم ، شما هم دعوت مرا قبول کنید و به منزل من بیائید.

آنها قبول کرده و به منزل حضرت رفتند و حضرت دستور پذیرایی داد و پس از صرف غذا به هر کدام مبلغی پول داد و آنها را مرخص فرمودند.

اثر زخم بر پشت سالار شهیدان

در روز عاشورا اثر زخمی را بر پشت امام حسین(ع) دیدند و از امام سجاد (ع) علت آن را سؤال کردند: حضرت فرمود: این اثر طعام و غذاهایی است که حضرت بر پشت خود قرار داده به منزل مسکینان و فقراء و زنان بی سرپرست می بردند.

امام قرض اسامه را اداء می فرمایند

امام حسین(ع) به عیادت اسامه رفتند. اسامه که مریض بود می گفت: آره از اندوه و حزن من! حضرت فرمود: غم و اندو تو چیست؟

عرض کرد قرض من است که به شصت هزار درهم رسیده است.

حضرت فرمود: من آن را اداء می کنم.

اسامه گفت: می ترسم قبل از اداء قرضم بمیرم.

حضرت فرمود قبل از اینکه رحلت کنی من قرض تو را اداء می کنم و اداء کرد.

به امام حسین (ع) گفتند : یابن رسول الله برای چه اینقدر خوف و ترس شما از خدا زیاد است . فرمود : در روز قیامت کسی در امان نخواهد بود مگر آن کس که در دنیا خائف و ترسان باشد.

چاه آب بواسطه امام حسین(ع) پر آب می شود

از ابن عون روایت شده که : چون امام حسین به عنوان مکه از مدینه خارج شد به ابن مطیع رسید در حالیکه او چاهی را حفر می نمود او به حضرت گفت: به کجا می روید پدر و مادرم فدایت؟

فرمود : به مکه می روم و نامه های شیعیان را به او نشان داد.

ابن مطیع گفت: ما از شما استفاده می کردیم و به سوی آنان برو.

حضرت قبول نفرمود: ابن مطیع گفت: این چاه قبلا آب داشت ولی حالا آب ندارد شما دعا کنید در آن برکت پیدا شود. حضرت فرمود: از آب آن مقداری بیاور. چون آورد حضرت از آن مقداری خورده و مضمضه نموده و به چاه ریختند پس آب آن زیاد شد.

امام حسین(ع) و مرد اعرابی

فخر رازی روایت کرده که: عربی پیش امام حسین(ع) آمده و قصد گفتن گرفتاری خود را به حضرت داشت . به حضرت عرض کرد از جدت رسول خدا(ص) شنیدم که هر موقع حاجتی داشتید فقط از چهارنفر بخواهید یا از عری شریف یا سروری بخشنده یا قاری قرآن و یا صاحب صورت نیکو.

اما از حیث عرب بودن پس عرب به واسطه جد شما شرافت پیدا کرد اما بخشندگی پس از شما شروع شده و سیره شما است. و اما قرآن پس در خانه شما قرآن نازل شد و اما از حیث زیبایی صورت پس از جدت شنیدم که فرمود: هرگاه خواستید مرا ببینید به حسن و حسین نگاه کنید.

امام حسین(ع) فرمود: چه حاجتی داری؟ پس او هم نوشت. حضرت فرمود: از پدرم علی شنیدم که فرمود: قیمت هر مردی بقدر خوب بودنش است و از جدم شنیدم که فرمود: المعروف بقدر المعرفه من سه سؤال از تو می کنم اگر یک جواب دادی (یک سوم) به تو می دهم . اگر دو جواب دادی (یک دوم) و اگر هر سه را جواب دادی پس همه حاجتت را می دهم و اشاره کرد به کیسه سکه ای که مهر عراق داشت.

عرب گفت: سؤال کن و الا حول ولا قوه الا بالله.

امام فرمود: کدام عمل افضل است؟ عرب گفت: ایمان به خدا.

امام فرمود: چه چیزی بنده را از هلاکت نجات می دهد؟ گفت اطمینان به خدا.

امام فرمود : چه چیزی زینت مرد است ؟ گفت : علم همراه با حلم. فرمومد: اگر نتوانست حلم را با علم همراه کند؟ گفت : مالی داشته باشد که ببهشد. فرمود: اگر نتوانست؟ گفت : فقر با صبر. فرمود : اگر این را هم نداشت؟ عرب گفت صاعقه ای از آسمان آمده او را بسوزاند.

امام خندید و کیسه پول را به او داد.

معلم اطفال امام حسین(ع) پاداش می گیرد

عبدالرحمن سلمی معلم کودکان امام حسین(ع) بود سوره حمد را به یکی از کودکان حضرت تعلیم کرد. آن طفل نزد امام آمده و سوره حمد را تلاوت کرد. امام هزار دینار و هزار حله به آن معلم عطا کرده و دهان او را پرا از مروارید نمود.

به آن حضرت اعتراض کردند که پاداش او را زیاد دادی .

حضرت فرمود: این پاداشی که به او دادم در مقابل عطای او که از بین نخواهد رفت اندکی است.

امام در عوض یک شاخه ریحان کینز را آزاد می نماید

انس بن مالک یم گوید: نزد امام حسین(ع) بودم دیدم کنیزکی آمد وی یک شاخه ریحان برای آن حضرت هدیه آورد. حسین (ع) به آن کنیز فرمود: من تو را برای رضای خدا آزاد کردم . من به آن بزرگوار گفتم: این کنیز یک شاخه ریحان که هیچ ارزشی ندارد برای شما هدیه آورد و شما او را آزاد نمودید.

حضرت فرمود: خدای حکیم ما را بدین خصلت مؤدب کرده و در قرآن می فرماید: موقعی که مورد تحیت قرار گرفتید به نحو نیکوتری از آن تلافی کنید و یا اینکه مثل آن را تلافی نمائید تلافی نیکوتری که صلاح بود من انجام دهم، آزاد کردن او بود لذا من او را آزاد نمودم.

چرا امام حسین (ع) فرزندان کمی داشت

به امام سجاد(ع) گفتند: چرا پدرت امام حسین(ع) کم اولاد است. فرمود: تعجب می کنم که من چگونه متولد شدم؟ زیرا پدرم امام حسین(ع) در هر شب و روز هزار رکعت نماز بجای می آورد.

دوستی حسین(ع) موجب آمرزش گناهان

ابوذر می گوید: پیامبر (ص) امام حسین را بوسید و فرمود: کسیکه حسین(ع) و ذریه ایشان را از روی اخلاص دوست داشته باشد آتش جهنم به او نخواهد رید ولو اینکه گناهانش به عدد ریگهای بیابان باشد مگر اینکه گناهی کند که او را از ایمان خارج نماید.

مرد شامی و امام حسین(ع)

در کتاب داستان راستان آمده است که : شخصی از اهل شام به قصد حج یا مقصد دیگر به مدینه آمده چشمش افتاد به شخصی که در کنارش نشسته بود. توجهش جلب شد. سؤال کرد این مرد کیست؟ گفتند: حسین بن علی بن ابی طالب (ع) است.

سوابق تبلیغاتی عجیبی که در شام در ذهنش رسوخ کرده بود موجب شد که دیگ خشمش به جوش آید و قربه الی الله آن چه می تواند سب و دشنام نثار حسین بن علی بنماید.

وقتی عقده دل خود را گشود و هر چه خواست گفت. امام حسین بدون اینکه ناراحت شود و غضبناک گردد نگاهی پر مهر و عطوفت به او نموده و پس از آنکه چند آیه از قرآن مبنی بر حسن خلق و عفو اغماض قرائت کرد به او فرمود: برای هر نوع خدمت و کمک به تو آماده ایم آنگاه از او پرسید آیا از اهل شامی گفت: آری حضرت فرمود: من با این خلق و خوی مردم شام آشنائی داشته و علت آن را می دانم.

پس از آن فرمود: تو در شهر ما غریبی اگر احتیاجی داری به تو کمک می کنیم حاضریم در خانه خود از تو پذیرائی کنیم و تو را بپوشانیم و به تو پول بدهیم مرد شامی که منتظر عکس العمل شدید حضرت بود وقتی دید امام حسین(ع) با او با این نرمی و گذشت برخورد کرد چنان منقلب شد که گفت: آرزو داشتم زمین شکافته می شد و من به زمین فرو می رفتم و این چنین نشناخته و نسنجیده گستاخی نمی کردم.

تا این ساعت برای من در همه روی زمین کسی از حسین و پدرش مغبوضتر نبود ولی از این ساعت برعکس کس نزد من از او و پدرش محبوبتر نیست.

احترام امام حسن(ع) به برادر کوچکتر خود

در کتاب منتهی آلامال این روایت آمده که: ابو حازم اعرج گفت: امام حسن(ع) چنان با احترام و نیکی با امام حسین (ع) رفتار می کرد که گویا آن حضرت از امام حسن (ع) بزرگتر است.

و ابن عباس گفت: علت این احترام و بزرگی را از اما م حسن (ع) پرسیدم.

فرمود: همان هیبتی را که در پدرم علی (ع) می دیدم در امام حسین (ع) می بینم.

همچنین ابن عباس گفت: هر گاه امام حسن(ع) در مجلس بود و امام حسین (ع) وارد می شد بجهت احترام به امام حسین (ع) حال امام حسن متغیر می شد.

از حذیفه نقل شد: دیدم رسول خدا دست حسین را گرفته و فرمود: ای مردم این حسین بن علی است پس او را بشناسید قسم به آن کسیکه جانم بدست اوست حسین در بهشت است و دوستان او و دوستان دوستان او در بهشت هستی.

ابو یحیی روایت می کند که : حسین روی دوش پیامبر(ص) سوار می شد و رسول خدا می فرمود: شما بهترین سوار هستید.

از حضرت رضا(ع) روایت شده که فرمود: جدم رسول الله فرمودند: هر کسی می خواهد نگاه کند به کسی که در نزد اهل آسمان (از میان اهل زمین) محبوبترین است به حسین نگاه کند.

به احترام برادر کمترپول داد

یکروز مردی خدمت امام حسن آمد و چیزی خواست حضرت مجتبی پس از نصایح و اندرزها و سؤالاتی که از او کرد فرمودند صد دینار به او بدهند. از آنجا نزد حسین آمد و گفت درمانه ام و طلب مساعدت بیشتری کرد. حضرت فرمود: برادرم چقدر به شما داد. گفت: صد دینار.

حشرت به او بپاس احترام برادر 99 دینار داد.

امام و بخشش به مرد عرب

روزی مردی اعرابی وارد مدینه شده پرسید: سخاوتمند ترین مردم مدینه کیست؟

امام حسین (ع) را به او معرفی نمودند و به محل حضرت راهنمائیش کردند.

عرب وارد محل حضرت شده و امام را در حال نماز دید. ایستاد و چند شعر خواند به این مضمون(اینک ناامید نشده آنکه امید به تو داشته و کوبه در خانه ات را به امید بخشش کوبیده تو سخاوتمند و پشتیبان بیچارگانی پدرت نابود کننده فاسقین بود. اگر نبود راهنمائیهای پدر و جدت پیکر ما را جهنم فرا می گرفت).

امام نماز را تمام کرده به قنبر فرمود: از مال حجاز باقی ماند؟ عرض کرد: چهار هزار دینار موجود است. حضرت دستور داد که آن را بیاورد زیرا کسی که سزاوارتر به آن بود رسیده است. وقتی دینارها را حاضر نمود، امام دو برد خود را از تن در آورده و پولها را درآنها پیچیده و بواسطه شرم و حیا دستش را از شکاف درب خارج نموده و به اعرابی تقدیم کرد در حالی که امام این شعر را می خواند.

(بگیراین مقدار را ومن از تو پوزش می خواهم. بدان نسبت به تو مهربانم که اگر در فرا وسیله ای (حکومت) بدست آید ثروت سرشاری بر تو ریزش خواهد کرد. اما گذشت زمان خیلی تغییر پذیر است و اینک دست ما از نظر مالی گشاده نیست).

اعرابی پول را گرفت و شروغ به گریه نمود. امام فرمود: شاید آنچه دادیم کم بود.

گفت: هرگز گریه ام برای این است که چگونه دست سخاوتمند شما در دل خاک جای می گیرد.

***

اهمیت زیارت مرقد امام حسین(ع) و تربت کربلا و عزاداری برای سالار شهیدان

بارگاه و مرقد مطهر سالار شهیدان و همچنین تربت کربلا در سخنان معصومین (ع) از جایگاه ویژه ای برخوردار است بطوری که بعضی از علماء زیارت آن امام شهید را واجب می دانند.

زیارت امام حسین معادل نود حج و عمره پیامبر

روزی پیامبر(ص) حسین را در دامان خود گرفته و او را می بوسید و می بوئید عایشه از این همه توجه پیامبر به حسین در شگفت بود و سئوال کرد چرا شما این قدر به این کودک بوجه دارید. رسول خدا (ص) فرمود: وای بر تو چگونه توجه به حسینم نکنم و او را دوست نداشته باشم و حال آنکه او میوه دل و نور چشم من است. بزودی امت من حسینم را می کشند، کسی که بعد از شهادت او آن بزرگوار را زیارت کند خدا ثواب یک حج از حجهای من را برای او خواهد نوشت.

عایشه گفت: یا رسول الله ثواب یک حج از حجهای شما؟فرمود: آری بلکه ثواب دو حج از حجهای من.

عایشه گفت: ثواب دو حج از حجهای شما؟

فرمود: آری بلکه ثواب سه حج از حجهای من و همینطور رسول خدا (ص) ثواب زیارت حسنی را بالا می برد تا اینکه در آخر فرمود ثواب نود حج و عمره از حج و عمره مرا به زائر حسین می دهند.

روز قیامت همه چشمها گریانند غیر از گریه کننده بر حسین(ع)

پیامبر اسلام(ص) به فاطمه زهرا فرمودند: زنان امت من بر زنان اهلبیت من گریه می کنند و مردان ایشان بر مردان اهلبیت من گریه خواهند کرد وهمه ساله دسته به دسته عزادار خواهند نمود.

موقعی که روز قیامت شود تو زنان و من مردان ایشان را شفاعت خواهیم کرد. هر کس در عزای حسینم گریه کند ما دست او را می گیریم و داخل بهشت می نمائیم.

ای فاطمه فردای قیامت هرچشمی گریان است مگر آن چشمی که در مصیبت حسین گریه کند آن چشم است که در آن روز به وسیله نعمت های بهشتی روشن و خوشحال گردد.

امام حسین(ع) فرموده باشد: من کشته اشک و گریه ام هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر اینکه گریه کند.

در امالی شیخ طوسی است که کسی از امام رضا(ع) سؤال کرد چه می فرمائید درباره آن گلی که مردم می خورند؟

حضرت فرمود: هر گلی حرام است مثل مردار و خون و آن حیوانی که با نام خدا ذبح نشود، مگر گل تربت قبر حسین (ع) که در آن شفای هر دردی است.

بی احترامی به تربت حسین (ع) عاقبت بدی می آورد

همچنین در کتاب امالی شیخ صدوق آمده است که از شخصی نقل شده که گفت: من در مسجد جامع مدینه نماز می خواندم در آن حال متوجه شدم دو نفر غریبه که کنار من نشسته اند با هم صحبت می کنند و یکی به دیگری می گفت: هیچ می دانی چه حادثه ای برای من اتفاق افتاد؟ من دچار مرض داخلی شدم که هیچ پزشکی متوانست آم مرض را تشخیص دهد. تا اینکه از خود نا امید شدم.روزی پیرزنی سلمه نام که همسایه ما بود به خانه من آمده و چون مرا ناراحت دید گفت: اگر من تو را درمان کنم چه می گوئی ؟ گفتم: به غیر از این آرزوئی ندارم.

او به خانه خود رفته و ظرفی از آب پر کرده بیاورد و گفت: این را بخور تا شفا یابی . من آن را خوردم و بعد از لحظه ای خود را صحیح و سالم یافتم. مثل اینکه هرگز آن مرض در من نبود و چندین ماه گذشت و هیچ اثری از آن مرض نماند . روزی به آن پیرزن که به خانه ما آمده بود گفتم: ای سلمه بیا بگو که آن شربت از چه چیزی بود که آن روز به من دادی و مریضی مرا برطرف نمود. گفت: آن شربت مخلوط بود با یک دانه از تسبیح که در دست دارم. پرسیدم و این تسبیح از چه چیزی درست شده؟ گفت: تربت حسین بن علی ابن ابی طالب (ع) است. یکدانه از این را در آب مخلوط کرده و به تو دادم.

من که این مطلب را شنیدم سخت ناراحت شدم و گفتم ای رافضیه چرا مرا با خاک حسین درمان کردی؟ آن پیرزن ناراحت شده و به خانه خود رفت و هنوز به خانه خود نرفته بود که درد من برگشت و مریضی من عود نمود و تاکنون نتوانسته ام آن را علاج نمایم و من نمی دانم عاقبت این مریضی با من چه می کند.

رسول خدا(ص) فرمود: هر که برای حسین بگرید و یا حتی خود را به گریه بزند ، بهشت بر او واجب می شود.

شیخ جعفر شوشتری در کتاب مجالس خود نوشته است: همه پیامبران مأ'ور بودند که به زمین کربلا رفته و به این عبارت سلام کنند: فیک یدفن قمر الازهر ماه تابان در تو دفن می گردد.

ریختن خون سر ابراهیم به موافقت خون حسین(ع)

در کتاب ستارگان درخشان آمده است که: روایت شده که حضرت ابراهیم برای زیارت زمین کربلا به طرف آن زمین مقدس حرکت کرد وقتی به زمین کربلا رسید، ناگهان از اسب بر زمین افتاد و سر مبارکش به سنگی خورد و خون جاری شد.

حضرت ابراهیم از این امر تعجب کرد و از خدا حکمت این حادثه را سؤال فرمود.

خداوند وحی کرد که از تو خطائی سر نزده بلکه چون خون حسین در این زمین ریخته می شود، خون سر تو به موافقت خون حسین (ع) ریخته شد.

زیارت حسین (ع) عظیم تر از زیارت دیگران

ابن ابی یعفور می گوید: از کوفه رفتم به مدینه زیارت حضرت صادق(ع) وقتی خدمت حضرت رسیدم عرض کردم خیلی زحمت کشیدم تا اینکه موفق به ملاقات شما شدم.

حضرت فرمود: کاریکه برای خدا می کنی از زحمتش مگو پس فرمود: چرا نرفتی به زیارت کسی که حقش از من عظیم تر است بر تو.

می گوید: تعجب کردم و عرض کردم که تو امام مفترض الطاعه می باشی چه کسی از شما عظیم تر است؟ فرمود : هو الحسین بن علی (ع).

حضرت صادق (ع) فرمود: هر چیزی را از برای او در اجر و ثواب حدی است مگر گریه بر سید الشهدا که ثوابش حدی ندارد.

روضه ابوعماره در حضور امام صادق(ع)

ابو عماره مداح می گوید: روزی به خدمت امام ششم رفتم حضرت فرمود که شعری چند در مرثیه حسین (ع) بخوان چون شروع کردم حضرت فرمود: به آن روشی که پیش خود می خوانید و نوحه می کنید بخوان چون خواندم حضرت بسیار گریست و صدای گریه زنان آن حضرت نیز از پشت پرده بلند شد. چون فارغ شدم حضرت فرمود: هر که شعری در مرثیه حسین(ع) بخواند و پنجاه کس را بگریاند بهشت بر او واجب می گردد و هر کسی سی کس را بگریاند بهشت بر او واجب می گردد تام رسید به اینجا که فرمود هر کس که مرثیه بخواند و خود بگرید بهشت بر او واجب می گردد و هر کس که خود را به گریه زند بهشت بر او واجب است.

هرثمه از اصحاب علی (ع) می گوید: خدمت امیرالمومنین (ع) در بعضی از سفرها بودیم آن حضرت رسید به موضعی که در آنجا درختی بود. قدری خاک برداشت و بوسید و فرمود: واها لک ایها التربه خوشا به حال تو ای زمین مردمی از تو محشور می شوند که بدون حساب وارد بهشت گردند.

امام صادق(ع) فرمود: در اطراف قبر امام حسین(ع) چهل هزار ملک توطن نموده و مشغول زیارت اند، عمگی اندوهگین مصیبت آئین و گریان و عزادارند تا روز قیامت.

در روایات خصوصیاتی برای تربت کربلا ذکر کرده اند از جمله: همانطور که سید بحرالعلوم در شعری گفته اگر کسی تسبیحی از تربت کربلا داشته باشد هرگاه صاحب آن بیکار باشد تسبیح از طرف صاحبش ذکر می گوید و ثواب آن برای صاحبش نوشته می شود.

اجر دوستدار حسین(ع)

امام صادق(ع) به مردی بنام مسمع فرمود: ای مسمع تو از مردم عراقی آیا قبر حسین را زیارت می کنی؟

گفت: نه من در بصره معروفم و دشمنان ما زیادند بیم دارم از من در نزد خلیفه سعایت کنند.

حضرت فرمود: آیا مصائب حسین را یاد می کنی؟

گفت: آری فرمود و گریه می کنی؟ گفت: آری به خدا قسم از چشمانم اشک می ریزد اهل خانه ام اثر اندوه را در صورت من مشاهده می کنند و یاد مصائب امام حسین(ع) مرا از طعام خوردن باز می دارد.

حضرت فرمود: خدا اشک چشمت را رحمت کند. بدان تو از جمله شیعیانی هستی که برای ما ناله می کنند در شادی ما شاد و در اندوه ما اندهگین و در ترس ما ترسان و در ایمن ما ایمن می شوند وقت مردن پدران مرا خوهی دید که حاضر شوند و درباره تو به عزرائیل توصیه فرمایند.

از جمله خصوصیات تربت کربلا آنکه : اگر با مهر تربت حسین (ع) نماز گذارند ثواب نماز هفتاد برابر می گردد و تا هفت طبقه زمین تور دهد.

علماء گفته اند وجوب سفر حج منوط به بی خطر بودن سفر باشد و اگر احتمال خطر بدهد وجوب ساقط است ولی درباره زیارت امام حسین گفته اند: هر چه خطرش بیشتر ثوابش عظیم تر است.

چرا زمین جسد زنی را قبول ننمود؟

در زمان امام ششم زنی مرد و چون او را دفت کردند روز بعد دیدند که از قبر بیرون افتاده است مجددا او را دفن کردند و روز بعدش دیدند که باز از قب بیرون افتاده و زمین او را قبول نمی کند.

به امام صادق(ع) مراجعه کرده و این حادثه را به ایشان گفتند. حضرت فرمود بررسی و تحقیق کنید که این زن چه می کرده؟ چون بررسی کردند آمدند به امام گفتند که زنی بوده زنا کار و هرگاه بچه ای برای او حاصل می شده آن را در تنور انداخته و می سوزانده است.

حضرت فرمود: آری چون سوزاندن مخصوص خداست و این زن ان بچه ها را می سوزانده لذا زمین او را قبول نمی کند و چاره آن است که مقداری از تربت امام حسین(ع) را در قبر او بگذارید که زمین او را قبول کند اگر چه عذابش محفوظ است.

به دستور حضرت عمل کردند زمین دیگر او را بیرون نیانداخت.

تربت کربلا بیمه ساختمان

در حالات مرحوم آیه الله العظمی نجفی مرعشی گفته اند که هرگاه می خواستید ساختمان مدرسه و یا خیریه ای بسازند به بنای آن ساختمان می فرمودند هرگاه پی های آن را آماده کردید مرا خبر کنید . وقتی آماده می شد حرکت می کردند و در کنار هر پی آن مقداری تربت امام حسین(ع) گذاشته می فرمودند من با این کار این ساختمان را بیمه می کنم.

توبه حضرت آدم و گریه بر حسین (ع)

در روایت است که موقعی که حضرت آدم می خواست نزد خدا توبه کند از جبرئیل کیفیت توبه کردن را سؤال کرد. جبرئیل به او فرمود: که خدا را به نامهای مقدس که در ساق عرش نوشته شده قسم دهد تا خدا توبه او را بپذیرد.

حضرت آدم خدا را قسم داد:

((یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی ، یا فاطر بحق فاطمه ، یا محسن بحق الحسن، یا قدیم احسان بحق الحسین.))

پس آدم عرض کرد چرا وقتی بنام پنجمین می رسم قلبم می شکند و اشکم جاری می شود؟ جبرئیل گفت: فرزند تو حسین به مصیبتی دچار می شومد که کلیه مصیبتها در مقابل آن کوچک و ناچیز ند.

آدم گفت: چه مصیبتی؟ جبرئیل گفت: حسین(ع) در حالی کشته می شود که عطشان و غریب و تنها خواهد بود و یاری نخواهد بود و یاوری نخواهد داشت. ای آدم: کاش تو حسین را در آن حال می دیدی که کار او به جائی می رسد که تشنگی در نزد او مثل دود مانع دیدن آسمان می شود ، پس کشته می شود و ذبح می شود مثل ذبح گوشفند و دشمنان اثاث و اموال او را غارت می کنند ،سر او و یارانش را به شهرها می گردانند و زنان نیز اسیر گردانده می شوند.

آدم گریه سختی نمود و خداوند تو به او را قبول فرمود.

تربت حسین (ع) قطعه ای از خاک بهشت

در کتاب داستانهایی از زندگی علماء آمده است که در زمان شاه عباس از طرف یکی از کشورهای خارجی شخصی آمده و نامه پادشاه آنجا را برای شاه عباس آورد که نوشته بود: دستور بدهید علماء مذهب شما با فرستاده من در امر دین و مذهب مناظره کنند.و اگر مغلوب او شوند به مذهب ما بگروید.

و آن فرستاده هنرش این بود که هر کسی چیزی را در دست می گرفت، او از آن خبر می داد که چه چیزی است.

شاه عباس علماء را جمع کرد و سرآمد علماء ملا محسن فیض کاشانی عوامی را فرستاد تا با علماء ایران مناظره کند.

آن فرستاده گفت: شما از عهده من نمی توانید برآئید اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم چه چیزی است.

فیض کاشانی تسبیحی از تربت سید الشهداء در دست گرفت آن شخص در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر می کرد.

ملا محسن گفت: چرا عاجز شدی؟

فرستاده گفت: عاجز نشده ام ولی طبق تخصص خود چنان می بینم که در دست تو قطعه ای از خاک بهشت است و تعجب من از این است که خاک بهشت چگونه به دست تو رسیده است.

فیض کاشانی گفت: راست گفتی . در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسبیحی است از قبر مطهر دخترزاده پیامبرمان که امام بوده و از این قضیه حقیقت دین ما و بطلان دین شما روشن شد.

پس آن شخص اسلام اختیار کرد.

***

چگونه کسیکه به تربت حسین (ع) اهانت کرد مجازات شد

شیخ طوسی نقل کرده است که موسی بن عبدالعزیز گفت که یوحنا، طبیب نصرانی با من ملاقت کرد و گفت بحق پیغمبرت و دینت بگو کیست آن کسی که مردم در ناحیه ابن بصیره به زیارت او می روند؟ آیا از اصحاب شما است؟

گفتم: نه امام حسین (ع) پس دختر پیامبر ما است.

یوحنا گفت: علت اینکه این سؤال را از تو کردم قضیه عجیبی است که خود به چشمم از این امام دیده ام.

شبی شاپور خادم هارون الرشید مرا طلبید. چون بنزد او رفتم مرا برداشت و بخانه موسی بن عیسی بی هوش در رختخواب افتاده و طشتی پیش رویش بود که جمیع دل و روده اش در َآن ریخته بود. شاپور از خادم موسی پرسید این چه حالت است که به موسی دست داده؟ خادم موسی گفت: او یک ساعت پیش از این درنهایت صحت و خوشحالی نشسته بود و با ندیمان خود صحبت می کرد و شخصی از بنی هاشم حاضر بود و می گفت: من بیماری شدیدی داشتم و به هر چه معالجه کردم سودی نبخشید تا آنکه کاتب به من گفت : از تربت امام حسین (ع) بردار و مداوا کن. من چنین کردم و عافیت یافتم.

موسی بن عیسی گفت: هیچ از آن تربت پیش تو مانده است؟

گفت: بلی پس فرستاد قدری از آن تربت آوردند. موسی آن را گرفت و از روی استهزاء و مسخره کردن در مقعد خود داخل کرد چون چنین کرد در همان حال فریادش بلند شد که سوختم ، سوختم طشت بیاورید.

چون طشت آوردند ،احشاء و دل و روده او در داخل طشت ریخته شد پس مجلس به عزا تبدیل شد.

حال تو ای یوحنا بیا و ببین می توانی چاره ای برای درمان او پیدا کنی ؟

یوحنا می گوید : چون من به داخل طشت نگاه کردم دیدم که جگر و سپرز و شش و دلش همه در طشت افتاده بسیار تعجب کردم و گفتم : هیچ کس چاره او را نمی تواند بکند مگر عیسی بن مریم که مرده را زنده می کرد.

شاپور گفت: راست می گوئی لکن این جا باش تا معلوم شود که حالش به کجا منتهی می شود. منشب نزد ایشان ماندم و در موقع سحر ، موسی بن عیسی به جهنم واصل شد.

یهودی به وسیله سر حسین(ع) و معجزه آن مسلمان شد

نقل شده است که وقتی سرهای شهداء را با اسراء به طرف شام می بردند ، در منطقه حران در بالای بلندی یک نفر یهودی بنام یحیی خزائی به استقبال آمده و سرها را تماشا می کرد که چشمش افتاد به

سر مبارک سید الشهداء و دید لبهای مبارکش می جنبد پیش رفته و گوش فرا داد و شنید که این آیه را می خواند:

((وسیعلم الذین ظلمو ای منقلب ینقلبون))

ظالمین به زودی خواهند دانست که قدرت با کیست.

یحیی از مشاهده این قضیه بشگفتی فرو رفته و پرسید این سر کیست؟ گفتند: سر حسین بن علی. پرسید: مادرش کیست؟ گفتند: فاطمه دختر رسول خدا(ص) یهودی گفت اگر دین او برحق نبود این کرامت از او ظاهر نمی شد پس مسلمان شد و لباس و مبلغ هزار درهم برای امام سجاد(ع) فرستاد. مأمورین از این جریان ناراحت شده گفتند که تو به دشمنان خلیفه کمک می کنی دور شو والا تو را خواهیم کشت. یحیی شمشیر برداشته و با آنها به جنگ پرداخته تا اینکه بعد از کشتن پنج تن از آنان به شهادت رسید و مقبره او در دروازه حران شام بنام یحیی شهید معروف است.

***

امام رضا(ع) به بریان بن شبیب فرمود:

اگر خواستی شریک ثواب شهدای کربلا باشی و مانند کسانی باشی که با حسین(ع) شهید شدند هر وقت به یاد حسین(ع) و اصحابش افتادی بگو: یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما ای کاش من با آنها بودم تا به رستگاری بزرگ می رسیدم.

امام صادق(ع) به عبدالله بن سنان فرمود:

روزی عاشورا که شد لباس تمیز بپوش ، آستین ها را بالا بزن و سر و پا را برهنه کن و بعد از ظهر با کمی آب افطار کن که آن وقت کارزار آل محمد به آخرین مرحله رسید و بر خاک پاک کربلا هفده تن از بنی هاشم که روی زمین شبیه و نظیر نداشتند افتادند واگر پیامبر اسلام (ص) زنده بود خود برای آنان عزاداری می نمود.

پیامبر اسلام(ص):

((ان لقتل الحسین حرارهٔ فی قلوب المومنین لا تبردا ابدا))

برای شهادت حسین(ع) در دلهای مؤمنین حرارت و آتشی ایجاد می شود که هرگز سرد نگردد.

امام رضا(ع) فرمود:

روز شهادت حسین (ع) از شدت گریه پلک چشم ما زخم و اشک ما جاری و آنچه عزیز است نزد ما کوچک می گردد.

روز عاشورا دنبال حوائج مادی نرو

امام رضا (ع) فرمود کسیکه روز عاشورا دنبال حوائج مادی خود نرود خداوند حاجات دنبوی و اخروی او را برطرف کند و کسیکه روز عاشورا روز غم واندوهش باشد خداوند روز قیامت را برای او روز خوشحالی قرار دهد تا در بهشت چشمش به ما روشن گردد.

و کسیکه روز عاشورا برای منزلش آذوقه ذخیره کند خداوند در آن برکت قرار ندهد و روز قیامت با یزید و ابن زیاد و عمر سعد در پائین ترین مکان جهنم محشور گردد.

مستشرق آلمانی از عزاداری بر حسین (ع) تعجب می کند

مستشرق آلمانی می نویسد : در اقیانوس کبیر در کشتی نشسته بودم عبورم به اتاقی افتاد دیدم یک مرد به تنهائی روی صندلی نشسته و چیزی با خود می خواند و اشک می ریزد حس انسان دوستی مرا واداشت که از او علت گریه اش را سؤال کنم مبادا بر او ظلمی شده باشد که در این حین دیدم حلوائی پخته را در ظروف متعدد به مسافرین کشتی هدیه می نماید. گفتم: تو کیستی و این حالات چیست؟ گفت: من از شیعیان آل محمد (ص) هستم و چون امام ما در این روز به شمشیر ستم به خون آغشته و

یاران و اولاد و اصحاب او را هم کشتند من به یاد آن روز اشک می ریزم و این غذا را به نذر به پاس قیام خدا پسندانه او هدیه می کنم.

پرسیدم نام او کیست و کجا بود؟

گفت: حسین بن علی (ع) در کربلا شهید شده است.

آنگاه آن مستشرق تحقیقاتی کرده و رساله ای در نهضت وقیام حسین (ع) نوشته است.

روز عاشورا و با صدا و ناله بلند گریه کنید...

امام باقر (ع) علقمه فرمود:

گریه کنید بر حسین ، روز عاشورا و با صدا و ناله بلند گریه کنید و به دوستان و خویشان و یاران و اهل خانواده بگوئید که به صورت عزاداران در آیند و و قتی به هم می رسند بگویند: خداوند اجر ما و شما را در این مصیبت سید الشهداء بزرگ گرداند.

مرگ معاویه

با توجه به اینکه معاویه از روی سیاستی که داشت ، علنا با اسلام مخالفت نمی کرد و در ظاهر به نماز و بعضی ا ز ضروریات دین مثل جهاد و حج توجه می نمود و از طرفی طبق بنده های صلحنامه امام حسن(ع) با معاویه مبارزه و مخالفت علنی با معاویه از طرف امام حسین (ع) به مصلحت نبود در مدت ده سال امامت حسین بن علی (ع) که تمام آن در زمان خلافت معاویه بود حضرت این دوران را با شیوه برادر بزرگوار شان امام حسن مجتبی (ع) می گذراندند و اگر چه چند نامه تند بین امام حسین (ع) و معاویه رد و بدل شد که امام دشمنی های معاویه را با اسلام و اهلبیت گوش زد کرده بودند ولی تنش جدی پیش نیامد تا معاویه در سال60 مرد و یزید را به جانشینی خود معین کرد.

خلافت یزید

یزید که به عنوان خلیفه مسلمین از طرف پدرش معاویه علیه العنۀ منصوب شد از نظر خصوصیات اخلاقی بسیار فاسد و فاسق و از انجام هیچ حرامی ابا نمی نمود و برخلاف پدرش علنا با شعائر و واجبات اسلام مخالفت نموده و گاها احکام اسلام را مسخره می کرد. به گوشه هایی از اخلاق فاسد او اشاره می نمائیم.

معاویه ، یزید را به فرماندهی سپاهی برای فتح بلاد روم به جنگ فرستاد تا شاید اسمش در ردیف مجاهدان ثبت گردد.

لشکر در محلی بنام غذقذونه توقف کردند و در آنجا مسلمانان به تب و آبله مبتلا شدند. در آنجا دیری بود بنام یزید با زنش ام کلثوم در این دیر به عیش و نوش مشغول شدند. چون به وی به عنوان فرمانده لشکر خبر دادند که لشکریان به تب و آبله مبتلا شده و این دو مرض آنها را تهدید می کند، این مرد که از زن و شراب خسته نمی شد با کمال بی اعتنائی این شعر را گفت:

بااغذقذونه من حمی و من موم   ما ان ابالی بمالاقت جموعهم

به من چه که لشکریان در غذقذونه تب و آبله شده اند.

بدیر مران عندی ام الکلثوم   اذا اتکات علی الانماط فی غرف

در حالیکه من در این اطاقها تکیه زده و در دیر مران در نزدم ام کلثوم است.

این شعر منسوب به یزید است.

معشر الندمان قوموا واسمعو صوت الاغنانی

واشربو کاس مدام و اترکو ذکر المعانی

ای هم نشینان بلند شوید و به صوت غنا گوش دهید و پی در پی شراب خورده و معنویات را رها کنید.

شغلتنی نغمۀ العیدان عن صوت الاذان

و تعوضت عن الحور عجوزا فی الدنان

صدای اوازه خواه مرا از اذان مشغول نموده و من بجای حورالعین در آخرت با پیرزنی در دنیا را قبول می کنم.

میمونی داشت بنام ابوقیس که او را روی ماده خری که آن را زنی نهاده و لجام بسته بودند سوار کرده و با اسبها به مسابقه اسب دوانی می برد.

و یا می گوید:

فان حرمت یوما علی دین احمد فخذها علی دین المسیح بن مریم.

اگر شراب در دین محمد حرام است تو آن را به دین مسیحیان بخور.

در کتاب قریش آمده است: یزید پسر معاویه صاحب سگها و کبوترها و بازها و تازی های زیادی بود و اگثرا با نوازندگان و شاریین خمر سرو کار داشت و به میمون خود شراب می خورانید تا برای او رقص کند.

مشغولیات خلیفه مسلمین! شکار و سگ بازی و شرابخواری بود و افرادی را مأمور نموده بود که زنان خوش صورت را برای او می آوردند.

دعوت از امام حسین(ع) جهت بیعت با یزید

یزید فاسق و فاجر به محض رسیدن به خلافت نامه ای به ولید بن عتبه حاکم مدینه نوشت و دستور گرفتن بیعت از امام حسین (ع) و دو نفر دیگر از شخصیت های آن روز را صادر کرد ولید به همراهی و مشورت مروان بنی حکم دشمن اهلبیت مأموری خدمت امام حسین (ع) فرستاد و از آن حضرت برای حضور جهت یک مسئله مهم دعوت به عمل آورد.

امام با سی نفر از یاران مسلح خود عازم مجلس ولید شد و به یارانش فرممود شما خارج از مجلس آماده باشید که در صورت ضرورت از شما استفاده شود. امام وارد مجلس ولید شد و ولید خبر مرگ معاویه را رساند، و موضوع بیعت یزید را به اطلاع حضرت رساند.

امام فرمود بیعت شخصی مثل من می باید در مقابل مردم باشد لذا فردا چون مردم را دعوت کنی ما نیز در صورت تصمیم د آن مجلس حاضر و بیعت می کنیم.

ولید گفتار امام را پذیرفته و حضرت پس از برخوردی که با مروان در آن مجلس داشتند از جلسه خارج شده و شبانه پس از شب زنده داری در کنار قبر مطهر رسول گرامی اسلام از مدینه به طرف مکه حرکت فرمودند.

نقل شده است که حضرت تا صبح در کنار مرقد مطهر جدش رسول الله مشغول دعاو نماز بودند که نزدیک صبح به خواب رفتند و در خواب پیامبر را همراه عده ای از فرشتگان دیدند. رسول خدا حسین را در بغل گرفتند و به خود چسباندند و بین دو چشمش را بوسه زدند و فرمودند: پدرم به فدایت مثل اینکه می بینم تو در خونت غلطیده ای به دست مردمی که امید شفاعت مرا دارند در حالی که در نزد خدا هیچ بهره ای نخواهند داشت . ای پسرم بزودی تو ملاقات می کنی پدرت و مادرت و برادرت را و آنها مشتاق دیدار تو هستند و برای تو در بهشت درجاتی است که به آنها نمی رسی مگر با شهادت.

حضرت خبر شهادت خود را دادند

در وقت خدا حافظی از مدینه یکی از برادرانشان بنام عمر اطرف پیشنهاد سازش با یزید را کردند ولی حضرت فرمودند پدرم از رسول خدا خبر کشته شدن خویش و همچنین خبر کشته شدن مرا نقل نمود و پدرم در نقل خویش این جمله را اضافه نمود که قبر من در نزدیکی قبر او خواهد بود. آیا گمان می کنی چیزی را که تو می دانی من از آن بی اطلاع هستم؟ ولی به خدا قسم که من هیچگاه زیر بار ذلت نخواهم رفت و در روز قیامت مادرم فاطمه زهرا سلام الله علیها موجب اذیت و رنجش وی گردد داخل بهشت نخواهد گردید.

دیدار حضرت با ام سلمه ام المومنین

امام در دیداری که با ام المومنین ام سلمه داشتند ، ام سلمه ام المؤمنین به امام حسین (ع) عرض کرد با حرکت خود به سوی عراق مرا غمناک و محزون نگردان. زیرا من از جدت رسول خدا شنیده ام که می فرمود فرزندم حسین در خاک عراق و در محلی بنام کربلا کشته خواهد شد.

امام در پاسخ فرمود مادر من می دانم که از روی ظلم و دشمنی کشته و ذبح می شوم و خدا خواسته که اهلبیت من آواره و فرزندانم کشته و اسیر و در غل و زنجیر شوند و آنها فریاد کمک طلبی سر دهند ولی یاوری نخواهند داشت.

همچنین در هنگام خروج از مدینه امام حسین (ع) وصیتنامه خود را نزد محمد بن حنفیه برادر گرامی خود گذاشت.

وصیتنامه امام حسین(ع)

بسم الله الرحمن الرحیم ، این وصیتنامه حسین بن علی است به برادرش محمدبن حنفیه:

حسین شهادت می دهد که خدایی نیست جز خدای یگانه و محمد بنده و رسول خداست که از طرف خدا به حق رسالت آمد و بهشت و جهنم بر حق است و روز قیامت می آید و در آن شکی نیست و خدا همه کسانی را که در قبر هستند محشور می نماید.

من قیام نکردم از روی خودخواهی و نه برای خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری بلکه قیام کرده ام برای طلب اصلاح در دین جدم رسول خدا (ص) و در نظر دارم که امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سنت جدم و پدرم عمل کنم. هر کس از من قبول نمود راه خدا را پذیرفته و هر کسی رد کند و قبول ننماید من صبر و استقامت می کنم . تا خدا بین من و این قوم قضاوت کند که خدا بهترین حکم کنندگان

است و این وصیت من به تو است ای برادرو توفیق نیست مگر از جانب خدا. بر او توکل می کنم و بسوی او انابه می نمایم.

ورود به مکه

امام حسین (ع) پس از پنج روز که فاصله مدینه تا مکه را پیمود در شب جمعه سوم ماه شعبان وارد مکه معظمه گردید. در این مدت تا زمانی که حضرت از مکه خارج شد افراد و شخصیت هایی با حضرت ملاقات کردند از جمله عبدالله بن عمر یکی از شخصیتهای آن زمان با حضرت ملاقات کرد. عبدالله به امام عرض کرد: شما اگر با یزید مخالفت کنی کشته خواهی شد زیرا من از رسول خدا شنیدم که فرمود: حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری او بردارند به ذلت و خواری مبتلا خواهند گردید. لذا پیشنهاد من این است که مانند همه مردم راه بیعت وصلح را پیش گرفته و از ریخته شدن خون مسلمانان بترس.

حضرت در جواب فرمودند: ای ابو عبدالرحمن مگر نمی دانی که دنیا آنچنان پست و حقیر است که سر بریده یحیی بن ذکریا به عنوان هدیه و ارمغان برا فرد زناکاری از بنی اسرائیل فرستاده می شود ؟ مگر نمی دانی که بنی اسرائیل در اول صبح هفتاد پیامبر را به قتل رساندند و سپس به خرید و فروش و کارهای روزمره خود مشغول شدند که گویا هیچ کاری نکرده اند و خدا هم در عذاب آنها تعجیل نکرد بلکه به آنها مهلت داد و سپس به انتقام سختی دچار شدند. ای ابو عبدالرحمن تقوای الهی داشته باش و یاری مرا ترک نکن.

اما عبدالله بن عمریاری کردن حضرت را قبول ننمود و با حضرت خداحافظی کرد و شبانه به مدینه رفت و با نماینده یزید بیعت کرد. او کسی است که با علی (ع) و با امام حسن (ع) و با امام حسین(ع) و با امام سجاد(ع) بیعت نکرد ولی با معاویه و یزید و خوانخواری مثل حجاج بیعت می کند.

آمده است که وقتی حجاج خونخوار و قاتل صدوبیست هزار شیعه،وارد مدینه شد عبدالله بن عمر شبانه به در خانه حجاج رفته و تقاضای بیعت کردن کرد. حجاج به او گفت این همه عجله برای چیست صبر می کردی و فردا می آمدی ؟

عبدالله بن عمر گفت: چون از رسول خدا شنیده ام که هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد بر مردن جاهلیت مرده است لذا گفتم شاید امشب بمیرم و نتوانم با خلیفه و امامم بیعت کرده باشم و بر مردن جاهلیت مرده باشم !!! دراین موقع حجاج پای خود را از زیر لحاف بیرون آورد و گفت بیا با پای من بیعت کن!!

اعزام مسلم بن عقیل به کوفه و شهادت او

زمانیکه مردم کوفه متوجه شدند امام حسین (ع) قیام نموده نامه های زیادی که مورخین آنها را بالغ بر بیست هزار عدد می دانند به امام حسین (ع) نوشته و آمادگی و جانفشانی خود را در راه حضرت به اطلاع امام می رساندند.

لذا حضرت پس عموی خود مسلم بن عقیل را که در سن 28 سالگی بود و مردی عالم و عاقل و صاحب تدبیر و صلاح و شجاع بود به عنوان سفیر خود به شهر کوفه فرستاد تا اوضاع آنجا را برای حضرت گزارش کند.

مسلم بن عقیل با مشقات و سختی هایی که در طول را دید وارد کوفه شد و در منزل مختار و مسلم بن عوسجه مستقر گردید.

مردم وقتی از ورود او مطلع شدند دسته دسته به حضور او آمده و با مسلم به عنوان نماینده امام حسین(ع) بیعت نمودند و طولی نکشید که 18 هزار نفر از مردم بی وفای کوفه با مسلم بیعت کردند.

مسلم وقتی این اشتیاق و علاقه ظاهری مردم کوفه مطلع شد ابن زیاد را که حاکم بصره بود به کوفه فرستاد ابن زیاد شبانه وارد کوفه شد و صورت خود را بسته و عمامه سیاه بر سر نهاده و با این هیئت

وارد کوفه شد که عده ای فکر کردند امام حسین (ع) است لذا به او به عنوان امام سلام می کردند و مرحبا می گفتند!

مسلم وقتی خبر ورود ابن زیاد را شنید خوفناک شده و به خانه هانی بزرگ کوفه رفت و ابن زیاد از طریق غلام خود از حضور حضرت مسلم در خانه هانی با خبر شد لذا هانی را احضار نموده و با او درشتی کرد و با چوب دستی خود آنقدر بر سر و صورت او زد که بینی هانی شکست و گوشت صورتش کنده شد.

مسلم با شنیدن خبر دستگیری هانی مرم را به دور خود جمع کرد تا با ابن زیاد روبرو شده او را از بین ببرد ولی ابن زیاد دستور داد که جاسوسان او را در میان مردم شایع کنند که لشکر شام در راه است و اگر کسی مسلم را یاری کند جانش را از دست می دهد.

لذا وقتی مسلم با آن جمعیت زیاد به مسجد رفت هنوز نمازش تمام نشده بود که مسجد از یاران او خالی شد و بطوری مردم کوفه وحشت زده بودند که زنان می آمدند دست شوهرانشان را و مادران دست فرزندانشان را گرفته و از نزد مسلم دور می کردند. وقتی مسلم از مسجد خارج شد کسی با او نبود و نمی دانست در این شهر پر مکرو فریب به کجا برود؟ کو آن مشتاقان و آن جان فشانان راه حسین؟

در کوچه ها می گشت و تشنگی بر او غالب شده بود که طوعه پیرزن غیور کوفه را دید و او مسلم را به خانه خود برد و از او پذیرائی نمود ولی پسر او بلال حضور مسلم را به ابن زیاد خبر داد و طولی نکشید که خانه طوعه محاصره شد و دهها نفر برای دستگیری مسلم با فرزند عقیل دلیر مرد بنی هاشم به جنگ پرداختند.

مسلم آنقدر قدرتمند بود که بعضی از افراد را به بالای پشت بام پرتاب می کرد و 180 نفر از یاران ابن زیاد پس از بحث تندی که با مسلم نمود دستور به شهادت رساندن مسلم را صادر کرد. مسلم را به بالای دارالاماره بردند و حضرت مسلم در راه ذکرو تسبیح الهی می فرمود تا اینکه سرش را از تنش جدا

کرده و در کوچه انداختند همچنین به دستور ابن زیاد هانی بن عروهٔ آن پیرمرد 89 ساله را به شهادت رساندند و دو طفل مسلم بنامهای ابراهیم و محمد نیز بدست حارث کشته شدند.

خطبه امام حسین(ع) در مکه

حمد برای خداست و آنچه خدا بخواهد می شود و نیست هیچ قوتی مگر به وسیله خدا و درود خدا بر رسولش . نوشته و حتمی شده مرگ برای فرزند آدم مانند گردنبند برای دختران . و من به دیدار نیاکانم آنقدر اشتیاق دارم مانند اشتیاق یعقوب به یوسف . و برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آنجا فرود خواهم آمد و گویا با چشم خود می بینم که درندگان بیابانها در سرزمین میان نواویس و کربلا اعضای مرا قطعه قطعه و شکمهای گرسنه خود را سیر و انبارهای خالی خود را پر می کنند.

از پیشامدی که با قلم قضا نوشته شده است چاره و مفری نیست و بر آنچه خدا راضی است ما نیز راضی و خوشنودیم. بر بلای او صبر می کنیم و اجر صابرین بر ما خواهد بود.

در میان پیامبر و پاره های تن او هیچگاه جدایی نخواهد افتاد و در بهشت برین در کنار او خواهند بود . زیرا که آنان وسیله خوشحالی و روشنی چشم پیامبر بوده و وعده او نیز بوسیله آنان تحقق خواهد پذیرفت.

آگاه باشید که هر یک از شما که حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد و جانش را در راه شهادت و لقای پروردگار نثار کند آماده حرکت با ما باشد که من فردا صبح حرکت خواهم کرد انشاء الله.

خروج از مکه و حرکت بسوی کوفه

امام حسین (ع) در مکه بودند تا اینکه متوجه شدند عمال یزید قصد دارند که آن حضرت را در حال حج به شهادت برسانند لذا برای اینکه قداست حرم امن الهی محفوظ بماند در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه اعمال حج را تبدیل به عمره نموده و از مکه خارج شدند.

ابن کثیر دمشقی از مردی از اهل کوفه نقل نموده که:

من پس از اعمال حج به طرف کوفه حرکت کردم در مسیر خود به چند خیمه برخوردم از صاحب آن خیمه ها پرسیدم گفتند: این خیمه ها متعلق به حسین بن علی است. با شنیدن این جمله و به اشتیاق زیارت فرزند پیامبر حرکت نموده و به سراغ خیمه اختصاصی آن رفتم او را در قیافه مردی را که دوران پیری را شروع کرده باشد دریافتم و دیدم مشغول زیارت قرآن است. و قطرات اشک از صورت و محاسن شریفش سرازیر است ، عرضه داشتم پدر و مادرم به فدای تو باد ای فرزند دختر پیامبر چه انگیزه ای تو را به این بیابان بی آب و علف کشانده است؟

فرمود: بنی امیه مرا تهدید کرده اند و اینها نامه های مردم کوفه است و همین مردم کوفه هستند که مرا به قتل خواهند رسانید و چون دست به این جنایت زدند و احترام دستورات و امر خدا را درهم شکستند خدا نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که آنان را به قتل برساند و آنچنان خوار و ذلیلشان بکند که ذلیلتر از کهنه پاره زنان گردند.

برخورد با لشکر حر

امام حسین (ع) بطرف کوفه رهسپار بود تا به منطقه اشراف رسید و حضرت دستور داد که جوانان پیش از طلوع صبح به سوی فرات رفته بیش از حد معمول و مورد نیاز آب برای خیمه ها حمل نمایند.

قبل از ظهر بود که حر بن یزید با هزار نفر وارد این منطقه شد و چون حضرت شدت تشنگی آنها را مشاهده کرد به یاران خویش دستور داد که آنها و اسب هایشان را سیراب نمایند.

یکی از سپاهیان حر می گوید: من در اثر تشنگی و خستگی شدید آخر همه وارد شدم و چون همه یاران حسین (ع) مشغول سیراب کردن سربازان بودند کسی به من توجهی نکرد. ناگهان دیدم مرد خوش خو و خوش قیافه ای که از کنار خیمه ها متوجه من بود که بعد معلوم شد امام حسین (ع) بوده به طرف من آمده و مرا سیراب نمود.

سپس نماز جماعت یاران امام حسین (ع) و یاران حر به امامت امام حسین(ع) اقامه شد و حضرت پس از نماز سخنانی ایراد کرد.

چون امام و یارانش خواستند به طرف کوفه بروند حر مانع شد و گفت: به من دستور داده اند نگذارم به طرف کوفه بروید و یا به مدینه برگردید.که طبق نقلی امام به او فرمودند: مادرت به عزایت بنشیند مانع رفتن ما می شود؟ که حر گفت : اگر مادرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نبود من هم به شما جواب می دادم.

سخنان مهم امام حسین (ع) در منطقه ای بین مکه و کربلا

امام حسین (ع) در طول راه در منطقه ای که یاران خود و همچنین لشکر حر حاضر بودند برای آنان چنین صحبت فرمودند:

ای مردم : پیامبر خدا فرمود: هر مسلمانی که با سلطان زورگویی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان الهی را در هم می شکند و با سنت و قانون پیامبر مخالفت می کند و در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت و دشمنی در پیش می گیرد ولی او در مقابل چنین ظالمی با عمل یا سخن اظهار مخالفت ننماید بر خداوند است که این فرد را به محل همان ظالم در جهنم داخل کند.

مردم آگاه باشید که بنی امیه اطاعت خداوند را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده اند فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده اند حالا و حرام و اوامر و نواهی خداوند را تغییر داده اند و من به رهبری جامعه مسلمانان در مقابل این مفسدین که دین جدم را تغییر داده اند شایسته ترم.

***

برخورد با عبیدالله بن حر جعفی

در طول راه حضرت با عبیدالله بن حر برخورد نمودند و حضرت کسی را فرستاد که او را به خیمه امام دعوت کند ولی عبیدالله بن حر اکراه نمود. خود امام با چند تن از اصحابش بنزد او رفتند و حضرت چون از سوابق بد و راهزنی های او با خبر بودند به او فرمودند : می خواهی بوبه کنی و از آن خطاها و گناهان پاک گردی . عبید الله گفت: مثلا چگونه توبه کنم.

حضرت فرمود: فرزند دختر پیامبرت را یاری کن و در رکاب وی با دشمنان بجنگ . عبید الله گفت: من می دانم که هر کس از تو اطاعت کند سعادتمند است ولی راه شما را شهادت و کشته شدن است و من از مرگ سخت گریزانم ولی اسبی دارم که اگر بخواهی می تواند شما را از چنگ دشمن فراری دهد.

حضرت فرمود: وقتی تو خود را دریغ می کنی اسبت را برای چه بخواهم و من گمراهان را به یاری خود نخواهم گرفت.

امام آیه استرجاع را خواند

در طول راه یکدفعه امام در حالیکه سوار اسب بود فرمود:

((انا الله و انا الیه راجعون و الحمدلله رب العالمین))

علی اکبر فرمودند: چرا این کلمه را بر زبان راندید؟

حضرت فرمود : در حالیکه سرم به زین اسب بود به خواب رفتم و صدای هاتفی را شنیدم که می گفت: این گروهی که در حرکتند مرگ در تعقیب آنها است.

و برای من مشخص شد که این خبر شهادت است.

علی اکبر گفت: خدا خادثه بدی پیش نیاورد مگر ما بر حق نیستیم ؟

امام فرمود: بلی به خدا سوگند که ما بجز راه حق قدم بر نمی داریم .

علی اکبر عرضه داشت: اگر بنا است در راه حق بمیریم ترس ار مرگ نداریم .

امام او را دعا کردند : خداوند برای تو بهترین پاداش فرزندی را عنایت کند.

هنگام ورود به کربلا اسب امام جلو تر نرفت

نقل شده است که وقتی وارد زمین کربلا شدند اسب امام حسین جلو تر نرفت و هر چه کردند قدم از قدم برنداشت . لذا اسب دیگری آوردند و او هم جلو تر نمی رفت و خلا صه تا هفت اسب عوض کردند و هیچ کدام قدم از قدم بر نمی داشتند لذا حضرت فرمود یکی از اهالی آنجا را آوردند حضرت فرمود: اسم این محل چیست؟ جواب داد به اینجا عمورا می گویند. فرمود: آیا اسم دیگری دارد؟ جواب داد آری به اینجا نینوا هم می گویند. فرمود: آیا نام دیگری هم دارد جواب داد : آری به اینجا کربلا هم می گویند.

که در اینجا حضرت فرمود: پناه می برم به خدا از کرب و بلا و به یارانشان فرمودند : اینجا توشه ها و بارها را بر زمین بگذارید که محل ریختن خونهای ما و مزار و مرقد ما اینجا است.

این حادثه در دوم محرم بود و پس از استقرار یارانش حضرت خطبه معروف خود را ایراد کردند: از جمله :

((انی لا اری الموت الا سعاده و الحیاه مع الظالمین الا برما . الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درت معایشهم فاذا محصوا باالبلاء الدیا نون))

یعنی : من در این موقع مرگ را نمی دانم مگر سعادت و زندگی با ظالمین را نمی دانم مگر رنج و نکبت.

مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان است . تا زمانی که دنیا یشان برقرار است از دیت حمایت می کنند اما وقت امتحان و آزمایش دین دار واقعی کم می گردد.

ملاقات امام حسین (ع) با عمر بن سعد

امام حسین (ع) کسی را فرستاد و به عمر سعد که با چهار هزار جنگجو در کربلا حضور داشت پیغام داد که همدیگر را ملاقات کنند. وقتی ملاقات انجام شد . امام به عمربن سعد فرمودند : ای فرزند سعد وای بر تو آیا با من می خواهی بجنگی ؟ آیا از خدایی که عاقبت بسوی او برمی گردی نمی ترسی؟ تو می دانی من فرزند چه کسی هستم بیا با من باش و این دشمنان اسلام را رها کن که به خدا نزدیک تر است.

عمر سعد گفت: می ترسم اگر به شما بپیوندم خانه ام را در کوفه خرا ب کنند . حضرت فرمود: من خانه ای تهتر برای تو تهیه می کنم . عمر سعد گفت: می ترسم باغ و باغستانم را در کوفه از من بگیرند. حضرت فرمود: من باغ بهتری در حجاز برای تو تهیه می کنم. عمر سعد گفت: می ترسم زن و بچه ام را بکشند.

حضرت که این بهانه های او را دید فرمود: چه شده تو را خدا تو را در حالیکه در بسترت هستی بکشد و تو را در روز قیامت نیامرزد و من امیدوارم که از گندم عراق مگر اندکی نخوری!

ملاقات زهیربن قین با امام

وقتی امام حسین(ع) بطرف کوفه می رفت زهیز نیز با خانواده و یارانش بطرف کوفه می رفت و در راه از اینکه امام او را ببیند حذر می کرد ولی در یکی از مناطق بخاطر چشمه آبی که بود خیمه های زهیر در نزدیک چادرهای امام بزمین زده شد و حضرت وقتی چشمشان به آن چادرها افتاد سؤال کردند متعلق به چه کسی است و هنگامی که گفتند به زهیربن قین. امام دستور دادند که او را به چادرشان دعوت نمایند.

وقتی پیک حضرت آمد زهیر و خانواده اش سر سفره بودند و با شنیدن دعوت امام زهیر درجا هشکش زد و لقمه اش درمیان دهان و سفره چند لحظه ای مانده بود و نمی دانست چه جوابی به پیک حضرت بدهد. آیا برود که نتیجه اش کشته شدن است و نرود که نتیجه اش خسران آخرت است. دراینجا بود که همسر غیورش به او گفت: زهیر تو را چه شده؟ فرزند پیامبر تو را خواسته و تو همینطور نشسته ای !

برو ببین امام با تو چه مطلبی دارد. وقتی زهیر میرفت چهره اش در فکر و غم و اندوه فرو رفته بود ولی وقتی بعد از ساعتی بازگشت آثار خوشحالی و بشاشت در صورتش بود و به همسرش گفت: من تصمیم دارم به امام ملحق شوم و تو را طلاق می دهم زیرا می دانم برگشتی در کار نیست و از همه اموال خود فقط یک شمشیر و زره برداشت و با خانواده خود خداحافظی کرد و در کنار امام بود تا زمانیکه به شهادت رسید.

تعداد لشکر عمر سعد

ساعت به ساعت بر لشکریان عمر بنی سعد در کربلا افزوده می شد. حر با 1000سوار ، کعب بن طلحه با 3000سوار، عمر سعد با 4000سوار ، شمر با 4000سوار ، یزید بن رکاب کلبی با 2000سوار ، حصین بن نمیربا 4000سوار ، مضایر با 3000سوار ، نصربن خرشه با 4000جنگجو، شعیب بن شبث با 1000 سوار و حجاربن ابحر با 1000 جنگجو . که بعضی از مورخین سپاه عمر بن سعد که همه از کوفیان بی وفا تشکیل شده بود را سی و پنج هزار نفر ذکر کرده اند و یاران امام حسین را 72 نفر که 18 نفر از بنی هاشم و بقیه از یاران دیگر حضرت بوده اند.

آب را بر روی امام حسین(ع) بستند

از صبح تاسوعا بدستور عمر بن سعد چهار هزار نفر بر شریعه فرات نظارت نموده تا مبادا قطره ای آب به خاندان امام حسین برسد. عصر تاسوعا لشکر عمر سعد برای حمله به لشکر امام حسین آماده می شد. لذا امام حسین برادر رشیدش ابوالفضل را فرستاد تا به دشمن بگوید امشب را برای نماز و دعا و نیایش فرصت دهند و فردا جنگ شروع شو و عمر بن سعد قبول نمود.

شب عاشورا

بعد از نماز مغرب امام حسین برای یاران خویش خطبه خواند و جمله معروف (فانی لا اعلم اصحالا اولی ولا خیرا من اصحابی ولا اهل بیت ابرو لا اوصل من اهل بیتی).

یعنی من اصحابی بهتر و بالاتر و اهل بیتی بهتر و نزدیک تر از اهل بیت خود سراغ ندارم.

را ایراد نمود و در پایان فرمود: این ها با من کار دارند و مرا میخواهند لذا من بیعتم را از شما برداشتم و هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و در میان این تاریکی خود را نجات بدهد.

اولین کسی که پس از خطبه اما م لب به سخن گشود برادر فداکارش عباس بود که فرمود: (لا ارانا الله ذالک ابدا) خدا آن روز را نیاورد که ما تو را تنها بگذاریم آنوقت جواب رسول خدا را چه بدهیم و سپس هر یک از افراد سخنانی دال بر جانفشانی در راه امام تا آخرین قطره خون ایراد کردند. مسلم بن عوسجه گفت : ما چگونه دست از یاری تو برداریم در این صورت در پیشگاه خدا چه عذری خواهیم داشت . بخدا سوگند من از تو جدا نمی گردم تا با نیزه خود سینه دشمنان تو را بشکافم و تا شمشیر در دست من است با آنان می جنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتم با سنگ و کلوخ به جنگشان می روم تا جان به جان آفرین تسلیم کنم.

وسعید بن عبدالله گفت: بخدا سوگند اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته می شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده شدن به یاریت می شتابم.

زهیر بن قین گفت: یابن رسول الله بخدا سوگند دوست داشتم که در راه حمایت تو هزار بار کشته و باز زنده و دوباره کشته شود و باز آرزو داشتم با شهادت من تو و یا یکی از این جوانان بنی هاشم از مرگ نجات می یافتند.

در پایان حضرت فرمود: (جزاکم الله خیرا) و سپس فرمود: بدانید که فردا من کشته می شوم و همه شما کشته می شوید.

نقل است که در این موقع قاسم دوازده ساله امام حسن عرضکرد : عمو جان آیا من هم کشته می شوم ؟ حضرت فرمود: قاسمم مرگ در نظرت چگونه است؟ عرض کرد : احلی من عسل از عسل شیرینتر . حضرت فرمود: بدان که تو هم فردا به شهادت می رسی.

نافع بن هلال و شب عاشورا

شب عاشورا حضرت وقتی با نافع روبروی شدند فرمودند: امشب همان شب موعود است . وعده ای است که هیچ تخلف در آن راه ندارد.

پس امام به نافع فرمودند: می خواهی در این تاریکی شب به این کوه ها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی؟ نافع بن هلال خود را به قدمهای حضرت انداخت و عرضه داشت: مادرم به عزایم بنشیند من این شمشیر را به هزار درهم و اسبم را به هزار درهم خریداری نموده ام . سوگند به آن خدایی که با محبت تو بر من منت گذاشته است ، بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر آنوقت که این شمشیر کند و این اسب خسته شود.

***

باز هم شب عاشورا

راوی می گوید:

اگر کسی شب عاشورا از مقابل خیمه های یاران حسین (ع) عبور می کرد صدائی مانند صدای وزوز زنبور می شنید و هنگامیکه بداخل خیمه نگاه می کرد صحنه معنوی و روحانی بزرگی را می دید. یکی در حال رکوع بود، یکی در حال سجده ، سومی در حال قیام ، چهار می شمشیر خود را آماده می کرد و از همه عجیب تر بریر این مرد زاهد که می گویند، چهل سال با وضوی نماز عشاء ،نماز صبح می خواند ، با دیگری شوخی می کرد. کسی گفت: بریر آیا سزاوار است در همچو شبی شوخی کنی ؟

بریر فرمود: همه می دانند که من اهل مزاح نبوده و در جوانی هم مزاح نمی کردم ولی امشب شبی است که فردای آن به یقین در بهشت برین خواهم بود، پس چرا خوشحال نباشم؟

دو نفر به نفرین حضرت دچار شدند

یکی از حوادث روز عاشورا آنست که : مردی آمد و سؤال کرد (این الحسین : حسین کجاست) گفتند : این جاست پس به امام حسین گفت: مژده باد تو را به آتش در همین ساعت.

امام فرمودک تو که هستی ؟ گفت: محمد بن اشعث. حضرت فرمود: خدایا اگر این شخص دروغ می گوید پس او را به آتش بیافکن و امروز معجزه ای برای یارانش قرار بده.

پس لحظه ای نگذشت که اسب او چموشی کرد و او را انداخت و پایش در رکاب اسب گیر کرد و اسب او را به اطراف می زد تا به آتشی که کنار خیمه ها بود انداخت و به هلاکت رسید. همچنین کسی به امام اهانت کرد و حضرت او را نفرین کرد. چون آن شخص برای قضاء حاجت از یارانش فاصله گرفت عقربی او را گزید و در حالی که عورتش باز بود به هلاکت رسید.

حر به امام می پیوندد

حر که مردی آزاده بود، چون دید که کار جدی شده و عمر بن سعد قصد به شهادت رساندن حضرت را دارد ، آهسته آهسته به لشکر امام نزدیک شد.

شخصی بنام مهاجر او را دید و گفت: ای حر کار تو مرا به شک انداخته ؟ چرا تو را این چنین مرتعش و لرزان می بینم؟ اگر از من از شجاعترین اهل کوفه می پرسیدند ، من نام تو را می بردم.

حر گفت: به خدا سوگند من خودم را سر دو راهی بهشت و جهنم می بینم و به خدا سوگند بر بهشت چیزی را ترجیح نمی دهم ولو اینکه قطعه قطعه شده و سوزانده شوم.

پس به امام ملحق شد، در حالی که دست بر سر نهاده می گفت: خدای بسوی تو انا به می کنم پس توبه مرا بپذیر زیرا من در دلهای دوستانت و فرزندان پیامبرت رعب و وحشت انداختم.

پس به امام گفت: خداوند مرا فدای تو کند ای پس رسول خدا.

منم آن کسیکه تو را از برگشتن ممانعت کردم و راه بازگشت بر تو مسدود نمودم و تو را به این مکان رسانیدم. به خدا قسم هرگز گمان نمی کردم این قوم با تو چنین کنند. آیا برای من توبه ای است؟

گفت: من حر بن یزید هستم.

حضرت فرمود: تو آزاده ای همانطور که مادرت نامت را حر یعنی آزاده نهاد و تو آزاده ای در دنیا و آخرت انشا ء الله.

سپس حضرت فرمود: پیاده شو.

عرض کرد: اگر من در راه تو سواره جنگ کنم بهتر است و پایان کار من پیاده شدن است. حر به میدان رفت و مردم را نصیحت نمود. پس عمر بن سعد جلو آمد و تیری به کمان گذاشته گفت: نزد ابن زیاد شهادت بدهید که اولین کسیکه تیر انداخت من بودم . پس قتالی در گرفت و 50 نفر بشهادت رسیدند.

خطبه تکان دهنده امام حسین (ع) در روز عاشورا خطاب به لشکر عمر بن سعد

وقتی حضرت دیدند که خداوند طوری ب دلهای این لشکریانی که تا چند روز پیش خود را جزو مشتاقان و علاقه مندان حضرت می دانستند مهر زده که هیچگونه علاقه ای نسبت به اهل بیت نداشته و برای قتل و غارت بسیج شده اند خطبه ای خواندکه شاید در بعضی اثر کند و راه هدایت را بشناسند.

امام پس از حمد و ثناء الهی و درود بر رسول گرامی اسلام فرمودند: شما را به خدا قسم می دهم آیا مرا می شناسید؟

گفتند: بلی تو فرزند رسول الله و سبط او هستی .

حضرت فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید جدم رسول خدا و مادرم فاطمه زهرا و پدرم علیبن ابی طالب است؟

گفتند: بلی می دانیم.

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید که حمزه سید الشهداء عموی من بود؟

گفتند: بلی می دانیم.

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید جعفر طیار عموی من است؟

گفتند: بلی می دانیم.

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید این شمشیر رسول خدا و زره اوست که با من است؟

گفتند: بله می دانیم.

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید که علی اولین کسی بود که اسلام آورد و عالمترین اصحاب و بردبارترین و سرور هر مؤمن و مؤمنه بود؟

گفتند: بله می دانیم.

فرمود: پس برای چه ریختن خون مرا حلال می شمارید؟

گفتند: همه اینها را می دانیم ولی تو را رها نمی کنیم تا بچشی مرگ را در حال عطش و تشنگی .

شهادت اصحاب امام حسین(ع)

پس اصحاب نفر به نفر به میدان رفتند و به شهادت رسیدند تا موقع ظهر که ابو ثمامه صائدی عرض کردای ابا عبدالله جانم به قربانت تو کشته نشوی تا من در خدمت تو کشته شده و در خون خویش بغلتم لکن دوست دارم که در این آخرین لحضات نماز را بخوانم و با نماز به دیدار محبوبم بروم.

حضرت فرمود: نماز را یاد کردی خدا تو را از نماز گزاران حساب فرماید پس حضرت نماز خوف را خواندند و چون تیر اندازی ادامه داشت دو نفر بنامهای سعید بن عبدالله و عمر بن قرظه انصاری در مقابل نماز ایستادند که نماز ادامه یابد. همینکه نماز تمام شد این دو نفر بر اثر اصابت تیرهای زیادی که بر بدنشان وارد شده بود به زمین افتادند و به شهادت رسیدند.

شهادت عابس بن ابی شبیب

یکی از دلاوران معروف کوفه عابس بود که پس از اینکه هم آورد طلبید ، کسی جرئت نکرد با او بجنگد لذا برگشت و زره و پیراهن خود را در آورد و آمد و گفت حال چیزی بر تن ندارم یکی از شما بیاید تا با او بجنگم باز کسی جرئت نکرد..وقت ان امد که من عریان شوم.جسم را بگذارم سراسر جان شوم.. پس آنقدر شمشیر شکسته و نیزه شکسته و سنگ و زنجیر به او زدند تا به شهادت رسید.

شهادت عبدالله بن عمر کلبی

او با زنش که تازه عروس بود و مادرش در خدمت امام حسین آمده بود در یکی از حملات با گروهی از افرد شمر درگیر شد و گروهی سواره و پیاده از افراد دشمن را به هلاکت رسانید تا اینکه دست راست و یکی از پاهایش قطع شد و به اسارت دشمن در آمد دشمن بدن او را با نیزه و شمشیر قطعه قطعه نموده و به شهادت رساندند. همسر وی که درمیان خیمه ها بود و به قتلگاه رفت و در کنار پیکر بی روح همسرش نشست و در حالی که خون از سر و صورت وی پاک می کرد چنین می گفت: هنیأ لک الجنۀ بهشت بر تو گوارا باد. از خدائی که بهشت را روزی تو کرد می خواهم که مرا همنشین تو کند.شمر به غلام خود دستور داد که با چماقی به همسر عبدالله حمله کند غلام شمر به همسر عبدالله حمله کرد و سروی را شکانده که در همان جا به شهادت رسید و این تنها زنی است که در حادثه کربلا به شهادت رسید.

غلام شمر سر عبدالله را جدا کرده و به سوی خیمه ها انداخت مادر عبدالله که در میان خیمه ها بود سر بریده فرزندش را برداشته به ظرف دشمن پرتاب کرد و گفت: ما هدیه ای را که در راه خدا دادیم پس نمی گیریم و عمود خیمه ای را برداشت و به دشمن حمله کرد ولی امام دستور داد که به سوی خیمه ها برگردد و فرمود: خدا به شما بهترین جزا را بدهد به سوی زنها برگرد ، خدا تو را رحمت کند جهاد از شما ساقط است.

شهادت جون غلام امام حسین(ع)

جون که غلام ابوذر بود و به امام حسین(ع) هدیه شده بود نزد امام آمده و تقاضای میدان رفتن کرد امام فرمود: تو غلام ما شده ای که به سلامت باشی حال که جنگ پیش آمده آزادی و می توانی نزد خانواده ات برگردی.

جون عرض کرد: من در سلامت کاسه لیس شما بو ده ام حال در این حالت سخت شما را رها کنم؟ به خدا قسم رنگ من سیاه و جسمم پست و بویم بد است و دوست دارم به شهادت برسم تا رنگم سفید و جسمم نیکو و بویم طیب گردد.

حضرت اجازه دادند و جون به میدان رفت و پس از مدتی جنگیدن به شهادت رسید امام بر بالای سرش حاضر شده سر او را بر روی دامن خود گرفت و برای او دعا کرد خدایا چهره او را سفید ، بویش را پاک و با نیکان او را مشحور فرما.

شهادت حبیب بن مظاهر

چون موقع نماز ظهر شد، حصین بن نمیر از یاران عمربن سعد به امام وم اصحابش گفت نماز شما مقبول درگاه خدا نیست!

حبیب بن مظاهر فرمود: ای حمار غدار ، نماز پس رسول خدا (ص) قبول نمی شود و از تو قبول خواهد شد. حصین بر حبیب حمله کرد و حبیب هم مانند شیر بر او تاخت و شمشیر حواله او کرد که بر اسبش فرود آمده، حصین از اسب بر زمین افتاد و یارانش او را نجات دادند.

سپس حبیب رجزی خواند و حمله سختی کرد و به روایتی شصت و دو نفر را کشت پس او را محاصره کردند و به شهادت رساندند و حضرت فرمود یا حبیب لله درک ای حبیب تو مردی صاحب فضل بودی و ختم قرآن در یک شب می نمودی.

شهادت علی اکبر 24 ساله فرزند بزرگ امام حسین(ع)

نقل می کنند هر کدام از افراد می آمدند واجازه میدان رفتن می طلبیدند ، امام اندکی تحمل می کردند و به زودی اجازه نمی فرمودند ولی وقتی علی اکبر برای میدان رفتن از امام حسین (ع) اجازه طلبید حضرت بدون تأمل اجازه دادندو هنگامی که علی اکبر به میدان می رفت حضرت فرمود:

خدایا شاهد باش بر این مردم که به سوی آنها می رود کسی که شبیه ترین مردم است به رسول تو محمد (ص) از نظر جسم و اخلاق و سخن گفتن. و هر گاه ما مشتاق دیدن رسول الله می شدیم به او نگاه می کردیم.

علی اکبر در مقابل صفوف دشمن قرار گرفت و چنین رجز خواند:

منم علی فرزند حسین بن علی ، قسم به کعبه که ما به پیامبر نزدیک تر هستیم و به خدا قسم نباید حکومت کند بر ما فرزند فرومایه و این نیزه را چنان بر شما می زنم که خم شود، با شمشیر آنقدر می زنم که در هم پیچد مانند شمشیر زدن جوان هاشمی علوی .

او با لشکریان عمر سعد به جنگ پرداخت تا عده ای از آنها را کشت ولی فشار گرما و سنگینی زره و تشنگی کار را بر علی اکبر زیاد سخت کرده بود لذا برگشت و به پدرش فرمود پدر جان تشنه هستم اگر مقداری آب باشد که سیراب شوم دوباره برمی گردم و با این ناکسان می جنگم.

نقل شده است که در این هنگام حضرت زبان خود را در دهان علی اکبر گذاشتند و فرمودند: برگرد و بجنگ که عنقریب از دست جدت رسول الله سیراب می شوی که دیگر بعد از آن تشنه نخواهی شد.

علی اکبر برگشت و با لشکر عمربن سعد به مبارزه پرداخت تا اینکه کم کم لشکر او را محاصره کردند و هر کدام ضربتی بر او می زدند.

یک دفعه صدای علی اکبر به گوش امام حسین (ع) رسید که می فرمود: ای پدر سلام بر تو این جدم رسول الله است که آمده است که مرا سیراب کند و می فرماید به حسین بگو زودتر بیایید که منتظر او هستم.

امام حسین بسرعت خود را بر بالین فرزندش رساند وقتیکه رسید دید بدن علی اکبر ((اربا اربا)) پاره پاره شده است پس فرمود ای علی بعد از تو بر دنیا اف باد. خم شد و صورت بر صورت علی اکبر گذاشت و بعد صدا زد جوانان بنی هاشم بیایید علی اکبر را به خیمه رسانید.

شهادت قاسم

قاسم 13 ساله امام حسین مجتبی بنزد عمویش حسن آمده و اذن میدان رفتن طلبید . چون چشم حسین به قاسم افتاد دست بر گردن او انداخت بطوریکه هر دو از حال رفتند. چون قاسم به حال آمد طلب اذن کرد ولی حضرت اذن ندادند قاسم دائما دست و پای امام را می بوسید ولی امام اذن نفرمودند.

شیخ جعفر شوشتری می نویسد قاسم وقتی دید امام اجازه میدان رفتن به او نمی دهد آمد نشست گوشه خیمه و یادش آمد که پدرش تعویذی بر بازوی او بسته بود و سفارش کرده بود که هر گاه کار بر او تنگ شد آن را بگشاید و نگاه کند. پس آنرا گشود و نگاه کرد دید نوشته است ای پسرم هر گاه در روز عاشورا عمویت تو را از میدان رفتن منع کرد ، تو بیشتر اصرار کن.

قاسم آمد خدمت عمویش و آنقدر اصرار کرد که حضرت اذن فرمودند.

راوی که از اصحاب عمر سعد است می گوید: یکدفعه دیدم نوجوانی که صورتش مانند ماه بود و پیراهن عربی در تن داشت و بند یکی از کفشهایش باز بود آمد و رجز خواند و به لشکر عمر سعد حمله کرد. و چند نفر را کشت ولی لشکر عمر سعد او را محاصره کردند و شمشیری بر فرق آن مظلوم زدند که صدای قاسم به گوش امام حسین رسید: یا عماه ای عمو جان! امام حسین(ع) خود را بالای سر قاسم رساند و دید آخرین احظات عمر قاسم است و از شدت درد پای خود را بر زمین می کشاند.

حضرت فرمود : چه سخت است بر عموی تو که او را بخوانی ولی نتواند اجابت کند و اگر اجابت کناد نتواند کمک نماید و اگر کمک کند تو را سودی نبخشد.

دور باشند از رحمت خدا قومی که تو را کشتند.

شهادت حربن یزید ریاحی

حر به میدان رفت و جنگید تا شهید شد و پسرش نیز جنگید و او هم بشهادت رسید و حضرت با دیدن بدن خون آلود او فرمود: شهادت تو مثل شهادت پیامبران و خاندان پیامبران بود.

سپس بالای سر حر نشست و خون را از سر و صورتش پاک کرد و فرمود : تو آزاده هستی همانطوری که مادرت تو را حر نهاد. تو حر هستی در دنیا و آخرت و این بیت را فرمود.

و چه خوب مردی بود حر زمانیکه حسین او را دعوت کرد و او خود را فدا نمود.

پس ای خدای من او را در بهشت مهمان کن و او را با حور العین تزویج فرما.

در کتاب انوار نعمانیه آمده است که:

شاه اسمعیل صفوی بغداد را تصرف نمود و به کربلا مشرف شد و بزیارت قبر امام حسین (ع) رفت و چون از بعضی افراد شنیده بود که بر حر طعن می فرستند و او را مذمت می کنند دستور داد قبر او را

نبش کردند . چون به جسد حر رسیدند دیدند بدن تازه ماند همان روزیست که بشهادت رسیده و بر سرش پارچه ای بسته شده است.

به شاه گفتند : چون روز عاشورا ضربتی بر سر مبارک حر رسیده و خون جاری بود امام این پارچه را بر سر او بستند و به همان حالت دفن شده است.

شاه دستور داد آن پارچه را باز کنند تا او بقصد تبرک بردارد ولی بمجرد باز کردن خون جاری شد و پارچه دیگری بستند خون قطع نشد و شاه مقام حر را فهمید لذا دستور داد بر آن قبر قبه ای بنا نموده و خادمی بر آن گماشتند.

شهادت جابربن عروۀ غفاری

جابـر مـردی از جنـگ بـدر و دیـگـر جنـگه‌ای صـدر اسـلام بـمـیدان آمـد ابـروانـش را از روی چشمانش بلند کرده به چشمانش بلند کرده و به پیشانیش می بست اجازه نبرد خواست. حضرت به او نظر می کرد و می فرمود: خداوند سعی تو را پاداش دهد ای پیرمرد.

او نیز حمله کرده چنین رجز خواند بنو غفار و بنو خندف و بنو نزار می دانند که ما احمد مختار را یاری کرده ایم. ای قوم حمایت کنید از فرزندان پاکان مطهر آن بزرگان برگزیده شد که خلق کنند نیکان بر آنها درود فرستاده است. پس حمله کرد و هشت نفر را کشت و سپس به شهادت رسید.

شهادت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس

نقل شده است پس از شهادت فاطمه زهرا سلام الله علیها علی (ع) به برادرش عقیل که در حسب و نسب شناسی وارد بود فرمود: زنی برای من در نظر بگیر که از قبیله شجاعی بوده و برادران شجاعی داشته باشد و عقیل پس از تفحص ام النبین کلابیه را برای حضرت در نظر گرفتند و حضرت با ام النبین ازدواج فرمودند که علاوه بر چند دختر چهار پسر رشید بنامهای محمد، جعفر ، عباس ، عثمان متولد

شدند. که از میان این چهار، پسر عباس از همه رشیدتر و زیباتر بود بطوریکه بعدها به او می گفتند: قمر هاشم ، ماه بنی هاشم.

درباره شجاعت او نقل شده که در جنگ صفین:

یکروز از صف اصحاب علی (ع) جوانی نقابدار بیرون آمده و در مقابل لشکر معاویه ایستاد و هم آورد طلبید. معاویه به اوبو شهثاء گفت: برو و با این شخص بجنگ.

ابو شعثاء گفت: مردم مرا با هزار سوار برابر می دانند ، لذا من یکی از هفت پسرانم را برای جنگ با این جوان می فرستم. چون این جوان نقابدار با پسر ابو شعثاء مشغول جنگ شد پس از لحظه ای او را کشت و ابو شعثاء بدست این جوان نقابدار کشته شدند و خون در رگهای ابو شعثاء بجوش آمد و خود حرکت کرد تا این جوان را از بین ببرد. نقل می کنند ابو شعثاء آنقدر قوی بود که سکه ای را بین انگشت شصت و سبابه خود خم می کرد.

چون این جوان با ابو شعثاء مبارزه کرد او را هم کشت وهمه تعجب می کردند که این جوان دلاور کیست تا اینکه برگشت و خدمت علی (ع) رفت و حضرت نقاب را از روی صورتش برداشتند و همه دیدند که او قمر بنی هاشم ابوالفضل است.

در کربلا هر گاه عباس برای میدان رفتن اجاز هیم خواست حضرت اجازه نمی دادند و می فرمودند: تو پرچم دار من هستی .

تا اینکه صدای العطش بچه ها عباس را بی تاب کرد و خدمت امام حسین آمد و عرض کرد لا اقل اجاز ه فرمائید بروم و مقداری آب برای بچه ها بیاورم.

حضرت اجازه فرمودند و ابوالفضل سوار بر اسب شده و بطرف شریعه فرات حرکت کرد.

چهار هزار نفر نگهبان فرات هستند عباس حمله سختی بر آنها نمود بطوریکه همگی آنان پراکنده شدند و عباس وارد فرات شد از اسب پیاده شد و مشک را پر از آب کرد چشمش افتاد به آب فرات که

موج می زد مشتش را پر از آب کرد که بیاشامد اما به خودش نهیب زد . ای عباس آیا سزاوار است تو آب بنوشی و حسین در خیمه گاه تشنه باشد؟ آب را ریخت و سوار اسب شد ، خواست از میان نخلستان که به خیمه ها نزدیکتر بود عبور کند نامردی در پشت نخل خرما پنهان شده بود موقع عبور عباس ناگهان حمله کرد و دست راست عباس قطع شد که صدای او به گوش حسین رسید که این رجز را می خواند:

((به خدا سوگند اگر دست راستم را قطع کردید ولی من دست از حمایت دینم بر نمی دارم)).

جنگ در گرفت و عده ای کشته شدند و لشکر بر عباس حمله کردند و دست چپ آقا قطع شد و شخصی عمود آهنین بر فرق عباس زد که از اسب بر زمنی افتاد. نقل است که در تمام مدت عمرش با امام حسین(ع) هیچگاه امام را از روی احترام برادر خطاب نکرد ولی در این آخرین لحظه صدا زد ای برادر ، برادرت را دریاب.

امام حسین (ع) خودش را بالای سر عباس رساند امام وقتی دستهای جدا شده و بدن پر از خون عباس را مشاهده کرد دست بر کمر گرفت و فرمود: الان کمرم شکست و امیدم ناامید شد.

سن عباس در وقت شهادت سی و چهار سال بوده است.

یکی از القاب ابوالفضل ، باب الحوائج است. یعنی هر کس به درخانه ابوالفضل رفته ناامید برگشته است. لذا به داستانی در این مورد اشاره می شود.

نقل شده در زمان شیخ خزعل حسینیه ای در خرمشهر درست شده بود و مردم در دهه محرم در آنجا عزاداری می کردند و روز هفتم را اختصاص داده بودند به عزاداری در مورد ابوالفضل (ع) و رسم آن بود که نوحه خوان نوحه می خواند و مردها در وسط حسینیه ایستاده به سر و سینه می زدند. شخصی بنام مخیلف که چند سالی بود پایش خشک شده و برای راه رفتن روی دست و پا راه می رفت و خود را می کشانید در این عزاداری ها وارد حسینیه می شد و در گوشه ای این عزاداری را تماشا می کرد.

سالی در روز هفتم که مردم برای ابوالفضل عزاداری می کردند مخیلف وارد حسینیه شد و در کنار منبر جایی بدست آورد و کم کم بخواب رفت.

یکدفعه مردم دیدند که مخیلف از زیر منبر بلند شد و در وسط عزاداران قرار گرفت و بر سر و سینه می زد و می گفت: انا مخیلف قیمنی العباس من مخیلفم که عباس مرا شفا داد.

مردم با دیدن این معجزه دور او را گرفته و لباسهای او را به عنوان تبرک پاره می کردند و خلاصه عزاداری به هم خورد.

بعدها که از او سؤال کردند چطور شفا یافتی ؟ گفت : من در خواب بودم که دیدم شخصی رشید در حالیکه سوار اسب سفیدی بود آمد و به من گفت: مخیلف همه برای عباس عزاداری می کنند تو چرا اینجا نشسته و عزاداری نمی کنی ؟ گفتم: آقا من نمی توان بلند شوم مگر شما دستهایتان را به من بدهید تا من به کمک دستها ی شما بلند شوم. دیدم فرمود: "ما عندی من یدین" من که دست ندارم . گفتم پس من چه کنم ؟ فرمود رکاب اسب را بگیر و بلند شو. من رکاب اسب را گرفته و بلند شدم و از خواب برخاستم که دیدم شفا یافته ام.

شهادت علی اصغر

وقتی همه یاران و اصحاب حضرت به شهادت رسیدند حضرت برا خدا حافظی با اهل خیمه گاه وارد خیمه ها شدند ویک یک با اهل بیت خود وداع می کردند، در یکی از خیمه ها وقتی چشمشان به علی اصغر شش ماهه افتاد فرمودند : کودکم را بدهید تا با او خدا حافظی کنم.

وقتی کودک را بغل کرد و چشم حضرت افتاد به صورت زرد شده علی اصغر که بر اثر تشنگی رنگ پریده بود ناراحت شده و از خیمه بیرون آمد و در مقابل لشکر ایستاده فرمود: ای لشکر شما با من سر جنگ دارید و به من آب نمی دهید ، اما این کودک چه گناهی کرده که چند روز است تشنه است.

طبق نقلی در این موقع عمر سعد به حرمله گفت: حرمله مگر سفیدی زیر گلوی علی اصغر را نیم بینی ؟

حر مله تیر سه شعبه ای درآورد و در چله کمان گذاشت و بر گلوی علی اصغر زد . که امام مشاهده کردند علی اصغر در بغل شان پر پر می زند ، وقتی نگاه کردند دیدند تیر سه شعبه گلوی علی اصغر را پاره کرده است(من الأُذن الی الأذن). دست کردند و از خون علی اصغر برداشتند و به آسمان می پاشیدند و می فرمودند: خدایا این قربانی ناقابل را قبول بفرما.

شهادت امام حسین (ع)

امام حسین (ع) در عصر عاشورا پس از وداع با اهل و خانواده خود به جنگ با لشکر عمر سعد پرداخت پس مبارزه می طلبید و هر که در برابر سآن فرزند اسدالله الغالب می آمد او را بخاک هلاک می افکند. تا آنکه کشتار عظیمی نمود و جماعت بسیاری از شجاعان ایشان را به جهنم فرستاد و دیگر کسی جرأت نکرد تنهائی به مبارزه با آن حضرت برود.

راوی می گوید: بخدا قسم هرگز ندیده ام مردی را که لشکر های بسیار او را احاطه کرده باشد و یاران و فرزندان او را همگی کشته باشند ولی شجاعتش ساعت به ساعت بیشتر شود مثل حسین(ع) .

حضرت چنان بر لشکر حمله می کرد که مانند گله گرگ دیده می رمیدند و از پیش روی حضرت فرار می کردند و دوباره جمع می شدند . نقل شده که حضرت یک یهزار و نهصد و پنجاه تن از آن لشکریان را به درک فرستاد و چون عمر سعد دید کسی را توانای شکست دادن امام نیست گفت: وای بر شما آیا می دانید با که جنگ می کنید؟ این فرزند علی بن ابی طالب است. این پس آن پدر است که شجاعان عرب را بخاک هلاک افکنده پس همگی همدست شده و از هر جانب بر او حمله بردند.

تیر اندازان که چهار هزار نفر بودند تیرها بر کمان نهادند و بسوی حضرت رها نمودند و دور آن مظلوم را گرفته و بین او و اهل بیتش جدایی افکندند و جماعتی به طررف خیمه ها رفتند که حضرت در این موقع این جمله رافرمودند : ای پیروان ابوسفیان اگر دین ندارید لااقل در دنیا آزاده باشید.

سپاهیان به آن حضرت حمله کردند و آن جناب هم مانند شیر غضبناک به ایشان حمله نمود و شمشیر در میان ایشان نهاد بطوری که گروهی زیاد از آنها مانند برگ درختان بر زمین افتادند و حضرت خود را کنار فرا رسانید و خواست آب بیاشامد که نامردی به دروغ صدا زد ای حسین تو آب می نوشی ولی لشکر به حرم تو تجاوز کرده اند که امام به تعجیل به طرف خیمه ها رفت و دید گوینده دروغ گفته است.

حضرت نزدیک به سیصد و بیست جاحت یافته بود لذا اندکی خواستند استراحت کنندکه ظالمی سنگی بر پیشانی آن حضرت زدند و چون امام خواستند خون پیشانی را پاک کنند ظالمی دیگر تیری بر سینه حضرت زدند و حضرت تیر را از پشت بیرون بیاورند پس فرمودند : بسم الله و بالله و علی مله رسول الله و از خون خود برداشتند و به محاسن آغشته کردند و فرمودند می خواهم با این حال جدم رسول الله را ملاقات و شکایت این مردم را بنمایم.

در آخر کارکه امام با حالت ضعف و بیهوشی درگودی قتلگاه افتاده بود شمر آمد و سر از بدن مبارکش جدا کرد و سپس عمر سعد دستور داد که ده نفر با اسب بر بدن حضرت تاختند و خیمه ها را غارت و سپس به آتش کشیدند و همه زنان و فرزندان را با شترهای بدون جهاز به اسیری ، بطرف کوفه بردند.

دفن اجساد شهداء

وقتی لشکر دشمن به همراهی اسراء و سرهای شهداء رفتند عده ای از قبیله بنی اسد آمدند و اجساد را دفن نمودند. وقتی خواستند بدن مبارک امام حسین (ع) را دفن کنند هر چه کردند از بس مجروح پاره

پاره بود نتوانستند آنرا حرکت دهند و در کار خود حیران بودند که از دور اسب سواری را مشاهده کردند که نزدیک آمد وقتی جلو آ'مد از اسب پیاده شد و با قد خمیده آمد و خودش را روی جسد امام انداخت گاهی می بوسید گاهی می بوئید و گریه می کرد سپس آن شخص کف دستها را باز نمود و در زیر جسد شریف قرار داد وفرمود (بسم الله بالله و علی مله رسول الله این همان وعده ای است که خدا و رسول دادند و خدا و رسول راست گفتند).

پس او را به تنهایی بر زمین گذاشت و صورت خود را بر گلوی شریف نهاده فرمود: خوشا به حال زمینی که تو را در بر می گیرد. اما دنیا بعد از تو تاریک است و اما آخرت به نور تو روشن شده.

آنگاه خشت هایی چند و خاک روی آن ریخت و کف را بر قبر گذاشت و با انگشت روی قبر نوشت: این قبر حسین بن علی بی ابی طالب است که او را کشتند با لب تشنه و با غریبی .

بنی اسد آن شخص را قسم دادند که خود را معرفی کند . پس گریه شدیدی کرد و فرمود : من امام شما علی بن الحسین سجاد هستم.

اسراء در کوفه

لشکر یزید اهل و عیال امام حسین علیه السلام را اسیر کردند و بطرف کوفه حرکت کردند.بعد از چند روز راه و مشقات طول راه ، زنان و دختران و فرزندان امام را به همراهی زینب سلام الله علیها و امام سجاد(ع) به عنوان اسیر وارد کوفه کردند.

وقتی مردم کوفه آنها را دیدند صدا به گریه بلند کردند که امام سجاد فرمود: شما که برای ما نوحه و گریه میکنید پس چه کسی ما را کشت؟ و امکلثوم سراز محمل درآورده فرمود مردان شما ما را میکشند و زنان شما بر ما میگیرند پس حاکم ما و شما در روز قیامت خدا باشد. و چون لباس مناسبی در تن نداشتند ام کلثوم صدا زد: ای اهل کوفه چشمانتان را از حرم رسول الله بپوشانید.

بعضی از مردم برای بچه ها که سخت گرسنه بودند نان و خرما می آوردند ولی ام کلثوم آنها را گرفته و به جانب آنان انداخت و می فرمود: ای مردم کوفه صدقه بر ما حرام است ، و مردم باشنیدن این سخن بیشتر گریان شدند.

زنی اسراء را نمی شناخت جلو آمد و گفت: شما اسیران کدام مملکتید؟ گفتند: ما اسیران آل محمدیم ، آن زن رفت و چادر و مقنعه برای آنان آورد.

در این موقع سر ها را آوردند و سر امام بالای نیزه ، سری بود تابنده و درخشنده و شبیه رسول خدا و باد محاسن حضرت را به راست و چپ حرکت می داد.

در دروازه کوفه زینب وقتی اجتماع مردم را دید مردم را با دست به سکوت دعوت کرد و مردم با دیدن علامت او همه ساکت شدند بطوری که حتی صدای زنگوله شتران نیز قطع شد.

زینب چنین سخن آغاز کرد: ای مردم کوفه ای اهل حیله و مکر آیا برای برادرم گریه می کنید؟ خدا شما را همیشه گریان و کم خندان نماید. یک ننگی برای خود خریدید که از آن نمی توانید هزگز نجات یابید. بد چیزی ر ا برای خود مهیا کردید.

می دانید که جگر رسول خدا را پاره کردید و عهد خود را نقض کردید و حریمش را بی دچادر کردید و حرمش را هتک نمودید و خونهایشان را ریختید. کاری کردید که نزدیک است آسمانها فرو ریزد و زمین شکاف بردارد و کوهها بپاشد.

سپس امام سجاد (ع) شروع به سخنرانی نمود:

ای مردم هر کسی مرا می شناسد بشناسد و هر کسی نمی شناسد پس من علی فرزند حسین هستم که در کنار در شط فرات بدون هیچ گناهی ذبح شد. من فرزند کسی هستم که حریمش هتک شد و مالش غارت گردید. و عیالش اسیر شدند.

ای مردم شما را به خدا قسم می دهم آیا شما نبودید که به پدرم نامه نوشتید ولی خدعه کردید؟ با چه چشمی به رسول خدا نگاه می کنید زمانیکه به شما می گوید عترت مرا کشتید و حرمت مرا هتک کردید

و شما از امت من نیستید؟ در این موقع صدای مردم به گریه بلند شد و بعضی به بعضی می گفتند: هلاک شدیم.

مجلس ابن زیاد

ابن زیاد علیه العنه مجلسی را ترتیب داد و عموم مردم کوفه را دعوت کرد و اسراء را در آن مجلس جای داد.

وقتی زینب وارد شد کهنه ترین لباس را داشت پس در کناری نشست و دور او را کنیزانش احاطه نمودند.

ابن زیاد گفت: این زنی که نشست و با او زنهایی بودند که بود؟

گفتند: این زینب دختر فاطمه دختر رسول خدا است.

ابن زیاد رو به زینب کرد و گفت: حمد می کنم خدا را که شما را رسوا کرد و کشت و دروغ شما را آشکار کرد. زینب در جواب گفت: حمد می کنم خدا را که ما را به وسیله پیامبرش محمد کرامت داد و ما را از پلیدی پاک نمود. کسی رسوا می شود که فاسق باشد و کسی دروغ می گوید که فاجر باشد و او غیر از ما است.

ابن زیاد گفت: برخورد خدا با خاندان خود چگونه بود؟ زینب فرمود: خداوند برای ُآنان شهادت را مقدر کرد و فرداست که خدا بین شما و ایشان را جمع می کند و علیه ظالمین در دادگاه الهی قضاوت می شود ابن زید متوجه امام سجاد شد و گفت: تو کیستی ؟ حضرت فرمود: انا علی بن الحسین.

ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت ؟ حضرت فرمود: برادری داشتم که علی نام داشت و مردم او را کشتند. ابن زیاد گفت ک خدا او را کشت؟

حضرت این آیه را فرمود : خدا است که در موقع مرگ جانها را می ستاند.

ابن زیاد غضبناک شد و گفت به تو رسیده که جواب مرا می دهی ؟ او را ببرید و گردنش را ببرید .

زینب فرمود : ای پسر زیاد تو که از ما مردی باقی نگذاشتی ؟ اگر بناست که امام سجاد را هم بکشی باید اول مرا بکشی.

حضرت فرمود: عمه ساکت باش تا من با او سخن بگویم و رو به ابن زیاد کرده و گفت: آیا مرا به شهادت تهدید می کنی؟ آیا نمی دانی که قتل در خاندان ما عادت و کرامت بما شهادت است.

ابن زیاد از مجلس بیرون رفته و دستور حبس اهل بیت را صادر کرد.

در مسجد کوفه

ابن زیاد وارد مسجد کوفه شد و بالای منبر رفته گفت: شکر می کنم خدا را که حق را ظاهر کرد! و امیر المؤمنین یزید بن معاویه و حزبش را یاری نمود! و حسین بن علی دروغگو را کشت! در این موقع عبدالله بن عفیف که یک چشمش را در جنگ جمل و یک چشم دیگرش را در صفین در کنار علی (ع) از دست داده بود و زندگی را به عبادت می گذرانید بلند شده و گفت : ای پسر مرجانه ، دروغگو فرزند دروغگو ، تو و پدرت هستی و آن کسیکه به تو حکومت داد. ای پسرمرجانه آیا فرزند پیامبران را می کشی و آنوقت مثل راستگویان سخن می گویی!

ابن زیاد دستور دستگیری او را صادر کرد ولی طایفه او بسرعت عبدالله را از مسجد خارج کردند ولی اشتباهی که کردند او را شب تنها گذاشتند و مأموران ابن زیاد شبانه به خانه او وارد شده و پس از اینکه عبدالله با اینکه نابینا بود به کمک دختر ش چند نفر از مأموران را کشت ، بدست آنها به شهادت رسید.

سر امام حسین (ع) در مجلس ابن زیاد

ابن زیاد علیه اللعنه سر مبارک امام حسین (ع) را در برابرش گذاشته و به آن نگاه کرده و تبسم نمود ه و با چوبدستی خود به دندانهای سر مبارک زده و می گفت: ای حسین زود پیر شدی؟

در این موقع حق گوی دیگری بنام زید بن ارقم از یاران سالخورده رسول خدا (ص) صدازد: چوب خود را از لبهای ابا عبدالله بردار قسم به خدائیکه جز او خدائی نیست ، آنقدر لبان رسول خدا را بر لبان حسین دیده ام که به حساب نمی آید. در این موقع گریه گلویش را گرفت و نتوانست به سخن خود ادامه دهد.

اعزام اسراء به شام

ابن زیاد دستور داد که امام را در غل و زنجیر کرده و اهل و عیال امام حسین (ع) را بع روش اسیران بر شترها سوار نموده و همراه سر امام و بقیه سرها به شام برسانند.

کراماتی را در طول راه دیدند از جمله نقل شده که:

لشکر ابن زیاد در کنار دیر راهبی منزل کردند و سر امام را در صندوق گذاشته و مشغول عیش و نوش شدند. همین که شب فرار رسید و خوردن غذا مشغول گشتند، ناگاه دستی پیدا شد و با قلمی از آهن این شعر را نوشت:

اترجو امه قتلت حسینا   شفاعه جده یوم الحساب

آیا امید دارند امتی که حسین را کشتند که از شفاعت جدش در روز قیامت بهره ببرند.

عده ای برخاستند تا آن دست را بگیرند که ناپدید شد، همین که به غذا خوردن مشغول شدند همان دست با قلم ظاهر شد و دوباره این شعر را نوشت:

فلا و الله لیس لهم شفیع   و هم یوم القیمه فی العذاب

نه به خدا سوگند برای ایشان شفیعی نیست و ایشان روز قیامت در عذاب هستند.

باز خواستند آن دست را بگیرند ، نشد و به حال خود بازگشتند که دوباره دست ظاهر شد و این شعر را نوشت:

و خالف حکمهم حکم الکتاب   و قد قتلوا الحسین بحکم جور

حسین را از روی ظلم کشتند و حکم آنها با حکم قرآن مخالف است.

بالاخره عیش آنها به هم خورد و با ناراحتی به استراحت پرداختند.

نیمه شب راهب صدای ذکر و تسبیح و تقدیسی را شنید، از جا برخواست و از دریچه به بیرون نگاه کرد.

صندوقی را دید که در کنار دیر نهاده بودند و نور عظیمی از آن سوی آسمان ساطع بود و از آسمان فوج فوج فرشتگان فرود آمده و می گفتند: سلام بر تو ای پس رسول خدا، سلام بر تو ای اباعبدالله صلوات و سلام خدا بر تو باد.

راهب در شگفت شد. ترس و هراس او را فراگرفت. همین که سپیده صبح دمید، از خولی که سرپرست قشون بود پرسید در این صندوق چیست؟

گفت: سر مرد خارجی که در زمین عراق خروج نمود و ابن زیاد او را به قتل رسانیده. پرسیدند نامش چیست؟ گفت: حسین بن علی بن ابی طالب. گفت: مادرش کیست؟ گفت : فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی.

راهب مقدار ده هزار درهم به خولی داد تا سر را چند ساعتی نزد خود نگاه دارد. پس سر را گرفت و شروع به گریستن و بوسیدن کرد و گفت: ای ابا عبدالله سخت است بر من که جانم را فدای تو نکردم ولی هر گاه رسول خدا را دیدی به او بگو که من شهادت می دهم که لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهدان علیا ولی الله.

ام کلثوم از شمر چه درخواستی کرد؟

چون به شام نزدیک شدند . ام کلثوم نزد شمر رفته و فرمود من تقاضایی دارم؟

شمر گفت چیست؟ گفت شهر شام نزدیک است، وقتی خواستی ما را وارد کنی از دروازه ای وارد کن که کمتر نظاره گر داشته باشد. و فرمان بده تا سرها را دورتر از محامل ببرند و ما را از آنها دور سازند تا مردم به آنها نظر کنند و به ما کمتر نگاه کنند. از بس مردم به ما نگاه کردند کوچک و خوار شدیم. ولی شمر از خباثتی که داشت دستور داد اسراء را از دروازه ای وارد کنند که از همه شلوغتر بود.

اهل کارون در شام

مردم شام که نزدیک چهل سال معاویه در آنجا حکومت کرده بود و همه را ضد اهلبیت تربیت کرده بود، از کشته شدن اهل بیت خوشحال بودند و شهر را آذین بسته و مردم جشن گرفته بودند.

کاروان اسراء وارد شام شد و داشتند از مسیری عبور می کردند که پیر مردی آمی آمد و به امام سجاد گفت: شکر می کنم خدا را که شما را کشت و شهر ها را از شما راحت کرد و یزید را بر شما مسلط کرد.

امام سجاد فرمود: ای شیخ آیا قرآن خوانده ای ؟ گفت: آری فرمود: آیا این آیه را خوانده ای(قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربیو من یقترف حسنه نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور) ای پیامبر به مردم بگو در مقابل این همه زحمات پیامبری فقط از شما بک چیز می خواهم و آن دوست داشتن اهل بیت من است.

گفت: آری . فرمود آنان مائیم .

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده ای (واعلمو اانما غنتم من شی فآن لله خمسه ولرسول و لذی القربی سوره انفال آیه 42) گفت: آری . فرمود : مائیم قری و نزدیکان رسول الله.

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده ای ("انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا "سوره احزاب آیه 33) بدرستیکه خدا اراده کرده پلیدی را از شما برداشته و شما را پاکیزه و معصوم نماید. گفت آری . فرمود: مائیم اهل بیتی که قرآن ما را به این آیه مخصوص گردانیده.

پیرمرد ساکت شده و از سخنان خود پشیمان شد و گفت: شما را به خد اشما آنهائید؟

حضرت فرمود: بخدا سوگند بدون شک مائیم و رسول الله جد ما است.

پیرمرد شروع به گریه کردن کرد و عمامه اش را انداخت و سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا من از دشمنی اهل بیت به تو پناه می برم.

آنگاه پرسید: آیا برای من توبه است؟ فرمود: آری اگر توبه کنی خدا توبه ات را قبول می کند و تو جزء ما حساب می شوی . پس سه با گفت : اللهم انی اتوب الیک.

در مجلس یزید

اهل بیت را در حالیکه به ریسمانها بسته بودند به مجلس یزید وارد نمودند چون امام در مقابل یزید ایستاد فرمود: تو را بخدا قسم می دهم یزید چه می گوئی اگر رسول خدا ما را با اینحال ببیند؟

یزید دستور داد که سر اما محسین را در مقابل او بگذارند و با چوب خیزران به لب و دندان سر مبارک حضرت می زد که در این موقع ابو لبررزه اسلمی بلند شد و گفت: وای بر تو ای یزید . آیا چوب به دندان حسین فرزند فاطمه می زنی ؟ من شهادت می دهم به اینکه رسول خدا لب و دندان او و برادرش حسن(ع) را می بوسید و می فرمود: شما سروران جوانان بهشت هستید.

یزید دستور داد که او را از مجلس بیرون نمایند. و شروع کرد به خواندن این اشعار کفر آمیز:

عده ای از بنی هاشم ما را کشتند(در جنگ بدر)

ولی ما بجای جنگ بدر انتقام گرفتیم

هاشم جد پیامبر با پادشاهی بازی کرد

والا نه وحی نازل شده و نه پیامبری بود

من از خندف نیستم اگر انتقام از فرزندان رسول الله نگیرم (کشتن کفار)

در این موقع زینب قهرمان ایستاد و سخنرانی مهمی کرد. او فرمود:

خدا راست گفت که در قرآن فرمود (عاقبت ظالمین این می شود که آیات خدا را انکار می کنند و مسخره می نمایند آیه 9 سوره روم) ای یزید آیا گمان کردی که چون بر ما پیروز شدی و مار ادر سختی انداختی و ما را از این شهر به آن شهر مانند اسیر ها گردانیدی دلیل حق بودن تو است؟

مهلا مهلا! آیا فراموش کردی سخن خدا را که می فرماید(گمان نکنند آنانکه کافر شدند که ما به آنها فرصت داده ایم برایشان خیرو خوب است نه بلکه به آنها فرصت داده ایم تا بیشتر گناه کنند و پرونده اعمال بدشان قطورتر شود که عذاب دردناک که د انتظارشان است).

ای فرزند آزاد شده آیا از عدل است که زنان تو چادر بسر در پشت پرده باشند و دختران رسول الله اسیر باشند؟ یزید در مقابل این سخنان قاطع چه می توانست بگوید؟ لذا مجلس را تمام نمود و دستور داد آنها را در خرابه ای حبس کنند.

در مسجد شام

یزید دستور داد که مردم در مسجد شام جمع شده و امام سجاد هم در آنجا حاضر باشد و خودش هم آ'مد و نشست و دستور داد سخنرانی بالای منبر رفته و به اهل بیت جسارت و اهانت کند. چون سخنران به جسارت به علی (ع) و امام حسین (ع) پرداخت امام سجاد با صدای بلند فرمود: وای بر تو ای سخنران آیا رضایت مخلوق را به غضب خالق خریدی ؟ خدا تو را در جهنم بیاندازد.

پس امام به یزید گفت: آیا می گذاری من از این چوبها بالا روم و سخنی بگویم که رضایت خدا در آن باشد و برای این مردم اجری داشته باشد؟

یزید اجازه نداد ولی مردم گفتند: ای یزید این که کاری نمی تواند بکند، بگذار بالا رود و سخنرانی کند ببینیم چه می گوید؟

یزید گفت: من این خانواده را می شناسم . اگر بالای منبر رفته و به سخنرانی پرداختند تا ابو سفیان و آل ابو سفیان را رسوا نکنند پائین نمی آیند.

ولی مردم آنقدر اصرار کردند تا یزید اجازه داد.

(سخنرانی امام سجاد در مسجد شام)

امام سجاد بالای منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم خدا به ما شش عطا و هفت فضیلت داده است. اما شش عطاء به ما خداوند علم وبردباری و سخاوت و فصاحه و شجاعه و قرار دادن محبت ما را در دلهای مؤمنین داده است و اما هفت فضیلت از ماست پیامبر اسلام و از ما است علی (ع) و از ما است جعفر طیار و از ما است حمزه سید الشهدا ء و از ما است حسن و حسین سبط این امت و از ما است مهدی صاحب الزمان(عج).

هر کس مرا میشناسد بشناسد و هر کس مرا نمی شناسد من او را باخبر می کنم. ای مردم منم فرزند مکه و منا منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند کسیکه زکوه را به مستحقان می داد و بهترین حج بجا آورد ، منم فرزند کسیکه بهترین طواف و سعی را بجا آورد. منم فرزند کسیکه از مسجدالحرام به مسجد الاقصی در یک شب رفت. منم فرزند کسیکه جبرئیل به وسیله او به سدره المنتهی رفت. منم فرزند علی مرتضی منم فرزند کسیکه آنقدر به بینی مشرکین با شمشیر زد تا گفتند: لا اله الا الله. منم فرزند کسیک هبا دو شمشیر جهد کرد و با دو نیزه جنگید و دو هجرت داشت ودو بیعت کرد و در بدر و حنین مبارزه نمود و یک چشم بهم زدن به خدا کافر نشد.

منم فرزند صالح مؤمنین و وارث پیامبران و کشنده ملحدان و سرور مسلمین و نور مجاهدین و زینت عابدین.

منم فرزند فاطمه زهرا ، منم فرزند سیده نساء...

با آن بلاغت و فصاحتی که امام سجاد داشت، چنان این سخنان اثر کرد که صدای گریه و زاری مردم شام بلند شد و نزدیک بو قیامی درگیرد. یزید دستورداد که مؤذن برای قطع سخنان امام اذان بگوید.

مؤذن گفت: اشهدان لا اله الاالله امام فرمودک شهادت می دهد به توحید، پوستم و مویم و گوشتم مؤذن گفتک اشهدان محمدا رسول الله پس امام از بالای منبر رو به یزید کرده و گفت ای یزید این حمدی که

بر رسالت او شهادت داده می شود جد من است یا جد تو اگر جد من است پس چرا فرزندان او را کشتی و عترتش را هتک کردی در اینجا بود که مردم از هم می پرسیدند راست می گوید؟ چرا یزید این جنایت را کرد؟

یزید که موقعیت را بد دید از مجلس خارج شد واین چنین زمینه انقلاب مردم فراهم گردید و کار به جائی رسید که یزید خود را از کشتن حسین (ع) و یارانش تبرئه می کرد و می گفت: خدا لعنت کند ابن زیاد را که بدون اجازه من اینکار را کرد.

سپس امام را خواست و گفت: سه حاجت از من بخواه.

حضرت فرمود: حاجت اول آنست که روی پدرم حسین را به من نشان بدهی تا از آن توشه بردارم و با او وداع نمایم . دوم آنچه از ما غارت شده به ما رد کنی سوم اگر قصد کشتن مرا داری کسی را با این زنها بفرستی که آنها را به حرم جدشان رسول االله ببرد.

یزید گفت : روی پدرت را هرگز نخواهی دید. و اما کشتن تو ، تو را عفو نمودیم و زنان را کسی غیر از تو نمی برد و اما آنچه از شما گرفته اند، چند برابر قیمت آنها را به شما می دهم که حضرت فرمود: مالت را نمی خواهیم و آنچه که ما می خواهیم بدلیل آنست که در میان آنها جامه ای است که فاطمه زهرا سلام الله علیها آنرا رشته است و همچنین مقنعه و پیراهن او.

یزید دستور داد اموال را پس دادند و آنها را روانه مدینه نمود.

روضه رقیه دختر سه ساله امام حسین (ع)

در یکی از شبها که اسراء در خرابه شام بخواب رفته بودند با صدای گریه رقیه بیدار شدند. وقتی آمدند بالا سر او و علت را سؤال کردند معلوم شد که خواب پدرش امام حسین را دیده ، لذا بهانه پدر را می گرفت.

هر چه کردند که او را ساکت کنند رقیه ساکت نمی شد تا سرو صدای خرابه بگوش یزیید رسید. وقتی علت را پرسید و گفتند: امام حسین دختری چهار ساله دارد که بهانه پدر را گرفته است. یزید دستور داده سر امام حسین(ع) را داخل طبقی گذاشته و روپوش بر سر آن قرار داد و برای رقیه فرستادند.

وقتی طبق را مقابل رقیه قرار دادند به زینب فرموده باشد، عمه جان منکه غذا نمی خواهم ، من پدرم را می خواهم گفته باشند: ای رقیه هر چه مراد توست در این طبق است. وقتی رقیه روپوش را برداشت و چشمش به سر مقدس پدر افتاد چند دقیقه با حیرت نگاه کرد. بعد سر پدر را بغل گرفت و شروع کرد به نجوا کردن با سر پدر : پدر کجا بودی آنوقتی که خیمه های ما را آتش زدند؟ کجا بودی آنوقتی که سیلی به صورت عمه ام زینب زدند؟ کجا بودی آنوقتی که پا برهنه مرا در بیابانهای کوفه می گرداندند؟

چه کسی رگهای گردن تو را قطع کرده است؟

چه کسی محاسنت را به خونت خضاب نموده؟

چه کسی مرا یتیم کرده است؟

یکدفعه دیدند صدائی از رقیه بر نمی خیزد، بعدمتوجه شدند که جان به جان آفرین تسلیم نموده است لذا او را در همان خرابه دفن نمودند و امانتی از حسین (ع) را در شام باقی گذاشتند.

اولین اربعین شهدای کربلا

در راه بازگشت اهل بیت به مدینه سر راه به کربلا رفتند و در اربعین طبق قول مشهور بر بالای مزار شهداء کربلا به عزاداری پرداختند و چند روز در کربلا بودند.

جابر بن عبدالله انصاری اولین زائر امام حسین (ع) نیز در کربلا در اربعین حضور داشت و روضه ای به این شرح دارد:

عطیه غلام جابر می گوید: وقتی به کربلا رسیدیم ، جابر که از دو چشم نابینا بود فرمود: مرا به کنار فرات ببر تا غسل کنم. جابر غسل کرد و از بوی خوش استعمال کرد و فرمود: مرا به طرف قبر حسین (ع) ببر. در راه مرتب ذکر و تسبیح می فرمود وقتی بهوش آمد، سه بار فرمود: یا حسین، یا حسین، یاحسین بعد خطاب به امام حسین(ع) گفت : چرا دوست جواب دوست را نمی دهد، سپس با خود گفت: چگونه حسین (ع) جواب بدهد در حالیکه بین سرو بدنش فاصله شده است.

اهل بیت(ع) در مدینه

هنگامی که کاروان غم و اندوه اهل بیت به نزدیک مدینه رسید. امام سجاد(ع) دستور دادند که در همان محل اقامت کنند و به بشیر فرمود : ای بشیر خدا رحمت کند پدرت را که شاعر بود. آیا تو هم شعر می گوئی؟ بشیر گفت: بلی یا بن رسول الله. امام فرمود: داخل مدینه شو و خبر شهادت ابا عبدالله را با زبان شعر برای مردم بگو.

بشیر میگوید: سوار اسبم شده و با سرعت وارد مدینه گشتم. وقتی به مسجد رسول الله رسیدم، صدایم را به گریه بلند کردم و گفتم:

یا اهل یثرب لا مقام لکم

قتل الحسین فادمعی مدارا را

ای مردم مدینه جان ماندن نیست

زیرا حسین کشته شد و من پی در پی اشک می ریزم

الجسم منه بکربلا مفرج

والرأس منه علی القناه یدار

بدنش بر روی خاک کربلا افتاد

و سر مبارکش بر سر نیزه از این شهر به آن شهر چرخانده می شود.

آنگاه گفتم : این امام سجاد است که با عمه ها و خواهرانش به منطقه مدینه آمده و من فرستاده اویم و جای آنان را به شما نشان می دهم.

در مدینه زن پرده نشین باقی نماند مگر آنکه از پرده های خود بیرون آمده و خراشیده روی بر صورتهای خود لطمه می زدند و صدای خود را به واویلا و امصیبتاه بلند نمودند و در هیچ روزی مردم را چنین گریان و نالان ندیده بودم.

مردم با شتاب بطرف محل امام سجاد حرکت کردند وقتیکه رسیدند دیدند امام از خیمه بیرون آمد و دستمالی در دست داشت که اشکهایش را پاک می نمود و صندلی برای حضرت نهادند و آن بزرگوار بر روی آن نشست در حالی که نمی توانست از گریه کردن خودداری کند.

پس صدای شیون و ناله مردم بلند شد همه مردم به حضرت تسلیت می گفتند.

حضرت بسوی مردم اشاره ای کرد که ساکت شوید .

جوش و خروش مردم فرو نشست.

آنگاه حضرت پس از حمد الهی فرمود:

((ای مردم بدرستیکه خدایی که برای او حمد است ما را امتحان نمود به مصیبتهای بزرگ و شکافی در اسلام که عظیم است. حسین و عترتش کشته شدند و زنانش اسیر گردیدند و سرش را در شهرها بر بالای نیزه چرخاندند. و این مصیبتی است که مثل آن هرگز نیست. ای مردم کدام یک از مردان بعد از قتل حسین شاد می شود و کدام دلی است که به خاطر او غمگین نباشد و کدام چشمی است که برای حسین نگرید . که آسمانها به پایه هایشان و زمین با مناطق خود و درختان با برگهای خود و ماهیان دریا و ملائکه مقربین و اهل آسمانها همه برای حسین گریه کردند . ای مردم کدام دل و قلبی است که برای مصیبت حسین پاره نشود؟

پس انا لله و انا الیه راجعون از مصیبتی که چقدر بزرگ است و دردناک است و دردآمیز است و سختی آورنده و برنده و تلخ و گران است. ما از خدا پاداش خود را می خواهیم برای این مصیبتها که خدا صاحب انتقام بزرگ است)).

در مدینه تا چند روز عزاداری بود . ام البنین مادر ابوالفضل بسوی قبرستان بقیع می رفت و مشغول ناله و زاری می شد و می فرمود:

به من دیگر ام البنین نگوئید

زیرا مرا بیاد شیران بیشه می اندازد

یک زمانی پسرانی داشتم

ولی الان دیگر پسری ندارم که به آنها ادعا کنم

ای کاش می دانستم همانطوریکه بمن گفته اند

دست عباس را قطع کردند؟

و به من رسیده که بر سر عمود آهنین زدند

ای عباس اگر شمشیرت در دستت بود چه کسی میتوانست بتو نزدیک شود؟

***

قیام مردم مدینه

مجالس عزا ادامه داشت و مردم مدینه همزبان و همدل می گفتند:

یزید با فرمان خدا مخالفت کرده و اطاعت او واجب نیست.

وقتی این خبر به یزید رسید نمایندگانی از مدینه طلبیده و بخیال خود نفری پنجاه هزار دینار به آنها بخشید. اما وقتی نمایندگان برگشتند، گفتند:

ما از نزد فاسقی می آئیم که شراب می نوشد و نماز نمی خواند و در پی شهوات است و در مجلس او طنبور می زنند و کنیزکان آواز می خوانند.

مردم مدینه با شنیدن این مسائل و برهبری عبدالله بن حنظله که او را از کثرت زهد راهب امت می خواندند ، شوریدند و حاکم یزید را از شهر بیرون راندند.

عبدالله بن حنظله به مردم گفت:

ای مردم از خدا بترسید. بخدا قسم ما بر علیه یزید قیام نکردیم مگر موقعیکه ترسیدیم از آسمان سنگباران شویم.

یزید مردی است که از هم بستر شدن با مادران و خواهران و دختران ابا ندارد، شراب می نوشد و نماز نمی خودند. بخدا قسم اگر یکنفر هم مرا یاری نکند باز بر یزید خواهم شورید و از قیام برای خدا دست نخواهم کشید.

جنایات یزید در مدینه

یزید مردی آدمکش و جنایتکار بنام مسلم بن عُقبه را برای سرکوب مردم مدینه فرستاد و او مأمور بود که از مردم سوگند بگیرد که با یزید بیعت کنند و پیمان بندند که بنده و برده او باشند تا هر چه دلش می خواهد (در خون و مال ناموس) ایشان انجام دهد والا تا سه روز ، قتل و غارت و ناموس مردم مدینه برای سپاهیان او حلال باشد.

مردم قبول ننمودند و جنگی در گرفت و مردم مدینه شکست خوردند و مسلم بن عقبه به مدینه حمله کرد و تا سه روز شهر را برای سپاهیانش آزاد کرد و در این مدت ده هزار نفر از مردم 1700 نفر از انصار کشته شدند و به صدها زن تجاوز شد.

به عنوان نمونه این داستان را که یکی از جنایات آنها را نشان می دهد بخوانید:

یکی از سربازان او وارد خانه ای شد که جز یک زن و نوزادش خبری در آن نبود. سرباز گفت: مالی پیش شما هست. گفت : نه بخدا قسم چیزی برای ما نگذاشته اند.

سرباز گفت: بخدا قسم یا باید برای من بیاوری ویا هم اکنون خودت را با همن کودک خواهم کشت. وای این کودک پسر ابی کبشه انصاری هم زانو و مصاحب رسول خدا است.هنوز سخن زن تمام نشده بود که آن مرد ، کودک را در حالیکه پستان در دهانش بود از دامن مادر کشید و چنان بر دیوار خانه کوبید که مغز کوچکش بر روی زمین پاشیده شد.

سال بعد چند هزار کودک نامشروع در مدینه حاصل این جنایات متولد شد.

بعد از مدتی عبدالله بن زبیر برای رسیدن به خلافت در مکه علیه یزید قیام کرد و یزید مسلم بن عقبه را مأمور از بین بردن او کرد ولی در راه قبل از اینکه بمکه برسد به هلاکت رسید یزید شخص دیگری را مأمور محاصره مکه کرد و قصد آتش زدن و ویران کردن مکه را داشت لذا دستور داد که منجنیق در اطرافمکه نصب کنند و مکه را سنگ باران نمایند اما در سال 64 بعد از 4 سال خلافت به هلاکت رسید. لذا محاصره مکه شکسته شد وسپاهیان شام برگشتند.

مرگ یزید

یزید در سال چهارم خلافت خود، روزی با یاران خاص خود ، بهمراه ده هزار مرد اسب سوار از شام بیرون آمد تا به شکار رود. چون به اندازه دو روز از دمشق فاصله گرفتند ، از دور آهوئی ، نمودار شد. یزید به یارانش گفت: کسی از شما دنبال من نیاید.

اسبش را برای گرفتن آهو پیش راند و آهو نیز او را دنبال خود از بیابانی به بیابان دیگر می کشاند تا اینکه آهو از دیدگانش ناپدید شد. تشنگی شدیدی بر او مستولی شد و آبی پیدا نکرد که بنوشد تا اینکه مردی را دید که ظرف آبی همراه او بود به او گفت : ای مرد کمی آب به من بده.

وقتی آن مرد به او آب داد یزید به او گفت اگر مرا می شناختی به من بیشتر احتام می کردی ؟ آن مرد فت مگر تو کیستی گفت: من امیرالمومنین یزید هستم . مرد گفت: بخدا قسم تو قاتل حسین (ع) و دشمن خدا هستی .

و به یزید حمله کرد بطوریکه اسب یزید رم نمود و شروع به دویدن کرد که بر اثر آن یزید از روی اسب افتاد در حالیکه پایش در رکاب بود و اسب او را در بیابانها می برد. و یزید را بر روی زمین می کشاند. تا اینکه بدن او تکه تکه شد و یارانش او را پیدا کردند و در شام برای او عزاداری بر پا نمودند.

شورش در کوفه و قیام توابین

در زندان ابن زیاد در کوفه 4500 نفر که اکثرا از توابین بودند وقتی خبر مرگ یزید را شنیدند مردم به زندانها حمله کردند و این زندانیان را آزاد نمودند. همچنین به خانه ابن زیاد حمله کرده و غلامان او را کشتندو اموالش را غارت کردند . ابن زیاد وقتی خبر قیام مردم کوفه را شنید به طرف شام فرار کرد در بین راه وقتی شنید که عده ای در تعقیب او هستند توسط ابن جارود در زیر شتر بسته شد و مشک های خالی را رو او انداخت و در میان بقیه شترها رها کرد.

وقتی رهبر توابین سلیمان بن صرد خزاعی با 4500 تن از یارانش به این شترها رسیدند او را نیافتند.

چون معاویه فرزند پرهیزکار یزید پس از چهل روز از خلافت استعفاء داد و عمل پدرش را محکوم می دانست. بزرگان شام مروان بن حکم را به خلافت انتخاب کردند و در این هنگام ابن زیاد به دمشق رسید.

مروان، ابن زیاد را با سیصد هزار شامی بطرف عراق فرستادو پیش قراولان ابن زیاد با صد هزار نفر با یاران سلیمان بن صرد درگیر شدند و جنگ سختی رخ داد و بعد از کشته شدن عده زیادی از شامیان و یاران سلیمان همگی توابین در حالیکه می گفتند یا لثارات الحسن ای خونخواهان حسین ، بشهادت رسیدند.

قیام مختار بن ابو عبیده ثقفی

مختار از قبیله ثقیف که در شهر طائف در عربستان قرار دارد بوده که این قبیله بزرگانی را در اسلام داشته است. از جمله عروه بن مسعود عموی مختار که در راه اسلام بشهادت رسید.

پدر مختار ابو عبیده نیز از فرماندهان سپاه اسلام بود که در راه جهاد بشهادت رسید. مختار در متن حوادث مختلف بعد از رحلت پیامبر (ص) بزرگ شده و با حق و باطل آشنایی پیدا کرد و بارها به زندان افتاد و چون عبدالله داماد مختار بود ، هر بار که برای مختار برخوردی پیش می آمد ، عبدالله بدلیل آنکه در آن زمان شخصیتی بود او را نجات می داد.

در ایام شهادت مسلم ، مختار در زندان ابن زیاد بود که توسط عبدالله بن عمر نجات پیدا کرد.

سه بار توسط حجاج دستگیر شد و هر بار که نزدیک بود کشته شود به لطائف الحیلی نجات پیدا می کرد و شاید خداوند او را برای انتقام از قاتلین حسین (ع) و یارانش حفظ می فرمود.

مختار در سال 66 بعد از شهادت سلیمان بن صرد خزاعی قیام نمود و بعد از اینکه عده زیادی به او پیوستند حاکم کوفه شد و در جنگ سختی که با ابن زیاد نمودند، هشتاد هزار نفر از یاران ابن زیاد را کشتند و ابن زیاد دستگیر شد.

کشته شدن ابن زیاد

نقل شده که بعد از دستگیری ابن زیاد ابراهیم بن مالک اشتر فرمانده لشکر مختار دستور داد آتشی کرده و ابن زیاد را بیاورند. بعد خنجر خودر را برداشته و از گوشتهای ابن زیاد می برید و آنرا نیم پخت سرخ کرده و به ابن زیاد یم خورانید و هر بار که ابن زیاد از خوردن گوشت خود ابا می کرد، ابراهیم خنجر به بدنش فرو می کرد.

سپس در آخر خنجر را بر حلقش گذاشته و سر او را گوش تا گوش برید و صدا می زد یا لثارات الحسین و بعد جسدش را آتش زده و سر او را برای امام سجاد (ع) فرستاد.

وقتی سر را برای حضرت آوردند حضرت سر سفره بودند پس سجده شکری کرده و لباس عزا را از تن خدام و اهل بیت خود در آوردند.

انتقام از قاتلین حسین (ع)

مختار به دستگیری قاتلین امام حسین (ع) و یارانش و کلیه کسانی که در لشکر عمربن سعد بودند پرداخت و عده زیادی از آنها را دستگیر و پس از دستگیری آنها را با شکنجه می کشت. از جمله سنان بن انس را آوردند و ابراهیم از گوشت رانهایش می برید و او را مثل ابن زیاد کشت.

بعد شبث بن ربعی که با شمشیر به صورت امام حسین (ع) زده بود را آوردند پس آنقدر از رانهایش برید تا مرد و سر او را جدا کرد.

بعد ابحر بن کعب را آوردند . ابراهیم دستها و پاهایش را قطع و چشمانش را بیرون آورد و او را کشت. پس به کوفه برگشتند و مختار امر کرد که حصین بن نمیر را آوردند که بر امام اسب رانده بود و در خون شهدای زیدی شریک بود .مختار امر کرد گوشتش را با قیچی می بریدند تا مرد.

چون امام حسین (ع) به عمر سعد نفرین کرده بود که خدا او را در بسترش بکشد مختار دستور داد که غلام مخصوص خود برود و او را در بسترش بکشد و پس او حفص را به عوض علی اکبر(ع) کشتند.

بعد حرمله را آوردند مختا جلاد را صدا زد و گفت: دستها و پاهایش را ببرد پس میله ای از آهن گرفته در آتش قراردادند تا سرخ شد بعد سفید شد بعد آنرا به گردن حرمله گذاشت تا اینکه گردنش قطع شد.

شمر در راه بصره بود که با اصحاب مختار مواجه شد و پس از اینکه جنگ سختی نمود ابن ابی الکنود او را کشته و سر او را جدا کردند و بدن او را طعمه جانوران نمودند.

زن و بچه های ابن زیاد در قلعه ماردین بودند که ابراهیم بن مالک اشتر آنها را که چهار پسر و سیصد کنیز بود دستگیر و چهل استر پر از مال و صندوقهائی از خزبودند آوردند و تصرف نمودند و سپس ابراهیم گفت: ای مردم ابن زیاد حسین (ع) را در سن 57 سالگی و عباس را در سن سی سالگی و یحیی بن علی را در هشت سالگی و عون بنی علی را چهارده سالگی و... بقتل رساند و به ناموس رسول الله (ص) بی احترامی و هتک حرمت نموده و زنهایشان را اسیر بر شترهای برهنه بدون زیرانداز سوار کرد، بخدا قسم تا بتوانم از بنی امیه باقی نخواهم گذاشت. سپس شمشیر خود را کشید و اصحابش همه شمشیر کشیده و بر سر زن و بچه ابن زیاد هجوم آوردند و تاآخرین نفر را کشتند.

به مختار خبر دادند که شمر یکی از شتران امام حسین (ع) را به غنیمت وارد کوفه نموده و آنرا نح و گوشتش را به مردم کوفه تقسیم کرده اند.

مختار دستور داد که هر خانه ای که از آن گوشت داخل آن شده بود خراب کردند و هر کسی از آن گوشت خورده بود و یا گرفته بود بقتل رسانیدند.

انتقام از کسانیکه با اسب بر بدن حضرت تاختند

مختار دستور داد کسانیکه اسب بر بدن حضت تاختند احضار و دستور داد که آنانرا برو خوابانیدند و دست و پای آنها را بوسیله میخهای آهنین به زمین دوختند. آنگاه سواران را مأمور نمود تا اسب بر بدن آنان تاختند و اجسادشان را ریز ریز کردند و پاره های بدن آنها را سوزانیدند.

سپس دستور داد عمرو بن صبیح را آوردند آنگاه دستور داد تا بدن او را سر تا پای با نیزه ریز ریز نمودند.

پس بجدل بن سلیم که انگشت امام را قطع و انگشتر را برده بود آوردند و مختار امر کرد تا دست و پای او را قطع کردند و او همچنان بخون خود می غلطید تا بدرک اسفل نازل شد.

مختار امر کرد که اعلام کنند هر غلامی که مولایش جزء اصحاب عمر سعد بود اگر او را بکشد و سرش را نزد من آورد غلام را آزاد و جایزه ای به او خوهم داد که بدینوسیله عده ای از کسانیکه در لشکر عمر سعد بودند توسط غلامان اصحاب عمر بن سعد کشته شدند و عده ای هم بطریق دیگری در دنیا اثرات عذاب الهی را چشیدند مثلا نقل شده مرد نابینایی را که در موقع شهادت امام حسین (ع) در کربلا بود دیدند و علت نابینایی او را سؤال کردند گفت: من با 9 نفر دیگر از رفقایم در لشکر عمر سعد بودیم ولی من تیر و کمان و شمشیر نداشتم . پس از واقعه کربلا به کوفه برگشتم و نماز عشاء را خواند خوابیدم. در خواب دیدم که شخصی آمد و گفت: رسول خدا (ص) تو را می خواند گفتم: مرا با رسول خدا چکار است.

مرا بزور بردند. دیدم پیامبر در بیابانی نشسته و آستینهای خود را بالا زده و اسلحه ای در دست داشت که آن نه نفر رفیق مرا با آن سلاح کشت و به هر کدام که ضربتی می زد سر تا پای او را آتش فرا می گرفت و می سوزانید.

من نزدیک رسول خدا (ص) رفتم زانو زده سلام کردم ولی آنحضرت جواب نداد پس سر خود را بلند کرده فرمود: ای دشمن خدا هتک حرمت مرا نمودی و عترت مرا کشتی و حق مرا رعایت نکردی؟

گفتم : یا رسول الله من در کشتن فرزندانت نه شمشیر زدم و نه نیزه و تیری بکار بردم.

فرمود: راست گفتی ولی سیاهی لشکر ابن زیاد را زیاد کردی ! پس نزدیک بیا.

من نزدیک حضرت رفتم دیدم طشت پر از خون نزد اوست. به من فرمود: این خون فرزندم حسین است پس از آن خون به چشم من کشید. چون بیدار شدم نابینا بودم.

قاتلین اصحاب امام حسین (ع)

در زیارتی که از طرف امام رمان(عج) در شأن امام حسین و اصحابش آمده و معروف به زیارت ناحیه مقدسه است. امام علاوه بر سلام بر اصحاب سالار شهیدان نام قاتلین اصلی اکثر آنها را برده و آنها را لعن نموده است که بطور مختصر ذکر می شود.

سلام بر علی اکبر و خدا لعنت کند قاتلش مره بن منقذ را

سلام بر عبدالله فرزند حسین و خدا لعنت کند قاتلش حرمله بن کاهل را.

سلام بر عبدالله فرزند امیرالمومنین علی (ع) و خدا لعنت کند قاتلش هانی بن ثبیت را.

سلام بر ابوالفضل العباس و خدا لعنت کند قاتلش یزید بن الرقاد و حکیم بن طفیل را.

سلام بر جعفر فرزند امیرالمؤمنین علی (ع) و خدا لعنت کند قاتلش هان بن ثبیت را.

سلام بر عثمان فرزند امیرالمومنین علی (ع) و خدا لعنت کند قاتلش خولی و ابانی دارمی را.

سلام بر محمد فرزند امیرالمومنین علی (ع) و خدا لعنت کند قاتلش ابانی دارمی را.

سلام بر ابوبکر فرزند امام حسن (ع) و خدا لعنت کند قاتلش عبدالله بن عقبه را.

سلام بر عبدالله فرزند امام حسن (ع) و خدا لعنت کند قاتلش حرمله را.

سلام بر قاسم فرزند امام حسن و خدا لعنت کند قاتلش عمربن سعد بن عروه بن نفیل را.

سلام بر عون فرزند عبدالله بن جعفر و خدا لعنت کند قاتلش عبدالله بن قطبه را.

سلام بر محمد فرزند عبدالله بن جعفر و خدا لعنت کند قاتلش عامر بن نهشل را.

سلام بر جعفر فرزند عقیل و خدا لعنت کند قاتلش بشربن خوط را.

سلام بر عبدالرحمن فرزند عقیل و خدا لعنت کند قاتلش عمر بن خالد بن اسدرا.

سلام بر عبدالله فرزند مسلم و خدا لعنت کند قاتلش عامر بن صعصعه را.

سلام بر محمد فرزند مسلم و خدا لعنت کند قاتلش عمرو بن الصبیح را.

سلام بر محمد فرزند ابوالسعید بن عقیل و خدا لعنت کند قاتلش لقیط بن ناشز را.

سلام بر مسلم بن عوسجه و خدا لعنت کند قاتلانش عبدالله ضبابی و مسلم بن عبدالله و عبدالله بن حشکاره بجلی را.

سلام بر سلیمان غلام امام حسین (ع) و خدا لعنت کند قاتلش سلیمان بن عوف را.

که امام بر تک تک 72 نفر سلام فرموده است.

عباس(ع)شناسی

تولد

نقل شده است پس از شهادت فاطمه زهرا سلام الله علیها علی (ع) به برادرش عقیل که در حسب و نسب شناسی وارد بود فرمود: زنی برای من در نظر بگیر که از قبیله شجاعی بوده و برادران شجاعی داشته باشد و عقیل پس از تفحص ام النبین کلابیه را برای حضرت در نظر گرفتند و حضرت با ام النبین ازدواج فرمودند که علاوه بر چند دختر چهار پسر رشید بنامهای محمد، جعفر ، عباس ، عثمان متولد شدند. که از میان این چهار، پسر عباس از همه رشیدتر و زیباتر بود بطوریکه بعدها به او می گفتند: قمر هاشم ، ماه بنی هاشم.

حضرت عباس (ع) ؛ ولایتمدار

یکی از شخصتهای بی نظیر از جهت ولایتمداری ووفاداری و شجاعت و فضیلتهای دیگر قمر بنی هاشم حضرت عباس بن علی (ع)است.

-ابوالفضل

مشهورترین کنیه حضرت عباس(ع)، ابوالفضل است که نشان از فضیلت های بی شمار او در عرصه های مختلف زندگیش دارد.

مورخان نقل کرده اند: نامیده شدن او به ابوالفضل، به دو علت بوده است:

-داشتن پسری به نام فضل

-زندگی سرشار از فضیلت آن حضرت ، زیرا ابوالفضل یعنی پدر فضیلت ها

که به نظرمی رسد که علت دوم، مناسب تر باشد.

- ابوالقاسم

جابربن عبدالله انصاری در زیارت اربعین، خطاب به حضرت عباس(ع) گفته است:« السلام علیک یا

اباالقاسم !السلام علیک یا عباس بن علی !» [1]

- ابوالقربه

یکی دیگر از این کنیه ها ، که دلاوری و مردانگی در آن جلوه گر است ابوالقربه می باشد که حکایت از شکافتن سینه سپاه دشمن در رسیدن به آب شریعه برای سیراب کردن کام تشنگان دارد.

القاب

-قمر بنی هاشم

حضرت عباس(ع) از زیبایی ویژه ای برخوردار بود و به خاطر صورت و سیرت زیبا و قامت رعنا و رشیدش او را « ماه خاندان بنی هاشم و قمر بنی هاشم» می خواندند.

- باب الحوائج

این مقام و لقب «باب الحوائج» را خداوند به حضرت عطا فرمود و وجود عظیم او را شایسته این لقب دانست.

توسل به حضرت نیز موجب رواشدن حاجات است؛ زیرا پذیرش شفاعتش در درگاه خداوند، قطعی است. او وسیله ای است برای تقرب به درگاه الهی و سالیان طولانی ،شیعه و سنی و مسلمان و غیر مسلمان دست دعا و چشم امید به سوی او داشته، از کرامات او گفتنی های فراوان دارند.

نویسندگان، عالمان و محققان بسیاری، در این باره کتاب ها نوشته اند. [2]

- طیار

»طیار» لقبی است که امام سجاد(ع) ، عموی خود را بدان ستود و جلوه ای دیگر از حضرت ابوالفضل(ع) را آشکارکرد.

---

[1] مفاتيح الجنان، حاج شيخ عباس قمي، زيارت اربعين منسوب به جابر بن عبدالله انصاري

[2] خصائص العباسيه، آيت الله كلباسي نجفي؛ زندگاني پرچمدار كربلا ، معارف مظفري

۴ -سقّا

منصب سقایت و آب رسانی به تشنگان، یکی از زیباترین برنامه ها و خدمات اسلامی ، انسانی است.

یکی از کارهای مهم حضرت عباس(ع) سقایت بود. حضرت ابوالفضل(ع) این لقب را از پدرش علی(ع) و در جنگ بدربه دست آورد زمانی که با شجاعت به کنار چاهی که نزدیک دشمن بود، رفت و از آن برای مسلمانان آب آورد. [۳]

وی در واقعه کربلا از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا ، مسئول آب رسانی به کاروان امام حسین(ع) و حیوانات آنها بود.

با توجه به اینکه همراهان امام حسین(ع) در آغاز، بیشتر از هزار نفر بودند، با افزودن حیواناتشان، می بینیم که تأمین آب برای آنها کار بسیار مهمی بوده که حضرت انجام می داده است.

-علمدار

این نشان پر افتخار ، به دارنده پرچم و بیرق لشکر داده می شود که نمایانگر انسجام سپاه و استمرار مبارزه علیه دشمن داشت. و این مهم به عهده ابوالفضل العباس (ع) بود.

- الشّهید

حضرت ابوالفضل(ع) به راستی ، شایسته عنوان عمیق شهید و شهادت است چرا که به تمام امتیازات شهادت نائل شد.

امام سجاد (ع) وقتی به کنار پیکر مطهر ابوالفضل (ع) آمد، خطاب به او فرمود:« و علیک منّی السّلام من شهید مُحتسب؛ ای شهید مخلص راه خدا، سلام من بر تو باد«!

-عبد صالح

این لقب به معنی بنده نیکوکار خداوند از زیارتنامه حضرت عباس(ع) و از زبان امام صادق(ع) گرفته

---

[3] اعلام الوري، ص ۱۹۲

شده است.

- حامی الضّعینه

»ضعینه« به معنی هودج است ، یعنی حامی بانوان . کنایه از اینکه حضرت ابوالفضل(ع) حامی بانوان هودج نشین در سفر کربلا بوده است. در این سفر، حضرت از آنها نگهبانی می کرد و آنان در پناه چنین نگهبان نیرومند و شجاعی ، هیچ گونه نگرانی نداشتند. [۴]

- المستجار

المستجار، یعنی پناهگاه. یکی از القاب حضرت ابوالفضل(ع این است که پناهی برای پناهندگان بود.

القاب دیگری که به حق به حضرت عباس(ع) نسبت داده شده عبارتند از:

- ظهرالولایه (پشتیبان ولایت و امامت(

-مُوثر(ایثارگر)

-مُواسی (مواسات و برادری)

-واقی (نگهبان)

-ساعی (تلاشگر)

-باب الحسین(ع)

-سردار و پیشتاز

-البطل العلقمی (قهرمان نهر علقمه)

-فرمانده لشکر

-صدّیق (بسیار راستگو)

-حامل اللّوا (پرچمدار)

-صابر، کسی که در تحمل همه سختی ها راه تا شهادت، شکیبا بود و احساساتش بر صبرش غلبه نکرد.

نکته مهم این که بیشتر القاب آن حضرت ، متأثر از شخصیت مقتدا و رهبرش امام حسین(ع) و به دلیل

---

[4] پرچمدار نینوا، محمدي اشتهاردي ، ص ۷۶ و۷۷

همراهی، پشتیبانی و یاری رساند به او در طول زندگی به خصوص در واقعه کربلاست.

این مسئله به دو جهت قابل تأمل است:

- قدرت رهبری امام، که توانست استعدادهای حضرت عباس(ع) را به ظهور رسانده و نتیجه تربیت و تعلیم امام علی(ع) را تجلی بخشد.

- تأثیر آموزش های مؤثّر از سوی امام حسین(ع) ، که از کودکی وی را همراهی نموده است به طوری که تسلیم او در برابر اراده امام، تصدیق بر ولایت امام و وفاداری اش نسبت به امام، همگی تشکیل دهنده نمادی بی نظیر از مرید بودن اوست.

او به جز حسین(ع) نمی شناخت و توحیدش را نیز در ارادت به حسین(ع) می یافت

وفاداری ؛ ویژگی ممتاز

وفاداری حضرت عباس(ع) او را برای همیشه در «تاریخ جوانمردان» ممتاز کرده است.

نقل شده است که: وقتی حضرت ابوالفضل(ع) ، سردار رشید دشت کربلا برای بار دوم به شریعه فرات وارد می شود تا برای تشنگان آب ببرد، در میان نهر آب که قرار گرفت«این واقعه عموماً به این شکل نقل شده است » هنگام برداشتن آب، تشنگی زیاد باعث شد که حضرت میل به خوردن آب کند. به همین علت،آب را با دست به دهان نزدیک کرد که بیاشامد؛ ولی یکباره به خاطر آورد که بچه های امام حسین(ع) تشنه اند وبا خود گفت: این، خلاف جوانمردی است که آنان تشنه باشند و من سیراب ، و آب را از دستان خود به زمین ریخت. اسب ایشان نیز از خوردن آب تا قبل از این اقدام حضرت، خودداری نمود. [5]

ولی آیا این تعریف در مورد جوانمردی و وفاداری آن حضرت صحیح است؟ آیا ممکن است عباس که سقایی را از کودکی تمرین کرده، اکنون دچارغفلت شده و دلیل مأموریتش را؛ حتی برای چند لحظه فراموش کند؟

باید دقت کنیم ، به یقین، انگیزه آب نخوردن ابوالفضل(ع) خیلی لطیف تر از آن است که تاکنون

---

[5] منتهي الامال، ص ۴۵۵ و نفس المهموم، ص ۳۳۷

شنیده ایم.

تاریخ می گوید که: حضرت عباس (ع) وقتی وارد شریعه فرات شد، اسبش هم با همه تشنگی که داشت، ابتدا از خوردن آب خودداری می کرد. اسب، با هوش است و این حیوان خوب می فهمید که راکبش آب نمی خورد و فضا، فضای جنگ است؛ کشتار و شهادت را می دید و بر سیاق ذات هوشی اش حوادث راپیش بینی می کرد و می فهمید.

بنابراین رغبتی به خوردن آب از خود نشان نمی داد و در واقع، نوعی تعهد و احترام به راکب را از خود بروز می داد!

اسب می فهمید که نباید غفلت کند، حضرت باب الحوائج (ع) از سر وفاداری اش ، نه تنها غافلانه و از سر سهو ، بلکه از سر جوانمردی وقتی دید حیوانش ، حرمت گرفته و تشنگی را تحمل کرده، دست به زیر آب برد و آب را دست نزدیک دهان خود نمود تا حیوان فریب این حرکت را بخورد و درآسودگی آب بیاشامد.

و این، نکته سنجی حضرت ابوالفضل (ع) است که در تمامی زوایای حوادث، غفلت نکرده و در حساس ترین لحظات جای خالی و ناتمام باقی نگذاشته است. تنها در این صورت است که راز وفاداری حضرت عباس (ع) به عنوان بارزترین خصلت او آشکار شده و وجود مقدسش را برای همیشه عالم الگو قرار می دهد. [۶]

گفتار ائمه معصومین علیهم السلام

-امام علی (ع) در شأن فرزندش حضرت ابوالفضل(ع) ، در آن هنگام که در بستر شهادت بود و او را طلبید و به سینه اش چسبانید، فرمود:« به زودی در روز قیامت، چشمم به وسیله وجود تو روشن می

---

[6] مروري بر سیره شخصیت حضرت ابوالفضل العباس (ع)، نشریه آزاد

گردد!» [۷]

-پیامبر اکرم (ص) به حضرت علی(ع) فرمود: به حضرت زهرا (ع) بگو؛ برای شفاعت و نجات امت چه داری؟ حضرت علی(ع) بعد از ابلاغ این پیام به حضرت زهرا (ع) چنین پاسخ می شنود: « ای امیرمؤمنان! دو دست بریده پسرم عباس(ع) برای ما در مورد مقام شفاعت،کافی است.» [۸]

-امام حسین (علیه السلام) در شأن حضرت عباس(ع) گفتارهای متعددی دارد از جمله در عصر تاسوعا، امام به ابوالفضل(ع) فرمود:«برادرم! جانم به قربانت! سوار بر اسب شو و نزد دشمن برو و از آنها بپرس برای چه به اینجا آمده اند...» [۹]

در این عبارت، امام حسین (ع) با عالی ترین تعبیر؛ یعنی «فدایت شوم»، محبت خود را به حضرت عباس(ع) ابراز می دارد که بیانگر اوج عظمت مقام حضرت عباس(ع) است.

- امام سجاد علیه السلام وقتی که روز سیزدهم محرم، همراه بنی اسد برای دفن پیکرهای مطهر شهیدان به کربلا آمد و در کنار بدن بی دست عمویش حضرت ابوالفضل (ع) قرار گرفت، در حالی که آن را می بوسید، فرمود: «ای ماه بنی هاشم! بعد از تو، خاک بر سر دنیا!» [۱۰]

-امام صادق علیه السلام

فرازهای مهمی از زیارت نامه حضرت عباس(ع) از زبان امام صادق(ع) نقل شده است: أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلیم وَ التَّصْدیق وَ الْوَفَاء وَ النَّصیحَة لِخَلَف النَّبیِّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْه وَ آله...شهادت می دهم که تو تسلیم امام بودی و امام را تصدیق کردی و وفادار به امام بودی و خیرخواه جانشین پیامبر بودی.

---

[7] معالي السبطين، ج ۱، ص ۴۵۴

[8] همان، ص ۴۵۲

[9] ترجمه ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۲

[10] معالي السبطين، ج ۲، ص ۶۹

»گواهی می دهم که تو ای عباس! در امر دینت هیچ گونه سستی نکردی و در برابر دشمن از مقاومت، باز نایستادی و به راستی با کمال بصیرت و اگاهی به صالحان نمودی و از پیامبران پیروی کردی.» [۱۱]

- امام هادی علیه السلام

در فرازی از زیارت نامه امام هادی(ع)، از زبان آن حضرت خطاب هایی با این مضامین به حضرت عباس(ع) آمده است:

السلام علی ابی الفضل العباس ابن امیرالمؤمنین...؛ سلام بر ابوالفضل العباس پسر امیرمؤمنان علیه السلام:

آنکه با کمال مواسات، ایثار و برادری، جانش را نثار برادرش حسین(ع) کرد، آنکه دنیا را وسیله آخرت قرار داد،

خود را فداکارانه فدای برادر نمود، نگهبان دین و سپاه حسین(ع) بود، تلاشش بسیار برای آب رسانی به سوی لب تشنگان بود، آنکه دو دستش در راه خداوند متعال قطع شد.» [۱۲]

شهادت ماه بنی هاشم

در هفتمین روز محرم ، یزیدیان آب را بر سپاه امام حسین (ع) بستند و با نگاه پرمعنای امام به عباس، مأموریت تهیه آب برای خیمه ها به ابوالفضل (ع) واگذار شد. او به سمت نهر علقمه حرکت کرد و سران سپاه اموی را کنار زد. عمروبن حجاج با ترفندی شیطانی قصد سیراب سازی سقای تشنه لب حسین را داشت؛ اما شور حماسه ابوالفضل(ع) و عهد و پیمان او با امام (ع)، تمام حیله های دشمنان راخنثی کرد.

با همراهان و سپاهیان وارد شریعه شده و مشک های آب را به سوی امام حرکت داد. تمام تشنگان از

---

[11] بحار الانوار، علامه مجلسي، ج ۱۰، ص ۲۷۷

[12] همان ، ج ۴۵، ص ۶۶

دست سقای لب تشنه سیراب شدند .[۱۳]

علامه مجلسی (ره) ماجرای شهادت حضرت ابوالفضل العباس(ع) را اینگونه نقل می کند:

عباس (ع) به طرف شریعه فرات روانه شد و در برابر جمعیت دشمن ایستاد، آنها را موعظه کرد و هشدار داد؛ ولی در دل سیاه آن کوردلان اثر نکرد. عباس(ع) نزد برادرش بازگشت و موضوع را گزارش داد. دراین هنگام فریاد العطش کودکان را شنید.

حضرت سوار بر اسب شد، نیزه و مشکی را برداشت و به طرف فرات حرکت کرد.

چهار هزار نفر نگهبان شریعه فرات، سر راه آن حضرت را بسته و آن حضرت را تیرباران کردند، حضرت عباس(ع) با شجاعتی کم نظیر بر آنها حمله کرد؛ به طوری که هشتاد نفر را کشت. بقیه پراکنده شده و عباس (ع) خود را به شریعه فرات رسانید.

حضرت، مشک را پر از آب کرد و بر شانه راستش نهاد و به سوی خیمه ها روانه شد، به امید آنکه آب را به لب تشنگان برساند. در راه بازگشت، شروع به رجزخوانی در میدان نبرد نمود که هر فرازی از آنها بیانگر عالی ترین درس های شجاعت، ایثار، وفاداری و اخلاص است.

نگهبانان شـریعه به حضـرت عباس(ع) حمله کردند. او نیز به آنها حمله و همچنان رجزخوانی کرد. در این هنگام ، شمشیر بر دست راست عباس (ع) فرود آمدو آن را قطع نمود. وقتی دست راست حضرت ابوالفضل را قطع کردند فرمود :والله ان قطعتمو یمینی. انی احامی ابدا عن دینی//وعَن إمام صادق الیَقین نَجل النَّبیِّ الطّاهر الأمین///یعنی به خدا سوگند ، اگر دست راستم را قطع کنید

من ، همیشه از دینم حمایت می کنم

و نیز از امام راستگو و استوارباوری

که نواده پیامبر پاک و امین است

سپس حضرت عباس(ع) شمشیر به دست چپ گرفت و در این حال رجزهایی خواند و به جنگ ادامه داد.

---

[13] انساب الأشراف، ج ۱

دراین میان شمشیر را بر دست چپ آن حضرت فرود آوردند که دست چپش نیز قطع شد. عجب اینکه، حضرت عباس(ع) همانند عمویش جعفر طیار، پرچم را به سینه اش چسبانید و با بازوان قطع شده آن را نگه داشت. در آن هنگام عمودی آهنین بر سرش زدند که آن حضرت از پشت اسب بر زمین افتاد. [۱۴]

با عرض عذر و تقصیر به پیشگاه حضرت ولیعصر(عج) و ساحت مقدس حضرت عباس(ع) ، از درگاه خداوند متعال میخواهیم که به همه ما آگاهی کامل وتوفیق عطا فرماید تا از رشادت ها و پایداری حضرت ابوالفضل العباس(ع) و اخلاص او پیروی نموده و با الگو قرار دادن تقوا، انسانیت و معنویت حضرت عباس(ع)، عاقبت به خیری و سعادت دنیا و آخرت را به دست آوریم.

همواره برای رفع حاجات خود، وجود مقدس حضرت ابوالفضل(ع) را شفیع به درگاه خداوند قرار می دهیم، که بی تردید«شفاعت او» رد نخواهد شد و باب الحوائج است.

همسر حضرت عباس (ع) که بود و آیا ایشان فرزند هم داشتند و آنها در کربلا بودند؟ چگونه از دنیا رفتند؟

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و روحی فداه، با دختری به نام «لبابه» ازدواج نمود.

لبابه، دختر «عبیدالله بن عباس»، پسر عموی پیامبر اعظم (صلوات الله علیه و آله) بود. مادر لبابه، «ام حکیم جویری» نام داشت که «دختر خالد بن قرظ کنانی» بود.

نه تنها پدر و مادر لبابه هر دو اهل ایمان و فضل بودند، بلکه شخص خانم لبابه نیز از با تربیتی که در خانه والدین و سپس خانه‌ی حضرت عباس (ع) یافته بود، خود از بزرگان اهل فضیلت به شمار می‌آمد.

ظاهراً آن حضرت در سن بیست سالگی با خانم لبابه ازدواج کردند. حاصل این ازدواج دو پسر به نام‌های «عبیدالله و فضل»

[14] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۰

بنا بر اسناد تاریخی، لبابه سال‌ها پس از شهادت همسرش، به عقد فرزند امام حسن علیه‌السلام به نام «زید» درآمد و از این ازدواج فرزند دختری به نام «نفیسه» به دنیا آمد و برخی اقوال فرزندی به نام «حسن» را حاصل دیگر این ازدواج می‌دانند و معتقدند «حسن بن زید» فرزند حضرت عباس (ع) نیست، بلکه نوه‌ی امام حسن علیه السلام است.

در هر حال در اقوال مستند تاریخی آمده است: عبید الله فرزند عباس که کنیه اش ابومحمد بود، شخصیتی با کمال ، ورع ، سخی، شجاع و بامروت به حساب می آمد که در سن 55 سالگی درگذشت و فرزندان حضرت عباس نسبشان به او می رسد. و ملاقات ایشان با امام سجاد علیه‌السلام نیز دلیل دیگری بر زنده بودن این فرزند پس از واقعه‌ی کربلا دارد.

یکی از فرزندان عبیدالله، ابو محمد حسن اکبر می‌باشد که از علما و محدثان بزرگ اسلام است. او دارای 8 پسر بود که پراکنده شدن آنها در سرزمین مختلف اسلامی چون: حجاز، مصر، فارس، بغداد، بصره، شام، مغرب، سمرقند و یمن، سبب گردید تا اولاد و نسل آن حضرت در کشورهای مختلف گسترش یابد و بسیاری از آنان نیز از شخصیت‌های برجسته‌ی علمی، سیاسی، قضایی و ... بوده‌اند.

امام زمان فرمودند اینگونه به حضرت عباس متوسل شو

حضرت آیه الله مرعشی نجفی قدس سره فرمود: یکی از علمای نجف اشرف که مدتی به قم آمده بود، برای من نقل کرد: برای رفع مشکلی که داشتم، به مسجد مقدس جمکران رفتم. درد دلم را در عالم معنا به حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف – عرض کردم و از او خواستم که وساطت کرده، از درگاه خدا شفاعت کند تا مشکل من حل شود. برای این منظور، به طور مکرر به مسجد جمکران رفتم؛ ولی نتیجه ای نگرفتم تا اینکه روزی در آن مسجد در هنگام نماز، دلم شکست و خطاب به امام زمان(ع) عرض کردم: مولا جان! آیا جایز است که درمحضر شما باشم و به دیگری متوسل شوم؟شما امام من هستید! آیا زشت نیست با وجود امام، حتی به علمدار کربلا قمر بنی هاشم متوسل شوم و او را نزد خدا شفیع قرار دهم؟ از شدت ناراحتی بین خواب و بیداری بودم؛ ناگهان با چهرۀ نورانی قطب عالم امکان حضرت حجت – عجل الله تعالی فرجه الشریف – رو به رو شدم. بی درنگ

سلام کردم. حضرت جواب سلامم را داد و فرمود: «نه تنها زشت نیست و ناراحت نمی شوم که به علمدار کربلا متویل شوی؛ بلکه شما را راهنمایی نیز می کنم که هنگام توسل به علمدار کربلا چه بگویی؟! هنگامی که برای روای حاجت به آن حضرت متوسل شدی، بگو: یا اباالغوث ادرکنی؛ ای پدر پناه دهندگان! به فریادم برس و به من پناه ده!»[۱۵]

فضائل قمر بنی هاشم در بیان امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام فرمود:

رحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَ أَبْلَى وَ فَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

و إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنْزِلَةً يَغْبِطُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

حضرت امام سجاد علیه السّلام فرمودند:

خدا حضرت عباس را رحمت کند! حقا که امام حسین را بر خویشتن مقدَّم داشت و جان خود را فدای آن حضرت نمود تا اینکه دستهای مبارکش قطع شد. خدای مهربان در عِوَض دستهای عباس علیه السّلام دو بال به وی عطا کرد تا بوسیله آنها در بهشت با ملائکه پرواز نماید. کما اینکه این نعمت را نیز به جعفر بن ابی طالب عطا کرد.

و برای عباس نزد خدای تبارک و تعالی مقامی است که در قیامت همه شهداءِ اولین و آخرین به او غِبطه می خورند.[16]

بصیرت حضرت ابوالفضل علیه السلام...

---

[15] انساب الأشراف، ج ۱؛ ب ۱؛ العباس، سید عبدالرزاق مقرم، ص ۱۶۴-۱۶۱ .

[16] امالی(شیخ صدوق)،ص362و363

قال الصادق علیه‌السلام:

کان عمنا العباس نافذ البصیرهٔ، صلب الایمان، جاهد مع أبی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام و أبلی بلاءا حسنا و مضی شهیدا

: امام صادق علیه السلام در باره ی حضرت عباس علیه السلام فرمودند

عباس علیه السلام دردین بصیرت کامل داشت

و در ایمانش بسیار سخت بود به همراه حسین علیه السلام جهاد کرد و خویش را به بلایا مبتلا ساخت و شهید شد.[۱۷]

عزاداری ام البنین

امّ البنین،مادر ابوالفضل(ع) وعبداللّه وعثمان وجعفر،بعد ازشنیدن خبر شهادت پسرانش،برای عزاداری به قبرستان بقیع‌می رفت ومشغول نوحه وزاری می شد.آنچنان عزاداری اوسوزناک بود که حتی' مروان،دشمن اهل بیت با شنیدن ناله های

به گریه می افتاد.امّ البنین می گفت:

لاتدعونی ویک امّ البنین — تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادّعی' بهم — والیوم اصبحتُ ولامِن بنین

اربعهٌ مثل نسور الربی' — قد واصلوا الموت بقطع الوتین

تنازع الخرصان اشلائهم — فکلّهم امسی' صریعاً طعین

یالیت شعری اَکما اَخبروا — انّ عبّاساً قطیع الیمین؟

---

[17] نفس المهموم، / 332

یعنی:دیگر بمن امّ البنین(مادرپسران)نگوئید!زیرا بیاد شیران‌بیشه می افتم!زمانی پسرانی داشتم که به آنهامرا می خواندند!ولی امروز من پسری ندارم!چهار فرزند که مثل کرکس ها،بلندهمّت بودند،ولی با قطع رگشان بشهادت رسیدند.نیزه های‌باریک وتیز برای بشهادت رساندن آنها نزاع می کردند وشب‌همهٔ آنان بشهادت رسیدند!ای کاش!همانطور که بمن گفته اند ،می فهمیدم که دست راست عبّاس(ع)قطع شده است؟[18]

شجاعت عباس در جنگ صفین

در جنگ صفین ،حضرت عباس (ع) دلاوری خود را نشان اد.، سنّ حضرت عباس(ع) را در این جنگ حدود هفده سال تخمین زده اند، مقابل لشکر معاویه آمد و با نهیبی آتشین مبارز خواست. معاویه به «ابوشعثاء» که جنگجویی قوی در لشکرش بود، رو کرد و به او دستور داد تا با وی مبارزه کند. ابوشعثاء با تندی به معاویه پاسخ گفت: مردم شام مرا با هزار سواره نظام برابر می دانند [اما تو می خواهی مرا به جنگ نوجوانی بفرستی؟] آن گاه به یکی از فرزندان خود دستور داد تا به جنگ حضرت برود. پس از لحظاتی نبرد، عباس علیه السلام او رادر خون خود غلطاند. گرد و غبار جنگ که فرو نشست، ابوشعثاء با نهایت تعجب دید که فرزندش در خاک و خون می غلطد. او هفت فرزند داشت. فرزند دیگر خود را روانه کرد، اما نتیجه تغییری ننمود تا جایی که همگی فرزندان خود را به نوبت به جنگ با او می فرستاد، اما آن نوجوان دلیر همگی آنان را به هلاکت می رساند. در پایان ابوشعثاء که آبروی خود و پیشینه جنگاوری خانواده اش را بر باد رفته می دید، به جنگ با او شتافت، اما حضرت او را نیز به هلاکت رساند، به گونه ای که دیگر کسی جرأت بر مبارزه با او به خود نمی داد و تعجب و شگفتی اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نیز برانگیخته شده بود. هنگامی که به لشکرگاه خود بازگشت، امیرالمؤمنین علیه السلام نقاب از چهره فرزند رشیدش برداشت و غبار از چهره او سترد.
حجت الاسلام اسدی افزود: زمانی که امام علی(ع) به ایشان فرمود از جنگ برگردد، حضرت عباس برگشت و ولایت مداری را به زیباترین تعریف، به نمایش گذاشت، چرا که به فرمان ولی، برگشت و جنگ را ادامه نداد.[19]

---

[18] ستارگان درخشان

[19] چهره درخشان قمر بنی هاشم-خلخالی

با تعجب متوجه شدم دو زخم همچنان به حال خود باقی است...

عالم ربانی سید حسین یعقوبی نقل می کند: برای دیدن یکی از دوستانم به نام آقای مصطفوی به یکی از روستاهای قائن رفته بودم.

بعد از ورود به خانه ایشان، متوجه شدم که صاحب خانه خواب بوده و به خاطر من، او را بیدار کرده اند.

وقتی آمد، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، گفت: چرا مرا از خواب بیدار کردید؟! الان در عالم رویا مولایم امام حسین علیه السلام لیه السلام را با بدنی پر از زخم و جراحت دیدم، وقتی چشمم به آن حضرت افتاد، گریه ام گرفت و هر چه بیشتر گریه می کردم، زخمهای بدن آن بزرگوار التیام پیدا می کرد؛ از این رو گریه ام را ادامه دادم.

با تعجب متوجه شدم دو زخم همچنان به حال خود باقی است و گریه من در بهبود آن تأثیر نمی کند.

در این وقت به من گفته شد: هر اندازه هم گریه کنی انی دو زحم التیام پیدا نمی کند.

عرض کردم: آقا جان! مگر این دو زخم چه خصوصیتی دارد؟فرمودند: یکی از این زخم ها داغ برادرم عباس علیه السلام و دیگری داغ شهادت فرزندم علی اکبر علیه السلام است.[20]

چرا قبر حضرت ابو الفضل علیه السلام کوچک است؟!

در کتاب «سوگنامه ی آل محمد» به نقل از کتاب «معالی السبطین» آمده است که

در زمان علامه ی بحرالعلوم گوشه هایی از مرقد مطهر حضرت باالفضل العبّاس (علیه السلام) ویران شد و نیاز به تعمیر و نوسازی پیدا کرد. این جریان را به علامه ی بحرالعلوم خبر دادند و بنا شد که وی با معماری در روز معیّنی برای دیدار قبر مقدس و تعیین مقدار تعمیر بر سر مرقد مطهر بروند.

---

[20] طوبای کربلا - ناشر : انتشارات هنارس

آن روز فرا رسید و آن دو با هم وارد سرداب گردیدند و از نزدیک بنای قبر را دیدند، در این بین معمار نگاهی به قبر و نگاهی به علامه کرد و پرسید: آقا اجازه می فرمایی سؤالی کنم؟

علامه فرمود: بپرس. معمار گفت: ما تا کنون خوانده و شنیده بودیم که حضرت اباالفضل العباس (علیه السلام) قامتی بلند داشته اند، به طوری که هر گاه سوار بر اسب می شدند زانوان ایشان برابر گوشهای اسب می رسیده است. بنابراین باید قبر آن حضرت طول بیشتری داشته باشد، ولی من می بینم صورت قبر کوچک است، آیا شنیده های من دروغ است، یا کوچکی قبر علّت دارد؟

علامه به جای پاسخ، سر به دیوار نهاد و به شدت شروع به گریستن کرد. گریه ی طولانی او معمار را نگران ساخت و عرض کرد:

آقای من، چرا منقلب و گریان شدی، مگر من چه گفتم؟

علامه فرمود: شنیده های تو درست است و همان گونه که گفتی حضرت عباس (علیه السلام) قامتی بلند و رشید داشته است، ولی سؤال تو مرا به یاد مصائب جانکاه حضرت عباس (علیه السلام) انداخت، زیرا به قدری شمشیر و تیر و نیزه بر وی وارد شد که بدنش را قطعه قطعه نمود و آن قامت بلند به قطعاتی کوچک تبدیل یافت.

آیا توانتظار داری بدن قمر بنی هاشم (علیه السلام) که قطعات آن توسط امام سجّاد زین العابدین علی بن الحسین (علیه السلام) جمع آوری و دفن شده، قبری بزرگتر از این قبر داشته باشد؟!

هر یک از شهیدان، هنگامی که هدف تیر قرار می گرفتند، با دستهای خود تیر را از بدن بیرون می آوردند یا ممکن بود بیرون آورند، ولی آن کس که دستهایش را قطع کرده اند و در برابر چهار هزار تیر انداز قرار گرفته چه حالی خواهد داشت؟!

هر سوارکاری وقتی می خواهد از اسب پیاده شود، یک دست خود را بر روی بلندی زین، و دست دیگرش را بر دهانه ی اسب می گذارد تا پیاده گردد، امّا کسی که دست ندارد چونه پیاده می شود؟!

و نیز هر سوارکاری که از پشت اسب بر زمین می افتد، در هنگام سقوط، دستهایش را جلوتر بر زمین می نهد که بدنش آسیب نبیند، ولی آن کسی که دست ندارد چه حالتی خواهد داشت؟!

کسی که قامتی بلند دارد و بدنش مثل خارپشت پر از تیر شده است، هنگامی که از پشت اسب بر زمین می افتد تیرها بر بدنش فرو می روند.

ای قمر بنی هاشم، هنگامی که تو از پشت اسب بر زمین افتادی، تیرها که بر سینه و پهلو و سایر اعضای تو نشسته بودند در اعماق بدن نازنین تو فرو رفتند و أمعاء و احشای تو را پاره پاره ساختند، آه آه.

ملاقات ام البنین با زینب (سلام الله علیها)

روایت شده : وقتی که اهل بیت (علیه السلام) وارد مدینه شدند، ام البنین مادر حضرت عباس (علیه السلام) در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه واله) با زینب (سلام الله علیها) ملاقات کرد.

ام البنین گفت : ((ای دختر امیرمؤ منان ! از پسرانم چه خبر؟))

زینب : همه کشته شدند.

ام البنین : جان همه به فدای حسین ! بگو از حسین چه خبر؟

زینب : حسین را با لب تشنه کشتند.

ام البنین تا این سخن را شنید، دستهای خود را بر سرش زد و با صدای بلند و گریان می گفت : ای وای حسین جان .

زینب : ای ام البنین ! از پسرت عباس یادگاری آورده ام .

ام البنین گفت : آن چیست ؟ زینب (سلام الله علیها) سپر خون آلود عباس (علیه السلام) را از زیر چادر بیرون آورد. ام البنین تا آن را دید، چنان دلش سوخت که نتوانست تحمل کند، از شدت ناراحتی بی هوش شده و به زمین افتاد.[21]

---

[21] فروغ تابان کوثر، ص 277 و 278.

شفاعت تمامی انبیاء؛ با دستان بریده حضرت ابالفضل(علیه السلام)

فردای قیامت تمامی انبیاء در حل مشکلات امت خود، عاجز می مانند و همگی ایشان، به خدمت نبی مکرم(صلی الله علیه و آله) می رسند و نبی مکرم هم می آید پیش «حضرت زهرا» و می فرماید که زهرا جان انبیاء درب خانه ما آمده اند؛ برای امروز چه تهیه کرده ای؟

تعبیری که ایشان در روایت آورده، این است که حضرت صدیقه طاهره(سلام الله علیها) عرضه می دارد که:

«کفانا لاجلِ هذا المقام، الیدان المَقطوعتان مِــن ابنی العباس»

برای این مسئله، دو دست بریده فرزندم عباس، ما را کفایت می کند.[۲۲]

بزرگواری حتی با دشمن

در آستانه محاصره اقتصادی در کربلا، شمر در مجلس ابن زیاد برخاست و گفت : فرزندان ام البنین از قبیله ما می باشند برای آنان امان نامه تنظیم کن. ابن زیاد برای حضرت ابوالفضل العباس و عبدالله و جعفر و عثمان امان نامه نوشت. شِمر آن را برداشته نزدیکی خیام اباعبدالله(ع) آمد و با صدای بلند فرزندان ام البنین را فراخواند اما کسی جواب نداد. امام اظهار داشت : جواب شمر را اگر چه فاسق است بگویید؛ زیرا از قبیله مادر شما است. حضرت عباس(ع) پیش رفت و پرسید: چه می گویی ؟

شِمر گفت : برای شما امان نامه آورده‌ام ، دست از حسین بردارید که همه شما در امانید!

---

[22] معالی السبطین، ج 1، ص 452

حضرت عباس پاسخ داد: نفرین بر تو ای شمر! خدا تو و ابن زیاد نویسنده را لعنت کند، ای دشمن خدا! آیا به ما دستور می دهی از یاری برادرمان حسین علیه السلام دست برداریم و از دشمنان خدا اطاعت کنیم ؟ [۲۳]

زنی که استخاره می‌کرد!

«یکی از علماء می‌گوید: مشاهده کردم که هفته‌ای یکبار خانمی در حرم‌امیرالمؤمنین(ع) برای زنها استخاره می‌گیرد. من از یکی از خادمین حرم‌خواهش کردم که آن زن را نزد من بیاورد تا چند سؤال از او بپرسم. خانم‌را نزدم آوردند، از او پرسیدم: شما چگونه استخاره می‌گیرید؟ جواب‌داد: با تسبیح و با کمک حضرت ابوالفضل(ع)! وقتی از او توضیح‌خواستم، گفت: من زنی بیوه هستم که چند بچه دارم. از بی پولی چندبارتصمیم به اعمال ناشایست گرفتم، ولی هربار منصرف شدم و تقوا پیشه‌نمودم. یک دفعه آخر خیلی بمن فشار آمد و دیگر نزدیک بودم که آلوده‌شوم ولی باز منصرف شدم و به حرم حضرت ابوالفضل(ع) رفتم و سه‌روز در آنجا اعتصاب غذا نمودم و از حضرت تقاضای کمک نمودم.

در عالم رؤیا حضرت عباس(ع) بمن فرمود: برو و در حرم پدرم‌امیرالمؤمنین (ع) برای زنها استخاره بگیر!

گفتم: من این کار را بلد نیستم!

فرمود: ما کمکت می‌کنیم.

من هم هفته‌ای یک بار به اینجا می‌آیم و استخاره می‌گیرم و حضرت هم‌مطالبی که لازم است به افراد بگویم، بر زبانم جاری می‌کند. و مردم هم‌درعوض بمن مزد می‌دهند!» [۲۴]

:« به شیخ کاظم سبتی» بگو: چرا این مصیبت را نمی خوانی؟

---

[23] اعلام الورى :ج1 ص455. فيض العلام:ص143.بحار الانوار :ج44ص361.

[24] عشق حسینی

عالم بزرگوار«شیخ کاظم سبتی» می گفت : یکی از علمای بزرگ و معروف، نزد من آمد و فرمود: من از طرف «آقا حضرت عباس(ع)» برای شما پیغامی آورده ام. گفتم: بفرمایید چه پیغامی است؟ من در خدمت شما هستم. فرمود : من در عالم رؤیا به محضر مقدس و با سعادت «حضرت ابوالفضل(ع)» مشرف شدم، حضرت به من فرمود :« به شیخ کاظم سبتی» بگو: چرا این مصیبت را نمی خوانی؟ از این به بعد این مصیبت را هم بخوان، و آن این است که «هر وقت سواری از پشتِ اسب به زمین می افتد، در وقت افتادن، دست های خود را سپر قرار می‌دهد ودست هایش را اول به زمین می رساند تا وقت افتادن، دست حایل شود وسوارکار با صورت به زمین نیفتد. چه حالی خواهد داشت آن کسی که سینه اش مورد هدف تیرها قرار گرفته باشد و دست هایش را هم بریده و با گرز آهنین برسرش زده باشند وامیدش نیز از رساندن آب به خیام حرم قطع شده باشد و با صورت به زمین افتد».[۲۵]

دادی دو دست و دست دوعالم به سوی توست ساقی تویی و باده ی ما ازسبوی توست

ای ماه هاشمی لقب و پورِ بو تراب داروی درد ما به خدا خاک کوی توست

ای یادگار و زاده ی مشکل گشا علی(ع) هردل شکسته در طلب و جست وجوی توست

باب حوایج همه ی خلق عالمی درجمع عاشقان همه جا گفت و گوی توست

محبت به حضرت ابوالفضل(ع)

در ایام بیماری «علامه ی امینی(ع)» - صاحب کتاب شریف الغدیر- فردی برای عیادت به منزل موقت ایشان در تهران رفت. علامه، سخت بیمار و به پشت خوابیده بود. آن فرد درضمن حرف هایش گفت: آقا! مثلاً اگر انسان به «حضرت عباس(ع)»، علاقه و محبت نداشته باشد به کجای ایمان او صدمه می خورد؟! «علامه ی امینی» متغیر شده و با آن حالت نقاهت، نشست و فرمود :« به حضرت ابوالفضل(ع) که

[25] به نقل از کرامات العباسیة.

سهل است، اگر به بند کفش من- که نوکری از نوکران حضرت ابوالفضل(ع) هستم، از این جهت نوکرم- علاقه نداشته باشد ، والله به رو در آتش خواهد افتاد». [۲۶]

صَلَّی اللهُ عَلَیْکَ یا مَظلوم یا اَباعَبْدِاللّه ،وَ عَلَی الاَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنائِکَ عَلَیْکَ مِنّی سَلامُ اللّهِ [اَبَداً] ما بَقیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَلاجَعَلَهُ اللّه آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکُمْ اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَوْلادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَصْحابِ الْحُسَیْنِ

ما هیچ نبودیم ولی قسمت ما کرد

با پای پیاده سفر کربلا را

حسین جان....."میدونی ان شاءالله نتیجه ی این حسین گفتن ها رو کی می بینی؟ درروایت میگه:مادر "* سادات وقتی میخوان وارد بهشت بشن،توقف می کنند،پشت سرشون رو نگاه می کنند، هر چی میگن:خانم وارد بهشت بشین،بهشت رو برای شما آماده کردن، همه منتظر قدوم شما هستن،بی بی پشت سرش رو نگاه میکنه،میگه: تا بچه هام وارد نشن من وارد نمیشم،تا محبینم وارد نشن من وارد نمیشم،تا گریه کن های حسین وارد نشن من وارد نمیشم. تصور کن این منظره روهمه تون دور فاطمه ی زهرا حلقه می زنید ان شاءالله.

کامل الزیارات مینویسه:وقتی دور فاطمه حلقه زدی،فاطمه ی زهرا شروع میکنه روضه ی حسین رو خواندن.تصور کن توی صحرای محشر شما بشید گریه کن،فاطمه ی زهرا بشه روضه خوان، میدونی روضه خواندن مادرت فاطمه چه طوره؟ یه وقت نگاه میکنی می بینی پیراهن خونی حسین رو روی دست بلند کرده. حسین جان.......

پیاده روی اربعین وقتی چند کیلومتری راه میری،به پاهات فشار میاد، کف پات تاول میزنه، هر چند تا موکبی یه عده آماده اند زائرها بیان، خستگیِ زائرها رو در کنند، پذیرایی کنند، مرهم به کف پای این

---

[26] معادشناسی، ج۷،ص۸۳.

بچه ها بگذارند، حالا تصور کن آدم بزرگ،جوان،نیرومند، این طور تحلیل میره،اما دلا بسوزه برا بچه های حسین،حسین....نمیگذاشتن پا به پای بزرگترها راه برن،زن و بچه رو با طناب به هم بسته بودن،این بچه ها روی زمین می افتادن با تازیانه بچه هارو بلند می کردند، آی بمیرم براتون،کسی نبود ....این بچه هارو تحویل بگیره،کسی نبود مرهم به پای این بچه ها بذاره،آی حسین

وقتی جابر رسید کنار قبر مطهر ابی عبدالله، دست رو قبر گذاشت،خودش رو روی قبر انداخت،شروع کرد اشک ریختن و ناله زدن،شروع کرد با حسین در و دل کردن، اینقدر ناله زد بی هوش شد، کنار قبر روی زمین افتاد، آب به صورتش پاشیدن، جابر رو بلند کردن، اما بگم جابر کجا بودی وقتی زینب اومد وارد گودال قتلگاه شد؟ عجب زیارتی کرد از بدن حسین، جابر آب رو صورتت ریختن بلندت کردن،اما کجا بودی بچه های حسین رو با چه وضعیتی از بدن مطهر جدا کردن؟"فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَاب" *!سکینه رو چه طور از بدن حسین جدا کردن، با تازیانه و کعب نی،حسین.... گفت:داداش

گودال پر از خون شد و ما سوی مدینه

رو کرده و گفتیم رسولِ دو سرا را

"یَا جَدّا، صَلَّی عَلَیْکَ مَلَائِکَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَیْنُ بِالْعَرَاءِ، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرِّدَاءِ وَ بَنَاتُکَ سَبَایَا"

داداش این منو داره میکشه

افسوس کمی رحم نکردند و ربودند

پیراهن و عمامه و نعلین و عبا را

جان از تن ما رفت در آن لحظه که دیدیم

چوب و لب و دندانِ تو و تشت طلا را

* این بچه ها همه تشته بودن یه گوشه ای از مجلس، بچه هایی که رنگ رخسارشون رو آفتاب هم ندیده، این بچه ها پشت مخدّرات، خودشون رو پنهان کرده بودن با این معجر پاره ها سرها رو

پوشونده بودن، اما یه وقت دیدن ده ساله ی حسین رو پنجه ی پا بلند شده، یه جا رو داره نشان میده، هی میگه: عمه جان زینب! عمه جان نگاه کن سر بابام حسینِ ، دارن با چوب خیزران به لب و دندان بابام حسین،حسین...

السلام علیک یا ابا عبدالله

امروز دیگه اینجوری سلام نمیدم. داداش پاشو سربریدتو برات آوردم

"السلام علی المَجزوزِ الرَاسِ منَ القَفا"

*** حسین... نه نه! زن و مرد، تو که نفست یاری میکنه. تو که صدات مثل زینب نگرفته. این بچه ها دیگه صداشون جوهره نداشت. امروز ما به جای اون بچه ها میگیم. حسین....به خدا هر چیز دیگه جای این ذکر بگی دلت آروم نمیشه. "فما احلی اسمائکم". شیرینی این ذکر و بچش... حسین وای**

هنوز به قبرا نرسیده بودن، یه وقت دیدن این زن و بچه خودشونو از ناقه ها به زمین انداختن. داداش اگه اون روز تو با صورت به زمین خوردی بلندشو ببین آخرین وجه تشابه من و تو اینه. تو تشنگی کشیدی منم کشیدم. گرسنگی کشیدی من کشیدم کتک خوردی منم کتک خوردم. تو رو با نیزه زدن منم زدن. زین العابدین فرمودآ: "ان دَمَعَت من احَدِنا عَینٌ" اگه چشمی از ما گریه میکرد. "فَقُرِعَت رَأسُهُ بِالرُمح" نیزه دارا با نیزه به سرش میزدن. اما داداش تو رو کشتن منم میخواستن بکشن، اما صورت تو زمین خورد تو این یکی من عقب موندم. اربعین جبران کرد. یه جوری از ناقه خودش و به زمین انداخت. رو زانوهاش داره راه میاد.

همه منتظرن ببینن زینب چه میکنه؟ خوب نشونی رو بلده. خودم دیدم از بالا بلندی کجا افتادی زمین. خودم دیدم چی جوری محاصره ات کردن

اومد کنار این قبر. همه دور زینب حلقه زدن. اینجا با روضه ی شام و کوفه فرق میکنه اینا همه خواصن. همه روضه ها رو خوند. آی رباب! تو از خیمه بیرون نیومدی اما من اومدم دیدم یه بدنی به رو، رو زمین افتاده. "و هُوَ جُسَةٌ بِلا رَأس"، سر نداشت سر نداشت. رباب نبودی ببینی چه کردم... خواستم سرشو ببوسم سر نداشت خواستم، دستشو بردارم به قلبم بزارم دستشو بریده بودن، فقط یه جای سالم بود اونم رگای گردنش بود. لبامو به اون رگا گذاشتم که تونستم خطبه بخونم. لبا رو به اون رگا گذاشتم، که تونستم یزید و رسوا کنم. گریه ها کردن... هر یکی سمت قبری رفت. اما دیدن رباب متحیره. یه جور دیگه داره ناله میزنه... خانوم تو چرا سرقبری نمیری؟ آخه قبر علی اصغرمو نمیدونم کجاست. آخ بمیرم. آب خوردم سینه هام شیر آورده. یادش بخیر 40 روز پیش علی داشتم و شیر نداشتم، حالا برعکس شد.

یه بدن عصر روز یازدهم بدون زائر موند. هیچکی هم اشاره نمیکنه. به زینب خیلی سخت گذشت. از گودال که عبورشون دادن تو دارالحربم که بدن بنی هاشم بود. همه رو زینب زیارت کرد اما یه بدن کنار علقمه موند آخه عباس دور افتاده بود. هرچه زینب خواهش کرد نذاشتن اون بدنو زیارت کنه حالا تو ببین چه حسرتی به دلش ماند.

گفت: داداش میرم اما برمیگردم. ازکنار قبر حسین هنوز داره رو زانوهاش راه میره. کربلا رفته ها همین جایی که میگن بین الحرمین ارباب ما دست به کمر رفت، اما زینب رو زانوهاش راه رفت. رسید کنار علقمه. عباس! نگی من با وفا نبودم. اینجا دیگه زینب روضه نخوند سکینه شروع کرد روضه خواندن.

عمو عباس جات خالی بود

عمه مو سیلی زدن.[۲۷]

حضرت عباس در کلام حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم

---

[27] http://babolharam.mihanblog.com/post/archive/1395/8

کتاب الکبریت الاحمر آمده است که در رویایی صادقه ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت عباس علیه السلام فرمودند :

«أقرّاللهُ عینک ، فأنتَ بابُ الحوائج وَ اشفَع لمَن شئتَ»

خداوند چشمت را روشن گرداند ، تو باب الحوائج هستی ، از هر که خواستی شفاعت کن .

در کربلا هر گاه عباس برای میدان رفتن اجاز هیم خواست حضرت اجازه نمی دادند و می فرمودند: تو پرچم دار من هستی .

تا اینکه صدای العطش بچه ها عباس را بی تاب کرد و خدمت امام حسین آمد و عرض کرد لا اقل اجاز ه فرمائید بروم و مقداری آب برای بچه ها بیاورم.

حضرت اجازه فرمودند و ابوالفضل سوار بر اسب شده و بطرف شریعه فرات حرکت کرد.

چهار هزار نفر نگهبان فرات هستند عباس حمله سختی بر آنها نمود بطوریکه همگی آنان پراکنده شدند و عباس وارد فرات شد از اسب پیاده شد و مشک را پر از آب کرد چشمش افتاد به آب فرات که موج می زد مشتش را پر از آب کرد که بیاشامد اما به خودش نهیب زد . ای عباس آیا سزاوار است تو آب بنوشی و حسین در خیمه گاه تشنه باشد؟ آب را ریخت و سوار اسب شد ، خواست از میان نخلستان که به خیمه ها نزدیکتر بود عبور کند نامردی در پشت نخل خرما پنهان شده بود موقع عبور عباس ناگهان حمله کرد و دست راست عباس قطع شد که صدای او به گوش حسین رسید که این رجز را می خواند:

((به خدا سوگند اگر دست راستم را قطع کردید ولی من دست از حمایت دینم بر نمی دارم)).

جنگ در گرفت و عده ای کشته شدند و لشکر بر عباس حمله کردند و دست چپ آقا قطع شد و شخصی عمود آهنین بر فرق عباس زد که از اسب بر زمنی افتاد. نقل است که در تمام مدت عمرش با امام حسین(ع) هیچگاه امام را از روی احترام برادر خطاب نکرد ولی در این آخرین لحظه صدا زد ای برادر ، برادرت را دریاب.

امام حسین (ع) خودش را بالای سر عباس رساند امام وقتی دستهای جدا شده و بدن پر از خون عباس را مشاهده کرد دست بر کمر گرفت و فرمود: الان کمرم شکست و امیدم ناامید شد.

پرسش

❓ آیا این که مداحان میگویند که حضرت عباس جز در لحظات آخر شهادت امام حسین را به لفظ #برادر خطاب نکرده است و تنها به الفاظ مولا و سید خطاب کرده حقیقت دارد !!

💠#پاسخ💠

✍در این شکی نیست که حضرت عباس در لحظات آخر زندگی و در هنگامه شهادت برادرش را چنین مخاطب قرار داد ؛

« نادی باعلی صوته ادرکنی یا #اخی » « با صدای بلند فریاد زد برادر مرا دریاب »

📚ابصار العین ص30

اما این که حضرت جز در این لحظات آخر دیگر حسین علیه السلام را با تعبیر #برادر خطاب قرار نداده است قابل قبول نمی باشد و در موارد متعددی این تعبیر از #عباس علیه السلام واقع شده است .

آنجا که از حسین علیه السلام اجازه ورود به میدان می خواست ، امام را چنین مخاطب قرار داد ؛

«یا #اخی هل من رخصه » « ای برادر آیا اجازه به میدان رفتن را می دهی »

بحار الانوار ج45 ص41

آنجایی که شمر برای عباس علیه السلام امان نامه فرستاد ، ایشان چنین پاسخ داد ؛

« آیا می خواهی که #برادر و سرورمان حسین فاطمه را واگذاریم و در اطاعت ملعونان و فرزندان ملعون ها در آییم »

لهوف ص148

مثیر الاحزان ص55

در روز تاسوعا امام حسین را چنین مخاطب قرار داد ؛

« ای #برادر آنان به سوی تو حرکت کرده اند » « یا اخی اتاک القوم »

📚**تاریخ طبری ج**5 ص416

📚**انساب الاشراف ج**3 ص391

📚**الارشاد ج**2 ص89

بنابراین ادعای این که حضرت عباس جز در لحظات آخر زندگی دیگر امام حسین علیهما السلام را با تعبیر برادر مخاطب قرار نداده است قابل قبول نمی باشد .

عتبهٔ درب را می‌بوسم که گردوخاک پای زوار است!

✅ **حضرت آیت‌الله بهجت خود را فقیر درگاه اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌دانست و از کسانی که در مقابل معصومین علیهم‌السلام تواضع می‌کردند، به عظمت یاد می‌کرد.**

گاهی به این مناسبت حکایت شیخ انصاری رحمه‌اللّه را بیان می‌کرد و می‌فرمود: مرحوم دربندی به ایشان گفت: آقا، کار شما برای مردم حجت است. وقتی به حرم می‌روی، ضریح حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را ببوس. شیخ در جواب فرمود: عتبهٔ درب را می‌بوسم که گردوخاک پای زوار است.

📚 رحمت واسعه، ص ۲۴

داستانهایی درباره کرامات حضرت عباس علیه السلام

طلبه ودرخواست حوری!

راننده مسیحی...

کربلا شناسی

امام صادق علیه السلام فرمودند:

چهار هزار فرشته ژولیده و غبار آلود نزد قبر امام حسین علیه السلام تا روز قیامت بر آن حضرت ,میگریند,که رئیس آن ها فرشته ای است که به او منصور میگویند

و هیچ زائری آن بزرگوار را زیارت نمیکندجز این که آن فرشتگان به استقبالش میآیند

,و هیچ زائری با آن حضرت وداع نمیکند,جز این که آن فرشتگان ,او را بدرقه مینمایند

و هیچ زائری نمی میرد ,جز این که آن ملائکه بر جنازه اش نماز میخوانند و برای او بعد از مرگش آمرزش میطلبند.[28]

امام سجاد فرمود:

خداوند متعال بیست و چهار هزار سال قبل از این‌که زمین کعبه را خلق کند و آن‌را حرم قرار دهد، » زمین کربلا را آفرید و آن‌را حرم امن و مبارک گردانید، و هرگاه خداوند بخواهد کره زمین را لرزانده و حرکتش دهد (شاید کنایه از قیامت باشد) زمین کربلا را همراه تربتش در حالی‌که نورانی و شفاف هست بالا برده و آن‌را در برترین باغ‌های بهشت قرار داده و بهترین جای سکونت قرار می‌دهد و در آن‌جا کسی غیر از انبیای مرسل یا پیامبران اولو العزم سکونت نکنند. این زمین در میان باغ‌های بهشت می‌درخشد همان‌گونه که ستاره درخشنده بین ستارگان نورافشانی می‌نماید، نور این زمین چشم‌های اهل بهشت را تار می‌کند و با صدایی بلند می‌گوید: من زمین مقدس و طیب و پاکیزه و مبارکی هستم که سید الشهداء و سرور جوانان اهل بهشت را در خود دارم».

زمین کعبه در مقام فخر بر مکان‌های دیگر گفت: کدام زمین مانند من است، در حالی‌که خداوند خانه‌اش را بر پشت من بنا کرده و مردم از هر راه دوری متوجه من می‌شوند، و حرم خدا و سرزمین امن قرار داده شده‌ام؟ خداوند متعال به سویش وحی کرد و فرمود: بس کن و آرام بگیر به عزّت و جلال خودم قسم آنچه را که تو برای خود فضیلت می‌دانی در قیاس با فضیلتی که به زمین کربلا بخشیده‌ام، همچون قطره‌ای است نسبت به آب دریا که سوزنی را در آن فرو برند و آن قطره را با خود بردارد، و اساسا اگر خاک کربلا نبود این فضیلت برای تو نبود و نیز اگر نبود آنچه که این خاک آن‌را در بردارد تو را نمی‌آفریدم و خانه‌ای را که تو به آن افتخار می‌کنی خلق نمی‌کردم. بنابراین، آرام بگیر و ساکت

---

[28] کامل الزیارات

باب ۴۱،ص۲۶۷،ح۱

باش و متواضع و خوار و نرم باش و نسبت به زمین کربلا، غرور و خودبزرگ‌بینی و سرکشی از خود نشان مده و اگر چنین کنی تو را فرو برده و در آتش جهنّم قرارت می‌دهم[۲۹]

36-

ارزوی فرشته ها

قال ابوعبدالله علیه السلام: لیس من ملک فی السموات والارض إلا یسألون الله تبارک و تعالی ان یوذن لهم فی زیارهٔ الحسین علیه السلام ففوج ینزل و فوج یعرج.

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ فرشته‌ای در آسمان‌ها و زمین نیست مگر این که می‌خواهد خداوند متعال به او رخصت دهد تا به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شود، چنین است که همواره فوجی از فرشتگان به کربلا فرود آیند و فوجی دیگرعروج کنند و از آنجا اوج گیرند.[30]

برکات عظیم زیارت کربلا

زیارت کربلا یکی از نعمتهای الهی است که به بشریت داده شده و اثار خیلی خوبی برای زائر قبر حسین علیه السلام دارد که به تعدادی اشاره می شود:

یک- آرامش بخشیدن به زائر

قبل از آنکه به آثار و برکاتی که برگرفته از روایات اسلامی است اشاره کنیم ، این نکته لازم به ذکر است که زیارت مرقد شریف امام حسین (ع) مانند سایر ائمه ، به مردمان و زیارت کنندگانش ، نوعی آرامش و اطمینان می‌بخشد . در این عصر که انسان را موجودی مضطرب می نامند، و پیوسته دست به گریبان با پدیده‌هایی چون تردید، ناکامی، تشویش، ترس و ناسازگاری با محیط و زندگی ماشینی و محرومیت و جنگ و حتی کنار نیامدن خود است، و هر روز شاهد کاهشها و فرسایشها است و نمی تواند

---

[29] کامل الزیارات ص268

[30] مستدرك الوسائل ج 10، ص 244 ، ح 11938

از اضطراب در امان بماند ، این زیارت مرقد مردان خدا و پیشوایان دین است که به انسان آرامش خاطر می دهد.

در زیارت یک نوع کشش و نیاز الزام آوری انسان را وا می‌دارد که فشارها و فریادهای درونی را از راهی خارج کند . زائر آن مرقد شریف در پرتو دعا و گفتگو با پاکان و استمداد از ارواح پاک مقربان درگاه الهی، نیرو گرفته و نابسامانیها را با توسل بدانها برخود هموار می سازند ، و خستگی‌ها و فشارهای وارد بر روان ، و نیز اضطرابها و یأسها را از خودمی زدایند و به آرامش و اطمینانی برای ادامه زندگی دست می‌یابند.

دو- در امان خدا بودن

به امام صادق (ع) عرض کردند: کمترین اثری که برای زائر قبر امام حسین (ع) چیست؟ فرمود: «کمترین تأثیرش این است که خداوند متعال، او و خانواده و مالش را حفظ می کند تا به سوی اهل خویش برگردد ،و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند حافظ او خواهدبود ».[۳۱]

سه- زائر خدا محسوب شدن

زید بن شحام گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم : برای زائر قبر امام حسین (ع) چه می‌باشد؟ فرمود: «همانند کسی است که خدا را در عرش دیدار نموده باشد». گفتم: برای کسی که یکی از شما را زیارت کند چه می‌باشد؟ فرمود:

«همانند کسی است که رسول خدا (ص) را زیارت نموده است » .[۳۲]

---

[31] ثواب الاعمال شیخ صدوق , ص 116

[32] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 281

چهار- برآورده شدن حاجات و دفع پریشانی

امام صادق (ع) فرمود: «همانا نزد شما قبری است که هیچ فرد پریشانی نزد آن نمی‌آید مگر آنکه خداوند از او دفع پریشانی نماید و حاجتش را برآورد» . [۳۳]

و نیز به ابوصباح کنانی فرمود: «همانا نزد شما قبری است که هیچ فرد پریشانی نزد آن نمی‌رود مگر آنکه خداوند از او پریشانی را دفع نموده و حاجتش را برآورده می نماید، و همانا نزد او چهار هزار فرشته هستند که از هنگام شهادتش آشفته و غم آلود تا روز قیامت بر او می‌گریند. هر کس او را زیارت کند، وی را تا خانه‌اش بدرقه می‌کنند، و هر که مریض شود به عیادتش می‌روند، و هر که بمیرد جنازه‌اش را تشییع می‌کنند». [۳۴]

پنج- زیادتی در عمر و رزق

امام باقر (ع) فرموده است : «شیعیان ما را به زیارت قبر حسین (ع) امر کنید ، زیرا زیارت او موجب فزونی در رزق و طول عمر و دفع بلایا و ناگواریها می‌شود » . [۳۵]

شش- آمرزش گناهان

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس حسین (ع) را زیارت کند در حالیکه عارف به حق او بوده و به امامتش اقرار داشته باشد خدای سبحان ،گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد». [۳۶]

و جابر جعفی در ضمن یک حدیث طولانی از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: «چون از نزد قبر حسین (ع) بازگشتی ، ندا کننده‌ای تو را ندا می‌دهد که اگر آن را می‌شنیدی ، تمام عمر را نزد قبر

---

[33] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 337

[34] همان مأخذ.

[35] همان مأخذ , ص 289

[36] کافی , مرحوم کلینی , ج 4 ص 582

شریف حسین (ع) اقامت می‌گزیدی. آن منادی گوید:خوشا به حال تو ای بنده خدا که سود فراوان بردی و به سلامت (در دین) دست یافتی. عمل از سربگیر که گناهان گذشته‌ات آمورزیده شد» . [۳۷]

هفت- محسوب نشدن ایام زیارت از عمر زائر

امام صادق (ع) فرمود: «همانا ایام زیارت زائران حسین بن علی (ع) از عمرشان محسوب نگشته و جزء حیاتشان به شمار می‌آید» . [۳۸]

هشت- حفاظت زائر در دنیا و آخرت

عبدالله بن هلال به امام صادق (ع) عرض کرد: فدایت شوم، کمترین نصیبی که زائر امام حسین (ع) دارد، چیست ؟ فرمود: «ای عبد الله، کمترین چیزی که برای او می‌باشد، این است که خداوند او و خانواده‌اش را حفظ می کند تا وی را به سوی خانواده‌اش باز گرداند، و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند حافظ او می‌باشد» . [۳۹]

نه- عنایت و توجه سیدالشهدا (ع)

ا مام صادق (ع) فرمود: «حسین در نزد پروردگارش ... به زائرانش نظر می کند . او نگاه می کند که چه کسی برای آن حضرت گریه می کند، پس برای او طلب آمرزش کرده و پدرانش را می‌خواند تا برای آن زائر دعا کرده و طلب آمرزش و مغفرت نمایند. سپس امام (حسین) می فرماید: اگر زائر من می‌دانست که خدا چه چیزی برای او عطا می فرماید شادی او بیشتر از جزع و بی‌تابی وی می‌گردید» . [۴۰]

---

[37] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 295

[38] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 322

[39] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 247

[40] امالی شیخ طوسی , ص 55

و امام حسین (ع) فرمود: «هر کس مرا در زندگانیش زیارت کند، پس از مرگش بازدیدش خواهم کرد»[۴۱].

ده- خیر و برکت زیاد

امام صادق (ع) فرمود: «اگر مردم می‌دانستند که چقدر خیر و برکت در زیارت امام حسین (ع) وجود دارد ، برای زیارت کردنش با یکدیگر مقاتله می‌کردند، و هر آینه اموالشان را برای رفتن به زیارتش می‌فروختند»[۴۲]

و امام باقر (ع) فرمود: «اگر مردم می‌دانستند که زیارت قبر شریف حسین (ع) چه مقدار فضیلت و برکت دارد، از شوق زیارت جان می سپردند و نفسهایشان از شدت حسرت بند می‌آمد»[۴۳]

یازده- برابری زیارت قبر حسین (ع) با حج

عبدالله بن عبید انباری گوید: به امام صادق (ع) عرضه داشتم : فدایت شوم ، همه ساله وسایل تشرف به حج برایم فراهم نمی‌شود. فرمود: «چون قصد حج نمودی و اسباب برایت فراهم نگشت ، به زیارت قبر حسین (ع) برو، که یک حج برایت نوشته می شود و چون قصد عمره نمودی و وسایل مهیا نشد ، عزم زیارت قبر حسین (ع) نما، که یک عمره برایت منظور می شود»[۴۴]

دوازده – نام زائر در اعلی علیین ثبت می‌شود

---

[41] بحارالانوار , علامه مجلسی , ج 101 ص 16

[42] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 87

[43] سفینة البحار, محدث قمی , ج 1 ص 565

[44] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 306

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس به زیارت قبر حسین (ع) برود در حالی که عارف به حق او باشد، خداوند نام او را در اعلی علیین می‌نویسد» . [۴۵]

سیزده- غرق شدن در رحمت الهی

از امام صادق (ع) پرسیدند: ثواب کسی که قبر امام حسین (ع) را زیارت کند، در حالی که کبر و غرور نداشته باشد چیست ؟ فرمود: «برایش هزار عمره و حج مقبول نوشته می شود . اگر شقی باشد، سعید نوشته می گردد، و پیوسته در رحمت الهی غوطه‌ور خواهد بود» . [۴۶]

چهارده- دعای معصومین برای زائر

معاویهٔ بن وهب از امام صادق (ع) نقل نموده که فرمود: «ای معاویه، زیارت قبر حسین (ع) را از روی ترس وامگذار ، زیرا هر که آن را ترک کند ، چنان دچار حسرت می‌شود که آرزو نماید قبرش نزد او باشد . آیا دوست نداری که خداوند تو را در زمره کسانی به حساب آورد که رسول خدا (ص) و علی و فاطمه و امامان معصوم (ع) برایش دعا می‌کنند؟» [۴۷]

و نیز فرمود: «همانا فاطمه (س) دختر محمد (ص) نزد زائران قبر فرزندش حسین (ع) حضور یافته و برای گناهانشان طلب آمرزش می‌کند». [۴۸]

پانزده- تجلی خدا

---

[45] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 324

[46] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 328

[47] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 199

[48] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 204

امام صادق (ع) فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی، قبل از اهل عرفات ، برای زائران قبر حسین (ع) تجلی می نماید، حوایج آنان را بر آورده می‌کند ، گناهانشان را آمرزیده و درخواستهایشان را به اجابت مقرون می‌سازد ، و سپس متوجه اهل عرفات شده و در مورد آنان نیز اینگونه عمل می‌کند». [۴۹]

شانزده- سعادت

امام صادق (ع) به عبدالملک خثعمی فرمود: «زیارت حسین بن علی (ع) را ترک مکن و دوستانت را نیز به آن فرمان بده، تا خداوند بر عمرت افزوده و روزیت را زیاد گرداند. خداوند سبحان زندگانی تو را در سعادت قرار خواهد داد، و نمی‌میری مگر سعادتمند ، و تو را در سلک سعادتمندان خواهند نوشت » . [۵۰]

هفده- تأثیر زیارت در روز عاشورا

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس قبر حسین را در روز عاشورا زیارت کند ، همانند کسی است که در برابر او به خون خود غلطیده باشد» .[51]

هیجده- قرار گرفتن در جوار پیامبر و علی و فاطمه (ع)

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس می‌خواهد در جوار پیامبر (ص) و علی و فاطمه (ع) باشد، نباید زیارت حسین بن علی (ع) را ترک کند» [۵۲]

نوزده- تأثیر زیارت در روز قیامت

---

[49] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 346

[50] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 292

[51] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 331

[52] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 230

امام صادق (ع) فرمود: «هیچ کس در روز قیامت نیست مگر آنکه آرزو می‌کند که ای کاش از زائرین امام حسین (ع) می‌بود زیرا مشاهده می‌نماید که با زائران حسین (ع) به واسطه مقامی که در نزد پروردگار دارند، چگونه عمل می‌شود» . [۵۳]

و نیز فرمود: «هر کس دوست دارد در روز قیامت بر سر سفره‌هایی از نور بنشیند پس باید از زائرین حسین بن علی (ع) باشد» .[۵۴]

و زرارهٔ بن اعین گوید: «امام صادق (ع) فرمود: «زائرین حسین یک برتری نسبت به سایر مردم دارند» پرسیدم : برتریشان چیست ؟ فرمود: «چهل سال قبل از مردم وارد بهشت می‌شوند در حالی که دیگران هنوز در حال حساب هستند» . [۵۵]

بیست- رهایی از شداید قیامت

رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: «من تعهد می‌کنم که در روز قیامت هنگامه رستاخیز ، ضمن ملاقات با زائر حسین (ع)، دستش را بگیرم و از مراحل هول‌انگیز و سختیهای قیامت نجاتش بخشیده و او را به بهشت وارد کنم».[۵۶]

بیست و یک- نجات از آتش جهنم

[53] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 330

[54] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 331

[55] بحارالانوار , علامه مجلسی , ج 44 ص 235

[56] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 278

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس قبر حسین (ع) را به خاطر خداوند و در راه خدا زیارت نماید، خداوند او را از آتش دوزخ آزاد می‌سازد، و روز ترس بزرگ (قیامت) او را ایمن می‌دارد . از خداوند نیز هیچ حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را طلب نمی‌کند مگر آنکه به او عطا می‌نماید»[۵۷].

این آثار و آثار دیگری که به خاطر اجتناب از طولانی شدن مطلب ذکر نکردیم ، همگی به برکت وجود حضرت سیدالشهدا (ع) است که امیدوارم هر چه زودتر توفیق زیارت مرقد مطهرش نصیب تمام عاشقان گردد.

شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: این عنایاتی است‌که به برکت امام حسین علیه السلام به دوستان آن حضرت می رسد، پس خود آن بزرگوار چه مقام و منزلتی دارند؟
فرمود:
خدای متعال، امام حسین علیه السلام را به پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم ملحق نمود، آن حضرت به همراه جدبزرگوارش و در درجه ومنزلت پیامبرخدا صلی الله علیه وآله وسلم است.
آن گاه امام صادق علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود:
«... والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بإیمان ألحقنا بهم ذریتهم»[58]
و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان آوردند،فرزندانشان را به آنان ملحق «می کنیم».[59]

ایه الله نجابت می‌فرمودند: همین که نزدیک می‌شد ماه محرّم ،مرحوم آیت اللّه سید علی قاضی دیگر قرار نداشتند، همه می‌دانستند آن جذبه ربّ الارباب، آن عنایات حضرت ابا عبداللّه الحسین (ع)، این آتش عشق به خداوند و ائمّه این بزرگوار را از خود بی‌خود می‌کرد، لذا مقداری نان و خوراکی تهیه

---

[57] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 324

[58] سوره طور، آیه 21.

[59] اصول کافی

می‌کردند اهل منزل و این بزرگوار از منزل خارج می‌شدند و پیوسته محزون و گریان بودند.[۶۰]

از امام زمان (علیه السلام) نقل شده که

:درباره‌ی مصیبت امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید

بکت السماء و سکّانها و الجنان و خزّانها و الهِضاب و اقطارها، و البحار و حیتانها، و الجنان و ولِدانها و »

البیت و المقام، و المشعر الحرام، و الحلّ و الحرام.

آسمان و ساکنانش، و بهشت و خزینه دارانش، :

و کوه‌های گسترده بر روی زمین و کرانه‌هایش،

و دریاها و ماهیانش، و جنّیان و فرزندانش،

و خانه‌ی خدا و مقام ابراهیم، و مشعر الحرام،

::«و حلّ و احرام، بر او گریستند

کاری که امام حسین (علیه السلام) انجام داد

دوست و دشمن را به گریه درآورده و به تحسین واداشت

.و نه تنها موجودات ذی شعور بلکه تمام موجودات عالم و ذرات آن بر آن حضرت گریه کردند[61]

::ایه الله مجتهدی:ا ین را یادگاری از من داشته باشید

اقامه که می گویید:

قبل از گفتن الله اکبر :

---

[60] سید علی قاضی و شاگردانش

[61]

.16بحارالانوار، ج 101، ص 328 .

یک سلام به امام حسین بدهید:

این نمازتان عالی می شود:

ثواب زیارت امام حسین علیه السلام در بیان امام زمان(عج)

علی بغدادی می‌گوید: در تشرف خود به حضرت صاحب الامر علیه السلام عرض کردم: ای سرور ما! مسأله‌ای دارم؟ فرمود: بپرس. گفتم: روضه خوان‌های امام حسین علیه السلام ، می‌خوانند که سلیمان اعمش، نزد شخصی آمد و از زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام پرسید، آن شخص گفت: بدعت است. شب آن شخص در عالم رؤیا، هودجی را میان زمین و آسمان دید، سؤال کرد: در آن هودج کیست؟ گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری. گفت: به کجا می‌روند؟ گفتند: امشب شب جمعه، برای زیارت امام حسین علیه السلام می‌روند. همچنین دید رقعه‌هایی از هودج می‌ریزد ودر آنها نوشته است: «امان من النار؛ لزوار الحسین فی لیلهٔ الجمعهٔ امان من النار یوم القیامهٔ؛ این برگ امانی است در روز قیامت برای زوار امام حسین علیه السلام در شب‌های جمعه». آیا این حدیث، صحیح است؟ فرمودند: آری! راست ودرست است.گفتم: سیدنا! صحیح است که می‌گویند: هر کس امام حسین علیه السلام را در شب جمعه زیارت کند، این زیارت برگ امان از آتش است؟ فرمود: آری والله؛ و اشک از چشمانش جاری شد و گریست...[62]

شخص ساعت ساز و کبوترانی که به امام حسین علیه السلام پناه برده بودند...

نتیجهٔ العلماء الاعلام حاج میرزا اسماعیل بن الحاج میرزا لطفعلی بن میرزا احمد مجتهد تبریزی فرمود : یکی از رفقای اهل تبریز که برادر مشهدی حسین ساعت ساز تبریزی که در صحن و سرای حایر آقا

---

62 ره یافتگان،ص56

ابی عبدالله الحسین علیه السلام بود و در یکی از حجرات آن ساعت سازی میکرد و از اعتبار خوبی هم در این باب برخوردار بود ، اتفاقی مبتلا به فلج شد و مدتی هم معالجه کرد ولی نتیجه ای نگرفت دیگر به دکترها مراجعه نکرد و از عافیت مایوس گردید مردم او را سرزنش کردند که چرا معالجه نمی کنی . با اینکه این مرض قابل معالجه است و امید بهبودی هست

گفت من از شفا مایوسم . سبب یاءس را پرسیدند ؟ گفت : من در این حجره ساعت سازی میکردم و این کبوترها خیلی به حجره می آمدند و اسباب و اثاثیّه مرا می شکستند و مرا اذیت می کردند . یک روز باخود خیال کردم که این کبوترها بلا صاحب و صحرایی هستند و صید کردن آنها جایز است ، روزی یک جفت از آنها می گرفتم و با عیال و اهل بیتم می خوردیم ، و این کار دو سود داشت یکی اینکه گوشت رایگان خورده ایم دوم اینکه اذیت آنها کمتر می شود ، پس دامی برای آنها پهن کرده و آنها را صید کردم و به این ترتیب روزی دوتا کبوتر صید می نمودم مدتها از این کارگذشت . یک شب در عالم خواب آقا سیدالشهداءع را زیارت نمودم که ناراحت به من نگاه کرده و فرمود این کبوترها از تو شکایت دارند ، آنها را اذیت مکن ، تا این حرف را شنیدم ترسیدم و هراسان از خواب برخواستم و از کرده خود پشیمان و تائب گردیدم مدتی این کار را رها کردم تا آنکه نفس مرا اغواء نمود که به خواب اعتباری نیست و در این باب شرعا جایز است باز شروع به صید کبوترها نمودم و می خوردیم تا آنکه باز یک شب دیگر عزیز زهرا آقا سید الشهداء علیهماالسلام را در خواب دیدم که تندتر از دفعه قبل به من نظر می کند و فرمود این کبوترها به من پناه آورده اند مگر نگفتم آنها را اذیت مکن و الا تو را اذیت می کنم باز ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم نادم و تائب شدم . دوباره پس از مدتی باز نفس اماره در مقام وسوسه برآمد که این خواب بوده و معلوم نیست صحیح باشد و ما هم مجاورین در خانه آن حضرت هستیم و پناه به او آورده ایم و چطور می شود که کبوتر صحرایی را از ما منع نمایند و ما را به جهت آنها اذیت کنند باز به عمل سابق برگشتم دامی گذاشتم و دوباه مشغول صید شدم و این .. ناخوشی عارضم شد که جزای آن کار است[63]

[63] کرامات الحسینیه

▪ شخصی از امام صادق (ع) پرسید:

آقا جان!جدتان امام حسین (ع) الان کجاست؟

حضرت فرمودند: چقدر جثه تو کوچک است و چقدر سوال تو بزرگ است!

بدن مبارک امام حسین (ع) در قبر است اما روح بزرگشان سمت راست عرش خدا نزد جد و پدر و مادرشان است و نظر مبارک امام حسین (ع) به دو مکان و موضع است:

1. به زوار قبرش

2. به مجالس عزایش

آنگاه حضرت فرمودند: امام حسین (ع) از جد و پدر و مادر و برادرش خواهش می کنند که برای عزادارانش استغفار نمایند تا خدا آنان را بیامرزد.

.

در روایتی دیگر امام حسین (ع) فرمودند:

اگر گریه کننده بر من می دانست که چه اجری نزد خداوند دارد

شادی اش از اندوهش بیشتر می گردید.[64]

بشیر دُهّان نقل می کند :

---

[64] چشمه سار عشق، ص 10

قصص الحسینیه، ص 72

زمانیکه امام صادق علیه السلام در حیره نزول اجلال فرموده و جماعتی از شیعه محضر مبارکش بودند حضرت روی مبارکشان را به من نموده و فرمودند:

ای بشیر امسال به حجّ رفتی؟

عرض کردم: فدایت شوم، خیر، ولی‌در روز عرفه به زیارت قبر حسین بن علی علیهما السّلام رفتم.

حضرت فرمودند:

ای بشیر به خدا قسم آنچه از اجر و ثواب برای اصحاب مکّه (حاجی‌ها) در مکّه می‌باشد از تو فوت نشده.

عرض کردم: یعنی در این زیارت من ، اجر و ثواب وقوف به عرفات بوده؟

برایم فرموده خود را تفسیر بفرمائید:

حضرت فرمودند:

ای بشیر وقتی یک نفر از شما کنار فرات غسل نمود و سپس به زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السّلام رفت در حالی کهبه حق آن حضرت عارف و مطّلع باشد البتّه خداوند متعال به هر قدمی که وی از زمین بلند می‌کند و سپس آن را بر زمین می‌نهد اجر صد حج و صد عمره قبول شده می‌دهد و اجر صد جنگ که وی در معیّت نبیّ مرسل با دشمنان خدا و رسول او نموده را برایش منظور می‌فرماید.

ای بشیر: بشنو و به کسانی که قلبشان ظرفیّت پذیریش آن را دارد برسان و بگو: کسی که امام حسین علیه السّلام را در روز عرفه زیارت کند مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده.[65]

مفضل بن عمر نقل کرده که وی گفت ؛

حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند :

---

[65] کامل الزیارات،ص172

. گویا می بینم که فرشتگان با مؤمنین بر سر قبر حضرت حسین بن علی علیه السلام ازدحام کرده اند

راوی می گوید ؛ عرضه داشتم ؛ آیا مؤمنین فرشته ای را می بینند ؟

حضرت فرمودند:

هرگز ، هرگز ، آنها به خدا قسم ملازم و همراه مؤمنین بودند حتی با دست هایشان به صورتهای آنها . مسح می کشند

: سپس امام علیه السلام فرمودند

خداوند منّان هر صبح و شام از طعام بهشت بر زُوّار امام حسین علیه السلام نازل می فرماید و . خدمتکاران ایشان فرشتگانند

هیچ بنده ای از بندگان خداوند حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را از خداوند متعال درخواست نمی کنند . مگر آنکه خدا به او اعطاء می فرماید

. راوی می گوید ؛ عرض کردم؛ به خدا قسم این کرامت می باشد

: امام علیه السلام به من فرمودند

ای مفضل : برایت بیشتر بگویم ؟

. عرضه کردم ؛ بلی سرور من

: حضرت فرمودند

گویا می بینم تختی از نور را که گذارده اند و بر روی آن قبّه ای از یاقوت سرخ زده شده که با جواهرات آن را زینت نموده اند و حضرت امام حسین علیه السلام بر روی آن تخت نشسته اند و اطراف آن حضرت نود هزار قبه سبز زده اند و مومنین آن حضرت را زیارت کرده و بر آن جناب سلام می دهند.

: پس خداوند متعال به ایشان می فرماید

ای دوستانم از من سؤال کنید و بخواهید پس زیاد اذیت شدید و خوار و مقهور گردیدید؛

امروز ، روزی است که حاجتی از حاجات دنیا و آخرتتان را از من درخواست نکرده مگر آنرا روا می نمایم، پس خوردن و آشامیدنشان در بهشت می باشد.

پس به خدا قسم کرامت و احسانی که زوال نداشته و انتهای آن را نمی توان درک کرد همین است.[66]

ثواب جا مانده ی از زیارت حسین علیه السلام

هشام بن سالم: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کسی که خودش به واسطۀ بیماری یا مشکلی نتواند به زیارت امام حسین علیه السلام برود و در عوض شخصی دیگر را روانه کند(هزینه هایش را بدهد)، چه اجری دارد؟

امام صادق علیه السلام فرمودند:

1.به ازای هر درهمی که خرج کند، خداوند همانند کوه اُحد برایش حسنه می نویسد.

2.چندین برابر آنچه هزینه کرده را در همین دنیا به او برمی گرداند!

3.بلاهایی را که فرود آمده تا به او برسد، از او می گردانَد و از وی دور می کند و مالش حفظ می شود.

هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع:.. قُلْتُ: فَمَا لِمَنْ یجَهِّزَ إِلَیهِ وَ لَمْ یخْرُجْ لِعَلَّةٍ تُصِیبُهُ لقِلَّةِ نَصِیبِهِ قَالَ: یعْطِیهِ اللَّهُ بِكلِّ دِرْهَمٍ أَنْفَقَهُ- مِثْلَ أُحُدٍ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ یخْلِفُ عَلَیهِ أَضْعَافَ مَا أَنْفَقَهُ وَ یصْرِفُ عَنْهُ مِنَ الْبَلَاءِ مِمَّا قَدْ نَزَلَ لِیصِیبَهُ وَ یدْفَعُ عَنْهُ وَ یحْفَظُ فِی مَالِهِ.[1]

---

[66] کامل_الزیارات باب 50 ح 3 ص 443

پس اگر جا مانده از قافله عشق حسینی در پیاده روی زیارت حسین به هر علتی توفیق نشد. بی نصیب نمی مانیم. چرا که امام صادق علیه السلام بشارت داده است. به شرطی که در مسیر حسین قدم برداریم و برای زائر حسین هزینه کنیم. گرچه به یک درهم و دینار، باشد[۶۷]

اگر می دانستند از شوق می مردند

– محمد بن مسلم از امام باقرعلیه السلام روایت کرده: اگر مردم می دانستند، زیارت امام حسین علیه السلام چقدر فضیلت و ثواب دارد، بدرستیکه از شوق می مردند و نفسهایشان از روی حسرت بند می آمد. گفتم: چقدر فضیلت دارد، حضرت فرمودند: هر کس امام حسین علیه السلام را زیارت کند از روی اشتیاقی که به او دارد، خدا برایش هزار حج مقبول و هزار عمره مبرورۀ و اجر هزار شهید از شهداء بدر و اجر هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه قبول شده و ثواب هزار بنده آزاد کردن که مراد از آن رضای خدا باشد،می نویسد. [۶۸]

داستان مردی که به زیارت امام حسین علیه السلام نمی‌رفت

شخصی از بزرگان هند به قصد مجاورت کربلای معلّی به این شهر آمد و مدت شش ماه در آنجا ساکن شد و در این مدت داخل حرم مطهر نشده بود و هر وقت زیارت حضرت امام حسین علیه السلام را ✿ اراده می‌کرد، بر بام منزل خود رفته، به آن حضرت سلام می کرد و او را زیارت می‌نمود؛ تا این که سرگذشت او را به «سید مرتضی»که از بزرگان آن عصر و مرسوم به «نقیب الاشراف» بود رساندند.

---

[67] کامل الزیارت، ص129

[68] وسائل الشیعه/ ج14/ص453

سید مرتضی به منزل او رفت و در این خصوص او را سرزنش نمود و گفت: «از آداب زیارت در مذهب اهل‌بیت علیه السلام این است که داخل حرم شوی و عقبه وضریح را ببوسی. این روشی را که تو داری، برای کسانی است که در شهرهای دور می‌باشند و دستشان به حرم مطهر نمی‌رسد.»

آن مرد چون این سخن را شنید گفت: «ای نقیب الاشرف» از مال دنیا هر چه بخواهی از من بگیر و مرا از رفتن معذور دار.

هنگامی که سید مرتضی سخن او را شنید بسیار ناراحت شد و گفت: «من که برای مال دنیا این سخن را نگفتم؛ بلکه این روش را بدعت و زشت می‌دانم و نهی از منکر واجب است.»

وقتی آن مرد این سخن را شنید، آه سردی از جگر پر دردش کشید. سپس از جا برخاست و غسل زیارت کرد و بهترین لباسش را پوشید و پا برهنه و با وقار ازخانه خارج شد و با خشوع و خضوع تمام، نالان و گریان متوجه حرم حسینی گردید تا این که به در صحن مطهر رسید .

نخست سجده شکر کرد و عتبه صحن شریف را بوسید. سپس برخاست و لرزان، مانند جوجه گنجشکی که آن را در هوای سرد در آب انداخته باشند، بر خودمی‌لرزید و با رنگ و روی زرد، همانند کسی که یک سوم روحش خارج گشته باشد، حرکت می‌کرد تا این که وارد کفش کن شد. دوباره سجده شکر به جا آورد و زمین را بوسید و برخاست و مانند کسی که در حال احتضار باشد داخل ایوان مقدس گردید و با سختی تمام خود را به در رواق رسانید.

چون چشمش به قبر مطهر افتاد، نفسی اندوهناک بر آورد و مانند زن بچه مرده، ناله جانسوزی کشید. سپس به آوازی دلگداز گفت: «اَهَذا مَصرَعِ سیدُالشهداء؟اهَذا مَقتَلُ سیدُالشهداء؟ ؛ آیا اینجا جای افتادن امام حسین علیه السلام است؟ آیا اینجا جای کشته شدن حضرت سیدالشهداء است؟»

پس فریاد کشید و نقش زمین شد و جان به جان آفرین تسلیم نمود و به شهیدان راه حق پیوست.[۶۹]

---

[69] داستان‌های علوی، ج4، ص210/ دارالسلام عراقی، ص301.

امام هادی علیه السلام شخصی را کربلا فرستاد تا برایش دعا کند ...

ابو هاشم جعفری گفت: بر حضرت ابی الحسن علی بن محمّد «سلام اللَّه علیهما» وارد شدم در حال که حضرت تب‌دار و بیمار بودند به من فرمودند: ای ابا هاشم شخصی از دوستان ما را به حائر بفرست تا برایم دعاء کند، از نزد آن حضرت بیرون آمدم در این هنگام با علی بن بلال مواجه شدم فرموده حضرت را برایش گفتم و از وی راجع به شخصی که حضرت فرموده اند درخواست کرده و جویا شدم. علی بن بلال گفت: شنیدم و اطاعت می کنم ولی می گویم: حضرت خودشان از حائر افضل و برتر هستند زیرا ایشان به منزله کسی است که در حائر می‌باشد (یعنی حضرت سید الشهداء) و دعای آن جناب برای خودشان افضل و برتر است از دعای من برای ایشان در حائر. من محضر امام «علیه السّلام» مشرف شده و گفته ی علی بن بلال را خدمتش عرض کردم، حضرت به من فرمودند: به او بگو: رسول خدا از بیت و حجر الاسود افضل بودند ولی در عین حال دور بیت طواف می کرده و حجر را استلام می فرمودند، خداوند متعال بقاع و مواضعی دارد که می خواهد در آن جاها خوانده شود تا دعای، دعاکننده را مستجاب فرماید و حائر از جمله این مواضع می باشد.

داستان_اسحاق_یهودی

شیخ عباس می‌گوید: در عراق مرسوم است که شیعیان در روز اربعین خود را به شهر کربلا می‌رسانند، تا در آیین سوگواری آل الله شرکت کنند.

حدود 45 سال پیش در بازار بغداد کاروان سرایی بود به نام «کاروانسرای مرغی» حجره‌داران آن کاروانسرا نیز یک به یک روانه کربلا شدند فقط دو حجره دار ماندند یکی فردی شیعه به نام «محمد حسین» و دیگری حجره‌داری به نام «اسحاق».

محمد حسین نیز قصد کربلا می‌کند برای خداحافظی نزد اسحاق می آید و می‌گوید: «من راهی کربلایم» اسحاق می‌گوید: «من هم می‌آیم».

محمد حسین نگران از شناسایی اسحاق یهودی و برانگیخته شدن عواطف مردم می‌گوید: تو که یهودی هستی در آنجا کاری نداری تازه ممکن است تو را بشناسند و برانند یا حادثه‌ای پیش آید.»

اسحاق می‌گوید: «لباس عربی می‌پوشم و با عشایر بصره همراه می‌شوم، در آن صورت کسی مرا نخواهد شناخت»، گفت‌وگوی آن دو به پایان می‌رسد، محمد حسین راهی کربلا می‌شود و روزی پس از اربعین به بغداد باز می‌گردد.

شبانگاه در خواب می‌بیند که به زیارت مرقد مطهر امام حسین (ع) مشغول است.امام حسین(ع) از حرم بیرون می‌آیند.حضرت ابوالفضل(ع)، علی اکبر(ع)، قاسم بن حسن(ع) و حبیب بن مظاهر همراهان حضرت‌اند، امام از حبیب می‌خواهد تا نام زائران را بنویسد، حبیب نام‌ها را نوشته و به امام تقدیم می‌کند، پس امام از حضرت ابوالفضل (ع) می‌خواهند که بررسی کنند، مبادا نامی از قلم افتاده باشد.

حضرت ابوالفضل می‌فرمایند: «نام فردی یهودی به نام اسحاق از قلم افتاده است.»

حضرت امام حسین(ع) می‌فرمایند: همان که در سوگواری ما شرکت داشت، نام ایشان را هم بنویسید.

صبح، محمد حسین از خواب برمی‌خیزد، شگفت زده از ماجرایی که در رویا دیده، به حجره می‌رود تا قصه را با اسحاق باز گوید. به حجره که می‌رسد، اسحاق را می‌بیند که خانواده‌اش برگرد او جمع‌اند. پس از آن که محمد حسن چیزی بگوید، اسحاق لب می‌گشاید که «لازم نیست شما چیزی بگویید آن چه شما در خواب دیدید، من نیز در خواب دیدم.»

در پی این ماجرا که نشان از عنایت حضرت ابا عبدالله دارد اسحاق یهودی نزد آیت‌الله العظمی(محمد علی هبه الدین) شهرستانی مرجع بزرگ زمان می‌رود و ضمن تشرف به اسلام، خواستار اجازه‌نامه‌ای می‌شود که با استناد به آن رخصت یابد تا در کربلای معلی سکونت گزیند.

اسحاق با خانواده‌اش به کربلا می‌آیند و در خیابان عباس (شارع عباس) ساکن می‌شوند. جمعیت آنها اکنون به هفتصد تا هفتصد و پنجاه نفر می‌رسد و در آن محله کوچه‌ای به نام آنهاست و حمام و مغازه‌ها

و خانه‌ها.[۷۰]

در ارتباط با ثواب زیارت امام حسین(ع) از امام باقر(ع) چنین نقل شده است:

اگر مردم می‌دانستند که در زیارت قبر حسین بن علی(ع) چه اجر و ثوابی است، حتماً از شوق و ذوق قالب تهی می‌کردند و به خاطر حسرت‌ها نفس‌هایشان به شماره افتاده و قطع خواهد شد.

راوی می‌گوید گفتم: در زیارت آن‌حضرت چه اجر و ثوابی است؟!

حضرت فرمودند: کسی که از روی شوق و ذوق به زیارت آن‌حضرت رود خداوند متعال هزار حجّ و هزار عمره قبول شده برایش می‌نویسد، اجر و ثواب هزار شهید از شهدای بدر، اجر هزار روزه‌دار، ثواب هزار صدقه قبول شده، ثواب آزاد نمودن هزار بنده که در راه خدا آزاد شده باشند برایش منظور می‌شود و پیوسته در طول ایام سال از هر آفتی که کمترین آن شیطان باشد محفوظ مانده و خداوند متعال فرشته کریمی را بر او موکّل کرده که وی را از جلو و پشت سر و راست و چپ و بالا و زیر قدم، نگهدارش باشد. اگر در اثناء سال فوت کرد فرشتگان رحمت الهی بر سرش حاضر شده و او را غسل داده، کفن نموده، برایش استغفار و طلب آمرزش کرده، تا قبرش مشایعتش نموده و به مقدار طول شعاع چشم در قبرش وسعت و گشایش ایجاد کرده و از فشار قبر در امانش قرار داده و از خوف و ترس دو فرشته منکر و نکیر بر حذرش می‌دارند و برایش دری به بهشت می‌گشایند و کتابش را به دست راستش می‌دهند و در روز قیامت نوری به وی داده می‌شود که بین مغرب و مشرق از پرتو آن روشن می‌گردد و منادی نداء می‌کند:

[70] مسافر نگاه سرخ- میرحمید میرمعصوم‌نژاد

این کسی است که از روی شوق و ذوق امام حسین(ع) را زیارت کرده، و پس از این نداء، احدی در قیامت باقی نمی‌ماند مگر آن‌که تمنّا و آرزو می‌کند که کاش از زوّار حضرت ابا عبد اللّٰه الحسین(ع) می‌بود.[71]

مقدس اردبیلی وقتی کربلا می رفت...

مقدس اردبیلی وقتی به کربلا می رفت در آنجا نجاست ومدفوع خود را در مشکی جمع کرده سپس به خارج چهارفرسخی رفته دفن می نمود.علت را پرسیدند گفت چهارفرسخ در چهارفرسخ حرم حسین است من حاضر نیستم که در این مکان مقدس نجاست وارد کنم.[۷۲]

ملا محسن فیض کاشانی و مسلمان کردن مرد رومی

گویند :در زمان شاه عباس یکی از سران کشور خارجی ،پیکی رابهمراه شخصی نزد شاه ایران فرستاد ودر خواست کرده بود که دستوربدهید علمای شما با فرستادهٔ ما در امر دین و مذهب مناظره کنند که اگرمغلوب شدند، به دین ما بگروید!!

فرستاده خارجی این قدرت را داشت که هرکه چیزی در دست می‌گرفت،او از آن خبر می داد.

شاه علما را جمع کرد وقرار شد که ملا محسن فیض با او مناظره کند.   ملا محسن فیض به او گفت شاه شما دانشمندی نداشت که بفرستدو شما را که بی دلنش هستید برای مناظره با علمای ایران فرستاده‌است؟او گفت که شما از عهده شکست داند من بر نمی آید!اکنون چیزی‌در دست بگیر تا من بگویم چه چیزی است!

71

ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، محقق، مصحح، امینی، عبد الحسین، ص ۱۴۲- 143، نجف اشرف، دار المرتضویة، [1]. چاپ اول، 1356ش؛ کامل الزیارات، ترجمه، ذهنی تهرانی، محمد جواد، ص 469، تهران، پیام حق، چاپ اول، 1377ش.

72 داستانهایی از زندگی علماء

ملا محسن فیض تسبیح مام حسین را درمشت خود پنهان کرد.آن‌شخص در دریای فکر غوطه ور شد وبسیار فکر می کرد.ملا محسن‌فیض گفت چرا جواب نمی دهی؟گفت طبق تخص خود می بینم که دردست تو قطعه ای ا خاک بهش است.تفکر من در این است که خاک‌بهشت چگونه به دست تو رسیده است؟ملا محسن فیض گفت:راست‌گفتی،در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسیحی از قبرمطهر دخترزاده پیامبرمان که امام بوده‌می باشد.و از این مطلب بطلان‌دین شما وحقانیت دین ما روشن شد.در این موقع آن شخص مسلمان‌شد.[۷۳]

شفا از جناب حرّبن یزید ریاحی

آقای قندهاری یکی از علمای مشهد است که مرد مقدسی است‌فرموده بودند:من در زمان طلبگی «تب لازم»داشتم.این تب انسان را رهانمی‌کرد.خیلی اوقات هم کسی را می‌کشته است.ضعف روی ضعف‌پدید می‌آمد تا منجر به فوت می‌شد.منهم مرگم نزدیک شده بود.رفقامی‌خواستند به زیارت حرّ بروند.م هم حوصله‌ام سر رفته بد وبه آنهاگفتم مرا هم ببرید.گفتند نمی‌شود.گفتم هرطوری هست مرابرری.اگرشده روی دوش شما باشم.

طلبه‌ها این کار را کدند.مرا بر دوش گرفتند وبردند.طلبه‌ها زیارتشان را که‌کردند،مرا گوشهٔ حرم گذاشتند ورفقا دنبال تفریح رفتند.و منهم زیارتم راکردم.یک وقت دیدم که یک زن عربی با یک بچهٔ فلج وناتوان وعقب‌مانده آمد.اورا کنار ضریح حضرت حرّ گذاشت ویک شبکه را گرفت‌وگفت:یا کاشف الکرب عن وجه الحسین!اکشف کربی بحقّ‌مولاک الحسین.یعنی ای کسیکه غم وغصه را از حسین برطرف‌می‌نمودی!غم وغصه مراهم بحق حسین برطرف کن!

آن زن شبکه دوم را گرفت واین جمله را گفت.شبکه سوم را گرفت واین‌جمله را گفت ناگاه بچه ایستاد و آمد دامن مادرش را گرفت وگفت مادرا!

آری بچه خوب شد.فهمیدم که این نوع معجزات رای این زن تازگی‌نداشته واثالش را بسیار دیده بود.این زن یک تعظیم وتشکری کرد وازحرم حضرت حرّ بیرون رفت.

---

[73] همان

من فکر کردم که این زن این حاجت را گرفت!من که یک واعظ وطلبه‌هستم ومروط به اهل بیتم چرا من حاجت نگیرم؟می‌توانست بلندشوم.لذا افتان وخیزان تا پای ضریح آمدم وشبکه را گرفتم وگفتم:یاکاشف الکرب عن وجه الحسین!اکشف کربی بحقّ مولاک

سپس همانند آن زن ،شبکه دوم را گرفتم وهمین جمله را گفتم.بعدشبکه سوم را هم گرفتم واین دعا را کردم.ناگاه دیدم مل آب که روی‌آتش بریزند بدن گرم من ،سرد شد.دیدم قدرت دارم.بلند شدم‌وایستادم.دیدم می‌توانم راه بروم.بنا کردم به راه رفتن.حتی دیدم‌می‌توانم بدوم!بنا کردم به دویدن!آمدم نزد طلبه‌ها وگفتم بیائید!خوب‌شدم.»[۷۴]

در آداب زیارت حرم حسینی

و آن بسیار است و در اینجا به چند چیز اکتفا می‌شود اوّل غسل پیش از بیرون رفتن برای سفر زیارت دوّم ترک کلام بیهوده و لغو و مخاصمه ومجادله در راه سیّم غسل برای زیارت هر امامی چهارم طهارت از حدث کبری' وصُغری' پنجم پوشیدن جامه‌های پاک و پاکیزه و نو ششم در وقت رفتن به روضهٔ مقدسه گامها را کوتاه برداشتن وبه آرامی و وقار سیر نمودن و خاضع و خاشع بودن و سر به زیر انداختن و به بالا و اطراف خود التفات ننمودن هفتم خوشبو نمودن خود را در غیرزیارت امام حسین {برای مردان} هشتم در وقت رفتن به حرم مطهّر زبان را به ذکر تکبیر و تحمید و تسبیح و تهلیل و تمجید مشغول کردن و به صلوات‌فرستادن بر محمّد و آل محمّد: دهان را معطّر نمودن نهمّ بر در حرم شریف ایستادن و اذن دخول طلبیدن و سعی در تحصیل رقّت قلب وخضوع و شکستگی خاطر نمودن به تصوّر و فکر در عظمت و جلالت قدر صاحب آن مرقد منوّر و اینکه می‌بیند ایستادن او را و می‌شنود کلام او را وجواب می‌دهد سلام او را چنانچه به همهٔ اینها شهادت می‌دهد در وقت خواندن اذن دخول وتدبّر در محبّت و لطفی‌که به شیعیان و زائران خود دارندو تأمّل در خرابیهای حال خود و خلافها که به آن بزرگواران کرده و فرموده‌های بی‌حدّ که از ایشان نشنیده و آزارها و اذیّتها که از او به ایشان یا

---

[74] داستانهائی از علماء-نویسنده : علی میرخلف زاده

به‌خاصّان و دوستان ایشان رسیده که برگشتن آن به آزردن ایشان است و اگر براستی در خود نگرد قدمهایش از رفتن باز ایستد و قلبش هراسان وچشمش گریان شود و این روح تمام آداب است‌دهم بوسیدن عتبهٔ عالیه و آستانهٔ مبارکه است‌بود یازدهم مقدّم داشتن پای راست در وقت‌داخل شدن و مقدّم داشتن پای چپ در وقت بیرون آمدن مانند مساجد دوازدهم رفتن به نزد ضریح مطهّر بنحوی‌که بتواند خود را به آن بچسباند وتوهّم آنکه دورایستادن ادبست وَهْم است زیرا که وارد شده تکیه کردن بر ضریح و بوسیدن آن سیزدهم در وقت زیارت پشت به قبله و رو به قبرمنوّر ایستادن‌چهاردهم ایستادن در وقت خواندن زیارت اگر عذری ندارد از ضعف و درد کمر و درد پا و غیرها پانزدهم گفتن‌تکبیر در نزد دیدن قبر مطهّر پیش از شروع در خواندن زیارتهفدهم بجا آوردن نماز زیارت و اَقَلِّ آن دورکعتست شیخ شهید فرموده که اگر زیارت برای پیغمبر است نماز را در روضهٔ مطَهَّره بجا آورد و اگر در حَرَم یکی از ائمّه است در بالای سر بجا آورد واگر بجا آوردآن دو رکعت را در مسجد مکان یعنی مسجد حرم جایز است‌هیجدهم خواندن سورهٔ یس ٰ در رکعت اوّل و سورهٔ الرَّحْمن در رکعت دوّم‌نوزدهم شیخ شهید؛ فرموده که کسی که داخل حرم مطهّر شود و ببیند که نماز جماعت منعقد شده است ابتدا به نماز کند پیش ازآنکه زیارت کند و همچنین ترک کند زیارت را و داخل نماز شود اگر وقت نماز شدهنماز بیستم از جمله آداب زیارت شمرده تلاوت کردن قرآن نزد ضَرا'یح مطهّره و هدیّه کردن آن‌را به روح‌مقدّس مَزُور بیست و یکم ترک نمودن سخنان ناشایسته و کلمات لغو و بیهوده واشتغال به صحبتهای دنیویّه که همیشه در هر جا مذموم و قبیح و مانع رزِ و جالب قساوت قلب است خصوص در این بقاع مُطهّره و قُباب س'امِیَه که‌خدای تعالی خبر می‌دهد از بزرگی و جَلا'لَت آنها در سورهٔ نُور بیست و سیّم وداع کردن امام ع‌را در وقت بیرون رفتن از بلد آن حضرت به مأثور یا به غیر آن بیست وچهارم توبه و استغفار نمودن به جهت گناهان و بهتر کردن حال و کردار و گفتار خود را بعد از فراغ از زیارت از آنچه دارا بود پیش از زیارت بیست وپنجم انفا ِق کردن به قدر میسور بر خادمان آستانهٔ شریفه بیست و ششم انفاقِ و احسان بر فقراء مجاورین و مساکین متَعَفّفین بلد امامع بیست و

هفتم که از جملهٔ آداب تعجیل کردن در بیرون رفتن است .بیست وهشتم در سفر کربلا غذای لذیذ وخوشمزه نخورد مخصوصا قبل از وارد شدن به حرم.[۷۵]

حائر حسینی

محدودهٔ قبر مطهر امام حسین(ع) را «حائر» گویند و علت این نام‌گذاری را برخی چنین گفته‌اند: ▪ متوکل عباسی در نیمهٔ اول قرن سوم، برای تخریب قبر مطهر امام حسین(ع) دستور داد آن منطقه را آب بستند. چون آب به محل قبر رسید، از رفتن بازماند و همانند دژی استوار، گرد قبر متوقف شد. محدوده قبر همچنان خشک باقی ماند و آب متحیر گرد قبر ایستاد و نتوانست به داخل آن نفوذ نماید؛ لذا محدودهٔ قبر آن حضرت را «حائر» گویند. [76]

– از ابوالفرج نقل شده ندیمه متوکل عباسی که از دشمنان سرسخت امام حسین علیه السلام بود، مدتی نبود .بعد که امد متوکل پرسید کجا بودی ؟گفت مکه. گفت که الان فصل حج نیست .راستش رو بگو؟گفت کربلا بودم. به زیارت قبر حسین علیه السلام رفته بودم.متوکل اتش گرفت از این سخن.که چرا ندیمه مخصوص او هم به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می رود.

فوری صاحب او را احضار کرد و تمامی اموالش را ضبط نمود و خودش را به زندان انداخت و دستور داد قبر امام حسین علیه السلام و کلیه خانه های موجود را خراب کنند و زمین آنها را زراعت نمایند.

ابوالفرج می افزاید این عمل غیرانسانی در سال 233 هجری در شعبان به وقوع پیوست و مسلمان ها اقدام نکردند، ناچار ابراهیم دیزج یهودی را مامور کرد. وی جمعی از یهودیان را برای اجرای این منظور به کربلا آورد و آنان مباشر این عمل گشتند.

---

[75] مفاتیح الجنان

[76] شیخ بهائی، جامع عباسی، ص ۲۳۳ و نگاهی نو به جریان عاشورا، ص ۴۰۲

و دیزج حسب دستور متوکّل به ویرانی قبر و خانه ها کفایت نکرد، زمین آنها را زراعت نمود و پاسبانان دور تا دور نینوا برای منع زوار گماشت و هر که را می گرفتند یا می کشتند یا به زندان می فرستادند.[۷۷]

متوکل عباسی، پاسگاهی در نزدیکی کربلا زده و به افراد خویش فرمان اکید داده بود که: هر کس را السلام) را خراب دیدید قصد زیارت حسین را دارد، بکشید. به امر متوکل، هفده بار قبر حسین(علیه کردند.

این حادثه در سال 237 هجری بود. ولی مردم در موسم زیارت، باز هم تجمع کرده، علیه او شورش کردند و بی‌باکانه به ماموران خلیفه گفتند: اگر تا آخرین نفر هم کشته شویم، دست برنمی‌داریم.

و بازماندگان ما به زیارت خواهند آمد. وقتی حادثه به متوکل گزارش شد، به آن فرمانده نوشت که دست از مردم بردارد و به کوفه بازگردد و چنین وانمود کند که مسافرتش به کوفه در رابطه با مصالح مردم بوده ... تا این که در سال 247 باز تجمع مردم زیاد شد.

به نحوی که در آن محل، بازاری درست شد. مجددا بنای سخت‌گیری گذاشتند روز به روز بر زائران افزوده می‌شد، متوکل سرداری فرستاد و میان مردم اعلام کردند که ذمه خلیفه از کسی که به زیارت کربلا رود بیزار است.

باز هم آن منطقه را ویران کردند و آب بستند و شخم زدند و قبر را شکافتند.اینگونه برخوردها و جفاها، همه برای پراکندن مردم از گرد این کانون حرارت و شوق بود، اما کمترین نتیجه‌ای نمی‌گرفتند

---

[77] مقاتل الطالبیین: ص203؛ تاریخ کربلا: ص 193-194.

و بر شوق مردم افزوده می‌شد. «بهای وصل تو گر جان بود، خریدارم.» کربلا، سنگر مقاومت می‌گشت و کعبه اهل حقیقت و ولا.

بنای اولیه توسط مختار

بنا بر گزارش‌های تاریخی، اولین بنا توسط مختار بن ابی عبید ثقفی ساخته‌شد. این بنا با آجر و گچ در اواخر سال ۶۵ق به اتمام رسید.[۳] به گفته عبدالجواز کلیددار بنای نخستین عبارت بود از یک سایه بان و یک مسجد که دو درب داشت یکی از آنها در شرق بود.[۴] بنای مذکور تا پایان دوره بنی امیه همچنان پا بر جا بوده‌است.

از تشویق امام صادق(ع) به زیارت امام حسین(ع) و کیفیت زیارت آن حضرت استفاده می‌شود که قبر امام در آن زمان دارای بنا و ساختمان بود. در روایت امام صادق (ع) آمده است: «هر گاه قصد زیارت قبر امام حسین(ع) کردی، بیرون حرم بایست و به طرف قبر بنگر، آن گاه وارد روضه شو و در برابر آن، مقابل سر حضرت (ع) بایست، و هنگام بیرون رفتن از دری که پایین پای علی بن حسین قرار دارد، بیرون شو. سپس به مرقد شهیدان رو آور، آن گاه به مرقد حضرت عباس(ع) برو، در باب السقیفه توقف کن و بر او سلام کن.»[۵] واژه‌هایی، همانند «بیرون حرم بایست»، «آن گاه وارد روضه شو»، «از دری که پایین پای علی بن الحسین(ع) قرار دارد، بیرون شو» گویای وجود بنایی بر قبر امام حسین(ع) در دوران نخست است.

اما قبور دیگر شهداء در قرن اول و دوم خارج از قبه حسینی بوده چنانچه از خبر ابوحمزه ثمالی چنین استفاده می‌شود: «ثم تخرج من السقیفه و تقف بحذاء قبور الشهداء» «سپس از زیر سقف خارج می‌شوی و در کنار قبور شهدا می‌ایستی»[۶]

علیرغم شدت فشارهای دولت متوکل نسبت به محبان و شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت(ع) ایشان هیچ گاه دست از محبت خود برنداشتند و تا پای جان پای اعتقادات خود ایستادند تا جایی که متوکل مجبور شد زیارت امام حسین(ع) را با صدور احکامی از جمله بریده شدن دست راست در مرتبه اول و دست چپ در مرتبه دوم تحریم کند، اما این ترفند متوکل نیز کارساز نبود و شیعیان دسته دسته به رفتند.زیارت اباعبدالله(ع) می

نویسد: خانمی به قصد زیارت قبر امام حسین (ع) به مسعودی، مورخ بزرگ، در کتاب مروج الذهب می دانی که شرط رفتن به زیارت قطع دست است؟ مأمور ثبت نام مراجعه کرد. به وی تذکر دادند آیا می آن زن پاسخ داد: از شرایط آگاهم! متصدی ثبت نام، اسم این خانم را می نویسد. آن گاه به وی گوید دستش را برای قطع کردن بیرون بیاورد. آن زن دست چپ خود را بیرون می آورد. مأمور می گوید باید دست راست داوطلب زیارت قطع شود. آن زن دست راست خود گوید: خانم، بخشنامه می‌می اید.گوید: این دست را که سال گذشته قطع کرده‌را از زیر حجاب بیرون آورده و می

در مرتبه بعد متوکل عباسی، پاسگاهی در نزدیکی کربلا زد و به افراد خود فرمان اکید داده بود که هر کس را دیدید قصد زیارت حسین را دارد، بکشید. (بحارالانوار، ج 45، ص 404) در یکی از این نوبتها، «دیزج یهودی» را مأمور تغییر و تبدیل و تخریب قبر مطهر کرد. او نیز با غلامانش سراغ قبر رفت و آمد. حتی قبر را شکافت و به حصیری که پیکر امام در آن بود برخورد کرد که از آن بوی مشک می خواستند با گاو شخم بزنند که گاوها دوباره خاک روی آن ریختند و آب بستند و آن زمین را می السلام را کردند. (بحارالانوار، ج 45، ص 394). متوکل دستور داد قبر امام حسین علیه‌پیشروی نمی های اطراف قبر شریف را خراب آنگاه در آن محل زراعت کنند و زائران را از زیارت ویران و خانه

بازداشت و به زندان انداخت و مورد شکنجه قرار داد. در این بین امام کاظم(ع) در مراجعات مختلفی که کردند هیچ گاه زیارت جدم حسین(ع) را ترک نکنید.شیعیان به ایشان داشتند، تأکید می

– نظرمیرزاجوادآقاملکی‌تبریزی درباره اربعین

میرزا جوادآقا ملکی تبریزی که بارها با پای پیاده از عتبه علویه، رهسپار عتبه حسینی شده بود، درباره مراقبه و بزرگداشت روز اربعین حسینی چنین می‌گوید: «به هر روی بر مراقبه کننده لازم است که بیستم صفر(اربعین) را برای خود روز حزن و ماتم قرار داده بکوشد که امام شهید را در مزار حضرتش(ع) زیارت کند، هر چند تنها یک بار در تمام عمرش باشد.[۷۸]

تارک زیارت امام حسین (ع) عاق رسول خدا (ص) است

تارک زیارت امام حسین (ع) عاق رسول خدا (ص) و اهل بیت محسوب می شود♦

عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا تَقُولُ فِیمَنْ تَرَکَ زِیَارَتَهُ وَ هُوَ یَقْدِرُ عَلَی ذَلِکَ قَالَ أَقُولُ إِنَّهُ قَدْ عَقَّ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ عَقَّنَا وَ اسْتَخَفَّ بِأَمْرٍ هُوَ لَه. [۷۹]

حلبی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام در ضمن حدیث طویلی نقل کرده، وی گفت:

محضر مبارک امام علیه السّلام عرضه داشتم: فدایت شوم! درباره کسی که با داشتن قدرت، زیارت آن حضرت را ترک می کند، چه می فرمائید؟ حضرت فرمودند: می گویم: این شخص عاق رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و عاق ما اهل بیت می باشد و امری که به نفع او است را سبک شمرده است.

سه اثر زیارت امام حسین در دنیا (ع)

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: مُرُوا شِیعَتَنَا بِزِیَارَةِ قَبْرِ الْحُسَیْنِ (ع) فَإِنَّ إِتْیَانَهُ یَزِیدُ فِی الرِّزْقِ وَ یَمُدُّ فِی الْعُمُرِ وَ یَدْفَعُ مَدَافِعَ السَّوْءِ. [۸۰]

---

[78] ترجمه المراقبات، کریم فیضی، صفحه ۸۵

[79] سمو المعنی، ص 104.

[80] ویژگی‌های امام حسین، ص 95.

:امام باقر علیه السلام فرمود

شیعیان ما را به زیارت امام حسین علیه السلام امر کنید. پس همانا آمدن به (زیارت امام حسین علیه السلام) روزی را زیاد می کند و عمر را طولانی می نماید و حوادث بد را دور می کند.
– مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگامی که در جنگ صفین به سرزمین کربلا رسیدند، به اصحابشان فرمودند: اگر میدانستید اینجا کجاست، از این سرزمین عبور نمی کردید مگر اینکه مثل من گریه کنید.

...فبکی طویلا

سپس گریستند؛ به حدی که محاسن مبارک آن حضرت خیس، و اشک بر سینه مبارک ایشان جاری شد و فرمودند:

... آه! آه! ما لی و لآل ابی سفیان و لآل حرب

مرا با آل ابوسفیان چه کار؟! مرا با آل حرب چه کار؟! آنها که گروه شیطان و اولیاء کفرند.

...صبرا یا اباعبدالله

صبر کن ای اباعبدالله چرا که آنچه تو از این امت کشیدی، پدرت نیز کشیده است.

اینجا محل جان دادن آنها و محل کشته شدن ایشان است. اینجا کربلاست که در آن گروهی کشته می شوند که بدون حساب وارد بهشت خواهند شد. اینجا خون آنها ریخته خواهد شد. خوشا به حالت ای تربتی که خون دوستان (خدا) بر روی تو ریخته خواهد شد! نه شهدای قبلی و نه شهدای بعدی، هیچ کدام به مقام اینها نخواهند رسید.

سپس فرمودند: در خواب دیدم مردانی از آسمان فرود آمدند که پرچمهای سفیدی همراه داشتند و شمشیرهای خود را که سفید و درخشنده بود حمایل کرده بودند، آنگاه در اطراف این زمین خطی کشیدند.

سپس گویا، دیدم این نخلها شاخه های خود را به زمین میزدند و این زمین غرق خون تازه شد!

آنگاه حسین – فرزند و پاره تن و عصاره وجودم – را دیدم که در میان دریای خون غرق شده و هر چه استغاثه میکند کسی به فریادش نمیرسد!

پس از این ماجرا دیدم مردانی که سفید و نورانی بودند از آسمان نازل شدند و گفتند: ای آل رسول! صبور باشید! زیرا شما به دست بدترین مردمان کشته خواهید شد. یا ابا عبدالله! این بهشت است که مشتاق شماست.

آنگاه آن مردان به من تعزیت داده، میگفتند: یا ابا الحسن! مژده باد تو را، زیرا در آن روزی که مردم در محضر عدل خدا قیام میکنند خدا چشم تو را به وسیله این حسین روشن خواهد کرد.[81]

در روایتی دارد وقتی وارد حائر حسینی می شوید و می خواهید زیارت قبر امام حسین (علیه السلام)بروید اول سه مرتبه صورتتان را روی قبر علی اکبر (علیه السلام)بگذارید سپس خدمت اباعبدالله (علیه السلا)بروید. علی اکبر باب الحسین است, تا نزد ابا عبدالله (علیه السلام)واسطه شود و امام (علیه السلام)شما را بپذیرد. سؤال شد: چرا سه مرتبه؟ امام صادق (علیه السلام)فرمودند: روز عاشورا ابا عبدالله وقتی جوانش را غرق در خون دید سه مرتبه صورت روی صورت علی اکبر (علیه السلام)گذاشت. آمد کنار بدن و صورت گذاشت... عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَکَ الْعَفَا [۸۲]

. علی جان! دیگر بعد از تو دنیا را نمی خواهم. مرتبه دوم صورت گذاشت لَقَد اسْتَرَحْتَ مِن هَمِّ الدُّنْيَا وَ غَمِّهَا . تو رفتی و از همّ و غم دنیا راحت شدی. ای پدران شهدا! این جمله را برای شما می گویم و بَقِیَ أَبُوکَ وَحیدةً فَرِیدَةً[۸۳]; تو رفتی پدرت را تنها گذاشتی, وحید و فرید گذاشتی. مرتبه سوم نفرین کرد. ای عمر سعد! خدا رحِمَت را قطع کند که این طور فرزندم را به شهادت رساندی. امام مرتبه سوم صورت

---

[81] بحارالانوار ج 41 ص 286 و ج 41 ص 295 و ج 44 ص 252 و ج 98 ص 116

[82] بحارالانوار, ج45, ص 44

[83] منتهی الآمال, ص 515 و 514

از صورت علی اکبر برنداشت. خدا چه شد؟ نکند حسین, جان داده است؟ نکند داغ علی اکبر (علیه السلام)این گونه در اباعبدالله (علیه السلام)اثر کرده؟ یک وقت عمه جانش زینب از خیمه خارج شد مرتب صدا می زند: یا أخیّاه وبن أخیّاه خودش را رساند, دست به شانه برادر نهاد: برادرم بلند شو خدا صبرت بدهد. فَأَکَبّتْ عَلَیْهِ[۸۴];

خودش را انداخت روی بدن علی. خواهر ناله می زند. مصیبت مصیبت است و صبر برای خداست اما گریه یک امر طبیعی است رَفَعَ صَوتَهُ بِالبُکاءِ با صدای بلند کنار بدن علی ناله می زند[۸۵]

-خلیعی شاعر راهزنی ناصبی که شاعر اهل بیت شد

یکی از داستان هایی که آثار پر برکت قبر امام حسین (علیه السلام) را در حسن عاقبت نشان می دهد داستان «خلیعی شاعر» است.

ابوالحسن جمال الدین علی ابن عبد العزیز ابن ابی محمد الخلعی» یا، خلیعی یکی از شاعران برجسته « و مدیحه سرایان مخلص اهل بیت علیهم السلام صمت و طهارت (علیه السلام) است که در ابتدا خود و پدر و مادرش ناصبی و از دشمنان اهل بیت (علیه السلام) بودند اما، با عنایت ویژه خاندان اهل بیت راه حق را شناخت و از کرده های بد گذشته خویش توبه کرد. جریان هدایت او را مرحوم علامه امینی در کتاب شریف الغدیر چنین بیان فرموده است:

خلیعی اهل «موصل» و ساکن «حله» بود، پدر و مادرش ناصبی بودند. مادرش نذر کرد که اگر خدا به او فرزند پسری عنایت فرماید، او را برای راهزنی و آزار و اذیت و کشتن زائران امام حسین (علیه السلام) سر راه کاروان زائران امام حسین (علیه السلام) بفرستد. خدای متعال به او فرزند پسری داد. این پسر بزرگ شد و به سنی رسید که آن زن می توانست به نذرش ادا کند. موضوع را با فرزندش مطرح کرد و

---

[84] الارشاد, ج2, ص 106; اعلام الوری, ص 246

[85] سوگنامه آل محمد, ص 277.

هم خواست مادر را پذیرفت. به بیابانهای منطقه «مسیب» رفت و در کمین زائران امام حسین (علیه السلام) مدتی منتظر ماند تا وقتی کاروانی از زائران امام حسین (علیه السلام) از راه می رسد به آنها حمله کند و نذر مادر را ادا نماید. هنوز کاروان از راه نرسیده بود که خواب بر چشمان او غلبه کرد. قافله زائران امام حسین (علیه السلام) از راه رسیدند اما علیرغم سر و صدای کاروان و گرد و غباری که از آمدن آنها به پا شده بود از خواب بیدار نشد. گرد و غبار کاروان لباس و بدن او را هم فرا گرفت. در همان حال «خلیعی» در خواب دید: صحنه قیامت بر پا شده است. فرمان رسید که او را به آتش بیاندازند، او را به میان آتش انداختند اما، گرد و غباری بر بدن و لباس او وجود داشت که او را از سوختن و گرمای آتش، در امان نگه می داشت. در عالم خواب متوجه شد که این گرد و غبار، گرد و غبار کاروان زائران امام حسین (علیه السلام) است که بر بدن و لباس او نشسته است و به برکت آن، او از آتش عذاب الهی در امان مانده است.

از خواب بیدار شد. فهمید که اشتباهی بزرگ کرده است. از کرده خود پشیمان شد و از قصد خود بازگشت و همانجا توبه کرد و تصمیم گرفت برای عرض پوزش به کربلا برود. با دلی پر از اضطراب و نگرانی به کربلا رفت و به حرم مقدس امام حسین (علیه السلام) وارد شد و عرض ادب نمود و به خاطر قصد گذشته خود، از درگاه آن حضرت پوزش طلبید و دو بیت سرود که آن دو بیت را یکی از شعرای حله چنین تخمیس کرده است:

أری بحیرهٔ ملأتک رینا – و شتتک الهوی بینا فبینا
فطب نفسا و قر بالله عینا – اذا شئت النجاهٔ فزر حسینا
لکی تلقی الاله قریر عین
اذا علم الملائک منک عزما – تروم مزاره کتبوک رسما
و حرمت الجحیم علیک حتما – فان النار لیس تمس جسما
علیه غبار زوار الحسین
ترا حیران می بینم و شک ترا فرا گرفته – و هوای نفس ترا آشفته و بینابین قرار داده
پس دلت را پاک کن و چشم را به خدا روشن دار – اگر نجات خواهی، حسین را زیارت کن
تا خدا را با روشنی چشم دیدار کنی

اگر فرشتگان بدانند که تصمیم گرفته ای - او را زیارت کنی نام تو را می نویسند
و آتش دوزخ بر تو، قطعا، حرام می شود - چونکه آتش نمی رسد به جسمی
که بر آن غبار زائران حسین است

آری، بدین ترتیب او از دوستان خالص و پاک اهل بیت رسالت شد و مورد عنایت و الطاف ویژه آن خاندان گرامی (علیهم السلام) قرار گرفت[86].

-

یعقوب لیث آرزوی یاری امام حسین (علیه السلام)، منشأ سعادت

آرزوی یاری امام حسین (علیه السلام) نشانی از باطن پاک و محبت به اهل بیت علیهم السلام صمت و طهارت (علیهم السلام) است از این رو، یعقوب لیث با ریختن اشکی برای امام حسین (علیه السلام) و آرزوی یاری آن حضرت، سعادت خود را تأمین می کند.

یعقوب لیث، پسر رویگری سیستانی، و اهل یکی از روستاهای سیستان به نام «قرنین» بود وی، ابتدا با برادرانشان به شغل پدر پرداخت اما. روح و همت بلند و شجاعت فوق العاده اش او را تا پادشاهی خراسان و سیستان به پیش برد و در صدد بود که حکومت خود را گسترش دهد که أجل به او مهلت نداد.

یکی از نشانه های روح بلند او، این است که در اوج قدرت به یاد مظلومیت امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت آن حضرت (علیهم السلام) بود و آرزو کرد که با این قدرتش می توانست امام حسین (علیه السلام) را یاری کند و همین آرزو، سعادت ابدی را برای او به دنبال داشت. جریان او را چنین نقل کرده اند:

روزی یعقوب لیث از سفر بر می گشت: لشکریان او با صد گرز طلا که هر گرز نشان هزار سرباز بود برای استقبال او آمده بودند، هنگامی که از این لشکر در حال سان دیدن بود، قدرت خود را نظاره می

---

86 اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت -میرزا حسن ابوترابی

کرد، پرسید: امروز چه روزیست؟ گفتند: امروز «عاشورا» است، یعقوب به یاد مصائب امام حسین (علیه السلام) به گریه افتاد و گفت: ای کاش با این لشکر کربلا بودم و امام حسین (علیه السلام) را یاری می کردم.

بعد از مرگ یعقوب، وی را در خواب دیدند که در قصریست، با او گفتند: این رتبه و مقام را از کجا آوردی؟ گفت: این مقام و جایگاه را به واسطه آن آرزو به من داده اند.[۸۷]

فتح باب سالکین با توسل به امام حسین علیه السلام

مرحوم قاضی رضوان الله علیه می‌فرمود: من در وجب به وجب صحن حضرت سیّد الشّهداء علیه‌السّلام شبها را تا به صبح بیتوته کرده‌ام.

و هم از ایشان منقولست که: توسّل به سیّد الشّهداء علیه‌السّلام جهت فتح باب سالکین إلی الله و کشف حجب تأثیری عجیب دارد و بدون توسّل به سیّد الشّهداء علیه‌السّلام فتح باب نمی‌شود.[88]

فضیلت کربلا

کربلا سرزمین بافضیلتی است که درباره ارزشها و خوبیهای ان از اهل بیت علیهم السلام مطالب زیادی نقل شده که به تعدادی اشاره می شود.

حدیث اول :حریم پاک

ن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال:

..و هی اطهر بقاع الأرض و اعظمها حرمۀ و انها لمن بطحاء الجنۀ.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن حدیث بلندی می فرماید: کربلا پاکترین بقعه روی زمین و از نظر احترام بزرگترین بقعه ها است و الحق که کربلا از بساطهای بهشت است. [۸۹]

حدیث دوم:سرزمین نجات

---

87 اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت ـمیرزا حسن ابوترابی

88 اسرار ملکوت،ج2،ص205

89 بحار الانوار، ج 98، ص 115 و نیز کامل الزیارات، ص 264

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

یقبر ابنی بأرض یقال لها کربلا هی البقعۀ التی کانت فیها قبۀ الاسلام نجا الله التی علیها المؤمنین الذین امنوا مع نوح فی الطوفان.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پسرم حسین در سرزمینی به خاک سپرده می شود که به آن کربلا گویند، زمین ممتازی که همواره گنبد اسلام بوده است، چنانکه خدا، یاران مؤمن حضرت نوح را در همانجا از طوفان نجات داد. [۹۰]

119- **امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ پیامبری در آسمانها و زمین نیست مگر این که می خواهند خداوند متعال به آنان رخصت دهد تا به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شوند، چنین است که گروهی به کربلا فرود آیند و گروهی از آنجا عروج کنند.** [۹۱]

حدیث نهم: کربلا، مطاف فرشتگان

قال ابو عبد الله علیه السلام:

لیس من ملک فی السموات و الأرض الا یسألون الله تبارک و تعالی أن یؤذن لهم فی زیارۀ الحسین (علیه السلام)، ففوج ینزل و فوج یعرج.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هیچ فرشته ای در آسمانها و زمین نیست مگر این که می خواهد خداوند متعال به او رخصت دهد تا به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شود، چنین است که همواره فوجی از فرشتگان به کربلا فرود آیند و فوجی دیگر عروج کنند و از آنجا اوج گیرند. [۹۲]

اگر هم از اهل بهشت باشد، از میهمانان اهل بهشت خواهد بود

---

[90] کامل الزیارات، ص 269، باب 88، ح 8

[91] مستدرک الوسائل، ج 10، ص 244، به نقل از کامل الزیارات، ص 111

[92] مستدرک الوسائل، ج 10، ص 244، به نقل از کامل الزیارات ص 114

قال الصادق علیه السلام :

من لم یأت قبر الحسین علیه السلام و هو یزعم انه لنا شیعةٔ حتی یموت فلیس هو لنا شیعةٔ، و ان کان من اهل الجنةٔ فهو من ضیفان اهل الجنةٔ.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به زیارت قبر امام حسین نرود و خیال کند که شیعه ما است و با این حال و خیال بمیرد، او شیعه ما نیست، و اگر هم از اهل بهشت باشد، از میهمانان اهل بهشت خواهد بود. [۹۳]

جوایز الهی به امام حسین علیه السلام

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم :

الا و ان الاجابةٔ تحت قبته، و الشفاء فی تربته، و الأئمةٔ (علیهم السلام) من ولده

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بدانید که اجابت دعا، زیر گنبد حرم اومام حسین علیه السلام و شفاء در تربت او، و امامان علیهم السلام از فرزندان اوست. [۹۴]

بزرگترین دارو

قال ابو عبد الله علیه السلام:

فی طین قبر الحسین (علیه السلام)، الشفاء من کل داء، و هو الدواء الاکبر.

امام صادق علیه السلام فرمود: شفای هر دردی در تربت قبر حسین علیه السلام است و همان است که بزرگترین داروست.[۹۵]

امام زمان (ع) روضه می خواند

---

[93] کامل الزیارات، ص 193، بحار الانوار، ج 98، ص 4.

[94] مستدرک الوسائل، ج 10، ص 335 .

[95] کامل الزیارات، ص 275 و وسائل الشیعه، ج 10، ص 410.

مقدس اردبیلی می فرماید: آمدم کربلا زیارت اربعین بود از بسکه دیدم زائر آمده و شلوغ است ، گفتم : داخل حرم نروم با این طلبه ها مزاحم زوار از راه دور آمده نشویم .
گفتم : همین گوشه صحن می ایستم زیارت می خوانم ، طلبه ها را دور خودم جمع کردم یک وقت گفتم : طلبه ها این آقا طلبه ای که در راه برای ما روضه می خواند کجا است ، گفتند: آقا در بین این جمعیت نمی دانیم کجا رفته است .
در این اثناء دیدم یک عربی مردم را می شکافت و بطرف من آمد و صدا زد ملا احمد مقدس اردبیلی می خواهی چه کنی ؟ گفتم می خواهم زیارت اربعین بخوانم ، فرمود: بلندتر بخوان من هم گوش کنم .
زیارت را بلندتر خواندم یکی دو جا توجه ام را به نکاتی ادبی داد وقتی که زیارت تمام شد به طلبه ها، گفتم : این آقا طلبه پیدایش نشد؟ گفتند: آقا نمی دانیم کجا رفته است یک وقت این عرب بمن فرمود مقدس اردبیلی چه می خواهی ، گفتم : یکی از این طلبه ها در راه برای ما گاهی روضه می خواند، نمی دانم کجا رفته ، می خواستم اینجا بیاید و برای ما روضه بخواند.

آقای عرب بمن فرمود مقدس اردبیلی می خواهی من برایت روضه بخوانم ؟ گفتم : آری آیا به روضه خواندن واردی ؟ فرمود: آری که در این اثناء دیدم عرب رویش را به طرف ضریح اباعبداللّه الحسین (ع) کرد و از همان طرز نگاه کردن ما را منقلب کرد یکوقت صدا زد یا اباعبداللّه نه من و نه این مقدس اردبیلی و نه این طلبه ها هیچ کدام یادمان نمی رود از آن ساعتی که می خواستی از خواهرت زینب (علیهاالسلام) جدا شوی.

بعد غایب شد.

در این هنگام دیدم کسی نیست فهمیدم این عرب مهدی زهرا(علیهاالسلام) بوده واقعا ساعت عجیبی بود. [۹۶]

مشایعت زائر توسط ملائک مقرّب

---

[96] ترجمه کامل الزیارات ص 416.

صفوان بن مهران جمال از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ، وی گفت ؛ حضرت امام_صادق علیه السلام : فرمودند

کسی که امام_حسین علیه السلام را زیارت کرده و قصدش خداوند عزوجل باشد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل او را مشایعت نموده تا به منزلش وارد گردد.[97]

امام صادق علیه السلام:

میان قبر پاک امام حسین علیه السلام تا آسمان هفتم محل رفت و آمد فرشتگان است .[98]

-183

امام صادق علیه السلام:

هر کس دوست دارد روز قیامت، بر سر سفره های نور بنشیند باید اززائران امام حسین (سلام الله علیه) باشد.[99]

بسم الله الرحمن الرحیم

اعمال شب و روز عاشورا

---

[97] کامل_الزیارات باب 57 ح 4 ص 475

[98] المحجه البیضاء جلد4صفحه46

[99] بحارالانوار جلد101صفحه238

صدر رکعت نماز که در هر رکعت پس از سوره حمد سه مرتبه سوره توحید خوانده، و بعد از پایان صد رکعت ،هفتاد مرتبه بگوید: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

و در فضیلت احیا این شب روایت کرده: مانند آن است که عبادت کرده باشد به عبادت جمیع فرشتگان، و عبادت در آن، برابر هفتاد سال عبادت است، و اگر کسی را توفیق دست دهد، در چنین شبی در کربلا باشد، و امام حسین علیه السّلام را زیارت کند و نزد آن حضرت تا صبح بیتوته کند، خدا او را آغشته به خون امام حسین علیه السّلام در زمره شهدا با آن حضرت محشور فرماید

روز شهادت اَبُوعَبْدالله الحُسَیْن(علیه السلام) و روز مصیبت و حزن ائمّه اطهار: وشیعیان ایشان است و شایسته است که شیعیان در این روز مشغول کاری از کارهای دنیا نگردند و از برای خانۀ خود چیزی ذخیره نکنند و مشغول‌گریه و نوحه و مصیبت‌باشندوتعزیت‌حضرت‌امام‌حسین(علیه السلام) رااقامه‌نمایندوبه‌ماتم‌اشتغال‌نمایندبه‌نحوی‌که در ماتم عزیزترین اولاد و اَقارب خوداشتغال می‌نمایند و زیارت کنند آن حضرت را به زیارت عاشوراء که بعد از این بیاید انشاءالله تعالی و سعی کنند در نفرین و لعن بر قاتلان آن‌حضرت‌و یکدیگر را تعزیت گویند در مصیبت آن جناب و بگویند:

اَعْظَمَ اللهُ اُجُورَنا وَاُجورَکُمْ بِمُصابِنا بِالْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلا'مُ،وَجَعَلَناواِیاکُم

مِنَ الطّالِبینَ بِثارِهِ، مَعَ وَلِیِّهِ الاْءِمامِ الْمَهْدِیِّ مِنْ 'الِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِمُ السَّلا'مُ.ْیعنی((بزرگ گرداند خدا پاداش ما و شما را در سوگواریمان برای حسین علیه‌السلام و قرار دهد خداوند ما و شما را از خون خواهانش به همراه ولیش امام مهدی از خاندان محمد علیهم‌السلام))

و شایسته است در این روز مقتل بخوانند و یکدیگر را

و نیز شایسته است که شیعیان در این روز امساک کنند از خوردن و آشامیدن بی‌آنکه قصد روزه کنند و در آخر روز بعد از عصر افطارکنند به غذایی که اهل مصیبت می‌خورند مثل ماست یا شیر و امثال آنها نه مثل غذاهای لذیذه و آنکه جامه‌های پاکیزه بپوشند و بندها را بگشایند وآستین‌ها را بالا کنند به هیئت صاحبان مصیبت

و علاّمۀ مجلسی در زادالمعاد فرموده و بهتر آنست که روز نهم و دهم را روزه ندارند زیرا که بنی‌امیّه‌این دو روز را برای بَرَکَت و شماتت بر قتل آن حضرت روزه می‌داشتند

باید که در روزعاشورا آدمی مشغول کاری از کارهای دنیا نگردد و مشغول گریه و نوحه و مصیبت باشد و امر کند اهل خانۀ خود را که تعزیۀ آن حضرت را بدارند ومشغول ماتم باشند چنانکه در ماتم عزیزترین اولاد و اقارب خود می‌باشند و در آن روز امساک کند از خوردن و آشامیدن بی‌آنکه قصد روزه کند ودر آخر روز بعد از عصر افطار کند اگر چه به شربت آبی باشد و روزه تمام ندارد مگر آنکه در خصوص آن روز روزۀ واجبی داشته باشد که به نذر یا مثل‌آن بر او واجب شده باشد که آن روز را روزه باید بگیرد و در آن‌روز آذوقه در خانه ذخیره نکند و نخندد و مشغول لهو و لعب نگردد و هزار مرتبه برقاتلان آن حضرت لعنت کند و بگوید اَللّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ الْحُسَیْنِ (ع)

اما در روز عاشورا در کربلا چه گذشت؟ روایت شده عمر بن سعد با انداختن نخستین تیر، رسما جنگ را آغاز کرد و گفت: نزد عبیدالله شهادت دهید که من نخستین تیر را رها کردم. عمر بن سعد خطاب به کوفیان گفت: منتظر چه هستید! اینان یک لقمه برای شما هستند.

زمانی که عمربن سعد تیر انداخت، دیگر سپاه ابن زیاد نیز شروع به تیر اندازی کردند. (فلمّا رمی عمر، ارتمی الناس) باران تیر (و أقبلت السهام کأنّها المطر) از سوی کوفیان به سوی اصحاب امام حسین ـ علیه السلام ـ شدت‌گرفت و امام فرمود: اینها قاصد این قوم به سوی شماست؛ برای مرگی که چاره‌ای از پذیرش آن نیست، آماده باشید...پس از آن دو گروه بر یکدیگر حمله کردند و ساعتی از روز را به طور دسته جمعی با یکدیگر جنگیدند، به طوری‌که بنا به برخی اخبار پنجاه و اندی از اصحاب امام حسین ـ علیه السلام ـ به‌شهادت رسیدند.

در این وقت، امام دستی به محاسنش کشید و فرمود: غضب‌خدا ... بر کسانی که متحد بر کشتن فرزند دختر پیامبرشان شدند، شدید خواهد بود. به خدا سوگند که تسلیم آنان نخواهم شد تا با محاسنی خونین خدا را ملاقات کنم (و اللّه ما أجبتهم الی شیء ممّا یریدونه أبدا حتی ألقی الله و أنا مخضّب بدمی

عبدالله بن عمیر کلبی است که در برابر مبارزه‌خواهی یسار از موالی زیاد بن ابیه، پس از کسب اجازه از امام حسین ـ علیه‌السلام ـ عازم میدان شد.

در همان حال همسرش او را تحریک به جنگ می‌کرد و خطاب به او می‌گفت: قاتِل بأبی و أُمّی عن الحسین ذُرّیّةُ محمّد. برو و از نسل محمد دفاع کن. در واقع، اوّل حبیب بن مظاهر و بُرَیْر بن خضیر قصد رفتن به مبارزه را داشتند که امام اجازه نداد و پس از آن که عبدالله بن عمیر اجازه خواست، امام اجازه رفتن به میدان را به وی داد. وقتی در این نبرد یسار را کشت، سالم از موالی عبیدالله به میدان آمد که به رغم آن که انگشتان عبدالله کلبی در برابر شمشیر سالم افتاد، اعتنا نکرده، او را نیز کشت و در میان میدان شروع به رجز خوانی کرد.

زنش هم‌عمودی در دست گرفته به تحریض او می‌پرداخت و می‌گفت: قاتِل دونَ‌الطیّبین ذرّیّةُ محمّد. امام به همسر او دستور داد تا بازگردد و در عین حال آن‌ها را دعا کرد. یسار و سالم، نخستین کشتگان سپاه ابن زیاد بودند

مادر می‌گوید: لا، ما رضیت حتی تقتل بین یدی الحسین. اومی‌جنگد تا آن که ابتدا دست راست و سپس دست چپش قطع می‌شود و بعدکشته می‌شود........عبدالله‌بن حوزه که فریاد زده، بشارت جهنّم به امام حسین ـ علیه السلام ـ داده بود! بانفرین امام، در مسیر برگشت، از اسب به زیر افتاد و پایش به رکاب گیر کرده، همین طور که حرکت می‌کرد، سرش به این سوی و آن سوی خورد تا به‌هلاکت رسید.

مسروق بن وائل که خود ناظر این ماجرا بود، سپاه کوفه را ترک کرده برگشت و بعدها می‌گفت: از این خاندان چیزی دیدم که هرگز حاضر به‌جنگ با آنان نمی‌شوم.

یکی از کسانی که در کربلا همراه عمر بن سعدبود، حکایت چگونه جنگیدن این افراد را شرح داد: ..... کسانی که دست در قبضه‌شمشیر داشته، مانند شیر ژیان بر ما می‌تاختند و قهرمانان را از چپ و راست‌فرو می‌ریختند؛ آنان آماده مرگ بودند؛ امان نمی‌پذیرفتند؛ در مال دنیا رغبتی‌نداشتند؛ هیچ فاصله‌ای میان ایشان و مرگ نبود و در پی مُلْک نبودند. اگر ما دربرابرشان نمی‌ایستادیم، همه سپاه را از میان برده بودند

یکی از یاران امام حسین ـ علیه السلام ـ عمرو بن قرظه انصاری بودکه برادرش کنار عمر بن سعد و خودش نزد امام حسین ـ علیه السلام ـ بود.برادری که نزد عمر بن سعد بود فریاد زد و امام حسین ـ علیه السلام ـ را به گمراه کردن برادرش متهم کرد؛ امام فرمود: خدا او را هدایت کرده است. آن‌شخص بر امام حسین ـ علیه السلام ـ حمله آورد که نافع بن هلال در برابرش‌برآمده، او را مجروح کرد و بعدها بهبودی یافت..وقتی به‌میدان مبارزه آمد، فریاد می‌زد: أنا الجملی، أنا علی دین علیّ. مزاحم بن حُرَیث‌به مقابله با او آمد و گفت: أَنَا عَلی دین عثمان. نافع پاسخ داد: أنت علی دین‌شیطان. پس از آن با هم گلاویز شدند تا نافع او را کشت..........، مسلم بن عوسجه اسدی به دست دو نفر از کوفیان به‌شهادت رسید. شهادت مسلم موجب شادی سپاه کوفه شد و شَبَث بن ربعی که‌خود امیر بخشی از سپاه کوفه بود، متأثر شد.

وی به یاد رشادت‌های مسلم بن‌عوسجه در جنگ با مشرکان در آذربایجان افتاد که مسلم در آنجا شش نفر ازمشرکان را کشته بود. امام حسین ـ علیه السلام ـ پیش از شهادت مسلم، زمانیکه هنوز رمقی در وجود او مانده بود، خود را به وی رساند و فرمود: رحمک ربّک یا مسلم.

آن گاه حضرت آیه فمنهم من قضی نَحْبَه و مِنْهُم من یَنْتظر رابرای وی خواند. حبیب بن مظاهر، دوست صمیمی مسلم بن عوسجه هم کناراو آمد و او را به بهشت بشارت داد و گفت: اگر در این شرایط نبودم، دلم‌می‌خواست به وصایای تو گوش می‌دادم. مسلم بن عوسجه گفت: أوصیک بهذا ـ و اشاره به امام حسین ـ علیه السلام ـ کرد ـ أن تموت دونه، در راه او کشته شوی و به دفاع از او جانت را بدهی.

حبیب گفت: به خدای کعبه چنین خواهم‌کرد.

نزدیکی ظهر بود که حبیب بن مظاهر به شهادت رسید. واقعه از این قرار بودکه ابوثمامه صائدی ـ که از اصحاب امام علی ـ علیه السلام ـ بود ـ وقتی دیداصحاب تک تک به شهادت می‌رسند، نزدیک امام حسین ـ علیه السلام ـ آمد وگفت: احساس می‌کنم دشمن به تو نزدیک می‌شود، اما بدان! کشته نخواهی شدمگر آن که من به دفاع از تو کشته شوم. أما پیش از آن من می‌خواهم در حالی‌خدای خود را ملاقات کنم که نماز ظهر را با تو خوانده باشم. (أحبّ أن ألقی‌ربّی و قد صلّیت هذه الصلاهٔ الّتی دنا وقتها)

امام حسین ـ علیه السلام ـ فرمود:(ذکّرت الصلاهٔ! جَعَلَک اللّه من المصلّین الذّاکرین) نماز را به یاد ما آوردی! خداوند تو را از نمازگزاران ذاکر قرار دهد. امام ادامه داد: از دشمن بخواهیدجنگ را متوقف کند تا نماز بگذاریم.

حُصَین بن نُمَیر تمیمی‌فریاد زد: نمازشما قبول نمی‌شود! در این وقت، حبیب بن مظاهر فریاد زد: ای الاغ! نماز آل‌رسول الله قبول نمی‌شود، اما نماز تو قبول می‌شود؟ در این‌جا بود که حبیب باحصین بن تمیم درگیر شد. حبیب در این حمله با زخمی کردن اسب حصین‌توانست وی را به زمین بیندازد که یارانش سر رسیدند و حصین را نجات دادند. به دنبال آن با بدیل بن صریم تمیمی درگیر شده، او را کشت. در این‌وقت یک تمیمی دیگر بر حبیب حمله کرده، او را مجروح کرد.

حصین بن‌تمیم سر رسید و شمشیرش را بر سر حبیب فرود آورد. در این وقت آن فردتمیمی از اسب پیاده شد و سر حبیب را از تنش جدا کرد. حصین بن تمیم برای‌افتخار، ساعتی سر حبیب را گرفته بر گردن اسبش آویخت؛ سپس آن را به آن‌مرد تمیمی داد تا نزد ابن زیاد برده، جایزه‌اش را بگیرد. شهادت حبیب، امام‌حسین ـ علیه السلام ـ را سخت تکان داد. (لمّا قُتِل الحبیب هدّ ذلک حسینا وقال عند ذلک: أحتسب نفسی و حماۀ أصحابی

وقتی حرّ مجروح شد، اصحاب او را نزد امام حسین ـ علیه السلام ـ آوردند در حالی که‌هنوز .... رمقی در تن داشت. امام دستی بر صورتش کشیدند و فرمودند: أنت‌الحرّ! کما سمّتک أُمّک حرّا، و أنت حرٌّ فی الدنیا و الاَخرۀ.............ـ عاقبت ظهر شد و وقت نماز فرا رسید. هنوز زهیر و شماری اصحاب دراطراف امام بودند. امام نماز را به جماعت ـ در شکل نماز خوف ـ اقامه کرد. به‌این ترتیب که امام دو رکعت نماز ظهر را آغاز کرد در حالی که زهیر و سعید بن‌عبدالله حنفی جلوی امام ایستادند. گروه دوم نماز را تمام کرده، آنگاه گروه اول رکعت دوم را به امام اقتدا کردند.

در وقتی که سعید جلوی امام ایستاده بود، هدف تیر دشمن قرار گرفت. بعد از پایان نماز هم، هرچه امام به این سوی و آن‌سوی می‌رفت، سعید میان امام و دشمن قرار می‌گرفت. به همین دلیل، چندان‌تیر به وی اصابت کرد که روی زمین افتاد. در این وقت از خداوند خواست تا سلام او را به رسولش برساند و به او بگوید که من از این رنجی که می‌برم،هدفم نصرت ذرّیه اوست.

وی در حالی به شهادت رسید که سیزده تیر بربدنش اصابت کرده بود. در واقع سعید بن عبدالله بعد از نماز ظهر که باز درگیری آغاز شده و شدّت گرفت، در شرایطی که حفاظت از امام حسین ـ علیه‌السلام ـ را بر عهده داشت به شهادت رسید. در اینجا بازهم دشمن به‌تیراندازی به سوی اسبان باقی مانده سپاه امام ادامه داد تا همه آنان را از بین برد.

در این وقت زهیر بن قین با رجزی که خواند بر دشمن حمله کرد. در شعری که از او خطاب به امام حسین ـ علیه السلام ـ نقل شده، آمده است که امام راهادی و مهدی نامیده که در حال رفتن به ملاقات جدش پیامبر، برادرش‌حسن، پدرش علی ـ علیه السلام ـ و عمویش جعفر و حمزه می‌باشد:

أقْدِم هُدِیت هادیًا مهدیًّا

فالیومَ تَلقی جدَّک النبیّا

و حَسَنا و المُرتضی علیّا

و ذالجَناحین الفَتی الکمیّا

و أسدالله الشّهید الحیّا

دو نفر از کوفیان با نام‌های کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس بر وی حمله کرده او را به شهادت رساندند.

دوبرادر با نام‌های عبدالله و عبدالرحمان فرزندان عزرهٔ الغفاری نزد امام آمدند، و اظهار کردند: دشمن نزدیک شده است؛ اجازه‌دهید ما پیش روی شما بجنگیم تا کشته شویم.امام فرمود: مَرْحَبًابکم.آنان باگریه نزد آن حضرت آمدند. امام فرمودند: برای چه می‌گریید. شما تا ساعتی‌دیگر نورچشمان خواهید بود. گفتند: ما برای خود گریه نمی‌کنیم؛ برای شمامی‌گرییم که دشمن این گونه شما را در محاصره گرفته است.، این دو جوان، طبق رسم عرب، سلام‌خداحافظی دادند: السلام علیک یابن رسول الله. حضرت پاسخ داد: و علیکماالسلام و رحمهٔ الله. آنان به میدان رفتند، و جنگیدند تا به شهادت رسیدند............ـ یکی دیگر از شهدای کربلا حنظلهٔ بن أسعد شبامی عِجْلی است که خبر وی‌را طبری آورده است. وی پیش روی حسین به طرف دشمن ایستاد و آیات‌عذاب مربوط به قوم عاد و ثمود را خواند و فریاد زد: یا قوم! لاتقتلوا حسینا،حسین را نکشید، «فَیُسْحِتَکُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَی» آنگاه

امام حسین ـ علیه السلام ـ بر او رحمت فرستاد و فرمود: همین که آنان دعوت تو را ردکردند، مستحق عذاب گشتند. پس از آن درخواست اجازه سفر آخرت وپیوستن به یارانش را کرد که حضرت اجازه داد.

وی پس از سلام بر امام حسین ـ علیه السلام ـ و شنیدن پاسخ آن حضرت راهی میدان شده، جنگید تا کشته‌شد. ....عابس از این گروه بود.

وی نزد امام آمد و گفت که هیچ چیزی جز جانش ندارد که تقدیمکند. آنگاه با فعلیک السلام و خداحافظی با امام، راهی میدان شد. وی با شمشیرمی‌جنگید و چون شجاع بود، کسی برابرش در نمی‌آمد. اندکی بعد، چندین‌نفر یکباره بر سر او ریختند و او را کشتند.شوذب که از غلامان آزاد شده همین‌خاندان شاکری بود، همراه عابس به میدان آمد. ابتدا شوذب و سپس عابس به‌شهادت رسیدند.

عابس وقت رفتن برای نشان دادن صحّت ایمانش به امام‌حسین ـ علیه السلام ـ عرض کرد: أُشهد اللّه أنّی علی هَدْیک و هَدْی أبیک.ابومخنف می‌افزاید وقتی به میدان رفت، دشمنان گفتند: شیر شیرها آمد؛ کسی‌به تنهایی به مقابله با او نرود. عمر سعد گفت: او را سنگباران کنید. عابس که‌چنین دید، زره و کلاهخودش را درآورد و به سوی دشمن تاخت. راوی‌می‌گوید: گاه دسته‌های دویست نفری از برابرش می‌گریختند. آنگاه از هر چندسو بر او یورش آوردند و او را کشتند؛ به گونه‌ای که وقتی کشته شد، سرش‌میان دستان چندین نفر بود و هر کدام ادعا می‌کرد، وی او را کشته است.

از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: "چون حسین علیه السلام کشته شد، کسان ما از هاتفی شنیدند که می گفت: امروز بلا بر این امّت نازل گردید و دیگر شادی و سرور نخواهند دید تا قائم شما قیام کند و دلهای شما را شفا دهد و دشمنان شما را بکشد و خون خواهی شما کند

مردم مدینه در نیمه شب ندایی را شنیدند. کسی صاحب صدا را نمی دید؛ ولی صدایش را می شنیدند که می گفت:

أَیُّهَا الْقاتِلُونَ جَهْلاً حُسَیناً

اَبْشِرُوا بِالْعَذابِ وَالتَّنْکِیلِ

کُلُّ اَهْلِ السَّماءِ یَدْعُوا عَلَیْکُمْ

مِنْ نَبِیٍّ وَمَلأکٍ وَقَبِیلٍ

قَدْ لُعِنْتُمْ عَلی لِسانِ ابْنِ داوُودٍ

وَمُوسی وَصاحِبَ الْاِنْجِیلِ(27)

ای کسانی که حسین را به نادانی کشتید! بشارت باد شما را به عذاب و شکنجه. همه اهل آسمان شما را نفرین کنند، از انبیا و فرشته و طوایف دیگر. شما لعنت شده اید بر زبان (سلیمان) ابن داود و موسی و صاحب انجیل (عیسی)."

قرآن خواندن سر بریده

از زید بن ارقم روایت شده که آن سر مقدّس، بر فراز نیزه بود و من در جایگاه خود نشسته بودم. چون به مقابل من رسید، شنیدم که این آیه را تلاوت می کرد: "أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً"؛(25) "آیا پنداشته ای که اصحاب کهف و اهل غار و رقیم از نشانه های شگفت انگیز بوده اند؟" به خدا سوگند که پس از شنیدن و مشاهده این صحنه به خود لرزیدم و فریاد برآوردم که ای پسر رسول خدا! سر مقدّس تو عجیب تر و شگفت انگیزتر از اصحاب کهف و رقیم است

از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است: "چون حسین بن علی را به شمشیر زدند، از اسب افتاد و مردم برای جدا کردن سر مبارک او شتاب کردند، از عرش منادی فریاد زد: ای اُمّتی که بعد از پیامبر خود متحیر و گمراه شده اید! خداوند شما را به اضحی (عید قربان) و فطر موفق ندارد.

در صواعق ابن حجر از ترمذی نقل شده است: "اُمّ سلمه [می گوید]پیامبرصلی الله علیه وآله را در خواب دیدم، در حالی که بر چهره و سرش غبار و گرد نشسته بود و می گریست. علّت آن را پرسیدم. پیامبر فرمود: هم اکنون حسین علیه السلام را کشتند

سخن گفتن سر بریده

عبید اللّه بن زیاد، پس از بازگشت از لشکرگاه نخیله، در قصر دار الاماره سر مقدس امام را در برابر خود نهاد که ناگهان از در و دیوار قصر خون جوشید و شعله های آتش در قسمتهایی از قصر پدیدار شد و به سوی تخت عبید اللّه زبانه کشید. عبید اللّه بی اختیار از جای برخواست و فرار کرد و به یکی از اطاقهای قصر پناه برد. در این هنگام، سر مقدّس امام حسین علیه السلام به سخن آمد؛ به گونه ای که عبید اللّه و برخی از کسانی که در آنجا حضور داشتند، شنیدند که فرمود: "به کجا فرار می کنی؟ اگر آتش در این دنیا به تو نرسد، در قیامت جایگاه تو در آتش خواهد بود." پس از آن آتش خاموش و سر مقدّس از تکلّم باز ایستاد و این رخداد عجیب و شگفت آور، چنان وحشتی در ناظران صحنه ایجاد کرد که قبلاً نظیر آن مشاهده نشده بود

جوشش خون

سومین منزل در مسیر راه شام، محلّی است به نام "مَشْهَدُ النُّقْطه". حاملان سر مبارک امام حسین علیه السلام وقتی به این مکان رسیدند، سر مقدس را بر روی سنگ بزرگی که آنجا بود، نهادند. ناگهان قطره خونی از سر مبارک بر آن سنگ چکید و پس از آن هر ساله در روز عاشورا از آن سنگ خون می

جوشید و مردم از اطراف، بر گرد آن صخره اجتماع می کردند و مجلس عزا و ماتم برای امام حسین علیه السلام برپا می داشتند.

آن صخره تا دوران عبدالملک بن مروان باقی بود؛ ولی او دستور داد که آن را از آنجا منتقل کنند و کسی متوجه نشد که آن را به کجا بردند؛ ولی مردم بنای یادبودی در محل آن سنگ احداث کردند و بارگاهی بر روی آن بنا نمودند و آنجا را "نقطه" یا "مشهد النقطه" نامیدند

رهنمودها، نداها و امدادهای غیبی در حادثه عاشورا

حادثه کربلا، هر چند با تدبیر اندیشمندانه امام حسین علیه السلام، حضرت سجادعلیه السلام و زینب کبری علیها السلام به خوبی آغاز و پایان یافت، امّا این قیام الهی را گام به گام، بلکه لحظه به لحظه دست عنایت الهی به صورت مستقیم و غیر مستقیم یاری نمود.
گاه پیشگوییها و غیبگوییهای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، گاه خوابهای صادق و گاه نداهای غیبی به امداد امام حسین علیه السلام و یاران ایشان می رسید. آنچه پیش رو دارید، جمع آوری اهم مواردی است که این هدایتها، و نداهای غیبی را منعکس می کند.
لحظه وداع با قبر پیامبرصلی الله علیه وآله
امام حسین علیه السلام، شب هنگام به حرم نبوی به منظور وداع مشرّف شد. بعد از نماز به سجده افتاد و لحظه ای به خواب رفت و خود را در آغوش رسول خداصلی الله علیه وآله دید که حضرت میان چشمان اورا می بوسد و می فرماید: "پدرم فدای تو باد! تو را می بینم که در خون خود آغشته می شوی، در میان مردمی که امید به شفاعت من دارند؛ ولی برای آنها بهره ای از شفاعت من نخواهد بود. ای فرزندم! تو به زودی نزد پدر و مادر و برادرت خواهی آمد و آنها مشتاق دیدار تواند. "وَاِنَّ لَکَ فِی الْجَنَّةِ دَرَجات لا تَنالُها اِلّا بِالشَّهادَةِ؛ به درستی که برای تو درجاتی در بهشت است که جز با شهادت به آن مقام نخواهی رسید."
حضرت از خواب بیدار شد و به شدّت گریه کرد و بعد از بازگشت از مزار پیامبر، خواب خود را

برای خانواده بیان نمود.(1)

شب بود و سکوت مرگباری که مپرس

او بود و چشم اشکباری که مپرس

می رفت و صدای شیون مادر او

می گشت بلند از مزاری که مپرس(2)

ندای هاتف غیبی

خبر حرکت کاروان حسینی بر زنان هاشمی سخت ناراحت کننده بود. آن چنان ناله می کردند که امام حسین علیه السلام مجبور شد آنان را دعوت به صبر نماید؛ ولی آنها در جواب گفتند: "چگونه گریه نکنیم در حالی که امروز در نظر ما همانند روزی است که رسول خدا رحلت کرده بود و لحظاتی را تداعی می کند که علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام ما را تنها گذاردند. ای محبوب پاکان! خدای ما را به فدای تو گرداند!"

در این لحظات یکی از عمّه های امام علیه السلام گفت: از هاتفی از غیب شنیدم که می گفت: "وَاِنَّ قَتِیلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هاشِمٍ اَذَلَّ رِقاباً مِنْ قُرَیْشٍ فَذَلَّتْ؛ کشته کربلا که از آل هاشم است، سران قریش را خوار و ذلیل نمود، پس آنها ذلیل گشتند."

امام او را به صبر و شکیبایی دعوت نمود و فرمود: این تقدیر حتمی خداوند است و مسلّماً به وقوع خواهد پیوست."(3)

خواب مسلم بن عقیل

مسلم بن عقیل، آخرین شب عمر خویش را در منزل "طوعه" سر کرد و تا پاسی از شب به عبادت مشغول بود. هنگامی که به خواب رفت، عموی گرامی خود، امیر مؤمنان علی علیه السلام را در خواب دید که به او می فرمود: "به زودی به ما ملحق خواهی شد." و زمانی که بیدار شد، می دانست که به زودی شهید خواهد شد.(4) وقتی طوعه از او پرسید: چرا دیشب نخوابیدی؟ در پاسخ گفت: بله، لحظاتی به خواب رفتم و در عالم خواب عمویم امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم که به من فرمود: "بشتاب! بشتاب!" ومن گمان می کنم آخرین روزهای عمر خود را می گذرانم.(5)

به سوی عراق حرکت کن

در آخرین شبی که امام حسین علیه السلام در مکّه بود، محمد بن حنفیّه، نزد امام آمد و گفت: ای برادر! مردم کوفه بی وفایند، در مکّه بمان، و اگر خوف داری لااقل به سوی یمن برو! حضرت فرمود: "در آن اندیشه می کنم." هنگام سحر کاروان حرکت کرد. محمد نزد برادر آمد و عرض کرد: چه باعث شد که به این شتاب از مکّه خارج شوی؟!

حضرت علیه السلام فرمود: بعد از آنکه از تو جدا شدم، خواب دیدم که رسول خداصلی الله علیه وآله نزد من آمد و فرمود: "یا حُسَیْنُ اُخْرُجْ فَاِنَّ اللَّهَ قَدْ شاءَ اَنْ یَراکَ قَتیلاً؛ ای حسین! بیرون رو [به عراق] به راستی خداوند اراده فرموده تو را کشته [و شهید] ببیند."

محمد بن حنفیّه گفت: "اِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ راجِعُونَ"، پس مقصود از بردن زنان چیست؟ و چگونه است که با این حال آنان را با خود می بری؟

حضرت فرمود: پیامبر به من فرمود: "اِنَّ اللَّهَ قَدْ شاءَ [اَنْ] یَراهُنَّ سَبایَا؛ مشیّت خداوند بر این است که آنان را اسیر ببیند."(6)

بردن اهل حرم دستور بود و سرّ غیب

ورنه این بی حرمتی را کی روا دارد حسین(7)

خبر شهادت در منزل خزیمیّه

امام حسین علیه السلام روز جمعه هجدهم ماه ذی حجّه به منزل خزیمیّه رسید و یک شبانه روز در آن توقف نمود. صبح هنگام، زینب مکرّمه علیها السلام به نزد او آمد و گفت: ای برادر! آیا به شما بگویم که شب گذشته چه شنیدم؟ امام حسین علیه السلام فرمود: چه شنیدی؟ حضرت زینب علیها السلام گفت:

اَلا یا عَیْنَ فَاحْتَفِلی بِجُهْدٍ

وَمَنْ یَبْکی عَلَی الشُّهَداءِ بَعْدی

عَلی قَوْمٍ تَسُوقُهُمْ الْمَنایا

بِمِقْدارٍ اِلی اِنْجازِ وَعْدٍ(8)

"ای چشم! بکوش و از اشک پر شو! کیست بعد از من بر این شهیدان بگرید؟ قومی که مرگ

آنها را با خود می برد؛ چنانچه خدا مقرر نموده تا وعده او تحقق یابد."
حسین علیه السلام فرمود: "ای خواهر! هر چه را که پروردگار مقدّر فرموده است، همان خواهد شد."(9)

خبر شهادت

در قصر بنی مقاتل حضرت امام حسین علیه السلام لحظه ای به خواب رفت و وقتی بیدار شد، فرمود: "اِنّا لِلّه وَاِنّا اِلَیْه راجِعُون وَالْحَمْدُ لِلّه رَبِّ الْعالَمین." و دو سه مرتبه این جمله را تکرار کرد. علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد: جانم فدایت! چرا جمله استرجاع به زبان جاری نمودی؟ حضرت فرمود: در عالم خواب از هاتفی شنیدم که می گفت: این قوم سیر می کنند و اجل هم به سوی آنان در حرکت است. دانستم که خبر مرگ ما است که به ما داده شده. علی اکبرعلیه السلام عرض کرد: مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود: سوگند به آن کسی که بازگشت بندگان به سوی اوست! ما بر حقیم.(10)

نشان دادن بهشت

در شب عاشورا، بعد از اینکه بستگان و اصحاب وفاداری خویش را به امام حسین علیه السلام اعلام نمودند، حضرت در حقّ آنان دعا کرد و آنگاه فرمود: سرهای خود را بلند کنید و جایگاه خود را ببینید. یاران و اصحاب نیز چنین کرده، جایگاه و مقام خود را در بهشت مشاهده کردند و امام منزلت رفیع هر کدام از آنها را نشان می داد.(11)

رؤیای سحرگاه عاشورا

در سحرگاه عاشورا امام حسین علیه السلام به خوابی سبک فرو رفت. چون بیدار شد، فرمود: "یاران من! می دانید هم اکنون در خواب چه دیدم؟"
اصحاب گفتند: یا ابن رسول اللّه! چه دیدی؟ فرمود: "سگانی را دیدم که به من حمله کردند تا مرا پاره پاره کنند و در میان آنها سگی دو رنگ را دیدم که نسبت به من از دیگر سگان وحشی تر و خون آشام تر بود. گمان می کنم آنکه مرا خواهد کشت، مردی باشد ابرص. و در دنباله این خواب، جدّم رسول خداصلی الله علیه وآله را دیدم که تعدادی از اصحابش همراه او بودند و به من فرمود: فرزندم! تو شهید آل محمّدی! و اهل آسمانها و کرّوبیان عالم از مژده آمدنت شادی

می کنند و امشب به هنگام افطار(12) نزد من خواهی بود، شتاب کن و کار را به تأخیر میندازا!
این فرشته ای است که از آسمان فرود آمده است تا خون تو را گرفته و در شیشه سبزرنگی قرار دهد.
یاران من! این خواب گویای آن است که اَجَل نزدیک است و بی تردید هنگام رحیل و کوچ از این جهان فانی فرا رسیده است."(13)

ندای هاتفی از غیب

نقل می کنند که حرّ به امام حسین علیه السلام گفت: هنگامی که عبید اللّه بن زیاد مرا به سوی تو روانه کرد و از قصر بیرون آمدم، از پشت سر آوازی شنیدم که می گفت: "ای حر! شاد باش که به خیری روی آوردی." چون به پشت سرم نگریستم، کسی را ندیدم. با خود گفتم: این چه بشارتی است که من به پیکار حسین علیه السلام می روم؟! و هرگز تصوّر نمی کردم که سرانجام از شما پیروی خواهم کرد.
امام علیه السلام فرمود: "به راه خیر هدایت شدی."(14)
در جای دیگری آمده است که حر به حضرت عرض کرد: "ای سیّد من! پدرم را در خواب دیدم که به من گفت: در این ایّام کجایی؟ گفتم: بیرون آمدم تا سر راه حسین قرار بگیریم. او بر من فریاد زد: واویلا! تو را چه کار با فرزند رسول خدا؟ اگر می خواهی معذّب و در آتش مخلّد باشی، به جنگ او بیرون رو و اگر دوست داری که جدّ او شفیع تو باشد و در قیامت با او محشور گردی، او را یاری نما و در راه او مجاهده کن!"(15)

افراشت ز مهر بیرق یاری را
خوش برد به سر طریق دینداری را
شد حرّ و درید پرده ظلمت را
شد مست و سرود شعر بیداری را(16)

دگرگونی عالم

پس از شهادت آن بزرگوار، سپاه کوفه سه تکبیر گفتند. در این هنگام زمین به سختی لرزید و شرق و غرب تاریک شد و زمین را زلزله و رعد و برق فرا گرفت.(17)

در زیر چند روایت پیرامون لحظه شهادت امام حسین علیه السلام بیان می گردد:

1. در روایت آمده است که: "در آن وقت غباری شدید توأم با طوفانی سرخ که امکان دیدن را سلب می نمود، آسمان را فرا گرفت که آن گروه گمان کردند عذاب بر آنها نازل گردیده است و ساعتها ادامه داشت."(18)

2. از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است: "چون حسین بن علی را به شمشیر زدند، از اسب افتاد و مردم برای جدا کردن سر مبارک او شتاب کردند، از عرش منادی فریاد زد: ای اُمّتی که بعد از پیامبر خود متحیر و گمراه شده اید! خداوند شما را به اضحی (عید قربان) و فطر موفق ندارد."(19)

3. در صواعق ابن حجر از ترمذی نقل شده است: "اُمّ سلمه [می گوید]پیامبرصلی الله علیه وآله را در خواب دیدم، در حالی که بر چهره و سرش غبار و گرد نشسته بود و می گریست. علّت آن را پرسیدم. پیامبر فرمود: هم اکنون حسین علیه السلام را کشتند."(20)

4. ابو قبیل می گوید: "چون حسین علیه السلام کشته شد، خورشید آن چنان گرفت که ستارگان نیمه روز ظاهر گردیدند، تا اینکه ما گمان کردیم قیامت بر پا شده است."(21)

5. امام صادق علیه السلام به زراره فرمود: "ای زراره! آسمان چهل روز به گرفتگی و سرخی گریست و کوهها از هم پاشید و فرو ریخت و دریا متلاطم گشت."(22)

6. سیوطی نقل می کند: "چون حسین بن علی علیهما السلام کشته شد، تا هفت روز نور خورشید بر دیوارها زرد رنگ بود... و روز عاشورا که آن حضرت شهید شد، خورشید گرفت و آفاق آسمان تا شش ماه سرخ گونه بود."(23)

سخن گفتن سر بریده

عبید اللّه بن زیاد، پس از بازگشت از لشکرگاه نخیله، در قصر دار الاماره سر مقدس امام را در برابر خود نهاد که ناگهان از در و دیوار قصر خون جوشید و شعله های آتش در قسمتهایی از قصر پدیدار شد و به سوی تخت عبید اللّه زبانه کشید. عبید اللّه بی اختیار از جای برخواست و فرار کرد و به یکی از اطاقهای قصر پناه برد. در این هنگام، سر مقدّس امام حسین علیه السلام به سخن آمد؛ به گونه ای که عبید اللّه و برخی از کسانی که در آنجا حضور داشتند، شنیدند که

فرمود: "به کجا فرار می کنی؟ اگر آتش در این دنیا به تو نرسد، در قیامت جایگاه تو در آتش خواهد بود." پس از آن آتش خاموش و سر مقدّس از تکلّم باز ایستاد و این رخداد عجیب و شگفت آور، چنان وحشتی در ناظران صحنه ایجاد کرد که قبلاً نظیر آن مشاهده نشده بود.(24)

قرآن خواندن سر بریده

از زید بن ارقم روایت شده که آن سر مقدّس، بر فراز نیزه بود و من در جایگاه خود نشسته بودم. چون به مقابل من رسید، شنیدم که این آیه را تلاوت می کرد: "أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتنا عَجَباً"؛(25) "آیا پنداشته ای که اصحاب کهف و اهل غار و رقیم از نشانه های شگفت انگیز بوده اند؟" به خدا سوگند که پس از شنیدن و مشاهده این صحنه به خود لرزیدم و فریاد برآوردم که ای پسر رسول خدا! سر مقدّس تو عجیب تر و شگفت انگیزتر از اصحاب کهف و رقیم است.(26)

ندایی از غیب

آنگاه که عمرو بن سعید - حاکم مدینه - خطبه خواند و خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام را برای مردم مدینه اعلام کرد، مردم مدینه در نیمه شب ندایی را شنیدند. کسی صاحب صدا را نمی دید؛ ولی صدایش را می شنیدند که می گفت:

أَيُّهَا الْقاتِلُونَ جَهْلاً حُسَيناً
اَبْشِرُوا بِالْعَذابِ وَالتَّنْكِيلِ
كُلُّ اَهْلِ السَّماءِ يَدْعُوا عَلَيْكُمْ
مِنْ نَبِيٍّ وَمَلأَكٍ وَقَبِيلٍ
قَدْ لُعِنْتُمْ عَلى لِسانِ ابْنِ داوُدٍ
وَمُوسى وَصاحِبَ الْاَنْجِيلِ(27)

"ای کسانی که حسین را به نادانی کشتید! بشارت باد شما را به عذاب و شکنجه. همه اهل آسمان شما را نفرین کنند، از انبیا و فرشته و طوایف دیگر. شما لعنت شده اید بر زبان (سلیمان) ابن داود و موسی و صاحب انجیل (عیسی)."

حلبی نیز از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: "چون حسین علیه

السلام کشته شد، کسان ما از هاتفی شنیدند که می گفت: امروز بلا بر این امّت نازل گردید و دیگر شادی و سرور نخواهند دید تا قائم شما قیام کند و دلهای شما را شفا دهد و دشمنان شما را بکشد و خون خواهی شما کند."(28)

دستی از غیب

در اولین منزلی که در مسیر شام مأموران ابن زیاد که حامل سر مبارک امام حسین علیه السلام بودند، از مرکبهای خود فرود آمدند، مشغول میگساری بودند که ناگهان دستی از دیوار پدیدار شد و با قلمی از آهن این بیت را نوشت:

اَتَرْجُوا اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَیْناً

شَفاعَةَ جَدِّهِ یَوْمَ الْحِسابِ

"آیا امّتی که حسین را کشتند؛ امید شفاعت جدّ او را در روز حساب (قیامت) دارند؟"

ابن حجر با همه تعصّبش، جریان فوق را با همین کیفیت نقل نموده است و اضافه می کند که این شعر را سیصد سال قبل از بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله بر سنگی نوشته یافتند و نیز در یکی از کنیسه های رومیان، این اشعار نوشته شده بود و کسی متوجه نشد که در چه زمانی و چه کسی آن را نوشت.(29)

جوشش خون

سومین منزل در مسیر راه شام، محلّی است به نام "مَشْهَدُ النُّقْطه". حاملان سر مبارک امام حسین علیه السلام وقتی به این مکان رسیدند، سر مقدس را بر روی سنگ بزرگی که آنجا بود، نهادند. ناگهان قطره خونی از سر مبارک بر آن سنگ چکید و پس از آن هر ساله در روز عاشورا از آن سنگ خون می جوشید و مردم از اطراف، بر گرد آن صخره اجتماع می کردند و مجلس عزا و ماتم برای امام حسین علیه السلام برپا می داشتند.

آن صخره تا دوران عبدالملک بن مروان باقی بود؛ ولی او دستور داد که آن را از آنجا منتقل کنند و کسی متوجه نشد که آن را به کجا بردند؛ ولی مردم بنای یادبودی در محل آن سنگ احداث کردند و بارگاهی بر روی آن بنا نمودند و آنجا را "نقطه" یا "مشهد النقطه" نامیدند.(30)

راهب و سر امام حسین علیه السلام

مأموران ابن زیاد به همراه سر امام حسین علیه السلام در منزلی به نام "قِنَّسرین" بین "حلب" و "حمص" توقف نمودند. مرد راهبی از صومعه خود بیرون آمد و مشاهده کرد که از سر مقدس امام حسین علیه السلام نوری به سوی آسمان ساطع است. راهب نزد حاملان سر رفته و ده هزار درهم به آنان داد و آن سر مقدس را گرفت و به همراه خود به صومعه برد. پس صدایی شنید که هاتفی می گفت: خوشا به حال تو! و خوشا به حال آنکه حرمت این سر را شناخت! راهب سر را برداشت و گفت: یا رب! به حق عیسی، این سر مقدس را اجازه فرما که با من سخن بگوید. در این هنگام آن سر مقدس به سخن آمده فرمود: ای راهب! چه می خواهی؟ راهب گفت: تو کیستی؟

آن سر مقدس فرمود: "اَنَا ابْنُ مُحَمَّد الْمُصْطَفَی وَاَنَا ابْنُ عَلِیٍّ الْمُرْتَضَی وَاَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْراءِ اَنَا الْمَقْتُولُ بِکَرْبَلا اَنَا الْمَظْلُومُ اَنَا الْعَطْشَانُ؛ من پسر محمد مصطفی هستم و من پسر علی مرتضی هستم و من فرزند فاطمه زهرایم، من کشته شده در کربلایم، من مظلوم، من عطشانم."

آن راهب صورت بر صورت آن حضرت نهاد و گفت: صورت از صورتت برنمی دارم تا اینکه بگویی در روز قیامت شفیع من خواهی بود. دوباره سر مقدس به سخن آمد و فرمود: "به دین جدّم محمد بازگرد!"

پس راهب گفت: "اَشْهَدُ اَنْ لاَ اِلَهَ اِلاَّ اللّه وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّه." پس آن سر شفاعت او را قبول کرد.

چون صبح شد، حاملان سر مقدس را از راهب گرفتند و حرکت کردند و هنگامی که به میان وادی رسیدند، دیدند آن ده هزار درهم به سنگ مبدل شده است."(31)

ابن حجر، جریان فوق را به این شکل نقل کرده است:

"راهب در دیر خود، آن سر مقدس را دید که نوری از آن ساطع است. پس به نزد آن لشکر رفت و به نگاهبانان گفت: از کجا آمده اید؟! گفتند: از عراق، با حسین جنگیده ایم. راهب گفت: با پسر دختر پیغمبر و فرزند پسرعمّ رسول و پیغمبر خودتان؟! گفتند: آری. گفت: وای بر شما! اگر عیسی بن مریم را فرزندی بود، ما او را بر چشمان خود می نشاندیم! از شما تقاضایی دارم! گفتند: چیست؟ گفت: به امیر خود بگویید: ده هزار درهم نزد من است که از پدرانم به ارث

برده ام. آن را از من بگیرد و این سر مقدس را تا هنگام رفتن از اینجا در اختیار من بگذارد. آنان جریان را به امیر خود گفتند و او موافقت نمود. درهمها را گرفتند و سر مقدس را به او سپردند. راهب آن سر مقدس را به مُشک و کافور معطر کرد و در پارچه ای قرار داد و در دامن خود نهاد و زار زار گریست. در هنگام رفتن لشکر، آن راهب به سر مقدس گفت: فردای قیامت، مرا در نزد جدّت شفاعت کن و من به یگانگی خدا و رسالت محمدصلی الله علیه وآله شهادت داده، مسلمان شدم. آنگاه به لشکر گفت: من می خواهم با امیر شما صحبت کنم. پس نزد او آمد و گفت: تو را به خدا و به حق محمّدصلی الله علیه وآله سوگند می دهم! آنچه با این سر مقدّس تا کنون کرده اید، دیگر نکنید و این سر مقدس را از صندوق بیرون نیاورید!

امیر گفت: چنین خواهیم کرد. پس سر را به آنها تسلیم کرد و خود از دیر به زیر آمد و به یکی از کوهستانها برای عبادت رفت؛ ولی آنان با آن سر مقدس همانند گذشته عمل کردند و چون به دمشق نزدیک شدند، دیدند که آن درهمها تبدیل به خزف شده است و بر یک جانب آن چنین نوشته شده است: "وَلاَ تَحْسَبَنَّ اللّهَ غَافِلاً عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ" و بر جانب دیگر، آیه "وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُون" نقش گردیده است."(32)

انبیا و سر مطهّر

ابن لهیعه می گوید: طواف خانه خدا می کردم که ناگهان مردی را دیدم که پرده خانه را گرفته، می گوید: "اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی وَلاَ اَرَاکَ فَاعِلاً؛ خدایا مرا بیامرز! هرچند می دانم که [از گناهی که کرده ام] نخواهی گذشت."

به او گفتم: ای بنده خدا! بترس و چنین (با خدا) سخن مگوی! که اگر گناهان تو به شماره دانه های باران و برگ درختان هم باشد، خداوند تو را خواهد بخشید که او آمرزنده مهربان است. گفت: نزدیک بیا تا داستان خود را برای تو بگویم. نزدیک او رفتم، گفت: ابن زیاد مرا با پنجاه نفر همراه سر مطهر امام حسین علیه السلام به شام فرستاد. یکی از شبها، همراهان من در کنار آن سر شراب نوشیدند و مست شدند؛ ولی من آن شب شراب ننوشیدم. تاریکی شب همه جا را گرفت و نیمه شب فرا رسید. نور شدیدی را مشاهده کردم و گویا درهای آسمان را دیدم که گشوده شد! حضرت نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و محمّد مصطفی صلی الله علیه وآله و

جبرئیل امین با گروهی از فرشتگان به زمین آمدند. ابتدا جبرئیل نزدیک صندوق آمد و سر مقدس امام را بیرون آورد و در آغوش گرفت و بوسید و پیامبران نیز چنین کردند و چون نوبت به رسول خداصلی الله علیه وآله رسید، به شدت گریست و دیگر پیامبران علیهم السلام به او تسلیت گفتند. سپس جبرئیل عرض کرد: یا رسول اللّه! حکم باری تعالی چنین است که هرچه درباره این امت فرمان دهی، اطاعت کنم. اگر بخواهی، زمین را بلرزانم و همان گونه که با قوم لوط رفتار کردیم، با اینان نیز چنین کنم.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: نمی خواهم که کیفر اینان در این جهان باشد که مرا با اینان در پیشگاه عدل خداوندی موقفی دیگر است و در روز رستاخیز با آنان دشمنی خواهم نمود. آنگاه دیدم که فرشتگان به سوی ما هجوم آوردند تا ما را بکشند. من فریاد کردم که: "الامان، الامان یا رسول اللّه". پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: "اذْهَبْ لاَ غَفَرَ اللّهُ لَکَ؛(33) برو که خدا تو را نیامرزد."

رؤیای هند

هند - همسر یزید - می گوید: شبی در خواب دیدم که دری از آسمان گشوده شد و فرشتگان گروه گروه فرود آمده، در کنار سر مقدس امام حسین علیه السلام گرد آمدند و زمزمه می کردند که "اَلسَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا اَبَا عَبْدِاللَّه! السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَابْنَ رَسُولِ اللَّه!"

در این حال، پاره ابری را دیدم که گویا از آسمان فرود آمد که مردان زیادی بر آن سوار بودند و در میان آنان، مردی را دیدم نورانی، با چهره ای همانند قرص ماه که خود را بر روی سر مبارک امام انداخت و لب و دندانهای حسین علیه السلام را می بوسید و می گفت: ای فرزندم! تو را کشتند و تو را نشناختند و تو را از خوردن آب باز داشتند؟! ای فرزندم! من جدّ تو رسول خدایم و این پدرت علیّ مرتضی و این برادرت حسن و این عمویت جعفر و این عقیل و اینان حمزه و عباس هستند. سپس نام سایر اهل بیت علیهم السلام را یکی پس از دیگری برشمرد.(34)

تبدیل شدن تربت به خون

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مقداری خاک به امّ سلمه - همسرش - داد که در شیشه نگهدارد و به او فرمود که هرگاه این خاک تبدیل به خون شد، بدان حسین علیه السلام به شهادت رسیده

است.

راوی می گوید: هنگام بازگشت کاروان حسینی به مدینه، امّ سلمه از حجره خویش بیرون آمد، در حالی که شیشه ای در دست داشت و تربت حسین علیه السلام در آن به خون مبدّل شده بود. اهل بیت علیهم السلام چون امّ سلمه و آن تربت تبدیل شده به خون را دیدند، گریه و زاریشان شدّت گرفت و بسیار گریستند.(35)

- پاورقـــــــــــــی

---

1) امالی، شیخ صدوق، تهران، انتشارات اسلامیه، مجلس 30، ح 1؛ عوالم العلوم، بحرانی، قم، مؤسسهٔ الامام المهدی، ج 17، ص 16؛ قصّه هجرت، علی نظری منفرد، قم، انتشارات سرور، 1377، ص 69.

2) محمدعلی مجاهدی (پروانه).

3) مقتل الحسین، مقرم، بیروت، دار الکتاب، ص 137؛ الامام الحسین واصحابه، فضلعلی قزوینی، قم، چاپ باقری، ص 111؛ قصّه هجرت، ص 74.

4) حیاهٔ الامام الحسین، باقر شریف القرشی، قم، دار الکتب العلمیهٔ، ج 2، ص 388.

5) نفس المهموم، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات بصیرتی، ص 109.

6) اللهوف، سید ابن طاووس، قم، داوری، ص 26.

7) شهریار.

8) ابن قولویه در باب نوحه جنیان بر امام حسین علیه السلام از امّ سلمه نقل کرده که این اشعار

را هنگامی که امام حسین شهید شد، از پریان شنیده است. (کامل الزیارات، ص 93؛ قصّه هجرت، ص 176.)

9) بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، مؤسسهٔ الوفا، ج 44، ص 372.

10) مقتل الحسین، ج 1، ص 226؛ تاریخ طبری، بیروت، دار سویدان، ج 5، ص 407. خوارزمی این خواب را در منزل ثعلبیّه نقل کرده است.

11) خرائج، قطب راوندی، قم، مؤسسهٔ الامام المهدی، ج 2، ص 848.

12) از این عبارت معلوم می شود حضرت در روز عاشورا روزه بوده است. در عبارت عربی چنین می خوانیم: "فَلْيَكُنْ اِفْطارُكَ عِنْدِی اللَّيْلَةَ." (مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، ص 252.)

13) بحار الانوار، ج 45، ص 3؛ قصّه کربلا، ص 255، و 256.

14) مثیر الاحزان، ص 59.

15) وسیلهٔ الدارین، موسوی، بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی، ص 127؛ قصّه کربلا، ص 277.

16) محمدعلی مجاهدی (پروانه).

17) ذریعهٔ النجاهٔ، گرمرودی، تبریز، انتشارات بنی هاشمی، ص 147.

18) اللهوف، ص 53.

19) علل الشرائع، صدوق، قم، داوری، ج 2، ص 76.

20) الامام الحسین و اصحابه، ص 336.

21) مختصر تاریخ ابن عساکر، ج 7، ص 149؛ قصّه کربلا، ص 377.

22) بحار الانوار، ج 45، ص 210.

23) تاریخ الخلفاء، سیوطی، تهران، مطبعهٔ السعادهٔ، ص 207.

24) مقتل الحسین، مقرّم، ص 323؛ قصّه کربلا، ص 443.

25) کهف/9.

26) ارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 117؛ قصّه کربلا، ص 449.

27) ارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 124، بحار الانوار، ج 45، ص 236. (علامه مجلسی از طبری نقل کرده اند که حاملان سر امام حسین علیه السلام، در اولین منزل مسیر راه شام، صدای نوحه

فرشتگان را شنیدند که اشعار فوق را می خواندند.)

28) **کامل الزیارات، ابن قولویه، نجف، المکتبۀ المرتضویه، ص** 336.

29) **صواعق محرقۀ، ابن حجر، مصر، مکتبۀ القاهرۀ، ص** 192.

30) **مقتل الحسین مقرّم، ص** 346**؛ قصه کربلا، ص** 467.

31) **بحار الانوار، ج** 45**، ص** 303**؛ قصه کربلا، ص** 474.

32) **صواعق المحرقۀ، ص** 231.

33) **اللهوف، ص** 72**؛ قصه کربلا، ص** 479.

34) **بحار الانوار، ج** 45**، ص** 196.

35) **قصه کربلا، ص** 543**؛ ر. ک: تنقیح المقال، ج** 3**، ص** 72.

چهارصد نکته درباره سیدالشهدا علیه السلام و یارانش

1- فرزند رسول خدا فدائی امام حسین علیه السلام

ابن‌شهر آشوب از ابن‌عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و بر ران چپ حضرت فرزندش ابراهیم نشسته بود و بر پای دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت سیدالشهداء امام حسین (علیه‌السلام) نشسته بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک بار این را می‌بوسید و یک مرتبه او را؛ ناگاه جبرئیل نازل شد و چون جبرئیل رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: که جبرئیل از جانب پروردگار من آمد و گفت: ای محمد پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: که این دو تن که بر روی پای تو هستند یکی از آنها برای تو نمی‌ماند، پس یکی را فدای دیگری کن و خود تو انتخاب کن که کدامیک از آنها فوت نماید.

رسول خدا به سوی ابراهیم نظر کرد و گریست بعد بسوی سیدالشهداء علی (علیه السلام) نگاهی کرد و گریست سپس فرمود: اگر ابراهیم بمیرد بغیر از من کسی محزون و ناراحت نمی‌شود، ولی مادر حسین (علیه‌السلام) فاطمه علیهاالسلام است و پدرش علی (علیه‌السلام) است که پسر عم من و به منزله

خود من و گوشت و خون من است و چون او بمیرد دخترم و پسر عمم هر دو اندوهناک و غصه‌دار می‌شوند من نیز بر او محزون و ناراحت می گردم، من انتخاب می کنم غم خود بر ناراحتی ایشان، آنگاه فرمود: ای جبرئیل! ابراهیم را فدای حسین کردم و به مرگ فرزندم رضایت دادم!!! پس از سه روز ابراهیم از دنیا رفت.

بعد از فوت ابراهیم هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امام حسین (علیه السلام) را می‌دید او را به سینه خود می‌چسبانید و لبهای او را می‌مکید و می گفت:

(فدای تو شوم، ای کسی که ابراهیم را فدای تو کردم). [منتهی الامال.].

2- گریه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

در روز هفتم ولادت حسین علیه‌السلام بعد از اینکه گوسفندی برایش عقیقه کردند و سرش را تراشیده هم وزن موی سرش ، نقره صدقه دادند و سرش را با خلوق ، خوشبو نمودند ، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را بر دامنش نشاند و فرمود :

ای ابا عبداللّه ! کشته شدن تو بر من چه بسیار سخت است .

اسماء گفت : پدر و مادرم به فدایت باد ! این چه خبری است که روز اول و امروز فرمودید و گریه نمودید ؟

فرمود : برای این فرزند دلبندم می گریم که کافران بنی امیه او را به شهادت رسانند . شخصی او را می کشد که در دین من شکاف ایجاد می‌نماید و به خداوند کافر می‌شود !

سپس فرمود : خدایا ! از تو در حق این دو فرزندم ، آن را می‌خواهم که ابراهیم درباره ذریه خود خواست . خدایا ! این دو و دوستدار این دو را دوست بدار ! و دشمنان این دو را لعن نما ! لعنتی بسیار که آسمان و زمین از آن لعنت پر شود .[100]

[100] ستارگان درخشان

3-حسین (ع) از انگشت پیامبر ص تغذیه کرد!
روایت است که : بعد از ولادت امام حسین(ع) فاطمه زهراء سلام الله علیها مریض شدند به این علت سینه اش خشک گردید لذا برای حسین(ع) دنبال دایه می گشتند ولی کسی پیدا نکردند.

پیامبر گرامی اسلام(ص) انگشت ابهام خود را در دهان حسن (ع) قرار داده و حسین (ع) انگشت جد خود را می مکید و خدا رزق و غذای حسین (ع) را در انگشت پیامبر قرار داده بود و تا مدت 40 روز این معجزه ادامه داشت.

و بدین ترتیب حسین(ع) در دامان پر کرامت و برکت رسول خدا(ص) و فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی (ع) رشد و تربیت می یافت

در زیارتنامه جابر در اولین اربعین شـهادت امام حسـین (ع) امده که : ای اباعبدالله!تو از دسـت سَـرور پیامبران غذا خورده ای و در دامان تقواپیشـگان پرورش یافته ای و از سـینه ایمان شـیر نوشـیده ای و با اسلام تو را از شیر گرفته اند

4- مرحوم سید علی قاضی عارف کامل فرمود:
محال است انسان بجز از راه سیدالشهدا علیه‌السلام به مقام توحید برسد . شریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهد علیه‌السلام است . پیشکار این فضیلت هم حضرت قمربنی هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام است .»[۱۰۱]
5- پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، خطاب به امام حسین علیه‌السلام : تو سیدی ! فرزند سیدی ! پدر ساداتی ! تو امامی ! فرزند امامی ! پدر امامان هستی ! تو حجّتی ! فرزند حجّتی ! پدر حجّتها هستی ! و از صلب تو نُه تن امام بوجود می‌آید که نُهُم آنها قائم آل محمد است .[۱۰۲]

6- امام حسین علیه‌السلام در حال نماز بودند که عربی آمد و اشعاری خواند . امام علیه‌السلام نماز را تمام کردند و به قنبر فرمودند : از مال حجاز چه قدر مانده است ؟

---

101 سید علی قاضی و شاگردانش

102 مائه منقبه /124.

گفت : پنج هزار درهم . امام علیه‌السلام دستور داد بیاورند و همه را به او بخشیدند .
همچنین ذکرشده که وقتی معلم توانست سوره حمد را به فرزند امام بیاموزد امام دستورداد دهان معلم را پر از جواهر کردند ودهها لباس یمانی به او داد.[۱۰۳]

7–زنده شدن مادر یک جوان

یحیی بن امّ الطویل می گوید : ما نزد حسین علیه‌السلام بودیم که جوانی گریان وارد شد . امام حسین علیه‌السلام به او فرمود : چرا گریه می کنی ؟ گفت : « مادرم از دنیا رفت در حالی که وصیتی نکرده است و اموالی دارد که به من گفته است دراین‌باره تا به شما اطلاع نداده‌ام ، کاری انجام ندهم ! امام علیه‌السلام فرمود : بلند شوید تا به خانه این زن برویم . ما با حضرت بلند شدیم و به طرف خانه مادر آن جوان رفتیم . وقتی به داخل خانه رفتیم ، حضرت از خدا خواستند که این زن را زنده کند تا به آنچه می‌خواهد وصیت کند . ناگاه زن زنده شده و بلند شد و نشست و شهادتین را بر زبان جاری کرد . سپس به حضرت نگاهی کرد و گفت : ای مولای من ! داخل اطاق شوید و هر دستوری دارید به من بفرمائید . امام علیه‌السلام داخل اطاق شد و نشست و به آن زن فرمود : خدا تو را رحمت کند وصیت کن . گفت : ای فرزند رسول خدا ، من مقداری ثروت دارم که در فلان مکان‌ها گذاشته‌ام و یک سومش را به شما واگذار می کنم تا به دوستانت بدهی ، و دو سوم بقیه ، مال فرزندم است به شرط اینکه از دوستان شما باشد . ولی اگر مخالف شما اهل‌بیت علیهم‌السلام باشد ، دو سوم باقیمانده را هم شما برداری و او حقی ندارد و از امام درخواست نمود که بر او نماز بخواند و کارهای بعد از مرگ او را انجام دهد . این سخنان را گفت و مرد »[۱۰۴].

8–نفرین امام

ابن وائل می گوید : در کربلا مردی آمد و خطاب به اصحاب امام حسین علیه‌السلام گفت : آیا حسین در میان شماست ؟ گفتند : آری ! وقتی که چشمش به حضرت افتاد خطاب به امام گفت : تو را به جهنّم بشارت می‌دهم ! امام علیه‌السلام فرمود : من بشارت دارم به خدایی رحیم و شفاعت کننده اطاعت شده . تو کیستی ؟ گفت : من حویزه هستم . امام فرمود : « اللهمّ حُزه الی النار ! » « خدایا او را به جهنم بکشان ! » در این موقع اسبی که آن شخص بر او سوار بود رم کرد و آن مرد در حالی که پایش در رکاب بود از اسب افتاد و آنقدر آن حیوان او

---

[103] ستارگان درخشان

[104] بحارالانوار : ج44 ، ص181 .

را به این طرف و آن طرف کشاند تا اینکه مُرد و چیزی از او باقی نماند[105].

9-خدایا او را تشنه نگهدار

روایت شده که : مردی به نام زرعهٔ در کربلا حاضر بود و تیری به طرف حضرت انداخت تا اینکه به عمامه حضرت خورد و این در موقعی بود که امام می‌خواستند به طرف آب بروند ، ولی تیراندازی این شخص مانع شد . لذا حضرت او را نفرین کردند : خدایا او را تشنه نگه‌دار ! کسانی که بعدها شاهد مرگ زرعهٔ بودند ، می‌گفتند او از حرارتی که در شکمش احساس می‌کرد و از سرمایی که در پشتش بود ناله می‌کرد . در مقابل او برف و یخ گذاشته بودند و در پشت سرش آتش برای گرم شدنش . وقتی که می‌گفت : آب به من بدهید که از تشنگی مُردم . برای او ظرف بزرگی آب و شیر می‌آوردند که اگر پنج نفر می‌خوردند سیراب می‌شدند ولی او می‌خورد و باز فریاد می‌زد . به من آب بیاشامید که از تشنگی مردم تا اینکه شکم او ترکید و مرد »[106].

-10

معرفی و مجازات دزدان

روزی امام حسین علیه‌السلام غلامش را برای انجام کاری به محلی فرستاد و به آنها گفت : فلان روز نروید بلکه فلان روز بروید واگر به سخن من عمل نکنید دزدان راه بر شما می‌بندند . آنان سخن حضرت را گوش ندادند و رفتند و دزدان سر راه بر آنها گرفته و آنها را کشتند و اموالشان را بردند . وقتی خبر را به حضرت دادند ، فرمود : من به آنان اعلان خطر کردم ولی آنان قبول نکردند . سپس حضرت نزد حاکم مدینه رفتند و حاکم گفت : خبر کشته شدن غلامان شما به من رسیده است و من به شما تسلیت می‌گویم . امام علیه‌السلام فرمود : من دزدان را به شما نشان می‌دهم و شما باید آنان را مجازات کنی ! حاکم با تعجب گفت : مگر آنها را می‌شناسی ای پسر رسول خدا ؟ فرمود : آری و این یکی از آنهاست ، اشاره کرد به مردی که در مقابل حاکم ایستاده بود ! مرد گفت : « از کجا می‌دانی که من از دزدان بوده‌ام ؟ » امام فرمود : اگر من نشانی‌ها را بدهم حرف مرا تأیید می‌کنی ؟ گفت : آری به خدا تصدیق می‌کنم . امام علیه‌السلام فرمود : تو با فلان اشخاص که چهار نفرشان از غلامان مدینه و بقیه از سربازان مدینه بودند . این کار را انجام دادید !

---

105 فضائل الخمسة عن الصحاح الستة .

106 فضائل الخمسة عن الصحاح الستة : ج3 ، ص370 .

حاکم به آن مرد گفت : « قسم به خدای قبر و منبر پیامبر یا باید اعتراف کنی و یا با شلاق گوشت بدنت را می‌سوزانم ! آن مرد گفت : به خدا سوگند حسین دروغ نمی‌گوید و مثل اینکه او هنگام دزدی و جنایت ،ما را می‌دیده است با اعتراف او ، حاکم بقیه را دستگیر کرده و همه را گردن زد »[۱۰۷]

11 ـ دستی که به خون امام آلوده شد

در عصر عاشورا هنگامی که امام حسین علیه‌السلام در گودال قتلگاه افتاده بود ، مردی به نام ملاک بن یسر به طرف حضرت آمده و به آن جناب ناسزا و دشنام گفت ، و با شمشیر ضربتی به سر حضرت زد که کلاه خود حضرت شکافته شد و شمشیر به سرمقدسش رسید و خون جاری شد به حدی که کلاه از خون پر شد . حضرت در حق او نفرین کرد و فرمود : با این دست نخوری و نیاشامی ، و خداوند تو را با ظالمان محشور کند . مالک کلاه حضرت را بردا شت ، و پس از واقعه عا شورا به خانه خود برد ، و خوا ست که خون آن را پاک کند ، همسرش آگاه شد و صدا زد که در خانه من لباس غارت کرده از فرزند پیامبر را می‌آوری ! از خانه من بیرون برو که خداوند قبرت را از آتش پر کند و آن ملعون همواره در فقر و بدحالی بود و از دعای حضرت هر دو دستش از کار افتاده بود و در تابستان مانند دو چوب ، خشک می‌گردید و در زمستان خون از آنها می‌چکید و به همین حالت بود تا اینکه به جهنم داخل شد »[۱۰۸]

12 ـ عیادت از بیمار

امام صادق علیه‌السلام از پدرانش روایت کرده است که : شخصی مریض شده و تب او بسیار بالا رفته بود . امام حسین علیه‌السلام به عنوان عیادت به خانه او رفت . وقتی حضرت وارد خانه او شد . تب او قطع گردید . مریض گفت : به آنچه شما آوردید (ولایت و امامت) راضی شدم ، و شما کسی هستید که تب از شما فرار می‌کند !

امام علیه‌السلام فرمود : قسم به خدا که هیچ چیزی را خدا خلق نکرده مگر اینکه به او امر به اطاعت از ما نموده است »[۱۰۹]

---

[107] بحارالانوار : ج46 ، ص182 .

[108] منتهی الامال : ج1 ، ص393 .

[109] بحار الانوار : ج46 ، ص183

و در بعضی از کتب منقول است از عصام بن المصطلق شامی که گفت : داخل شدم در مدینه معظّمه پس چون دیدم حسین بن علی علیهماالسّلام را پس تعّجب آورد مرا، روش نیکو ومنظر پاکیزه او، پس حسد مرا واداشت که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی را که در سینه داشتم از پدراو، پس نزدیک او شدم و گفتم توئی پسر ابو تراب ؟.

(مؤ لّف گوید:که اهل شام از امیرالمؤ منین علیه السّلام به ابو تراب تعبیر می کردند وگمان می کردند که تنقیص آن جناب می کنندبه این لفظ و حال آنکه هر وقت ابو تراب می گفتند گویا حُلی و حلل به آن حضرت می پوشانیدند...).

بالجمله ؛ عصام گفت :گفتم به امام حسین علیه السّلام توئی پسر ابوتراب ؟فرمود:بلی .

قال فَبالَغْتُ فی شَتْمِهِ وَ شَتْم اَبِیه ؛ یعنی هر چه توانستم دشنام و ناسزا به آن حضرت گفتم .

فَنَظَرَ اِلَیَّ نَظْرَةَ عاطِفٍ رَؤُفٍ؛ پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد و فرمود:

(اَعُوذُبِاللّهِ مِنَ الشَیطانِ الَّرجیم بِسْمِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ خُذِ الْعَفْوَ وَ اْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلینَ الا یات الیه قوله ثُمَّ لا یُقْصِرُونَ).

و این آیات اشارت است به مکارم اخلاق که حقّ تعالی پیغمرش را به آن تاءدیب فرموده از جمله آنکه به میسور از اخلاق مردم اکتفا کند و متوقّع زیادتر نباشد و بد را به بدی مکافات ندهد و از نادانان رو بگرداند و در مقام وسوسه شیطان پناه به خدا گیرد. ثُمَّ قالَ:خَفِّضْ عَلَیْکَ اِسْتَغْفِرِ اللّهَ لی وَلَکَ.

پس فرمود به من ، آهسته کن و سبک و آسان کن کار را بر خود ،طلب آمرزش کن از خدا برای من و برای خودت ، همانا اگر طلب یاری کنی از ما تو را یاری کنم و اگر عطا طلب کنی ترا عطا کنم و اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنم . عصام گفت : من از گفته و تقصیر خود پشیمان شدم و آن حضرت به فراست یافت پشیمانی مرا فرمود:

(لا تَثْریبَ عَلَیْکُم الْیَوْمَ یَغْفِرُاللّهُ لَکُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّاحِمین). [110]

واین آیه شریفه از زبان حضرت یوسف پیغمبر است به برادران خود که در مقام عفو از آنها فرمود که عتاب و ملامتی نیست بر شما، بیامرزد خداوند شماها را و اوست ارحم الرّاحمین .

پس آن جناب فرمود به من که از اهل شامی تو؟ گفتم : بلی . فرمود: شِنْشِنَةٌ اَعْرِفُها مِنْ اَخْزَمٍ و این مثلی است که حضرت

[110] یوسف92

به آن تمثل جُست : حاصل اینکه این دشنام و ناسزا گفتن به ما، عادت و خوئیست در اهل شام که معاویه در میان آنهاسنّت کرده پس فرمود: حیّاناَ اللّه وَ ایّاکَ هر حاجتی که داری به نحو انبساط و گشاده روئی حاجت خود را از ما بخواه که می یابی مرا در نزد افضل ظّن خود به من ان شاءاللّه تعالی . عصام گفت : از این اخلاق شریفه آن حضرت در مقابل آن جسارتها و دشنامها که از من سر زد و چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فرو بروم ، لا جرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالی که پناه به مردم می بردم به نحوی که آن جناب ملتفت من نشود لکن بعد از آن مجلس نبود نزد من شخصی دوست تر از آن حضرت و از پدرش .[111]

14- هیبت امیرالمومنین را دارد

و سیّد شریف زاهد ابو عبداللّه محمّد بن علی بن الحسن ابن عبد الّرحمن علوی حسینی در کتاب (تغازی) روایت کرده از ابوحازم اعرج که گفت : حضرت امام حسن علیه السّلام تعظیم می کرد امام حسین علیه السّلام را چنانکه گویا آن حضرت بزرگتر است از امام حسن علیه السّلام .

و از ابن عبّاس روایت کرده که گفت : سبب آن را پرسیدم از امام حسن علیه السّلام ؟ فرمود که از امام حسین علیه السّلام هیبت می برم مانند هیبت امیرالمؤ منین علیه السّلام ، و ابن عبّاس گفته که امام حسن علیه السّلام با ما در مجلس نشسته بود هرگاه که امام حسین علیه السّلام می آمد در آن مجلس حالش را تغییر می داد به جهت احترام امام حسین علیه السّلام .

15-

شجاعت حسینی

و در مناقب ابن شهر آشوب و دیگر کتب روایت شده که حضرت فاطمه علیهاالسّلام حسنین علیهماالسّلام را به خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم آورد و عرض کرد: یا رسول اللّه این دو فرزند را عطائی و میراثی بذل فرما، فرمود: هیبت و سیادت خود را به حسن گذاشتم و شجاعت

[111] منتهی الامال

وجود خود را به حسین عطا کردم ، عرض کرد راضی شدم.[۱۱۲]

16-گهواره حسین (ع) بوسیله جبرئیل گردانیده می شد

و در احادیث معتبره از طریق خاصّه و عامّه روایت شده است که بسیار بود که حضرت فاطمه علیهاالسّلام در خواب بود و حضرت امام حسین علیه السّلام در گهواره می گریست و جبرئیل گهواره آن حضرت را می جنبانید و با او سخن می گفت و او را ساکت می گردانید، چون فاطمه علیهاالسّلام بیدار می شد می دید که گهواره حسین علیه السّلام می جنبد و کسی با او سخن می گوید و لکن شخصی نمایان نیست چون از حضرت رسالت می پرسید می فرمود: اوجبرئیل است.[۱۱۳]

17- راز کشته نشدن بعضی از دشمنان امام حسین (ع) توسط امام حسین (ع)

امام سجاد (ع) می گوید: در روز عاشورا پدرم را دیدم که به دشمن حمله می کرد و آنها را می کشت ولی در آن درگیری بعضی از افراد دشمن را با اینکه زیر شمشیر او قرار می گرفتند، پدرم رد می کرد و آن ها را نمی کشت با اینکه می توانست آنها را بکشد.

راز این موضوع را نمی دانستم هنگامی که به مقام امامت رسیدم فهمیدم آن کسانی را که پدرم نمی کشت در نسل آنها شخصی که ما اهل بیت را دوست بدارد وجود داشت ، پدرم برای حفظ آن دوست ما در صلب پدرش ، پدر را نمی کشت[۱۱۴]**.**

18-خنده غلام ترک

امام حسین (ع) غلامی داشت که ترک بود او را با نام اسلم صدا می زدند از ویژگیهای او اینکه قاری قرآن بود و آیات قرآن را با صدای دلنشین می خواند.

اسلم آماده جنگ شد و پس از اجازه گرفتن از امام (ع) به سوی میدان رفت و آنچنان با دشمن جنگید که به نقل بعضی هفتاد نفر از دشمن را کشت تا آنکه بر اثر ضربات دشمن از پای درآمد و به زمین

---

[112] منتهی الامال

[113] منتهی الامال

[114] معالی السبطین ، ج 2، ص 31

افتاد.

امام حسین (ع) به بالین او آمد و صورت خود را روی صورت خون آلود غلامش نهاد و گریه کرد، در این هنگام اسلم چشم خود را گشود و یک لحظه سیمای نورانی امام حسین (ع) را دید و از خوشحالی خندید و هماندم به شهادت رسید، زبان حالش این بود.

گردست دهد هزار جانم

در پای مبارکت فشانم .[۱۱۵]

19-

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ حَجَّ دَهْرَهُ ثُمَّ لَمْ يَزُرِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (ع) لَكَانَ تَارِكاً حَقّاً مِنْ حُقُوقِ رَسُولِ اللَّهِ ص لِأَنَّ حَقَّ الْحُسَيْنِ (ع) فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.

اگر یکی از شما تمام عمرش را احرام حج ببندد اما امام حسین (علیه السلام) را زیارت نکند حقی از حقوق رسول خدا (ص) را ترک کرده است چرا که حق حسین (ع) فریضه الهی و بر هر مسلمانی واجب و لازم است.[۱۱۶].

20-چرا مومنین را به طرف بهشت می کشانند؟

حضرت آیت الله شیخ بشیر نجفی از مراجع تقلید نجف اشرف در جمع طلاب حوزه علمیه نجف با ذکر نکته ای زیبا از اثرات محبت اهل بیت(ع) گفت: چند سالی بود که معنی و تفسیر آیه 73 سوره زمر، «وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً» یعنی مومنان را به سمت بهشت می کشند، مرا به خود مشغول کرده بود.

وی افزود: از خود پرسیدم در این آیه چرا گفته شده به سمت بهشت می کشند. تمام کتب و تفاسیر

---

[115] داستانهای شنیدنی از چهارده معصوم علیهم السلام

[116] وسائل الشیعه ج 14، ص 428 ، ح 19524 - تهذیب الاحکام(تحقیق خرسان) ج 6 ، ص 42

مختلف را دیدم و نتیجه ای حاصل نشد تا اینکه به روایتی از امام صادق(ع) در بحار الانوار برخورد کردم که می فرمایند «مومنان و دوستان سید الشهدا(ع) در روز حساب از خدا می خواهند قبل از ورود به بهشت مولایشان حسین را ملاقات کنند».

این مرجع تقلید تصریح کرد: در ادامه این روایت آمده است که «امام به دیدار محبان می آید، این ملاقات بسیار طولانی می شود». امام صادق می فرمایند که هر دو طرف غرق تماشا هستند و هیچکدام چشم برنمی دارند نه امام، محبان خود را رها می کند نه دوستان، سیدالشهدا(ع) از مولای خود دل می بُرند.

حضرت آیت الله نجفی گفت: در این روایت بود که تفسیرآیه 73 سوره زمر را متوجه شدم. ملاقات میان امام حسین(ع) و محبانش آنقدر طولانی می شود که خداوند به ماموران بهشت می فرماید این مومنان و دوستان حسینیم(ع) را به طرف بهشت بکشید تا ملاقات پایان یابد. و این نشان از زیبایی محبت امام حسین(ع) در قلوب محبان آن حضرت است[117]

21–زیارت امام حسین از دور

سُدیر صیرفی می گوید:

امام صادق علیه السّلام به من فرمود: «ای سُدیر! برای تو چه زحمتی دارد که مرقد مطهر حسینی را در هفته پنج بار و یا روزی یک بار زیارت کنی؟» من گفتم:«فدایت گردم میان محل سکونت ما و مرقد آن حضرت فرسنگ های بسیاری فاصله است».

امام صادق فرمود:« بالای بام خانه ات برو و نخست بر راست و چپ خود بنگر سپس سر خود را به سوی آسمان بلند کن، آنگاه به مرقد مطهر حسین علیه السّلام توجه کن و چنین بگو:

«السلام علیک یا اباعبدالله، السلام علیک و رحمهٔ الله و برکاته»

«ای ابا عبد الله سلام بر تو باد، درود و رحمت و برکت های خدا بر تو باد».

117 http://vista.ir/news/22386496

با این کار برای تو یک زیارت نوشته می شود و زیارت معادل یک حج و یک عمره است.» سُدیر می گوید: پس از آن چه بسا اتفاق می افتاد که هرروز بیش از بیست بار این گونه زیارت می کردم[۱۱۸]

22- صاحب مجمع البیان از امام صادق علیه اسلام روایت می کند: «عن أبی عبد الله (ع) قال اقرأوا سورة الفجر فی فرائضکم و نوافلکم فإنها سورة الحسین بن علی (ع) من قرأها کان مع الحسین بن علی (ع) یوم القیامة فی درجته من الجنة.» [۱۱۹]؛ سوره فجر را در هر نماز واجب و مستحبّ بخوانید که سوره حسین بن علی(ع) است، هر کس آن را بخواند با حسین بن علی(ع) در قیامت در درجه او از بهشت خواهد بود.

علامه مجلسی نیز از آن امام بزرگوار چنین روایت می کند: روزی امام صادق علیه السلام فرمود: سوره «فجر» را در نمازهای واجب و نافله خود بخوانید که سوره امام حسین بن علی علیه السلام است و او به آن علاقمند بوده است. ابو اُسامه پرسید: این سوره چگونه مخصوص حسین علیه السلام است؟ امام فرمود: مگر در این سوره، آیه یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه...؛ [۱۲۰] را نشنیده ای؟ منظور از «نفس مطمئنه» حسین بن علی علیه السلام است. او دارای نفس مطمئن و راضی و مرضی خداست و اصحاب او از آل محمد صلی الله علیه وآله، در روز قیامت از خدا خشنود و راضی هستند، خداوند هم از ایشان راضی است. کسی که همواره سوره «فجر» را قرائت کند، در بهشت با حسین بن علی علیه السلام در یک مرتبه قرار می‌گیرد. [۱۲۱]

23- شب بیست و یکم و شب بیست و سوم چکار می‌کردی؟

فردی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام خدمت امام رسیدند و حضرت فرمودند: شب بیست و یکم

[118] جامع الاخبار، ص 83- کامل الزیارات، ص 287

[119] جلد 10 صفحه 481

[120] فجر: 27 ـ 30

[121] بحار الانوار، جلد 44، صفحه 218

و شب بیست و سوم چکار می‌کردی؟ عرض کرد خواب بودم. مگر خبری بود؟ حضرت فرمودند: خوب این شب‌ها، شب بیداری_و_عبادت است. عرض کرد من خواب بودم. حضرت فرمودند نه تو یک کاری کردی که از همه برتر بود. گفت یادم نیست.فرمودند : تشنه بودی و از خواب بیدار شدی. ظرف آب را که برداشتی یاد تشنگی امام حسین علیه السلام افتادی. یک قطره اشک از چشمت چکید. آن یک قطره اشکی که از سر اخلاص تمام و بی‌هیچ چشم‌داشتی از چشمانت چکید از تمام اعمالی که آن شب دیگران انجام دادند، برتر بود

-24

آیت_الله_مجتهدی (ره)فرمود:

نظام رشدی رو خواب دیدن

پرسیدن: چی به درد عالم آخرت میخوره؟

گفت:

آدم اهل بیتی بشه حسینی بشه

پرسیدن: چه طوره حالت؟

یه شعری خوند تو خواب، گفت:

شکر خدا را که در پناه حسینم

گیتی از این خوب تر پناه ندارد

-25

بوی سیب از حرم حسینی استشمام می شود.

گفته میشود کسانی که صبح زود به زیارت حرم امام حسین بروند بوی سیب بهشتی استشمام می کنند، این سخن ریشه حدیثی دارد.

در کتاب مناقب آمده است جبرئیل از آسمان سیب، به و اناری را از بهشت می آورد که پیامبر و حضرت فاطمه(س) و امیرمؤمنان(ع) و امام حسن و امام حسین(ع) از آن می خورند و آن میوه ها به حالت اول خود باز می گردد، تا وقتی حضرت فاطمه زهرا(س) از دنیا می روند میوه انار از بین می رود و پس از فوت امیرمؤمنان(ع) میوه به ناپدید می شود و میوه سیب موجود بوده است و امام حسین(ع) می فرماید: «میوه سیب نزد بردارم بود تا هنگامی که بر اثر سم از دنیا رفت، پس از آن نزد من بود تا هنگامی که در کربلا آب بر روی ما بسته شد و من هنگام عطش آن را می بوئیدم و از شدت عطش من کاسته می شد و هنگامی که عطش بر من شدید شد آن را خوردم و یقین به شهادت کردم، امام زین العابدین(ع) می فرماید من این سخنان را ساعاتی قبل از شهادت آن حضرت شنیدم و هنگامی که آن حضرت شهید شد بوی آن سیب را در محل شهادت آن حضرت استشمام نمودم. پس آن را جستجو نمودم و اثری از آن نیافتم و بوی آن همچنان پس از شهادت آن حضرت باقی بود و من قبر آن حضرت را زیارت می نمودم و بوی آن را می یافتم، پس هر کس از شیعیان ما که زائر آن قبر است و می خواهد بوی آن را استشمام کند، پس وقت سحر آن را جستجو کند، پس اگر از مخلصان باشد آن را وجدان خواهد نمود.[122]

26-

ایت الله العظمی مکارم شیرازی می فرماید:

اهمیت زیارت امام حسین در روز اربعین به سبب الحاق سرهای شهدا دراین روز توسط امام سجاد " وزیارت آن قبور پاک توسط امام وکاروان حرم حسینی در اربعین است "[123]

---

[122] ابن شهرآشوب، المناقب، ج3، ص 391

[123] عاشورا،ریشه ها،...ص 634

27-

ایا ثارالله یعنی خون خدا؟

این اشتباه بزرگی است که بعضی ثار را خون معنی کرده اند زیرا ثار هیچ گاه در لغت عرب به معنی خون نیامده است بلکه به معنای خون بها است.

بنابراین ثار الله یعنی ای کسی که خونبهای تو متعلق به خدا است واو خونبهای تورا میگیرد یعنی تو ! متعلق به یک خانواده نیستی که خونبهای تورا رئیس خانواده بگیرد ونیز متعلق به یک قبیله نیستی که خونبهای تورا رئیس قبیله بگیرد تو متعلق به جهان انسانیت وبشریت میباشی تو متعلق به عالم هستی وذات پاک خدایی بنابراین خونبهای تورا او باید بگیرد "[124]

28- سینه زنی در کلیسا!

دکتر غلامعلی افروز نقل می کند: در سفری که به همراه دوستان به یکی از کشورهای اروپائی داشتم، روز یکشنبه به کلیسایی که در آن نزدیکی بود، رفتیم، مراسم دعا و موعظه به پایان رسید.
سپس،کشیش جوانی شروع به خواندن مطالبی شبیه روضه های ما شیعیان کرد، ومردم هم مشغول سینه زدن شدند. من از این عمل آنها بسیار تعجب کردم، زیرا سینه زدن جزء آیین شیعیان است، پس چگونه است که این رسم سر از کلیسا در آورده است؟
پس از پایان عزاداری به دیدن آن کشیش رفتم، بعد از معرفی خود از چگونگی پیدایش این گونه عزاداری سؤال کردم، وی گفت: من مدتها بود که احساس می کردم مراسم کلیسا تکراری و بی روح شده است، به همین دلیل به دنبال راهی برای ایجاد جذابیت در برنامه های کلیسا بودم تا اینکه به ایران رفتم و دو سال در تهران در روز عاشورا مراسم عزاداری شیعیان را از نزدیک دیدم، سپس به لبنان و سوریه رفتم و شبیه این مراسم را در آنجا دیدم، بنابراین از مراسم عزاداری آنان در عزاداری برای

---

[124] تفسیر نمونه،ج4 ص229

حضرت عیسی علیه السلام الگوگیری کردم.

چند کلیسای دیگر نیز این روش رااز ما تقلید کردند وجالب است بدانید که حضور جوانان در کلیساهایی که از این نوع عزاداری الگو برداری کرده اند چندین برابر شده و همچنین فساد در آن مناطق به گونه چشم گیری کاهش پیدا کرده است.[۱۲۵]

29-

آیت الله بهجت ره فرمود:

استادم سیدعلی را در خواب دیدم

به او گفتم چه چیزی حسرت شما در

دنیاست که انجام نداده‌اید؟

فرمود:

حسرت می‌خورم که

چرا در دنیا روزی فقط یکبار

زیارت عاشورا می‌خواندم

30-

داستان کوتاه درباره حضرت عباس علیه السلام

. ایام محرم بود و به تاسوعا و عاشورا چند روز بیشتر نمانده بود ...

---

[125] مجله زمزم، دی و بهمن 1381

راننده کامیون مسیحی از تعطیلات پیش‌رو استفاده کرد و به همراه همسر و دختر 6 ساله‌اش به قصد تفریح و کار به سمت بندر عباس حرکت کرد.

بعد از بارگیری در اسکله بندر عباس در روز تاسوعا با 25 تن بار به سمت تهران حرکت کرد. در کمربندی بندر عباس به دسته‌های سینه‌زنی برخورد کردند که با پرچم‌های " یا ابوالفضل " سینه میَ‌زنند و عزاداری می‌کنند.

دختر مرد مسیحی که برای بار نخست با چنین صحنه‌هایی مواجه شده بود سوال‌های بی‌شماری در ذهنش نقش بست. پدر اینا چرا با زنجیر به خودشون می‌زنند. پدر پاسخ داد: دخترم این مردم مسلمان و شیعه هستند. این مردم می‌دانند مردی به نام حسین(ع) و او نیز برادری دارد به نام عباس(ع) ، این عباس مثل فردا در رکاب برادرش امام حسین به شهادت می‌رسد.

دختر که در دنیای کودکانه‌اش غرق بود گفت: اگر فردا کشته می‌شود چرا الان برایش سینه می‌زنند؟

پدر گفت: دخترم این آقا " عباس" در نزد خدای یکتا آبروی بسیاری دارد . خیلی از کسانی که دچار گرفتاری می‌شوند به سراغ او می‌روند. حتی مسیحیان هم درخواست‌های خود را پیش او می‌برند. شیعه‌ها می‌گویند که عباس پناه بی‌پناهاست، گره‌های بزرگ را باز کرده.

کمی بعد دختر بچه مسیحی در کامیون خوابید. مدت کمی گذشت ناگهان مرد مسیحی در گردنه های سخت با 25 تن بار متوجه شد که ترمز ماشین کار نمی کند!!! رنگ از صورت او و همسرش پرید. نمی دانست باید چه کند. همسرش، دخترش...

زن مسیحی گریه می‌کرد، گاهی به مردش و گاهی به دخترش که معصومانه در رویای شیرین غرق بود نگاه می‌کرد. ترمز ماشین خراب شده بود و کار نمی‌کرد این واقعیتی بود که نمی‌توانستند بپذیرند.

دخترک شش ساله از خواب پرید، وقتی دید اشک از چشمان پدر و مادرش جاریست بغض خود را قورت داد. از پدرش پرسید: ماشین ترمز نداره؟؟!!

پدر با هزار آرزویی که برای دخترش داشت گفت: نه...

دخترک گفت: بابا او آقای بزرگی که گفتی اسمش عباس هست به فریاد ما هم می‌رسد یا نه؟

پدرگفت: اون عباسی که گفتم برای شیعه‌هاست.

دخترک که قانع نمی‌شد، گفت: مگه خودت نگفتی هر کسی بره در خونش دست خالی بر نمی گرده...

ناگهان پدر و مادر به فکر فرو رفته اند و در دلشان روزنه امید پیدا شد.

زن مسیحی گفت: بیا حالا یه مرتبه صداش بزنیم.

مرد گفت: اگر عباس من را از این گرفتاری نجات بده شیعه می‌شوم...

پس از این ناگهان کامیون به شکل معجزه‌آسایی ترمز به کار افتاد. مرد مسیحی ماشین را به کنار جاده هدایت کرد وقتی از ماشین پیاده شدند پشت سرشان همه ماشین ها ایستاده بودند وقتی از آن ها می‌پرسیدند که چه اتفاقی افتاده، دخترک شش ساله گفت: به خدا ما آزاد شده عباسیم، مردم به خدا عباس ما را نجات داد.

به اولین شهری که رسیدند به منزل یکی از علما رفتند تا شیعه شوند.

مرد عالم از آن ها پرسید: در این ایام اتفاقی افتاده که می خواهید شیعه شوید؟ دختر 6ساله گفت: شما نبودید که ببینید ، ابوالفضل (ع) ما را نجات داد[۱۲۶].

---

[126] http://choulab.persianblog.ir/post/1513/

31-

اهمیت شرکت در مجالس عزاداری

:درمکاشفه ای حبیب بن مظاهر را دیدند که با وجود آنقدر مقامات معنوی میفرماید

::ای کاش بار دیگر به دنیا برمی گشتم

::و از ایشان پرسیدند که: شما برای چه می خواهید به دنیا برگردید

فرمود: برای سه کار

:شرکت در مجلس عزای امام حسین علیه السلام، :

آب دادن به مردم

.و صلوات بفرستم :[127]

32-

: امام صادق علیه السلام فرمودند

چهار هزار فرشته ژولیده و غبار آلود نزد قبر امام حسین علیه السلام تا روز قیامت بر آن حضرت ,میگریند,که رئیس آن ها فرشته ای است که به او منصور میگویند

و هیچ زائری آن بزرگوار را زیارت نمیکندجز این که آن فرشتگان به استقبالش میآیند

,و هیچ زائری با آن حضرت وداع نمیکند,جز این که آن فرشتگان ,او را بدرقه مینمایند

و هیچ زائری نمی میرد ,جز این که آن ملائکه بر جنازه اش نماز میخوانند و برای او بعد از مرگش .آمرزش میطلبند[128]

---

[127] روزنه هایی از عالم غیب،ص187

[128] کامل الزیارات

باب۴۱،ص۲۶۷،ح۱

33- در زمان ناصرالدین شاه، در تبریز، یکی از مأمورین دولت از یک مغازه دار مالیات طلب کرده و مغازه دار امروز و فردا می‌کند، مأمور یک روز صبح زود، درب مغازه آمده و می گوید:

امروز تا مالیات را از تو نگیرم از این جا نمی‌روم، مرد کاسب می‌گوید:

تو را به حضرت اباالفضل مرا معاف دار، مأمور گستاخ می‌گوید: اگر اباالفضل قدرت دارد شر مرا از تو کم کند! کاسب آهی می‌کشد و می‌گوید:

یا اباالفضل العباس علیه‌السلام ! به دادم برس! در این هنگام اسب مأمور، سرکشی می‌کند و آن قدر بالا و پایین می‌رود که مأمور را به زمین می‌زند. بعد از آن نیز با دست و پایش شروع به کوبیدن بر سینه مأمور کرده و مأمور نیز مانند صدای سگ عو عو می‌کند، وقتی می‌آیند می‌بینند فک بالای وی پایین آمده و فک پائینش جلو رفته است و وضع بسیار بدی پیدا کرده، دیری نگذشت که با این وضع اسف بار به درک واصل شد. [129]

34-سر امام حسین (ع) قران تلاوت می کرد

از علمای شیعه نیز شیخ مفید چنین نقل می کند:

» زید بن ارقم می گوید آن روز من در حجره خود نشسته بودم که سر بریده امام حسین که بر فراز نیزه بود را که در مقابلم بود عبور دادند و شنیدم ایه ای از سوره کهف را قرائت نمود(کهف9) به خدا سوگند به محض شنیدن این ایه از سر بریده مو بر تنم راست شد و گفتم به خدا سوگند سر بریده ی شما ای فرزند رسول خدا شگفت آور تر از واقعه اصحاب کهف است«[130]

35-

[129] کرامات العباسیة صفحه ۱۱۶

[130] الارشاد ج2 ص117

امام سجاد فرمود:

خداوند متعال بیست و چهار هزار سال قبل از این‌که زمین کعبه را خلق کند و آن‌را حرم قرار دهد، « زمین کربلا را آفرید و آن‌را حرم امن و مبارک گردانید، و هرگاه خداوند بخواهد کره زمین را لرزانده و حرکتش دهد (شاید کنایه از قیامت باشد) زمین کربلا را همراه تربتش در حالی‌که نورانی و شفاف هست بالا برده و آن‌را در برترین باغ‌های بهشت قرار داده و بهترین جای سکونت قرار می‌دهد و در آن‌جا کسی غیر از انبیای مرسل یا پیامبران اولو العزم سکونت نکنند. این زمین در میان باغ‌های بهشت می‌درخشد همان‌گونه که ستاره درخشنده بین ستارگان نورافشانی می‌نماید، نور این زمین چشم‌های اهل بهشت را تار می‌کند و با صدایی بلند می‌گوید: من زمین مقدس و طیب و پاکیزه و مبارکی هستم که سید الشهداء و سرور جوانان اهل بهشت را در خود دارم».

زمین کعبه در مقام فخر بر مکان‌های دیگر گفت: کدام زمین مانند من است، در حالی‌که خداوند خانه‌اش را بر پشت من بنا کرده و مردم از هر راه دوری متوجه من می‌شوند، و حرم خدا و سرزمین امن قرار داده شده‌ام؟ خداوند متعال به سویش وحی کرد و فرمود: بس کن و آرام بگیر به عزّت و جلال خودم قسم آنچه را که تو برای خود فضیلت می‌دانی در قیاس با فضیلتی که به زمین کربلا بخشیده‌ام، همچون قطره‌ای است نسبت به آب دریا که سوزنی را در آن فرو برند و آن قطره را با خود بردارد، و اساسا اگر خاک کربلا نبود این فضیلت برای تو نبود و نیز اگر نبود آنچه که این خاک آن‌را در بردارد تو را نمی‌آفریدم و خانه‌ای را که تو به آن افتخار می‌کنی خلق نمی‌کردم. بنابراین، آرام بگیر و ساکت باش و متواضع و خوار و نرم باش و نسبت به زمین کربلا، غرور و خودبزرگ‌بینی و سرکشی از خود نشان مده و اگر چنین کنی تو را فرو برده و در آتش جهنّم قرارت می‌دهم[۱۳۱]

36-

[131] کامل الزیارات ص268

ارزوی فرشته ها

قال ابوعبدالله علیه السلام: لیس من ملک فی السموات والارض إلا یسألون الله تبارک و تعالی ان یوذن لهم فی زیارهٔ الحسین علیه السلام ففوج ینزل و فوج یعرج.

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ فرشته‌ای در آسمان‌ها و زمین نیست مگر این که می‌خواهد خداوند متعال به او رخصت دهد تا به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شود، چنین است که همواره فوجی از فرشتگان به کربلا فرود آیند و فوجی دیگرعروج کنند و از آنجا اوج گیرند.[132]

37–

نجات مختار از جهنم

سماعه می‌گوید: از امام جعفر صادق (ع) علیه السلام شنیدم می‌فرمود:

موقعی که روز قیامت فرا می‌رسد پیامبر اسلام و امیر المؤمنین و حسن و حسین صلی اللّٰه علیهم اجمعین از نزدیک جهنم عبور خواهند کرد.

شخصی که در جهنم است سه مرتبه فریاد می‌زند: یا رسول اللّٰه بفریادم برس! ولی پیغمبر خدا جوابی به او نخواهد داد.

سه مرتبه فریاد می‌زند: یا امیر المؤمنین بفریادم برس! آن حضرت هم جوابی به او نخواهد داد.

سپس سه مرتبه فریاد می‌زند: یا حسین بفریادم برس، من قاتل دشمنان تو می‌باشم.

پیامبر خدا به امام حسین می‌فرماید: وی بر تو اتمام حجت نمود. امام حسین علیه السلام پس از این جریان نظیر عقاب شکاری بفریادش میرسد و او را از آتش نجات می‌دهد.

راوی می‌گوید: من به امام صادق گفتم: فدایت شوم آن شخص که در آتش است کیست؟

فرمود: مختار است.

---

[132] مستدرك الوسائل ج 10، ص 244 ، ح 11938

گفتم: برای چه در آتش معذّب خواهد شد در صورتی که قاتلین امام حسین را کشت!؟

فرمود: برای این‌که اندکی از محبت آن دو نفر را در قلب خود داشت.

قسم به حق آن خدائی که حضرت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم را به حق مبعوث کرد اگر در قلب جبرئیل و میکائیل هم چیزی از (محبت آنان) باشد خدا ایشان را از ناحیه صورت داخل آتش جهنم خواهد کرد.[133]

38–

محرم ماهی است که خداوند ان را فرصتتی برای نزدیک شدن به خودش قرار داده است. در این ماه با شرکت در عزاداری و مجالس حسینی می توان به خدا نزدیکتر شد و معرفت بیشتری بدست اورد..لذا باید ازین فرصت نهایت استفاده را ببریم.مخصوصا جوانهای عزیز بدانند که اگر حسین شناس شدند عباس شناس شدند زینب شناس شدند دیگه در مسیر درست قرار گرفتند. مسیر امام حسین،مسیر خداست.

همه پیامبران وقتی به نبوت می رسیدند اولین حرفهای اونها درباره امام حسین بوده است حتی خضر و موسی. ابراهیم پیامبر و...

39–برکات عظیم زیارت کربلا

زیارت کربلا یکی از نعمتهای الهی است که به بشریت داده شده و اثار خیلی خوبی برای زائر قبر حسین (ع) دارد که به تعدادی اشاره می شود:

133

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، ج۴۵، ص۳۳۹، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء – بیروت – لبنان، الطبعه: الثانیه المصححه، ۱۴۰۳هـ – ۱۹۸۳م

یک- آرامش بخشیدن به زائر

قبل از آنکه به آثار و برکاتی که برگرفته از روایات اسلامی است اشاره کنیم ، این نکته لازم به ذکر است که زیارت مرقد شریف امام حسین (ع) مانند سایر ائمه ، به مردمان و زیارت کنندگانش ، نوعی آرامش و اطمینان می‌بخشد . در این عصر که انسان را موجودی مضطرب می نامند، و پیوسته دست به گریبان با پدیده‌هایی چون تردید، ناکامی، تشویش، ترس و ناسازگاری با محیط و زندگی ماشینی و محرومیت و جنگ و حتی کنار نیامدن خود است، و هر روز شاهد کاهشها و فرسایشها است و نمی تواند از اضطراب در امان بماند ، این زیارت مرقد مردان خدا و پیشوایان دین است که به انسان آرامش خاطر می دهد.

در زیارت یک نوع کشش و نیاز الزام آوری انسان را وا می‌دارد که فشارها و فریادهای درونی را از راهی خارج کند . زائر آن مرقد شریف در پرتو دعا و گفتگو با پاکان و استمداد از ارواح پاک مقربان درگاه الهی، نیرو گرفته و نابسامانیها را با توسل بدانها برخود هموار می سازند ، و خستگی‌ها و فشارهای وارد بر روان ، و نیز اضطرابها و یأسها را از خودمی زدایند و به آرامش و اطمینانی برای ادامه زندگی دست می‌یابند.

دو- در امان خدا بودن

به امام صادق (ع) عرض کردند: کمترین اثری که برای زائر قبر امام حسین (ع) چیست؟ فرمود: «کمترین تأثیرش این است که خداوند متعال، او و خانواده و مالش را حفظ می کند تا به سوی اهل خویش برگردد ،و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند حافظ او خواهدبود ».[۱۳۴]

---

[134] ثواب الاعمال شیخ صدوق , ص 116

سه- زائر خدا محسوب شدن

زید بن شحام گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم : برای زائر قبر امام حسین (ع) چه می‌باشد؟ فرمود: «همانند کسی است که خدا را در عرش دیدار نموده باشد». گفتم: برای کسی که یکی از شما را زیارت کند چه می‌باشد؟ فرمود:

«همانند کسی است که رسول خدا (ص) را زیارت نموده است » .[۱۳۵]

چهار- برآورده شدن حاجات و دفع پریشانی

امام صادق (ع) فرمود: «همانا نزد شما قبری است که هیچ فرد پریشانی نزد آن نمی‌آید مگر آنکه خداوند از او دفع پریشانی نماید و حاجتش را برآورد» . [۱۳۶]

و نیز به ابوصباح کنانی فرمود: «همانا نزد شما قبری است که هیچ فرد پریشانی نزد آن نمی‌رود مگر آنکه خداوند از او پریشانی را دفع نموده و حاجتش را برآورده می نماید، و همانا نزد او چهار هزار فرشته هستند که از هنگام شهادتش آشفته و غم آلود تا روز قیامت بر او می‌گریند. هر کس او را زیارت کند، وی را تا خانه‌اش بدرقه می‌کنند، و هر که مریض شود به عیادتش می‌روند، و هر که بمیرد جنازه‌اش را تشییع می‌کنند». [۱۳۷]

پنج- زیادتی در عمر و رزق

امام باقر (ع) فرموده است : «شیعیان ما را به زیارت قبر حسین (ع) امر کنید ، زیرا زیارت او موجب فزونی در رزق و طول عمر و دفع بلایا و ناگواریها می‌شود » . [۱۳۸]

---

[135] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 281

[136] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 337

[137] همان مأخذ.

[138] همان مأخذ , ص 289

شش- آمرزش گناهان

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس حسین (ع) را زیارت کند در حالیکه عارف به حق او بوده و به امامتش اقرار داشته باشد خدای سبحان ،گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد». [139]

و جابر جعفی در ضمن یک حدیث طولانی از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: «چون از نزد قبر حسین (ع) بازگشتی ، ندا کننده‌ای تو را ندا می‌دهد که اگر آن را می‌شنیدی ، تمام عمر را نزد قبر شریف حسین (ع) اقامت می‌گزیدی. آن منادی گوید:خوشا به حال تو ای بنده خدا که سود فراوان بردی و به سلامت (در دین) دست یافتی. عمل از سربگیر که گناهان گذشته‌ات آمورزیده شد» . [140]

هفت- محسوب نشدن ایام زیارت از عمر زائر

امام صادق (ع) فرمود: «همانا ایام زیارت زائران حسین بن علی (ع) از عمرشان محسوب نگشته و جزء حیاتشان به شمار می‌آید» . [141]

هشت- حفاظت زائر در دنیا و آخرت

عبدالله بن هلال به امام صادق (ع) عرض کرد: فدایت شوم، کمترین نصیبی که زائر امام حسین (ع) دارد، چیست ؟ فرمود: «ای عبد الله، کمترین چیزی که برای او می‌باشد، این است که خداوند او و خانواده‌اش را حفظ می کند تا وی را به سوی خانواده‌اش باز گرداند، و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند حافظ او می‌باشد» . [142]

نه- عنایت و توجه سیدالشهدا (ع)

---

[139] کافی , مرحوم کلینی , ج 4 ص 582

[140] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 295

[141] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 322

[142] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 247

ا مام صادق (ع) فرمود: «حسین در نزد پروردگارش ... به زائرانش نظر می کند . او نگاه می کند که چه کسی برای آن حضرت گریه می کند، پس برای او طلب آمرزش کرده و پدرانش را می‌خواند تا برای آن زائر دعا کرده و طلب آمرزش و مغفرت نمایند. سپس امام (حسین) می فرماید: اگر زائر من می‌دانست که خدا چه چیزی برای او عطا می فرماید شادی او بیشتر از جزع و بی‌تابی وی می‌گردید» . [۱۴۳]

و امام حسین (ع) فرمود: «هر کس مرا در زندگانیش زیارت کند، پس از مرگش بازدیدش خواهم کرد» . [۱۴۴]

ده- خیر و برکت زیاد

امام صادق (ع) فرمود: «اگر مردم می‌دانستند که چقدر خیر و برکت در زیارت امام حسین (ع) وجود دارد ، برای زیارت کردنش با یکدیگر مقاتله می‌کردند، و هر آینه اموالشان را برای رفتن به زیارتش می‌فروختند» [۱۴۵]

و امام باقر (ع) فرمود: «اگر مردم می‌دانستند که زیارت قبر شریف حسین (ع) چه مقدار فضیلت و برکت دارد، از شوق زیارت جان می سپردند و نفسهایشان از شدت حسرت بند می‌آمد» [۱۴۶]

یازده- برابری زیارت قبر حسین (ع) با حج

عبدالله بن عبید انباری گوید: به امام صادق (ع) عرضه داشتم : فدایت شوم ، همه ساله وسایل تشرف به حج برایم فراهم نمی‌شود. فرمود: «چون قصد حج نمودی و اسباب برایت فراهم نگشت ، به زیارت قبر

---

[143] امالی شیخ طوسی , ص 55

[144] بحارالانوار , علامه مجلسی , ج 101 ص 16

[145] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 87

[146] سفینة البحار, محدث قمی , ج 1 ص 565

حسین (ع) برو، که یک حج برایت نوشته می شود و چون قصد عمره نمودی و وسایل مهیا نشد ، عزم زیارت قبر حسین (ع) نما، که یک عمره برایت منظور می شود»[۱۴۷]

دوازده - نام زائر در اعلی علیین ثبت می‌شود

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس به زیارت قبر حسین (ع) برود در حالی که عارف به حق او باشد، خداوند نام او را در اعلی علیین می‌نویسد» . [۱۴۸]

سیزده- غرق شدن در رحمت الهی

از امام صادق (ع) پرسیدند: ثواب کسی که قبر امام حسین (ع) را زیارت کند، در حالی که کبر و غرور نداشته باشد چیست ؟ فرمود: «برایش هزار عمره و حج مقبول نوشته می شود . اگر شقی باشد، سعید نوشته می گردد، و پیوسته در رحمت الهی غوطه‌ور خواهد بود» . [۱۴۹]

چهارده- دعای معصومین برای زائر

معاویهٔ بن وهب از امام صادق (ع) نقل نموده که فرمود: «ای معاویه، زیارت قبر حسین (ع) را از روی ترس وامگذار ، زیرا هر که آن را ترک کند ، چنان دچار حسرت می‌شود که آرزو نماید قبرش نزد او باشد . آیا دوست نداری که خداوند تو را در زمره کسانی به حساب آورد که رسول خدا (ص) و علی و فاطمه و امامان معصوم (ع) برایش دعا می‌کنند؟» [۱۵۰]

---

[147] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 306

[148] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 324

[149] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 328

[150] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 199

و نیز فرمود: «همانا فاطمه (س) دختر محمد (ص) نزد زائران قبر فرزندش حسین (ع) حضور یافته و برای گناهانشان طلب آمرزش می‌کند». [۱۵۱]

پانزده- تجلی خدا

امام صادق (ع) فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی، قبل از اهل عرفات ، برای زائران قبر حسین (ع) تجلی می نماید، حوایج آنان را بر آورده می‌کند ، گناهانشان را آمرزیده و درخواستهایشان را به اجابت مقرون می‌سازد ، و سپس متوجه اهل عرفات شده و در مورد آنان نیز اینگونه عمل می‌کند». [۱۵۲]

شانزده- سعادت

امام صادق (ع) به عبدالملک خثعمی فرمود: «زیارت حسین بن علی (ع) را ترک مکن و دوستانت را نیز به آن فرمان بده، تا خداوند بر عمرت افزوده و روزیت را زیاد گرداند. خداوند سبحان زندگانی تو را در سعادت قرار خواهد داد، و نمی‌میری مگر سعادتمند ، و تو را در سلک سعادتمندان خواهند نوشت » . [۱۵۳]

هفده- تأثیر زیارت در روز عاشورا

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس قبر حسین را در روز عاشورا زیارت کند ، همانند کسی است که در برابر او به خون خود غلطیده باشد» . [۱۵۴]

هیجده- قرار گرفتن در جوار پیامبر و علی و فاطمه (ع)

---

[151] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 204

[152] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 346

[153] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 292

[154] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 331

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس می‌خواهد در جوار پیامبر (ص) و علی و فاطمه (ع) باشد، نباید زیارت حسین بن علی (ع) را ترک کند» [155]

نوزده- تأثیر زیارت در روز قیامت

امام صادق (ع) فرمود: «هیچ کس در روز قیامت نیست مگر آنکه آرزو می‌کند که ای کاش از زائرین امام حسین (ع) می‌بود زیرا مشاهده می‌نماید که با زائران حسین (ع) به واسطه مقامی که در نزد پروردگار دارند، چگونه عمل می‌شود» . [156]

و نیز فرمود: «هر کس دوست دارد در روز قیامت بر سر سفره‌هایی از نور بنشیند پس باید از زائرین حسین بن علی (ع) باشد» .[157]

و زرارهٔ بن اعین گوید: «امام صادق (ع) فرمود: «زائرین حسین یک برتری نسبت به سایر مردم دارند» پرسیدم : برتریشان چیست ؟ فرمود: «چهل سال قبل از مردم وارد بهشت می‌شوند در حالی که دیگران هنوز در حال حساب هستند» . [158]

بیست- رهایی از شداید قیامت

رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: «من تعهد می‌کنم که در روز قیامت هنگامه رستاخیز ، ضمن ملاقات با زائر حسین (ع)، دستش را بگیرم و از مراحل هول‌انگیز و سختیهای قیامت نجاتش بخشیده و او را به بهشت وارد کنم».[159]

---

[155] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 230

[156] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 330

[157] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 331

[158] بحارالانوار , علامه مجلسی , ج 44 ص 235

[159] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 278

بیست و یک- نجات از آتش جهنم

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس قبر حسین (ع) را به خاطر خداوند و در راه خدا زیارت نماید، خداوند او را از آتش دوزخ آزاد می‌سازد، و روز ترس بزرگ (قیامت) او را ایمن می‌دارد . از خداوند نیز هیچ حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را طلب نمی‌کند مگر آنکه به او عطا می‌نماید»[۱۶۰].

این آثار و آثار دیگری که به خاطر اجتناب از طولانی شدن مطلب ذکر نکردیم ، همگی به برکت وجود حضرت سیدالشهدا (ع) است که امیدوارم هر چه زودتر توفیق زیارت مرقد مطهرش نصیب تمام عاشقان گردد.

40-

شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: این عنایاتی است‌که به برکت امام حسین علیه السلام به دوستان آن حضرت می رسد، پس خود آن بزرگوار چه مقام و منزلتی دارند؟

فرمود:

خدای متعال، امام حسین علیه السلام را به پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم ملحق نمود، آن حضرت به همراه جدبزرگوارش و در درجه ومنزلت پیامبرخدا صلی الله علیه وآله وسلم است.

آن گاه امام صادق علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

«... والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بإیمان ألحقنا بهم ذریتهم»[161]

و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان آوردند،فرزندانشان را به آنان ملحق »

---

[160] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 324

[161] سوره طور، آیه 21.

می کنیم».[162]

41-

ایه الله نجابت می‌فرمودند: همین که نزدیک می‌شد ماه محرّم ،مرحوم آیت اللّه سید علی قاضی دیگر قرار نداشتند، همه می‌دانستند آن جذبه ربّ الارباب، آن عنایات حضرت ابا عبداللّه الحسین (ع)، این آتش عشق به خداوند و ائمّه این بزرگوار را از خود بی‌خود می‌کرد، لذا مقداری نان و خوراکی تهیه می‌کردند اهل منزل و این بزرگوار از منزل خارج می‌شدند و پیوسته محزون و گریان بودند.[۱۶۳]

42-

از امام زمان (علیه السلام) نقل شده که

درباره‌ی مصیبت امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید:

بکت السماء و سکّانها و الجنان و خزّانها و الهِضاب و اقطارها، و البحار و حیتانها، و الجنان و وِلدانها و » البیت و المقام، و المشعر الحرام، و الحلّ و الحرام.

آسمان و ساکنانش، و بهشت و خزینه دارانش،   :

و کوه‌های گسترده بر روی زمین و کرانه‌هایش،

و دریاها و ماهیانش، و جنّیان و فرزندانش،

و خانه‌ی خدا و مقام ابراهیم، و مشعر الحرام،

و حلّ و احرام، بر او گریستند»::

کاری که امام حسین (علیه السلام) انجام داد

دوست و دشمن را به گریه درآورده و به تحسین واداشت

---

162 اصول کافی

163 سید علی قاضی و شاگردانش

[164].و نه تنها موجودات ذی شعور بلکه تمام موجودات عالم و ذرات آن بر آن حضرت گریه کردند

43-

::ایه الله مجتهدی:ا ین را یادگاری از من داشته باشید

اقامه که می گویید:

قبل از گفتن الله اکبر :

یک سلام به امام حسین بدهید:

این نمازتان عالی می شود:

44- ثواب زیارت امام حسین علیه السلام در بیان امام زمان عج

علی بغدادی می‌گوید: در تشرف خود به حضرت صاحب الامر علیه السلام عرض کردم: ای سرور ما! مسأله‌ای دارم؟ فرمود: بپرس. گفتم: روضه خوان‌های امام حسین علیه السلام، می‌خوانند که سلیمان اعمش، نزد شخصی آمد و از زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام پرسید، آن شخص گفت: بدعت است. شب آن شخص در عالم رؤیا، هودجی را میان زمین و آسمان دید، سؤال کرد: در آن هودج کیست؟ گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری. گفت: به کجا می‌روند؟ گفتند: امشب شب جمعه، برای زیارت امام حسین علیه السلام می‌روند. همچنین دید رقعه‌هایی از هودج می‌ریزد ودر آنها نوشته است: «امان من النار؛ لزوار الحسین فی لیلهٔ الجمعهٔ امان من النار یوم القیامهٔ؛ این برگ امانی است در روز قیامت برای زوار امام حسین علیه السلام در شب‌های جمعه». آیا این حدیث، صحیح است؟ فرمودند:

164

.16بحارالانوار، ج 101، ص 328 .

آری! راست ودرست است.گفتم: سیدنا! صحیح است که می‌گویند: هر کس امام حسین علیه السلام را در شب جمعه زیارت کند، این زیارت برگ امان از آتش است؟ فرمود: آری والله؛ و اشک از چشمانش جاری شد و گریست...[165]

45-

سرباز سرفراز اسلام

وقتی «قیس بن مصهر» به کوفه رسید تا نامه امام حسین علیه السلام را به کوفیان برساند «حصین بن نمیر» خواست او را تفتیش کند.

جناب قیس نامه امام علیه السلام را بیرون آورد و جوید.

حصین بن نمیر او را به نزد عبیداللّٰه بن زیاد برد، وقتی نزد آن ملعون رسید پرسید، تو کیستی؟ فرمود: من از شیعیان امیرالمؤمنین و پسرش حسین بن علی هستم.

ابن زیاد گفت: چرا کاغذ را جویدی؟ در جواب گفت: به خاطر آن که تو نفهمی که در آنچه نوشته شده است

ابن زیاد: از چه کسی و برای چه کسی نوشته شده بود؟ قیس: از سوی حسین بن علی علیهما السلام به سوی اهل کوفه نوشته شده بود که اسامی آن‌ها را نمی دانم.

ابن زیاد خشمگین شد و گفت: واللّٰه! از تو دست بر نخواهم داشت تا مرا به اسامی آن‌ها آگاه سازی و یا بر روی منبر رَوی و حسین بن علی و پدرش را مورد لعنت قرار دهی وگرنه تو را پاره پاره می کنم.

---

165 ره یافتگان،ص56

قیس به منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی بر پیامبر و اظهار ارادت و محبّت به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهما السلام، عبیداللّٰه بن زیاد و پدر و مادرش و طغیانگران بنی امیه را مورد لعنت قرار داد، آن گاه فرمود: ای مردم! من فرستاده حسین بن علی به سوی شما هستم که در فلان مکان هست، او را اجابت کنید.

در این هنگام ابن زیاد امر کرد او را از منبر پایین آوردند و از بالای قصر با دست بسته به زیر انداختند که استخوان های بدنش در هم شکست و تا رمقی در بدن داشت سر از بدنش جدا کردند. [۱۶۶]

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

مَنْ رَزَقَهُ اللّهُ حُبَ الاَئمَّهًِ منْ اَهْلِ بَیتی فَقَدْ اَصابَ خَیرَالدُّنیا وَالاخرَهًِ.

کسی که خداوند محبّت ائمه از اهل بیت مرا روزی او گردانیده است به خیر دنیا و آخرت دست یافته است. [۱۶۷]

46-

...شخص ساعت ساز و کبوترانی که به امام حسین علیه السلام پناه برده بودند

نتیجۀ العلماء الاعلام حاج میرزا اسماعیل بن الحاج میرزا لطفعلی بن میرزا احمد مجتهد تبریزی فرمود : یکی از رفقای اهل تبریز که برادر مشهدی حسین ساعت ساز تبریزی که در صحن و سرای حایر آقا ابی عبداللّه الحسین (ع) بود و در یکی از حجرات آن ساعت سازی میکرد و از اعتبار خوبی هم در این باب برخوردار بود ، اتفاقی مبتلا به فلج شد و مدتی هم معالجه کرد ولی نتیجه ای نگرفت دیگر به دکترها مراجعه نکرد و از عافیت مایوس گردید مردم او را سرزنش کردند که چرا معالجه نمی کنی با اینکه این مرض قابل معالجه است و امید بهبودی هست .

---

166 منتخب التواریخ، ص 295

167 مشکوةالانوار، ص 81

گفت من از شفا ماءیوسم . سبب یاءس را پرسیدند ؟ گفت : من در این حجره ساعت سازی میکردم و این کبوترها خیلی به حجره می آمدند و اسباب و اثاثیّه مرا می شکستند و مرا اذیت می کردند . یک روز باخود خیال کردم که این کبوترها بلا صاحب و صحرایی هستند و صید کردن آنها جایز است ، روزی یک جفت از آنها می گرفتم و با عیال و اهل بیتم می خوردیم ، و این کار دو سود داشت یکی اینکه گوشت رایگان خورده ایم دوم اینکه اذیت آنها کمتر می شود ، پس دامی برای آنها پهن کرده و آنها را صید کردم و به این ترتیب روزی دوتا کبوتر صید می نمودم مدتها از این کارگذشت . یک شب در عالم خواب آقا سیدالشهداءع را زیارت نمودم که ناراحت به من نگاه کرده و فرمود این کبوترها از تو شکایت دارند ، آنها را اذیت مکن ، تا این حرف را شنیدم ترسیدم و هراسان از خواب برخواستم و از کرده خود پشیمان و تائب گردیدم مدتی این کار را رها کردم تا آنکه نفس مرا اغواء نمود که به خواب اعتباری نیست و در این باب شرعا جایز است باز شروع به صید کبوترها نمودم و می خوردیم تا آنکه باز یک شب دیگر عزیز زهرا آقا سید الشهداء علیهماالسلام را در خواب دیدم که تندتر از دفعه قبل به من نظر می کند و فرمود این کبوترها به من پناه آورده اند مگر نگفتم آنها را اذیت مکن و الا تو را اذیت می کنم باز ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم نادم و تائب شدم . دوباره پس از مدتی باز نفس اماره در مقام وسوسه برآمد که این خواب بوده و معلوم نیست صحیح باشد و ما هم مجاورین در خانه آن حضرت هستیم و پناه به او آورده ایم و چطور می شود که کبوتر صحرایی را از ما منع نمایند و ما را به جهت آنها اذیت کنند باز به عمل سابق برگشتم دامی گذاشتم و دوباه مشغول صید شدم و این ناخوشی عارضم شد که جزای آن کار است ..[168]

47-

شخصی از امام صادق (ع) پرسید ■:

آقا جان!جدتان امام حسین (ع) الان کجاست؟

---

[168] کرامات الحسینیه

حضرت فرمودند: چقدر جثه تو کوچک است و چقدر سوال تو بزرگ است!

بدن مبارک امام حسین (ع) در قبر است اما روح بزرگشان سمت راست عرش خدا نزد جد و پدر و مادرشان است و نظر مبارک امام حسین (ع) به دو مکان و موضع است:

1. به زوار قبرش

2. به مجالس عزایش

آنگاه حضرت فرمودند: امام حسین (ع) از جد و پدر و مادر و برادرش خواهش می کنند که برای عزادارانش استغفار نمایند تا خدا آنان را بیامرزد.

.

در روایتی دیگر امام حسین (ع) فرمودند:

اگر گریه کننده بر من می دانست که چه اجری نزد خداوند دارد

شادی اش از اندوهش بیشتر می گردید.[169]

48–

شفاعت تمامی انبیاء؛ با دستان بریده حضرت ابالفضل(علیه السلام)

فردای قیامت تمامی انبیاء در حل مشکلات امت خود، عاجز می مانند و همگی ایشان، به خدمت نبی مکرم(صلی الله علیه و آله) می رسند و نبی مکرم هم می آید پیش «حضرت زهرا» و می فرماید که زهرا جان انبیاء درب خانه ما آمده اند؛ برای امروز چه تهیه کرده ای؟

---

[169] چشمه سار عشق، ص 10

قصص الحسینیه، ص 72

تعبیری که ایشان در روایت آورده، این است که حضرت صدیقه طاهره(سلام الله علیها) عرضه می دارد که:

«کفانا لاجلِ هذا المقام، الیدان المَقطوعتان مِــن ابنی العباس»

برای این مسئله، دو دست بریده فرزندم عباس، ما را کفایت می کند.[۱۷۰]

-49

: بشیر دُهّان نقل می کند

زمانیکه امام صادق علیه السلام در حیره نزول اجلال فرموده و جماعتی از شیعه محضر مبارکش بودند حضرت روی مبارکشان را به من نموده و فرمودند:

ای بشیر امسال به حجّ رفتی؟

.عرض کردم: فدایت شوم، خیر، ولی‌در روز عرفه به زیارت قبر حسین بن علی علیهما السّلام رفتم

حضرت فرمودند:

ای بشیر به خدا قسم آنچه از اجر و ثواب برای اصحاب مکّه (حاجی‌ها) در مکّه می‌باشد از تو فوت نشده.

عرض کردم: یعنی در این زیارت من ، اجر و ثواب وقوف به عرفات بوده؟

برایم فرموده خود را تفسیر بفرمائید:

حضرت فرمودند:

---

[170] معالی السبطین، ج1، ص 452

ای بشیر وقتی یک نفر از شما کنار فرات غسل نمود و سپس به زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السّلام رفت در حالی کهبه حق آن حضرت عارف و مطّلع باشد البتّه خداوند متعال به هر قدمی که وی از زمین بلند می‌کند و سپس آن را بر زمین می‌نهد اجر صد حج و صد عمره قبول شده می‌دهد و اجر صد جنگ که وی در معیّت نبیّ مرسل با دشمنان خدا و رسول او نموده را برایش منظور می‌فرماید.

ای بشیر: بشنو و به کسانی که قلبشان ظرفیّت پذیریش آن را دارد برسان و بگو: کسی که امام حسین علیه السّلام را در روز عرفه زیارت کند مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده.[171]

50- محبت حضرت ابراهیم (ع) به امام حسین علیه السلام

امام رضا علیه السلام در حدیثے مےفرماید :

وقتے ڪه خداوند به ابراهیم فرمان قربانے ڪردن فرزندش را داد، او آرزو ڪرد اے ڪاش »

قوچ نمےآمد تا وے شایسته عالےترین درجات «صاحبان پاداش بر مصایب» مےشد.

«در این هنگام، خدا وحی ڪرد: «اے ابراهیم! محبوبترین خلق نزد تو ڪیست؟: :

ابراهیم پاسخ داد: «پروردگارا! خلقے را نیافریدے ڪه در نزد من محبوبتر از حبیب تو، محمد صلے الله علیه وآله وسلم باشد.

خدا فرمود: «محمد یا فرزند محمد صلے الله علیه وآله وسلم را بیشتر دوست دارے یا خود و : :

«فرزندت را؟

ابراهیم پاسخ داد: «محمد و فرزند او را.»

خدا فرمود: «ذبح و ڪشته شدن فرزند محمد صلے الله علیه وآله وسلم به دست دشمنانش از : :

«روے ظلم دردناڪتر است، یا قربانے ڪردن فرزندت به دست خود براے اطاعت از فرمان من؟

ابراهیم پاسخ داد: «ذبح فرزند محمد صلے الله علیه وآله وسلم دردناڪتر است.»

خداوند فرمود: «اے ابراهیم! به زودے جمعیتے از روے ظلم فرزند آن حضرت را ذبح مےڪنند : :

و در نتیجه، آن جمعیت مورد غضب من واقع مےشوند.»

---

[171] کامل الزیارات،ص172

پس ابراهیم گریہ ڪرد و خداوند بہ او فرمود: «اے ابراهیم! گریہ تو براے فرزند محمد صلے ::
الله علیہ وآلہ وسلم (امام حسین علیہ السلام) را بہ جاے گریہ تو بر فرزندٺ ـ بہ فرض قربانے
ڪردن و گریہ ڪردن بر او ـ قرار دادم و عالےترین درجاٺ پاداش «صاحبان پاداش براے مصایب»
را بہ تو عنایٺ ڪردم».

51- آیت الله میلانی کاری عجیب کرد

خطیب مشهور حاج آقای باقری که از شاگردان مرحوم آیت الله میلانی(ره) بودند می گفتند:

یکبار که در خدمت استادم بودم ایشان فرمودند:

فلانی! منبر که می روی ۴۰ نفر از این جوانان پای منبرت را بیاور کارشان دارم!

منکه از این دستور استاد تعجب کرده بودم اطاعت امر کرده و ۴۰ نفر از جوانان را آوردم.

آقا فرمودند: یکی یکی بیایند داخل اتاق؛

ما اصلا نفهمیدیم که چه کار دارد.

فقط هر جوانی وارد می شد پس از چند لحظه با چشم گریان بیرون می آمد و اصلا حرف نمی زد؛

حدودا ۲۰ نفر وارد شدند تا اینکه من بیتابی کردم و داخل رفتم ببینم حکایت چیست؟!

وقتی وارد اتاق شدم آقا نشسته بودند و کفنش هم کنارش بود و هر جوانی داخل می شد از او سوال می کرد که:

توامام حسیـــن(ع) را دوست داری؟!

آنها جواب می دادند: بله

آقا می فرمود: خیلی؟

جواب می دادند: ان شاءالله که همین طور است،

به محض اینکه اشک از دیده جوانان جاری می شد، آقای میلانی سریع کفن خود را به اشک آنها می مالید.

با دیدن این صحنه جوانان بیشتر منقلب می شدند و گریه می کردند و از اتاق بیرون می آمدند.

بعدا از ایشان سوال کردم:

آقا شما که مرجع هستید و اجازه اجتهاد خیلی از مراجع را شما داده اید، و دیگر به این مسائل احتیاج ندارید.

آقا فرمودند:اگر چیزی به دردم بخورد همین توسل به حسین زهراست.[۱۷۲]

52- امام رضا علیه السلام فرمودند :

به همان علّتی که خدای تعالی ذبح را از حضرت اسماعیل دفع نمود، به همان علّت نیز ذبح و قربانی شدن را از حضرت عبدالله

(پدر رسول خدا)برداشت؛

و آن علّت عبارت از این است که: رسول خدا و ائمّه معصومین علیهم‌السّلام از صلب این دو نفر می‌باشند. و به واسطه یُمْن و برکت وجود این حضرات معصومین علیهم‌السّلام بود که خداوند این مسأله را از آنها دفع نمود، و بنابراین دیگر سنّت بر ذبح اولاد از سایر افراد جاری نشد.[173]

53-

مفضل بن عمر نقل کرده که وی گفت ؛

[172] کرامات معنوی،ص۴۷ و ۴۸

[173] اسرار ملکوت،ج1،ص257

حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند :

گویا می بینم که فرشتگان با مؤمنین بر سر قبر حضرت حسین بن علی علیه السلام ازدحام کرده اند .

راوی می گوید ؛ عرضه داشتم ؛ آیا مؤمنین فرشته ای را می بینند ؟

حضرت فرمودند:

هرگز ، هرگز ، آنها به خدا قسم ملازم و همراه مؤمنین بودند حتی با دست هایشان به صورتهای آنها مسح می کشند .

سپس امام علیه السلام فرمودند :

خداوند منّان هر صبح و شام از طعام بهشت بر زُوّار امام حسین علیه السلام نازل می فرماید و خدمتکاران ایشان فرشتگانند .

هیچ بنده ای از بندگان خداوند حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را از خداوند متعال درخواست نمی کنند مگر آنکه خدا به او اعطاء می فرماید .

راوی می گوید ؛ عرض کردم؛ به خدا قسم این کرامت می باشد .

امام علیه السلام به من فرمودند :

ای مفضل : برایت بیشتر بگویم ؟

عرضه کردم ؛ بلی سرور من .

حضرت فرمودند :

گویا می بینم تختی از نور را که گذارده اند و بر روی آن قبّه ای از یاقوت سرخ زده شده که با جواهرات آن را زینت نموده اند و حضرت امام حسین علیه السلام بر روی آن تخت نشسته اند و اطراف آن حضرت نود هزار قبه سبز زده اند و مومنین آن حضرت را زیارت کرده و بر آن جناب سلام می دهند.

پس خداوند متعال به ایشان می فرماید :

ای دوستانم از من سؤال کنید و بخواهید پس زیاد اذیت شدید و خوار و مقهور گردیدید؛

امروز ، روزی است که حاجتی از حاجات دنیا و آخرتتان را از من درخواست نکرده مگر آنرا روا می نمایم، پس خوردن و آشامیدنشان در بهشت می باشد.

پس به خدا قسم کرامت و احسانی که زوال نداشته و انتهای آن را نمی توان درک کرد همین است.[174]

54-ثواب جا مانده ی از زیارت حسین علیه السلام

هشام بن سالم: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کسی که خودش به واسطۀ بیماری یا مشکلی نتواند به زیارت امام حسین علیه السلام برود و در عوض شخصی دیگر را روانه کند(هزینه هایش را بدهد)، چه اجری دارد؟

امام صادق علیه السلام فرمودند:

1.به ازای هر درهمی که خرج کند، خداوند همانند کوه اُحد برایش حسنه می نویسد.

2.چندین برابر آنچه هزینه کرده را در همین دنیا به او برمی گرداند!

3.بلاهایی را که فرود آمده تا به او برسد، از او می گرداند و از وی دور می کند و مالش حفظ می شود.

هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع:.. قُلْتُ: فَمَا لِمَنْ یجَهِّزَ إِلَیهِ وَ لَمْ یخْرُجْ لِعَلَّةٍ تُصِیبُهُ قَالَ: یعْطِیهِ اللَّهُ بِکلِّ دِرْهَمٍ أَنْفَقَهُ- مِثْلَ أُحُدٍ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ یخْلِفُ عَلَیهِ أَضْعَافَ مَا أَنْفَقَهُ وَ یصْرَفُ عَنْهُ مِنَ الْبَلَاءِ مِمَّا قَدْ نَزَلَ لِیصِیبَهُ وَ یدْفَعُ عَنْهُ وَ یحْفَظُ فِی مَالِه.[1]

---

174 کامل_الزیارات باب 50 ح 3 ص 443

پس اگر جا مانده از قافله عشق حسینی در پیاده روی زیارت حسین به هر علتی توفیق نشد. بی نصیب نمی مانیم. چرا که امام صادق علیه السلام بشارت داده است. به شرطی که در مسیر حسین قدم برداریم و برای زائر حسین هزینه کنیم. گرچه به یک درهم و دینار، باشد[۱۷۵]

55-

عالم ربانی مرحوم آخوند ملا علی معصومی همدانی می فرمود:

وقتے با پای خود معصیتی انجام دادی،بارفتن به مسجد و مجالس حسینے علیه السلام،گناه آن را جبران کن.

اگر با چشم خود گناهی کردی با قرآن خواندن وگریه از خوف الهی ویا گریه بر مصائب اهل بیت علیهم السلام ،آن گناه را جبران کن.

اگر با گوش خود گناهی کردی، باشنیدن فضائل ائمه اطهار مخصوصا فضائل امیرالمومنین علیهم السلام گناه آن را جبران کن.

56-

یکی از بهترین ذخیره ها برای آخرتمان گریه و نوکری در خانه اباعبدالله است. یکی از آقایان بازاری نقل می کرد که من یک خانمی داشتم خیلی مومنه بود. یکی از کارهایش این بود که می رفت در مجلسه روضه امام حسین خدمت می کرد. مثلا کفشها را جفت می کرد چایی می رخت و جارو می کرد. می گفت: این خانمم از دنیا رفت بعد از مدتی خانمم را در خواب دیدم که جایش خیلی خوب است در باغی از باغهای بهشت است. گفتم: خانم از این عالم برای من بگو چه خبر؟ گفت: حاجی واجبات خیلی مهم است من هم انجام می دادم ولی مهم ترین چیزی که من را نجات داد نوکری در خانوه امام حسین علیه السلام بود.یادت است که من در مجالس امام حسین علیه السلام خدمت می کردم. آقا اباعبدالله علیه

---

[175] کامل الزیارت، ص129

السلام درم مردن به بالین من آمد. روزی که جنازه من را می بردند باران می آمد. مردم هم خیلی تند می بردید. دیدم آقا آمده کنار جنازه من به مردم فرمود: این مردم این نوکر من است جنازه اش را آرام ببرید که اذیت نشود. روزی که من را در قبر گذاشتید همه رفتید. دیدم قبر وسیع شد آقا تشریف آوردند فرمود: ناراحتنباش من مواظب شما هستم. و این باغی که می بینی مرحمتی آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام است.[۱۷۶]

57- محمد بن مسلم از امام باقرعلیه السلام روایت کرده: اگر مردم می دانستند، زیارت امام حسین علیه السلام چقدر فضیلت و ثواب دارد، بدرستیکه از شوق می مردند و نفسهایشان از روی حسرت بند می آمد. گفتم: چقدر فضیلت دارد، حضرت فرمودند: هر کس امام حسین علیه السلام را زیارت کند از روی اشتیاقی که به او دارد، خدا برایش هزار حج مقبول و هزار عمره مبرورۀ و اجر هزار شهید از شهداء بدر و اجر هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه قبول شده و ثواب هزار بنده آزاد کردن که مراد از آن رضای خدا باشد،می نویسد. [۱۷۷]

58- داوود رقی می گوید نزد امام صادق علیه السلام بودم، تا اینکه طلب آب نمود هنگامی که از آن نوشید دیدم ایشان را که اشک ریخت و دیدگانش غرق در اشک شد، پس فرمودند: ای داوود خداوند قاتل امام حسین علیه السلام را لعنت کند هیچ بنده ای نیست که آب بنوشد و امام حسین علیه السلام را یاد کند و قاتلش را لعنت کند مگر اینکه خداوند برای او حسنه می نویسد و صد هزار گناه را از او می ریزد و از برای او صد هزار درجه رفیع می‌گرداند و کانه صدهزار برده آزاد کرده و خداوند او را با دلی آرام وارد محشر می کند. [۱۷۸]

59-

داستان مردی که به زیارت امام حسین علیه السلام نمی‌رفت

---

[176] داستانهایی از فضیلت زیارت امام حسین (ع) نویسنده : علی میرخلف زاده

[177] وسائل الشیعه/ ج14/ص453

[178] الکافی : 6 / 391

شخصی از بزرگان هند به قصد مجاورت کربلای معلّی به این شهر آمد و مدت شش ماه در آنجا ساکن وقت زیارت حضرت امام حسین علیه السلام را ✾ شد و در این مدت داخل حرم مطهر نشده بود و هر اراده می‌کرد، بر بام منزل خود رفته، به آن حضرت سلام می کرد و او را زیارت می‌نمود؛ تا این که .مرتضی»که از بزرگان آن عصر و مرسوم به «نقیب الاشراف» بود رساندند سرگذشت او را به «سید

سید مرتضی به منزل او رفت و در این خصوص او را سرزنش نمود و گفت: «از آداب زیارت در مذهب اهل‌بیت علیه السلام این است که داخل حرم شوی و عقبه وضریح را ببوسی. این روشی را که تو داری، «.برای کسانی است که در شهرهای دور می‌باشند و دستشان به حرم مطهر نمی‌رسد

آن مرد چون این سخن را شنید گفت: «ای نقیب الاشرف» از مال دنیا هر چه بخواهی از من بگیر و مرا از .رفتن معذور دار

هنگامی که سید مرتضی سخن او را شنید بسیار ناراحت شد و گفت: «من که برای مال دنیا این سخن را «.نگفتم؛ بلکه این روش را بدعت و زشت می‌دانم و نهی از منکر واجب است

وقتی آن مرد این سخن را شنید، آه سردی از جگر پر دردش کشید. سپس از جا برخاست و غسل زیارت کرد و بهترین لباسش را پوشید و پا برهنه و با وقار ازخانه خارج شد و با خشوع و خضوع تمام، . نالان و گریان متوجه حرم حسینی گردید تا این که به در صحن مطهر رسید

نخست سجده شکر کرد و عتبه صحن شریف را بوسید. سپس برخاست و لرزان، مانند جوجه گنجشکی که آن را در هوای سرد در آب انداخته باشند، بر خودمی‌لرزید و با رنگ و روی زرد، همانند کسی که یک سوم روحش خارج گشته باشد، حرکت می‌کرد تا این که وارد کفش کن شد. دوباره سجده شکر به بوسید و برخاست و مانند کسی که در حال احتضار باشد داخل ایوان مقدس گردید جا آورد و زمین را .و با سختی تمام خود را به در رواق رسانید

چون چشمش به قبر مطهر افتاد، نفسی اندوهناک بر آورد و مانند زن بچه مرده، ناله جانسوزی کشید. سپس به آوازی دلگداز گفت: «اَهَذا مَصرَعِ سیدُالشهداء؟اهَذا مَقتَلُ سیدُالشهداء؟ ؛ آیا اینجا جای افتادن «امام حسین علیه السلام است؟ آیا اینجا جای کشته شدن حضرت سیدالشهداء است؟

.پس فریاد کشید و نقش زمین شد و جان به جان آفرین تسلیم نمود و به شهیدان راه حق پیوست[۱۷۹]

امام هادی (ع) شخصی را کربلا فرستاد تا برایش دعا کند 60-

ابو هاشم جعفری گفت: بر حضرت ابی الحسن علی بن محمّد «سلام اللّه علیهما» وارد شدم در حال که حضرت تب‌دار و بیمار بودند به من فرمودند: ای ابا هاشم شخصی از دوستان ما را به حائر بفرست تا برایم دعاء کند، از نزد آن حضرت بیرون آمدم در این هنگام با علی بن بلال مواجه شدم فرموده حضرت را برایش گفتم و از وی راجع به شخصی که حضرت فرموده اند درخواست کرده و جویا شدم. علی بن بلال گفت: شنیدم و اطاعت می کنم ولی می گویم: حضرت خودشان از حائر افضل و برتر هستند زیرا ایشان به منزله کسی است که در حائر می‌باشد (یعنی حضرت سید الشهداء) و دعای آن جناب برای خودشان افضل و برتر است از دعای من برای ایشان در حائر. من محضر امام «علیه السّلام» مشرف شده و گفته ی علی بن بلال را خدمتش عرض کردم، حضرت به من فرمودند: به او بگو: رسول خدا از بیت و حجر الاسود افضل بودند ولی در عین حال دور بیت طواف می کرده و حجر را استلام می فرمودند، خداوند متعال بقاع و مواضعی دارد که می خواهد در آن جاها خوانده شود تا دعای، دعاکننده .را مستجاب فرماید و حائر از جمله این مواضع می باشد

-61

عمرو، پسر امام حسن مجتبی (علیه السلام)، کودکی بیش نبود که در حادثه کربلا حضور داشت و سپس همراه کاروان اسیران اهل بیت (علیه السلام) وارد شام شد.

در یکی از مجالس شام، یزید به آن کودک گفت می توانی با پسر من کشتی بگیری؟

عمرو در پاسخ گفت من حال کشتی گرفتن ندارم.

---

[179] داستان‌های علوی، ج4، ص210/ دارالسلام عراقی، ص301.

اگر می خواهی زور بازوی پسرت را بدانی، به او شمشیری بده و به من هم شمشیری تا در حضور تو بجنگیم.

یا او مرا می کشد که در این صورت به جدم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) می پیوندم، یا من او را می کشم و او به جدش ابوسفیان و معاویه می پیوندد.

یزید از زبان گویا و قوت قلب عمرو تعجب کرد و شعری خواند که معنایش این است:

این برگ از آن شاخه درخت نبوت است که چنین شجاع و پر جرأت است.

منبع: منهاج الدموع، صفحه ۳۸۳

-62

داستان_اسحاق_یهودی

شیخ عباس می‌گوید: در عراق مرسوم است که شیعیان در روز اربعین خود را به شهر کربلا می‌رسانند، .تا در آیین سوگواری آل الله شرکت کنند

حدود 45 سال پیش در بازار بغداد کاروان سرایی بود به نام «کاروانسرای مرغی» حجره‌داران آن کاروانسرا نیز یک به یک روانه کربلا شدند فقط دو حجره دار ماندند یکی فردی شیعه به نام «محمد .«حسین» و دیگری حجره‌داری به نام «اسحاق

محمد حسین نیز قصد کربلا می‌کند برای خداحافظی نزد اسحاق می آید و می‌گوید: «من راهی کربلایم» .«اسحاق می‌گوید: «من هم می‌آیم

محمد حسین نگران از شناسایی اسحاق یهودی و برانگیخته شدن عواطف مردم می‌گوید: تو که یهودی هستی در آنجا کاری نداری تازه ممکن است تو را بشناسند و برانند یا حادثه‌ای پیش آید.»

اسحاق می‌گوید: «لباس عربی می‌پوشم و با عشایر بصره همراه می‌شوم، در آن صورت کسی مرا نخواهد شناخت»، گفت‌وگوی آن دو به پایان می‌رسد، محمد حسین راهی کربلا می‌شود و روزی پس از اربعین به بغداد باز می‌گردد.

شبانگاه در خواب می‌بیند که به زیارت مرقد مطهر امام حسین (ع) مشغول است.امام حسین(ع) از حرم بیرون می‌آیند.حضرت ابوالفضل(ع)، علی اکبر(ع)، قاسم بن حسن(ع) و حبیب بن مظاهر همراهان حضرت‌اند، امام از حبیب می‌خواهد تا نام زائران را بنویسد، حبیب نام‌ها را نوشته و به امام تقدیم می‌کند، پس امام از حضرت ابوالفضل (ع) می‌خواهند که بررسی کنند، مبادا نامی از قلم افتاده باشد.

حضرت ابوالفضل می‌فرمایند: «نام فردی یهودی به نام اسحاق از قلم افتاده است.»

حضرت امام حسین(ع) می‌فرمایند: همان که در سوگواری ما شرکت داشت، نام ایشان را هم بنویسید.

صبح، محمد حسین از خواب برمی‌خیزد، شگفت زده از ماجرایی که در رویا دیده، به حجره می‌رود تا قصه را با اسحاق باز گوید. به حجره که می‌رسد، اسحاق را می‌بیند که خانواده‌اش برگرد او جمع‌اند. پس از آن که محمد حسن چیزی بگوید، اسحاق لب می‌گشاید که «لازم نیست شما چیزی بگویید آن چه شما در خواب دیدید، من نیز در خواب دیدم.»

در پی این ماجرا که نشان از عنایت حضرت ابا عبدالله دارد اسحاق یهودی نزد آیت‌الله العظمی(محمد علی هبه الدین) شهرستانی مرجع بزرگ زمان می‌رود و ضمن تشرف به اسلام، خواستار اجازه‌نامه‌ای می‌شود که با استناد به آن رخصت یابد تا در کربلای معلی سکونت گزینند.

اسحاق با خانواده‌اش به کربلا می‌آیند و در خیابان عباس (شارع عباس) ساکن می‌شوند. جمعیت آنها اکنون به هفتصد تا هفتصد و پنجاه نفر می‌رسد و در آن محله کوچه‌ای به نام آنهاست و حمام و مغازه‌ها

و خانه‌ها.[۱۸۰]

63-

در ارتباط با ثواب زیارت امام حسین(ع) از امام باقر(ع) چنین نقل شده است:

اگر مردم می‌دانستند که در زیارت قبر حسین بن علی(ع) چه اجر و ثوابی است، حتماً از شوق و ذوق قالب تهی می‌کردند و به خاطر حسرت‌ها نفس‌هایشان به شماره افتاده و قطع خواهد شد.

راوی می‌گوید گفتم: در زیارت آن‌حضرت چه اجر و ثوابی است؟!

حضرت فرمودند: کسی که از روی شوق و ذوق به زیارت آن‌حضرت رود خداوند متعال هزار حجّ و هزار عمره قبول شده برایش می‌نویسد، اجر و ثواب هزار شهید از شهدای بدر، اجر هزار روزه‌دار، ثواب هزار صدقه قبول شده، ثواب آزاد نمودن هزار بنده که در راه خدا آزاد شده باشند برایش منظور می‌شود و پیوسته در طول ایام سال از هر آفتی که کمترین آن شیطان باشد محفوظ مانده و خداوند متعال فرشته کریمی را بر او موکّل کرده که وی را از جلو و پشت سر و راست و چپ و بالا و زیر قدم، نگهدارش باشد. اگر در اثناء سال فوت کرد فرشتگان رحمت الهی بر سرش حاضر شده و او را غسل داده، کفن نموده، برایش استغفار و طلب آمرزش کرده، تا قبرش مشایعتش نموده و به مقدار طول شعاع چشم در قبرش وسعت و گشایش ایجاد کرده و از فشار قبر در امانش قرار داده و از خوف و ترس دو فرشته منکر و نکیر بر حذرش می‌دارند و برایش دری به بهشت می‌گشایند و کتابش را به دست راستش می‌دهند و در روز قیامت نوری به وی داده می‌شود که بین مغرب و مشرق از پرتو آن روشن می‌گردد و منادی نداء می‌کند:

---

[180] مسافر نگاه سرخ- میرحمید میرمعصوم‌نژاد

این کسی است که از روی شوق و ذوق امام حسین(ع) را زیارت کرده، و پس از این نداء، احدی در قیامت باقی نمی‌ماند مگر آن‌که تمنّا و آرزو می‌کند که کاش از زوّار حضرت ابا عبد اللَّه الحسین(ع) می‌بود.[181]

64- مقدس اردبیلی وقتی به کربلا می رفت در آنجا نجاست ومدفوع خود را در مشکی جمع کرده سپس به خارج چهارفرسخی رفته دفن می نمود.علت را پرسیدند گفت چهارفرسخ در چهارفرسخ حرم حسین است من حاضر نیستم که در این مکان مقدس نجاست وارد کنم.[۱۸۲]

65- ملا محسن فیض کاشانی و مسلمان کردن مرد رومی

گویند :در زمان شاه عباس یکی از سران کشور خارجی ،پیکی رابهمراه شخصی نزد شاه ایران فرستاد ودر خواست کرده بود که دستوربدهید علمای شما با فرستادۀ ما در امر دین و مذهب مناظره کنند که اگرمغلوب شدند، به دین ما بگروید!!

فرستاده خارجی این قدرت را داشت که هرکه چیزی در دست می‌گرفت،او از آن خبر می داد.

شاه علما را جمع کرد وقرار شد که ملا محسن فیض با او مناظره کند. ملا محسن فیض به او گفت شاه شما دانشمندی نداشت که بفرستدو شما را که بی دلنش هستید برای مناظره با علمای ایران فرستاده‌است؟او گفت که شما از عهده شکست داند من بر نمی آید!اکنون چیزی‌در دست بگیر تا من بگویم چه چیزی است!

181

[1]. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، محقق، مصحح، امینی، عبد الحسین، ص ۱۴۲- 143، نجف اشرف، دار المرتضویۀ، چاپ اول، 1356ش؛ کامل الزیارات، ترجمه، ذهنی تهرانی، محمد جواد، ص 469، تهران، پیام حق، چاپ اول، 1377ش.

182 داستانهایی از زندگی علماء

ملا محسن فیض تسبیح مام حسین را درمشت خود پنهان کرد.آن‌شخص در دریای فکر غوطه ور شد وبسیار فکر می کرد.ملا محسن‌فیض گفت چرا جواب نمی دهی؟گفت طبق تخص خود می بینم که دردست تو قطعه ای ا خاک بهش است.تفکر من در این است که خاک‌بهشت چگونه به دست تو رسیده است؟ملا محسن فیض گفت:راست‌گفتی،در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسیحی از قبرمطهر دخترزاده پیامبرمان که امام بوده‌می باشد.و از این مطلب بطلان‌دین شما وحقانیت دین ما روشن شد.در این موقع آن شخص مسلمان‌شد.[۱۸۳]

66- اینجا وزارت فرهنگ است

یکبار من(فرزند ایه الله العظمی شاه ابادی) به خاطر دارم که در روز تاسوعا یا عاشورا مأمورین رضاخان به‌مسجد جامع آمدند که که مانع برگزاری مراسم عزاداری شوند ومی‌گفتند باید از وزارت فرهنگ اجازه بگیرید.

در این حال آیت الله شاه آبادی، خطاب به آقای سید علی اصغر آل‌احمد که صدای خیلی خوبی هم داشت، فرمودند که ((زیارت عاشورارا بخوان!

مرحوم آل احمد هم شروع به خواندن زیارت عاشورا کرد و در اثر آن‌صدای گریه و ضجه عزاداری مردم در تمام بازار بلند شد. بعد هم آیت‌الله شاه آبادی خطاب به مأمورین رضا خان گفتند به آن مرد قلدرچاروادار بگو که مانع عزاداری مردم نشود و به وزیر فرهنگ هم بگویدکه در وزارت فرهنگش را ببندد. اینجا وزارت فرهنگ ماست.[۱۸۴]

67- حجه الاسلام شیخ عباس عاشوری گفت:سی سال قبل دچار سرطان حنجره شدم و من دیگر قادر به صحبت کردن نبودم.پزشکان گفتند که مرض تو قابل معالجه نیست.

ایام محرم رسید ومن که هرسال محرم،منبر می رفتم وحال محروم شده ام نذر ام البنین کردم که روز شنبه روزه بگیرم وخطاب به آن بانو گفتم:ما هرسال شبهای محرم گریه کرده و منبر می رفتیم ولی

---

[183] همان

عارف کامل[184]

امسال محروم شده ایم.شب اول نماز مغرب وعشا را خواندم.گویا به من الهام شد که به مسجدبرو.به مسجد رفتم.عزاداری برقرار بود ولی منبری نداشتند.مردم با دیدن من به گریه افتادند.من بی اراده به طرف منبر رفتم واز پله های آن بالا رفتم.پس از قرار گرفتن بر منبر،یک دفعه شروع به سخنرانی کردم.بسم الله الرحمن الرحیم..و1/5ساعت صحبت کردم.چه مجلسی شد.همه ناله و گریه می کردند و ضجه می زدند.منهم متوجه شدم که مریضی ام برطرف شده.از آن موقع تا کنون دیگر کسالتی ندارم.[185]

68- شفا از جناب حرّبن یزید ریاحی

آقای قندهاری یکی از علمای مشهد است که مرد مقدسی استفرموده بودند:من در زمان طلبگی «تب لازم»داشتم.این تب انسان را رهانمی‌کرد.خیلی اوقات هم کسی را می‌کشته است.ضعف روی ضعف پدید می‌آمد تا منجر به فوت می‌شد.منهم مرگم نزدیک شده بود.رفقامی‌خواستند به زیارت حرّ بروند.م هم حوصله‌ام سر رفته بد وبه آنهاگفتم مرا هم ببرید.گفتند نمی‌شود.گفتم هرطوری هست مرابببری.اگرشده روی دوش شما باشم.

طلبه‌ها این کار را کدند.مرا بر دوش گرفتند وبردند.طلبه‌ها زیارتشان را که‌کردند،مرا گوشهٔ حرم گذاشتند ورفقا دنبال تفریح رفتند.و منهم زیارتم راکردم.یک وقت دیدم که یک زن عربی با یک بچهٔ فلج وناتوان وعقب‌مانده آمد.اورا کنار ضریح حضرت حرّ گذاشت ویک شبکه را گرفت‌وگفت:یا کاشف الکرب عن وجه الحسین!اکشف کربی بحقّمولاک الحسین.یعنی ای کسیکه غم وغصه را از حسین برطرف‌می‌نمودی!غم وغصه مراهم بحق حسین برطرف کن!

آن زن شبکه دوم را گرفت واین جمله را گفت.شبکه سوم را گرفت واین‌جمله را گفت ناگاه بچه ایستاد و آمد دامن مادرش را گرفت وگفت مادر!

آری بچه خوب شد.فهمیدم که این نوع معجزات رای این زن تازگی‌نداشته واثالش را بسیار دیده بود.این زن یک تعظیم وتشکری کرد وازحرم حضرت حرّ بیرون رفت.

---

[185] چهره درخشان قمربنی هاشم ع

من فکر کردم که این زن این حاجت را گرفت!من که یک واعظ وطلبه‌هستم ومروط به اهل بیتم چرا من حاجت نگیرم؟می‌توانست بلندشوم.لذا افتان وخیزان تا پای ضریح آمدم وشبکه را گرفتم وگفتم:یاکاشف الکرب عن وجه الحسین!اکشف کربی بحقّ مولاک

سپس همانند آن زن ،شبکه دوم را گرفتم وهمین جمله را گفتم.بعدشبکه سوم را هم گرفتم واین دعا را کردم.ناگاه دیدم مل آب که روی‌آتش بریزند بدن گرم من ،سرد شد.دیدم قدرت دارم.بلند شدم‌وایستادم.دیدم می‌توانم راه بروم.بنا کردم به راه رفتن.حتی دیدم‌می‌توانم بدوم!بنا کردم به نزد طلبه‌ها وگفتم بیائید!خوب‌شدم.»[۱۸۶]دویدن!آمدم

69- دامنۀ کوه الوند

یکی از علما با عده‌ای از همراهان شب به دامنه کوه الوند می‌رسندوتصمیم می‌گیرند که شب را در آنجا اطراِ کنند.سپس متوجه پیرمردی‌می‌شوند که در دامنه کوه زندگی می‌کند.نزد او می‌روند و از او علت کوه‌نشین شدنش را می‌پرسند.او می‌گوید که مدتی است میل به عبادت دربیابان وکوه را پیدا کرده لذا چندسال است که در اینجا به عبادت مشغول‌است.از خاطرات او در این مدت می‌پرس ند او جواب می‌دهد که شبی‌مشغول نماز بودم که ناگاه صدای حیوانات درنده و وحشی راشنیدم.وقتی نگاه کردم دیدم عده‌ای از حیوانات وحشی واهلی بطرف‌من می‌آیند.من نماز را تمام کردم ودچار وحشت شدم.ناگاه دیدم که آنهادور مرا گرفتند وسرهای خود را به زمین می‌کوبیدند وناله می‌کردند.من‌از عمل اینها تعجب کردم ولی بیادم آمد که امشب شب عاشورا است‌وطبق روایات حیوانات هم برای امام حسین(ع)عزاداری می‌نمایند.من‌عمامه‌ام را برداشتم وشروع کردم به سر وسینه زدن وحسین حسین‌کردن.ناگاه آنها هم با من هم آواز شدند وچندساعتی به این حالت بود تاکم کم پراکنده شدند.[۱۸۷]

---

[186] داستانهائی از علماء-نویسنده : علی میرخلف زاده

[187] داستانهای شگفت

70-مستشرق آلمانی از عزاداری بر حسین (ع) تعجب می کند

مستشرق آلمانی می نویسد : در اقیانوس کبیر در کشتی نشسته بودم عبورم به اتاقی افتاد دیدم یک مرد به تنهائی روی صندلی نشسته و چیزی با خود می خواند و اشک می ریزد حس انسان دوستی مرا واداشت که از او علت گریه اش را سؤال کنم مبادا بر او ظلمی شده باشد که در این حین دیدم حلوائی پخته را در ظروف متعدد به مسافرین کشتی هدیه می نماید. گفتم: تو کیستی و این حالات چیست؟ گفت: من از شیعیان آل محمد (ص) هستم و چون امام ما در این روز به شمشیر ستم به خون آغشته و یاران و اولاد و اصحاب او را هم کشتند من به یاد آن روز اشک می ریزم و این غذا را به نذر به پاس قیام خدا پسندانه او هدیه می کنم.

پرسیدم نام او کیست و کجا بود؟

گفت: حسین بن علی (ع) در کربلا شهید شده است.

آنگاه آن مستشرق تحقیقاتی کرده و رساله ای در نهضت وقیام حسین (ع) نوشته است.[۱۸۸]

71- در آداب زیارت حرم حسینی

و آن بسیار است و در اینجا به چند چیز اکتفا می‌شود اوّل غسل پیش از بیرون رفتن برای سفر زیارت دوّم ترک کلام بیهوده و لغو و مخاصمه ومجادله در راه سیّم غسل برای زیارت هر امامی چهارم طهارت از حدث کبری' وصُغری' پنجم پوشیدن جامه‌های پاک و پاکیزه و نو ششم در وقت رفتن به روضۀ مقدسه گامها را کوتاه برداشتن وبه آرامی و وقار سیر نمودن و خاضع و خاشع بودن و سر به زیر انداختن و به بالا و اطراف خود التفات ننمودن هفتم خوشبو نمودن خود را در غیرزیارت امام حسین {برای مردان}هشتم در وقت رفتن به حرم مطهّر زبان را به ذکر تکبیر و تحمید و تسبیح و تهلیل و تمجید مشغول کردن و به صلوات‌فرستادن بر محمّد و آل محمّد: دهان را معطّر نمودن نهمّ بر در حرم شریف ایستادن و اذن دخول طلبیدن و سعی در تحصیل رقّت قلب وخضوع و شکستگی خاطر

---

[188] http://sarallah.valiasr-aj.com/include/VIEW.php?bankname=LIBLIST&RADIF=0000003546

نمودن به تصوّر و فکر در عظمت و جلالت قدر صاحب آن مرقد منوّر و اینکه می‌بیند ایستادن او را و می‌شنود کلام او را وجواب می‌دهد سلام او را چنانچه به همهٔ اینها شهادت می‌دهد در وقت خواندن اذن دخول وتدبّر در محبّت و لطفی که به شیعیان و زائران خود دارندو تأمّل در خرابیهای حال خود و خلافها که به آن بزرگواران کرده و فرموده‌های بی‌حدّ که از ایشان نشنیده و آزارها و اذیّتها که از او به ایشان یا به‌خاصّان و دوستان ایشان رسیده که برگشتن آن به آزردن ایشان است و اگر براستی در خود نگرد قدمهایش از رفتن باز ایستد و قلبش هراسان وچشمش گریان شود و این روح تمام آداب است‌دهم بوسیدن عتبهٔ عالیه و آستانهٔ مبارکه است‌بود یازدهم مقدّم داشتن پای راست در وقت‌داخل شدن و مقدّم داشتن پای چپ در وقت بیرون آمدن مانند مساجد دوازدهم رفتن به نزد ضریح مطهّر بنحوی که بتواند خود را به آن بچسباند وتوهّم آنکه دورایستادن ادبست وَهْم است زیرا که وارد شده تکیه کردن بر ضریح و بوسیدن آن سیزدهم در وقت زیارت پشت به قبله و رو به قبرمنوّر

ایستادن‌چهاردهم ایستادن در وقت خواندن زیارت اگر عذری ندارد از ضعف و درد کمر و درد پا و غیرها پانزدهم گفتن‌تکبیر در نزد دیدن قبر مطهّر پیش از شروع در خواندن زیارتهفدهم بجا آوردن نماز زیارت و اَقَلِّ آن دورکعتست شیخ شهید فرموده که اگر زیارت برای پیغمبر است نماز را در روضهٔ مطَهَّره بجا آورد و اگر در حَرَم یکی از ائمّه است در بالای سر بجا آورد واگر بجا آوردآن دو رکعت را در مسجد مکان یعنی مسجد حرم جایز استهیجدهم خواندن سورهٔ یس ٓ در رکعت اوّل و سورهٔ الرَّحْمن در رکعت دوّم‌نوزدهم شیخ شهید؛ فرموده که کسی که داخل حرم مطهّر شود و ببیند که نماز جماعت منعقد شده است ابتدا به نماز کند پیش ازآنکه زیارت کند و همچنین ترک کند زیارت را و داخل نماز شود اگر وقت نماز شدهنماز بیستم از جمله آداب زیارت شمرده تلاوت کردن قرآن نزد ضَر'ایح مطهّره و هدیّه کردن آن‌را به روح‌مقدّس مَزُور بیست و یکم ترک نمودن سخنان ناشایسته و کلمات لغو و بیهوده واشتغال به صحبتهای دنیویّه که همیشه در هر جا مذموم و قبیح و مانع رزِ و جالب قساوت قلب است خصوص در این بقاع مُطهّره و قُباب س'امِیَه که‌خدای تعالی خبر

می‌دهد از بزرگی و جَلاَلَت آنها در سورهٔ نُور بیست و سیّم وداع کردن امام عرا در وقت بیرون رفتن از بلد آن حضرت به مأثور یا به غیر آن بیست وچهارم توبه و استغفار نمودن به جهت گناهان و بهتر کردن حال و کردار و گفتار خود را بعد از فراغ از زیارت از آنچه دارا بود پیش از زیارت بیست وپنجم انفاِ ق کردن به قدر میسور بر خادمان آستانهٔ شریفه بیست و ششم انفاقِ و احسان بر فقراء مجاورین و مساکین متَعَفّفین بلد امام**علیه السلام** بیست و هفتم که از جملهٔ آداب تعجیل کردن در بیرون رفتن است .بیست وهشتم در سفر کربلا غذای لذیذ و**خوشمزه نخورد مخصوصا قبل از واررد شدن به حرم.**

72- چه کسی اولین بار لقب سیدالشهداء را به امام حسین (علیه السلام) داد؟

در تاریخ اسلام دو شخصیت بزرگ با لقب سیدالشهداء شناخته می‌شوند:

یکی حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر و یکی حسین بن علی(علیه السلام)

این لقب به معنای برتری و فضیلت یک شهید بر سایر شهیدان است. چنانکه در برخی روایات درکنار سیدالشهداء، افضل‌الشهداء نیز درباره امام حسین (علیه السلام) آمده است.

طبق پاره‌ای ازروایات، لقب سیدالشهداء برای امام حسین (علیه السلام) نخستین بار از سوی جبرئیل و از طرف خداوند به کار برده شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) را که از فرشتگان مقرب الهی دریافت کرده بود، برای مردم به ویژه خواص و یاران نزدیک و برخی خویشان بیان کرده بود.

ضمن یکی از این روایات، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از طرف خداوند حسین بن علی (علیهما السلام) را سیدالشهداء معرفی کرد و فرمود:

انه سیدُالشُّهداء مِن الاوّلینَ و الاخِرینَ فِی الدُّنیا وَ الاخرهِ، وَ سیِّد شَبابِ اهلِ الجَنّه مِنَ الخَلْقِ اَجمَعِینَ

او (حسین) سرور شهیدان از نخستین تا آخرین آنها در دنیا و آخرت است و سرور جوانان همه اهل بهشت است.[189]

‎-73

حائر حسینی

محدودهٔ قبر مطهر امام حسین(ع) را «حائر» گویند و علت این نام‌گذاری را برخی چنین گفته‌اند: ▪ متوکل عباسی در نیمهٔ اول قرن سوم، برای تخریب قبر مطهر امام حسین(ع) دستور داد آن منطقه را آب بستند. چون آب به محل قبر رسید، از رفتن بازماند و همانند دژی استوار، گرد قبر متوقف شد. محدوده قبر همچنان خشک باقی ماند و آب متحیر گرد قبر ایستاد و نتوانست به داخل آن نفوذ نماید؛ لذا محدودهٔ قبر آن حضرت را «حائر» گویند.[190]

‎-74

ایه الله شیخ محمد تقی املی فرمودند: «در حدود چهل سالی سن داشتم که رفتم قم. روز عاشورا بود و در صحن مطهر حضرت معصومه (س) روضه می‌خواندند. خیلی متأثر شدم و زیاد گریه کردم. بعد از آن، آمدم قبرستان شیخان و زیارت اهل قبور: «السلام علی اهل لا اله الاّ الله...» را خواندم. در این هنگام دیدم: تمام ارواح، روی قبرهایشان نشسته‌اند و همگی گفتند: علیک‌السلام. شنیدم زمزمه‌ای داشتند. مثل این که دربارهٔ امام حسین (ع) و عاشورا بود.»(۱۹۱)

---

[189] شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۰، ص۲۲۲؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج۵، ص۴۲۴؛ شیخ مفید، الإرشاد، ج۱، ص۳

[190] شیخ بهائی، جامع عباسی، ص ۲۳۳ و نگاهی نو به جریان عاشورا، ص ۴۰۲

191. http://www.sayyedrazishirazi.ir/mohammadtaghiamoli.aspx

75- ایه الله العظمی سید احمد خوانساری وقتی می خواستند نماز یومیه بخوانند بعد از اذان واقامه و قبل از تکبیره الاحرام می فرمودند:

السلام علیک یا اباعبدالله

سپس تکبیره الاحرام می فرمودند. از ایشان علت این عمل سوال شد فرمود:زیرا ما این نماز را از امام حسین (ع) داریم.این منبر و مسجد را از امام حسین (ع) داریم.[۱۹۲]

76-

حضرت امام رض درباره قیام حسینی می فرمایند:

»اسلام را تا حالایی که شما می بینید اینجا ما نشسته ایم، سیدالشهداءعلیه السلام زنده نگه داشته است.[۱۹۳]

»سیدالشهداء کشته شد، مکتبش محفوظ بود، بلکه مکتب را زنده کرد . با این کشته شدن مکتب را زنده کرد[194].

»شهادت سید مظلومان و هواخواهان قرآن در عاشورا، سرآغاز زندگی جاوید اسلام و حیات ابدی قرآن کریم بود .[۱۹۵]

»سیدالشهدا - سلام الله - علیه مذهب را بیمه کرد . با عمل خودش اسلام را بیمه کرد.[۱۹۶]

گمان نکنید که اگر این مجالس عزا نبود و اگر این دستجات سینه زنی، و نوحه سرایی نبود، 15 » خرداد پیش می آمد . هیچ قدرتی نمی توانست 15 خرداد را آن طور کند مگر قدرت خون سیدالشهداء

---

[192] /http://maarefedini.persianblog.ir/post/65

[193] صحیفه نور، ج 3، ص 225

[194] همان، ج 7، ص 230.

[195] همان، ص 263.

[196] همان، ج 10، ص 216

و هیچ قدرتی نمی تواند این ملتی را که از همه جوانب به او هجوم شده است و از همه قدرت های بزرگ برای او توطئه چیده اند، این توطئه ها را خنثی کند، الا همین مجالس عزا.[۱۹۷]

[198]حضرت امام(ره) فرمود: مکتبی که پایش هیاهو نباشد. به سر و سینه زدن نباشد، نمی ماند می‌میرد.

77- از ابوالفرج نقل شده ندیمه متوکل عباسی که از دشمنان سرسخت امام حسین (ع) بود، مدتی نبود .بعد که امد متوکل پرسید کجا بودی ؟گفت مکه. گفت که الان فصل حج نیست .راستش رو بگو؟گفت کربلا بودم. به زیارت قبر حسین (ع) رفته بودم.متوکل اتش گرفت از این سخن.که چرا ندیمه مخصوص او هم به زیارت قبر امام حسین (ع) می رود.

فوری صاحب او را احضار کرد و تمامی اموالش را ضبط نمود و خودش را به زندان انداخت و دستور داد قبر امام حسین علیه السلام و کلیه خانه های موجود را خراب کنند و زمین آنها را زراعت نمایند.

ابوالفرج می افزاید این عمل غیرانسانی در سال 233 هجری در شعبان به وقوع پیوست و مسلمان ها اقدام نکردند، ناچار ابراهیم دیزج یهودی را مامور کرد. وی جمعی از یهودیان را برای اجرای این منظور به کربلا آورد و آنان مباشر این عمل گشتند.

و دیزج حسب دستور متوکّل به ویرانی قبر و خانه ها کفایت نکرد، زمین آنها را زراعت نمود و پاسبانان دور تا دور نینوا برای منع زوار گماشت و هر که را می گرفتند یا می کشتند یا به زندان می فرستادند.[۱۹۹]

78- امام زمان عج جواب سوال بحرالعلوم را داد

---

[197] همان

[198] صحیفه_امام، ج8، ص527

[199] مقاتل الطالبیین: ص203؛ تاریخ کربلا: ص 193-194.

سید بحرالعلوم به قصد تشرف به سامرا تنها به راه افتاد. در بین راه راجع به این مسأله، که چرا گریه بر امام حسین(علیه السلام) گناهان را می آمرزد، فکر می کرد.

:همان وقت متوجه شد که شخص عربی سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد. بعد پرسید

جناب سید درباره چه چیز به فکر فرو رفته ای؟

اگر مسأله ای علمی است بفرمایید شاید من هم اهل باشم؟?!

:سید بحرالعلوم عرض کرد

در این باره فکر می کنم که چطور می شود خدای تعالی این همه ثواب به زائرین و گریه کنندگان بر حضرت سید الشهداء علیه السلام می دهد؛

مثلاً در هر قدمی که در راه زیارت بر می دارند، ثواب یک حج و یک عمره در نامه عملشان نوشته می شود

و برای یک قطره اشک تمام گناهان صغیره و کبیره شان آمرزیده می شود؟?!

!آن سوار عرب فرمود: تعجب نکن

.من برای شما مثالی می آورم تا مشکل حل شود. سلطانی به همراه درباریان خود به شکار می رفت

.در شکارگاه از لشگریانش دور شد و به سختی فوق العاده ای افتاد و بسیار گرسنه شد

خیمه ای را دید و وارد آن خیمه شددر آن سیاه چادر، پیرزنی را با پسرش دید. آنان در گوشه خیمه عُنیره ای داشتند (بز شیرده) و از راه مصرف شیر این بز، زندگی خود را می گرداندند.

وقتی سلطان وارد شد، او را نشناختند؛ ولی به خاطر پذیرایی از مهمان، آن بز را سر بریده و کباب .کردند؛ زیرا چیز دیگری برای پذیرایی نداشتند

سلطان شب را همان جا خوابید و روز بعد، از ایشان جدا شد و به هر طوری که بود خود را به درباریان .رسانید و جریان را برای اطرافیان نقل کرد

در نهایت از ایشان سؤال کرد:

اگر من بخواهم پاداش میهمان نوازی پیرزن و فرزندش را داده باشم، چه عملی باید انجام بدهم؟ یکی از حضار گفت:

به او صد گوسفند بدهید. دیگری که از وزرا بود، گفت: صد گوسفند و صد اشرفی بدهید. یکی دیگر گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید. سلطان گفت:

هر چه بدهم کم است؛ زیرا اگر سلطنت و تاج و تختم را هم بدهم آن وقت، مقابله به مثل کرده ام. چون آنها هر چه را که داشتند به من دادند.

من هم باید هر چه را که دارم به ایشان بدهم تا سر به سر شود.

بعد سوار عرب به سید فرمود:

حالا جناب بحرالعلوم، حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) هر چه از مال و منال و اهل و عیال و پسر و دختر و خواهر و سر و پیکر داشت همه را در راه خدا داد

پس اگر خداوند به زائرین و گریه کنندگان آن حضرت این همه اجر و ثواب بدهد، نباید تعجب نمود؛ چون خدا که خداییش را نمی تواند به سید الشهداء(علیه السلام) بدهد؛

پس هر کاری که می تواند، آن را انجام می دهد؛ یعنی با صرف نظر از مقامات عالی خود امام حسین(علیه السلام)

به زوار و گریه کنندگان آن حضرت، درجاتی عنایت می کند.

در عین حال اینها را جزای کامل برای فداکاری آن حضرت نمی داند. چون شخص عرب این مطالب را فرمود، از نظر سید بحرالعلوم غایب شد.[۲۰۰]

79- اولین کسی که به عزاداران یک شهید خدمت کرد و برای خانوادهٔ عزادار، غذا درست کرد، شخص

---

[200] العبقری الحسان، ج1، ص 119.

رسول خدا(ص) است که بعد از شهادت جعفر طیار به خانهٔ او رفت و فرمود: باید برای کسی مثل جعفر طیار، گریه کرد[۲۰۱] و به اهل‌بیتش دستور داد غذا تهیه کنند و به عزاداران بدهند.[۲۰۲]

80- نظرمیرزاجوادآقاملکی‌تبریزی درباره اربعین

میرزا جوادآقا ملکی تبریزی که بارها با پای پیاده از عتبه علویه، رهسپار عتبه حسینی شده بود، درباره مراقبه و بزرگداشت روز اربعین حسینی چنین می‌گوید: «به هر روی بر مراقبه کننده لازم است که بیستم صفر(اربعین) را برای خود روز حزن و ماتم قرار داده بکوشد که امام شهید را در مزار حضرتش(ع) زیارت کند، هر چند تنها یک بار در تمام عمرش باشد.[۲۰۳]

81- تارک زیارت امام حسین (ع) عاق رسول خدا (ص) است

تارک زیارت امام حسین (ع) عاق رسول خدا (ص) و اهل بیت محسوب می شود♦

عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا تَقُولُ فِيمَنْ تَرَکَ زِيَارَتَهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِکَ قَالَ أَقُولُ إِنَّهُ قَدْ عَقَّ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ عَقَّنَا وَ اسْتَخَفَّ بِأَمْرٍ هُوَ لَه.[۲۰۴]

:حلبی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام در ضمن حدیث طویلی نقل کرده، وی گفت

محضر مبارک امام علیه السّلام عرضه داشتم: فدایت شوم! درباره کسی که با داشتن قدرت، زیارت آن حضرت را ترک می کند، چه می فرمائید؟ حضرت فرمودند: می گویم: این شخص عاق رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و عاق ما اهل بیت می باشد و امری که به نفع او است را سبک شمرده است.

82-

سه اثر زیارت امام حسین در دنیا (ع)

---

[201] .(الاستیعاب/313/1

[202] انساب‌الاشراف/43/2

[203] ترجمه المراقبات، کریم فیضی، صفحه ۸۵

[204] سمو المعنی، ص 104.

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: مُرُوا شِیعَتَنَا بِزِیَارَةِ قَبْرِ الْحُسَیْنِ (ع) فَإِنَّ إِتْیَانَهُ یَزِیدُ فِی الرِّزْقِ وَ یَمُدُّ فِی الْعُمُرِ وَ یَدْفَعُ مَدَافِعَ السَّوْءِ. [۲۰۵]

امام باقر علیه السلام فرمود:

شیعیان ما را به زیارت امام حسین علیه السلام امر کنید. پس همانا آمدن به (زیارت امام حسین علیه السلام) روزی را زیاد می کند و عمر را طولانی می نماید و حوادث بد را دور می کند.

-83

بزرگواری حتی با دشمن -

در آستانه محاصره اقتصادی در کربلا، شمر در مجلس ابن زیاد برخاست و گفت : فرزندان ام البنین از قبیله ما می باشند برای آنان امان نامه تنظیم کن. ابن زیاد برای حضرت ابوالفضل العباس و عبدالله و جعفر و عثمان امان نامه نوشت. شِمر آن را برداشته نزدیکی خیام اباعبدالله(ع) آمد و با صدای بلند فرزندان ام البنین را فراخواند اما کسی جواب نداد. امام اظهار داشت : جواب شمر را اگر چه فاسق است بگویید؛ زیرا از قبیله مادر شما است. حضرت عباس(ع) پیش رفت و پرسید: چه می گویی ؟

شِمر گفت : برای شما امان نامه آورده‌ام ، دست از حسین بردارید که همه شما در امانید!

حضرت عباس پاسخ داد: نفرین بر تو ای شمر! خدا تو و ابن زیاد نویسنده را لعنت کند، ای دشمن خدا! آیا به ما دستور می دهی از یاری برادرمان حسین علیه السلام دست برداریم و از دشمنان خدا اطاعت کنیم ؟ [۲۰۶]

-84

---

[205] ویژگی‌های امام حسین، ص 95.

[206] اعلام الوری :ج1 ص455. فیض العلام:ص143.بحار الانوار :ج44ص361.

85- مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگامی که در جنگ صفین به سرزمین کربلا رسیدند، به اصحابشان فرمودند: اگر میدانستید اینجا کجاست، از این سرزمین عبور نمی کردید مگر اینکه مثل من گریه کنید.

فبکی طویلا...

سپس گریستند؛ به حدی که محاسن مبارک آن حضرت خیس، و اشک بر سینه مبارک ایشان جاری شد و فرمودند:

... آه! آه! ما لی و لآل ابی سفیان و لآل حرب

مرا با آل ابوسفیان چه کار؟! مرا با آل حرب چه کار؟! آنها که گروه شیطان و اولیاء کفرند.

صبرا یا اباعبدالله...

صبر کن ای اباعبدالله چرا که آنچه تو از این امت کشیدی، پدرت نیز کشیده است.

اینجا محل جان دادن آنها و محل کشته شدن ایشان است. اینجا کربلاست که در آن گروهی کشته می شوند که بدون حساب وارد بهشت خواهند شد. اینجا خون آنها ریخته خواهد شد. خوشا به حالت ای تربتی که خون دوستان (خدا) بر روی تو ریخته خواهد شد! نه شهدای قبلی و نه شهدای بعدی، هیچ کدام به مقام اینها نخواهند رسید.

سپس فرمودند: در خواب دیدم مردانی از آسمان فرود آمدند که پرچمهای سفیدی همراه داشتند و شمشیرهای خود را که سفید و درخشنده بود حمایل کرده بودند، آنگاه در اطراف این زمین خطی کشیدند.

سپس گویا، دیدم این نخلها شاخه های خود را به زمین میزدند و این زمین غرق خون تازه شد!

آنگاه حسین - فرزند و پاره تن و عصاره وجودم - را دیدم که در میان دریای خون غرق شده و هر چه استغاثه میکند کسی به فریادش نمیرسد!

پس از این ماجرا دیدم مردانی که سفید و نورانی بودند از آسمان نازل شدند و گفتند: ای آل رسول! صبور باشید! زیرا شما به دست بدترین مردمان کشته خواهید شد. یا ابا عبدالله! این بهشت است که مشتاق شماست.

آنگاه آن مردان به من تعزیت داده، میگفتند: یا ابا الحسن! مژده باد تو را، زیرا در آن روزی که مردم در محضر عدل خدا قیام میکنند خدا چشم تو را به وسیله این حسین روشن خواهد کرد.[207]

86- راز عزاداری حسینی از اول ماه محرم از زبان امام_صادق علیه السلام

قیل للصادق علیه السلام؛

سیدی جعلت فداک ! ان المیت یجلسون بالنیاحه بعد موته او قتله، و اراکم تجلسون انتم وشیعتکم من اول شهر بالمأتم و العزا للحسین علیه السلام.

فقال: ما هذا... إذا هل هلال محرم نشرت الملائکه ثوب الحسین و هو مخرق من ضرب السیوف و ملطخ بالدماء فنراه نحن و شیعتنا بالبصیره و لا بالبصر فإذا تنفجر دموعنا..

به امام صادق علیه السلام عرض شد: آقای من به فدایتان شوم!...وقتی کسی می میرد یا کشته می شود جلسه نوحه ای برای او می گیرند. ومن مشاهده می کنم که شما و شیعیانتان از اول ماه محرم اقامه جلسه عزا می کنید.

حضرت فرمودند: این چه حرفی است! هنگامی که هلال ماه_محرم دمیده می شود ملائکه پیراهن امام_حسین را آویزان می کنند در حالیکه پاره پاره شده از ضربه های شمشیر و آغشته به خون است؛

---

[207] بحارالانوار ج 41 ص 286 و ج 41 ص 295 و ج 44 ص 252 و ج 98 ص 116

ما و شیعیانمان این پیراهن را با چشم دل (و نه با چشم ظاهری) می بینیم پس اشک های ما سرازیر می شود.[208]

-87

إِنّ هَذَا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ[۲۰۹]

این بلاء و مصیبت بسیار بزرگ بود مصیبت سیدالشهداء در روز عاشورا خیلی عظیم بود سراغ ندارید برای مصیبتی در عالم امکان که آسمانها و زمین عزادار او گردند به طوری که در زیارت می‌خوانید

لقد عظمت الرزیه و جلت و عظمت المصیبهٔ بک علینا و علی جمیع اهل الاسلام

نه تنها این مصیبت بر اهل اسلام سنگین بود که مصیبت بر آسمانها سنگین بود و جلت و عظمت مصیبتک فی السماوات علی جمیع اهل السماوات

سئوال: مگر این مصیبت چگونه بود ؟

-1 در جنگهای تاریخ بشریت حتی دوران جاهلیت عرب رسم بود اگر به گروهی حمله می‌کردند و زن و بچه‌اش همراه بودند دیگر کاری به زن و بچه او نداشتند فقط او را می‌کشتند و جنگ خاتمه میافت در صورتی که در کربلا طوری دیگر رفتار شد و کشته شدن امام حسین اول گرفتاری اهل بیت او بود پسان هذا لهوالبلاء المبین

==============================

-2 در جنگهای تاریخ بشر حتی دوران جاهلیت عرب وقتی با گروهی جنگ داشتند کاری به آب و غذای او نداشتند با خود او می‌جنگیدند آب مسأله مورد جنگ نبود موضوع آب را وارد جنگ نمی‌کردند با خود او می‌جنگیدند تا کارش تمام بشود .

---

[208] خصائص الزینبیه ص49 ، ثمرات الاعواد ص36

[209] سوره صافات آیه 106)

اول کسی که این بدعت و این کار زشت را انجام داد معاویه بود در جنگ صفین. عمروعاص به او گفت اگر می‌خواهی بر حسین پیروز شوی آب را ببند معاویه در جواب گفت این کار رسم نیست مخصوصاً رسم عرب نیست که کاری به آب داشته باشد . عمروعاص گفت اگر می‌خواهی پیروز شوی باید کاری به رسم نداشته باشی و آب را ببندی.

آنقدر معاویه را وسوسه کرد تا معاویه مجبور به این کار شد و بستن آب به تحریک آن یهودی زاده و به دست پسر ابوسفیان در جنگ صفین انجام شد و آب را بستند تا یاران علی علیه السلام نتوانند آب بنوشند اما اینکار بالاخره پایان یافت و آب آزاد شد و همه آب نوشیدند

اما در کربلا این آب را بستند و آب هم تا آخر آزاد نشد و همگی تشنه جان دادند ان هذا لهو البلاء المبین

==============================

3- در جنگهای بشریت و حتی جاهلیت رسم بر این بود وقتی کسی را می‌کشتند دیگر کاری لباسهای او نداشتند لباسهای شخصی او که زیر زره او بود را متعرض نمی‌شدند اما در کربلا لباسهای شخصی امام حسین را از تن او خارج کردند و بدن برهنه او را سه روز زیر آفتاب کربلا گذاشتند ان هذا لهو البلاء المبین

==================================

4- در جنگهای بشریت و حتی جاهلیت رسم بود که وسایل رئیس و فرمانده جنگها را کاری نداشتند یعنی فرمانده مقداری احترام داشت و وسایل او را غارت نمی‌کردند

حتی امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی بر عمروبن عبدود غلبه کرد وسایل او خیلی قیمتی بود بالاخره باید یک شجاع وسایل جنگش پیشرفته‌تر و محکم‌تر و آبدیده‌تر از سربازان دیگر باشد شمشیر او مخصوص و گران قیمت بود زره او مخصوص وسفارش و گران بود کلاهخود او بسیار گران بود سپرش قیمتی بود این شخص وقتی روی زمین افتاد و امام آمدند و کارش را تمام کردند اصحاب عرض کردند وسایل او را بر نمی‌دارید حضرت به این مضامین فرمودند بزرگ و شجاع قومش هست احترام دارد او را تحقیر

نکنیم لذا به وسایل او دست نزدند لذا وقتی خواهر عمرو بر سر جنازه عمر آمد و دید که وسایل و لباس عمرو دست نخورده با اینکه قیمتی و گرانبهاء بوده سئوال کرد کدام جوانمرد برادر مرا کشته که وسایل او را دست نزده ؟ در پاسخ او گفتند علی ابن ابیطالب علیه السلام . نشست بر سر جنازه عمرو و به برادرش خطاب کرد و گفت اگر غیر از علی جوانمرد کسی دیگر تو را کشته بود تا آخر عمرم برایت می‌سوختم و اشک میرختم اما دیگر گریه نمی‌کنم و اشک نمی‌ریزم

اما در کربلا تمام وسایل حسین علیه السلام را غارت کردند و احترامی به این بزرگ قوم نگذاشتند ان هذا لهو البلاء المبین.

==================================

5- در تمام جنگها رسم بود وقتی با شخصی یا گروهی می‌جنگیدند دیگر کاری به اطفال او نداشتند اما در کربلا اطفال امام حسین علیهم السلام از بعد شهادت کتک خوردند تا وقتی می‌خواستند به مدینه برگردند بیش از یکماه ضرب وشتم و شکنجه از کربلا تا شام ... ان هذا لهو البلاء المبین

===============================

6- در همه جنگها رسم بود اگر با طایفه‌ای می‌جنگیدند بدن‌های کشته شدگان را به خانواده او نشان نمی‌دادند حتی پیامبر اکرم در مورد عبور صفیه از کنار بدن کشته‌های جنگ شخص خاطی را توبیخ فرمود که چرا از وسط میدان او را آوردید مگر رحم ندارید

اما در کربلا برای اینکه بیشتر دل بچه‌های حسین علیه السلام را بسوزانند عمداً آنها را از میان بدن‌های پاره پاره عبور دادند ان هذا لهو البلاء المبین

==============================

7- در همه جنگهای بشریت و حتی جاهلیت که مردانه و جوانمردانه می‌جنگیدند رسم بود اگر کسی را می‌کشتند و پیروز می‌شدند دیگر زن و بچه او را به حال خود رها می‌کردند و می‌رفتند چون به مقصود خود رسیده بودن

د اما در کربلا بعد از شهادت سیدالشهداء علیه السلام خانواده او را به اسارت بردند

ان هذا لهو البلاء المبین

==============================

در همه جنگهای بشریت و حتی جاهلیت بنا به آزار کودکان و اطفال نبود فقط دست پیدا کردن به 8- رقیبان و سپاه مقابل قصدشان بود اما در کربلا کودکان را هم شکنجه روحی دادند هم شکنجه جسمی . اما شکنجه جسمی : از لحظه شهادت سیدالشهداء شکنجه‌ها شروع شد خردسالانی که سر به بیابان گذاشته بودند را دنبال می‌کردند و می‌زدند و مجروح می‌کردند و سپس به غارت مختصر جواهرات کودکان می‌پرداختند گوشها پاره شد صورتها سیلی خورد لباسها آتش گرفت از بس در بیابان کربلا بر روی خارهای بیابان دویدند برای فرار از دست جلادان ،پاها مجروج شد . اما شکنجه روحی کودکان : در بین همه ما رسم است که آثار والدین از دست رفته کودکان را از مقابل چشمان آنان دور کنیم لباس یا کفش یا عکس را با کودک داغدیده نشان ندهیم که داغ او تازه می‌شود و از نظر روحی آسیب می‌بیند اما در کربلا برای شکنجه روحی به بزرگ و کوچک از اهل بیت امام حسین چهل منزل سر بریده آقا را بالای نیزه و مقابل هر کجاوه و محمل قرار دادند ببینید چه گذشته است بر زینب و بچه‌های خردسال حسین علیه السلام .

ان هذا لهو البلاء المبین

====================================

در همه جنگهای بشریت و جاهلیت رسم بود اگر کسی را می‌کشتند حال با نیزه یا تیر یا بریدن سر، 9- دیگر سر را بالای نیزه نمی‌زدند اول کسی که در تاریخ اسلام سر را برید و بالای نیزه زد معاویه بود وقتی سر عمروبن حمق خزاعی آن قاری و حافظ قرآن و صحابه رسول اکرم به جرم محبت امیرالمؤمنین علیه السلام برید آنرا بالای نیزه زد

اما در کربلا وقتی امام و یارانش را به شهادت رساندند برای نشان دادن دشمنی و کینه بیشتر خود به خاندان امیرالمؤمنین علیه السلام سر فرزند پیامبر و اصحابش را بالای نیزه زدند ان هذا لهو البلاء المبین

===================================

10- در همه جنگهای بشریت و حتی جاهلیت رسم بود که اگر کسی را می‌کشتند دیگر کاری به اعضای بدن او نداشتند یعنی بدن او را قطعه قطعه نمی‌کردند بدن را رها می‌کردند تا اقوامش آنرا ببرند و دفن کنند حتی وقتی ابوسفیان رسید کنار بدن حمزه سیدالشهداء ، متوجه نشد که شکافتن بدن حمزه کار همسر خبیثه اوست لذا با تعجب به آن بدن نگاه کرد و خطاب به رسول اکرم کرد آهای محمد

ما این کار را نکردیم نکند خودتان این کار را کردید و می‌خواهید به گردن ما بیندازید . بد می‌دانستند قطعه قطعه کردن بدن را.

اما در کربلا بدن فرزند پیامبر را قطعه قطعه کردند اول سر را بریدند سپس اشیاء و لوازم جنگی او را غارت کردند بعد اشیاء شخصی را غارت کردند و به بهانه غارت اشیائی مثل انگشتر از قطع کردن انگشت مبارک هم نگذشتند . ان هذا لهو البلاء المبین

11-رسم نبود اسب بر بدن بتازند ولی ..

12-رسم نبود مهمان را بکشند ولی..

13-رسم نبود پیمان بشکنند ولی ..

و...

جابر بن عبدالله به حضرت سجاد«سلام الله علیه» عرض کرد:هنوز وقت آن نشده که گریه های خود را کم کنید؟چرا اینقدر گریه و بی تابی میکنید؟

فرمودند:

یعقوب نبی پیامبر بود و فرزند پیامبر و دوازده پسر داشت، خداوند یکی را گرفت و غایب شد و » میدانست یوسف زنده است. موی سر و صورتش سفید شد و قدش خمید و از شدت غصه دیدگانش را از دست داد، و(این حالات) همه در حالی بود که می دانست پسرش زنده است؛ ولی من، پدر و برادرانم و هفده نفر از خانواده ام را از دست دادم. عصر عاشورا از گودال قتلگاه عبور کردیم، دیدم همه ی این ها به خاک و خون غلطیده اند؛ هرگاه آب میخورم، یاد لب تشنه ی اباعبدالله«سلام الله علیه» می افتم. هر وقت میبینم قصابی گوسفندی را ذبح می کند، به یاد این می افتم که پدرن را با لب تشنه کشتند؛ هروقت بچه ای میبینم، یاد علی‌اصغر«سلام الله علیه» می افتم؛ هر وقت جوانی را میبینم یاد علی اکبر و عباس «سلام الله علیهما» میکنم. چگونه گریه ها را تمام و کم کنم؟«[210]

-88

زید شحام می- گوید همراه جماعتی از اهل کوفه در خدمت امام صادق علیه السّلام بودیم یکی از شعرای عرب به نام جعفر بن عفان وارد شد آن حضرت او را احترام نموده و در نزدیک خود جای داد، آن گاه فرمود: ای جعفر! او عرض کرد: لبیک، حضرت فرمود: به من گفته- اند تو اشعار نیکی درباره امام حسین علیه السّلام سروده -ای؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود: اشعارت را بخوان. او شعر می -خواند و امام و اطرافیان می- گریستند به گونه- ای که قطرات اشک بر صورت و محاسن آن حضرت جاری بود سپس امام فرمود:

یا جعفر والله لقد شهدت ملائکهٔ الله المقرّبین هاهنا یسمعون قولک فی الحسین و لقد بکوا کما بکینا او » اکثر....» «ای جعفر فرشتگانی الهی در این مجلس حاضر شدند و شعرت را شنیدند و گریه کردند همان گونه که ما گریه کردیم بلکه بیش از ما گریستند....«[211]

89- **در روایتی دارد وقتی وارد حائر حسینی می شوید و می خواهید زیارت قبر امام حسین (علیه السلام**

---

[210] عوالم العلوم، ج١٨ص١۵۶-١۵٨

[211] بحار الانوار: ج 44، ص 282.

)بروید اول سه مرتبه صورتتان را روی قبر علی اکبر (علیه السلام)بگذارید سپس خدمت اباعبدالله (علیه السلا)بروید. علی اکبر باب الحسین است, تا نزد ابا عبدالله (علیه السلام)واسطه شود و امام (علیه السلام)شما را بپذیرد. سؤال شد: چرا سه مرتبه؟ امام صادق (علیه السلام)فرمودند: روز عاشورا ابا عبدالله وقتی جوانش را غرق در خون دید سه مرتبه صورت روی صورت علی اکبر (علیه السلام)گذاشت. آمد کنار بدن و صورت گذاشت... عَلَی الدُّنْیَا بَعْدَکَ الْعَفَا [۲۱۲]

. علی جان! دیگر بعد از تو دنیا را نمی خواهم. مرتبه دوم صورت گذاشت لَقَد اسْتَرَحْتَ مِن هَمِّ الدُّنْیَا وَ غَمِّهَا . تو رفتی و از همّ و غم دنیا راحت شدی. ای پدران شهدا! این جمله را برای شما می گویم و بَقِیَ أبُوکَ وَحیدهً فَرِیدَهً[۲۱۳]; تو رفتی پدرت را تنها گذاشتی, وحید و فرید گذاشتی. مرتبه سوم نفرین کرد. ای عمر سعد! خدا رحِمَت را قطع کند که این طور فرزندم را به شهادت رساندی. امام مرتبه سوم صورت از صورت علی اکبر برنداشت. خدا چه شد؟ نکند حسین, جان داده است؟ نکند داغ علی اکبر (علیه السلام)این گونه در اباعبدالله (علیه السلام)اثر کرده؟ یک وقت عمه جانش زینب از خیمه خارج شد مرتب صدا می زند: یا أخیّاه وبن أخیّاه خودش را رساند, دست به شانه برادر نهاد: برادرم بلند شو خدا صبرت بدهد. فَأَکَبَّتْ عَلَیْهِ[۲۱۴];

خودش را انداخت روی بدن علی. خواهر ناله می زند. مصیبت است و صبر برای خداست اما گریه یک امر طبیعی است رَفَعَ صَوتَهُ بِالبُکاءِ با صدای بلند کنار بدن علی ناله می زند[۲۱۵]

---

[212] بحارالانوار, ج 45, ص 44

[213] منتهی الآمال, ص 515 و 514

[214] الارشاد, ج 2, ص 106; اعلام الوری, ص 246

[215] سوگنامه آل محمد, ص 277.

90- مجلس عزا قبه‌ی حضرت حسین(ع) است

در کتاب خصائص الحسینیه آمده است: مجلس عزا قبه‌ی حضرت حسین(ع) است زیرا که قبه‌ی آنجناب تنها همان بنیان مخصوص نیست بلکه قبه‌ی او عبارتست از خضوع و خشوع. پس هر مجلسی که مشتمل باشد بر خضوع و خشوع خصوصا از برای ذکر آنجناب، همان قبه آن حضرت است و اجابت دعا در آن خواهد بود.

بالاتر از عرش

ابتدا به ذکر روایتی از امام رضا(ع) می‌پردازیم که در جلد ۲ صفحه ۱۲۸ کتاب شریف باب السلام از جناب محدث نوری -استاد شیخ عباس قمی- آمده است. حضرت علی بن موسی الرضا سلام الله علیه می‌فرمایند: «یا بن شبیب ان هذه المجالس افضل من روضه المبارکه و الحرم مطهر» با توجه به روایاتی که در مورد فضائل کربلا و زیارت کربلا و خاک کربلا و... آمده، این روایت قدری عجیب به نظر می‌رسد. می‌فرماید مجالسی که در آن ذکر فضایل حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه و حضرات معصوم سلام الله علیهم اجمعین می‌شود، «افضل من روضه مبارکه و الحرم مطهر». اگر واقعا مجلس، مجلس توسل باشد شرافت آن از عرش هم بالاتر است.

هشت خصلت مجالس اهل بیت(ع)

در کتاب خصائص الحسنیه نیز شیخ جعفر شوشتری به این موضوع اشاره‌هایی داشته است. ایشان در خواص مجالس گریه بر حضرت سیدالشهدا هشت عنوان را ذکر می‌فرماید:

اول اینکه در آن احیاء امر ایشان است، و در خبر است که هر کس بنشیند در مجلسی که در آن احیای امر ائمه است نمیرد دل او روزی که دلها می‌میرند. دوم در آن حال ثواب تسبیح دارد. سوم آن مجالس محبوب حضرت صادق است به مقتضای روایات، پس محبوب خدا و رسول است. چهارم محل نظر حضرت حسین(ع) است زیرا که آن جناب در یمین عرش است و نظر می‌کند به سوی کربلا و به زوار و گریه‌کنندگان. پنجم آنکه ملائکه مقربین در آن مجالس حاضر می‌شوند، چنانکه روایت شده است که

روزی جعفر بن عفان، به خدمت حضرت صادق(ع) مشرف شد، پس حضرت او را به نزدیک خود نشانید، و فرمود: ای جعفر شنیده ام که در مرثیه حسین(ع) شعر می‌گویی، و خوب می‌گویی، عرض کرد: بلی فدایت شوم، فرمود: بخوان پس خواند و آن حضرت با اصحاب گریستند تا اینکه اشک بر صورت و محاسن شریفش جاری گردید، پس فرمود: ای جعفر، والله ملائکه مقربین در اینجا حاضرند و شنیدند اشعار تو را، و گریه کردند چنانکه ما گریستیم، بلکه بیشتر، و خداوند واجب نمود از برای تو الان تمام بهشت را، و گناهان تو را آمرزید، ای جعفر آیا بیشتر بگویم؟ عرض کرد: بلی، بلی سید من، فرمود: هیچکس نیست که ذکر کند حسین(ع) را پس گریه کند یا بگریاند، مگر اینکه بهشت از برایش واجب گردد، و گناهانش آمرزیده شود. ششم مجلس عزا قبه‌ی حضرت حسین علیه السلام است زیرا که قبه‌ی آنجناب تنها همان بنیان مخصوص نیست بلکه قبه‌ی او عبارتست از خضوع و خشوع. پس هر مجلسی که مشتمل باشد بر خضوع و خشوع خصوصا از برای ذکر آنجناب، همان قبه آن حضرت است و اجابت دعا در آن خواهد بود. هفتم معراج گریه کنندگان است، زیرا که محل نزول صلوات و رحمت مخصوص الهی است به غفران ذنوب و رفع درجات ایشان، بلکه اگر از برای یک نفر متحقق شود بکا یا تباکی، امید هست که رحمت تمام اهل مجلس ما را شامل شود. هشتم اینکه آن نظیر مجالسی است که اشرف و اقدم و اجل همه‌ی مجالس بوده اند. [۲۱۶]

91- ذکر و یاد چند نفر از اصحاب باوفای امام حسین علیه السلام

حبیب ابن مظاهر(مُظهّر) اسدی: وی از اشراف، شجاعان و چهره های سرشناس کوفه از قبله بنی اسد است. رنگ رخسارش سرخ و سفید بود وی صحابی رسول خدا(صل الله علیه و آله) بوده و در زمان حکومت امام علی(علیه السلام) مقیم کوفه شد.در سه جنگ صفین و جمل و نهروان شرکت داشت.حبیب از اصحاب سرّ امیرالمومنین(علیه السلام) و از حاملان علم آن حضرت است و از واقعه کربلا مثل میثم تمار و رشید هجری باخبر بود.حبیب و مسلم ابن عوسجه روزها مخفی می شدند و شبها حرکت می کردند تا خود را به کربلا رساندند.حبیب در کربلا از امام(علیه السلام) خواست تا اجازه دهد طایفه بنی اسد را به کمک بطلبد.امام پذیرفت. 90 نفر به حبیب لبیک گفتند اما در راه کربلا با سپاه 400 نفره

[216] اشک روان بر امیر کاروان ص۲۵۶

ازرق درگیر شدند، تعدادی از آنان شهید شدند و بقیه گریختند پس حبیب به تنهائی بسوی امام(علیه السلام) برگشت.حبیب در شب عاشورا بسیار شادمان بود و می گفت: به خدا قسم اگر فرمان امام نبود همین امشب به آنها حمله می کردم تا نفس را پاک و چشم را روشن می کردم.در شب عاشوراء حبیب و یاران امام(علیه السلام) برای تصلی دل زینب کبری(علیها سلام)درب خیمه جمع شدند و گفتند: ای حریم رسول الله! این شمشیرهای جوانان شماست که به غلاف نخواهد رفت تا این که گردن بدخواهان شما را بزنند... زنان گریه کردند و گفتند: ای پاکان! از دختران رسول خدا(صل الله علیه و آله) و امیرالمومنین(علیه السلام) حمایت کنید. پس همگی گریستند گویا زمین با آنان می گریست.حبیب فرمانده چپ سپاه امام(علیه السلام) بود.

حبیب در میدان نبرد چنین رجز می خواند: من حبیبم و پدرم مظاهر پهلوان میدان نبرد و کارزار شعله ور گرچه گروه شما از ما فزونتر است اما ما حجتی والاتر و آشکارتر داریم. و اگر شما خائن به عهد خود هستید ولی ما وفادارتر از شما و شکیباتریم.

حبیب ابن مظاهر 62 نفر را کشت و سرانجام به دست بُدیل ابن صُریم به شهادت رسید. امام(علیه السلام) بالای سر او آمد و فرمود: خود و اصحابم را در نزد خدا احتساب می کنم و مرتب می فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. و سپس فرمود: «لله درُک یا حبیب لقد کنت فاضلا تختم القرآن فی لیله واحده» یعنی آفرین بر تو ای حبیب تو مرد فاضلی بودی که یک شبه قرآن را ختم می نمودی.

92-زهیر عثمانی ،حسینی می شود

زهیربن قین با کاروانی از بستگان خویش در سال 60 هجری به مکّه مشرف شد، او از طرفداران سرسخت عثمان بود، برگشت او از خانه خدا مصادف شد با حرکت حسین(ع) از مکّه به سوی کوفه، او در مسیر حرکت نمی خواست با حسین(ع) روبرو شود، به همین جهت هر جا حسین(ع) منزل کرد، او سعی می کرد دورتر از آن حضرت قرار گیرد، در یکی از منزل ها وضعیّت جغرافیایی باعث شد که چادرها در کنار هم قرار گیرند، امام حسین(ع) متوجّه شده بود که مس وجود زهیر قابلیّت تبدیل شدن به طلای ناب را دارد، فقط نیاز به کیمیای محبّت حسین(ع) دارد، لذا شخصی را به دنبال او فرستاد، قاصد حسین بعد از سلام گفت: «ای زهیر بن قین ابا عبداللّه الحسین مرا فرستاده که بگویم: نزد او آیی» از

شنیدن این خبر بخود لرزید، و لقمه از دستش افتاد، و در دریایی از فکر فرو رفت،«کانّ علی رؤسهم الطّیر؛گویا پرنده بر سر او نشسته بود»(6) خدایا از آن چیزی که فرار می کردم گرفتارش شدم، ناگهان صدای همسر او (دیلم دختر عمر) رشته فکر او را گسست و او را به خود آورد، زهیر؟ سبحان اللّه پسر پیغمبر تو را خواسته و تو جواب مثبت نمی گوئی؟ چه می شود اگر محضر او بروی و سخنان او را بشنوی؟ سخنان همسرش همچون پتک بر مغز زهیر اثر گذاشت،لذا از جا برخاست و نزد مولای خود امام حسین(ع) رفت، این که امام چه فرمود و زهیر چه گفت در تاریخ بیان نشده، فقط این مقدار نوشته اند که زهیر وقتی از نزد حسین(ع) بیرون آمد چشمانش اشک آلود و 180 درجه عوض شده بود، همان زهیری که نمی خواست امام حسین را ببیند یک باره اعلام کرد همسرم! یاران من، خداحافظ من رفتم کربلا، حتی مهریه همسرش را پرداخت و او را به بستگانش سپرد و خود راهی کربلا شد. آن بانوی مؤمنه، در آخرین لحظات وداع به او گفت: خداوند یار و یاور تو باشد و تو را به خوشبختی برساند، ولی از تو تمنّا دارم که روز قیامت نزد جدّ حسین(ع) مرا (شفاعت کنی) فراموش نکنی. زهیر عثمانی، حسینی شد، آنچنان اکسیر محبّت حسین او را عوض کرد، که به مرحله بسیار بالایی از عرفان رسید، تا آنجا که جمله را بزبان جاری کرد که علی(ع) بارها می فرمود: «لوکشف الغطاء ما ازددت یقیناً؛ اگر همه پرده ها کنار رود(و همه غیب ها مشهود شود) بر آگاهی و باور من افزوده نمی شود(چرا که همه آنها را پیشاپیش باور داشتم)». جمله بسیار بلندی است خدا یا عشق حسین چه کرده که راه صد ساله را یک شبه طی کرده، و به قلّه عرفان رسیده است، کار به همین جا ختم نمی شود، شعله محبّت زهیر لحظه به لحظه شعله ورتر می شد، تا شب عاشورا فرا رسید، حسین(ع) خطبه معروف خویش را ایراد فرمود، آنگاه چراغ را خاموش کرد که هر کس می خواهد برود آزاد است، بعد از روشن شدن چراغ و اظهار وفاداری از سوی عباس و خویشاوندان زهیر عرض کرد: «سوگند به خدا دوست دارم کشته شوم سپس زنده گردم، دوباره کشته شوم تا هزار بار و خدا به وسیله کشته شدن من از کشته شدن تو و جوانانی از خاندانت جلوگیری نماید.» آری زهیر تازه لذّت محبّت و عشق حسین(ع) را چشیده، ممکن نیست او را رها کند، لذا تا آخرین لحظه ماند و شجاعانه در روز عاشورا جنگید و مس وجود خویش را با عشق و

شهادت در راه حسین به طلای ناب تبدیل کرد، هنگام شهادت حسین(ع) کنار او آمد و در حق او دعا نمود

93-وهب مسیحی و عشق حسین

کاروان حسینی وقتی به صحرای ثعلبیّه رسید، ناگهان چشمش به خیمه سیاه و محقری افتاد، حضرت نزدیک آن رفت، دید پیرزنی به نام قمر و هانیه زن جوان در درون آن زندگی می کنند، حضرت از حال و روزگار آنها پرسید، گفتند ما در مضیقه کم آبی هستیم، حضرت با نیزه خود سنگی را از جا کند، آب خوشگواری از زیر آن بیرون آمد، پیرزن بسیار شادمان شد و از حضرت تشکر کرد، حضرت هنگام خداحافظی فرمود: «به پسرت وهب بگو به کاروان ما به پیوندد و ما را در راه دفاع از حق و مبارزه با ظلم کمک کند» هنگام برگشت وهب، مادر ماجرای آب و پیغام حضرت را به او رساند. هر سه شیفته آن حضرت شدند و به دنبال کاروان حضرت به راه افتادند، تا به کربلا رسیدند، در حالی که درست 9 روز از عروسی وهب با هانیه گذشته بود بعد از تشرّف به اسلام ایام دهه محرّم را در کنار حسین(ع) و خاندان او به سر بردند. روز عاشورا وهب عاشقانه به میدان تاخت با این که تازه داماد بود عشق به همسر، کمند او نگشت چرا که در درون جان او عشق حسین جا گرفته بود، مردانه و شجاعانه جنگید عدّه ای از نامردان را به جهنّم فرستاد. آنچنان که عمر سعد به او گفت: «ما اشدّ صولتک؛ چقدر صولت و رشادت سختی داری» سرانجام دستان او قطع شد، عمر سعد دستور داد گردن او را زدند، و سر بریده اش را به سمت لشکر حسین(ع) انداختند. مادرش سر بریده را در آغوش کشید و گفت: «حمد و سپاس خداوندی را که با شهادت تو روی مرا سفید کرد». و آنگاه سر بریده را به سوی دشمن انداخت.[۲۱۷]

94- داستان هدایت شدن بانوی مسیحی به سبب گریه بر اباعبدالله الحسین (علیه السلام) یکی از داستان های زیبا و شنیدنی است داستان شگفت انگیز این دختر مسیحی را مرحوم حاج میرزا حسین نوری از حاج میرزا خلیل طهرانی از یکی از شاگردان مرحوم آیت الله وحید بهبهانی چنین نقل می کند:

---

[217] سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا

روزی در صحن شریف حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) پای درس مرحوم آیت الله بهبهانی نشسته بودیم، ناگاه مرد زائر غریبی که لباس اهل آذربایجان را به تن داشت، سراغ آیت الله بهبهانی آمد و سلام کرد و دست ایشان را بوسید و سپس کیسه ای که در آن مقدار زیادی از زیور آلات زنانه بود به ایشان داد و گفت: به هر صورت که می دانید، مصرف نمایید

آیت الله وحید بهبهانی از ایشان سؤال کردند: این ها چیست و کجا بوده؟ آن مرد حکایت عجیبی را درباره این جواهرات برای ایشان نقل کرد آن حکایت چنین است:

من اهل شیروان (یا دربند یا، جایی نزدیک آنجا(64)) هستم چندین سال پیش برای تجارت به بعضی از بلاد روسیه (روسیه قدیم) سفر کردم مال زیادی هم داشتم روزی به دختری زیبا برخورد کردم که دلم را برد و به خاطر او آرامشم را از دست دادم، کم کم اختیار از دستم خارج شد به سراغ خانواده آن دختر رفتم. خانواده او از سرشناسان و اشراف نصاری بودند اما، به هر حال از دختر آنها خواستگاری کردم، جواب آنها این بود که از نظر ما، تو عیبی نداری جز آنکه هم مذهب ما نیستی، اگر حاضر باشی مسیحی شوی دخترمان را به عقد تو در خواهیم آورد. ناراحت و غمزده از منزل آنها بیرون آمدم، چون برای من شرطی گذاشته بودند که نمی توانستم به آن عمل کنم.

هر چه می گذشت، عشق و محبت من به آن دختر بیشتر می شد به گونه ای که از کار و زندگی باز مانده بودم، چون دیدم کارم به آشفتگی کشیده شده و راهی جز بهم ریختگی زندگی و هلاکت ندارم، راه دو روئی و نفاق و اظهار شرک را در پیش گرفتم، تصمیم گرفتم این کار زشت را انجام دهم. به سراغ آنها رفتم و به ظاهر از اسلام اظهار برائت کردم و رسماً، مسیحی شدم آنها هم دختر خود را به عقد من در آوردند.

مدتی گذشت آتش محبت و عشق من فرو کش کرد و بر کار مذموم خود که می دانستم سرانجامی جز آتش جهنم ندارد، سخت پشیمان شدم دائماً خود را بر این کار ملامت می کردم و در اندیشه عالم پس از مرگ بودم، نه راهی برای بازگشت به وطن خود داشتم و نه اقامت در آنجا و عمل به آئین مسیحیت برایم آسان بود تکالیف دینی اسلام را کنار گذاشته ام بودم دائماً مصائب امام حسین (ع) را بیاد می

آوردم و گریه می کردم همسرم خیلی شگفت زده بود، چون علت گریه های مرا نمی دانست، از علت این گریه ها می پرسید اما، نمی توانستم به او جوابی بدهم

سرانجام روزی با توکل به خدا، تصمیم گرفتم حقیقت را برای او بیان کنم به او گفتم: من به مذهبم اسلام، همچنان پای بندم و تنها برای وصال تو، تظاهر به نصرانیت کردم و علت گریه هایم را به او گفتم: وقتی همسرم نام امام حسین (علیه السلام) را شنید بر قلب او نورانیتی ظاهر شد، گویا نام شریف امام حسین (علیه السلام) شیاطین را سوزاند او بلافاصله، اسلام را پذیرفت و مسلمان شد و در گریه بر امام حسین (علیه السلام) با من همراهی می کرد و سیرت او هم مانند صورتش، دل آرا و باطنش مثل ظاهرش پاک گردید

روزی به او گفتم: بیا و وسائلمان را جمع کنیم و مخفیانه به کربلا برویم تا به آسانی بتوانیم به تکالیف دینی خود (اسلام) عمل کنیم و در آنجا ساکن شویم او پیشنهاد مرا پسندید، قرار شد به کربلا بیائیم، با هم به کربلا آمدیم و مجاور حرم شریف اباعبدالله (علیه السلام) شدیم اما چیزی نگذشت که همسرم به بیماری شدیدی مبتلا شد و از دنیا رفت، خانواده از مرگ فرزندشان آگاه شدند و آمدند او را بردند و به شیوه نصاری تجهیز و او را طبق آئین خود با همه زیور آلاتش در قبرستان نصاری دفن کردند.

غم فراق او خیلی مرا افسرده کرده بود تمام وجودم از غم او آغشته بود، تصمیم گرفتم جنازه او را از قبر در آورم در پاک ترین شهر مسلمانان دفن کنم، نیمه های شب به قبرستان نصاری رفتم قبر همسرم را شکافتم اما در قبر او مردی ریش تراشیده و با شاربهای بلند دیدم خیلی برایم عجیب بود، این کیست که در قبر همسرم دفن شده؟! در فکر بودم که بدن همسرم چه شده است؟ در همان حال خواب بر چشمانم غلبه کرد در عالم رویا به من گفتند: دل پاک دار و ناراحت مباش فرشتگان خدا جسد همسرت را به کربلا بردند و در صحن شریف اباعبدالله (علیه السلام) پائین پا، نزدیک مناره بلند سبز رنگ، دفن کردند فرشتگان، زحمت انتقال جنازه او را از تو برداشتند.

خوشحال و شادمان از خواب بیدار شدم و فوراً تصمیم گرفتم به کربلا برگردم خدای متعال به من توفیق عنایت فرمود که بار دیگر به زیارت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بیایم محل قبر را در صحن مطهر

پیدا کردم و سراغ مسئولین صحن مبارک رفتم و پرسیدم چه کسی اینجا دفن شده است؟ گفتند: یکی از مأموران مالیات حکومت را در اینجا دفن کرده اند خواب خود را برای آنها گفتم آنها قبر را شکافتند داخل قبر شدم و همانطور که در خواب به من گفته بودند جنازه همسرم را در آنجا دیدم، زیور آلات او را از او جدا کردم و این همان زیور آلات است که به شما می دهم

آیت الله وحید بهبهانی زیور آلات را قبول کردند و آن ها را صرف فقرای آن بلاد نمودند.[۲۱۸]

---

[218] اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت (جلد دوم)نویسنده : میرزا حسن ابوترابی

95- یکی دیگر از کسانی که به سبب گریه برای امام حسین (علیه السلام) مورد عنایت اهل بیت (علیه السلام) قرار گرفت مردی از اهل تسنن بود که زائر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به تمسخر می گرفت :

در نزدیکی نجف اشرف در محل تلاقی دو رودخانه دجله و فرات آبادی ای است بنام مسیب مردی شیعه برای زیارت مولای متقیان امیر المؤمنین علی (علیه السلام) از آنجا عبور می کرد و مردی از اهل سنت بر سر راه او خانه داشت آن مرد سنی که می دانست این مرد شیعه، هر روز به زیارت حضرت علی (علیه السلام) می رود او را مسخره می کرد یکبار هم حتی به ساحت مقدس آقا امیر مؤمنان (علیه السلام) جسارت کرد مرد شیعه خیلی ناراحت شد وقتی، به حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشرف شد خیلی بی تابی کرد و ناله زد که تو می دانی این مخالف چه می کند پس چرا؟! آن شب آقا امیر المؤمنین را در خواب دید و شکایت کرد آقا فرمودند: او بر ما حقی دارد که هر چه بکند در دنیا نمی توانیم او را کیفر دهیم مرد شیعه می گوید: عرض کردم آری، لابد به خاطر جسارت هایی که او می کند بر شما حق پیدا کرده است؟! حضرت فرمودند: نه او روزی در محل تلاقی دجله و فرات نشسته بود و به فرات نگاه می کرد ناگهان جریان کربلا و منع آب از حضرت سید الشهداء به یادش افتاد با ناراحتی به خود گفت: عمر سعد کار خوبی نکرد، که اینها را کشت کاش به آنها آب می داد و بعد همه را می کشت و سپس قطره ای اشک از چشم او ریخت از این جهت بر ما حقی پیدا کرده است که نمی توانیم او را مجازات کنیم آن مرد شیعه می گوید: به محل برگشتم سر راه، آن سنی با من برخورد کرد با تمسخر گفت: آقایت را دیدی و پیغام ما را به او رساندی؟ مرد شیعه گفت: آری پیام را رساندم و از او هم پیامی دارم آن مرد سنی خندید و گفت: بگو پیامت چیست؟! مرد شیعه جریان را تعریف کرد وقتی رسید به فرمایش امیر المؤمنین (علیه السلام) که روزی این مرد به آب نگاه می کرد و به یاد کربلا افتاد....، مرد سنی سر به زیر افکند و کمی به فکر فرو رفت و با خود گفت: خدایا در آن زمان هیچ کس در آنجا نبود و آن را به کسی نگفته بودم آقا از کجا فهمید؟! و بعد از آن سر برداشت و بلافاصله گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا امیر المومنین ولی الله و وصی رسول الله با این سخنان، این دشمن اهل بیت از دوستان امیر مؤمنان (علیه السلام) و از شیعیان شد.[۲۱۹]

96-خلیعی شاعر راهزنی ناصبی که شاعر اهل بیت شد

یکی از داستان هایی که آثار پر برکت قبر امام حسین (علیه السلام) را در حسن عاقبت نشان می دهد داستان «خلیعی شاعر» است.

ابوالحسن جمال الدین علی ابن عبد العزیز ابن ابی محمد الخلعی» یا، خلیعی یکی از شاعران برجسته » و مدیحه سرایان مخلص اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) است که در ابتدا خود و پدر و مادرش ناصبی و از دشمنان اهل بیت (علیه السلام) بودند اما، با عنایت ویژه خاندان اهل بیت راه حق را شناخت و از کرده های بد گذشته خویش توبه کرد. جریان هدایت او را مرحوم علامه امینی در کتاب شریف الغدیر چنین بیان فرموده است:

خلیعی اهل «موصل» و ساکن «حله» بود، پدر و مادرش ناصبی بودند. مادرش نذر کرد که اگر خدا به او فرزند پسری عنایت فرماید، او را برای راهزنی و آزار و اذیت و کشتن زائران امام حسین (علیه السلام) سر راه کاروان زائران امام حسین (علیه السلام) بفرستد. خدای متعال به او فرزند پسری داد. این پسر بزرگ شد و به سنی رسید که آن زن می توانست به نذرش ادا کند. موضوع را با فرزندش مطرح کرد و هم خواست مادر را پذیرفت. به بیابانهای منطقه «مسیب» رفت و در کمین زائران امام حسین (علیه السلام) مدتی منتظر ماند تا وقتی کاروانی از زائران امام حسین (علیه السلام) از راه می رسد به آنها حمله کند و نذر مادر را ادا نماید. هنوز کاروان از راه نرسیده بود که خواب بر چشمان او غلبه کرد. قافله زائران امام حسین (علیه السلام) از راه رسیدند اما علیرغم سر و صدای کاروان و گرد و غباری که از آمدن آنها به پا شده بود از خواب بیدار نشد. گرد و غبار کاروان لباس و بدن او را هم فرا گرفت. در همان حال «خلیعی» در خواب دید: صحنه قیامت بر پا شده است. فرمان رسید که او را به آتش بیاندازند، او را به میان آتش انداختند اما، گرد و غباری بر بدن و لباس او وجود داشت که او را از سوختن و گرمای آتش، در امان نگه می داشت. در عالم خواب متوجه شد که این گرد و غبار، گرد و غبار کاروان زائران امام حسین (علیه السلام) است که بر بدن و لباس او نشسته است و به برکت آن، او از آتش عذاب الهی در امان مانده است.

از خواب بیدار شد. فهمید که اشتباهی بزرگ کرده است. از کرده خود پشیمان شد و از قصد خود بازگشت و همانجا توبه کرد و تصمیم گرفت برای عرض پوزش به کربلا برود. با دلی پر از اضطراب و

---

[219] اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت – میرزا حسن ابوترابی

نگرانی به کربلا رفت و به حرم مقدس امام حسین (علیه السلام) وارد شد و عرض ادب نمود و به خاطر قصد گذشته خود، از درگاه آن حضرت پوزش طلبید و دو بیت سرود که آن دو بیت را یکی از شعرای حله چنین تخمیس کرده است:

أری بحیرهٔ ملأتک رینا – و شتتک الهوی بینا فبینا
فطب نفسا و قر بالله عینا – اذا شئت النجاهٔ فزر حسینا
لکی تلقی الاله قریر عین
اذا علم الملائک منک عزما – تروم مزاره کتبوک رسما
و حرمت الجحیم علیک حتما – فان النار لیس تمس جسما
علیه غبار زوار الحسین
ترا حیران می بینم و شک ترا فرا گرفته – و هوای نفس ترا آشفته و بینابین قرار داده
پس دلت را پاک کن و چشم را به خدا روشن دار – اگر نجات خواهی، حسین را زیارت کن
تا خدا را با روشنی چشم دیدار کنی
اگر فرشتگان بدانند که تصمیم گرفته ای – او را زیارت کنی نام تو را می نویسند
و آتش دوزخ بر تو، قطعا، حرام می شود – چونکه آتش نمی رسد به جسمی
که بر آن غبار زائران حسین است

آری، بدین ترتیب او از دوستان خالص و پاک اهل بیت رسالت شد و مورد عنایت و الطاف ویژه آن خاندان گرامی (علیهم السلام) قرار گرفت[۲۲۰].

-97

یعقوب لیث آرزوی یاری امام حسین (علیه السلام)، منشأسعادت

آرزوی یاری امام حسین (علیه السلام) نشانی از باطن پاک و محبت به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است از این رو، یعقوب لیث با ریختن اشکی برای امام حسین (علیه السلام) و آرزوی

---

220 اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت -میرزا حسن ابوترابی

یاری آن حضرت، سعادت خود را تأمین می کند.

یعقوب لیث، پسر رویگری سیستانی، و اهل یکی از روستاهای سیستان به نام «قرنین» بود وی، ابتدا با برادرانشان به شغل پدر پرداخت اما. روح و همت بلند و شجاعت فوق العاده اش او را تا پادشاهی خراسان و سیستان به پیش برد و در صدد بود که حکومت خود را گسترش دهد که أجل به او مهلت نداد.

یکی از نشانه های روح بلند او، این است که در اوج قدرت به یاد مظلومیت امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت آن حضرت (علیهم السلام) بود و آرزو کرد که با این قدرتش می توانست امام حسین (علیه السلام) را یاری کند و همین آرزو، سعادت ابدی را برای او به دنبال داشت. جریان او را چنین نقل کرده اند:

روزی یعقوب لیث از سفر بر می گشت: لشکریان او با صد گرز طلا که هر گرز نشان هزار سرباز بود برای استقبال او آمده بودند، هنگامی که از این لشکر در حال سان دیدن بود، قدرت خود را نظاره می کرد، پرسید: امروز چه روزیست؟ گفتند: امروز «عاشورا» است، یعقوب به یاد مصائب امام حسین (علیه السلام) به گریه افتاد و گفت: ای کاش با این لشکر کربلا بودم و امام حسین (علیه السلام) را یاری می کردم.

بعد از مرگ یعقوب، وی را در خواب دیدند که در قصریست، با او گفتند: این رتبه و مقام را از کجا آوردی؟ گفت: این مقام و جایگاه را به واسطه آن آرزو به من داده اند.[۲۲۱]

98-

افتخار الدوله هندی (آثار عزاداری برای سید الشهداء (علیه السلام(

یکی دیگر از کسانی که به خاطر برگزاری مجلس عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) مورد عنایت خاص الهی قرار گرفت و نه تنها از بیماری سخت خود شفا یافت بلکه عاقبت به خیر هم شد شخصی به

---

221 اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت -میرزا حسن ابوترابی

نام افتخار الدوله از اهالی هند بود داستان او را صاحب کتاب وقایع الایام به نقل از اسرار الشهادهٔ مرحوم دربندی، چنین نقل کرده است:

در این زمان مرد عظیم الشانی به نام افتخار الدوله است که از اهالی شهرهای هند است این مرد که در دولت خود منصب مستوفی الممالکی را داشت ابتدا مشرکی از طوایف هند بود اما در همان ایام کفرش اموال زیادی را در هر سال خرج برپایی مجلس عزاداری سید الشهداء (روحی له الفداء) می کرد در یکی از سالها که دو برابر سال های گذشته از اموال خود برای برپایی مجلس سید الشهداء داد و به بیماری سختی مبتلا گردید به گونه ای که در شرف مرگ قرار گرفت و در حالتی مانند احتضار به اغماء (بیهوشی) رفت و اما بصورت ناگهانی سلامت او به او برگشت و از جای خود برخاست و بلافاصله به دین اسلام مشرف شد از او پرسیدند: چه شده که ناگاه سالم شدی و اسلام آوردی؟! گفت در آن حال حضرت سید الشهداء (علیه السلام) برای من مجسم شدند و به من فرمودند: برخیز خدای متعال به برکت اینکه مجلس عزا برای من برپاکردی ترا شفا داد پس از آن این مرد به یادگیری احکام اسلام و آشنایی با حلال و حرام مشغول شد و با اهل و عیال خود که آنها هم به برکت او به اسلام مشرف خود را به آستان (مبارکه) امام حسین (علیه السلام) اهداء نمود که آنها را در قبه منور آن حضرت آویزان کرده اند و او امروز از عابدترین و زاهدترین مردم اهل عتبات مطهره است و سال گذشته به زیارت سرزمین أقدس رضوی (علیه آلاف الصلوهٔ و السلام) مشرف شد و به تازگی برگشته است[۲۲۲]

99-

مقبل اصفهانی (از تمسخر عزاداران تا مرثیه گویی برای اهل بیت (علیه السلام)

یکی از کسانی که گذشته خوبی نداشت اما با عنایت اهل بیت (علیه السلام) توانست گذشته خود را جبران کند یکی از شعرای زبر دست کربلای سیدالشهداء به نام مقبل اصفهانی است جریان بازگشت او به در گاه اهل بیت (علیه السلام) را چنین آورده است:

---

[222] اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت -میرزا حسن ابوترابی

منقول است که مقبل در عهد شباب جوانی بود ظریف و در ظرافت به غایط لطیف اتفاقاً ایام محرم به جمعی رسید که سینه زنان و گریان در عزای شاه شهیدان مشغول بودند به طریق استهزاء چیزی خواند که جمع عزاداران را متألم و نالان نمود.

پس از چندی، به مرض جذام مبتلا گردید به حدی که مردم از وی تنفر جسته در گلخن حمام مقام گرفت اتفاقا سال دیگر شد روزی در زاویه خرابه با دل شکسته نشسته بود که ناگاه جمعی از شیعیان سینه زنان و یا حسین گویان می خواندند:

چه کربلاست امروز – چه پر بلاست امروز

سر حسین مظلوم – از تن جداست امروز

مقبل را آتش در نهاد افتاد و به نظر حسرت در ایشان نگریست و گریست و گفت:

روز عزاست امروز – جان در بلاست امروز

فغان و شور و محشر – در کربلاست امروز

در همان شب، حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را در خواب دید وی را نوازش فرمود و از تقصیرش گذشت و گویند که مسمی به محمد شیخا بود و جناب ختم الرسل (صلی الله علیه وآله) او را ملقب به مقبل نمود این بود که شروع نمود به ذکر واقعات و شرح حکایات سید الشهداء (علیه السلام) گوید: که چون واقعه شهادت را تمام نمودم شب جمعه بود چندان خواندم و گریستم تا آنکه در بستر غنودم در عالم خواب خود را در روضه عرش درجه فرزند ابوتراب دیدم و در حرم محترم، نبوی گذارده بودند، صاحب محراب و منبر یعنی جناب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نیز تشریف داشت.

در آن اثنا (پیامبر (صلی الله علیه وآله)) امر نمود تا محتشم را حاضر کردند فرمود امشب شب جمعه

است بر منبر برو و چیزی در مصیبت فرزندم بخوان محتشم به امر آن سید محترم بر منبر رفت، خواست در اول درجه بنشیند حضرت فرمود: بالا برو، چون به پله دوم رفت فرمود: بالا برو و هم چنین تا به عرش منبر نشست و خواند

برحربگاه چون، ره آن کاروان فتاد – شور نشور واهمه را در کمان فتاد
هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید – هر جا که بود طایری، از آشیان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند – هم گریه بر ملائک آسمان فتاد
شد وحشتی که روز قیامت بگرد رفت – چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر – پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعره ی هذا حسین از او – سر زد چنانچه آتش از او، در جهان فتاد
پس با زبان پر گله، آن بعضهٔ البتول – رو در مدینه که، یا ایها الرسول
این کشته فتاده به هامون حسین تست – وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
این نخل تر کز آتش جان سوز تشنگی – دود از زمین رسانده بگردون حسین تست
این ماهی فتاده به دریای خون، – زخم از ستاره بر تنش افزون، حسین تست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین – شاه شهید نا شده مدفون حسین تست

مقبل گوید: پس از فراغ از تعزیه داری و سوگواری، جناب سید امم خلعتی به محتشم عطا نمود من به خیال آنکه البته اشعار من قبول ابرار نگشته زیرا که به من التفاتی ننمود و امر بخواندنم نفرمود: ناگاه، حوریه ای به خدمت سید دو سرا عرض کرد که انیسه حوراء جناب فاطمه زهرا (علیه السلام) می گوید: که مقرر بفرما مقبل واقعه ای در مرثیه سید الشهداء (علیه السلام) بخواند پس حضرت مرا امر فرمود بر منبر رفتم و بر پله اول ایستادم و خواندم:

روایت است که چون تنگ شد بر او میدان – فتاد از حرکت ذوالجناح و از جولان

نه سید الشهداء بر جدال طاقت داشت – نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت

کشید پا زرکاب، آن خلاصه ایجاد – به رنگ پرتو خورشید بر زمین افتاد

بلند مرتبه شاهی زصدر زین افتاد – اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

ناگاه کسی اشاره نمود که فرود بیا، دختر سید دو سرا بیهوش گشته پس، من فرود آمدم و منتظر عطای خیر البریا بودم که دیدم ضریح منور سبط خیر البشر باز شد و شخص جلیل القدری بر آمد اما زخم سینه اش از ستاره افزون و جراحات بدنش از حد و حصر بیرون خلعت فاخری بمن عطاء نمود، عرض کردم فدایت گردم تو کیستی؟ فرمود:

حسینم که دوش نبی بوده جایم – فرستاده خلعت خدا از برایم[۲۲۳]

100-

رسول ترک آزاد شده امام حسین علیه السلام

یکی از علاقه مندان اباعبدالله (علیه السلام) و یکی از پایبندان به عزاداری برای مصائب آن حضرت که سابقه خوبی نداشت اما به سبب علاقه مندیش به امام حسین (علیه السلام) مورد عنایت قرار گرفت و به راه حق قدم گذاشت شخصی به نام رسول ترک بود.

رسول ترک، نام مشهور یکی از دلدادگان عاشق و دیوانگان امام حسین (علیه السلام) است که نام اصلی او رسول داده خواه خیابانی تبریزی است. وی، زمانی یکی از بی بند و بارهای شناخته شده تهران بود در آن دوران یکی از نقاط روشنی که در دلش باقی مانده بود محبت حضرت سید الشهداء و اهل بیت طاهرینش (علیه السلام) بود و همین نقطه نورانی حقایقی را برای او روشن ساخت و ماهیت واقعی اش را که تشکیل یافته از اعمال زشت و گناهانش بود و در عین حال محبت امام حسین (علیه السلام) را با خود

223 اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت -میرزا حسن ابوترابی

همراه داشت به او نشان داد آگاه شدن او از ماهیت باطنیش او را از خواب غفلت بیدار کرد و یکباره دگرگونش ساخت و نه تنها محبتش را به امام حسین (علیه السلام) به عشق تبدیل کرد بلکه او را عاشق بی پروا و شیفته دلسوخته خدای امام حسین (علیه السلام) نمود. رسول ترک با نهیبی به درگاه الهی بازگشت و معرفتی بی سابقه و کم نظیر پیدا کرد و از همه کارهای زشت خود به کلی دست برداشت و یک شبه راه صد ساله را پیمود و به مقاماتی رسید که مورد غبطه دیگر پرهیزکاران قرار گرفت به گونه ای که با گذشت حدود 50 سال از زمان رحلتش، همچنان یاد خوشِ حیات تازه او در دل و زبان دلدادگان اهل بیت (علیه السلام) زنده است و مزارش (در قبرستان نو در قم)، زیارتگاه عزاداران امام حسین (علیه السلام) قرار گرفته است.

سالها عشاق قبرم را زیارتگه کنند – زآنکه من روزی طواف کوی جانان کرده ام

رسول ترک چگونه متحول شد؟

بیش از اینکه داستان تحول او را آغاز کنیم لازم است یادآور شویم که رسول ترک در عین بی بند و باری دست از مجالس عزاداری امام حسین (علیه السلام) برنمی داشت به ویژه در ایام محرم سر بزیر و شرمنده وارد مجلس امام حسین (علیه السلام) می شد به همراه دیگر عزاداران به سر و سینه می زد و در روضه اباعبدالحسین (علیه السلام) و اصحاب و یاران مظلومش گریه می کرد او برای اینکه احترام امام حسین (علیه السلام) را رعایت کرده باشد همیشه قبل از ورود به مجلس امام حسین (علیه السلام) دهانش را آب می کشید تا به خاطر بعضی از آلودگی های ویژه ای که به آن عادت داشت وقتی، نام امام حسین (علیه السلام) را بر زبان جاری می کند اهانتی به آن حضرت نکرده باشد داستان تحول او اینگونه آغاز شد:

شبی از شب های ماه محرم مثل شب های قبل از آن رسول ترک وارد مجلس عزاداری امام حسین (علیه السلام) شد طبیعی بود که مردم و دست ندرکاران مجلس و هیأت های عزاداری که معمولا انسان هایی مذهبی و پای بند به احکام دینی هستند از دیدن او کراهت داشته باشند آن شب هم آمدن او به مجلس عزاداری موجب ناراحتی دست اندرکاران مجلس شد اما این بار تصمیم گرفتند به نحوی او را از

مجلس بیرون کنند گفتگوهای آهسته متولیان مجلس و دست اندرکاران هیأت، در گوشه ای از مجلس حاکی از، مذاکره آنها برای برخورد جدی با رسول ترک بود سر انجام تصمیم گرفته شد که فردی به عنوان نماینده مسئول هیأت عزاداری به سوی رسول ترک برود و از او بخواهد که مجلس را ترک کند و پس از آن هم دیگر به این مجلس نیاید اجرای این تصمیم خیلی هم آسان نبود چون رسول فردی خشن تند خو و خطرناک بود و معلوم نبود که عکس العمل او چه باشد و چه بلایی بر سر پیغام آور بیاید.

سرانجام جوانی شجاع این مأموریت را پذیرفت و به سراغ رسول ترک رفت دیگران هم از دور صحنه را نظاره می کردند که چه اتفاقی خواهد افتاد این جوان سراغ رسول ترک آمد در اولین برخورد روی خوش و لبخند رسول ترک را دیدند اما، بتدریج با ادامه صحبت این جوان با رسول ترک چهره خندان رسول اندوهناک و خشن شد آثار خشم و ناراحتی در چهره او کاملا هویدا بود اما بدون هیچ عکس العملی به صحبت های این جوان به خوبی گوش می داد جوان پیغام خود را به صورت کامل به رسول ابلاغ کرد:

باید همین الان بدون هیچ درنگی مجلس را ترک کنی و از این به بعد هم هیچگاه حق نداری به این مجلس وارد شوی. بر خلاف انتظار دیدند رسول ترک به علتی نامعلوم خشم خود را کاملا کنترل کرد و برای مدتی به فکر فرو رفت و سپس بدون هیچ گونه پاسخ و عکس العملی سر را به زیر انداخت و از مجلس خارج و یکسره راهی خانه خود شد.

معلوم نبود در درون رسول ترک چه اتفاقی افتاده است و آن شب را او چگونه به سر آورده و با خود چه می گفت؟ چرا که در این باره هیچگاه با کسی سخن نگفت.

فردای آن روز در همان ساعت اول صبح و در همان دقایق اول، کسی در خانه رسول ترک را کوبید و رسول ترک را از بستر بیرون آورد راستی چه کسی می توانست باشد و در این ساعت چه کاری دارد؟!
آری کسی که در می زد، کسی نبود جز همان کسی که دیشب دستور داده بود رسول ترک را از مجلس امام حسین (علیه السلام) بیرون کنند راستی او باز چه پیغامی آورده است و چه تصمیمی گرفته است

دیدن چهره این فرد برای رسول ترک مایه تعجب بود چه کرده ام؟ من که به حرفشان گوش کردم مجلسشان را ترک کردم چیزی هم نگفتم و با آنها برخوردی هم نکردم. بهر حال رسول منتظر بود که این بار این فرد چه می خواهد بگوید؟

اما برخورد مسئول هیأت با رسول حاکی از اتفاقی عجیب بود، چون که بر خلاف انتظار تا در باز شد او رسول ترک را در آغوش گرفت و شروع به عذر خواهی نمود و از او خواست که از این به بعد هر شب در مجلس عزاداری آنها شرکت کند این رفتار مایه شگفتی بسیار رسول ترک شد پرسید مگر چه شده است؟ آن رفتار دیشب و این رفتار امروزت! مگر اتفاقی افتاده است؟! اما آن مسئول هیأت مایل نبود توضیحی بدهد می خواست خداحافظی کند و برود اما رسول ترک نگذاشت باید بگویی که چه شده است؟! اما آن بیچاره نگران بود که نقل واقعیت موجب خشم او شود چون واقیعت این بود که مسئول هیات درباره رسول ترک در عالم رویا چیزی دیده بود که هرچند بخشی از آن حاکی از محبت او به امام حسین (علیه السلام) بود اما بخشی دیگر آن اهانتی به رسول ترک به حساب می آمد پافشاری زیاد رسول او را ناچار ساخت که واقعیت را برای او به صورت کامل بگوید آری آن واقعیت خوابی پر رمز و راز بود که مسئول هیات آن شب برای رسول ترک دیده بود اما همچنان نگران بود که رسول ترک با شنیدن این خواب چه عکس العملی نشان خواهد داد بالاخره شروع کرد:

دیشب در عالم رؤیا دیدم که صحرای کربلا برپاست و روز عاشور است در یک سو لشکریان و اصحاب و یاران امام حسین (علیه السلام) مستقر شده اند و از سوی دیگر، لشکریان یزید و عمر سعد. خیمه های امام حسین، هر لحظه در معرض خطر حمله دشمنانی بود که از اطراف آن را محاصره کرده اند. گاهی، کسی، قصد تعرض به خیمه ها می کرد اما، سگی که خود را نگهبان خیمه های امام حسین (علیه السلام) می دانست، اجازه نزدیک شدن هیچ غریبه ای را نمی داد. من هم تصمیم گرفتم به طرف خیمه های امام حسین (علیه السلام) بروم با احتیاط، چند قدمی به سوی خیمه های اباعبدالله برداشتم اما با حمله و پارس کردن آن سگ مواجه شدم. برخورد این سگ با من، مثل برخورد با دیگر غریبه هایی بود که قصد تعرض به حریم اهل بیت را داشتند. بالاخره با هر زحمت و ترسی که بود خود را به نزدیکی

خیمه ها رساندم اما این سگ برای حمله به من نزدیک شد وقتی خوب به چهره آن سگ، نگاه کردم دیدم که، سر این سگ، سر تو و بدن آن بدن یک سگ است. آری، رسول! این سگ تو بودی که محافظ خیمه های امام حسین (علیه السلام) بودی...!

رسول، سخنان مسئول هیات را خوب گوش کرد و پس از لحظه هایی، سکوت و فکر ناگاه صدای ناله و فریاد و گریه اش بلند شد و پرسید: آیا، حقیقتاً، راست می گویی؟! آن سگ نگهبان خیمه های امام حسین (علیه السلام) من بودم؟ راست می گویی؟! پس، از این لحظه به بعد من سگ امام حسین (علیه السلام) خواهم بود؟! رسول این ها را گفت. نگرانی و اندوه از این واقعیت، سراسر وجودش را فرا گرفت و با وجدی آمیخته به اندوه و پشیمانی با گریه و اشک و فریاد، شروع به درآوردن صدای سگ کرد و گفت: مرا به سگی پذیرفتند؟!

آری، رسول ترک، هر دو پیام این خواب را خوب دریافت کرد و آتشی به جانش انداخت که همه آلودگی ها را از او زدود و بدنبال آن توبه ای نصوح، ماهیت او را به انسانی نورانی تبدیل کرد و عشق او را به امام حسین (علیه السلام) با معرفی توأم با عمل، همراه شد، به گونه ای که در باقیمانده عمرش، نه تنها، همه گذشته اش را جبران کرد، بلکه دارای کرامت ها و مکاشفاتی شد و بدینگونه او به مقامی رسید که همچنان مورد غبطه عاشقان و دلدادگان اهل بیت قرار است.

آنانکه با نظر خاک کیمیا کنند – آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند

در میان جلوه های پاکی وجود رسول، جلوه های عشق و دلدادگی به امام حسین، جلوه ای ویژه پیدا کرد و این چنین، رسول ترک به عابدی زاهد و عارفی بی ادعا تبدیل شد[۲۲۴]

-101

---

[224] اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت -میرزا حسن ابوترابی

) زن فرانسوی درکنار بارگاه ملکوتی حضرت رقیه (سلام الله علیها

جناب حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محمد مهدی تاج لنگرودی (واعظ) صاحب تالیفات کثیره، درکتاب توسلات یا راه امیدواران صفحه 161، چاپ پنجم چنین می نویسد:

یکی از دوستانم که خود اهل منبر بوده و در فن و خطابه و گویند گی از مشاهیر است،و مکرر برای زیارت قبر حضرت رقیه بنت الحسین(سلام الله علیها) به شام رفته است، روی منبر نقل می کرد:

درحرم حضرت رقیه (سلام الله علیها) زن فرانسوی را دیدند که دو قالیچه گران قیمت به عنوان هدیه به آستانه مقدسه آورده است

مردم که می دانستند او فرانسوی و مسیحی است از دیدن این عمل درتعجب شدند و با خود گفتند که چه چیز باعث شده که یک زن نا مسلمان به این جا آمده وهدیه قیمتی آورده است

چنین موقعی است که حس کنجکاوی در افراد تحریک می شود.

روی همین اصل از او علت این امر را پرسیدند و او در جواب گفت :

همان گونه که می دانید من مسلمان نیستم، ولی وقتی که از فرانسه به عنوان ماموریت به این جا آمده بودم در منزلی که مجاور این آستانه بود مسکن کردم.

اول شبی که می خواستم استراحت کنم صدای گریه شنیدم .

چون آن صداها ادامه داشت وقطع نمی شد، پرسیدم این گریه وصدا از کجاست ؟ در جواب گفتند :

این گریه‌ها از جوار قبر یک دختری است که در این نزدیکی مدفون شده است .

من خیال می کردم که آن دختر امروز مرده و امشب دفن شده است

که پدرو مادر وسایر بازماندگان وی نوحه سرایی می کنند .

ولی به من گفتند الان متجاوز از هزار سال است که از مرگ و دفن او می گذرد.

برشگفتی من افزوده شد و با خود گفتم که چرا مردم بعد از صدها سال این گونه ارادت به خرج می دهند ؟

... بعد معلوم شد این دختر با دختران عادی فرق دارد، او دختر امام حسین(سلام الله علیها) است

که پدرش را مخالفین ودشمنان کشته اند وفرزندانش را به این جا که پایتخت یزید بوده به اسیری آورده‌اند و این دختر درهمین جا از فراق پدر جان سپرده ومدفون گشته است .

بعد از این ماجرا روزی به این جا آمدم. مردم زهر سو عاشقانه می آیند ونذر می کنند و هدیه می آورند ومتوسل میشوند.

محبت او چنان دردلم جا کرد که علاقه زیادی به وی پیدا کردم.

پس از مدتی به عنوان زایمان مرا به بیمارستان و زایشگاه بردند.

پس از معاینه به من گفتند کودک شماغیر طبیعی به دنیا می آید و ما ناچاراز عمل جراحی هستیم.

همین که نام عمل جراحی را شنیدم ، دانستم که دردهان مرگ قرارگرفته ام . خدایا چه کنم، خدایا ناراحتم ، گرفتارم چه کنم، چاره چیست ؟

..... واندیشیدم که، چاره‌ای بجز توسل ندارم،و باید متوسل شوم

به ناچار دستم را به سوی این دختر دراز کرده و گفتم، خدایا، به حق این دختری که دراسارت کتک و تازیانه خورده است وبه حق پدرش،

که امام برحق ونماینده رسولت بوده است و او را ازطریق ظلم کشته اند قسم می دهم

... مرا از این ورطه هلاکت نجات بده

آنگاه خود این دختر رامخاطب قرارداده و گفتم، اگر من از این ورطه هلاکت نجات یابم 2 قالیچه قیمتی به آستانه‌ات هدیه می کنم.

خدا شاهد است پس از نذر کردن ومتوسل شدن،طولی نکشید برخلاف انتظار اطبا ومتصدیان زایمان، ناگهان فرزند به طور طبیعی متولد شد واز هلاکت نجات یافتم .

اینکه نیز به عهد ونذرم وفا کرده وقالیچه‌ها راتقدیم می کنم

-102

امام صادق علیه السلام فرمود:

نفَسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ وَ هَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ [225]

نفَس مهموم و اندوهگین برای ظلم و ستمی که بما روی آورده تسبیح واندوه او برای‌ماعبادت محسوب می‌شود.

103- توصیه های بزرگان در مورد مجلس روضه و اشک بر امام حسین علیه السلام

آیت الله قاضی‌رحمه الله علیه: در عزاداری و زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام مسامحه ننمایید ، روضه هفتگی ولو دو سه نفر باشد، اسباب گشایش امور است و اگر هفتگی هم نشد دهه اول محرم ترک نشود.

آیت اله بهجت‌رحمه الله علیه: گریه بر سید الشهدا علیه السلام از نماز شب بالاتر است .

آیت الله علامه طباطبایی‌رحمه الله علیه: برای رسیدن به عرفان کامل دو راه و دو مکان بیشتر وجود ندارد ؛ یا در حرم اباعبدالله یا در مجلس ابا عبدالله...

شیخ جعفر شوشتری رحمه الله علیه: کسانی که نام این بزرگوار را می شنوند و تغییر حالی در خود نمی بینند، جداً نگران ایمان خود باشند! نام آقا امام حسین علیه السلام محک ایمان است.

---

225 بحارالانوار، ج ۲، ص ٦٤«

آیت الله آشیخ عبدالکریم حائری رحمه الله علیه: روضه خوانی و گریه بر سیدالشهدا علیه السلام عمل مستحبی است که هزار واجب در آن است.

»

104-

یکی از بزرگان می فرمود: مرحوم آیهٔ اللّه حاج حسین خادمی و حاج شیخ عباس قمی و حاج شیخ عبدالجواد مداحیان روضه خوان امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم که در غرفه ای از غرفه های بهشت دور یکدیگر جمع بودند. از آیهٔ اللّه خادمی احوالپرسی کردم و گفتم : با هم بودن شما یک آیهٔ اللّه و آقای حاج شیخ عباس قمی یک محدث و حاج شیخ عبدالجواد روضه خوان، چه مناسبتی دارد که با یکدیگر یک جا قرار گرفته اید؟

جواب دادند: ما همگی مداومت به زیارت عاشورا داشتیم و در مقدار خواندن زیارت عاشورا مثل هم بودیم [۲۲۶]

105- **آقای ... می نویسد دوبار با مشکلات دشواری مواجه شدم که با خواندن زیارت عاشورا همه مشکلاتم حل شد.**

اولین توسل:

با سه مشکل مهم رو به رو شدم ، و به شدت از آنها متأ ثر شدم.

1. **برای خرید منزل دویست هزار تومان مقروض بودم و در طی نه سال قادر به ادای قرض نبودم.**
2. **با مشکل سخت دیگری مواجه شدم که قادر به گفتن آن نیستم.**
3. **از لحاظ رزق و روزی در مضیقه بودم.**

این مشکلات به من بسیار فشار می آوردند و برای حل آنها از همه چیز نا امید شدم ، به حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام متوسّل شدن و به ذهنم خطور کرد که زیارت عاشورا به مدت چهل روز بخوانم ، و

---

[226] کرامات الحسینیه، علی میر خلف زاده، ج 2

ثوابش را به حضرت نرجس خاتون اهدا کنم ، و با شفاعت این خاتون نزد فرزندش امام زمان همه این مشکلات حل شود.

توسل را به این ترتیب آغاز کردم:

هر روز بعد از نماز صبح زیارت امین اللّه را به قصد زیارت حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام می خواندم و سپس زیارت عاشورا را با صد بار لعن و صد بار سلام می خواندم و سجده زیارت را به جای می آوردم ، و دو رکعت نماز زیارت را می خواندم پس از آن دعای معروف به دعای علقمه را می خواندم ، در روز بیست و هشتم و به طریقه ای شگفت مشکل دوم من حل شد.

در روز سی و هشتم یکی از دوستانم که به قرض منزلم آگاه بود آمد و حالم را پرسید، سپس مبلغ دویست هزار تومان به من داد و گفت : این مبلغ برای قرض منزل توست.

بعد از چهل روز وضع اقتصادی من نیز بهتر شد، و پس از آن با مشکل اقتصادی مواجه نشدم.

دومین توسّل:

پس از گذشت یک سال از اولین توسّل ، با مشکل دیگری مواجه شدم : یکی از تجار تهران نزد من آمد و گفت : ما کالاهای بسیاری برای شما می فرستیم تا بفروشی و مبالغ آن را ارسال کنی . با بعضی از دوستان و تجار در این باره مشورت کردم گفتند: مبلغ هفتصد هزار تومان به عنوان پیش پرداخت برای او بفرست تا رضایت او را جلب کنی ، من نیز مبلغ یکصد هزار تومان از قرض الحسنه تهیه کردم و یکی از دوستان پانصد هزار تومان به من داد، به هر حال برای او مبالغ را جور کردم و فرستادم و به مدت سه روز منتظر ماندم تا اجناس برسد، اما متأ سفانه برایمان آشکار شد که تاجر از حقه بازان بوده ، و پس از گرفتن پولها از بانک متواری شده و بدهی بسیاری دارد که بالغ بر هفتاد میلیون تومان می شود... مدّت سه ماه دنبال او جستجو کردیم ولی اثری از او نیافتیم تا ما را به او برساند.

با استفاده از اولین تجربه ام که آن را از خواندن زیارت عاشورا به دست آورده بودم ، این بار نیز با همان نیّت و با همان سبک متوسل شدم ، پس از بیست روز این تاجر با من تلفنی تماس گرفت و مبلغ را پس داد، بعد از چند روز او را بازداشت کردند و به تهمت حقه بازی و مال مردم خوری به زندان

انداختند، و هیچ طلبی به دیگران مسترد نشد.

مایلم متذکر شوم که در هر دو بار با قلبی اندوهگین و با قطع امید از همه به وسیله این زیارت به سرور شهیدان متوسل شدم[۲۲۷]

106-توسّل به زیارت عاشورا و آسان شدن مسأ له ازدواج

یکی از خطبا و وعّاظ می نویسد:

قبل از چند سال یک دوست جوان و مؤ من نزد من آمد و حاجت حل نشده ای را مطرح کرد، او گفت : چندی قبل قصد ازدواج کردم ، لیکن هر بار با مشکلات و سختیهایی مواجه شدم . به او گفتم : چون شما نزد کسانی رفته ای که در شأ ن و مقامت نیستند.

گفت : چنین نیست ، و اگر باور نمی کنید شما برایم پا پیش گذار و از یک خانواده در شأ ن و مقام من برایم خواستگاری کن.

نزد دوستم رفتم که مطمئن بودم به من پاسخ مثبت می دهد، از او دخترش را برای این جوان مؤ من خواستم ، در ابتدا موافقت کرد، و بعد از مدتی گفت : می خواهم استخاره کنم ، و متأ سفانه پاسخ منفی داد.

این ماجرا مرا بسیار اندوهگین کرد، و دوستم به من گفت : دیدی حق با من بود؟ به او گفتم : خودت را ناراحت نکن ، برای برطرف شدن مشکلات بعد از ادای نماز صبح و تعقیبات آن زیارت عاشورا را با صد بار لعن و صد بار سلام بخوان.

شروع به خواندن زیارت کرد، در روز بیست و هفتم خوشحال نزد من آمد و گفت : نزد یکی از خانواده ها رفتم ، و موافقت کردند. آنها و من در نهایت رضایت به سر می بریم و امروز عصر مراسم خواستگاری برگزار می شود، می خواهم شما یکی از شاهدان آن باشید. به او گفتم : پس سیزده روز باقی مانده را فراموش نکن ، شما زندگی مشترک خود را به برکت زیارت عاشورا آغاز کردی ، و در هر زمانی که با مشکلی در زندگی مواجه شدی برای برطرف شدن آن به زیارت عاشورا متوسل شو،

---

[227] داستانهای شگفت انگیز از زیارت عاشورا و تربت سید الشهدا علیه السلام-نویسنده : حیدر قنبری

2.همان

انشاءالله حاجت تو بر آورده شود[228].

107-برطرف شدن اندوه و شیرین شدن دوباره زندگی توسط زیارت عاشورا

یکی از بانوان محترم از رانده شدگان عراقی می نویسد: من با مشکل بزرگی مواجه شدم که زندگی مرا تهدید می کردو برای آن مشکل راه حلی نیافتم و حقیقتاً امیدم از هر چیزی قطع شده بود و به همه دعاهایی که در کتابهای ((مفاتیح الجنان)) و ((التحفهٔ الرضویهٔ)) و ((المخازن)) و... یافت می شد متوسل شدم . این دعاها را در نیمه شب و زیر آسمان می خواندم و بالا خره به کمک زیارت عاشورا و به شکل شگفت انگیزی به حاجت خود رسیدم ، مشروح این داستان بدین قرار است:

من همسر محترمی داشتم ، او دارای شخصیت متمایز، منحصر به فرد و دارای کمالات معنوی ، خلق و خویی بلند مرتبه بود. وی در احترام به زن و فرزندان و نزدیکانش مرد نمونه ای بود، روزی با برادران و نزدیکانم مشاجره کرد به طوری که به من گفت : حتماً باید روابط خود را با نزدیکانت قطع کنی ، همسر من در گفتارش جدی و مصمم بود به طوری که امکان مخالفت با گفته هایش نبود.

من متحیر و سرگردان ماندم ، چگونه رابطه ام را با نزدیکان و خویشاوندانم قطع کنم ؟! در حالی که همسرم می گفت : تا انتقامم را از آنها نگیرم ساکت نمی مانم.

مرا به قم منتقل نمود، و از قم به ... و همیشه می گفت : انتقام می گیرم ، من نمی دانستم هدفش چیست ، و چه می خواهد بکند، بعد از آن بدون آنکه به کسی خبر دهد ما را ترک کرد و به خارج مسافرت کرد، بعداً مطلع شدیم می خواهد درخواست پناهندگی از آلمان و یا فرانسه کند، سپس پیغام داد که دیگر باز نخواهد گشت و سوگند یاد کرد زندگی مشترک ما منتفی شده ، هر کس از دوستان و نزدیکانش آنجا درباره بازگشتنش با او سخن گفت پاسخش منفی بود. می گفت : همسرم هر کاری می خواهد بکند!!

اما من همه دعاها و توسلهایی که دوستان و نزدیکانم به من می گفتند می خواندم ، مانده بودم با فرزندانم چه کنم ؟

---

[228] همان

وقتی خبر فوت آیت اللّه حاج سیّد مرتضی موحد ابطحی پدر مؤ لف در تاریخ جمعه هشتم جمادی آخر سال 1413 منتشر شد در مراسم تشییع او شرکت کردم و در نزدیکی قبر آن مرحوم ، آیت اللّه سیّد محمد باقر موحد ابطحی فرزند ارشد ایشان گفت : در دهان متوفی قدری خاص از تربت امام حسین علیه السلام را که از فاصله یک متری آرامگاه شریف سرور آزادگان حسین بن علی علیه السلام در سال ... برداشته شده قرار دادیم ، و در روز دهم محرم الحرام این تربت چون خون سرخ رنگ به نظر می رسد. بنا بر این هر کس حاجتی مهم دارد نذر کند زیارت عاشورا را ختم کند، انشااللّه حاجتش بر آورده می شود.

بدون آنکه بدانم اشکهایم جاری بود، و در طی این مدت همیشه در خواب می دیدم مشغول خواندن زیارت عاشورا هستم ، و هنگام سجده از خواب بر می خواستم.

از شدت ناراحتی و تأ ثر بعضی از روزها زیارت عاشورا را دوبار می خواندم ، در یکی از شبها در عالم خواب دیدم گویی مجلس عزای امام حسین علیه السلام بر پا شده و من در آن شرکت جسته ام ، از میهمانان با حلوا پذیرایی می کردند، یکی از آنها را برداشتم و آن را گشودم ، نامه ای یافتم که در آن شعری بود و اکنون آن را به خاطر نمی آوردم دستمالی سرخ رنگ و قدحی به شکل تقویم در آن بود که بر آن نوشته شده بود: جمادی اوّل ، جمادی دوّم.

از خواب برخاستم و خوابم را تلفنی برای یکی از مفسران خواب گفتم ، خواب را چنین برایم تفسیر کرد: شما برای حاجت مهمی مشغول به توسل شده اید، و آنچه را که می خواهید در ماه جمادی اول یا جمادی دوم به دست می آید.

سپس خواندن زیارت عاشورا را ادامه دادم در یکی از شبها در عالم خواب دیدم گویی از حمام خارج شده ام لیکن قسمتی کوچک از کمرم تمیز نشده مانده بود، من مجدداً به حمّام بازگشتم و آن را خوب شستم تا تمیز شد.

خوابم را برای مفسر خواب گفتم . او گفت : همه اعمال تو پذیرفته شد، و معنی غسل دوم که آن را ذکر کردی این است : از مشکلی که گرفتار شده ای خلاصی می یابی ، دعاها وتوسّلهای انجام شده توسط شما

به صورت آشکاری اثر نموده.

با خود گفتم : توسل خود را با زیارت عاشورا به پایان رساندم ، و به حاجتم می رسم ، در روز بیستم ، بعد از خواندن دوباره زیارت عاشورا و دعای علقمه ، نماز خواندم و آرامگاه مرحوم آیت اللّه سیّد مرتضی موحد ابطحی را زیارت کردم مبلغی نیز به خادم او دادم و از او خواستم روضه ای بخواند و ثواب آن را نثار روح مرحوم کند، پس از آن به منزل بازگشتم ، در آن شب در خواب دیدم گویی در خیابان اسیر گشته ام ، و من به شکل زیبا و به شخصیتی عجیب بودم و حجابی کامل داشتم و به دستم تسبیحی بلند و سبزرنگ بود، در برابرم سیّد محترمی بود، رو به من کرد و با لبخندی به من فرمود: خداوند تو را به آنچه می خواهی می رساند.

سپس همراه او سوار ماشین شدم.

این خواب را برای کسی تعریف نکردم در روز جمعه شب ساعت هشت و نیم زنگ تلفن به صدا در آمد، وقتی گوشی را برداشتم صدایی را شنیدم که آشنا بود، ولی نمی توانستم آن را تشخیص دهم . او گفت : من فلانم (شوهرت هستم) من گفتم : چه می گویی ؟!! تو کجایی ؟ گفت : من اکنون در شهر اصفهان هستم . گفتم : چرا به خانه نمی آیی ؟ گفت : می آیم اما ابتدا خواستم خبر دهم تا غافلگیر نشوید. گفتم : خوش آمدی در این لحظه که این سطرها را می نویسم به یاد لحظه ای می افتم که زنگ تلفن به صدا در آمد و بدنم را لرزش فرا گرفت و حالتی غیر طبیعی به من دست داد، آن شدت خوشحالی را قادر به توصیف نیستم.

وقتی همسرم به منزل آمد، ابتدا به منزل فرزندان آن مرحوم که در نزدیکی منزل ماست رفتم و داستان را برای وی بازگو کردم سپس خواستم به زیارت قبر سیّد بروم از او تشکر کنم لیکن تا کنون موفق نشده ام ، و خدا را شکر که با یکدیگر زندگی می کنیم و چیزی صفا و صمیمیت زندگی ما را تیره و تار ننموده.

شایان ذکر است ، من به همسرم گفتم : آنچه از تو می دانم این است که مردی قاطع و در حرف و عمل جدی می باشی بارها گفتی به اصفهان باز نمی گردم چه چیز تو را واداشت نظرت را تغییر دهی و نزد ما

باز گردی ؟

او گفت : در ابتدا بسیار تحت تأ ثیر قرار گرفته بودم به طوری که یک بار هم فکر بازگشت به اصفهان به ذهنم خطور نکرد، ولی از تاریخ ... (نزدیک همان روزهایی که شروع به خواندن زیارت عاشورا کردم) تحت فشار قرار گرفتم و اعصابم به هم ریخته شده بود، هر چه برای خروج از این بن بستی که در آن به سر می بردم فکر می کردم به راه حلی نمی رسیدم ، به نظرم رسید به فرانسه مسافرت کنم ولی بیشتر احساس ناراحتی می کردم ، سپس به فکر مسافرت به ترکیه افتادم ولی از این فکر نیز احساس راحتی به من دست نمی داد، لیکن وقتی فکر بازگشت به اصفهان را می کردم احساس راحتی و آسودگی خیال به من دست می داد، برای همین بازگشتم .

و نکته بسیار مهم : بازگشت همسرم مصادف با روزهای جمادی اول و جمادی دوم بود، همان روزهایی که در عالم خواب ذکر شده بودند، به همین دلیل به طور مستمر زیارت عاشورا را می خوانم .

من همه مردان و زنان مؤ من را سفارش می کنم که اگر در زندگی با مشکلی رو به رو شدند از رحمت خداوند و عنایت اهل بیت نا امید نشوند و با دعا و توسل به این گوهر نایاب و گرانمایه و این اکسیر بسیار بزرگ قادر خواهند بود لطف و عنایت باری تعالی را کسب کنند.[۲۲۹]

108-**یکی از شهدای کربلا:** **نصر ابن ابی نیزر حبشی مدنی:** وی غلام امام علی(علیه السلام) است. ابی نیزر از نوادگان پادشاهان عجم بوده که به رسول خدا(صل الله علیه و آله) هدیه شد و پس از رسول خدا در خدمت علی(علیه السلام) مشغول به کشاورزی بود. ابی نیزر مردی بلند قامت و خوش سیما بود. گویند ابی نیزر از فرزندان نجاشی پادشاه حبشه بوده و از دوران کودکی به خدمت رسول خدا(صل الله علیه و آله) درآمد. بعد از رحلت نجاشی آمدند تا تنها بازمانده او را جهت پادشاهی برگردانند اما او گفت: یک ساعت در خدمت رسول خدا بودن برای من از یک عمر پادشاهی حبشه برتر است. فرزندش نصر نیز همچون پدر از یاران امام علی(علیه السلام) بود. او از مدینه تا کربلا امام حسین(علیه السلام) را

---

[229] داستانهای شگفت انگیز از زیارت عاشورا و تربت سید الشهدا علیه السلام–نویسنده : حیدر قنبری

همراهی کرد. امام(علیه السلام) به او اجازه بازگشت داد ولی او گفت: هرگز هرگز... اگر رفتنی بودیم به اینجا نمی آمدیم (یعنی اگر عافیت طلب بودیم آنگاه که برای پادشاهی ما را فراخواندند به حبشه برمی گشتیم.)[230]

109- عمرو ابن جُناده: مادر او بحریّه بنت مسعود خزرجی است. وی در کربلا یازده سال بیشتر نداشته و پس از شهادت پدرش اذن میدان گرفت. امام فرمود: حالا که پدرت شهید شده شاید مادرت راضی نباشد. عمرو در جواب امام گفت: مادرم مرا فرستاده... عمرو وارد میدان شد و اینچنین رجز خواند:

امیری حسین و نعم الامیر   سرور فواد البشیر النذیر

علی و فاطمه والداه   و هل له تعلمون من نظیر

پس از شهادت عمرو دشمن سر جدا شده او را بسوی امام(علیه السلام) پرتاب کرد. مادرش سر او را برداشت، خون از آن برگرفت و سپس بسوی دشمن پرت کرد. سر به یکی از دشمنان اصابت کرد و او را کشت سپس برگشت و ستون خیمه را کند و بسوی دشمن حمله ور شد در حالی که اینچنین رجز می خواند:

انی عجوز فی النساء ضعیفه   خاویه بالیه نحیفه

اضربکم بضربه عنیفه   دون بنی فاطمه الشریفه

من در بین زنان، ضعیف، خرد شده، پوسیده و لاغرم. اما شما را در راه حمایت از فرزندان عزیز فاطمه ضربتی سخت می زنم.

پس تیرک خیمه را بسوی دو نفر پرتاب کرد و آنان را زخمی نمود. پس امام(علیه السلام) او را به خیمه برگرداند.[231]

---

[230] یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

[231] یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

110-**یکی دیگر از شهدای کربلا:** ابوالشّعثا کندی: او تیرانداز ماهری بود.در کنار امام(علیه السلام) به زانو نشست و 100 تیر را شلیک کرد. 95 تیر به هدف نشست و حضرت چنین دعا کردند: «اللهم سدّد رمیته و اجعل ثوابه الجنه» یعنی خدایا پرتاب او را محکم کن و پاداش آن را بهشت قرار بده. او با ابن سعد به کربلا آمد ولی وقتی ابن سعد شرایط امام(علیه السلام) را نپذیرفت به امام ملحق شد.او بعد از تیراندازی 9 نفر دیگر را کشت و به شهادت رسید.[۲۳۲]

111-**یکی از شهدا کربلا:** سعید ابن عبدالله حنفی: سعید اهل کوفه، شجاع و عابد بود.او نامه های کوفیان را از کوفه به مکه برد و امام با جواب او را بسوی کوفه فرستاد.پس مسلم ابن عقیل توسط او نامه ای برای امام فرستاد.او نامه را در کربلا به دست امام رساند.روز عاشورا سعید به امام عرض کرد: اگر هفتاد بار کشته شوم و خاکسترم را به باد دهند باز هم دست از شما برنمی دارم و حال این که کشته شدن یکبار بیش نیست ولی کرامت آن بی نهایت است. سعید و زهیر روبروی امام(علیه السلام) ایستادند تا نماز امام(علیه السلام) تمام شود آنان به قدری تیرها را بجان خریدند که با سلام نماز امام(علیه السلام) هر دو به شهادت رسیدند.سعید گفت: «اوفیت یابن رسول الله؟» وفا کردم؟ امام(علیه السلام) فرمود: «نعم انت امامی فی الجنه» بله تو در بهشت با من هستی.امام زمان(عج) بعد از اینکه در ناحیه مقدسه به سعید سلام داده آرزو نموده که خداوند او را با شهدای کربلا محشور گرداند و از مقامات آنان برخوردار گرداند.

112-**یکی از شهدا کربلا:** بُریر ابن خُضیر همدانی کوفی: از بزرگان و قاریان و پرهیزگاران مسجد کوفه است.وی چهل سال نماز صبح خود را با وضو نماز عشاءش به جا می آورد و هر شب یک ختم قرآن می نمود.در زمان او کسی عابدتر از او نبود.وقتی خبر حرکت امام(علیه السلام) از مدینه به مکه را شنید خود را در مکه به امام رساند.شب عاشورا بریر با عبدالرحمن شوخی می کرد و می گفت: قوم و تبار من می دانند که من حتی در جوانی بذله گو نبوده ام اما من واقفم بر آنچه که بزودی ملاقاتش خواهم نمود.به خدا سوگند تنها فاصله ما و بهشت حمله این قوم با شمشیرهایشان است چقدر مایلم که آن حمله هم

---

232 یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

اکنون باشد.بریر صبح عاشورا با کوفیان سخن گفت و مزد رسالت و کار زشت کوفیان را در بستن آب به رخشان کشید.اما کوفیان گفتند: ما نمی دانیم تو چه می گویی! و بریر را تیرباران کردند.

یزید ابن معقل بریر را گمراه خواند بریر او را به مباهله دعوت نمود آنها یکدیگر را لعن کردند پس به هم حمله نمودند و بریر مغز او را متلاشی کرد.پس کعب از پشت او را با نیزه زد و به شهادت رساند. نوار همسر کعب با کعب برخورد تندی کرد و او را به قتل سیّد القرّاء سرزنش نمود.[۲۳۳]

113-**یکی از شهدا کربلا: عابس ابن ابی شبیب شاکری**: امیر المومنین(علیه السلام) در جنگ صفین قبیله بنی شاکر را چنین ستود: اگر تعداد شما به هزار می رسید خداوند آنگونه که سزاوار بود پرستش می شد. او مردی اهل کمال، زهد و ورع بود.بسیار زنده دل و شب زنده دار بود.هنگامی که مسلم نامه امام(علیه السلام) را خواند عابس گفت: من نمی دانم در دل دیگران چه می گذرد و وعده فریبنده نمی دهم اما اگر دعوتم کنید اجابت می کنم و با دشمنان شما می جنگم. روز عاشورا در برابر امام(علیه السلام) ایستاد و گفت: نزد من کسی عزیزتر از تو نیست.اگر قدرت داشته باشم که ظلم را با چیزی عزیزتر از جان و خونم دور کنم چنین خواهم کرد.سلام بر تو ای اباعبدالله من شهادت می دهم بر هدایت شما و پدرتان استوارم.پس به میدان آمد و می گفت: الا رجل الا رجل: آیا مرد رزم نیست.کسی جرات میدان او را نداشت پس به دستور ابن سعد او را سنگباران کردند.پس عابس زره از تن بیرون آورد و حمله نمود پس 200نفر را بکشت.دیگر طاقتی برای او نمانده بود.محاصره اش نمودند و سر از تنش جدا نمودند.همه می گفتند من او را کشتم پس ابن سعد برای خواباندن نزاع گفت: او را یک نفر نکشته است.پس سر او را بسوی خیمه امام(علیه السلام) پرتاب کردند.[۲۳۴]

114- شهادت حضرت ابوالفضل(ع)

---

[233] یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

[234] یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

قمربنی هاشم(ع)در روز عاشوراء،مکرر به خدمت امام‌حسین(ع)شرفیاب می شد واجازه میدان رفتن می خواست‌ولی بمناسبت شهامت وشجاعت وپرچمداری وی،امام به اواجازه نمی داد وهربار از تصمیمش،منصرف می ساخت ومی‌فرمود:انت صاحب لوائی!توپرچمدار من هستی!

امّا وقتی همهٔ یاران امام بشهادت رسیدند،ابوالفضل(ع)برای

چندمین بار از امام اجازه خواست.امام هم موافقت کردوفرمود:حال که تصمیم به جنگ گرفته ای،مقداری آب تهیه-منتهی الامال

نما!

عباس(ع)حرکت نمود وپس از درهم ریختن صفوف دشمن،وارد فرات شد.وقتی مَشگ را پُر کرد وخواست خود نیزبیاشامد،مشتش را پُر از آب کرد وبه نزدیک لبان خشگ شده‌اش رساند.امّا بلافاصله آب را به فرات ریخت واین چنین‌خودرا مورد خطاب قرارداد:

یانفس مِن بعد الحسین هونی   وبعده لاکنتَ اَن تکونی

هذا الحسین وارد المنون وتشربین بارد العین

تاللّه ماهذا فعال دینی‌یعنی:«ای نفس!بعد از حسین(ع)ذلت برتوباد!وپس از وی‌زنده نباشی اگرچه حیات را خواهانی!

اینک حسین(ع)وارد میدان جنگ شده وآنوقت تو آب گوارامی نوشی؟بخداسوگند!دین من همچواجازه ای بمن نمی‌دهد.»

وقتی بامشک پُر بسوی خیمه ها بر می گشت وخودرا در مقابل‌سیل خروشان دشمن دید فرمود:

لاارهب الموت اذالموت ذقا   حتیّ اواری فی المصالیب لقی'

نفسی لسبط المصطفی' الطّهروقی' انّی انا العبّاس اغدو بالسّقا

ولا اخاف الشرّ یوم الملتقی'یعنی:«آنگاه که صدای مرگ بگوشم رسد،از مرگ نمی‌هراسم!تا آنجا که بدنم در میدان جنگ زیرشمشیرها پنهان‌شود.

جان من فدای فرزند پاک مصطفی' باد!منم عبّاس که این مشک‌را بسوی خیمه ها می برم.

ودراین روز جنگ،ترسی از مرگ ندارم.»

عبّاس در حال برگشت به خیمه ها بود که ناگهان بطورناجوانمردانه مورد حمله زیدبن رقاد که در پشت نخلی کمین‌کرده بود،واقع شد ودر این حمله،دست راست حضرت جداشد.امّا فرزند حیدر کرّار چون از دست راست مأیوس‌شد،چنین رجز خواند:

واللّه اِن قطعتم یمینی انّی اُحامی ابداً عن دینی

وعن امام صادق الیقین   نجل النبیّ الطاهر الامین

یعنی:«بخداقسم!اگر دست راستم را قطع نمودید،ولی من‌دست از حمایت دینم بر نمی دارم.

واز امامم که در ایمانش صادق است،وفرزند پیامبر امین‌است،حمایت می کنم.»

در این هنگام شخص دیگری بنام حکیم بن طفیل،از کمینگاه‌بیرون آمد وبا حمله ای،دست چپ حضرت را قطع نمود.

از طرف دشمن تیرها مانند باران بسوی آن حضرت سرازیرشد.تیری به مشک وتیری هم به سینه عباس،اصابت کرد.

یکی‌دیگر از افراد دشمن،عمود آهنین برفرقش کوبید که ازاسب برزمین افتاد.

طبق نقلی در این موقع،ابوالفضل(ع)صدازد:یااخاه!ادرک‌اخاک!برادر!برادرت را دریاب!

امام خودرا بر بالین او رساند وچون بدن بدون دست وخونین‌عبّاس را مشاهده کرد،دستهایش را بر کمر گرفت وفرمود:

الان انکسر ظهری وانقطع رجائی وقلّت حیلتی!

الان کمرم شکست!وامیدم ناامید شد!وراه نجات بسته گردید!«1»

115- قوزش از بین رفت!

درقندهار پسری بنام عبدالرئوف بود که درپشت وسینهٔ او قوزوجودداشت.مادرش زنی متدین بود.شب عاشورائی این پسر را که پدرومادرش آرزوی مرگش را داشتند،به حسینیه آوردند وپس از پایان‌مراسم عزاداری ،گردنش را به منبر بستند وگفتند:ای حسین!از خدابخواه که این بچه را تافردا یا شفا دهد یا مرگ!بعد در همانجا خوابیدند.

ناگهان از فریاد بچه بیدار شدند ودیدند که بدن بچه می‌لرزد وبلندمی‌شود ومی افتد ونعره می‌زند.مادرش اورا بخانه برد که اگر مرد درخانه‌بمیرد.اماپسر نمی‌میرد ولی لرزشش تا سه چهارروز ادامه می‌یابد که دراین مدت گوشتهای زیادی بدنش بتدریج آب شده وبعد از این مدت‌سینه وپشت او صاف گردید.[235]

116-

فتح باب سالکین با توسل به امام حسین علیه السلام

مرحوم قاضی رضوان الله علیه می‌فرمود: من در وجب به وجب صحن حضرت سیّد الشّهداء علیه‌السّلام شبها را تا به صبح بیتوته کرده‌ام.

[235] داستانهای شگفت شهید دستغیب

و هم از ایشان منقولست که: توسّل به سیّد الشّهداء علیه‌السّلام جهت فتح باب سالکین إلی الله و کشف حجب تأثیری عجیب دارد و بدون توسّل به سیّد الشّهداء علیه‌السّلام فتح باب نمی‌شود.[236]

-117

سیدالشهدا(ع) هنگام شهادت 57 سال سن داشتند. پس از شهادت آن حضرت در روز عاشورا 33 زخم نیزه و 34 ضربه شمشیر، غیر از زخم های تیر بر بدن آن حضرت مشاهده شده و َ10 نفر بر پیکر مطهر امام حسین(ع) اسب تاختند.

امام حسین(ع) بر بالین هفت نفر از شهدا یعنی 'مسلم بن عوسجه'، 'حر'، 'واضح رومی'، 'جون'، 'عباس'، 'علی اکبر(ع)' و 'قاسم' پیاده رفتند.

در روز عاشورا 'علی اکبر(ع)'، 'عباس(ع)' و 'عبدالرحمن بن عمیر' را قطعه قطعه کردند و سر سه شهید را به جانب امام حسین (ع) انداختند که این سه نفر عبارتند بودند از: 'عبدالله بن عمیر کلبی'، 'عمرو بن جناده' و 'عابس بن ابی شبیب شاکری.'

مادر 9 نفر از شهدای کربلا در روز عاشورا حضور داشتند و شاهد شهادت پسران خود بودند.

اسامی این مادران عبارت است از: 'رباب' مادر 'علی اصغر(ع)'، حضرت زینب(س) مادر 'محمد' و 'عون'، 'رمله' مادر قاسم بن حسن، 'بنت شلیل جیلیه' مادر عبدالله بن حسن، 'رقیه' دختر امیرالمومنین (ع) و مادر 'عبدالله بن مسلم' و مادران 'محمدبن ابی سعیدبن عقیل'، 'عمروبن جناده'، 'عبدالّله بن وهب کلبی' بنا به روایتی که ثابت نیست 'لیلا' مادر علی اکبر(ع.

---

[236] اسرار ملکوت،ج2،ص205

پنج کودک به نام های علی اصغر علیه السلام (عبدالله) شیرخوار امام حسین(ع)، 'عبدالله بن حسن'، 'محمدبن ابی سعیدبن عقیل'، 'قاسم بن حسن' و 'عمرو بن جناده انصاری' در کربلا شهید شدند.

پنج نفر از شهدای کربلا به نام های 'انس بن حرث کاهلی'، 'حبیب بن مظاهر'، 'مسلم بن عوسجه'، 'هانی بن عروه' و' عبداللّه بن بقطر عمیری' از اصحاب رسول خدا (ص) بودند.

همچنین َدر رکاب سیدالشهدا (ع) 15 غلام شهید شدند که این افراد عبارت بودند از 'نصر' و 'سعد' از غلامان امام علی(ع)، 'منجح' غلام امام مجتبی(ع)، 'اسلم' و 'قارب' غلامان امام حسین(ع)، 'حرث' غلام حمزه، 'جون' غلام ابوذر غفاری، 'رافع' غلام مسلم ازدی، 'سعد' غلام عمر صیداوی، 'سالم' غلام بنی المدینه، 'سالم' غلام عبدی، 'شوذب' غلام شاکر، 'شیب' غلام حرث جابری، 'واضح' غلامِ حرث سلمانی.

بر این تعداد، 'سلمان' غلام امام حسین(ع)، که در 'بصره' به شهادت رسید نیز باید اضافه شود.

'سواربن منعم' و 'موقع بن ثمامه صیداوی' دو نفر از یاران امام حسین(ع) بودند که در روز عاشورا اسیر و شهید شدند.

چهار نفر از یاران امام حسین (ع) نیز در کربلا پس از شهادت آن حضرت به شهادت رسیدند که اینان 'سعد بن حرث' و برادرش 'ابوالحتوف'، 'سوید بن ابی مطاع' (که مجروح بود) و 'محمد بن ابی سعیدبن عقیل' بودند.

هفت نفر شامل علی اکبر(ع)، 'عبدالله بن حسین'، 'عمروبن جناده'، 'عبدالله بن یزید'، 'عبیدالله بن یزید'، 'مجمع بن عائذ' و 'عبدالرحمن بن مسعود' در حضور پدر خود شهید شدند.

برخی زنانی که در کربلا حضور داشتند از دختران حضرت علی (ع) به نام های 'زینب'، 'ام کلثوم'، 'فاطمه'، 'صفیه'، 'رقه' و 'ام هانی' بودند و 'فاطمه' و 'سکینه' نیز دختران سیدالشهدا(ع) از حاضران در کربلا بودند و بقیه زن ها به نام های 'رباب'، 'عاتکه'، مادر 'محسن بن حسن'، دختر 'مسلم بن عقیل'، 'فضه نوبیه'، کنیز خاص امام حسین(ع) و مادر 'وهب بن عبدالله' در روز عاشورا در کربلا بودند.

پنج نفر از زنان خیام حسینی که به طرف دشمن بیرون آمده و حمله یا اعتراض کردند عبارتند بودند از: کنیز 'مسلم بن عوسجه'، 'ام وهب' زن 'عبدالله کلبی'، مادر عبدالله کلبی، زینب کبری(س) و مادر عمرو بن جناده بودند.

و تنها زنی که در کربلا شهید شد ام وهب همسر عبدالله بن عمیر کلبی بود[237].

118- فضیلت کربلا

کربلا سرزمین بافضیلتی است که درباره ارزشها و خوبیهای ان از اهل بیت (ع) مطالب زیادی نقل شده که به تعدادی اشاره می شود.

حدیث اول :حریم پاک

ن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال:

..و هی اطهر بقاع الأرض و اعظمها حرمۀ و انها لمن بطحاء الجنۀ.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن حدیث بلندی می فرماید: کربلا پاکترین بقعه روی زمین و از نظر احترام بزرگترین بقعه ها است و الحق که کربلا از بساطهای بهشت است. [۲۳۸]

حدیث دوم:سرزمین نجات

---

[237] برگرفته از: کتاب فرهنگ عاشورا نوشته حجت الاسلام جواد محدثی

[238] بحار الانوار، ج 98، ص 115 و نیز کامل الزیارات، ص 264

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

یقبر ابنی بأرض یقال لها کربلا هی البقعهٔ التی کانت فیها قبهٔ الاسلام نجا الله التی علیها المؤمنین الذین امنوا مع نوح فی الطوفان.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پسرم حسین در سرزمینی به خاک سپرده می شود که به آن کربلا گویند، زمین ممتازی که همواره گنبد اسلام بوده است، چنانکه خدا، یاران مؤمن حضرت نوح را در همانجا از طوفان نجات داد. [۲۳۹]

119- امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ پیامبری در آسمانها و زمین نیست مگر این که می خواهند خداوند متعال به آنان رخصت دهد تا به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شوند، چنین است که گروهی به کربلا فرود آیند و گروهی از آنجا عروج کنند. [۲۴۰]

حدیث نهم: کربلا، مطاف فرشتگان

قال ابو عبد الله علیه السلام:

لیس من ملک فی السموات و الأرض الا یسألون الله تبارک و تعالی أن یؤذن لهم فی زیارهٔ الحسین (علیه السلام)، ففوج ینزل و فوج یعرج.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هیچ فرشته ای در آسمانها و زمین نیست مگر این که می خواهد خداوند متعال به او رخصت دهد تا به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شود، چنین است که همواره فوجی از فرشتگان به کربلا فرود آیند و فوجی دیگر عروج کنند و از آنجا اوج گیرند. [۲۴۱]

120- تولدی تازه

---

[239] کامل الزیارات، ص 269، باب 88، ح 8

[240] مستدرک الوسائل، ج 10، ص 244، به نقل از کامل الزیارات، ص 111

[241] مستدرک الوسائل، ج 10، ص 244، به نقل از کامل الزیارات ص 114

عن حمران قال: زرت قبر الحسین علیه السلام فلما قدمت جاءنی.ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام...فقال علیه السلام:

ابشر یا حمران فمن زار قبور شهداء آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یرید الله بذلک وصلهٔ نبیه حرج من ذنوبه کیوم ولدته امه.

حمران می گوید: هنگامی که از سفر زیارت امام حسین علیه السلام برگشتم، امام باقر علیه السلام به دیدارم آمد و فرمود: ای حمران! به تو مژده می دهم که هر کس قبور شهیدان آل محمد (ص) را زیارت کند و مرادش از این کار رضایت خدا و تقرب به پیامبر (ص) باشد، از گناهانش بیرون می آید چون روزی که مادرش او را زاد.[۲۴۲]

121- نشان شیعه بودن

قال الصادق علیه السلام:

من لم یأت قبر الحسین علیه السلام و هو یزعم انه لنا شیعهٔ حتی یموت فلیس هو لنا شیعهٔ، و ان کان من اهل الجنهٔ فهو من ضیفان اهل الجنهٔ.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به زیارت قبر امام حسین نرود و خیال کند که شیعه ما است و با این حال و خیال بمیرد، او شیعه ما نیست، و اگر هم از اهل بهشت باشد، از میهمانان اهل بهشت خواهد بود. [۲۴۳]

122- رواق منظر یار

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

الا و ان الاجابهٔ تحت قبته، و الشفاء فی تربته، و الأئمهٔ (علیهم السلام) من ولده

---

[242] .امالی شیخ طوسی، ج 2، ص 28، چاپ نجف بحار، ج 98، ص .20
[243] کامل الزیارات، ص 193، بحار الانوار، ج 98، ص .4

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بدانید که اجابت دعا، زیر گنبد حرم او و شفاء در تربت او، و امامان علیهم السلام از فرزندان اوست. [۲۴۴]

123- بزرگترین دارو

قال ابو عبد الله علیه السلام:

فی طین قبر الحسین (علیه السلام)، الشفاء من کل داء، و هو الدواء الاکبر.

امام صادق علیه السلام فرمود: شفای هر دردی در تربت قبر حسین علیه السلام است و همان است که بزرگترین داروست.[۲۴۵]

124- حضرت عباس (ع) ؛ وفاداری و ایثار

یکی از شخصتهای بی نظیر از جهت وفاداری و شجاع و فضیلتهای دیگر قمر بنی هاشم حضرت عباس بن علی (ع) است.

شخصیت معنوی:

به تعبیر دین اسلام ، شخصیت انسان ها به تزکیه و تعلیم و سازندگی دو نیروی جاذبه و دافعه است. اگر این دو نیرو متوقف شود ، انسان در سراشیبی سقوط قرار می گیرد چرا که تعالی و تکامل انسان به این دو نیرو وابسته است.

-دفع عوامل و زمینه های سقوط مانند خودداری از ارتکاب به گناهان

-جذب فضایل و ارزش های اخلاقی مانند علم ، عمل صالح و آراسته شدن به خصلت های نیکو

انسان ها با نیروی تقوا ، روح پاک خود را از موانع رسیدن به کمال یعنی گناهان دور کرده و آن را با فضیلت های اخلاقی زینت می دهند تا نور الهی و ملکوتی در همه وجودشان متجلی شده و هر چه بیشتر به هدف اصلی خلقت که همان بندگی خدا و دستیابی به تکامل است برسند.

---

[244] مستدرک الوسائل، ج 10، ص . 335

[245] کامل الزیارات، ص 275 و وسائل الشیعه، ج 10، ص .410

بنابراین روشن می شود که کمالات و ابعاد وجودی حضرت عباس (ع) ناشی از برخورداری از ارزش های والای انسانی و دوری از گناه و مملو از عبودیت خالصانه در پیشگاه خدا و تواضع در برابر بندگان خاص الهی مانند امیرالمرمنین (ع) و برادرانش امام حسن و حسین (علیهم السلام) است.

این ابعاد وجودی یعنی : فداکاری و ایثار ، شجاعت و دلاوری ، رشادت جسمی و روحی ،تقوای الهی ، جوانمردی که همه و همه به خاطر شایستگی آن حضرت بود و به همین دلیل وجود مبارکش سرشار از القاب و کنیه های پسندیده است که هر کدام بیانگر بخشی از ابعاد درخشان شخصیت اوست.

کنیه ها

-ابوالفضل

مشهورترین کنیه حضرت عباس(ع)، ابوالفضل است که نشان از فضیلت های بی شمار او در عرصه های مختلف زندگیش دارد.

مورخان نقل کرده اند: نامیده شدن او به ابوالفضل، به دو علت بوده است:

-داشتن پسری به نام فضل

-زندگی سرشار از فضیلت آن حضرت ، زیرا ابوالفضل یعنی پدر فضیلت ها

که به نظرمی رسد که علت دوم، مناسب تر باشد.

- ابوالقاسم

جابربن عبدالله انصاری در زیارت اربعین، خطاب به حضرت عباس(ع) گفته است:« السلام علیک یا اباالقاسم !السلام علیک یا عباس بن علی !» [۲۴۶]

- ابوالقربه

یکی دیگر از این کنیه ها ، که دلاوری و مردانگی در آن جلوه گر است ابوالقربه می باشد که حکایت از شکافتن سینه سپاه دشمن در رسیدن به آب شریعه برای سیراب کردن کام تشنگان دارد.

---

[246] مفاتيح الجنان، حاج شيخ عباس قمي، زيارت اربعين منسوب به جابر بن عبدالله انصاري

القاب

-قمر بنی هاشم

حضرت عباس(ع) از زیبایی ویژه ای برخوردار بود و به خاطر صورت و سیرت زیبا و قامت رعنا و رشیدش او را « ماه خاندان بنی هاشم و قمر بنی هاشم» می خواندند.

- باب الحوائج

این مقام و لقب «باب الحوائج» را خداوند به حضرت عطا فرمود و وجود عظیم او را شایسته این لقب دانست.

توسل به حضرت نیز موجب رواشدن حاجات است؛ زیرا پذیرش شفاعتش در درگاه خداوند، قطعی است. او وسیله ای است برای تقرب به درگاه الهی و سالیان طولانی ،شیعه و سنی و مسلمان و غیر مسلمان دست دعا و چشم امید به سوی او داشته، از کرامات او و گفتنی های فراوان دارند. نویسندگان، عالمان و محققان بسیاری، در این باره کتاب ها نوشته اند. [۲۴۷]

- طیار

»طیار» لقبی است که امام سجاد(ع) ، عموی خود را بدان ستود و جلوه ای دیگر از حضرت ابوالفضل(ع) را آشکارکرد.

۴ -سقّا

منصب سقایت و آب رسانی به تشنگان، یکی از زیباترین برنامه ها و خدمات اسلامی ، انسانی است. یکی از کارهای مهم حضرت عباس(ع) سقایت بود. حضرت ابوالفضل(ع) این لقب را از پدرش علی(ع) و در جنگ بدربه دست آورد زمانی که با شجاعت به کنار چاهی که نزدیک دشمن بود، رفت و از آن برای مسلمانان آب آورد. [۲۴۸]

---

[247] خصائص العباسيه، آيت الله كلباسي نجفي؛ زندگاني پرچمدار كربلا ، معارف مظفري

[248] اعلام الوري، ص ۱۹۲

وی در واقعه کربلا از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا ، مسئول آب رسانی به کاروان امام حسین(ع) و حیوانات آنها بود.

با توجه به اینکه همراهان امام حسین(ع) در آغاز، بیشتر از هزار نفر بودند، با افزودن حیواناتشان، می بینیم که تأمین آب برای آنها کار بسیار مهمی بوده که حضرت انجام می داده است.

-علمدار

این نشان پر افتخار ، به دارنده پرچم و بیرق لشکر داده می شود که نمایانگر انسجام سپاه و استمرار مبارزه علیه دشمن داشت. و این مهم به عهده ابوالفضل العباس (ع) بود.

- الشّهید

حضرت ابوالفضل(ع) به راستی ، شایسته عنوان عمیق شهید و شهادت است چرا که به تمام امتیازات شهادت نائل شد.

امام سجاد (ع) وقتی به کنار پیکر مطهر ابوالفضل (ع) آمد، خطاب به او فرمود:« و علیک منّی السّلام من شهیدٍ مُحتسب؛ ای شهید مخلص راه خدا، سلام من بر تو باد«!

-عبد صالح

این لقب به معنی بنده نیکوکار خداوند از زیارتنامه حضرت عباس(ع) و از زبان امام صادق(ع) گرفته شده است.

- حامی الضّعینه

»ضعینه« به معنی هودج است ، یعنی حامی بانوان . کنایه از اینکه حضرت ابوالفضل(ع) حامی بانوان هودج نشین در سفر کربلا بوده است. در این سفر، حضرت از آنها نگهبانی می کرد و آنان در پناه چنین نگهبان نیرومند و شجاعی ، هیچ گونه نگرانی نداشتند. [۲۴۹]

---

[249] پرچمدار نینوا، محمدي اشتهاردي ، ص ۷۶ و۷۷

- المستجار

المستجار، یعنی پناهگاه. یکی از القاب حضرت ابوالفضل(ع این است که پناهی برای پناهندگان بود.

القاب دیگری که به حق به حضرت عباس(ع) نسبت داده شده عبارتند از:

- ظهرالولایه (پشتیبان ولایت و امامت(

-مُوثر(ایثارگر)

-مُواسی (مواسات و برادری)

-واقی (نگهبان)

-ساعی (تلاشگر)

-باب الحسین(ع)

-سردار و پیشتاز

-البطل العلقمی (قهرمان نهر علقمه)

-فرمانده لشکر

-صدّیق (بسیار راستگو)

-حامل اللّوا (پرچمدار)

-صابر، کسی که در تحمل همه سختی ها راه تا شهادت، شکیبا بود و احساساتش بر صبرش غلبه نکرد.

نکته مهم این که بیشتر القاب آن حضرت ، متأثر از شخصیت مقتدا و رهبرش امام حسین(ع) و به دلیل همراهی، پشتیبانی و یاری رساند به او در طول زندگی به خصوص در واقعه کربلاست.

این مسئله به دو جهت قابل تأمل است:

- قدرت رهبری امام، که توانست استعدادهای حضرت عباس(ع) را به ظهور رسانده و نتیجه تربیت و تعلیم امام علی(ع) را تجلی بخشد.

- تأثیر آموزش های مؤثّر از سوی امام حسین(ع) ، که از کودکی وی را همراهی نموده است به طوری که تسلیم او در برابر اراده امام، تصدیق بر ولایت امام و وفاداری اش نسبت به امام، همگی تشکیل

دهنده نمادی بی نظیر از مرید بودن اوست.

او به جز حسین(ع) نمی شناخت و توحیدش را نیز در ارادت به حسین(ع) می یافت

وفاداری ؛ ویژگی ممتاز

وفاداری حضرت عباس(ع) او را برای همیشه در «تاریخ جوانمردان» ممتاز کرده است.

نقل شده است که: وقتی حضرت ابوالفضل(ع) ، سردار رشید دشت کربلا برای بار دوم به شریعه فرات وارد می شود تا برای تشنگان آب ببرد، در میان نهر آب که قرار گرفت«این واقعه عموماً به این شکل نقل شده است » هنگام برداشتن آب، تشنگی زیاد باعث شد که حضرت میل به خوردن آب کند. به همین علت،آب را با دست به دهان نزدیک کرد که بیاشامد؛ ولی یکباره به خاطر آورد که بچه های امام حسین(ع) تشنه اند وبا خود گفت: این، خلاف جوانمردی است که آنان تشنه باشند و من سیراب ، و آب را از دستان خود به زمین ریخت. اسب ایشان نیز از خوردن آب تا قبل از این اقدام حضرت، خودداری نمود. [۲۵۰]

ولی آیا این تعریف در مورد جوانمردی و وفاداری آن حضرت صحیح است؟ آیا ممکن است عباس که سقایی را از کودکی تمرین کرده، اکنون دچارغفلت شده و دلیل مأموریتش را؛ حتی برای چند لحظه فراموش کند؟

باید دقت کنیم ، به یقین، انگیزه آب نخوردن ابوالفضل(ع) خیلی لطیف تر از آن است که تاکنون شنیده ایم.

تاریخ می گوید که: حضرت عباس (ع) وقتی وارد شریعه فرات شد، اسبش هم با همه تشنگی که داشت، ابتدا از خوردن آب خودداری می کرد. اسب، با هوش است و این حیوان خوب می فهمید که راکبش آب نمی خورد و فضا، فضای جنگ است؛ کشتار و شهادت را می دید و بر سیاق ذات هوشی اش حوادث راپیش بینی می کرد و می فهمید.

بنابراین رغبتی به خوردن آب از خود نشان نمی داد و در واقع، نوعی تعهد و احترام به راکب را از خود

[250] منتهي الامال، ص ۴۵۵ و نفس المهموم، ص ۳۳۷

بروز می داد!

اسب می فهمید که نباید غفلت کند، حضرت باب الحوائج (ع) از سر وفاداری اش ، نه تنها غافلانه و از سر سهو ، بلکه از سر جوانمردی وقتی دید حیوانش ، حرمت گرفته و تشنگی را تحمل کرده، دست به زیر آب برد و آب را دست نزدیک دهان خود نمود تا حیوان فریب این حرکت را بخورد و درآسودگی آب بیاشامد.

و این، نکته سنجی حضرت ابوالفضل (ع) است که در تمامی زوایای حوادث، غفلت نکرده و در حساس ترین لحظات جای خالی و ناتمام باقی نگذاشته است. تنها در این صورت است که راز وفاداری حضرت عباس (ع) به عنوان بارزترین خصلت او آشکار شده و وجود مقدسش را برای همیشه عالم الگو قرار می دهد. [۲۵۱]

گفتار ائمه معصومین علیهم السلام

-امام علی (ع) در شأن فرزندش حضرت ابوالفضل(ع) ، در آن هنگام که در بستر شهادت بود و او را طلبید و به سینه اش چسبانید، فرمود:« به زودی در روز قیامت، چشمم به وسیله وجود تو روشن می گردد!» [۲۵۲]

-پیامبر اکرم (ص) به حضرت علی(ع) فرمود: به حضرت زهرا (ع) بگو؛ برای شفاعت و نجات امت چه داری؟ حضرت علی(ع) بعد از ابلاغ این پیام به حضرت زهرا (ع) چنین پاسخ می شنود: « ای امیرمؤمنان! دو دست بریده پسرم عباس(ع) برای ما در مورد مقام شفاعت،کافی است.» [۲۵۳]

---

[251] مروري بر سيره شخصيت حضرت ابوالفضل العباس (ع)، نشريه آزاد

[252] معالي السبطين، ج ١، ص ۴۵۴

[253] همان، ص ۴۵۲

-امام حسین (علیه السلام) در شأن حضرت عباس(ع) گفتارهای متعددی دارد از جمله در عصر تاسوعا، امام به ابوالفضل(ع) فرمود:«برادرم! جانم به قربانت! سوار بر اسب شو و نزد دشمن برو و از آنها بپرس برای چه به اینجا آمده اند...» [۲۵۴]

در این عبارت، امام حسین (ع) با عالی ترین تعبیر؛ یعنی «فدایت شوم»، محبت خود را به حضرت عباس(ع) ابراز می دارد که بیانگر اوج عظمت مقام حضرت عباس(ع) است.

- امام سجاد علیه السلام وقتی که روز سیزدهم محرم، همراه بنی اسد برای دفن پیکرهای مطهر شهیدان به کربلا آمد و در کنار بدن بی دست عمویش حضرت ابوالفضل (ع) قرار گرفت، در حالی که آن را می بوسید، فرمود: «ای ماه بنی هاشم! بعد از تو، خاک بر سر دنیا!» [۲۵۵]

-امام صادق علیه السلام

فرازهای مهمی از زیارت نامه حضرت عباس(ع) از زبان امام صادق(ع) نقل شده است که ما به فراز آخر آن اشاره می کنیم:

»گواهی می دهم که تو ای عباس! در امر دینت هیچ گونه سستی نکردی و در برابر دشمن از مقاومت، باز نایستادی و به راستی با کمال بصیرت و اگاهی به صالحان نمودی و از پیامبران پیروی کردی.» [۲۵۶]

- امام هادی علیه السلام

در فرازی از زیارت نامه امام هادی(ع)، از زبان آن حضرت خطاب هایی با این مضامین به حضرت عباس(ع) آمده است:

السلام علی ابی الفضل العباس ابن امیرالمؤمنین...؛ سلام بر ابوالفضل العباس پسر امیرمؤمنان علیه السلام:

---

[254] ترجمه ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۲

[255] معالي السبطین، ج ۲، ص ۶۹

[256] بحار الانوار، علامه مجلسي، ج ۱۰، ص ۲۷۷

آنکه با کمال مواسات، ایثار و برادری، جانش را نثار برادرش حسین(ع) کرد، آنکه دنیا را وسیله آخرت قرار داد،
خود را فداکارانه فدای برادر نمود، نگهبان دین و سپاه حسین(ع) بود، تلاشش بسیار برای آب رسانی به سوی لب تشنگان بود، آنکه دو دستش در راه خداوند متعال قطع شد.» [۲۵۷]

غروب ماه بنی هاشم

در هفتمین روز محرم ، یزیدیان آب را بر سپاه امام حسین (ع) بستند و با نگاه پرمعنای امام به عباس، مأموریت تهیه آب برای خیمه ها به ابوالفضل (ع) واگذار شد. او به سمت نهر علقمه حرکت کرد و سران سپاه اموی را کنار زد. عمروبن حجاج با ترفندی شیطانی قصد سیراب سازی سقای تشنه لب حسین را داشت؛ اما شور حماسه ابوالفضل(ع) و عهد و پیمان او با امام (ع)، تمام حیله های دشمنان راخنثی کرد.
با همراهان و سپاهیان وارد شریعه شده و مشک های آب را به سوی امام حرکت داد. تمام تشنگان از دست سقای لب تشنه سیراب شدند .[۲۵۸]
علامه مجلسی (ره) ماجرای شهادت حضرت ابوالفضل العباس(ع) را اینگونه نقل می کند:
عباس (ع) به طرف شریعه فرات روانه شد و در برابر جمعیت دشمن ایستاد، آنها را موعظه کرد و هشدار داد؛ ولی در دل سیاه آن کوردلان اثر نکرد. عباس(ع) نزد برادرش بازگشت و موضوع را گزارش داد. دراین هنگام فریاد العطش کودکان را شنید.
حضرت سوار بر اسب شد، نیزه و مشکی را برداشت و به طرف فرات حرکت کرد.
چهار هزار نفر نگهبان شریعه فرات، سر راه آن حضرت را بسته و آن حضرت را تیرباران کردند، حضرت عباس(ع) با شجاعتی کم نظیر بر آنها حمله کرد؛ به طوری که هشتاد نفر را کشت. بقیه پراکنده

---

[257] همان ، ج ۴۵، ص ۶۶

[258] انساب الأشراف، ج ۱

شده و عباس (ع) خود را به شریعه فرات رسانید.

حضرت، مشک را پر از آب کرد و بر شانه راستش نهاد و به سوی خیمه ها روانه شد، به امید آنکه آب را به لب تشنگان برساند. در راه بازگشت، شروع به رجزخوانی در میدان نبرد نمود که هر فرازی از آنها بیانگر عالی ترین درس های شجاعت، ایثار، وفاداری و اخلاص است.

نگهبانان شریعه به حضرت عباس(ع) حمله کردند. او نیز به آنها حمله و همچنان رجزخوانی کرد. در این هنگام ، شمشیر بر دست راست عباس (ع) فرود آمدو آن را قطع نمود. حضرت عباس(ع) شمشیر به دست چپ گرفت و در این حال رجزهایی خواند و به جنگ ادامه داد.

دراین میان شمشیر را بر دست چپ آن حضرت فرود آوردند که دست چپش نیز قطع شد. عجب اینکه، حضرت عباس(ع) همانند عمویش جعفر طیار، پرچم را به سینه اش چسبانید و با بازوان قطع شده آن را نگه داشت. در آن هنگام عمودی آهنین بر سرش زدند که آن حضرت از پشت اسب بر زمین افتاد. [۲۵۹]

با عرض عذر و تقصیر به پیشگاه حضرت ولیعصر(عج) و ساحت مقدس حضرت عباس(ع) ، از درگاه خداوند متعال میخواهیم که به همه ما آگاهی کامل وتوفیق عطا فرماید تا از رشادت ها و پایداری حضرت ابوالفضل العباس(ع) و اخلاص او پیروی نموده و با الگو قرار دادن تقوا، انسانیت و معنویت حضرت عباس(ع)، عاقبت به خیری و سعادت دنیا و آخرت را به دست آوریم.

همواره برای رفع حاجات خود، وجود مقدس حضرت ابوالفضل(ع) را شفیع به درگاه خداوند قرار می دهیم، که بی تردید«شفاعت او» رد نخواهد شد و باب الحوائج است.

همسر حضرت عباس (ع) که بود و آیا ایشان فرزند هم داشتند و آنها در کربلا بودند؟ چگونه از دنیا رفتند؟

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و روحی فداه، با دختری به نام «لبابه» ازدواج نمود.

---

[259] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۰

لبابه، دختر «عبیدالله بن عباس»، پسر عموی پیامبر اعظم (صلوات الله علیه و آله) بود. مادر لبابه، «ام حکیم جویری» نام داشت که «دختر خالد بن قرظ کنانی» بود.

نه تنها پدر و مادر لبابه هر دو اهل ایمان و فضل بودند، بلکه شخص خانم لبابه نیز از با تربیتی که در خانه والدین و سپس خانه‌ی حضرت عباس (ع) یافته بود، خود از بزرگان اهل فضیلت به شمار می‌آمد.

ظاهراً آن حضرت در سن بیست سالگی با خانم لبابه ازدواج کردند. حاصل این ازدواج دو پسر به نام‌های «عبیدالله و فضل» بود و البته در برخی تواریخ از دو فرزند دیگر به نام‌های «محمد و قاسم» نیز نام برده‌اند. و اسنادی دال بر شهادت محمد در کربلا وجود دارد. و برخی اقوال دیگر تأکید دارند که فرزندان ایشان هیچ کدام در کربلا حضور نداشتند. هیچ سندی دال بر این که همسر ایشان در کربلا حضور داشته باشد نیز وجود ندارد، مضافاً بر این که نام ایشان جزء اسرای کربلا نیز ثبت نگردیده است.

بنا بر اسناد تاریخی، لبابه سال‌ها پس از شهادت همسرش، به عقد فرزند امام حسن علیه‌السلام به نام «زید» درآمد و از این ازدواج فرزند دختری به نام «نفیسه» به دنیا آمد و برخی اقوال فرزندی به نام «حسن» را حاصل دیگر این ازدواج می‌دانند و معتقدند «حسن بن زید» فرزند حضرت عباس (ع) نیست، بلکه نوه‌ی امام حسن علیه السلام است.

در هر حال در اقوال مستند تاریخی آمده است: عبید الله فرزند عباس که کنیه اش ابومحمد بود، شخصیتی با کمال ، ورع ، سخی، شجاع و بامروت به حساب می آمد که در سن 55 سالگی درگذشت و فرزندان حضرت عباس نسبشان به او می رسد. و ملاقات ایشان با امام سجاد علیه‌السلام نیز دلیل دیگری بر زنده بودن این فرزند پس از واقعه‌ی کربلا دارد.

یکی از فرزندان عبیدالله، ابو محمد حسن اکبر می‌باشد که از علما و محدثان بزرگ اسلام است. او دارای 8 پسر بود که پراکنده شدن آنها در سرزمین مختلف اسلامی چون: حجاز، مصر، فارس، بغداد، بصره، شام، مغرب، سمرقند و یمن، سبب گردید تا اولاد و نسل آن حضرت در کشورهای مختلف گسترش یابد و بسیاری از آنان نیز از شخصیت‌های برجسته‌ی علمی، سیاسی، قضایی و ... بوده‌اند.

بر اساس اسناد تاریخی، عبیدالله در سن 55 سالگی از دنیا رفت، اما از تاریخ رحلت خانم لبابه، اطلاع دقیقی نداریم.

125- حضرت آیه الله مرعشی نجفی قدس سره فرمود: یکی از علمای نجف اشرف که مدتی به قم آمده بود، برای من نقل کرد: برای رفع مشکلی که داشتم، به مسجد مقدس جمکران رفتم. درد دلم را در عالم معنا به حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف – عرض کردم و از او خواستم که وساطت کرده، از درگاه خدا شفاعت کند تا مشکل من حل شود. برای این منظور، به طور مکرر به مسجد جمکران رفتم؛ ولی نتیجه ای نگرفتم تا اینکه روزی در آن مسجد در هنگام نماز، دلم شکست و خطاب به امام زمان(ع) عرض کردم: مولا جان! آیا جایز است که درمحضر شما باشم و به دیگری متوسل شوم؟شما امام من هستید! آیا زشت نیست با وجود امام، حتی به علمدار کربلا قمر بنی هاشم متوسل شوم و او را نزد خدا شفیع قرار دهم؟ از شدت ناراحتی بین خواب و بیداری بودم؛ ناگهان با چهرۀ نورانی قطب عالم امکان حضرت حجت – عجل الله تعالی فرجه الشریف – رو به رو شدم. بی درنگ سلام کردم. حضرت جواب سلامم را داد و فرمود: «نه تنها زشت نیست و ناراحت نمی شوم که به علمدار کربلا متویل شوی؛ بلکه شما را راهنمایی نیز می کنم که هنگام توسل به علمدار کربلا چه بگویی؟! هنگامی که برای روای حاجت به آن حضرت متوسل شدی، بگو: یا اباالغوث ادرکنی؛ ای پدر پناه دهندگان! به فریادم برس و به من پناه ده!»[۲۶۰]

126- در جنگ صفین ،حضرت عباس (ع) دلاوری خود را نشان اد.، سنّ حضرت عباس(ع) را در این جنگ حدود هفده سال تخمین زده اند، مقابل لشکر معاویه آمد و با نهیبی آتشین مبارز خواست. معاویه به «ابوشعثاء» که جنگجویی قوی در لشکرش بود، رو کرد و به او دستور داد تا با وی مبارزه کند. ابوشعثاء با تندی به معاویه پاسخ گفت: مردم شام مرا با هزار سواره نظام برابر می دانند [اما تو می خواهی مرا به جنگ نوجوانی بفرستی؟] آن گاه به یکی از فرزندان خود دستور داد تا به جنگ حضرت

---

[260] انساب الأشراف، ج ۱؛ ب ۱؛ العباس، سید عبدالرزاق مقرم، ص ۱۶۴-۱۶۱ .

برود. پس از لحظاتی نبرد، عباس علیه السلام او رادر خون خود غلطاند. گرد و غبار جنگ که فرو نشست، ابوشعثاء با نهایت تعجب دید که فرزندش در خاک و خون می غلطد. او هفت فرزند داشت. فرزند دیگر خود را روانه کرد، اما نتیجه تغییری ننمود تا جایی که همگی فرزندان خود را به نوبت به جنگ با او می فرستاد، اما آن نوجوان دلیر همگی آنان را به هلاکت می رساند. در پایان ابوشعثاء که آبروی خود و پیشینه جنگاوری خانواده اش را بر باد رفته می دید، به جنگ با او شتافت، اما حضرت او را نیز به هلاکت رساند، به گونه ای که دیگر کسی جرأت بر مبارزه با او به خود نمی داد و تعجب و شگفتی اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نیز برانگیخته شده بود. هنگامی که به لشکرگاه خود بازگشت، امیرالمؤمنین علیه السلام نقاب از چهره فرزند رشیدش برداشت و غبار از چهره او سترد. حجت الاسلام اسدی افزود: زمانی که امام علی(ع) به ایشان فرمود از جنگ برگردد، حضرت عباس برگشت و ولایت مداری را به زیباترین تعریف، به نمایش گذاشت، چرا که به فرمان ولی، برگشت و جنگ را ادامه نداد.[۲۶۱]

127-

دعای امام عصر(عج)برای عزادران حسینی:

عالم ربانی،آیت الله سید محمدتقی موسوی اصفهانی(قدس سره)[صاحب کتاب شریف مکیال المکارم]میفرماید:

صاحب مکیال المکارم می گوید:

- **یکی از دوستان صالحم برایم نقل کرد که مولایمان حضرت حجت علیه السلام را در خواب دیدار کرده بود**

[261] چهره درخشان قمر بنی هاشم-خلخالی

و حضرتش سخنی فرموده بود که مضمونش این است: «انی لادعوا لمؤمن یذکر مصیبۀ جدی الشهید، ● ثم یدعو لی بتعجیل الفرج و التایید; همانا من برای هر شیعه ای که مصیبت جد شهیدم را یاد کند و سپس برای تعجیل فرج و تایید [امر من] دعا کند، من [نیز] برای او دعا خواهم کرد»[262]

128–

علامه طباطبایی(رحمه الله علیه)فرمود:

در دوازده سالی که نجف بودم، به جز عاشورا، هیچ روزی درس را تعطیل نکردم. یک سال عاشورا » درس را تعطیل نکرده بودم که به چشم درد شدیدی گرفتار شدم! طوری که نزدیک بود کور شوم. از عظمت امام حسین(ع) ترسیدم و از آن پس تصمیم گرفتم روز عاشورا را تعطیل کنم».[263]

129– **امام زمان (ع) روضه می خواند**

مقدس اردبیلی می فرماید: آمدم کربلا زیارت اربعین بود از بسکه دیدم زائر آمده و شلوغ است ، گفتم : داخل حرم نروم با این طلبه ها مزاحم زوار از راه دور آمده نشویم .
گفتم : همین گوشه صحن می ایستم زیارت می خوانم ، طلبه ها را دور خودم جمع کردم یک وقت گفتم : طلبه ها این آقا طلبه ای که در راه برای ما روضه می خواند کجا است ، گفتند: آقا در بین این جمعیت نمی دانیم کجا رفته است .
در این اثناء دیدم یک عربی مردم را می شکافت و بطرف من آمد و صدا زد ملا احمد مقدس اردبیلی می خواهی چه کنی ؟ گفتم می خواهم زیارت اربعین بخوانم ، فرمود: بلندتر بخوان من هم گوش کنم .
زیارت را بلندتر خواندم یکی دو جا توجه ام را به نکاتی ادبی داد وقتی که زیارت تمام شد به طلبه ها،

---

[262] مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم(عج)،ج2،ص46

[263] خاطرات فقیه اخلاقی، احمدی میانجی، ص146

گفتم : این آقا طلبه پیدایش نشد؟ گفتند: آقا نمی دانیم کجا رفته است یک وقت این عرب بمن فرمود مقدس اردبیلی چه می خواهی ، گفتم : یکی از این طلبه ها در راه برای ما گاهی روضه می خواند، نمی دانم کجا رفته ، می خواستم اینجا بیاید و برای ما روضه بخواند.

آقای عرب بمن فرمود مقدس اردبیلی می خواهی من برایت روضه بخوانم ؟ گفتم : آری آیا به روضه خواندن واردی ؟ فرمود: آری که در این اثناء دیدم عرب رویش را به طرف ضریح اباعبدالله الحسین (ع) کرد و از همان طرز نگاه کردن ما را منقلب کرد یکوقت صدا زد یا اباعبدالله نه من و نه این مقدس اردبیلی و نه این طلبه ها هیچ کدام یادمان نمی رود از آن ساعتی که می خواستی از خواهرت زینب (علیهاالسلام) جدا شوی.

بعد غایب شد.

در این هنگام دیدم کسی نیست فهمیدم این عرب مهدی زهرا(علیهاالسلام) بوده واقعا ساعت عجیبی بود. [۲۶۴]

130–

ابوحمزه ثمالی به امام باقر(علیه السلام) عرض می‌کند: ای فرزند پیغمبر آیا شما قائم نیستید؟ حق را به پا نمی دارید؟ پس چرا تنها ولی عصر امام زمان(عجل الله تعالی فرجه الشریف) را قائم می‌خوانند. امام محمد باقر(علیه السلام) می‌فرمایند: چون جدم امام حسین(علیه السلام) کشته شد، فرشتگان صدا به گریه و ناله بلند و عرض کردند پروردگارا! آیا قاتلان بهترین بندگانت و برترین اشرف برگزیدگانت را رها می‌کنید و خداوند فرمود: ای فرشتگان من ناراحت نباشید، به عزت و جلالم سوگند از آنها انتقام خواهم گرفت. هر چند بعد از گذشت زمان‌ها باشد.

آن لحظه خداوند حجاب را از مقابل دیدگان فرشتگان برداشت و امامان از فرزندان امام حسین(علیه السلام) را یکی پس از دیگری به آنها نشان داد، فرشتگان وقتی دیدند، جریان ولایت و امامت امام حسین(علیه السلام) بعد از شهادتشان ادامه دارد شاد شدند، دیدند یکی از فرزندان امام حسین(علیه السلام) ایستاده مشغول نماز است، خداوند فرمود با این قائم یعنی همین شخص ایستاده، از قاتلان امام

[264] ترجمه کامل الزیارات ص 416.

حسین(علیه السلام) انتقام خواهیم گرفت، این روایت در بحارالانوار، دلایل الامامه و... بسیاری از کتب آمده است، از این رو می‌بینیم در روایات آمده است که امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) قائم و انتقام‌گیرنده خون حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) است[265].

131-

درباره علی اصغر

مادرش حضرت رباب دختر امرءالقیس بود.

روزی امیر مومنان علی بن ابی‌طالب(ع) با امّرء القیس گفت‌وگو می‌کردند که وی به امام فرمود: یا اباالحسن، من سه دختر دارم. محیاۀ را به شما تزویج می‌کنم، و سلمی را به حسن، و رباب را به حسین.

این رباب مادر حضرت سکینه و علی اصغر می باشد. [۲۶۶]

هشام کلبی گوید:« رباب از بهترین و فاضل ترین زنان بود.

و پدر رباب از اشراف واز خانواده بزرگ عرب بود، که نزد امام منزلتی بسزا و مکانتی لایق داشت. [۲۶۷]

ابن اثیر نقل می کند؛ بعد از شهادت امام (ع)، رباب را همراه اسرا به شام بردند چون به مدینه برگشت، عدّه ای از اشراف قریش از او خواستگاری کردند،او قبول نکرد و فرمود:« بعداز رسول خدا(ص) پدر شوهری نگیرم».

سبط ابن جوزی گوید: رباب بعد از امام حسین (ع) یکسال زنده بود، زیر سقف نمی‌رفت و درآفتاب می‌ماند، سپس از غصّه فوت نمود. [۲۶۸]

---

[265] دلائل الامامه ، محمدبن جریر طبری،452

[266] قمقام زخّار: 653/2، نفس المهموم/527

[267] قمقام زخّار: 654/2

[268] فرسان الهیجاء/270؛ نفس المهموم/528

-132

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف:

فَلَئِنْ أَخَّرَتْنِی الدُّهُورُ ، وَ عاقَنی عَنْ نَصْرِکَ الْمَقْدُورُ ، وَ لَمْ أَکُنْ لِمَنْ حارَبَکَ مُحارِباً، وَ لِمَنْ نَصَبَ لَکَ الْعَداوَةَ مُناصِباً ، فَلاَ َنْدُبَنَّکَ صَباحاً وَ مَسآءً ، وَ لاَبْکِیَنَّ لَکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً ، حَسْرَةً عَلَیْکَ ، وَ تَأَسُّفاً عَلی ما دَهاکَ وَ تَلَهُّفاً ، حَتّی أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصابِ ، وَ غُصَّةِ الاکْتِیابِ ،

اگرچه زمانه مرابه تأخیر انداخت، ومُقدَّرات الهی مراازیاریِ تو بازداشت، و نبودم تاباآنانکه باتو جنگیدند بجنگم، و با کسانیکه با تو اظهار دشمنی کردند خصومت نمایم،درعوض صبح و شام برتو مویه میکنم، و به جای اشک برای تو خون گریه میکنم، ازروی حسرت و تأسّف و افسوس بر مصیبت هائی که بر تو وارد شد، تاجائی که از فرط اندوهِ مصیبت، وغم و غصّه شدّتِ حزن جان سپارم.

133-امام زمان عج در مصیبت جدش در زیارت ناحیه مقدسه

چنین می فرماید:

فَقامَ ناعیکَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّکَ الرَّسُولِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ اله ،

پس پیک مرگ نزد قبرجدّت رسول خدا «که رحمت خدا براووآل اوباد» ایستاد،

فَنَعاکَ إِلَیْهِ بالدَّمْعِ الْهَطُولِ ،

وبا اشک ریزان خبر مرگ تورا به وی داد،

قآئلا یا رَسُولَ اللهِ قُتِلَ سِبْطُکَ وَ فَتاکَ ، وَ اسْتُبیحَ أَهْلُکَ وَ حِماکَ ،

و گفت: ای رسول خدا! دخترزاده جوانمردت شهید شد، خاندان وحَریمَت مُباح گردید،

وَ سُبِیَتْ بَعْدَکَ ذَراریکَ ، وَ وَقَعَ الْمَحْذُورُ بعِتْرَتِکَ وَ ذَویک،

پس ازتو فرزندانت به اسیری رفتند، و وقایع ناگواری به عترت وخانواده ات واردشد،

فَانْزَعَجَ الرَّسُولُ ، وَ بَکی قَلْبُهُ الْمَهُولُ،

پس(از شنیدن این خبر) رسول خدا پریشان گردید، و قلبش مضطرب بگریست،

وَ عَزّاهُ بکَ الْمَلآئکَةُ وَ الاْنَبیآءُ، وَ فُجعَتْ بکَ اُمُّکَ الزَّهْرآءُ،

وفرشتگان وانبیاء او را تعـزیت گفـتند، و مادرت زهـراء (از مصیبت تو) اندوهناک شد،

وَ اخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلآئکَةُ الْمُقَرَّبینَ، تُعَزّی أباکَ أمیرَالْـمُـؤْمنینَ،

ودسته های ملائکه مقرّبین در آمدوشد بودند، پدرت امیرمؤمنان را تعزیت میگفتند،

وَ اُقیمَتْ لَکَ الْمَـاتمُ فی أعْلا عِلِّیّینَ،

مجالس ماتم وسوگواری برای تو در اعلاعلیّین برپا شد،

وَ لَطَمَتْ عَلَیْکَ الْحُورُ الْعینُ،

و حورالعین به جهت تو به سر و صورت زدند،

وَ بَکَت السَّمآءُ وَ سُکّانُها، وَ الْجنانُ وَ خُزّانُها ، وَ الْهضابُ وَ أقْطارُها،

(در عزای تو) آسمان و ساکنانش، بهشت ها و نگهبانانش، کوه ها و کوهپایه ها،

وَ الْبحارُ وَ حیتانُها، وَ الْجنانُ وَ وِلْدانُها،

دریا ها و ماهیانش، فردوس ها و جوانانش،

وَ الْبَیْتُ وَ الْمَقامُ، وَ الْمَشْعَرُ الْحَرامُ، وَ الْحِـلُّ وَ الاْحْرامُ،

کعبه و مقام ابراهیم، و مشعرالحرام ، و حلّ و حَرَم جملـگی گریستند،

–134

▪ امام سجاد (علیه السّلام) به نعمان بن منذر مدائنی فرمودند:

در شام، هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا آخر، چنین مصیبتی بر ما وارد نشده بود.

■ ستمگران در شام، اطراف ما را با شمشیرهای برهنه و نیزه ها احاطه کردند و بر ما حمله نمودند و کعب نیزه به ما می زدند.

■ سرهای شهدا را در میان هودج های زن های ما قرار دادند، سر پدرم و سر عمویم عباس (ع) را در برابر چشم عمه هایم زینب (س) و ام کلثوم (س) نگه داشتند و سر برادرم علی اکبر (ع) و پسر عمویم قاسم (ع) را در برابر چشم سکینه و فاطمه (س) (خواهرانم) می آوردند و با سرها بازی می کردند و گاهی سرها به زمین می افتاد و زیر سم ستوران قرار می گرفت.

■ زن های شامی از بالای بام ها، آب و آتش بر سر ما می ریختند، آتش به عمامه ام افتاد، چون دست هایم را به گردن بسته بودند، نتوانستم آن را خاموش کنم، عمامه ام سوخت و آتش به سرم رسید و سرم را نیز سوزانید.

■ از طلوع خورشید تا نزدیک غروب در کوچه و بازار با ساز و آواز ما را در برابر تماشای مردم در کوچه و بازار گردش دادند و می گفتند:

ای مردم بکشید آن ها را که در اسلام هیچ گونه احترامی ندارند.

■ما را به یک ریسمان بستند و با این حال ما را از در خانه ی یهود و نصاری عبور دادند.

■ ما را به بازار برده فروشان بردند و خواستند ما را به جای غلام و کنیز بفروشند ولی خداوند این موضوع را برای آنها مقدور نساخت.

■ ما را در مکانی جای دادند که سقف نداشت و روزها از گرما و شب ها از سرما آرامش نداشتیم و از تشنگی و گرسنگی و خوف کشته شدن همواره در وحشت و اضطراب به سر می بردیم.[269]

–135

[269] تذکره الشهداء، ص 412

احتجاج های امام حسین علیه السلام در برابر سپاه کوفه

الأمالی صدوق – به نقل از عبد اللّه بن منصور از امام صادق از پدرش امام باقر از جدّش امام زین العابدین علیهم السلام در یاد کردِ حوادث روز عاشورا - :

حسین علیه السلام با تکیه دادن بر شمشیرش برخاست و با بلندترین صدایش ندا داد و گفت: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مرا می شناسید؟».

گفتند: آری،تو فرزند پیامبر خدا و نوه او هستی.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا جدّ من، پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله نیست؟!».

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مادر من، فاطمه دختر محمّد صلی اللّه علیه و آله نیست؟».

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا پدر من، علی بن ابی طالب علیه السلام نیست؟!».

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مادربزرگم، خدیجه، دختر خُوَیلد، نخستین زن مسلمان این امّت نیست؟!».

گفتند: آری به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا سیّد الشهدا حمزه عموی پدرم نیست؟!».

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا جعفرِ پرواز کننده [با دو بال] در بهشت، عموی من نیست؟!».

.گفتند: چرا به یقین هست

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا این شمشیر پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله نیست که بر خود !آویخته ام؟».

.گفتند: چرا به یقین هست

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا این عمامه پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله نیست که من !پوشیده ام؟».

.گفتند: چرا به یقین هست

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا علی علیه السلام نخستین آنان (مسلمانان) در اسلام آوردن و !داناترین و بُردبارترینِ آنها و ولیّ هر مرد و زن مسلمان نیست؟».

.گفتند: چرا به یقین هست

فرمود: «پس به سبب چه چیزی خونم را حلال می شِمُرید، در حالی که پدرم فردای قیامت کسانی را از حوض [کوثر] می راند؛ همان گونه که شتر تشنه را از آب می رانند و پرچم ستایش روز قیامت در !دستان جدّم است؟».

.گفتند: ما همه اینها را می دانیم؛ امّا تو را آسوده نمی گذاریم تا تشنه بمیری

حسین علیه السلام - که در آن وقت، ۵۷ ساله بود - محاسنش را در دست گرفت و آن گاه فرمود: «خشم خدا بر یهودْ بالا گرفت، هنگامی که گفتند : عُزَیر، فرزند خداست. خشم خدا بر مسیحیانْ بالا گرفت، هنگامی که گفتند: مسیح، فرزند خداست. خشم خدا بر مَجوسْ بالا گرفت، هنگامی که آتش را به جای خدا پرستیدند. خشم خدا بر قومی که پیامبرشان را کُشتند، بالا گرفت. نیز خشم خدا بر این دسته که اراده کُشتن فرزند پیامبرشان را دارند، بالا گرفته است.[۲۷۰]

[270] الأمالی صدوق : ص ۲۲۲ ح ۲۳۹ الملهوف : ص ۱۴۵ - ۱۵۸

-136

: گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام

عالم ربانی سید حسین یعقوبی نقل می کند: برای دیدن یکی از دوستانم به نام آقای مصطفوی به یکی از روستاهای قائن رفته بودم.

بعد از ورود به خانه ایشان، متوجه شدم که صاحب خانه خواب بوده و به خاطر من، او را بیدار کرده اند.

وقتی آمد، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، گفت: چرا مرا از خواب بیدار کردید؟! الان در عالم رویا مولایم امام حسین علیه السلام را با بدنی پر از زخم و جراحت دیدم، وقتی چشمم به آن حضرت افتاد، گریه ام گرفت و هر چه بیشتر گریه می کردم، زخمهای بدن آن بزرگوار التیام پیدا می کرد؛ از این رو گریه ام را ادامه دادم.

با تعجب متوجه شدم دو زخم همچنان به حال خود باقی است و گریه من در بهبود آن تأثیر نمی کند.

در این وقت به من گفته شد: هر اندازه هم گریه کنی انی دو زحم التیام پیدا نمی کند.

عرض کردم: آقا جان! مگر این دو زخم چه خصوصیتی دارد؟فرمودند: یکی از این زخم ها داغ برادرم عباس علیه السلام و دیگری داغ شهادت فرزندم علی اکبر علیه السلام است.[271]

137- حجه الاسلام اعتمادیان نقل می کند:

[271] طوبای کربلا - ناشر : انتشارات هنارس

مرحوم حسام الواعظین از مداحان معروف اهل بیت علیه السلام بیماری داشت که باید برای درمان آن هر روز دارویی را مصرف می کرد، اتفاقاً یکی دو روز آن دارو به دستش نرسید، پس به حضرت سیدالشهدا علیه السلام توسل پیدا کردولی اثری ندید

یک شب که فشار ناشی از بیماری او را سخت عصبانی می کند به حرم سیدالشهدا علیه السلام رو می کند و چنین گستاخانه می گوید:

تو که نمی توانی نوکر نگه داری، پس چرا نوکر قبول می کنی؟!!اتفاقاً در همان شب حاج شیخ محمدعلی که خود از بزرگان روزگار است، حضرت سیدالشهدا علیه السلام را می بیند،

حضرت به او می گوید:

برو نزد حسام و ما را با او آشتی بده. او با هیجان از خواب بلند می شود.

باز همان خواب را می 😌نگاه می کند می بیند دیر وقت است، دوباره به خواب می رود وقتی به ساعت بیند و بیدار می شود، اما به علت دیر وقت بودن می خوابد. برای بار سوم حضرت به او تندی می کند که هر چه زودتر نزد حسام بروی💢 باید.

به ناچار از بستر بلند می شود و به سرعت به سوی منزل حسام می رود.

در راه یکی از دوستانش را می بیند که به او می گوید:

اگر حسام را دیدی این پاکت را به او بده.

او که از بیماری حسام خبری نداشته، آن پاکت را می گیرد و به خانه حسام می آورد و با عذرخواهی فراوان پیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام را به او ابلاغ می کند.

ناگهان حسام سخت منقلب می شود. در همان هنگام پاکت آن فرد را به دست حسام می دهد. وقتی پاکت را باز می کند می بیند داروی دردش در همان پاکت است، پس به گریه می افتد.

او از آن مقدار داروی فرستاده شده تا پایان عمر استفاده کرد به صوری که دیگر از خریدن آن دارو بی نیاز شد.[272]

138- شفاعت_امام_حسین_به_خاطر_مادر

در نجف اشرف، مرحوم شیخ محمد حسین قمشه‌ای که از شاگردان سید مرتضی کشمیری بود، در 18 سالگی در قمشه به مرض حصبه مبتلا می‌شود،

او در فصل انگور از آن استفاده می‌کند و بیماری‌اش شدت پیدا می‌کند و به علت شدت مرض، فوت می‌کند.

مادرش گفت: به جنازه‌ی فرزندم دست نزنید تا من برگردم.

سپس قرآن را برداشت و گریه کنان به پشت بام رفت و اباعبدالله علیه‌السلام را شفیع قرار داد و گفت: دست از شما برنمی‌دارم تا بچه ام زنده شود.

چند دقیقه بعد نگذشت که شیخ محمد حسین زنده شد و گفت: بروید به مادرم بگویید که شفاعت امام حسین علیه‌السلام پذیرفته شد.

او می‌گوید: وقتی مرگم نزدیک شد، دو شخص نورانی و سفید پوش را دیدم، آن ها به من گفتند: مریضی ات چیست؟

گفتم: اعضایم درد می‌کنند. یکی از آن دو نفر به پایم دست کشید و راحت شدم، ناگهان دیدم اهل خانه گریانند؛ ولی هرچه خواستم بگویم که راحت شدم نتوانستم تا این که دو نفر من را به طرف بالا حرکت دادند.

در بین راه شخصی نورانی را دیدم که به آن دو نفر فرمود: ما سی سال عمر به او عطا کردیم، او را به مادرش برگردانید. یکباره دیدم همه گریان هستند.

---

[272] کرامات امام حسین (ع)

.اکثر بزرگان نجف اشرف می‌گفتند: او تا سی سال دیگر زندگی کرد [273]

139– حاضرم هر چه تا به حال از مباحث علمی، تفسیر، فلسفه و ... داشتم، همه را بدهم به من بگویند: روضه‌خوان

علامه طباطبایی(اعلی اللّه مقامه الشّریف) در آخر عمر، چون خیلی باصفا بود، فرمود: حاضرم هر چه تا به حال از مباحث علمی، تفسیر، فلسفه و ... داشتم، همه را بدهم به من بگویند: روضه‌خوان ابی-عبدالله(علیه الصّلوة و السّلام). شرافت روضه‌خوانی برتر از این-هاست. بعضی فکر می-کنند روضه بخوانند مثلاً از مرجعیت و آیت-الله و ... می-افتند. روضه، خیلی خوب است، به ما صفا می-دهد و به زندگی‌مان و حبّمان برکت می-دهد.[۲۷۴]

"140– نزول ملائکه مقرب در محرم، برای جمع نمودن اشکهای عزاداران

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

در ضمن حدیث مفصلی فرمودند:إن الله یامر ملائکته المقربین أن یتلقّوا دموعهم المصوبه بقتل الحسین إلی الخزّان فی الجنان، فیمزجونها بماء الحیوان، فتزید عذوبتها و طیبها ألف ضعفها

خدا امر می فرماید فرشتگان مقربین خود را که اشک های مصیبت زدگان حضرت امام حسین صلوات الله علیه را گرفته و در نزد خزینه داران بهشت ببرند تا با آب حیات بهشتی ممزوج کنند.

.و بعد از آن گوارائی و خوش بوئی آن هزاران برابر زیاد می شود [275]

---

[273] راهنمای زائرین کربلا، ص 148

[274] شرح دعای روز هجدهم ماه مبارک رمضان/حضرت آیت الله قرهی(مدظله العالی)93/04/25

[275] بحار الانوار: ج۴۴، ص۳۰۴،

-141

مقتل حضرت رقیه سلام الله علیها

رقیه (سلام الله علیها)

لحظه ای بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) پدر را از یاد نبرد تاآنکه شبی در خرابه شام پدر را در خواب دید...

وبیدار شد و ناله وگریه سر داد و بهانه ی پدر را گرفت به او گفتند :

پدرت درسفراست .

کامل بهایی ازکتاب حاویه نقل کرده است زنان خاندان نبوت شهادت پدران را ازفرزندان خردسال پنهان میداشتند و میگفتند : پدرتان در سفر است.

اهلبیت(علیه السلام) هر چه رقیه سلام الله علیها را نوازش کردند تا آرام گیرد اما دختر چنان با سوز گریه میکرد که همگی به گریه افتادند و ناله سردادند و بصورتشان میزدند و خاک به سرخود میریختند...

یزید ملعون صدای گریه را شنید و گفت :

چه خبراست جریان را به او گفتند که دخترحسین(علیه السلام) بهانه پدرش راگرفته است

یزید دستور داد سر پدرش را برای او ببرند و جلوی اوبگذارندتاآرام شود .

سر مقدس را در طشتی گذاشتند و دستمالی به روی آن افکندند و به خرابه آوردند هرچه حضرت زینب(سلام الله علیها)فریاد زد نیاورید

اعتنایی نکردند و سر را مقابل دخترگذاشتند رقیه گفت :

این چیست؟

: من پدرم را میخواهم من که غذا نمیخواهم گفتند

..پدرتو همین جاست رقیه پارچه را برداشت

..ناگهان سربریده پدرش رادیدچشمهای دختر گرد شد

سررابرداشت و به سینه اش چسبانید و گریه کرد و با سر پدر شروع به سخن گفتن کرد.[۲۷۶]

یاابتاه من ذالذی خضبک بدمائک ؟

پدرجان چه کسی باخونهایت چهره ات رارنگین کرده ؟

یاابتاه من ذالذی قطع وریدک؟

پدرجان چه کسی رگهای گردنت رابریده ؟

یاابتاه من ذالذی ایتمنی فی صغرسنی؟

پدرجان چه کسی مرادرخردسالی یتیم کرده است؟

بابا کاش خاک را بالش زیرسرم قرارمیدادم ولی محاسن تورا رنگین به خونت نمیدیدم.[۲۷۷]

یا ابتاه من للنساء الحاسرات ، یا ابتاه من للارامل المسبیات

ای پدر این زنان داغدیده به چه کسی پناه ببرند و این زنان بی سرپرست را چه کسی سرپرستی کند

سر را نوازش میکرد برپیشانی و لب های پدربوسه میزدوآه وناله میکردتااینکه بیهوش شد

[278]..وهرچه صدایش کردند دیگر صدایی نشنیدند و وقتی زینب بالای سررقیه آمد دید ازدنیا رفته است

---

[276] نفس المهموم

[277] معالی السبطین

[278] نفس المهموم ، ریاحین الشریعۀ

هنگامی که رقیه(سلام الله)ازدنیارفت زن غساله ای راآوردندکه بدن راغسل دهدکه ناگهان دست ازغسل کشید وگفت :

سرپرست شما چه کسی است ؟

..همه اهل خرابه نگاه به زینب(سلام الله علیها) کردند

: زینب(سلام الله علیها) فرمود

چه میخواهی زن غساله؟

گفت : چرا بدن این طفل کبود است تا به من دلیل آنرا نگویید که این طفل چه بیماری داشته که از دنیا رفته است بدنش را غسل نمیدهم..

فرمود : ای زن او بیمار نبوده با این حرف زینب(سلام الله علیها) شروع به گریه نمود و به سر خود زد و است

این کبودی هاآثارتازیانه وضربه های دشمن(زجر ملعون) است که اینگونه کبود گردیده.[۲۷۹]

مهم نیست آن دختر سه ساله نامش رقیه است یا نامی دیگر دارد!

مهم نیست 5 صفر دق مرگ شده است یا وقتی دیگر به دیدار پدر شتافته است!

مهم نیست در کتابهای قدیم نامی از او برده نشده است!

مهم آن است که اینک خرابه قصر شده است و قصر خرابه!

مهم آن است که ساکن قصر، جغد خرابه گشته است و ساکن خرابه، گنج آن!

مهم آن است که بدانیم جهان صاحب دارد و صاحبش بیناست و چشمه همه قدرتهاست!

عزیزان شیعه! شیعیان عزیز! شما آنقدر تربیتتان رشد یافته هست که بدانید خداوند چگونه تفکر ناب شیعه را توسط دشمنانش حفظ نموده است :

---

[279] شیخ عباس قمی به نقل ازمحدث قمی ، وقایع الحوادث و کامل بهایی

آنها که حسین را کشتند و سرش را بر نیزه بالا بردند، او را برای همیشه زنده نمودند و بلند آوازه اش ساختند!

آنها که خانواده اش را به اسیری به شام بردند، شام را قبلگاه شیعه نمودند !

آنها که راه فریب را پیش گرفتند، برای نابودی خویش نقشه ریختند زیرا که خداوند بجز از نقشه خود آنها، نقشه ای دیگر برای سقوطشان اجراء نمیکند و این را اولیاء خداوند بخوبی می دانند لذا صبوری می کنند تا نقشه دشمن به خوبی اجراء شود! تا بشود آنچه بهترین است!

وقتی حلقه بلا تنگ شود، فرج از گرد را می رسد و وقتی رقیه به ندای پدر در رؤیای قشنگش لبیک گفت و سر بر زمین گذاشت وقتی که سر را بر دامنش گذاشت، از فردای آن روز فرج از گرد راه رسید و اولین حلقه های عزا در شوم ترین سرزمین تشکیل شد !

و این درس بزرگ تاریخ است!

142- شیخ مفید به سند خود از امام صادق (علیه السلام) این نکته را نقل کرده است:

زمانی که امام حسین (علیه السلام) از مدینه حرکت کرد، گروهی از ملائکه برای پیشنهاد کمک خدمت آن حضرت آمدند و گروه هایی از مسلمانان و شیعیان جن برای کمک آمدند، اما حضرت در پاسخ جنیان فرمود:

" خدا به شما جزای خیر دهد من مسئول کار خود هستم و محل و زمان قتل من نیز مشخص است. جنیان گفتند: اگر امر شما نبود همه دشمنان شما را می کشتیم.

حضرت در پاسخ فرمود:

ما بر این کار از شما تواناتریم، اما چنین نمی کنیم تا آنها که گمراه می شوند با اتمام حجت باشد و آنها که راه حق را می پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.[۲۸۰]

---

[280] بحار_الانوار (بیروت)ج۴۴؛ص۳۳۱

143-

امام باقر (ع) می‌فرماید:

«بکت الانس و الجن و الطیر و الوحوش علی الحسین بن علی حتی ذرفت دموعها»

تمام انسانها و اجنه و پرندگان و حیوانات وحشی به گونه‌ای برای امام حسین (ع) گریه کردند که) اشک از چشمان آنها سرازیر شد.[۲۸۱]

دریاها به جوش و خروش آمدند 144-

ابن قولویه به سند معتبر از زُراره روایت کرده است که حضرت صادق (ع) فرمود:

ای زُراره! به درستی که آسمان گریست بر حسین (ع) چهل صباح به سرخی و کسوف و کوه‌ها پاره شدند و از هم پاشیدند و دریاها به جوش و خروش آمدند و ملائکه چهل روز بر آن حضرت گریستند و زنی از زنان بنی هاشم خضاب نکرد و روغن بر خود نمالید و سرمه نکشید و موی خود را شانه نکرد تا آنکه سر عبیدالله بن زیاد را برای ما آوردند و پیوسته ما در گریه‌ایم از برای آن حضرت و جدّم علی بن الحسین، چون پدر بزرگوار خود را یاد می‌کرد آن قدر می‌گریست که محاسن مبارکش از آب دیده‌اش تر می‌شد و هر که آن حضرت را بر آن حال می‌دید از گریه او می‌گریست، و ملائکه‌ای که نزد قبر آن امامِ شهیدند برای او گریه می‌کنند و به گریه ایشان مرغان هوا و هر که در هوا و آسمان است از ملائکه، گریان شوند.

در روایت دیگری وارد شده:

لما قتل الحسین بن علی (ع) امطرت السماء ترابا احمر.

زمانی که امام حسین (ع) به شهادت رسید از آسمان خاک قرمز بارید.[282]

---

[281] کامل الزیارات، ص 79.

[282] همان، ص 90.

145- زمانی که برگشت، ژولیده و غبار آلود بود،

ام سلمه می‌گوید :

شبی پیامبر از نزد ما غائب شد و زمانی که برگشت، ژولیده و غبار آلود بود، گفتم یا رسول الله این چه حالتی است؟ فرمود: مرا به کربلا بردند و مقتل حسین (ع) را به من نشان دادند و مقداری از خاک آنجا را که قرمز رنگ بود به من دادند.

ام سلمه می‌گوید: پیامبر این خاک را که درون شیشه‌ای قرار داشت به من داد و من آن را نگه داشتم، زمانی که امام حسین (ع) در روز عاشورا به شهادت رسید از آن خاک خون تازه جاری شد.[283]

146-

گریه امام زمان (علیه السلام) بر اسیری زینب

حاج ملا سلطانعلی ، که از جمله عابدان و زاهدان بود، می گوید:

در خواب به محضر مبارک امام زمان (علیه السلام) مشرف شدم ، عرض کردم : مولای من ! آنچه در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است که ((فلاندبنک صباحا و مساء و لابکین عینک بدل الدموع دماء)) صحیح است ؟ فرمود: آری !

گفتم : آن مصیبتی که در سوگ آن ، به جای اشک خون گریه می کنید ، کدام است ؟ آن مصیبت علی اکبر است ؟ فرمود: نه ! اگر علی اکبر زنده بود ، او هم در این مصیبت ، خون گریه می کرد!

گفتم : آیا مقصود مصیبت حضرت عباس (علیه السلام) است ؟ فرمود: نه ! بلکه آن حضرت عباس هم در حیات بود، او نیز در این مصیبت خون گریه می کرد!

---

[283] الارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 130؛

عرض کردم : آیا مصیبت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) است ؟ فرمود: نه ! اگر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) هم بود، در این مصیبت خون گریه می کرد!

پرسیدم : پس این کدام مصیبت است ؟ فرمود: مصیبت اسیر عمه ام زینب (سلام الله علیها) است .[۲۸۴]

147-

پس از شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا چه گذشت؟

دشمنان اهل بیت پس از شهادت جان سوز امام حسین علیه السلام و یارانش ، دست از جنایات خویش برنداشتند، بلکه در این روز غم آلود جنایت های دیگری مرتکب شدند که به اختصار بیان می کنیم :

1- غارت خیمه هاسپاه عمر بن سعد، به ویژه دسته نابکار شمر، پس از شهادت امام حسین علیه السلام به خیمه های آن حضرت یورش برده و خیمه ها را غارت کردند و چهارپایان ، لباس ها، صندوق ها، اسلحه ها و خوراکی ها را به یغما بردند. آنان ، حتی حریم اهل بیت علیه السلام را مراعات نکردند و زیور و لباس های زنان را از آن ها ستاندند، به طوری که زنان اهل بیت علیه السلام به عمر بن سعد پناهنده شده و از شدت جنایت کاری شمر و گروه نابکارش شکایت کردند و عمر بن سعد به ظاهر، دستور داد که از غارت خیمه ها دست بردارند.[۲۸۵]

از حمید بن مسلم روایت شد: به اتفاق شمر بن ذی الجوشن و گروهی از پیادگان ، از خیمه ها گذشتیم تا به علی بن الحسین علیه السلام رسیدیم که از شدت بیماری از هوش رفته بود. همراهان شمر گفتند: که این بیمار را هم بکشیم ؟من گفتم : سبحان الله چه بی رحم مردمید شما. آیا این کودک ناتوان را هم می خواهید بکشید؟ همین بیماری که بر او عارض شده ، او را کافی است . به هر طریقی بود آنان را از

---

[284] شیفتگان حضرت مهدی (عج) ج 1 ص 145

[285] الارشاد، ص ،468

کشتن علی بن الحسین علیه السلام بازداشتم ، ولی آن بی رحم ها پوستی را که آن حضرت بر آن خفته بود بکشیدند و به یغما بردند.[۲۸۶]

2- آتش زدن خیمه ها شمنان پس از غارت خیمه ها و به یغما بردن دارایی ها و اشیای موجود بازماندگان ، خیمه ها را به آتش کشیدند. در این هنگام ، کودکان و زنان بی سرپرست ، از خیمه ها بیرون آمده و به بیابان های اطراف گریختند.راوی گفت : پس از غارت خیمه ها، آن ها را آتش زدند و بانوان مکرمات با سر و پای برهنه در حالی که لباس های ایشان را ربوده بودند، از خیمه ها بیرون ریختند و صدا به شیون و گریه بلند نمودند و در حال خواری به اسیری رفتند.[۲۸۷]

3-تاختن اسب بر پیکر شهیدان عمر بن سعد خطاب به سپاه خود گفت : چه کسانی آمادگی تاختن اسب بر کشتگان را دارند؟ ده نفر از آنان اعلام آمادگی کردند که از آن جمله بودند: اسحاق بن حیاهٔ حضرمی ، احبش بن مرثد و اسید بن مالک .این عده پس از نعل بندی اسبان خویش بر پیکر شهیدان کربلا، از جمله اباعبدالله الحسین علیه السلام اسب تاختند و پیکرهای پر از جراحت و بی سر شهیدان را در هم شکستند.[۲۸۸] این گروه نابکار وقتی برگشتند، در نزد عبیدالله بن زیاد برای گرفتن جایزه خیانت و جنایت خویش ، از کار خود چنین تعریف کردند: نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعبوب شدید الاسر؛ ما کسانیم که بر بدن حسین و یارانش اسب راندیم به حدی که استخوانهای سینه آنان را در زیر سم ستوران چون آرد نرم کردیم !عبیدالله بن زیاد، اعتنایی به آن ها نکرد و دستور داد که جایزه اندکی به آنها بدهند. این عده پس از قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی (در سال 66 ه .ق در کوفه به سزای اعمالشان رسیدند. به دستور مختار دست و پای آنان را با میخ های آهنین بر زمین کوبیدند و بر بدنشان آن قدر اسب دوانیدند که پیش از هلاکت شدنشان اعضا و اجزای بدنشان از هم جدا شد.[۲۸۹]

---

[286] منتهی الامال ، ج 1، ص ،399

[287] لهوف سید بن طاووس ، ص ،150

[288] الارشاد، ص 469 و معالم المدرستین ، ج 3، ص ،169

[289] ماهیت قیام مختار، ص ،456

4- ارسال سر مقدس امام حسین علیه السلام به کوفه عمر بن سعد در عصر عاشورا برای خوش خدمتی بیش تر و اعلام وفاداری به عبیدالله بن زیاد و خاندان بنی امیه ، دستور داد سر بریده امام حسین علیه السلام را با شتاب به کوفه ببرند و عبیدالله بن زیاد را از پایان یافتن غائله کربلا با خبر گردانند.

ماموریت رساندن سر مقدس اباعبدالله الحسین علیه السلام با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم بود. آنان شب به کوفه رسیدند. در آن هنگام دارالاماره نیز بسته بود. به همین جهت شب را در خانه خویش گذرانده و بامداد روز یازدهم سر مقدس امام حسین علیه السلام را نزد عبید الله بردند.

سرهای دیگر شهیدان را پس از بریدن و شست و شو دادن ، میان سرکردگان جنایت کار تقسیم کردند تا نزد عبیدالله برده و پاداش بگیرند و بدین وسیله به وی نزدیک شوند.[290]

148-

حضرت آیت الله بهجت رحمه الله علیه:

وقتی که می‌خواهید به روضه بروید، اگر سؤال کردند که کجا می‌روید، نگویید می‌رویم روضه، بگویید می‌خواهیم برویم کربلا

149-

بوی سیب سرخ

یکی از دوستان شیخ رجبعلی خیاط نقل می کند:

همراه ایشان به کاشان رفتیم. عادت شیخ این بود که هر جا وراد می شد به زیارت اهل قبور می رفت. هنگامی که وارد قبرستان کاشان شدیم شیخ گفت: «السلام علیک یا اباعبدالله علیه السلام»

290 الارشاد، ص 470؛ معالم المدرستین ، ج 3، ص 173 و منتهی الامال ، ج 1، ص 401

چند قدم جلوتر رفتیم، فرمودند: «بویی به مشامتان نمی رسد؟»

گفتیم: چه بویی؟ فرمود: «بوی سیب سرخ استشمام نمی کنید؟»

قدری جلوتر آمدیم، به مسئول قبرستان رسیدیم، شیخ از او پرسید: امروز کسی را این جا دفن کرده اند؟

او پاسخ داد: پیش پای شما فردی را دفن کرده اند. آن گاه ما را سر قبر آن مرد برد و ما در آن جا بوی سیب سرخ را استشمام کردیم.

پرسیدیم: این چه بویی است؟

شیخ فرمود:

وقتی این بنده خدا را در این جا دفن کردند، وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام به اینجا تشریف آوردند و به واسطه این شخص، عذاب از اهل قبرستان برداشته شد.[۲۹۱]

-150

چرا قبر حضرت ابالفضل (ع) او کوچک است؟!

در کتاب «سوگنامه ی آل محمد» به نقل از کتاب «معالی السبطین» آمده است که:

در زمان علامه ی بحرالعلوم گوشه هایی از مرقد مطهر حضرت باالفضل العبّاس (علیه السلام) ویران شد و نیاز به تعمیر و نوسازی پیدا کرد. این جریان را به علامه ی بحرالعلوم خبر دادند و بنا شد که وی با معماری در روز معیّنی برای دیدار قبر مقدس و تعیین مقدار تعمیر بر سر مرقد مطهر بروند.

آن روز فرا رسید و آن دو با هم وارد سرداب گردیدند و از نزدیک بنای قبر را دیدند، در این بین معمار نگاهی به قبر و نگاهی به علامه کرد و پرسید: آقا اجازه می فرمایی سؤالی کنم؟

---

[291] طوبای کربلا - ناشر : انتشارات هنارس

علامه فرمود: بپرس. معمار گفت: ما تا کنون خوانده و شنیده بودیم که حضرت اباالفضل العباس (علیه السلام) قامتی بلند داشته اند، به طوری که هر گاه سوار بر اسب می شدند زانوان ایشان برابر گوشهای اسب می رسیده است. بنابراین باید قبر آن حضرت طول بیشتری داشته باشد، ولی من می بینم صورت قبر کوچک است، آیا شنیده های من دروغ است، یا کوچکی قبر علّت دارد؟

علامه به جای پاسخ، سر به دیوار نهاد و به شدت شروع به گریستن کرد. گریه ی طولانی او معمار را نگران ساخت و عرض کرد:

آقای من، چرا منقلب و گریان شدی، مگر من چه گفتم؟

علامه فرمود: شنیده های تو درست است و همان گونه که گفتی حضرت عباس (علیه السلام) قامتی بلند و رشید داشته است، ولی سؤال تو مرا به یاد مصائب جانکاه حضرت عباس (علیه السلام) انداخت، زیرا به قدری شمشیر و تیر و نیزه بر وی وارد شد که بدنش را قطعه قطعه نمود و آن قامت بلند به قطعاتی کوچک تبدیل یافت.

آیا توانتظار داری بدن قمر بنی هاشم (علیه السلام) که قطعات آن توسط امام سجّاد زین العابدین علی بن الحسین (علیه السلام) جمع آوری و دفن شده، قبری بزرگتر از این قبر داشته باشد؟!

هر یک از شهیدان، هنگامی که هدف تیر قرار می گرفتند، با دستهای خود تیر را از بدن بیرون می آوردند یا ممکن بود بیرون آورند، ولی آن کس که دستهایش را قطع کرده اند و در برابر چهار هزار تیر انداز قرار گرفته چه حالی خواهد داشت؟!

هر سوارکاری وقتی می خواهد از اسب پیاده شود، یک دست خود را بر روی بلندی زین، و دست دیگرش را بر دهانه ی اسب می گذارد تا پیاده گردد، امّا کسی که دست ندارد چونه پیاده می شود؟!

و نیز هر سوارکاری که از پشت اسب بر زمین می افتد، در هنگام سقوط، دستهایش را جلوتر بر زمین می نهد که بدنش آسیب نبیند، ولی آن کسی که دست ندارد چه حالتی خواهد داشت؟!

کسی که قامتی بلند دارد و بدنش مثل خارپشت پر از تیر شده است، هنگامی که از پشت اسب بر زمین می افتد تیرها بر بدنش فرو می روند.

ای قمر بنی هاشم، هنگامی که تو از پشت اسب بر زمین افتادی، تیرها که بر سینه و پهلو و سایر اعضای تو نشسته بودند در اعماق بدن نازنین تو فرو رفتند و أمعاء و احشای تو را پاره پاره ساختند، آه آه.

151-

ناپدید شدن ذوالجناح اسب ابا عبدالله علیه السلام

در منتخب طریحی آمده است:

وقتی امام حسین علیه‌السلام از ذوالجناح بر زمین افتاد، ذوالجناح شروع کرد به فریاد زدن و از روی جسدها می‌گذشت.

وقتی عمر بن سعد او را دید فریاد زد که این اسب را بگیرید و نزد من بیاورید؛

زیرا او از اسب‌های مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

آن گاه یاران عمر سعد در جایی کمین کردند

و ذوالجناح به آن‌ها نزدیک شد، سپس بر او حمله‌ور شدند، ذوالجناح با دست و پا و دندان از خود دفاع کرد و آن‌ها را از خودش دور کرد و گروهی را بر زمین افکند،

بالاخره نتوانستند او را بگیرند، عمر سعد هم چنان فریاد می‌زد:

رهایش کنید تا ببینم چه می‌خواهد بکند!

اطرافیان او را رها کردند و به طرف دیگری رفتند. هنگامی که اسب خودش را آزاد دید،

آمد و کشته ها را یکی یکی نظاره کرد تا به پیکر امام حسین علیه‌السلام رسید،

ذوالجناح وقتی صاحب خودش را دید، شروع کرد به بوسیدن آن حضرت و با دهان او را می‌بوسید و پیشانی خود را بر بدن آقا می‌مالید و شیهه می‌کشید

و فریاد می‌زد واشک از چشمان او می‌ریخت.

در این هنگام حاضران از دیدن چنین منظره‌ای تعجب کردند.

عبدالله بن قیس گفت:

آن اسب را دیدم که تمام مردم از دور او پراکنده شدند و او به سرعت به طرف خیمه ها رفت

و کسی قادر نبود به او نزدیک شود و سپس آهنگ فرات کرد و به سرعت خود را به وسط فرات رسانید

و در آب فرورفت و تا امروز، کسی نمی‌داند او کجا رفته و چه شده است.[292]

152- انسان می‌تواند خودش به تنهایی بنشیند گریه کند.

استاد سید محمّدمهدی میرباقری:

بُکا بر سیدالشهدا(ع) مجلس عظیمی نمی‌خواهد! انسان می‌تواند خودش به تنهایی بنشیند گریه کند.

بزرگی شنیده بود که مرحوم ملاآقا دربندی نمازشب‌های عجیبی می‌خواند. یک شب ایشان را دعوت کرد و تا دیروقت نگه داشت. دیروقت که شد، گفتند: آقا همین‌جا استراحت کنید! ایشان استراحت کرد. هنگام نمازشب مشاهده کردند که چند ساعت به اذان برخاست و در بسترش نشست و گفت: "السلام علیک یا اباعبدالله، حسین جان تو را کشتند..." این را گفت و شروع کرد به گریه کردن و متصل

---

[292] اسرار الشهادة، ص 436 و منتخب طریحی

گریه کرد. رفت وضو گرفت؛ گریه کرد. آمد و نشست؛ گریه کرد. همینطور گریه کرد تا اینکه اذان گفتند و بعد برخاست و نماز صبحش را خواند.

نه اینکه ما همیشه باید همین کار را بکنیم؛ بلکه هم باید نمازشب خواند و هم برای سیدالشهدا(ع) گریه کرد.

اما اینگونه گریه‌کردن احتیاجی به مجلس روضه ندارد.

اگر بتوانیم در منزلمان مجالس روضه برگزار کنیم، بهتر است؛ چرا که این روضه‌های هفتگی منزل و خانواده انسان را بیمه کرده و دست شیطان را از منزل ما قطع می‌کند؛ اما اگر نشد، خودمان بنشینیم و برای امام حسین(ع) گریه کنیم

153-

نقل است روزی علی_اکبر علیه السلام به نزد والی مدینه رفته و از طرف پدر بزرگوارشان پیغامی را خطاب به او میبرد، در آخر والی مدینه از علی اکبرسئوال کرد نام تو چیست؟ فرمود: علی سئوال نمود نام برادرت؟ فرمود: علی آن شخص عصبانی شد، و چند بار گفت: علی، علی، علی، « ما یُریدُ اَبُوک؟ » پدرت چه می خواهد، همه اش نام فرزندان را علی می گذارد، این پیغام را علی اکبر علیه السلام نزد اباعبدالله الحسین سلام الله علیه برد، ایشان فرمود : والله اگر پروردگار دهها فرزند پسر به من عنایت کند نام همه ی آنها را علی می گذارم و اگر دهها فرزند دختر به من عطا، نماید نام همه ی آنها را نیز فاطمه می گذارم.[293]

154-

ذکرے نافع در حاجات و مصائب و امور مهم و بزرگ و سخت

قطب راوندے در کتاب «دعوات» از زین العابدین (ع) روایت کرده است که: پدرم در آن روز خونین که کشته شد، مرا به سینه چسبانید و می‌گفت: اے فرزند از من این دعا فراگیر که فاطمه س به من

[293] مقاتل الطالبین-ابوالفرج اصفهانی

آموخت و او از رسول خدا (ص) و او از جبرئیل فراگرفته بود، در هر حاجت و مهم و مصائب که پیش آید و امر عظیم دشوار، بگو:

بحق یس و القرآن الحکیم و بحق طهو القرآن العظیم یا من یقدر علی حوائج السائلین یا من یعلم ما فیالضمیر یا منفسا عن المکروبین یا مفرجا عن المغمومین یا راحم الشیخ الکبیر یا رازق الطفل الصغیر یا من لا یحتاج الی التفسیر صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا...«[294]

-156

اولین کسی که بعد از ظهور رجعت می کند ، کیست ؟

امام صادق علیه السّلام می فرماید :

اولین کسی که قبر او شکافته می شود و به سوی دنیا باز می گردد ، حسین بن علی علیه السّلام است.«

و در جای دیگر می فرماید :

نخستین فردی که به دنیا باز می گردد،حسین بن علی علیه السلام است پس حکومت می کند تا وقتی که در اثر پیری ابروان او بر چشمانش می افتد.» که اشاره به طولانی بودن حکومت امام حسین در عصر رجعت است.

جابر نیز از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که امام حسین علیه السّلام در روز عاشورا ، پیش از شهادتش، به تفصیل درمورد رجعت خود و یاران خود سخن گفت:

---

[294] دمع السجوم، علامه شعرانی-ترجمه نفس المهموم، شیخ عباس قمی

بشارت باد شما را ، به خدا قسم اگر این قوم ما را بکشند ، ما نخستین کسانی هستیم که نزد » پیامبرمان باز می گردیم و تا مدتی که خدا بخواهد توقف خواهیم کرد، آن گاه من اولین کسی هستم که قبرش شکافته می شود و ناگهان از قبر خارج می شوم در حالی که امیرالمؤمنین نیز از قبرش خارج شده و مهدی ما نیز قیام نموده است.«

در این روایت، رجعت امام حسین و امیرالمؤمنین علیهما السّلام همزمان با قیام حضرت مهدی (عج) بیان شده است.

در روایت دیگر امام صادق علیه السّلام می فرماید:

امام حسین علیه السّلام همراه با شهدای کربلا و هفتاد پیامبر، بازگشت می نماید».

رو می آورد به سوی دنیا امام حسین همراه با کسانی که با وی به قتل رسیده بودند و همراهی می کنند او را هفتاد پیامبری که با موسی بن عمران مبعوث شدند. آن وقت حضرت قائم انگشترش را به او می سپارد.«[295]

157- علی اکبر علیه السلام پسر بزرگ سیدالشهداء

پدر گرامی حضرت علی اکبر (ع) ، امام حسین بن علی بن ابی طالب (ع) و مادر محترمه اش لیلی، دختر ابو مرّۀ بن عروۀ بن مسعود ثقفی است. [۲۹۶]

او از طایفه خوش نام و شریف بنی هاشم بود، که به پیامبر اسلام (ص)، حضرت فاطمه زهرا (س)، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) و امام حسین (ع) نسبت دارد.

---

[295] میزان الحکمه، ج ۴، ص ۵۸، ش ۶۹۳۲، محمدی ری شهری، چاپ مکتب الاعلام، ۱۳۶۲ هـ.ش .

[296] طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج 5، ص 446، دار التراث، بیروت، چاپ دوم، 1387/1967؛ یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب، تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 246 و 247، دار صادر، بیروت، بی تا

علی اکبر (ع) در ماجرای عاشورا حضور فعال داشت و در تمام حالات در کنار پدرش امام حسین (ع) بود و با دشمنانش به سختی مبارزه می کرد. وی نخستین شهید بنی هاشم و آل ابی طالب در روز عاشورا بود. [297]

در باره این که حضرت علی اکبر (ع) همسر و فرزندی داشته یا خیر، دو نظر وجود دارد

اول. برخی گفته اند که ایشان دارای فرزند نبود. اینان در باره همسر وی سخنی نگفته اند. [298]

دوم. بر اساس دلایلی که وجود دارد، گروهی دیگر وجود زن و فرزند را برای آن جناب ثابت کرده اند. برخی از این دلایل عبارت اند از

1- در زیارتی که ابوحمزه ثمالی از امام صادق (ع) درباره حضرت علی اکبر (ع) نقل کرده، عباراتی وجود دارد که نشان دهنده این است که علی اکبر (ع) دارای فرزند بوده است؛ مانند این فراز:«...صلّی الله علیک یا أبا الحسن ثلاثا...». [299] **و یا: « صلی الله علیک و علی عترتک و أهل بیتک و آبائک و أبنائک و أمهاتک الأخیار الأبرار الذین أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا»؛ که در این زمینه باید گفت: گرچه فراز اول را به تنهایی نمی توان دلیل قانع کننده ای برای اثبات وجود فرزندی برای ایشان دانست، اما فراز دوم قطعا نشانگر آن است که حضرت علی اکبر (ع) دارای خانواده و فرزندانی بوده است؛ زیرا کلمه «ابنائک» جمع است و نیز کلمه «عترتک» که عترت هرکسی ذرّیه و فرزندان او محسوب می شود**

2. بزنطی می گوید: از حضرت امام رضا (ع) پرسیدم: آیا کسی می تواند با زن و با کنیزی که از پدرش فرزند دار شده، ازدواج کند؟ آن حضرت فرمود: اشکالی ندارد. گفتم: از پدرت شنیدم که فرمود امام سجاد (ع) علاوه بر ازدواج با دختر امام حسن (ع) با ام ولد (کنیز صاحب فرزند) ایشان نیز ازدواج کرد...

---

[297] الاعلام، ج 4، ص 277؛ بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، ج 3، ص 200، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، 1417ق

[298] الطبقات الکبری، ج 5، ص 163، دار الکتب العلمیۀ، بیروت، چاپ اول، 1410ق

[299] ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ص 240، انتشارات مرتضویه، نجف، 1356ق

.امام در پاسخ فرمود: این طور که گفتی نیست؛ امام سجاد (ع) با دختر امام حسن (ع) ازدواج کرد و نیز با ام ولد (کنیزِ صاحب فرزند) برادرش علی بن الحسین که در کربلا کشته شد، نیز ازدواج نمود. [300]

از جهت سندی، شخصیت های موجود در سند این روایت ثقه هستند و از لحاظ محتوا این روایت نشانگر آن است که حضرت علی اکبر (ع) فرزندی از یک کنیز داشته است

پس، طبق بیان فوق، حضرت علی اکبر (ع) دارای همسر و فرزند بوده، امّا با تحقیقی که انجام شد به نام و مشخصات دقیق همسر آن حضرت دست نیافتیم.

میخواست اولین قربانی باشد و پدرش نیز می خواست اولین قربانی، جانش، علی، باشد. ولی دیگران شرم داشتند زنده باشند و پسران خورشید، سر بر افق بگذارند !

و علی صبوری کرد تا همه ی غیر بنی هاشم وظیفه پاسداری به اوج رساندند .

بنی هاشم نیز احترام بزرگان خود را داشتند. اول فرزندان عقیل و بعد جعفر به میدان رفتند و بعد فرزندان امام علی و بعد فرزندان حسن و بعد فرزندان حسین و در آخر حسین. ولی شوق قربان امام شدن، علی را واداشت تا این احترام را نپذیرد و پس از آخرین از غیر بنی هاشم از محضر امام اذن رفتن بگیرد.

و امام که اجازه ها را بخاطر کرامتی که داشت با تأنی و مکث می داد، اجازه علی را سریع تر از هر کس داد که نباید در دادن جان، مکثی کرد و تأملی داشت: نبی از حسین بود و حسین از نبی و علی شبیه نبی بود، پس علی جان حسین بود.

و حسین آنچنان پرسوز نفرین کرد که دود سوزش تا قیام قیامت دنیای دنیاداران را پر التهاب نمود:

»بارالها! گواه باش که به جانب ایشان نوجوانی رهسپار است که در صورت و سیرت و گفتار، شبیه‌ترین مردم به پیامبر تو بود و ما هرگاه مشتاق دیدار پیامبرت می‌شدیم، به چهره او می‌نگریستیم. خدایا برکات زمین را از ایشان بازدار و در بهره‌مندی چند روزه (دنیا) میانشان تفرقه افکن و هر یک را به

[300] مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج 46، ص 163 و 164، مؤسسة الوفاء، بیروت، 1404ق

راهی جدا وادار و فرمانروایان را از ایشان راضی مگردان. زیرا این گروه ما را دعوت کردند که یاریمان کنند ولی به دشمنی و جنگ با ما برخاستند.» سپس بر سر عمر سعد فریاد زد :

»چته؟! خدا خویشاوندی‌ات را قطع کند و کار تو را خجسته نسازد و کسی را بر تو چیره کند که در بستر، سرت را ببرد، همچنان که خویشاوندی مرا بریدی و پیوند مرا با رسول خدا رعایت نکردی«.

و علی رفت و حسین نگاهش را به دنبالش دوخت و وقتی کامش را از کام خشکیده اش سیراب نمود و دوباره راهیش نمود، اینبار حسین فقط منتظر بود و منتظر باز هم منتظر ... ناگاه صدایی که باید می آمد، آمد :

»خداحافظ پدرم!» و سرش بر یال اسب افتاد. و پلکان اسب با خون علی سنگین شد و علی را برد میان کینه توزان خورشید و آنها هرچه نفرت از روشنی داشتند بر تن بی جان علی کوفتند و وقتی حسین رسید دید شبیه ترین به نبی، شبیه ترین به خود او شده است در گودال عروج! اربا اربا قطعه قطعه . دیگر دو دست پرلرز و دو پای سست و کمری که به سختی راست می شد نمی توانست علی را بردارد و خوب بود جوانان بین هاشم بودند که علی را بر در خیمه رسانند.

ولی وقتی نوبت به خورشید رسید تا سر بر افق بگذارد، و وقتی بدنش را در آن گودال با شمشیر و نیزه و تیر و سنگ و اسب کوفتند و کوفتند و باز کوفتند دیگر نبود جز بیمار کربلا که سه روز بعد تکه های بدن را در قبر بچیند .

و علی را پایین پای پدر گذاشت تا مشتاق ترین پروانه، خفته ترین باشد در اشکهای یخ زده شمع در اوج ظلمت بیداد. تا قبر چهار گوش حسین ،شش گوش شود که دوگوشه ان مال علی اکبر بماند.

158-

ماجرای قربانی دادن حضرت ابراهیم (علیه السلام) و گریه برای امام حسین (علیه السلام)

امام رضا (علیه السلام) فرمودند هنگامی که حق تعالی، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را امر فرمود که به جای فرزندش حضرت اسماعیل (علیه السلام)، بره ای را که برایش فرستاده بود قربانی نماید، حضرت ابراهیم (ع) غمگین شد و به درگاه خداوند عرضه داشت بار پروردگارا، ای کاش فرزندم

اسماعیل (ع) را به عنوان قربانی از من قبول می نمودی تا هدیه ای ناقابل در محضر حضرتت تقدیم کرده بودم و به سبب صبر در مصیبت از دست دادن فرزند در نزد تو مقرب تر می گشتم.

پس خداوند به سوی حضرت ابراهیم (ع) وحی فرستاد که ای ابراهیم (ع)، از میان مخلوقاتم چه کسی را بیشتر دوست داری؟

حضرت ابراهیم (ع) عرض کرد پروردگارا، احدی را بیشتر از حبیب تو حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) دوست تر ندارم.

پس به سویش وحی شد آیا محمد (ص) را بیشتر دوست داری یا خودت را؟

حضرت ابراهیم (ع) عرضه داشت او را از خودم هم بیشتر دوست دارم.

وحی شد آیا فرزند محمد (ص) را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟

حضرت ابراهیم (ع) عرضه داشت بلکه فرزند او را.

پس به سویش وحی شد آیا قربانی شدن فرزند او به دست دشمنانش از روی ظلم تو را بیشتر ناراحت می سازد یا قربانی شدن فرزند خود به دست خودت در راه اطاعت امر من؟

حضرت ابراهیم (ع) گفت بلکه قربانی شدن فرزند محمد (ص) بر دست دشمنان، دلم را بیشتر به درد می آورد.

پس حق تعالی فرمود بدان ای ابراهیم (ع) ، در آینده می آیند گروهی که ظاهراً از امت محمد (ص) هستند و ظالمانه و نامردانه فرزند او، حسین بن علی (علیه السلام) را مظلومانه همچون برّه ای سر می برند و به این کارشان خوشحالی نمایند.

وقتی حضرت ابراهیم (ع) این قضیه را شنید، ناله ای زد و فریاد او بلند شد و دل او به درد آمد و شروع کرد به گریه کردن.

پس از جانب حق تعالی خطاب رسید ای ابراهیم (ع)، به خاطر این ناله و گریه ای که بر حسین (علیه السلام) زدی، پاداشی همچون بریدن سر اسماعیل (ع) به تو عطا می کنم و مقامی بالاتر از مقامی را که در راه از دست دادن او و صبر بر مصائب او به تو می رسید برایت در نظر می گیرم و ای ابراهیم (ع)، بدان به خاطر این گریه ای که بر مصیبت قتل حسین بن علی (علیه السلام) نمودی، بر ذات خودم واجب نمودم که تو را به بلندترین درجات کسانی که به آنها ثواب داده ام برسانم.

و این است معنی قول خدای عظیم الشان در سورهٔ صافات آیه ۱۰۷:

و فديناه بذبح عظیم» «و فدا نمودیم و بخشیدیم سر بریدن اسماعیل را بر ابراهیم به خاطر ذبحی » عظیم تر«[301]

159-

شک در واقعه عاشورا

شیطان در روز عاشورا چه گفت ؟

حضرت زینب سلام الله علیها از امیرالمومنین علیه السلام روایت می کنند که در هنگام احتضار از وقائع عاشورا صحبت فرموده و سپس فرمودند

إنّ إبليس فى ذلک اليوم يطير فرحاً فيحول الأرض كلّها فى شياطينه و عفاريته فيقول: يامعشر ...» الشياطين! قد أدركنا من ذريهٔ آدم الطلبه و بلغنا فى هلاكهم الغايهٔ و أورثنا هم السوء إلاّ من اعتصم بهذه العصابه فاجعلوا شغلكم بتشكيک النّاس فيهم...«

به درستی که ابلیس در این روز (بعد از واقعه کربلا) حول زمین پرواز می کند در حالی که شادمان است و تمامی شیاطین و اجنه خبیث را جمع می کند و می گوید: ای گروه شیاطین! هماناکه ما انتقام و طلب خود را از ذریه آدم گرفتیم و مردم را اهل جهنم کردیم مگر کسی که در این مصیبت گریه کند و

[301] عیون اخبار الرضا، جلد ۱، صفحه ۱۵۱

به دوستی آل محمّد پایدار باشد. پس تا می توانید مردم را به شک اندازید و از این مصیبت باز دارید، تا زحمت من به هدر نرود.»

تا جایی که فرمود: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را به این حدیث خبر می داد، فرمود:

یا علی! در آن روز، ابلیس با شیاطین خود، از شدت شادکامی در سرتاسر زمین پرواز می کند و به شیاطین و هوادارانش می گوید:

ای جماعت شیاطین! شاد باشید که انتقام خود را از فرزندان آدم گرفتم، برترین بدبختی را برای آنها فراهم کردم، جهنم را به آنها به میراث دادم، مگر جماعتی که دست به دامن این خانواده شوند و از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاری جویند.

ای شیاطین! بر شما باد کوشش در راه ایجاد بدبینی به این خانواده، کاری کنید که به این خانواده و دوستان آنها دشمنی ورزند تا کفر و گمراهی در مردم استوار شود و یک نفر از آنها رستگار نگردد.

بعد از آن، حضرت علی علیه السلام به زینب فرمود: بی گمان ابلیس در این سخن راست گفت: با این که کار او همیشه دروغ گفتن است؛ زیرا می داند هیچ عمل صالحی با داشتن دشمنی با شما فایده ای ندارد، هیچ گناهی با داشتن دوستی شما ضرر و زیانی به انسان نمی رساند.

و دشمنان شما، به واسطه دشمنی و عداوتی که با شما دارند، اگر مانند جن و انس خدا را بپرستند، عبادات آنان سودی به حالشان نخواهد داشت.[۳۰۲]

160- گریه بر اباعبدالله علامت ایمان

---

[302] تذکرة الشهداء:ج 2 ص 347

رسول الله صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام نگاه کردند، در حالیکه سیدالشهدا علیه السلام به سمت ایشان میرفتند،

پس ایشان، امام حسین علیه السلام را در دامان خود نشانید، و فرمودند:

از قتل پسرم حسین علیه السلام آتش-عشقی - در دلهای مومنین به پا میشود، که تا قیامت سرد نخواهد شد.

سپس فرمودند: پدرم فدای کشته اشکها باد.

پس سوال شد: چرا او را کشته اشکها نام نهادند؟

حضرت فرمود: چون هیچ مومنی، حسین علیه السلام را یاد نمیکند الا اینکه گریه خواهدکرد

و گریه، علامت ایمان است[303] -

161- بگو نامش را حسین بگذارد

طی نامه ای درتاریخ دوم جمادی الثانی 1418 هجری قمری

دو کرامت به دفتر انتشارات مکتب الحسین(سلام الله علیها) ارسال شده و صاحبان نامه مرقوم داشته اند:

روزی وارد حرم حضرت رقیه سلام الله علیها شدم،

دیدم جمعی مقابل ضریح مقدس مشغول زیارت خواندن وعزاداری می باشند ومداحی با اخلاص به نام حاج نیکویی مشغول روضه خوانی است از او شنیدم که می گفت:

خانه‌های اطراف حرم رابرای توسعه حرم مطهر خریداری می نمودند.

---

[303] مستدرک الوسائل 313/10

.یکی از مالکین که یهودی یا نصرانی بود، به هیچ وجه حاضر نبود خانه خود رابرای توسعه حرم بفروشد

خریداران حاضر شدند که حتی به دو برابر و نیم قیمت خانه را از او بخرند ،ولی وی حاضر به فروش نشد .

.بعد از مدتی زن صاحب خانه حامله شده ونزدیک وضع حمل وی می شود

:او را نزد پزشک معالج می برند،بعد از معاینه می گوید

بچه و مادر ،هردو درمعرض خطر می باشند و خانم باید زیر نظر ما باشد، قبول کردند،تا درد زایمان شروع شد.

صاحب خانه می گوید : همسرم رابه بیمارستان بردم وخودم برگشتم و آمدم درب حرم حضرت رقیه(سلام الله علیها) و به ایشان متوسل شدم و گفتم، اگر همسر و فرزندم رانجات دادی وشفای آنان را از خدا خواستی و گرفتی خانه ام را به تو تقدیم می کنم.

مدتی مشغول توسل بودم،بعد به بیمارستان رفتم و دیدم همسرم روی تخت تشسته وبچه دربغلش سالم است .

همسرم گفت : کجا رفتی ؟

.گفتم رفتم جایی کاری داشتم

! گفت : نه، رفتی متوسل به دختر امام حسین (سلام الله علیها) شدی

گفتم از کجا می دانی؟

زن جواب داد: من، درهمان حال زایمان که از شدت درد گاهی بیهوش می شدم، دیدم دختر بچه ای وارد اطاق بیمارستان شد

و به من گفت : ناراحت مباش، ما سلامتی تو و بچه ات را از خدا خواستیم، فرزند شما هم پسر است، سلام مرا به شوهرت برسان

!و بگو نامش راحسین بگذارد

.گفتم: شماکی هستید؟ گفت : من رقیه دختر امام حسین(سلام الله علیها) هستم

بعد از روضه خوانی از مداح مذکور سوال کردم این داستان را از که نقل می کنی ؟

در جواب گفت: ازخادم حرم حضرت رقیه (سلام الله علیها) نقل می کنم، که خود از اهل تسنن می باشد و افتخار خدمتگزاری درحرم نازدانه امام حسین (سلام الله علیها) را دارد

.و پدرش نیز از خادمین حرم حضرت رقیه سلام الله علیها بوده است[304]

162- ملاقات ام البنین با زینب (سلام الله علیها)

روایت شده : وقتی که اهل بیت (علیه السلام) وارد مدینه شدند، ام البنین مادر حضرت عباس (علیه السلام) در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه واله) با زینب (سلام الله علیها) ملاقات کرد.

ام البنین گفت : ((ای دختر امیرمؤ منان ! از پسرانم چه خبر؟))

.زینب : همه کشته شدند

ام البنین : جان همه به فدای حسین ! بگو از حسین چه خبر؟

.زینب : حسین را با لب تشنه کشتند

ام البنین تا این سخن را شنید، دستهای خود را بر سرش زد و با صدای بلند و گریان می گفت : ای وای حسین جان .

. زینب : ای ام البنین ! از پسرت عباس یادگاری آورده ام

---

[304] زینب(س)اسوه فضائل

ام البنین گفت : آن چیست ؟ زینب (سلام الله علیها) سپر خون آلود عباس (علیه السلام) را از زیر چادر بیرون آورد. ام البنین تا آن را دید، چنان دلش سوخت که نتوانست تحمل کند، از شدت ناراحتی بی هوش شده و به زمین افتاد.[305]

یاد جانسوز زینب (سلام الله علیها) در مدینه از رقیه

روایت شده است که وقتی حضرت زینب (سلام الله علیها) با همراهان به مدینه بازگشتند زنهای مدینه برای عرض تسلیت ، به حضور زینب (سلام الله علیها) آمدند آن حضرت حوادث جانسوز کربلا و کوفه و شام را برای آنها بیان می کرد و آنها گریه می کردند، تا اینکه به یاد حضرت رقیه (سلام الله علیها) افتاد و فرمود: ((اما مصیبت وفات رقیه در خرابه شام ، کمرم را خم کرد و مویم را سفید نمود))

زنها وقتی این سخن را شنیدند، صدایشان با شور و ناله به گریه بلند شد و آن روز به یاد رنجهای جانگداز رقیه (سلام الله علیها) بسیار گریستند.[306]

زینب (سلام الله علیها) کنار قبر برادر در اربعین

روایت شده است :

هنگامی که حضرت زینب (سلام الله علیها) و همراهان در روز اربعین به کربلا آمدند، زینب (سلام الله علیها) در کنار قبر برادر، درد دلها کرد و گفتار جانسوزی گفت ؛ از جمله به یاد رقیه (سلام الله علیها) افتاد و زبان حالش این بود:

برادر جان ! همه کودکانی را که به من سپرده بودی ، به همراه خود آوردم ، مگر رقیه ات را که او را در شهر شام با دل غمبار به خاک سپرده ام .[307]

---

[305] فروغ تابان کوثر، ص 277 و 278.

[306] ناسخ التواریخ ص 507

[307] حضرت رقیه ، علی فلسی ، ص 47

-163

ازدواج شهربانو با امام حسین علیه السلام

طبق نظر مشهور شهر بانو دختر یزگرد اخرین پادشاه ساسانی همسر امام حسین و مادر امام زین العابدین است.[۳۰۸]

در چگونگی ازدواج شهر بانو با امام حسین گفته اند:

او پس از شکست سپاه ایران به اسارت مسلمین در آمد .او پس از اسارت آزاد شد و امام حسین با او ازدواج کرد .تاریخ اسارت را برخی منابع در دوران عمر و برخی در زمان خلافت عثمان دانسته اند.[۳۰۹]

164- تعطیلی مجلس روضه

آیت الله حاج آقا موسی شبیری زنجانی نقل کردند که:

مرحوم آقای خویی فرمودند: ما در نجف اشرف در خانه 20 الی 30 متری زندگی می کردیم.خانمم روضه می گرفت ومزاحم مطالعه من بود، من به ایشان گفتم: روضه خوانی در منزل مزاحم مطالعه من

---

[308] المناقب ج3 ص208-تاریخ الایمه ص24-الکافی ج1 ص466-اثباه الوصیه ص168-التهذیب ج6 ص77

[309] دانشنامه امام حسین، ری شهری، ج1 ص259

است،روضه تعطیل شد ولی چشم من مبتلا به دردی شد که هرچه مراجعه کردم ، خوب نشد ودکترها از معالجه آن مایوس شدند.متوسل شدیم،در عالم خواب به من گفته شد:

بنا بود شما کور شوی،ولی حالا که متوسل شدید با تربت استشفا کنید. با تربت استشفاکردم و چشمم خوب شد.[310]

165-

امام حسین (علیه‌السلام) به امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) عرضه داشتند؛

فَقَالَ (علیه‌السلام)؛ وَ أَنْتَ اَخَاهُ یَا حَسَن (علیه‌السلام)؟

قَالَ (علیه السلام)؛ أَنَا أَحْرِمُ عَلَیّ دُخُولُ الْجَنَّةَ إِلَّا أَنْ یَکِونُوا مَعِیَ.

شرح حدیث؛

امام حسین علیه السلام عرضه داشتند؛

ای برادر! ای حسن (علیه‌السلام)، شما برای گریه‌کنان من چه ارمغان دارید؟

امام حسن (علیه‌السلام) فرمودند؛

بر من حرام ست وارد بهشت شوم، مگر آنکه گریه‌کنان شما همراه من باشند.[311]

---

[310] روزنه هایی از عالم غیب،ص392

[311] -الموسوعة الکبری، ج ۶، ص ۳۱. ریاض المصائب، ص ۲۷۹

-166

تسلیت خدای متعال در شهادت علی اصغر (علیه السلام)

روایت است که امام حسین(علیه السلام) متوجه شد که فرزند کوچکش از تشنگی بی-تاب و گریان شده و به همین دلیل او را در مقابل سپاه دشمن بر فراز دستان خود گرفته و فرمود:

ای مردم اگر به من رحم نمی-کنید، دلتان برای این طفل بسوزد!

در این هنگام یکی از افراد سپاه دشمن، با تیری این کودک را هدف قرار داده و او را به شهادت رساند. امام با دیدن این صحنه، گریان شده و به پروردگار عرضه داشت:

خدایا! تو خود بین ما و این گروه که با وعده یاری و کمک، ما را دعوت کرده و اکنون ما را می-کشند، قضاوت کن!

بعد از این سخنان، ندایی از غیب رسید که ای حسین!

دَعهُ یا حسین، فَاِنَّ لَهُ مُرضِعَةً فی الجَنَةِ

ای حسین! به فکر کودکت نباش که اکنون دایه- ای در بهشت در اختیار او بوده و به او شیر خواهد داد.[312]

---

[312] تذکرة الخواص ابن جوزی: ص۲۲۷

167- در ملاقاتی که امام حسین (ع) با عمر سعد کردندحضرت هنگامی که مشاهده کرد عمر بن سعد از تصمیم خود باز نمی‌گردد، از جای برخاست در حالی که می‌فرمود: تو را چه می‌شود؟ خداوند جانت را در بسترت بگیرد و تو را در قیامت نیامرزد.

به خدا سوگند! من می‌دانم که از گندم عراق نخواهی خورد!

ابن سعد با تمسخر گفت: جو ما را بس است.

وهمانطور که امام فرموده بود حکومت ری را به عمر سعد ندادند و او خسرالدنیا و الاخره شد.[۳۱۳]

168-

"مقایسه انفاق در "حج" و انفاق در "مسیر کربلا"

عبدالله بن سنان می‌گوید:

به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: فدایت شوم پدرت درباره انفاق در راه حج می‌فرمودند به هر درهمی که در این راه خرج کنی، برای آن هزار درهم حساب می‌شود.

کسی که در مسیر زیارت امام حسین (علیه السلام) انفاق می‌کند برای او چیست؟

حضرت فرمودند:

به هر درهمی که در این مسیر صرف می‌کند:

---

[313] کشف الغمه،ج2،ص47-بحارالانوار،ج44،ص388-ارشاد،شیخ مفید،ج2،ص82

هزار هزار هزار(تا ده مرتبه هزار را تکرار کردند) برای او حساب می‌شود و علاوه بر این رضایت و خشنودی خداوند و دعای خیر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)و حضرت علی (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) برای اوست...[314]

169– آیت الله حق شناس که در جهرم به سر میبردند ، سراسیمه از خواب بیدار شدند...

آیت الله سید احمد نجفی حفظه الله تعالی:

یک شب در ایام محرم ، آیت الله حق شناس که در جهرم به سر میبردند ، سراسیمه از خواب بیدار شدند و اطرافیان را بیدار کردند و سراغ شخصی به نام داش منصور را می گیرند!

اطرافیان میگویند:

آقا این شخصی که شما سراغ او را میگیرید وجهۀ خوبی ندارد و به فسق و فجور معروف است.

آیت الله حق شناس میفرمایند هرکه هست و هر چه هست او رابیاورید ؛ صبح روز بعد اطرافیان درب خانه داش منصور میروند و خانواده اش میگویند که به لار رفته و به این زودی ها برنمیگردد ، به لار میروند و بعد از مدتی او را پیدا میکنند و به محضر آقای حق شناس میاورند.

داش منصور تا آقا را می بیند عرضه میکند:

بخدا من خلافی نکرده ام چون در اینجا آبرو نداشتم تصمیم گرفتم ایام محرم به لار بروم و آنجا عزاداری کنم.

آیت الله حق شناس او را در بغل میگیرد و ابراز محبت میکند و میفرماید:

چه کرده ای که آزاد شدۀ امام حسین علیه السلام شده ای؟

---

[314] مکیال المکارم، ج 2، ص 414

متوجه منظور آقا نمیشود تا ایشان خوابی را تعریف میکنند و منصور میگوید قبل از رفتن به لار به سراغ برادر همسرم رفتم که خانواده ام را به او بسپارم که گفتند به منزل حاج بُنکدار رفته ، رفتم و دیدم عده ای جمع شده اند تا آتش زیر دیگ(نذری) را که خاموش شده بود روشن کنند که من رسیدم از من کبریت خواستند و من آتش زیر دیگ را روشن کردم! گفتم یا امام حسین منم بخر خسته شدم از گناه .

آیت الله حق شناس او را از قبل نمی شناخت اما در عالم رویا دیده بود بواسطه روشن کردن یک کبریت او را از آتش دوزخ نجات داده اند و بعدها داش منصور عبدی مطیع در برابر مولای خود میشود.[315]

170-

مشایعت زائر توسط ملائک مقرّب

صفوان بن مهران جمال از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ، وی گفت ؛ حضرت امام_صادق علیه السلام فرمودند :

کسی که امام_حسین علیه السلام را زیارت کرده و قصدش خداوند عزوجل باشد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل او را مشایعت نموده تا به منزلش وارد گردد.[316]

171-

فضائل قمر بنی هاشم در بیان امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام :

رحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَ أَبْلَى وَ فَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

و إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنْزِلَةً يَغْبِطُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

---

[315] کیمیای نظر

[316] کامل_الزیارات باب 57 ح 4 ص 475

حضرت امام سجاد علیه السّلام فرمودند:

خدا حضرت عباس را رحمت کند! حقا که امام حسین را بر خویشتن مقدَّم داشت و جان خود را فدای آن حضرت نمود تا اینکه دستهای مبارکش قطع شد. خدای مهربان در عِوَض دستهای عباس علیه السّلام دو بال به وی عطا کرد تا بوسیله آنها در بهشت با ملائکه پرواز نماید. کما اینکه این نعمت را نیز به جعفر بن ابی طالب عطا کرد.

و برای عباس نزد خدای تبارک و تعالی مقامی است که در قیامت همه شهداءِ اولین و آخرین به او غِبطِه می خورند.[317]

... ایمان حضرت ابوالفضل علیه السلام

قال الصادق علیه‌السلام:

کان عمنا العباس نافذ البصیرهٔ، صلب الایمان، جاهد مع أبی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام و أبلی بلاءا حسنا و مضی شهیدا

امام صادق علیه السلام در باره ی حضرت عباس علیه السلام فرمودند :

عباس علیه السلام دردین بصیرت کامل داشت

و در ایمانش بسیار سخت بود به همراه حسین علیه السلام جهاد کرد و خویش را به بلایا مبتلا ساخت و شهید شد.[۳۱۸]

172-

سلام به امام حسین (ع) بعد از اذان واقامه

---

317 امالی(شیخ صدوق)،ص362و363

318 نفس المهموم، / 332

مرحوم سید عبدالهادی شیرازی رحمت الله، وقتی اقامه می گفت، قد قامت الصلوة، الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله ، وقتی میخواست الله اکبر نماز را بگوید، می گفت: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا اباعَبْدِالله ِ » بعد هم می گفت: «یا مُحْسِنُ قَدْ اَتاکَ الْمُسیء» ای محسن، ای خدای محسن، گنهکار پیش تو آمده است.

به آسید عبدالهادی می گویند: شما چرا به امام حسین علیه السلام، سلام می دهید؟ ✷

ایشان می فرمایند که : ما نماز را از امام حسین علیه السلام داریم، اگر امام حسین علیه السلام شهید نشده بودند، نمـاز از بین رفته بود. این نماز را مایه برکت امام حسین علیه السلام داریم.[319]

-173

قالب_تهی_کردن در اثر مصیبت امام حسین علیه السلام

در روایت صحیحه کامل الزیارات وارد شده است که حضرت اباذر نقل فرمودند:

إنّکُم لَو تَعلمُون مَایُدخَل علَی أهل البحار و سکّان الجبال فی الغیاض والآکام و أهل السّماء من قتله لَبَکیتُم والله حتّی تَزهَقَ أنفسُکم» ۱

اگر شما می دانستیدکه از مصیبت امام حسین، چه چیز بر اهل دریاها و ساکنین کوه ها در جنگل ها و تپه ها وارد خواهد شود، والله آنقدر می گریستید که جان هایتان از سینه بیرون می آمد.[320]

-174

امام باقر (علیه السّلام) فرمودند:

---

[319] بدیع_الحکمهٔ حکمت ۲۰ از مواعظ آیت الله مجتهدی تهرانی(ره)

[320] بحارالأنوار: ۲۱۹/۴۵ کامل الزیارات:۷۳؛-

مَنْ لَمْ یَعْرِفْ سُوءَ مَا أتَی إِلَیْنَا مِنْ ظُلْمِنَا، وَ ذَهَابِ حَقِّنَا وَ مَا رَکِبَنَا بِهِ، فَهُوَ شَرِیکُ مَنْ أتَی إِلَیْنَا فِیمَا وُلِّینَا بِهِ

کسی که؛بر آن ستم‌هایی که به ما آل_الله (علیهم السّلام) تحمیل شده،

از آن حقوقی که از ما غصب و غارت شده،

و مصائبی که بر ما وارد آمده است،

آگاه و مطلع نبوده و با بی‌تفاوتی از کنار اینگونه فجایع درگذرد،

با کسی که این جنایات را در حق ما روا داشته است، شریک خواهد بود.[321]

175–

.... عاشورا ، عظیم ترین مصیبت

عبد اللَّه بن فضل هاشمی می گوید:

محضر مولا و رهبر ماحضرت امام جعفر بن محمّد الصّادق صلوات الله علیهما عرضه داشتم:

ای فرزند رسول خدا چگونه روز عاشوراء روز مصیبت و حزن و جزع و گریه گردید

نه روزی که در آن حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله قبض روح شده

یا روزی که حضرت فاطمه صلوات الله علیها در آن از دنیا رفتند

یا روزی که در آن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به شهادت رسیده

---

[321] بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۵۵

و یا روزی که امام حسن صلوات الله علیه در آن به وسیله سمّ شهید گردیدند؟

:امام صلوات الله علیه فرمودند

روز حضرت امام حسین صلوات الله علیه از تمام ایام مصیبتش عظیم تر است،

زیرا اصحاب کساء که کریم ترین مخلوقات و شریف ترین آنها نزد خداوند بوده پنج تن می باشند،

پس وقتی حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله از بین ایشان رفتند

امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم باقی ماندند

پس مردم ایشان را تعزیت و تسلیت می دادند و وقتی فاطمه صلوات الله علیها از بینشان رفتند مردم امیر المؤمنین و حسن و حسین صلوات الله علیهم را تعزیت و تسلیت می دادند

و وقتی امیر المؤمنین صلوات الله علیه رفتند مردم حسنین صلوات الله علیهما را تعزیت و تسلیت می دادند

و وقتی امام حسن صلوات الله علیه از دنیا رفتند

مردم امام حسین صلوات الله علیه را تعزیت و تسلیت می گفتند

و وقتی ایشان شهید شدند در اصحاب کساء احدی باقی نمانده بود که مردم به او تعزیت و تسلیت بگویند،

پس رفتن امام حسین صلوات الله علیه از دنیا مانند این بود که تمام اصحاب کساء از دنیا رفته اند

چنانچه بقاء آن حضرت همچون بقاء جمیع آنها بود،

[322]...لذا روز شهادت آن حضرت از نظر مصیبت از تمام ایّام #عظیم_تر است

---

[322] علل الشرائع، ج 1، ص: 225

...176– تمام سپاه مقابل اباعبدالله علیه السلام از زنازادگان بودند

امام زمان علیه السلام فرمود :

السلام علی قتیل الادعیاء

سلام بر آن کسی که به دست زنازادگان شهید گردید .[323]

–177

.... ساربان ، انگشت و انگشتری امام حسین علیه السلام

روزی در مراسم حجّ و طواف کعبه الهی، زنی چون دیگر مسلمان‌ها مشغول #طواف کردن بود،

در حالتی که دستش از آستین لباسش بیرون و نمایان بود، که ناگاه مرد بوالهوسی – که او نیز مشغول طواف کعبه الهی بود – چشمش به آن زن افتاد و دید که دستش نمایان است، نزدیک او آمد و دست خود را بر روی مُچ دست زن کشید…

در این لحظه به قدرت خداوند متعال دست مرد – هوس باز – به دست آن زن – بی مبالات – چسبیده شد؛ و هر چه تلاش کردند نتوانستند دست خود را از یکدیگر جدا سازند.

افرادی که در حال طواف بودند،

اطراف این زن و مرد جمع شدند و هرکس به نوعی فعالیّت کرد تا شاید دست های این دو نفر را از یکدیگر جدا کنند،

ولی سودی نبخشید؛

و در اثر ازدحام جمعیت، طواف قطع گردید.

---

[323] زیارت ناحیه_مقدسه ،فراز۴۳

و بعد از آنکه ناامید گشتند، فقهاء و قضات آمدند و هر یک به شکلی نظریّه ای صادر کرد:

بعضی گفتند:

باید دست زن قطع شود؛ چون دستش را ظاهر گردانیده و سبب فساد و گناه شده است و

برخی گفتند:

بلکه مرد مقصّر است؛ و باید دست او قطع گردد.

چون بین آن‌ها اختلاف نظر پیدا شد و نتوانستند این مشکل را حلّ نمایند،

به ناچار در جستجوی اهل_بیت و فرزندان رسول خدا صلوات اللّه علیهم اجمعین بر آمدند؛

و سؤال کردند که کدام یک از ایشان در مراسم حجّ مشارکت کرده است؟

گفته شد:

حضرت ابا_عبداللّه_الحسین علیه السلام شب گذشته وارد مکّه شده است؛

و تنها او می تواند مشکل گشا باشد،

پس شخصی را فرستادند تا امام حسین علیه السلام را در آن جمع بیاورد.

وقتی حضرت ابا عبداللّه علیه السلام در آن جمع حضور یافت،

امیر مکّه خطاب به حضرت کرد و گفت:

یابن رسول اللّه!

نظر شما درباره این مرد و زن چیست؟

حضرت رو به جانب کعبه الهی نمود و دست های خود را به سمت آسمان بلند کرد و دعائی را زمزمه نمود؛

.و چون دعای حضرت خاتمه یافت دست مرد از زن جدا شد

:ـ امیر مکّه پرسید

اکنون آن‌ها را چگونه مجازات کنیم؟

:امام حسین (علیه السلام) فرمودند

دیگر مجازاتی بر آن‌ها نیست،

.زیرا خداوند توانا آن‌ها را مجازات نمود

آنچه که جانسوز است اینست که آن شخص سلیم_بن_کلب_کوفی نام داشت و پس از این واقعه به پای حضرت افتاد و گفت از خدا می‌خواهم عمری به من دهد که بتوانم جبران کنم...

سال‌ها بعد در غروب واقعه عاشورا زمانی که جسم عریان اباعبدالله علیه السلام در گودال قتلگاه رها شده بود سلیم ساربانی بود که از آنجا عبورش افتاد و انگشتر حضرت چشمانش را گرفت و چون هرچه سعی کرد موفق به درآوردن آن نشد دست به خنجر برد و انگشت را با انگشتر ربود...[324]

-178

نتیجه سیاه پوشیدن برای آقا امام حسین علیه السلام

:یکی از نمایندگان حضرت آیت الله ابوالقاسم خوئی رحمت الله علیه می‌گوید

یک سالی در ایام محرم و صفر در نجف اشرف خدمت ایشان رسیدم ودر آن گرمای شدید ایشان را .درحالی دیدم که از سرتاپایشان سیاه پوش بود، حتی جوراب های ایشان نیز سیاه بود

[324] تهذیب الا حکام: ج ۵، ص ۴۷۰، ح ۲۹۳،–مناقب ابن شهرآشوب: ج ۴، ص ۵۱

من درحالی که تعجب کرده بودم و نگران حال ایشان بودم از آقا سوال کردم:

فکرنمیکنید با این وضعیت سرتاپا سیاه پوش در این هوا، ممکن است مریض و یا گرمازده شوید؟؟!

ایشان در پاسخ فرمودند: فلانی من هر چه دارم از سیاه پوشی سرتاپا برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام دارم.

پرسیدم: چطور؟

فرمود:بنشین تا برایت تعریف کنم:

پدر من مرحوم حاج سیدعلی اکبر خوئی از وعاظ و منبری های معروف زمان خود بود.همسرش که مادر من باشد هرچه از ایشان باردار میشد پس از دو سه ماه بارداری بچه اش سقط میشد و خلاصه بچه دار نمیشدند.

روزی پدرم بالای منبر این جمله را به مردم می‌گوید:...که ایهاالناس دستتان را از دست امام حسین و اهلبیت علیهم السلام رها نکنید که اینها خاندان کرامت و بخشش اند، و هر حاجت یا مشکل بزرگی که دارید جز درب خانه ی ایشان جای دیگری نروید که این خانواده حلال مشکلات اند....

پس از آنکه پدرم از منبر پائین می آید زنی به او میگوید آسیدعلی اکبر شما که به ما سفارش میکنید چرا خودتان متوسل نمیشوید تا بچه دار شوید؟

پدرم این حرف را به مادرم بازگو میکند،

مادرم می‌گوید خب راست گفته، چرا خودت چیزی نذر امام حسین علیه السلام نمی‌کنی تا حضرت عنایتی فرموده و ما نیز بچه دار شویم؟

پدرم میگوید: ما که چیزی نداریم تا نذر کنیم؟

مادرم در جواب می‌گوید حتما لازم نیست چیزی داشته باشیم تا نذر کنیم، اصلا شما نذر کن که امسال تمام 2 ماه محرم و صفر را برای امام حسین علیه السلام از سر تا پا، حتی جوراب و کفشتان هم سیاه باشد و سیاه بپوشید.

در آن سال پدرم به این نذر عمل کرد و از اول محرم تا پایان ماه صفر سرتاپا سیاه پوش شد.در همان سال هم مادرم باردار میشود و 7ماه نیز از بارداری اش میگذرد و بچه اش سقط نمی‌شود.

یک شبی یکی از طلبه ها که از شاگردان پدرم بوده در آخرشب درب منزل ایشان می آید.

وقتی پدرم درب را باز می‌کند پس از سلام و احوال پرسی عرض می‌کند که من یک سوال دارم.

پدرم می‌گوید بپرس.

طلبه می‌پرسد آیا همسرشما باردار است؟

ایشان با تعجب می‌گوید بله،تو از کجا می‌دانی؟

ناگهان آن طلبه شروع به گریه کردن میکند و می‌گوید: آسیدعلی اکبر من الان خواب بودم، در خواب وجود مبارک پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) را زیارت کردم.

حضرت فرمودند: برو و به آسیدعلی اکبرخوئی بگو که بخاطر آن نذری که برای فرزندم حسین کردی و 2 ماه از سرتاپا سیاه پوشیدی این بچه ای را که 7 ماه است همسرت در رحم دارد را ما حفظ میکنیم و او سالم میماند و ما او را بزرگ میکنیم و او را فقیه و عالم در دین میگردانیم و به او شهرت میدهیم.

و او را به نام من "ابوالقاسم" نام بگذار...

[325]حالا فهمیدی که من هرچه دارم از سیاه پوشی سرتاپایی دارم؟.....

---

[325] http://shohadayekan.ir/post/tag/

179-

قال الحسين (علیه السلام) لإبنه الأسجاد (علیه السلام)

یا ولدی یا علی والله لا یسکن دمی حتی یبعث الله المهدی فیقتل علی دمی من المنافقین الکفرهٔ الفسقهٔ سبعین ألفا

:امام حسین (علیه السلام) به فرزندش امام سجاد(علیه السلام)فرمود

!فرزندم! علـــی جان"

به خدا سوگـند خون من آرام نخواهـد گرفت تا آنگاه که خداونـد مهـــدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را مبعوث کند و او هفتــاد هزار تن از منافقیــن و فاسق را به قتــل برسانـــد."[326]

180...- روضه در روز قیامت

إذا کان یوم القیامه نصب لفاطمه قبّه من نور و أقبل الحسین علیه السّلام رأسه فی یده فإذا رأته شهقت شهقه لایبقی فی الجمع ملک مقرّب و لا نبیّ مرسل و لا عبد مؤمن إلاّ بکی...

.چون روز قیامت شود برای فاطمه (سلام الله علیها) قبّه ای از نور نصب می شود

.امام حسین علیه السّلام در حالی که سر خود را به روی دست گرفته است می آید

پس هنگامی که فاطمه (سلام الله علیها) او را می بیند چنان شیون و شهقه ای می زند که در اثر ناله او و هیچ بندهٔ مؤمنی باقی نمی ماند مگر آن که می_گرید و هیچ نبی مرسل هیچ فرشته مقرّب.[327]

---

[326] بحارالانوار /۴۵/ ۸۹

[327] ثواب الاعمال: ۲۱۷-الملهوف: ۱۳۹

181-

182-

امام صادق علیه السلام:

میان قبر پاک امام حسین علیه السلام تا آسمان هفتم محل رفت و آمد فرشتگان است .[328]

183-

امام صادق علیه السلام:

هر کس دوست دارد روز قیامت، بر سر سفره های نور بنشیند باید اززائران امام حسین (سلام الله علیه) باشد.[329]

184-

اشکهای ارزشمند

قال الصادق علیه السلام:

رحم الله دمعتک، اما انک من الذین یعدون من اهل الجزع لنا و الذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا، اما انک ستری عند موتک حضور آبائی لک...

[328] المحجه البیضاء جلد4صفحه46

[329] بحارالانوار جلد101صفحه238

امام صادق علیه السلام به «مسمع» که از سوگواران و گریه کنندگان بر عزای حسینی بود، فرمود: خدای، اشک تو را مورد رحمت قرار دهد.آگاه باش، تو از آنانی که از دلسوختگان ما به شمار می آیند، و از آنانی که با شادی ما شاد می شوند و با اندوه ما غمگین می گردند .آگاه باش! تو هنگام مرگ، شاهد حضور پدرانم بر بالین خویش خواهی بود.[330]

185-

سه شبانه روز تاریکی...

عَنْ أُمِّ حَیَّانَ قَالَتْ یَوْمَ قُتِلَ الْحُسَیْنُ أَظْلَمَتْ عَلَیْنَا ثَلَاثاً وَ لَمْ یَمَسَّ أَحَدٌ مِنْ زَعْفَرَانِهِمْ شَیْئاً فَجَعَلَهُ عَلَی وَجْهِهِ إِلَّا احْتَرَقَ وَ لَمْ یُقَلَّبْ حَجَرٌ بِبَیْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا أُصِیبَ تَحْتَهُ دَماً عَبِیطا

از ام حیان نقل است که گفت :

روز شهادت حسین آسمان سه_شبانه_روز تاریک شد وهر کس دست به زعفران می زد دستش می_سوخت و زیر هر سنگی در بیت المقدس خون دیده می شد .[331]

186-

روایت "حسین منی و أنا من حسین" در منابع اهل سنت.

این حدیث از «یعلی ابن مرة» یکی از اصحاب پیامبر(ص) نقل شده است. او می گوید:

---

[330] وسائل الشیعه، ج 10، ص .397.

[331] و تاریخ مدینة دمشق ، ابن عساکر ، ج 14 ، ص 229 تهذیب الکمال ، المزی ، ج 6 ، ص 434-

روزی با پیامبر(ص) به یک میهمانی دعوت شده بودیم؛ در حالی که در کوچه می‌رفتیم، حسین (ع)را در حال بازی دیدیم. پیامبر(ص) از همراهانش جلوتر رفت و دستانش را گشود تا او را بگیرد؛ اما حسین(ع) فرار کرد و این طرف و آن طرف می رفت و پیامبر(ص) به او می خندید، تا این که او را گرفت؛ پس یکی از دستانش را زیر چانه و دیگری را پشت سرش قرار داد و او را می بوسید و میگفت:

حسین از من است و من از حسینم؛ کسی که حسین را دوست بدارد، خداوند او را دوست دارد.[۳۳۲]

187-

دیدن صحنه دلخراش

زینب (سلام الله علیها) از کجاوه روی آورده سر برادرش را دید و به سختی پیشانی خود را به چوب جلو کجاوه زد، تا اینکه دیدم خون از زیر مقنعه و روسری او بیرون می شد، و تکه پارچه ای را به آن خون اشاره نمود، یعنی تکه پارچه ای روی آن زخم نهاد.

ناگفته نماند: علیا حضرت زینب (سلام الله علیها) با آن همه صبر و شکیبایی که داشت چگونه و چرا با دیدن سر و مطهر برادر پیشانی اش را به چوب کجاوه زد، طوری که از آن خون جاری و روان گشت ؟ می توان گفت : از بسیاری مصایب و اندوه ها و صبر و شکیبایی و خودداری نمودن خون در قلب و همه جای بدن او فشار آورد که حتما بایستی حجامت (بادکش کردن و خون گرفتن از بدن به وسیله مکیدن با شاخ و جز آن و تیغ زدن به پوست بدن) یا فصد (رگ زدن) نمود، تا خون از فشار باز ایستد و پیشامدی روی ندهد، و چون وسیله حجامت و فصد نبود، به اشاره سر بریده امام (علیه السلام) سرش را به سختی به چوب کجاوه زده تا خون گرفته شده از فشار باز ایستد،

---

[332] -کامل الزیارات،ص117-. سنن ابن ماجه، ج1،ص 51، ح:144-سنن ترمذی، ج5،ص324، ح 3864-مسند احمد بن حنبل ،ج4 ص172 جامع احادیث الشیعۀ ج21 ص417

و می توان ((فنطحت جبینها)) به صیغه مجهول خواند، یعنی علیا حضرت زینب (سلام الله علیها) چون روی آورد و سرش را از کجاوه بیرون نمود و سر برادرش را دید پیشانی به چوب جلو کجاوه زده شد، و اینکه به جای ((نطح))، ((نطحت)) گفته ، برای آن است که جبین برای مذکر و مؤ نث استعمال شده و و به کار رفته مگر اینکه گفته شود: این سخن درست نیست برای اینکه جبین که برای مذکر و مؤ نث). استعمال می شود به معنی جبان و ترسو است نه به معنی پیشانی ، ((والله العالم

خلاصه علیا حضرت زینب (سلام الله علیها) در آن هنگام آغاز نموده و فرمود:

1-ای هلال و ماه نو (ماه شب اول ماه قمری) که چون به حد و پایان کمال و آراستگی رسید (ماه شب چهارده شد)، پس خسوف و ماه گرفتن آن فرا گرفت و غروب و ناپدید شدن را آشکار ساخت . (اینکه علیا حضرت زینب (سلام الله علیها) سر برادر را تشبیه به هلال و ماه نو نموده ، شاید برای آن بوده که اهل کوفه با دست هاشان به یکدیگر اشاره به سر مقدس اباعبدالله الحسین (علیه السلام) می کرده و می گفتند: این است سر امام حسین (علیه السلام) چنان که مردم هنگام استهلال و جست و جوی ماه نو کردن ، به ویژه در شب اول ماه رمضان و شب اول ماه شوال و ذی الحجه ، با دست هاشان به یکدیگر هلال و ماه نو را که به شکل کمان دیده

می شود، اشاره نموده ، نشان می دهند.

2- ای پاره دل من ! (این پیشامدها) گمان نمی بردم ، این کار تقدیر و نوشته شده بود (خدای تعالی حکم نموده و فرمان داده و خواسته است.

3- ای برادر! با فاطمه خردسال سخن بگو که محققا نزدیک است دل او (از فراق و جدایی) گداخته شود.

4- ای برادر! دل تو بر ما مهربان بود، چه شده است آن را که سخت و استوار گردیده (چرا به ما التفات نداشته و روی نمی آوری)؟

5- ای برادر! کاش (زین العابدین) علی (بن الحسین) را هنگام اسیری و دستگیری و یتیمی و بی پدری می دیدی که به جا آوردن واجبات را به نحو کامل طاقت و توانایی ندارد و(و در برخی از نسخ و نوشته ((لا یطیق جوابا)) نوشته شده ، یعنی جواب و پاسخ دادن را طاقت ندارد و این انسب و شایسته تر است).

6- هر گاه او را به زدن (با تازیانه و جز آن) به درد آورند با ذلت و خواری تو را صدا زند، در حالی که اشک ریزان (از چشمانش) جاری و روان سازد.

7- ای برادر! او را به خود بچسبان و نزدیک گردان و دل ترسانش را تسکین داده و آرام نما.

8- چه بسیار یتیم و پدر مرده ذلیل و خواست است ، هنگامی که پدرش را فریاد نموده و بخواند و پاسخ دهنده ای او را نبیند.[333]

توجه به سر برادر

حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) توجه به سر برادر نمود، حضرت به او فرمود: ((یا اختاه اصبری فان الله معنا))؛ خواهر جان ، صبر کن که خدا با ماست .

منهال گفت : سوگند به خدا، دیدم سر امام حسین (علیه السلام) در شهر شام بالای نیزه مکرر می فرمود: ((لا حول و لاقوة الا بالله)).[334]

188-

پس از ارسال سر بریده عمر سعد و ابن زیاد نزد امام سجاد علیه‌السّلام، ایشان در حق مختار فرمودند:

---

[333] زینب کبری ، ص 159 و 160.

[334] سخن گفتن امام حسین (علیه السلام) در یکصد و بیست محل ، ص 52

حمد و ستایش، خدایی را که انتقام ما را از دشمنانم گرفت و خداوند به مختار، پاداش و جزای خیر عطا فرماید.[۳۳۵]

:ابوالحکم فرزند مختار به امام عرض کرد

مردم درباره پدرم حرف‌های زیادی می‌زنند و چیزهایی می‌گویند؛ اما حق همان است که شما بفرمائید؛ :امام پرسید: چه می‌گویند؟ گفت: می‌گویند کذّاب؛ امام با شگفتی فرمود

سبحان الله؛ مگر او نبود که خانه‌های خراب ما را از نو ساخت؟ مگر او قاتل قاتلین ما نیست؟ مگر او خون خواه ما نبود، خدا رحمتش کند.

:آنگاه امام باقر علیه السلام رو به فرزند مختار کرده فرمودند

خدا پدرت را رحمت کند، خدا پدرت را رحمت کند او حق ما را گرفت و قاتلین ما را کشت و به خون‌خواهی ما قیام کرد.[336]

:نزد امام باقر علیه السلام سخن از مختار به میان آمد: عده‌ای به وی ناسزا می‌گفتند، حضرت فرمودند

به مختار ناسزا نگوئید، زیرا او بود که قاتلین شهدای ما را کشت و انتقام خون، را از (دشمنان) گرفت.[337]

-189

---

[335] جامع الرواة، ج1، ص22-مجمع الرجال، ج6، ص7

[336] محمد بن عمر، رجال کشی، ص125-رجال ابن داود، پیشین، ص513

[337] بحارالانوار، ج45، ص343-معجم رجال الحدیث، ج19، ص102

داستان کریم سیاه وعنایت امام حسین علیه السلام

آیةُ الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مشهور به صاحب عروه (1253 – 1337 ق) برای صله ارحام عازم یزد بود، یک قطعه کفن برای خودش خریده در حرم امیرمؤمنان علیه السّلام که قرآن را بر آن نوشته، سپس در حرم امام حسین علیه السّلام زیارت عاشورا را با تربت براطراف آن نوشته بود، در این سفر این کفن را با خودش به یزد می برد، در شب اول ورودش به یزد، در منزل یکی از دخترانش استراحت می کند، حضرت سیدالشهداء علیه السّلام به خوابش آمده می فرماید:

یکی از دوستان ما فوت کرده، در مزار یزد منتظر کفن است، ما دوست داریم این کفن به او اهداء شود.

بیدار می شود و می خوابد، دوبار دیگر این رؤیا تکرار می شود، لباس پوشیده به قبرستان یزد می رود و می بیند شخصی به نام «کریم سیاه» فوت کرده، او را غسل داده روی سنگ نهاده منتظر کفن هستند.

تا ایشان می رسد، می گویند: کفن را آوردند.

مرحوم یزدی از آن ها می پرسد: شما کی هستید؟ می گویند: همان آقایی که به شما امر فرموده کفن بیاورید، به ما نیز امر فرموده که برای تجهیز و دفن ایشان به این جا بیاییم.

مرحوم یزدی می پرسد: این شخص کیست؟ می گویند: او شخصی به نام «کریم سیاه» است، یک فرد معمولی، ولی عاشق امام حسین علیه السّلام بود، در هر کجا مجلسی به نام امام حسین علیه السّلام برگزار می شد، او بدون هیچ تکلّفی حاضر می شد.[338]

–190

مرحوم آیت الله سیّد هادی خراسانی

---

[338] جرعه ای از کرامات امام حسین، ص 97.

نیز در کتاب معجزات و کرامات ماجرایی را نقل می کند که مؤید قضیه فوق است و می نویسد:روی پشت بام خوابیده بودیم که مار دست یکی از خویشاوندان ما را گزید وی مدتی مداوا کرد ولی سودی نبخشید.آخر الامر جوانی به نام سیّد عبد الحسین نزد ما آمد و گفت کجای دست او را مار گزیده است؟چون محل مارگزیدگی را به او نشان داد بلافاصله دستی به آن موضع زد و بکلی محل درد خوب شد سپس گفت من نه دعایی دارم و نه دوایی فقط کرامتی است که از اجداد ما رسیده است، هر سمی که از زنبور یا عقرب یا مار باشد آگر آب دهان یا انگشت به آن بگذاریم خوب می شود.این است که جد ما در شام موقعی که قبر شریف حضرت رقیه سلام الله علیها را تعمیر می کردند جد من بدن مطهره ی این مخدره را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف را تعمیر کردندو از آنجا این اثر در خود و اولادش نسل بعد از نسل مانده است.[۳۳۹]

191- شیههٔ ذوالجناح

اسب حضرت بنام ذوالجناح،وقتی صاحب خود را کشته دید ،سر خودرا به خون امام رنگین کرد وشیهه کشان بطرف خیمه هارفت در حالیکه همهمه می کرد وبازبان بی زبانی می گفت:وای‌بر گروهی که فرزند پیامبر خود را شهید کردند!

چون زنها ودخترها،صدای ذوالجناح را شنیدند،سر وپای‌برهنه از خیمه بیرون دویدند وچون چشمشان به اسب بدون‌سوار افتاد،فریاد واحسیناه!واamاماه!بلند کردند.

امّ کلثوم دست بر سر می زد وندبه می کرد ومی گفت:وامحمّداه!اینک حسین تو،بی عمامه وعباء وشهید درصحرای کربلا افتاده است!

زینب می گفت:وامحمداه!این حسین،فرزند گرامی توست که‌درخاک وخون غلطیده است واعضایش از یکدیگر جدا شده‌اند!وامحمّداه!این حسین توست که عریان در صحرای کربلاافتاده است!...«1»

---

339 ستاره ی درخشان شام ص13 به نقل از کرامات و معجزات خراسانی ص9

راوی گفت:وقتی حسین(ع)کشته شد،لشگریان عمر سعدبرای غارت لباس واسلحۀ حضرت هجوم آوردند!عمامه‌حضرت رااخنس برد!نعلین را اسودبن خالد برد!بجذل انگشتررا با انگشت مبارک،قطع نمود!زره را مالک بن یسر برد!شمشیررا(غیر از ذوالفقار)اسودبن حنظله برد!«2»

-192

بهترین دارو و درمان

محمّد بن مسلم در ضمن حدیثی حکایت کند:

روزی در مدینه بیمار بودم ، امام محمّد باقر علیه السلام توسّط غلامش ظرفی که در آن شربتی مخصوص قرار داشت و در پارچه ای پیچیده بود، برایم فرستاد.

وقتی غلام آن شربت را به من داد، گفت : مولا و سرورم فرموده است : باید برای درمان و علاج بیماری خود، آن را بنوشی.

هنگامی که خواستم آن را بنوشم ، متوجّه شدم که آن شربت بسیار خوشبو و خنک است.

و چون شربت را نوشیدم ، غلام گفت : مولایم فرموده است : پس از آن که شربت را نوشیدی ، حرکت کن و نزد ما بیا.

من در فکر فرو رفتم که چگونه به این سرعت خوب شدم ؟!

و این شربت چه داروئی بود؟ چون تا قبل از نوشیدن شربت قادر به حرکت و ایستادن نبودم.

به هر حال حرکت کردم و به حضور امام علیه السلام شرفیاب شدم ؛ و دست و پیشانی مبارک آن حضرت را بوسیدم ؛ و چون گریه می کردم حضرت فرمود: چرا گریه می کنی ؟

عرض کردم : ای مولایم ! بر غریبی و دوری مسافت خانه ام از شما و همچنین بر ناتوانی خویش گریه می کنم از این که نمی توانم مرتّب به خدمت شما برسم و کسب فیض نمایم.

حضرت فرمود: و امّا در رابطه با ناتوانی و ضعف جسمانیت ، متوجّه باش که اولیاء و دوستان ما در این دنیا به انواع بلا و مصائب گرفتار می شوند، و مؤ من در این دنیا هر کجا و در هر وضعیتی که باشد

غریب خواهد بود تا آن که به سرای باقی رحلت کند.

امّا این که گفتی در مسافت دوری هستی ، پس به جای دیدار با ما، به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برو؛ و بدان آنچه را که در قلب خود داری و معتقد به آن باشی با همان محشور خواهی شد.

سپس حضرت فرمود: آن شربت را چگونه یافتی ؟

عرض کردم : شهادت می دهم بر این که شما اهل بیت رحمت هستید، من قدرت و توان حرکت نداشتم ؛ ولیکن به محض این که آن شربت را نوشیدم ، ناراحتیم برطرف شد و خوب شدم.

حضرت فرمود: آن شربت دارویی بر گرفته شده از تربت قبر مطهّر امام حسین علیه السلام است ، که اگر با اعتقاد و معرفت استفاده شود شفاء و درمان هر دردی خواهد بود[۳۴۰]

193–چرا مصیبت امام حسین (ع) بزرگترین مصیبت است؟

مادر موارد مختلفی از زیارات وکلمات ائمۀ معصومین (ع)برمی خوریم به اینکه از حادثۀ کربلا،بعنوان بزرگترین مصیبت‌در عالم هستی از بدو خلقت تاروز قیامت،نام برده اند.

باتوجّه باینکه حوادث فاجعه باری، بارها وبارها برای مسلمین‌وشیعیان پیش آمده است که درظاهربعضی از آنها از حادثه‌کربلا،مصیبت بارتر بوده است،سؤال اینست که چرامصیبت‌سالارشهیدان رابه این عنوان ذکرکرده اند؟

شاید جواب سؤال این باشد که اگر ما در ماهیت وکیفیت این‌حادثه دقّت کنیم ،جواب سؤال را پیدا نمائیم.

خصوصیات حادثۀ کربلا وقتی همه در کنار هم جمع می‌شوند،واقعاً در نوع خود از جهت‌مظلومیت ومصیبت باربودن،بی نظیر است.

ما می توانیم چند تا از این خصوصیات را ذکر کنیم:

---

340 بحارالانوار: ج 101، ص 120، ح 9، اختصاص شیخ مفید: ص 52.

1-در کربلاحجّت خداوپسر پیامبر(ص)را شهید کردند.2-شهادت او بدست کسانی بود که اورا دعوت نمودند تا اورایاری نمایند! 3-پسران وبرادران ودیگر اقوام ویارانش را قبل‌از او بشهادت رساندند!4-کسانی اورا شهید کردند که در ظاهرمسلمان بودند ونماز می خواندند وخودرا پیرو جدّ حسین(ع)می دانستند!5-مردمی اورا شهید کردند که کاملاً اورا می‌شناختند واز مقام ومنزلت او آگاهی داشتند!6-با اینکه درکنار آب فرات بود ولی اورا تشنه شهید نمودندوآب رابرکودکان واهل حرمش،بستند!7-بعد از کشتنش،اموال اوراحتّی' وسایل شخصی او از قبیل انگشتر ونعلین وعمامه اش راغارت نمودند!8-خیمه هارا آتش زدند واهل بیتش را ترساندوآزار رساندند!9-اهل بیت اورا که منسوب به پیامبرشان‌بود،به اسیری بردند!10-سرمقدّسش را بر بالای نیزه درشهرها گرداندند!11-بربدن نازنینش،اسب راندند!12-سه‌روز بدنش بر روی خاک افتاده بود وکسی نبود تا اورا دفن کندتاعاقبت اهل روستاها آمدند واورا دفن نمودند!13-کسی‌دستور کشتن اورا داد(یزید)که جدّ وپدرش آزادکردهٔ جدّحسین(ع)بودند!14-اورا بدون جرم وگناهی کشتند! 15-کسانی اورا تشنه شهید کردند که گروهی از آنهاچند روز قبل‌بوسیلهٔ همین حسین(ع)از تشنگی نجات یافتند!(لشگر حرّ)16-بخاطر تبلیغات سوء،مردم شام شهادت اورا جشن گرفتند17-همهٔ موجودات حتّی' ماهیان دریا ودرختان برای او اشگ‌ریختند18-تا سه روز هر سنگی که بر می داشتند زیر آن خون جاری بود.19-آسمان تا چهل روز در عزای او گریست.20-سر بریده او در چندجا تکلم نمود.21-خون او وخون علی اصغر وخون علی اکبر که به آسمان پخش شد برنگشت 22-بدترین فرد {شمر}بر روی سینه بهترین فرد {امام حسین ع}نشسته بود و...

194- امام رضا(ع):ای پسر شبیب!اگر چنان برای حسین(ع)گریه کردی‌که اشگت بر گونه ات جاری شد،خدا تمام گناهان کوچک وبزرگت رامی‌آمرزد.

ای پسر شبیب!اگر می‌خواهی درحالی با خدا ملاقات کنی که گناهی‌برگردنت نباشد،حسین(ع) را زیارت کن.

ای پسر شبیب!اگر می‌خواهی در اطاقهای بهشت،باپیامبر(ص)باشی،قاتلین حسین را لعن نما.

ای پسر شبیب!اگر می‌خواهی در ثواب شهیدان کربلا شریک باشی،هرگاه بیاد آنها افتادی بگو:«یالیتنی کنتُ معکم فافوز معکم فوزاًعظیماً»ای کاش منهم با آنهابودم و به این رستگاری عظیم میرسیدم.

ای پسر شبیب!اگر می‌خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی،دراندوه ما ،غمگین ودر خوشحالی ما،خوشحال باش وهمیشه با ولایت ماهمراه باش که اگر شخصی سنگی راهم دوست بدارد ،خدا اورا با آن‌سنگ محشور می‌نماید.»[341]

195– وقتی جبرئیل نام حسین را برای آدم ذکر کرد.آدم دچار غم واندوه شد.پرسید حبیبم جبرئیل!این شخص کیست که تا نام او را بردی دلم غمگین شد در اینجا بود که روضهٔ او اولین بار توسط جبرئیل برای آدم(ع)خوانده شد.

همهٔ پیامبران مأمور بودند که به سرزمین کربلا رفته وبه حضرت سلام‌کنند

:السلام علیک ایها الاقمر الازهر[342]

–196

ای غفار الذنوب، ائمه اطهار، ای محمد(ص)و علی(ع)،فاطمه(س)، حسن(ع)و حسین(ع)، بارها در خانه » شما آمدم و شما راشفیع قرار دادم. نمی دانم که قبول کردید مرا یا نه. اما می دانم که اگر شهادت نصیبم شود، شما در خانه را به روی بنده گنه کارروسیاه باز کردید.. ای حسین جان، نمی توانم مقدار محبتم را نسبت به شما و اهل بیت روی کاغذ بیاورم، اما همین را می گویم که دوست دارم بارها جانم را « .قربانی شما عزیزان کنم

(محصل شهید مسعود طعان پور از: تهران)

---

341 شیخ حر عاملی. وسائل الشیعه، ج 14: 502– 504.

342 مجالس المومنین-شوشتری

197-

. من اراد ان یکون فی جوار نبیه و جوار علی و فاطمه فلا یدع زیارةْ الحسین علیهم السلام
کسی که می خواهد در همسایگی پیامبر (ص) و در کنار علی (ع) و فاطمه (س) باشد زیارت امام حسین (ع) را ترک نکند.[۳۴۳].

198- مرحوم فلسفی نقل می کرد که قبل از انقلاب در زاهدان تبعید بودم.متوجه شدم که جوانهای سنی مشکلات اخلاقی زیادی دارند.روزی تعدادی از علمای آنها را به خانه ام دعوت کردم ودر ابتدا من چرا نهی از منکر نمی کنید؟چرا برای آنها سخنرانی نمی نمائید؟چرا بی شروع به صحبت کردم وگفتم تفاوتید؟

بعد از صحبتهای من،یکی از آنها گفت:جناب آقای فلسفی!علت آن است که ما حسین نداریم.شما که حسین را دارید یک یاحسین می گوئید وعده ای بدور شما جمع می شوند.اما ما از این امر محروم هستیم![۳۴۴]

199- آنتوان بارا(مسیحی) :اگر حسین از آن ما بود،در هر سرزمینی برای او بیرقی برمی‌افراشتیم و در هر روستایی برای او منبری بر پا می‌نمودیم و مردم را با نام‌حسین به مسیحیت فرا می‌خواندیم.[۳۴۵]

---

[343] وسائل الشیعه ج 14 ، ص 425، ح 19514

[344] عشق حسینی

[345] درسی که حسین به انسانها آموخت»،شهید هاشمی‌نژاد،ص 447

-200

نگاهی به شخصیت امام حسین ع

امام حسین (ع) در سوم شعبان سال چهارم هجری در شهر مدینهٔ،درحالیکه شش ماه بیشتر در شکم مادرش زهراء(س)نبود،متولد شد.در45سالگی به امامت رسید ودر 55 سالگی در محرم سال 61 هجری‌قمری بشهادت نائل آمد.

نام اورا بدستور خدا،حسین معادل شبیر نام پسر دوم هارون(ع) جانشین‌موسی(ع)گذاشتند.گفته‌اند که قبل از اسلام نام حسن وحسین سابقه‌نداشته است.

در وقت ولادتش،گروهی از فرشتگان به سرپرستی جبرئیل در حالیکه‌فطرس ملک را به همراه داشتند،برای عرض تبریک الهی بر پیامبر نازل‌شدند.جبرئیل بعد از ادای مأموریت،به رسولخداعرضه داشت که‌فطرس مورد غضب الهی است،شما شفاعت کنید تا خدا از او راضی‌شود.

پیامبر فرمود که خود را به قنداقهٔ حسین(ع)بمالد!چون چنین کرد خدااورا بخاطر حسین(ع) بخشید.در هنگام صعودِ فطرس به آسمان ،این‌فرشته عرضه‌داشت که در مقابل این محبت حسین(ع) ،منهم سلام‌زائرینش را در هرکجای زمین که باشند،به او می‌رسانم.

گریهٔ رسولخدا(ص)

در روز هفتم ولادت حسین(ع)بعد از اینکه گوسفندی برایش عقیقه‌کردند وسرش را تراشیده هم وزن موی سرش،نقره صدقه دادند وسرش‌را با خلوق،خوشبو نمودند،رسولخدا(ص)اورا بردامنش نشاند وفرمود:

ای اباعبدالله!کشته شدن تو بر من چه بسیار سخت است.

اسماء گفت:پدر ومادرم به فدایت باد!این چه خبری است که روز اول‌وامروز فرمودید وگریه نمودید؟

فرمود:برای این فرزند دلبندم می‌گریم که کافران بنی امیه اورا به شهادت‌می‌رسانند.شخصی اورا می‌کشد که در دین من شکاف ایجاد می‌نمایدوبه خداوند کافر می‌شود!

سپس فرمود:خدایا!ازتو در حق این دوفرزندم آن را می‌خواهم که‌ابراهیم دربارهٔ ذریهٔ خود خواست.خدایا!این دو و دوستدار این دو رادوست بدار! ودشمنان این دو را لعن نما!لعنتی بسیار که آسمان وزمین‌از آن لعنت پر شود.

القاب وکنیه ها

سیدالشهداء،سید شباب اهل الجنهٔ،ثارالله،مظلوم،شهید،قتیل العبرات«کشتهٔ اشکها»،وترالله،العابد،الزاهد،الصدیق،الطهر، الطاهر ،الطیب،المبارک، الرضی،المرضی،التقی،الهادی،المهدی،الذائد«دفاع کننده»،المجاهد،العالم،امام الهُدی،سبط الرسول،قرهٔ عین البتول،صفوهٔالله«برگزیدهٔخدا»،خالصهٔالله و...

وکنیهٔ حضرت اباعبدالله وابوالشهداء بوده است.[۳۴۶]

–201

روز عاشورا به صد جوش و خروش
قـــــــاسم آمد نزد پیر مِی فروش

گـــــفت جـــــــــامی از می نابم بده
تشنـــــــــهٔ آبـــــــــم عمو آبم بده

ای مـــــــی قالوا بلی را جُرعه نوش
جرعه ای زآن باده هم بر من بنوش

346 ستارگان درخشان

طالب جـام الـستم ای عمو

کن ز جـام عشق مَستم ای عمو

آمـدم تـا اذان میدانم دهی

افتخـار دادن جانم دهی

آمـدم کـز ناله خاموشم کنی

بهـر جنگیدن کفن پوشم کنی

سیزده سـالم اندر روزگار

می کَشم بهـر شهادت انتظار

همجـوا اکبر خود کن مرا

پیش مرگ اصغـر خود کن مرا

ای عمو هنگـام شیدایی بود

چون نبرد من تمـاشایی بود

اذن جنـگم ده تماشا کن مرا

مَرحبـا بر گو و شیدا کن مرا

جان زهرا کـربلائی کن مرا

در ره قرآن فـدائی کن مرا

ای عمـو حقِ علی بت شکن

دسـت رد بر سینۀ قاسم مزن

-202

عنایت آقا ابا عبدالله الحسین علیه السلام به مرحوم کافی

حجۀ الاسلام حاج محسن کافی (آقازاده مرحوم حاج شیخ احمد کافی) نقل می کند:

یک روز با دوستان به دیدار مرحوم کافی می رفتیم.

در راه یکی از دوستان پرسید: حاج آقا! آقای کافی که مجتهد نیست، چطور شده همه مردم او را دوست دارند و پای منبر او می آیند؟

گفتم: الان به دیدارش می رویم و از او می پرسیم. مرحوم کافی بعد از منبر داخل اتاقی می نشستند وعلما به دیدار ایشان می آمدند. بعد از احوال پرسی گفتم: حاج آقا کافی! مردم می گویند شما که مجتهد و عالم نیستید، پس چرا این قدر معروف هستید؟

مرحوم کافی فرمود: آری! همین طور است.

روزی رژیم شاه ملعون مرا به کرمانشاه تبعید کرد. یک شب مرا در خرابه ای گذاشتند و من از وحشت، قلبم درد گرفت. بعد از چند روز به تهران آمدم، آقای فلسفی را دیدم، ایشان حال بنده را پرسیدند،

گفتم: قلبم درد می کند.

گفت: اگر می خواهی شناسنامه ات را بده تا رفقا برایت ویزا بگیرند، برو خارج عمل کن تا قلبت خوب شود.

گفتم: اگر می خواهی ویزای خارج بگیری و مرا بفرستی زیر دست یک مشت دکترهای بی دین و یهودی و کافر و بعد هم معلوم نیست خوب شوم، بیا یک ویزا بگیر و برویم کربلا پیش طبیب اصلی و

ارباب کل آقا سید الشهدا ابا عبدالله الحسین علیه السلام تا شفایم را از آقا و ولی نعمتم بگیرم.

ویزا گرفته شد، در کربلا پیش کلیددار حرم آقا امام حسین علیه السلام رفتم و گفتم: آقا جان! حرم را در چه روزی می شویید؟ گفتم: در فلان شب. گفتم: آقا جان! عطر یا گلابی نیاز هست که با خود بیاورم؟ گفت: نه! نیاز نیست.

من رفتم و آن شب بر گشتم، وارد حرم شدم و همان طوری که داشتم حرم را می شستم منقلب شدم و فهمیدم آقا میخواهد به بنده عنایت و لطفی کنند. فهمیدم یک چیزهایی میخواهند به من بدهند، پریدم ضریح را گرفتم ودادند آنچه را که میخواستند بدهند و از آن شب به بعد معروف شدم.[۳۴۷]

-203

خدایا، هر موقع که واقعه کربلا را به یاد می آورم، چشمانم پراز اشک می شود و به یاد رگ های پاره » پاره حسین(ع) می افتادم که زین العابدین(ع)بر آن بوسه می زند; به یاد رقیه می افتادم که وقتی سرپدرش را می بیند، جان می دهد; به یاد بدن حسین می افتادم که چیزی از او شناخته نمی شود; و به یاد علی اکبر حسین می افتادم. خدایا،ما چنین رهبرانی داشتیم; چطور می شود که راه ایشان را فراموش کنیم و چطور می شود عاشق نباشیم؟ خدایا، من عاشق کربلای حسینیم، می خواهم در راه کربلا به شهادت برسم; کمکم کن! خدایا، تو را طلب کردم تو را یافتم و شناختم. خدایا، دوستت می دارم و به تو عشق می ورزم. پس به عهدت وفا کن و مرا به سوی خود بخوان.«

(محصل شهید مهدی نظری از: تهران)

-204

---

[347] ناشر : انتشارات هنارس - طوبای کربلا

اگر بناست همه چیز دنیا با مرگ پایان یابد، چه بهتر که شهادت پرافتخار، آخرین قفس زندگی » انسان باشد. باید دوستان وخویشان و نیز پدر و مادرم شاد باشند و موقع تشییع جنازه من،عروسی ام را در نظر آورند و شادی کنند که فرزندشان را در راه خدا قربانی کرده اند. در سختی های جنگ، درس ایثار را از ابوالفضل و درس شهادت و شجاعت را از علی اکبر و درس شهادت را ازحسین(ع)آموختم، تا «.در آن دانشگاه فارغ التحصیل شوم

(بسیجی شهید اسماعیل برازنده از: خمین)

205-

عزاداری عجیب سلیمان طباطبایی نائینی

در حالات او نقل شده که :چون ایام عاشورا می رسید،لباس سیاه‌پوشیده و از لذات وتمتعات مؤمنین غذا می داد و شخصاً به عزادارها خدمت می کرد و اجتناب کرده و شب وروز می گریست وبه مانندعزادارهاعمامه را از سر بر می داشت و آستینها را بالا می زد و دگمه هارا باز می کرد و هنگامی که بالای منبر قرار می گرفت و مشغول موعظه‌می شد و به روضه می رسید،زیاد گریه می کرد بطوری که از شدت گریه‌غش می کرد و از منبر می افتاد.[۳۴۸]

206-

شخصی به نام شیخ جعفر بود که همیشه بعد از نماز امام خمینی (رض) درمسجد شیخ انصاری در نجف چند جمله‌ای ذکر می‌گفت و روضه می‌خواند. حاضران‌چندان اعتنایی نداشتند و کم کم متفرق می‌شدند و می‌رفتند و تنهاکسیکه مقید بود تا آخر بنشیند و روضه را گوش دهد مرحوم حاج آقامصطفی فرزند

---

[348] داستانهایی از زندگی علماء

حضرت امام بود که گاهی می‌شد که فقط ایشان در مسجد مانده بود و به‌روضه شیخ جعفر گوش می‌داد و می‌گریست.[۳۴۹]

207- ملاّ آقا دربندی

دربارۀ ملاّ آقا دربندی آمده است که در اقامۀ مصیبت‌ابا عبداللّه(ع)بسیار مواظب وراسخ بود،بطوریکه دربالای منبر از شدّت‌گریه،غش می کرد ودر روز عاشوراء،لباس خود را درآورده ولُنگ می‌بست وخاک بر سر می ریخت وگِل به بدن می مالید وبه همان صورت‌بربالای منبر می رفت

208-

بیهوش شدن سیّدمیرحامد حسین صاحب «عبقات الانوار»

سیّد حسین یزدی گفته است:من شنیده بودم که میرحامدحسین،توان وطاقتِ شنیدن مصیبتهایِ دردناک جدّش امام‌حسین(ع)واهل بیت اورا ندارد.از این رو،مصیبت در حضورش خوانده‌نمی شد.از قضا،روزی در «لکهنو»درحالی که بر فراز منبر بودم،داخل‌حسینیه شد،ولی من متوجّه‌حضورش نشدم وطبق معمول مصیبتی را خواندم.ناگهان‌دیدم صدای مردم بلند شد که می گفتند:بس است!بس است ! دیگرنخوان!تعجّب کردم وپس از لحظه ای فهمیدم که بر اثر ذکر مصیبت‌من،سیّد از هوش رفته است ومدهوش گشته است.[۳۵۰]

---

[349] همان

[350] داستانهایی از زندگی علماء

209-

210-

.خدایا، شهادت را نصیب من کن، زیرا من مشتاق دیدار حسینم»

خوشحالم که جانم را نثار اسلام و مکتب رسول خدا، محمد(ص)و اهل بیت او کنم، تنها و تنها شهادت است که می تواند گلوی تشنه مراسیراب کند.» (پاسدار شهید محمد رضا تیغ بند از: تهران[351](

211- سخنان دانشمندان جهان درباره حماسه حسینی

ادوارد براون(مستشرق معروف انگلیسی) :آیا قلبی پیدا می‌شود که وقتی درباره کربلاسخن می‌شنود،آغشته با حزن و الم نگردد؟حتی غیر مسلمانان نیز نمی‌توانندپاکی روحی را که در این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفت انکار کنند.

علامه طنطاوی(دانشمند و فیلسوف مصری) :(داستان حسین)عشق آزادگان را به‌فداکاری در راه خدا بر می‌انگیزد و استقبال مرگ را بهترین آرزوها به شمارمی‌آورد،چندانکه برای شتاب به قربانگاه،بر یکدیگر پیشی جویند.

عبد الرحمان شرقاوی(نویسنده مصری) :حسین«ع»،شهید راه دین و آزادگی است.نه‌تنها شیعه باید به نام حسین ببالد،بلکه تمام آزاد مردان دنیا باید به این نام شریف‌افتخار کنند.

[351] دفتر تحقیق و پژوهش بنیاد شهید انقلاب اسلامی

سر پرسی سایکس(خاور شناس انگلیسی) :حقیقتا آن شجاعت و دلاوری که این عده‌قلیل از خود بروز دادند،به درجه‌ای بوده است که در تمام این قرون متمادی هرکسی که آن را شنید، بی اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود.این یک مشت مردم‌دلیر غیرتمند،مانند مدافعان ترموپیل،نامی بلند غیر قابل زوال برای خود تا ابدباقی گذاشتند.

جرج جرداق(دانشمند و ادیب مسیحی) :وقتی یزید،مردم را تشویق به قتل حسین ومامور به خونریزی می‌کرد،آنها می‌گفتند:«چه مبلغ می‌دهی؟»اما انصار حسین به‌او گفتند:ما با تو هستیم.اگر هفتاد بار کشته شویم،باز می‌خواهیم در رکابت جنگ‌کنیم و کشته شویم.

گیبون(مورخ انگلیسی) :با آنکه مدتی از واقعه کربلا گذشته و ما هم با صاحب واقعه‌هم وطن نیستیم،مع ذلک مشقات و مشکلاتی که حضرت حسین«ع»تحمل‌نموده،احساسات سنگین دل‌ترین خواننده را بر می‌انگیزد،چندانکه یک نوع‌عطوفت و مهربانی نسبت به آن حضرت در خود می‌یابد.

عباس محمود عقاد(نویسنده و ادیب مصری) :جنبش حسین،یکی از بی نظیرترین‌جنبشهای تاریخی است که تاکنون در زمینه دعوتهای دینی یا نهضتهای سیاسی پدیدار گشته است...دولت اموی پس از این جنبش،به قدر عمر یک انسان طبیعی‌دوام نکرد و از شهادت حسین تا انقراض آنان بیش از شصت و اندی سال نگذشت.

موریس دوکبری :در مجالس عزاداری حسین گفته می‌شود که حسین،برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام،از جان و مال و فرزند گذشت وزیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت.پس بیایید ما هم شیوه او را سرمشق‌قرار داده،از زیردستی استعمارگران خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی باذلت ترجیح دهیم.

واشنگتن ایروینگ(مورخ مشهور آمریکایی) :برای امام حسین«ع»ممکن بود که‌زندگی خود را با تسلیم شدن اراده یزید نجات بخشد،لیکن مسؤولیت پیشوا ونهضت بخش اسلام اجازه نمی‌داد که او یزید را بعنوان خلافت بشناسد.او بزودی‌خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال‌بنی امیه آماده ساخت.در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی ریگهای‌تفتیده عربستان، روح حسین فنا ناپذیر است.ای پهلوان و ای نمونه شجاعت و ای‌شهسوار من،ای حسین

فردریک جمس :درس امام حسین و هر قهرمان شهید دیگری این است که در دنیااصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین‌می‌رساند که هر گاه کسی برای این صفات مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری‌نماید،آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند.

ماربین آلمانی(خاور شناس) :حسین«ع»با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و بااثبات مظلومیت و حقانیت‌خود،به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام‌اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه ساخت.این سرباز رشیدعالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیداد و ستمگری پایدار نیست و بنای‌ستم هر چه ظاهرا عظیم و استوار باشد،در برابر حق و حقیقت چون پر کاهی بر بادخواهد رفت.[352]

-212

سلطنت امام حسین علیه السلام در عالم دیگر

آقای سید محمد تقی گلستانی نقل می کند:

در اوایل جوانی، چند نفر هم سال، هم دل و یک جهت بودیم. دوره ای داشتیم، هر شب در منزل یکی از دوستان می رفتیم و با هم بودیم. یکی از آنان پدرش حسینی بود؛ یعنی به حضرت سید الشهدا علیه

---

[352] درسی که حسین به انسانها آموخت»،شهید هاشمی‌نژاد،ص 447

السلام سخت علاقه مند بود تا جایی که شبی که نوبت میهمانی پسرش بود می گفت: من راضی نیستم به منزل من بیایید، مگر این که روضه خوانی هم بیاید و ذکری از حضرت سیدالشهدا علیه السلام خوانده شود؛ از این رو هر شب که نوبت آن رفیق بود، مجلس ما به روضه و تعزیه تمام می شد.

پس از چندی، آن پیرمرد محترم مرحوم شد و مرگش همه ما را سخت ناراحت کرد تا اینکه شبی او را در عالم رؤیا دیدم و می دانستم که مرده است و هر کس انگشت ابهام (شست) مرده را بگیرد هر چه از او بپرسد جواب می گوید؛

از این رو انگشت ابهام او را گرفتم و گفتم: تو را رها نمی کنم تا حالات خود را برایم نقل کنی.

ترس و لرز شدیدی به او دست داد و گفت: نپرس که گفتنی نیست.

وقتی از گفتن حالاتش مأیوس شدم گفتم: پس چیزی را که در این عالم فهمیدی برایم بگو تا من هم بدانم. گفت: ما با اینکه امام حسین علیه السلام را در دنیا یاد می کردیم نشناختیم، اینجا که آمدم مقام و سلطنت و عزت او را مشاهده کردم، که آن را هم نمی توانم به تو بفهمانم جز این که خودت بیایی و ببینی.[۳۵۳]

–213

قبر امام حسین علیه السلام قبله حقیقی

حاج عبدالعلی معمار نقل می کند:

روزی در صحن مقدس امام حسین علیه السلام نشسته بودم، یک نفر هم نزدیک من نشسته بود.

---

[353] طوبای کربلا - ناشر : انتشارات هنارس

اسم او را پرسیدم، گفت: فلان خراسانی.

از شغل او پرسیدم، گفت: بنا هستم.

دیدم با من هم شغل است. پرسیدم: زوار هستی یا مجاور؟

گفت: سالهاست که در این مکان شریف سرگرم بنایی هستم.

گفتم: در این مدت اگر چیز عجیبی دیده ای برای من نقل کن.

گفت: متصل به صحن شریف سمت قبله، قبری است مشهودر به قبر «دده» و چون نزدیک بود خراب شود چند نفر حاضر شدند آن را تعمیر کنند و به من مراجعه کردند.

من اقدام کردم و برای محکم شدن شالوده به کارگرها دستور دادم اطراف قبر را بکنند. قسمتی که نزدیک قبر بود هنگام کندن، فرو ریخت و جسد آشکار شد.

به من خبر دادند. وقتی مشاهده کردم دیدم جسد تازه است؛ اما به سمت چپ خوابیده است؛ یعنی صورتش به طرف قبر مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و پشتش به طرف قبله است. من هم به همان حالت قبر را تعمیر کردم.

حاج میرزا حسین نوری اعلی الله مقامه در کتاب دارالسلام چنین نقل کرده است که :

استاد ما علامه بزرگوار شیخ عبدالحسین تهرانی - ره برای توسعه سمت غربی صحن مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام خانه هایی خرید و به صحن شریف متصل کرد.

نزدیک به شصت سرداب برای دفن اموات د رهمان قسمت قراردارد و روی آنها را طاق زدند و مردم مردگان خود را در آن سرداب ها دفن می کردند.

چون مدتی گذشت دیدند که طاق سرداب ها بر اثر زیاد شدن عبور مردم، ممکن است فرو ریزد و سبب زحمت و هلاکت شود؛ از این رو شیخ امر فرمود که طاق را بردارند و از نو، با استحکام بیشتری بنا کنند و چون جماعت بسیاری در سرداب ها دفن شده بودند امر فرمود سردابی را خراب و بنا کنند و هر سردابی را خراب می کردند یک نفر پایین میرفت و خاک بر جسد مرده می ریخت، به مقداری که کشف نشود و هتک حرمت اموات نشود.

پس مشغول شدند تا رسیدند به سردابی که مقابل ضریح مقدس بود. وقتی برای پوشاندن جسدها پایین رفتند دیدند؛ تمام جسدها سرشان به جای پای شان رو به قبر شریف قرار گرفته و پاها به سمت غرب است.

مردم خبر شدند جماعت بی شماری می آمدند و این منظره عجیب را مشاهده می کردند.

یکی از آنها، جسد آقا میرزا اسماعیل اصفهانی نقاش بود که در صحن مقدس نقاشی می کرد.

وقتی پسرش جسد پدر را می بیند گواهی می دهند که من هنگام دفن پدرم حاضر بودم و بدن پدرم را که دفن کردم پاهایش رو به ضریح مقدس بود.

خلاصه بر مردم آشکار شد که این تغییر وضع جسد، تأدیبی از طرف خداوند است که راه ادب و طریقه معاشرت با ائمه علیه السلام را بشناسند.

در همان روز، فاضل صالح مقتضی حاج ملا ابوالحسن مازندرانی برای من نقل کرد:

مدتی پیش از ظهور این معجزه خوابی دیدم که در تعبیر آن حیران بودم و امروز تعبیرش برایم آشکار شد و آن خواب این بود: وقتی تقیه صالحه، خاله فرزندم فوت شد او را در همین قسمت از صحن شریف دفن کردم.

شبی او را در خواب دیدم و از آنچه برایش پیش آمده بود پرسیدم. گفت: خوب و سلامت هستم غیر از این که تو مرا در مکان تنگی دفن کردی که نمی توانم پایم را دراز کنم و همیشه باید سرم را به زانو گذارم.

وقتی بیدار شدم جهت آن را ندانستم تا این که الان دانستم دراز کردن پا به سمت قبر مطهر، بی ادبی به ساحت مقدس امام علیه السلام است. این معجزه در ماه صفر 1276 هجری قمری رخ داده است.[۳۵۴]

214-

---

[354] همان

آیت الله مرعشی و عنایت امام حسین علیه السلام

مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی نقل می کنند:

در سال 1339 هجری قمری (یک سال پس از در گذشت پدرشان) در مدرسه قوام نجف اشرف طلبه بودم.

درآن هنگام کتاب حاشیه ملا عبدالله یزدی را تدریس می کردم. زندگی ام به سختی و مشقت اداره می شد و هیچ راه فراری از دست فقر و تنگدستی نداشتم.

هجوم ناراحتی ها و رنج ها بر قلبم سنگینی می کرد؛ از جمله: اخلاق ناپسد برخی از روحانیان و کم شدن بینایی چشم هایم.

احساس نوعی بیماری روحی دایمی می کردم؛ از طرفی از خداوند می خواستم که دوستی دنیا را از قلب و جان من دور سازد، همچنین امید داشتم که خداوند سفر بیت الله الحرام را نصیبم کند، به شرط آن که در مکه یا مدینه بمیرم و در یکی از آن دو شهر دفن شوم و نیز از خداوند؛ توفیق علم و عمل صالح را با همه گستره اش درخواست می کردم.

این مشکلات و آرزو ها لحظه ای مرا آرام نمی گذاشت؛ از این رو به فکر توسل به سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام افتادم و به کربلا رفتم، در حالی که فقط یک روپیه بیشتر نداشتم که آن را هم بابت خرید دو قرص نان و کوزه ای آب خرج کردم و بعد از غسل کردن به حرم مشرف شدم.

پس از زیارت و دعا، نزدیک غروب بود که به غرفه خادم حرم سید عبدالحسین که از دوستان پدرم بود رفتم؛ از او اجازه خواستم که یک شب در حجره او بمانم در حالی که ممنوع بود؛ اما ایشان موافقت کرد و من آن شب را در حرم ماندم.

پس از تجدید وضو به حرم مشرف شدم و فکر کردم که در کدام قسمت از حرم شریف بنشینم. معمول بود که مردم در طرف بالای سر می نشستند؛ ولی من فکر کردم که امام در حیات ظاهری خود متوجه فرزند خود علی اکبر علیه السلام بوده است و به طور قطع پس از شهادت نیز به سوی فرزند خود نظر

دارد؛ از این رو در قسمت پایین پای آن حضرت در کنار قبر علی اکبر علیه السلام نشستم.

اندکی نگذشته بود که صدای حزین قرائت قرآن را از پشت روضه مقدسه شنیدم، به آن طرف متوجه شدم، در آن هنگام پدرم را دیدم که نشسته بود و سیزده رحل قرآن نیز کنار وی بود.

در جلوی او نیز رحلی بود که قرآنی روی آن بود و قرائت می کرد.

نزد وی رفتم و دست ایشان را بوسیدم.

پرسیدم: در اینجا چه می کنید؟ جواب داد: ما چهارده نفر هستیم که در اینجا قرآن مجید تلاوت می کنیم. پرسیدم: آنها کجا هستند؟

فرمود: به خارج حرم رفته اند، سپس با اشاره به رحل ها، آن سیزده نفر را معرفی کرد که عبارت بودند از:

علامه میرزا محمد تقی شیرازی، علامه زین العابدین مرندی، علامه زین العابدین مازندرانی و اسامی دیگر را گفت که به خاطرم نمانده است .

سپس پدرم از من پرسید: در حالی که ایام درس است برای چه کاری به اینجا آمده ای؟

علت آمدنم را برایش شرح دادم، پس به من امر کرد که بروم و حاجتم را با امام خویش در میان بگذارم. پرسیدم: امام کجا است؟

گفت: بالای ضریح است تعجیل کن؛ زیرا قصد عیادت زائری را دارد که بین راه بیمار شده است.

بلند شدم و به طرف ضریح رفتم و آن حضرت را دیدم؛ اما برایم ممکن نبود که به صورت ایشان نگاه کنم؛ زیرا چهره مبارک آن حضرت در هاله ای از نور پنهان شده بود.

به حضرت سلام کردم، جوابم را داد و فرمود: بیا بالای ضریح؛ عرض کردم: من شایستگی ندارم که نزد شما بیایم. بار دیگر امر کرد؛ اما بار دیگر شرم و حیا مانع شد که نزد آن حضرت بروم. پس به من اجازه فرمود در مکانی که ایستاده بودم بمانم.

بار دیگر به آن حضرت نگاه کردم، در این هنگام تبسم زیبایی بر لبهای ایشان نقش بست و از من پرسید: چه می خواهی؟ من این شعر فارسی را خواندم:

آن را که عیان است / چه حاجت به بیان است

آن حضرت قطعه ای نبات به من عنایت کرد و فرمود: تو مهمان مایی، سپس فرمود: چه چیز از بندگان خدا دیده ای که به آنها سوء ظن پیدا کرده ای؟
با این سؤال یک دگرگونی در من پیدا شد؛ احساس کردم به کسی سوءظن ندارم و با همه مردم ارتباط و نزدیکی دارم.
صبح موقع نماز به مرد ظاهر الصلاحی که نماز می خواند اقتدا کردم و هیچ ناراحتی و بد گمانی در من نبود.
حضرت فرمود: به درس خود بپرداز؛ زیرا آن که مانع تو می شد دیگر نمی تواند کاری کند.

وقتی به نجف اشرف بازگشتم همان شخصی که از نزدیکانم بود و مانع درس من می شد خودش به دیدنم آمد و گفت: من فکر کردم که تو جز تدریس راه دیگری نداری،
همچنین حضرت مرا شفا داد و بینایی ام قوی تر شد؛ سپس قلمی به من بخشید و فرمود: این قلم را بگیر و با سرعت بنویس. پس از آن نارحتی قلبم بر طرف شد و برایم دعا کرد که در عقیده ام ثابت قدم بمانم. دیگر حاجتم نیز بر آوده شد ، غیر از مسئله حج که اصلا معترض آن نشد.
با آن حضرت وداع کردم و نزد پدرم بازگشتم. از پدرم پرسیدم: آیا با من امری داری یا خیر؟ گفت: برای تحصیل علوم اجداد خود بیشتر کوشش کن و نسبت به برادر و خواهرانت مهربان باش و دین اندکی را که به عبدالرضا بقال بهبانی دارم پرداخت کن. پس از آن به نجف بازگشتم، در حالی که همه آن ناراحتی ها و سوء ظن ها از بین رفته بود.[۳۵۵]

–215

[355] همان

حضرت قمر بنی هاشم- ع

مرحوم کربلایی احمد طهرانی می فرماید:

در همان مدتی که در کربلا زندگی می کردم، چندین موقعیت گناه برایم فراهم شد؛ ولی من از آنها سر باز زدم؛ زیرا مطمئن بودم که اینها امتحان و فتنه های الهی است و هر گونه لغزشی در آنها کار آدم را می سازد.

در یکی از آن روزها چند بار شرایط معصیت فراهم شد؛ ولی هر بار از آنها رو بر گرداندم. دیگر از خود بی خود شده بودم، به حرم قمر بنی هاشم علیه السلام پناه بردم. در آنجا به حضرت عرض کردم: بنده به خاطر تقرب به شما، از لذت معصیت چشم پوشی کردم. حضرت در جواب فرمودند: گمان نکن که تو با دست خود کاری انجام داده ای! ما تو را نگه داشته ایم و به تو اراده دوری از گناه را داده ایم؛ و گرنه تو به خودی خود، هیچ نیستی. ایشان در تکمیل این موضوع فرمود: دست ولایت است که ورشکسته هایی مثل ما را نگه داشته است. اگر ما را به خودمان واگذارند، عاقبت، همه ما طلحه و زبیر از کار در می آییم.[۳۵۶]

-216

آقا! به تو پناه آورده ام

از پدر شیخ بهایی نقل می کنند که فرمود:

شبی به حرم سیدالشهدا علیه السلام مشرف شدم. وقت سحر شد،؛ دیدم دو نفر به صورت های مهیب و

---

[356] همان

عجیبی آمدند، در حالی که زنجیری از آتش به دست آنها بود، سپس سر قبری رفتند که صاحبش را در همان روز دفن کرده بودند، نعشی را از آن قبر بیرون آوردند و آن زنجیر آتشین را به گردنش انداختند و گفتند: ای بدبخت! تو لیاقت این زمین را نداری.

خواستند او را بیرون ببرند که رو کرد به قبر حضرت سید الشهدا علیه السلام و عرض کرد: «آقا! من مهمان تو هستم، به تو پناه آورده ام.»

ناگهان دیدم در ضریح باز شد و آقا سید الشهدا علیه السلام بیرون آمدند وبه آن دو نفر فرمودند: « او را رها کنید؛ زیرا به من پناه آورده است»؛ پس غل زنجیر آتشین را از گردنش برداشتند و رفتند.[357]

-217

توسل به حضرت سید الشهدا علیه السلام

آیت الله نجابت شیرازی می فرماید:

طلبه ای که دوره ی سطح را در مشهد مقدس به پایان رسانیده بود عازم نجف اشرف شد تا در جوار مرقد مطهر مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام تحصیلات عالیه خویش را ادامه دهد.

پس از مدتی یک روز به درس یکی از اساتید مشهور حوزه علمیه نجف اشرف حاضر شد و چون به روش درسی آن استاد آشنا نبود از همان ابتدا شروع کرد به پرسیدن سؤال و طرح اشکال، استاد که اشکالات او را ناوارد می دید اول با توضیحات مختصری سعی کرد او را مجاب کند؛ اما پس از اینکه متوجه شد او درس را نفهمیده و بدون جهت سؤال می کند به اون گفت: دیگر سر درس من حاضر نشو.

طلبه که از این جریان بسیار ناراحت شده بود در سر خود نقشه ای کشید تا تلافی کند و در صدد بود که این اهانت را جبران کند.

---

[357] همان

شب هنگام که استاد راهی منزل خویش بود او جلو رفت و استاد را مورد عقاب قرار داد که چرا شما در سر درس به من اهانت کردید؟
استاد او را به خانه خویش دعوت کرد و گفت: اگر به منزل من بیایی علت این امر را برایت بازگو می کنم.
آن طلبه با وجودی که از قبول کردن دعوت استاد اکراه داشت، اما چون میخواست علت این اهانت را بداند دعوت او را پذیرفت.
استد پس از آوردن چای و میوه و پذیرایی از میهمان خویش گفت:
چندین سال پیش یک سید طلبه ای که او نیز تازه به درس من آمده بود مثل تو شروع کرد به سؤال پرسیدن و اشکال گرفتن، به طوری که من در پایان عصبانی شدم و او را از جلسه درس خویش بیرون کردم؛ اما آنروز پس از پایان درس، ناراحت بودم و خویش را سرزنش می کردم که چرا این سید اولاد پیغمبر را از درس خویش بیرون کردم.
مدت ها در صدد بودم که او را ببینم و از او معذرت بخواهم و به او بگویم که دوباره به کلاس درس بیاید؛ اما او را نمی دیدم تا اینکه پس از گذشت حدود شش ماه که دیگر من همه چیز را فراموش کرده بودم روزی او را در حرم مطهر حضرت دیدم.
بسیار خوشحال شدم و پس از معذرت خواهی از او خواستم که دوباره به درس من بیاید. اونیز پذیرفت و روز بعد سر درس من حاضر شد.
این بار نیز همچون بار قبل چیزی از درس نگذشته بود که شروع کرد به ایراد گرفتن وسؤال پرسیدن؛ اما این دفعه اشکالات او کاملا درست و بجا بود و به طوری که نتوانستم جواب برخی ازسؤالات او را بدهم.
در پایان درس به شاگردان خود گفتم: مثل اینکه من دیشب خوب مطالعه نکرده ام. ان شاء الله همین درس را در جلسه فردا به صورت شسته رفته برایتان بازگو خواهم کرد.
آن گاه سید را صدا زدم و گفتم: لطفا شما بمانید، من با شما قدری کار دارم. پس از اینکه همه طلبه ها شبهه ها و اشکلات خویش را پرسیدند و رفتند من رو کردم به آن آقا سید طلبه و گفتم:
شما پس از درس من سر درس چه کسی رفته اید که این قدر مسلط شده اید و من نتوانستم شبهات

شما را پاسخ بدهم؟
سید گفت: استاد! پس از آن جریان به کربلای معلی رفتم و به جدم حضرت سید الشهدا علیه السلام متوسل شدم و از او خواستم که شما را به سزای عمل خویش برساند؛ اما در همان شب اول امام را در خواب دیدم،
ایشان به من فرمودند: فرزندم! درست نیست که در صدد انتقام باشی، این تقاضای غلطی است؛ بهتر است چیزی از من بخواهی تا دعایت را به اجابت برسانم، چیزی که که نزد تو از همه چیز با ارزش تر باشد.
من که قبلاً شنیده بودم علوم پیامبران و اوصیای آنها از طرف خداوند متعال است و به اصطلاح علم آنها لدنی است، به حضرت سیدالشهدا علیه السلام عرض کردم: من علم لدنی می خواهم، حضرت فرمودند: علم لدنی مخصوص انبیاء و اولیای خاص خدا است، چیز دیگری بخواه.
از خواب بیدار شدم و از دیدن این خواب بسیار در سرور و شعف بودم و تا پایان روز با خود فکر می کردم که چه بخواهم و از این لطف و عنایتی که حضرت به من فرموده اند چگونه استفاده کنم.
شب بعد دوباره حضرت را در خواب دیدم و اصرار کردم که من همان علم لدنی را می خواهم. حضرت باز همان مطلب شب پیش را تکرار فرمودند؛ اما من باز هم قانع نشدم تا اینکه در شب سوم، حضرت در خواب به من فرمودند: فرزندم علم لدنی نمی شود؛ اما من به تو چیز با ارزشی می دهم که برای همیشه از آن بهره ببری.
حضرت با اینکه در خواب به من نفرمودند آن چیز چیست، اما پس از آن خواب، تمام چیزهایی را که از کوچکی یاد گرفته بودم به یاد آوردم و نسبت به هر مطلبی که می خواستم بفهمم با اولین بار که می خواندم یا می شنیدم، آن را می فهمیدم و حفظ می شدم و هیچ گاه دچار نیسان نشدم و خلاصه حضور ذهن عجیبی نسبت همه دانستنی هایم پیدا کردم.
استاد رو کرد به آن طلبه جوان و گفتم: اگر من در جلسه درس به تو پرخاش کردم هدفم این بود که

تو هم منتبه شوی، فکر نمیکردم که در صدد تلافی بر آیی.
آن طلبه که از عمل خویش شرمنده و خجل شده بود ایستاد، عذرخواهی کرد ورفت[۳۵۸]

-218

اعمال شب و روز عاشورا

صدر رکعت نماز که در هر رکعت پس از سوره حمد سه مرتبه سوره توحید خوانده، و بعد از پایان صد رکعت هفتاد مرتبه بگوید: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

و در فضیلت احیا این شب روایت کرده: مانند آن است که عبادت کرده باشد به عبادت جمیع فرشتگان، و عبادت در آن، برابر هفتاد سال عبادت است، و اگر کسی را توفیق دست دهد، در چنین شبی در کربلا باشد، و امام حسین علیه السّلام را زیارت کند و نزد آن حضرت تا صبح بیتوته کند، خدا او را آغشته به خون امام حسین علیه السّلام در زمره شهدا با آن حضرت محشور فرماید

روز شهادت اَبُوعَبْدالله الحُسَیْنِ 7 و روز مصیبت و حزن ائمّه اطهار: وشیعیان ایشان است و شایسته است که شیعیان در این روز مشغول کاری از کارهای دنیا نگردند و از برای خانۀ خود چیزی ذخیره نکنند و مشغول گریه و نوحه و مصیبت‌باشندوتعزیت‌حضرت‌امام‌حسین 7
رااقامه‌نمایندوبه‌ماتم‌اشتغال‌نمایندبه‌نحوی‌که در ماتم عزیزترین اولاد و اَقارب خوداشتغال می‌نمایند و زیارت کنند آن حضرت را به زیارت عاشوراء که بعد از این بیاید انشاءالله تعالی و سعی کنند در نفرین و لعن بر قاتلان آن‌حضرت‌و یکدیگر را تعزیت گویند در مصیبت آن جناب و بگویند:

اَعْظَمَ اللهُ اُجُورَنا وَاُجورَكُمْ بِمُصابِنا بِالْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلا'مُ،وَجَعَلَناوَاِیاكُم

---

[358] همان

مِنَ الطّالِبینَ بِثارِه، مَعَ وَلِیِّهِ الاْ◻ِمامِ الْمَهْدِیِّ مِنْ 'الِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِمُ السَّلا'مُ.ْ یعنی((بزرگ گرداند خدا پاداش ما و شما را در سوگواریمان برای حسین علیه‌السلام و قرار دهد خداوند ما و شما را از خون خواهانش به همراه ولیش امام مهدی از خاندان محمد علیهم‌السلام))

و شایسته است در این روز مقتل بخوانند و یکدیگر را

و نیز شایسته است که شیعیان در این روز امساک کنند از خوردن و آشامیدن بی‌آنکه قصد روزه کنند و در آخر روز بعد از عصر افطارکنند به غذایی که اهل مصیبت می‌خورند مثل ماست یا شیر و امثال آنها نه مثل غذاهای لذیذه و آنکه جامه‌های پاکیزه بپوشند و بندها را بگشایند وآستین‌ها را بالا کنند به هیئت صاحبان مصیبت

و علاّمهٔ مجلسی در زادالمعاد فرموده و بهتر آنست که روز نهم و دهم را روزه ندارند زیرا که بنی‌امیّه‌این دو روز را برای بَرَکَت و شماتت بر قتل آن حضرت روزه می‌داشتند

باید که در روزعاشورا آدمی مشغول کاری از کارهای دنیا نگردد و مشغول گریه و نوحه و مصیبت باشد و امر کند اهل خانهٔ خود را که تعزیهٔ آن حضرت را بدارند ومشغول ماتم باشند چنانکه در ماتم عزیزترین اولاد و اقارب خود می‌باشند و در آن روز امساک کند از خوردن و آشامیدن بی‌آنکه قصد روزه کند ودر آخر روز بعد از عصر افطار کند اگر چه به شربت آبی باشد و روزه تمام ندارد مگر آنکه در خصوص آن روز روزهٔ واجبی داشته باشد که به نذر یا مثل‌آن بر او واجب شده باشد که آن روز را روزه باید بگیرد و در آن‌روز آذوقه در خانه ذخیره نکند و نخندد و مشغول لهو و لعب نگردد و هزار مرتبه برقاتلان آن حضرت لعنت کند و بگوید اَل"لهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ الْحُسَیْنِ (ع)

-219

مؤلف کتاب در محضر لاهوتیان می نویسد:

مرحوم پدرم در روزهای پایانی عمر پربرکت خود، حالات روحانی عجیبی داشند و طوری که اغلب کادر پزشکی بیمارستان، جذب ایشان شده بودند و روزی یک ساعت در اتاق پدرم جمع می شدند و از مطالب نصیحت آمیزشان بهره می بردند.

من و آشنایان بعد از ظهر هر روز اجازه داشتیم از ایشان عیادت کنیم و مادرم شب ها در بیمارستان می ماندند.

روزی از روزها که به بیمارستان رفتم، دیدم مادرم بسیار متألم و ناراحت هستند و برای پدرم اظهار نگرانی می کنند.

وقتی علت را جویا شدم گفتند: دیشب طبق معمول، پرستار آمد و شیشه خون را به یک دست و سرم غذا را به دست دیگر آقا وصل کرد و رفت.

معمولاً سه ساعت طول میکشید تا خون و سرم تزریقی تمام شود، حدود یک ساعت گذشت و من مشغول تلاوت قرآن بودم، ناگهان تغییر حال عجیبی در آقا پیدا شد، به سرعت از جا برخاستند و در حالی که از دست ایشان خون جاری بود به نقطه ای از اتاق خیره شدند و به پهنای صورت اشک می ریختند و می گفتند: «السلام علیک یا ابا عبدالله! بابی انت و امی یا سیدی و مولای!»

من که از دیدن این وضع شوکه شده بودم و نگران حال آقا بودم پیش رفتم و سعی کردم ایشان را روی تخت بخوابانم؛ ولی ایشان با دست ایشاره کردند که کاری به کار ایشان نداشته باشم و من به ناچار رفتم و پرستار را صدا کردم تا بیاید و جلوی خونریزی را بگیرد.

ساعتی گذشت و حال ایشان به حال عادی برگشت و به من گفتند: دیگر در این مواقع مزاحم حال من نشوید! وقتی حضرت سیدالشهدا روحی و ارواح العالمین له الفدا برای عیادت من قدم رنجه می کنند من که نمی توانم مراتب ادب را به جا نیاورم.

این حالات اختیاری نیست و ممکن است از این به بعد هم تکرار شود، سعی کنید از این پس آرامش خود را حفظ کنید و نگران حال من نباشید.

روزی من و جمعی از بستگان، اطرفا تخت مرحوم آقا حلقه زده بودیم. ایشان آن روز مرتب حمد و سوره می خواندند و به سمت خاصی می دمیدند و می فرمودند: بیش از این مزاحت ایجاد نکنید، از

دست من برای شما کاری ساخته نیست، رهایم کنید! ؟

پرسیدم آقا! چه کسانی مزاحم شما هستند؟ فرمودند: من سه دایی داشتم که از مالکان مقتدر منطقه در آذربایجان بودند، مادرم پیش از فوت خودش شش دانگ منطقه زراعی وسیعی را که متعلق به او بود طی دست نوشته ای به من بخشید؛ ولی بعد از درگذشت مادرم، سه برادر او که در دستگاه حکومتی آن روز نفوذ داشتند، آن منطقه زارعی را به ناحق تصاحب کردند و حق مسلم مرا نادیده گرفتند و این شد که من یک عمر با فقر و فاقه دست و پنجه نرم کنم، حالا که می بینند روزهای پایانی عمر من است ارواح آنان با حضور در این اتاق از من می خواهند که آنها را ببخشم و من هر چه برای آنان حمد و سوره می خوانم و طلب مغفرت می کنم می گویند که اینها برای ما فایده ای ندارد و شما باید قلباً از ما راضی باشید و رضایت قلبی من از آنان بعد از چهل سال خون جگر خوردن و ساختن وسوختن امکان پذیر نیست و آن حالی که لازم این رضایت است در من پیدا نمیشود.[۳۵۹]

-220

گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام

عالم ربانی سید حسین یعقوبی نقل می کند:

برای دیدن یکی از دوستانم به نام آقای مصطفوی به یکی از روستاهای قائن رفته بودم. بعد از ورود به خانه ایشان، متوجه شدم که صاحب خانه خواب بوده و به خاطر من، او را بیدار کرده اند.

وقتی آمد، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، گفت: چرا مرا از خواب بیدار کردید؟!

الان در عالم رویا مولایم امام حسین علیه السلام را با بدنی پر از زخم و جراحت دیدم، وقتی چشمم به آن حضرت افتاد، گریه ام گرفت و هر چه بیشتر گریه می کردم، زخمهای بدن آن بزرگوار التیام پیدا

---

[359] همان

می کرد؛ از این رو گریه ام را ادامه دادم.

با تعجب متوجه شدم دو زخم همچنان به حال خود باقی است و گریه من در بهبود آن تأثیر نمی کند.

در این وقت به من گفته شد: هر اندازه هم گریه کنی انی دو زحم التیام پیدا نمی کند.

عرض کردم: آقا جان! مگر این دو زخم چه خصوصیتی دارد؟

فرمودند: یکی از این زخم ها داغ برادرم عباس علیه السلام و دیگری داغ شهادت فرزندم علی اکبر علیه السلام است.[۳۶۰]

221- روضه های شیخ عباس قمی

آقای محدث زاده می گویند

در وقتی که مرحوم والد در مشهد مقدس بودند، مرحوم آیه الله حاج آقا حسین قمی، دهه عاشورا مجلس روضه مفصلی داشت. تمام حیاطبزرگ خانه ایشان و حتی قسمتی از پشت بام از جمعیت پر می شد.

از اول صبح، تمام منبری های درجه یک آن وقت و روضه خوان هامی آمدند و منبر می رفتند، بعد از نماز ظهر تازه مرحوم والدمنبر می رفت. کسبه در آن موقع دست از کار می کشیدند و خود رابرای منبر ایشان آماده می کردند. منبر ایشان اغلب تا یک و نیم و دو بعدازظهر طول می کشید. تمام صحن حیاط و اتاقها و پشت بام پر از جمعیت می شد.

مرحوم آیه الله آقای شیخ کاظم دامغانی از علمای بزرگ مشهدمی فرمودند:

مردم توجه ویژه ای به منبر محدث قمی داشتند و هر کس در جایی بود، در وقت منبر ایشان خودش را به منزل آیه الله قمی اعلی الله مقامه الشریف می رسانید. وقتی هم پای منبر می نشستند، تمام حواس آن ها به ایشان بود که چه می گویند. منبر ایشان جز اخبار واحادیث و تاریخ، چیز دیگری نبود. روضه را

---

360 همان

هم خیلی ساده می خواندند، اما چون با حال می خواندند و خودشان هم منقلب می شدند، مردم را فوق العاده منقلب می کرد.

در یکی از سال ها روز تاسوعا در منزل مرحوم آیه الله حاج آقاحسین قمی، از صبح همه منبری ها منبر رفتند و هر چه در باره حضرت ابوالفضل العباس سلام الله علیه بود گفتند. بعد از همه آن ها مرحوم حاج شیخ عباس منبر رفتند. وقتی وارد روضه شدندشروع کردند اشعار جناب ام البنین «لا تدعونی ویک ام البنین »را تا آخر خواندند. من از شدت گریه از حال رفتم. وقتی مرا به حال آوردند، دیدم یازده نفر در اطراف من هنوز در حال بی هوشی هستند. خود ایشان هم حال عجیبی داشتند و گریه می کردند.

آقای محدث زاده اضافه کردند:

روضه مرحوم آیه الله قمی فقط دهه اول محرم بود و تا بعدازظهرادامه داشت. روزی مرحوم والد در باره رباخواری سخن گفت و آیات و روایات آن را خواند و در نکوهش آن بحث کرد. زرگری که اهل ربا بود با شنیدن سخنان نافذ او طوری منقلب شد و تکان خورد که از کثرت وحشت دیوانه شد.

آن مرحوم را آقایان نجف در دهه اول محرم دعوت کردند تاصبحگاهان در مسجد هندی منبر بروند.

ایشان اوایل طلوع آفتاب تابستان در مسجد هندی بر فراز منبرکه حدود 12پله داشت می رفتند. درست سه ساعت تمام منبر بودند.

این جلسه کلیه مجالس نجف را تحت تاثیر قرار داده بود.تمام مسجد مملو از جمعیت بود. بیشتر حضار، مراجع و مجتهدین وروحانیون بودند زیادی جمعیت، به ویژه حضور علما و روحانیون چنان بود که تصور می شد تمامی اهالی نجف در مجلس حاضرند. خداشاهد است در تمام عمرم و در چهل سال اقامت عراق و سی ساله اقامت ایران چنان مجلسی را از حیث اهمیت و جمعیت ندیده ونشنیده ام، آن مرحوم وقتی شروع می کرد به سوگواری و تحقیقات مسلمه - نه روایات مرسله اهل مقاتل- از ورود خامس آل عبا(ع) به زمین کربلا، تا زمانی که از منبر فرود می آمد به قدر اغلب شنوندگان بارانی از اشک از دو چشم مبارک می ریخت. می توان به لفظ جلاله قسم یاد کرد که یک ساعت از سه ساعت منبر گریه آن خلدآشیان بود.«.

منبر ایشان هم حکم درس را داشت که در ساعت معینی می آمدند.

مجلس صاحبی نداشت که معلوم باشد بانی کیست. همه علما و بزرگان حتی مرجع عالی قدر مرحوم آیه الله اصفهانی اعلی الله مقامه که شخصیت بی نظیری بودند، همچنین مراجع دیگر کنونی و گذشته نجف شرکت می فرمودند.

مجلسی فوق العاده بود هم از نظر جمعیت و هم از نظر محتوا. ومنبر مرحوم والد یک ساعت، گاه یک ساعت و ربع و گاهی هم یک ساعت و نیم، و روز عاشورا دو ساعت طول می کشید. حتی در شب عاشورا اگر آقایان علما به کربلا می رفتند عموما زود برمی گشتند، وگرنه رفتن به کربلا را به روز عاشورا می انداختند.

وقتی مجلس پدرم در مسجد هندی تمام می شد، می رفتند به زیارت حضرت سیدالشهدا(ع).

مجلس عاشورای ایشان واقعا عجیب بود. روز عاشورا وقتی ایشان روی منبر می نشستند، اول می فرمودند:

(« عظم الله اجورنا بمصابنا الحسین(ع»).

و بعد شروع می کردند به بیان وقایع روز عاشورا، و مقتل می خواندند. مطالب را به گونه ای بیان می کردند که جریان عاشورامجسم می شد، و حالت عجیبی به مردم دست می داد.[361].

222– عبادت امام حسین(ع)

«به امام سجاد(ع) گفتند که چرا پدرت کم اولاد بود؟فرمود: تعجب‌می‌کنم که من چگونه متولد شدم.زیرا پدرم در هر شبانه روز،هزار رکعت‌نماز می‌خواند.»

«وقتیکه عبدالله بن زبیر خبر شهادت امام حسین(ع)را شنید،گفت:

---

[361] مجله _ پیام حوزه 23 شماره، 1378 پاییز

بخدا سوگند!شخصی را کشتند که شبهای طولانی را تا به صبح در نمازبود وروزهای زیادی را به روزه می‌گذراند.[۳۶۲]

223- شجاعت امام حسین(ع)

وقتیکه امام در کربلا یاران خودرا از دست داد وهمگی بشهادت‌رسیدند،نه تنها اثری از ترس در حضرت دیده نمی‌شد بلکه صورت‌مبارکش برافروخته‌تر وشاداب‌تر می‌شد.

امام بود وچندهزار نفر لشگر دشمن.ولی وقتیکه امام حمله می‌کرددشمن مانند گوسفندانی که از مقابل شیر فرار می‌کردند از مقابل امام‌می‌گریختند.وهنگامیکه نتوانستند در جنگ تن بتن وجنگ با شمشیر برامام پیروز شوند،صدای عمرسعد که فرمانده دشمن بود،بلند شد که‌می‌دانید این مرد کیست؟اوفرزند شیرخدا،علی(ع)است.باید اوراسنگباران کنید وهجوم یک دفعه‌ای براو ببرید!وتنها با حمله‌ناجوانمردانه توانستند امام را خسته ومجروح وسپس شهید بنمایند.»[۳۶۳]

224-

خصائص الحسینهٔ:

امتیازاتی مربوط به امام حسین (ع)است که در کسی دیگری نیست ازجمله:

1-روضهٔ او اولین بار توسط جبرئیل برای آدم(ع)خوانده شد.

2-همهٔ پیامبران مأمور بودند که به سرزمین کربلا رفته وبه حضرت سلام‌کنند.

3-چهارفرسخ در چهارفرسخ جزء کربلا می باشد

---

[362] اهل البیت ص270

[363] لهوف-منتهی الامال و..

خوردن خاک حرام است ولی خوردن تربت وخاک این قسمت،شفامیباشد.

مقدس اردبیلی وقتی به کربلا میرفت،مشگی با خود داشت که مدفوع‌خود را در آن می کرد ودر خارج از چهار فرسخی تخلیه می نمود.

4- چهار فرشته شبانه روز در حرم حضرت به عزاداری مشغول هستند.

5- سفر پر خطر، حرام است ولی سفر کربلا هر چه خطرش‌بیشتر،ثوابش عظیم تر است.

6-سفر کربلا جزء عمر حساب نمی شود.

7-در رجعت ،اولین امامی که زنده می شود وهمو بدن امام مهدی (ع)رابعد از شهادتش غسل می دهد،امام حسین (ع) است.

8-او شش ماهه متولد شد وبرشهادتش آسمان وزمین گریست.

9-مصیبتِ شهادت او،بزرگترین مصیبت می باشد.

10-او لقب ثارالله را دارد.

11-امام سجاد بیست سال در عزای حسین گریه کرد.

12-بعد از شهادتش هر سنگی را که بلند می کردند زیر آن خون دیده می شد.[364]

225–حکومت فاسد یزید

یزید بن معاویه از قاتلان اصلی امام حسین علیه‌السلام است.

او پسر معاویهٔ بن ابی‌سفیان است. تولد یزید، سال بیست و ششم (ه.ق) بود و در سن سی و هشت سالگی به هلاکت رسید. آغاز حکومت او سال شصت (ه.ق) و مدت حکومتش سه سال و اندی بود.

[364] خصائص الحسينيه-شوشترى

.یزید بدنی چاق و ستبر وس ر و روی پرمویی داشت، نام مادر او «میسون» دختر «بجدل کلبیه» است
از نسابه کلبی نقل شده که بجدل پدر میسون، غلامی داشت به نام سفاح که با میسون رابطه‌ی نامشروع داشت، وقتی میسون را که بیابان نشین بود در وادی حوارین، نزد معاویه آوردند، از آن غلام باردار بود ولی حملش ظاهر نبود و پس از زایمان معاویه آن را از خود پنداشت.

.مدت خلافتش سه سال و هشت ماه بود و سال 64 (ه. ق) به هلاکت رسید

معاویه در سالهای آخر زندگی، همه‌ی تلاش خود را بر انجام این مهم صرف کرده بود که از همه برای یزید بیعت بگیرد، می‌دانست تا حسین بن علی علیه‌السلام در مدینه بیعت نکند دیگر رجال و بزرگان جهان اسلام نیز حکومت یزید را قانونی نمی‌دانند. از این رو معاویه با مشاوران خود به مدینه سفر کرد و مجلسی بسیار جالب ترتیب داد و بزرگان بنی‌هاشم و حضرت اباعبدالله علیه‌السلام را برای شرکت در آن ملجس فراخواند. وقتی امام علیه‌السلام وارد شد، معاویه نهایت احترام را کرد و جای خوبی برای آن حضرت در نظر گرفت، و از حال فرزندان امام مجتبی علیه‌السلام پرسید. آنگاه پیرامون بیعت با یزید سخن به میان آورد و مقداری درباره‌ی یزید صحبت کرد. ابن‌عباس خواست برخیزد و سخن بگوید که حضرت اباعبدالله علیه‌السلام با اشاره او را ساکت کرد و تذکر داد که هدف معاویه، من هستم، آنگاه خود برخاست و فرمود: «پس از ستایش پروردگار! ای معاویه، هیچ گوینده‌ای هر چند طولانی بگوید نمی‌تواند از تمام جوانب ارزشها و فضایل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقداری نیز بیان دارد. و همانا متوجه شدیم که تو چگونه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تلاش کردی تا برای بدست آوردن حکومت، خود را خوب جلوه دهی و از بیعت خود برای همگان صحبت کنی، اما هرگز! هرگز! ای معاویه ما فریب نمی‌خوریم که در صبحگاهان سیاهی زغال رسوا شد، و نور خورشید روشنایی ضعیف چراغها را خیره کرد.

تو در تعریف خود و یزید آنقدر زیاده گفتی که دچار تندروی شده‌ای و دیگران را از بخششها آنقدر بازداشتی که به انسان بخیلی تبدیل گشتی، و آنقدر نیش زبان زدی تا فردی متجاوز نام گرفتی. تو هرگز همه‌ی حقوق صاحبان حق را نپرداختی تا آنکه شیطان بیشترین بهره را از تو برد، و سهم خود را کامل گرفت.

امروز دانستیم آنچه را که درباره‌ی یزید گفتی، از کمال روحی و سیاست او نسبت به امت محمد صلی

الله علیه و آله و سلم و تلاش دارای ذهن مردم را دربارهی یزید به انحراف کشانی، گویا فردی ناشناسی را تعریف می‌کنی، یا صفات فرد پنهان شده‌ای را بیان می‌داری، یا چیزهایی از یزید می‌دانی که مردم نمی‌دانند، نه یزید خود را به همه شناساند، و افکارش را آشکارا بیان داشت.

پس بگو که یزید با سگهای تحریک شده بازی می‌کند، و کبوتر باز است و با کبوتران مسابقه می‌دهد با زنان معروف به فساد سرگرم است، و به انواع لهو و لعب بازیهای حرام خوش می‌گذراند، او را می‌بینی که در اینگونه از کارها نیرومند است، معاویه رها کن اینگونه دگرگونیها را که به وجود می‌آوری. معاویه از آنهمه ستمکاریها که بر این مردم روا داشتی تو را کافی نیست که می‌خواهی با آن خدا را ملاقات کنی؟

پس سوگند به خدا! تو بیش از این نمی‌توانی در رفتن راه باطل و ستم به پیش تازی، و در تجاوز و ظلم به بندگان خدا زیاده روی کنی، زیرا کاسه‌ها لبریز شد و بین تو و مرگ فاصله‌ای جز چشم بر هم زدن نمانده است. پس اقدام کردی بر کاری که در روزی آشکار برای همه روشن شده است. معاویه! تو را می‌نگریم که پس از آن قرارداد صلح بر ما ستم روا می‌داری، و ما را از میراث پدرانمان بازمی‌داری، در حالیکه سوگند به خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را از لحظه‌های پس از ولادت به آن کرامتها گرامی داشت.

اما شما از همان اولین لحظه‌های وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دشمنی و مباحثه روی آوردید و در امانت ما اهل بیت شک و تردید روا داشتید، و در ایمان خود خلل ایجاد کردید، و تحولات سختی پدید آوردید، و هر چه خواستید انجام دادید. و گفتید: چنان بود و چنین خواهد شد تا آنکه ای معاویه، با تلاش و کوشش دیگران حکومت به دست تو رسید. پس در اینجا باید عبرت گیرندها عبرت گیرند.

تو در این مجلس از عمروعاص نام بردی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قدرتی داشت و آن را به حساب فضیلت او آوردید که هم صحبت پیامبر بود و با او بیعت کرد. در حالیکه در همان زمان بد رفتاری داشت و مردم از او کراهت داشتند و با او دشمنی کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای آرام کردن مردم فرمود:

«ای جمعیت مهاجرین از این پس تنها خودم به شما دستور می‌دهم نه دیگران».

کسی که در آن روز او را بر کنار کردند چگونه امروز می‌تواند در حساس‌ترین لحظه‌ها در امت اسلامی و کشورهای اسلامی، درست رفتار کند؟ معاویه تو چگونه مورد اعتمادی که پیرامون تو را انسانهایی گرفته‌اند که مورد اعتماد ما نیستند، و در دین آنها و خویشاوندیشان اطمینانی نیست؟ تو مردم را نسبت به یزید اسراف کننده در فساد و فریب خورده، به انحراف کشاندی، و قصد داری مردم را همچنان در باقیمانده‌ی عمرشان در اشتباه و انحراف نگه داری؟ که به سبب آن در روز قیامت بدترین مردم باشی؟ .همانا این زیانکاری آشکار است، و من از پروردگار خودم و شما، طلب آمرزش می‌کنم

مسعودی، مورخ شهیر اسلام، در کتاب معتبر «مروج الذهب» می‌گوید: «... و کان یزید، صاحب طرب و جوارح و کلاب و قرود و فهور و منادمۀ علی الشراب و جلس ذات یوم علی شرابه و عن یمینه ابن‌زیاد و ذلک بعد قتل الحسین علیه‌السلام». ابن‌کثیر می‌نویسد: یزید، مردی عیاش، خوش گذران و دارای مجموعه‌ای از حیوانات شکاری همانند باز، عقاب، سگ، میمون و پلنگ بود. و شراب خوار قهاری بود. و .بارها نماز او به خاطر مستی‌اش فوت می‌شد

پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام در حالی که ابن‌زیاد را در کنار خود نشانده بود بر سر سفره‌ی شراب نشسته، به ساقی خود می‌گفت: جام شراب ده، تا نفسی تازه کنم و جامی دیگر هم به این فاسق .ابن‌زیاد بده آن محرم راز و امانتدارم و صاحب پیروزی و پیکارم

یزید، در میان حیوانات گوناگون که برای سرگرمی خود نگهداری می‌کرد، میمونی داشت که به آن خیلی علاقه‌مند بود و این میمون را «ابوقیس» نام نهاده بود. او این میمون را در کنار تخت می‌نشاند و تخت و متکایی مخصوص برایش قرار می‌داد. او این میمون را سوار بر یک الاغ وحشی، که به همین منظور تربیت شده بود، می‌کرد. و این مرکب سواری مخصوص میمون دارای زین و افسار و تشریفات بود. و در روزهای جشن در مسابقات شرکت داده می‌شد. برای ابوقیس، پیراهنی از حریر سرخ و زرد که حاشیه و کناره‌اش دوخته بود آویزان بود و بر سرش کلاهی از حریر رنگارنگ بود. مهمترین :جنایات یزید از این قرار است

: واقعه حره یا قتل عام مدینه-

در تمام تواریخ معتبر اسلامی، مانند تاریخ طبری، یعقوبی، ابن‌اثیر، مسعودی و... این جنایات را ثبت کرده‌اند که به طور فشرده از «مروج الذهب» مسعودی به آن اشاره می‌کنیم. مسعودی گوید: «چون

دامنه‌ی ظلم و جنایت و فسق و فجور یزید به همه جا کشیده شد، مردم به پا خاستند. در مدینه (مرکز وحی و پایگاه پیامبر) که هنوز تعداد کثیری از مهاجرین و انصار در قید حیات بودند، بیشتر نسبت به جنایات یزید حساسیت نشان می‌دادند، خصوصا کشتن امام حسین علیه‌السلام فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش، و فسق و فجور و شرابخواری و حکومت فرعونی یزید و به خاطر آن، مردم سر به شورش زدند. آتش خشم و اعتراض در حجاز شعله‌ور شد. مردم شورش کردند و فرماندار یزید به نام «عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان» را از شهر بیرون کردند، و به رهبری تنی چند از بزرگان مهاجر و انصار و تابعین، حکومت خودمختار تشکیل دادند. مدینه موضع سازش ناپذیری داشت و جز قیام علیه نظام اموی، راه دیگر نمی‌شناخت، و با تشکیل مجمعی در مسجد رسما از حکومت یزید سرپیچی و او را از خلافت خلع کردند. بارزترین چهره‌ی رهبری این حرکت چهره‌ی «عبدالله»، فرزند «حنظله غسیل الملائکه» است و مردم به طور موقت تا روشن شدن اوضاع با او بیعت کردند. آنان عناصر کاخ نشین اموی را که در منزل بزرگشان «مروان حکم» جمع شده بودند، از مدینه بیرون کردند، و بدین ترتیب پایتخت اولیه اسلام از نفوذ امویان خارج شد، به محض رسیدن این خبر به مرکز، یزید یکی از خطرناکترین و پست‌ترین یارانش یعنی «مسلم بن عقبه» را با لشکری جرار (حدود پنج هزار نفر) برای سرکوبی مردم مدینه فرستاد، او و نیروهایش به مدینه رسیدند و در بیابانی به نام «حره» اردو زدند. مردم مدینه، به سر کردگی «عبدالله بن حنظله» و «عبدالله بن مطیع» به دفاع پرداختند، اما مردم بی‌دفاع در مقابل یورش مغول‌وار لشکر یزید، شکست خوردند و آنان وارد شهر شدند. و از کثرت خون ریزی، حمام خون به راه انداختند و مردم به شکل فجیعی قتل‌عام گردیدند و تعداد کثیری از بنی‌هاشم و قریش و سایر مردم، مظلومانه به دست عمال یزید کشته شدند. آمادگی مدینه برای رویارویی با سپاه نیرومند و سازمان یافته دشمن بسنده نبود، بدین جهت آرزوی استقلال طلبانه‌ی آنها با شکست در جنگ «حره» و هتک حرمت آنها خاتمه یافت. مورخین می‌نویسند: آنان با اسب و سلاح و کفش، وارد حرم پیامبر شدند و مسجد پیامبر را آلوده کردند و بیش از هزار نفر از صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قتل عام شدند، بطوری که از «بدریون» کسی زنده نماند. و حدود 900 دختر باکره، توسط سربازان یزید هتک حرمت شدند و یزید به «مسلم بن عقبهٔ» فرمانده‌ی نیروهایش دستور داده بود، که پس از پیروزی بر مدینه، سه روز جان و مال و ناموس مردم بر تو و سربازانت حلال است. و آنان هر

آنچه می‌خواستند کردند. در تاریخ فخری، گوید: پس از واقعه‌ی حره، مردم مدینه هنگامی که دختر خود را شوهر می‌دادند، بکارت او را تضمین نمی‌کردند. بعضی گفته‌اند: در این قتل عام بیش از چهار هزار نفر کشته شدند، و سپس عامل یزید مردم را جمع کرد و گفت: باید به عنوان «برده‌ی یزید» بیعت کنید و آنان را بردگان می‌خواند. آری این واقعه، در سال شصت و سوم ه.ق، به وقوع پیوست و از آنجایی که لشکر یزید، در ریگزاری (اطراف مدینه) به نام «حره» اردو زدند و از آن پایگاه به شهر حمله‌ور شدند، در تاریخ، آن را به نام «واقعه حره» ثبت کردند.

- حمله به مسجدالحرام:

یزید، پس از قتل عام مردم مدینه و غارت و انهدام شهر، باز به مسلم بن عقبه فرمان داد تا با نیروهای خود به طرف مکه برای سرکوبی نهضت «ابن‌زبیر» حرکت کند. تاریخ به دلیل جنایات فجیع این شخص، نامش را از «مسلم» به «مسرف یا مجرم» تغییر داد و خداوند بخاطر کثرت جنایاتش او را مهلت نداد و در بین راه مدینه و مکه در جایی، به نام «قدید» مرض سختی گرفت و با آن به درک واصل شد که لعنت خدا بر او باد. نیروهای سرکوبگر یزید، پس از مرگ فرمانده‌شان، تحت فرماندهی جنایتکار دیگری به نام «حصین بن نمیر» که از جانیان معروف بود و در کربلا در قتل امام حسین علیه‌السلام شرکت فعال داشت، قرار گرفتند. «حصین»، نیروهایش را به طرف مکه حرکت داد و تمام نقاط سوق الجیشی شهر را سنگربندی نمود. «عبدالله زبیر» که خود را حاکم مسلمین می‌دانست، احساس کرد نمی‌تواند در مقابل لشکر جرار شام، به سرکردگی «حصین» مقاومت کند، خود را به مسجدالحرام رساند و به کعبه پناهنده شد و آنجا را پناهگاه خود قرار داد. «حصین» و لشکر شام، مسجد را محاصره کردند و در بلندی اطراف مسجد، موضع گرفتند و منجنیق‌های پرتاب سنگ و عراده‌ها را دور تا دور کعبه مستقر کردند. اگر قوای اموی توانسته بودند موضع مدینه را درهم شکنند، ولی موضع مکه سخت بود و «ابن‌زبیر» دامنه‌ی جنبش را به حجاز و عراق و مصر گسترش می‌داد. «ابن‌زبیر» در کعبه متحصن شد و دروازه‌های شهر را بست، فراریان جنگ «حره» و گروهی از خوارج نجدی و «ازارقه» و مختار ثقفی، که بسان شخصیت نیرومند سیاسی، در آمده بود به یاری ابن‌زبیر شتافتند. عبدالله بن زبیر و تعدادی از یارانش از جمله کسانی بودند که مسجدالحرام را پایگاه خود قرار داده بودند. «حصین بن نمیر» فرمان حمله را برای کشتن و دستگیری ابن‌زبیر و یارانش، به مسجدالحرام صادر کرد. سنگهای بزرگ، بوسیله منجنیق‌ها به

سوی کعبه پرتاب شد و عراده‌ها بوسیله‌ی سنگهایی که با پارچه‌های آغاشته به مواد اشتغال‌زا، در حالی که شعله‌ور بود، خانه کعبه را گلوله باران کردند. کعبه ویران گردید و بناهای اطراف آن به آتش کشیده شد. مسعودی اضافه می‌کند که: در اثر این جنایت، صاعقه‌ای از آسمان بر لشکر شام فرود آمد و جمعی از آنان را به هلاکتر ساند و این واقعه در روز شنبه، سوم ربیع الاول، در سال شصت و سه ه.ق، به وقوع پیوست. یازده روز پس از این جنایت یزید بن معاویه به هلاکت رسید.

اهل مدینه پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام عده‌ای را برای تحقیق در مورد یزید به شام فرستادند. یزید، آنها را احترام کرد و جوایز ارزنده‌ای به آنها داد، آنها کارهای یزید را مشاهده کردند اما در در بازگشت از شام شروع به بدگویی یزید نمودند و گفتند ما از نزد مردی می‌آییم که اصلا دین ندارد، شراب می‌خورد، طنبور می‌نوازد و با سگها بازی می‌کند. منذر بن زبیر - یکی از فرستادگان به نزد یزید - در بازگشت از شام گفت: همانا یزید یکصد هزار سکه به من جایزه داد ولی این مانع آن نمی‌شود که راجع به او سخن نگویم، به خدا سوگند او مست می‌شود بگونه‌ای که نماز را ترک می‌کند.

وقتی امام حسین علیه‌السلام متوجه شد که معاویه با روشهای گوناگون سعی در مطرح کردن یزید را دارد و برخلاف قراردادنامه‌ی صلح، حکومت را می‌خواهد به گونه‌ای موروثی در بنی‌امیه نگه دارد و پس از خود به یزید واگذارد، با سخنرانی‌های حساب شده، با فرستادن نامه‌های افشاگرانه و هشدار دهنده سعی داشت تا مردم را بیدار کرده، دماغ دشمن مغرور را به خاک بمالد. از این رو امام علیه‌السلام فرمود: «ای معاویه! پسرت را جانشین خود قرار دادی، او نوجوانی است که شراب می‌خورد، و با سگها بازی می‌کند، به امانت الهی خیانت کردی، و مردم را آلوده ساختی، و پندهای پروردگارت را نپذیرفتی، چگونه ممکن است رهبری امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را کسی برعهده گیرد که شراب می‌خورد؟ و با فاسقهای زمان و شرور، مست کننده می‌نوشد، شرابخوار بر یک درهم پول امین نمی‌باشد، چگونه رهبر امت اسلامی خواهد شد؟ معاویه! بزودی با اعمال خود وارد قیامت خواهی شد که دیگر دفترهای توبه بسته خواهد بود.»[365]

226- شعرای مرثیه خوان

[365] «مروج الذهب» مسعودي

شعرگویی و شعرخوانی در رثای سیدالشهداء (ع)، درس ها و پیام های بزرگ و سازنده ای دارد؛ درس عزّت، شجاعت، ایثار، آزادگی، غیرت دینی، شهادت طلبی، اصلاح طلبی، امر به معروف، نهی از منکر، اخلاص، جهاد و هجرت. این درس ها، مسئولیت شیعه بودن را یادآوری می کند و باید با شعر شاعران عاشورا زنده و پایدار بماند و همواره راهنمای بشریت باشد.

گریستن از روی آگاهی و شعور دینی همراه با سرودن و خواندن و شنیدن شعر حسینی، اظهار هماهنگی قلب و عقل انسان با روح و ماهیت حماسه حسینی است. گریه بر مصائب اهل بیت : و به ویژه گریه بر مصائب بی نظیر کربلا، نشانه آمادگی روحی پیروان امامان برای ایثار و فداکاری است. گریه روزانه بر سالار شهیدان، روح مبارزه و انقلاب را در حسینیان بیدار می کند. اشک ریختن با یاد مصائب اهل بیت: عامل رهایی از غفلت و دلیل هوشیاری، استواری و پایداری رهروان راه کربلا و عاشورای حسینی است.

از امام صادق (ع) بیش از هر امامی حدیث در پاداش گریه به همراه شعرگویی و شعرخوانی بر امام حسین (ع) نقل شده است. در این احادیث، بالاترین پاداش الهی، که تضمین ورود به بهشت است، برای شعرسرایی و شعرخوانی درباره مصائب سالار شهیدان و اهل بیت : و یاران فداکارش ذکر شده است.

(الف. شعرگویی جعفر طائی در حضور امام صادق (ع)

فرمودند: به من خبر رسیده است که تو درباره امام حسین (ع) *جعفربن عفّان طائی* می گوید: امام صادق (ع) به *زید شحّام* عرض کرد: آری. سپس شعرش را خواند و امام صادق (ع) و کسانی که *جعفر طائی* .شعر می گویی و خوب شعر می سرایی امام بر صورت و محاسن ایشان جاری شد. بعد امام به در اطراف آن حضرت بودند، گریستند، به گونه ای که اشک های وی فرمودند: ای جعفر، به خدا سوگند! فرشتگان مقرّب خدا در اینجا تو را مشاهده کردند و شعرت را درباره امام حسین (ع) شنیدند و همانند ما و بیش از آن گریستند و خداوند برایت در همین ساعت، بهشت را واجب گرداند و تو را آمرزید. آن گاه گفت: آری، سرور من. امام صادق (ع) فرمودند: هیچ کس نیست که درباره *جعفر* امام (ع) پرسیدند: آیا بیشتر برایت بگویم؟ امام حسین (ع) شعری بگوید و با آن بگرید و بگریاند، مگر اینکه خداوند بهشت را برایش واجب می گرداند و او را می

آمرزد.[366] .

مطابق این حدیث، شعرگویی در مصائب امام حسین (ع) و گریستن و گریاندن وسیله آمرزش گناهان و عامل بهشتی شدن شاعر است. گریستن امام صادق (ع) با شنیدن شعر در مصیبت امام حسین (ع)، اهمیت گریستن بر مصائب اباعبداللّه (ع) را آشکار می سازد. حضور فرشتگان مقرّب الهی در مجلس شعرگویی در رثای امام حسین (ع) و اشک ریختن و گریستن فرشتگان اهمیت و اعتبار شعرگویی شاعران در مصیبت امام حسین (ع) و مجلس شعرخوانی را اثبات می نماید.

ب. انشاد شعر مکفوف در مجلس امام صادق (ع)

نقل کرده است که امام صادق (ع) به من فرمودند: درباره امام حسین (ع) برایم شعر *ابوهارون مکفوف* از *صالح بن عقبه* بخوان. من هم شعری خواندم. فرمودند: همان گونه که به رقّت شعر می خوانید برایم شعر بخوان! پس شعر خواندم. آن گاه امام صادق (ع) فرمود: ای *ابوهارون*، هر کس درباره امام حسین (ع) شعری بخواند، پس بگرید و ده تن را بگریاند، برای آنان بهشت نوشته می شود و هر کس در ارتباط با امام حسین (ع) شعری بخواند و خود بگرید و پنج تن را بگریاند، برای آنان بهشت نوشته شود و هر کس در رثای امام حسین (ع) شعری انشاد نماید و پس بگرید و یک تن را بگریاند برای هر دو (خواننده و شنونده شعر) بهشت نوشته می شود و هر کس نزدش امام حسین (ع) یاد شود و از چشمش به قدر بال مگسی اشک بیاید پاداشش بر خداست و خداوند به کمتر از بهشت برای او راضی نمی شود.

براساس این حدیث، شعرسوزناک حسینی،که شاعرش آن را با رقّت قلب بخواند، خود بگرید و دیگران را بگریاند، عامل رشد و تکامل معنوی شاعر و شنونده و سرانجام آن بهشت است. گریه شاعری که در رثای امام حسین (ع) شعر بگوید و گریه شنونده ای که آن را بشنود نمایانگر جهت گیری فکری و اهداف رفتاری حسینی در آنان است. شاعر عارف گریان بر مصائب امام حسین (ع) سعی می کند هرگز گناه نکند و فرهنگ عاشورایی حسینی او را از گناه بازمی دارد و در نهایت، با شعر حسینی به بهشت خواهد رفت[367].

---

[366] محمّدبن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج 10، ص 464.

[367] محمّدبن علی صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال،1400، ص 190 / ابن قولویه، کامل الزیارات، 1381، ص 337 /محمّدبن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج 10، ص 4655.

ج. شعرخوانی ابوعماره در محضر امام صادق (ع)

علی بن مغیره می گوید : ابوعماره منشد گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: در رثای حسین بن علی (ع) برایم شعر بخوان. من هم شعری خواندم. آن حضرت گریست. دوباره شعر خواندم، آن حضرت گریست. پیوسته شعر می خواندم و آن حضرت می گریست، تا جایی که صدای گریه از خانه به گوشم رسید. آن گاه امام صادق (ع) به من فرمودند: ای ابوعماره، کسی که در مصیبت امام حسین (ع) شعری بخواند، پس پنجاه تن را بگریاند بهشت برای اوست، و کسی که در رثای امام حسین (ع) شعری بخواند و چهل تن را بگریاند بهشت برای اوست، و کسی که در ارتباط با امام حسین (ع) شعری بخواند و سی تن را بگریاند بهشت برای اوست، و کسی که در رثای امام حسین (ع) شعری بخواند و بیست تن را بگریاند بهشت برای اوست، و کسی که در رثای امام حسین (ع) شعری بخواند و ده تن را بگریاند بهشت برای اوست، و کسی که درباره امام حسین (ع) شعری بخواند و یک تن بگرید بهشت برای اوست، و کسی که برای امام حسین (ع) شعری بخواند و خود اشک بریزد بهشت برای اوست، و کسی که درباره امام حسین (ع) شعری بخواند و خود را به هیأت گریه درآورد، بهشت برای اوست.[۳۶۸]

-227

در اجر و ثواب گریه بر امام حسین علیه السّلام

.اجر و مزد گریه برای آن حضرت بسیار عظیم و بزرگ است و خداوند خود ضامن آن می‌باشد

گریه برای آن حضرت سختی‌های زمان احتضار را از بین می‌برد زیرا امام صادق علیه السّلام به مسمع بن عبدالملک فرمودند: آیا مصائب آن جناب (امام حسین علیه السّلام) را یاد می کنی؟

.عرض کرد: بلی والله مصائب ایشان را یاد کرده و گریه می کنم

حضرت فرمودند: آگاه باش که خواهی دید در وقت مردن پدران مرا که به ملک الموت وصیت تو را می کنند که سبب روشنی چشم تو باشد.

---

[368] محمّدبن علی صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص19 و 192 / ابن قولویه، کامل الزیارات، ص 339 و 340 / محمّدبن حسن حرّ عاملی، و سائل الشیعه، ج 10، ص 465 و 4666.

.همچنین فرمودند: ای مسمع گریه بر احوالات حسین (علیه السّلام) سبب می‌شود که ملک الموت بر تو مهربان‌تر از مادر گردد گریه بر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السّلام) باعث راحتی در قبر، فرحناک و شادان شدن مرده، شادان و پوشیده بودن او در هنگام .خروج از قبر است در حالی که او مسرور است فرشتگان الهی به او بشارت بهشت و ثواب الهی را می‌دهند

اجر و مزد هر قطره آن این است که شخص همیشه در بهشت منزل کند.[369]

گریه کننده بر امام حسین علیه السّلام در بهشت با ایشان و هم درجه ایشان خواهد بود.[370]

:شیخ جلیل جعفر بن قولویه در کامل از ابن خارجه روایت کرده است

روزی در خدمت امام صادق علیه السّلام بودیم و امام حسین علیه السّلام را یاد کرده و از او نام بردیم. حضرت صادق علیه السّلام بسیار گریستند و ما نیز به تبع ایشان گریستیم. پس حضرت صادق علیه‌السّلام فرمودند که امام حسین علیه السّلام می‌فرمود من کشته گریه و .زاری (اشکم) هستم نام من در نزد هیچ مؤمنی برده نمی‌شود مگر آن که محزون و گریان می‌شود

در روایت آمده است هیچ روزی نبود که اسم امام حسین علیه السّلام در نزد امام صادق علیه السّلام برده شود و آن امام در آن روز تبسمی بر لب بیاورند. آن حضرت در تمام روز گریان و محزون بودند و می‌فرمودند: امام حسین علیه السّلام سبب گریه هر مؤمن .است

شیخ طوسی و شیخ مفید از ابان بن تغلب روایت کرده‌اند که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: نَفَس کسی که برای مظلومیت ما محزون است تسبیح است و اندوه و ماتم او عبادت خدا و پوشیدن اسرار ما از بیگانگان جهاد در راه خداست .[371]

شیخ کشی(ره) از زید شحام روایت کرده است که: من با جماعتی از کوفیان در خدمت امام صادق علیه السّلام بودیم، جعفر بن عفان !وارد شد . حضرت او را اکرام کردند و نزدیک خود نشاندند و فرمودند یا جعفر

.جعفر عرض کرد: جانم، خدا مرا فدای تو کند

.حضرت فرمودند: به من گفته‌اند تو در مرثیه و عزای حسین (علیه السّلام) شعر می گوئی

.جعفر عرض کرد: بله، فدای تو شوم

.حضرت فرمودند: پس بخوان

.جعفر شروع به خواندن مرثیه نمود، حضرت امام صادق علیه السّلام و حاضرین مجلس گریستند

.حضرت آنقدر گریست که اشک چشم مبارکش بر محاسن شریفش جاری شد

پس از آن حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: به خدا سوگند، که ملائکه مقرب در اینجا حاضر شدند و مرثیه تو را که در مصائب حسین (علیه السّلام) خواندی شنیدند و بیشتر از ما گریستند و حق تعالی در همین ساعت بهشت را با تمام نعمت‌های آن برای تو واجب

---

[369] بحارالانوار، ج44، ص289 و کامل الزیارات باب32، ص101

[370] بحارالانوار /44/278/ امالي صدوق مجلسي 17/ ص68

[371] منتهي الآمال ، ج 1، ص 538

.گردانید و گناهان تو را آمرزید

پس امام فرمودند: ای جعفر می‌خواهی که زیادتر بگویم؟

.جعفر عرض کرد: بله، ای سید من

حضرت فرمود: هر که در مرثیه حسین (علیه السّلام) شعری بگوید و بگرید و بگریاند، حق تعالی او را بیامرزد و بهشت را برای او واجب می‌گرداند. [۳۷۲]

شیخ صدوق (ره) در امالی از ابراهیم بن ابی المحمود روایت کرده که امام رضا علیه السّلام فرمودند: ماه محرم ماهی بود که اهالی جاهلیت، جنگ و قتال را در آن ماه حرام می‌دانستند، ولی این امت جفاکار خون‌های ما را در آن ماه حلال دانستند و حرمت ما را هتک کرده و زنان و فرزندان ما را در آن ماه اسیر کردند. آتش در خیمه‌های ما افروخته و اموال ما را غارت کردند. حرمت حضرت رسالت .(صلی الله علیه و آله) را در حق ما رعایت نکردند

همانا مصیبت شهادت حسین (علیه السّلام) دیده‌های ما را مجروح گردانید و اشک ما را جاری کرده . عزیز ما را ذلیل گردانیده است و .زمین کربلا مورث کرب و بلاء ما گردید

.پس باید بر حسین بگریند، همانا گریه بر آن حضرت گناهان بزرگ را فرو می‌ریزد

سپس حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: پدرم چون ماه محرم داخل می‌شد کسی آن حضرت را خندان نمی‌دید. و اندوه و حزن پیوسته بر او غالب می‌شد تا روز عاشورا. آن روز، روز مصیبت و حزن و گریه او بود و می‌فرمود: امروز روزی است که حسین (علیه السّلام) .شهید شده است

و همچنین شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده: هر که روز عاشورا روز مصیبت و اندوه گریه او باشد حق تعالی روز قیامت را برای او روز شادی و سرور گرداند و دیده‌گانش در بهشت به نور ما روشن شود. [۳۷۳]

از ریان بن شبیب روایت شده است که گفته روز اول محرم به خدمت امام رضا علیه السّلام رسیدم حضرت فرمودند: ... ای پسر شبیب اگر بر حسین (علیه السّلام) گریه کنی و آب دیده‌گان تو بر روی تو جاری شود حق تعالی جمیع گناهان صغیره و کبیره تو را می‌آمرزد .خواه اندک باشد و خواه بسیار

.ای پسر شبیب: اگر می‌خواهی خدا را ملاقات کنی در حالی که هیچ گناهی نداشته باشی حسین (علیه السّلام) را زیارت کن

ای پسر شبیب اگر می‌خواهی که در غرفه‌ای از بهشت با رسول خدا و ائمه طاهرین محشور شوی قاتلان حسین (علیه السّلام) را لعنت .کن

ای پسر شبیب اگر بخواهی مانند شهدای کربلا باشی و ثواب آنها را داشته باشی هر گاه مصیبت آن حضرت را یاد کردی بگو: یا لَیتَنی .کُنتُ مَعَهُم فَأَفُوزَ فَوزاً عَظیماً؛ ای کاش من با ایشان بودم و رستگاری عظیمی می‌یافتم

[372] منتهي الآمال ، ج 1، ص 539

[373] منتهي الآمال ، ج 1، ص 540

ای پسر شبیب اگر می‌خواهی در درجات عالیه بهشت با ما باشی پس برای اندوه ما اندوهناک باش و در شادی ما شاد. بر تو باد ولایت و محبت ما که اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد حق تعالی او را در قیامت با آن محشور می گرداند. [۳۷۴]

ابن قولیه با سند معتبر روایت کرده از ابی هارون مکنوف که گفت: به خدمت حضرت صادق علیه السّلام مشرف شدم آن حضرت فرمودند. که برای من مرثیه حسین (علیه السّلام) بخوان. من نیز شروع کردم به خواندن.

امام فرمود: به این صورت نخوان به همان سبک و سیاقی که نزد خودتان متعارف است و نزد قبر حسین (علیه السّلام) می‌خوانید بخوان.

پس من خواندم.

حضرت گریستند و من ساکت شدم.

فرمود: بخوان، من خواندم تا آن اشعار تمام شد.

حضرت فرمود: باز هم برای من مرثیه بخوان، من شروع کردم به خواندن این اشعار: یا مَریَمُ قومُی فَاندُبی مَولاکِ وَ عَلیَ الحُسَین فَاسعَدی بِبُکاکِ

پس حضرت بگریست و زن‌ها هم گریستند و شیون نمودند و هنگامی که از گریه آرام شدند فرمودند: ای اباهارون هر کس برای حسین (علیه السّلام) مرثیه بخواند و یک نفر را بگریاند بهشت بر او واجب می‌شود. و سپس فرمودند: هر کس امام حسین علیه السّلام را یاد کند و بر او گریه کند بهشت بر او واجب می‌شود. [۳۷۵]

به سند معتبر از عبدالله بن بکر روایت کرده‌اند که گفت: روزی از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم که یابن رسول الله اگر قبر حضرت امام حسین علیه‌السّلام را بشکافند آیا در قبر آن حضرت چیزی خواهند دید؟

حضرت فرمود: ای پسر بکر چه بسیار عظیم است سؤال تو به درستی که حسین بن علی علیهماالسّلام با پدر و مادر و برادر خود در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند و با آن حضرت روزی خورده و شادمانی می کنند.

گاهی بر جانب راست عرش آویخته و می گوید پروردگارا وفا کن به عهدی که با من بسته‌ای و نظر می کند بر زیارت کنندگان خود، ایشان را با نام‌هایشان و نام پدرانشان می‌شناسند. و نظر می کنند به سوی آنهائی که بر او گریه می کنند و برایشان طلب آمرزش کرده و از پدرانشان می‌خواهند که برای آنها استغفار کنند و می گویند:

ای گریه کننده بر من اگر بدانی خدا چه جیزی برای تو مهیا کرده از ثواب‌ها، هر آینه شادی تو زیادتر از اندوه تو خواهد شد.

آن بزرگوار از حق تعالی درخواست می کند که هر گناه و خطا که گریه کننده بر او کرده است بیامرزد. [۳۷۶]

ارزش قطره اشک برای امام حسین علیه السلام

قطره‌ای از آن اگر در جنهم بیفتد آتش و حرارت آن را خاموش می کند.

ملائکه خود آن اش کها را گرفته و در شیشه‌ای ضبط می کنند.

---

[374] منتهي الآمال ، ج 1، ص 541

[375] منتهي الآمال ، ج 1، ص 542

[376] منتهي الآمال ، ج 1، ص 543

.برای هر عملی ثواب محدودی است جز ثواب آن اشک که اجر آن محدودیتی و یا اتمامی ندارد

چشم گریان در عزای امام حسین علیه السّلام و ارزش آن

اگر اشک بر امام حسین علیه السّلام دارای این همه اعتبارست یقینا چشمی که در عزای او گریان باشد نیز خواص و ویژگی‌های مربوط به خود را دارد.

خواص چشم گریان در عزای امام حسین علیه السلام

آن چشم در نزد خداوند از تمام چشم‌ها محبوب‌تر است.

همه چشم‌ها در روز قیامت گریانند مگر چشمی که بر امام حسین علیه السّلام گریه کرده باشد.

آن چشم روشن شود به نور کوثر و نظر به آن.

آن چشم را ملائکه تبرّک می‌کنند و اشک را خود از آن پاک می‌کنند.

خواص گریه برای امام حسین علیه السلام

هر کسی که تا به حال خداوند این مرحمت را در حق او نموده باشد و توانسته باشد قطره اشکی در عزای آن حضرت از دیدگان جاری سازد به خوبی آثار و برکات نورانی و حالات معنوی وصف ناشدنی آن را در یافته اما گریه برای آن حضرت خواصی مربوط به خود را دارد که ما اجمالاً بعضی از آن را ذکر می‌کنیم: صله حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. [۳۷۷]

مساعدت و یاری حضرت زهرا سلام الله علیها است زیرا آن مکرمه هر روز در عزای فرزندنش می‌گرید. [۳۷۸]

اداء حق پیامبر صلی الله علیه و آله، خدا و ائمه هدی علیهم السّلام است.

.گریه برای آن حضرت تأسی به انبیاء، ملائکه و عبادالصالحین خداوند است

اداء مزد رسالت پیامبر است زیرا در قرآن آمده که مزد رسالت پیامبر مودّت ذی القربی (دوستی با خاندان رسول خدا) است. ترک آن جفا به آن حضرت است. [۳۷۹]

تسلی دهنده دل از جمیع گریه‌ها و اندوه‌ها است. [۳۸۰]

خواص مجالس ذکر مصائب امام حسین علیه السّلام

کسانی که در مجالس ذکر او شرکت می‌کنند به خوبی حال و هوای آنجا را درک کرده و ارتباط معنوی عمیقی با حضرتش برقرار می‌سازند، اما بر طبق احادیث و روایات متعدد مجالس آن حضرت دارای ویژگی‌هایی است:

1- هر کس بنشیند در مجالسی که در آن به امر ائمه علیهم السّلام پرداخته شده و ذکر مصائب آنان است دل او نمی‌میرد در آن روزی

[377] بحارالانوار /45/207، کامل الزیارات باب 26 ص81

[378] بحارالانوار /45/208/209، کامل الزیارات باب ص82

[379] بحارالانوار ، ج 45، ص 205 وکامل الزیارات ، باب 26، ص 79

[380] ترجمه خصائص الحسینیه ، ص 257

که دل‌ها می‌میرند. [381]

2- اینگونه مجالس محبوب خدا، رسول او و ائمه علیهم السلام می‌باشد.[382]

3- نَفَس فرد عزادار در آن مجلس تسبیح خداوند است.[383]

4- این مجالس محل نَظَر حضرت امام حسین علیه السّلام است. زیرا آن جناب در عرش است و از آنجا به سوی سرزمین کربلا و زوّار و گریه کنندگان خود نظاره می کنند. [384]

5- ملائکه مقرب خداوند درآن مجلسی حاضر می شوند.

6- مجلس عزای امام حسین علیه السّلام هر جا بر پا شود آنجا قبه و بارگاه اوست .

7- معراج گریه کنندگان است زیرا که محل نزول صلوات و رحمت الهی و غفران ذنوب و ... است.

8-این مجالس از دیگر مجالس اشرف و افضل است.[385]

228-حماسه عاشورا در کلام شهیدان

معمولا شهدای دفاع مقدس در وصیتنامه های خود به حماسه حسینی و اظهار ارادت و عشق انها به سیدالشهداء و فرزندان و برادران ویارانش را ابراز نموده اند. که به بعضی اشاره می شود:

« از مصائب سالار شهیدان یادکنید و برای امام حسین و خانواده اش گریه کنید که امام صادق (ع) می فرماید: هرکس برامام حسین(ع) گریه کند بهشت براو واجب می شود.» (شهید رضا سیدارونقی از: خوی)

« اگر جنازه شهیدتان سر در بدن ندارد ناراحت نشوید و مگویید که سر جوان ماکجاست. زیرا سر مرا همراه کاروان سرهای شهیدان کربلا بر نیزه کرده و در شهرمی گردانند تا نشانی برمظلومیت شهیدان راه حق باشند، اگر مدتی جنازه ام بی دست وپا در بیابان بماند باید به یاد علمدار شهیدان کربلا باشید که پیکرش بدون دست و پا در بیابان افتاده بود.» (شهیدناصر چهارلنگ از: اندیمشک)

«اکنون شماهایی که مانده اید باید این خط سرخ و خونین که همان خط سرخ حسین بن علی(ع) است را ادامه دهید.»

(شهیدفردین میرزاغفاری از: اصفهان)

---

381 بحارالانوار /44/278، امالي صدوق مجلسي 17 ص68

382 بحارالانوار /42/282، قرب الاسناد ص) 18

383 بحارالانوار /44/278، امالي صدوق ، مجلس 17، ص 68

384 بحارالانوار /44/292، کامل الزيارات باب 32ص103

385 ترجمه خصائص الحسينيه ، ص 256

«... توصیه دارم که همواره رهرو این پیر روشن ضمیرباشید. زیرا راه اوراه حسین(ع) و راه حسین(ع) راه ا... است. با خدا پیمان می بندم که در تمام عاشوراها و تمام کربلاها با حسین(ع) همراه باشم.»

(شهید قاسم علی محمدی از: مازندران)

«... آری همانطور که زینب (ع) آن قهرمان کربلا در برابر این نعمت عظیم الهی خدا را شکرگزاری می کند ماهم باید او را شکر کنیم.»

(شهید رسول سیدین از: خمین)

«خدایا دوست دارم اگر شهید شدم بی سر باشم که در مقابل امام حسین (ع)روسفید باشم.»

(شهید سلطانعلی دمبرچلی از: تهران)

«هنگامیکه زینب بر بالین غرقه به خون برادرش در گودی قتلگاه رسید و دستها رابه سوی آسمان بلند و فریاد برآورد که خدایا! این قربانی را از من بپذیر، تونیز همچون زینب مقاوم و استوار باش و همواره در این فکر باش که پیام خون شهیدت را به تمامی عالم برسانی.»

(شهید محمد زارعی از: قم)

«... نبرد ما یک نبردی است که نشات گرفته از عاشورای حسینی است عرصه نبرد عرصه مقدسی است که بایستی ارتباط با دنیا را قطع و ارتباط با خدا رابرقرار ساخت...»

(شهید محمدمحبوبی از: سمنان)

«... سلام بر حضرت سیدالشهدا(ع) که در روز عاشورا راه و رسم آزادگی،شجاعت، شهامت و ایثار را به ما آموخت.»

(شهید علی نوری از: خوی)

«به حسین(ع) بگو خونش هنوز در رگها می جوشد و نامش در لاله های خونین میهنم درچهره سرخ رنگ شفق، ... ای حسین اگر فریاد هل من ناصر ینصرنی تو را در آن زمان نمی رسید بدان که اکنون تمام رزمندگان عشق شهادت یا زیارت تو را دارند.»

(شهیدعلی اکبر پالویی از: نکا)

«... خدایا تورا شکر می کنم که حسین را آفریدی، ای خدای حسین تورا شکر می کنم که راه پر افتخار شهادت را در جلوی پای رزمندگان حق وحقیقت گذاشتی...»

(شهید عباس علی باطبی از: بهشهر)

«... دوست دارم که جسدم تکه تکه شود و سرم از بدن جدا شود و همانطور که حضرت زینب (س) نتوانست جسد برادرش را تشخیص دهد، شوم که در مقابل آنها در روزمحشر خجل نباشم.»

(شهید سعید کاکویی از: ساری)

اگر به زیارت رفتید به امام حسین (ع)بگویید که من هم جوانی داشتم و آرزویش این بود که در زمان شما و در رکاب شما باشد ولی امروز این)
«.سعادت را پیدا کرده و به یاری شما آمده

(شهید مجتبی ذکریاپور)

اگر می خواهید در مقام و عظمت شما خللی وارد نشود هیچگاه زبان به شکایت نگشایید و آنچه را که از قدر و منزلت الهی شما می کاهد بر »
« .زبان نیاورید، همیشه سعی کنید سخنان حسین بن علی (ع) را در نظر داشته و برای خود الگو قراردهید

(شهید علی اکبر آذری نظر)

به میدان آزمایشی می روی که در یک طرف کفر است با تمام امکانات و درطرف دیگر جوانان سلحشور و با ایمان که برای حق مبارزه می ...»
کنند، برای هدفشان ومکتبشان و وقتی این چنین می اندیشی خود را در کنار همه آنها و جزو یارانشان احساس می کنی گویی در کنار حسین(ع) و
.فریاد هل من ناصر ینصرنی اش را پاسخ گفته ای و دیگر برایت مرگ مفهومی ندارد

«.چه زیبا و با شکوه است اینگونه بودن، اینگونه زیستن و اینگونه مردن

(شهید بهروز ابوحمزه)

(ما وارثان خون حسین(ع) هستیم. و ما را در مبارزه کردن با کفار هیچ ترس وواهمه ای نیست.» (شهید عبدالحسین رضایی»

باید کلمه عشق را در صحنه عاشورا یافت. چگونگی پیوستن و برگشتن عاشق به حضورمعشوق عشقی که دل را روانه باری تعالی کرده و فکر »
(دنیوی را سلب می کند. حسین(ع

«.این عاشق بزرگ و مظهر عشق، چگونگی این امر را به ما رهروان حق آموخت

(شهید سیف ا... روستازاده)

ما از امام حسین(ع) بالاتر نیستیم، که هستی خود را در راه خدا و دین فدا کردما باید پیروان راه حسین بن علی (ع) باشیم، او که با خون خود »
«.اسلام را زنده کرد

(شهید مهدی آقاعباسی)

آری لحظه وصل لحظه شورانگیز است، لحظه نشاط آوری است. آری،لحظه وصل لحظه ای است که دل و جان آدمی به نور حق روشن و دیدن »
.جمال حق جان می گیرد و چه لذتی بالاتر از اینکه انسان دل و جانش به جلوه های حق روشن شود

«.برای من کمال افتخار است که جان خود را فدای این چنین راهی کنم، راهی که حسین بن علی(ع) امام عاشقان فدای آن شده است

(شهید محمد مصطفی درخشان راد)

«.پدرم بدان که ما سالهای سال حسین حسین می گفتیم. الان موقع عمل است باید بانثار خون خود به ندای مظلومانه امام امت لبیک بگوییم»

(شهید جعفر بیات)

«درود بر عاشقان زیارت کربلای تو یا حسین، که عاشقانه در راه تو جان می سپارند،و به عشق اینکه بر خاک زیر پایت بوسه زنند جان خود را برای زیارت تو ومعبودشان هدیه می کنند.»

(شهید سلیمان عبدی)

«من رفتم به آن راهی که برای رسیدن به آن مشقات زیادی را کشیدم. من رفتم به آن راهی که آرزویش را داشتم، من می روم که دنباله رو خط سرخ اباعبدالله الحسین باشم.»

(شهید علیرضا زارع بجستانی)

«یا حسین، یا حسین ، یاحسین، آنقدر فریاد هل من ناصر ینصرنی ات نافذ بود وآنچنان تنهایی ات در آن تفتیده شت برهوت دلمان را به آتش کشید که اکنون درلبیک به تو ای وارث رسولان همه سختیها را با لذت ایثار بر دوش خواهیم کشید.»

(شهید مجتبی طیرانی)

«اما همه باید سعی کنیم راه شهیدان را که همان راه سالار شهیدان حسین بن علی(ع) است ادامه دهیم و در این راه از دل و جان و مال خود دریغ نکنیم و حسین و در این راه ثابت قدم بمانیم.»

(شهید عبدا... دربااری)

«حسین جان همچنان که در روز عاشورا یک یک یاران و عزیزانت را در آغوش می گرفتی، از تو می خواهم که به هنگام شهادتم سرم را بر بالینت بگذاری و مرااز عشق به خود و خدایت سیراب گردانی.»

(شهید غلامرضا لاسجردی)

«امام حسین (ع) فرمود اگر آیین پیامبر جز با کشتن من باقی نمی ماند پس ای شمشیرها مرا در آغوش گیرید. اگر ریشه کوچکی از درخت اسلام با خون این حقیرآبیاری می شود پس ببارید ای توپها و تانکها بر سرم.»

(شهید سیدشکرا... دریاباری)

«ای حسین، اکنون شهیدان بر ما شاهدند، و تو ای سید شهیدان قافله سالار این کاروان هستی، مرا ، راه عشق نما و به این کاروان متصل فرما. ای بزرگ آموزگارشهادت ، و ای سوخته شعله های سرکش عشق، به تو اقتدا کردم و تو شاهد باش که همچون یاران تو به یاری ات برخاستم و ندای پرصلابت هل من ناصرینصرنی تو را لبیک گفتم.»

(شهید زین العابدین عابدنیا)

«خدایا، در روز رستاخیز هرکس در پشت سر امام خویش محشور می گردد.

خدایا، مرا به دنبال امام خمینی کبیر و به دنبال جدش حسین (ع) محشورفرما. ومرااز شفاعت پیامبر(ص) و حسین (ع) و امام خمینی بی نصیب مگردان.»

(شهید سعید زینال زاده)

حسین جان، همچنان که در روز عاشورا یکایک یاران و عزیزانت را درآغوش می گرفتی از تو می خواهم در هنگام شهادتم، سرم را بر روی »
«.زانویت قرار دهی ومرا از عشق به خود و خدایت سیراب کنی

(شهید حسین آقایی)

هر زمان خواستی گریه کنی بر امام حسین (ع) و فرزندان و اصحابش گریه کن ،که این عزیزان خدا که بهتر و باوفاتر از آنان خلق نشده، چگونه »
(غریبانه تحت عنوان خارجی کشته شدند و بدنهای پاکشان سه روز و دو شب روی زمین گرم کربلاماند.) (شهید مسعود رستگار

.باید این را دانست که من این راه حسینی، راه الله و شهید شدن را خودم آگاهانه و با بینش اسلامی انتخاب کرده ام»

و هیچ زور و اجباری در این راه نیست بلکه یک انتخاب آگاهانه است که شخص خودانتخاب می کند و من این راه را که همان راه حسین و
«.یارانش است خودم انتخاب کرده ام می دانم سعادت دنیا و آخرت در همین راه است

(شهید حسین نافله زاده)

حسین جان، ای معنی انسانیت در زمین و زمان، ای که به ما درس دادی،درس خوب زیستن و خوب مردن، ای نور، ای روشنی، ای چراغ فروزان »
برمناره تاریخ درهمه عصرها و همه نسلها، امت تو و شاگردان مکتب تو از نزدیک به تو لبیک می گویندمگر نه این است که تو بودی که با راه
«.حرکت کمالی خود درس انسان بودن و انسان زیستن و انسان مردن آموختی

(شهید محمد دوست محمدی)

ای امام حسین (ع)، اگر چه در کربلا نبوده ام که به ندای هل من ناصر ینصرنی ات جواب دهم ولی ببین که به ندای حق طلبانه فرزندت خمینی »
«.لبیک گفته و در کربلای خوزستان جان فشانی می کنم

(شهیدحمید کریمی)

اینک ما می گوییم حسین جان، اگر در آن فضای داغ و خونین کسی به فریادت نرسید وندای تو را لبیک نگفت، ما پیروانت در فضای گرم و »
«.خونین ایران زمین دست مردانگی مشت کرده ، و به ندای غریبی و تنهائیت لبیک می گوییم

(شهید محمد رستگاری مقدم)

پدرم مگر شما نمی گویید کاش من به جای حسین بن علی(ع) داغ از دست دادن فرزندان خود را تحمل می کردم. ای مادر مگر شما نمی گویید »
کاش من به جای زینب بودم و عزیزانم به شهادت می رسیدند و من به جای او سوار بر شتر عریان به اسارت می رفتم. حال مگر خمینی فرزند حسین
نیست و مگر جبهه های ما کربلا نیست ، مگرابرقدرتها همچون یزید دستور قتل عام مسلمانان را نمی دهند، مگر اینان همچون مزدوران یزید خیمه
ها و خانه های مسلمین را به آتش نمی کشند. مگر فرزندان خردسال ما از رقیه حسین عزیزتر هستند؟

«.مگر جوانان ما از جوانان حسین عزیزترهستند؟ آری دوباره کربلا فرا رسیده است

(شهید علی اصغر قریشی)

«.اشک بریزید ، لیکن برای امام حسین(ع) و فرزندانش و دیگر ائمه اطهار که مظلومانه شهید شدند»

(شهید سعید هداوند)[386]

229- **حماسه حسینی در بیان دانشمندان جهان(2)**

محمد علی جناح(قاعد اعظم پاکستان) :هیچ نمونه‌ای از شجاعت،بهتر از آنکه امام‌حسین از لحاظ فداکاری و تهور نشان داد در عالم پیدا نمی‌شود.به عقیده من تمام‌مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربان کردپیروی نمایند.

چارلز دیکنز(نویسنده معروف انگلیسی) :اگر منظور امام حسین جنگ در راه‌خواسته‌های دنیایی بود،من نمی‌فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه اوبودند؟پس عقل چنین حکم می‌نماید که او فقط بخاطر اسلام،فداکاری خویش راانجام داد.

توماس کارلایل(فیلسوف و مورخ انگلیسی) :بهترین درسی که از تراژدی کربلامی‌گیریم، اینست که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند.آنها با عمل‌خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می‌شود اهمیت‌ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت،باعث‌شگفتی من است.

ل.م.بوید :در طی قرون،افراد بشر همیشه جرات و پردلی و عظمت روح،بزرگی‌قلب و شهامت روانی را دوست داشته‌اند و در همینهاست که آزادی و عدالت‌هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلیم نمی‌شود.این بود شهامت و این بود عظمت امام‌حسین.و من مسرورم که با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثنامی‌گویند شرکت کرده‌ام،هر چند که 1300 سال از تاریخ آن گذشته است.

!

---

386 http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/89/3398/15695

توماس ماساریک :گر چه کشیشان ما هم از ذکر مصائب حضرت مسیح مردم رامتاثر می‌سازند،ولی آن شور و هیجانی که در پیروان حسین«ع»یافت می‌شود درپیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در برابرمصائب حسین«ع»مانند پر کاهی است در مقابل یک کوه عظیم پیکر.

بنت الشاطی :زینب،خواهر حسین بن علی«ع»لذت پیروزی را در کام ابن زیاد وبنی امیه خراب کرد و در جام پیروزی آنان قطرات زهر ریخت،در همه حوادث‌سیاسی پس از عاشورا، همچون قیام مختار و عبد الله بن زبیر و سقوط دولت‌امویان و برپایی حکومت عباسیان و ریشه دواندن مذهب تشیع،زینب قهرمان کربلا نقش برانگیزنده داشت.

لیاقت علی خان(نخستین نخست وزیر پاکستان) :این روز محرم،برای مسلمانان سراسرجهان معنی بزرگی دارد.در این روز،یکی از حزن آورترین و تراژدیک‌ترین وقایع‌اسلام اتفاق افتاد،شهادت حضرت امام حسین«ع»در عین حزن،نشانه فتح نهایی‌روح واقعی اسلامی بود،زیرا تسلیم کامل به اراده الهی به شمار می‌رفت.این درس‌به ما می‌آموزد که مشکلات و خطرها هر چه باشد،نبایستی ما پروا کنیم و از راه‌حق و عدالت منحرف شویم.

احمد محمود صبحی :اگر چه حسین بن علی«ع»در میدان نظامی یا سیاسی‌شکست‌خورد، اما تاریخ،هرگز شکستی را سراغ ندارد که مثل خون حسین«ع»به‌نفع شکست‌خوردگان تمام شده باشد.خون حسین،انقلاب پسر زبیر و خروج‌مختار و نهضتهای دیگر را در پی داشت،تا آنجا که حکومت اموی ساقط شد وندای خونخواهی حسین،فریادی شد که آن تختها و حکومتها را به لرزه درآورد.

نیکلسون(خاورشناس معروف) :بنی امیه،سرکش و مستبد بودند،قوانین اسلامی رانادیده انگاشتند و مسلمین را خوار نمودند...و چون تاریخ را بررسی کنیم،گوید:

دین بر ضد فرمانفرمایی تشریفاتی قیام کرد و حکومت دینی در مقابل امپراتوری‌ایستادگی نمود.بنابر این،تاریخ از روی انصاف حکم می‌کند که خون حسین«ع»به‌گردن بنی امیه است.

تاملاس توندون(هندو،رئیس سابق کنگره ملی هندوستان) :این فداکاریهای عالی از قبیل‌شهادت امام حسین«ع»،سطح فکر بشریت را ارتقا بخشیده است و خاطره آن‌شایسته است همیشه باقی بماند و یادآوری شود.

محمد زغلول پاشا(در مصر،در تکیه ایرانیان) : حسین«ع»در این کار،به واجب دینی وسیاسی خود قیام کرده و اینگونه مجالس عزاداری،روح شهامت را در مردم‌پرورش می‌دهد و مایه قوت اراده آنها در راه حق و حقیقت می گردد.

طه حسین(دانشمند و ادیب مصری) :حسین«ع»برای به دست آوردن فرصت و ازسرگرفتن جهاد و دنبال کردن از جایی که پدرش رها کرده بود،در آتش شوق‌می‌سوخت.او زبان را درباره معاویه و عمالش آزاد کرد،تا به حدی که معاویه‌تهدیدش نمود.اما حسین،حزب خود را وادار کرد که در طرفداری حق سختگیر باشند.

عبد الحمید جودهٔ السحار(نویسنده مصری) :حسین«ع»نمی توانست با یزید بیعت کندو به حکومت او تن بدهد،زیرا در آن صورت،بر فسق و فجور،صحه می گذاشت‌و ارکان ظلم و طغیان را محکم می کرد و بر فرمانروایی باطل تمکین می‌نمود.امام‌حسین به این کارها راضی نمی‌شد،گر چه اهل و عیالش به اسارت افتند و خود ویارانش کشته شوند.

العبیدی(مفتی موصل) :فاجعه کربلا در تاریخ بشر نادره‌ای است،همچنان که مسببین‌آن نیز نادره‌اند...حسین بن علی«ع»سنت دفاع از حق مظلوم و مصالح عموم را بنابر فرمان خداوند در قرآن به زبان پیمبر اکرم وظیفه خویش دید و از اقدام به آن‌تسامحی نورزید.هستی خود را در آن قربانگاه بزرگ فدا کرد و بدین سبب نزدپروردگار،«سرور شهیدان»محسوب شد و در تاریخ ایام،«پیشوای اصلاح طلبان»

به شمار رفت.آری،به آنچه خواسته بود و بلکه برتر از آن،کامیاب گردید. [۳۸۷]

230- چرا امام حسین(ع)با اینکه از شهادت خود خبر داشت،زن وبچه خود را با خود برد؟

---

[387] درسی که حسین به انسانها آموخت»،شهید هاشمی‌نژاد،ص 447

زیرا قیام حضرت یک قیام همه گانی بود.فقط یک قیام مردانه نبود.بلکه قیامی بود که درآن از خود حضرت تا یارانش وکودک شش ماهه اش وپسر23ساله اش وبرادرزاده 13ساله وبرادر رشید 34ساله اش وخلاصه مهمترین اعضای خانواده در آن حضور داشتند وهرکدام الگوئی برای هم سنها خود شدند بطوری که بسیجیان وشهدا وجانبازان این انقلاب،الگوی خود را جوانان ونوجوانان نهضت عظیم کربلا می دانند.همچنین دختران وزنان قهرمان ایرانی،الگوی خود را زینب وام کلثوم وديگر زنان قهرمان کربلا می دانند.مادران شهدای این انقلاب،الگوی خود را مادران شهدای کربلا می دانند.واز طرفی نهضتامام حسین(ع)منحصر در صحرای کربلانبود بلکه باید ادامه آندر شهرهای کوفه ودمشق ومدینه تداوم یابد واهداف کربلائیان برای جهانیان بازگو شود.

231-روز شمار قیام کربلا

در این قسمت،حوادثی را که در ارتباط با نهضت عاشورا در شام،مدینه،کوفه،مکه،کربلا و...به ترتیب زمانی اتفاق افتاده است،می‌آوریم:

15 رجب 60 هجری:مرگ معاویه در شام و نشستن یزید به جای پدر.

28 رجب 60:رسیدن نامه یزید به والی مدینه مبنی بر بیعت گرفتن از حسین«ع»ودیگران.

29 رجب 60:فرستادن ولید،کسی را سراغ سید الشهدا و دعوت به آمدن برای‌بیعت،دیدار امام حسین«ع»از قبر پیامبر و خدا حافظی،سپس هجرت از مدینه،همراه بااهل بیت و جمعی از بنی هاشم.

3 شعبان 60:فرستادن ولید،کسی را سراغ سید الشهدا و دعوت به آمدن برای بیعت،دیدار امام حسین«ع»از قبر پیامبر و خداحافظی،سپس هجرت از مدینه،همراه با اهل بیت‌و جمعی از بنی هاشم.

ورود امام حسین«ع»به مکه و ملاقاتهای وی با مردم.

10 رمضان 60:رسیدن نامه‌ای از کوفیان به دست امام،توسط دو نفر از شیعیان کوفه.

15 رمضان 60:رسیدن هزاران نامه دعوت به دست امام،سپس فرستادن مسلم بن‌عقیل به کوفه برای بررسی اوضاع.

5 شوال 60:ورود مسلم بن عقیل به کوفه،استقبال مردم از وی و شروع آنان به بیعت.

11 ذی قعده 60:نامه نوشتن مسلم بن عقیل از کوفه به امام حسین و فراخوانی به‌آمدن به کوفه.

8 ذی حجه 60:خروج مسلم بن عقیل در کوفه با چهار هزار نفر،سپس پراکندگی‌آنان از دور مسلم و تنها ماندن او و مخفی شدن در خانه طوعه.تبدیل کردن امام حسین«ع»

حج را به عمره در مکه،ایراد خطبه برای مردم و خروج از مکه همراه با 82 نفر از افرادخانواده و یاران به طرف کوفه.دستگیری هانی،سپس شهادت او.

9 ذی حجه 60:درگیری مسلم با کوفیان،سپس دستگیری او و شهادتش بر بام‌دار الاماره کوفه،دیدار امام حسین با فرزدق در بیرون مکه.

ذی حجه 60:بر خورد امام حسین«ع»با حر و سپاه او در منزل«شراف».

ذی حجه 60:دریافت مجدد خبر شهادت مسلم بن عقیل و قیس بن مسهر در منزل«عذیب الهجانات».

2 محرم 61:ورود امام حسین«ع»به سرزمین کربلا و فرود آمدن در آنجا.

3 محرم 61:ورود عمر سعد به کربلا،همراه چهار هزار نفر از سپاه کوفه و آغازگفتگوی وی با امام برای وادار کردن آن حضرت به بیعت و تسلیم شدن.

5 محرم 61:ورود شبث بن ربعی با چهار هزار نفر به سرزمین کربلا.

7 محرم 61:رسیدن دستور از کوفه بر ممانعت‌سپاه امام از آب،ماموریت پانصدسوار دشمن بر شریعه فرات به فرماندهی عمرو بن حجاج.

9 محرم 61:ورود شمر با چهار هزار نفر به کربلا،همراه با نامه ابن زیاد به عمر سعد،مبنی بر جنگیدن با حسین«ع»و کشتن او،و آوردن امان نامه برای حضرت عباس«ع»و حمله‌مقدماتی سپاه عمر سعد به اردوگاه امام و مهلت‌خواهی امام برای نماز و نیایش در شب عاشورا.

10 محرم 61:درگیری یاران امام با سپاه کوفه،شهادت امام و اصحاب،غارت‌خیمه‌ها،فرستادن سر مطهر امام به کوفه،توسط خولی.

11 محرم 61:حرکت‌سپاه عمر سعد و نیز اسرای اهل بیت از کربلا به کوفه،پس ازآنکه عمر سعد بر کشته‌های سپاه خود نماز خواند و آنان را دفن کرد و اهل بیت را برشترها سوار کرده به کوفه برد.

1 صفر 61:ورود اسرای اهل بیت«ع»از کربلا به دمشق.
20 صفر:بازگشت اهل بیت«ع»از سفر شام به مدینه

232- شعارهای عاشورا

برخی از کلمات سید الشهدا«ع»چه در فاصله مدینه تا کربلا و چه در روز عاشورا،دارای پیامهای مؤثر و دیدگاههای

الهام‌بخش برای جهاد و کرامت است.این سخنان یا درضمن خطبه‌ها آمده است،یا رجزها و اشعار آن حضرت،و حالت‌شعاری به خود گرفته‌است.می‌توان هدف حسینی و اندیشه‌ها و روحیه‌های عاشورایی را از آنها دریافت و آن‌فرازهای فروزان را شعارهای نهضت عاشورا دانست.برخی از این شعارها چنین است:

1-«علی الاسلام السلام،اذ بلیت الامۀ براع مثل یزید»با اسلام باید خدا حافظی کرد زمانی که یزید قدرت را در دست گرفته است. (این را در پاسخ مروان درمدینه فرمود،که از آن حضرت می‌خواست تا با یزید بیعت کند).

2-«و الله لو لم یکن ملجا و لا ماوی لما بایعت‌یزید بن معاویۀ» اگر هیچ پناهگاهی نداشته باشم باز هم با یزید بیعت نخواهم کرد.(در پاسخ برادرش‌محمد حنفیه فرمود).

3-«انی لا اری الموت الا سعادۀ و الحیاۀ مع الظالمین الا برما» شهادت در نزد من سعادت است و زندگی در کنار ستمکاران برایم خسارت است(خطاب به یارانش در کربلا) .

4-«الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت معایشهم فاذا محصواابالبلاء قل الدیانون» مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان است اما در هنگام امتحان،دینداران کم می شوند!(در مسیر رفتن به کربلا در منزلگاه ذی حسم).

5-«الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه؟فلیرغب المؤمن فی لقاء ربه‌محقا.. .» آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و دست از باطل نمی کشند؟پس در این موقع مومن باید بدنبال ملاقات با خدایش باشد.(در کربلا خطاب به اصحاب خویش فرمود).

6-«خط الموت علی ولد آدم مخط القلادۀ علی جید الفتاۀ» مرگ برادمی اویخته شده همانند اویخته شدن گردنبند بر گردن دختران(از سخنرانی امام‌حسین«ع»در مکه پیش از خروج به سوی کوفه،در میان جمعی از خانواده،یاران‌و شیعیان خویش).

7-«من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله،ناکثا عهده مخالفا لسنۀ رسول الله یعمل‌فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله‌مدخله» هرکه ببیند سلطان ظالمی حرام خدا را حلال کرده و عهد الهی را شکسته و با سنت پیامبر خدا مخالفت کرده و در بین مردم با ظلم و گناه عمل می کند و انسان در این موقع مقابله با این ظالم با زبان و افعالش نکند بر خدا واجب است او را به جهنم بیاندازد. (در منزلگاه بیضه،در مسیر کوفه،خطاب به سپاه حر).

8-«ما الامام،الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات‌الله» امام شخصیتی است که به کتاب خدا عمل می کند و بدنبال عدالت است و به عق عمل می کند و خودش را وقف خدا می نماید.(امام این صفات امام راستین را در پاسخ به دعوتنامه‌های کوفیان نوشت وتوسط مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد).

9-«سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما» من خواهم رفت و مرگ برای جوان عار نیست زمانی که نیتش حق باشد و درحالی که مسلمان است جهاد نماید.(شعر ازدیگری است، اما امام حسین«ع»آن را در پاسخ به تهدیدهای حر،در مسیر کوفه خواند).

10-«رضی الله رضانا اهل البیت،نصبر علی بلائه و یوفینا اجر الصابرین رضایت خدا رضایت ما اهل بیت است . بر بلایش صبر می کنیم و خدا پاداش صابرین را بما خواهد داد.(در خطبه‌ای که هنگام خروج از مکه ایراد نمود،خطاب به اصحاب و یاران فرمود).

12-«انما خرجت لطلب الاصلاح فی امهٔ جدی»من برای اصلاح در امت جدم قیام کرده ام. (در وصیت نامه سید الشهدا«ع»به‌برادرش محمد حنفیه آمده است که قبل از خروج به سوی مدینه نوشت).

13-«لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العبید[لا افر فرار العبید]» هرگز مانند افراد ذلیل دست بیعت نخواهم داد و مانند غلامان اقرار نخواهم نمود.(درسخنرانی صبح عاشورا،خطاب به نیروهای دشمن فرمود،که خواستار تسلیم شدن آن حضرت بودند).

14-«هیهات منا الذلهٔ،یابی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون...» دورباد از ما ذلت!که خدا و رسول و مومنین از اینکه تحقیر شویم امتناع دارند.(در خطاب به سپاه‌دشمن فرمود،پس از آنکه خود را سر دوراهی ذلت و شهادت محیر دید).

15-«فهل هو الا الموت؟فمرحبا به» ایا راهی جز شهادت نیست پس شهادت خوش امد.(در پاسخ عمر سعد،که نامه‌ای به آن حضرتفرستاد و خواستار تسلیم شدن بود).

16-«صبرا بنی الکرام،فما الموت الا قنطرهٔ تعبربکم عن البؤس و الضراء الی الجنان‌الواسعهٔ و النعیم الدائمهٔ»ای فرزندان گرامی!صبوری کنید که مرگ فقط پلی است که شما را از سختی های دنیا به بهشت های وسیع و نعمت های دائمی می رساند. (خطاب به یاران فداکار خویش در صبح عاشورا،پس ازآنکه تعدادی از اصحابش شهید شدند).

(که روز عاشورا هنگام‌پیکار با سپاه دشمن به عنوان رجز حماسی می‌خواند و شهادت را بر ننگ تسلیم،ترجیح می‌داد).

18-«موت فی عز خیر من حیاهٔ فی ذل» مرگ با عزت بهتر است از زندگی با ذلت.(که مرگ سرخ،به از زندگی ننگین است).

19-«ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم» اگر دین ندارید و از اخرت نمی ترسید لااقل ازاد مرد

باشید![a] در آخرین لحظات پیش از شهادت،وقتی شنید سپاه کوفه به طرف خیمه‌های حرم او حمله کرده‌اند،خطاب به پیروان ابو سفیان چنان فرمود).

20-«هل من ناصر ینصر ذریته الاطهار؟» «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟» ایا کسی است که ذریه اهل بیت پاک را یاری نماید؟ایا شخصی هست از حرم رسول خدا دفاع کند؟(وقتی سید الشهدا«ع»این نصرت خواهی و استغاثه را بر زبان آورد که همه یاران وبستگانش شهید شده بودند).[388]

-233

امام رضا (ع) فرمود:

مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) بِشَطِّ الْفُرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ

کسی که قبر امام حسین (علیه السلام) را در کرانه فرات زیارت کند، مثل کسی است که خدا را زیارت کرده است.[389]

234-همسران امام حسین(ع):

مورخان در مورد همسران امام نوشته‌اند: حضرت چند همسر داشت ،بدین شرح:

1ـ لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی، مادر حضرت علی اکبر، شهید کربلا،

2ـ شهربانو(شاه زنان) دختر کسری یزدگرد سوم، پادشاه ایران، مادر امام سجاد(ع)،

---

[388] موسوعة کلمات الامام الحسين

[389] .

کامل الزيارات ص 147

3ـ رباب دختر امرىء القیس بن عدی، مادر حضرت سکینه و عبدالله رضیع(علی اصغر)،

4ـ ام اسحاق دختر طلحه بن عبدالله، مادر فاطمه بنت الحسین.

5- قضاعه ، که از او فرزندی به نام جعفر داشت.[390]

اوّلی از قبیلۀ ثقیف (طایفه ای در طائف)، دومی ایرانی، سومی از قبیله کلبیه و چهارمی از تیم بود.[391]

در مورد این که شهربانو جزء همسران امام بوده، اختلاف است.[392]

در مورد این که همسران در کربلا بودند، یا نه، برخی از مورخان نوشته اند: تنها رباب در کربلا حضور داشت. او به همراه دیگر زنان و فرزندان به کوفه و سپس به شام به عنوان اسیر برده شد و بعداً به همراه کاروان به مدینه بازگشتند.

وی پس از شهادت امام حسین(ع) وقتی به مدینه آمد، بزرگان مدینه از او خواستگاری و درخواست ازدواج کردند اما در پاسخ آنان فرمود: «بعد از آن که افتخار وصلت با خاندان پیامبر نصیبم شد، با فرد دیگری وصلت نخواهم کرد». در مدینه یک سال عزاداری کرد و در این مدت روزها زیر سقفی نمی‌رفت و مدام در مظلومیت حسین(ع) می گریست تا جان به جان آفرین تسلیم نمود.[393]

در مورد شهربانو افسانه های نقل شده که صحت ندارد . از جمله این که پس از عاشورا از دست دشمن فرار کرد و چون دشمن در تعقیب او بود ، در بین راه به کوه معروف بی بی شهربانو رسید و کوه شکافته شد و او را در خود جای داد. کسانی که نام یکی از همسران امام را شهربانو و دختر یزدگرد ثبت کرده اند ، اذعان دارند پس ازتولد امام

---

390 ارشاد مفید،ج2 ،ص135؛ اعیان الشیعه ،ج2 ،ص389

391 سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 2، ص 389

392 استاد مطهری ، خدمات متقابل اسلام و ایران ، ص131-132

393 ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 88؛ ابن جوزی، المنتظم، ج 6، ص 9

سجاد با فاصله اندکی از دنیا رفت.[۳۹۴]

:های‌فرزندان: طبق نقل شیخ مفید، امام حسین(ع) شش فرزند داشت به نام

علی بن الحسین الاکبر یا امام سجاد(ع) که کنیه .1

باشد؛اش ابومحمد و نام مادرش شهربانو یا شاه زنان ـ دختر یزدگرد پادشاه ساسانی ـ می

ی شیخ علی بن الحسین الاصغر، مادرش لیلا ـ دختر ابی مرهٔ بن عروهٔ بن مسعود ثقفی ـ است. او براساس گفته .2 مفید در ارشاد، دو سال پس از وفات جدّش علی(ع) در روز عاشورای سال 42 هـ ق، متولد شد و اولین فرد از ای به او کرد و هاشم بود که به میدان رفت، وقتی اذن میدان خواست، امام(ع) به او اذن میدان داد و نگاه نومیدانه‌بنی ترین مردم به پیغمبر فرستم که شبیه‌اشکش سرازیر شد و گریست و فرمود: «خدایا! گواه باش جوانی را به میدان می کردیم.[۳۹۵]شدیم، به روی او نگاه می‌تو، در خلقت و اخلاق، گفتار است، ما هر وقت مشتاق دیدار پیغمبرت می

3. جعفر، مادر او قضاعیهٔ بود. جعفر در حیات پدر بزرگوارش از دنیا رفت.

باشد. امرء القیس در مدینه سه 4. عبدالله، در مدینه متولد شده است و مادرش رباب، ـ دختر امرء القیس ـ می دخترش را به ازدواج امیرالمؤمنین(ع) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) درآورد که داستانش مشهور است. رباب به باشند.همسری امام حسین(ع) درآمد و سکینه و عبدالله، فرزندان حسین(ع) از رباب می

5. سکینه، مادر او نیز رباب است. سکینه روز پنجم ماه ربیع الاول سال117هـ وفات کرد؛ وفات خواهرش فاطمه نیز همان سال است.[۳۹۶]

اسحاق بوده است.6. فاطمه: مادرش ام

---

[394] زندگانی علی بن الحسین، سید جعفر شهیدی، ص 11.

[395] نفس المهموم، ص 308.

[396] نفس المهموم، ص 530.

علی بن عیسی الاربلی در «کشف الغمة» گفته: اولاد حسین(ع) ده تن بودند؛ شش پسر و چهار دختر. سه تن از پسران اند و محمد و عبدالله و جعفر. علی اکبر در کربلا در برابر پدر جنگید و شهید شد و علی اصغر وی علی نام داشته اند که عبدالله نیز با پدر کشته شد. دختران او زینب و سکینه و فاطمه بودند. نسل صغیر را تیر زدند؛ همچنین گفته امام حسین(ع) از علی اوسط، یعنی زین العابدین(ع) است؛[397] البته قول قوی و قریب به صحت و نظر شیخ مفید است. پس در خاتمه می‌توان گفت غیر از امام سجّاد(ع) و جعفر بن الحسین(ع) تمام فرزندان ذکور امام حسین(ع) در کربلا به شهادت رسیدند.

235- محتشم کاشانی

شمس الشعرا،محتشم کاشانی،شاعر اوایل عهد صفوی که بیشتر به سرودن مدایح ومراثی اهل بیت پیامبر می‌پرداخت،وی در سال 996 هجری بدرود حیات گفت.[398] از آثاربرجسته و معروف وی،ترکیب بند پر سوز و محتوای اوست که در ایام عزاداری‌سید الشهدا«ع»،مساجد، تکایا و مجالس سوگواری را با کتیبه‌هایی که این اشعار،بر روی‌آنها نقش بسته است، سیاهپوش می کنند.شهرت محتشم،بیشتر به خاطر همین ترکیب بنداو درباره حادثه عاشوراست که در دوازده بند،سروده شده و بارها به صورتهای مختلف‌چاپ شده است.دیگران هم به تبعیت از او،به سرودن ترکیب بندهایی درباره حماسه‌کربلا پرداخته‌اند.بند اول از ترکیب بند محتشم چنین است:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است

کز زمین، بی نفخ صور

برخاسته تا عرش اعظم است

---

[397] کشف الغمة، ص 214، بحارالانوار، ج 45، ص 331.

[398] معارف و معاریف،ج 4،ص 1990.

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

گویا طلوع می‌کند از مغرب،آفتاب

کاشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین،نور مشرقین

پرورده کنار رسول خدا حسین [۳۹۹]

236- شفای چشم از خاک زائر کربلا!

«پدرخانم آیة الله گلپایگانی با اینکه پیر بود ولی چشمِ جوانی داشت.من‌دیدم که در مسجدِ بالاسرِ آن زمان که تاریک بود،در سن نودسالگی‌بدون عینک قرآن می‌خواند.»ایشان تعریف کرد که من به همراه آیة اللهگلپایگانی در اربعین به کربلا رفتیم.ما از بصره سوار قطار شدیم.قطارهاصندلی نداشت ویک اتاقی بود که من وآقای گلپایگانی در آن نشسته‌بودیم.ناگهان عربهای بادیه نشین ریختند در قطار وقطار پر شد وحرکت‌کرد.یکی از عربها پایش را توی دامن من دراز کرده بو.من اول ناراحت‌شدم ولی بعد گفتم زوّار حسین(ع)است.

[399] گلواژه،ج 2،ص 131،منتخب التواریخ،ص 333

به این فکر افتادم که این زوّار حسین(ع)است.لذا همه‌اش تبرّک‌است.پای پیاده آمده بود ولای انگشتان پایش گِل بود.بدون اینکه آن‌عرب بفهمد، یک مقدار از آن گِل را گرفتم و به پشت چشمم مالیدم‌وناگهان دیدم که عینک نمی‌خواهم.نزدیک را می‌بینم.دور رامی‌بینم.وضع بینایی ام عالی است.»[400]

-237

خوابی که تعبیر شد!

من(فرزند شاه آبادی‌بزرگ) من از ایامی که در نجف در خدمت‌امام‌خمینی «رض»بودم،خاطرهٔ جالی دارم.قبل از تشریف فرمائی امام به‌نجف،شبی خواب دیدم که در ایران آشوب وجنگ است.بخصوص درخوزستان.

سرتمامی نخلهای خرما یا قطع شده بود ویا سوخته بود.در این جنگ‌یکی از نزدیکانم شهید شده بود.-که البته برادرم حاج آقا مهدی درجنگ شهید شد.-جنگ که خیلی طولانی شده بود با پیروزی ایران تمام‌شد.در تمام مدت جنگ من چنین تصور می‌کردم که جنگ میان حضرت‌سید الشهداء(ع) ودشمنانش است.وقتی جنگ تمام شد،پرسیدم:آقاامام حسین(ع)کجاهستند؟طبقه بالای ساختمانی را بمن نشان دادند که‌دواطاق داشت.یکی در سمت راست ویکی در سمت چپ بود.من به‌آنجا رتم وخدمت حضرت سید الشهداء(ع)مشرف شدم وعرض ادب‌کردم.درهمین حین از خواب بیدارشدم.

پس از تشریف فرمائی امام به نجف این خواب را برای ایشان تعریف‌کردم.ایشان تبسمی کرده فرمودند:این جریانها واقع خواهدشد.پرسیدم:چطور آقا؟فرمود:بالاخره معلوم می‌شود این‌بساط!من دوباره اصرار کردم وسرانجام ایشان فرمودند:من یک‌نکته بتو بگویم ولی باید تا زمانی که زنده هستم جائی‌نگوئی!زمانیکه در قم خدمت مرحوم والدت بودم،بسیاربایشان علاقه داشتم بطوریکه تقریبا نزدیکترین فرد به ایشان‌بودم.وایشان هم مرانامحرم نسبت به اسرار نمی‌دانستند.روزی‌برای من مسیر حرکت وکار را بیان کردند.حالا البته زوداست.وتا آن زمان که این مسیر شروع شود،زود است.امّامی‌رسد.[401]

238- داستان حاج عبدالرحیم آبگوشتی

در محلهٔ یهودیها

---

[400] منبع: www.almazaheri.ir

[401] عارف کامل

درشیراز مرحوم حاج محمد رحیم ایزدی معروف به آبگوشتی زندگی‌می‌کرد که هر روز زیارت عاشورا می‌خواند وشب پس از نمازجماعت‌یک یا دونفر روضه خوان می‌آورد که روضه می‌خواند وبعد سفره‌آبگوشت را پهن می‌کردند.هرکه می‌خواست با خود می‌برد وهرکه‌می‌خواست سرسفره غذا می خورد.

پسرش می‌گوید که :پدرم مریض شد وبما گفت که مرابه مسجدببرید.دوست دارم در مسجد بمیرم.ماهم اورا به مسجد بردیم.شبی‌حالش خیلی بد شد وچون احتمال مردنش را دادیم ،اورا بخانه‌برگرداندیم.اودرحال مردن بود وماهم گوشه‌ای ایستاده وگریه می‌کردیم‌ودرباره کفن ودفن وکارهای بعد از آن مذاکره می‌نمودیم.سحر که شدناگاه مارا صدازد.وقتی نزدش رفتیم‌دیدیم که عرق زیادی کرده است‌وگفت:آسوده باشید وبروید بخوابید که من نمی‌میرم وخوب می‌شوم.

بعدها تعریف کرد که درحال مردن خودرادرمحلۀ یهودیها دیدم واز بوی‌بد آنهادر اذیت بودم.من ناراحت شده وبه درگاه خدا نالیدم.ندا آمد که‌اینجا محل ترک کنندگان حج است!گفتم:پس توسلات وخدمات من به‌امام حسین(ع)چه میشود؟ناگاه آن منظرۀ هول‌انگیز رفت وتبدیل بجای‌فرح بخشی شد.وگفتند که :خدمات تو پذیرفته شد وبه شفاعت‌حضرت،ده سال برعمرت افزوده شد تا حج واجب را بجا آوری.[۴۰۲]

239- ایه الله مظاهری فرمودند:

رسوخ حرارت محبت امام حسین(ع) در دل مؤمنین

اوّلین امتیازی که پیغمبر اکرم«صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم» گوشزد کرده‌اند و تا روز قیامت نیز باقیست، این است که علاقۀ خاصی راجع به امام حسین«سلام‌الله‌علیه» در دل همگان وجود دارد. پیغمبر اکرم«صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم» می‌فرمایند: عشق و حرارتی در دل مردم و مؤمنین راجع به امام حسین«سلام‌الله‌علیه» هست که خاموش شدنی نیست:

[إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَداً»[403]

از نظر فضیلت، همۀ چهارده معصوم مانند یکدیگر هستند. از نظر علم، قدرت، شجاعت و.... و همچنین از نظر اینکه هرکدام وظیفۀ خود را به درستی شناخته و صد در صد به آن عمل نمودند، همه مثل هم هستند، چنانکه در زیارت جامعۀ کبیره می‌خوانیم: «خَلَقَکُمُ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِکُمْ فَجَعَلَکُمْ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ»[۴۰۴]

[402] داستانهای شگفت شهید دستغیب

[403] مستدرک‌الوسائل، ج 10، ص 318

[404] من‌لایحضره‌الفقیه، ج 2، ص 613

همهٔ شما مثل هم هستید و همگی نورهایی در عرش خداوند بودید و خداوند متعال بر ما منّت گذاشت و آن انوار مقدّس را به عالم ناسوت و در ابدان مطهّر شما قرار داد. ابدانی که قرآن کریم درباره‌اش می‌فرماید: «فی بُیُوت ٍأَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ». [405]

امّا محبّت و عشق و علاقهٔ مردم به امام حسین«سلام‌الله‌علیه»، امتیازی برای ایشان به شمار می‌رود. حرارت محبّت امام حسین«سلام‌الله‌علیه» در دل‌ها به اندازه‌ای است که راجع به امیرالمؤمنین علی«سلام‌الله‌علیه»، و امام حسن مجتبی«سلام‌الله‌علیه» یا حتّی شخص پیغمبر اکرم«صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم» نیست. نام مبارک امام حسین«سلام‌الله‌علیه»، دل‌های مردم، خصوصاً شیعیان را دگرگون می‌کند. به همین علّت، در میان مردم، علاقهٔ خاصی نسبت به زیارت ابی عبدالله الحسین«سلام‌الله‌علیه»، وجود دارد.

نقل شده است: متوکّل عباسی، که امیرالمؤمنین«سلام‌الله‌علیه» در نهج‌البلاغه پیش‌گویی می‌کنند و از او به عنوان شقی‌ترین افراد در بنی‌العباس نام می‌برند، دستور داد هرکه می‌خواهد به زیارت امام حسین«سلام‌الله‌علیه» برود، باید دست راستش را بدهد. با این وجود، شیعه فوج فوج برای زیارت می‌آمدند و در مقابل جلاد دست خود را دراز می‌کردند تا قطع کند و آنگاه به زیارت می‌رفتند. یک کسی آمد و دست چپش را جلو آورد. جلاد گفت: باید دست راستت را بدهی. آن شخص پاسخ داد: دست راستم را سال گذشته در راه امام حسین«سلام‌الله‌علیه» دادم و الان می‌خواهم دست چپم را بدهم تا به زیارت بروم.[406]!

240– ایه الله مظاهری:

تربت امام حسین«ع»، شفای دردها

امتیاز دوّمی که امام حسین «سلام‌الله‌علیه» دارند، تربت ایشان است. این امتیاز نیز خاصّ آن امام بزرگوار است، چنان‌که هیچ کس حق ندارد از روی قبور مطهّر ائمّهٔ بقیع، خاک بردارد. حتّی کسی اجازه ندارد خاک قبر منوّر امیرالمؤمنین «سلام‌الله‌علیه» را بردارد یا بخورد، اما برداشتن و یا خوردن کمی از تربت امام حسین«سلام‌الله‌علیه»، به عنوان شفا و استشفاء، خوب است و در روایات مختلفی وارد شده است که معصومین«سلام‌الله‌علیهم» فرمودند: «وَ الشِّفَاءَ فِی تُرْبَتِهِ» [407]

این مطلب، از امتیازات خاصّ امام حسین«سلام‌الله‌علیه» است که در خاک کربلا، چهار فرسخ در چهار فرسخ، تربت و مایهٔ شفا قرار داده شده است. علاوه بر اینکه در روایت وارد شده که تربت امام حسین«سلام‌الله‌علیه» موجب شفاست، به تجربه نیز اثبات شده است که تربت اباعبدالله الحسین«سلام‌الله‌علیه»، دردهای بی درمان را شفا می‌دهد. بزرگی می‌گفت: یک زالو در گلوی کسی رفته بود و نزدیک بود خفه شود، من مقداری تربت در حلق او ریختم، ناگهان آن زالو بیرون آمد.[408]

---

[405] نور: 36

[406] www.almazaheri.ir

[407] الأمالی‌للطوسی، ص 317

[408] www.almazaheri.ir

241– ایه الله مظاهری:

«مطلوبیت همیشگی عزارادی امام حسین«ع

ویژگی خاصّ دیگری که در مورد امام حسین«سلام‌الله‌علیه» منحصر بفرد است، سفارش مؤکّد و فراوان به عزاداری و زیارت ایشان است. عزاداری و گریه کردن در روز شهادت و عزای اهل بیت«سلام‌الله‌علیهم»، لازم و شایسته است. عزاداری در سال‌روز رحلت پیغمبر اکرم و شهادت امیرالمؤمنین و شهادت حضرت زهرا«سلام‌الله‌علیم»، بسیار به‌جا و نیکوست. امّا برای هیچ‌کدام از معصومین«سلام‌الله‌علیهم» به اندازۀ عزاداری برای امام حسین«سلام‌الله‌علیه» سفارش نشده است.

در زمان امام صادق«سلام‌الله‌علیه» نمی‌گذاشتند کسی عزاداری کند، ولی امام صادق«سلام‌الله‌علیه» مقیّد بودند که اگر یک مداحی پیدا کنند، جلسۀ عزا برپا نمایند. در همان محل پرده می‌کشیدند و زن‌ها این طرف و مردها آن طرف قرار می‌گرفتند و مداح شروع به روضه خوانی می‌کرد و امام صادق«سلام‌الله‌علیه»، بلند بلند گریه می‌کردند. اگر مداح می‌خواست عزاداری را تمام کند، امام«سلام‌الله‌علیه» از او می‌خواستند که مقداری بیشتر بخواند. [409]]

همۀ ائمۀ طاهرین«سلام‌الله‌علیهم» به امثال این عزاداری‌ها مقیّد بودند. نه تنها اهل بیت«سلام‌الله‌علیهم» برای امام حسین«سلام‌الله‌علیه» عزاداری می‌کردند، بلکه خداوند متعال و جبرئیل برای حضرت آدم و حضرت موسی«سلام‌الله‌علیهما» مصیبت امام حسین«سلام‌الله‌علیه» را خوانده‌اند و آن دو پیامبر و بسیاری از انبیای دیگر برای امام حسین«سلام‌الله‌علیه»، گریه کرده‌اند.[410]

ثواب عزاداری امام حسین«سلام‌الله‌علیه» نیز شگفت‌آور است. راوی می‌گوید: خدمت امام صادق«سلام‌الله‌علیه» رفتم. حضرت فرمودند: جلسۀ عزا و ذکر مصائب ما را برپا می‌کنید؟ گفتم: بله. امام فرمودند: این کار احیای امر ولایت است و به این جلسات اهمیّت دهید. سپس تأکید کردند: هرکسی، در نزد او از ما یاد شود و به قدر بال مگسی گریه کند و اشک از چشمانش خارج شود، بهشت برای او واجب می‌شود. [[411]]

نظیر این روایت، فراوان است. البته به قول امام صادق«سلام‌الله‌علیه»، این جلسات «احیای امر ولایت» است. امام حسین«سلام‌الله‌علیه» اسلام را زنده کردند و اسارت خانوادۀ ایشان، آن را سرتاسری کرد و ابقاء خون امام حسین«سلام‌الله‌علیه»، به وسیلۀ عزاداری‌هاست. عزاداری برای همۀ ائمّۀ طاهرین«سلام‌الله‌علیهم» ثواب دارد و باید برقرار باشد؛ امّا راجع به عزاداری امام حسین«سلام‌الله‌علیه»، باید اهمیّت فوق‌العاده‌ای بدهیم؛ همان‌گونه که ائمۀ طاهرین«سلام‌الله‌علیهم» نیز در ماه محرّم و مخصوصاً در دهۀ اوّل آن تبسّم نداشتند، سیاه‌پوش بودند و عزاداری می‌کردند، ما نیز باید در مواقع مختلف، جلسات عزاداری و روضه‌خوانی برپا نماییم.[412]

242– ایه الله مظاهری:

---

[409] ثواب الأعمال، ص 84

[410] بحار الأنوار، ج 44، صص 245-242؛ جامع الأخبار، ص 23 و...

[411] اللهوف، ص 24

[412] www.almazaheri.ir

:امام صادق«سلام‌الله‌علیه» در شعری که منسوب به ایشان است، می‌فرمایند

تَعْصِی الْإِلَهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ   هَذَا مُحَالٌ فِی الْفِعَالِ بَدِیعٌ»

[لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقاً لَأَطَعْتَهُ   إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ یُحِبُّ مُطِیعٌ» [

حضرت می‌فرمایند: گناه می کنی و اظهار محبت می کنی؟! اگر کسی به راستی محبّت به کسی دارد، باید مطیع او باشد. این مطلب را امام صادق«سلام‌الله‌علیه» راجع به خداوند فرموده است، ولی راجع به اهل بیت«سلام‌الله‌علیهم» نیز قضیه به همین صورت است.

بارها به همگان، مخصوصاً به جوان‌ها گفته‌ام و اکنون تکرار می کنم که شیعیان الحمدالله تاسرحدّ عشق، اهل بیت«سلام‌الله‌علیهم» را دوست دارند و این عالی است و باید شکرگزار این نعمت خود باشند، اما متأسفانه در اطاعت و متابعت از امام حسین«سلام‌الله‌علیه» و اهل بیت«سلام‌الله‌علیهم» کمبود و کاستی فراوانی وجود دارد.

امام حسین«سلام‌الله‌علیه» در ظهر روز عاشورا نماز جماعت خوانده‌اند، ما هم برای تأسّی به ایشان باید به نماز اوّل وقت و جماعت اهمیّت دهیم. کسی نمی‌تواند مدّعی شود من حسینیم، امّا راجع به نماز بی‌تفاوت باشد.

در روز عاشورا وقتی به ایشان گفتند ظهر شده و وقت نماز است، امام حسین«سلام‌الله‌علیه» تبسّم کردند و به آن فرد فرمودند: خداوند تو را از نمازگزاران حساب کند. امام حسین«سلام‌الله‌علیه» نماز عجیبی در جبهه و در وسط میدان که تیر مثل باران می‌بارید، خواندند. معنای این حرکت امام«سلام‌الله‌علیه» این است که ما نیز باید نمازخوان باشیم و به نماز در همهٔ حالات اهمیّت بدهیم. همهٔ زائران امام حسین«سلام‌الله‌علیه» و کسانی که زیارت حضرت را می‌خوانند، در زیارت ایشان می گویند: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَیْتَ الزَّكَاةَ [وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ» [

شهادت می‌دهیم که شما نماز خواندید، نماز را زنده کردید، اهل خدمت به خلق خدا بودید و امر به معروف و نهی از منکر کردید.

امام حسین«سلام‌الله‌علیه» همه چیز، حتّی فرزند شیرخوارهٔ خود را برای احیای دین و حفظ آن فدا کردند، ما نیز باید با ایثار و گذشت و فداکاری راجع به دین، در تقویت و زنده‌نگه داشتن آن گام برداریم. باید راجع به سایر مسلمان‌ها، به هر اندازه که می‌توانیم کمک و مساعدت کنیم. در عمل باید همگی مطیع امام حسین«سلام‌الله‌علیه» باشیم و امر به معروف و نهی از منکر کنیم.

مسلمانان و مخصوصاً شیعیان باید با هم آشتی باشند و با صلح و صفا و صمیمیّت زندگی کنند. باید قهر و بی‌اعتنایی، غیبت، تهمت، شایعه پراکنی و ... در بین آنان وجود نداشته باشد.

امام حسین«سلام‌الله‌علیه» با وجود مشکلات و خطرات فراوان به کربلا آمدند تا عفّت و عصمت را زنده کنند، ما نیز باید فضائل مهمّ حیا، عفّت و غیرت را در خانه و اجتماع و مخصوصاً برای زن و فرزندان خود زنده کنیم. همه باید به حجاب و عفاف و مخصوصاً به چادر اهمیّت بدهند. فساد اخلاقی، بی حجابی، بی‌عفتی و بی‌غیرتی باید در جامعهٔ ارادتمند به امام حسین«سلام‌الله‌علیه»نباشد. معنا ندارد کسی خود را مرید امام حسین«سلام‌الله‌علیه» بداند و به ایشان اظهار ارادت کند، امّا زن و فرزندان او بدحجاب و یا بی حجاب باشند!

زنان و دخترانی که تا سرحدّ عشق، حضرت زهرا«سلام‌الله‌علیها» را دوست دارند، امّا چادر سر کردن را سخت می‌دانند، حتّی آن را بی‌ارزش و خرافه قلمداد می کنند، چگونه می توانند ادّعا کنند که محبّت حقیقی حضرت فاطمه«سلام‌الله‌علیها» هستند؟ کار به جایی

رسیده که گاهی دخترها از ازدواج با یک مرد باغیرت که زن چادری می‌خواهد منصرف می‌شوند، مبادا چادری شوند! یعنی بین ازدواج و بی‌چادری، بی‌چادری را انتخاب می کنند. .[۴۱۳]

-243

شخصیت زینب کبری سلام الله علیها

این بانوی قهرمان درسال 5 هجری در مدینه از مادری چون زهراءس وپدری چون علیع متولد شد. پیغمبراکرمص نام او را از طرف‌خداوند، زینب نهاد. بعد فرمود:

«حاضرین به غائبین برسانند که حرمت این دختر را نگه دارند. زیرا اوهمانند خدیجه کبری است.»

هنگامی که سلمان برای تبریک ولادت زینب به خانهٔ علی (ع) رفت،دید که علی (ع) ساکت و ناراحت است. وقتی علت را پرسید.علی (ع) داستان کربلا را برای او تعریف نمود.

آمده است که در هنگام گریهٔ زینب در طفولیت، فقط در آغوش‌حسین (ع) آرام می گرفت. زهراء این قضیه را برای رسول‌خدا ص تعریف کرد. حضرت آهی کشید و به گریه افتاد و ماجرای کربلا را برای فاطمه س بیان نمود.

در سنین ازدواج با عبداللّه بن جعفر ازدواج نمود و شرط کرد که هرگاه‌حسین (ع) به سفر برود، او حق داشته باشد که همسفر
برادرش باشد.

زینب حضور هفت معصوم را درک کرد و خود «مادر شهید و عمهٔ‌شهید و خواهر شهید و فرزند شهید» بود.

عبادت:

او آنچنان اهل عبادت بود «که حسین به او فرمود: مرا در نماز شب‌فراموش نکن» و «امام سجادفرمود: در اسارت، عمه‌ام نمازهای‌واجب و مستحب را ترک نکرد و گاهی از گرسنگی نماز را نشسته‌می‌خواند.»

---

413 www.almazaheri.ir

صبر:

او زنی بسیار صبور بود «وقتی در گودال قتلگاه گمشدهٔ خود را می‌بیند،می گوید: «اَللّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنّا هذَا الْقُربان» بار الها این قربانی را از ما قبول‌بفرما.

تسلیم و رضا نگر که آن دخت بتول

در مقتل کشتگان چو فرمود نزول

شکرانه سرود کای خداوند جلیل

قربانی ما به پیشگاه تو قبول

«در مقابل ابن زیاد که به زینب گفت: دیدی خدا با برادرت چه کرد؟فرمود: مارأیتُ الاّ جمیلاً من فقط زیبائی و لطف خدا را دیدم».

ای به یکروز مادر دو شهید

وی فدای دو نازنین پسرت

ای که در طول کمتر از یک روز

ماند هفتاد داغ بر جگرت

آبروی حسین بودی تو

بخدا شد حسین مفتخرت

«سهمیه آب خود را در کربلا به کودکان می‌داد. و در طول راه کوفه وشام، سهمیه غذای خود را به دیگران می‌داد.»

حجاب وعفت:

زینب کبری عفت خویش را حتی در سخت ترین شرایط به نمایش گذاشت. او در دوران اسارت و در حرکت از کربلا تا شام سخت بر عفت خویش پای می‌فشرد. مورخین نوشته‌اند: « وهی تستر وجهها بکفها، لان قناعها قد اخذ

منها (جزائری، الخصائص الزینبیه، ص345)؛ او صورت خود را با دستش می‌پوشاند چون روسریش از او گرفته شده «.بود

:شاعر عرب به همین قضیه اشاره کرده و می گوید

ورثت زینب من امها

کل الذی جری علیها وصار

زادت ابنه علی امها

تهدی من دارها الی شر دار

تستر بالیمنی وجهها فان

اعوزها الستر تمد الیسار

زینب تمامی آن چه را بر مادر گذشت به ارث برد، منتهی دختر سهم اضافه‌ای برداشت که از خانه‌اش به بد ترین » خانه حرکت کرد (به اسارت رفت)

« .صورت را[در اسارت] با دست راست می‌پوشاند و اگر نیاز می شد،از دست چپ هم بهره می‌برد

و آن بانوی بزرگوار بود که برای پاسداری از مرزهای حیا و عفاف بر سر یزید فریاد می‌آورد که « ا من العدل یا ابن الطلقاء تحذیرک حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول الله سبایا؟ قد هتکت ستورهن و ابدیت وجوههن [۴۱۴]؛ ای پسر آزاد شده‌های[جدمان پیامبراسلام] آیا این از عدالت است که زنان و کنیزکان خویش را پشت پرده نشانی، و دختران رسول خدا صلی الله علیه وآله را به صورت اسیر به این سو و آن سو بکشانی؟ نقاب آنان را دریدی و صورت‌های آنان را آشکار ساختی

.مهمتر در چند مورد، زینب علیهاالسلام از جان امام سجاد علیه السلام دفاع کرد و تا پای جان از او حمایت نمود

[414] محمد باقر مجلسی، بحارالانوار،(بیروت، داراحیاء التراث العربی)، ج45، ص134

الف- در روز عاشورا؛ هنگامی که امام حسین علیه السلام برای اتمام حجت، درخواست یاری نمود، فرزند بیمارش امام زین العابدین علیه السلام روانه میدان شد. زینب با سرعت حرکت کرد تا او را از رفتن به میدان نبرد باز دارد، امام حسین علیه السلام به خواهرش فرمود: او را باز گردان، اگر او کشته شود نسل پیامبر در روی زمین قطع می گردد. [۴۱۵]

ب- بعد از عاشورا در لحظه هجوم دشمنان به خیمه‌ها شمر تصمیم گرفت امام سجاد علیه السلام را به شهادت برساند، ولی زینب علیهاالسلام فریاد زد: تا من زنده هستم نمی‌گذارم جان زین العابدین در خطر افتد. اگر می‌خواهید او را بکشید، اول مرا بکشید، دشمن با دیدن این وضع، از قتل امام علیه السلام صرف نظر کرد. [۴۱۶]

ج- زمانی که ابن زیاد فرمان قتل امام سجاد علیه السلام را صادر کرد، زینب علیهاالسلام آن حضرت را در آغوش کشید و با خشم فریاد زد: ای پسر زیاد! خون ریزی بس است. دست از کشتن خاندان ما بردار. و ادامه داد:« والله لا افارقه فان قتلته فاقتلنی معه؛ به خدا قسم هرگز او را رها نخواهم کرد؛ اگر می‌خواهی او را بکشی مرا نیز با او بکش.»

ابن زیاد به زینب نگریست و گفت: شگفتا از این پیوند خویشاوندی، که دوست دارد من او را با علی بن الحسین بکشم. او را واگذارید

علم ودانش:

زینب که در دامان علم ناب و خالص الهی تربیت شده بود، عالمه وفهیمه و کنیه‌اش «عقیله بنی هاشم» و «صاحب الشوری» بود. وقتی دردروازه کوفه سخنرانی می‌کرد، راوی می‌گوید گویا علیع بود که‌خطابه می‌خواند. در این هنگام امام سجاد (ع) به او فرمود: عمه آرام‌بگیر! تو عالمه هستی بدون اینکه درس خوانده باشی و فهمیده هستی‌بدون اینکه از کسی یاد گرفته باشی. وقتی نیزه‌دار درحالی که سرمقدس‌امام را بر نیزه زده بود،رجز می‌خواند

---

[415] بحارالانوار، ج45، ص46

[416] همان، ج45، ص61

که:منم صاحب قاتل کسیکه نیزه‌دراز داشت!منم قاتل کسیکه ....زینب بر او فریاد زد وفرمود:اینهارانگو!بلکه بگو:منم کشندۀ کسیکه در گهواره جبرئیل رشد کرد!منم قاتل کسیکه میکائیل واسرافیل،خادم او بودند!منم قاتل کسیکه ازشهادتش،عرش رحمن به لرزه درآمد!...»

«ابن عباس از زینب حدیث نقل می کرد ومی گفت:حَدَّثَنی عَقیلَنا زَیْنَببِنْتِ عَلِیّ.»

صبر

. در زیارتنامه آن حضرت می‌خوانیم:« لقد عجبت من صبرک ملائکه السماء؛ ملائکه آسمان از صبر تو به شگفت آمدند.» مخصوصا در ماجرای کربلا آن چنان صبر و رضا و تسلیم از خود نشان داد، که صبر از روی او خجل است

سلام بر تو ای کسی که صبر شد حقیر تو

نــــدیـــده بـــعـــد فاطـــمـــه جـــهـــان زنـــی نـظیر تو

در مجلس ابن زیاد؛ آن گاه که آن ملعون با نیش زبانش نمک به زخم زینب می‌پاشد و برای آزردن او می گوید:«کیف رایت صنع الله باخیک واهل بیتک[417]؛ کار خدا را با برادر و خانواده‌ات چگونه یافتی؟» او در واقع با تعریض می‌خواهد بگوید که دیدی خدا چه بلایی به سرتان آورد؟ زینب علیهاالسلام در پاسخ درنگ نمی کند، با آرامشی که از صبر و رضای قلبی او حکایت داشت فرمود:« ما رایت الا جمیلا([418]) جز زیبایی ندیدم.» ابن زیاد از پاسخ یک زن اسیر در شگفت می‌ماند، و ا ز این همه صبر و استقامت و تسلیم او در مقابل مصیبت‌ها متعجب می‌شود .و قدرت محاجه را از دست می‌دهد

ای زینبی که محنت عالم کشیـده‌ای

غیر از بلا و درد به عالم چه دیده‌ای؟

یارب زنی و این همه استواری و علو

---

[417] بحارالانوار، ج45، صص115- 116

همان، ص116 [418] .

چــون زینـــب صبــور مگــر آفریـده‌ای؟

ایثار زینب

زینب مجلله دراین صفت نیز گوی سبقت را از دیگران ربوده است. او برای حفظ جان دیگران، خطر را به جان می‌خرد و در تمام صحنه‌ها، دیگران را بر خود مقدم می‌دارد.

او در ماجرای کربلا حتی از سهمیه آب خویش استفاده نمی‌کرد و آن را نیز به کودکان می‌داد. در بین راه کوفه و شام، با این که خود گرسنه و تشنه بود، ایثار را به بند کشیده و آن را شرمنده ساخت. امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید:«انها کانت تقسم ما یصیبها من الطعام علی الاطفال لان القوم کانوا یدفعون لکل واحد منا رغیفاً من الخبز فی الیوم واللیله (۴۱۹)؛ عمه‌ام زینب[در مدت اسارت]، غذایی را که به عنوان سهمیه و جیره می‌دادند، بین بچه‌ها تقسیم می‌کرد، چون در هر شبانه روز به هر یک از ما یک قرص نان می‌دادند

او سختی‌ها و تازیانه‌ها را به جان خود می‌خرید و نمی‌گذاشت بر بازوی کودکان اصابت کند.

برای حفظ جان کودکانت در بر دشمن

به پیش تازیانه بازوی خود را سپر کردم

شجاعت زینب

زینب که خود چنین دیدی دارد، و در خانواده شجاع تربیت شده است، از شجاعت حیدری بهره مند است. او به« لبوه الهاشمیه (۴۲۰)؛ شیر زن هاشمی» لقب گرفته است و چون مردان بر سر دشمن فریاد می‌زند، توبیخشان می‌کند، تحقیرشان می‌کند، و از کسی هراسی به دل ندارد. او از برق شمشیر خون چکان آدمکشان واهمه ندارد، در آن روز فراموش نشدنی، در میان آن همه شمشیر و آن همه کشته فریاد می‌زند که آیا در میان شما یک مسلمان نیست؟ در مجلس ابن زیاد، بدون توجه به قدرت ظاهری او گوشه‌ای می‌نشیند و با بی اعتنایی به سؤالات او تحقیرش می‌کند، او را «فاسق» و«فاجر» معرفی می‌کند و می‌گوید:

---

[419] ریاحین الشریعه، ج3، ص62 .

[420] زیارت نامه حضرت زینب علیهاالسلام

الحمدلله الذی اکرمنا بنبیه محمد صلی الله علیه وآله وطهرنا من الرجس تطهیراً وانما یفتضح الفاسق ویکذب » الفاجر وهو غیرنا (۴۲۱)؛ سپاس خدای را که ما را با نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وآله گرامی داشت، و از «.پلیدی‌ها پاک نمود. همانا فقط فاسق رسوا می‌شود، و بدکار دروغ می‌گوید، و او غیر ما می‌باشد

و همچنین در مقابل یزید و دهن کجی‌ها و بد زبانی‌های او، شجاعت حیدری را به نمایش گذارده، چنین می‌گوید: «لئن جرت علی الدواهی مخاطبتک انی لاستصغر قدرک واستعظم تقریعک واستکبر توبیخک (32)؛ اگر فشارهای روزگار مرا به سخن گفتن با تو واداشته[بدان که] قدر و ارزش تو در نزد من ناچیز است، ولیکن سرزنش تو را «.بزرگ شمرده و توبیخ کردن تو را بزرگ می‌دانم

صدای زنده علی به صوت دلپذیر تو

اسیر شام بودی و یزید شد اسیر تو

فصاحت و بلاغت

هر خطیبی بخواهد فصیح و بلیغ سخن بگوید، علاوه بر استعداد ذاتی، باید بارها تمرین عملی انجام دهد، همچنین در حین خطابه لازم است از نظر روانی و جسمانی کاملا آماده باشد تا بتواند خطبه‌ای فصیح و بلیغ ادا کند. و .مستمعین باید با او هماهنگ باشند والا یارای سخن گفتن نخواهد داشت تا چه رسد به این که فصیح و بلیغ بگوید

زینب بدون آن که دوره دیده و یا تمرین خطابه کرده باشد و در حال تشنگی، گرسنگی، خستگی اسارت، و از نظر روانی داغ دار، آواره و تحقیر شده با کسانی سخن می‌گوید که نه تنها با او هماهنگ نیستند بلکه حتی سنگ و خاکروبه بر سر او ریخته‌اند، با این حال صدای زینب بلند می‌شود که:«ای مردم کوفه! ای نیرنگ بازان و بی وفایان . . .» سخنان زینب علیهاالسلام چنان بود که وجدان خفته مردم را بیدار کرد و صدای گریه از زن و مرد و پیر و جوان .و خردسال بلند شد

---

[421] بحارالانوار، ج45، صص154- 115

خزیم اسدی می‌گوید: متوجه زینب شدم، به خدا سوگند زنی را که سر تا پا شرم و حیا باشد، سخنران تر از او ندیدم، گویی زینب از زبان علی علیه السلام سخن می‌گفت.

و همو می‌گوید: پیر مردی را در کنار خود دیدم که بر اثر گریه محاسنش غرق اشک شده بود و می‌گفت: پدر و مادرم فدای شما باد، پیرمردان شما بهترین پیرمردها، جوانان شما برترین جوان‌ها و زنان شما نیکوترین زنان هستند. نسل شما بهترین نسلی است که نه خوار می‌گردد و نه شکست می‌پذیرد.

شیخ جعفر نقدی (ره) می نویسد:

)) می گویم : و این حذلم بن کثیر (راوی این خبر) از فصحاء و سخنوران و نیکو گفتاران عرب است که که از فصاحت و زبان آوری و نیکو گفتاری و از بلاغت و رسایی سخن و مطابق اقتضای مقام و مناسب حال مخاطب سخن گفتن زینب تعجب نموده و به شگفت آمده ، و از براعت و برتری فضل و کمال و علم و دانش و شجاعت ادبیه و دلاوری پسندیده آن مخدره ، حیرت و سرگردانی او را فرا گرفته ، به طوری که نتواسته او را (به کسی) تشبیه و مانند نماید، مگر به پدرش سید و مهتر هر بلیغ و فصیحی .

پس (از این رو) گفته : ((کانها تفرع عن لسان امیرالمؤ منین)) ؛ یعنی گویا علیا حضرت زینب (س) (سخنانش را در کوفه) از زبان امیرالمؤ منین (ع) قصد و آهنگ می نمود، و هر که درباره کربلا و در احوال و سرگذشت های حسین (ع) کتابی نوشته ، این خطبه و سخنرانی را نقل نموده است .

و جاحظ در کتاب خود ((البیان و التبیین)) آن را از خزیمه الاسدی روایت نموده که خزیمه گفته : ((زنان کوفه را در آن روز دیدم به پا ایستاده (برکشته شدگان در کربلا) ندبه و زاری و شیون می نمودند، در حالی که گریبان ها (شان را) می دریدند

رحلت:

بعد از حادثۀ کربلا، او در مجالس و محافل، سخنرانی می کرد و علیه‌حکومت وقت افشاگری می‌نمود. خبر به یزید رسید و او دستور تبعیدزینب س را به شام (و طبق روایتی به مصر) صادر کرد. زینب بعد ازیکسال از حادثۀ کربلا،در سن 56 سالگی درگذشت.

درباره کیفیت رحلت زینب کبری امده که سر ظهر زینب س پیراهن خونین امام حسین (ع) را بر سینه می فشرد و زیر افتاب می گفت:حسین حسین .حسین. تا اینکه رحلت نمود.

حضرت زینب(س) چگونه و در کجا چشم از جهان فرو بست؟

در مورد محل دفن حضرت زینب(س) سه قول هست:

1. حضرت زینب(س) به مدینه آمد و پس از ورود به مدینه پیوسته عزادار و گریان بود تا این که پس از یک سال و نیم در همان مدینه از دنیا رفت و در همان جا دفن شد. اکنون از قبر آن بانوی محترمه، اثری در دست نیست. این قول را علامه سید محسن امین اختیار کرده و از اقوال دیگر معتبرتر می داند.

2. حضرت زینب(س) پس از ورود به مدینه، در مجالس و محافل سخن می گفت و مظالم و جنایات یزیدیان را بازگو می کرد. فرماندار مدینه ماجرا را به یزید نوشت و او دستور داد زینب را مخیر سازند تا هر شهری که می خواهد (غیر از مکه و مدینه) برود. حضرت زینب به شام رفت و در آن جا اقامت کرد و پس از چندی در همان جا از دنیا رفت. البته برخی احتمال داده اند قبری که در شام است، قبر زینب صغری (ام کلثوم) است، نه قبر زینب کبری.

3. زینب (س) به علت افشاگری علیه دستگاه بنی امیه، مجبور شد که مدینه را ترک کند. از این رو مصر را انتخاب کرد و در آن جا رحل اقامت افکند و همان جا از دنیا رفت. سیده زینب در شهر قاهره هم اکنون زیارتگاه مجلل و با شکوهی است و...))، [۴۲۲]

بنابراین نمی‌توان به صورت یقینی گفت که قبر حضرت زینب(س) در شام است و اگر مسلّم باشد که آنان در شام دفن شده‌اند در این صورت می‌توان پرسید که آیا آنان دوباره به شام برگشته‌اند؟ در این مورد برخی از مورّخان نوشته‌اند که حضرت زینب کبری(س) در اثر قحطی در مدینه و یا واقعه‌ی «حرّه» به همراه شوهرش عبداللّه به شام آمد و در آن‌جا وفات یافت و واقعه «حرّه» این است که در سال 62 هجری قمری مردم مدینه یزید را از حکومت خلع و حاکم اموی مدینه را عزل کردند. این خبر به یزید رسید. یزید، مسلم بن عقبه

---

[422] زندگانی حضرت فاطمه(س) و دختر آن حضرت، سید هاشم رسولی محلاتی

را با 12 هزار نفر به سوی مدینه فرستاد. نیروهای مسلم بن عقبه در شرق مدینه در مکانی به نام حرّه مستقر شدند و از آن جا به شهر حمله و شهر را قتل و غارت کردند.[۴۲۳]

آن چه باید در این گونه موارد مورد توجه واقع شود این است که دشمن همواره تلاش می‌کرد تا اقلیت شیعه را که پیرو امامان معصوم بودند، از بین ببرد و برای همین در کربلا همه را کشتند و در واقعه «حرّه» بسیاری از علویان را کشتند و به این کشتار در طول تاریخ ادامه دادند. با وجود این گونه دشمنان چطور می‌توان در باب ولادت، وفات، محل دفن و تاریخ زندگی این شخصیّت‌ها سخن قاطعانه گفت؟!

نکته دیگری که توجه به آن خوب است این است که آنچه مهم است انجام زیارت و ارتباط معنوی با اولیای خدا است لذا ما در، هر سه مورد حضرت زینت سلام الله علیها را زیارت می کنیم و هیچ گونه مشکلی ندارد و در، هر صورت این بارگاهها مرکز عبادت و توسل به حضرات معصومین و زینب کبری است و دشمن شکن هم هست.

!زینب، خواهر حسین نبود! حسین، برادر زینب نبود! حسین امام زینب بود و زینب شیعه حسین

... شیعه تا شنید امامش شعری زمزمه می کند که هنگامه رفتن نزدیک است

مَا أَقْرَبَ الْوَعْدَ مِنَ الرَّحِیلِ چقدر قرار کوچ نزدیک است! ...

از خود بی خود شد و بر زمین افتاد و امامش او را بهوش آورد و سرش را بر دامانش گذاشت و شیعه اشک می

:ریخت و امام اشکهایش را با انگشتش می رُفت. و زینب می گفت

ای کاش پیش از این مرده بودم! امشب مادرم مرد و جدم و پدرم و برادرم! تو زندگی بودی حال که می روی »

نبود همه نبودنها را بیکباره احساس می کنم! وای از این مصیبت! باور کن که بزرگترین مصیبت رفتن توست ای

!پنجمین و آخرین ...» همچنان شیعه می نالید و ندبه می کرد و می گریست و امام اشک می روفت

:حسین گفت

زینبم! جدم از من بهتر بود. پدرم از من بهتر بود. مادرم از من بهتر بود؛ و برادرم از من بهتر بود و همه مرگ را »

«!چشیدند و خاک آنها را دربرگرفت

... بعد از آن، دست زینب را گرفت بلند نمود، او را نزد سجاد آورد و نشاند و سر پسرش را بر دامان او گذاشت و

---

[423] تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، ص 63 و منتخب‌التواریخ، ص 66

بعد از امامی، از امامی دیگر حمایت کن! یکی که تنها شد و رفت، نگذار دیگری تنها شود و برود. بیش از آن که فکر کنی باید سرت را بر دامانش بگذاری، سرش بر دامانت بگذار!

و شیعه کتک خورد و تحقیر شد و گرسنگی کشید ولی هرجا که رفت، آنچنان از امام گفت و فطرتها را بر سپاه تاریکی شوراند که مسیر یازده روز، چهل منزل شد! و شام را شوم ابلیس کرد و دشمن مجبور به تکریم و بدرقه شد و ...

زینب که از مدینه می رفت غزالی بود و حال زالی شده بود که شوهرش او را نشناخت و زینب گفت:

«منم زینب همسرت!»

و سجاد که از بیماری رهایی یافت سر از دامانش که برداشت، زینب رفت که رفت!

یَا دَهْرُ أُفٍّ لَکَ مِنْ خَلِیلٍ * کَمْ لَکَ بِالْإِشْرَاقِ وَ الْأَصِیلِ (

مِنْ طَالِب وَ صَاحِبٍ قَتِیلٍ * وَ الدَّهْرُ لَا یَقْنَعُ بِالْبَدِیلِ

وَ کُلُّ حَیٍّ سَالِکٌ سَبِیلِ * مَا أَقْرَبَ الْوَعْدَ مِنَ الرَّحِیلِ

وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَی الْجَلِیل

ای روزگار، اف بر دوستی تو * چه بامدادان و شبانگاهان

که یاران و دنیا جویان را کشته‌ای * و روزگار عوض نمی‌پذیرد

و همه زندگان راه مرا می‌پیمایند * چقدر قرار کوچ نزدیک است!

فرمان به دست پروردگار جلیل است

244- روضه وداع حسین(ع)باقبر پیامبرص :

امام حسین(ع)قبل از حرکت بطرف مکّه سپس کربلا،برای‌وداع با رسول خدا(ص) بر سر مرقد شریف حضرت رفت وگفت :السلام علیك یا رسول اللّه!من حسین فرزندتو وفرزندزاده توهستم.من سبط توهستم که مرا در میان مسلمین ،برای‌هدایت جانشین قراردادی!ای پیامبر خدا!اینک آنها مراضعیف شمردند ومقام وحقّ مرا رعایت نکردند!من این‌شکایت را بشما می کنم تا زمانیکه شمارا ملاقات نمایم.

شب بعدنیز امام به زیارت قبر جدّش رفت وفرمود:خدایا!این‌قبر پیامبرت،محمّد(ص)است.ومن فرزند دختر پیامبرت‌هستم.برای من حوادثی پیش آمده است که تو خود به انهادانائی!خدایا!من معروف را دوست دارم واز منکر

بی زارم.ای‌خدای ذوالجلال وصاحب کرامت!به حقّ این قبر وآنکه در آن‌است،از تو می خواهم که راهی در پیش روی من قرار دهی که‌مورد رضا وخوشنودی تو ورسول تو باشد.«1»

امام در جواب اُمّ سلمه که خواستار منصرف شدن از سفر به‌عراق بود،فرمود:ای مادر!من می دانم که از روی ظلم شهید می‌شوم وسرم از تنم جدا می شود.به تحقیق که خداوند عزّ وجلّ‌مقدر کرده است که اهل بیتم آواره وفرزندانم شهید شده ویا به‌زنجیر اسارت کشیده شوند وآنها طلب کمک می کنند ولی‌کمک وفریادرسی پیدا نمی نمایند.[424]

245- شهادت مسلم بن عقیل(ع)

مردم کوفه بعد از آن همه استقبال از سفیر امام حسین(ع)،باتهدیدهای ابن زیاد،از اطراف مسلم پراکنده شده واورا تنهاگذاشتند!بطوریکه شبی بعد ازنماز مغرب وعشاء ،اوجایی رانداشت که برود.لذا تنها وغریب،خسته وتشنه در کوچه های‌کوفه ،به سکوی در خانه ای تکیه زده بود.صاحب خانه زنی‌بنام طوعه بود که در انتظار مراجعت پسرش بود.او وقتی مسلم‌را شناخت،اورا به خانه بردومسلم را اکرام نمود.امّا وقتی پسرطوعه آمد ومتوجه حضور مسلم در خانه شان شد،این مطلب‌را به مأمورین خبر داد وناگاه خانه طوعه به محاصره مأمورین‌ابن زیاد درآمد.

حضرت مسلم(ع)شمشیر خودرا برداشت واز خانه بیرون آمدوبه مأمورین حمله نمود.عده ای از آنها بدست او کشته شدندوبه هرطرف حمله می نمود،از مقابلش می گریختند.

امّا وقتی از مقابله با مسلم عاجز شدند،نامردانه از بالای‌بامها،سنگ وچوب وآتش بر حضرت می انداختند.

مدتی وضع به این منوال بود تا اینکه ابن اشعث،به مسلم امان‌داد وگفت:من تورا سالم به نزد ابن زیاد می برم واو قصد کشتن‌تورا ندارد!چون ضعف وخستگی وتشنگی بر مسلم غلبه کرده‌بود،بناچار این امان را قبول کرد وخودرا تسلیم نمود وآنان اورابنزد حاکم کوفه بردند.مسلم را مقداری بر در دارالاماره نگه‌داشتند تا اینکه فرمود:ای منافقان بی وفا!جرعه آبی به من‌بدهید!یکنفر بنام مسلم بن عمرو،جوابداد:یک قطره آب بتونمی دهیم تا از آب حمیم جهنّم بیاشامی!

---

[424] سخنان امام حسین(ع) از مدینه تاکربلا

حضرت فرمود:مادرت به عزایت بنشیند!توسزاوارتری از من‌به اینکه از آب حمیم جهنم بیاشامی!دراین موقع مسلم ازشدّت ضعف وتشنگی به دیوار تکیه داد.

در این هنگام عمرو بن حریث به غلام خود گفت که ظرف آبی‌برای مسلم ببرد.

وقتی ظرف آب را بدست او دادند وخواست بیاشامد،ظرف ازخون دهان حضرت پُر شد.آبرا ریخت.ظرف آب دیگری راآوردند.این بار دندانهای مبارکش در ظرف افتاد.برای بار سوم

آب آوردند،این دفعه نیز،ظرف پُر از خون گردید.مسلم فرمود:

الحمد للّه.گویا مقدّر نشده که از دنیا آب بیاشامم.

اورا نزد ابن زیاد بردند.وقتی وارد شد،سلام نکرد.ابن زیادگفت:چرا سلام نکردی؟چه سلام بکنی وچه نکنی توراخواهم کُشت!سپس شروع به اهانت کردن به اهل بیت(ع) نمودومسلم هم جواب اورا می داد.تا اینکه ابن زیاد دستور قتل‌مسلم را صادر کرد.

بکربن عمرو،مسلم را در حالیکه زبانش به حمد وثناء وتقدیس‌وتهلیل الهی مشغول بود،به بالای دارالاماره برد.دربالای‌قصر،سر مسلم را جدا کرد واز پشت بام به پایین انداخت وخودلرزان وهراسان به نزد ابن زیاد بازگشت!ابن زیاد علّت اضطراب‌وهراس اورا سؤال کرد.او جواب داد:هنگامیکه سر مسلم را ازبدن جدا می کردم،مرد سیاه ترسناکی را دیدم که دربرابر من‌ایستاده بود وانگشتهای خودرا به دندان می گزید!

سپس ابن زیاد دستور دستگیری وقتل هانی بن عروۀ را صادرکرد.اورا هم کشتند وجسدش را در بازار گرداندند وسر آن دوبزرگوار را به شام برای یزید فرستادند.«[۴۲۵]

246- شهادت دوفرزند مسلم

---

[425] مسعودی، مروج الذهب، ج۳، ص۶۵، به نقل از میرزا خلیل کمره‌ای، عنصر شجاعت، ج۴، ص۷۷۳.

ابراهیم ومحمد ،دوفرزند مسلم(ع)توانستند از زندانی که‌یکسال در آن بودند،بگریزند.در راه کربلا به خانه پیرزنی‌پناهنده شدند.بعد از خوردن غذا،چند رکعت نماز خواندندوخوابیدند.داماد پیرزن بنام حارث،که شخص فاسقی بود ودرحادثه کربلا جزء لشکریان عمرسعد بودوبا مأمورین ابن زیادهمکاری داشت،شب به خانه پیرزن آمد وگفت:دوکودک‌زندانی فرار کرده اند وبرای دستگیری آنها هزار درهم جایزه‌تعیین کرده اند.اوشام را خورد وخوابید.ولی نیمه های شب‌متوجه حضور آن دوکودک شد.بالای سر آندو آمد وآنهارابیدار کرد وگفت:شماکیستید؟جواب دادند:اگر راست بگوئیم،در امانیم؟گفت:آری!گفتند:امان خدا ورسول خدا وذمّه خداورسول خدا؟گفت:آری!گفتند:محمّدبن عبدالّله گُواه باشد؟

گفت:آری!گفتند:خدابرآنچه می گوئیم ،وکیل باشد؟گفت:آری ! گفتند:ما ازخاندان پیامبرت‌محمدیم واز زندان عبیدالّله‌بن زیاد فرار کرده ایم!گفت:ازمرگ فرار کرده اید وبه مرگ‌گرفتار شده اید!دراین موقع برخاست وآندو را بست!آن دوکودک مظلوم شب را باکَت بسته خوابیدند.

صبح که شد،حارث به غلامش دستورداد‌که آن دوکودک راببرد ودرکنار فرات گردن بزندوسرشان را بیاورد!غلام،شمشیر را برداشت وآنهارا بطرف فرات برد.یکی از کودکان‌گفت:ای سیاه!تومانند بلال مؤذن رسول خدائی!غلام‌گفت:آقایم بمن دستور داده گردن شمارا بزنم.شماکیستید؟گفتند:مااز عترت پیامبرت محمدیم!از زندان ابن زیاد،از ترس کشته‌شدن،فرار کرده ایم واین پیرزن مارا مهمان کرد.ولی آقایت می‌خواهد مارا بکشد!دراین هنگام غلام به پای آنها افتاد وبوسیدوگفت:جانم قربان شما!ورویم سپر شمااى عترت محمّدمصطفی!اسپس شمشیر رابطرفی انداخت وخودرا به‌فرات‌انداخت !

اربابش وقتی این صحنه را دید،پسرش را خواست وشمشیر رابه پسرش داد وگفت:تو سر ایندو را جدانما!آن جوان ،دوکودک را بطرف فرات برد.یکی از کودکان گفت:ای جوان!من ازآتش جهنّم بر جوانی تو می ترسم!گفت:شما کیستید؟گفتند:ازعترت پیامبر توایم!آن جوان هم شمشیر را انداخت وبرپاهای‌آنان افتاد وبوسید.سپس خودرا به فُرات افکند.

حارث با دیدن این صحنه ها،گفت:جزخودم شخصی آنهارانکشد.شمشیر بدست گرفت وآنان را به کنار فرات برد.

وقتی چشم کودکان به شمشیر افتاد،چشمانشان پُر از اشک شدوگفتند:ای مرد!مارا به بازار ببر وبفروش!ونخواه که‌دزقیامت،محمّد(ص)دشمن تو باشد!گفت:نمی شود ومن بایدسر شمارا برای ابن زیاد ببرم وجایزه

بگیرم!گفتند:پس مارا نزدابن زیاد ببر تا خودش در باره ما حکم کند!گفت:من راهی ندارم‌جز اینکه با خون شما به او تقرب بجویم!گفتند:ای مرد!به‌کودکی ما رحم نمی کنی؟گفت:خدا در دل من رحم نیافریده‌است!گفتند:اجازه بده چند رکعت نماز بخوانیم!گفت:اگر نمازبرای شما سودی دارد،هرچه می خواهید نماز بخوانید!

کودکان چهار رکعت نماز خواندند وچشم به آسمان گشودندوصدا زدند:یا حیّ!یا حکیم!یا احکم الحاکمین!میان ماو او به‌حقّ حکم کن!

آن ظالم برخاست وابتدا سر برادر بزرگتر را جدا نمود ودرتوبره انداخت!برادر کوچکتر در خون برادرش غلطید وگفت :می خواهم آغشته بخون برادرم، با رسول خدا ملاقات کنم.مرد گفت:باکی نیست!تورا هم به او ملحق می نمایم!اورا هم‌کشت وسرش را در توبره گذاشت وبدنهایشان را در فرات‌انداخت وسرهارا برای ابن زیاد برد.»[۴۲۶]

247- خواب امام حسین(ع)در راه کربلا

عقبهٔ بن سمعان می گوید:وقتی کاروان امام حسین(ع)از منطقه

بنی مقاتل به طرف کربلا رهسپار بود،من پشت سر امامبودم.امام در پشت اسب خود چرتی زد وبیدار شد وفرمود:انّاللّه وانّا الیه راجعون والحمد للّه ربّ العالمین.ودوسه باراین جمله را فرمود.علی اکبر عرضکرد:چه شد که کلمهٔاسترجاع را بر زبان جاری فرمودید؟امام فرمود:فرزندم! بربالای اسب،خوابم برد.دیدم که سواری ظاهر شد وگفت:این‌گروهی که می روند،مرگ بسوی آنان می آید!فهمیدم که آن‌شخص روح ماست که خبر از شهادت ماداد.«علی اکبر فرمود ؟ایا ما بر حق نیستیم؟امام فرمود چرا هستیم فرزندم. علی اکبر عرض کرد :در این صورت از مرگ هراسی نداریم.[۴۲۷]

248-

---

[426] عشق حسینی

[427] سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا

ورود به کربلا

وقتی کاروان امام حسین(ع) به منطقه کربلا رسید،اسب امام‌بنام جواد ایستاد وهرچه امام خواست اسبش را حرکت دهد،اسب جلو نرفت.امام اسبش را عوض نمود ولی آن هم حرکت‌نکرد.شش اسب عوض شد ولی هیچکدام حرکت نمی کردند.

حضرت سؤال کرد:این منطقه چه نام دارد؟عرضکردند:غاضریات!فرمود:اسم دیگری هم دارد؟عرضکردند:آری!نینوا!فرمود:غیر از این دواسم،نام دیگری هم دارد؟عرضکردند:شاطی الفرات!فرمود:اسم دیگری هم دارد؟

عرضکردند:بلی!کربلا **هم می نامند!همینکه حضرت نام کربلارا شنید،فرمود:**«هی واللّه ارض کرب وبلاء!**قفواولاتبرحوا!هیهناواللّه مناخ رکابنا!هیهنا واللّه محشرنا ومنشرنا!هیهنا واللّه**

مسفک دمائنا!هیهنا واللّه تقتل رجالنا وهیهنا واللّه محلّ‌قبورنا! وهیهناواللّه ما وعدنی رسول اللّه (ص)ولا خُلف لقوله‌ثمّ‌نزل عن فرسه.»«

یعنی:بخداقسم!زمین غم واندوه است!اینجا محلّی است که‌باید رحل اقامت بیافکنیم!اینجا محلّ فرود آمدن ومحلّ‌محشور شدن ماست!اینجا محلّ ریخته شدن خون ماست!اینجا محلّ‌شهادت مردان ماست!اینجا جایگاه قبور ماست!

واین مکان همان مکانی است که رسول خدا(ص)بمن وعده‌داده است!سپس امام از اسبش پایین آمد.[428]

گریه حضرت علی(ع)در کربلا

از شعبی نقل شده است که هنگام عزیمت امام علی(ع)به‌صفین،در کنار فرات به کربلا رسید.در اینجا سؤال کرد:این زمین چه نام دارد؟جوابدادند:کربلا!امام به گریه افتاد بطوریکه زمین از اشکش تر شد.بعد فرمود:روزی خدمت رسول خدارفتم وحضرت را گریان‌دیدم .سؤال کردم:یا رسول اللّه!چراگریه می کنید؟فرمود:اکنون جبرئیل نزدم بود وبه من خبر دادکه فرزندم حسین

---

[428] عشق حسینی

در زمینی کنار فرات،بنام کربلا کشته می‌شود.بعد مشتی از خاک اورا آورد ومن بوئیدم وگریان‌شدم.[۴۲۹]

249- شب عاشوراء

راوی گفت:غروب روز تاسوعاء حسین(ع)درحالیکه بر زمین‌نشسته بود،بخواب رفت.وقتی بیدار شد،فرمود:خواهرم!همین الان جدّم،محمّد وپدرم، علی ومادرم، فاطمه وبرادرم،حسن را در خواب دیدم که همگی می گفتند:ای حسین!به‌همین زودی(دربعضی روایات فردا)نزد ما خواهی آمد.زینب‌چون این سخن را شنید،سیلی به صورت خود زد وصدا به گریه‌بلند کرد.حسین(ع)به او فرمود:آرام بگیر ودشمن را ملامت‌گوی ما نکن!

وقتی شب عاشوراء فرا رسید،امام یارانش را جمع کرد وبرای‌آنان سخن گفت.ابتدا خدا را حمد نمود.سپس به انان فرمود:

امّا بعد!حقیقتاً من یارانی نیکوتر از شما وخاندانی بهتر ازخاندان خودم سراغ ندارم.خداوند به همهٔ شما پاداش نیک‌عطا فرماید.اینک تاریکی شب شمارا فرا گرفت است!شبانه‌هرکدام از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیردودرتاریکی شب حرکت کرده وبرویدکه اینها جز بامن،بااحدی کار ندارند.«1»

در این موقع،حضرت ابوالفضل(ع)لب به سخن گشود وفرمود:

لا ارانا اللّه ذلک ابداً!خدا چنین روزی را نیاورد که ما شماراتنها رها کنیم وخود بسوی شهرمان برویم!

سپس سایر بنی هاشم،هرکدام در ابراز وفاداری به امام،سخنانی گفتند.

در اینجا امام نگاهی به فرزندان عقیل کرد وفرمود:شهادت‌مسلم برای شما بس است.من به شما اجازه دادم که بروید.

آنان در پاسخ گفتند:در این صورت اگر از ما سؤال شود که چرادست از مولا وامام خود کشیدید،چه بگوئیم؟نه ،بخدا قسم!هیچگاه چنین کاری را انجام نمی دهیم!بلکه مال وجان‌وفرزندانمان را فدای تو کرده وتا آخرین مرحله،در رکاب شمامی جنگیم.

---

[429] فوائد المشاهد 2-درکربلا چه گذشت؟

مسلم بن عوسجه از یاران امام گفت:ما چگونه دست از یاری‌شما برداریم؟در این صورت در پیشگاه خدا،چه عذری‌خواهیم داشت؟بخداقسم!من از تو جدا نمی شوم تا با نیزه‌خود،سینه دشمنانت را بشکافم وتا شمشیر در دست من استبا آنان می جنگم واگر هیچ سلاحی نداشتم،با سنگ وکلوخ به‌جنگشان می روم،تا جان به جان آفرین تسلیم کنم!

سعدبن عبداللّه به امام عرض کرد:بخداقسم!ما دست ازیاری

تو بر نمی داریم تا در پیشگاه خدا ثابت کنیم که حقّ پیامبر رادر بارهٔ تو مراعات نمودیم!بخداقسم!اگر بدانم که هفتاد بارکشته می شوم وبدنم را آتش زده وخاکسترم را زنده می‌نمایند،باز هم هرگز دست از یاری تو برنمی دارم وپس از هربار زنده شدن،به یاریت می شتابم.درصورتی که می دانم،مرگ‌بیش از یکبار نیست وپس از آن نعمتهای بی پایان خداونداست.

زهیر بن قین چنین گفت:یابن رسول اللّه!بخداقسم!دوست دارم‌که در راه حمایتت ،هزاربار کشته باز زنده ودوباره کشته بشوموباز آرزو دارم که با کشته شدن من،شما یا یکی از این جوانان‌بنی هاشم،از مرگ نجات می یافتید!

امام در جواب آنها فرمود:جزاکم اللّه خیراً!انّی غداً اقتلُ‌وکلّکم تقتلون!خدا به شما پاداش خیر دهد!من فردا شهیدمی شوم وهمهٔ شما نیزکشته می شوید!«

طبق نقل امام سجاد(ع)در این موقع ،قاسم بن حسن عرضکرد:منهم جزء شهداء هستم؟امام بر او رقّت کرد وفرمود:پسرجانم!مرگ در نظر تو چگونه است؟گفت:از عسل شیرینتر!

امام فرمود:آری!بخداقسم!عمویت به قربانت!توهم یکی از آن‌مردانی هستی که پس از آنکه سخت گرفتارشوی،به شهادت‌می رسی.«[۴۳۰]

---

[430]سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا

250- شب عاشوراء،امام با چند نفر در خیمه نشسته بود.غلام امام‌مشغول پاک کردن شمشیر حضرت بود.در این موقع امام ابیات‌واشعاری را در زیر لب زمزمه می کرد که مضمونش این بوده‌است:ای دنیا!اُف بر دوستی تو!که صبحگاهان وعصرگاهان،چقدر از دوستان وخواهانت را به کشتن می دهی!ولی باز هم‌قناعت نمی ورزی!همانا کارها به خدای بزرگ محولّ است‌وهر زنده ای سالک این راه می باشد.

امام سجاد(ع)می گوید:من از این اشعار به هدف پدرم که اعلان‌خبر مرگ وشهادت خود بود،پی بردم وچشمانم پر از اشک‌شد.ولی از گریه خودداری کردم.امّا عمه ام زینب(س) که درکنار بستر من نشسته بود،با شنیدن این اشعار وبا متفرق شدن‌یاران امام،خود رابه خیمهٔ ،آن حضرت رساند و گفت:وای برمن!ای کاش مرده بودم وچنین روزی را نمی دیدم.ای یادگارگذشتگانم ! ای پناه بازماندگانم!گویا همهٔ عزیزانم را امروز ازدست داده ام واین پیشامد،مصیبت پدرم علی(ع) ومادرم‌زهراء(س) وبرادرم حسن(ع)را زنده کرد.

امام حسین(ع)اورا دلداری داد وبه صبر وشکیبائی دعوت‌نمودوچنین فرمود:خواهر!راه صبر وشکیبائی را در پیش بگیروبدان که همه می میرند وآنان که درآسمانها هستند نیز زنده‌نمی مانند.همهٔ موجودات از بین رفتنی هستند مگر خدای‌بزرگ که دنیارا با قدرت خویش آفریده است وهمهٔ مردم رادرقیامت،زنده خواهد نمود.واوست خدای یکتا!پدر ومادرم‌وبرادرم حسن(ع) بهتر از من بودند ولی همه به سرای باقی‌شتافتند ومن وهمهٔ مسلمانها باید از رسول خدا(ص) پیروی‌کنیم که او نیز به جهان باقی شتافت.

سپس فرمود:خواهرم امّ کلثوم!فاطمه!رباب!پس از مرگ‌من،گریبان چاک نکنید وسیلی بصورت نزنید وسخنی که‌شایسته نیست،برزبان جاری ننمائید.« {سخنان امام حسین(ع)از مدینه تاکربلا}

در شب عاشوراء،از خیمه امام حسین(ع)صدایی مانند صدای‌زنبور عسل،بگوش می رسید.عده ای دررکوع وعده ای درسجود وعده ای در حال قرائت قرآن وعده ای هم به استغفارودعا ومناجات،مشغول بودند.

در هنگام سحر،امام سر ببالین نهاد وچرتی زد وبیدار شدوفرمود:می دانید اکنون چه درخواب دیدم؟عرض‌کردند:یابن‌رسول اللّه!چه خوابی دیدید؟فرمود:خواب دیدم که سگهایی‌برمن حمله کردند ومی خواستند مرا بدرند!سگ ابلغی درمیان‌آنها بود که بیشتر از بقیه برمن حمله می نمود!سپس جدّم‌رسول‌خدا(ص) را باجمعی از اصحابش دیدم که بمن فرمود:

پسرجانم!توشهید آل محمّدی!واهل آسمانها وملأ اعلی' بتو

مژده می جویند وباید امشب افطار،نزد ماباشی!بشتاب وتأخیر مکن!...

این را در خواب دیدم وکارمن آماده شده است وکوچ من از این‌دنیا،نزدیک است وشکی درآن نیست.[431]

-251

شهادت علی اکبر(ع)

علی اکبر خدمت حضرت آمد واجازه میدان رفتن خواست.امام به او اجازه داد.علی اکبر بطرف میدان حرکت کرد.

دراین هنگام امام نگاه مأیوسانه ای به او کرد وبه گریه افتاد.ومُحاسن شریفش را بطرف آسمان بلند کرد وفرمود:خدایا!

گواه باش!که بر این قوم،شخصی به مبارزه آنان می رود،که درشکل واخلاق وسخن گفتن،شبیه ترین مردم به رسول‌توبود.وماهروقت بدیدار پیامبرت،مشتاق می شدیم،بصورت این جوان‌نگاه می کردیم.خدایا!برکات زمین را از این قوم بگیر وآنان رامتفرق وپراکنده ساز وحُکّام را از اینان هرگز راضی مگردان !زیرا اینان مارا دعوت کردند که مارا یاری کنند،ولی وقتی مااجابت کردیم،باما دشمنی کردند وبر روی ما شمشیر کشیده‌اند!سپس امام بر عمرسعد صیحه زد وفرمود:خداوند نسل تورا قطع کند،وامر تورا مبارک نکند وبعد از من،شخصی را بر تومسلط کند که تورا در بستر بکشد!زیرا رحِم مرا قطع کردی‌وقرابت مرا با رسول اللّه رعایت ننمودی!سپس این آیه راتلاوت نمود:انّ اللّهَ اِصطفی' آدم ونوحاً وآلَ ابراهیم‌وآلَ عمران علَی العالمین.ذریّةً بعضها مِن بَعض واللّه‌سمیعٌ علیمٌ.«آل عمران33»یعنی:خداوند برگزید،آدم ونوح‌وآل ابراهیم وآل عمران را بر اهل عالم بعضی از اینها ازنسل‌بعضی دیگر هستند.وخدا شنوا وبسیار دانا است.

علی اکبر بر صفوف دشمن حمله می کرد واز آنان می کشت‌بطوریکه صدای ضجّه وشیون از آنان بلند شد!رجز علی اکبراین بود:

انا علی بن الحسین بن علی   نحن وبیت اللّه اولی' بالنبی

[431] درکربلا چه گذشت؟

اضربکم بالسیف حتیّٰ ینثنی ضربَ غلام هاشمیّ علویّ

ولایزالُ الیوم احمی' عن ابی تاللّه لایحکم فینا ابن الدّعی یعنی:منم علی،پسرحسین بن علی وسوگند به کعبه!ما اولی' به پیامبر هستیم.

واین شمشیر را آنچنان بر شما می زنم،تادرهم پیچد مانندشمشیرزدن جوان هاشمی!

وهمیشه حامی پدرم هستم وبخدا قسم!نباید فرزند این فرومایه برما حکومت کند.

امّا حرارت آفتاب وسنگینی اسلحه وتشنگی،علی اکبر رانارا‌حت کرده بود.لذا بسوی امام برگشت وعرضکرد:ای پدر!تشنگی مرا کُشت!وسنگینی اسلحه مرا اذیت می کند!آیاممکن است بامقداری آب مرا سیراب کنی تا در جنگ قوّت یابم؟

امام در حالیکه اشک از چشمانش سرازیر بود،فرمود:ای پسرکم!زبانت را در دهان من بگذار!سپس انگشتر خودرا به‌اوداد وفرمود:این را در دهانت قرار بده وبه جهاد با دشمنان‌برگرد که من امیدوارم که عصر نشده از دست جدّت رسول‌اللّه(ص)با آبی سیراب شوی که بعد ازآن تشنگی نخواهد بود!

علی اکبر برگشت وخودرا به صفوف دشمن زد واز آنان می کُشت.تا اینکه مُرّهٔ بن منقذ،ضربتی بر فرق علی اکبرزد که‌فرقش شکافته شد.علی اکبردست در گردن اسب کرد وعنان رارها نمود.اسب اورا میان لشگر دشمن از این سو به آن سومی

برد!وهر شخصی که به علی اکبر برمی خورد،ضربتی بر او واردمی نمود.تا اینکه بدنش پاره پاره شد.وقتی از اسب برزمین‌افتاد،صدازد:*یاابتاه!هذاجدّی رسول اللّه!قدسقانی بکأسه الاوفی' شربةً*

لاظمأ بعدها ابداً وهویقول:العجل العجل!فانّ لک کأساً مذخورة‌حتیّٰ تشربها الساعة! یعنی:ای پدراین جدّم رسول خدا است که مرا باشربتی که بعد از آن تشنگی نیست،سیراب نمود ومی فرماید!ای حسین!عجله نما!عجله نما!که ظرف شربتی برایت آماده‌نموده ام که در این ساعت بنوشی.

امام حسین(ع)با شنیدن صدای علی اکبر،حرکت کرد وخودرابر بالین اورساند.وقتی نگاهش به بدن پاره پاره او افتاد،خم شد

وصورت بر صورت او گذاشت وفرمود:خدابکشد مردمی راکه تورا کُشتند!چقدر جرعت دارند که از خدا ورسول،نترسیدند وپرده حرمت پیامبر را چاك زدند!سپس اشگ ازچشمانش سرازیر شد وفرمود:*علی الدنیا بعدك العفا!*بعد از توخاك بر سر دنیا باد!

دراین موقع حضرت زینب(س)از سراپرده بیرون آمد وبا حال‌اضطراب وسرعت،بسوی بدن علی اکبر رفت وندبه می کرد!تااینکه خودرا به بدن او رساند وخودرا روی علی اکبر انداخت.

امام،خواهر را از روی بدن فرزندخود،بلند کرد وبه خیمه اش‌برگرداند وروبه جوانان بنی هاشم کرد وفرمود:برادر خودرا بردارید!

جوانان بنی هاشم!جسد نازنین علی اکبر را بر داشتند و درخیمه ای که درمقابل آن می جنگیدند،گذاشتند.[۴۳۲]

-252

مرحوم سید ضیاء الدین دری از وعاظ معروف تهران در سال آخر عمرشان در شب هشتم یا نهم محرم ، جوانی پایین منبر از ایشان می پرسد ، مقصود از این شعر حافظ چیست ؟

چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد ! مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ

ایشان در پاسخ می فرماید : مراد از " شیخ " حضرت آدم است که وعده نخوردن گندم را داد ولی عمل نکرد . و مراد از " پیر مغان " امیر المومنین (ع) است که به وعده عمل کرد و در تمام عمر نان گندم نخورد .

مرحوم دری برای سال آینده برای همان مجلس دعوت می شوند ولی عمرشان کفاف نمی دهد . در ماه محرم دقیقا در همان شب به خواب آن جوان می آید و می گوید سال قبل این سوال را از من پرسیدی و من جوابی دادم ولی چون به این عالم آمدم معنای شعر اینطور کشف شد که :

مراد از "شیخ" حضرت ابراهیم و منظور از "پیر مغان" سید الشهداء و

432 در کربلا چه گذشت؟

است که حضرت ابراهیم وفای به امر کرد ولی ذبح فرزند مراد از وعده سید الشهداء حقیقت وفا را در مورد حضرت علی اکبر انجام داد.[433]

253- شهادت قاسم بن حسن(ع)

قاسم به عزم جهاد،برای اجاز خدمت امام آمد.حضرت چون‌چشمش به قاسم افتاد که آماده رفتن به میدان است،بی توان‌شد ودست به گردن او انداخت ودرآغوشش گرفت وهردوآنقدر گریستند که بحالت بیهوشی افتادند.

وقتی بهوش آمدند،قاسم با التماس درخواست اجازه می کردولی امام قبول نمی فرمود.تااینکه قاسم آنقدر دست وپای امام‌را بوسید تا اجازه گرفت.پس به میدان آمد ودرحالیکه اشکش‌جاری بود،این رجز را می خواند:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبیّ المصطفی' المؤمتمن

هذا حسینٌ کالاسیر المرتهن بین اُناس لاسُقوا صوب المزن پس کارزار سختی کرد وبا آن سن کمش، سی وپنج تن را کشت!

امّا عمروبن سعد ازدی به قاسم حمله کرد وضربتی بر فرقش‌وارد کرد که سر او شکافته شد.قاسم به صورت بر زمین افتادوفریادزد:یا عمّاه!

همینکه صدای قاسم بگوش امام رسید،حرکت کرد ومانندشیر بر لشگر دشمن حمله نمود وخودرا به قاسم‌در حالیکه‌ساعات آخر عمراوبود،رساند.امام مشاهده کرد که قاسم ازشدّت درد، پاهای خودرا بر زمین می ساید.حضرت فرمود :قسّم بخدا!که بر عمویت سخت است که اورا برای کمک‌بطلبی ولی اونتواند اجابت کند!واگر اجابت کند،نتواند کمک‌کند! واگر کمک کند،تورا سودی نبخشد!از رحمت خدا دورباشند جماعتی که تورا کشتند.

آنگاه قاسم را از روی خاك بلند کرد ودرآغوش خود کشیدوسینه اورا به سینه خود چسباند.سپس در حالیکه پاهای قاسم‌بر زمین کشیده می شد،اورا بسوی خیمه گاه برد ودرکنارپسرش،علی اکبر گذاشت.«[434]

---

[433] کشکول جاویدان- محسن کتابچی

[434] منتهی الامال

-254

255- شهادت علی اصغر(ع)

چون حضرت،یارانش را از دست داد،خودآماده رفتن به میدان‌شد.برای وداع به طرف خیمه ها رفت وصدازد:ای سکینه!ای‌فاطمه!ای زینب!ای امّ کلثوم!خداحافظ!

سکینه عرضکرد:ای پدر!آیا تسلیم مرگ شده ای؟فرمود:چگونه تسلیم مرگ نشود،کسیکه یاور ومعینی ندارد؟سکینه گفت:پس مارا به حرم جدّمان بازگردان!امام فرمود:هیهات!اگرصیّاد،مرغ قطا را آرام می گذاشت،او می خوابید!

در این موقع،زنها صدا بگریه بلند کردند.حضرت آنهارا ساکت‌کرد وخود عازم میدان شد.

امام سجاد(ع)چون پدررا تنها وبی یاور دید،با آنکه از ضعف‌وناتوانی،قدرت برداشتن شمشیر را نداشت،راه میدان پیش‌گرفت !امّ کلثوم بادیدن این صحنه صدازد:ای نوردیده !برگرد!امام سجاد(ع)فرمود:ای عمّه!دست از من بردار وبگذار تا پیش‌روی فرزند پیامبر،جهادکنم.حضرت سیّد الشهداء(ع)به امّ کلثوم فرمود:جلو اورا بگیر تاکشته نشود وزمین از نسل آل‌محمّد(ص)خالی نماند.

دراین هنگام،سالار شهیدان،روبه لشکر عمرسعد کرد وصدازد:هل مِن ناصرٍ ینصرنی؟هل مِن معینٍ یعیننی؟هل مِن‌ذابٍ یذبُّ عن حرم رسول اللّه؟آیا یاری کننده ای است که‌مرا یاری کند؟آیا کمک کننده ای است که مرا کمک کند؟آیادفاع کنند ای است تا از حرم رسول خدا،دفاع نماید؟

ندای امام که بگوش زنها رسید،از جهت مظلومیت امام حسین‌صدا بگریه بلند کردند.امام به خیمه ها برگشت وبه زینب‌فرمود:کودک صغیرم را بده تا با او خداحافظی کنم!

زینب(س)علی اصغر را بدست امام داد.حضرت صورتش رانزدیک علی اصغر برد تا ببوسد،ناگاه حرمله تیری بطرف امام‌انداخت که بگلوی علی اصغر رسید واورا بشهادت رساند.امام‌بدن بی جان علی را بدست زینب داد وخود از

خون گلوی علی‌بر می داشت وبطرف آسمان پخش می کرد ومی فرمود:برمن‌هر مصیبتی که نازل شود،آسان است.زیرا که خداوند ناظر می‌باشد.[435]

256- شهادت امام حسین(ع)

بعد از شهادت علی اصغر،امام از زندگانی دست شسته‌وشمشیر بدست گرفت ومبارز می طلبید.هرکه درمقابل آن فرزند اسداللّه الغالب،قرار می گرفت،بهلاکت می رسید تاآنکه کشتار بزرگی نمود وعدهٔ زیادی از شجاعان دشمن را به‌جهنم فرستاد!دیگر کسی جرعت نداشت تا با حضرت جنگ‌تن به تن کند!سپس امام به چپ وراست لشگر دشمن حمله‌نمود.

راوی می گوید:بخداقسم!هرگز ندیدم مردی را که لشگرهای‌بسیار اورا محاصره کرده باشند ویاران وفرزندان اورابشهادت

رسانده باشند واهلبیت اورا بسختی انداخته باشند،ولی‌شجاعتر وقوی القلب تر از امام‌حسین(ع)باشد!زیرا با وجودمصیبتهای زیاد وتشنگی وجراحت بدن،باز هیچ تزلزلی در اودیده نمی شد وآنچنان بر دشمن می تاخت که لشگر مانند گله‌گرگ دیده،می رمیدند وفرار می کردند.دوباره لشگر سی‌هزارنفره،جمع می شدند وآماده می گشتند!ولی امام برآن‌لشگر انبوه،حمله می کرد وآنان مانند ملخهائی که در هواپراکنده می شوند،از مقابل امام می گریختند وازهم متفرق می‌شدند.آنگاه امام به مرکز حمله بر می گشت وکلمه لاحول‌ولاقوهٔ الاّ باللّه رابرزبان جاری می فرمود.

تااینکه از هر طرف امام را تیرباران نمودند واز کثرت تیرهائی‌که بر زره حضرت نشست،سینه مبارکش چون خارپشت گشت‌وبه روایت امام محمّد باقر(ع)زخمهای حضرت ،بیش ازسیصد وبیست جراحت بود.

اینجا بود که امام از شدّت خستگی وبسیاری ضعف،توقفی‌فرمود تا ساعتی استراحت نموده باشد.که ناگاه ظالمی،سنگی‌را بطرف امام پرتاب کرد که به پیشانی حضرت،اصابت نمودوخون جاری شد.امام دامن لباس را بالا زد تا خون پیشانی راپاک کند که ناگاه تیری که پیکانش،زهر آلود وسه شعبه بود،برسینه مبارکش وارد شد.

---

[435] سخنان امام حسین(ع)از مدینه تاکربلا ومنتهی الامال

امام فرمود:بسم اللّه وباللّه وعلی' ملّۀرسول اللّه.سپس رو به‌آسمان کرد وفرمود:ای خدای من!تو می دانی که این جماعت،مردی را می کشند که بر روی زمین،پسر پیامبری جز او نیست‌بعد دست برد وتیر را بیرون کشیدکه خون جاری شد.امام ازخونها بر می داشت وبطرف آسمان پخش می نمود که قطره‌ای بر نمی گشت!بار دیگر دست کرد واز خون برداشت وبرصورت ومُحاسن خود مالیدو فرمود:می خواهم با سر وروی‌خون آلود،جدّم رسول خدا را ملاقات کنم!

در این موقع از شدّت ضعف،بر روی زمین گودی قتلگاه‌افتاد.[436]

شمر از اسب پیاده شد وبسوی گودی قتلگاه حرکت کرد....

257- شیهۀ ذوالجناح

اسب حضرت بنام ذوالجناح،وقتی صاحب خود را کشته دید ،سر خودرا به خون امام رنگین کرد وشیهه کشان بطرف خیمه هارفت در حالیکه همهمه می کرد وبازبان بی زبانی می گفت:وای‌بر گروهی که فرزند پیامبر خود را شهید کردند!

چون زنها ودخترها،صدای ذوالجناح را شنیدند،سر وپای‌برهنه از خیمه بیرون دویدند وچون چشمشان به اسب بدون‌سوار افتاد،فریاد واحسیناه!واااماماه!بلند کردند.

امّ کلثوم دست بر سر می زد وندبه می کرد ومی گفت:وامحمّداه!اینک حسین تو،بی عمامه وعباء وشهید درصحرای کربلا افتاده است!

زینب می گفت:وامحمداه!این حسین،فرزند گرامی توست که‌درخاک وخون غلطیده است واعضایش از یکدیگر جدا شده‌اند!وامحمّداه!این حسین توست که عریان در صحرای کربلاافتاده است!...[437]

258- غارت اموال امام حسین و اهل بیت ان حضرت

---

[436] جلاء العیون

[437] جلاء العیون

راوی گفت:وقتی حسین(ع)کشته شد،لشگریان عمر سعدبرای غارت لباس واسلحهٔ حضرت هجوم آوردند!عمامه‌حضرت رااخنس برد!نعلین را اسودبن خالد برد!بجذل انگشتررا با انگشت مبارک،قطع نمود!زره را مالك بن يسر برد!شمشيررا(غير از ذوالفقار)اسودبن حنظله برد.[438]

بعد از شهادت امام حسین(ع)،سربازان عمر سعد همهٔ اموال‌ووسایل وزیورآلات اهلبیت اباعبداللّه(ع) حتّی' چادری که‌زن بکمرش بسته بودوپوستینی که امام سجّاد(ع)برروی آن‌افتاده بودرا غارت نمودند!

از فاطمه دختر امام حسین(ع)نقل شده است که:من درآن موقع کودکی بودم وخلخالی(یک نوع زیور آلات) در پای من بود.یکی از سربازان عمرسعد،درحالیکه گریه می کرد،آن خلخال‌را از پایم درآورد!گفتم:ای دشمن خدا!چرا گریه می کنی؟

گفت:چگونه نگریم درحالیکه دختر رسول خدارا غارت می‌کنم!گفتم:حال که می دانی،دخترپیامبرم،چرا اموال مراغارت‌می کنی؟گفت:اگرمن نبرم،دیگری خواهدبرد!!

همچنین از اونقل شده است که:من بعد از شهادت پدر بزرگوارم ،مضطرب وناراحت در مقابل خیمه ایستاده بودم وپدروبرادران وخویشان خودرا درمیان خاك وخون می دیدم‌ودرفکر این بودم که اشقیاء بنی امیه،با ما چه خواهند کرد؟ناگاه‌دیدم سواره ای نیزه بدست، ظاهر شد وبرزنان می زد وآنان‌فرار می کردند واو آنچه داشتند،غارت می کرد وآنها فریاد می‌زدند:واجدّاه!واابتاه!واقلّة ناصراه!واحسیناه!آیا مسلمانی‌نیست که مارا یاری کند؟آیا در میان این مردم،مؤمنی نیست که‌مارا پناه دهد؟من از مشاهده این حال ،لرزیدم ودنبال عمه های‌خود بودم تا به آنها پناه برم.ناگاه آن شخص چشمش بمن افتادوبطرف من حمله کرد!من گریختم واو با نیزه اش بر میان کتف‌من زد ومن روی زمین افتادم.اوگوشواره مرا درآورد ومقنعه ازسر من کشید ومتوجه خیمه هاشد!من هم بیهوش شدم.وقتی‌بهوش آمدم،دیدم عمه ام زینب(س)بالای سرم نشسته ومی گرید!همینکه دید من بهوش آمده ام،فرمود:برخیز که برویم تاببینیم برسر سایر دختران وبرادر بیمارت،چه آمده است؟گفتم:عمّه!چادری ندارم!فرمود:منهم مثل تو بی چادرم!با

---

[438] منتهى الامال

عمه‌ام،به خیمه امام سجاد(ع)داخل شدیم ودیدیم که همهٔ اسباب‌ووسایل واموال مارا غارت کرده اند!وبرادرم امام سجاد(ع)،ازبیماری وتشنگی بر رو افتاده است وبر احوال ما می گرید.«[۴۳۹]

آمده است که وقتی بدستور منصور دوانیقی درب خانه امام‌صادق(ع)را آتش زدند،امام آتش را خاموش کردند وزنان‌ودختران وحشت زده خانه را دلداری دادند.روزبعد وقتی‌عده ای از شیعیان برای جویا شدن حال امام،بدیدار حضرت‌رفتند ،دیدند که امام اندوهناک وگریان است!عرض کردند:این‌همه اندوه برای چیست؟آیا از گستاخی وبی رحمی آنان‌نسبت بشما این همه ناراحتید؟وحال آنکه این اولین بار نیست‌که چنین می کنند!امام فرمود:نه!ولی اندوه وگریه من برای این‌است که وقتی درب خانه را آتش زدند،دیدم که زنان ودختران‌از این اطاق به آن اطاق می گریختند.درحالیکه من نزد آنهاحاضربودم وتنها نبودند.از این صحنه بیاد فرار اهل وعیال‌جدّم حسین(ع) در روز عاشوراء افتادم که از خیمه ای به‌خیمهٔ دیگر واز پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردندودشمن فریاد می زد:خیمهٔ ستمکاران را به آتش بکشید!

بعد از غارت خیمه ها،عمرسعد صدازد:چه کسی‌حاضراست،بربدن حسین(ع)، اسب براند؟

ده نفر که همگی آنهااز راه حرام،متولد شده بودند،اعلام‌آمادگی کردند وبر اسبهای خود سوار شدند وبرآن بدن شریف‌تاختند واستخوانهای سینه وپشت وپهلوی بدن مبارک‌حضرت را درهم شکستند.[۴۴۰]

259- کاروان اسراء درکنار قتلگاه

درهنگام اعزام اسراء اهلبیت به کوفه،آنها بکنار اجساد شهداء‌کربلا آمدند وبا آنها وداع نمودند.همینکه چشم اهل وعیال اباعبداللّه(ع)،به اجساد شهداءافتاد،صدای ضجّه وشیون بلندکردند واظهار مصیبت نمودند.

راوی گفت:بخداقسم!فراموش نمی کنم آن صحنه ای را که‌زینب کبری'(س)نُدبه می کرد وبا صدایی حزین وغمناک می‌گفت:یامحمّداه!رحمت ملائکهٔ آسمان برتوباد!این حسین‌توست که با اعضای پاره پاره،در خون خویش آغشته است!

---

[439] جلاء العیون

[440] منتهی الامال

اینها دختران تواند که آنهارا اسیر کرده اند!یامحمّداه!این‌حسین توست که بدنش بر روی خاک افتاده وباد صبا،بر اوخاک وغبار می پاشد!واحزناه!واکُرباه!این حسین توست که‌سرش را از پشت بریده اند!عمامه ورداء اورا غارت کردند!

پدرم فدای آن کسیکه حرمش را از هم گسیختند!پدرم فدای‌کسیکه اصحابش را روز دوشنبه کشتند!پدرم فدای کسیکه باغم وغصّه از دنیا رفت!پدرم فدای آن کسیکه با لب تشنه شهیدشد!پدرم فدای کسیکه مُحاسنش خون آلود بود واز آن خون‌می چکید!پدرم فدای آن کسیکه جدّش محمّد مصطفی' است!پدرم فدای آن مسافری که به سفری رفت،که امید برگشتش‌نیست!

آنچنان زینب کبری'(س)عزاداری کرد که دوست ودشمن بناله‌آمدند.[۴۴۱]

-260

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست
این چه شمعیست که جانها همه پروانه اوست
هر کجا می نگرم رنگ رخش جلوه گر است
هر کجا می گذرم جلوه مستانه اوست
هر کسی میل سوی کربلایش دارد
من چه دانم که چه سریست به در خانه اوست[442]

26پیوند هاو مشابهت های حضرت مهدی و امام حسین علیهما السلام

[441] منتهی الامال

[442] محتشم کاشانی

۱)زیارت عاشورا و یاد حضرت مهدی (عج)

زیارت عاشورا که از سوی امام محمدباقر(ع) به شیعیان و شیفتگان، آموزش داده شده است، مضمون های والایی دارد. در بخشی از زیارت چنین آمده است:

«ان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله؛

از خداوند می خواهم خون خواهی تو را در کنار امام یاری شده از خاندان پیامبر (ص) ، روزی ام گرداند.»

مقصود از امام منصور، امام عصر علیه السلام می باشد و از جلوه های منصور نامیدن ایشان، طلب خون جدشان است؛

پس حضرت قائم عج الله تعالی فرجه، ولی دم جد بزرگوارشان هستند. در قرآن نیز آمده:

«و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً(اسرا: 33)؛

کسی که مظلوم کشته شده است، برای ولی اش حق سلطه و حق قصاص قرار دادیم.»

۲)روز عاشورا و یاد حضرت مهدی (عج)

جلوه دیگر این ارتباط، روز عاشورا است؛ روزی که عاشقان باید به عشق مهدی (عج) و ذکر حسین(ع) عزاداری کند، روزی که اشک ها و ناله ها، منتقم خون حسین (ع) را می طلبند تا با اجابت ندای یاری، انتقام خون سالار شهیدان(ع) را از ستم گران بگیرند.

در روز عاشورا، همه جا یاد امام حسین، همراه نام حضرت مهدی (عج) گرامی داشته می شود.نوع تسلیت گویی که از امام باقر علیه السلام در روز عاشورا نقل شده این چنین است:

«اعظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین علیه السلام و جعلنا و ایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد صلی الله علیه واله

خداوند اجر ما و شما را در مصیبت حسین علیه السلام بزرگ گرداند و ما و شما را از کسانی قرار دهد که به همراه ولی (خون) امام حسین علیه السلام، امام مهدی عج الله تعالی فرجه، از آل محمد صلی الله علیه وآله، طلب خون آن حضرت کرده و به خون خواهی او برخیزیم.»

۳)مشابهت در زمانه

زمانه حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه و امام حسین علیه السلام در انحراف فکری و فساد اجتماعی، رواج بی دینی و بدعت در سطح جهانی، شبیه هم است.

امام حسین علیه السلام، زمانه خود را چنین توصیف می کند:

«آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد؟»

«همانا در شرایطی هستیم که سنت پیامبر از بین رفته و بدعت ها زنده شده است.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «زمانه مهدی(ع) چنین است؛ چون مهدی قیام کند،

خواهش های نفسانی را به هدایت آسمانی بازگرداند؛ پس از آنکه رستگاری را به هوای نفس بازگردانده باشند و آرا و افکار را پیرو قرآن کند، پس از آن که قرآن را تابع رأی خود گردانده باشند...

پس مهدی به شما نشان خواهد داد که روش عادلانه در حکومت، چگونه است

و آنچه را که از کتاب و سنت متروک مانده، زنده خواهد ساخت.»

مشابهت در زمانه، ابعاد بی شماری دارد؛ از تبلیغات جبهه باطل گرفته تا حاکمیت خلفای جور و غربت دین در عرصه زندگی و جامعه.

که تبلیغات بنی امیه و معاویه علیه اهل بیت و امام حسین علیه السلام،شباهت زیادی به تبلیغات کشورهای استکباری و صهیونیست ها علیه جهان اسلام، به ویژه علیه ایران اسلامی دارد.

۴)قیام در روز عاشورا

در برخی روایت ها آمده است که قیام حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه مصادف باشهادت حضرت سیدالشهداء(ع) است و این مطلب ما را به یکی دیگر از پیوندهای ویژه ی صاحبان این دو قیام، رهنمون می سازد.ارتباط بین روز عاشورا و قیام مهدی موعود(عج) ، یک رابطه ملموس و قابل درک برای هر انسان عاقلی است؛

چرا که راه و هدف مهدی(ع) همان هدف امام حسین (ع) در ابعاد گسترده جهانی است

۵)کوفه؛ پایگاه مشترک

رابطه دیگر میان این دو امام و قیامشان، مرکز حکومت آن دو است.

امام حسین(ع) از مکه به جانب کوفه رهسپار بود و شاید با رسیدن به کوفه، مانند پدر بزرگوارشان، آنجا را مقر حکومت خویش قرار می داد؛ ولی سپاهیان یزید راه را بر آن حضرت بستند و

ایشان در دوم محرم، در کربلا منزل کرد.

زمانی که خورشید تابناک مکه ظهور کند، کوفه را به عنوان مقر حکومت خود برخواهد گزید.

در روایت آمده که امام باقر علیه السلام فرمودند: «مهدی علیه السلام وارد کوفه می شود با سه پرچم ...»

ودر روایتی دیگر آمده که ابوبکر حضرمی می گوید: به امام باقر یا امام صادق علیهما السلام گفتم: کدام سرزمین پس از حرم خدا وحرم پیامبر با فضیلت تر است؟ فرمود: «ای ابابکر! سرزمین کوفه که جایگاه پاکی است و در آن مسجد سهله قرار دارد و مسجدی که همه پیامبران در آن نماز خوانده اند.

آن جا عدالت الهی پدیدار می گردد و قائم به عدل و قیام کنندگان پس از او، از همان جا خواهند بود. آن جا جایگاه پیامبران و جانشینان صالح آنان است.

امام حسین(ع) از مکه به سمت کوفه رفت و حضرت مهدی(عج)، از مکه به سوی کوفه خواهد رفت و مقر حکومت خود را در کوفه قرار خواهد داد؛ یعنی راه نیمه تمام سیدالشهدا(ع) را به پایان خواهند رساند.

1- گریه ام سلمه

صبح روز یازدهم محرم در مدینه،از خانهٔ امّ سلمه صدای گریه وزاری شنیده شد.به او گفتند:چرا گریه می کنی؟گفت:دیشب پسرم حسین(ع)کشته شد!زیرا بعد از رحلت‌رسول خدا(ص)،پیامبر را بخواب ندیدم تا اینکه دیشب،اوراعزادار ودل شکسته به خواب دیدم.عرضکردم: یارسول اللّه !چرا شمارا گریان ودل شکسته می بینم؟فرمود:دیشب تا صبح‌قبر حسین واصحابش را می کَندم.»[۴۴۳]

262- ابن زیاد،سر مقدّس امام را به خولی داد تادرمنزلش نگه دارد.

زن خولی می گوید:وقتی شوهرم سر مبارک امام را در گوشه‌ای گذاشت وبه خواب رفت،شنیدم سر حضرت تا طلوع فجر،قرآن می خواند وآخرین آیه این بود:وسیعلم الذّین ظلموا اَیّ منقلبٍ ینقلبون»[۴۴۴]بزودی ظالمین خواهنددانست،به کدام جای بازگشتی،برمی گردند.

[443] درکربلا چه گذشت؟

[444] شعراء 227

بعد از طرف سرمقدّس، صدایی چون رعد شنیدم وفهمیدم‌صدای تسبیح ملائکه است.[445]

-263

پرده اي در مقابل چشم مأمور

عالم پرهيزگار حاج شيخ علي تاكي شهرضايي در دهه ي محرم سال 1322 اين قضيه را نقل فرمودند:
سالي بنده در فصل زمستان، در مشهد مقدس بودم و به حضرت امام رضا عليه السلام عرض كردم كه من خيلي به زيارت امام حسين عليه السلام مشتاق شده ام و فكر مي كنم اگر به كربلا نروم مريض مي شوم و از شما تقاضاي گذرنامه دارم! در آن زمان فقد يكصد و هفده تومان پول داشتم و گذرنامه نيز نداشتم. و نمي دانستم چگونه بايد به كربلا بروم.

بالاخره به خرمشهر آمدم، سيد رضا رضواني برايم يک مكان در كشتي به مبلغ پانزده تومان كرايه كرد و نمي دانست كه من مي خواهم بدون گذرنامه و به صورت قاچاق به كربلا بروم! عده ي ديگري در كشتي بودند همه داراي گذرنامه بودند. جايي در وسط آب يک شرطي آمد و ما يک فلس در دست او گذاشتيم و رد شديم.
وقتي به بصره رسيديم. براي گرفتن بليط قطار اقدام كردم، اما چون نزديک اربعين و موقع ازدحام زوار بود، نتوانستم بليط تهيه كنم و مجبور شدم به مسافرخانه ي سيد علي حكاک بروم. در مسافرخانه اتاقي گرفتم و در اتاق رفتم و خوابيدم.
همين كه به خواب رفتم، ناگاهان بيدار شدم و ديدم شخصي بالاي سرم ايستاده است و مي گويد: شما بليط مي خواستيد! بلند شويد و اثاثيه را جمع كنيد. در اين هنگام يک بليط قطار به من داد و ظاهرا پول آن را هم نگرفت و گفت: زود جمع كن و برو!
من اثاثيه را جمع كردم و به دوش گرفتم، لحاف و وسائل را در چادر خوابي پيچيده بودم و بر دوش گرفته بودم و يقينا هر كس مرا مي ديد، مي فهميد كه ايراني هستم.
هنگامي كه مي خواستيم به قطار وارد بشويم بايد تک تک به اتاقي كه مأمور كنترل گذرنامه در آن بود وارد مي شديم و از طرف ديگر اتاق خارج مي شديم و به طرف قطار مي رفتيم. هنگامي كه به اتاق رسيدم، متوجه شدم كه هيچ مسافري در اتاق نيست و من بايد به تنهايي وارد اتاق شوم و گذرنامه را به شرطه نشان دهم و سپس از اتاق خارج شوم. اما من چون گذرنامه نداشتم، متحير شدم. ناگهان ملهم شدم كه «يا امام حسين عليه السلام» و «يا اباالفضل عليه السلام» بگويم و رد شوم.
پس اين دو اسم مبارک را پيوسته بر زبان مي آوردم و در حالي كه اثاثيه را بر دوش گرفته بودم، وارد اتاق شدم و از طرف ديگر خارج شدم! اما گويا در مقابل چشم آن مأمور پرده اي كشيده شده بود و مرا نمي ديد! هيچ واكنشي نسبت به من نشان نداد و من رد شدم. تا كربلا نيز كسي از ما گذرنامه نخواست.
بالاخره به كربلا رسيديم و در كربلا نيز چون به نجاري و چوب بري وارد بودم، سقف خانه ي رئيس كنسولگري ايران را درست كردم و او با ما آشنا شد و فرمان داد كه به من گذرنامه بدهند. و پس از آن، گذرنامه را به شيخ حسين شاهرودي دادم و برايم «كارت اقامت» گرفت، و از آن روز به بعد، ما در عراق اقامت كرديم.[446]

264- شهادت رقيّه

[445] در كربلا چه گذشت؟

[446] http://www.ashoora.ir/

زنان اهلبیت امام حسین(ع)،شهادت حضرت وجوانان بنی‌هاشم را از کودکان کاروان اسراء،مخفی نگه داشته بودند.ومی گفتند که آنهابه مسافرت رفته اند وبزودی بر می گردند.

شبی درشام،نیمه های شب،رقیه(س)دختر امام،از خواب‌بیدار شد وپدرش را صدازد ومی گفت:پدرم حسین(ع)کجاست ؟اوبهانهٔ پدر را گرفته بودوبقدری مضطرب بود،که‌همهٔ کودکان درخرابه را،به گریه وفغان انداخت.

یزید متوجه سرو وصدای کودکان امام شد وسؤال کرد:چه‌خبراست؟وقتی جریان رقیه(س)را به او گفتند،دستور داد که‌سر امام را برای او ببرند!

سرمقدّس امام را در طبقی گذاشتند وروپوشی برآن قرار دادندوآنرا برای رقیه(س)بردند.

رقیه(س)وقتی روپوش را برداشت وسر پدر را دید،نشناخت‌وگفت:این سر از کیست ؟گفتند:سرپدرت. با شنیدن این‌سخن،سر را برداشت وبه سینه گرفت وگفت:ای پدر!چه کسی‌مُحاسن تورا بخونت خضاب کرد؟چه کسی رگهای گردنت راقطع نمود؟چه کسی مرا در کودکی،یتیم نمود؟پدرجان!بعداز تو به که امیدوار باشم؟پدرجان!چه کسی یتیم را نگه داری می کند تا بزرگ شود؟...آنگاه لب بر لب پدر نهاد وآنچنان‌شیون وزاری کرد،تا بیهوش شد.وقتی اورا حرکت دادند،دیدند که از دنیا رفته است‌وجان بجان آفرین تسلیم نموده‌است.

اهل بیت امام،در مصیبت این دختر،صدا بگریه بلند کردند.

اهل شام نیز بعد از باخبر شدن از شهادت رقیه(س)،عزاداری‌کردند ودرآن روز،هرمرد وزنی گریان شدند.«[447]

265- درکاخ یزید!

یزید دستور داد تااسراء را حاضر کرده وسرمبارک امام را درطشتی ،مقابلش بگذارند.دراین موقع امام سجاد(ع)چشمش‌به سر پدر افتاد،آهی از دل پرخون خود کشید واشگ‌ریخت وبعد ازآن هرگز از کلّهٔ گوسفند میل نفرمود.امّا وقتی چشم زینب(س)برآن سر منّور افتاد،بیتاب شد وبا صدایی که‌دلهارا پاره می کرد،فریاد زد:*یاحسیناه!ای حبیب قلب رسول خدا!ای‌فرزند مکّه ومنی!ای فرزند دلبند سّیده نساء!ای جگرگوشهٔ محمّد مصطفی!*

دراین موقع،یزید چوب خیزران را برداشت وبر دندانهای سرامام می زد ومی گفت:ای کاش!آنهایی که درجنگ بدرازمشرکین،کشته شدند،زنده بودند ومی دیدند که من چگونه‌انتقام آنهارا از فرزندان قاتلین آنها گرفتم!!وبمن می گفتند:ای یزید!دست شل مباد!

---

[447] ستارگان درخشان ج5

ناگاه ابوبرزهٔ اسلمی از اصحاب رسول خدا،برخاست وگفت:وای برتوای یزید!چوب بردندان حسین(ع)فرزند فاطمه (س)می زنی؟درحالیکه من بارها دیدم که پیامبر خدا(ص)بر لب‌ودندان او وبرادرش ،بوسه می زد ومی گفت:«شما سَرورجوانان بهشتید.خدابکشد کشندگان شمارا ولعنت کند آنها راوآنان‌را به عذاب الیم،معذّب کند.»

یزید غضبناک شد ودستور داد اورا کشان کشان از مجلس‌بیرون بردند.[۴۴۸]

266- اربعین

اربعین سالروز اولین زیارت جابربن عبدالله انصاری و عده ای از شیعیان قبر مطهر حسینی

بعد از شهادت امام حسین و یارانش و اسارت خاندان پیامبر ص،جوی از ترس و هراس بین مردم حاکم شد و کسی جرات نداشت از امام حسین (ع) حرفی بزند و یادی بکند جز زینب و امام سجاد.

اما در چهلم شهادت امام حسین ع،جابرن عبدالله انصاری از صحابه بزرگ رسول الله که هم در نزد شیعیان و هم در نزد اهل سنت جایگاه رفیعی داشت به همراه جمعی از شیعیان به زیارت قبر مطهر امام حسین (ع) رفت که کیفیت زیارت ایشان را که درسهای بزرگی در خود دارد عرض می کنم.

به نقل از عطیّه عوفی ـ : همراه جابر بن عبد الله انصاری ، برای زیارت قبر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام حرکت کردیم. هنگامی که به کربلا رسیدیم جابر به کرانه فرات نزدیک شد و غسل کرد و پیراهن و ردایی به تن کرد و کیسه عطری را گشود و آن را بر بدنش پاشید و هیچ گامی برنداشت جز آن که ذکر خدای متعال گفت تا این که به قبر نزدیک شد و [به من]گفت: دست مرا بر قبر بگذار

چون دست او را بر قبر گذاشتم بیهوش ، بر روی قبر افتاد. کمی آب بر او پاشیدم و هنگامی که به هوش آمد سه بار گفت : ای حسین !

آن گاه گفت : دوست پاسخ دوست را نمی‌دهد ؟!

سپس گفت: چگونه پاسخ دهی در حالی که خون رگ هایت را بر میان شانه ها و پشتت ریختند و میان سر و پیکرت جدایی انداختند؟! گواهی می‌دهم که تو فرزند خاتم پیامبران و فرزند سَرور مؤمنان و فرزند هم پیمان تقوا و چکیده هدایت و پنجمین فرد از اصحاب کسایی و فرزند سالار نقیبان و فرزند فاطمه سَرور زنانی ؟! و چگونه چنین نباشی در حالی که از دست سَرور پیامبران غذا خورده ای و در دامان تقواپیشگان پرورش یافته ای و از سینه ایمان شیر نوشیده ای و با اسلام تو را از شیر گرفته اند .

پاک زیستی و پاک رفتی؛ امّا دل های مؤمنان در فراق تو خوش نیست بی آن که در این تردیدی رود که همه اینها به خیر تو بود. سلام و رضوان خدا بر تو باد ! و گواهی می‌دهم که تو بر همان روشی رفتی که برادرت یحیی بن زکریّا رفت .

آن گاه جابر دیده خود را گِرد قبر چرخاند و گفت: سلام بر شما ای روح هایی که گرداگردِ حسین فرود آمده، همراهش شدید ! گواهی می دهم که نماز را به پا داشتید و زکات دادید و به نیکی فرمان دادید و از زشتی باز داشتید و با مُلحدان جنگیدید و خدا را پرستیدید تا به شهادت رسیدید. سوگند به آن که محمّد را به حق برانگیخت در آنچه به آن در آمدید با شما شریک هستیم.
به جابر گفتم: ای جابر! چگونه [با آنان شریک باشیم] ، با آن که ما نه به درّه ای فرود آمدیم و نه از کوهی بالا رفتیم

---

[448] جلاء العیون

!و نه شمشیری زدیم ، در حالی که اینان سرهایشان از پیکر جدا شد و فرزندانشان یتیم و زنانشان بیوه شدند؟
جابر گفت: ای عطیّه ! شنیدم که حبیبم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید : «هر کس گروهی را دوست داشته باشد ، با آنان محشور می شود و هر کس کار کسانی را دوست داشته باشد، در کارشان شریک می‌شود» و سوگند به آن که محمّد را به حق به پیامبری بر انگیخت نیّت من و همراهانم همان است که حسین علیه السلام و .یارانش بر آن رفته اند. مرا به سوی خانه های کوفه ببر

هنگامی که بخشی از راه را رفتیم گفت: ای عطیّه ! آیا سفارشی به تو بکنم که دیگر گمان ندارم پس از این سفر تو را ببینم ؟ دوستدار خاندان محمّد را تا زمانی که آنان را دوست می دارد دوست بدار و دشمن خاندان محمّد را تا زمانی که با آنان دشمن است دشمن بدار هر چند روزه گیر و شب زنده دار باشد، و با دوستدار محمّد و خاندان محمّد رفاقت کن که اگر یک گامش از فراوانی گناهش بلغزد گام دیگرش به محبّت آنان استوار می‌مانَد؛ چرا که دوستدار آنان به بهشت باز می‌گردد و دشمن آنان به سوی آتش [دوزخ]می‌رود.[449]

267- بازگشت به مدینه

راوی می گوید:وقتی کاروان اهلبیت امام حسین(ع)به نزدیک‌مدینه رسید،امام سجّاد(ع)از مرکب پایین آمد وبارهارا بازنمود وزنان وکودکان را پیاده کرد.سپس به بشیر فرمود:ای‌بشیر!خدا پدرت را رحمت کند!او شاعر بود.توهم شعر می‌توانی بگوئی؟عرض کرد:آری!یابن رسول اللّه!منهم شاعرم.

امام فرمود:وارد مدینه شو وبا زبان شعر،شهادت امام‌حسین(ع)را اعلام کن!

بشیر می گوید:براسبم سوار شدم وبه مدینه رفتم وچون به‌مسجد النبی رسیدم،صدا بگریه بلند کردم وگفتم:

یا اهل یثرب!لامُقام لکم قتل الحسین فادمعی مدراراً

الجسم منه بکربلا مفرّجٌ والرأس منه علی القناهٔ یُدار

حسین‌را در غریبی سربریدند ـــــ تن پاکش به خاک وخون کشیدند.
تنش در کربلا عریان فتاده ـــــ سرش بر نیزه‌های کین نهاده.

یعنی:«ای اهل مدینه!جای ماندن نیست!زیرا حسین(ع) شهیدشده است.ومن اشگم سرازیر است.

بدنش در کربلا درخون است وسرش‌را بربالای نیزه ها می گردانند.»

بعد گفتم:این امام سجّاد(ع) است که با عمّه هاوخواهرانش،نزدیک شهر می باشند. ومن قاصد او هستم تامحلّ آنها را بشما نشان بدهم.

با این نداء،هیچ زن پرده نشین وباحجابی در مدینه نبود مگراینکه موپریشان وصورت خراشان ولطمه زنان،با نداء واویلا !از خانه ها خارج شده وبطرف محلّ کاروان،حرکت نمودند.

[449] مصباح الزائر: ص 286

وقتی من به نزد امام برگشتم،دیدم که حضرت از خیمه بیرون‌آمده ودستمالی در دست دارد که با آن اشگهای خودرا پاک‌می کند.امام بر روی صندلی نشست وبی اختیار گریه نمود.صدای مردم هم بگریه بلند شدوآن محلّ یکپارچه گریه شدواز هر طرف،تسلیت عرض می کردند.

در این هنگام،امام با دست اشاره کرد تامردم ساکت شوند.

مردم از جوش وخروش افتادند وامام شروع به بیاناتی نمود ازجمله فرمود:ای مردم!همانا خداوند که حمد وسپاس براوباد!مارا به مصیبتهای بزرگی مبتلا فرمود وشکاف بزرگی دراسلام ظاهر شد.اباعبداللّه الحسین(ع)وفرزندان ویارانش کشته شدند وزنان ودخترانش،اسیرگشتند وسرش رابالای‌نیزه هادرشهرها گرداندند.این مصیبتی است که مانند ندارد.

ای مردم!کدامیک از شما می تواند بعد از شهادت حسین(ع)،

شاد وخرّم باشد؟کدام قلبی است که برای او اندوهگین نشود؟

کدامیک از شما می تواند از ریختن اشگش جلوگیری کند؟

بدرستیکه آسمانهای هفتگانه برای شهادت حسین(ع)گریه‌کردند.دریاها با امواجشان وآسمانها با ارکانشان وزمین بااعماقش ودرختها با شاخه هایشان،برای حسین(ع)گریه‌کردند.امواج دریاها وفرشتگان مقرّب خدا واهل آسمانها همه‌وهمه گریه کردند.ای مردم!آن کدام قلبی است که برای کشته‌شدن حسین(ع)شکافته نشود؟آن کدام دلی است که برای‌حسین(ع)ناله ننماید؟آن کدام گوشی است که این مصیبت‌بزرگ را که دراسلام پدید آمده،بشنود وکرنشود؟...انّا لِلّٰه وانّاالیه راجعون از مصیبتی که چقدر بزرگ وسوزان ودردناک ورنج دهنده وناگوار وتلخ وجانسوز است!آنچه که برای ما روی‌داد را به حساب الهی منظور می کنیم که او عزیز وانتقام گیرنده‌است![450]

268- عزاداری در مدینه

امّ کلثوم وقتی وارد مدینه شد،گریه می کرد ومی گفت:

فبالحسرات والاحزان جئنا‌ا مدینهٔ جدّنا لاتقبلینا

بانّا قدفجعنا فی ابینا   اَلاافاخبِرنارسول اللّه عنّا

[450] جلاء العیون

'بلارؤس وقدذبحوا البنینا وانّ رجالنا بالطفّ صَرعی

وبعدالاسر یاجدّاه سبینا واَخبِر جدّنا انّا اَسرنا

عرایا بالطفوف مسلبینا ورهطك یا رسول اللّه اضحوا

ولم یُراعواجنابک یارسول اللّه فینا وقدذبحوا الحسین

و...

یعنی:ای مدینه پیامبر!مارا قبول نکن!ماباحسرت واندوهها‌آمده ایم.پیامبررا از حال ما باخبرکن که مادرمورد پدرمان‌دچارفاجعه شده ایم.مردان ما در سرزمین داغ،بدون سر افتاده‌اند وپسران مارا سر بریده اند!

وبه جدّما خبربده که ما اسیرشدیم وبعداز اسارت،زندانی‌گشتیم!وگروه تو ای پیامبر!درحالی روز برآنان گذشت که‌عریان وغارت زده،برریگهای گرم،افتاده اند!

ای رسول خدا!حسین(ع) را ذبح کردند ومراعات تورا دربارۀما نکردند!

همچنین نقل شده است که امّ کلثوم به مسجد پیامبر رفت وباگریه عرض نمود:السلام یا جدّاه!من خبر شهادت فرزندت‌حسین(ع)را آورده ام.

دراین موقع،صدای ناله ای از قبر بلند شد که مردم با شنیدن آن‌صدا گریه وزاری سر دادند.

امام سجّاد(ع) نیز بر قبر جدّش آمد وصورتش را برآن گذاشت‌وگریه کرد وفرمود:ای جدّ بزرگوارمن!ای بهترین انبیاء مرسل!باتو درددل می نمایم!محبوب تو،حسین(ع) کشته شد ونسل تو از بین رفته است!درحالی توراصدا می زنم که محزون‌وهراسان واسیرم واحدی نیست که ازما حمایت کندوطرفداری نماید!مارا اسیر کردند،آنگونه که کنیزان را اسیرمی کنند وآنچنان ناراحتی وآزار به ما رسید که استخوانهاتحمّل ندارد.[451]

269- عزاداری ام البنین

امّ البنین،مادر ابوالفضل(ع) وعبداللّه وعثمان وجعفر،بعد ازشنیدن خبر شهادت پسرانش،برای عزاداری به قبرستان بقیع‌می رفت ومشغول نوحه وزاری می شد.آنچنان عزاداری اوسوزناک بود که حتی' مروان،دشمن اهل بیت با شنیدن ناله های

به گریه می افتاد.امّ البنین می گفت:

451 ستارگان درخشان

لاتدعونی ویک امّ البنین تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادّعی' بهم والیوم اصبحتُ ولامِن بنین

اربعةٌ مثل نسور الربی' قد واصلوا الموت بقطع الوتین

تنازع الخرصان اشلائهم فکلّهم امسی' صریعاً طعین

یالیت شعری اَکما اَخبروا انّ عبّاساً قطیع الیمین؟

یعنی:دیگر بمن امّ البنین(مادرپسران)نگوئید!زیرا بیاد شیران‌بیشه می افتم!زمانی پسرانی داشتم که به آنهامرا می خواندند!ولی امروز من پسری ندارم!چهار فرزند که مثل کرکس ها،بلندهمّت بودند،ولی با قطع رگشان بشهادت رسیدند.نیزه های‌باریک وتیز برای بشهادت رساندن آنها نزاع می کردند وشب‌همهٔ آنان بشهادت رسیدند!ای کاش!همانطور که بمن گفته اند ،می فهمیدم که دست راست عبّاس(ع)قطع شده است؟[452]

270- خانمی که امام حسین(ع)به دیدارش رفت

«حاج ملاّ محمّد علی یزدی در نجف همسایه‌ای داشت که در کودکی‌باهم نزد یک معلم درس می‌خواندند. ولی آن همسایه وقتی بزرگ شد،به شغل راهزنی مشغول شد تا اینکه مُرد و او را در قبرستانی نزدیک‌خانه ملای یزدی دفن کردند. هنوز یکماه نگذشته بود که حاجی درخواب، همسایه راهزن را دید که در حال خوش وخرمی قرار دارد.تعجب کرد و از او ماجرایش را پرسید. او گفت: بعد از مردنم تا دیروزبخاطر کارهای زشتم در عذاب بودم، ولی دیروز که همسر استاد اشرف‌حداد فوت کرد و او را در این قبرستان دفن کردند، اباعبداللّه(ع) سه باربه دیدن او آمد ودر بار سوم دستور داد عذاب را از این قبرستان بردارند.لذا حال ما از بدی به خوبی تغییر کرد!

[452] ستارگان درخشان

ملای یزدی بعد از بیدارشدن، به سراغ استاد آهنگر رفت و بعد از پرس‌و جو در مورد شخصیت این زن، متوجه شد که این زن همه روزه زیارت‌عاشورا می‌خوانده است»[۴۵۳]

271- آل زیاد

از جمله گروهی که به اسلام ضربه بسیار زده‌اند و در زیارت عاشورا مورد لعنت‌اند،«آل زیاد»ند(و العن...آل زیاد و آل مروان الی یوم القیامه).نسل ناپاك«زیاد»،دستشان به‌خون عترت پیامبر آمیخته است.عبید الله بن زیاد که والی کوفه و بصره بود و امام حسین رادر کربلا کشت، فرزند همین زیاد است.مادر زیاد،سمیه نام داشت،از زنان زناکار صاحب‌پرچم.زیاد از طریق آمیزش نامشروع و زنا توسط غلام سمیه به نام«عبید ثقفی»به دنیاآمد.زیاد را زیاد بن عبید می‌گفتند.از بدعتهای معاویه،آن بود که بر خلاف حکم پیامبر،این زنا زاده را به دودمان بنی امیه ملحق ساخت و از آن پس او را«زیاد بن ابی سفیان»می‌گفتند. [454]این موضوع که به«مساله استلحاق»معروف است،در سال 44 هجری انجام‌گرفت و مورد اعتراض بسیاری از بزرگان از جمله سید الشهدا بود که در نامه‌اش به‌معاویه،این کار را در ردیف کشتن حجر بن عدی و عمرو بن حمق،آورده [455] و او رانکوهش کرده است.پس از انقراض امویان،مردم زیاد را به اسم مادرش سمیه یا به نام‌پدری ناشناخته، زیاد بن ابیه(زیاد،پسر پدرش)می‌خواندند. [456]امام حسین«ع»روز عاشورا در یکی از خطبه‌هایش جمله«الا و ان الدعی بن‌الدعی...»دارد،که اشاره به ناپاك زادگی ابن زیاد و پدرش زیاد است که هر دو نسبی‌پست و آلوده داشتند و عبید الله هم از کنیز زنا کاری به نام مرجانه به دنیا آمده بود و به«ابن‌مرجانه»مشهور بود.حاکمیت‌یافتن کسی چون پسر زیاد،فاجعه‌ای بود که عزت وکرامت مسلمین و عرب را نابود کرد.زید بن ارقم وقتی در کوفه شاهد آن بود که ابن زیادبر لبهای سر بریده ابا عبد الله«ع»می‌زند،گریه کنان و با اعتراض برخاست و از مجلس‌بیرون آمد و می‌گفت:ای جماعت عرب!از این پس برده شده‌اید.پسر فاطمه را کشته وپسر مرجانه را به امارت پذیرفته‌اید... [457]در همان ایام،آل زیاد بعنوان گروهی فاسد وشیطانی به شمار می‌رفتند.حتی یکی از شهدای کربلا به نام مالك بن انس مالکی یا انس بن‌حارث کاهلی در رجزی که در میدان می‌خواند،یکی از ابیات آن چنین بود:

آل علی شیعة الرحمان آل زیاد شیعة الشیطان . [458]

---

[453] عشق حسینی

[454] الغدیر،ج 10،ص 218.

[455] معادن الحکمه،محمد بن فیض کاشانی،ج 2،ص 35(چاپ جامعه مدرسین)،بحار الانوار، ج 44،ص 212.

[456] الغدیر،ج 10،ص 218.

[457] بحار الانوار،ج 45،ص 117.

[458] همان،ص 25.

آل زیاد،طبق روایات،دلهایی مسخ شده،دودمانی ننگین و مورد خشم بودند و روزعاشورا را به خاطر کشته شدن حسین بن علی،مبارك دانسته و به شادمانی روزه‌می‌گرفتند. [459]نیز«آل زیاد»نام سلسله‌ای از خلفاست که از نسل زیاد بن ابیه بودند و ازسال 204 تا 409 هجری بر یمن حکومت کردند.آغاز حکومتشان از زمان هارون الرشیدبود و ماموریتشان سرکوبی علویان آن دیار. [460]

272- آل مروان

دودمان مروان بن حکم که از تیره بنی امیه بودند و از سال 64 هجری روی کار آمدند.

آغاز سلطه این خاندان با به خلافت رسیدن مروان بود.مروان از خشن‌ترین و عنودترین‌دشمنان اهل بیت و امام حسین«ع»بود و نزد پیامبر و مردم ملعون و مطرود و تبعید شده بود(مروان)پس از او عبد الملك مروان،ولید بن عبد الملك،سلیمان بن عبد الملك،عمر بن عبد العزیز،یزید بن عبد الملك،هشام بن عبد الملك،ولید بن یزید،یزید بن ولید،مروان بن محمد،به ترتیب نزدیك به هفتاد سال حکومت کردند و دوران حکومتشان ازسخت‌ترین دورانهای شیعه بود.بنی مروان جنایتکارترین افراد را در شهرها به ولایت‌می‌گماشتند که حجاج یکی از آنان بود.در زیارت عاشورا«آل مروان»نیز همچون آل زیادو آل ابی سفیان و بنی امیه مورد لعن قرار گرفته‌اند.

273-

عاقبت قاتلین امام حسین(ع)

قیام مختار

مختار که از شیعیان بود در سال 66قیام کرد ولشکرش با لشکر شام‌جنگ کرده ومختار پیروز شد.او ابراهیم پسر مالك اشتر را فرمانده سپاه‌خود نموده بود وشروع به انتقام از قاتلین خادثه عاشورا نمود.

آنان ابن زیاد را دستگیر کرده وابراهیم دستور داد تا آتشی روشن‌کردند سپس خنجر را برداشته واز گوشت بدن ابن زیاد می‌کند و آن را درآتش نیم پخت نموده وبه خورد ابن زیاد می‌داد ودر آخر بافریاد:یالثارات الحسین!سر ابن زیاد را از تنش جدا نمود وبرای امام‌سجاد(ع)فرستاد.سپس شمر را دستگیر نموده وسرش را از تن

---

[459] همان،ص 95.

[460] دائرة المعارف تشیع،ج 1.

جدانمودند.آنان که بر بدن حضرت اسب رانده بودند آوردن وباميخهای آهنين به زمين دوختند سپس اسب بر بدنشان تاختند تا مردند.

عمروبن صبيح را که با شمشير به صورت امام زده بود آورده وبدنش‌را با نيزه ريز ريز نمودند.بجدل بن سليم که انگشت امام را قطع کرده‌بود آوردند ودست وپايش را قطع نمودند تا در خون خود دست وپا زدومرد.سنانبن انس را آورده و از گوشت رانهايش می‌بريدند تامرد.شبث بن ربعب را که با شمشير به صورت امام زده بود از گوشت‌بدنش بريدند تا مرد.دست و پای ابحر بن کعب را بريدند وچشمهايش را بيرون آورده و او را کشتند.گوشت حصين بن نمير راباقيچی بريدند تا مرد.عمرسعد را در بسترش سر بريدند وپسرش‌حفص را هم کشتند.دست وپای حرمله را بريده و ميله‌ای را در آتش‌داغ کرده وبر گردن حرمله گذاشتند تا گردنش قطع شد.دستهای خولی را بريدند سپس او را کشتند.زياد بن رقاء را که تير به پسر يکی از بنی‌هاشم زده بود بستند و تير بر چشمانش زدند تا مرد.مرّة بن منقذ را که‌قاتل علی اکبر بود با آتش کشتندو...

انتقام از قاتلان

نام مجرم	جرم	نحوه مجازات
عمر بن سعد	يزيد فرماندهی کل لشکر	باضربات شمشير و جدا کردن سر از بدن
حفص بن عمر بن سعد	همکاری با عمر بن سعد که پدرش بود	جدا کردن سر
شمر بن ذی الجوشن	فرمانده پياده نظام وجنايات متعدد	کشته شدن در درگيری و جداشدن سر
سنان بن انس	(بريدن راس امام حسين(ع	قطع انگشتان و بريدن دست پا وانداختن در ديگ
خولی بن يزيد	حامل سر امام و جنايات متعدد	انداخته شدن در آتش
بجدل بن سليم کلبی	بريدن انگشت امام	قطع انگشتان و قطع دست وپا

قطع دست وپا وانداختن در آتش	تیر انداز کربلا و جنایات متعدد	حرمله بن کاهل اسدی
میخ زدن به دست پا و تیر باران کردن	قاتل حضرت عباس(ع)	حکیم بن طفیل
قطع دست و فلجی تا آخر عمر	قاتل حضرت علی اکبر(ع)	مرة بن منقذ
سنگسار و تیر باران	تک تیر انداز و جنایات متعدد	زید بن رقاد جهنی
هلاکت با ضربات نیزه	قاتل عبدالله بن مسلم	عمرو بن صبیح
گردن زدن	شرکت فعال در کربلا	عبدالله بن اسید جهنی
گردن زدن	شرکت فعال در کربلا	حمل بن مالک محاربی
گردن زدن در ملاءعام	غارت اموال امام	رقاد بن مالک بجلی
گردن زدن در ملاءعام	غارت اموال امام	عمرو بن خالد بجلی
گردن زدن در ملاءعام	غارت خیمه و لباس امام	عبدالرحمان بن بجلی
گردن زدن در ملاءعام	شرکت در جنگ وغارت اموال	عبدالله بن قیس خولانی
قطع دو دست و پا	غارت کلاهخود امام	مالک بن نسیر
زدن گردن و سوزاندن	قاتل عبدالرحمان بن عقیل	عثمان بن خالد جهنی
گردن زدن در ملاءعام	شرکت فعال در جنگ غارت لباس شخصی امام	زیاد بن مالک

عبدالرحمان بن ابی خشکاره	شرکت فعال در جنگ و غارت لباس شخصی امام	گردن زدن در ملاعام
اسحاق بن حویه	تاختن اسب بر بدن امام	میخ کردن دست و پا به زمین
رجا بن منقذ عبدی	تاختن اسب بر بدن امام	میخ کردن دست و پا به زمین
سالم بن خثیمه	تاختن اسب بر بدن امام	میخ کردن دست و پا به زمین
واحظ بن ناعم	تاختن اسب بر بدن امام	میخ کردن دست و پا به زمین
صالح بن وهب	تاختن اسب بر بدن امام	میخ کردن دست و پا به زمین
هانی بن ثبیت	تاختن اسب بر بدن امام	میخ کردن دست و پا به زمین
اسید بن مالک	تاختن اسب بر بدن امام	میخ کردن دست و پا به زمین

[461]

274-

در قیام مختار، بسیاری از بزرگان و سران شیعه نقش فعالی داشتند، اما هیچ کدام از آن ها به اندازه ابراهیم اشتر، فرزند برومند مالك اشتر نخعی، تلاش و کوشش نکردند. ابراهیم با آن جایگاه بلند می توانست در بسیج عمومی شیعیان کوفه و اطراف آن، جهت همراهی با مختار در قیامش نقش بارزی را ایفا کند، که همین طور هم شد. علامه مجلسی نقل می کند: "هنگامی که مقدمات قیام فراهم شد، چند نفر از سران شیعه به مختار پیشنهاد کردند که اگر شخصیتی، مثل ابراهیم اشتر که جوانی دلیر، خوش فکر و دوراندیش است و علاوه بر این صفات، عشیره قبیله است و طرفداران قوی بسیاری دارد، در این قیام به ما بپیوندد، امید زیادی به پیروزی خواهیم داشت".

مختار از پیشنهاد آن ها استقبال کرد و با ده نفر از سران شیعه به دیدار ابراهیم اشتر رفت و نامه ای از جانب محمد حنفیه به ابراهیم داد، که در آن محمد حنفیه از ابراهیم خواسته بود که مختار را پشتیبانی و همراهی کند. ابراهیم ابتدا در نامه تردید کرد و گفت: "من از کجا

461 تاریخ الیعقوبی،ج۲،ص:۲۶۴- انساب الاشراف، ج۶ص ۳۰۹

بدانم که این نامه از طرف محمد حنفیه است". یزید بن انس، احمر بن شمیط، عبدالله بن کامل و همه آن جمع، شهادت دادند که این نامه از طرف محمد حنفیه است. پس از شهادت دادن آن ها، ابراهیم مطمئن شد و با مختار بیعت کرد، که پیوستن قهرمانی، همانند ابراهیم اشتر برای مختار بزرگ ترین پیروزی به حساب می آمد.

پس از بیعت ابراهیم اشتر با مختار، هر شب جلسات سرّی تشکیل می دادند و پیرامون قیام و چگونگی شروع آن بحث می کردند که در یکی از این جلسات تصویب شد که روز پنج شنبه، چهاردهم ربیع الاول سال 66 ه. ق. قیام کنند و نشانه قیام هم آتش افروزی بر بالای بام ها و شعار آن، "یا منصور اَمت"؛ یعنی ای پیروز، بمیران و "یالثارات الحسین"؛ یعنی ای خون خواه حسین، باشد؛ در این میان ایاس بن مضارب، افسر نگهبان کوفه، از تصمیم مختار آگاه شد و فوراً به استانداری رفت و نقشه مختار را به عبدالله بن مطیع که استاندار وقت کوفه بود، گزارش داد، اما روز قیام هم چنان مخفی بود. ابن مطیع سه روز قبل از قیام به گروهی از مأمورین انتظامی دستور داد تا با سرپرستی ایاس بن مضارب، میدان های عمومی و بازار نزدیک مسجد جامع شهر را زیر نظر بگیرند. ابراهیم اشتر با گروهی مسلح که تعداد آن ها به صد نفر می رسید، شب چهارشنبه به طرف خانه مختار می رفتند، که ایاس بن مضارب جلو ابراهیم و همراهانش را گرفت و گفت: "من از شما دست برنمی دارم تا همه شما را به استانداری ببرم". ابراهیم از این حرف برآشفت، نیزه یک نفر از پاسبانان را گرفته، در حالی که فریاد می زد: "ای دشمن خدا تو نیز از قاتلان حسین بن علی هستی" به ایاس بن مضارب حمله کرده و نیزه را به شدت برگردن او زد. ایاس کشته شد و همراهان وی فرار کردند. مختار از این حادثه باخبر شد و فوری به یاری ابراهیم شتافت. به این ترتیب قیام مختار قبل از تاریخ پیش بینی شده؛ یعنی در روز سه شنبه، دوازدهم ربیع الاول سال 66 ه. ق. آغاز گردید.

مختار دستور داد بر بالای بام ها، نی ها را آتش زدند، صدای "یا منصور اَمت" و "یالثارات الحسین"، در کوفه طنین انداز شد و جنگ هایی میان سپاهیان مختار به فرماندهی ابراهیم اشتر و سپاهیان ابن مطیع درگرفت که در همه آن ها سپاهیان مختار به پیروزی رسیدند.

ابن مطیع و دیگر شخصیت های حکومتی، به قصر استانداری پناه بردند و در آنجا تحصن کردند؛ اما سپاه مختار، استانداری کوفه را محاصره کرد. این محاصره سه روز به طول انجامید. البته ابن مطیع مخفیانه از کاخ بیرون رفت و به خانه "ابوموسی اشعری" پناهنده شد و دیگران نیز تسلیم شدند.

مختار پس از تسلط بر کوفه بسیاری از ممالک اسلامی، مثل ارمنستان، آذربایجان، موصل، مدائن، بهبهان، حلوان، اصفهان، قم، ماهان، همدان و... را زیر سلطه خود درآورد.

:پس از شکست عبدالله بن مطیع، مختار درصدد بود تا در سه جبهه زیر مبارزه کند

.1-جبهه شام به رهبری اموی ها و فرماندهی ابن زیاد

.2-جبهه عبدالله بن زبیر به رهبری مصعب بن زبیر

.3-جبهه ضد انقلاب داخلی در کوفه به سرکردگی قاتلین امام حسین (ع)

این جبهه، از اوضاع آشفته کوفه استفاده کرده، دست به توطئه ای زدند و مختار ناچار شد تصمیم بگیرد که هرچه زودتر به قلع و قمع عوامل ضد انقلاب و قاتلین امام حسین(ع)، که در واقع از اهداف مهم قیامش بود، بپردازد. با تسلط کامل مختار بر کوفه، فضایی به وجود آمد تا قاتلان امام حسین(ع) و یاران باوفایش شناسایی شده و به سزای اعمالشان برسند.

هنگامی که عبدالملک مروان بعد از مرگ پدرش، حکومت شامات را به دست گرفت، به فکر تسلط بر مناطق انقلابی که از حکومت شام خارج شده بودند، افتاد. بنابراین، عبیدالله بن زیاد را به همراه حصین بن نمیر به عراق فرستاد تا شورش های آنجا را سرکوب کند. عبیدالله با سپاه زیادی به سمت عراق حرکت کرد و به موصل رسید. مختار سپاهی مرکب از سه هزار سواره به فرماندهی "یزید بن انس اسدی" به کمک عبدالرحمن بن سعید، استاندار موصل، فرستاد. این سپاه شجاعانه وارد جنگ شد و سپاه ابن زیاد را شکست داد و سیصد نفر از شامیان را به اسارت درآورد؛ اما یزید بن انس که بیماری سختی داشت بعد از پیروزی بر سپاه شام از دنیا رفت و سپاه مختار با حالتی محزون به کوفه بازگشت. مختار که از شکست شامیان، وفات یزید بن انس و بازگشت لشکرش به سمت کوفه آگاه شد، به سرعت ابراهیم اشتر را با دوازده هزار مرد جنگی روانه موصل کرد. بعد از حرکت ابراهیم به طرف موصل، گروهی از سران کوفه که در سپاه عمر بن سعد در کربلا شرکت داشتند، در داخل شهر با توطئه و آشوب، نقاط حساس کوفه را اشغال کردند. مختار در داخل قصر حکومتی محاصره و رابطه اش با خارج قطع شد. مختار مخفیانه پیامی به ابراهیم اشتر در موصل فرستاد و دستور داد هرچه سریع تر به کوفه بازگردد. ابراهیم پس از دریافت پیام مختار، سریع به طرف کوفه حرکت کرد و نزدیک مسجد کوفه مستقر شد. مختار به کمک ابراهیم اشتر با آشوب گران وارد جنگ شد، شدت نبرد به حدی بود که مختار خود وارد کارزار شد و این جنگ سرانجام با پیروزی سپاه مختار و کشته شدن پانصد نفر و اسیر شدن دویست نفر از آشوب گران در روز چهارشنبه 24 ذی الحجه سال 66 ه. ق. به پایان رسید.

مختار، پس از سرکوبی آشوب گران به عبدالله بن کامل شاکری، که ریاست شهربانی کوفه را به عهده داشت، دستور داد تمام دروازه های شهر را ببندد تا هیچ یک از قاتلان شهدای کربلا نتوانند فرار کنند و سپس به تعقیب آن ها بپردازد. در پی این فرمان،
گردان های تعقیب تشکیل شد. مختار به همراه فرماندهان و یارانش، به جستجوی قاتلان امام حسین (ع) و شهدای کربلا پرداختند و همه را دستگیر کردند.

اولین گروهی که مختار آنان را به سزای اعمال زشتشان رساند، کسانی بودند که در روز عاشورا اسب های خود را نعل تازه زدند و بر بدن مطهر امام حسین (ع) و دیگر شهدا تاختند. مختار، پس از دستگیری این گروه دستور داد تا آن ها را به پشت بخوابانند، با میخ های آهنی دست و پایشان را به زمین بکوبند. آن گاه دستور داد عده ای از سپاهیان به پای اسبانشان نعل تازه بکوبند، سپس بر بدن این جنایتکاران بتازند، که پس از انجام این عمل بدن های آنان زیر سم اسبان از هم پاشید، گوشت، پوست و استخوانشان نرم و با خاک یکسان شد و به این صورت به هلاکت رسیدند و سپس جسدهای پلید آنان را به آتش کشیدند تا خاکستر شدند. اسامی این جنایتکاران عبارتند از: 1- اسحاق بن حویه؛ 2- اخنس بن مرثد؛ 3- حکیم بن طفیل؛ 4- عمرو بن صبیح؛ 5- رجاء بن منقذ عبدی؛ 6- سالم بن خیثمه؛ 7- واحظ بن ناعم؛ 8- صالح بن وهب؛ 9- هانی بن ثبیت؛ 10- اسید بن مالک و.
مختار سر ابن زیاد را همراه سرهای سرداران نامی سپاه شام با سی هزار درهم به مکه نزد محمد حنفیه فرستاد. وی این پول را برای تقسیم میان اهل بیت پیامبر (ص)، شیعیان مهاجر، انصار و فرزندان آنان در مکه و مدینه فرستاده بود. محمد حنفیه با دیدن سر ابن زیاد و دیگر جنایت کاران کربلا، بسیار خوشحال شد و به سجده افتاد و خدای منتقم را سجده، و مختار و ابراهیم اشتر را دعا کرد. محمد حنفیه سر ابن زیاد را نزد امام سجاد (ع) فرستاد. هنگامی که مأموران مختار به منزل امام سجاد (ع) آمدند، آن حضرت سر سفره ی غذا نشسته بود. امام سجاد (ع) از دیدن سر ابن زیاد بسیار خوشحال شد و سجده شکر به جای آورد. هنگامی که سر از سجده برداشت، قطرات اشک مانند مروارید از صورتش سرازیر بود، که در این هنگام فرمودند: "خدا را شکر می کنم که انتقام خون مرا از دشمنم گرفت و خداوند به مختار جزای خیر عنایت کند". آن گاه امام (ع) رو به حاضران کرده و فرمودند: "هنگامی که ما را بر ابن زیاد وارد کردند، او سر سفره ی غذا نشسته و سر بریده پدرم را در برابر خود نهاده بود، من او را چنین نفرین کردم: بارپروردگارا! زنده باشم و ببینم روزی را که سر بریده ابن زیاد در برابر من قرار دارد".

به این ترتیب، دعای امام سجاد (ع) مستجاب شد. آن روز که سر ابن زیاد به مکه و مدینه برده شد، روز شادی و جشن اهل بیت بود. از فاطمه، یکی از دختران امیرمؤمنان (ع) نقل شده، که فرمود: "هیچ یک از زنان بنی هاشم بعد از واقعه کربلا خود را آرایش نکردند تا این که مختار، سر عبیدالله بن زیاد را برای ما فرستاد..[462].

275- شیخ جعفر مجتهدی از عرفای معاصریکی از گریه کننده های مشهور است که برای اهل بیت (ع) مخصوصا سیدالشهداء خیلی گریه می کردند. چند تا از داستانهای مربوط به ایشان را از کتاب در محضر لاهوتیان آقای مجاهدی می اوریم:

از جمله خاطرات جناب مجاهدی است که :

بعد از ظهر روز نوزدهم ماه صفر چند سال پیش در قم توفیق دیدار آقای مجتهدی را پیدا کردم. هنگام ورود به اتاق، مشاهده کردم که بر روی تخت در حالی که دست خود را به نشانه احترام بر روی سینه گذاشته‌اند، چشمان اشک آلودشان را به نقطه‌ای از اتاق دوخته‌اند و قراین نشان می‌داد که پیش از ورود من به اتاق توسلاتی داشته‌اند. آرام در کنار در ورودی اتاق نشستم و به تماشای آن صحنه شور آفرین پرداختم. حدود یک ربع ساعت گذشت تا آن مرد خدا به تدریج حالت طبیعی خود را باز یافت.

پرسیدند:

شما نور خاصی را مشاهده نکردید؟

عرض کردم:

خیر! ولی عطر خاصی را برای چند لحظه‌ای استشمام کردم.

آن مرد خدا در حالی که می گریستند، فرمودند:

دلم خیلی گرفته بود به بی‌بی زینب (علیها السلام) متوسل شدم، ناگهان در گوشه‌ای از اتاق آشکارا در هاله‌ای از نور جلوه کردند. لباس تعزیت بر تن داشتند و سرا پا سیاه پوش بودند. هیبت ایشان، هیبت علوی بود. خواستم عرض تسلیت کنم ولی گریه امانم نداد!

بی‌بی فرمودند:

دوست دارم فردا که اربعین شهادت حسینی است در این جا مراسم عزاداری اقامه گردد و مرثیه جدیدی خوانده شود. مرثیه‌ای که صحنه غروب روز عاشورا را تجسم کند.

---

462 ماهیت قیام مختار بن ابی عبید ثقفی، سید فاضل رضوی اردکانی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

عرض کردم:

بی‌بی جان! این مرثیه را چه کسی باید منظوم کند؟

در حالی که بی‌بی زینب (علیها السلام) به شما اشاره می‌کردند به من امر فرمودند تا صحنه غروب روز عاشورا و صحنه وداع شان را با پیکر پاره پاره و غرقه به خون سالار شهیدان را به گونه‌ای که نشانم داده‌اند، برای شما بازگو کنم. سپس « کد» مرثیه جدید را به من یاد آور شدند و فرمودند که این مرثیه جدید دارای چه نشانه‌ای است؟ شما امشب این مرثیه را بسازید و فردا صبح به من لطف کنید تا ببینم نشانه‌ای را که فرموده‌اند، دارد یا نه!

بعد، آقای مجتهدی حدود یک ساعت آن دو صحنه تکان دهنده را برای من تعریف کردند و در اثنای مجسم کردن آن دو صحنه به سختی می گریستند و گاهی رشته کلام شان پاره می‌شد و هنگامی که آرام می گرفتند، مطلب را ادامه می‌دادند.

از خدمت ایشان مرخص شدم و به خانه آمدم. نزدیکی نیمه‌های شب، غمی بزرگ بر وجودم مستولی شد و انقلاب خاطر عجیبی پیدا کردم. به کتابخانه شخصی‌ام رفتم و مطلبی را که آقای مجتهدی برایم شرح داده بودند، دقیقاً مرور کردم و پس از دقایقی بعد، این مرثیه منظوم بر زبانم جاری شد:

هان! غروب روز عاشوراستی کربلا پر شود و پر غوغاستی

قتلگاه ار خون هفتاد و دو تن موج زن چون لجه دریاستی

کشتی بشکسته آل رسول غرقه در دریای بی پهناستی

...

فردای آن روز، صبح زود پس از زیارت مرقد نورانی کریمه اهل بیت (علیها السلام) و تشکر از عنایت آن حضرت و بی‌بی زینب – سلام الله علیهما – رهسپار منزل حضرت آقای مجتهدی شدم. هنگامی که به حضورشان رسیدم، پرسیدند:

مرثیه را به همراه آورده‌اید؟!

عرض کردم: بله

فرمودند:

مرحمت کنید تا آن را ببینم!

تا آن هنگام سابقه نداشت که ایشان این گونه اشعار را از من طلب کنند و فقط می‌فرمودند:

بخوانید! ولی این بار ظاهراً قضیه فرق می کرد.

وقتی که شعر را به ایشان دادم، دیدم با انگشت خود سرگرم شمردن ابیات آن هستند! سپس با لبخندی حالکی از

رضایت خاطر به من فرمودند:

آقا جان! مبارک است، شعر شما نشانه‌ای را که بی‌بی زینب (علیها السلام) به من فرمودند، دارد!

عرض کردم:

اگر صلاح می‌دانید، برای مزید اطمینان قلبی من آن را اشاره بفرمایید.

گفتند:

به من فرموده بودند که این مرثیه به نشانه اربعین باید چهل بیت داشته باشد و حالا که ابیات شعر شما را شمردم دیدم درست چهل بیت است!

آقاجان! شعری که عنایتی باشد «کد» دارد! و «کد» شعر شما عدد (40) بود!

من که سراینده این مرثیه بودم، تعداد ابیات آن را نمی‌دانستم! بعد که ابیات را شمردم دیدم که ناخودآگاه آن را در چهل بیت سروده‌ام! شعفی که باطناً از این جهت نصیب من شد، روزها ادامه داشت.

پس از گذشت ساعتی که در خدمت آن مرد خدا بودم، تنی چند از ذاکران و دوستداران آل الله آمدند و ایشان شعر مرا به یکی از آنها داده و گفتند:

مرثیه امروز ما، همین شعراست! آن را با لحنی حزن انگیز بخوانید.

-276

آقای حسنی طباطبایی نقل کردند:

صبح یکی از روزهای ماه محرم پس از تشرف به حرم مطهر کریمه اهل بیت حضرت معصومه (علیها السلام) به قصد زیارت آقای مجتهدی حرکت کردم. در زدم، کسی در را باز کرد و گفت:

حمید آقا! آقای مجتهدی منتظر شما هستند تا صبحانه را به اتفاق شما صرف کنند!

به خدمت ایشان شرفیاب شدم، سفره صبحانه پهن بود.

فرمودند:

صبحانه را بایستی با شما صرف می‌کردیم! خوش آمدید، بفرمایید!

در کنار آقای مجتهدی، کتاب گنجینه الاسرار مرحوم عمان سامانی ، قرار داشت. ایشان ضمن صرف صبحانه، اشاره‌ای به آن کتاب کردند و گفتند:

آقاجان! عمان سامانی در میان مرثیه سرایان حسینی مقام و منزلت ویژه‌ای دارد و بعد فرمودند:

اصلاً دستگاه حضرت اباعبدالله (علیه السلام) یک دستگاه عجیبی است! نام مبارک ایشان هم خیلی بزرگ است. در

نام مقدس «حسین (علیه‌السلام)» اسرار عجیبی نهفته است.
و پس از چند لحظه تأمل، فرمودند:
هر کس که نام آقا امام حسین (علیه السلام) را بشنود از میزان انقلاب خاطری که پیدا می کند پایه ایمانش را می توان فهمید. کسانی که نام این بزرگوار را می‌شنوند و تغییر حالی در خود نمی‌بینند باید جداً نگران ایمان خود باشند!
نام آقا امام حسین (علیه السلام) محک ایمان است.

276- عزا خانه ما را دریابید!

استاد مجاهدی نقل می کنند :
خانه اجدادی مرحوم حجت‌الاسلام برقعی محل آمد و شد علمای ربانی و دوستان آل الله در قم بود و خود ایشان نیز در اقامه عزاداری برای سالار شهیدان سعی بلیغی داشتند و معمولاً در دهه اول محرم هر سال پر رونق‌ترین مجالس عزاداری اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در منزل ایشان برگزار می‌شد و مورد عنایت طبقات مختلف مردم بود زیرا قدمت یکصد ساله داشت و نذورات بسیاری که هر سال در اختیار این بیت قرار می گرفت حاکی از نتایجی بود که مردم متدین قم و دیگر شهرها از توسلات خود در آنجا می گرفتند.
روزهای تاسوعا و عاشورا شخصیت‌های بزرگی همانند مرحوم علامه طباطبایی (رحمت الله) - صاحب تفسیر المیزان – در این مجالس عزاداری شرکت می کردند و اغلب به صورت ناشناس در میان مردم عزادار می‌نشستند بر مصائب سالار شهیدان اشک می‌ریختند. بارها شخصاً آن مرحوم را می‌دیدم که با حضور در آن مجالس، غمگینانه در گوشه‌ای نشسته و بی تابانه برای جد بزرگوار خود و مصائب آل الله می گریستند و در این حالت سعی می کردند که با گوشه عبا چهره خود را بپوشانند.
مرحوم برقعی (رحمت الله) برای من این قضیه را با انقلاب حال تعریف می کردند و می گریستند:

هر سال در روز پایان عزاداری، پاکت حق الزحمه واعظان و ذاکران حسینی را پس از ختم جلسه به آنان تقدیم می کردم.
سالی، روز عاشورا با روز جمعه مصادف شده بود و من پس از نماز صبح وقتی که خواستم پاکت‌ها را آماده کنم، دیدم که چهل هزار تومان کم دارم! پول به اندازه نیاز در حساب بانکی داشتم ولی چون روز جمعه بود نمی‌توانستم از آن استفاده کنم، و از طرفی با مولای خود امام حسین (علیه السلام) عهد کرده بودم که از بابت هزینه مجالس

عزاداری شخصاً از کسی وجهی مطالبه نکنم ولو به صورت قرض‌الحسنه!

لذا برای اولین بار در طول سال‌ها عزاداری، خود را با مشکلی رو به رو می‌دیدم که ظاهراً حاصلی جز شرمساری برای من نداشت! مغموم و افسرده، سماور را روشن کردم و قلباً به آقا امام حسین (علیه السلام) متوسل شدم که آبروی مرا بخر و نگذار شرمنده ذاکران تو باشم.

هنوز چند دقیقه‌ای از دم کردن چای نگذشته بود که شنیدم در می‌زنند! برخاستم و در خانه را باز کردم. دیدم دو نفر ناشناس (یا سه نفر، تردید از نویسنده است) و آذری زبان پشت در ایستاده‌اند. پس از سلام و احوالپرسی، گفتند:

از طرف جعفر آقا حامل پیغامی برای شما هستیم!

آنان را به درون خانه راهنمایی کردم و پس از صرف چای، بسته‌ای را به من دادند و گفتند:

ساعتی پیش در خدمت جعفر آقای مجتهدی بودیم. در اثنای صحبت، ایشان چند لحظه سکوت کرده و به ما گفتند:

آقا امام حسین (علیه السلام) می‌فرمایند: عزا خانه ما را دریابید!

بعد چند بسته اسکناس را داخل روزنامه پیچیدند و گفتند:

آقا جان! این بسته را به حاج آقا مصطفی برقعی برسانید! منزل ایشان در گذرخان، کوچه معروف به کلاه فرنگی است!

از خدمت شان مرخص شدیم و پرس و جو کنان آمدیم و خدا را شکر که این توفیق نصیب ما در این روز عزیز شد!

بسته پول را باز کردم و در نهایت تعجب دیدم که جعفر آقا چهار بسته ده هزار تومانی برای من فرستاده‌اند!بغض گلویم را فشرد و بی آن که بتوانم با آنان سخنی بگویم با من خداحافظی کردند و رفتند!مرحوم حاج آقا مصطفی برقعی به من می گفتند: تا آن موقع صحبت‌های زیادی در مورد آقای مجتهدی شنیده بودم ولی باور نمی کردم و با مشاهده این کرامت، قلباً به ایشان ارادت پیدا کردم و خدای را سپاس گفتم که این بیت را سال‌های سال عزا خانه مولایم امام حسین قرارداده و آن حضرت نیز بر آن مهر تأیید زده‌اند.[463]

277- بدون گریه بر حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) نمی‌توانیم زنده بمانیم

[463] در محضر لاهوتیان -آقای مجاهدی

جناب آقای حاج فتحعلی تعریف کردند:
در یکی از دفعاتی که آقا مجتهدی در بیمارستان آیت الله گلپایگانی بستری شدند تمام اطباء بالاتفاق به آقا گفتند: شما اصلاً نباید گریه کنید، و در غیر این صورت نابینا خواهید شد. آقا در جواب به آنها فرمودند:
(ما بدون گریه بر حضرت امام حسین (علیه‌السلام) نمی‌توانیم زنده بمانیم).

278-ایشان وقتی به کربلا مشرف می شوند به مدت هفت سال در یکی از حجره های فوقانی صحن مطهر آقا ابا عبدالله رو به ایوان طلا سکونت می کنند و روزها نیز در بازار بین الحرمین در محله قیصریه اخباری ها به شغل کفاشی سرگرم می شوند و هر روز به زیارت دو طفلان حضرت مسلم (علیهم السلام) مشرف می‌شده‌اند.از قول ایشان نقل شده :

در ایامی که در کربلای معلی ساکن بودم هر روز صبح قبل از اینکه به محل کار خود بروم، کنار رود فرات رفته و به آب نگاه می کردم و به یاد عطش و مصائبی که در روز عاشورا بر امام حسین (علیه‌السلام) و اولاد و اصحابشان وارد شده بود می گریستم ، سپس به حرم مطهر مشرف می‌شدم و بعد از زیارت به صحن مبارک رفته و در آنجا مشغول توسل و گریه می‌شدم، آنگاه به محل کار خود می‌رفتم.

279- اقای شیخ جعفر مجتهدی می‌فرمودند:

زمانی که در بیابانها ساکن بودم، هنگام توسل کلمه شریفه (یاحسین) را با انگشت روی خاک می‌نوشتم و آنقدر می گریستم تا اینکه کلمه یا حسین که بر روی خاک نوشته بودم تبدیل به گل می‌شد و محو می گشت، مجدداً آن نام مقدس را روی گلها می‌نوشتم و به حدی گریه می کردم که بی‌تاب گشته و از هوش می‌رفتم.ایشان فرمودند: یک روز عاشورا که در بیابان بودم بسیار منقلب گشتم در این هنگام خطاب به آسمان کرده و گفتم؛آسمان خجالت نکشیدی ناظر کشته شدن حضرت اباعبدالله (علیه‌السلام) بودی؟! سپس خطاب به زمین نموده و گفتم؛ ای زمین خجالت نکشیدی که حسین فاطمه (علیهما السلام) را بر روی تو سر بریدند؟! و متصل یک خطاب به آسمان و یک خطاب به زمین می کردم که ناگهان ندایی آمد. جعفر از اینجا دور شو.وقتی از آن مکان فاصله گرفتم، آسمان درهم ریخت و صاعقه‌ای آتشبار به قطعه زمینی که به آن خطاب می‌نمودم اصابت کرد و آنجا را شکافت.[۴۶۴]

[464] در محضر لاهوتیان آقای مجاهدی

280- روایت شده که چون حضرت موسی (ع) مأمور شد به ملاقات جناب خضر و تعلّم از اواوّل چیزی که در وقت ملاقات بین ایشان مذاکره شد آن بود که آن عالِم حدیث نمود برای حضرت موسی مُصیبَتها و بلاهایی که بر آل محمد :وارد می‌شود پس گریستند هر دو و سخت شد گریستن ایشان.[۴۶۵]

281- روایت شده از ابن عبّاس که گفت در ذیق'ار خدمت امیرالمؤمنین (ع) رسیدم‌صحیفه‌ای بیرون آورد به خطّ خود و املاء پیغمبر **ص** و خواند برای من از آن و در آن صحیفه بود مَقْتَلِ امام حسین (ع) و آنکه چگونه کشته می‌شودو کی می‌کشد او را و کی یاری می‌کند او را و کی با او شهید می‌شود پس گریه کرد آن حضرت گریهٔ سختی و مرا به گریه درآورد

282- از حضرت امام رضا **(ع)** منقول است که هر که ترک کند سعی در حوائج خود را در روز عاشورا وپی کاری نرود حق‌تعالی حوائج دنیا و آخرت او را برآورد و هرکه روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریهٔ او باشد حقّ‌تعالی روز قیامت را روز فَرَح وسُرُور و شادی او گرداند و دیده‌اش در بهشت به ما روشن گردد و هرکه روز عاشورا را روز برکت نامد و از برای منزل خود در آن‌روز چیزی ذخیره کندخدا آن ذخیره را برای او مبارک نگرداند و در روز قیامت با یزید و عُبَیدُاللهِ بن زیاد و عمر بن سعد عَلَیْهِمُ اللَّعْنَةُ محشور گردد پس باید که در روزعاشورا آدمی مشغول کاری از کارهای دنیا نگردد و مشغول گریه و نوحه و مصیبت باشد و امر کند اهل خانهٔ خود را که تعزیهٔ آن حضرت را بدارند ومشغول ماتم باشند چنانکه در ماتم عزیزترین اولاد و اقارب خود می‌باشند و در آن روز امساک کند از خوردن و آشامیدن بی‌آنکه قصد روزه کند ودر آخر روز بعد از عصر افطار کند اگر چه به شربت آبی باشد و روزه تمام ندارد مگر آنکه در خصوص آن روز روزهٔ واجبی داشته باشد که به نذر یا مثل‌آن بر او واجب شده باشد که آن روز را روزه باید بگیرد و در آن‌روز آذوقه در خانه ذخیره نکند و نخندد و مشغول لهو و لعب نگردد و هزار مرتبه برقاتلان آن حضرت لعنت کند و بگوید اَللّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ الْحُسَیْنِ.

283- صاحب شفاء الصّدور در شرح این فقره از زیارت عاشورا اَللّهُمَّ اِنَّ هذ'ا یَوْمٌ تَبَرَّکَتْ بِهِ بَنُو اُمَیَّةَ کلام‌را در این مقام بسط داده مُلَخَّصَش آنکه تبرّک بنی‌امیّه به این یوم مَشؤُم بر چند وجه است یکی آنکه ذخیرهٔ قوت و آذوقه را در این روز سُنّت‌شمردند و آن آذوقه را تا سال دیگر مایهٔ سعادت و سعهٔ رزِ و رَغَدِ عَیش دانستند چنانچه در اخبار

[465] مفاتیح الجنان

اهل‌بیت: از باب تعریض به ایشان نهی از این‌مطلب مکرّر وارد شده است و دیگر اقامهٔ مراسم عید است از توسعهٔ رزِ بر عیال و تجدید ملابس و قَصِّ شارِب(کوتاه کردن سبیل) و تَقْلیمِ اَظفار(گرفتن ناخن) و مصافحه و تَعییدات‌دیگر که طریقهٔ بنی‌امیّه و اتباع ایشان بر او جاریست و دیگر التزام به روزهٔ این روز است که اخبار کثیره در فضل او وضع کرده‌اند و مُلْتَزِم به صیام‌این روزند امر چهارم از وجوه تبرّک به یوم عاشورا اینکه دعا و طلب حوائج را در این روز مستحب دانسته‌اند.[۴۶۶]

284- چنانچه شیخ صدوق از جبلهٔ مکیّه نقل کرده که شنیدم از میثَم تَمّ'ار رَضِیَ اللهُ عَنْهُ که فرمود وَاللهِ می کشند این اُمّت پسرپیغمبر خود را در محرم در روز دهم و هرآینه اعداء حقّ سبحانه و تعالی این روز را روز برکت قرار دهند و همانا این کار شدنی است و پیشی گرفته‌است در علم خدای تعالی و من می‌دانم او را به عهدی که از مولایم امیرالمؤمنین (ع) به من رسیده تا آنکه جَبَله می گوید گفتم چگونه مردم روز قتل‌حسین**ع** را روز برکت قرار می‌دهند پس میثم بگریست و فرمود حدیثی وضع کنند که او روزیست که خدای تعالی در او توبهٔ آدم را قبول کرد بااینکه خدای تعالی در ذی‌حجّه توبهٔ آدم را قبول کرد و گمان می کنند که او روزیست که خدای تعالی یونس را از شکم ماهی بیرون آورد با اینکه خدای‌تعالی یونس را در ذی‌قعده از شکم ماهی برآورد و گمان می کنند که او روزیست که سفینهٔ نوح بر جُودِیّ قرار گرفت با اینکه اِستِواءِ سفینه در روزهیجدهم ذی‌حجّه بوده و گمان می کنند که او روزی است که خدا دریا را برای موسی در او بشکافت با اینکه این کار در ربیع الاوّل بود.[۴۶۷]

285-روایت کرده محمّد بن اسمعیل بن بزیع‌از صالح بن عقبه از پدرش از حضرت امام محمد باقر**علیه السلام** که فرمود هر که زیارت کند حسین بن علی **علیه السلام** را در روز دهم محرّم تا آنکه نزد قبر آن‌حضرت گریان شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار حجّ و دو هزار عمره و دو هزار جهاد که ثواب آنها مثل ثواب کسی باشد که حجّ وعمره و جهاد کند در خدمت رسول خدا (**ص**) و ائمه طاهرین : راوی گفت: گفتم فدایت شوم چه ثواب است از برای کسی‌که بوده باشد در شهرهای‌دور از کربلا و ممکن نباشد او را رفتن بسوی قبر آن حضرت در مثل این روز فرمود هرگاه چنین باشد بیرون رود بسوی صحرا یا بالا رود بر بام بلندی‌در خانهٔ خود و اشاره کند بسوی آن حضرت بسلام و جهد کند در نفرین کردن بر قاتلین آن حضرت و بعد از آن دو رکعت نماز کند و بکند این کار را دراوایل روز پیش از زوال آفتاب پس ندبه کند بر حسین (ع) و بگرید بر او و امر کند کسانی را که در خانه‌اش

---

[466] همان

[467] همان

هستند هرگاه از ایشان تقّیه نمی‌کند به‌گریستن بر آن حضرت و برپا دارد در خانۀ خود مصیبتی به اظهار کردن جزع بر آن حضرت و تعزیت بگویند یکدیگر را به مصیبت ایشان به‌حسین دو تا زیارت عاشورا است .یکی معروفه که باید صد لعن و صد سلام گفته شود و دوم زیارت عاشوراء غیر معروفه

است که با زیارت معروفه متداوله در اجر و ثواب شریک است بی‌مشقّت گفتن صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و این برای آنانکه شغل مهمّی‌دارند فوزی است عظیم و کیفیّت آن به نحوی که در مزار قدیم نقل شده بدون شرح آن چنین است که هرکس دوست دارد زیارت کند آن حضرت را ازبلاد دور یا نزدیک پس غسل کند و برود به صحرا یا در بام خانۀ خود آنگاه دو رکعت نماز کند و بخواند در آن سورۀ قُلْ هُوَاللّٰهُ اَحَد چون سلام گفت‌اشاره کند بسوی آن حضرت به سلام و متوجّه شود به این سلام و اشاره و نیّت به آن جهتی که در آنست ابوعبداللّٰه‌الحسین **علیه السلام** یعنی روکند به‌کربلای معلّی' آنگاه باخشوع و اِستکانت زیارت را بخواند.

286- صفوان گفت که حضرت صادق (ع) به‌من فرمود که مواظب بکن بر این زیارت عاشورا و بخوان این دعا را و زیارت کن به آن پس بدرستی که من ضامنم بر خدا برای هرکه زیارت کند به این زیارت ودعا کند به این دعا از نزدیک یا دور اینکه زیارتش مقبول شود و سعیش مشکور و سلامش به آن حضرت برسد و محجوب نماند و حاجت او قضا شوداز جانب خدای تعالی بهر مرتبه که خواهد برسد و او را نومید برنگرداند ای صفوان یافتم این زیارت را به این ضمان از پدرم و پدرم از پدرش علیّ بن‌الحسین دو تا زیارت عاشورا است .یکی معروفه که باید صد لعن و صد سلام گفته شود و دوم زیارت عاشوراء غیر معروفه

است که با زیارت معروفه متداوله در اجر و ثواب شریک است بی‌مشقّت گفتن صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و این برای آنانکه شغل مهمّی‌دارند فوزی است عظیم و کیفیّت آن به نحوی که در مزار قدیم نقل شده بدون شرح آن چنین است که هرکس دوست دارد زیارت کند آن حضرت را ازبلاد دور یا نزدیک پس غسل کند و برود به صحرا یا در بام خانۀ خود آنگاه دو رکعت نماز کند و بخواند در آن سورۀ قُلْ هُوَاللّٰهُ اَحَد چون سلام گفت‌اشاره کند بسوی آن حضرت به سلام و متوجّه شود به این سلام و اشاره و نیّت به آن جهتی که در آنست ابوعبداللّٰه‌الحسین **علیه السلام** یعنی روکند به‌کربلای معلّی' آنگاه باخشوع و اِستکانت زیارت را بخواند.

287-

سینا تقی خانی نوشت:ماجرای مسلمان و شیعه شدن ۱۵۰سیاهپوست در یک مجلس روضه

به گزارش رهیافتگان پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان :توی آمریکا مراسم روضه گرفته بودیم♦

شب اول یه سیاه پوست هم اومد روضه

براش یه مترجم گذاشتیم

شبای بعد، همین جور هی تعداد سیاهپوست ها زیاد میشد تا مجبور شدیم یه جای دیگه روهم برای مراسم بگیریم

!شب آخر ۱۵۰ تا سیاهپوست گفتن که میخوان شیعه بشن♦

!پرسیدم برای چی میخواین شیعه بشین؟

!همه نگاه کردن به سیاهپوستی که شب اول اومده بود روضه

ازش پرسیدم برای چی شیعه؟

(گفت: شب اول یه تیکه از روضه جون رو خوندی(غلام سیاه امام حسین

همونی که وقتی امام حسین سرش رو گذاشت روی پای خودش، سه بار سرش رو انداخت گفت جایی که سر ♦ علی اکبر بوده جای سر جون نیست!!؟

..ولی امام حسین سرش رو گذاشت روی پاهاش و جون شهید شد

من رفتم به این سیاهپوستا گفتم: بیایید که دینی رو پیدا کردم که توش سیاه و سفید فرقی نداره.[۴۶۸]

288–دو تا زیارت عاشورا است .یکی معروفه که باید صد لعن و صد سلام گفته شود و دوم زیارت عاشوراء غیر معروفه

---

[468] http://shia-patogh.blogfa.com/post/2491

است که با زیارت معروفه متداوله در اجر و ثواب شریک است بی‌مشقّت گفتن صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و این برای آنانکه شغل مهمّی‌دارند فوزی است عظیم و کیفیّت آن به نحوی که در مزار قدیم نقل شده بدون شرح آن چنین است که هرکس دوست دارد زیارت کند آن حضرت را ازبلاد دور یا نزدیک پس غسل کند و برود به صحرا یا در بام خانهٔ خود آنگاه دو رکعت نماز کند و بخواند در آن سورهٔ قُلْ هُوَاللّٰهُ اَحَد چون سلام گفت‌اشاره کند بسوی آن حضرت به سلام و متوجّه شود به این سلام و اشاره و نیّت به آن جهتی که در آنست ابوعبداللّٰه‌الحسین **علیه السلام** یعنی روکند به‌کربلای معلّی' آنگاه باخشوع و اِستکانت زیارت را بخواند.

289- زیارت امام حسین (ع) در اوقات شریفه و لیالی و ایّام متبرّکه به غیر از این اوقات که ذکر شد نیز افضل است خصوصاً اوقاتی که به آن‌حضرت نسبتی داشته باشد مانند روز مباهله و روز نزول هَلْ اَتی' و روز ولادت شریف آن حضرت و شبهای جمعه و از روایتی مستفاد می‌شود که حق‌تعالی در هر شب جمعه نظر مکرمتی بر آن حضرت فرماید و جمیع پیمغبران و اوصیای ایشان را به زیارت او بفرستد و ابن قولویه از حضرت‌صادِ**ق (ع)** روایت کرده که هر که زیارت کند قبر امام حسین (ع) را در هر جمعه آمرزیده شود البته و از دنیا بیرون نرود با حال حسرت از دنیا ومَسْکَنَشْ در بهشت با امام حسین **علیه السلام** باشد و در خبر اعمش است که همسایهٔ او برای او گفت در خواب دیدم که رقعه‌ها از آسمان فرو می‌ریزد که درآنها امان نوشته‌اند برای هر که زیارت امام حسین (ع) کند در شب جمعه و بعد از این در اعمال کاظمین در حکایت حاجی علی بغدادی اشاره به این‌مطلب خواهد شد و غیر این از اوقات شریفهٔ دیگر و روایت شده از حضرت صادِ**ق (ع)** پرسیدند که آیا زیارت امام حسین (ع) را وقتی هست که‌بهتر از وقت دیگر باشد فرمود که زیارت کنید آن حضرت را در هر وقت و هر زمان زیرا که زیارت آن حضرت خیر مُقَرَّری است هر که آن را بیشتر به‌عمل آورد خیر بیشتر خواهد یافت و هر که کمتر کند کمتر خواهد یافت و سعی کنید در زیارت کردن آن حضرت در اوقات شریفه که اعمال صالحه درآنها ثوابش مضاعف است و در آن اوقات شریفه ملائکه از آسمان نازل می‌شوند از برای زیارت آن حضرت .[۴۶۹]

290- در احوال سیّد محدّث متبّحر آقا سیّد نعمهٔاللّٰه جزائری؛ آمده که آن سید جلیل در تحصیل علم زحمت‌بسیار کشیده و سختی و رنج بسیار برده و در اوایل تحصیل چون قادر نبوده بر چراغ به روشنی ماه مطالعه می‌نموده لاجرم از کثرت مطالعه درماهتاب و بسیار چیز نوشتن و مطالعه کردن چشمانش ضعف پیدا کرده بود پس به جهت روشنی

---

[469] مفاتیح الجنان

چشم خود به تربت مقدّسۀ حضرت‌سیدالشهداء **علیه السلام** و تراب مراقد شریفۀ ائمّه **علیهم السلام** را:
اکتحال(مانند سرمه،تربت بر جشمانش می مالید) می‌کرد و به برکت آن تربت‌ها چشمش روشن می‌گشت.

291- اوّل روایت شده که حوریان بهشت چون یکی از ملائکه را می‌بینند که از برای کاری بر زمین می‌آید از او التماس می‌کنند که‌برای ما تسبیح و تربت قبر امام حسین (ع) به هدیّه بیاور دوّم به سند معتبر منقول است که شخصی گفت حضرت امام رضا**ع** برای من از خراسان‌بستۀ متاعی فرستاد چون گشودم در میان آن خاکی بود از آن مرد که آورده بود پرسیدم که این خاک چیست گفت خاک قبر امام حسین (ع) است وهرگز آن حضرت از جامه و غیر جامه چیزی به جایی نمی‌فرستد مگر آنکه این خاک را درمیانش می‌گذارد و می‌فرماید این امان است از بلاها به اذن ومشیّت خدا سیّم روایت است‌که عبداللّه بن ابی یعفور به خدمت حضرت صادِ**ق (ع)** عرض کرد که یک شخص از خاک قبر امام حسین (ع) برمی‌داردو منتفع می‌شود و دیگری برمی‌دارد و منتفع نمی‌شود فرمود که نه واللّه هر که بردارد و اعتقاد داشته باشد که به او نفع می‌بخشد البته منتفع‌می‌شود چهارم از ابوحمزۀ ثمالی روایتست که عرض کردم به حضرت صادِ**ق (ع)** که می‌بینم اصحاب ما می‌گیرند خاک قبر امام حسین (ع) را و طلب‌شفا از آن می‌کنند آیا شفا در آن هست فرمود که طلب شفا می‌توان کرد از خاکی که بردارند از میان قبر تا چهار میل و همچنین است خاک قبر جدّم‌رسول خدا**ص** و قبر امام حسن و امام زین‌العابدین و امام محمّد باقر: پس بگیر از آن خاک که آن شفای هر درد است و سپری است برای دفع‌هر چه از آن ترسی و هیچ چیز به آن برابری نمی‌کند از چیزهائی که از آن شفا طلب می‌کنند به غیر از دعا و چیزی که آن را فاسد می‌کند آن است که‌در ظرفها و جاهای بد می‌گذارند و آنها که معالجه به آن می‌کنند کم است یقین ایشان هر که یقین داشته باشد که این از برای او شفا است هرگاه‌معالجه به آن کند او را کافی خواهد بود و محتاج به دوای دیگر نخواهد شد و فاسد می‌گردانند آن تربت را شیاطین و کافران از جنّیان که خود را بر آن‌می‌مالند و بهر چیز که می‌گذرد آن تربت آن را بو می‌کنند و اما شیاطین و کافران جنّ پس حسد می‌برند فرزندان آدم را بر آن و خود را بر آن می‌مالندکه اکثر نیکی و بوی خوشش برطرف می‌شود و هیچ تربت از حایر بیرون نمی‌آید مگر مهیّا می‌شوند از شیاطین و کافران جنّ از برای آن تربت آن قدرکه عدد ایشان را کسی به غیر از خدا احصا نمی‌تواند کرد و آن تربت در دست صاحبش است و ایشان خود را بر آن می‌مالند و ملائکه نمی‌گذارندایشان را که داخل حایر شوند و اگر تربت سالم از اینها بماند هر بیمار را که به آن معالجه نمایند البّته در آن ساعت شفا می‌یابد پس چون تربت رابرداری پنهان کن و نام خدا بر آن بسیار بخوان و شنیده‌ام که بعضی از آنها که تربت را برمی‌دارند آن را سبک می‌شمارند حتّی بعضی از ایشان آن رادر توبرۀ

چهارپایان می‌اندازند یا در ظرف طعام یا چیزهائی که دست بر آن بسیار مالیده شود از خورجینها و جوالها پس چگونه شفا یابد از آن کسی که به این نوع آن را حرمت دارد ولکن دلی که در آن یقین نیست و سبک می‌شمارد چیزی را که صلاحش در آن است عمل خود را فاسد می‌کندپنجم روایت شده که هرگاه یکی از شما خواهد که بردارد تربت را به اطراف انگشتان بردارد و قدر آن مثل نخود است به بوسد آن را و برهر دو دیده گذارد وبر سایربدن بمالد و بگوید: **اللّهم بِحَقِّ هـذهِ التُّرْبَةِ، وَبِحَقِّ مَنْ حَلَّ بها وَثَوى' فيها، وَبِحَقِّ جَدِّهِ وَاَبيهِ وَاُمِّهِ وَاَخيهِ، وَالاْئمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ، وَبِحَق الْمَلا' ئِكَةِ الْحآفّينَ بِهِ، الاّ' جَعَلْتَها شِفآءً مِنْ كُلِّ د'آءٍ، وَبُرْءاً مِنْ كُلِ مَرَضٍ، وَنَجاةً مِنْ كُلِّ آفَةٍ، وَحِرْزاً مِمااَخافُ وَاَحْذَرُ**

خدایا به حق این تربت شریف و به حق آن بزرگواری که در آن فرود آمد و

مسکن گرفت و به حق جد و پدر و مادر و امامان از فرزندانش و به حق

فرشتگانی که او را دربرگرفته‌اند که بگردانی آن را شفای از هر درد و درمان از هر

• بیماری و رهائی از هر آفت و پناهگاهی از هر چه از آن می‌ترسم و پرهیز می‌کنم * * * * * * * بعد ان را استفاده کند.

و روایت شده که مهر کردن تربت امام حسین**ع** آنست که بر آن سورهٔ اِنّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ بخوانی و نیز روایت شده که هرگاه تربت رابخوری یا بـه کسی بـخورانی بگو:

بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ، اللّهم اجْعَلْهُ رِزْقاً و'اسِعاً، وَعِلْماً نافِعاً، وَشِفآءً مِنْ كُلِ‌ِّد'آءٍ، اِنَّكَ عَلى' كُلِّشَىْءٍ قَديرٌ.

به نام خدا و به ذات خدا، خدایا بگردانش روزی فراخ و دانشی سودمند و شفای از هردردی که تو بر هر چیزی قادر است.

ششم از حضرت‌امام رضا **علیه السلام** منقول است که هر که بگرداند تسبیح تربت امام حسین (ع) را وبگوید: «سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُلِلّهِ وَلا' اِلهَ اِلاّ اللّهُ وَاللهُ اَكْبَرُ» با هردانه بنویسد حق تعالی از برای او شش هزار حسنه و محو کند از او شش هزار گناه و بلند کند از برای او شش هزار درجه و بنویسد از برای او

شش هزارشفاعت و از حضرت صادِق (ع) منقول است که هر که بگرداند سنگهائی‌راکه ازتربت امام‌حسین **علیه السلام** می‌سازند یعنی تسبیح پخته پس یکباراستغفار کند هفتاد استغفار از برای او نوشته می‌شود و اگر تسبیحی را در دست نگاه دارد و تسبیح نگوید به عدد هر حبّه هفت مرتبه از برای اونوشته می‌شود

هفتم در حدیث معتبر منقول است که چون حضرت صادِق (ع) به عراِ تشریف آوردند گروهی نزد آن حضرت آمدند و عرض کردندکه دانسته‌ایم تربت امام حسین (ع) موجب شفای هر درد است آیا باعث ایمنی از هر خوف هست فرمود بلی هرگاه کسی خواهد که او را از هر بیمی‌امان بخشد باید تسبیحی که از تربت آن حضرت ساخته باشند در دست بگیرد و سه مرتبه این

دعا را بخواند: اَصْبَحْتُ اللّهم مُعْتَصِماً بِذِمامِكَ وَجِوارِكَ الْمَنيعِ، * * * * * * * بامداد کردم خدایا در حالی که چنگ زده‌ام به پیمان تو و جوار محکمت

الَّذی لا یُطاوَلُ وَلا یُحاوَلُ، مِنْ شَرِّ کُلِّ غاشِمٍ وَطارِ، مِنْ سآئِرِ مَنْ که مورد دستبرد واقع نشود و کسی قصد آن نتواند از شر هر ستمکار و شبیخون زننده‌ای از تمامی

خَلَقْتَ وَماخَلَقْتَ مِنْ خَلْقِكَ، الصّامِتِ وَالناطِقِ، فی جُنَّةٍ مِنْ كُلِّ کسانی که آفریدی و آنچه خلق فرمودی از مخلوقات خموش و گویایت (و بنهم خود را) در زیر سپر و جوشنی از هر

مَخُوفٍ، بِلِباسٍ سابِغَةٍ حَصينَةٍ، وَهِیَ وِلاءُ اَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ موجود مخوف و ترسناکی با لباس محکم و نگهدارنده و آن (سپر و لباس) همان دوستی خاندان پیامبر تو محمد

صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مُحْتَجِزاً مِنْ كُلِّ قاصِدٍ لی اِلی اَذِيَّةٍ بِجِدارٍ صلی الله علیه و آله است و نگهداری کنم خود را از هر که آهنگ آزارم کند به دیوار

حَصينِ الْاِخْلاصِ فِی الْاِعْتِرافِ بِحَقِّهِمْ، وَالتَّمَسُّكِ بِحَبْلِهِمْ جَميعاً، محکم اخلاص در اعتراف کردن به حق ایشان و چنگ زدن به رشتهٔ محکم ایشان همگی

مُوقِناً اَنَّ الْحَقَّ لَهُمْ وَمَعَهُمْ وَمِنْهُمْ وَفيهِمْ وَبِهِمْ، اُوالی مَنْ والَوْا، در حالی که یقین دارم که حق از آنها است و با آنها است و از آنها است و در میان آنها است و بوسیلهٔ آنها است دوست دارم هر که را

وَاُعادی مَنْ عادَوْا، وَاُجانِبُ مَنْ جانَبُوا، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، آنها دوست دارند و دشمن دارم هر که را دشمن دارند و کناره‌گیرم از هر که کناره گرفتند درود فرست بر محمد و آلش

وَاَعِذْنِی اللّـٰهُمَّ بِهِمْ مِنْ شَرِّ کُلِّ مااَتَّقیهِ، یا عَظیمُ حَجَزْتُ الْاَعادِیَ و نگاهم دار خدایا بوسیلهٔ ایشان از شر هر چه از آن پرهیز دارم ای خدای بزرگ دور ساختم دشمنان را

عَنّی بِبَدیعِ السَّمو'اتِ وَالْاَرْضِ، اِنّا جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ اَیْدیهِمْ سَدّاً از خود بوسیلهٔ آفرینندهٔ آسمانها و زمین «ما نهادیم از پیش رویشان سدی

وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَاَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا' یُبْصِرُونَ. * پس‌تسبیح را ببوسد و برو از پشت سرشان سدی و پرده بر دیده‌شان افکندیم که نمی‌بینند» * * * * * * * * * * * * * * * *

هر دو چشم بمالد و بگوید: اللّهم اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هـذِهِ التُّرْبَةِ الْمُبارَکَةِ، وَبِحَقِّ * * * * * * * * * * * * خدایا از تو خواهم به حق این تربت مبارک و به حق

صاحِبِها وَبِحَقِّ جَدِّهِ وَبِحَقِّ اَبیهِ، وَبِحَقِّ اُمِّهِ وَبِحَقِّ اَخیهِ، وَبِحَقِّ وُلْدِهِ‌الطّاهِرینَ، صاحب آن (حضرت اباعبدالله) و به حق جدّش و به حق پدرش و به حق مادرش و به حق برادرش و به حق فرزندان پاکش

اِجْعَلْها شِفآءً مِنْ کُلِّ دآءٍ، وَاَماناً مِنْ کُلِّ خَوْفٍ، وَحِفْظاً مِنْ کُلِّ سُوءٍ. بگردان آن را شفای از هر دردی و امان از هر ترسی و نگهدارندهٔ از هر بدی

* پس تسبیح را بر جبین خود بگذارد پس اگر درصبح چنین کند در امان خدا باشد تا شام و اگر در شام چنین کند در امان خدا باشد تا صبح ودرروایت دیگر منقول است که هر که از پادشاهی یا غیر او ترسد چون از خانه بیرون آید چنین کند تا حرزی باشد او را از شرّ ایشان

292- محدّث متبحّر ثقهٔ‌الاسلام نوری؛ در دارالسلام نقل فرموده که روزی یکی از برادران من به خدمت مرحومهٔ والده‌ام رسید مادرم دید که تربت‌امام حسین (ع) را در جیب پایین قبای خود گذاشته مادرم او را زجر کرد که این بی ادبی است به تربت مقدسه چه آنکه بسا شود در زیر ران واقع‌شود و شکسته گردد برادرم گفت چنین است که فرمودی و تا به حال دو مهر شکسته‌ام ولکن عهد کرد که من بعد در جیب پایین نگذارد پس چندروزی از این قضیّه گذشت علامهٔ والدم در خواب دید بدون اینکه از این مطلب اطلاع داشته باشد که مولای ما حضرت ابوعبداللّه الحسین‌ع به‌زیارت او تشریف آورد و در اطاِ کتابخانه نشست و ملاطفت و مهربانی بسیار کرد و فرمود بخوان پسران خود را بیایند تا آنها را اکرام کنم پس والدپسرها را طلبید و با من پنج نفر بودند پس ایستادند در نزد در مقابل آن حضرت و در نزد آن حضرت از جامه و چیزهای دیگر بود پس یک یک رامی‌خواند و چیزی از آنها به او می‌داد

پس نوبت به برادر مزبور سلمه‌اللّه رسید حضرت نظری بر او افکند مانند کسی که در غضب باشد و التفات فرمودبسوی والد مرحوم و فرمود این پسر تو دو تربت از تربتهای قبر من در زیر ران خود شکسته است پس مثل برادران دیگر او را نخواند بلکه افکندبسوی او چیزی و الان در ذهنم است که گویا قاب شانۀ ترمه به او داد پس علامۀ والد بیدار شد و خواب خود را برای مرحومۀ والده نقل کرد و والده‌حکایت را برای ایشان بیان کرد والد تعجّب کرد از صدِ این خواب.[۴۷۰]

293- حاجی علی بغدادی که در زمان شیخ انصاری زندگی می کرده است نقل کرد که در ذمّۀ من هشتاد تومان مال امام **علیه السلام** جمع شد پس رفتم به‌نجف اشرف بیست تومان از آن را دادم به جناب علم‌الهدی و الّتقی شیخ مرتضی اَعْلَی الله مقامه و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهدکاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمّد حسن شروقی و باقی ماند در ذمّۀ من بیست تومان که قصد داشتم در مراجعت بدهم به جناب شیخ‌محمد حسن کاظمینی آل یس ایدَّه اللّه پس چون مراجعت کردم به بغداد خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی بود در ذمّۀ من پس در روزپنجشنبه بود که مشرّف شدم به زیارت امامین همامین کاظمین **علیهما السلام** و پس از آن رفتم خدمت جناب شیخ سَلَّمه اللّه و قدری از آن بیست تومان رادادم و باقی را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس بتدریج بر من حواله کنند که به اهلش برسانم و عزم کردم بر مراجعت به بغداد در عصر آن‌روز و جناب شیخ خواهش کرد بمانم متعذّر شدم که باید مزد عملۀ کارخانه شَعْربافی را که دارم بدهم چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصرپنجشنبه می‌دادم پس برگشتم چون ثُلث از راه را تقریباً طیّ کردم سیّد جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می‌آید چون نزدیک شد سلام کردو دستهای خود را گشود برای مصافحه و معانقه و فرمود اهلاً و سهلاً و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم و بر سر عمامۀسبز روشنی داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود پس ایستاد و فرمود حاجی علی خیر است به کجا می‌روی گفتم کاظمین**ع** رازیارت کردم و برمی‌گردم به بغداد فرمود امشب شب جمعه است برگرد گفتم یا سیّدی متمکّن نیستم فرمود هستی برگرد تا شهادت دهم برای تو که‌از موالیان جدّ من امیرالمؤمنین **علیه السلام** و از موالیان مائی و شیخ شهادت دهد زیرا که خدایتعالی امر فرموده دو شاهد بگیرید و این اشاره بود به مطلبی‌که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم نوشته‌ای به من دهد که من از موالیان اهلبیت علیهم‌السلامم و آن را در کفن خود بگذارم پس گفتم‌تو چه می‌دانی و چگونه شهادت می‌دهی فرمود کسی‌که حقّ او را به او می‌رسانند چگونه آن رساننده را نمی‌شناسد

[470] مفاتیح الجنان

گفتم چه حق فرمود آنچه‌رساندی به وکیل من گفتم وکیل تو کیست فرمود شیخ محمد حسن گفتم وکیل تو است فرمود وکیل من است و به جناب آقا سیّد محمد گفته بود که‌در خاطرم خطور کرد که این سیّد جلیل مرا به اسم خواند با آنکه او را نمی‌شناسم پس به خود گفتم شاید او مرا می‌شناسد و من او را فراموش کردم بازدر نفس خود گفتم که این سیّد از حقّ سادات از من چیزی می‌خواهد و خوش دارم که از مال امام **علیه السلام** چیزی به او برسانم پس گفتم که ای سیّد در نزدمن از حقّ شما چیزی مانده بود رجوع کردم در امر آن به جناب شیخ محمد حسن برای آنکه ادا کنم حقّ شما یعنی سادات را به اذن او پس در روی‌من تبسّمی کرد و فرمود آری رساندی بعضی ازحقّ ما را بسوی وکلای ما در نجف اشرف پس گفتم آنچه ادا کردم قبول شد فرمود آری پس درخاطرم گذشت که این سیّد می گوید بالنّسبهٔ به علماء اعلام وکلای ما و این در نظرم بزرگ آمد و گفتم علماء وکلایند در قبض حقوِ سادات و مراغفلت گرفت «انتهی» آنگاه فرمود برگرد جدّم را زیارت کن پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود چون به راه افتادیم دیدم در طرف‌راست ما نهر آب سفید صاف جاریست و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن همه با ثمر در یک وقت با آنکه موسم آنها نبود بر بالای سر ماسایه انداخته گفتم این نهر و این درختها چیست فرمود هرکس از موالیان ما که زیارت کند جدّ ما را و زیارت کند ما را اینها با او هست پس گفتم‌می‌خواهم سؤالی کنم فرمود سؤال کن گفتم شیخ عبدالرزا مرحوم مردی بود مدرّس روزی نزد او رفتم شنیدم که می گفت کسی که در طول عمرخود روزها روزه باشد و شبها به عبادت بسر برد و چهل حجّ و چهل عمره بجای آرد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیرالمؤمنین**ع** نباشدبرای او چیزی نیست فرمود آری واللّه برای او چیزی نیست پس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از مو'الیان امیرالمؤمنین**ع** است فرمودآری او و هر که متعلّق است به تو پس گفتم سیّدنا برای من مسئله‌ای است فرمود بپرس گفتم قرّاء تعزیهٔ امام حسین (ع) می‌خوانند که سلیمان‌اعمش آمد نزد شخصی و از زیارت سیّدالشهداء**ع** پرسید گفت بدعت است پس در خواب دید هودجی را میان زمین و آسمان پس سؤال کرد که‌کیست در آن هودج گفتند به او فاطمهٔ زهرا و خدیجهٔ کبری**'س** پس گفت به کجا می‌روند گفتند به زیارت امام حسین (ع) در امشب که شب جمعه‌است و دید رقعه‌هائی را که از هودج می‌ریزد و در آن مکتوبست «اَمانٌ مِنَ االنارِ لِزُوّ'ارِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلا'مُ فی لَیْلَةِ الْجُمُعَةِ اَمانٌ مِنِ االنارِیَوْمَ الْقِیامَةِ» این حدیث صحیح است فرمود آری راست و تمام است گفتم سیّدنا صحیح است که می گویند هرکس زیارت کند حسین **(ع)** را در شب‌جمعه پس برای او امان است فرمود آری واللّه و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست گفتم سَیّدنا مسئلهٔ فرمود بپرس گفتم سنهٔ هزار ودویست و شصت و نه حضرت

رضا**ع**را زیارت کردم و در دَرّود یکی از عربهای شُورقیّه را که از بادیه‌نشینان طرف شرقی نجف اشرفند ملاقات‌کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت رضا**ع** گفت بهشت است امروز پانزده روز است که من از مال مولای خودحضرت رضا**علیه السلام** خورده‌ام چه حدّ دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام آن حضرت روئیده در مهمانخانهٔ آن جناب این‌صحیح است علی بن موسی الرضا **علیه السلام** می‌آید و او را از منکر و نکیر خلاص می‌کند فرمود آری واللّه جدّ من ضامن است گفتم سیّدنا مسئلهٔ کوچکی‌است می‌خواهم بپرسم فرمود بپرس گفتم زیارت من حضرت رضا**ع** را مقبولست فرمود قبولست انشاءاللّه گفتم سیّدنا مسئلهٔ فرمود بسم‌اللّه گفتم حاجی محمّد حسین بزّازباشی پسر مرحوم حاجی احمد بزّازباشی زیارتش قبولست یا نه و او با من رفیق و شریک در مخارج بود در راه مشهدرضا **علیه السلام** فرمود عبد صالح زیارتش قبولست گفتم سیّدنا مسئلهٔ فرمود بسم‌الّه گفتم فلان که از اهل بغداد همسفر ما بود زیارتش قبولست پس‌ساکت شد گفتم سیّدنا مسئلهٔ فرمود بسم‌اللّه گفتم این کلمه را شنیدی یانه زیارت او قبولست یا نه جوابی نداد حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چندنفر بودند از اهل مترفین بغداد که در این سفر پیوسته به لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را نیز کشته بود پس رسیدیم در راه به‌موضعی از جادّهٔ وسیعه که دو طرف آن بساتین و مواجه بلدهٔ شریفهٔ کاظمین است و موضعی از آن جادّه که متصل است به بساتین از طرف راست آن‌که از بغداد می‌آید و آن مال بعضی از ایتام سادات بود که حکومت آن را به جور داخل در جادّه کرد و اهل تقوی' و ورع سکنهٔ این دو بلد همیشه کناره‌می‌کردند از راه رفتن در آن قطعه از زمین پس دیدم آن جناب را که در آن قطعه راه می‌رود گفتم ای سیّد من این موضع مال بعضی از ایتام سادات‌است تصرّف در آن روا نیست فرمود این موضع مال جدّ ما امیرالمؤمنین (ع) و ذرّیّهٔ او و اولاد ما است حلال است برای مو'الیان ما تصرّف در آن و درقرب آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی می‌گفتند و از متموّلین معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بودگفتم سیّدنا راست است که می‌گویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفر **علیه السلام** است فرمود چه کار داری به این و از جواب‌اعراض نمود پس رسیدیم به ساقیهٔ آب که از شطّ دجله می‌کشند برای مزارع و بساتین آن حدود و از جادّه می‌گذرد و آنجا دو راه می‌شود به سمت‌بلد یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات و آن جناب میل کرد به راه سادات پس گفتم بیا از این راه یعنی راه سلطانی برویم فرمود نه از این راه‌خود می‌رویم پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدّس در نزد کفشداری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم پس داخل ایوان‌شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پا است و در دَرِ رواِ مطهّر مکث

نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و در دَرِ حرم‌ایستاد پس فرمود زیارت بکن گفتم من قاری نیستم فرمود برای تو بخوانم گفتم آری پس فرمود«ءَاَدْخُلُ یا اَللهُ اَلسَّلا مُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ السَّلا مُ عَلَیْکَ یا اَمیرَ الْمُؤْمنینَ» و همچنین سلام کردند بر هر یک از ائمه: تا رسیدند در سلام به حضرت عسکری‌ع و فرمود «اَلسَّلا مُ‌عَلَیْکَ یا اَبا مُحَمَّد الْحَسَنَ الْعَسْکَرِیَّ» آنگاه فرمود امام زمان خود را می‌شناسی گفتم چرا نمی‌شناسم فرمود سلام کن بر امام زمان خود گفتم«اَلسَّلا مُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَاللّهِ یا صاحِبَ الزَّمانِ یَابْنَ الْحَسَنِ» پس تبسّم نمود و فرمود «عَلَیْکَ السَّلا مُ وَ رَحْمَةُاللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» پس داخل‌شدیم در حرم مطهّر و ضریح مقدّس را چسبیدیم و بوسیدیم پس فرمود به من زیارت کن گفتم من قاری نیستم فرمود زیارت بخوانم برای تو گفتم‌آری فرمود کدام زیارت را می‌خواهی گفتم هر زیارت که افضل است مرا به آن زیارت ده فرمود زیارت امینُ اللّه افضل است آنگاه مشغول شدبخواندن و فرمود «اَلسَّلا مُ عَلَیْکُمایا اَمینَ اللّهِ فی اَرْضِهِ وَ حُجَّتَیْهِ عَلی' عِبادِهِ» الخ و چراغهای حرم را در این حال روشن کردند پس شمعها رادیدم روشن است و لکن حرم روشن و منوّر است به نوری دیگر مانند نور آفتاب و شمعها مانند چراغی بودند که روز در آفتاب روشن کنند و مراچنین غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این آیات نمی‌شدم چون از زیارت فارغ شد از سمت پایین پا آمدند به پشت سر و در طرف شرقی ایستادند وفرمودند آیا زیارت می کنی جدّم حسین (ع) را گفتم آری زیارت می کنم شب جمعه است پس زیارت وارث را خواندند و مؤذّنها از اذان مغرب فارغ‌شدند پس به من فرمود نماز کن و ملحق شو به جماعت پس تشریف آورد درمسجد پشت سر حرم مطهّر و جماعت در آنجا منعقد بود و خود به‌انفراد ایستادند در طرف راست امام جماعت محاذی او و من داخل شدم در صف اوّل و برایم مکانی پیدا شد چون فارغ شدم او را ندیدم پس ازمسجد بیرون آمدم و در حرم تفحّص کردم او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی به او بدهم و شب او را نگاه دارم که مهمان باشدآنگاه بخاطرم آمد که آن سیّد که بود و آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم از انقیاد من امر او را و در مراجعت با آن شغل مهمّ که در بغداد داشتم وخواندن مرا به اسم با آنکه او را ندیده بودم و گفتن او موالیان ما و اینکه من شهادت می‌دهم و دیدن نهر جاری و درختان میوه‌دار در غیر موسم و غیراز اینها از آنچه گذشت که سبب شد برای یقین من به اینکه او حضرت مهدی‌ع است خصوص در فقرهٔ اذن دخول و پرسیدن از من بعد از سلام برحضرت عسکری‌ع که امام زمان خود را می‌شناسی چون گفتم می‌شناسم فرمود سلام کن چون سلام کردم تبسّم کرد وجواب داد پس آمدم در نزدکفشدار و از حال جنابش سؤال کردم گفت بیرون رفت و پرسید که این سیّد رفیق تو بود گفتم بلی پس آمدم به خانهٔ مهماندار خود و شب را بسر بردم‌چون صبح شد رفتم به نزد جناب شیخ محمّد حسن و آنچه دیده بودم نقل کردم

پس دست خود را بر دهان خود گذاشت و نهی نمود از اظهار این‌قصّه و افشاء این سرّ و فرمود خداوند تو را موفّق کند پس آن را مخفی می‌داشتم و به احدی اظهار ننمودم تا آنکه یک ماه از این قضیه گذشت روزی‌در حرم مطهّر بودم سیّد جلیلی را دیدم که آمد نزدیک من و پرسید که چه دیدی و اشاره کرد به قصهٔ آن روز گفتم چیزی ندیدم باز اعاده کرد آن کلام‌را بشدّت انکار کردم پس از نظرم ناپدید شد دیگر او را ندیدم انتهی'.

294- امام خمینی(س) می فرماید :" محرّم ماهی است که عدالت در مقابل ظلم و حق در مقابل باطل قیام کرده و به اثبات رسانده است که در طول تاریخ، همیشه حق بر باطل پیروز شده است. امسال در ماه محرّم، نهضت حق در مقابل باطل تقویت می‌شود.[471]

رمز پیروزی اسلام بر کفر جهانی را در این قرن که پانزدهم خرداد 42 سرآغاز آن بود، در دوازدهم " محرّم حسینی جستجو کند، که انقلاب اسلامی ایران، پرتوی از عاشورا و انقلاب عظیم الهی آن است."[472]

295- **علی دوانی درباره اهمیت حماسه حسینی در افکار حضرت امام نقل می کند:**

در سال 1328 شمسی که برای ادامه تحصیل به شهر مقدس قم آمدم، و آیت الله العظمی امام خمینی ـ رضوان الله علیه ـ را در مجالس عزاداری می دیدم، به تعبیر امروز، «فرهنگ عاشورا» در نظرم مجسم می شد. امام در بعضی از مجالس سوگواری ائمه اطهار ـ علیهم السلام ـ که در مسجد بالاسر حضرت معصومه ـ سلام الله علیها ـ یا منزل مرحوم آیت الله العظمی بروجردی برگزار می شد، چنان با وقار و آرام می نشستند و گوش به سخنان واعظ یا روضه خوان داشتند که نظر هر بیننده ای را به خود جلب می کرد.

امام در آن زمان، استاد سرشناس حوزه و مدرس علوم عقلی بودند. قامت رسا و قیافه جالب و آرامش خاص ایشان طوری بود که چه در راه رفتن و چه در نشستن در مجالس نظر بینندگان را جلب می کرد، و کسی را در میان جمع علمای حوزه مانند ایشان نمی دیدیم.

هنگامی که واعظ به «گریز» می رسید، یا روضه خوان شروع به خواندن روضه می کرد، **حاج آقا روح الله خمینی** نخستین کسی بود که دستمال سفید و تمیز خود را از جیب درمی آورد و به صورت می گرفت و گریه را سر می داد. اگر تکیه بر دیوار داده بودند، بدون حرکت و تکانی می گریستند، و چنانچه خم می شدند، می دیدی که چطور می لرزند و اشک می ریزند، و همین که دستمال از صورت برمی گرفتند، صورتی پراشک و چشمانی اشک ریخته را می دیدی که همان نیز دیگران را به گریستن و اشک ریختن در عزای شهیدان کربلا یا ائمه اطهار(ع) ترغیب می کرد.

اصولاً نشستن امام در مجالس عزاداری و گوش دادن به وعظ واعظ یا روضه روضه خوان حال و هوای خاصی داشت؛ آرام، ساکت، مؤثر و تمام گوش و چشم بودند؛ گوش به مطالب و چشم به گوینده داشتند. این طرز نشستن در مجالس سوگواری و آمادگی برای

---

[471] صحیفه امام، ج5، ص: 177

[472] صحیفه امام، ج17، ص: 482

گریستن در عزای امام حسین ـ علیه السلام ـ و شهیدان کربلا را در کمتر عالمی دیده ام: «**وَ ذٰلِکَ فضل الله یُؤتیه مَنْ یَشاء**». حتی در یک مورد هم دیده نشد که امام در پای منبر و هنگام سخنرانی واعظ ـ هر که بود ـ با ذکر مصیبت ذاکر، با اشخاص پهلو دست خودشان صحبت کنند؛ زیرا بی احترامی به منبر و منبری بود، بعکس آنچه میان بسیاری از علما مرسوم است، بخصوص علمای نجف که آن را شأنی برای خود می دانستند.

امام به طرز نشستن در مجالس سوگواری اهل بیت و گوش دادن به وعظ واعظ یا روضه روضه خوان، و گریستن به هنگام شنیدن مصایب شهدای کربلا به همه نشان دادند که «فرهنگ عاشورا» را باید پاس داشت و حریم آن را نگاه داشت.

نمونه اعلای توجه امام خمینی به فرهنگ عاشورا

آقای حاج سیدمحمد کوثری ذاکر معروف اهل بیت در قم، از سالها پیش روضه خوان مخصوص امام بود؛ هم خودش و هم مرحوم پدرش آقا سیدعلی اکبر کوثری. پدر و پسر که هر دو از ذاکرین باسابقه قم بودند، آهنگی پرسوز داشتند و روضه باحالی می خواندند. قبلاً پدر روضه خوان خاص امام بود، و بعد هم پسر، یعنی آقای سید محمد کوثری این افتخار را داشت که تا آخر حیات امام، حتی در تهران هم از این توفیق بهره مند بود. هر ساله در ایام عاشورا همه مردم از تلویزیون می دیدند که آقای کوثری در حسینیه جماران در مقابل امام ایستاده و روضه می خواند، و امام چگونه دستمال سفید به دست گریه می کنند.

آقای کوثری برای اینجانب نقل می کرد ـ ولابد برای بسیاری دیگر هم نقل کرده است ـ می گفت: «وقتی امام در نجف اشرف بودند، من سفری برای زیارت به کربلا رفتم. در کربلا عده ای از فضلای شاگردان امام که در قم با هم آشنایی داشتیم مرا دیدند و گفتند، آقای کوثری، به داد امام برس! گفتم موضوع چیست؟ گفتند: می دانی که آقای حاج آقا مصطفی فرزند دانشمند امام به طرز مرموزی جان داده است. کسی گریه امام را در مرگ او ندیده است. یکی دوبار که طلاب در منزل امام یا در سر تربت حاج آقا مصطفی روضه ایشان را خوانده اند، نه تنها امام گریه نکرده، بلکه طلاب را هم منع کرده و گفته اند بروید مشغول کارتان شوید. و به خانم، همسرشان نیز فقط گفته اند: «مصطفی از الطاف خفیه الهی بود. خدا او را از ما گرفت». می گفت: «آنها گفتند، شما زودتر به نجف بروید و خدمت امام برسید و طبق معمول که اجازه می گرفتید و در حضورشان روضه می خواندید، روضه ای بخوانید و اسم حاج آقا مصطفی را ببرید، بلکه بتوانید امام را در مصیبت فرزندشان بگریانید که عقده ایشان خالی شود، و خدای نکرده صدمه ای نبینند. می گفتند، مرگ حاج آقا مصطفی حوزه نجف را عزادار کرده است، لابد ایران و قم نیز همینطور است، ولی خود امام را کسی ندیده که متأثر باشد و گریه کند».

آقای کوثری افزود: «وارد نجف شدم و پس از زیارت، خدمت امام رسیدم، و بعد از تسلیت و مختصر احوالپرسی عرض کردم اجازه می دهید طبق معمولم در حضورتان روضه ای بخوانم؟ فرمودند: بفرمایید!».

پس از مقدمه کوتاهی، هرچه راجع به حاج آقا مصطفی می دانستم که چقدر مورد علاقه امام بود و شخصیتی ممتاز داشت، بیان کردم، و با تکیه به صوت گفتم، حضرت آیت الله! آجرک الله در مرگ فرزند عزیزی همچون حاج آقا مصطفی، چه فرزندی، فرزند دانشمند لایقی...

در تمام این مدت، این امام بدون تغییر حال گوش می دادند و کوچک ترین اثری برای گریستن در ایشان پیدا نشد. هرچه به این در و آن در زدم بلکه امام در مرگ فرزند اشکی بریزند نتیجه نداشت. ناچار گریز زدم به کربلا و آمدن امام حسین ـ علیه السلام ـ به بالین حضرت علی اکبر. همین که گفتم، قربان غریبیت یا اباعبدالله! وقتی آمدی به بالین فرزند رشیدت علی اکبر، امام دستمال از جیب درآوردند و به قدری گریستند که تا آن موقع کمتر دیده بودم. هنگامه ای شد، و از این طرف به فکر افتادم که نکند حال امام دگرگون شود، و من از کارم پشیمان شوم. ناچار روضه را طول ندادم و ختم کردم. گریه امام را در ذکر مصیبت امام حسین ـ علیه السلام ـ و شهدای کربلا دیده بودم، اما نه آنطور که آن روز دیدم.

نمونه دیگر

یکی از نزدیکان امام خمینی که در پاریس در خدمت امام بوده و تمام لحظه های شبانه روز معظم له را زیرنظر داشته، نقل می کرد که وقتی در پاریس بودیم من مراقب بودم، هر بار که اخبار تلفنی را به امام می دادند، و می گفتند در تهران و فلان شهر چه شده، مردم را کشته اند، به فلان جا حمله کرده اند، کجا را گرفته اند، عده ای را بازداشت کرده اند، مسجد کرمان را سوزانده اند، به قم حمله کرده اند، و طلاب را دستگیر کرده و به زندان انداخته ، یا انقلابیون را در زندان به سختی شکنجه داده اند، و از این قبیل اخبار وحشتناک، هر بار حاضران به سختی می گریستند، ولی امام فقط گوش می دادند و چنانکه شأن یک رهبر انقلابی است، صبر انقلابی می نمودند. اما همین که یکی از حاضران به مناسبت ماه محرم شروع به خواندن روضه می کرد، امام آناً چنان منقلب می شدند و شروع به گریستن می نمودند که می دیدیم اشک مهلت نمی دهد. از هر دو چشم امام چنان اشک می ریخت که پهنای صورتشان را می گرفت. و در یک کلام به پهنای صورتشان اشک می ریختند.

راستی این چه حالتی بود که در امام می دیدیم و می دیدند؟ این حالت ما را به یاد جد بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ می اندازد که شاعر می گوید:

هوالبكّاء فی المحراب لیلاً   هوالضحاک اذا اشتدّ الظراب

یعنی: علی ـ علیه السلام ـ دارای دو جنبه متضاد بود: شبانه در محراب صدای گریه اش بلند است، ولی در میدان جنگ لبخند بر لب داشت. توسل به امام فقید برای احیای فرهنگ عاشورا

پس از بازگشت امام خمینی به وطن و تعیین دولت موقت، چنانکه همه می دانیم، امام از تهران به قم رفتند و ماندگار شدند، ولی چون دولت موقت نتوانست انجام وظیفه کند، در حوادث کردستان امام خود به تهران بازگشتند و تا پایان عمر هم در تهران بودند.

در ایامی که امام در قم اقامت داشتند، دو سه هفته مانده به ماه رمضان 1399 خطیب نامی عصر، جناب آقای فلسفی تلفن کردند و فرمودند، ماه رمضان نزدیک می شود، من و عده ای از وعاظ مشهور تهران عازم قم هستیم که خدمت امام برسیم، و از ایشان رهنمودی برای ماه مبارک رمضان بگیریم، چون کار چنان حاد است که فقط با اعلام رسمی امام می توان منبر را به صورت اول برگردانید. گفتم، من که منبری رسمی نیستم. فرمودند، باید بیایی، چند اتومبیل جلو خانه ما آماده است، فردا فلان ساعت حرکت می کنیم، حتماً باید

بیایی. به خانه جناب آقای فلسفی رفتیم و عازم قم شدیم. به امام اطلاع دادند که آقای فلسفی با وعاظ مشهور تهران آمده اند که برای ماه رمضان رهنمود بگیرند.

امام تشریف آوردند و در جمع ما نشستند. جناب آقای فلسفی در سخنان کوتاهی گفتند: آقا، اطلاع دارید که در سنوات اخیر منبر و مسئله گریستن و عزاداری امام حسین چه وضعی پیدا کرده است. به مردم القا کرده اند که عزاداری یعنی چه، و روضه و گریه کردن چه چیزی را حل می کند، و از این قبیل مطالب. اهل منبر سخت در فشارند، مردم همه کم و بیش بی تفاوت شده اند. آمده ایم از حضرتعالی رهنمود بگیریم. واقعاً تکلیف ما چیست. در منبر بخصوص ماه مبارک رمضان و محرم و صفر اکتفا کنیم به سخنرانی خشک، یا چنان که سابقه داشته، ذکر مصیبت هم بکنیم و روضه بخوانیم؟ (قریب به این مضمون).

پاسخ قاطع امام خمینی:

امام فقید در پاسخ جناب آقای فلسفی مطالب بسیار جالبی بیان داشتند که همان نیز نقطه عطفی در احیای فرهنگ عاشورا بود. اگر آن بیانات قاطع و صریح امام نبود، وضع حاکم بر افکار جوانان آن روز رفته رفته «فرهنگ عاشورا» را به دست فراموشی می سپرد و معلوم نبود کار به کجا بکشد.

درست به یاد ندارم که رادیو و تلویزیون و جراید چه مقدار از بیانات امام را منعکس کردند، ولی هرچه بود، قضیه در اندک زمانی در همه جا انعکاس یافت و به اصطلاح سد شکسته شد و راه را برای اشاعه فرهنگ عاشورا گشود.

جالب است که اوج انقلاب اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی از بیانات آن حضرت در روز عاشورای سال 1383 و 12 محرم آن سال، مطابق 15 خرداد 1342 آغاز شد و به ثمر رسیدن آن هم با راهپیماییهای میلیونها نفری مردم تهران و شهرستانها در روزهای تاسوعا و عاشورا و اربعین سال 1399 قمری بود، که به دنبال آن، شاه از کشور خارج شد و امام فقید در 12 بهمن 1357 پس از چهارده سال دوری از وطن به کشور بازگشتند و انقلاب اسلامی را در 22 بهمن همان سال به ثمر رساندند، و در 12 فروردین 1358 جمهوری اسلامی ایران را تأسیس نمودند.

روضه و گریه، اسلام را حفظ کرده است

در آن جلسه امام خمینی ـ قدس سره ـ در پاسخ آقای فلسفی سرآمد وعاظ و خطبای ایران، ضمن بیانات مفصلی تصریح کردند که اگر روضه و گریه و نوحه سرایی و عزاداری امام حسین(ع) و شهدای کربلا نبود، اسلام با اعمال بنی امیه از بین رفته بود. کربلا و فرهنگ عاشورا، اسلام را حفظ کرد، و باید این مکتب به همان سبک سنتی آن حفظ شود. سرآغاز و قسمتی از بیانات امام بدین گونه است:

بسم الله الرحمن الرحیم

من چند جمله راجع به تکالیف کلی روحانیون و اهل محراب و منبر باید عرض بکنم و بعد مشکلاتی که هست. آقایان روحانیون، و خصوص اهل منبر، خطبا، اینها سخنگوی اسلام هستند. اگر حکومتی سخنگو می خواهد، سخنگوی اسلام، آقایان خطبا هستند.... سید

الشهدا به داد اسلام رسید، سید الشهدا اسلام را نجات داد. روضه سید الشهدا برای حفظ مکتب سید الشهدا است. آن کسانی که می گویند روضه سید الشهدا را نخوانید اصلًا نمی فهمند مکتب سید الشهدا چه بوده و نمی دانند یعنی چه؛ نمی دانند این گریه ها و این روضه ها حفظ کرده این مکتب را. الآن هزار و چهار صد سال است که با این منبرها و با این روضه ها و با این مصیبتها و با این سینه زنیها ما را حفظ کرده اند؛ تا حالا آورده اند اسلام را. این عده از جوانهایی که این طور نیستند که سوء نیت داشته باشند خیال می کنند حالا باید ما حرف روز بزنیم! حرف سید الشهدا حرف روز است، همیشه حرف روز است، همیشه حرف روز را سید الشهدا آورده است دست ماها داده و سید الشهدا را این گریه ها حفظ کرده است و مکتبش را، این مصیبتها و داد و قالها حفظ کرده؛ این سینه زنیها و این دستجات، و عرض می کنم اینها حفظ کرده. اگر فقط مقدّسی بود و توی اتاق و توی خانه می نشست برای خودش و هی زیارت عاشورا می خواند و تسبیح می گرداند، نمانده بود چیزی، هیاهو می خواهد.

هر مکتبی هیاهو می خواهد، باید پایش سینه بزنند، هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد، تا پایش توی سر و سینه زدن نباشد، حفظ نمی شود. اینها اشتباه می کنند، بچه اند اینها! نمی دانند که این نقش روحانیت و نقش اهل منبر چی هست در اسلام، خودتان هم شاید خیلی ندانید! این نقش یک نقشی است که اسلام را همیشه زنده نگه داشته، آن گُلی است که هی آب به آن می دهند زنده نگه داشته، این گریه ها زنده نگه داشته مکتب سید الشهدا را؛ این ذکر مصیبتها زنده نگه داشته مکتب سید الشهدا را. ما باید برای یک شهیدی که از دستمان می رود عَلَم بپا کنیم، نوحه خوانی کنیم، گریه کنیم؛ فریاد کنیم. دیگران می کنند، دیگران فریاد می زنند وقتی یکی از آنها کشته بشود. فرض کنید که از یک حزبی یکی کشته بشود، میتینگها می دهند؛ فریادها می کنند. این یک میتینگ و فریادی است برای احیای مکتب سید الشهدا. و اینها ملتفت نیستند. توجه ندارند به مسائل.

همین گریه ها نگه داشته این مکتب را تا اینجا و همین نوحه سرایی ها، همینهاست که ما را زنده نگه داشته، همینهاست که این نهضت را پیش برده، اگر سید الشهدا نبود، این نهضت هم پیش نمی برد، سید الشهدا همه جا هست: کُلُّ أرضِ کربلا. همه جا محضر سید الشهدا است، همه منبرها محضر سید الشهدا است، همه محرابها از سید الشهدا است.

اگر سید الشهدا نبود، یزید و پدرش و اعقابشان اسلام را مَنْسی کرده بودند. اگر نسیان نشده بود، یک رژیم طاغوتی در خارج منعکس شده بود. معاویه و یزید یک رژیم اسلامی را رژیم طاغوتی داشتند معرفی می کردند. اگر سید الشهدا نبود، این رژیم طاغوتی را اینها تقویت می کردند؛ به جاهلیت برمی گرداندند. اگر حالا من و تو هم مُسلم بودیم، مُسلم طاغوتی بودیم! نه مُسلم امام حسینی. امام حسین

نجات داد اسلام را. ما برای یک آدمی که نجات داده اسلام را و رفته کشته شده هی سکوت کنیم؟ ما هر روز باید گریه کنیم، ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مکتب، برای حفظ این نهضتها؛ این نهضتها مرهون امام حسین- سلام اللّه علیه- هست. نمی فهمند اینها! بچه اند اینها، سوء نیت ندارند. بله خوب، ممکن است بعضی از آنها هم سوء نیت داشته [باشند] بعضیها هم روی نقشه کار بکنند همان طوری که زمان رضا خان. منتها او یک قدری روی نفهمی کرد، بعدها روی فهمیدگی. جلوی منبرها را همه را گرفت نگذاشت کسی منبر برود. محرابها را هم همه را یک جور دیگر کرد و گرفت. یک مجلس روضه ای نداشتیم. در همه قم- آن قدری که آن وقتها بود- می گفتند یک مجلس آقای صدوقی بود که قبل از اذان، شاید، یا قبل از آفتاب، تمام می شد، شب بود، این یک مطلبی بود. نه این است که منْ باب اتفاق رضا خان آمد منبرها را نگذاشت و محرابها را جلویش را گرفت و روحانیون را متحد الشکل کرد، نخیر، مسأله نقشه بود، نقشه اینکه این قوه را بکوبند، این قوه محراب و منبر که از آن می آید یکدفعه یک ملت را هول بدهد به یک طرف، و یک همچو سلطنت را از بین ببرد، این را از بین ببرند؛ این قدرت را از دست ما بگیرند.

نمی دانند این قشرهای سیاسی که چه خدمتی این منبر، این محراب، به این کشور کرده. اینها چنانچه ملی هستند- ما کار نداریم که آیا به خدا هم کار دارند یا نه- اگر ملی هستند، اگر کشورشان را می گویند می خواهیم، اگر ملت را می گویند که ما می خواهیم، اینها باید دامن بزنند به این روضه خوانیها، برای اینکه این روضه خوانیها این ملت شما را حفظ کرده، این روضه خوانیها و مصیبت و گریه است که کشور شما را حفظ کرده. بله، چنانچه یک مردمی هستند که روی همان نقشه ای که طرح شده است، که باید قدرت اسلام گرفته بشود و قدرت روحانی گرفته بشود و قدرت خطیب گرفته بشود تا راه باز بشود برای آنهایی که باید استفاده کنند و استفاده کردند، آنها یک مردم دیگری هستند که با آنها نمی توانیم حرف بزنیم. اما سایر مردم، اینهایی که مسجد می آیند، منبر را گوش می کنند، مطالب را گوش می کنند، همچو که به روضه می رسند، رد می شوند می روند، این از باب این [است] که ملتفت نیستند چه هست آن. روضه است که این محراب، که این منبر، را حفظ کرده. اگر آن روضه نبود، این منبر هم نبود، این مطالب هم نبود، آن حفظ کرده. ما باید به شهیدمان گریه کنیم؛ فریاد کنیم؛ مردم را بیدار کنیم.

البته یک مطلبی هم که باید بین همه ما باید باشد این است که این نکته را به مردم بفهمانیم همه اش قضیه این نیست که ما می خواهیم ثواب ببریم، قضیه این است که ما می خواهیم پیشرفت کنیم. سید الشهدا هم که کشته شد، نه اینکه رفتند یک ثوابی ببرند، ثواب برای او خیلی مطرح نبود، رفت که این مکتب را نجاتش بدهد، اسلام را پیشرفت بدهد، اسلام را زنده کند. شما هم که دارید نوحه خوانی

می کنید، حرف می زنید، خطبه می خوانید، نوحه می خوانید، مردم را به گریه وادار می کنید، مردم هم که گریه می کنند؛ همه روی این مقصد باشد که این اسلام را ما می خواهیم با همین هیاهو حفظش کنیم. با این هیاهو، با این گریه، با این نوحه خوانی، با این شعرخوانی، با این نثرخوانی، ما می خواهیم این مکتب را حفظ کنیم. چنانچه تا حالا هم حفظ شده. باید این نکته هم به مردم گفته بشود، تذکر داده بشود، که آقا قضیه روضه خوانی قضیه این نیست که من یک چیزی بگویم و یکی هم گریه کند، قضیه این است که با گریه حفظ شده است این، با گریه این حفظ شده، حتی «تَباکی» هم ثواب دارد. خوب، تَباکی چرا ثواب دارد، برای اینکه تباکی کمک می کند به این مکتب؛ کمک به مکتب می کند. اینها اشتباه است که اینها یک طرف قضیه را می بینند، یک طرف قضیه را نمی بینند و مع الأسف ما همیشه- یعنی اسلام همیشه مبتلا بوده به این یک طرف دیدنها؛ همیشه مبتلا بوده.

اینکه در روایت است که اسلام غریب است، از اول غریب بوده و الآن هم غریب است، برای اینکه غریب آن است که نمی شناسند او را. در یک جامعه ای هست او، اما نمی شناسند، نمی شناسند اسلام را، هیچ وقت شناخته نشده...»[473]

تداوم فرهنگ عاشورا توسط امام فقید

در سالهای پس از بازگشت امام به وطن، چه مدتی که در قم بودند، و چه سالهایی که تا پایان زندگانی در تهران و حسینیه جماران به سر می بردند، همه در تلویزیون می دیدند که امام فقید پس از شهادت آیت الله شهید مطهری، یا فاجعه حزب جمهوری و شهادت هفتاد و سه چهار تن، آیت الله شهید بهشتی و سایر علما و رجال محبوب کشوری، شهادت محمدعلی رجایی رئیس جمهور محبوب و دکتر محمدجواد باهنر نخست وزیر روحانی و مورد احترام امام، و هنگامی که رزمندگان به حضورشان می رسیدند و مواردی دیگر، هر گاه امام سخن می گفت، و از آن حوادث دردناک یاد می کرد، و صدای ناله و گریه و زاری حاضران بلند می شد، حتی یک بار هم دیده نشد که امام خم به ابرو بیاورند، فقط آثار تأسف و تأثر در چهره شان پیدا بود، ولی همین که در ایام سوگواری عاشورا آقای کوثری ذاکر اهل بیت از شهدای کربلا نام می برد، امام دستمال سفید را به صورت می گرفتند و به پهنای صورت تا آخر روضه اشک می ریختند، و چون دستمال را از صورت برمی داشتند، به خوبی معلوم بود که چقدر گریسته اند. هنوز هم وقتی مردم آن صحنه ها را در تلویزیون می بینند، منقلب می شوند و بی اختیار می گریند، و این حالت خاص امام فقید در شناخت فرهنگ عاشورا بخوبی درنظرها مجسم می شود.

همانطور که گفتیم، مبدأ انقلاب اسلامی توسط امام خمینی، سخنرانی ایشان در روز عاشورا در مدرسه فیضیه قم، و ملتهای آن نیز یاد کربلا و فرهنگ عاشورا بود. ملت ایران و جهانیان دیده اند، و هم اکنون در فیلمهای ایام جنگ هشت ساله تحمیلی می بینند که مهیج ترین پیشبند رزمندگان اسلام در جبهه های حق بر ضد باطل، **«یا حسین شهید»** و مشهورترین شعار آنها سخن سیدالشهدا

---

[473] صحیفه امام، ج8، ص 519 و 526-530

در روز عاشورا بود که می گفت: «**هیهات منا الذله**»، و انقلابی ترین نوایی که سر می دادند هم، «**برای فتح کربلا، پیش به سوی جبهه ها**» بود.

من عقیده دارم و شاید عقیده همه باشد که اگر یاد امام حسین و کربلا و فرهنگ عاشورا نبود که امام فقید در تمام مراحل انقلاب به آن توجه داشتند و همه را به حفظ آن توصیه می فرمودند، انقلاب اسلامی ملت ایران به ثمر نمی رسید، و جنگ تحمیلی ابرقدرتها به میانداری رژیم بعث عراق بر ضد ایران اسلامی، بدان گونه پایان نمی یافت که یک وجب از خاک ما به دست دشمن نیفتد، آن هم با فقدان همه گونه امکانات و محاصره همه جانبه ما توسط دول استکباری.

قبساتی از پیامها و بیانات امام خمینی، احیاگر فرهنگ عاشورا در رابطه با حفظ این فرهنگ که در تداوم نهضت اسلامی ملت ایران نقش اساسی داشته است

برای اینکه بدانیم امام خمینی ـ قدس سره ـ در تمام مراحل نهضت، فرهنگ عاشورا را مدنظر داشته و آن را ضامن نهضت اسلامی و تداوم آن می دانسته اند، قبساتی از پیامها و بیانات آن حضرت ـ قدس سره ـ در مقاطع مختلف زمانی را در این جا می آوریم، و توجه خوانندگان را به آن معطوف می داریم، تا شاهدی گویا برای منظور ما در این نوشتار کوتاه باشد، که «امام خمینی احیاگر فرهنگ عاشورا» است.

امام خمینی ـ قدس سره ـ در پیام رسمی و کتبی خود که از فرانسه در تاریخ 1357/11/2 به ملت ایران در رابطه با کشتار وحشیانه رژیم شاه در ماه محرم آن سال داده اند، از جمله می نویسند:

محرم، ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خدا

«... سلام و درود بر ملت بزرگ هوشمند ایران که با همه اختناق و فشار، از اسلام عدل پرور و مظلومان و مقتولان در راه دیانت دفاع نمودند. رحمت خداوند بر مقتولین 15 خرداد (دوازده محرّم)، و 19 دی و (29 محرّم) امسال. محرّم چه ماه مصیبت زا و چه ماه سازنده و کوبنده ای است، محرّم ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سروَر اولیای خداست که با قیام خود در مقابل طاغوت، تعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر داد و راه فنای ظالم و شکست ستمکار را به فدایی دادن و فداشدن دانست؛ و این خود سرلوحه تعلیمات اسلام است برای ملتها تا آخر دهر.

نهضت 12 محرّم (15 خرداد) در مقابل کاخ ظلم شاه و اجانب به پیروی از نهضت مقدس حسینی چنان سازنده و کوبنده بود که مردانی مجاهد و بیدار و فداکار تحویل جامعه داد که با تحرک و فداکاری روزگار را بر ستمکاران و خائنان سیاه نمودند...»[474]

چرا امام حسین(ع) قیام کرد؟

«ما حجتمان بر اینکه اگر چنانچه این مبارزه را ادامه بدهیم و صد هزار نفر از ما کشته بشود، برای دفع ظلم اینها و برای اینکه دست آنها را از مملکت اسلامی کوتاه کنیم ارزش دارد، حجتمان هم کار حضرت امیر– سلام اللّه علیه– و کار سید الشهداء– سلام اللّه علیه– است. یزید هم یک قدرتمند بود و یک سلطان بود و– عرض می کنم که– همه بساط سلطنت را یزید داشت. بعد از معاویه او بود دیگر. حضرت سید الشهداء به چه حجت با سلطان عصرش طرف شد؟ با «ظل اللّه» طرف شد؟! «سلطان را نباید دست زد»! به چه حجت با

---

[474] همان، ج3، ص: 314

سلطان عصرش طرف شد؟ سلطان عصری که شهادتَین را می داد و می گفت من خلیفه پیغمبر هستم! برای اینکه یک آدم قاچاق بود! برای اینکه یك آدمی بود که می خواست این ملت را استثمار کند، می خواست بخورد این ملت را، منافع ملت را می خواست خودش بخورد و اتباعش بخورند.»[۴۷۵]

محرم، ماه پیروزی خون بر شمشیر

بسم الله الرحمن الرحیم

« با حلول ماه محرّم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد؛ ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد، ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ باطل بر جبهه ستمکاران و حکومتهای شیطانی زد، ماهی که به نسلها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سر نیزه را آموخت، ماهی که شکست ابرقدرتها را در مقابل کلمه حق به ثبت رساند، ماهی که امام مسلمین، راه مبارزه با ستمکاران تاریخ را به ما آموخت، راهی که باید مشت گره کرده آزادیخواهان و استقلال طلبان و حق گویان بر تانکها و مسلسلها و جنود ابلیس غلبه کند و کلمه حق، باطل را محو نماید. امام مسلمین به ما آموخت که در حالی که ستمگر زمان بر مسلمین حکومت جائرانه می کند، در مقابل او اگر چه قوای شما ناهماهنگ باشد بپاخیزید و استنکار کنید و اگر کیان اسلام را در خطر دیدید، فداکاری کنید و خون نثار نمایید.»[۴۷۶]

لزوم ایستادن در برابر سلطان جائر

«... بار دیگر دست جنایتکار شاه از آستین خیانتکار دولت یاغی نظامی بیرون آمد، و ملت ایران را در آستانه ماه محرّم، ماه مقابله اسلام و حق و عدالت با جنود شیطان و طاغوت، به خاك و خون کشید... اکنون دشمنان اسلام و ایران و هواداران رژیم یزیدی، در مقابل هواداران قرآن و اسلام و مخالفان سرسخت رژیم طاغوتی ابو سفیانی، صف بندی نموده و می خواهند شعارهای اسلامی و حسینی را، که برای احیای اسلام و به دست آوردن آزادی و استقلال و برقراری حکومت قرآن، به جای سلطه شیطان، و حکومت قانون عدل در مقابل قانون جنگل است ... این ملت، شیعه بزرگترین مرد تاریخ است که با تنی چند، نهضت عظیم عاشورا را برپا نمود، و سلسله اموی را برای ابد در گورستان تاریخ دفن نمود، و به خواست خدای تعالی، ملت عزیز و پیرو بحق امام- علیه السلام- با خون خود، سلسله ابلیسی پهلوی را در قبرستان تاریخ دفن می نماید، و پرچم اسلام را در پهنه کشور و بلکه کشورها به اهتزاز در می آورد»[۴۷۷]

در برابر سلطان جائر باید ایستاد

---

[475] همان، ج3، ص: 314

[476] همان ، ج5، ص: 75

[477] همان ، ج5، ص: 152 و 153

«از حضرت سید الشهداء- سلام اللّه علیه- خطبه ای نقل شده است که در آن خطبه علت قیام خودشان را بر ضد حکومت وقت ذکر فرموده اند. و آن این است که فرموده اند خطاب به مردم که پیغمبر اکرم فرموده است کسی که ببیند یک سلطان جائری حلال می شمرد حُرُماتِ اللّه را، چیزهایی را که خداوند حرام کرده است این آزاد می گذارد، و مخالف سنت رسول اللّه عمل می کند و عهد خدا را می شکند، اگر کسی دید یک سلطان جائری این کارها را می کند و مع ذلک ساکت شد و تغییر نداد با قول خودش، با عمل خودش این انحرافی که سلطان جائر پیدا کرده است تغییر نداد، خدای تبارک و تعالی حتم کرده است، حتم است بر او که این آدمی که ساکت شد در مقابل این سلطانی که حرمت احکام خدا را نگه نمی دارد، مخالف سنت رسول اللّه عمل می کند و عهد خدا را می شکند، این ساکت بشود در مقابل یک همچو سلطانی و قولًا و عملًا تغییر ندهد مسیر این سلطان جائر را، حتم است بر خدای تبارک و تعالی که جای او را هم جای همان سلطان جائر در آخرت قرار بدهد. یعنی این سلطان جائر که این طور اوصاف را دارد: سنت پیغمبر اکرم را تغییر می دهد و عهد خدا را می شکند و حرمات اللّه را سزاوار و رها می کند یعنی مُسْتَحِلّ است، و لو این آدم که این چیزها را از این آدم می بیند و ساکت است، همه کارهای واجب و مستحب هم به جا بیاورد، آدمی باشد که سه وقت نماز می خواند، در مساجد می رود، آدمی باشد که احکام خدا را همه را ترویج می کند، موافق رضای خدا عمل می کند، همه کارهای خوب را می کند، از همه کارهای بد هم اجتناب می کند، لکن ساکت است در مقابل سلطان جائر، به حَسَب این روایتی که نقل شده است از سید الشهداء- سلام اللّه علیه- که به منزله علت قیام ایشان است بر ضد حکومت وقت، این است که می خواهند عمل به قول رسول اللّه بکنند که مبادا یکوقت تخلف بکنند و کسی که تخلف بکند جای او جای همان سلطان جائر است؛ یعنی در هر طبقه ای از جهنم که سلطان جائر، یک همچو سلطان جائری جا دارد، این آدمی هم که ساکت است که این سلطان جائر هر کاری می خواهد بکند، ساکت است او، جایش جای همین سلطان جائر است...

حالا ما ببینیم چه کرده است که حضرت سید الشهداء- سلام اللّه علیه- در مقابلش قیام کردند و همچو مطلبی را فرموده اند و برنامه داده اند. حضرت سید الشهداء مطلبی را که فرموده اند، این مال همه است. یک مطلبی است عمومی: مَنْ رَأی هر که ببیند، هر کسی ببیند یک سلطان جائری این طور اتصاف به این امور را دارد، و در مقابلش ساکت بنشیند، نه حرف بزند و نه عملی انجام بدهد، این آدم جایش جای همان سلطان جائر است. یزید یک آدمی بود که به حَسَب ظاهر متشبث به اسلام بود و خودش را خلیفه پیغمبر حساب می کرد و نماز هم می خواند و همه این کارهایی که ماها می کنیم آن هم می کرد؛ اما چه می کرد؟ اما از آن طرف معصیتْ کار بود؛ مخالف سنت رسول اللّه می کرد. رسول اللّه سنتش این است که باید با مردم چه جور عمل بکنند، او خلافش عمل می کرد؛ باید حفظ دِماء مسلمین بشود، او دماء مسلمین را می ریخت؛ باید مال مسلمین هدر نرود، او هدر می داد مال مسلمین را. همین

شیوه ای که پدرش معاویه هم داشت و امیر المؤمنین هم قیام کرد در مقابل او. منتها حضرت امیر لشکر هم داشت ولی سید الشهداء عدد خیلی کمی [داشت] در مقابل یک ابرقدرت.

ما می بینیم که این کارهایی که او کرده است، به این حکام وقت ما و به سلطان وقت ما تطبیق می شود؟ این مسائلی که رسول اللّه فرموده است، اینها تطبیق می شود بر این؟ سلطان است؟ جائر است؟ اینها معلوم که الآن سلطه دارد؛ «سلطان» یعنی سلطه. الآن سلطه دارد و جائر هم هست. خودش هم شاید قبول داشته باشد که جائر است. همه کس هم می داند که این آدم جائر است .خوب، مخالفت سنت رسول اللّه را نکرده؟ هر چه رسول اللّه فرموده است، ایشان عمل کرده؟! یا اقوال رسول اللّه را به حساب نمی آورند اینها؟ اینها سنت رسول اللّه را به حساب نمی آورند؟ بله، در ایام عمرش برای اینکه من و شما را بازی بدهد، یک دفعه هم می رود به حرم حضرت رضا و آنجا یک- دو رکعت نماز هم می خواند! من هم نمی دانم با چه حالی می خواند! یک- دو رکعت نمازی هم آنجا می خواند و یک حرفهایی هم آنجا می زند و این چیزها. این برای اغفال من و شماست.»[۴۷۸]

فرارسیدن اربعین حسینی

بسم الله الرحمن الرحیم

« اربعین سید مظلومان و سرور شهیدان- صلوات اللّه و سلامه علیه- رسید. بر ملت رشید و آگاه ما «اربعین» های سودمندی گذشت. ما در این سالها به دنبال بیش از پنجاه سال سلطنت غاصبانه سلسله پهلوی با چه مصیبتهایی و بی فرهنگیهای خانمانسوزی مواجه بوده ایم ...

امسال اربعین امام امت در خلال اربعین های پیروان و شیعیان آن بزرگمرد اسلام واقع شده، و گویی خون شهیدان ما امتداد خون پاک شهیدان کربلاست، و اربعین اخیر برادران ما بازتاب اربعین آن دلاوران می باشد؛ خون طاهر آنان به حکومت طاغوتی یزید خاتمه داد، و خون پاک اینان سلطنت طاغوتی را به هم پیچید. اربعین امسال استثنایی و نمونه است؛ راهپیمایی و تظاهرات پر شور در این اربعین وظیفه شرعی و ملی است.»[۴۷۹]

[478] همان ، ج5، ص: 191- 193

[479] همان ، ج5، ص: 477

عشق به شهادت

«اسلام و برای احیای سنت پیغمبر و اقامه عدل بپاخاستیم، نباید از این بترسیم که از ما شهید [می شود] شهادت پیدا می کند؛ اولادمان شهید می شوند، خودمان شهید می شویم. این یک سیره ای بوده است در اسلام؛ از اول بوده. از اول ... پیغمبر اسلام و ائمه ما فداکاری کردند، شهادت نصیبشان شد، اولاد دادند. حضرت علی بن الحسین به پدر بزرگوارشان عرض می کنند که ما به حق نیستیم؟ می فرماید چرا، ما به حقیم. می فرماید پس، از مردن نمی ترسیم: «لا نُبَالِي بِالمَوت»؛ کسی باید از مردن بترسد که خیال کند که بعد از مردن خبری نیست، همه اش همین است، این زندگانی حیوانی اینکه عقیده اش این است که زندگی همین است و دیگر چیز دیگری نیست، خوب، باید این چند روزی که هستش حفظش کند، و بترسد از اینکه از این دنیا برود؛ اما مسلمین، کسانی که اعتقاد به قرآن دارند، اعتقاد به اسلام دارند و برای عالم دیگری موجودیت بالاتری قائل هستند و این زندگی اینجا را یک زندگی حیوانی می دانند، زندگی انسانی در یک عالم دیگری، بالاتر از اینجاست، این دیگر ترسی ندارد، خوفی ندارد. انسان از این محل به یک محل دیگری منتقل می شود که بهتر از اینجاست؛ بنا بر این، این معنایی که در صدر اسلام هم بوده است، که اصحاب پیغمبر ... استقبال شهادت می کردند، برای شهادت از هم پیشی می گرفتند، اصحاب حضرت امیر، حضرت سید الشهداء از شهادت استقبال می کردند، پیشی می گرفتند، این روی همین ایمان راسخ به این بوده است که شهادت یک مطلبی نیست که انسان بکلی از بین برود تا دیگر غیر از این خبری نباشد. شهادت از این عالم منتقل شدن به یک عالم بالاتر، نورانیتر؛ همه چیزش از اینجا بهتر.»[480]

کشته شدن سیدالشهدا لله بود، و قیام لله شکست ندارد

« حضرت امیر- سلام اللّه علیه- با معاویه جنگ کردند و شکست خوردند لکن شکست نبود. این شکستِ صوری، شکست حقیقی نبود؛ چون قیامْ للّه بود، قیامِ للّه، این شکست ندارد. تا امروز هم او غالب است، تا ابد هم او غالب است.

سید الشهدا- سلام اللّه علیه- با چند نفر از اصحاب، چند نفر از ارحامشان، از مخدّراتشان قیام کردند. چون قیام للّه بود، اساس سلطنت آن خبیث را به هم شکستند. در صورتْ ایشان کشته شدند لکن اساس سلطنت را، اساس سلطنتی که می خواست اسلام را به صورت سلطنت طاغوتی درآورد. خطری که معاویه و یزید برای اسلام داشتند این نبود

480 ، ج7، ص: 276 و 277

که غصب خلافت کردند؛ این یک خطر، کمتر از آن بود؛ خطری که اینها داشتند این بود که اسلام را به صورت سلطنت در می خواستند بیاورند، می خواستند معنویت را به صورت طاغوت درآورند، به اسم اینکه «ما خلیفه رسول اللّه هستیم» اسلام را منقلب کنند به یک رژیم طاغوتی. این مهم بود. آن قدری که این دو نفر ضرر به اسلام می خواستند بزنند یا زدند جلوتری ها آن طور نزدند. اینها اصل اساس اسلام را وارونه می خواستند بکنند. سلطنت بود، شرب خمر بود، قمار بود در مجالسشان. «خلیفه رسول اللّه» و در مجلسِ شرب خمر؟! و در مجلس قمار؟! و باز «خلیفه رسول اللّه» نماز هم می رود در جماعت می خواند! این خطر از برای اسلام خطر بزرگ بود. این خطر را سید الشهدا رفع کرد. قضیه قضیه غصب خلافت فقط نبود. قیام سید الشهدا- سلام اللّه علیه- قیام بر ضد سلطنت طاغوتی بود. آن سلطنت طاغوتی که اسلام را می خواست به آن رنگ درآورد که اگر توفیق پیدا می کردند، اسلام یک چیز دیگری می شد. اسلام می شد مثل رژیم 2500 ساله سلطنت. اسلامی که آمده بود و می خواست رژیم سلطنتی را و امثال این رژیمها را به هم بزند و یک سلطنت الهی در دنیا ایجاد کند، می خواست «طاغوت» را بشکند و «اللّه» را جای او بنشاند، اینها می خواستند که «اللّه» را بردارند، «طاغوت» را جایش بنشانند. همان مسائل جاهلیت و همان مسائل سابق. کشته شدن سید الشهدا سلام اللّه علیه- شکست نبود چون قیامْ للّه بود، قیامِ للّه شکست ندارد.خدا می فرماید، من فقط یک موعظه دارم: «**قل انّما اعظکم بواحدهٔ، ان تقوموا!...** وقتی دیدید دین خدا در خطر است، برای خدا قیام کنید. امیرالمؤمنین می دید که دین خدا در خطر است، معاویه دارد دین خدا را وارونه می کند، برای خدا قیام کرد. سیدالشهدا هم همینطور قیام کرد...

این یک مطلبی است که برای یک وقت نیست؛ موعظه خدا همیشگی است- هر وقت دیدید که بر ضد اسلام، بر ضد رژیم انسانی- اسلامی- الهی خواستند که قیام کنند، خواستند وارونه کنند مسائل اسلام را، به اسم اسلام اسلام را بکوبند، اینجا للّه باید قیام کرد. و نترسید از اینکه شاید نتوانیم، شاید شکست بخوریم؛ شکست تویش نیست.»[481]

15 خرداد 1342

«15 خرداد از همین مدرسه شروع شد. عصر عاشورا در همین مدرسه اجتماع عظیم بود؛ و بعد از اینکه صحبتهایی و افشاگریهایی شد، دنباله آن منتهی به 15 خرداد شد.»[482]

شکست ظاهری و شهادت اهل حق به نفع اسلام است

بسم الله الرحمن الرحیم

---

[481] همان ، ج8، ص: 8- 10

[482] همان ، ج8، ص: 53

« من باید با آقایان روحانیون و پاسدارهای محترم و سایر آقایان محترم که تشریف دارند، خطرهایی که حالا به ما متوجه است و اشکالاتی که در حال حاضر ما داریم و موضعی که ما در این وقت داریم فی الجمله عرض کنم، و من در مجامع دیگر هم مطلب را چون اهمیت دارد گفته ام و باز هم تکرار می کنم...

شهادت سید الشهدا به اسلام هیچ لطمه ای وارد نیاورد، اسلام را جلو برد. اگر نبود شهادت ایشان، معاویه و پسرش اسلام را یک جور دیگری در دنیا جلوه داده بودند، به اسم خلیفه رسول اللّه؛ با رفتن در مسجد؛ اقامه جمعه و امام جمعه بودن؛ اقامه جماعت و امام جماعت بودن. اسم، اسم خلافت رسول اللّه و حکومت، حکومت اسلام؛ لکن محتوا بر خلاف، نه حکومت، حکومت اسلامی بود به حسب محتوا؛ و نه حاکم حاکم اسلامی. سید الشهدا- سلام اللّه علیه- این نقشی که اینها داشتند برای برگرداندن اسلام به جاهلیت و نمایش دادن اسلام به اینکه این هم نظیر همان چیزهای سابق است، آن را باطل کرد... سید الشهدا برای اسلام خودش را به کشتن داد. همان اسلامی که حالا دست ما افتاده، و مع الأسف بعضی از ما بازی می کنند با او!»[۴۸۳]

-296

علی اکبر علیه السلام

السلام علی الحسین و علی علی بن ا لحسین

علی اکبر یا علی بن الحسین شخصیت کم نظیری از اهل بیت (ع) است

هم خَلقا(از نظر ظاهری) و هم خُلقا(از نظر اخلاق) و هم منطقا(از نظر صحبت کردن) شبیه ترین مردم به رسول الله (ص) بوده است.

حضرت علی اکبر (علیه السلام)

سن حضرت : مرحوم مقرّم می نویسد: علی اکبر در روز یازدهم شعبان(انیس الشیعه ،سید محمدعبدالحسین هندی کربلائی) سال 33هجری- دو سال قبل از کشته شدن عثمان(الحدایق الوردیه) به دنیا آمد. و این موافق است با قول ابن ادریس(ره) در «سرائر» که فرموده: حضرت علی اکبر در

---

[483] http://www.imam-khomeini.ir/fa/n3518/امام_خمینی_و_عزاداری_امام_حسین_ع_

.خلافت عثمان چشم به دنیا گشود

پس در روز عاشورا آن بزرگوار 27ساله بوده و تایید می شود به اتفاق مورّخین و علماء علم نسب که حضرت علی اکبر از امام سجّاد (ع) بزرگتر بوده، و امام سجّاد (ع) در روز عاشورا 23سال داشته اند

با توجه به زیارتنامه‌های حضرت به نظر می‌رسد که ایشان نیز دارای اهل و عیال بوده‌اند.زیارت نامه ایشان اینگونه است: صلی الله علیک و علی عترتک و اهل بیتک و آبائک و ابنائک.[۴۸۴] ، همچنین سفارش امام صادق (ع) به ابو حمزه ثمالی که فرمود: چون به قبر حضرت رسیدی، «ضع خدک علی القبر! و قل: صلی الله علیک یا ابا الحسن!» که با توجه به این فراز، ایشان فرزندی به نام حسن داشته است

علی اکبر از نظر فضائل اخلاقی بعد از ائمه قرار داشته است.لذا شخص پلیدی مانند معاویه به یارانش می گوید اگر من خلیفه نبودم بهترین فرد برای خلافت بر مسلمین علی اکبر است.

علی اکبر الگوی جوانان ایران اسلامی مخصوصا در ایام دفاع مقدس بود که جوانان رزمنده با تاسی به ایشان روحیه شهادت طلبی و ایثار در خود ایجاد می کردند و به دشمن حمله می نمودند و ان پیروزی های بزرگ را افریدند.

[485].حضرت علی اکبر (ع) فرزند ابی عبدالله الحسین(ع) بنا به روایتی در یازدهم شعبان،سال43 قمری در مدینه منوره دیده به جهان گشود

پدر گرامی اش امام حسین بن علی بن ابی طالب (ع) و مادر محترمه اش لیلی بنت ابی مرّه بن عروه بن مسعود ثقفی است.[۴۸۶]

او از طایفه خوش نام و شریف بنی هاشم بود . و به بزرگانی چون پیامبر اسلام(ص)، حضرت فاطمه زهرا(س)، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(ع) و امام حسین (ع) نسبت دارد .

ابوالفرج اصفهانی از مغیره روایت کرد: روزی معاویه بن ابی سفیان به اطرافیان و هم نشینان خود گفت: به نظر شما سزاوارترین و شایسته ترین فرد امت به امر خلافت کیست؟ اطرافیان گفتند: جز تو کسی را سزاوارتر به امر خلافت نمی شناسیم! معاویه گفت: این چنین نیست.

---

[484] کامل الزیارات/239ب 79 زیارت 18

[485] مستدرک سفینه البحار (علی نمازی)، ج 5، ص 388

. أعلام النّساء المؤمنات (محمد حسون و امّ علی مشکور)، ص 126؛ مقاتل الطالبین (ابوالفرج اصفهانی)، ص 52[486]

بلکه سزاوارترین فرد برای خلافت، علی بن الحسین(ع)است که جدّش رسول خدا(ص) می باشد و در وی شجاعت و دلیری بنی هاشم، سخاوت بنی امیه و فخر و فخامت ثقیف تبلور یافته است.[487]

نقل است روزی علی اکبر(ع) به نزد والی مدینه رفته و از طرف پدر بزرگوارشان پیغامی را خطاب به او میبرد، در آخر والی مدینه از علی اکبرسئوال کرد نام تو چیست؟ فرمود: علی سئوال نمود نام برادرت؟ فرمود: علی آن شخص عصبانی شد، و چند بار گفت: علی، علی، علی، **ما »** پدرت چه می خواهد، همه اش نام فرزندان را علی می گذارد، این پیغام را علی اکبر(ع) نزد اباعبدالله الحسین (ع) برد، ایشان **« یُریدُ اَبُوک؟** فرمود : والله اگر پروردگار دهها فرزند پسر به من عنایت کند نام همه ی آنها را علی می گذارم و اگر دهها فرزند دختر به من عطا، نماید نام همه ی آنها را نیز فاطمه می گذارم.

درباره شخصیت علی اکبر(ع) گفته شد، که وی جوانی خوش چهره، زیبا، خوش زبان و دلیر بود و از جهت سیرت و خلق و خوی و صباحت رخسار، شبیه ترین مردم به پیامبر اکرم(ص) بود و شجاعت و رزمندگی را از جدش علی ابن ابی طالب (ع) به ارث برده و جامع کمالات، محامد و محاسن بود.[488]

در روایتی به نقل از شیخ جعفر شوشتری در کتاب خصائص الحسینیه آمده است: اباعبدالله الحسین هنگامی که علی اکبر را به میدان می فرستاد، به لشگر خطاب کرد و فرمود:

ای قوم، شما شاهد باشید، پسری را به میدان **.......یا قوم، هولاءِ قد برز علیهم غلام، اَشبهُ الناس خَلقاً و خُلقاً و منطقاً برسول الله »** می فرستم، که شبیه ترین مردم از نظر خلق و خوی و منطق به رسول الله (ص) است بدانید هر زمان ما دلمان برای رسول الله(ص) تنگ می شد نگاه به وجه این پسر می کردیم.

بنا به نقل ابوالفرج اصفهانی، آن حضرت درعصر خلافت عثمان بن عفان (سومین خلیفه راشدین) دیده به جهان گشود.[489]

این قول مبتنی بر این است که وی به هنگام شهادت بیست و پنج ساله بود. در برخی روایات هم سن ایشان را 28 ساله ذکر کرده اند، وی در مکتب جدش امام علی بن ابی طالب (ع) و در دامن مهرانگیز پدرش امام حسین(ع) در مدینه و کوفه تربیت و رشد و کمال یافت.

امام حسین (ع) در تربیت وی و آموزش قرآن ومعارف اسلامی و اطلاعات سیاسی و اجتماعی به آن جناب تلاش بلیغی به عمل آورد و از وی یک انسان کامل و نمونه ساخت و شگفتی همگان، از جمله دشمنانشان را بر انگیخت.

---

[487] مقاتل الطالبین، ص 52

[488] منتهی الامال ، ج 1

[489] مقاتل الطالبین، ص 53.

به هر روی علی اکبر(ع) در ماجرای عاشورا حضور فعال داشت و در تمام حالات در کنار پدرش امام حسین(ع)بود و با دشمنانش به سختی مبارزه می کرد. شیخ جعفر شوشتری در خصائص نقل می کند: هنگامی که اباعبد الله الحسین علیه السلام در کاروان خود حرکت به سمت کربلا می کرد، حالتی به حضرت(ع) دست داد بنام نومیه و در آن حالت مکاشفه ای برای حضرت(ع) رخ داد، از آن حالت که خارج شد استرجاع کرد: و علی اکبر(ع) در کنار پدر بود، و می دانست امام بیهوده کلامی را به زبان نمی راند، سئوال نمود، پدرجان چرا « انا لله و انا الیه راجعون» :فرمود استرجاع فرمودی؟: حضرت بلادرنگ فرمود: الان دیدم این کاروان می رود به سمت قتلگاه و مرگ درانتظار ماست، علی اکبر(ع) سئوال نمود: پدر جان مگر ما بر حق نیستیم؟ حضرت فرمود: آری ما بر حق هستیم. علی اکبر (ع) عرضه داشت: پس از مرگ باکی نداریم،

گفتنی است، با این که حضرت علی اکبر(ع) به سه طایفه معروف عرب پیوند و خویشاوندی داشته است، با این حال در روز عاشورا و به هنگام نبرد با سپاهیان یزید، هیچ اشاره ای به انتسابش به بنی امیه و ثقیف نکرد، بلکه هاشمی بدون و انتساب به اهل بیت(ع) را افتخار خویش دانست و در :رجزی چنین سرود

أنا عَلی بن الحسین بن عَلی نحن بیت الله آولی یا لنبیّ

أضربکَم با لسّیف حتّی یَنثنی ضَربَ غُلامٍ هاشمیّ عَلَویّ

وَ لا یَزالُ الْیَومَ اَحْمی عَن أبی تَاللهِ لا یَحکُمُ فینا ابنُ الدّعی

السَّلامُ علیکَ یا اوّل قتیل مِن نَسل خَیْر سلیل[۴۹۰]:وی نخستین شهید بنی هاشم در روز عاشورا بود و در زیارت شهدای معروفه نیز آمده است

علی اکبر(ع) درنبرد روز عاشورا دویست تن از سپاه عمر سعد را در دو مرحله به هلاکت رسانید و سرانجامرّه بن منقذ عبدی بر فرق مبارکش ضربتی زد و او را به شدت زخمی نمود. آن گاه سایر دشمنان، جرأت و جسارت پیدا کرده و به آن حضرت هجوم آوردند و وی را آماج تیغ .شمشیر و نوک نیزه ها نمودند و مظلومانه به شهادتش رسانیدند

:امام حسین(ع) در شهادتش بسیار اندوهناک و متأثر گردید و در فراقش فراوان گریست و هنگامی که سر خونین اش را در بغل گرفت، فرمود ولدی علی عَلَی الدّنیا بعدک العفا.[۴۹۱] (فرزندم علی ،دیگر بعد از تو اف بر این دنیا)

---

[490] منتهی الآمال، ج 1، ص 375

[491] همان

در مورد سنّ شریف وی به هنگام شهادت، اختلاف است. برخی می گویند هجده ساله، برخی می گویند نوزده ساله و عده ای هم می گویند بیست و پنج ساله بود.[۴۹۲]

اما از این که وی از امام زین العابدین(ع)، فرزند دیگر امام حسین(ع) بزرگتر یا کوچک تر بود، اتفاقی میان مورخان و سیره نگاران نیست. روایتی از امام زین العابدین(ع) نقل شده که دلالت دارد بر این که وی از جهت سن کوچک تر از علی اکبر(ع) بود. آن حضرت فرمود: **کان لی اخ یقال له علیّ اکبر منّی قتله الناس** [493]

مقبره حضرت علی اکبر علیه السلام در کربلای معلی پایین پای اباعبدالله الحسین علیه السلام است و در سلام زیارت عاشورا منظور از و**علی علی ابن الحسین** ، **آقا علی اکبر علیه السلام** می باشد.

297-ازادگی و ازاد مردی یکی از درسهای کربلا

ولقد کرمّنا بنی ادم و حملناهم فی البرّ و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضّلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا.[۴۹۴]

و به تحقیق فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنها را بر مرکبهای دریایی و زمینی سوار کردیم و از هر غذای پاکیزه به آنهاروزی دادیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم و چه برتری دادنی .

یکی از درسهای مهم نهضت امام حسین (ع) ،درس ازادگی است.

ولاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا.

آزادگی در آن است که انسان کرامت و شرافت خودش را بشناسد و تن به پستی وذلت و حقارت و اسارت دنیا و زیر پا نهادن ارزش‌های انسانی ندهد.

حضرت علی(ع) در جایی می‌فرماید:

---

492 همان و الارشاد، ص 458

493 نسب قریش (مصعب عبن عبدالله زبیری)، ص 85، الطبقات الکبری (محمد بن سعد زهری)، ج 5،

494 اسراء70

آیا هیچ آزاده‌ای نیست که این نیم‌خورده (دنیا) را برای اهلش واگذارد؟ یقیناًبهای وجود شما » چیزی جز بهشت نیست، پس خود را جز به‌بهشت نفروشید

نهضت عاشورا، جلوهٔ بارزی از آزادگی در مورد امام حسین(ع) و خاندان و یارانش‌است که بعضی از :موارد آن به‌عنوان نمونه اشاره می‌شود

وقتی می‌خواستند به زور از امام حسین (ع) برای یزید بیعت بگیرند با ردّ درخواست‌آن‌ها این‌گونه :فرمودند

.«نه به‌خدا سوگند نه دست ذلّت به آنان می‌دهم و نه چون بردگان تسلیم حکومت‌آن‌ها می‌شوم»

صحنهٔ کربلا نیز جلوهٔ دیگری از این آزادگی بود، آن حضرت از میان دو امر؛ یعنی‌شمشیر یا ذلّت .«مرگ با افتخار را پذیرفت و فرمود: «هیهات منّا الذلهٔ

روح آزادگی امام(ع) سبب شد حتی در آن حال که مجروح بر زمین افتاده بود به‌تصمیم سپاه دشمن برای حمله به خیمه‌ها فریاد برآورد: «اگر دین ندارید و از روز رستاخیزنمی‌هراسید، لا اقل در دنیای .«خود آزاده باشید

فرهنگ آزادگی در میان یاران امام هم کاملاً مشهود بود، حتی «مسلم بن عقیل »پیشاهنگ نهضت حسینی در کوفه نیز هنگام رویارویی با سپاه ابن‌زیاد رجز می‌خواند که:«هرچند که مرگ را چیز .«ناخوشایند می‌بینیم، ولی سوگند خورده‌ام که جز با آزادگی کشته‌نشوم

جالب آن‌که همین شعار و رجز را عبدالله پسر «مسلم» در روز عاشورا هنگام نبرد بادشمنان می‌خواند و این نشان‌دهندهٔ پیوند فکری مرامی این خانواده بر اساس آزادگی‌است. مصداق بارز دیگری از آزادگی، حرّبن یزید ریاحی است و همین صفت او را از دوزخ‌نجات داد و راهی بهشت کرد و چون

به شهادت رسید سیدالشهدا(ع) بر بالینش حاضر شدو او را حرّ و آزاده خطاب کرد و فرمود: «تو آزاده‌ای، همان گونه که مادرت نامت را حرّگذاشت».

و همه اصحاب امام حسین حر وازاده بودند. یا لیتنی کنا معکم فنفوز فوزا عظیما

این انسان ازادمرد (امام حسین) است که در صفین وقتی با پدرش امیرالمؤمنین به منطقهٔ صفین رسید دید معاویه آب را محاصره کرده، لشکر آب ندارد بنوشد، امام حسین چه باید بکند؟ آقا امیرالمؤمنین فرمود: حسینم، حمله کنید آب را آزاد کنید. حمله کردند امام حسین بود، اباالفضل العباس بود، افراد دیگری هم بودند، ریختند دشمن را از کنار آب دور کردند و آب را به اختیار خودشان درآوردند. بلافاصله برای معاویه پیغام دادند: هر که می خواهد آب بخورد، بیاید از آب استفاده کند، فکر نکنید شما آب را بسته بودید ما هم آب را می بندیم، خیر آب آزاد است. به این می گویند مروت که مقابل به مثل نکرده

چه کنیم که ازاد مرد و حر باشیم؟

1-کسی که ریاست طلب است نمی تواند حر باشد چون برای ریاست باید بنده دیگری که از خود بالاتراست بشود. عمر سعد برای حکومت ری،امام را شهید کرد.

2-کسی که شهوت پرست است نمی تواند حر و ازاد مرد باشد چون برای رسیدن به شهواتش باید درمقابل زنها ومردهای فاسد کرنش و تعظیم و حتی التماس کند! ابن ملجم برای رسیدن به قطام ،امام علی (ع) را شهید کرد و..

3-کسی که ترسو وبزدل است نیز نمی تواند حر و ازاد مرد باشد.

4-کسی که اهل گناه و شرابخواری است نمی تواند حر و ازادمرد باشد.

5-کسی که پول پرست هم نمی تواند ازاد مرد باشد.(شمر ملعون برای چند سکه امام را شهید کرد)

298- امام حسین (ع) در وصیتنامه خود به برادرش محمد بن حنفیه ، در ضمن بیان انگیزه های قیام خویش، به فریضه امر بمعروف و نهی از منکراشاره می فرماید و آن را از اهداف قیام خود می شمارد. امام (ع) قبل از حرکت از مدینه وصیتنامه ای نوشت و آن را به بردارش محمد بن حنفیه سپرد که در آن موقع دستش معیوب بود و قدرت بر جهاد نداشت در آن وصیتنامه چنین آمده است:

اِنّی ما خَرَجتُ اَشِراً و لا بَطِراً و لا مُفسداً و لا ظالماً، اِنَّما خَرَجتُ لِطَلَبِ الاصلاحِ فی اُمَّهِ جَدّی، اُریدُ اَن آمُرَ بِالمَعرُوفِ و اَنهی عَنِ المنکرِ وَ اَسیرَ بِسیرهِ جَدّی وَ اَبی عَلیَّ بن اَبی طالبٍ (ع)

همچنین سالار شهیدان به هنگام وداع با قبر رسول خدا (ص) چنین ابراز شده است:

اللّهُمَ وَ اِنّی اُحِبُّ المعروفَ و اکرهُ المنکرَ«

خدایا من معروف را دوست می دارم و منکر را بد می دانم.

در مرحله دیگر، به امر به معروف و نهی از منکر زبانی می پردازد. آن حضرت در بیان هایی صریح، حکومت بنی امیه را منکری می داند که باید با آن مبارزه کرد. یزید را نیز مردی شرابخوار و فاسق و جنایتکار می داند و پیروان او را ملازمان شیطان و واگذارندگان «طاعت خدا» می شمارد و حکومت اموی را حرام کننده حلال و حلال کننده حرام معرفی می کند که بدعتها را زنده و سنتها را میرانده اند. از آنجا که نهی از منکر زبانی نیز دیگر اثری در تغییر اوضاع ندارد. شوریدن بر ضد او را به عنوان سومین مرحله نهی از منکر، وظیفه خود میداند. با این مبنای دینی است که امام، بیعت با یزید را رد می کند و آن را مایه ننگ می داند و حماسه کربلا را پدید می آورد.

بر همین اساس است که پیروان فرهنگ عاشورا، با الهام از این حماسه، پیوسته نبض پر حرکت جامعه انقلابی اند و نسبت به جریان امور و وضعیت فرهنگی و سیاسی حساس اند و با حضور دائم در میدان

امر به معروف و نهی از منکر، عرصه را بر فساد آفرینان تنگ می سازند؛ چون می دانند که سکوت و عقب نشینی از این جبهه گستاخی و پیشروی دشمنان حق و فساد گستران در جامعه را به دنبال دارد. آنان باور دارند که اگر این فریضه ترک و فراموش شود، حدود الهی تعطیل شده، احکام خدا مورد تحقیر و استهزاء قرار خواهد گرفت. از این رو حاضرند برای اجرای آن جان خویش را نیز با تأسی از پیشوای آزادگان نثار کنند؛

حضرت امام هم برساس امر بمعروف و نهی از منکر قیام کردند و انقلاب را بوجود اوردند .الان هم مقام معظم رهبری در مقابل استکبار و طاغوتهای زمان قیام کرده اند.

و در سخن معروف خویش پس از فرود آمدن در سرزمین کربلا، روی دگرگونی اوضاع و عمل نشدن به حق و نکوهیده ندانستن باطل تأکید کرده فرمود:

«...اَلا تَرَوْنَ اَنَّ الحقَّ لا یُعمَلُ بِهِ وَ اَنَّ الباطِلَ لا یُتناهی عَنهُ»

باید ز جان گذشت، کزین زندگی چه سود؟ اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم

299- زنی که استخاره می کرد!

«یکی از علماء می‌گوید: مشاهده کردم که هفته‌ای یکبار خانمی در حرم‌امیرالمؤمنین(ع) برای زنها استخاره می‌گیرد. من از یکی از خادمین حرم‌خواهش کردم که آن زن را نزد من بیاورد تا چند سؤال از او بپرسم. خانم‌را نزدم آوردند، از او پرسیدم: شما چگونه استخاره می‌گیرید؟ جواب‌داد: با تسبیح و با کمک حضرت ابوالفضل(ع)! وقتی از او توضیح‌خواستم، گفت: من زنی بیوه هستم که چند بچه دارم. از بی پولی چندبارتصمیم به اعمال ناشایست گرفتم، ولی هربار منصرف شدم و تقوا پیشه‌نمودم. یک دفعه آخر خیلی بمن فشار آمد و دیگر نزدیک بودم که آلوده‌شوم ولی باز منصرف شدم و به

حرم حضرت ابوالفضل(ع) رفتم و سه‌روز در آنجا اعتصاب غذا نمودم و از حضرت تقاضای کمک نمودم.

در عالم رؤیا حضرت عباس(ع) بمن فرمود: برو و در حرم پدرم‌امیرالمؤمنین (ع) برای زنها استخاره بگیر!

گفتم: من این کار را بلد نیستم!

فرمود: ما کمکت می کنیم.

من هم هفته‌ای یک بار به اینجا می‌آیم و استخاره می گیرم و حضرت هم‌مطالبی که لازم است به افراد بگویم، بر زبانم جاری می کند. و مردم هم‌درعوض بمن مزد می‌دهند!»[۴۹۵]

-300

...سلام دادن به امام حسین علیه السلام

مرحوم حجت‌الاسلام میرزا تقی زرگری)قدس سره) به خاطر انسی که با عاشق دلسوخته و عارف صاحبدل مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی (رحمت الله) داشتند حالات و روحیات آن مرحوم را به روشنی به تصویر می کشیدند. روزی تعریف کردند:

حاج ملا آقا جان در سفری به عتبات، با سر و وضعی بسیار آشفته و با پای برهنه و بسیار بیدلانه طی طریق می کرده‌است. در اثنای راه به دشت همواری می‌رسد و همین که می‌خواهد از کنار جالیزی عبور کند، دهقان سالخورده عربی که سرگرم آبیاری بوده و به او نهیب می‌زند که:

تو کیستی و با این سر و وضع در اینجا چه می کنی؟!

[495] عشق حسینی

:می گوید

.من عاشق و دلباخته مولایم حسین بن علی (علیه السلام) هستم و بیدلانه به زیارت او می‌روم

:دهقان سالخورده با شنیدن پاسخ حاج ملا آقاجان ، بیل خود را بر می‌دارد و به او می گوید

!ادعای بزرگی کردی! باید ثابت کنی که عاشقی

!می‌پرسد: چگونه؟

می گوید: در میان عاشق و معشوق حجاب و فاصله‌ای نیست. از همین جا که ایستاده‌ای به محبوب !خود سلام کن اگر جواب سلامت را دادند که هیچ و گرنه با همین بیل ادبت خواهم کرد

:حاج ملا آقاجان لحظاتی به فکر فرو می‌رود و برای آنکه طرف را بیازماید به او می گوید

!تو که این پیشنهاد را به من می کنی، این آمادگی را در خود می‌بینی؟

:مرد عرب جواب می‌دهد

!من که ادعایی نکرده‌ام تا آن را ثابت کنم، تو باید ادعای خود را ثابت کنی نه من

!که: البینه علی المدعی، ولی با این وجود سلامی می کنم، شاید جواب سلام مرا دادند

...و بعد تیمم می کند و رو به قبله می‌ایستد و میگوید

السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین

حاج ملا آقاجان از چهار جهت جواب سلام آن دهقان سالخورده را از زبان محبوب خود می‌شنود و !از هوش می‌رود

:پیرمرد دهقان او را به هوش می‌آورد و می گوید

!حالا نوبت توست! برخیز و عاشقی خود را ثابت کن

حاج ملا آقاجان با دست و پایی لرزان می‌رود و به قول خودش یک وضوی علمایی می گیرد و رو به قبله می کند و با چشمی گریان و دلی سوزان عرضه می‌دارد:

!السلام علیک یا ابا عبدالله! بابی انت و امی یا مولای

حاج ملا آقاجان می‌گوید که من جواب سلام خود را نشنیدم ولی آن پیر مرد عرب که شکسته دلی مرا دید با لحنی نصیحت آمیز به من گفت:

جواب سلام تو را دادند ولی خیلی آهسته! انسان وقتی می‌خواهد به خدمت امام بزرگواری چون حسین بن علی (علیه السلام) برسد باید مراتب ادب را رعایت کند و در نهایت احترام و فروتنی به محضر آن حضرت سلام کند نه با ادعا! باید آدم شد و آدمیت به داشتن سر و وضع پریشان نیست.[۴۹۶]

301-سیدالشهداء از 999صف شفاعت می کند.

روایت شده اهل محشر (آنها که نجات پیدا می کنند) هزار صف می‌باشند. نهصد و نود و نه صف از آنها به شفاعت امام حسین علیه‌السلام به بهشت می‌روند و یک صف آنها را سایر امامان علیهم‌السلام شفاعت کنند و در آن صف نیز امام حسین علیه‌السلام شریک باشد[۴۹۷]

302-به هنگام شهادت سالار شهیدان بادهای سرخ وزیدن گرفت، هوا تیره و تار شد بطوریکه کسی چیزی را نمی‌دید و تا هفت روز افق سرخ بود، شبها نیز آسمان به رنگ خون می‌شد.

[496] jafarmojtahedi.blogfa.com/post-63.aspx

[497] الخصائص الحسینیه-شوشتری

هر سنگی بر می‌داشتند خون جاری می‌شد و ده‌ها آثار و دگرگونی در اجسام که بعضی از آنها هنوز هم ادامه دارد، از جمله:

جاری شدن خون از درخت چنار «زرآباد» - از قصبات قزوین - که هر سال روز عاشورا هزاران نفر برای دیدن چنار خونبار به آنجا می‌روند. و مرحوم آیة الله مرعشی نجفی در حاشیه «عروة» به هنگام شمردن خونهای پاک می‌نویسد: همچنین خونی که از درخت موجود در قریه‌ی «زرآباد» از توابع قزونین خارج می‌شود.[۴۹۸]

303- صبر آن حضرت، که آن بزرگوار تمام مراتب صبر را دارا بودند، چون حتی در وقتی که بر خاک افتاده، تمام اعضایش پاره پاره، سرش شکافته، قلبش از نیزه سه پهلو چاک، لبهایش از عطش خشک شده، سر و رویش از خون خضاب شده بود، صدای استغاثه عیال و اطفالش از یک طرف، شماتت دشمنان از طرف دیگر، در آن حال فرمود:

«صبرا علی قضاءک، لا معبود سواک».

«بر قضای تو شکیبائی می‌نمایم، معبودی جز تو نیست».

در زیارت ناحیه ی مقدسه وارد شده:

«لقد عجبت من صبرک ملائکة السموات».

«براستی ملائکه آسمانها از صبر تو به شگفت آمدند».[499]

304- خصوصیات زیارت آن حضرت:

---

498 کرامات-ایه الله سید موسی زرابادی

499 الخصائص الحسینیه-شوشتری

حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام علاوه بر سلام بر خود آن مظلوم بر اعضاء و جوارح آن بزرگوار سلام داده می‌شود، سلام می کنی بر سر بریده ی او، سلام بر سینه ی شکسته اش، سلام بر بدنش، سلام بر محاسن خون آلودش، سلام بر بدن برهنه اش، سلام بر سر بر نیزه اش، سلام بر خون او، و... اما در زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فقط بر خود آنجناب سلام داده می‌شود،

305- در مجلس ابن زیاد در کوفه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ، ابن زیاد به منبر رفت، شروع کرد به امام حسین جسارت کردن، هر چه دلش خواست به امام حسین و به امیرالمؤمنین ناسزا گفت. همه نشسته اند گوش می کنند، همه می دانند دروغ می گوید، چرا؟ چون امیرالمؤمنین بعد از خلافتش تقریباً یکی دو سال بعد به کوفه آمد و لااقل سه سال در این شهر خلافت کرده، مردم کوفه علی علیه السلام را خوب می شناختند. حالا اگر بگوییم مردم شام علی علیه السلام را نمی شناختند حق داشتند، اما کوفه جایی است که بیست سال قبل از کربلا حضرت علی در آن جا خلافت کرده، نماز جماعت خوانده خطبه خوانده، دخترش زینب در آن جا درس تفسیر گفته است. او را می شناختند با گذشت بیست سال که یک نسل عوض نمی شود، الان خیلی از شما بیست سال پیش را یادتان است، بیست سال، دویست سال نیست که بگوییم نسل عوض شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در سال 40 هجری شهید شد، واقعۀ کربلا سال 61 هجری بوده است، بیست سال بعد رفته در کوفه ای که مرکز خلافت حضرت علی علیه السلام بوده است. 5-4 کیلومتر آن طرف تر قبر حضرت علی علیه السلام در نجف است؛ البته آن موقع قبر حضرت مکشوف نبود. ابن زیاد آمده بالای منبر و دارد ناسزا می گوید، همه هم در حال گوش کردن هستند یک نفر هم برای اعتراض بلند نشد، این ترس است. اما یک جانباز به نام عبدالله ابن عفیف که در جنگ ها هر دو چشمش را یکی را در صفین و دیگری را در جمل در رکاب امیرالمؤمنین از دست داده بود؛ بلند شد – این شجاعت و راستگویی است- گفت: «ان الکَذّاب ابن الکذاب انت و ابوک»؛ ابن زیاد! دروغگو خودت، پدرت، جد و اجداد و خانواده ات است. چرا این حرفها را به امام حسین می زنی؟ امام حسین پسر پیغمبر بود،

سید شباب اهل جنت بود. شروع کرد بین جمعیت از فضایل امام حسین گفتنو بساط ابن زیاد را به هم ریخت. یک نفر او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد آورد. ابن زیاد گفت: سخنرانی من را بهم می زنی؟ می خواهی بگویم اعدامت کنند؟ گفت: چه افتخاری شهادت آن هم به دست خبیثی مثل تو! وقتی امام حسین شهید خبرش به من رسید، خیلی غصه خوردم، گفتم: من کور بودم، نابینا بودم اگر چنین نبود امام حسین را یاری می کردم، با خودم گفتم: من دیگر مدال شهادت نصیبم نمی شود و تا آخر عمر از شهادت محروم هستم، نمی دانستم خدا این قدر مرا دوست دارد که شهادتم را به دست خبیثی مثل تو قرار می دهد. [۵۰۰]

306- روز عاشورا کسی به نام تمیم ابن قحطبه، از فرماندهان شجاع و قوی شام بود، به میدان آمد و مبارز طلبید، خود امام حسین جلو رفت و فرمود: ابن قحطبه من برای مبارزه با تو آمده ام. گفت: حسین برگرد، تو فرزند پیامبری من دلم نمی خواهد کشته شوی همۀ یارانت کشته شده اند — ظاهراً کسی دیگر نمانده بود — حسین تسلیم شو، اگر تو بجنگی حریف این همه آدم که نمی شوی. شروع کرد به نصیحت کردن امام حسین علیه السلام . پیش خودش می گفت تو بجنگی یا نجنگی نتیجۀ این جنگ ظاهراً به نفع تو نیست، چون تو یک نفری. امام فرمودند: من بجنگم و با عزت کشته شوم بهتر از این است که مثل یک آدم ذلیل تسلیم شوم. من تسلیم نخواهم شد، حالا حاضری با من مبارزه کنی؟ گفت: بله، وارد نبرد شدند در همان اولین نبرد امام علیه السلام ضربۀ محکمی به پای تمیم زد، ابن قحطبه از اسب روی زمین افتاد و صدای ناله اش بلند شد. — هر کجای دنیا باشد این جا از نظر نظامی اجازه می دهند که تیر خلاص بزنی، کسی که آمده جلویت جنگیده، حالا روی زمین افتاده، شمشیر بزن و کارش را تمام کن- اما امام آمد بالای سرش، دید دارد التماس می کند، فرمود: چیست ابن قحطبه؟ می خواهم بگویم قبیله ات بیایند تو را ببرند؟ گفت: بله آقا، لطف کنید مرا نکشید،

---

[500] مثیرالاحزان ص 72 – سپهر در ناسخ 6 ص 329

بگویید مرا ببرند. امام فریاد زد: بیایید فرمانده تان ابن قحطبه را ببرید. همشهری ها و رفقایش آمدند زیر بغل هایش را گرفتند و با پای مجروح او را بردند.

307- در کوفه قحطی شد، آمدند خدمت امیرالمؤمنین که آقا نماز بخوانید. فرمود: حسینم، برو نماز باران بخوان. امام حسین نماز خواند و باران آمد، در آب راه ها و جوی ها آب راه افتاد، فرمود: حسینم، به نماز باران تو این مردم آب نوشیدند؛ اما همین ها یک روز آب را به روی تو خواهند بست. در این روایت نکته ای است؛ اگر اباعبدالله روز عاشورا نماز باران می خواند همۀ سرزمین را آب می گرفت، اگر دعا می کرد بهترین و پرباران ترین ابرها بالای سرش ظاهر می شد. اما امام نمی خواست از معجزه استفاده کند، نمی خواست از راه غیرطبیعی وارد بشود. و الا همین آقا در کوفه نماز باران خواند و جوی ها پر از آب شد. می خواست مردم امتحان شوند، ببیند چه کسی به او می پیوندد مثل حر، و چه کسی به او پشت می کند مثل عبیدالله حر جوفی. قرار نبود کار از طریق غیرطبیعی پیش برود، قرار بود عادی پیش برود تا ببیند چگونه افراد خودشان را در این صحنه نشان می دهند، [۵۰۱]

308-شهادت طلبی در حماسه حسینی:

امام حسین (ع) در مسیر خود به کربلا، فرمود: من مرگ را جزسعادت نمی‌دانم و زندگی در کنار ستمگران را جز ملامت.

در اشعاری هم که امام حسین عروز عاشورا یا قبل از آن روزمی‌خواند، این مفهوم مطرح بود. از جمله:

و ان یکن الابدان للموت انشات فقتل امرء بالسیف فی الله افضل

و نیز در رجزهای آن حضرت، مرگ را بر زندگی ذلت‌بار ترجیح‌دادن می‌درخشد:

---

[501] سخنرانی استاد رفیعی با عنوان امام حسین(ع) مظهر شجاعت

«الموت اولی من رکوب العار».

حضرت زینب س در خطبه‌اش در مجلس یزید، بر این شهادت‌هاافتخار می‌کند:

«... فالحمد لله رب العالمین الذی ختم لاولنا بالسعادهٔ و الرحمهٔولاخونا بالشهادهٔ والرحمته».

حضرت سجادع نیز در برابر تهدیدی که ابن زیاد کرد که آن‌حضرت را بکشند، فرمود: «أبالقتل تهددنی یابن زیاد؟

اما علمت ان القتل لنا عادهٔ و کرامتنا الشهادهٔ» مرگ، برای ما عادت‌است و شهادت، افتخار ماست، مرا از مرگ می‌ترسانی؟

امام خمینی ره فرمود: «مرگ سرخ، به مراتب بهتر از زندگی سیاه‌است و ما امروز به انتظار شهادت نشسته‌ایم، تا فردا فرزندانمان درمقابل کفر جهانی با سرافرازی بایستند.»

امام حسین (ع) در روز عاشورا خطاب به اصحابش فرمود که مرگ پلی است که شما را از مکانهای خرابه به بهشتی که پر از قصرها و کاخهای اباد است منتقل می کند.

سعیدبن عبدالله حنفی از شهدای کربلا در منظر مهدی آل محمد ع

دویست سال از حادثه عاشورا و از شهادت سعید بن عبدالله حنفی می‌گذشت و همواره کار او مورد تقدیر و تشویق معصومین:بود تا اینکه مورد تقدیر حضرت بقیه اللهع نیز قرار گرفت.

چنانچه در زیارت ناحیه آمده است حضرت پس از سلام به سعیدو اشاره به گفتار وی در شب عاشورا، درباره‌اش چنین می‌فرماید:

«این تویی که به آرزوی خود رسیدی و امامت را مواسات و یاری‌دادی و از خداوند کرامت را در دار اقامت دریافت کردی. خداوند مارا با شما در زمره شهدا محشور بگرداند و در اعلی علیین همراهی وهمنشینی شما را به ما روزی دهد!»

درود فراوان و بی پایان خداوند بر تو باد ای سعید □.

309-

درباره ي زيارت امام حسين عليه السلام امام به مفضل فرمودند:

«لا تزورن خير من أن تزورن».

مفضل گويد: عرض كردم: چرا ترك زيارت ما از زيارت كردن بهتر است؟ فرمودند: زيرا هنگامي كه به زيارت آن بزرگوار مي رويد خوشحالي مي كنيد، غذاهاي لذيذ صرف مي نمائيد، با اينكه حسين بن علي عليه السلام مهموم و مغموم، تشنه و گرسنه شهيد شده است[502].

310- شهید مطهری می گوید:

حسین (ع) معلم بشریت

حسن بن علی درس غیرت به مردم داد، درس تحمل و بردباری به مردم داد، درس تحمل شدايد و سختی ها به مردم داد، اینها برای ملت مسلمان درس های بسیار بزرگی بود، پس اینکه می گویند: حسین بن علی چه کرد و چطور شد که دین اسلام زنده شد، جوابش همین است ؟ حسین بن علی روح تازه دمید، خونها را به جوش آورد، غیرتها بار تحريك كرد، عشق و ایده آل به مردم داد، حس استغناء در مردم به وجود آورد، درس صبر و تحمل و بردباری و مقاومت و ایستادگی در مقابل شدايد به مردم داد، ترس را ریخت ، همان مردمی که تا آن مقدار می ترسیدند، تبدیل به يك عده مردم شجاع و دلاور شدند،[503]

311- عجب از این مادر!

[502] مجالس المواعظ : 8م 1

[503] حماسه حسینی

مادر یکی از شهدای دفاع مقدس، گفت: وقتی پسرم شهید شدچند نفر آمدند و با یک مقدماتی خبر شهادتش را به من دادند. ولی‌وقتی روحیه قوی مرا دیدند به من گفتند که این خبر را من به شوهرم‌بدهم.

بعد از آن من به اتفاِ دوستان فرزند شهیدم به سردخانه رفتیم.قبل از وارد شدن یکی از دوستانش گفت: چون علی همیشه با وضوبود ما هم با وضو داخل شویم. همگی وضو گرفتیم و به سردخانه‌وارد شدیم. من وقتی جنازه به خون تپیده پسرم را دیدم. گفتم:ماشاءالله. سپس لبها و چشم‌ها و سینه و دستهایش را بوسیدم. و درپایان بر قدم‌هایش بوسه زدم.

امّا پیشانیش را بوسیدم چون برای خدا سجده کرده بود.چشمانش را بوسیدم چون وقتی روحانی یا سیدی را می‌دیدخوشحال می‌شد و آنها را دوست داشت. لبهایش را بوسیدم و گفتم:علی جان! بسیار ذکر خدا می‌گفتی و با این لبها از امام حسین عزیادیاد می‌نمودی. سینه‌اش را بوسیدم زیرا آیات قرآن و حدیث چهارده‌معصوم‌ع در سینه‌اش بود و گاهی می‌خواند. ضمن اینکه نزدیک‌سینه‌اش هدف تیر دشمن قرار گرفته بود و از همین جا به شهادت‌رسیده بود. دستش را بوسیدم زیرا با آن دست‌ها اسلحه برمی‌داشت.بر قدم‌هایش دست کشیدم (زیرا با آنها به جنگ دشمنان خدامی‌رفت)

312-یکی از درسهای مهم حماسه حسینی،درس صبر و استقامت است:

فقط صابران بیایند: امام حسین علیه السلام هر چند یاران و اصحاب معدودی داشت، ولی این گونه نبود که هر کس را به یاری دعوت کند، و نصرت هر بی صبر و تحملی را بپذیرد; بلکه با صراحت اعلام کرد که فقط صابران بیایند و بمانند: «ایها الناس فمن کان منکم یصبر علی حد السیف وطعن

الاسنهٔ فلیقم معنا و الا فلینصرف عنا; [504]ای مردم! هر کدام از شما که می تواند بر تیزی شمشیر و ضربات نیزه ها صبر کند با ما قیام کند [و بماند] وگرنه از میان ما بیرون رود [و خود را نجات دهد

گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما

سرگیرد و بیرون رود از کربلای ما

روز عاشورا و صبر بی پایان: وقتی روز عاشورا فرا رسید و فشار نظامی، تشنگی و مشکلات دیگر هجوم آوردند، یاران اطراف حسین علیه السلام را گرفتند و نگاه به چهره او دوختند، تا ببینند چه رهنمودی می دهد . امام حسین علیه السلام به راستی صحنه های بسیار زیبایی از پشت پرده های صبر را به نمایش گذاشت که به برخی موارد آن اشاره می شود

الف) خطاب به یاران با چهره ای گشاده و با نفس آرام فرمود: «صبرا بنی الکرام فما الموت الا قنطرهٔ عن البؤس والضراء الی الجنان الواسعهٔ والنعیم الدائمهٔ; [505]ای فرزندان کرامت و شرف! شکیبا باشید، مرگ پلی بیش نیست که ما را از مشکلات و سختیها به سوی بهشت وسیع و نعمتهای جاویدان عبور می دهد

[504] فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام (همان)، ص 44; ینابیع المودهٔ، ص 406
[505] لهوف، ابن طاووس، ص 26; کشف الغمهٔ، اربلی، ج 2، ص 29; فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص 274

و در جای دیگر فرمود: «ان الله قد اذن فی قتلکم فعلیکم بالصبر;[506] براستی خداوند اذن کشته شدن [و شهادت شما را] داده است، پس بر شما لازم است که صبر کنید

ب) آن حضرت خطاب به احمد بن حسن علیه السلام، آنگاه که بعد از جنگ آشکار برگشت و از عمو آب خواست، فرمود: «یابنی اصبر قلیلا حتی تلقی جدک فیسقیک شربهٔ من الماء لا تظما بعدها ابدا;[507] پسرم! مدت کمی شکیبایی کن تا جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله را، ملاقات کنی، پس آنگاه از آبی سیرابت کند که هرگز بعد از آن تشنه نشوی «.

ج) امام حسین علیه السلام خطاب به علی اکبرش هنگامی که برای تجدید قوا آب خواست، فرمود: «اصبر حبیبی فانک لاتمسی حتی یسقیک رسول الله بکاسه;[508] عزیز دلم صبر کن; زیرا به زودی از دست جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله سیراب می شوی . «

گمان مدار که گفتم برو، دل از تو بریدم

نفس شمرده زدم همرهت پیاده دویدم

محاسنم به کف دست بود و اشک به چشمم

---

[506] معانی الاخبار، صدوق، ص 288
[507] ناسخ التواریخ، ج 2، ص 331
[508] مقاتل الطالبین، ص 115

گهی به خاک فتادم گهی زجای پریدم

دلم به پیش تو، جان در فغان دیده به قامت

خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم

هنوز العطشت میزد آتشم که زمیدان

صدای یا ابتای تو را دوباره شنیدم

پسرم! نه تیغ شمر مرا می کشد نه نیزه خولی

زمانه کشت مرا لحظه ای که داغ تو دیدم

د) آن گاه که به درب خیمه زنها آمده و فریاد کشید: سکینه، فاطمه، زینب، ام کلثوم، خداحافظ من هم رفتم، زنها و بچه ها شروع به گریه کردند، حضرت خطاب به سکینه فرمودند: «یا نور عینی ... فاصبری علی قضاء الله ولا تشکی فان الدنیا فانیة والآخرة باقیة; [509] ای نور چشمم! ... پس باید بر تقدیرات الهی صبر کنی و شکوه نکنی; چرا که دنیا ناپایدار و آخرت ماندگار است

[509] ناسخ التواریخ، ج 2، ص 360

آن گاه که حضرت به زمین افتاده بود و لحظات آخر عمر خویش را سپری می کرد، آخرین پرده از شکوه و صبر خویش را با این جملات به عرصه نمایش گذاشت: «صبرا علی قضائک لااله سواک یا غیاث المستغیثین ولا معبود غیرک، صبرا علی حکمک; [۵۱۰]

-313

زیارت اربعین علامت مومن است

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده: نشانه های مؤمن پنج چیز است: پنجاه و یک رکعت نماز و **زیارت اربعین** و انگشتر به دست راست نمودن و سر به خاک گذاشتن حین نماز و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم [511]

اینکه زیارت اربعین یکی از علامتهای مومن است فلسفه ای دارد و ان این است که باید قیام امام حسین (ع) همیشه زنده باشد.زیرا اگر امام حسین (ع) قیام نمی کرد دیگر مومنی نبود. دیگر از دین اثری نبود.و مردم به جاهلیت بر می گشتندو مردم به ظلمت و تاریکی می افتادند و مسلمانان دچار جهل و نادانی می شدند. ولی بواسطه ان فداکاری عظیمی که امام حسین (ع) انجام داد مردم از تاریکی و جهل نجات یافتند.

در زیارت اربعین به این نکته اشاره فرموده است:

((و بذل مُهجَته فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله)).امام حسین (ع) جان خود را در راه تو (خدا)فدا کرد تا ازاد کند بندگانت را از نادانی و نااگاهی و حیرت گمراهی.

لذا ایه الله العظمی سید احمد خوانساری وقتی می خواستند نماز یومیه بخوانند بعد از اذان واقامه و قبل از تکبیره الاحرام می فرمودند:

---

510 اعیان الشیعه، ج 1، ص 610

511 تهذیب الاحکام/ج6/ص52

سپس تکبیره الاحرام می فرمودند. از ایشان علت این عمل سوال شد فرمود:زیرا ما این نماز را از امام حسین (ع) داریم.این منبر و مسجد را از امام حسین (ع) داریم.

در مورد بعضی مراجع هم همینطور نقل نموده اند.

-314

پیامبران بزرگ و زمین مقدس کربلا

عبور آدم علیه السلام از زمین کربلا

چون آدم علیه السلام بر زمین هبوط کرد و حوا را ندید دنبال او گشت تا عبورش به زمین کربلا افتاد پیش از آن که حادثه ای واقع شود، غمناک شد، سینه اش تنگی گرفت ، و چون به مقتل امام حسین علیه السلام رسید پایش لغزید خون از آن جاری شد.

پس سر به موی آسمان بلند کرده و گفت : ای پروردگار من ، مرتکب گناه دیگر شده ام و اینک مرا کیفر خواهی کرد زیرا که من تمام زمین را طی کردم و یا چنین حادثه ای روبه رو نشد مسجد خداوند وحی فرستاد: ای آدم گناهی تازه مرتکب نشده ای ولی فرزند تو حسین علیه السلام در این سرزمین به ظلم کشته می شود اینک خون تو به موافقت وی ریخته شد.

آدم عرض کرد: پروردگارا، حسین پیغمبر است ؟

خطاب سید که پیامبر نیست و لیکن فرزند زداه پیامبر من محمد صلی الله علیه وآله است عرض کرد: قاتل وی کیست ؟ندا رسید: یزید که ملعون اهل آسمان ها و زمین است آدم به جبرئیل رو کرد و

گفت : چه کنم ؟ گفت : یزید را لعن کن پس آدم چهار مرتبه یزید را لعنت کرد و چند قدمی برداشت تا به کوه عرفات رسید و حوا را یافت.[۵۱۲]

کشتی نوح علیه السلام و کربلا.

چون حضرت نوح علیه السلام بر کشتی نشست و بر روی آب همه روی زمین را گشت تا به زمین کربلا رسید، چون به آن زمین بلا رسید آن سرزمین کشتی او را به گرداب افکند پس حضرت نوح علیه السلام از غرق شدن کشتی ترسید دست دعا به درگاه عزت و جلال خدا برداشت و عرض کرد: پروردگارا همه روی زمین را گشتم ، ترس اضطرابی که در این زمین بر من رخ نمود در هیچ جا رخ نداده بود. همان ساعت جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند عز و جل فرود آمد و عرض نمود: یا نوح ، حسین علیه السلام سبط محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران و فرزند گرامی اوصیا در این سرزمن کشته می شود حضرت نوح پرسید قاتل آن بزرگوار کیست ؟ جبرئیل عرض کرد: قاتل او کسی است که اهل هفت آسمان و اهل هفت زمین بر او لعنت می کنند پس حضرت نوح چهار مرتبه بر آن حرام زاده بد کردار لعنت کرد پس کشتی از آن مهکله نجات یافت و از آن سرزمین بلا گذشت.[۵۱۳]

عبور ابراهیم علیه السلام از کربلا.

روایت شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی سواره به صحرای کربلا بگذشت اسبش رم کرد. آن جناب از پشت اسب بر روی زمین افتاد و سرش بشکست و خون از آن جاری شد پس زبان به استغفار بگشاد و گفت : پرودگارا از من چه گناهی سر زده است ؟ جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت : ای ابراهیم ! گناهی از تو صادر نگشت ولکن کشته می شود در این محل سبط خاتم الانبیا و

---

[512] وقایع الایام خیابانی ، ص 149
[513] محن الابرار (ترجمه جلد دهم بحار)، ص 48

پسر خاتم الاوصیا، پس خون تو به موافقت خون او ریخته شد فرمود: ای جبرئیل ، قاتل او کیست ؟گفت : قاتل او ملعون اهل آسمان ها و زمین و قلم جاری شد بر لوح آن پلید پس ابراهیم علیه السلام دست برداشت و یزید پلید را لعن بسیار کرد و اسب آن حضرت به زبان فصیح آمین گفت : ابراهیم علیه السلام به او خطاب کرد و فرمود: بر تو چه معلوم شد که آمین گفتی ؟

گفت : ای ابراهیم ، من همیشه فخر می کردم که تو بر پشت من سوار می شوی و چون تو از پشت من درافتادی خجلت و شرمساری من زیاد شد و سبب این از یزید بود خداوند او را لعنت کند.

مرحوم شوشتری رحمه الله در خصایص می گوید که شاید محل توسط حضرت ابراهیم علیه السلام از اسب همان محل سقوط حضرت امام حسین علیه السلام باشد از اسب خود یعنی در مقتل آن جناب به زمین افتاده باشد پس ملاحظه کن فرق این دو سقوط را.[۵۱۴].

اوی کسی که لعنت بر قاتل امام حسین علیه السلام حضرت ابراهیم علیه السلام بود و امر کرد فرزندان خود را عهد و پیمان از ایشان گرفت که پیوسته او را لعنت کنند.

پس از آن حضرت موسی علیه السلام او را لعنت کرد و امت خود را به آن امر کرد، سپس داود علیه السلام او را لعنت کرد و بنی اسرائیل را امر نمود که لعنت کنند یزید را سپس حضرت عیسی عع لعنت کرد و بسیار می گفت بنی اسرائیل را که لعنت کنند بر قاتلان حسین علیه السلام اگر زمان او را دریافتند در خدمت او جهاد کنید کسی که با او شهیدی شود چنان است که با پیامبر صلی الله علیه و آله شهید شده است .[515]

---

[514] وقایع الایام ، ص 152

[515] . کشف الغمه ، ج 2، ص 179، دمعه الساکبه ، ص 272

گوسفندان حضرت اسماعیل علیه السلام آب نیاشامیدند

روایت است که گوسفندان حضرت اسماعیل علیه السلام در کنار فرات می چریدند. روزی شبان آنها به خدمت حضرت اسماعیل علیه السلام آمد و گفت : چند روز است که گوسفندان از این نهر آب نمی آشامند پس حضرت در مناجات با خدا از سبب این حالت سوال کرد همان ساعت حضرت جبرئیل علیه السلام از طرف خداوند خدمت حضرت اسماعیل علیه السلام نازل شد و گفت : ای اسماعیل سبب این حالت را از گوسفندان بپرس ، آنها پاسخت را خواهند داد.

پس آن حضرت از گوسفندان پرسید: چرا از این رودخانه آب نمی نوشید ؟

گوسفندان به زبان فصیح پاسخ دادند: به ما خبر رسیده که فرزند تو حسین – که سبط گرامی محمد صلی ال له علیه و آله است – در این زمین با لب تشنه کشته خواهد شد پس ما از این آب نمی آشامیم به جهت حزن و اندوه برای تشنگی آن بزگوار.

کسی که اهل آسمان ها و زمین ها او را لعنت می کنند. پس حضرت اسماعیل علیه السلام فرمود: خداوندا لعنت کن بر قاتل حسین علیه السلام .[516]

مسافرت حضرت موسی علیه السلام به کربلا

مرحوم خیابانی در ذیل خبری طولانی می گوید: حضرت موسی علیه السلام دوباره به کربلا رفته است ، یک بار تنها و بار دیگر با وصی خود یوشع بن نون چنان که طریحی می گوید: حضرت موسی علیهماالسلام با یوشع بن نون می رفت چون به زمین کربلا رسیدند بند نعلین آن حضرت پاره شد و

---

[516] . محن الابرار، ص 49

خاری بر پای وی فرو رفت و خون از پایش جاری شد پس عرض کرد: ای خدای من ، چه گناهی از من صادر شد که بدین کیفر گرفتار شدم ؟خدای بزرگ به او وحی فرستاد که در این موضع خون امام حسین علیه السلام ریخته می شود و خون تو به موافقت خون وی جاری شد.

عرض کرد: خدایا، حسین کیست ؟خطاب آمد: او فرزندزاده محمد مصطفی و پسر علی مرتضی . عرض کرد: قاتل او کیست ؟ندا رسید: قاتلش یزید است . پس حضرت موسی علیه السلام دست برداشت و بر یزید لعن و نفرین کرد و یوشع بن نون آمین گفت .[517]

.

حضرت سلیمان علیه السلام و کربلا

سلیمان بن داود علیه السلام بر فرش خود می نشست و در هوا سیر می کرد.

روزی گزارش به زمین برسد باد فرش ، او را سه بار روانه کرد و برگردانید و سلیان ترسید از در آمدن به زمین باد ساکت شد، به سرزمین کربلا نزول کرد.

سلیمان به باد گفت : چرا ساکت شدی ؟باد گفت : در این سرزمین حسین علیه السلام کشته می شود سلیمان گفت : حسین کیست ؟گفت : سبط محمد مختار صلی الله علیه و آله و پسر علی کرار. گفت : قاتلش که باشد ؟گفت : لعن انس به دعایش آمین گفته ، باد ورزید و فرش را برداشت .

---

[517] وقایع الایام خیابانی ، ص 155

ریان بن شبیب از حضرت امام رضا علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: ای پسر شبیب اگر خوش باشی ، به سکونت قصرهای بهشتی با پیغمبر صلی الله علیه و آله ، لعن کن به کشندگان امام حسین علیه السلام .[518]

حضرت زکریا علیه السلام سه روز از مسجد خارج نشد

در حدیث طویل از سعد بن عبدالله اشعری در حکایت شرفیاب شدن به حضور حضرت مهدی علیه السلام گفت : خبر ده مرا از تاویل کهیعص .

حضرت فرمود: این حروف از خبرهای غیبی است که خداوند بنده خود زکریا را از آن آگاه کرد و حکایت آن را برای محمد صلی الله علیه و آله بیان فرمود و آن چنان است که زکریا از خداوند خواست نام پنج تن را به وی آموزد جبرئیل فرود آمد و او را بیاموخت و زکریا هر گاه نام محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را می برد اندوهش برطرف می شد و غمش زایل می گشت و هرگاه نام حسین علیه السلام می برد گریه گلوی او را می گرفت و نفسش به شمار می افتاد روزی گفت : ای پروردگار من ! چون است که وقتی نام چهار کس از آنها را می برم از اندوه تسلیت می یابم و هر گاه یاد حسین می کنم اشکم ریزان می شود و ناله ام بیرون می آید ؟

خداوند تبارک و تعالی او را خبر داد و فرمود: کهیعص پس کاف نام کربلاست و ها هلاکت عترت است و یا یزید است که بر امام حسین علیه السلام ستم می کند و عین عطش حسین است و صاد و صبر و شکیبایی آن حضرت چون زکریای این بشنید، سه روز از مسجد خود جدا نگشت و مردم را از داخل شدن به محضر خود منع فرمود و به گریه و ناله پرداخت . نفس المهوم ، ص 20.

---

[518] الدار المنفصود، ص 151 .

و او را رثا می گوید: که خداوندا! آیا بهترین خلق خود را به مصیبت فرزند وی مبتلا می کنی آیا چنین بلایی بر خانه او فرود می آوری ؟آیا علی و فاطمه علیهماالسلام را لباس سوگواری می پوشانی و اندوه آن را در منزل آنها می آوری ؟

آن گاه گفت : ای خدای من ، مرا فرزندی روزی کن که در پیریم چشم من به وی روشن شود و چون روزی کردی ، مفتون کن مرا به دوستی او و آنگاه به مرگ او اندوهناکم ساز چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله حبیب را به فرزندش اندوهناک ساختی پس خداوند یحیی را به وی بخشید و او را مبتلا کرد و حمل یحیی شش ماه بود چنان که حمل حسین علیه السلام چنین بود.[519]

.

عبور حضرت عیسی علیه السلام از کربلا

روایت شده است که حضرت عیسی علیه السلام در ایام سیاحت با حواریین گذرش به کربلا افتاد ناگاه شیر غرانی بر سر راه ایشان آمد و راه را برایشان بست عیسی علیه السلام پیش رفت و فرمود: چرا سر راه بر ما گرفته و نمی گذاری که ما عبور کنیم ؟شیر به زبان فصیح گفت : نمی گذارم شما درگذرید مگر این که یزید را کشنده حسین علیه السلام است لعن کنید.

عیسی علیه السلام فرمود:حسین چه کسی است ؟شیر گفت : سبط محمد النبی الامی و ابن علی الولی ، فرزند زاده پیغمبر امی و پسر علی ولی است .

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: قاتل او کیست ؟

---

[519] نفس المهموم ، ص 20

شیر گفت : قاتل وی ملعون وحوش بیابان ها و گرگان و درندگان صحراهاست ، به خصوص در روز عاشورا، پس حضرت عیسی علیه السلام د ست برداشت و لعن و نفرین کرد بر یزید، و حواریین آمین گفتند و شیر از راه دور شد و ایشان به مقصد خود رفتند.[520]

خبر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از شهادت امام حسین علیه السلام

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه بود، فرمود: نگذار کسی داخل شود، حسین علیه السلام آمد زمانی که طفل بود ام سلمه نتوانست جلو او را بگیرد، حسین علیه السلام بر جدش وارد شد دید حسین علیه السلام بر بالای سینه پیامر صلی الله علیه و آله قرار گرفته است و حضرت رسول گریه می کند ام سلمه سبب گریه حضرت را پرسید؟حضرت فرمود: ای ام سلمه ، جبرئیل به من خبر داد که حسین تو کشته می شود، این تربت را هم به تو بدهم در نزد تو باشد که جبرئیل برایم آورده است در شیشه ای بگذار، زمانی که خون شد آن وقت حسین من کشته می شود.[521]

315- ثوابهای زیاد در محرم و صفر برای عزاداران حسینی

همانطور که ماه رمضان ماه مبارکی است زیرا خداوند برکاتش را برای روزه داران نازل می کند،ماه محرم و صفر هم فرصت زرگی برای جلب رضایت خداوند هستند از این جهت که خداوندثوابهای فراوانی را برای عزاداران حسینی نازل می کند.

---

[520] وقایع الایام خیابانی ، ص 160 .

[521] مقتل خوارزمی ، چاپ نجف ، ص 163

هر که اشکی برای حسین بریزد.لباس سیاهی به تن کند.در مجلس حسین شرکت نماید.عزاداران را اطعام کند. در منزل و هیات روضه خوانی برقرار نماید.زیارت عاشورا بخواند.سفره ابوالفضل (ع) بیاندازد .سینه بزند زنجیر بزند .مردم را برای عزای حسین بگریاند .شعر بگوید و..او مشمول رحمت پروردگار عالم قرار می گیرد.

از ابی عمّاره شاعر نقل شده که:هرگاه نام حسین(ع) در نزد امام‌صادق(ع) برده می‌شد، آن روز تا شب خنده بر لبان حضرت دیده‌نمی‌شد.

امام رضا(ع)فرمود:هرگاه محرم می‌شد ،پدرم را کسی خندان‌نمی‌دید و غم و اندوهش زیاد می‌شد تا روز عاشورا فرا می‌رسید.روزعاشورا روز مصیبت او بود وگریه می کرد و می‌فرمود:این همان روزی‌است که حسین(ع) کشته شد.

امام رضا(ع)فرمود:حادثه عاشورا اشک ما را روان ساخت و خون ازچشم ما جاری کرد و عزیز ما را در سرزمین کربلا خوار ساخت و تاروزقیامت برای ما غم وغصه به میراث گذاشت.

امام صادق(ع)به داود رقّی فرمود:من هرگاه آب خنک خوردم حسین(ع) را یاد کردم.

روزی ابوحمزه ثُمالی خدمت امام سجاد(ع) آمد وچون حضرت رادر حال گریه بر حسین(ع) دید ،گفت:مولای من!این همه گریه وبی تابی‌برای چیست؟آیا عمویت حمزه شهید نشد؟آیا جدّ شما علی(ع)باشمشیر شهید نشد؟کشته شدن عادت خانواده شماست وشهادت‌هدیه الهی به شماست.

امام فرمود:ای ابوحمزه !خدا بتو پاداش نیکو بدهد.همانطور که‌گفتی،شهادت برای ما عادت است وخدا نیز به ما شهادت را هدیه کرده‌است.ولی ای ابوحمزه!آیا هرگز شنیده‌ای یا دیده‌ای که تا قبل از عاشورازنی از خاندان ما را اسیر کرده و هتک حرمت کرده باشند؟به خدا سوگندای ابوحمزه!هر وقت به عمه‌ها و خواهرانم نگاه می‌کنم به یاد فرار آنهادر بیابان می‌افتم که از خیمه‌ای به

خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه‌دیگر فرار می کردند و دشمن فریاد می‌زد:خیمه ستمکاران را به آتش‌بکشید!

امام رضا(ع)به ریّان بن شبیب فرمود:محرّم ماهی است که درجاهلیت ،جنگ در آن را حرام می‌دانستند و آن را محترم‌می‌شمردند.ولی این امّت،حرمت ماه خود وحرمت پیامبر خود را نگاه‌نداشتند.در این ماه فرزندان او را کشتند و خانواده او را به اسارت بردند.[۵۲۲]

316–

ایه الله بهجت و عزاداری حسینی

حجه الاسلام علی بهجت فرزند ایه الله العظمی بهجت فرمودند:

پدرم گریه بر سیدالشهدا علیه‌السلام را افضل مستحبات و حتی از نماز شب بالاتر می‌دانست. ایشان می گفت این حرف چیست که می گویند گریه یعنی چه؟ خیلی از انبیاء از خوف خدا بکاء داشته‌اند. آیا از شوق لقاء خدا بکاء نداشتند؟ گریه از شوق رسیدن به معشوق حقیقی عالم داشته‌اند.

خود انبیاء برای امام حسین (ع) گریه می کردند. آنها وقتی عظمت کار امام حسین (ع) را درک کردند، اشکشان جاری شد و توسل پیدا کردند. این مسئله، تک بودن و عظمت کار امام حسین (ع) را نشان می‌دهد.

پدرم می گفت: خیال می کنم گریه بر سیدالشهدا (ع) از افضل مستحبات باشد. گریه بر سیدالشهدا (ع) از همه مستحبات بالاتر است حتی از نماز شب!

گریه، اذن دخول و محرم شدن انسان است

پدرم می گفت: گریه، رابطه انسان با آن طرف عالم است. گریه، واسطه و رابطه است. وقتی که می‌خواهید وارد حرمی شوید و پا به حریمی بگذارید، طلب اجازه می کنید و اذن دخول می گیرید. می گویید یا خداوند وارد شوم؟ یا

---

[522] عشق حسینی

پیامبر وارد شوم؟ یا امام وارد شوم؟ در روایت است که اگر برای اذن دخول زیارت امام حسین (ع) اشک از چشمت جاری شد، بدان اجازه داده شده است.

پس این اشک رابطه انسان با ماوراء است. این اشک یک نشانه است. یک رمز است. فقط یک اتفاق فیزیکی نیست.

پدرم تأکید داشت خود گریه یک اذن و اجازه است. مثل چراغی است که روشن می‌شود و برای تو نشانه است. اگر اشکی آمد، علامت این است که به تو اذن داده‌اند. این عین عبارت آقاست.

آیت‌الله بهجت، 50 سال هر هفته مراسم داشتند و خودشان جلوی در می‌نشستند

مسئله روضه اباعبدلله (ع) اینقدر برای آیت‌الله بهجت مهم بود که حدود 40، 50 سال هرهفته مجلس داشتند و ایشان حاضر نبود به این سادگی این کار را ترک کند. حتی در حال مریضی اصرار داشت که این مجلس باید برقرار شود و اصرار داشت که خودش باید حضور داشته باشد. خیلی برایش مهم بود که از اول مجلس حضور داشته باشد.

سالها این مجلس روضه در منزل ایشان بود و پدرم درها را باز می‌کرد و خودش دم در می‌نشست و برای هرکسی که وارد می‌شد، احترام می‌کرد. هیچ وقت اینگونه نبود که برای شخصیت خاصی بلند شود و برای همه این احترام را قائل می‌شد.

استاد آیت‌الله بهجت پای سماور می‌نشست و در روضه سیدالشهدا علیه‌السلام چای می‌داد

ایشان می‌گفت: استاد بزرگ ما، مرحوم غروی کمپانی (آیت الله کمپانی اصفهانی) که از لحاظ علمی در سطح بالایی بود، در مجالس روضه ابا عبدالله (ع) پای سماور می‌نشست و چای می‌داد.

هر مجلسی برای هر امامی برگزار می‌کنید آخرش با امام حسین (ع) تمام کنید

مطلب دیگری که پدرم در این روضه‌ها بر آن اصرار داشت این بود که مجلس به مناسبت هر امامی که برگزار شده بود، باید آخرش به امام حسین (ع) ختم می‌شد.

ایشان تأکید می‌کرد امام حسین (ع) منشأ همه اینهاست و اینقدر بزرگ است که همه اینها به او متوسل می‌شدند. نه تنها امامان، بلکه قبل‌تر از آن پیامبران نیز به ایشان متوسل می‌شدند.

این توسلات انسان را خدایی می‌کند

سفارش پدرم همیشه این بود که خدا می‌داند این توسلات برای انسان چه می‌کند. این توسل برای انسان یک ارتباط است. چطور وقتی یک لامپ را به برق وصل می‌کنیم، نور می‌دهد. انسان اگر به اینها متوسل شود، اسباب وصل می‌شود.

انسان وقتی به آنها متصل شود، انگار به خدا متصل شده است. این توسلات انسان را خدایی می‌کند. نظر ایشان این بود که انسان هرچه می‌تواند در این زمینه کم نگذارد. لذا خود ایشان با آخرین توانش می‌آمد.

(وصیت‌نامه آیت الله بهجت درباره عزاداری برای امام حسین (ع

ایشان در وصیت‌نامه خود ذکر کردند که بعد از من از ثلث مانده‌هایم، مجلس عزا و روضه سیدالشهدا (ع) را اقامه کنید.

ایشان می‌گفت اگر من در عمرم 50 سال مراسم گرفتم، کم است و بعد از من شما باز هم برایم مراسم روضه اباعبدلله (ع) را بگیرید.

زیارت عاشورا را هر روز با صد لعن و صد سلام می‌خواند

آیت‌الله بهجت هر روز زیارت عاشورا را با صد لعن و صد سلام می‌خواند و بارها می‌گفت: آقایی از خدا خواسته بود تا زیارت عاشورایش هیچ روزی ترک نشود حتی در روز مرگش. ایشان نمی‌گفت که این درخواست خود من است. در حالیکه ما می‌دیدم خودش هر روز این کار را می‌کرد.

ایشان روز یکشنبه رحلت کرد. یک روز قبلش که شنبه بود، دیدم ایشان مشغول خواندن زیارت عاشورا شده بود و هنگامی که برای رفتن به درس جلوی در ایستاده بود، صد لعن و صد سلام را با تسبیح می‌شمرد. آن روز از همه روزها سرحال‌تر بود.

شرکت در مجالس روضه سیدالشهدا (ع) تعظیم شعائر است

یکی از کارهای ایشان این بود که در مراسم مختلفی که برای اباعبدلله (ع) گرفته می‌شد، به اندازه توانشان شرکت می‌کردند. از زمان قدیم که من بچه بودم، ایشان به شرکت در این مجالس التزام داشت. شرکت در مجالس این بزرگواران را عظمت بخشیدن به یاد و نام آنها می‌دانست.

لذا می‌گفت شرکت در این مجالس تعظیم شعائر است. ما باید به شعائر خود عظمت بخشیده و عزیز نگه داریم و برایمان مهم باشد و به آنها اعتنا کنیم و برایشان وقت بگذاریم و عمر عزیز خود را صرف آن کنیم.

این روزها لبخند هم نمی‌زد

مطلب دیگر اینکه خنده ایشان اصولاً صدا نداشت و همیشه در حد یک لبخند بود. اما در این روزها ایشان اصلا همان لبخند را هم نداشت و پیوسته گرفته بود و به یاد امام حسین (ع) در حزن بود و می‌گفت: همین به یاد آنها بودن را فقط خدا می‌داند چقدر اجر دارد.

در مجالس، برتری‌ها و امتیازات اهل بیت (ع) را بگویید

ایشان اصرار داشت وقتی مجلس می‌گیرید، برتری‌ها و امتیازات اهل بیت (ع) را بگویید. فضائل و مناقب این حضرات را بگویید و نسبت به این قضیه ابراز احساسات کنید. حتی اگر گریه و اشک شما نمی‌آید، حالت گریه به خود بگیرید و در حال حزن باشید. تباکی کنید.

شرکت در مراسم امام حسین (ع) همان محبت ذی‌القربی و اجر رسالت پیامبر (ص) است

آیت‌الله بهجت همیشه می‌گفت شرکت در مجالس سیدالشهدا (ع) محبت به ذی‌القربای پیامبر (ص) است. در آیه قرآن است که شما به ذی‌القربای پیامبرتان محبت کنید. پیامبر (ص) فرمود من پیامبر شما بودم و از شما چیزی نمی‌خواهم و اجر و مزدی جز محبت به نزدیکانم نمی‌خواهم.

پدرم می‌گفت شرکت در مراسم امام حسین (ع) همان ابراز عشق و محبت است. همان دوستی و محبت ذی‌القرباست که خداوند دستور داده است. این شرکت در مراسم اجر رسالت پیامبر (ص) است. شما به این نیت برو و به خدا بگو تو گفتی و من هم آمدم. من همان محبتی را که تو می‌خواهی انجام می‌دهم.[۵۲۳]

317–

می گویند اگر امام حسین (علیه السلام) روز عاشورا پیروز شد چرا آن روز را جشن نمی گیریم؟

چرا گریه می کنیم؟ آیا این همه گریه در برابر آن پیروزی بزرگ برای چیست؟ گریه زبان صادق و طبیعی شوق و اندوه و درد و عشق یک انسان است. گریه تجلی طبیعی یک

[523] http://www.mashreghnews.ir/fa/news/183492/

احساس و حالتی جبری و فطری از یک رنج، یک شوق یا یک اندوه می باشد یکی از دانشمندان غرب می گوید:

«انسانی که هرگز نمی گرید و گریستن را نمی داند احساس انسانی را فاقد است».

مگر نه اشک زیباترین شعر و بی تاب ترین محبت و پر گدازترین ایمان و تب دار ترین احساس و خالصترین «گفتن» و لطیف ترین «دوست داشتن» است که همه در کوره دل به هم آمیخته و ذوب شده و قطره ای گرم شده اند به نام اشک؟ مگر نه قلب، قالب اشک است و اشک در قلب شکل می گیرد ولذا اشک شبیه قلب است:

ای بسا قلبهای سوزانی

که زبان راز آن نگوید باز

لیک آن دیدگان نورانی

راز دلداده می کند ابراز

گریه ترجمان دل است مثلا کسی که عزادار است و مرگ عزیزی قلبش را می سوازند، باید گریه کند. وقتی که دلش یاد از او می کند و زبانش سخن از او می گوید چشمش نیز با او همدردی می کند مگر چشم از زبان صادقانه تر سخن نمی گوید؟!

از من مپرس کاتش دل درچه غایت است

از آب دیده پرس که او ترجمان ماست

اشک چشم نشانه رقت قلب است کسی که از صحنه دلخراش منقلب نمی شود تا اشک تأثر بریزد و نیز از حقیقت و جلوه زیبائی لذت نمی برد تا اشک شوق جاری گرداند از قلب سلیم و روح متعادل برخوردار نیست.

امیرمومنان علی (علیه السلام) می فرماید:

«خداوند متعال افرادی را که به هنگام استماع قرآن تحت تأثیر قرار نمی گیرند و از شنیدن آیات مربوط به قیامت تعجب نمی کنند، و خنده می نمایند، مورد سرزنش قرار می دهد و می فرماید : (تضحکون و لا تبکون)

و نیز فرموده: (بکاء العیون و خشیهٔ القلوب من رحمهٔ الله تعالی)[۵۲۴]

چنانکه «جمود عین» و محروم بودن از اشک و گریه از خوف خدا نشانه قساوت قلب و شقاوت معرفی شده است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«من علامات الشقاء: جمود العین، قسوهٔ القلب...» [۵۲۵]

در مقابل، آن دسته از مومنانی که بصیرتی روشن قلبی رؤوف و احساسی پاک و شفاف دارند در زبان قرآن کریم با جمله (یبکون و یزیدهم خشوعا) و (سجدّا و بکیّا) مورد ستایش قرار گرفته اند . قهرا این نوع افراد در برابر عظمت مردان خدا اشک شوق و به خاطر مظلومیت آنان هم اشک غم و اندوه از چشم خود جاری می کنند.

نام حسین (علیه السلام) با گریه همراه است

آن گونه که از متون اسلامی استفاده می شود نام حسین (علیه السلام) با گریه و ناله آمیخته است و قبل از شهادتش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنان علی (علیه السلام) و مادرش فاطمه زهرا (سلام الله علیها) بر او گریسته اند. طبق رویات فراوانی، چون حضرت حسین (علیه السلام) تولد یافت جبرئیل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد و خبر شهادت آن نوزاد را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پدر و مادرش داد و آنان از همان ایام برای حسین (علیه السلام) گریستند. طبق روایتی که از عایشه نقل شده است

---

[524] ارشاد القلوب: ص .128

[525] بحار الانوار: ج 90 ص .336

حسین (علیه السلام) کودک خردسال بود که وارد خدمت پیامبر گردید همان موقع جبرئیل به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ابلاغ کرد: زمانی نمی گذرد که این کودک را افرادی از امت تو در سرزمین «طف» از خاک عراق به قتل می رسانند «فبکی رسول الله (صلی الله علیه و آله)» اما جبرئیل افزود: «لا تبک، فسوف ینقم الله منهم، بقائمکم اهل البیت [۵۲۶] «گریه نکن در آینده خداوند به وسیله قائم اهل بیت از آنها انتقام می گیرد».

«ابن عباس» می گوید به هنگام رفتن به «صفین» من همراه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بودم چون در کنار شط فرات به «نینوا» وارد شد، امام (علیه السلام) با صدای بلند گریست و فرمود: ای پسر عباس این محل را می شناسی؟ گفتم: نمی شناسم ای امیرمؤمنان. فرمود اگر اینجا را مثل من می شناختی هرگز از اینجا رد نمی شدی مگر این که مثل من گریه سر می دادی ابن عباس گفت: «فبکی طویلا حتی اخضلّت لحیته و سألت الدموع علی صدره وبکینا معا»: «آن حضرت گریه مفصلی کرد به طوری که اشک از روی محاسن او جاری شد ما هم همصدا با علی (علیه السلام) گریه سردادیم». بعد امام ادامه داد: وای، من با آل ابوسفیان چه کرده ام، سپس افزود: در این سرزمین که (کرب و بلا نامیده می شود) هفده نفر از فرزندان من و فاطمه به شهادت می رسند و مدفون می گردند.[۵۲۷]

طبق روایت امام صادق (علیه السلام) روزی فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد و آن حضرت را گریان دید ازعلت گریه اش پرسید؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل به من خبر داد که حسین (علیه السلام) را گروهی از امت من به قتل می رسانند! فاطمه (علیه السلام) نیز از شنیدن این خبر به شدت

[526] بحار الانوار: ج 36 ص 349.

[527] بحار الانوار: ج 44 ص 253 .252.

گریست ولی وقتی ازمقام بلند فرزندش به خاطر شهادت آگاه گردید آرامش و تسکین یافت.[528]

داستان گریه و عزاداری پس از شهادت آن حضرت از سوی امامان (علیه السلام) داستانی مفصلی است که به ذکر چند مورد اکتفا می کنیم:

امام سجاد (علیه السلام) که خود در کربلا شاهد مصائب دلخراش امام حسین علیه السلام و یاران با وفایش بود پس از واقعه عاشورا تا زمانی که در قید حیات بود این واقعه سوزناک را فراموش نکرد و همیشه گریه و سوگواری نمود او هر وقت می خواست آب بنوشد تا چشمش به آب می افتاد اشک از چشمانش سرازیر می شد وقتی علت این کار را می پرسیدند می فرمود چگونه گریه نکنم درحالی که یزیدیان آب را برای وحوش و درندگان آزاد گذاشتند ولی آن را به روی پدرم بستند و او را با لب تشنه کشتند. می فرماید هر وقت کشته شدن فرزندان فاطمه (علیه السلام) رابه یاد می آورم گریه گلویم را می گیرد. وقتی هم افرادی وی را دلداری می دادند، می فرمود: «کیف لا أبکی؟ و قد منع أبی من الماء الذی کان مطلقا للسباع والوحوش».[529]

امام سجاد (علیه السلام) درعزای پدر مظلوم خویش به حدی گریست که اورا یکی از بکّائون پنج گانه تاریخ لقب دادند.[530] وقتی راز آن همه گریه را از آن حضرت می پرسیدند، مصائب جانگداز کربلا را بازگو می کرد ومی فرمود: مرا ملامت نکنید، یعقوب، پس از آن که یک فرزند خود را از دست داد آنقدر گریست تا از غصه چشمهایش سفید شد در حالی که یقین به مرگ فرزندش نداشت.

---

[528] کامل الزیارات، ص 57.

[529] مناقب: ج3، ص 303 بحار الانوار: ج 46، ص 109

[530] دیگران عبارتند از: آدم، حضرت نوح، یعقوب و حضرت فاطمه زهرا الخصال: ص 83

از فراق روی یک یوسف اگر یعقوب سوخت

هجر هفتاد و دو یوسف کرده خونین دل مرا

در حالی که من به چشم خود دیدم که در یک نیمروز چهارده نفر از اهل بیت مرا سر بریدند انتظار دارید داغ آنها از دلم بیرون برود؟![531]

او نه تنها در ماتم پدر بزرگوارش اشک می ریخت بلکه مومنان را نیز ترغیب به گریستن در عزای آن مظلوم می کرد: «ایما مومن دمعت عیناه لقتل الحسین حتی تسیل علی خده بواه الله بها فی الجنهٔ غرفا یسکنها احقابا».[532]

«هر مؤمنی که بر شهادت حسین (علیه السلام) آن قدر بگرید که اشک بر گونه اش جاری شود خداوند برای او غرفه هائی در بهشت آماده می سازد که تا ابد در آن اقامت خواهد کرد.»

امام باقر (علیه السلام) برای امام حسین (علیه السلام) اشک می ریخت و به هرکس هم در خانه او بود دستور می داد گریه کند. و در منزل آن حضرت مجلس عزا و سوگواری برای امام حسین (علیه السلام) تشکیل می گردید و حاضران مصیبت آن حضرت را به هم تسلیت می گفتند.[533]

«عبد الله بن سنان» می گوید: در روز عاشورا به حضور امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شدم آن حضرت را رنگ پریده و بسیار غمگین و گریان یافتم، علت آن را از امام پرسیدم،

---

[531] امالی صدوق، مجلسی، 29، ص .121

[532] ثواب الأعمال: ص .83

[533] ثواب الأعمال: ص .83

فرمود : امروز عاشوراست و در چنین روزی جد ما امام حسین (علیه السلام) شهید شده است.[534]

امام صادق (علیه السلام) به «ابو هارون مکفوف» دستور داد مرثیه بخواند آنگاه که وی مرثیه خود را آغاز نمود متوجه شد امام (علیه السلام) سخت گریه می کند و زنانی که پشت پرده بودند همینکه صدای گریه امام صادق (علیه السلام) را شنیدند آنها نیز صدای خود را به گریه و شیون بلند کردند؛ بعد امام فرمود: «من انشد فی الحسین شعرا فبکی وابکی عشرا کتب له الجنه» [535]. «هر کس در مصیبت حسین (علیه السلام) شعر بگوید و گریه کند وده نفر را بگریاند بهشت بر او نوشته می شود».

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: روش پدرم امام موسی بن جعفر (علیه السلام) این بود که هرگاه ماه محرم می رسید پیوسته غمگین بود تا دهه عاشورا سپری شود روز عاشورا روز گریه و ماتم او بود و می فرمود: «هو الیوم الذی قتل فیه الحسین» .[536]

امام رضا (علیه السلام) فرمود محرم ماهی است که اهل جاهلیت در آن ماه جنگ و خونریزی را حرام می دانستند ولی دشمنان در آن ماه خون ما را ریختند حرمت ما را شکستند زنان و فرزندان ما را به اسارت گرفتند و به خیمه های ما آتش زدند اموال ما را غارت نمودند و حرمت رسول خدا را در حق ما رعایت نکردند.

---

[534] بحار الانوار: ج 98، ص 309

کامل الزیارات: ص 104

535

[536] امالی الصدوق مجلس 27 بحار الانوار: ج 44، ص .284

«ان یوم الحسین اقرح جفوننا و أسبل دموعنا و أذل عزیزنا بأرض کربلا .... علی مثل الحسین (علیه السلام) فلیبک الباکون، فان البکاء علیه یحط الذنوب العظام.»[537]

«کشته شدن امام حسین (علیه السلام) اشکهای ما را ریزان و پلکهای چشمان ما را مجروح و در کربلا عزیز ما را ذلیل کرد... گریه کنندگان باید بر حسین (علیه السلام) گریه کنند . گریه بر او گناهان بزرگ را می ریزد».

امام رضا (علیه السلام) به «ریان بن شبیب» فرمود: «ان کنت باکیا لشی ء فابک للحسین بن علی فانه ذبح کما یذبح الکبش و قتل معه من أهل بیته ثمانیهٔ عشر رجلا ما لهم فی الارض شبیهون...».

«اگر بخواهی به چیزی گریه کنی بر حسین بن علی (علیه السلام) گریه کن زیرا سر آن حضرت را مثل سر گوسفند بریدند و با او هجده مرد از اهل بیتش کشته شدند که در دنیا بی نظیر بودند».

سپس به «ابن شیب» فرمود: «اگر دوست داری در درجه های بلند بهشت با ما باشی، غمگین باش از برای غمگینی ما و شاد باش از برای شادمانی ما».[538]

حتی به موجب بعضی از روایات امام زمان (عج) نیز مدام بر سید الشهداء اشک می ریزد و می گوید :

«ای جد بزرگوار! روزگار مرا به تأخیر انداخت و نتوانستم به یاری تو بشتابم وبا دشمنانت پیکار کنم در عوض: «فلاندبنک صباحاً و مساءً و لأبکین لک بدل الدموع دما حسرهٔ علیک.

---

[537] بحار الانوار: ج 44 ص 284

[538] وسائل الشیعه ج 10 ص 393 ح 5.

..»[539] «هر صبح و شام بر مصائب تو گریه می کنم، اگر اشک چشمم تمام شود، به جای آن خون می گریم».

حتی به موجب روایات فراوانی که نقل شده است، همه کس و همه چیز خورشید و آسمان و زمین و فرشتگان روز عاشورا بر آن حضرت گریه می کنند .[540]

شاعر پر شور «فؤاد کرمانی» با استفاده از این روایات چنین سروده است:

تا ندا کرد ولای تو، در اقلیم الست

بهر لبیک فدایت، دو جهان پر زداست

کشته شد عالم دهری، چو تو در عالم دهر

دهر تا روز قیامت شب اندوه و عزاست

در غمت اعین واشیاء همه از منطق کون

هر یکی مویه کنان بر دگری نوحه گر است

رفت بر عرشه نی تا سرت ای عرش خدا

کرسی و لوح وقلم بهر عزای تو بپاست

منکسف گشت، چو خورشید حقیقت به جمال

گر بگریند زغم دیده ذرات رواست.[541]

موضوع قابل توجه این است که «عبد الله بن فضیل هاشمی» از امام صادق (علیه السلام) سوال می کند: چرا روز عاشورا این چنین روز مصیبت وغم واندوه وعزاداری گردید؟ اما

---

[539] المزار الکبیر: ص 165 117 بحار الانوار: ج 98 ص .320

[540] کامل الزیارات: ص 83 ، 81، 90 ، 91 بحار الانوار: ج 14 ص 181 مجمع البیان: ج 9 ص .65

[541] شمع جمع: ص 178

روز وفات پیامبر اکرم وامیرمؤمنان و فاطمه زهرا و امام مجتبی (علیه السلام) که با زهر مسموم شد این چنین نشد؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: «ان یوم الحسین أعظم مصیبةً من جمیع سایر الایام... فکان ذهابه کذهاب جمیعهم ...»[542]

روز حسین عاشورا از لحاظ مصیبت از تمام روزها عظیم تر است... زیرا حسین (علیه السلام) تنها باقی مانده اصحاب پنج گانه کساء است که رفتن او، مثل رفتن همه آنهاست».

روز عاشورا مصائبی بر خاندان رسالت وارد شد که در خاطره هیچ آفریده ای خطور نکند و قلم را تاب نوشتن نباشد، چه جالب گفته است:

فاجعةٌ ان اردت اکتبها

مجملةٌ ذکرةٌ لمدکر

«مصیبتی بزرگ که اگر بخواهیم آن را به نحو اقتصار برای یاد آوری یاد کننده ای بنویسم» .

جرت دموعی فحال حائلها

ما بین لحظ الجفون و الزبر

«به یقین اشک روانم بین چشم من واوراق کتب حایل آید»

و قال قلبی بقیا علی فلا

و الله ما قد طبعت من حجر

«دلم گفت به من رحمی کن، به خدا سوگند من از سنگ آفریده نشده ام».

بکت لها الارض و السماء دما

---

[542] وسائل الشیعة: ج 10، ص 394، 392 علل الشرایع، ص 86.

بینهما فی مدامع حمر(20)[۵۴۳]

«بر آن فاجعه زمین و آسمان و آنچه ما بین آندواست اشک خون گریست».[۵۴۴]

318–

شرکت_امام_زمان_علیه_السلام_درعزاداری سید الشهداء ع

درباره ی سید بحرالعلوم میگویند:

روز تاسوعا در بین الحرمین شاگردانشان دور ایشان حلقه زده بودند، یک دفعه دیدند این مرجع بزرگوار با آن سن و سال ، عمامه اش را از سرشان برداشتند، پاهایشان را از نعلینش در آوردند ، پا برهنه می دوید، و به سر می زد، و می گفت:

عَلَی العباس واویلا

حسین تنهاس واویلا

شاگردان گفتند: آقا شما مرجع هستید، شما سنی ازتان گذشته آقاجان،چرا اینطوری سینه می زنید؟

---

[543] مفاتیح الجنان، اعمال روز عاشورا

[544] http://www.hawzah.net/fa/article/view/65101

.شما آروم سینه بزنید،اینجوری سر را برهنه نکنید،آشفته نشوید

ایشان گفتند: چی می فهمید شما؟! من خودم دیدم که حضرت بقیه الله (عج) با سر و پای برهنه در میان سینه زنان حاضرند و در حالی که به شدت گریه می کنند، بر سر و سینه خود می زنند. با دیدن این صحنه من دیگه نتوانستم طاقت بیاورم، از خود بی خود شدم...[545]

319- آقای فوکویاما از تئوریسین های استکبار جهانی و از کسانی که علم وتفکر خود را علیه اسلام بکار می برد در سمینار اورشلیم گفته است:

شیعه پرنده ای است که افق پروازش خیلی بالاتر از تیرهای ماست.

شیعه دو بال دارد یکی سبز که مهدویت است و یکی سرخ که شهادت طلبی(میراث کربلا) است.

این دوبال شیعه را فنا ناپذیر کرده است.

شیعه بُعد سومی هم دارد که اهمیتش بسیار است وآن ولایت فقیه است.

اگر بخواهیم مهدویت وشهادت طلبی را از شیعه بگیریم باید اول ولایت فقیه را خط بزنیم!تا این را خط نزنیم نمی توانیم به ساحت مهدویت و شهادت طلبی تجاوز کنیم.[۵۴۶]

---

[545] http://babolharam.mihanblog.com/post/3885

[546] http://moshtarimadari.ir/1393/11/17/post-62/همه-چیز-درباره-فرانسیس-فوکویاما

320-عطش امام حسین (ع)اعظم مصائب است; زیرا جیرئیل هم وقتی برای حضرت آدم (ع) روضه می خواند, به مصیبت عطش اشاره می کند, وقتی پروردگار عالم اراده فرمود که توبۀ آدم (ع) را قبول نماید, پرده از جلو چشمش برداشته شد و در ساق عرش, اسامی خمسۀ آل عبا را دید, حضرت آدم (ع) سؤال کرد ای جبرئیل آنان را چگونه بخوانم؟ جبرئیل گفت بگو:

یَا حَمِیدُ بِحَقِّ مُحَمّد! یَا عَالِیُ بِحَقِّ عَلیّ! یَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَۀ! یَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَین وَ مِنکَ الْاِحْسان

حضرت آدم سؤال کرد: چرا در موقع بردن نام حسین (ع) قلبم شکست و اشکم جاری شد؟!

جبرئیل عرض کرد: ای آدم, برای فرزندت مصیبتی رُخ می دهد که تمام مصائب در کنار آن کوچک است. حضرت آدم پرسید: آن مصیبت چیست؟ جبرئیل گفت:

یُقْتَلُ عَطشاناً غَرِیباً وَحِیداً فَرِیداً, لَیْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لا مُعِینٌ وَ لَوْ تَرَاهُ یَا آدَمَ وَ هُوَ یَقُولُ :وَا عَطْشاه! وَا قَلّةَ نَاصِرَاه! حَتّی یَحُول الْعطش بَینَهُ وَ بَینَ الْسَماء کَالْدُخان فَلَم یُجِبْهُ اَحَدٌ بِالْسُیوف وَ شُرْبِ الْحُتوف فَیذْبَحُ ذَبْحَ الشّاۀ مِن قَفاهَ وَ یَنهَبُ رَحْلَهُ اَعْدَاؤه وَ تُشْهِرُ رَأسُهُ وَ رُؤوس اَنْصارِه فِی الْبُلدان وَ مَعَهُم النِّسْوان.[۵۴۷]

---

[547] بحار, 245/44, نامه ها و ملاقاتهای امام حسین, ص 183

.

جبرئیل عرض کرد: این فرزند تو با لب تشنه کشته می شود در حالیکه دور از وطن تنها بی یاور می باشد. ای آدم, اگر برخی از مصیبت های او را ببینی پریشان و حیران خواهی شد. در آن وقتی که تشنگی میان او و آسمان مانند دود حائل می شود و از شدّت تشنگی عالم به چشمش تیره و تار می شود. و چون آب طلب کند با تیر و نیزه و شمشیر بر بدن او بزنند. سر او را از قفا جدا کنند و خیمه گاهش را غارت کنند و سر او را بر نیزه کنند و با اهل بیتش را در شهرها بگردانند

321–امام حسین(ع) و یارانش زیباترین جلوه‌های جوانمردی و فتوت را در حماسۀعاشورا از خود نشان دادند، چه با حمایت یارانشان از حق، چه با جانبازی در رکاب امام خویش تاشهادت و چه در برخورد انسانی با دیگران حتی دشمنان. در کوفه یکجا در خانه هانی ،مسلم می توانست براحتی ابن زیاد را که برای عیادت امده بود بکشد ولی بخاطر جوانمردی نکشت! و یکجا وقتی «هانی» را به اتّهام‌پنهان کردن «مسلم» در خانه‌اش دستگیر کرده و به دار الاماره بردند، ابن‌زیاد از اوخواست که «مسلم» را تحویل دهد، ولی او این را نامردی دانست و در جواب گفت:

به‌خدا سوگند! هرگز او را نخواهم آورد، آیا مهمان خود را بیاورم و تحویل دهم تا اورا » بکشی؟ به خدا قسم! اگر تنهای تنها و بدون یاور هم باشم، او را تحویل نخواهم داد تادر راه او کشته‌شوم».

در مسیر، وقتی امام(ع) با لشکر حرّ برخورد کرد وقتی یکی از اصحابش پیشنهادکرد که اینان گروه اندکند و جنگ با اینها آسان‌تر از نبرد با گروه‌هایی است که بعداًمی‌آیند، در جواب فرمود: «من شروع به جنگ نمی‌کنم».

و صحنهٔ دیگر آب دادن به سپاه تشنهٔ حرّ بود که حضرت حتی آن‌که از همه دیرتررسیده .بود را سیراب کرد

یاران حسین همه مرد بودند وهیچگاه اهل نامردی نبودند .کسانی که نامرد وناجوانمرد هستند واهل خیانتند انها یزیدی هستند نه حسینی.

توماس کارلایل(فیلسوف و مورخ انگلیسی) :بهترین درسی که از تراژدی کربلامی‌گیریم، اینست که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند.آنها با عمل‌خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می‌شود اهمیت‌ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت،باعث‌شگفتی من است.

الحق که به ما درس وفا داد حسین (ع)
هر چیز که داشت بی‌ریا داد حسین (ع)
! یعنی که تأملی کنید ای یاران
آن هستی خود زکف چرا داد حسین (ع)؟

در فرهنگ اسلامی وفا از نشانه‌های ایمان است. پیامبراکرم‌صلی الله علیه وآله بارها تاکید می‌فرمودند: هر کس به خدا و عالم آخرت ایمان آورد، باید وفای به عهد و پیمان را لازم بشمارد و از آن تخلف ننماید. بارزترین صفت شهدای کربلا، وفاداری آنان به امام زمانشان است. چرا در سخت‌ترین شرایط، حاضر نشدند عهدی را که با امام خود بسته بودند نقض .کنند

وقتی به صحنهٔ عاشورا می‌نگریم، در یک طرف مظاهر برجسته‌ای از وفا رامی‌بینیم و در سوی دیگر، نمونه‌های زشتی از عهدشکنی و بی‌وفایی. شب عاشوراسیدالشهدا(ع) وقتی با

اصحاب خود صحبت می‌کند،و اعلام می کند اینها با من کار دارند وشما ازادید که بروید و من بیعتم را از شما برداشتم همه اصحاب می گویندکه هرگز امام را تنها نمی گذارند وحاضرند هزاربار در رکاب حضرت کشته شوند وزنده شوند . در اینجا امام حسین (ع) وفای آنان را می‌ستاید و می‌فرماید:«من باوفاتر و بهتر از اصحابم، اصحابی نمی‌شناسم».

شهدای کربلا جان‌بازی در رکاب آن حضرت را وفای به‌عهد می‌دانستند، سعیدبن عبدالله روز عاشورا خود را در برابر شمشیرها و تیرهای دشمن قرار می‌داد تا به امام آسیبی‌نرسد، آن‌قدر جراحت برداشت که بی‌تاب شد، آن‌گاه رو به حضرت کرد و پرسید: «ای پسرپیامبر! آیا وفا کردم؟»، امام فرمود:

«آری تو در بهشت پیش روی منی و زودتر به بهشت می‌روی، سلام مرا به پیامبربرسان».

در زیارت ناحیه آمده است حضرت پس از سلام به سعیدو اشاره به گفتار وی در شب عاشورا، درباره‌اش چنین می‌فرماید:

«این تویی که به آرزوی خود رسیدی و امامت را مواسات و یاری‌دادی و از خداوند کرامت را در دار اقامت دریافت کردی. خداوند مارا با شما در زمره شهدا محشور بگرداند و در اعلی علیین همراهی وهمنشینی شما را به ما روزی دهد!»

درود فراوان و بی پایان خداوند بر تو باد ای سعید.

و در زیارت امام حسین(ع) خطاب به آن حضرت می‌گوییم: «أشهد انّک وفیت‌بعهدالله وجاهدت فی سبیله حتی أتاک الیقین

انها مصداق بارز این ایه سوره احزاب بودند که واقعا به عهد خود با خدا وفا کردند:رجال صدقوا ماعاهدوالله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر

وفاداری، ایثار و از خودگذشتگی حضرت عباس(ع) و جایگاه وی در لشکر سیدالشهدا از مولفه‌ای شاخص ایشان به شمار می‌رود.

بسیاری از افراد سرشناس و نزدیکان آن حضرت به نیت خیرخواهی، ایشان را از شرکت در این قیام بازداشتند، اما حضرت عباس(ع) با وجود نسبت برادری خود با سالار شهیدان، هیچ‌گاه ایشان را از رفتن به کربلا منع نکردند. این موضوع از نکات برجسته ایشان است که از ابتدا تا انتهای قیام تنها تابع امام خود بودند و هیچ‌گاه زبان به اظهار نظر و خطاب به امام خود نمی‌گشودند.

با توجه به اینکه وجود قمر بنی‌هاشم در لشکر سیدالشهدا بسیار رفیع بود بنابراین شمر تلاش کرد تا حضرت عباس(ع) را از امام حسین(ع) جدا کند تا به لشکر سیدالشهدا ضربه زند اما حضرت عباس(ع) حتی پاسخگوی شمر هم نبود.

امام حسین(ع) در صحرای کربلا مصیبت‌های زیادی را دیدند اما تنها جایی که سیدالشهدا اعلام کردند که پشت من شکست، زمان شهادت قمر بنی‌هاشم بود.[۵۴۸]

322-

خنده غلام ترک

وقایع عاشورا بسیار است در اینجا به ذکر شهادت یک شهید گمنام که اصلا ترک بود اکتفا می کنیم :

---

[548] http://article.tebyan.net/57751

امام حسین (ع) غلامی داشت که ترک بود او را با نام اسلم صدا می زدند از ویژگیهای او اینکه قاری قرآن بود و آیات قرآن را با صدای دلنشین می خواند.

اسلم آماده جنگ شد و پس از اجازه گرفتن از امام (ع) به سوی میدان رفت و آنچنان با دشمن جنگید که به نقل بعضی هفتاد نفر از دشمن را کشت تا آنکه بر اثر ضربات دشمن از پای درآمد و به زمین افتاد.

امام حسین (ع) به بالین او آمد و صورت خود را روی صورت خون آلود غلامش نهاد و گریه کرد، در این هنگام اسلم چشم خود را گشود و یک لحظه سیمای نورانی امام حسین (ع) را دید و از خوشحالی خندید و هماندم به شهادت رسید، زبان حالش این بود.

گردست دهد هزار جانم

در پای مبارکت فشانم .[۵۴۹]

323-از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السّلام در کودکی به نزد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم می آمد، آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام را می فرمود که یا علی، او رابرای من نگاه دار پس او را می گرفت و زیر گلوی او را می بوسید و می گریست!

- **روزی آن امام مظلوم گفت: ای پدر! چرا گریه می کنی؟ حضرت فرمود: ای فرزند گرامی! چون نگریم که موضع شمشیر دشمنان را می بوسم. حضرت امام حسین علیه السّلام گفت که ای پدر! من کشته خواهم شد؟ فرمود: بلی، واللّه تو و برادر تو و پدر تو همه**

---

549 داستان های شنیدنی از چهارده معصوم علیهم السلام –محمدی اشتهاردی

کشته خواهید شد، امام حسین علیه السّلام گفت: پس قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود؟ حضرت فرمود: بلی ای فرزند، امام حسین علیه السّلام گفت: پس که زیارت ما خواهد کرد از امّت تو؟ پس حضرت فرمود که زیارت نمی کنند مرا و پدر ترا و برادر ترا مگر صدّیقان از امّت من.[550]

324- آقای سید علی اکبر کوثری (از روضه خوان های قدیم قم و از پیرغلام های مخلص اباعبدلله) پدر مرحوم اقای کوثری معروف، در ظهر عاشورای یک سالی به یکی از مساجد قم برای روضه خوانی تشریف میبرند.

بچه های آن محله به رسم کودکانه ی خود خاله بازی میکردند و به جهت تقلید از بزرگترها، باچادرهای مشکی و مقنعه های مشکی مادرانشان حسینیه و تکیه ی کودکانه و کوچکی در عالم کودکی، در گوشه ای از محله برای خودشان درست کرده بودند.

مرحوم سید علی اکبر میگه بعد از اتمام جلسه اومدم از درب مسجد بیام بیرون یکی از دختر بچه های محله اومد جلوم و گفت اقای کوثری برای ماهم روضه میخونی؟ گفتم : دخترم روز عاشوراست و من تا شب مجالس مختلفی وعده کردم و چون قول دادم باید عجله کنم که تاخیری در حضورم نداشته باشم. میگه هر چه اصرار کرد توجهی نکردم تا عبای منو گرفت و با چشمان گریان گفت مگه ما دل نداریم!؟ چه فرقی بین مجلس ما و بزرگترها هست؟

---

[550] منتهی الامال، تألیف حاج شیخ عباس قمی

میگه پیش خودم گفتم دل این کودک رو نشکنم و قبول کردم و به دنبالش باعجله رفتم تا رسیدیم. حسینیه ی کوچک و محقری بود که به اندازه سه تا چهار نفر بچه بیشتر داخلش جا نمیشدند. سر خم کردم و وارد حسینیه ی کوچک روی خاکهای محله نشستم و بچه های قد و نیم قد روی خاک دور و اطرافم نشستند. سلامی محضر ارباب عالم حضرت سیدالشهدا عرضه کردم

...السلام علیک یاابا عبدالله

...دو جمله روضه خوندم و یک بیت شعر از آب هم مضایقه کردند کوفیان

دعایی کردم و اومدم بلند بشم باعجله برم که یکی از بچه ها گفت تا چای روضه رو نخوری امکان نداره بزاریم بری

رفت و تو یکی از استکانهای پلاستیکی بچه گانشون برام چای ریخت، چایی سرد که رنگ خوبی هم نداشت

با بی میلی و اکراه استکان رو اوردم بالا و برای اینکه بچه ها ناراحت نشن بی سر و صدا از ...پشت سر ریختم روی زمین و بلند شدم و رفتم

شام عاشورا (شب شام غریبان امام حسین) خسته و کوفته اومدم منزل و از شدت خستگی فورا به خواب رفتم.

وجود نازنین حضرت زهرا صدیقه ی کبری در عالم رویا بالای سرم امدند طوری که متوجه حضور ایشان شدم. به من فرمود : آسید علی اکبر مجالس روضه ی امروز قبول نیست. گفتم چرا خانوم جان فرمود : نیتت خالص برای ما نبود. برای احترام به صاحبان مجالس و نیات دیگری روضه خواندی. فقط یک مجلس بود که از تو قبول شد و ما خودمون در اونجا حضور داشتیم، و اون روضه ای بود که برای اون چند تا بچه ی کوچک دور از ریا و خالص گوشه ی محله خواندی. آسید علی اکبر ما از تو گله و خورده ای داریم! گفتم جانم خانوم، بفرمایید چه خطایی ازم سر زده؟

خانوم حضرت زهرا با اشاره فرمودند اون چای من بادست خودم ریخته بودم چرا روی زمین ریختی!!؟

میگه از خواب بیدار شدم و از ان روز فهمیدم که توجه و عنایت اونها به مجالس بااخلاص و بی ریاست و بعد از اون هر مجلس کوچک و بی بضاعتی بود قبول میکردم و اندک صله و پاکتی که از اونها عاید و حاصلم میشد برکتی فراوان داشت و برای همه ی گرفتاری ها و مخارجم کافی بود.[551]

1.گوهرناب-بیادروضه های کودکی

بواحده ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تتفکروا مابصاحبکم من جنه 325- *قل انما اعظکم* ان هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید): (بگو: من شما رابه یک پند، موعظه می کنم و آن اینکه برای خدا قیام کنید چه تنها و چه گروهی.[552]

قیام امام حسین (ع) برای خدا بود با یاران و خانواده اش.قیام امام حسین اولین قیام علیه طاغوت ها در بین اهل بیت علیه السلام می باشد که الگویی برای همه کسانی شد که میخواستند برای خدا قیام کنند و با قیام امام حسین , را ه مشخص شد.

جناب زید بن علی بن الحسن هم برای خدا قیام کرد ولی اورا بشهادت رساندند.

جناب حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) هم در زمان هادی عباسی برای خدا بصورت گروهی قیام کردند ولی بشهادت رسیدند و معروف به شهید فخ شدند.

جناب ابوذر با اشرافی گری و غارت بیت المال مبارزه می کرد ولی تنها بود.به تنهایی مبارزاتش را تا زمان شهادتش پیش برد.

میرزا کوچک خان جنگلی که یک روحانی بودهم با عده ای از یارانش برای خدا قیام کرد

میرزای شیرازی در تحریم تنباکو با کمک ملت ایران برای خدا قیام فرمودند.

قیام فداییان اسلام هم قیام برای خدا بود که نواب صفوی از نسل حسین بر سر طاغوت فریاد می کشید ولی در این راه دستگیر و به همراه یارانش بشهادت رسید.

---

[552] سبا46

همه این قیامها برگرفته از قیام حسینی است.حتی می توان گفت مبارزات گاندی در هند و نهرو در پاکستان و قیام ملتهای مسلمان در سالهای اخیر علیه طاغوت های زمان خود نیز برگرفته از قیام حسینی است.اگر چه در عقاید و معتقدات باهم فرق دارند.

امام خمینی هم برای خدا قیام کرد و ملت ایران با او همراهی کردند تا انقلاب پیروز شد.این انقلاب برگرفته از قیام سیدالشهداء بود . در این انقلاب خونین، بیش از سیصد هزار نفر از ملت شهید پرور ایران اسلامی بشهادت رسیدند.

326-

راوی می گوید: خدمت آقا امام صادق (علیه السلام) رفتم، دیدم آن حضرت نماز می خواند و در سجدهٔ نماز برای زوّار قبر امام حسین (علیه السلام) دعا می کند. می گوید: «خدایا اگر در این مسیر پول خرج کرده اند به جای آن به آنها پول بده، اگر اذیت شده اند به جای آن آرامش بده، خدایا به کسانی که به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) رفته اند به آنها هر چه می خواهند بده، حاجاتشان را برآورده کن.» معاویه ابن وهبه می گوید: وقتی دعای امام تمام شد به حضرت گفتم: آقا برای چه کسانی دعا می کنید؟ فرمود: «برای کسانی که قبر امام حسین (علیه السلام) را زیارت می کنند.» گفتم: آقا برایشان ثواب زیادی شمردید. حضرت فرمودند: «کسانی که در آسمان برای زائران قبر امام حسین (علیه السلام) دعا می کنند بیشتر از زمینی ها هستند، فرشته ها دعا می کنند.» بعد فرمود: «دلت نمی خواهد با ملائکه مصافحه کنی؟» گفتم: بله آقا. فرمود: «جدّم امام حسین (علیه السلام) را زیارت کن.»

-327

امام هادی (علیه السلام) مریض شد. افرادی را به کربلا فرستاد تا برایش دعا کنند. خودش امام است، حجت خداست. وقتی به آن حضرت می گویند: آقا چرا خودتان که امام هستید دعا نمی کنید! می فرمایند:

«إنَّ الْاجابَهَ تَحْتَ قُبَّتهِ وَ الشَّفاءَ فِی تُرْبَتهِ»

زیر قبۀ جدم حسین (علیه السلام) شفاست»؛»

328- زیارت سید الشهداء (ع) از راه دور

امام صادق (علیه السلام) فرموند: «اگر نتوانستید به زیارت جدم اباعبدالله (علیه السلام) بروید، سه مرتبه رو کنید به طرف قبله و بگویید:

، «صَلَّی اللهُ عَلَیْک یا اباعبداللهِ»

در نقل دیگر دارد: پشت بام بروید، از بلندی حداقل یک سلام بدهید: « السلام «علیک یا اباعبدالله». یکی از بزرگان نمازش که تمام می شد بعد از تسبیحات می گفت:

«السلام عَلَیکَ یَا أباعَبدِاللهِ»

.. عجب نامی است کربلا؛ کرب و بلا. عجب نامی است یادآور تشنگی، یادآور مصیبت

السلام علیک یابن امیرالمؤمنین، و ابن سید الوصیین، السلام علیک یابن فاطمه، سیده » نساء العالمین.«

کربلا؛ یعنی کمال بندگی

کربلا؛ یعنی رها در زندگی

کربلا؛ یعنی ندای العطش

روی لب ها ردّ پای تشنگی

کربلا؛ یعنی حضور فاطمه

پیش سقّا در کنار علقمه

کربلا؛ یعنی علی اصغر شدن

تشنه بر دوش پدر پرپر شدن

کربلا؛ بوی خدایی می دهد

عطر ناب آشنایی می دهد

کربلا؛ یعنی وداع زینبین

پشت خیمه با گل زهرا، حسین

السلام ای تشنه کام کربلا

السلام ای خامس آل عبا

ای لبانت بوسه گاه فاطمه

ای خجل از تو فرات و علقمه

بر لب دریا لبت خشکیده بود

از عطش کی اصغرت خوابیده بود

کربلا خیلی معنا دارد؛ اما یک معنای کربلا خودش را خیلی نشان می دهد:

«کربلا؛ یعنی ندای العطش»

آن هم معنای تشنگی اباعبدالله (علیه السلام) است. نمی دانم تشنگی چقدر سخت بوده، همین قدر بگویم بیش از سی و پنج سال بعد از حادثهٔ عاشورا هر وقت نگاه امام سجاد (علیه السلام) به آب می افتاد گریه می کرد. صدا می زد:

قُتِلَ ابْنَ رَسول الله عَطشانا»؛»

مردم بابای من را کنار آب با لب تشنه کشتند.

329-و من قُتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا[553]

این ایه شریفه درباره امام حسین (ع) و امام زمان عج است. مظلوم امام حسین است و ولی او برای انتقام،مهدی عج است که اگر همه جمعیت کره زمین (از نسل قاتلین امام حسین ع) را بکشد در انتقام اسراف نکرده است.

---

[553] اسراء 33

پیوند عجیبی بین محرم و امام زمان (ع) است.محرم ماه غم واندوه و حزن ومصیبت امام زمان عج است.و منتظران امام زمان (ع) هم همانند امامشان ،دوماه محرم و صفر را عزاداری می نمایند.و اینکه مردم در محرم برای امام حسین (ع) عزاداری می کنند جزو مصادیق انتظار فرج می باشد.

زیرا محرم وصفر است که دلهای مردم را با ولایت پیوند می زند.مردم را با امام حسین (ع) مرتبط می سازد. و کسی که با امام حسین (ع) ارتباط پیدا کرد،با همه امامان (ع) ارتباط پیدا می کند.مخصوصا با امام زمان (ع) که منتقم خون حسین (ع) است.

هرجمعه دعای ندبه خونها صدا می زنند این الطالب بدم المقتول بکربلا

کجاست کسی که انتقام خون شهید کربلا را می گیرد.

و اینکه منتظران منتظر ظهور هستند علاوه بر اینکه منتظرند امام زمان جهان را پر از عدالت کند،منتظرند انتقام شهید کربلا را بگیرد

انتظار در محرم پر رنگ تر می شود.و پیوند بین امام حسین (ع) که قیام کرد تا اسلام حفظ شود تا عدالت حاکم گردد تا ظلم از بین برود با قیام جهانی امام زمان (ع) که انهم برای از بین بردن ظلم و ظالمان است و برای برقراری عدالت در زمین است،ظاهر می شود.

و هرکه عاشق حسین است،عاشق امام زمان (ع) هم هست.

انی سلم لمن سالمکم یعنی من با هرکه دوست شما امامان (ع) باشد سازش و صلح می کنم و عدو لمن عاداکم.و با هرکه با دشمنی بورزد دشمن خواهم بود.

پس در نتیجه من با منتظران مهدی (ع) دوستم و با دشمنان مهدی (ع) دشمنم.

و این هم تولی و تبری است که در محرم جلوه گر می شود.

منتظران مهدی (ع) در محرم و صفر بیاد امام زمان عج که بیش از هزارسال است در عزای جدش گریه می کند،گریانند.و می دانند در کره زمین شخصی نیست که مانند امام زمان (ع) برای امام حسین عزاداری و گریه کرده باشد.

منتظران مهدی (ع) از امامشان یاد می گیرند که تا اخر عمر عزادار حسین (ع) مظلوم باشند زیرا مصیبت حسین (ع) بزرگترین مصیبت در اسمان و زمین بوده است .مصیبه ما اعظمها و اعظم رزیتها فی الاسلام و فی جمیع السماوات والارض.

مرحوم کلینی در «روضهٔ کافی» به سند خود از ابوعبدالله جعفی روایتی را نقل می‌کند :

»قال لی ابوجعفر محمد بن علی،(ع): کم الرباط عندکم؟ قلت: اربعون، قال(ع)لکن رباطناالدهر.»

»حضرت ابوجعفر محمدبن علی، امام باقر: به من فرمودند: منتهای زمان مرابطه نزد شما چند روز است؟ عرضه داشتم: چهل روز ، فرمودند: ولی مرابطه ما مرابطه‌ای است که همیشه هست «...

مؤمن برای جلوگیری مرابطه» چنانکه فقها در کتاب جهاد گفته‌اند ، این است که شخص» موضعی که از آن از هجوم و نفوذ مشرکان و کافران در مرزهای کشور اسلامی و یا هر کمین به سر برد.این احتمال بروز حمله‌ای علیه مسلمانان می‌رود، به حال آماده باش و در عمل در زمان غیبت امام معصوم(ع) ، مستحب است.

و این اماده باش منتظران ظهور مهدی (ع) در محرم به اوج خود می رسد. انتظار ظهور در محرم و صفر برای مردم بیشتر می شود

انان در زیارت عاشورا می خوانندکه

ان یرزقنی طلب ثاری کم مع امام هدی ظاهر ناطق بالحق منکم

یعنی خدایا به ما توفیق بده در رکاب امام مهدی (ع) در انتقام خون شما اهل بیت (ع) شرکت نمائیم

محرم ،منتظران را بیاد امام زمان و انتقام ان حضرت از قاتلین جدش حسین (ع) می اندازد.واینکه امام زمان (ع) همان امام حسین (ع) است زیرا امامان ما همه نور واحد هستند و اعمال همه امامان یکی است اگر امام حسن هم در موقعیت امام حسین (ع) بود او هم قیام می کرد و اگر امام حسین (ع) در موقعیت امام حسن (ع) بود صلح می نمود.

نکته دیگر این است که منتظران ظهور معتقد به رجعت هستند.یعنی بعد از اینکه امام مهدی (ع) حکومت جهانی تشکیل دادندوسالیان سال حکومت نمودند.و سپس رحلت کردند.امام حسین (ع) زنده می شود و به دنیا بر می گردد و بر بدن امام زمان (ع) نماز می خواند و حضرت را دفن می کند.سپس حکومت امام حسین (ع) شروع می شود.و سالیان سال بر جهان حکومت می نماید.

و این پیوند دیگری بین امام حسین (ع) و امام زمان (ع) را نشان می دهد.

و منتظران باید به   همه این حوادث مبارک اعتقاد داشته باشند.یکی ظهور امام زمان (ع) و حکومت ان حضرت و یکی هم حکومت امام حسین (ع) که البته بعد از حکومت امام حسین (ع) ،امیرالمومنین (ع) زنده می شود و حکومت اهل بیت را ادامه می دهد.که در روایات امده حکومت اهل بیت (ع) پنجاه هزار سال طول می کشد.

-330

اخرین سخن امام حسین ع

و از کتاب (لسان الذاکرین الدمعه الساکبه) نقل شده است هنگامی که شمر ملعون سر مطهر حضرت را از بدن جدا نمود، می گوید:

رأيت شفتيه يتحّركان فلمّا قربته من أدنى سمعته يقول إلهى و شيعتى و محبّى.

دیدم لبهای حضرت به حرکت درآمد، گوش های خود را نزدیک بردم، شنیدم می گوید: پروردگارا ! پیروان و دوستداران مرا بیامرز.[554]

331- **لطف حسین ما را تنها نمیگذارد**

گرخلق واگذارد او وا نمیگذارد

او کشتی نجات و کشتی شکسته ماییم

مولا به کام غربال مارا نمیگذارد

---

[554] معالی السبطین ص 465 – لسان الذاکرین الدمعه الساکبه ج 4 ص 358

زهرا به دوستانش قول بهشت داده ست

بر روی گفته ی خویش او پا نمیگذارد

ما مستحق ناریم از بس گناهکاریم

باید که سوخت مارا زهرا نمیگذارد

وقتی پیغمبر خبر داد به صدیقه طاهره که فرزندت حسین و میکشند پرسید بابا کجا * "میکشنش؟"فی ارض یقال لها کربلا

گریه فاطمه شروع شد، پرسید بابا اون روزی که میکشنش شما زنده ای یا نه؟ فرمود نه دخترم، باباش علی در قید حیات هست یا نه؟ نه دخترم، من هستم یا نه؟ نه دخترم، گریه فاطمه بیشتر شد پرسید "یا ابا فمن یبکی علیه؟!!" پس کی بر حسینم گریه میکنه؟!! به به ، رحمت خدا به این ناله ها ..." امام صادق فرمود خاموش کننده ی آتش جهنم است گریه بر حسین " یا ابا ... فمن یبکی علیه؟!! پس کی بر حسینم گریه می کنه؟!! فرمود دخترم : غصه نخور، یه امتی میان مثل مادر بچه مرده بر حسین تو زار میزنن ... "جِیلًا بَعْدَ جِیلٍ"نسل به نسل اینا میان بر حسین تو گریه می کنن" گریه ی فاطمه بند اومد" گل لبخند به لب های "..... زهرا نقش بست _یعنی چی؟_ یعنی گریه بر ابی عبدالله سبب رضایت فاطمه ست

بعد پیغمبر فرمود:دخترم باید یه قولی به من بدی؛قیامت تو باید از زن هاشون شفاعت کنی،منم از مرد هاشون شفاعت می کنم ...." ممنونتیم بی بی جان که با گریه ی بر حسین !!تو ما رو مشمول به شفاعتت می کنی ..." حالا آماده ای یا نه ؟

..... السلام علیک یا اباعبدالله

حسین ....

خود ابی عبدالله فرمود: "أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ" گریه بر منه حسین سنگ محک ایمانه،هیچ مومنی نیست که منو یاد کنه و اشکش جاری بشه" حالا میخوای بری کربلا؟!! کدوم کربلا ؟!!

میروم بینم،درکجا زینب

شکو از شمر بی حیا دارد ...

بگم کجا بود؟!! همون جایی که کربلا میرسی میگن تل زینبیه ...." اومد بالا بلندی دختر امیرالمومنین راوی میگه دیدم دو دست روی سر گذاشت ...." هی میگه یا غیاث المــــستـــغیثین ...."

دوان دوان افتان و خیزان از بالای بلندی به سمت گودی قتلگاه هی زمین میخوره و بلند میشه" هی فریاد میزنه وا محمدا ..." وا علیا ..." وا اماه ..." اما دیدن لحن مناجات زینب عوض شد ..." فقط صدا میزنه واحسینا ...." اخه دید "وَ الشِّمْرُ جالِسٌ عَلى صَدْرِکَ" ناله بزن یا حسین ......

وَ الشِّمْرُ جالِسٌ عَلی صَدْرِک مُولِعٍ سَیفَهُ عَلَی نَحرِکَ ..."با عجله از گودال قتلگاه برگشت" داداشو محاصره کردن هرکی با هر چی دستشه داره ضربه میزنه ..." یا الله ..." یه تعبیری امام باقر اینجا دارن" گفتم و دعات کنم؛ فرمود: "لقد قُتِل الحسینَ بالسّیف و السنان و بالحجارهِ و بالخَشبِ و بالعصا ...." یعنی یه عده ای کربلا بودن توانایی حمل سلاح جنگی رو نداشتن، با عصا جدمو میزدن ....."

بأبی المستضعف الغریب،یا قتیل الله یااباعبدالله ....

السّلام عَلیَ الحُسَین (ع) وعَلی عَلِیِ ابن الحُسَین (ع) وعَلی اوْلادِ الحُسَین (ع) و عَلی اَصحابِ الحُسَین (ع)

لطفی که کرده ای تو به من مادرم نکرد

ای مهربان تر از پدر و مادرم حسین

332–نقش امام سجاد (ع) در حماسه عاشورا و پس از آن

یکی از شخصیتهای موثر در حماسه حسینی حضرت امام سجاد (ع) فرزند امام حسین (ع) می باشد.

اگر چه امام سجاد (ع) در روز عاشو را بخاطر بیماری ،به میدان نرفتند و نجنگیدند اما روایت شده :
در روز عاشورا امام سجاد مبتلا به بیماری بود، با این وجود وقتی ندای «هل من ناصر» امام خود را شنید با آنکه از شدت ضعف و ناتوانی قدرت برداشتن شمشیر را نداشت، راه میدان را در پیش گرفت، ام کلثوم خواست مانع شود حضرت فرمود: «ای عمه دست از من بردار و بگذار تا پیش روی پسر پیغمبر (ص) جهاد کنم» حضرت سید الشهدا (ع) به خواهرش فرمود: «بازدار او را تا کشته نگردد و زمین از نسل آل محمد خالی نماند» بدین ترتیب امام زین العابدین به عنوان یک مجاهد – با وجود بیماری شدید – در جهاد شرکت جست و به عنوان مطیع مطلق ولایت به سوی خیمه بازگشت تا به گونه ای دیگر برای ادامه جهاد وارد عرصه پیکار شود.
مبارزه امام سجاد (ع) علیه دستگاه یزیدیان ااز عصر عاشورا آغاز شد و پرچم خونین عاشورا به دست امام سجاد (ع) برافراشته شد. امام مأموریت خود را در ابعاد گسترده ای آغاز نمود و از هر فرصتی در این راستا استفاده کرد که مهم ترین آنها را می توان در چند بخش زیر خلاصه کرد:
۱) خطبه های آتشین: حضرت برای روشنگری مردم و تبیین معارف حقه و پرده برداری از چهره منفور بنی امیه خطبه هایی ایراد فرمودند که اهم آنها از این قرار است:
الف) خطبه کوفه: امام به جمعیتی که برای تماشای اسیران آمده بودند اشاره کرد که ساکت شوند، همه سکوت کردند، آنگاه پس از ستایش خدای متعال خود را معرفی فرمود و با سخنان کوتاه و جانگداز در آن محیط اختناق و ارعاب، طوفانی به پا ساخت. خطبه امام چنان در عمق روح و جان مردم نفوذ کرد که ناگهان از هر سو صدای شیون

و ندای ندامت بلند شد و مردم همگی از آن حضرت اعلام حمایت نمودند و از دشمنان آنان برائت جستند. [۵۵۵]

بازتا ب) خطبه شام: مردم شام در اثر تبلیغات چهل ساله معاویه شناخت صحیحی از اسلام و خاندان نبوت – علیهم السلام – نداشتند امام سجاد (ع) با کلام خود در مجلس یزید و درمقر حکومت اموی، غوغایی ایجاد کرد و در میان اقشار مختلف مردم چنان تحولی به وجود آورد که یزید ترسید شورش شود و به مؤذن دستور داد اذان بگوید اما با ادامه سخنان امام، فشار افکار عمومی بر یزید اوج گرفت و او مجبور شد بر خلاف مواضع قبلی، خود را تبرئه کند و مسئولیت فاجعه کربلا را به گردن ابن زیاد اندازد. [۵۵۶]

ج) خطبه مدینه: هنگامی که کاروان امام به نزدیکی مدینه رسید، مردم مطلع شده و به استقبال آنها آمدند، امام در میان آنها خطبه شورانگیزی ایراد فرمودند و در ضمن آن صحنه جانگداز عاشورا و جنایات بنی امیه را بازگو کردند و با بیانات روشنگرانه خود پرده از حکومت جائر یزید برداشتند و اذهان مردم مدینه را نسبت به بنی امیه آگاه کردند و این زمینه ای شدکه بسیاری از قیام ها بر علیه امویان در مدینه شکل گیرد.

۲) تبیین معارف حقه و مبارزه در قالب دعا: امام زین العابدین (ع) در محیطی که ارعاب و اختناق حاکم بود مباحث سیاسی و اصول اعتقادی را در قالب دعا بیان می فرمود که مهم ترین آنها مسئله امامت و رهبری حقیقی جامعه اسلامی و غصب و تصاحب آن توسط حکام جور بود.

۳) برخورد و مبارزه با علماء درباری: اینان کسانی بودند که فکر و ذهن مردم را به سوی بنی امیه متمایل می کردند و آنان را با وضعی که بنی امیه طالب آن بودند در جامعه حاکم باشد، عادت می دادند و افکار ناشایست و فرهنگ نادرست اموی را در قالب اسلام به مردم تحمیل می کردند. مثال عینی آن برخورد شدید امام با محمد بن مسلم زهری محدث برجسته درباری است. [۵۵۷]

۴) زنده نگه داشتن یاد و خاطره عاشورا: واقعه عاشورا در افکار عمومی برای حکومت اموی بسیار گران تمام شد و مشروعیت آن را زیر سؤال برد، اما برای اینکه این فاجعه عظیم فراموش نشود امام با گریه بر شهیدان و زنده نگه داشتن خاطره آنان مبارزه منفی را به صورت گریه ادامه داد. [۵۵۸]شکی نیست که این اشک های سوزان ریشه عاطفی داشت، اما چگونگی برخورد آن حضرت با این موضوع اثر و نتیجه سیاسی را ببار آورد. یادآوری مکرر قضیه کربلا

---

[555] سید محمد رضا جلالی، جهاد الامام السجاد چاپ اول، دار الحدیث، ص ۴۸.

[556] مجلسی، بحارالانوار ج ۴۵، ص ۱۳۷.

[557] شیخ عباس قمی، سفینه البحار، تهران، کتابخانه ثنایی، ج۱، ص ۵۷۳.

[558] علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ هـ ق، ج۲، ص ۳۱۴.

.نمی گذاشت ظلم و جنایات حکومت بنی امیه از خاطره ها فراموش شود

.تربیت شاگردان و اصحاب خاصی که هر یک از آنها حافظ دستاوردهای مکتب عاشورا و امامت بودند (۵

ب خطبه حضرت سجاد (ع) در مسجد شام

خطبه تاریخی امام سجاد علیه السلام در مسجد شام تاثیر عمیقی بر مردم شام بر جا گذاشت. در روایتی از "ابن باقی" چنین آمده که پس از این خطبه، مردم گریه و شیون می کردند. مردم حاضر در مسجد که از بزرگان شهر و ارکان حکومت یزید هم جزوشان بودند، به شدت تحت تاثیر این بیانات قرار گرفتند و زمینه بیداری آنان فراهم شد. در همان مجلس عده‌ای زبان به اعتراض گشودند و وقتی یزید خواست نماز بگزارد، عده‌ای با او نماز نخواندند و پراکنده شدند.

به علاوه، وضع عمومی شهر به گونه‌ای شد که یزید به ناچار در مقابل درخواست بازماندگان حادثه کربلا که می‌خواستند برای مصائب امام حسین علیه السلام عزاداری کنند، تسلیم شد و جایی را به نام "دارالحجاره" برای آنها اختصاص داد و آنها هفت روز به اقامه ماتم پرداختند.

ذکر امام حسین علیه السلام کم کم همه شهر را فرا گرفت، تا جایی که یزید قرآن را به قسمت‌های کوچک تقسیم کرد و بین مردم توزیع کرد تا قرآن بخوانند و توجه‌شان از حسین علیه السلام منصرف شود، ولی هیچ چیز نمی‌توانست آنها را منصرف سازد. یزید که اوضاع را نامناسب دید تصمیم به انتقال کاروان اسرا به مدینه گرفت.

از دیگر آثار این خطبه این بود که یزید در رفتار خود با اهل بیت و به ویژه امام زین العابدین علیه السلام تجدید نظر کرد. او که در ابتدا تصمیم داشت سر مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام را تا چهل روز بر بالای مناره مسجد جامع شهر نگه دارد، دستور داد آن را پایین آورند و با احترام کامل به قصر ببرند.

ثانیاً محل سکونت اهل بیت را عوض کرد و به آن‌ها محبت کرد.

ثالثاً گناه قتل سید الشهدا را به گردن ابن زیاد انداخت و او را لعن و نفرین کرد و گفت: "اگر من بودم، هرگز حسین را نمی‌کشتم".

البته همه این حرف‌ها منافقانه بود و با هدف کنترل اوضاع اجتماعی؛ چرا که وقتی ابن زیاد به دمشق آمد، یزید او را احترام کرد و کنار دست راست خود نشاند و با او شراب خورد.

واقعه دیگری که در مسجد اموی گزارش شده، مربوط است به یکی از علمای یهودی که بعد از شنیدن خطبه امام سجاد علیه السلام و دانستن اینکه او از اولاد رسول خداست، به شدت به یزید اعتراض کرد و یزید خشمگین شد و دستور داد او را کتک بزنند.

تصمیم یزید بر قتل امام سجاد علیه السلام*

پس از واقعه‌ی کربلا، یزید تصمیم گرفت امام سجاد علیه السلام را نیز از میان بردارد. به همین دلیل در ملاقات‌هایی که .در کاخ خود با او و سایر اسرا داشت، منتظر بود از او حرفی بشنود که بهانه‌ای برای قتلش باشد

یک روز امام را به کاخ خود فرا خواند و از او سوالی پرسید. امام در حالی که تسبیح کوچکی را در دستش می‌گرداند، .به او پاسخ داد

«یزید گفت:« چگونه جرأت می‌کنی موقع حرف‌زدن با من تسبیح بگردانی؟

امام فرمود:« پدرم از قول جدم فرمود هر کس بعد از نماز صبح، بی‌اینکه با کسی سخن بگوید، تسبیح در دست بگیرد و بگوید:« اللهم انی اصبحت و اسبحّك و امجدك و احمدك و اُهللك بعدد ما ادیر به سبحتی» سپس تسبیح در دست، هر چه می‌خواهد بگوید، تا وقتی به بستر می‌رود، برایش ثواب ذکر گفتن منظور می‌شود. پس هر گاه به بستر رفت، باز همین دعا را بخواند و تسبیح را زیر بالش خود بگذارد، تا موقع برخاستن از خواب نیز برای او ثواب ذکر خدا منظور «.می‌شود. من هم به جدّم اقتدا می‌کنم

یزید گفت:« با هیچ کدام از شماها سخنی نگفتم، مگر اینکه جواب درستی به من می‌دهید.» پس به او هدایایی داد و دستور داد امام را آزاد کنند.

چهره‌ی حقیقی امام سجاد (ع) در بیان امام خامنه ای*

آنچهره‌ی مظلوم بی‌صدای سربه‌زیرِ منفعلی که از امام سجاد درست کردند به کلی برخلاف واقع است؛ چهره‌ی حقیقی امام سجاد علیه‌السّلام چهره‌ی یک مبارزِ قهرمانِ خستگی‌ناپذیرِ آشتی‌ناپذیرِ پیگیری است، که با تدبیر تمام، با دقت کامل راه‌ها را می‌شناسد و انتخاب می‌کند و به سمت هدف‌ها این راه‌ها را می‌پیماید، خودش خسته نمی‌شود و دشمن را خسته می‌کند؛ و بالاخره دشمن وقتی هیچ کار دیگری نتوانست بکند، آن حضرت را مسموم کرد و این امام بزرگوار بعد از یک عمر پربرکت و پرمبارزه به رضوان الهی پرواز کرد. این خلاصه‌ی زندگی امام سجاد است. [۵۵۹]

گوشه ای از خدمات امام سجاد (ع) به تشیع

حجت الاسلام دکتر رفیعی در حسینه امام خمینی (ره):در تاریخ تقریبا 250 ساله شیعه و امامت 11 امام بزرگوار(به غیر از دوران غیبت) سخت ترین دوران مربوط به امامت 34 ساله امام سجاد(ع) بود. جامعه اسلامی پر بود از فتنه ها و اضطراب ها و نگرانی ها و سختی های فراوان.

وظایف امام سجاد در دوره امامت:

یک :زنده نگه داشتن یاد و نام نهضت عاشورا و امام حسین(ع)؛

---

[559] خطبه‌های نمازجمعه تهران ۴/۷/۱۳۶۵

بعد از عاشورا دشمنان و بنی أمیه سریعا وقایع را تحریف کردند و شهادت امام حسین(ع) را خواست و جبر خدا اعلام کردند! اینجا بود که حضرت با اقداماتشان سعی در روشن گری و حفظ نهضت عاشورا داشتند. برای مثال: نوشته روی انگشتر حضرت سجاد(ع) "العزه لله" بود که بعد از عاشورا دستور دادند انگشتری جدید ساختند و روی آن نوشتند: "شقی قاتل حسین بن علی(ع)" این خودش شد یک علامت برای زنده نگه داشتن یاد عاشورا.

گریه بسیار می کردند؛ آب می دیدند گریه می کردند، رود می دیدند گریه می کردند، غذا می دیدند گریه میکردند و البته علت گریه شان را هم اعلام میکردند تا آیندگان نگویند گریه درست و جایز نیست!

دیگر اقدام حضرت برای حفظ یاد عاشورا این بود که کیسه ای داشتند زرد رنگ که خاک کربلا در آن بود و بعد هر نماز بر آن سجده می کردند.

دوم:

تربیت شاگردان بسیار نظیر أبو حمزه ثمالی. با اینکه کلاس های ایشان یک نفره و دو نفره بود اما در طول امامت خود اینقدر شاگرد تربیت کردند تا جایی که حلقه اول شاگردان امام محمد باقر و امام صادق(ع)، از شاگردان ایشان بودند.

سوم:

فرهنگ دعا و معارف اسلامی را تبیین کردند. صحیفه سجادیه زبور آل محمد(ص) است. از آن غفلت نکنیم.

این صحیفه ای که معمول است و میبینیم فقط 54 دعا است و الان صحیفه دوم و سوم و چهارم را در تکمیل آن منتشر کرده اند که بالغ بر 257 دعا است. که همه آن ها هم با درود و صلوات بر محمد و آل محمد(ص) آغاز شده است.

چهارم:

مبارزه و برخورد با حکام زمان خود. همه امامان ما سیاسی بودند و اصلا امامت با سیاست آمیخته است. امام عارف به سیاست است و امام سجاد نیز در هر فرصتی با حکام زمان خود برخورد میکردند.

دعایی که امام حسین علیه السلام قبل از شهادت به امام سجاد تعلیم دادند*

از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: پدرم در روزی که کشته شد، در حالی که خونها { از بدنش } می جوشید من را به سینه چسبانید و فرمودند: «ای پسرم، از من حفظ کن دعایی را که فاطمه صلوات الله علیها من را تعلیم نمود و رسول الله صلی الله علیه و آله او را تعلیم کرده بود و جبرئیل به پیامبر در حاجتها و امور مهم و غم و غصه ها تعلیم داده بود و همچنین در امور مهمی که از آسمان نازل می شود و کارهای بزرگ و سهمگین؛ فرمود بخوان: بحق یس والقرآن الحکیم، و بحق طه و القرآن العظیم، یا من یقدر علی حوائج السائلین، یا من یعلم ما فی الضمیر، یا منفّس ان المکروبین، یا راحم الشیخ الکبیر، یا رازق الطفل الصغیر، یا من لا یحتاج الی التفسیر، صلی علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا » و بالاخره آخرین مطلبی که از حضرت زین العابدین علیه السلام در روز عاشورا تا قبل از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام نقل شده است مربوط به آخرین وداع ایشان با پدرشان می باشد.[560]

-333

سلام های امام زمان (عج) بر حسین سلام الله علیه و شهدای کربلا و اهل عیال اسیرش

أَلسَّلامُ عَلَی الْمُرَمَّلِ بِالدِّمآءِ، أَلسَّلامُ عَلَی الْمَهْتُوکِ الْخِبآءِ ، أَلسَّلامُ عَلی خامِسِ أَصْحابِ الْکِسآءِ،
سلام بر آن آغشته به خون ، سلام بر آنکه (حُرمَتِ) خیمه گاهش دریده شد ، سلام بر پنجمینِ اصحابِ کساء ،

أَلسَّلامُ عَلی غَریبِ الْغُرَبآءِ ، أَلسَّلامُ عَلی شَهیدِ الشُّهَدآءِ ، أَلسَّلامُ عَلی قَتیلِ الأَدْعِیآءِ ،
سلام بر غریبِ غریبان، سلام بر شهیدِ شهیدان ، سلام بر مقتولِ دشمنان ،

[560] http://www.farhangnews.ir/content/15274

أَلسَّلامُ عَلی ساكِنِ كَرْبَلآءَ ، أَلسَّلامُ عَلی مَنْ بَكَتْهُ مَلائِكَةُ السَّمآءِ، أَلسَّلامُ عَلی مَنْ ذُرِّیَّتُهُ الْاَزْكِیآءُ ،
سلام بر ساكنِ كربلاء ، سلام بر آن كسی كه فرشتگان آسمان بر او گریستند ، سلام بر آن كسی كه خاندانش پاک و مطهّرند ،

أَلسَّلامُ عَلی یَعْسُوبِ الدّینِ ، أَلسَّلامُ عَلی مَنازِلِ الْبَراهینِ ، أَلسَّلامُ عَلَی الْاَئِمَّةِ السّاداتِ ،سلام بر پیشوای دین ، سلام بر آن جایگاههای براهین و حُجَجِ الهی ، درود بر آن پیشوایانِ سَرور،

أَلسَّلامُ عَلَی الْجُیُوبِ الْمُضَرَّجاتِ ، أَلسَّلامُ عَلَی الشِّفاهِ الذّابِلاتِ ، أَلسَّلامُ عَلَی النُّفُوسِ الْمُصْطَلَماتِ ،
سلام بر آن گریبان های چاک شده، سلام بر آن لب های خشكیده، سلام بر آن جان های مُستأصل و ناچار ،

أَلسَّلامُ عَلَی الْاَرْواحِ الْمُخْتَلَساتِ ، أَلسَّلامُ عَلَی الْاَجْسادِ الْعارِیاتِ ، أَلسَّلامُ عَلَی الْجُسُومِ الشّاحِباتِ،
سلام بر آن ارواحِ (از كالبد) خارج شده ، سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ،

أَلسَّلامُ عَلَی الدِّمآءِ السّآئِلاتِ ، أَلسَّلامُ عَلَی الْاَعْضآءِ الْمُقَطَّعاتِ، أَلسَّلامُ عَلَی الرُّؤُوسِ الْمُشالاتِ،
،(سلام بر آن خون های جاری ، سلام بر آن اعضای قطعه قطعه شده ، سلام بر آن سرهایِ بالا رفته (بر نیزه ها

أَلسَّلامُ عَلَی النِّسْوَةِ الْبارِزاتِ، أَلسَّلامُ عَلی حُجَّةِ رَبِّ الْعالَمینَ،
سلام برآن بانوانِ بیرون آمده (از خیمه ها)، سلام بر حجّتِ پروردگارجهانیان،

أَلسَّلامُ عَلَیْكَ وَ عَلی اٰبآئِكَ الطّاهِرینَ،
سلام برتو (ای حسین بن علی) و بر پدرانِ پاک و طاهرَت،

أَلسَّلامُ عَلَیْكَ وَ عَلی أَبْنآئِكَ الْمُسْتَشْهَدینَ،
سلام برتو و بر فرزندانِ شهیدت،

أَلسَّلامُ عَلَیْكَ وَ عَلی ذُرِّیَّتِكَ النّاصِرینَ،
،(سلام بر تو و بر خاندانِ یاری دهنده ات (به دین الهی

أَلسَّلامُ عَلَیْكَ وَ عَلَی الْمَلآئِكَةِ الْمُضاجِعینَ،
سلام بر تو و بر فرشتگانِ مُلازمِ آرامگاهت،

أَلسَّلامُ عَلَی الْقَتیلِ الْمَظْلُومِ،
سلام بر آن كشته مظلوم،

أَلسَّلامُ عَلی أَخیهِ الْمَسْمُومِ ،
سلام بر برادرِ مسمومش،

أَلسَّلامُ عَلى عَلِیِّ الْكَبیرِ،
سلام بر علی اکبر،

أَلسَّلامُ عَلَى الرَّضیعِ الصَّغیرِ،
سلام بر آن شیر خوارِ کوچک،

أَلسَّلامُ عَلَى الْأَبْدانِ السَّلیبَةِ،
سلام بر آن بدن های برهنه شده،

أَلسَّلامُ عَلَى الْعِتْرَةِ الْقَریبَةِ،
سلام بر آن خانواده ای که نزدیک (و همراه سَروَرشان) بودند،

أَلسَّلامُ عَلَى الْمُجَدَّلینَ فِی الْفَلَواتِ،
سلام بر آن به خاک افتادگان در بیابان ها،

أَلسَّلامُ عَلَى النّازِحینَ عَنِ الْأَوْطانِ،
سلام بر آن دور افتادگان از وطن ها،

أَلسَّلامُ عَلَى الْمَدْفُونینَ بِلا أَكْفانٍ ،
سلام بر آن دفن شدگانِ بدون کفن،

أَلسَّلامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُفَرَّقَةِ عَنِ الْأَبْدانِ،
سلام بر آن سرهای جدا شده از بدن،

أَلسَّلامُ عَلَى الْمُحْتَسِبِ الصّابِرِ،
سلام بر آن حسابگر (اعمالِ خویش برای خدا) و شکیبا،

أَلسَّلامُ عَلَى الْمَظْلُومِ بِلا ناصِرٍ،
سلام بر آن مظلومِ بی یاور،

أَلسَّلامُ عَلى ساكِنِ التُّرْبَةِ الزّاكِیَةِ،
سلام بر آن جای گرفته در خاکِ پاک،

أَلسَّلامُ عَلى صاحِبِ الْقُبَّةِ السّامِیَةِ،
سلام بر صاحبِ آن بارگاهِ عالی رتبه،

أَلسَّلامُ عَلی مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلیلُ،

سلام بر آن کسی که ربّ جلیل او را پاک و مطهّر گردانید،

أَلسَّلامُ عَلی مَنِ افْتَخَرَ بِهِ جَبْرَئیلُ،

سلام بر آن کسی که جبرئیل به او مباهات می نمود،

أَلسَّلامُ عَلی مَنْ ناغاهُ فِی الْمَهْدِ میكآئیلُ،

سلام بر آن کسی که میکائیل در گهواره با او تکلّم می نمود،

أَلسَّلامُ عَلی مَنْ نُكِثَتْ ذِمَّتُهُ،

سلام بر آن کسی که عهد و پیمانش شکسته شد،

أَلسَّلامُ عَلی مَنْ هُتِكَتْ حُرْمَتُهُ،

سلام بر آن کسی که پرده حُرمَتش دریده شد،

أَلسَّلامُ عَلی مَنْ اُریقَ بِالظُّلْمِ دَمُهُ،

سلام برآن کسی که خونش به ظلم ریخته شد،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمُغَسَّلِ بِدَمِ الْجِراحِ،

سلام برآنکه با خونِ زخم هایش شست و شو داده شد،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمُجَرَّعِ بِكَأْساتِ الرِّماحِ

سلام بر آنکه از جام های نیزه ها جرعه نوشید،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمُضامِ الْمُسْتَباحِ،

سلام بر آن مظلومی که خونش مباح گردید،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمَنْحُورِ فِی الْوَرى،

سلام بر آنکه در ملأ عام سرش بریده شد،

أَلسَّلامُ عَلی مَنْ دَفَنَهُ أَهْلُ الْقُرى،

سلام بر آنکه اهل قریه ها دفنش نمودند،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمَقْطُوعِ الْوَتینِ،

سلام بر آنکه شاهرگش بریده شد،

أَلسَّلامُ عَلَى الْمُحامی بِلا مُعین،
سلام بر آن مدافعِ بی یاور،

أَلسَّلامُ عَلَى الشَّیْبِ الْخَضیبِ،
سلام بر آن مَحاسنِ بخون خضاب شده،

أَلسَّلامُ عَلَى الْخَدِّ التَّریبِ،
سلام بر آن گونه خاک آلوده،

أَلسَّلامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلیبِ،
سلام بر آن بدنِ جامه به غنیمت رفته ،

أَلسَّلامُ عَلَى الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضیبِ،
سلام بر آن دندان هایی که با چوب خیزران زده شده ،

أَلسَّلامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ،
سلام برآن سرِ بالای نیزه رفته،

أَلسَّلامُ عَلَى الْاَجْسامِ الْعارِیَهِ فِی الْفَلَواتِ،تَنْهَشُهَا الذِّئابُ الْعادِیاتُ، وَ تَخْتَلِفُ إِلَیْهَا السِّباعُ الضّـارِیاتُ،
سلام بر آن بدن های برهنه و عریانی که در بیابان ها(یِ کربلاء) گُرگ های تجاوزگر به آن دندان می آلودند، و درندگان خونخوار بر گردِ آن می گشتند،[561]

-334

خطبه امام سجاد علیه السلام در مسجد شام

یکی از حساس ترین سخنان امام سجاد علیه السلام که تحولی عظیم در بینش مردم نسبت به امویان ایجاد کرد و معادلات یزید را بر هم زد و خط مشی او را نسبت به اهل بیت علیهم السلام کاملاً تغییر داد خطبه ای است که آن حضرت در جمع مردم و رجال سیاسی و دینی شام ایراد کردند. این خطبه که در مسجد شام ایراد گردیده اوج موفقیت امام سجاد علیه السلام در ابلاغ رسالت و تبلیغ عاشورا و تداوم خط شهیدان کربلاست.

[561] تبیان

در این مجلس یزید ملعون به یکی از خطیبان درگاهش دستور داد تا به مذمت علی علیه السلام و اولادش و به توجیه و تمجید فجایع عاشورا اقدام نماید. خطیب پس از اینکه بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد فوق العاده از حضرت علی(ع) و امام حسین(ع) غیبت و بدگوئی کرد و نسبت به بزرگداشت معاویه و یزید سخنانی طولانی گفت و آن ها را به هر عمل نیکوئی نسبت داد.

در این حال امام سجاد(ع) بر آن خطیب فریاد زد و فرمود: ای خطیب، وای بر تو! رضایت مخلوق را بوسیله غضب خالق خریدی. اینک جایگاه خود را در آتش شعله ور دوزخ آماده بنگر و خود را برای آنجا آماده ساز!

آنگاه حضرت به یزید فرمود:

آیا اجازه می دهی من هم با مردم سخن بگویم؟

اما یزید به دلیل ترسی که از افشاگری های امام و نفوذ کلام ایشان داشت به این کار رضایت نداد.

در این حال معاویه پسر یزید به پدرش گفت: خطبه این مرد چه تأثیری دارد؟ بگذار تا هر چه می خواهد، بگوید.

یزید در جواب پسرش گفت: شما قابلیت های این خاندان را نمی دانید، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث می برند، از آن می ترسم که خطبه او در شهر فتنه بر انگیزد و وبال آن گریبان گیر ما گردد.

اما مردم شام با اصرار فراوان از یزید خواستند تا امام سجاد علیه السلام نیز به منبر برود.

یزید گفت: اگر او به منبر رود، فرود نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد!

به یزید گفته شد: این نوجوان چه می تواند بکند؟!

یزید گفت: او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته اند.

بالاخره در اثر پافشاری شامیان، یزید موافقت کرد که امام علیه السلام به منبر برود.

حضرت سجاد علیه السلام پس از اینکه بر فراز منبر رفت به گونه ای سخنرانی نمود که چشم عموم مردم گریان و قلب آنان ترسان شد. ایشان پس از حمد و ثنای الهی فرمودند:

أَیُّهَا النَّاسُ أُعْطِینَا سِتّاً وَ فُضِّلْنَا بِسَبْعٍ أُعْطِینَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاحَةَ وَ الْفَصَاحَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ وَ فُضِّلْنَا بِأَنَّ مِنَّا النَّبِیَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّداً وَ مِنَّا الصِّدِّیقُ وَ مِنَّا الطَّیَّارُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ مِنَّا سِبْطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِی وَ نَسَبِی

ای مردم! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بر دیگران فضیلت بخشیده است، به ما ارزانی داشت علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را، و ما را بر دیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام، صدیق [امیر المؤمنین علی علیه السلام]، جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله [حمزه]، و امام حسن و امام

حسین علیه السلام دو فرزند بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از ما قرار داد. [با این معرفی کوتاه] هر کس مرا شناخت که شناخت، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می شناسانم.

أَیُّهَا النَّاسُ أَنَا ابْنُ مَکَّةَ وَ مِنَی أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَ الصَّفَا أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّکْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا أَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنِ ائْتَزَرَ وَ ارْتَدَی أَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنِ انْتَعَلَ وَ احْتَفَی أَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنْ طَافَ وَ سَعَی أَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنْ حَجَّ وَ لَبَّی أَنَا ابْنُ مَنْ حُمِلَ عَلَی الْبُرَاقِ فِی الْهَوَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِیَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَئِیلُ إِلَی سِدْرَةِ الْمُنْتَهَی أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّی فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّی بِمَلَائِکَةِ السَّمَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَی إِلَیْهِ الْجَلِیلُ مَا أَوْحَی أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی أَنَا ابْنُ عَلِیٍّ الْمُرْتَضَی أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِیمَ الْخَلْقِ حَتَّی قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که حجر الاسود را با ردای خود حمل و در جای خود نصب فرمود، من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم، من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه گویان هستم، من فرزند آنم که بر براق سوار شد، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر کرد، من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدرة المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید، من فرزند آنم که با ملائکه آسمان نماز گزارد، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد، من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند.

أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَیْفَیْنِ وَ طَعَنَ بِرُمْحَیْنِ وَ هَاجَرَ الْهِجْرَتَیْنِ وَ بَایَعَ الْبَیْعَتَیْنِ وَ قَاتَلَ بِبَدْرٍ وَ حُنَیْنٍ وَ لَمْ یَکْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَیْنٍ أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِینَ وَ وَارِثِ النَّبِیِّینَ وَ قَامِعِ الْمُلْحِدِینَ وَ یَعْسُوبِ الْمُسْلِمِینَ وَ نُورِ الْمُجَاهِدِینَ وَ زَیْنِ الْعَابِدِینَ وَ تَاجِ الْبَکَّائِینَ وَ أَصْبَرِ الصَّابِرِینَ وَ أَفْضَلِ الْقَائِمِینَ مِنْ آلِ یَاسِینَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِینَ أَنَا ابْنُ الْمُؤَیَّدِ بِجَبْرَئِیلَ الْمَنْصُورِ بِمِیکَائِیلَ أَنَا ابْنُ الْمُحَامِی عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِینَ وَ قَاتِلِ الْمَارِقِینَ وَ النَّاکِثِینَ وَ الْقَاسِطِینَ وَ الْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِینَ وَ أَفْخَرِ مَنْ مَشَی مِنْ قُرَیْشٍ أَجْمَعِینَ وَ أَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَوَّلِ السَّابِقِینَ وَ قَاصِمِ الْمُعْتَدِینَ وَ مُبِیدِ الْمُشْرِکِینَ وَ سَهْمٍ مِنْ مَرَامِی اللَّهِ عَلَی الْمُنَافِقِینَ وَ لِسَانِ حِکْمَةِ الْعَابِدِینَ وَ نَاصِرِ دِینِ اللَّهِ وَ وَلِیِّ أَمْرِ اللَّهِ وَ بُسْتَانِ حِکْمَةِ اللَّهِ وَ عَیْبَةِ عِلْمِهِ

من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید، و دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد، و در بدر و حنین با کافران جنگید، و به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید، من فرزند صالح مؤمنان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگانم، من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از اهل بیت پیامبر هستم، من پسر آنم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را یاری کرد، من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد، من فرزند بهترین قریشم، من پسر اولین کسی هستم از مؤمنین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت، من پسر اول سبقت گیرنده ای در ایمان و شکننده کمر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم، من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عباد خداوند و یاری کننده دین خدا و ولی امر او، و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود.

سَمِحٌ سَخِيٌّ بَهِيٌّ بُهْلُولٌ زَكِيٌّ أَبْطَحِيٌّ رَضِيٌّ مِقْدَامٌ هُمَامٌ صَابِرٌ صَوَّامٌ مُهَذَّبٌ قَوَّامٌ قَاطِعُ الْأَصْلَابِ وَ مُفَرِّقُ الْأَحْزَابِ أَرْبَطُهُمْ عِنَاناً وَ أَثْبَتُهُمْ جَنَاناً وَ أَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَ أَشَدُّهُمْ شَكِيمَةً أَسَدٌ بَاسِلٌ يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا ازْدَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ وَ قَرُبَتِ الْأَعِنَّةُ طَحْنَ الرَّحَى وَ يَذْرُوهُمْ فِيهَا ذَرْوَ الرِّيحِ الْهَشِيمَ لَيْثُ الْحِجَازِ وَ كَبْشُ الْعِرَاقِ مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ خَيْفِيٌّ عَقَبِيٌّ بَدْرِيٌّ أُحُدِيٌّ شَجَرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا وَ مِنَ الْوَغَى لَيْثُهَا وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ وَ أَبُو السِّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ قَالَ أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ

او جوانمرد، سخاوتمند، نیکوچهره، جامع خیرها، سید، بزرگوار، ابطحی، راضی به خواست خدا، پیشگام در مشکلات، شکیبا، دائما روزه دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود. او رشته اصلاب دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید. او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود وهمانند شیری شجاع که وقتی نیزه ها در جنگ به هم در می آمیخت آنها را همانند آسیا خرد و نرم و بسان باد آنها را پراکنده می ساخت. او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری است، که در همه این صحنه ها حضور داشت.او سید عرب است و شیر میدان نبرد و وارث دو مشعر، و پدر دو فرزند: حسن و حسین. آری او، همان او [که این صفات و ویژگی های ارزنده مختص اوست] جدم علی بن ابی طالب است. آنگاه گفت: من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان جهانم.

حضرت سجاد علیه السلام آنقدر به این حماسه مفاخره آمیز ادامه داد تا اینکه صدای مردم به ضجه و گریه بلند شد. چون یزید ترسید مبادا فتنه بپا شود لذا دستور داد تا مؤذن شروع به اذان کرد و سخن امام سجاد را قطع نمود.

وقتی مؤذن گفت:

اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ

حضرت سجاد فرمود: چیزی از خدا بزرگتر نیست.

هنگامی که مؤذن گفت:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

علی بن الحسین فرمود: مو، پوست، گوشت و خون من به یگانگی خدا شهادت می دهند.

موقعی که گفت:

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ

در این حال امام سجّاد علیه السلام عمامه خویش را از سر برداشت و خطاب به مؤذّن گفت: تو را به حقّ محمّد ساکت باش تا من سخنی بگویم. آنگاه از بالای منبر خطاب به یزید فرمودند:

ای یزید! این پیغمبر، جد من است و یا جد تو؟ اگر گویی جد من است، همه می دانند که دروغ می گویی، و اگر جد من است پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل بیت او را به اسارت گرفتی؟! حضرت این جملات را گفت و

دست برد و گریبان چاک زد و گریست و گفت:

به خدا سوگند اگر در جهان کسی باشد که جدش رسول خداست، آن منم، پس چرا این مرد، پدرم را کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد؟! آنگاه فرمود: ای یزید! این جنایت را مرتکب شدی و باز می گویی: محمد رسول خداست؟! و روی به قبله می ایستی؟! وای بر تو! در روز قیامت جد و پدر من در آن روز دشمن تو هستند.

در این هنگام یزید فریاد زد که مؤذن اقامه بگوید! و آنگاه در میان مردم هیاهویی برخاست، بعضی نماز گزاردند و گروهی نماز نخوانده پراکنده شدند.

بازتاب خطبه امام سجاد علیه السلام

هنگامی که امام سجاد علیه السلام آن خطبه رسا را ایراد فرمود، مردم حاضر در مسجد را سخت تحت تأثیر قرار داد و انگیزه بیداری را در آنان برانگیخت و به آنان جرأت و جسارت بخشید.

روایت شده است که یکی از دانشمندان یهود که در آن مجلس حضور داشت به یزید گفت:

این جوان کیست؟

یزید گفت: او علی بن الحسین است.

یهودی گفت: حسین کیست؟

یزید در جواب گفت: پسر علی بن ابی طالب می باشد.

عالم یهودی گفت: مادر حسین کیست؟

یزید گفت: فاطمه دختر محمّد.

یهودی گفت: سبحان اللَّه!! این حسین پسر دختر پیامبر شما است و مع ذلک او را با این سرعت کشتید. چه بد با ذرّیه پیامبر خدا رفتار کردید!! بخدا قسم اگر حضرت موسی یک نوه از صلب خود در میان ما یهودیان به یادگار می نهاد ما او را پرستش می کردیم، ولی شما که دیروز پیغمبر خود را از دست داده اید امروز برجستید و پسر او را شهید کردید؟ اف بر شما، چه بد امتی هستید!

در این حال یزید عصبانی شد و فرمان داد تا او را بزنند.

در این هنگام آن یهودی برخاست و گفت:

اگر می خواهید مرا بزنید بزنید، می خواهید بکشید بکشید، رها می کنید رها کنید؛ در هر صورت من در تورات می نگرم که می

گوید: هر کسی ذریه پیامبری را بکشد تا زنده باشد همیشه ملعون خواهد بود و هنگامی که بمیرد دچار آتش جهنم خواهد شد[562].

-335

نفرین امام سجاد (ع) بر قاتل علی اصغر ((ع))

امام سجاد (علیه السلام) دعا کرد که قاتل علی اصغر هرچه زودتر به انتقام و عذاب الهی گرفتار شود. منهال گوید: از کوفه به سفر حج می رفتم که خدمت امام سجاد (علیه السلام) رسیدم. امام از من پرسید: آیا حرمله زنده است؟

! گفتم: آری، امام (علیه السلام) دست به دعا برداشت و گفت: خدایا! حرارت آتش و داغی آهن را به او بچشان

وقتی به کوفه بازگشتم و دیداری از مختار کردم، با هم به منطقه کناسه کوفه رفتیم. آنجا بودیم که حرمله را آوردند .و مختار فرمان داد تا دست و پای او را ببندند و در آتش افکنند و من با دیدن آن صحنه «سبحان الله» گفتم

مختار پرسید: چرا چنین گفتی؟ جریان نفرین امام سجاد (علیه السلام) را به او گفتم و او به خاطر آن که دعای امام به دست او مستجاب شده بود به سجده افتاد.

:بعضی نوشته اند: حرمله خطاب به مختار گفت: مهلت بده تا کارهایی را که کرده ام بیان کنم و قلبت را بسوزانم

سه تیر سه شاخه داشتم که آنها را زهرآگین ساختم

ـبا یکی از تیرها گلوی علی اصغر را در آغوش حسین دریدم. با دوّمی، قلب حسین را هنگامی که پیراهن خود را بالا زد تا خون پیشانیش را پاک کند هدف قرار دادم و سوّمین تیر را به گلوی عبدالله بن حسن که در کنار عمویش .حسین بود زدم[563]

---

[562] خصال شیخ صدوق

. حلیۀ الأبرار: سید هاشم بحرانی (1107 ه .) دارالکتب العلمیه / قم[563]

336-سید علی قاضی بعد از چهل سال مجاهدت عاقبت با عنایت امام حسین (ع) راهی به عالم غیب پیدا کرد:

آیت الله قاضی همیشه نماز مغرب و عشاء را، در حرمین شرفین امام حسین علیه‌السلام و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به جا می‌آورد، و چون به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌رسد، با خود می‌اندیشد که تا به حال در مدت این چهل سال هیچ چیز از عالم معنا برایم ظهور نکرده، هر چه دارم به عنایت خدا و به برکت ثبات است.

در راه سیّد ترک زبانی که دیوانه است، به طرف او می‌دود و می‌گوید؛ سیّد علی، سیّد علی، امروز مرجع اولیاء در تمام دنیا حضرت ابوالفضل علیه‌السلام هستند، و او آن قدر سر در گریبان است که متوجه نمی‌شود آن سید چه می‌گوید! به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌رود. اذن دخول و زیارت و نماز زیارت می‌خواند و می‌خواهد که مشغول نماز مغرب شود.

آیت الله نجابت می‌گوید: تکبیره الاحرام را که می‌گوید، می‌بیند که وضع در اطراف حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به طور کلی عوض می‌شود، آن گونه که نه چشمی تا به حال دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است.

قرائت را کمی نگه می‌دارد تا وضع تخفیف یابد و بعد دوباره نماز را ادامه می‌دهد، مستحبات را کم می‌کند و نماز را سریع‌تر از همیشه به پایان می‌رساند.

به حرم امام حسین علیه‌السلام نمی‌رود و به دنبال جایی خلوت به خانه رفته و برای این که با اهل منزل هم برخورد نکند به پشت بام می‌رود. آن جا دراز می‌کشد و دوباره آن حال می‌آید و بیشتر می‌ماند. تا اهل منزل سینی چای را می‌آورد، آن حال می‌رود.

نماز عشاء را می‌خواند و دوباره آن وضع بر می‌گردد؛ چیزی که تا به حال حتی به گفته خودش یک ذره‌اش را هم ندیده است و حالا که دیده، نه می‌تواند در بدن بماند و نه می‌تواند بیرون بیاید. دوباره که شام را می‌آوردند، آن حال قطع می‌شود و نیمه شب دوباره بر می‌گردد و مدت بیشتری طول می‌کشد.

آری و بالاخره درهای آسمان برایش گشوده و فتح باب می‌شود. می‌گوید: «آن چه را می‌خواستم، تماماً به دست آوردم و امام حسین علیه‌السلام در را به رویم گشود. ابن فارض یک قصیده تائیه برای استادش گفته؛ من هم

یک قصیده تائیه برای امام حسین علیه‌السلام گفته‌ام نمره یک! که کار مرا ایشان درست کرد و در غیب را به نحو اتم برایم باز کرد»[564]

337-آی عاقلا آی عاقلا بیرون بیاید از خونه
مارو تماشا بکنید به ما میگن دیوونه
از کوچیکی تا به حالا یه دوست خوبی داشتم
جوونیمو روی همون دوست خوبم گذاشتم
اسم مقدسش دلو می لرزونه به قرآن
من چی بگم؟..دیوونه ها بهش میگن :

حسین جان

338-

قسمتی دیگر از زیارت ناحیه مقدسه در باره مصیبت عظیم حسینی

فَمَنَعُوكَ الْماۤءَ وَ وُرُودَهُ ، وَ أَمَرَ اللَّعينُ جُنُودَهُ ،

وآن ملعون لشکریانش رافرمان داد، تاتورا ازآب و استفاده آن منع نمودند،

وَلَمْ يَرْعَوْا وَ رَشَقُوكَ بِالسِّهامِ وَالنِّبالِ ،وَبَسَطُوا إِلَيْكَ أَكُفَّ الاصْطِلامِ، وَعاجَلُوكَ النِّزالَ ، وَناجَزُوكَ الْقِتالَ ، لَكَ ذِماماً،وَلاراقَبُوا فيكَ أثاماً، في قَتْلِهِمْ أَوْلِياۤءَكَ ، وَنَهْبِهِمْ رِحالَكَ ،

و با توقتال نمودند، و به جنگ و مبارزه با تو شتافتند، و تیرهاو خدنگهابسوی توپرتاب نمودند، و برای استیصال و ناچار نمودن تو دست دراز کردند، و حُرمتی برای تو مراعات نکردند، و ازهیچ گناهی درموردتو خودداری ننمودند، چه درکشتن آنهادوستانت را، و چه درغارت اثاثیه خیمه هایت،

وَ أَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَواتِ ، وَ مُحْتَمِلٌ لِلاْذِيّاتِ ،

باری)تودرگرد وغُبارهای جنگ پیش تاختی، وآزاروذیّتهای فراوانی تحمّل نمودی،)

---

[564] سید علی قاضی و شاگردانش

قَدْ عَجِبَتْ مِنْ صَبْرِكَ مَلآئِكَةُ السَّماوات،
آنچنانکه فرشتگانِ آسمانها ازصبر و شکیبائی توبه شگفت آمدند،

فَأَحْدَقُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهاتِ ، وَ أَثْخَنُوكَ بِالْجِراحِ ،
پس دشمنان از همه طرف به تو هجوم آوردند، و تورا به سبب زخم ها و جراحتها ناتوان نمودند،

وَ حالُوا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الرَّواحِ ، وَلَمْ يَبْقَ لَكَ ناصِرٌ ،
و راه خلاص ورفتن برتو بستند، تاآنکه هیچ یاوری برایت نماند،

حَتّى نَكَسُوكَ عَنْ جَوادِكَ ، تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَ أَوْلادِكَ ، وَ أَنْتَ مُحْتَسِبٌ صابِرٌ ،
ولی توحسابگر(عمل خویش برای خدا)و صبوربودی، ازژنان وفرزندانت دفاع وحمایت مینمودی، تاآنکه توراز
اسبِ سواری ات سرنگون نمودند،

قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ ،وَ وَ تَعْلُوكَ الطُّغاةُ بِبَواتِرِها ، تَطَؤُكَ الْخُيُولُ بِحَوافِرِها، فَهَوَيْتَ إِلَى الأَرْضِ جَرِيحاً ،
اخْتَلَفَتْ بِالانْقِباضِ وَ الانْبِساطِ شِمالُكَ وَ يَمِينُكَ ،
پس بابدن مجروح برزمین سقوط کردی، درحالیکه اسبها تورابا سُم های خویش کوبیدند،وسرکشان باشمشیرهای
تیزِشان برفرازت شدند، پیشانیِ تو به عرقِ مرگ مرطوب شد، و دستانِ چپ و راستت به باز و بسته شدن در حرکت
بود ،

تُدِيرُ طَرْفاً خَفِيّاً إِلى رَحْلِكَ وَ بَيْتِكَ ، وَ قَدْ شُغِلْتَ بِنَفْسِكَ عَنْ وُلْدِكَ وَ أَهالِيكَ ،
پس گوشه نظری به جانب خیام و حَرَمَت گرداندی، در حالیکه از زنان و فرزندانت(روگردانده)به خویش مشغول
بودی ،

وَ أَسْرَعَ فَرَسُكَ شارِداً ، إِلى خِيامِكَ قاصِداً ، مُحَمْحِماً باكِياً ،
اسبِ سواری ات با حال نفرت شتافت ، شیهه کشان و گریان، بجانبِ خیمه ها رو نمود ،

وَ نَظَرْنَ سَرْجَكَ عَلَيْهِ مَلْوِيّاً ، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ ، ناشِراتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ ، فَلَمّا رَأَيْنَ النِّسآءُ جَوادَكَ مَخْزِيّاً ،
لاطِماتِ الْوُجُوهِ سافِراتٍ ، وَ بِالْعَوِيلِ داعِياتٍ ، وَ بَعْدَالْعِزِّ مُذَلَّلاتٍ، وَ إِلى مَصْرَعِكَ مُبادِراتٍ،
پس چون بانوانِ حَرَم اسب تیز پای تو را خوار و زبون بدیدند،و زینِ تورابراو واژگونه یافتند، ازپسِ پرده ها(یِ
خیمه) خارج شدند،درحالیکه گیسوان برگونه هاپراکنده نمودند، بر صورت ها طپانچه می زدندو نقاب ازچهره

هاافکنده بودند، وبصدای بلندشیون میزدند، و ازاوجِ عزّت به حضیض ذلّت درافتاده بودند،وبه سویِ قتلگاه تو می شتافتند،

وَ الشِّمْرُ جالِسٌ عَلی صَدْرِکَ،
درهمان حال شِمرِملعون برسینه مبارکت نشسته،

وَ مُولِغٌ سَیْفَهُ عَلی نَحْرِکَ ،
وشمشیرخویش رابرگلـویت سیراب مینمود،

قابِضٌ عَلی شَیْبَتِکَ بِیَدِهِ ،
بادستی مَحاسنِ شریفت را درمُشت میفِشرد،

ذابِحٌ لَکَ بِمُهَنَّدِه ،
وبادست دیگر)باتیغِ آخته اش سراز بدنت جدامی کرد،)

قَدْ سَکَنَتْ حَوآسُّکَ،
تمامِ اعضاوحواسّت ازحرکت ایستاد،

وَ خَفِیَتْ أنْفاسُکَ ،
نَفَسهایِ مبارکت درسینه پنهان شد ،

وَ رُفِعَ عَلَی الْقَناةِ رَأْسُکَ ،
وسرِمقدّست برنیزه بالارفت،

وَ سُبِیَ أهْلُکَ کَالْعَبیدِ ،
اهل وعیالت چون بردِگان به اسیری رفتند،

وَ صُفِّدُوا فِی الْحَدیدِ ، فَوْقَ أقْتابِ الْمَطِیّات ، تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ حَرُّ الْهاجِراتِ، یُساقُونَ فِی الْبَرارِی وَالْفَلَواتِ ، أیْدیهِمْ مَغْلُولَةٌ إلَی الأعْناقِ ، یُطافُ بِهِمْ فِی الأسْواقِ ،
ودرغُل وزنجیرآهنین برفرازجهازِشتران دربندشدند، گرمای (آفتابِ) نیمروز چهره هاشان می سوزاند ، درصحراها وبیابانها کشیده میشدند، دستانشان به گردَنهازنجیرشده،درمیان بازارها گردانده میشدند،

امر به معروف و نهی ازمنکر

در فرهنگ عاشورا، حاکمیت یزیدی، بزرگترین منکر اجتماعی است و مبارزه برای حاکم ساختن حق و قطع سلطه ستم، معروفی عظیم است. لذا امر به معروف و نهی ازمنکر، از مهمترین فلسفه‌های حماسه خونین کربلاست. حضرت سید الشهدا(ع) در وصیت‌نامه‌ای که به برادرش محمد حنفیه می‌سپارد، می‌فرماید: «انّی ما خَرَجتُ اَشراً و لا بَطراً و لا مُفسداً و لا ظالماً، انّما خرجتُ لطَلَبِ الاصلاح فی اُمَّه جدّی، اُریدُ اَن آمُرَ بالمعروفِ و اَنهی عن المنکر و اُسیر بسیرهِ جدّی و اَبی علیّ بن اَبیطالب»؛ من برای سرکشی و خوشگذرانی و ریاست طلبی و ظلم و فساد خروج نکرده‌ام؛ بلکه تنها به قصد إصلاح در امّت جدّم قیام نموده‌ام و می‌خواهم امر به نیکی و نهی از زشتی کنم و به روش جدّم و پدرم عمل خواهم کرد.

این کلمات به وضوح، نقش امر به معروف و نهی از منکر را در حرکت عاشورایی امام نشان می‌دهد.

در زیارتنامه آن حضرت هم این موضوع مطرح است: «أشهدُ اَنّک قد أقمتَ الصّلاهٔ و آتیتَ الزّکاهٔ و أمرتَ بالمعروفِ و نهَیتَ عنِ المنکر و جاهدت فی سبیل الله حتی أتاکَ الیقین»؛

این تعبیرات، نشان دهنده عمق این فریضه دینی است که در متن جهاد خونین جلوه‌گر می‌شود و دامنه امر به معروف و نهی از منکر، از واجبات و محرمات جزئی و فرعی و فردی، حتی به قیام برای اقامه قسط و سرنگونی حکومت باطل و تغییر نظام فاسد اجتماعی هم گسترش می‌یابد. سیّدالشهدا(ع) پس از امتناع از بیعت با یزید و برخوردهایی‌که با ولید و مروان داشت، کنار قبر پیامبر اکرم(ص) آمد و شب را آنجا به مناجات گذراند، در ضمن مناجاتش با خدا، عشق خود را به معروف بیان کرد و خواستار آنچه «خیر» است در این مسیر شد: «خدایا من معروف را دوست می‌دارم و منکر را زشت می‌شمارم. ای خدای بزرگوار و صاحب کَرم! به حق این قبر و مدفون در آن از تو می‌خواهم راهی و سرنوشتی برایم برگزینی که رضای تو و پیامبرت در آن باشد».[۵۶۵]

---

[565] http://ahlolbait.blog.ir

-340

رضا و تسلیم

یکی از بالاترین مراحل عرفان و توحید، مرحله «رضا» است. «رضا»؛ هم نشان دهنده اوج محبّت و دلدادگی به خداوند است و هم نشانه کمال اخلاص و نداشتن هیچ انگیزه‌ای جز خواست و اراده الهی است.

اهل بیت(علیهم‌السلام) با پشتوانه «رضا» هر بلا و مصیبتی را صبورانه و عاشقانه در راه خدا تحمل می‌کردند و اگر چنین نبود، هرگز درخت دین، استوار و راست قامت باقی نمی‌ماند.

واقعه عظیم کربلا، نمونه کامل جلوه‌گری «رضا و تسلیم» است. امام حسین(ع) در مسیر کوفه پس از برخورد با فرزدق فرمود: «اگر قضای الهی بر چیزی نازل شود که می‌پسندیم، خدا را بر نعمتهایش سپاس می‌گوییم و اگر قضای الهی میان ما و امیدمان فاصله انداخت، باز هم از کسی که نیّتش حق و شیوه اش تقوا باشد، دور نیست (که آن را بپسندد)».

همچنین یکی از کلمات و شعارهایی که حضرت سیدالشهدا(ع) در این سفر پر رنج، بر زبان مبارک جاری می‌فرمود، شعار «رِضَا اللهِ رِضانا أهل البَیت» بود، یعنی: «آنچه رضای خداوند باشد، رضای ما خاندان نیز خواهد بود».

آن حضرت در لحظات پایانی عمر شریفش در قتلگاه نیز رضایت و تسلیم کامل خویش را نسبت به مقدّرات الهی اعلام نمود و فرمود: «إلهی رضاً بِقضائکَ تَسلیماً لِأمرِکَ لا معبودَ سِواک یا غیاثَ المُستغیثینَ».

البته باید توجه داشت ادّعای صبر و رضا و تسلیم، بسیار ساده است و برخورداری از این صفات والا، جز در رویارویی با مصیبتها مشخص نمی شود و حضرت سیدالشّهدا و خاندان و اصحاب او در واقعه خونین کربلا، این صفات را در حدّ اعلای آن به نمایش گذاشتند.[566]

341-

شفای سرطانی با اشک بر علی اصغر (ع)

یکی از آقایان می گفت: یک روحانی منزل ما آمد گفت: بچه من سرطان گرفته دکتر ها جوابش کردند. التماس دعا کرد خواهش کرد. گفتم: من که کاری از دستم بر نمی آید. زیاد اسرار کرد. گفتم: فردا بیا ببینم چه کار می توانم برای شما بکنم. فردا آمد من نصف شب بلند شدم ایشان عادت دارد می رود زیر آسمان با خدا راز و نیاز میکند. گفت: خدایا می خواهم این بنده ات نا امید برنگردد. بچه اش دارد می میرد پرپر می شود برای آدم خیلی سخت است. گفت: وقتی التماس کردم برای خدا، به قلبم الهام شد یک روضه ای برای امام حسین علیه السلام بخوانم. اشک هایی که برای امام حسین(ع) می ریزی در یک استکان جمع کن به این بچه بده بخورد خوب می شود. گفت: روضه خواندم«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّه» گریه ام گرفت چند قطره اشکم را در استکان ریختم کمی هم آب قاطیش کردم. فردا پدرش آمد به او دادم برد. بعد از چند روز آمد گفت: حاج آقا این چه بود؟ گفتم: چه طور؟ گفت: بچه را آزمایشگاه بردیم. گفتند: بچه ای را که مریض بود بیاورید این بچه را چرا آوردید. چه کردی؟ چه دادی من به این بچه دادم؟ گفتم: اشکهایی که برای مظلومیت ابا عبدالله علیه السلام ریختم، آتش جهنم را خاموش می کند. شب و روز کنار قبر میرزای قمی حاجت می گیرند قبرش در شیخان است ولی همین میزای قمی هر وقت گرفتار می شد توسل به علی اصغر ابا عبدالله می کرد.[۵۶۷]

342-

حجت الاسلام شیخ «محمدحسن انصاری» استاد حوزه علمیه و فرزند آیت الله شیخ «مرتضی انصاری» درباره جایگاه بالای حضرت رقیه دختر سه ساله امام حسین و ارادت و علاقه ویژه پدرش به آن بانوی بزرگوار اسلام اطلاعیه ای صادر کردند:

---

[566] http://ahlolbait.blog.ir

[567] سخنرانی حجةالاسلام و المسلمین فرحزاد

بسم الله الرحمن الرحیم
یکی از مهمترین اسباب موفقیت، توجه زیاد به خداوند متعال و اهتمام به زیارات و توجه و توسل به ائمه اطهار علیهم السلام مخصوصا وجود ذی جود و مسعود واسطه غیب و شهود حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.
همین توسلات آدمی را در تحصیل علم و کسب اخلاص و تهذیب نفس و ترک گناهان ، فراوان یاری می دهد پس نباید از آن غافل بود.
والد معظم، فقیه راحل حضرت آیت الله حاج شیخ مرتضی انصاری – قدس سره – از زمره آن مردان الهی است که با تمام وجود به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام عشق می ورزید، ولایت و محبت آنها با جانش عجین شده بود و به فضل و کرمشان امید بسته بود.
حقیقت دین را جز با ولایت و محبت عترت آل رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نمی دانست.

و اما باب الحوائج بودن بانوی سه ساله، حضرت رقیه (سلام الله علیها) بنت الحسین (علیه السلام) گره گشای عجیبی است به ظاهر کوچک بود اما برای حاجت های بزرگ او را واسطه قرار می دهند و نتیجه می گیرند.

والد معظم رحمه الله علیه علاوه بر آنکه خود هنگام برخورد با مشکلی به این بانوی سه ساله متوسل می شد دیگران را هم به این امر توصیه می نمودند. و تذکر می فرمودند هنگامی که حضرت رقیه سلام الله علیها را واسطه برآورده شدن حاجت قرار می دهید – عدد 14 را در نظر بگیرید. مثلا بگویید چنانچه انشاءالله مشکلم برطرف شد چهارده صلوات بر محمد وآل محمد و یا 14000 هزار تومان و یا چهارده میلیون تومان و... به نیت آن بانوی مکرمه به فلان امر خیر اختصاص دهم. و براستی که ثمرات توسل به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام برکسی پوشیده نیست. امید آنکه خداوند متعال ما را در زمره شیعیان راستین آن بزرگواران قرار دهد. آمین یا رب العالمین
الاحقر محمد حسن انصاری – اهواز [568]

343–

آقای سیدحمزه موسوی بودیم تعریف کردند: که یکی از بزرگان از شب اول قبر خیلی می ترسیدند یه شب در عالم خواب رسید به محضر ابی عبدالله و گفت: آقای یه عمره برات روضه می خوانم، برات روضه گرفتم، ولی از شب اول قبر می ترسم، امام حسین (علیه السّلام) فرمود: از کجای آن می ترسی؟ گفت از آن موقعی که دو تا ملک

[568] http://mouood.org/home/item/7274

می آیند و سؤال و جواب می کنند و زبانم بند می آید، فرمودند: کدام ملک جرأت دارد که از نوکر من سؤال کند، سؤال و جواب آنها با ماست ....[۵۶۹]

344- مرحوم آیت الله تکابنی در مواعظ المتقین می نویسد:

سلمان فارسی تو کوچه ها و پس کوچه ها عبور می کرد، دید آقا امام حسین (علیه السّلام) در سن کودکی، گوشه ای دور از بچه های دیگر ایستاده اند و گریه می کنند.

سلمان جلو رفت، سؤال کرد یابن رسول الله ! جانم به فدای شما، آیا اتفاقی افتاده است، اینچنین گریه می کنید؟

ابی عبدا... جواب نداد، باز سلمان اصرار کرد، گفت آیا کسی شما را اذیت کرده، دائم سؤال می کرد. آخر پسر زهرا فرموده باشد: سلمان ! اگر بگویم طاقت شنیدنش را نداری، عرضه داشت یابن رسول ا... ! مگر نشنیدید پیغمبر فرمود: سلمان از ما است به من بگویید چی شده است؟

شروع کرد وقایع کربلا را تعریف کند. ای سلمان ! یک روز من بزرگ می شوم، گذر من به کربلا می خورد، خدا به من یک پسر می دهد، اسم او علی اکبر است، سلمان فرشته ها صف می بندند جمال این پسر را ببینند، اما همین پسر را تو کربلا جلوی من می کشند ... .

سلمان ! خدا یک پسر دیگر به من می دهد اسمش علی اصغر است. این پسر را با لب تشنه وقتی از لشگر برای او آب می خواهم او را روی دستم با تیر سه شعبه می کشند.

سلمان ! خدا به من یک برادر می دهد اسم او عباس (علیه السّلام) است کنار نهر آب او را با لب تشنه می کشند .... .

سلمان نگاه می کرد، دید گریه ی آقا شدیدتر شد، نفس بند آمد صدا زدند ای سلمان ! زینبم ...

اینقدر گفت ....

سلمان آخر کار سؤال کرد، آقا جان ! شما که همه کاره ی خلقت هستید اراده کنید همه چیز را عوض کنید.

آقا امام حسین (علیه السّلام) فرموده باشند: سلمان درست می گویی، ولی من دوست دارم فدایی دوستانم بشوم، دوستانم فردا دور هم جمع بشوند اسم من را بیاورند ... شفاعت دوستانم را فردا بکنم نگذارم در آتش جهنم بسوزند.

---

[569] گلواژه های روضه

سلمان ! نشونه ی دوستان من دو چیز است، یکی اشک چشمشون، یکی هم دلهای آنهاست که برای کربلا پر می زند، برای دیدن کربلا می میرند ...[570]

-345

چهار عضوسیدالشهداء (ع) از کار افتاد

مرحوم شیخ جعفر شوشتری می گوید: در روز عاشورا، چهار جا، چهار عضو بدن ابی عبدالله به خاطر بی آبی از کار افتاده بود، که حتی شاید اگر آب هم می دادند، کار از کار گذشته بود و فایده نداشت.

اولین جایی که از عطش از کار افتاد چشمان امام حسین (علیه السّلام) بود، امام صادق (علیه السّلام) می فرماید: جدّ ما در روز عاشورا، از شدت عطش چشمانش آسمان را دود می دید.

دومین عضو، لبهای آقا بود، می دونی چرا؟ حمیدبن مسلم می گه دیدم لب های حسین علیه السلام مانند دو چوپ خشک شده به هم می خورد، دیدم از لبهای حسین داره خون می آید.

سومین عضو زبان حضرت بود، همان زمان که علی اکبر را بغل گرفت، زبان در دهان علی گذاشت، علی اکبر دید بابا از خودِ او تشنه تر است.

چهارمین عضو جگر حسین بوده، هلال بن نافع می گوید، آمدم نزدیک گودال، جنگ تمام شده، از بالای گودال نگاه کردم، دیدم لبهای حسین تکان می خورد، نزدیک تر رفتم، گفتم شاید حسین نفرین می کنه، دیدم می گوید: «لشگر جگرم از تشنگی می سوزد» از گودال آمدم بیرون، سریع رفتم آب آوردم، دیدم شمر داره بیرون می آید، گفت کجا می روی، گفتم می روم پسر فاطمه را سیراب کنم، گفت زحمت نکش، من سیرابش کردم ... .[571]

---

570 گلواژه های روضه

571 خصائص الحسینیه

-346

ذکر مصیبت

امام از بیرون خیمه ها صدا زد؛ زینب، رباب، ام کلثوم، سکینه،

«عَلَیْکُنَّ مِنِّی السَّلَام»

عزیزانم خداحافظ. همه از خیمه ها بیرون آمدند و متوجه شدند که دیگر وداع، وداع آخر است. هشتاد و چند زن و کودک در اطراف امام حسین علیه السلام حلقه زده اند و به هر بهانه ای شده می خواهند بیشتر با امام حسین صحبت کنند. امام فرمود: عزیزانم صبر کنید؛ بعد از این اسیر دشمن و نامحرم می شوید، همسفر دشمن می شوید ولی عزیز باقی می مانید. دوران بلای شما به زودی عبور می کند ولی خدا به شما عزت می دهد و دشمن ذلیل می گردد.
سپس فرمود: مراقب باشید، این امتحان تمام می شود، مبادا حرفی بزنید که مزدتان پیش خدا کم شود. اهلبیت در صحنه های سنگین مصیبت به گونه ای استقامت کردند که دشمن را انگشت به دهان نمودند. سپس امام به خواهرش فرمود: خواهرم مرا کمک کن و زنان و کودکان را به خیمه ببر. امام به طرف میدان می رفت، ناگهان دید خواهر به دنبال او می دود. «محل المحلا یابن الزهرا» امام حسین توقف کرد. خواهرم کاری دارید؟ عرض کرد آری، مادرم به من فرموده تو به میدان می روی و کشته می شوی و خنجر به حنجره ی تو می گذارند. مادرم به من سفارش کرده قبل از اینکه به میدان بروی به جای او گلوی تو را ببوسم. امام حسین خواهر را آرام کرد. امام به طرف میدان رفت و با دشمن اتمام حجت نمود؛ فرمود: چرا خون مرا حلال میدانید؟ آیا حلال خدا را حرام کرده ام و یا حرام خدا را حلال کرده ام؟ آیا خونی از شما به ناحق ریخته ام؟ همه گفتند نه

«فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِی»

:یک نفر از لشکر دشمن جوابی داد که سیدالشهدا بلند بلند گریه نمود. گفت

«بغضاً لأَبیک»

:کینه ای از پدرت. حضرت فرمود

«هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّه

آیا کسی هست که از حرم پیامبر دفاع کند؟ باز هم جوابش ندادند. امام به اصحاب خود رو نمود: «فنادا یا مسلم بن عقیل، یا هانی ابن عروه و یا حبیب و یا ظهیر و یا بریر و یا مسلم ابن اوسجه مالی اونادی کم فلا تجیبون.» برخیزید، این حرم رسول الله است که بی محافظ مانده است. سپس امام عازم میدان شد. هم از حرم دفاع می کرد و هم می جنگید. جنگ نمایانی کرد ولی لحظه ای «فوقوف لیستریح ساعتاً» درنگ نمود تا استراحت کند. از همه طرف به او هجوم آوردند. امام دیگر خسته و مجروح شده و تیر سه شعبه رگ قلبش را پاره کرده است؛ دیگر امام توان جنگیدن ندارد، در این هنگام کاری کردند که امام حسین از اسب به روی زمین افتاد.

نه ذوالجناح دیگر تاب استقامت داشت

نه سیدالشهدا بر جدال طاقت داشت

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد

اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

امام دیگر توانی ندارد و می خواهد به طرف راست بدن آرام بگیرد، اما زخم های بدنش مانع است و طرف چپ بدن نیز همین گونه است. دیدند امام خاک های گرم کربلا را جمع نموده و مانند کسی که پیشانی را روی مهر می گذارد صورت را روی خاک های گرم کربلا گذاشته است؛ تشنگی بین او و آسمان حائل شده است-

«يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ»

با هر نفس خون از زره بیرون می ریزد و درعین حال زبانش به ذکر خدا مشغول است. ناگهان امام احساس کرد که سینه ی مطهرش سنگین شده است. از یک طرف دشمن به قتلگاه هجوم آورده و از طرفی زینب به بالای بلندی آمده و صدا می زند وا محمدا وا علیا وا حسینا. امام حسین اشاره کرد خواهرم برگرد و اهل حرم را به خیمه برگردان. زینب نمی تواند از امام حسین دل بکند و امام حسین را بین دشمن تنها بگذارد، ولی باید اطاعت کند. رو به قتلگاه عقب عقب به طرف خیمه ها می رفت. ناگهان صدای تکبیر دشمن به گوش رسید، زمین می لرزد، آسمان تیره و تار شده است. زینب نزد امام سجاد آمد و گفت: پسر برادرم چه اتفاقی افتاده است؟ فرمود: عمه جان بیرون خیمه را نگاه کن، زینب نگاه کرد و دید سر مطهر برادر بر بالای نیزه است.

سری به نیزه بلند است در برابر زینب

خدا کند که نباشد سر برادر زینب

347- سیره علماء در عزاداری حسینی

میرزا محمد تنکابنی (مؤلف قصص العلماء)

او خود گفت که در ایام عاشورا به قرائت کتابهای مقتل مشغول بودم .
شبی از شبها در این فکر بودم که چگونه می شود اصحاب امام حسین علیه‌السلام هر یک که به میدان میرفتند عده زیادی از دشمن را می کشتند با این که لشکر دشمن شجاع وعجیب بود . چرا در مقابل اصحاب امام حسین علیه‌السلام شجاعتی نشان نمی‌دادند . شب در خواب دیدم که حادثه کربلا ذ روی داده ومن جزو سربازان امام حسین علیه‌السلام بودم . ناگاه شخصی نزدم آمد و گفت نوبت جهاد توست . من گفتم من که اسلحه ندارم؟ او چاقویی که که از تیغه آن چزی باقی نمانده بود

گفت این سلاح توست .
گفتم لشکر دشمن کجا هستند؟ او دست مرا گرفت تا به دیواری رسیدیم . دیدم که مورچه‌های بسیاری روی هم سوار وبر روی آن دیوار راه می‌رفتند . آن مرد گفت : این مردان لشکر دشمن می‌باشند . من چند خطی کشیدم ودر هر خط کشیدن مورچه گانه زیادی فرو می‌ریختند . در این موقع از خواب بیدار شدم[۵۷۲].

فرزند شیخ عباس قمی می گوید:وقتی پدرم مرحوم محدث قمی در کنار مرقد حضرت مولی الموحدین امام علی علیه‌السلام از دنیا رفت همراه با علمای نجف و جمعیت بسیار زیادی آن مرد محترم را در کنار استادش حاج میرزا حسین نوری به خاک سپردیم . و به منزل برگشتیم ، تا نیمه شب رفت و آمد ادامه داشت پس از آن برای استراحت به بستر رفته و لحظاتی نگذشته بود که در عالم خواب ، پدر را با انبساطی عجیب زیارت کردم . من گفتم در چه حالی هستی؟ فرمود : از لحظه‌ای که وارد برزخ شدم تا الان سه بار محضر مقدس حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مشرف شده و مهمان آن جناب بودم.[۵۷۳]

یکی از ویژگیهای آیت اللّه شیخ عبدالکریم حائری ، توسل شدید به امام حسین علیه‌السلام بود . علاوه بر رو ضه که هر شب جمعه و دهه محرم دا شتند هر روز قبل از شروع درس ، بطور مختصر ، ذکر توسلی به امام حسین علیه‌السلام توسط یکی از شاگردان انجام می گرفت .

یکی از یاران خاص ایشان ، علت این مسأله را سئوال می کند . ایشان در پاسخ می‌فرماید :

---

[572] قصص العلماء

[573] پای درس علماء

من ، ادامه زندگیم را مرهون توسل به امام حسین علیه‌السلام هستم . هنگامی که در عراق بودم . در عالم خواب بمن گفته شد : سه روز دیگر از عمرت ، بیشتر باقی نیست! با معیارهای فقهی گفتم : خواب حجیّت ندارد . روز سوم که پنج شنبه بود و با برخی از شاگردان برای تفریح به کنار دجله رفته بودیم . پس از نماز ظهر و صرف نهار ، ناگهان تب شدیدی بر من عارض شد . متوجه آن خواب شدم . گفتم ، مرا به منزل ببرید هر لحظه بر تب افزون می‌شد . یکدفعه متوجه شدم دونفر برای قبض روح روحم آمده‌اند . در همان حال ، متوسل شدم به آقا ابا عبداللّه الحسین علیه‌السلام عرضه داشتم : یابن رسول اللّه! من از مرگ هراسی ندارم ، ولی کاری برای آخرتم انجام نداده‌ام . خواهش می کنم ، به من فرصتی بدهید ، تا خدمتی برای‌دینم انجام دهم . ناگاه شخص سومی آمد و به آن دو گفت : ایشان را آقا اباعبداللّه شفاعت کرده ، شما برگردید . من دیدم ، آن سه با هم به طرف آسمان حرکت کردند ، حالم خوب شد و تا به الان به برکت آن شفاعت زنده‌ام . [۵۷۴]

در قصص العلماء درباره حالات وحید بهبهانی می‌نویسد که : معروف است که آقا ، زمانی که به حرم سیدالشهداء برای زیارت مشرف شدند معمولاً تشرفشان بدین صورت بود . اول آستان کفش‌کن آن جناب را می‌بوسید و روی مبارك و محاسن مبارك بدان می‌مالید . پس از آن با خضوع و خشوع و رقت قلب به اندرون حرم مشرف می‌شد ، و زیارت می کرد و در مصیبت حضرت امام حسین‌ع کمال احترام را مراعات می‌فرمود در آن دفعه که صورت بر آستان حسین علیه‌السلام سائید و خود را در برابر آن کوه جلال و وقار ، پر کاهی دید ، زبان دلش به مضمون این دو بیت گویا شد :

---

[574] پای درس علماء

شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل مملوک آن جنابم مسکین این درم

گر بر کَنم دل از تو و بردارم از تو مِهر آن مِهر بر که افکنم ، آن دل کجا برم

آیت الله اراکی در مورد مرحوم سید نورالدین اراکی می‌فرماید : من به چ شم خودم دیدم که در دهه عاشورا در مجلس روضه خوانی که در منزل خودش از اول طلوع آفتاب شروع می‌شد و تا ظهر ادامه داشت و منبریها پی در پی می‌آمدند و مردم زیادی از غریبه و آشنا از اهل اراک و جاهای دیگر جمع می‌شــدند ، ایشــان از اول چندین دســتمال جلو خودش می گذاشت و تمام دستمالها را از گریه خیس می کرده از اول روضه گریه می کرد تا آخر ، من نمی‌دانم چه گریه‌ای بود که تمامی نداشـت! روز عاشـورا که می‌شـد معرکه بود ، بکّاء (بسیار گریه کننده) بود به تمام معنا![۵۷۵]

از حجۀ الاسلام سید حسن مؤمن زاده نقل شده که گفت : من در مشهد مدرسه ملی داشتم . در دوران تحصیلات ابتدائی ، مرحوم کافی از شاگردان مدر سه من بود . وقتی که زنگ تفریح زده می‌شد ، او همراه بچه‌ها سراغ بازی نمی‌رفت و می آمد ، دو ریال به من می‌داد و می گفت : برایم روضه امام حسین علیه‌السلام بخوان . من روضه می‌خواندم و مرحوم کافی زار زار گریه می کرد(شهدای روحانیت در یکصد سال اخیر .) .

اقا بزرگ تهرانی

ایشــان هر شــب جمعه در منزل روضــه داشــتند و اطعام می کردند و اگر هم روضــه خوان تصادفا نمی آمد ، خود ایشان از روی کتاب چند جمله روضه می‌خواندند .

---

[575] سیمای فرزانگان

آقای فلسفی واعظ شهیر ایران قدس سره می گوید: «سالی مرحوم صدرایی واعظ به علّت عارضه قلبی در بیمارستان آبان تهران بستری بود، من به عیادت ایشان رفته، ضمن گفتگو با ایشـان پرسـیدم: حالتان چطور اسـت؟ او جواب داد: عطیه آقا سـید الشـهداء ما را اداره می کند. گفتم: ما همه از آقا امام حسین علیه السلام برخورداریم. او در پاسخ گفت: اما ما یک حساب دیگری داریم. کنجکاو شدم و از ایشان خوا ستم تا این راز را فاش کند. صدرایی گفت: یک قطعه باغ چای دارم که هدیه سـالار شـهیدان، حضـرت اباعبداللّه اسـت و در دوران کهولت مرا اداره می کند. بنده پرسیدم: از کجا می گویید عطیه سید الشهدا است؟ او خاطر نشـان سـاخت: این باغ را برای معامله، قولنامه کرده بودم و دو روز پس از آن به دیدن عارف نامدار آیهٔ اللّه شـیخ محمد کوهسـتانی قدس سـر (1392 ق.) رفتم. وقتی که مرا دید، فرمود: چرا عطیه ملوکانه را می فرو شی! عرض کردم: با شاه کاری ندارم. فرمود: منظورم این نیست، آقا سید شهیدان را می گویم. اینها (شاه) این الفاظ را دزدیده اند. یادت هست جوان بودی، رفتی حرم امام حسین علیه السلام بالا سر آقا، سرت رابه شبکه ضریح نزدیک کردی و گفتی: آقا جان، من از تو یک لطفی می خواهم که دوران پیری و از کار افتادگی سر سفره شما اداره شوم.

این باغ چای اجابت آن دعا است، چرا قصد فروش آن را داشتی؟ من دست آقا را بوسیدم، از پله ها پایین آمدم و سریع به ر شت بازگشتم و قولنامه را پاره کردم و تا الان زندگی من از این باغ اداره می شود.» [۵۷۶]

---

[576] گلشن ابرار، ج 3، ص 401

عنایت امام حسین علیه السلام

شهید محراب حضرت آیة الله سید عبد الحسین دستغیب قدس سره در کتاب داستانهای شگفت خود، داستان عجیبی از شیخ غلامرضا طبسی نقل فرموده است که در ذیل به آن اشاره می کنیم:

«زاهد عابد و واعظ متعظ مرحوم حاج شیخ غلامرضا طبسی که تقریباً 35 سال قبل (از تاریخ تدوین کتاب)به شیراز تشریف آورده ،بودند و چند ماهی در مدرسهٔ آقا بابا خان توقف داشتند و بنده هم به فیض ملاقاتشان رسیدم، فرمود: با چند نفر از دوستان با قافله به عتبات عالیات مشرف شدیم. هنگام مراجعت به ایران، شب آخر که در سحر آن باید حرکت می کردیم، متذکر شدم که در این سفر مشاهده
مشرفه و مواضع متبرکه را زیارت کردم، جز مسجد براثا و حیف است از درک فیض آن مکان مقدس محروم باشیم. به رفقا گفتم: بیایید به مسجد براثا برویم! گفتند: مجال نیست و خلاصه نیامدند.

خودم تنها از کاظمین بیرون آمدم تا به مسجد رسیدم. دیدم در بسته است و معلوم شد در را از داخل بسته و رفته‌اند و کسی هم نیست. حیران شدم که چه کنم! این همه راه به امیدی آمدم. به دیوار مسجد نگریستم، دیدم می توانم از دیوار بالا بروم. بالاخره هر طوری بود از دیوار بالا رفته، داخل مسجد شدم و با فراغت مشغول نماز و دعا شدم، به خیال اینکه درِ مسجد را از داخل بسته‌اند و باز کردنش آسان است. در داخل مسجد هم کسی نبود. پس از فراغت، آمدم در را باز کنم، دیدم قفل محکمی بر در زده‌اند و به وسیله نردبان یا چیز دیگر رفته‌اند.

حیران شدم که چه کنم! دیوار داخل مسجد هم طوری بود که هیچ نمی‌شد از آن بالا رفت. با خود گفتم: عمری است دم از حسین علیه السلام می زنم و امیدوارم که به برکت

آن حضرت درِ بهشت به رویم باز شود؛ با اینکه درب بهشت یقیناً مهم‌تر است و باز شدن این در هم به برکت حضرت ابی عبدالله علیه السلام سهل است. پس با یقین تا دست به قفل گذاشتم و گفتم: یا حسین! و آن را کشیدم، فوراً باز گردید. در را باز کردم و از مسجد بیرون آمدم و شکر خدا را به جا آوردم و به قافله هم رسیدم.) [577]

شیخ جعفرشوشتری

آن عالم ربانی خود نقل کرده است:

«زمانی که از تحصیلات علمی خویش در حوزه نجف فارغ شدم و به وطن خود شوشتر باز گشتم، با تمام وجود دریافتم که باید در هر چه بیشتر و بهتر آشنا ساختن مردم با معارف قرآن و اسلام بکوشم. به همین جهت، در گام نخست تصمیم گرفتم که روزهای جمعه را منبر بروم و پس از آن با فرا رسیدن ماه رمضان، به خاطر انجام این مسئولیت به منبر خویش ادامه دادم.

امّا شیوه کار این گونه بود که تفسیر صافی را به دست می گرفتم و از روی آن مردم را وعظ و ارشاد می کردم و در آخرین بخش منبر هم به بیان مشهور و معروف که هر غذایی نیاز به نمک دارد و نمک مجلس وعظ و ارشاد نیز روضه و یادآوری و بازگویی مصائب جانسوز عاشورا و حسین علیه السلام است، به ناچار از کتاب روضۀ الشهداء مقداری مرثیه می خواندم.

ماه محرم را نیز که در پیش بود، به همین صورت گذراندم؛ اما به هیچ عنوان توانایی جدایی از کتاب و منبر رفتن بدون کتاب را نداشتم و مردم نیز بدین صورت بهره کافی نمی بردند؛ اما به هر حال، حدود یک سال بدین صورت گذشت.

---

[577] داستانهای شگفت ، ص 31

سال بعد با فرا رسیدن محرم با خود زمزمه کردم که تا چه زمانی باید کتاب در دست گیرم و از روی کتاب، مجلس و منبر را اداره کنم! و تا کی نتوانم از حفظ منبر بروم! باید چاره ای بیندیشم و خویشتن را از این وضعیت ناگوار نجات بخشم؛ اما هر چه در این مورد اندیشیدم، راه به جایی نبردم و بر اثر فکر زیاد، خستگی سرا سر وجودم را فرا گرفت و از شدت نگرانی به خواب خوشی فرو رفتم.

در عالم روءیا دیدم که در سرزمین کربلا هستم، آن هم درست به هنگامی که کاروان حسین علیه السلام در آنجا فرود آمده است.

به همه جا نگریستم، چشمم به خیمه ای بر افراشته افتاد. دریافتم که سپاه دشمن در صفهائی فشرده بر گرد خیمه حسین علیه السلام گرد آمده اند، گام به پیش نهادم.

دیدم خود حسین علیه السلام در درون آن خیمه نشسته است، وارد شدم. سلام گرمی نثار آن سیمای نور افشان کردم که حضرت مرا در نزدیکی خویش جای داد و به حبیب بن مظاهر فرمود:

«حبیب! شیخ جعفر، میهمان ما ست، باید از میهمان پذیرایی کرد. درست است که آب در خیمه نیست، امّا آرد و روغن موجود است، به پاخیز و برای میهمان غذایی آماده ساز!»حبیب بن مظاهر به دستور حسین علیه السلام برخاست و پس از لحظاتی چند به خیمه وارد شد و غذایی پیش روی من نهاد. فراموش نمی کنم که قاشقی هم در ظرف غذا بود.

چند قاشقی از آن غذای بهشتی صفت، خورده بودم که از خواب بیدار شدم و دریافتم که از برکت زیارت آن حضرت و عنایت او، نکات و لطائف و کنایات و ظرافتهایی از آثار خاندان وحی و رسالت بر من الهام شده است که تا آن ساعت، بر کسی الهام نگشته و فهم کسی بر آنها از من پیشی نگرفته بود.» [۵۷۸]

---

[578] ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ترجمه الخصائص الحسینیهٔ، علیرضا کرمی، نشر حاذق، ج اول، 1374

یاری خداوند

زمستان سال 1373 جهت تبلیغ اسلام و معارف دینی با لباس مقدس روحانیت به جمهوری خود مختار نخجوان اعزام شـدم پس از تحمّل رنجهای بی شـمار خود را به شـهر شـرور رساندم.

مردم نخجوان به خاطر جنگ با جمهوری ارمنستان از لحاظ سوخت و مواد غذایی و برق و غیره در مضـیقه بودند. گاهی از شـدّت سـرما و یخبندان درختان کوچه و خیابان را می بریدند و برای سوخت منازلشان از آن ها استفاده می کردند.

در این اوضاع و احوال برنامه هایمان را شروع کردیم. یکی از همسایه ها نسبت به این لباس حسّاس بود. به من فحش و ناسـزا می گفت و صـاحب خانه را تحت فشـار قرار می داد تا قرارداد اجاره را به هم بزنند. او مصـر بود که من این منزل را تخلیه کنم. ولی ما همه این امور را تحمّل می کردیم و می گفتیم: خداوند ارحم الراحمین اسـت انشـاءاللّه کمک خواهد کرد.

اوضاع روز به روز بدتر می شد. سرما و یخبندان و کمبودهای دیگر از یک طرف و تحمّل فحش و ناسزاهای روزانه ی همسایه از طرف دیگر مرا به شدّت رنج می داد. برنامه روزانه این همسایه این شده بود که هر روز سه یا چهار بار در خیابان یا منزل و یا در مسجد به من و همه ی مقدسـات فحش و ناسـزا می گفت. حتّی بعضـی اوقات در هنگام سـخنرانی میکرفون را از د ست من می گرفت و به ا سلام، روحانیت، ایران، امام و... نا سزا می گفت. این برای ما درد بی درمانی شـده بود که حقیقتا تحمّل اش بسـیار گران بود. در عمرم چنین مصیبتی ندیده بودم.

ایّام بدین منوال می گذشت تا این که ایّام محرم الحرام نزدیک شد. با همکاری استانداری

آذربایجان غربی علاوه بر عزاداری در روزهای محرم، برای روز عاشــورا یکی از هیئت های عزادار کشــور ترکیه را نیز همراه با یک گروه فیلم برداری برای یکی از شــبکه های تلویزیونی ترکیه دعوت کردیم. برای میهمانان که حدودا پنج هزار نفر بودند غذای مفصّلی آماده شد. مراسم بسیار با شکوهی را در روز عاشوار اجرا کردیم.

امّا این مرد فحّاش باز هم در روز عاشورا به اسلام، روحانیت، ایران، امام و همه مقدّسات ما توهین کرد و فحش و نا سزا گفت. آن همه زحمت و رنج و تلاش ما را در آن روز با برهم زدن برنامه ی عزاداری از بین برد. هیچ کاری از من سـاخته نبود. حتی اگر به پلیس هم می گفتیم، جواب می دادند ایشان مست است و با مست هیچ کاری نمی توان کرد!

بعد از اهانت و ناسـزاگویی به مسـجد، اسـلام و امام حسـین علیه السـلام با یک چاقو به من حمله ور شد. چون او را دیدم و از او دور شدم نتوانست مرا مجروح کند. آن روز سپری می شد و من در این فکر بودم که با این مرد فحّاش چه کنم؟ هرچه تلاش می کردم، کمتر موفق می شدم. و از هدایت او کاملاً مأیوس بودم و امید نجات و هدایت برایش نمی دیدم. بعد ازظهر دیگر نمی دانستم چه باید انجام دهم.

با خود حدیث نفس می کردم که من سربازی بیش نیستم. مولا و سروری دارم که با یک اشــاره اش عالمی نابود می شــود ناگهان به یادم آمد که وضــوئی بگیرم و دو رکعت نماز بگزارم و با خدای خویش درد و دل نمایم و نیازم را با او در میان بگذارم.

با دلی غمگین، با قلبی آکنده از عشــق و ایمان و روحی بســیار امیدوار به فضــل و رحمت الهی وضــو ســاختم و نماز خواندم دلم حقیقتا شــکســته بود. چنان خود را به مولا و آقای خودم نزدیک می دیدم که انگار هر دعایی در آن حال می کردم، قبول می شد و به فضل الهی یقین داشـتم. بعد از راز و نیاز سـر از سـجده برداشـتم به حاضـران گفتم با چشـم خود دیدید که فلانی چقدر به اســلام، قرآن، مســجد و امام فحش و ناســزا گفت. و چگونه به مقدّســات ما توهین کرد؟ حاضـران همه جواب دادند بلی. گفتم حالا که او از پذیرش حق

ابا دارد و از کار ز شتش د ست بر نمی دارد، دیگر چاره ای جز شکایت به مولا و آقایمان امام حـ سین علیه الـ سلام نداریم. من در حق او نفرین می کنم؛ شما هم آمین بگویید. با شد که خداوند متعال دعای مضطرین را مستجاب گرداند!

البته ذکر این نکته لازم اسـت که نفرین آخرین ابزار اسـت. و تا سـر حد امکان مبلّغ باید با سعه صدر با مردم برخورد کند. امّا من دیگر مضطر شده بودم و در غیر این صورت و بدون لطف خداوند و استجابت دعا ناچار به بازگشت به ایران بودم.

خدای بزرگ را به چندین نوع قسم دادم و بعد خدا را به حق اهل البیت علیهم السلام قسم دادم و نابودی هرچه سریع تر این مرد شرور را از درگاه او خواستم و حاضران آمین گفتند. بعد از مراسم تصمیم گرفتم اگر دعایم مستجاب نشود و از دست این مرد نجات پیدا نکنم، فردای آن روز هر طور شده شهر شرور را به مقـصد ایران ترک کنم ولی لطف و احـسان خداوند شامل حالمان شد و در ساعت دوازده شب به من اطلاع دادند که آن فرد فحّاش به جهنّم واصل شده است. پس از شنیدن این خبر دو رکعت نماز گزاردم و خداوند را شکر کردم. جریان مرگ او چنین بود که بعدازظهر عاشـورا میهمانی مفصـلی ترتیب می دهد و تعدادی از افراد عیّاش و اراذل و اوباش را جهت صرف شام دعوت می کند و شام مفصّلی همراه با مشروبات الکلی رنگارنگ آماده می کند ولی میهمانان از خوردن مشروبات الکلی به خاطر روز عاشــورا ابا می کنند و او اصــرار زیادی می کند ولی آن ها نمی پذیرند. در نتیجه عـصبانی شده و همه ی مـشروبات الکلی موجود را می خورد و بعد از لحظاتی همان جا به شدّت می ترکد و به جهنّم واصل می شود.

این واقعه یک حادثه ی طبیعی نبود بلکه یک نصــرت الهی بود که موجب هدایت خیل عظیمی از گناهکاران و مشروب خواران محل شد و تعداد زیادی از آن ها پس از این واقعه به مـسجد رو آوردند. آن ها با اهدای فرش و ا شیاء دیگر به مـسجد برائت و انزجار خویش را از این نوع اعمال ابراز دا شتند. مردم گروه گروه به مـسجد می آمدند. طلب دعای خیر و

سلامتی برای خویش می کردند.
آن ها اعلام می داشتند که اگر مشروب هم می خوریم، با مسجد کاری نداریم و احترام آن را نگه می داریم و شما هم با ما کاری نداشته باشید![579]
حضرت آیهٔ الله العظمی حاج شیخ محمدتقی بهجت برای جمعی از سروران روحانی که در میان آنان برخی از مدرسین عالی مقام همانند حضرت آیهٔ الله محفوظی حضور داشتند داستان زیر را بیان فرمودند:
«یکی از نوکران واقعی و با اخلاص حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام مرحوم نظام رشتی واعظ شهیر تهران بود که هنوز مردم تهران روضه های سوزناك و ناله های حزن انگیزش را به یاد دارند . او قادر بود با گفتن کلمه «یا حسین » شور و ولوله ای عجیب در جمعیت ایجاد نماید، بر خلاف خطباء و وعاظ در ابتدای منبر خطبه نمی خواند بلکه بعد از بردن نام مقدس خداوند، جمله «السلام علیك یا ابا عبدالله » را با چشم گریان و دل بریان و آه سوزان برای حضار بیان می فرمود و کمتر کسی بود که منقلب نشود .
او و منبرهایش مورد توجه خاص و عنایت ویژه حضرت ولی عصرعلیه السلام بوده است .
سالی مردم خطه خرا سان این مرد الهی را دعوت کردند، او در شهرهای مختلف خرا سان منبرهای آتشین و با حالی تحویل داد؛ از مشهد مقدس گرفته تا سبزوار و نیشابور و کاشمر و تربت حیدریه منبرهای فراوانی رفت و آوازه روضه هایش به گوش مردم تربت جام رسید . نظام رحمه الله به قصد تبلیغ در تربت جام عازم آن شهر گردید، یکی دو ساعت از شب گذشته در ورودی شهر پیاده شد، بعضی از اشرار به طمع ربودن چمدان شیخ، با زبانی چرب و نرم بعد از طی مسافتی او را وارد منزلی کرده و از او درباره منابر شهرهای یاد شده استفسار کردند . مرحوم نظام از ماهیت این افراد آگاهی نداشت و در مورد اینکه آنها چه کسانی هستند و چه سابقه آشنائی با او داشته و چگونه از منبر رفتن او در شهرها مطلع

---

[579] مجله مبلغان

هستند غفلت داشت . از او پذیرائی مفصلی شد و او که پیرمردی بود با گذشتن نیمی از شب کاملا خسته شده و برای استراحت راهی رختخواب شد . میزبانان به ظاهر برای او رختخواب پهن می کردند تا او استراحت کند و آنان ورود نظام را به اهالی خبر دهند . آنان نظام را در اطاق تنها گذاشته و رفتند، او بر اثر شدت خستگی و کوفتگی راه، وارد رختخواب گردید تا استراحت نماید اما ناگهان توهمات و خیالات او را فرا گرفت و مانند کسی که احساس شری کند خواب از چشمانش پرید، از رختخواب بلند شد و آهسته به پشت در آمد . از اطاق مجاور صدای ضعیفی شنید که افراد میزبان (اشرار) به همدیگر می گفتند: «خوب شکاری نصیبمان شده، بیچاره شیخ با پای خودش به مهلکه افتاده است.» آنها مشغول تیز کردن کاردی بودند که نظام صدای تیز کردن آن را نیز شنید . حالا دیگر نظام یقین دارد که کارش ساخته است، او در میان رختخواب به حضرت سید الشهداء متوسل می شود و می گوید:
«آقا جان تو می دانی که نظام یک عمر است نوکری تو را کرده و حالا یک لحظه توقع آقایی تو را دارد تا نوکرت از بین نرود.»
بعد از این توسل، در آن شرایط بحرانی ناگهان زلزله ای عجیب رخ می دهد و اطاق و سقف شروع به لرزیدن می کند، نظام فورا بیرون آمده و با دیدن منظره هولناک خراب شدن خانه ها و شنیدن صدای مهیب آن از هوش می رود . او زمانی به هوش می آید که آفتاب همه جا را روشن نموده است . وقتی چشم می گشاید در اطراف خود چیزی جز تل خاک و ویرانی نمی بیند و مشاهده می کند که میزبانان خائن او در زیر خروارها خاک مدفون شده اند . او از رفتن به شهر منصرف شده و به طرف تربت حیدریه حرکت می کند، پس از طی مسافتی بر اثر شدت گرما و تشنگی و گرسنگی و در حالی که هیچ رمقی نداشت به زمین می افتد به حدی که قدرت برخاستن ندارد، ناگهان صدای پای اسبی به گوشش می رسد، شخصی از اسب پیاده شده و می گوید: «نظام تو هستی!؟» صاحب اسب

مقداری آب گوارا به او می دهد و او را سوار بر اسب می کند و با خود می برد . بعد از طی مسافتی کوتاه، نظام را در شهر نیشابور و دم در منزل حاکم نیشابور پیاده می کند و نامه ای بدست او می دهد تا به حاکم تحویل دهد . وقتی حاکم نامه را مشاهده می کند، می گوید: نظام تو هستی؟ با چه وسیله ای آمدی و لباسهایت کجاست؟ نظام برمی گردد ولی اثری از اسب سوار نمی بیند . حاکم که نظام را قبلا با عمامه و قبا و عبا دیده بود، در مورد اینکه این فرد همان نظام باشد تردید می کند چون نظام در این ساعت آن لباسها را ندارد، ولی پس از اطمینان دستور می دهد برای نظام لباس روحانیت تهیه کنند . نظام به منبر می رود و جریان عنایت امام حسین علیه السلام را تعریف می کند .
بیان این واقعه انقلابی در مردم به وجود می آورد و موجب بی هوشی حاکم و شماری از موءمنین می شود . بعد از آن جریان نظام مورد عنایت ویژه حاکم نیشابور قرار می گیرد . وقتی از حاکم درباره محتوای نامه سوءال می کنند، می گوید: نامه با خط سبز نوشته شده و حاوی پیام ثامن الحجج علیه السلام است و به من دستور داده که از نظام دلجویی و تفقد کنم.»

مورخ مخلص محمد شریف رازی می نویسد:

«به خوبی به خاطر دارم در سال 1359 قمری نظام رشتی در منزل مرحوم حضرت آیةالله العظمی آقای حاج شیخ مرتضی آشتیانی در شهر ری منبر رفتند و با ضعف و پیری و کسالت چنان مردم را منقلب نمود و شور عجیبی ایجاد کرد که جمعی از هوش رفتند و بر زمین افتادند و مرحوم آیةالله آشتیانی به حال اغما و بیهوشی افتاد . هنوز مردم تهران و حومه منبرهای آتشین و روضه های سوزناک و جانسوز او را از خاطر نبرده اند.» [580]

---

[580] اختران فروزان ری و طهران، محمدشریف رازی، ص 285

حاج شیخ حسین انصاریان واعظ شهیر تهران فرمودند: نظام رشتی رحمه الله در میان مبلغان یک مبلغ نمونه و در میان نوکران یک نوکر واقعی و با اخلاص بود که قطعا نظیر نداشته است . او در تهران، خیابان ری کوچه دادار منزل استیجاری داشت، . . . روزی صاحب خانه او مرا دعوت کرد و به منزلش برد و گفت: «این اطاقی است که نظام در آن زندگی می کرده است و در آن گوشه اطاق نیز جان داده است . من در آخرین لحظات مرگش بودم . ساعت ده صبح دخترش را صدا زد و گفت: آفتابه و لگن بیاور که می خواهم وضو بسازم، دخترش گفت: آقا جان الآن که موقع نماز نیست . فرمود: می دانم ولی وقت ملاقات با خداست . وضو گرفت، روی تخت خوابیده بود اما چشمان او به درب اطاق دوخته بود و مرتب چیزی را زمزمه می کرد و انتظار کسی را می کشید . یک دفعه گفت: «حسین جان خوش آمدی.» به دخترش گفت او را بلند کند، وقتی او را بلند کردیم، به صورت ایستاده بلند شد و در حالی که تبسم بر لب داشت و شادمانی در چهره اش نمایان بود دست راست خود را به زحمت به روی سینه اش گذاشت و جمله «السلام علیک یا ابا عبدالله » را بر زبان جاری ساخت و افتاد و روحش به ارواح طیبه انبیا و اولیای الهی ملحق شد . »[۵۸۱]

شیخ ابراهیم گفت : یک شب خواب دیدم ، منبری‌ها جمع شده‌اند که بروند نزد حضرت سید الشهدا علیه‌السلام و جرأت نمی کنند : دیدم شیخی آمد که برود پیش حضرت . منبری‌ها نیازهایشان را مطرح کردند ، تا شیخ به امام بگوید ، یکی گفت به آقا بگو : دعا

[581] پای درس علماء

کند که زن خوبی گیرم بیاید ، زیرا زن خوبی ندارم یکی گفت : به آقا بگو : من برای شما روضه می‌خوانم ، ولی مردم چون صدایم خوب نیست می‌خندند . به حضرت بگو : دعا بکنند که صدایم خوب شود . دیگری گفت : من قرض دارم . به آقا بگو دعا کند که بتوانم قرضهایم را بپردازم . شیخ رفت پیش امام و بعد از چند لحظه‌ای برگشت . شیخ گفت : امام نسبت به آن کسی که زن بدی دارد و تقاضای آن دارد که زن خوبی نصیبش شود ، فرمود : قسمت او همین است . امام نسبت به آن کس که قرض دارد و تقاضای ادای دینش را داشت فرمود ، قرض او ادا شد ، امام ، مسبت به آن کس که صدای بدی دارد و تقاضا دارد که صدایش خوب بشود ، فرمود : اگر برای من روضه می‌خواند من همین صدا را دوست دارم اگر برای غیر من می‌خواند ، لازم ندارم . واقعا همین طور است . ائمه علیهم‌السلام علم را پاک و با اخلاص می‌خواهند.[582]

حضرت امام را کسی ندیده است که ذکر مصیبت امام حسین علیه‌السلام و یا حضرت زهرا علیهاالسلام و دیگر ائمه معصومین علیهم‌السلام را بشنود و گریه نکند . یکروز به مناسبت یکی از وفیات ائمه علیهم‌السلام چند نفری به عنوان خواندن دعای توسل به اطاق امام رفتیم . همه رو به قبله نشستند و شروع به دعا کردند . بعد از شروع ، امام وارد شدند و در صف نشستند و همراه با همه دعا خواندند . در اثنای دعای توسل یکی از آقایان ذکر مصیبت مختصری خواند . با آنکه ذاکر ، روضه خوان ماهری نبود و با حضور امام دست پاچه شده بود و صدایش هم مرتعش و بریده بریده بود همینکه شروع به روضه کرد با آنکه مطلب حساسی را بیان نکرده بود ، امام چنان به گریه افتادند که شانه هایشان به شدت تکان می‌خورد.[583]

---

[582] مردان علم در میدان عمل

[583] پابه پای آفتاب : ج 2 ، ص 322

شهید سید مصطفی خمینی به تهجّد و سرخیزی ، زیارت ، عبادت ، پیاده رفتن به کربلا و ادعیه سخت اهتمام داشت . در تمام مدتی که در نجف اشرف می‌زیست ، در ایام زیارتی مانند عاشورا ، اربعین ، 13 رجب ، نیمه شعبان ، ماه ذیحجه و . . . پیوسته پیاده به کربلا می‌رفت و با آنکه پیمودن بیش از صد کیلومتر راه نجف و کربلا ، بطور پیاده ، دشواریهائی برای او بوجود می‌آورد و گاهی پای او آماس می‌کرد ، این برنامه را ترک نمی‌فرمود . در دهه آخر ماه رمضان در مسجد کوفه به اعتکاف می‌نشستند و زیارت عاشورا را زیاد می‌خواند . گفته شد که در شب شهادت خویش ، سرگرم خواندن زیارت عاشورا بوده که به شهادت رسیده است[۵۸۴]

ایه الله العظمی سید محمدرضا گلپایگانی

علاقه ایشان به آستان مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام به حدی بود که عصر عاشورا بستگان را پیرامون خویش جمع می‌کردند و شخصاً روضه می‌خواندند ، و این سیره ایشان تا آخر عمر شریفشان ترک نشد و تا محرم سال 1414 ه .ق این عمل را انجام می‌دادند . و خودشان در این باره می‌فرمودند :

می‌خواهم نامم در زمره روضه خوانهای سیدالشهداء علیه‌السلام ثبت شود .[۵۸۵]

-348

مرحوم شیخ رمضان علی قوچانی از علمای معروف و ائمه جماعت مسجد گوهرشاد بودند ایشان مریض و مشرف به مرگ شدند. جمعی از اقوام و دوستان و آشنایان برای تشییع جنازه ایشان آمدند.

---

[584] پای درس علماء

[585] پای درس علماء

ناگهان می بینند که ایشان حرکت کرده و چشم ها را باز می کند و با صدای ضعیف همه را فرا می خواند و می گوید می خواهم برایتان روضه بخوانم همه تعجب کردند چون ایشان منبریِ روضه خوان نبودند.

فرمودند همین الان صحرای محشر را دیدم و هاتفی با صدای بلند اعلام کردند که حاج رمضان علی قوچانی اهل بهشت است، به سوی بهشت برود، من دیدم دری به سوی بهشت باز است و جماعتی بسیار در صف طولانی ایستاده که به نوبت بروند. گفتند صف علما می باشد و در اواخر صف بودم دیدم تا نوبت به من برسد، هلاک می شوم، به عقب نگاه کردم دیدم درِ دیگر به سوی بهشت باز است، ولی این در خلوت است به خود گفتم من که اهل بهشتم از این در نشد از آن در می روم، سپس سوی آن در رفتم دیدم دربان جلوی من را گرفت و گفت نمی شود این در مخصوص اهل منبر و روضه خوان های امام حسین (علیه السّلام) است. تو که روضه خوان نیستی،

متحیر بودم دیدم حاجی میرزا عربی خوان معروف به ناظم سوار بر اسب از بهشت بیرون آمد جلوی در سلام کردم و گفتم مرا کمک کن و به بهشت ببر گفت نمی توانم چون این در مخصوص روضه خوان های حسین است اصرار کردم گفت یک راه دارد، تو روضه بخوانی و من مستمع شوم شاید بتوانم به این وسیله تو را ببرم، آن گاه پیاده شد و نشست و من برای او روضه خواندم، پس برای شما هم روضه می خوانم چند کلمه ای روضه خواند و از دنیا رفت.[586]

-349

از مرحوم آیت الله العظمی بهجت نقل شده است که فرمودند:

مرحوم علامه دربندی در حرم کربلا، خطاب به امام حسین (علیه السّلام) عرض کرد: به حق مادرت زهرا (سلام الله علیها)، شمر را شفاعت مکن !

از ایشان پرسیدند: مگر حضرت از شمر هم شفاعت می کند؟

جواب داد: امکان دارد، زیرا این ها مظهر رحمت پروردگارند.[587]

---

[586] گنجینه دانشمندان ج 9 ص 263 / معجزات و کرامات امام حسین (علیه السّلام) ص 309

[587] آیه ی حقیقت، ص 505، در محضر آیت الله العظمی بهجت، ج 1، ص 128

-350

بر این خاک امام زمان (عج) سه تا سلام در زیارت ناحیه می دهد:

السلام علی ساکن تربت الزاکیه

السلام علی من جعل شفاء فی تربته

السلام علی خدا التریب و شیب الخضیب

می گفت کربلا بودم یه پیرمرد 70 ساله خیابون پشت قبله، تو کوچه پس کوچه ها مهر فروشی داشت، دیدم اهل دله، رفتم دیدنش، یه سؤال ازش کردم، گفتم این همه ساله دارند تربت کربلا درست می کنند مگه این خاک چقدر است، چرا تمام نمی شود، پیرمرد گفت: من بچه ی کربلام، 70 ساله دارم تو کربلا زندگی می کنم، هر سال سه بار این شهر گرد و غبار عجیبی می آد، یکی دو روز اینقدر زیاد است که همه جا رو خاک می گیره، عبارت او این طور بود سالی سه بار خدا خاک کربلا را از آسمون می فرسته ... .[588]

-351

اولین بار است که آقا ابی عبدالله روزه گرفته، فاطمه (سلام الله علیها) فرستاد دنبال آقا رسول الله (ص) بابا جان ! یا رسول الله اولین بار است حسین (علیه السّلام) روزه گرفته، افطار قدم رنجه کنید، خدمت شما باشیم، همه کنار سفره ی افطار حسین جمعند، وقت افطار که شد، آب مقابل حسین (علیه السّلام) گذاشتند، وقتی خواست افطار کند یک نگاه به صورت جدش رسول الله (ص) کرد، یا جدّاه، به من چه می دهی افطار کنم؟

---

588 گلواژه های روضه

یک نگاه به صورت قشنگ حسین (علیه السّلام) کرد، فرمود: نصف عبادت های من برای آن هایی که تو را دوست دارند، امیرالمؤمنین (علیه السّلام) فرمود: حسین جان افطار کن، بابا جان به من چه می دهی افطار کنم؟ امیرالمؤمنین فرمود: نصف عبادت های من برای آن هایی که تو را دوست دارند.

(فردای قیامت یک وقت به پرونده ی اعمالت نگاه می کنی عبادت های علی را می بینی)

حضرت فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: پسرم افطار کن، مادر به من چه می دهی افطار کنم؟ نصف عبادت های من برای آن هایی که برای تو گریه می کنند (ثواب یکی از آن نمازهای شب نشسته حضرت زهرا (سلام الله علیها) برای همه ما بس است، ثواب یکی از آن تازیانه هایی که در راه ولایت خورد برای مغفرت ما در روز قیامت بس است)

امام حسن (علیه السّلام) فرمود: داداش افطار کن، برادر جان شما به من چه می دهی؟ فرمود: فردای قیامت خودم بر در بهشت می ایستم و یک یک محبّانت را وارد بهشت می کنم، وقتی همه ی آنها وارد بهشت شدند، بعد خودم وارد می شوم.[۵۸۹]

-352

:« به شیخ کاظم سبتی» بگو: چرا این مصیبت را نمی خوانی؟

عالم بزرگوار «شیخ کاظم سبتی» می گفت : یکی از علمای بزرگ و معروف، نزد من آمد و فرمود: من از طرف «آقا حضرت عباس(ع)» برای شما پیغامی آورده ام. گفتم: بفرمایید چه پیغامی است؟ من در خدمت شما هستم. فرمود : من در عالم رؤیا به محضر مقدس و با سعادت «حضرت ابوالفضل(ع)» مشرف شدم، حضرت به من فرمود :« به شیخ کاظم سبتی» بگو: چرا این مصیبت را نمی خوانی؟ از این به بعد این مصیبت را هم بخوان، و آن این است که «هر وقت سواری از پشتِ اسب به زمین می افتد، در وقت افتادن، دست های خود را سپر قرار می‌دهد ودست هایش را اول به زمین می رساند تا وقت افتادن، دست حایل شود وسوارکار با صورت به زمین نیفتد. چه حالی خواهد داشت آن کسی که سینه اش مورد هدف تیرها قرار گرفته باشد و دست هایش را هم بریده و با گرز آهنین برسرش زده باشند وامیدش نیز از رساندن آب به خیام حرم قطع شده باشد و با صورت به زمین افتد».[590]

---

[589] کبریت احمر مرحوم بیرجندی

[590] به نقل از کرامات العباسیة.

دادی دو دست و دست دوعالم به سوی توست ساقی تویی و باده ی ما ازسبوی توست

ای ماه هاشمی لقب و پورِ بو تراب داروی درد ما به خدا خاک کوی توست

ای یادگار و زاده ی مشکل گشا علی(ع) هردل شکسته در طلب و جست وجوی توست

باب حوایج همه ی خلق عالمی درجمع عاشقان همه جا گفت و گوی توست

353- محبت به حضرت ابوالفضل(ع)

در ایام بیماری «علامه ی امینی(ع)» - صاحب کتاب شریف الغدیر- فردی برای عیادت به منزل موقت ایشان در تهران رفت. علامه، سخت بیمار و به پشت خوابیده بود. آن فرد درضمن حرف هایش گفت: آقا! مثلاً اگر انسان به «حضرت عباس(ع)»، علاقه و محبت نداشته باشد به کجای ایمان او صدمه می خورد؟! «علامه ی امینی» متغیر شده و با آن حالت نقاهت، نشست و فرمود :« به حضرت ابوالفضل(ع) که سهل است، اگر به بند کفش من- که نوکری از نوکران حضرت ابوالفضل(ع) هستم، از این جهت نوکرم- علاقه نداشته باشد ، والله به رو در آتش خواهد افتاد».[591]

354-

یک سال اربعین با دوستان از نجف پیاده به کربلا آمدیم. به حرم آقا سیداشهداء (ع) که رسیدیم،دیدم یک پیرزن عرب دارد ناله می کند. گوش دادم ببینم چه می گوید؟ دیدم این پیرزن می گوید: امام حسین (ع) من بچه هایم را رها کرده ام و اینجا آمده ام؛ شوهرم را هم رها کرده ام آمده ام؛خانه و زندگی و گوسفندهایم را هم گذاشته ام و آمده ام سال اولی هم نیست که می آیم بلکه هر سال دارم می آیم. می دانی چرا می آیم. حسین جان! من این همه می آیم تا تو هم لحظه مرگ بیایی.

---

[591] معادشناسی، ج۷،ص۸۳.

امام حسین! این مردم هم صبح جمعه می گویند: این همه می آییم که تو هم بیایی. حسین! حسین!حسین جان! این همه می آیم که تو هم بیایی.

خدا نظام رشتی را بیامرزد. از منبریهای آقا شناس و ارباب شناس بود،مولا شناس بود. نوکر سید الشهدا(ع) بود. گفتند: نظام رشتی وقت مردنش از بستر احتضار بلند شد و نشست. طبع شعری هم داشت. یک وقت دیدند خطاب به ابی عبدالله(ع) کرد:

به هنگام پیری مرانم زپیش　　　　که صرف تو کردم جوانی خویش

حسین جان! وقتی جوان بودم در خانه ات بودم. حسین! حالا که پیر شده ام می خواهی بیرونم کنی؟ حسین!حسین! این موی سر و صورت را در خانه ات سفید کرده ام. حسین! یک عمری گفتم: حسین! حالا کجا بروم؟

به هنگام پیری مرانم زپیش　　　　که صرف تو کردم جوانی خویش[592]

-355

نقل می کنند : در کشور بحرین ، زنی تنها یک فرزند داشت ، نامش محمد بود . تمام امید مادر بود . خیلی به این پسر علاقه مند بود ، اتفاقاً پسر از دنیا رفت ، مادر داغ دیده روزها می آمد کنار قبرش ، گریه و ناله می کرد .

اما یک روز هنگام رفتن به قبرستان ، یاد مصائب امام حسین افتاد به خودش گفت : غم و اندوه من ، مقابل مصائب حسین ناچیز است . آخر وقتی پسرم از دنیا رفت بدنش سالم بود ، تشنه لب نبود ، مردم کمک کردند ، غسل دادند ، کفن و تشییع نمودند .

---

592 گلواژه روضه

اما عزیزان فاطمه را کربلا با لب تشنه کنار شط فرات شهید کردند ، وقایع کربلا را به یاد می آورد گریه می کرد ، تا رسید به قبرستان ، دید قبرستان خالی است ،فقط یک زن نزدیک قبر قرزندش نشسته ، گریه می کند ، خانم شما برای چه کسی گریه می کنید ؟

زن در جواب گفت : برای پسر تو گریه می کنم ، داغ مادر (محمد)تازه شد با گریه گفت : چرا برای فرزند من گریه می کنی ؟

در جوابش گفت : شما برای فرزندان من گریه می کردی من هم برای فرزن تو گریه می کنم [593]

356-

آیت الله اراکی (ره) فرمودند:

شبی خواب امیرکبیر را دیدم، جایگاهی متفاوت و رفیع داشت.

پرسیدم چون شهیدی و مظلوم کشته شدی این مرتبت نصیبت گردید؟

با لبخند گفت: خیر.

سؤال کردم چون چندین فرقه ضاله را نابود کردی؟

---

[593] حکایاتی از عنایات حسینی ، ص 76 ، ره توشه راهیان نور ، ص 358 ، محرم 1378 .

گفت: نه

با تعجب پرسیدم: پس راز این مقام چیست؟

!جواب داد: هدیه ی مولایم حسین (ع) است

گفتم چطور؟

:با اشک گفت

آنگاه که رگ دو دستم را در حمام فین کاشان زدند، چون خون از بدنم میرفت تشنگی بر من غلبه کرد. سر .چرخاندم تا بگویم قدری آبم دهید

ناگهان به خود گفتم میرزا تقی خان! ۲ تا رگ بریدند اینهمه تشنگی! پس چه کشید پسر فاطمه؟ او که از سر تا به پایش زخم شمشیر و نیزه و تیر بود! از عطش حسین حیا کردم، لب به آب خواستن باز نکردم و اشک در دیدگانم .جمع شد

:آن لحظه که صورتم بر خاک گذاشتند امام حسین (علیه السلام) آمد و فرمود

!به یاد تشنگی ما ادب کردی و اشک ریختی؛ آب ننوشیدی. این هدیه ما در برزخ. باشد تا در قیامت جبران کنیم

.همیشه برایم سوال بود که امیرکبیر که در کاشان به شهادت رسید چگونه با امکانات آن زمان مزارش در کربلاست

جواب، عشق به مولایش امام حسین (علیه السلام) بود[۵۹۴]

-357

حضرت حاج آقا (محمد خبازی) معروف به (مولانا) فرمود: یکی از این سالها که کربلا رفتم ایام عاشورا و تاسوعا بود. (عربها عادتشان این است که ایام عاشورا در کربلا عزاداری کنند و از نجف هم برای شرکت در عزا به کربلا می آیند، ولی آنان در موقع 28 صفر در نجف عزاداری می کنند و از کربلا هم برای عزاداری به نجف می روند.)

---

594 آخرین گفتارها

صبح بیست و هفتم صفر از نجف به کربلا آمدم و چون خسته شده بودم به حسینیه رفتم و در آنجا خوابیدم ، بعد از ظهر که به زیارت (حضرت اباالفضل (ع)) و (زیارت امام حسین (ع)) مشرف شدم ، دیدم خلوت است حتی خدام هم نیستند و مردم کم رفت و آمد می کنند، گفتم : پس مردم کجا رفتند. گفتند: (امشب شب بیست هشتم صفر است اکثر مردم از کربلا به نجف می روند و در عزاداری (پیغمبر (ص) و امام حسن (ع)) شرکت می کنند)

من خیلی ناراحت شدم ، به حرم حضرت اباالفضل (ع) آمدم و عرض کردم : (آقا من از عادت عربها خبر نداشتم و) به کربلا آمده ام ، یک وسیله ای جور کنی تا به نجف برگردم

آمدم سر جاده ایستادم ولی هر چه ایستادم وسیله ای نیامد، دوباره به حرم آمدم و به حضرت گفتم : آقا من می خواهم به نجف بروم ، باز به اول جاده برگشتم ولی از وسیله نقلیه خبری نبود. بار سوم آمدم سر جاده ایستادم ، دیدم .یک فولکس واگن کرمی رنگ جلوی پای من ترمز کرد

. گفت : محمد آقا، گفتم بله ، گفت نجف می آیی

.گفتم : بله گفت : تَفَضَّلْ، یعنی : بفرمائید بالا

.من عقب فولکس سوار شدم ، راننده مرد عرب متشخصی بود که چپی و عقالی بر روی سرش بود

!از آینه ماشین گریه کردن او را دیدم ، از او پرسیدم : حاجی قضیه چیه ؟ چرا گریه می کنی ؟

. گفت : نجف بشما می گویم

آمدیم نجف ، دَرِ یک مسافرخانه نگه داشت ، و مسافرخانچی را که آشنایش بود صدا زد و گفت : این محمد آقا .چند روزی که اینجاست مهمان ماست و هر چه خرجش شد از ایشان چیزی نگیر

بعد به من آدرس داد که هر وقت کربلا آمدی به این آدرس به خانه ما بیا. گفتم : اسم شما چیست ؟ گفت : من . (سید تقی موسوی) هستم . گفتم : از کجا می دانستی که من می خواهم به نجف بیایم

. گفت : بعداً برایت به طور کامل تعریف می کنم اما اکنون به تو می گویم

من عیالی داشتم که سر زائیدن رفت ، بچه اش که دختر بود زنده ماند، من دختر بچه را با مشکلات بزرگش کردم ، یکی دو سال بعد عیال دیگری گرفتم ، مدتی با آن زندگی کردم ، و این روزها پا به ماه بود، من دیدم که ناراحت

است و دکتر دم دست نداشتم ، به زن همسایه مان گفتم : برو خانه ما که زنم حالش خوب نیست و خودم به حرم (حضرت اباالفضل (ع)) آمدم و گفتم : آقا من دیگه نمی توانم ، اگر این زن هم از دستم برود زندگیم از هم می پاشد، من نمی دانم ، و با دل شکسته و گریه زیاد به خانه آمدم .

دیدم عیالم دو قلو بچه دار شده و به من گفت : برو دم جاده نجف ، یک نفر بنام محمد آقاست او را به نجف برسان و بازگرد.

گفتم : محمد آقا کیست ؟

گفت : من در حال درد بودم و حالم غیر عادی شد در این هنگام (حضرت اباالفضل (ع)) را دیدم . فرمودند: (ناراحت نباش خدا دو فرزند دختر به شما عنایت می کند).

به شوهرت بگو: این زائر ما را به نجف ببرد.) خلاصه من مامور بودم شما را به نجف بیاورم .

من بعد از زیارت به کربلا آمدم ، منزل ایشان رفتم ، دیدم دو دختر دوقلوی او و عیالش بحمدالله همه صحیح و سالم هستند واز من پذیرائی گرمی کردند بخاطر آنکه زائر (حضرت قمر بنی هاشم (ع)) بودم ....[595]

358- شیخ ابراهیم گفت : یک شب خواب دیدم ، منبری‌ها جمع شده‌اند که بروند نزد حضرت سید الشهدا علیه‌السلام و جرأت نمی‌کنند : دیدم شیخی آمد که برود پیش حضرت . منبری‌ها نیازهایشان را مطرح کردند ، تا شیخ به امام بگوید ، یکی گفت به آقا بگو : دعا کند که زن خوبی گیرم بیاید ، زیرا زن خوبی ندارم یکی گفت : به آقا بگو : من برای شما روضه می‌خوانم ، ولی مردم چون صدایم خوب نیست می‌خندند . به حضرت بگو : دعا بکنند که صدایم خوب شود . دیگری گفت : من قرض دارم . به آقا بگو دعا کند که بتوانم قرضهایم را بپردازم . شیخ رفت پیش امام و بعد از چند لحظه‌ای برگشت . شیخ گفت : امام نسبت به آن کسی که زن بدی دارد و تقاضای آن دارد که زن خوبی نصیبش شود ، فرمود : قسمت او همین است . امام نسبت به آن کس که قرض دارد و تقاضای ادای دینش را داشت فرمود ، قرض او ادا شد ، امام ، نسبت به آن کس که صدای بدی دارد و تقاضا دارد که

---

[595] کرامات العباسیه

صدایش خوب بشود ، فرمود : اگر برای من روضه می‌خواند من همین صدا را دوست دارم اگر برای غیر من می‌خواند ، لازم ندارم . واقعا همین طور است . ائمه علیهم‌السلام علم را پاک و با اخلاص می‌خواهند[1] .

-359

-360

وداع امام حسین (ع) با حضرت زینب(ع)

از روایات و گفتار مقتل نویسان استفاده می شود که امام حسین(ع) در روز عاشورا چندین وداع با چندنفر و گاهی با همه ی اهل بیت (ع) داشته است و زینب(ع) در مصیبت همه ی آن وداع ها از نزدیک، شاهد و ناظر بوده است، ولی آنچه را که نام حضرت زینب(ع) در آن آمده را یادآوری می کنیم: دروداع اوّل ، امام حسین(ع) همه ی بانوان و کودکان را جمع کرد و آنها را به صبر و استقامت امر نمود، تا این که به زینب(ع) فرمود :

«أخَیَّه! إبتینی بِثَوبٍ عَیتقٍ لا یَرغَبُ فِیهِ أحَدُ، أجعَلُهُ تَحتَ ثِیابی، لِئَلّا اُجَرَّدَ بَعدَ قَتلی؛ خواهرجانم! جامه ی کهنه و بی ارزشی به من بده تا درزیر لباس های خود، آن را بپوشم تا دشمنان (از روی طمع) آن را از بدنم بیرون نیاورند و مرا پس از کشتن، برهنه نسازند». سرانجام جامه ی کهنه ای را آوردند. امام آن را گفت و پاره پاره کرد و زیر لباسهایش پوشید.[596] درهمین وداع بود که امام (ع) ، علی اصغرش را طلبید تا با او وداع کند، سپس او را به میدان برد،تا برایش آب بگیرد ، که بر اثر اصابت تیر دشمن، به شهادت رسید.[597] در وداع دیگر، امام حسین(ع) دختران و خواهرانش؛ سکینه، فاطمه، زینب و امّ کلثوم را به نام، صدا کرد و فرمود :« آخرین سلامم بر شما باد، این دیدار، آخرین دیدار است و اندوه جانکاه نزدیک

---

596 لهوف، سیّد بن طاووس، ص۱۲۴.

597 بحارالانوار، ج۴۵، ص۴۶.

شده است». آنگاه امام (ع) سخت گریه کرد، زینب (ع) عرض کرد : « برادرم! خدا چشمت را نگریاند چرا گریه می کنی»؟ امام حسین (ع) فرمود: «كَيفَ لا أبكى و عَمّا قَليلٍ تُساقونَ بَينَ العُدى؛ چگونه گریه نکن با این که شما را به زودی به اسیری در میان دشمنان خواهند برند». زینب(ع) همراه بانوان حرم فریاد می زند:

«الوداعُ، الوداعُ، الفراقُ، الفراق؛ اکنون هنگام وداع و جدایی است».[598]

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران　　کز سنگ، ناله خیزد اندر وداع یاران

-361

قربان حسین گشته قربانی دوست　　گردید تمام هستی فانی دوست

جان داد و سر بریده اش بر سر نی　　پیمود ره و کرد ثنا خوانی دوست

منزل به منزل طی طریق می کنید این قافله ، تا رسیدند دروازۀ کوفه ، همه کوفیان هلهله می کنند ، همه شادمانند ، اما عزیزان پیغمبر همه داغدار ، شماتت و تهمت و تهمت مردم دل اهل بیت را بیشتر خون می کند . می گویند اینها خارجی اند . اما سر بریده شروع می کند به قرآن خواندن (أُم حَسِبتَ أَنَّ الكَهفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِن آيا تِنا عَجَباً)[599]

مردم اینها خاندان پیغمبرند . این سر بریده ای که قرآن می خواند سر حسین ، ناگهان زینب به سخن آمد . صدا زد ای هلال یک شبه زینب ،عزیز برادر ، هر چه با تو تکلم می کنم جواب زینب نمی دهی

حسینم جواب این دختر کوچکت را بده . ببین چگونه خیره خیره به سر بریده ات نگاه می کند .

سر بریده عزیز زهرا

---

[598] تذکرة الشهداء، ص۳۰۷.

[599] سوره کهف / 9.

خولی به دستور عمر سعد ، سر بریده ابی عبدالله را به کوفه آورد به طرف قصر عبید الله بن زیاد رفت ، دید در قصر بسته شده ، نا نجیب سر بریده عزیز فاطمه را آورد خانه زیر طشتی قرار داد ، پنهان کرد [600]

همسر خولی می گوید : نیمه شب بیدار شدم آمدم صحن خانه ، دیدم نور آسمان به زمین می رسد ،

خدایا چه شده ؟ از همسرم (خولی) سئوال کردم نا نجیب این چیه زیر طشت پنهان کردی ؟

(آی دلهای آماده) گفت : این سر بریده عزیز زهرا حسین است همه صدا بزنید حسین .

ای سر پر خون ز کجا آمدی   این دل شب منزل ما آمدی

ای سر پر خون ز چه افسرده ای   هست گمانم که جوان مرده ای

گلشن روی تو عجب با صفاست   ای سر پر خون بدنت در کجاست

1 .

362–

مقایسه بلای پیامبران و بلای سیدالشهدا (علیهم السلام)

در وداع آخر، حضرت زینب کبری چون برادرش را تشنه و غریب و بی کس دید، عرض کرد: ای برادر، بلای تو شدیدتر است یا بلای انبیا؟

.امام حسین فرمودند: ای خواهر، از این سوال درگذر

.زینب کبری اصرار کرد که میخواهم بدانم

[600] نظری منفرد ، علی کربلا ، ص 401.

!سید مظلومان گریست و فرمود: ای خواهر

آدم صفیّ الله بعد از خروج از بهشت از فراق حوّا گریست، در حالی که حوّا را اَلَمی نبود (درد و رنجی نداشت)؛ اما عیال مرا بعد از کشته شدن من از خیمه-ها بیرون می-آورند و به اسیری می-برند.

نوح نجی الله، بدنش را سنگ باران کردند، جبرییل پر و بال خود را به بدن او مالید که اثر سنگ معلوم نباشد؛ اما بدن مرا بنی امیه تیرباران می-کنند و به همین اکتفا نمی-کنند، بلکه اسب بر بدن من بتازند.

ابراهیم خلیل الله را وقتی در آتش انداختند، آتش بر او گلستان شد و بدن خلیل را اذیت نرسانید. اما در همین روز با آتش تیر و نیزه و شمشیرهای بنی امیه بدن برادرت را پاره پاره کنند.

یونس پیغمبر را وقتی از شکم ماهی بیرون آوردند، درخت کدویی لب دریا سبز شد و به روی بدن او سایه انداخت و آفتاب بدن او را اذیت نکرد؛ اما بدن مرا بعد از شهادت، سه روز برهنه زیر آفتاب می-اندازند و کسی مرا غسل نمی-دهد و کفن نمی-کند.

یعقوب نبی، بعد از فراق یوسف و نابینا شدن، به وصل یوسف رسید و دیده-اش روشن شد و به تاج و تخت فرزندش رسید؛ اما من علی اکبرم را با بدن پاره پاره روی خاک گرم کربلا می-بینم.

قوم صالح پیغمبر وقتی خواستند ناقه را پی کنند، گذاشتند که با طفلش آب بیاشامد و بعد او را پی کردند؛ اما مرا و طفلم علی اصغر را تشنه شهید خواهند کرد.

اسماعیل ذبیح الله را برایش از بهشت گوسفندی جهت قربانی کردن فرستادند و او را ذبیح الله نامیدند؛ اما کسی برای من قربانی نمی-آورد.

جدم رسول خدا در جنگ احد، کفار قریش یک دندان او را شکستند؛ اما روزی می-آید که یزید (علیه اللعنهٔ) چوب بر این لب و دندان می می-زند.

پدرم علی را یک ضربت زدند؛ و مرا یکهزار و صد و پنجاه ضربت و زخم می-زنند.

برادرم حسن هنگام شهادت سرش در دامن من بود؛ اما سر من گاهی بر روی خاک، گاهی بر سر نیزه، گاهی بر روی درخت خرما آویخته می-شود.

زینب کبری عرض کرد: با این همه بلا ما را به که می-سپاری؟

.حضرت فرمود: به خدا که "نعم الوکیل" است

:پس زینب کبری ناله-ای زد و افتاد و گفت

[601].«لیتَ الموتُ اَعدَمَنِی الحیاةُ قَبلَكَ؛ کاش زینب پیش از تو مرده بود و این احوال را مشاهده نمی-کرد

حضرت رقیه (س) 363-

. کلمه رقیّه ، در اصل از ارتقاء به معنی صعود به طرف بالا و ترقّی است

این نام قبل از اسلام نیز وجود داشته ، مثلا نام یکی از دختران هاشم جد دوم پیامبر اکرم (ص) رقیّه بوده است ، که .عمه پدر رسول خدا رقیّه می شود

نخستین کسی که در اسلام ، این نام را داشت ، یکی از دختران رسول خدا (ص) از حضرت خدیجه است . پس از آن ، یکی از دختران امیرالمؤ منین علی(ع) نیز رقیه نام داشت ، که به همسری حضرت مسلم بن عقیل درآمد. در میان دختران امامان دیگر نیز چند نفر این نام را داشتند، از جمله یکی از دختران امام حسن مجتبی و دو نفر از .دختران امام موسی کاظم که به رقیّه و رقیّه صغری خوانده می شدند

اکثر محدّثان دو دختر به نامهای سکینه و فاطمه برای امام حسین ذکر کرده اند؛ اما علّامه ابن شهر آشوب ، و .محمّدبن جریر طبری شیعی ، سه دختر به نامهای سکینه ، فاطمه و زینب را برای آن حضرت برشمرده اند

در میان محدّثان قدیم ، تنها علی بن عیسی اربلی ـ صاحب کتاب کشف الغمّه (که این کتاب را در سال ۶۸۷ هـق تألیف کرده است) ـ به نقل از کمال الدین گفته است که امام حسین شش پسر و چهار دختر داشت ؛ ولی او نیز

---

[601] گریزهای مداحی صفحه 203 (به نقل از: انوار الشهادة صفحه 62)

هنگام شمارش دخترها، سه نفر به نامهای زینب ، سکینه و فاطمه را نام می برد و از چهارمی ذکری به میان نمی آورد. احتمال دارد که چهارمین دختر، همین رقیّه بوده باشد.

علامه حائری در کتاب معالی السبطین می نویسد: بعضی مانند محمّدبن طلحه شافعی ودیگران از علمای اهل تسنّن و شیعه می نویسند: امام حسین دارای ده فرزند، شش پسر و چهار دختر بوده است . سپس می نویسد: دختران او عبارتند از: سکینه ، فاطمه صغری ، فاطمه کبری ، و رقیّه (س)

آنگاه در ادامه می افزاید: رقیّه (س) سه سال و در برخی منابع پنج سال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد.

اما ذکر نشدن نام حضرت رقیّه در کتب حدیث قدیم هرگز دلیل نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام نخواهد بود، چنانکه عدم ثبت بسیاری از جزئیات ماجرای عاشورا و حوادث کربلا و پس از کربلا در مورد اسیران ، در کتابهای مربوطه ، دلیل آن نمی شود که بیش از آنچه درباره کربلا و حوادث اسارت آن نوشته شده وجود نداشته است .

پدر حضرت رقیّه

پدر بزرگوار حضرت رقیّه علیه السلام ، امام عظیم ، حسین بن علی معروفتر از آن است که نیاز به توصیف و معرّفی داشته باشد.

مادر حضرت رقیه

بر اساس نوشته‌های بعضی کتاب‌های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام)، امّ اسحاق است که پیش‌تر همسر امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن (علیه‌السلام) به عقد امام حسین (علیه‌السلام) درآمده است. مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام) از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار می‌آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است.

نام مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام) در بعضی کتاب ها، ام‌جعفر قضاعیّه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست. هم چنین نویسنده معالی السبطین، مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام) را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم پادشاه ایرانی، معرفی می کند که در حمله مسلمانان به ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسین (علیه‌السلام) درآمد و مادر گرامی حضرت امام سجاد (علیه‌السلام) نیز به شمار می آید.

این مطلب از نظر تاریخ نویسان معاصر پذیرفته نشده؛ زیرا ایشان هنگام تولد امام سجاد (علیه‌السلام) از دنیا رفته و تاریخ درگذشت او را ۲۳ سال پیش از واقعه کربلا، یعنی در سال ۳۷ ه. ق دانسته‌اند. از این رو، امکان ندارد او مادر کودکی باشد که در فاصله سه یا چهار سال پیش از حادثه کربلا به دنیا آمده باشد. این مسأله تنها در یک صورت .قابل حل می باشد که بگوییم شاه زنان کسی غیر از شهربانو (مادر امام سجاد (علیه‌السلام)) است

سن حضرت رقیه علیه السلام

در کتاب وقایع الشهور و الایام نوشته علامه بیرجندی آمده است که، دختر کوچک امام حسین علیه السلام در روز . پنجم ماه صفر سال ۶۱ وفات کرد، چنانکه همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است

رقیه علیه السلام در عاشورا

در بعضی روایات آمده است : حضرت سکینه علیه السلام در روز عاشورا به خواهر سه ساله ای (که به احتمال قوی همان رقیه علیه السلام باشد) گفت : ((بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته بشود))

امام حسین علیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنگاه رقیه علیه السلام صدا زد: ((بابا! مانعت نمی شوم . صبر کن تا ترا ببینم)) امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید. در این هنگام آن نازدانه ندا در داد که : العطش العطش ، فان الظما قدا احرقنی بابا بسیار تشنه ام ، شدت تشنگی جگرم را آتش زده است . امام حسین علیه السلام به او فرمود ((کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم)) آنگاه امام حسین علیه السلام برخاست تا به سوی میدان برود، باز هم رقیه دامن پدر را گرفت و با گریه گفت : یا ابه این تمضی عنا؟ بابا جان کجامی روی ؟ چرا از ما بریده ای ؟ امام علیه السلام یک بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و .سپس با دلی پر خون از او جدا شد

آخرین دیدار امام حسین علیه السلام با حضرت رقیه علیه السلام

وداع امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با اهل بیت علیه السلام صحنه ای بسیار جانسوز بود، ولی آخرین صحنه :دلخراش و جگر سوز، وداع ایشان با دختری سه ساله بود که ذیلا می خوانید

هلال بن نافع ، که از سربازان دشمن بود، می گوید: من پیشاپیش صف ایستاده بودم . دیدم امام حسین علیه السلام ، پس از وداع با اهل بیت خود، به سوی میدان می آید در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون

آمد و با گامهای لرزان ، دوان دوان به دنبال امام حسین علیه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید. آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد: یا ابه ! انظر الی فانی عطشان .

بابا جان ، به من بنگر، من تشنه ام شنیدن این سخن کوتاه ولی جگر سوز از زبان کودکی تشنه کام ، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین علیه السلام نمک پاشیده باشند. سخن او آنچنان امام حسین علیه السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد. با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود:

الله یسقیک فانه وکیلی . دخترم ، می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند، زیرا او وکیل و پناهگاه من است .

هلال می گوید: پرسیدم ((این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین علیه السلام داشت ؟)) به من پاسخ دادند: او رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است . به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها ریختند، در درون خیمه ها مجموعا ۲۳ کودک از اهل بیت علیه السلام را یافتند.

به عمر سعد گزارش دادند که این ۲۳ کودک ، بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ هستند.

عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیه علیه السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد.

یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می روی ؟ حضرت رقیه علیه السلام فرمود: ((بابایم تشنه بود. می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم)) او گفت : آب را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند!

حضرت رقیه علیه السلام در حالیکه گریه می کرد، فرمود: پس من هم آب نمی آشامم

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که ، صالح بن عبدالله می گوید: موقعی که خیمه ها را آتش زدند و اهل بیت علیه السلام رو به فرار نهادند، دختری کوچک به نظرم آمد که گوشه جامه اش آتش گرفته ، سراسیمه می گریست و به اطراف می دوید و اشک می ریخت . مرا به حالت او رحم آمد. به نزد او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم . همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش بیشتر شد. گفتم : ای دختر، قصد آزارت ندارم . بناچار با ترس ایستاد. از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداری دادم .

یکمرتبه فرمود: ای مرد، لبهایم از شدت عطش کبود شده ، یک جرعه آب به من بده . از شنیدن این کلام رقتی تمام به من دست داده ظرفی پر از آب به او دادم . آب را گرفت و آهی کشید و آهسته رو به راه نهاد. پرسیدم :

عزم کجا داری ؟ فرمود: خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است . گفتم مترس ، زمان منع آب گذشت ، شما بنوشید گفت : ای مرد سوالی دارم ، بابایم حسین علیه السلام تشنه بود، آیا آبش دادند یا نه ! گفتم : ای دختر نه والله ، تا دم آخر می فرمود: (اسقونی شربه من الما) می فرمود: یک شربت آب به من بدهید، ولی کسی او را آبش نداد بلکه جوابش را هم ندادند.

وقتی که آن دختر این سخن را از من شنید، آب را نیاشامید، بعضی از بزرگان می گویند اسم او حضرت رقیه خاتون علیه السلام بوده است . کناره سجاده ، چشم به راه پدر بود از کتاب سرور المومنین نقل شده است : حضرت رقیه علیه السلام هر بار هنگام نماز، سجاده پدر را پهن می کرد، و آن حضرت بر روی آن نماز می خواند. ظهر عاشورا نیز، طبق عادت ، سجاده پدر را پهن کرد و به انتظار نشست . ولی پس از مدتی ، ناگهان دید شمر وارد خیمه شد.

رقیه علیه السلام به او گفت : آیا پدرم را ندیدی ؟ شمر بعد از آنکه آن کودک را در کنار سجاده ، چشم به راه پدر دید، به غلام خود گفت : این دختر را بزن . غلام به این دستور عمل نکرد. شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه در آمد.

کنار پیکر خونین پدر، در شب شام غریبان

در کتاب بحر الغرائب ، جلد ۲، قریب به این مضامین می نویسد: حارث که یکی از لشگریان یزید بود گفت : یزید دستور داد سه روز اهل بیت علیه السلام را در دم دروازه شام نگاه بدارند تا چراغانی شهر شام کامل شود.

حارث می گوید: شب اول من به شکل خواب بودم ، دیدم دختری کوچک بلند و نگاهی کرد. دید لشگر از خستگی راه خوابیده اند و کسی بیدار نیست ، اما فورا از ترسش بازنشست و باز بلند شد و چند قدم آمد به طرف سر امام حسین علیه السلام که بر درختی که نزدیک خرابه دم دروازه شام آویزان بود. آری ، به طرف آن درخت و سر مقدس آمد و از ترس برگشت ، تا چند مرتبه . آخر الامر زیر درخت ایستاد و به سر مقدس امام حسین علیه السلام پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقیه سلام الله علیها گفت : السلام علیک یا ابتاه و امصیبتاه بعد فراقک و اغربتاه بعد شهادتک بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود: ای دختر من ، مصیبت تو و رجز و تازیانه و روی خار

مغیلان دویدن تو تمام شد، و اسیریت به پایان رسید. ای نور دیده ، چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آنچه بر شما وارد شده صبر کن که جز او مزد او شفاعت را در بردارد. حارث می گوید: من خانه ام نزدیک خرابه شام بود، از اینکه حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می رود، تا یک شبی شنیدم صدای ناله و فریاد از میان خرابه بلند است ، پرسیدم چه خبر است ؟ گفتند: حضرت رقیه علیه السلام از دنیا رفته است[۶۰۲]

364-از مرحوم حسن ذوالفقاری مداح تهرانی و از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج غلامرضا سازگار نقل شده است که گفت : از کسی شنیدم این قضیه را نقل کرده است که ، برای زیارت حضرت رقیه علیه السلام به شام رفته بودم و یک روز در حرم مطهر ایستاده و مشغول زیارت خواندن مجذوب خود کرد. دیدم می خواهد یک تکه پارچه سفید را روی ضریح بیندازد ولی نمی تواند. جلو رفتیم و گفتم : دختر جان ، چه می خواهی بکنی ؟ لبش را گشود، دیدم آذری زبان است ، با پدر و مادرش آمده است . گفتم : همه برای حضرت رقیه علیه السلام اسباب بازی می آورند، تو چرا پارچه آورده ای ؟ گفت : پدر و مادرم — و آنها را نشان داد — به من گفتند حضرت رقیه علیه السلام کفن ندارد، من برای او کفن آورده ام

:جناب حجه الاسلام و المسلمین سید عسکر حیدری از طلاب حوزه علمیه زینبیه شام نقل کردند

. در سال ۱۳۵۶ شمسی بعد از نماز کنار ضریح با صفای حضرت رقیه علیه السلام منظره عجیبی دیدم

پیر مردی ترک از اهالی تبریز را دیدم که به ضریح مطهر چسبیده و هی فریاد می زند و گریه می کند. مردم هم که .این منظره را می دیدند گریه می کردند. یک غوغایی به وجود آمده بود

پیرمرد با زبان ترکی با دختر امام حسین علیه السلام صحبت می کرد و اشک می ریخت . چون من ترکی بلد نبودم به کسی که زبان ترکی بلد بود گفتم این مرد چه می گوید؟ گفت او می گوید: رقیه جان ، مدتهاست اسم نوشته ام

---

[602] معالی السبطی– علامه حائری

وقایع الشهور و الایام نوشته علامه بیرجندی

کشف الغمّه–علی بن عیسی اربلی

بحر الغرائب

و چند سال است که آرزو می کردم به شام بیایم . تقاضای من این نیست که بچه ام را شفا بدهی یا وضع دنیوی و مادیم خوب شود یا در قیامت دستم را بگیری . نه ، نه ، برای هیچ کدام نیامده ام . تنها آمده ام ببینم حالت چه طور است ؟ بدنت خوب شده یا نه ؟ آیا آبله پاهایت خوب شده ؟ قلبت خوب شده ؟ برویم ایران ، به تبریز برویم تا آنجا صحن شما را طلا کنم ، جان خود را به شما فدا کنم . اینها را می گفت و گریه می کرد و متوسل بود

365- داستانی خیلی عجیب از عاق شدن جوان بخاطر مادر و شفاعت امام حسین ع

روزی پیغمبر خدا حضرت محمد(ص) از یه قبرستانی داشت عبور،،، میکرد یه وقت دید از داخلو یکی از قبرها صدای نعره ای میامد امد بالای سر قبر پاش رو محکم زد رو زمین و فرمودند:ای بنده ی خدا پاشو وایسا.

قبر شکافته شد یه جوانی از تو قبر اومد بیرون

از تمام بدن این جوان آتش میزد بیرون،

رسول خدا فرمودند:ای جوان تواز امت کدام پیامبری که اینقدر عذاب میکشی؟

عرض کرد یا رسوالله از امت شما

پیامبر خیلی دلش به حال جوان سوخت

پیامبر فرمود:تارک الصلات بودی؟

جوان گفت:نه یارسولله من پنج وعده نمازم رو به شما اقتدا میکردم

پیامبر:روزه نگرفتی؟

جوان: یارسولله نه فقط رمضان بلکه رجب و شعبان و رمضان رو هم روزه میگرفتم.

پیامبر فرمودند:ای جوان حج نرفتی؟

گفت:مستطیع نشدم

پیامبر فرمود:جهاد نکردی؟

جوان گفت:چرا جانباز یکی از جنگ ها هستم

پیامبر اکرم سرشو بالا گرفت و فرمود:خدایا من نمیتونم عذاب کشیدن امتم را ببینم به من بگو این جوان چرا ایقدر عذاب میکشه،،،؟

خطاب رسید یا رسوالله حقت سلام میرساند و میفرماید این جوان عاق مادر شده تا مادرش رضایت نده عذاب همینه.

پیامبر به سلمان، ابوذر و مقداد مفرماید برید مادر این جوان رو پیدا کنید.

رفتند مادرشو پیدا کردند.یه پیرزن ضعیف و رنجور ومریض احوال بودند.

رسول خدا باز امر کرد قبر شکافته شد جوان از قبر امد بیرون.

پیامبر فرمودند:مادر ببین پسرت چطور داره عذاب میکشه.بیا از سر تقصیر پسرت بگذر و حلالش کن.

مادر جوان:سرشو بالا گرفت و گفت:ای خدا اگر حق مادری بر گردن این پسر دارم لحظه ب لحظه عذاب پسرمو زیاد کن و کم نکن!!!

تمام بدن این جوان آتش گرفت

رسول خدا فرمودند:آخه زن این بچه مگه در حق تو چه بدی کرده ك تو لحظه ب لحظه داری نفرینش میکنی؟

عرض کرد یا رسولله من با زنش یه روز تو خونه مشاجره کردم، دعوامون شد،از راه رسید از من نپرسید همینجوری منو هل داد تو تنور آتش سینه ام سوخت،موهام سوخت، قسمتی از بدنم سوخت، زن ها منو از تو آتش کشیدن بیرون لباسهام رو عوض کردند.

همون سینه سوختمو دردست گرفتم در حق پسرم نفرین کردم سه روز بعد مرد.

رسول خدا فرمودند:ای زن میدونی که من پیغمبر رحمتم به خاطر من بیا از تقصیر جوانت بگذر.

سرشو بالا گرفت و گفت:ای خدا به حق این پیغمیر رحمتت قسم میدهم ك لحظه ب لحظه عذابو ب پسرم زیاد کن ك کم نکن!!!

رسول خدا به سلمان فرمودند:سلمان برو به فاطمه ام بگو تنها نه علی هم بیاره، حسن و حسین رو هم بیاره.

سلمان رفت درخانه به فاطمه(س) گفت:پیامبر پیغام داده سریع بیایید.

مادر ما زهرا(س) آمد، علی(ع) ،حسن(ع) و حسین(ع) هم اومدند.

اول مادر ما حضرت زهرا(س) رفت جلو فرمودند:ای زن میدانی من فاطمه حبیبه ی خدا هستم

گفت:آره

فرمود:ای زن به خاطر من فاطمه بیا از سر تقصیر جوانت بگذر.

زن سرشو گرفت بالا صدا زد:خدایا به حق حبیبه ات فاطمه قسم میدهم لحظه ب لحظه عذاب پسرمو زیاد کن و کم نکن.

دوباره آتش از بدن جوان زد بیرون.

این بار امیرالمومنین علی(ع) رفت جلو و فرمودند:ای زن به خاطر من بیا از سر تقصیر پسرت بگذر.

زن گفت:خدایا به حق علی(ع) قسم میدم لحظه ب لحظه عذاب پسرم را زیاد کن.........

نوبت رسید به اقامون امام حسن(ع).اومد جلو وفرمودند:ای زن بخاطر من بیا از سر تقصیر پسرت بگذر.

زن گفت:خدایا به این غریب مظلوم تورو قسم میدم لحظه به لحظه عذاب پسرمو زیاد کن و کم نکن.

نوبت رسید به آقای ما حسین(ع)

اومد مقابل این زن ایستاد،ایشان خردسال بود چون دامن زن رو گرفته بود و سرشو گرفته بود بالا و فرمودند:ای زن به خاطر من بیا از سر تقصیر جوانت بگذر.

زن سرشو گرفت بالا یهو دیدند رنگ از رخسار این زن پرید به دست وپای حسین(ع) افتاد و عرض کرد:خدایا پسرمو به حسین بخشیده ام.

پیغمبر خدا(ص)فرمودند: که ای زن چی شد؟ من،فاطمه ،علی،حسن خواستیم قبول نکردی چی شد که حسین؟

عرض کرد:یا رسوالله سرمو گرفتم بالا در حق جوانم نفرین بکنم دیدم فرشتگان در آسمان میگن ای زن مبادا دل حسین رو بشکنی،،،،،[603]

366- صَلَّی اللهُ عَلَیْکَ یا مَظلوم یا اَباعَبْدِاللَّهِ ،وَ عَلَی الاَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنآئِکَ عَلَیْکَ مِنّی سَلامُ اللَّهِ [اَبَداً] ما بَقیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَلاجَعَلَهُ اللَّه آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکُمْ اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَوْلادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَصْحابِ الْحُسَیْنِ

ما هیچ نبودیم ولی قسمت ما کرد

با پای پیاده سفر کرببلا را

حسین جان....."میدونی ان شاءالله نتیجه ی این حسین گفتن ها رو کی می بینی؟ درروایت میگه:مادر سادات "* وقتی میخوان وارد بهشت بشن،توقف می کنند،پشت سرشون رو نگاه می کنند، هر چی میگن:خانم وارد بهشت بشین،بهشت رو برای شما آماده کردن، همه منتظر قدوم شما هستن،بی بی پشت سرش رو نگاه میکنه،میگه: تا بچه هام وارد نشن من وارد نمیشم،تا محبینم وارد نشن من وارد نمیشم،تا گریه کن های حسین وارد نشن من وارد نمیشم. .تصور کن این منظره روهمه تون دور فاطمه ی زهرا حلقه می زنید ان شاءالله

کامل الزیارات مینویسه:وقتی دور فاطمه حلقه زدی،فاطمه ی زهرا شروع میکنه روضه ی حسین رو خواندن.تصور کن توی صحرای محشر شما بشید گریه کن،فاطمه ی زهرا بشه روضه خوان، میدونی روضه خواندن مادرت فاطمه ....چه طوره؟ یه وقت نگاه میکنی می بینی پیراهن خونی حسین رو روی دست بلند کرده. حسین جان

پیاده روی اربعین وقتی چند کیلومتری راه میری،به پاهات فشار میاد، کف پات تاول میزنه، هر چند تا موکبی یه عده آماده اند زائرها بیان، خستگیِ زائرها رو در کنند، پذیرایی کنند، مرهم به کف پای این بچه ها بگذارند، حالا تصور کن آدم بزرگ،جوان،نیرومند، این طور تحلیل میره،اما دلا بسوزه برا بچه های حسین،حسین....نمیگذاشتن پا به پای بزرگترها راه برن،زن و بچه رو با طناب به هم بسته بودن،این بچه ها روی زمین می افتادن با تازیانه بچه هارو بلند می کردند، آی بمیرم براتون،کسی نبود این بچه هارو تحویل بگیره،کسی نبود مرهم به پای این بچه ها بذاره،آی ....حسین

[603] http://facenama.com/view/post:297304018

وقتی جابر رسید کنار قبر مطهر ابی عبدالله، دست رو قبر گذاشت،خودش رو روی قبر انداخت،شروع کرد اشک ریختن و ناله زدن،شروع کرد با حسین در و دل کردن، اینقدر ناله زد بی هوش شد، کنار قبر روی زمین افتاد، آب به صورتش پاشیدن، جابر رو بلند کردن، اما بگم جابر کجا بودی وقتی زینب اومد وارد گودال قتلگاه شد؟ عجب زیارتی کرد از بدن حسین، جابر آب رو صورتت ریختن بلندت کردن،اما کجا بودی بچه های حسین رو با چه وضعیتی از بدن مطهر جدا کردن؟"فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَاب" سکینه رو چه طور از بدن حسین جدا کردن، با تازیانه و کعب نی،حسین.... گفت:داداش!*

گودال پر از خون شد و ما سوی مدینه

رو کرده و گفتیم رسولِ دو سرا را

"یَا جَدّا، صَلَّی عَلَیْکَ مَلَائِکَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَیْنُ بِالْعَرَاءِ، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرِّدَاءِ وَ بَنَاتُکَ سَبَایَا"

داداش این منو داره میکشه

افسوس کمی رحم نکردند و ربودند

پیراهن و عمامه و نعلین و عبا را

جان از تن ما رفت در آن لحظه که دیدیم

چوب و لب و دندانِ تو و تشت طلا را

* این بچه ها همه نشته بودن یه گوشه ای از مجلس، بچه هایی که رنگ رخسارشون رو آفتاب هم ندیده، این بچه ها پشت مخدّرات، خودشون رو پنهان کرده بودن با این معجر پاره ها سرها رو پوشونده بودن، اما یه وقت دیدن ده ساله ی حسین رو پنجه ی پا بلند شده، یه جا رو داره نشان میده، هی میگه: عمه جان زینب! عمه جان نگاه کن سر بابام حسینِ ، دارن با چوب خیزران به لب و دندان بابام حسین،حسین...

السلام علیک یا ابا عبدالله

امروز دیگه اینجوری سلام نمیدم. داداش پاشو سربریدتو برات آوردم

"السلام علی المَجزوزِ الرَاسِ مِنَ القَفا"

حسین... نه نه! زن و مرد، تو که نفست یاری میکنه. تو که صدات مثل زینب نگرفته. این بچه ها دیگه صداشون * جوهره نداشت. امروز ما به جای اون بچه ها میگیم. حسین....به خدا هر چیز دیگه جای این ذکر بگی دلت آروم نمیشه. "فما احلی اسمائکم". شیرینی این ذکر و بچش... حسین وای

هنوز به قبرا نرسیده بودن، یه وقت دیدن این زن و بچه خودشونو از ناقه ها به زمین انداختن. داداش اگه اون روز تو با صورت به زمین خوردی بلندشو ببین آخرین وجه تشابه من و تو اینه. تو تشنگی کشیدی منم کشیدم. گرسنگی کشیدی من کشیدم کتک خوردی منم کتک خوردم. تو رو با نیزه زدن منم زدن. زین العابدین فرمودآ: "ان دَمَعَت من احَدِنا عَینٌ" اگه چشمی از ما گریه میکرد. "فَقُرِعَت رَأسُهُ بِالرُمح" نیزه دارا با نیزه به سرش میزدن. اما داداش تو رو کشتن منم میخواستن بکشن، اما صورت تو زمین خورد تو این یکی من عقب موندم. اربعین جبران کرد. یه جوری از ناقه خودش و به زمین انداخت. رو زانوهاش داره راه میاد.

همه منتظرن ببینن زینب چه میکنه؟ خوب نشونی رو بلده. خودم دیدم از بالا بلندی کجا افتادی زمین. خودم دیدم چی جوری محاصره ات کردن

اومد کنار این قبر. همه دور زینب حلقه زدن. اینجا با روضه ی شام و کوفه فرق میکنه اینا همه خواصن. همه روضه ها رو خوند. آی رباب! تو از خیمه بیرون نیومدی اما من اومدم دیدم یه بدنی به رو، رو زمین افتاده. "و هُوَ جُسَةٌ بِلا رَأس"، سر نداشت سر نداشت. رباب نبودی ببینی چه کردم... خواستم سرشو ببوسم سر نداشت خواستم، دستشو بردارم به قلبم بزارم دستشو بریده بودن، فقط یه جای سالم بود اونم رگای گردنش بود. لبامو به اون رگا گذاشتم که تونستم خطبه بخونم. لبا رو به اون رگا گذاشتم، که تونستم یزید و رسوا کنم. گریه ها کردن... هر یکی سمت قبری رفت. اما دیدن رباب متحیره. یه جور دیگه داره ناله میزنه... خانوم تو چرا سرقبری نمیری؟ آخه قبر علی اصغرمو نمیدونم کجاست. آخ بمیرم. آب خوردم سینه هام شیر آورده. یادش بخیر 40 روز پیش علی داشتمو شیر نداشتم، حالا برعکس شد.

یه بدن عصر روز یازدهم بدون زائر موند. هیچکی هم اشاره نمیکنه. به زینب خیلی سخت گذشت. از گودال که عبورشون دادن تو دارالحربم که بدن بنی هاشم بود. همه رو زینب زیارت کرد اما یه بدن کنار علقمه موند آخه عباس دور افتاده بود. هرچه زینب خواهش کرد نذاشتن اون بدنو زیارت کنه حالا تو ببین چه حسرتی به دلش ماند.

گفت: داداش میرم اما برمیگردم. ازکنار قبر حسین هنوز داره رو زانوهاش راه میره. کربلا رفته ها همین جایی که میگن بین الحرمین ارباب ما دست به کمر رفت، اما زینب رو زانوهاش راه رفت. رسید کنار علقمه. عباس! نگی من با وفا نبودم. اینجا دیگه زینب روضه نخوند سکینه شروع کرد روضه خواندن.

عمو عباس جات خالی بود

عمه مو سیلی زدن.[۶۰۴]

367-

368- جلوه های اهمیت دان امام حسین (ع) به نماز

امام حسین (ع) نماز را بر پا داشتند.اشهد انک قد اقمت الصلوه.جلوه های اهمیت دان امام حسین (ع) به نماز را تبیین می نماییم:

یکی غروب تاسوعا که حضرت متوجه شدند لشکر یزید قصد حمله دارند حضرت عباس (ع) را فرستادند که ان شب را به امام مهلت دهند و فرمودند::

ارْجِعْ الَيْهِمْ فَان اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلى غَدْوَة وَتَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ، لَعَلَّنا نُصَلّى لِرَبِّنا اللَّيْلَةَ وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ يَعْلَمُ أَنّى كُنْتُ اُحِبُّ الصَّلاةَ لَهُ وَتِلاوَةَ كِتابِهِ وَكَثْرَةَ الدُّعاءِ وَالْاسْتِغْفارِ. [1] .

[604] http://babolharam.mihanblog.com/post/archive/1395/8

نزدشان برو و امشب تا صبح را به تاخیر بیاندازند وانها را امشب از ما دور کنیم تا امشب برای خدایمان نماز بخوانیم و پیش خدا اسغفار نماییم و خدا می داند من چقدر نماز برای خدا را دوست دارم و همچنین دوست دارم تلاوت قران و دعا و اسغفار.

یکی اقامه نماز جماعت در ظهر عاشورا در مقابل تیرهای لشکر یزید که به شهادت دوتن از اصحاب با وفای امام حسین (ع) منجر شد یکی سعید بن عبدالله و یکی زهیر .

نازم به قیام و قامت والایت .هنگامه عشق، چشم چون دریایت

خاموش در آن میانه غوغا کردی .نازم به نماز ظهر عاشورایت

هنگام اقامه ی نماز در ظهر عاشورا، 30 تیر به سوی حضرت رها شد، یعنی در برابر هر کلمه از حمد و رکوع و سجده تقریبا یک تیر به امام پرتاپ شد.

یکی اینکه امام حسین (ع) خود شبها هزار رکعت نماز می خواندند.(امام سجّاد علیه السلام نقل فرمود که حضرت اباعبدالله علیه السلام همانند پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب و روز هزار رکعت نماز می‌خواند.)

یکی اینکه از زمان حرکت از مدینه تا کربلا حضرت موإن مخصوص به همراه داشتند که حجاج بن مسروق موذن امام حسین (ع) در هنگام اقامه نماز جماعت در طول این سفر ،مواقع نماز اذان می گفتند.

یکی اینکه سخنرانی ها امام حسین در طول سفر از مدینه تا کربلابعد از نماز بوده است.

تمام سخنان امام حسین(ع)از مکّه تا کربلا در هر منزلی بعد از نماز بوده است.[سخنان امام حسین (ع) از نجمی].

یکی اینکه صبح عاشورا حضرت امام حسین علیه السلام خود اذان و اقامه گفته و نماز صبح را با اصحابشان خواندند.

و هم چنین اذان ظهر را نیز حضرت اباعبدالله علیه السلام گفتند. (توجّه به مستحبّات در سخت‌ترین شرایط)

قابل توجه است که امام حسین در صبح روز عاشورا آخرین روز عمرش اقتدا به پدر بزرگوار خود کرده و همانگونه که امیرالمؤمنین علیه السلام در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان خود اذان گفتند امام حسین علیه السلام هم در صبح عاشورا با داشتن مؤذن مخصوص خودشان اذان گفتند.

یکی رکوع و سجده طولانی ان حضرت.

حضرت مهدی عج فرمود: جدم حسین علیه السلام رکوع و سجودش طولانی بود.

علمدار امام حسین (ع) حضرت عباس (ع) نیز از اقامه کنندگان نماز بوده است.

اثر سجده در پیشانی حضرت ابوالفضل (ع)

قاتل ابوالفضل(ع)در کوفه بر سر خود می‌زد و می‌گفت: جوان ماه رو را کشتم که میان دو چشمانش جای سجده بود.[عنصر شجاعت کمره‌ای].

زینب که پیام رسان قیام حسینی است نیز از اقامه کنندگان نماز بوده است.

برخی از پژوهشگران روایت کرده اند که حضرت زین العابدین (ع) فرمود: «عمه ام زینب در تمام طول مسافرت از کوفه به شام نمازهای واجب و نوافلش را ایستاده می خواند و در یکی از منازل، دیدم نشسته می خواند، علت این کار را پرسیدم. پاسخ داد: به خاطر شدت گرسنگی و ضعف، سه شبانه روز است که دیگر نمی توانم ایستاده نماز بخوانم (زیرا حضرت غذای خود را بین کودکان تقسیم می کرد) به خاطر اینکه دشمن به هر کدام از ما، در شبانه روز فقط یک قرص نان می داد.»

در سایه قنوت تو راه نجات ماست

از آخرین نماز تو، دین خدا به پاست

اگر قرآن در آغاز بزرگ ترین سوره خود (بقره)می فرماید : »الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ بقره/3 (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب ایمان می آورند و نماز به پا می دارند«همچنین در کوچک ترین سورۀ خود (کوثر) از نماز، سخن به میان می آورد، امام حسین علیه السلام نیز آن را اقامه می کند؛ چنان که در زیارت عاشورا آمده: «أشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَوةَ شهادت می دهم که تو نماز را بر پا نمودی ».

اگر قرآن می فرماید: « وَ ارْکَعُوا مَعَ الرّاکِعینَ بقره/43 ؛ و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید«، سیدالشهداء علیه السلام نماز را با جماعت، آن هم در برابر صفوف دشمن برگزار می کند .

اگر قرآن اقامه نماز در میدان جنگ را به پیامبر این گونه می آموزد و می فرماید: « وَ إِذا کُنْتَ فیهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلْتَقُمْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَکَ ... نساء/102 و هنگامی که در میان آنها باشی و (در میدان جنگ) برای آنها نماز را بر پا کنی ، باید دسته ای از آنها با تو(به نماز) برخیزند و ... «، امام حسین علیه السلام در میدان جنگ نماز را اقامه می فرماید: اگر قرآن نماز را به عنوان منبع انرژی زای غیبی معرفی و مؤمنان را امر به استعانت از آن

می فرماید:« اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاۃِ بقره/153 از صبر (و استقامت) و نماز کمک گیرید« ، سالار آزاد مردان و شهیدان نیز در بحبوحه جنگ و مشکلات آن ، از نماز استعانت می جوید .

اگر قرآن اقامه نماز را در اول وقت سفارش می نماید: أَقِمِ الصَّلاۃَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ اسراء/78 ، امام حسین علیه السلام نماز عاشورا را در اول وقت، اقامه فرمودند .

اگر حضرت عیسی مسیح سلام الله علیه تا زمانی که نفس دارند، مأمور به اقامه نماز شده اند : وَ أَوْصانی بِالصَّلاۃِ وَ الزَّکاۃِ ما دُمْتُ حَیًّا مریم/31 ، امام حسین علیه السلام نیز تا آخرین لحظه، همراه نماز است.

اگر قرآن از کسانی که تجارت، آنها را از نماز غافل نمی سازد، ستایش می کند: رِجالٌ لا تُلْهیهِمْ تِجارَۃٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّه وَ إِقامِ الصَّلاۃِ نور/37 ، از امام حسین علیه السلام چه باید گفت که حتی حفظ جان هم او را از نماز غافل نساخت .

شاید از شدت اهتمام آن امام به اقامه نماز در اوج کارزار بود که تربت پاکش ، سبب قبولی نماز دانسته شد و این اوج منزلت ایشان را گواه است . در حدیث می خوانیم سه چیز موجب قبولی نماز است : حضور قلب، نماز نافله ، تربت سید الشهدا علیه السلام .

نماز باید در جامعه ، علنی اقامه شود: وَ أَقیمُوا الصَّلاۃَ . بدین جهت امام حسین علیه السلام با آنکه می توانست در خیمه نماز بخواند و با اینکه نمازش شکسته بود، در مقابل جمعیت نماز را به پاداشت . هنگام اقامه نماز در ظهر عاشورا 30 تیر به سوی حضرت رها شد؛ یعنی تقریباً در برابر هر کلمه از حمد و رکوع و سجده ، یک تیر به سوی امام پرتاب شد . به راستی نماز چیست که در عصر تاسوعا هنگامی که به سید الشهدا علیه السلام پیشنهاد حمله می شود ، آن حضرت پس از چند نوبت گفت وگو ، جنگ را یک روز به تأخیر می اندازند و می فرمایند : إِنّی أُحِبُّ الصَّلاۃَ ؛ و نفرمود: می خواهم نماز بخوانم؛ بلکه فرمود: « من نماز را دوست دارم». بسیاری از ما نماز می خوانیم، ولی چقدر آن را دوست داریم ؟

زراره از امام صادق علیه السلام درباره کعبه پرسید: دهها سال است هرگاه درباره حج و کعبه از شما سؤال می کنم، پاسخ جدیدی می دهید. علم شما به کجا متصل است؟ امام فرمودند: « آیا می خواهی اسرار کعبه ای که هزاران سال قبل از آدم بوده ، با چند کلمه تمام شود ؟! » این در حالی است که کعبه و تمامی اسرار و رموز آن که امام به آن اشاره فرمودند ، تنها قبله نماز است و قبله یکی از شرایط نماز!!

امام حسین علیه السلام راضی می شود تا بدن مبارکش، شرحه شرحه شود، ولی از نماز هیچ چیز فروگذار نشود. سر مقدس آن شهید دوران ساز بر سر نیزه قرآن می خواند؛ یعنی سر از بدن جدا می شود ، ولی دل از قرآن جدا نمی شود[۶۰۵] .

.

369- کودکان و نوجوانان حماسه ساز کربلا

ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص

---

[605] سروش وحی فروردین و اردیبهشت 1383، شماره 11

در واقعه عاشورا، کودکان و نوجوانان همپای بزرگ سالان، نقش مؤثری ایفا کردند و حماسه ها افریدند.حماسه حضرت قاسم سیزده ساله . که می توانیم بگوییم شهید محمد حسین فهمیده سیده ساله که خود را زیر تانک انداخت و ان را منفجر کرد و خود شهید شد با الگو برداری از شهادت حضرت قاسم بوده است.

شجاعت حضرت قاسم که در مقابل چندین هزار نفر سپاه دشمن قرار گرفت و رجز خواند سپس به انها حمله کرد و چند نفرشان را به هلاکت انداخت بسیار اعجاب امیز است و ما در دفاع مقدس از این حماسه ها فراوان داشتیم.

همچنین حماسه پسر یازده ساله جناده بنام عمر که در مقابل دشمن رجزی بیاد ماندنی خواند .

شهادت جناب علی اصغر انقدر مظلومانه است که هر شخص با انصافی ان را می شنود جنایت یزیدیان را محکوم می کند و در حقیقت شهادت طفل شش ماهه امام حسین ع،سند مظلومیت امام حسین (ع) است.

امام محمد باقر (ع) که در کربلا 5ساله بودند نقش پیام رسانی اهداف قیام حسینی را انجام دادند.

ولایت پذیری

.کودکان و نوجوانان عاشورایی، تسلیم مطلق مقام ولایت امامِ زمانِ خود بودند و در راه دفاع از امام و آرمان های او تا پای فدای جان پیش رفتند

:ـ پیام برای کودکان و نوجوانان امروز

1. مقام ولایت را بشناسیم.

2. از اوامر و نواهی مقام رهبری اطاعت کنیم.

3. از مقام رهبری ـ که دنباله ولایت خدا، پیامبراعظم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است ـ دفاع کنیم.

ب) عشق به شهادت

یکی از الگوهای رفتاری آنان، عشق به شهادت و نهراسیدن از مرگ بود. هنگامی که امام حسین علیه السلام نظر قاسم بن الحسن علیه السلام را درباره مرگ می پرسد، می گوید: «عموجان! مرگ در راه خدا و در رکاب تو، نزد من از عسل شیرین تر است».

- پیام:

- معنی شهادت را درک کنیم.

- از سختی ها و مرگ نهراسیم.

- مقام و رتبه شهید را بشناسیم.

ج) شجاعت و شهامت

نوجوانان عاشورایی با وجود کمی سن، مردانه در مقابل دشمن وحشی و سنگل دل ایستادند و جنگیدند. آنان هنگامی که پای در میدان نبرد می گذاشتند، با شجاعت هرچه تمام، ابتدا خود را معرفی می کردند و سپس در میدان جنگ ده ها مرد جنگی را از پای در می آوردند.

قاسم بن الحسن علیه السلام ، هنگامی که به میدان می رود، با جسارت هرچه تمام، خود را چنین معرفی می کند: «اگر مرا نمی شناسید، پس بدانید من فرزند امام حسن علیه السلام نوه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هستم.

به روایتی، وی در میدان جنگ، 35 مرد جنگی را از پای درآورد.

عون فرزند حضرت زینب علیهاالسلام نیز در میدان جنگ چنین می گوید: «اگر مرا نمی شناسید، من پسر جعفر طیارم! آن شهید راستینی که در بهشت می درخشد و با بال سبزی که خداوند به او عطا فرموده است، پرواز می کند. این افتخار، برای من و او در محشر کافی است.»

او 21 سپاهی را به یزید دوزخ فرستاد.

پیام:

- در برابر دشمنان باید شجاع بود.

- در برابر سختی ها و مشکلات زندگی باید با شهامت و دلیری ایستادگی کرد.

- در برابر توطئه های دشمن باید از تمامی وسایل ممکن استفاده کرد.

د) رعایت ادب و اجازه گرفتن از بزرگ تر

تمامی نوجوانان حاضر در کربلا، هنگامی که قصد رفتن به میدان را داشتند، نزد امام حسین علیه السلام آمدند و از ایشان اجازه گرفتند.

پیام:

- همواره و در تمامی لحظات باید به بزرگ تر از خود احترام گذاشت.

- در انجام کارها به ویژه کارهای مهم باید به بزرگ ترها اطلاع بدهیم.

- در انجام کارها، بر بزرگ ترها پیش دستی نکنیم.

توجه به نماز و ارتباط با خدا

کودکان و نوجوانان عاشورایی در سخت ترین لحظات، نماز به جای آوردند. فرزندان مسلم پیش از شهادت، از قاتل خود درخواست کردند که نماز بخوانند. هنگامی که او اجازه داد، وضو گرفتند، دو رکعت به جای آوردند و دست به مناجات با خدا برداشتند و گفتند: «ای خداوند حی داور! بین ما و این مرد، تو خود، داوری فرما!».

پیام:

.هیچ گاه نماز را ترک نکنیم -

.نماز، بهترین راه ارتباط با خداست -

نماز در مشکلات، تسلی دل و مایه صبوری و بردباری است -

370- عزت مندی حسینی

فرهنگ قرآنی انسان مسلمان را از پذیرفتن هرنوع ذلت وخواری، تسلیم فرومایگان شدن،اطاعت از کافران وفاجران نهی می‌کند، تا آنچه که حتی درفقه ما، یکی ازموارد جواز تیمم با وجود آب ، آنجاست که اگرانسان بخواهد ازکسی آب بگیرد ، همراه با منت ، ذلت وخواری باشد ، دراینجا دربینش اسلامی ریشه همه زشتی ها، ستمگری، تبهکاری .نمازگذارمی تواند بجای وضوتیمم نماید تا ذلت طلب آب از دیگری را تحمل نکند .وگناهان«ذلت نفس» معرفی شده وبهترین راه اصلاح این امور نیزعزت بخشی به جامعه اسلامی و عزت آفرینی در افراد جامعه است

زیباترین خصلت ها وروحیاتی که درعاشورا تجلی نمود، جلوه های گوناگون«عزت» بود.دودمان بنی امیه می خواستند ذلت بیعت با خویش را ولـی روح بلند حسـین (علیه السلام) و یارانش این ذلت و فرومایگی را تحمل ننمود و فریاد برآورد برحسین ابن علی (علیه السلام) تحمیل نمایند . .که :« **لَا أُعطیکُم بِیَدی اِعطاءَ الذَلیلِ** » هیچگاه همانند انسانهای پست و ذلیل ، دست بیعت با شما نخواهم داد

امام (علیه السلام) در یکی از شورانگیزترین سخنانش در کربلا فرمود: « **الدَّعی وَ ابنِ الدَّعی قَد رَکَزَنی بَینَ اثنَتینِ، بَینَ السِّلهِ و الذِّلهِ، هَیهاتَ مِنَّا الذِّلهٔ**» یزید بن معاویه مرا میان کشته شدن و ذلت مخیر نمود، ولی من هرگز جانب ذلت و خواری را نمی گیرم. بعد در ادامه فرمود: .این را خدا و رسول و دامان پاک عترت و نفوس با عزت نمی پذیرند. من هرگز اطاعت از ستمگران را بر شهادت عزت بخش ترجیح نخواهم داد)).به خدا قسم آنچه را از من می خواهند، نخواهم پذیرفت (ذلت و خواری را) تا اینکه خدا را آغشته به خون خویش، دیدار نمایم

این سخن بلند وحیات بخش اوست که دررجزخوانی های روزعاشورا می فرمود :«**اَلمَوتُ اَولَی مِن رکوبِ العار** » مرگ نزد من از ننگ وخواری برتر است و باز می فرمود: « مَوتٌ فِی عِزٍ خَیرٌ مِن حَیاهٍ فِی ذُلٍ » مرگ با عزت از زندگی همراه با ذلت برتر و بالاتر است

درفرهنگ عاشورا آموختیم که اگر دستیابی به عزت راهی جزمرگ و کشته شدن نداشته باشد، باید این راه را پیمود تا به ساحل شرافت وعزت برسیم. لذا امام (علیه السلام) پس ازبرخورد با سپاه حرفرمود:« **من از مرگ باکی ندارم ، مرگ راحت ترین راه برای رسیدن به عزت است. مرگ با عزت ، حیات ابدی است و زندگی لذت بار، مرگ واقعی است .**

آیا مرا از مرگ می ترسانید ؟ چه خیال باطلی، هرگز از ترس مرگ، ظلم وذلت را تحمل نمی کنم .درود برمرگ درراه خدا. شما با کشتن من نمی توانید شکوه وعزت و شرافت مرا از بین ببرید ،هیچ هراسی ازمردن ندارم .»امام حسین (علیه السلام) این روحیه زیبای عزتمند را به اصحاب ویاران وفرزندانش نیز منتقل نمود. لذا می بینیم قاسم ابن الحسن درآن بیان زیبایش می‌گوید:«**وقتی زمامداران نظام ما افراد فاسدی مثل یزید وابن زیاد باشند،دراین صورت مرگ برای من ازعسل شیرین تر و زندگی با ستمگران مایه ننگ و خواری خواهد بود .»**وبرادرش عباس ابن علی پذیرفتن امان نامه ابن زیاد را ننگ وذلت ابدی تلقی نموده وبه شدت ردمی نماید. در صورتی که اگرمی پذیرفت جان سالم بدر می برد، فریاد برآورد:**مرگت بادای شمر! نفرین خدا بر تو و امان تو باد . ازمن می خواهی که زیربارستم و ذلت تو بروم واز یاری امامم دست بردارم؟** امام (علیه السلام) در آخرین لحظات وداع نیز خطاب به کودکان خردسالش فرمود : « **پس ازمن دشمن شما را اسیر می‌کند ، ولی هرگز ذلیل نمی شوید.او شما را به اسارت می برد ولی نمی تواند به ذلت بکشاند ، شما خاندان عزت، کرامت و شرافت هستید.»**

وفرزندش امام سجاد (علیه السلام) در خطبۀ آتشین شام خطاب به رژیم بنی امیه فرمود:« **ای یزید! خیال کرده ای با اسیر گرفتن ما وبه این سو و آن سو کشیدنمان، ما خوار و ذلیل شده ایم و توعزیز وشریف گشته ای ؟! به خدا قسم نه یاد ما محو می‌شود ونه وحی ما می میرد ونه ننگ این حادثه از دامان تو پاک می‌گردد .»**

یکی ازدرس های حیات بخش عاشورایی این است که :هم فرد مسلمان باید عزیز زندگی کند وهم جامعه اسلامی باید با عزت وسربلندی به پیش برود .عزت فردی را خود فرد باید پاسداری نماید وعزت اجتماعی را در درجه نخست حاکمان و زمامداران جامعه باید حفظ نمایند. در تفکرعاشورایی،نه فرد حق دارد عزت و آقایی خود را بفروشد و زیر بار حقارت و ذلت برود و نه جامعه .فلسفه جهاد در اسلام همانا حفظ عزت جامعه اسلامی است. حضرت فاطمۀ زهرا(سلام‌الله علیها) فرمودند:«**جَعَلَ اللهُ الجِهادَ عِزّاً لِلاسلام.**»خداوند جهاد را جهت عزّت و سرافرازی

اسلام مقرر فرموده است.[606]

371- نفرین امام

ابن وائل می گوید : در کربلا مردی آمد و خطاب به اصحاب امام حسین علیه‌السلام گفت : آیا حسین در میان شماست ؟ گفتند : آری ! وقتی که چشمش به حضرت افتاد خطاب به امام گفت : تو را به جهنّم بشارت می‌دهم ! امام علیه‌السلام فرمود : من بشارت دارم به خدایی رحیم و شفاعت کننده اطاعت شده . تو کیستی ؟ گفت : من حویزه هستم . امام فرمود : « اللهمّ حُزه الی النار ! » « خدایا او را به جهنم بکشان ! » در این موقع اسبی که آن شخص بر او سوار بود رم کرد و آن مرد در حالی که پایش در رکاب بود از اسب افتاد و آنقدر آن حیوان او را به این طرف و آن طرف کشاند تا اینکه مُرد و چیزی از او باقی نماند

372- خدایا او را تشنه نگهدار

روایت شده که : مردی به نام زرعهٔ در کربلا حاضر بود و تیری به طرف حضرت انداخت تا اینکه به عمامه حضرت خورد و این در موقعی بود که امام می‌خواستند به طرف آب بروند ، ولی تیراندازی این شخص مانع شد . لذا حضرت او را نفرین کردند : خدایا او را تشنه نگه‌دار ! کسانی که بعدها شاهد مرگ زرعهٔ بودند ، می گفتند او از حرارتی که در شکمش احساس می کرد و از سرمایی که در پشتش بود ناله می کرد . در مقابل او برف و یخ گذاشته بودند و در پشت سرش آتش برای گرم شدنش . وقتی که می گفت : آب به من بدهید که از تشنگی مُردم . برای او ظرف بزرگی آب و شیر می‌آوردند که اگر پنج نفر می‌خوردند سیراب می‌شدند ولی او می‌خورد و باز فریاد می‌زد . به من آب بیاشامید که از تشنگی مردم تا اینکه شکم او ترکید و مرد.[607]

---

[606] بحار، ج ۲۹، ص ۲۳۳

[607] روشنگران قرآن گزینش فضایل درخشنده اهل بیت (علیهم السلام) از صواعق المحرقه-نویسنده : گزینش، ترجمه و تحقیق:عبد الله محمدی و محمد حسین رحیمیان

373- دستی که به خون امام آلوده شد

در عصر عاشورا هنگامی که امام حسین علیه‌السلام در گودال قتلگاه افتاده بود ، مردی به نام ملاک بن یسر به طرف حضرت آمده و به آن جناب ناسزا و دشنام گفت ، و با شمشیر ضربتی به سر حضرت زد که کلاه خود حضرت شکافته شد و شمشیر به سرمقدسش رسید و خون جاری شد به حدی که کلاه از خون پر شد . حضرت در حق او نفرین کرد و فرمود : با این دست نخوری و نیاشامی ، و خداوند تو را با ظالمان محشور کند . مالك کلاه حضرت را برداشت ، و پس از واقعه عاشورا به خانه خود برد ، و خواست که خون آن را پاک کند ، همسرش آگاه شد و صدا زد که در خانه من لباس غارت کرده از فرزند پیامبر را می‌آوری ! از خانه من بیرون برو که خداوند قبرت را از آتش پر کند و آن ملعون همواره در فقر و بدحالی بود و از دعای حضرت هر دو دستش از کار افتاده بود و در تابستان مانند دو چوب ، خشك می گردید و در زمستان خون از آنها می‌چکید و به همین حالت بود تا اینکه به جهنم داخل شد.[۶۰۸]

374- شفای بیمار با دعای امام علیه‌السلام

صالح بن میثم می گوید : نزد حبابه والیه رفتیم و او برای ما سخنی درباره امام حسین علیه‌السلام گفت . او گفت : روزی نزد امام علیه‌السلام رفتم و سلام کردم و حضرت بعد از جواب سلام فرمود : ای حبابه چه شده که مدتی است نزد ما نمی‌آیی ؟

گفت : علتی دارد که موفق به زیارت نشده‌ام .

فرمود : به چه علتی ؟ گفت : دچار مرض برص (پیسی) شده‌ام .

امام علیه‌السلام دستش را بر محل برص گذاشت و دعا کرد . حضرت دستش را برداشت و هنوز دعای امام علیه‌السلام تمام نشده بود که دیدم خداوند به من شفا داده و اثری از مرض نیست .

---

[608] همان

سپس حضرت فرمود : ای حبابه در زمان کنونی فقط ما و شیعیان ما بر ملت ابراهیم هستیم و تو سعی کن از غیر ملت ابراهیم دوری گزینی.[۶۰۹]

375-بوی سیب و امام حسین(ع)

ام سلمه همسر پیامبر(ص) می‌گوید: حضرتشان در حُجره من بودند، جبرئیل به حضورش رسید و آن دو در حجره گفت‌وگو می‌کردند که امام حسن(ع) و امام حسین(ع) در حجره را زدند. در را گشودم و آن دو همین که جبرئیل را کنار پدربزرگشان دیدند، پنداشتند که او دحیه کلبی است و دور تا دور او می‌گشتند. جبرئیل گفت: ای رسول خدا! می‌بینی این دو کودک چگونه رفتار می‌کنند؟ فرمود: آری تو را با دحیه کلبی اشتباه گرفتند و دحیه کلبی به این دو کودک بسیار محبت می‌کند و هرگاه پیش ما می‌آید برای آنان هدیه می‌آورد.

جبرئیل دست خود را به گونه‌ای در مقابل آسمان گرفت که گویا می‌خواهد چیزی را بگیرد. سپس سیب، به و اناری در دستش قرار گرفت و آنها را به حسن و حسین داد که هر دو خوشحال شده و با چهره‌ای درخشان پیش پیامبر(ص) دویدند. پیامبر؛ میوه‌ها را گرفته و بوییدند و به آنان برگردانده و فرمودند: «با همین میوه‌ها پیش مادرتان بروید و شاید بهتر باشد که نخست پیش پدرتان بروید» آنان به منزل رفته و چیزی از میوه‌ها نخوردند تا پیامبر(ص) به منزلشان آمد و خطاب به امام علی(ع) فرمود: چرا چیزی از این میوه‌ها نخوردید؟! سپس ماجرای جبرئیل را برای آنان نقل کردند.

به دنبال آن بود که پیامبر و اهل بیت از آن میوه‌ها خوردند و به ام سلمه هم دادند. آن سیب، به و انار همچنان باقی بود و هر چه می‌خوردند چیزی از آن کاسته نمی‌شد؛ امام حسین(ع) فرموده است: «پس از رحلت پیامبر(ص) آن میوه‌ها همچنان به حال خود باقی بود و تا هنگامی که مادرمان فاطمه(س) زنده بود چیزی از آن کاسته نشد و چون مادرمان شهید شد انار را از دست دادیم، ولی سیب و به باقی

---

[609] سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا

بود و چون پدرم امیر المؤمنین(ع) شهید شد، به از میان رفت و آن سیب باقی ماند و به همان حال در اختیار برادرم امام حسن(ع) بود. پس از آن‌که ایشان مسموم شد و رحلت فرمود آن سیب پیش من بود، هنگامی که محاصره شدم و آب نداشتیم آن‌را می‌بوییدم و شدت تشنگی من کاسته می‌شد و چون تشنگی من شدت پیدا کرد و یقین به نابودی کردم آن‌را خوردم».

امام سجاد(ع) می‌فرماید: «این موضوع را یک ساعت پیش از کشته شدن پدرم از ایشان شنیدم و پس از شهادت آن‌حضرت بوی آن سیب از قتلگاه ایشان احساس می‌شد. و بوی آن سیب پس از امام حسین(ع) در مرقد آن‌حضرت باقی مانده است. من هرگاه مرقد پدرم را زیارت می‌کنم بوی آن سیب را استشمام می‌کنم و هر یک از شیعیان ما که به زیارت مرقد پدرم می‌رود، به هنگام سحر دقت کند، در صورتی که مخلص باشد آن بو را احساس خواهد کرد».[610]

376- حضرت عباس در کلام حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم

کتاب الکبریت الاحمر آمده است که در رویایی صادقه ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت عباس علیه السلام فرمودند :

«أقرّالله ُ عینک ، فأنتَ بابُ الحوائج وَ اشفَع لمَن شئتَ»

خداوند چشمت را روشن گرداند ، تو باب الحوائج هستی ، از هر که خواستی شفاعت کن .

377-

سبط بن جوزی و دیگران گویند: مشهور این است که یزید اهل شام را جمع کرد و با چوب خیزران بر سر مطهر امام حسین (علیه السلام) می زد.
سپس ابن جوزی گوید: جای شگفت نیست که یزید بر دندنهای آن حضرت می زد و آل پیامبر (صلی الله و علیه و آله و سلم) را با دستهای بسته و زنان را با صورتهای باز و بر شتران حمل می کرد، آنگاه ابن جوزی به بخشی از کارهای زشت یزید اشاره می کند.
نویسنده گوید: در آن هنگام که یزید در قصر خود چوب به لب و دندان حضرتش می زد و جسارت می کرد، فرستاده ای از قیصر در نزد او بود، او با تعجب گفت: در نزد ما، در یکی از جزیره ها جای پای الاغ حضرت عیسی (علیه السلام) است، ماه همه ساله از

[610] فتال نیشابوری، روضه الواعظین و بصیره المتعظین، ج 1، ص 159 – 160، قم، انتشارات رضی، چاپ اول، 1375ش

اقصی نقاط به آنجا سفر می کنیم، و نذوراتی نذر می نماییم و آن محل را مانند کعبه شما بزرگ می شماریم، ولی شما فرزندان پیامبرتان را می کشید؟ گواهی می دهم که شما بر باطل هستید.[611]

–378

عاقبت قاتل حسین

:لشکریان سر مطهرش را بریدند و به نزد ابن زیاد بردند، قاتلش این اشعار را خواند
املأ رکابی فضة و ذهبا - فقد قتلت الملک المحجبا
و من یصلی القبلتین فی الصبا - و خیرهم اذ یذکرون النسبا
قتلت خیر الناس اما و أبا
.دامن مرا از طلا و نقره پر کن! چون پادشاه بزرگواری را کشته ام
.کسی که در کودکی به دو قبله نماز خوانده؛ و از بهترین انسانها از جهت نسب یاد می شود
.من کسی را کشته ام که پدر و مادر او بهترین مردم هستند
ابن زیاد از شنیدن این اشعار به خشم آمد و گفت: اگر می دانستی چنین است پس چرا او را کشتی؟ سوگند به خدا! خیری از من نخواهی دید، و تو را به او ملحق می کنم.
[612].آنگاه دستور داد تا گردن او را بزنند

–379

مرحوم مقرم نقل می کند که امام علیه السلام در شب عاشورا و در میان تاریکی از خیمه ها دور شد. نافع بن هلال که یکی از یاران آن حضرت بود خود را به امام علیه السلام رسانید و انگیزه بیرون شدن از محیط خیمه ها را سؤ ال . کرد و اضافه نمود: یابن رسول الله ! آمدن شما به سوی لشکر این مرد طاغی مرا سخت نگران و متوحش ساخت
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود:((آمده ام تا پستی و بلندی اطراف خیمه ها را بررسی کنم که مبادا برای دشمن .((مخفیگاهی باشد و از آنجا برای حمله خود و یا دفع حمله شما استفاده کند
آنگاه امام علیه السلام در حالی که دست نافع در دستش بود چنین فرمود:((هِیَ واللهِ وَعْدٌ لا خُلْفَ فیه ؛)) امشب همان .((شب موعود است ، وعده ای است که هیچ تخلف در آن راه ندارد
سپس امام علیه السلام رشته کوههایی راکه در مهتاب شب از دور دیده می شد به نافع نشان داد و فرمود:((اَلا تَسْلُکُ بَیْنَ هذَیْنِ الْجَبَلَیْنِ فِی جَوْفِ اللّیلِ وَتَنْجُو نَفْسَکَ؟؛)) نمی خواهی در این تاریکی شب به این کوهها پناهنده شوی و خود .را از مرگ برهانی ؟
نافع بن هلال)) خود را به قدمهای آن حضرت انداخت و عرضه داشت مادرم به عزایم بنشیند من این شمشیر را)) به هزار درهم و اسبم را هم به هزار درهم خریداری نموده ام ، سوگند به آن خدایی که با محبت تو بر من منت . گذاشته است بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر آن وقت که این شمشیر، کند و این اسب خسته شود
مقرم)) از نافع بن هلال چنین نقل می کند که : امام علیه السلام پس از بررسی بیابانهای اطراف به سوی خیمه ها))

---

611 روشنگران قرآن گزینش فضایل درخشنده اهل بیت (علیهم السلام) از صواعق المحرقه

نویسنده : گزینش، ترجمه و تحقیق:عبد الله محمدی و محمد حسین رحیمیان

612 همان

برگشت و به خیمه زینب کبری (س) وارد گردید و من در بیرون خیمه کشیک می دادم ، زینب کبری (س) عرضه داشت : برادر! آیا یاران خود را آزموده ای و به نیت و استقامت آنان پی برده ای ؟ مبادا در موقع سختی دست از تو بردارند و در میان دشمن تنها بگذارند.

امام علیه السلام در پاسخ وی چنین فرمود:((وَاللهِ لَقَدْ بَلَوْتُهُمْ ...؛)) آری ، به خدا سوگند ! آنها را آزمودم و نیافتم مگر دلاور و غرّنده (شیروار) و با صلابت و استوار (کوهوار)، آنان به کشته شدن در رکاب من آنچنان مشتاق هستند مانند اشتیاق طفل شیرخوار به پستان مادرش.))

نافع می گوید: من چون این سؤ ال و جواب را شنیدم ، گریه گلویم را گرفت و به نزد حبیب بن مظاهر آمده و آنچه از امام و خواهرش شنیده بودم بدو بازگو نمودم .

حبیب بن مظاهر گفت : به خدا سوگند! اگر منتظر فرمان امام علیه السلام نبودیم همین امشب به دشمن حمله می کردیم . گفتم حبیب ! اینک امام در خیمه خواهرش می باشد و شاید از زنان و اطفال حرم نیز در آنجا باشند و بهتر است تو با گروهی از یارانت به کنار خیمه آنان رفته و مجددا اظهار وفاداری بنمایید تا هرچه بیشتر مایه دلگرمی این بانوان باشد.

حبیب با صدای بلند یاران امام را که در میان خیمه ها بودند دعوت کرد و همه آنان ، خود را از خیمه ها بیرون انداختند. حبیب اول به افراد بنی هاشم گفت : از شما درخواست می کنم که به درون خیمه های خود برگردید و به عبادت و استراحت خویش بپردازید، سپس گفتار نافع ر ا برای بقیه صحابه نقل نمود.

همه آنان پاسخ دادند: سوگند به خدایی که بر ما منت گذاشته و بر چنین افتخاری نایل نموده است اگر منتظر فرمان امام نبودیم ، همین حالا با شمشیرهای خود به دشمن حمله می کردیم ، حبیب دلت آرام و چشمت روشن باد.

حبیب بن مظاهر در ضمن دعا به آنان پیشنهاد نمود که بیایید با هم به کنار خیمه بانوان رفته به آنان نیز اطمینان خاطر بدهیم .

چون به کنار این خیمه رسیدند، حبیب خطاب به بانوان بنی هاشم چنین گفت : ای دختران پیامبر و ای حرم رسول خدا! اینان جوانان فداکار شما و اینها شمشیرهای براقّشان است که همه سوگند یاد نموده اند این شمشیرها را در غلافی جای ندهند مگر در گردن دشمنان شما و این نیزه های بلند و تیز در اختیار غلامان شماست که هم قسم شده اند آنها را فرونبرند مگر در سینه دشمنان شما.

در این هنگام یکی از بانوان به آنان چنین پاسخ داد:

اَیُّهَا الطَّیِّبون حامُوا عَنْ بَناتِ رَسولِاللهِ وَحَرائِر اَمیرِالمؤمنینَ؛)) ای پاک مردان ! از دختران پیامبر و زنان خاندان امیرمؤ منان دفاع کنید.))

چون سخن این بانو به گوش این افراد رسید، با صدای بلند گریه کرده و هریک به سوی خیمه خویش بازگشتند.

و این بود حماسه ای که درباره صحابه و یاران حسین بن علی علیهما السلام از زبان آن حضرت شنیدید و این بود گفتار نافع بن هلال و سایر یاران آن حضرت در شب عاشورا.[613]

380-حضرت عباس علیه السلام در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام ، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را به عنوان کسی معرفی می کند که از ایمان استوار و بینش نافذ برخوردار بوده و در راه امام بزرگوارش به جهاد برخاسته است. ایشان می فرماید: «عمویم؛ عباس، بصیرتی نافذ و ایمانی محکم داشت. او به همراه برادرش حسین علیه السلام جهاد کرد و به افتخار شهادت رسید». آن حضرت هم چنین درباره ی اخلاص و ارزش جهاد حضرت عباس علیه السلام می فرماید: «شهادت می دهم و خدا را شاهد می گیرم که تو در راه جنگجویان بدر و مجاهدان راه خدا گام

[613] همان

نهادی و در جهاد با دشمنان خدا، اخلاص ورزیدی و در نصرت اولیای خدا، خلوص نشان دادی و از دوستانش دفاع کردی... شهادت می دهم که تو هر چه در توان داشتی، انجام دادی». [614]

381-

صاحب ((نَفَس المهموم)) از مرحوم صدوق ؛ نقل می کند که در ساعتهای آخر شب عاشورا خواب سبکی چشم امام علیه السلام را فرا گرفت و چون بیدار گردید خطاب به یاران و اصحابش فرمود: ((من در خواب دیدم که چندین سگ شدیدا بر من حمله می کنند و شدیدترین آنها سگی بود به رنگ سیاه و سفید و این خواب نشانگر آن است از میان این افراد کسی که به مرض برص مبتلاست قاتل من خواهد بود.
امام علیه السلام سپس فرمود: و پس از این خواب ، رسول خدا صلّی الله علیه و آله را با گروهی از یارانش دیدم که به من فرمود: ((تو شهید این امت هستی و ساکنان آسمانها و عرش برین ، آمدن تو را به همدیگر مژده وبشارت می دهند، تو امشب افطار را در نزد من خواهی بود، عجله کن و تاءخیر روا مدار و اینک فرشته ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را در شیشه سبزرنگی جمع آوری کند[615]

382-

مقام علمی عباس(علیه السّلام

حضرت عباس(علیه السّلام) در خانه ای زاده شد که جایگاه دانش و حکمت بود. آن جناب از محضر امیرمومنان، امام حسن و امام حسین(علیه السّلام) کسب فیض کرده است. لذا از علی بن ابیطالب(ع) در مورد حضرت عباس (علیه السّلام) نقل شده است که فرموده اند: "ان ولدی العباس زق العلم زقا، یعنی همان طور که پرنده به جوجه خود مستقیماً غذا می دهد، اهل بیت(ع) نیز مستقیماً به آن حضرت علوم و اسرار را آموختند."

و همچنین روایتی بدین مضمون از امامان معصوم (ع) نقل شده است که فرموده اند: "همانا عباس بن علی علم را چون غذا از پدرش وارد جان خویش نموده است."

حضرت ابوالفضل توفیق آن را پیدا کرد که از محضر 4 معصوم بهره‌مند شود. پدر عظیم‌الشان ایشان حضرت امیرالمومنین(ع)، امام حسن(ع)، امام حسین(ع) و همچنین امام سجاد(ع). آن بزرگوار از امام سجاد حدود 12 سال بزرگتر بودند اما چون در مکتب ولایت و مهد امامت پرورش یافته بود، از علمای بزرگ ما به شمار می روند اما آن ایثار و جانفشانی فوق‌العاده‌ای که حضرت در روز عاشورا در کربلا داشتند باعث شده که آن بعد از شخصیت ایشان بر سایر ابعاد چیره شود و ما حضرت عباس را در علم به درستی نشناسیم حال آنکه ایشان از عالمان بزرگ بود و طبیعی است وقتی شاگرد 4 معصوم باشد به این جایگاه دست یابد.

علامه شیخ عبدالله ممقانی در کتاب نفیس تنقیح المقال، در مورد مقام علمی و معنوی ایشان گفته است: "آن جناب از فرزندان فقیه و دانشمندان ائمه (ع) و شخصیتی عادل، مورد اعتماد، با تقوا و پاک بود. [616]

383-

عباس و ائمه اطهار(ع)

*امیرالمؤمنین علی(ع) در خطابی به همسر گرانقدرش ام‌البنین می فرماید: "نور دیده‌ات نزد خداوند منزلتی سترگ

---

[614] مفاتیح

[615] سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا

[616] تنقیح المقال

دارد و پروردگار در عوض آن دو دست بریده، دو بال به او ارزانی می‌دارد که با فرشتگان خدا در بهشت به پرواز درآید؛ آن سان که پیشتر این لطف به جعفربن ابی‌طالب شده است." سپس خطاب به فرزند گرامی خود عباس فرمود: جلوتر بیا. عباس پیش روی پدر ایستاد و امام با دست خود، شمشیری را بر قامت بلند او حمایل نمود. سپس نگاهی طولانی به قامت او نمود و اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود: "گویا می‌بینم که دشمن پسرم را احاطه کرده و او با این شمشیر به راست و چپ دشمن حمله می کند تا این که دو دستش قطع می گردد".

*در زمان امام حسن مجتبی(ع) و پس از صلح و بازگشت امام به مدینه، عباس در کنار امام به دستگیری از نیازمندان پرداخت و هدایای کریمانه برادر خود را بین مردم تقسیم می کرد. او در این دوران بود که لقب «باب الحوائج» یافت و وسیله دستگیری و حمایت از محرومین جامعه گردید. او در تمام این دوران، در حمایت و اظهار ارادت به امام خویش کوتاهی نکرد.

*امام حسین بن علی(ع) هنگام خروج از مدینه به طرف کربلا ندا داد: " کجاست برادرم ... کجاست ماه بنی‌هاشم؟ پس عباس جواب داد: بله بله ای آقای من! آنگاه امام حسین فرمود: ای برادر، اسبم را حاضر کن، پس عباس اسب حضرت را حاضر نمود".

در عصر تاسوعا شمر با چهار هزار نفر وارد کربلا شد. یکی از نقشه‌های او برای کاستن از یاران امام حسین امان دادن به عباس و برادران او بود. وقتی جناب عباس شنید که شمر امان نامه آورده اصلا به او اعتنا نکرد و جواب او را نداد، تا این که امامش به او فرمان داد که جواب شمر را بگوید، عباس فرمود: "چه می گویی؟" عرض کرد: "شما و برادرانت در امانید." عباس غیرتمند سراسر وجودش آتش گرفت و فریاد او بلند شد: " دست‌هایت بریده باد و لعنت بر آنچه که از امان نامه آورده‌ای. ای دشمن خدا! آیا دستور می‌دهی که ما برادرمان و آقایمان حسین پسر فاطمه را رها کنیم و داخل اطاعت لعنت‌شدگان و فرزندان لعنت‌شدگان شویم؟ آیا به ما امان می‌دهی در حالی که فرزند رسول خدا در امان نیست".

*امام سجاد(ع) می فرماید: " خداوند حضرت عباس(ع) را رحمت کند که به حق ایثار کرد و امتحان شد و جان خود را فدای برادرش کرد تا آنکه دو دستش قطع شد. لذا خداوند عزوجل در عوض، دو بال به او عطا کرد تا همراه ملائکه در بهشت پرواز کند، همان طور که به جعفر بن ابی طالب (ع) هم دو بال عطا فرمود و به تحقیق، حضرت عباس (ع) نزد پروردگار مقام و منزلتی دارد که روز قیامت همه شهدا به آن مقام و منزلت غبطه می خورند".

*امام صادق(ع) همواره از عمویش عباس تجلیل به عمل می‌آورد و با درود و ستایش از او یاد می کند و مواضع قهرمانانه‌اش در روز عاشورا را بزرگ می‌داشت. از جمله سخنانی که امام درباره قمر بنی‌هاشم(ع) فرموده است این است که: "عمویم عباس بن علی بصیرتی نافذ و ایمانی محکم داشت. همراه برادرش حسین جهاد کرد، به خوبی از

بوته آزمایش بیرون آمد و شهید از دنیا رفت..." امام صادق(ع) از برترین صفات مجسم در عمویش یعنی تیزبینی، ایمان محکم و جهاد، پرده بر می دارد.
در جای دیگر نیز امام صادق فرموده است: " شهادت می‌دهم که تو برای خدا و رسولش و برادرت خیرخواهی نمودی، پس تو چه نیکو برادر فداکار بودی".
*بقیة الله الاعظم، امام زمان(عج) در بخشی از سخنان پرمعنای خود در زیارت ناحیه مقدسه درباره عمویش عباس (ع) چنین می گوید: "سلام بر ابوالفضل، عباس بن امیرالمؤمنین، همدرد بزرگ برادر که جانش را فدای او ساخت و از دیروز بهره فردایش را برگزید، آنکه فدایی برادر بود و از او حفاظت کرد و برای رساندن آب به او کوشید و دستانش قطع گشت[617]"...

384- امام صادق ع:هر که دوست دارد 120هزار پیامبر با او دست بدهند ،شب نیمه شعبان به زیارت قبر حسین (ع) برود.[۶۱۸]

385- حضرت عباس از معدود غیرمعصومین هستند که از معصوم برای ایشان زیارتنامه صادر شده است. از حضرت امام صادق(ع) زیارتنامه‌ای برای حضرت ابوالفضل روایت شده است، همچنین در زیارت ناحیه مقدسه در مورد حضرت عباس به صورت اختصاصی بیانات بلندی وجود دارد و حضرت اباالفضل مورد مدح حضرات معصومین قرار گرفته‌اند و این به سبب غرق بودن حضرت عباس در معرفت به ولایت است.

---

[617] وقایع الایام- -نفس المهموم- -مفاتیح الجنان- -مولد العباس بن علی- -زندگانی حضرت ابوالفضل العباس

[618] کتاب مزار-محمدبن مشهدی

اوج شخصیت حضرت عباس به دلیل بصیرت نافذ ایشان است چرا که امام صادق وقتی که می‌خواهد از عموی خویش یاد کند، با اینکه حضرت عباس فضیلت‌های بسیاری دارد اما در مورد ایشان می‌فرماید "کان نافذ البصیره".

386- حضرت عباس برادران دیگری داشتند که در کنار آن حضرت در کربلا به شرف شهادت نائل آمدند اما مقام حضرت عباس به خاطر آن بصیرت فوق‌العاده به جایی می‌رسد که امام سجاد(ع) می‌فرماید "عمویم عباس در روز قیامت چنان جایگاهی دارد که همه شهدا به جایگاه او غبطه می‌خورند" و ما می دانیم که همه بهشتیان به جایگاه شهدا در قیامت غبطه می‌خورند. حال جایگاه حضرت عباس چنان رفیع است که شهدا به این جایگاه غبطه می‌خورند و این نیست مگر اوج بصیرت ایشان در مساله ولایت و ولایتمداری که او را یگانه دوران کرد و شایسته اینکه از طرف معصومین زیارتنامه مخصوصه داشته باشد.

-387

حسین بن علی علیهما السلام نزدیک غروب تاسوعا و پس از آنکه از طرف دشمن مهلت داده شد (و یا پس از نماز مغرب) در میان افراد بنی هاشم و یاران خویش قرار گرفته این خطابه را ایراد نمود:
خدا را به بهترین وجه ستایش کرده و در شداید و آسایش و رنج و رفاه مقابل نعمتهایش سپاسگزارم . خدایا! تو را می ستایم که بر ما خاندان ، با نبوت ، کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به دین و آیین مان آشنا ساختی و بر ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب (روشن) عطا فرموده ای و از گروه مشرک و خدانشناس قرار ندادی .
اما بعد: من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده ام و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و صدیقتر از اهل بیت خود سراغ ندارم . خداوند به همه شما جزای خیر دهد.
آنگاه فرمود: جدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم خبر داده بود که من به عراق فرا خوانده می شوم و در محلی

به نام ((عمورا)) و یا ((کربلا)) فرود آمده و در همانجا به شهادت می رسم و اینک وقت این شهادت رسیده است به اعتقاد من همین فردا، دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد نمود و حالا شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هریک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد؛ زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست بیابند با دیگران کاری نخواهند داشت ، خداوند به همه شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند.[619]

-388

امام صادق می فرماید در آن هنگام که امام حسین شهید شد لشکریان شخصی را دید که به شدت فریاد می کشد گفتند ای مرد بس کن این همه ناله و فریاد برای چیست؟

او گفت: «چگونه فریاد نزنم در حالی که رسول خدا را می بینم که ایستاده است و گاهی نظر به سوی آسمان می کند و زمانی به سوی میدان جنگ شما نظاره می فرماید از این می ترسم که خدا را بخواند و نفرین کرده وتمام اهل زمین را هلاک نماید و من هم در میان ایشان هلاک گردم.

بعضی از افراد لشگر با هم گفتند این مرد دیوانه است و سخن سفیهانه ای می گوید.

گروهی دیگر که به توابین نامیده شدند از این کلام متنبه شدند و گفتند به خدا قسم که ستمی بزرگ بر خود کردیم و بخاطر خشنودی پسر سمیه سید جوانان اهل بهشت را کشتیم.

پس همانجا توبه کردند و بر علیه ابن زیاد خروج نمودند.

به امام صادق عرض شد آن صیحه زننده چه کسی بود؟

حضرت فرمود: "ما او را کسی جز جبرئیل نمی دانیم و اگر خداوند به او اجازه فرموده بود در میان آنان صیحه ای می زد که از آن صیحه روح آنها از بدنهایشان خارج می شد و وارد آتش جهنم می شدند ولی خداوند برای اینکه آنهابر گناهانشان بیفزایند و عذابشان بشتر شود به آنان مهلت داد."[۶۲۰]

---

[619] سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا

[620] http://adabir98.blogfa.com/tag

389- فلسفه عزاداری و تعظیم ایام محرم چیست؟

دلیل اول: این کار بدستور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصوم علیهم‌السلام بوده است.

1 ـ امام زمان «عج» خطاب به امام حسین علیه‌السلام : اگر در کربلا نبودم تا یاریت کنیم حال برایت گریه می کنم و اگر اشکم تمام شود برایت خون می گریم ![۶۲۱]

2 ـ «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله : کسی که در مصیبت حسین علیه‌السلام ، دیگران را بگریاند، یا خود گریه کند و یا خود را به گریه زند، بهشتی خواهد بود .»[۶۲۲]

3 ـ «امام سجاد علیه‌السلام : هر مؤمنی که برای حسین، طوری گریه کند که اشکش بر گونه‌اش جاری شود، خداوند سبحان غرفه‌ای در بهشت به او اختصاص می‌دهد .»[۶۲۳]

4 ـ «امام صادق علیه‌السلام : یک قطره اشک در مصیبت حسین، باعث آمرزش گناهان می‌شود اگر چه گناهان همانند کف دریا زیاد باشد .»[۶۲۴]

5 ـ «امام صادق علیه‌السلام : هر چیزی برای او اجری است غیر از گریه بر سیدالشهداء که اجر او محدود نیست !»[۶۲۵]

---

621 بحارالانوار 237/98

622 همان

623 همان

624 همان

625 بحارالانوار 237/98

روضه شب اول ـ مصیبت مسلم بن عقیل

.جناب «مسلم» فرزند «عقیل بن ابی طالب» از بزرگان بنی‌هاشم و پسر عموی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود

امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شده و در مکه بود که نامه های مردم کوفه و دعوت از ایشان بسیار زیاد شد. آخرین نامه که به امام رسید و تعداد نامه‌ها که به هزاران درخواست بالغ شد، امام بین رکن و مقام دو رکعت نماز گزارد و از خداوند متعال طلب خیر کرد. سپس مسلم را خواست و پاسخ نامه ها را نوشت و در آن آورد : «سخن شما این است که: "امامی نداریم، به سوی ما بیا شاید خدا به سبب تو ما را هدایت و متحد کند". من ، مسلم بن عقیل برادر و پسر عموی خود را که مورد اطمینان من است به سوی شما فرستادم، پس اگر برای من نوشت که رأی خردمندان و اهل « ...فضل و مشورت شما همان است که در نامه هایتان خواندم بزودی نزد شما خواهم آمد

مسلم در نیمه رمضان از مکه خارج شد و به مدینه آمد. در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و با خانواده خود وداع کرد و با چند راهنما و همراه به سوی کوفه رفت. شرایط این سفر بسیار سخت بود و مسلم و همراهان راه را گم کردند و دو راهنما از تشنگی جان باختند. تا اینکه مسلم .سرانجام در روز پنجم شوال به کوفه رسید

مردم کوفه دسته دسته نزد مسلم جمع شدند و چون نامه حضرت علیه السلام را بر آنان خواند گریستند. سپس 18000 نفر از اهل کوفه با مسلم .بیعت کردند. در نتیجه او نیز نامه‌ای به امام علیه السلام نوشت و بیعت این تعداد را خبر داد و ایشان را به حرکت به سوی کوفه ترغیب کرد

هنگامی که خبر این بیعت به یزید بن معاویه رسید، وی عبیدالله بن زیاد را که حاکم بصره بود مأمور کرد تا حکومت کوفه را نیز عهده‌دار گردد. عبیدالله با حیله به شهر وارد شد و حکومت را در دست گرفت و مردم را تهدید کرد. سپس «هانی بن عروهٔ» که از بزرگان کوفه بود و مسلم بن عقیل .در منزل او پناه گرفته بود را شکنجه و زندانی کرد

مسلم هنگامی که خبر شکنجه‌شدن هانی را شنید از کوفیان خواست که به یاریش بشتابند. مردم به او پیوستند و مسجد و بازار و اطراف قصر پر از .جمعیت شد در حالیکه یاران عبیدالله بیش از پنجاه نفر نبودند

عبیدالله چند نفر را بین قبایل مختلف کوفه فرستاد تا آنها را تهدید و تطمیع کنند و عده‌ای از اشراف که در قصر او بودند را مأمور نمود که از .بام‌های دارالاماره مردمی که قصر را محاصره کرده بودند بترساند یا فریب دهند

اهل کوفه هنگامی که سخن رؤسا و اشراف خود را شنیدند سست شدند. کم کم نجوای خناسان زیاد شد که به هر یک به دیگری می گفتند : !!«برگردیم، دیگران هستند و کفایت می کنند

اندک اندک جمعیت از پیرامون مسلم پراکنده شد و تنها حدود سی نفر در مسجد برای یاری او باقی ماندند. مسلم که با این پیمان شکنی روبرو شد به همراه آن سی نفر به سوی "ابواب کنده" حرکت کرد. هنگامی که به آنجا رسید تنها ده نفر همراه وی باقی مانده بودند و چون از آن منطقه عبور .کرد هیچکس همراه او نبود

مسلم غریبانه به این سو و آن سو نگاه کرد ولی حتی کسی نبود که وی را راهنمایی کند و یا در خانه‌اش او را پنهان نماید. سفیر حسین سرگردان در کوچه‌های تاریک کوفه راه می‌رفت و نمی‌دانست کجا برود.

تا اینکه به خانه‌ای رسید که پیرزنی بر در آن ایستاده بود. نام این زن «طوعه» بود و منتظر فرزندش بود که به همراه مردم از خانه بیرون رفته بود. مسلم بر زن سلام کرد و از او آب خواست. طوعه به او آب داد و به داخل خانه رفت. دوباره که بیرون آمد مسلم را دید که بر در منزل نشسته است. گفت: «ای بنده خدا اگر آب نوشیدی نزد خانواده خود رو». مسلم خاموش ماند. زن ، دوباره و سه‌باره سخن خود را تکرار کرد. مسلم برخاست و گفت : «من در این شهر خانه و خانواده‌ای ندارم. من مسلم بن عقیل‌ام. این قوم به من دروغ گفتند و مرا فریب دادند و از مأمن خود بیرون آوردند.» پیرزن مسلم را به داخل خانه برد؛ فرشی برایش گسترد و طعامی فراهم نمود. اما مسلم شام نخورد و خوابید و در عالم رؤیا عموی خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دید که به وی گفت : «بشتاب که تو فردا نزد ما خواهی بود».

از سوی دیگر، عبیدالله که پراکنده شدن مردم را دید جرأت پیدا کرد از قصر خارج شد و به مسجد آمد و برای پیدا کردن مسلم هزار دینار جایزه تعیین کرد.

فرزند طوعه که به خانه برگشت از وجود مسلم در منزل با خبر شد و با طلوع فجر خبر را به دشمنان رساند. عبیدالله گروهی متشکل از ده‌ها سپاهی را برای دستگیری او فرستاد.

مسلم مشغول عبادت بود که لشگریان به منزل طوعه رسیدند. هنگامی که وی صدای شیهه اسبان را شنید دعای خود را به شتاب تمام کرد و زره پوشید و از طوعه تشکر کرد و به مقابله با لشگر شتافت مبادا که خانه پیرزن را بسوزانند.

مسلم که مردی جنگاور بود بیش از 40 نفر از نامردان کوفی را کشت تا اینکه آنان دسته جمعی بر او حمله کردند و از بام‌ها نیز سنگ بر او می‌زدند تا سرانجام بر اثر شدت جراحات و تشنگی و نیزه‌ای که از پشت بر او فرود آمد بر زمین افتاد و اسیر شد.

برخی از منابع نیز نقل کرده‌اند که وقتی دیدند نمی‌تواند آن جناب را دستگیر کنند با نیرنگ به وی امان دروغین دادند و از این طریق ایشان را به دارالحکومه بردند).

مسلم بن عقیل هنگامی که دربند شد گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» و شروع به گریه کرد. یکی از لشگریان از گریستن ایشان ـ با آنهمه جنگاوری ـ تعجب کرد و از سبب آن برسید. مسلم گفت : «به خدا سوگند که از کشته‌شدن باک ندارم و برای خود گریه نمی‌کنم من برای خاندان پیامبر که به اینجا می‌آیند و برای حسین و آل او گریه می‌کنم».

نام خوشت قرار دل بی‌قرار من *** روی تو شمع روشن شب‌های تار من

بی‌خانه‌ام ولی به دلم کرده خانه غم *** نبود کسی به جز در و دیوار ، یار من

مسلم را به دستور عبیدالله بر بام قصر دارالاماره بردند، در حالی که تسبیح خداوند می‌گفت و استغفار می‌کرد.

من انتظار می‌کشم اما نمی‌کشد *** غیر از طناب دار، کسی انتظار من

هم خود به روی بامم و هم آفتاب عمر *** ای باغبان! بیا که خزان شد بهار من

سپس او را گردن زدند و ابتدا سرش و سپس بدنش را از بام به زیر افکندند تا مردم ببیند و سپس بدن مبارکش را در انظار پیمان‌شکنان کوفه آویزان کردند.

من از فراز بام کنم جان نثار تو *** کوفی ز بام، سنگ نماید نثار من

هانی را نیز که پیر مردی 89 ساله بود را به بازار کوفه بردند و با وضعی دلخراش کشتند و به دار آویختند در حالی که یاران خود را صدا می‌کرد و هیچکس به یاری او برنخاست.

آنگاه ابن زیاد سرهای مبارک هانی و مسلم را به شام نزد یزید فرستاد. بدن مسلم‌بن‌عقیل اولین بدن از بنی هاشم بود که آویخته گشت و رأس او اولین رأسی بود که به دمشق فرستاده شد.

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[626]

عشق، شوق همانندی است! هر چه مثل تر، عشق شکوفاتر.

کسی مثل حسین، از میان خدائیان، بی کس نبود. همه ی بی کسی خدائیان در آن بود که خدا را نمی پذیرفتند و کسان حسین همه قاری و عابد و ... حتی شیعه بودند. همان کسانی که بی کسش گذاشتند. و این عجب غربت پر سوزی است.

و مسلم دُرده این جام تلخ، نصیبش شده بود. و اگر این طور باشد که هر که مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند. و اگر جامی، بلایی تر از غربت نباشد، و اگر حسین بیشترین بوسه را بر لب این جام زده است، پس مسلم نزدیک ترین چاکر به آستان مولایش گشت. مسلم! حقا که نامش گوارایش بود!

... و بالاتر

مسلم، آفتابِ خورشید غربت خدا در میان زمینیان بود.

حسین، مسلم را هدایت کرد. هادیانی که مهدیهای خود را از خود نیز پیش می فرستند. حسین، مسلم را خاص تر از خود کرد. همچنان که عباس را موجب شد تا مقامی یابد که خود نیز رشکِ آن را ببرد.

آن هجده هزار، حسین فقط امضایشان را دید. و گاهی در طول سفر نامه هایشان را هم می خواند. و مسلم دستان گرمشان را احساس کرد. و سخنان وفایشان را ترنم گوشش نمود. مسلم میهمانشان گشت و دید که درختانِ به ثمر نشسته اشان و چاهای پر آبشان و دشت های پر علوفه اشان همه ارزانی اوست. آنچه حسین خوانده بود، مسلم شنید و دید.

پشتی از مسلم خالی شد، که به شدت گرم گشته بود. و حسین، هم چون امام بود و هم چون در کوفه نبود، دستی از او به این شمعِ کم فروغ، گرم نشد.

کم شدنها، شاید اگر سالیانی طول می کشید و یا لااقل ماهیانی و یا هفته ها و روزهایی، این چنین نبود. برای مسلم زمان در خلاصه ترین حدخودش، همه غربت خدائیان زمین را نمود داد.

---

[626] سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 . - .شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.

روزی که هزاران سالِ بی کسی پیامبران و اوصیاء آنها مرور شد و شب در منزل پیره زنی بود که پسرش باده نوشی خود فروش بود و صبحی که ریختند و شعله کشیدند و زخم زدند و بردند.

حالا فقط مانده یک شباهت دیگر!

حسین را با لب تشه کشتند. هر که روضه حسین را خواند از جبرئیل تا همه دیگران دیگر، گفتند که حسین را با لب تشنه کشتند و مسلم که خواست آب بنوشد، دندانی که از او شکسته بود، درون کاسه افتاد و این، اوجِ شوق به همانندی با محبوب بود.

روی پشت بام او را سر زدند و جسمش را به زیر افکندند و در کوچه های کوفه، پاهایش را به استری که بسته بودند چرخاندند و مسلم در فرصت قبل از مرگی که به او داده بودند – که به همه اعدامیان می دهند – رو کرد به آن سو که از آنجا حسین می آمد و ... علیک السلام یا ابا عبد الله! خداحافظ ای حسین!

و حالا به تو می گویند برو روی پشت بام و رو به کربلا بایست و سلام کن! السلام علیک یا ابا عبد الله! تازه واردی! فعلا سلام کن و جواب بگیر تا هزاران مرحله دیگر ... شاید هم بشود ره صد ساله را یک شبه رفت و شاید همین امشب مرگت برسد و همه بشوند که می گویی: علیک السلام ...

آخ مسلم که اوج شکوهت آنچنان همه دهلیز قلبم را پر ساخته است که همان بهتر لب فرو بندم دیگر!

391–روضه شب دوم ـ ورود کاروان عشق به کربلا

پس از آنکه بنی‌امیه، امام حسین علیه السلام را برای گرفتن بیعت تحت فشار قرار دادند، ایشان از مدینه به سمت مکه مکرمه خارج شد و بقیه ماه شعبان و ماه های رمضان، شوال، ذوالعقده را در جوار بیت الله سپری کرد و با آمدن ذوالحجهٔ ، احرام حج نیز بست.

از سوی دیگر «عمرو بن سعید بن عاص» از سوی یزید مأمور شد که برای دستگیری یا جنگ با حضرت به مکه برود. وی در روز ترویه (8 ذوالحجهٔ) به مکه رسید.

امام علیه السلام که می‌دانست این دشمنان، حرمتی برای حرم خداوند قائل نیستند حج تمتع خویش را نیمه‌تمام گذاشت و آن را به عمره مفرده تبدیل کرد و از مکه خارج شد. انگیزه امام برای این کار، همانگونه که خود فرمود، حفظ حریم بیت الله بود. ایشان در پاسخ «محمد حنیفه» که او را از ترک مکه برحذر و به اقامت در این شهر ترغیب می‌کرد فرمود: «ای برادر! می‌ترسم یزید ناگهان مرا در حرم بکشد و به سبب من حرمت این خانه شکسته شود». همچنین حضرت در پاسخ افراد دیگری مانند «ابن عباس»، «فرزدق» و «عبیدالله بن زبیر» که همین خواسته را تکرار می‌کردند و می‌پنداشتند که دشمن، حرمت مکه را نگه می‌دارد می‌فرمود: «یک وجب دورتر از خانه کعبه کشته شوم و حرمت مکه به خاطر من پایمال نگردد بهتر است».

بعدها که در جریان قیام عبدا... بن زبیر، بنی امیه کعبه را با منجنیق مورد حمله قرار دادند و عبدالله را در مسجدالحرام کشتند، معلوم شد که ابن عباس با آن فطانت و ابن زبیر با آن زیرکی اشتباه می‌کردند و امام آینده را بروشنی در خشت خام می‌دید و دشمنان اسلام را بخوبی می‌شناخت.

بهرحال، امام هنگامی که حاجیان برای ادای مناسک حج تمتع به سوی منا می‌رفتند طواف کرد، سعی بین صفا و مروه به جای آورد، موی چید، از احرام عمره بیرون آمد و رو به سوی کوفه گذارد.

ما کاروان کعبه عشقیم ، هر کجا *** رو آوریم کعبه بود روبروی ما

ماییم کعبه‌ی دلِ عشاقِ باوفا *** هر جا رویم کعبه کند جستجوی ما

چون خبر به محمد حنفیه رسید خود را به کاروان رساند و زمام ناقه امام را گرفت و گفت : «ای برادر! چه باعث شد که با این شتاب خارج شوی؟» حضرت فرمود : «دیشب رسول خدا به خوابم آمد و گفت : ای حسین! بیرون رو که خدا خواست تو را کشته ببیند». ابن حنیفه گفت : «انا لله و انا الیه راجعون. پس این زنان و کودکان را چرا با خود می‌بری؟» امام پاسخ داد: «جدم فرمود خداوند می‌خواهد آنها را اسیر ببیند».

احرام ما کفن شود اندر منای عشق *** خون گلوی ما شود آنجا وضوی ما

ما تشنه‌ی شهادت عشقیم، می‌رویم *** تا پر شود ز خون دل ما، سبوی ما

اینگونه بود که امام علیه السلام به خاطر حفظ حریم خدا ، به دستور رسول خدا و برای زنده کردن امر خدا، به همراه اهل و عیال و تعدادی از موالی و یاران از مکه خارج شد و به سوی عراق عزیمت کرد. روز خروج را برخی از موخان روز ترویه (هشتم ذوالحجۀ) و «ابن قولویه» به نقل از امام باقر علیه السلام روز هفتم این ماه نقل کرده اند.

ما را منای عشق، صف کربلا بود *** رنگین شده فرات ز خون گلوی ما

امام علیه السلام به سوی کوفه حرکت کرد اما در نزدیکی این شهر به وسیله «حر بن یزید ریاحی» و سپاهیانش که مأمور راه‌بستن بر کاروان امام بودند متوقف شد (که حکایت مفصل‌تر آن در روضه فردا ذکر خواهد شد).

پس از مذاکرات طولانی که بین امام علیه السلام و حر صورت گرفت و بعد از آنکه حر گفت اکنون که از کوفه آمدن ابا داری راهی برگزین که نه به کوفه روی و نه به مدینه بازگردی تا من به امیر نامه نویسم، حضرت علیه السلام راه قادسیه را انتخاب فرمود.

لشکر ظلمت و کاروان نور چند روز سایه به سایه یکدیگر حرکت می‌کردند تا اینکه روز دوم محرم در نزدیکی روستای نینوا ، نامه‌ای از عبیدالله به حر رسید که در آن نوشته بود: «همان هنگام که نامه من به تو رسید حسین را نگاهدار و بر او تنگ بگیر و او را در بیابانی بی‌پناه و بی‌آب فرود آور».

حر بر امام و اصحاب او سخت گرفت تا آنها را مجبور نماید در همان مکان بی آب و آبادی که نامه به دستش رسیده بود اتراق کنند. امام به او فرمود : «وای بر تو! بگذار در آبادی و روستایی فرود آئیم» حر گفت : «نه، به خدا قسم نمی توانم. این نامه رسان را بر من جاسوس کرده اند و باید در همینجا بمانی».

زهیر» که یکی از یاران امام بود گفت: «ای پسر رسول خدا! جنگ با این جماعت آسانتر از نبرد با کسانی است که بعدا به آنها ملحق می شوند. » بگذار با آنها بجنگیم». امام فرمود: «من آغازکننده جنگ نخواهم بود». آنگاه نام آن سرزمین را پرسید. گفتند نام اینجا «عقر» است. دوباره پرسید آیا نام دیگری ندارد. گفتند به اینجا نبنوا نیز می گویند. نام دیگری هم دارد که کربلاست. پس حضرت شروع به گریستن کرد و گفت : «اللهم انی اعوذ بک من الکرب والبلاء. اینجا مکان رنج و اندوه است.» آنگاه یاران را فرمود: «همینجا فرود آیید که جدم رسول خدا به من خبر داد که خون ما بر این زکین ریخته می شود و در اینجا دفن خواهیم شد». سپس دستور داد که خیمه ها را رد همان سرزمین بی آب و علف برپا کردند.

کربلا بر تو مهمان رسیده *** وعده‌ی وصل جانان رسیده

کربلا وا کن آغوش خود را *** بـر پذیرایی آل طاها

در روایت دیگری نیز آمده است هنگامی که به امام علیه السلام گفتند نام اینجا کربلاست حضرت خاک آنجا را بویید و گریست و گفت : «ام سلمه مرا خبر داد که روزی جبرئیل نزد رسول خدا بود و من تو را نزد او بردم و تو گریه می کردی. پیامبر تو را گرفت و در دامن نشاند. جبرئیل گفت : آیا او را دوست داری؟ پیامبر فرمود : آری. جبرئیل عرض کرد : امت تو او را می کشند. و سپس خاک کربلا را به پیامبر نشان داد. والله این همان خاک است».

همچنین در حدیث است هنگامی که علی علیه السلام به صفین می رفت به حوالی نینوا رسید. پرسید این سرزمین را چه می گویند؟ گفتند : کربلا. امیرالمومنین علیه السلام آنقدر گریست که زمین از اشکش نمناک شد.

و اکنون بیا تا ما نیز به همراه محمد و علی بگرییم برای آن کس که آسمان‌ها و زمین در مصیبتش گریان‌اند.

الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[627]

392-روضه شب سوم ـ حکایت حر ؛ حماسه توبه و تصمیم

داستان «حر» یکی از عجیب‌ترین و عبرت آموزترین وقایع عاشوراست.

وی رادمردی پهلوان و سرداری نیرومند بود. برخی او را "دلیرترین مرد کوفه" می دانستند. اهمیت این لقب آنگاه معلوم می شود که بدانیم کوفه شهری نظامی بود که به عنوان اولین دژ اسلام در برابر ابر قدرت اول آن زمان یعنی امپراتوری ایران بنا شده بود؛ لذا بیشتر ساکنان آن را سپاهیان و سرداران نامی عرب و عجم تشکیل می دادند.

هنگامی که به عبیدالله خبر دادند که امام حسین علیه السلام به عراق رسیده است وی «حر» را به همراه حدود 1000 سرباز فرستاد تا راه را بر ایشان ببندد و یا او را به دارالاماره ببرد.

هنگامی که حر از قصر عبیدالله خارج شد صدایی از پشت سرش شنید که گفت: «حرّ! شادباش که به سوی خیر می‌روی!». حر به سوی صدا برگشت و کسی را ندید. با تعجب از خود پرسید : «این چه بشارتی بود؟ و این چه خیری است که به جنگ حسین بروم؟».

در گرمای نیمروز، سپاه حر به کاروان امام رسید. امام هنگامی که تشنگی آنان را دید به یاران فرمود : «به این جماعت و اسبانشان آب دهید» و وقتی مشاهده کرد که یکی از سربازان نمی‌تواند آب بخورد و آب از مشک بیرون می‌ریزد خود برخاست و با دستان مبارکش وی را سیراب کرد.

این مهر و عطوفت امام علیه السلام را ببینید و با آنچه همین سپاهیان کوفه با وی کردند مقایسه کنید. حسین اسبان آنان را سیراب کرد اما آنان آب را از فرزندان حسین دریغ کردند.

---

[627] سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364. -شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378. - .محمد بن جریر طبری ؛ تاریخ الامم و الملوک ؛ بیروت: دارسویدان، بی‌تا ؛ ج 5.

تا تمامی لشگریان آب نوشیدند وقت نماز شد. امام از خیمه بیرون آمد خطبه‌ای کوتاه خواند و گفت : «ای مردم! من نزد شما نیامدم تا وقتی که نامه‌های شما رسید و فرستادگان شما آمدند و گفتند نزد ما بیا که ما امامی نداریم. حال اگر بر همان عهد و پیمان هستید بگویید و اگر بر عهدتان «نیستید و آمدن مرا ناخوش دارید از همینجا باز می گردم

.سپس به حر فرمود : می‌خواهی با اصحاب خود نماز گزاری؟ گفت : نه، ما همه با تو نماز می گزاریم

امام پس از نماز به خیمه خود رفت و حر نیز به جمع سپاهیان خویش برگشت. هنگام نماز عصر، دوباره امام بیرون آمد و نماز خواند و سپس روی به کوفیان کرد و فرمود : «ای مردم! اگر از خدا بترسید و حق را برای اهلش بدانید خدای تعالی بیشتر از شما راضی می گردد. ما اهل بیت محمد علیه السلام به تصدی امر خلافت از مدعیانی که این مقام از آن آنها نیست و با شما به ستم رفتار می کنند شایسته‌تریم. اما اگر ما را نمی‌پسندید و حق ما را نمی‌شناسید و رأی شما غیر از آن چیزی است که در نامه‌ها فرستادید و نمایندگان شما گفتند، از نزد شما برمی گردم.» حرّ گفت : «سوگند به خدا که من از این نامه‌ها و نمایندگان که می گویی چیزی نمی‌دانم.» امام به یکی از همراهان گفت تا خورجینی را بیاورد که انباشته از نامه‌های کوفیان بود. امام نامه ها به حر نشان داد. حر گفت : «من از کسانی که این نامه‌ها را نوشتند نیستم. به من دستور داده‌اند که وقتی تو را دیدم از تو جدا نشوم تا نزد عبیدالله به کوفه برویم». امام به یاران و نیز زنان کاروان دستور داد که سوار شوند و فرمود : «باز گردید.» اما سپاهیان حر راه برگشت را نیز سد .کردند

...گفتگو میان امام و سپاهیان کوفه به نتیجه نرسید و سرانجام کاروان امام مجبور به فرود آمدن در سرزمین کربلا شد

اما در روز عاشورا هنگامی که حر، فزیاد امام را شنید که می‌فرمود : «اما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟ اما من ذابّ یذبّ عن حرم رسول الله؟ ـ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری کند؟ آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟» نزد عمر سعد رفت و گفت : «آیا واقعا می‌خواهی با این مرد بجنگی؟» عمر پاسخ داد : «آری» حر پرسید : «چرا پیشنهاد او را که می‌خواهد باز گردد نمی‌پذیری؟» عمر گفت : «اگر کار به .«دست من بود می‌پذیرفتم ولی عبیدالله به این امر راضی نمی‌شود

اینجا بود که حر فهمید یزیدیان برای کشتن امام علیه السلام مصمم هستند. از این فکر لرزه بر اندامش افتاد... در یک سوی میدان، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان وحی را می‌دید و در سوی دیگر دشمنان رسول خدا را؛ در یک سوی میدان بنده صالح خداوند را می‌دید و در سوی دیگر خلیفه غاصبی را که علنا شراب می‌نوشید و محرمات را حلال و حلال خدا را حرام می کرد؛ در یک سوی میدان عشق و شهادت را می‌دید و ...در دیگر سوی آن پلیدی و خیانت؛ در یک سو سعادت می‌دید و در دیگر سو شقاوت

حر تصمیم نهایی خود را گرفت و در حالیکه فرمانده هزاران سوار بود بدنیا پشت پا زد و به بهانه آب دادن به مرکب خود از لشگر یزید دورتر و .دورتر.و به خیمه گاه حق نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شد

مهاجر بن اوس» که همراه حر بود از وی پرسید : «چه فکری در سر داری؟ آیا می‌خواهی به حسین حمله کنی؟» حر جواب نداد و لرزه تمام اندام » او را گرفته بود. مهاجر گرفت : «به خدا سوگند که تو را تا به حال در چنین حالتی ندیده‌ام. اگر از من نام دلیرترین اهل کوفه را می‌پرسیدند از تو نمی گذشتم» حر پاسخ داد : «والله خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می‌بینم، و اگر مرا پاره پاره کنند یا بسوزانند چیزی را بر بهشت نمی گزینم». .آنگاه اسب خویش را تازاند و به سوی کاروان امام علیه السلام شتافت

حر، وقتی به امام علیه السلام رسید با ندامت دست بر سر گذاشت و گفت : «اللهم الیک أنبت فتب علیّ فقد ارعبت قلوب اولیائک و أولاد بنت نبیّک ـ خداوندا به سوی تو بازگشتم پس توبه مرا بپذیر زیرا من بودم که هول و هراس در دل دوستان تو و فرزندان دختر رسول تو افکندم». سپس شرمگینانه به امام علیه السلام عرض کرد : «فدای تو شوم ای پسر رسول خدا! من بودم که راه بازگشت را بر تو بستم و عرصه را بر تو تنگ کردم چرا که هرگز فکر نمی‌کردم این مردم پیشنهاد تو را نپذیرند و کار را به اینجا بکشانند. به خدا سوگند که اگر می‌دانستم چنین می‌شود هرگز راه را «بر تو نمی‌گرفتم. اینک پشیمانم و از کرده خویش نزد خداوند توبه می‌کنم. آیا من امکان توبه دارم؟

میهمان بودی تو ، اول من به رویت راه بستم *** چون ندانستم نباید راه بر مهمان بگیرم

آمدم اکنون که قلب زینبت را شاد سازم *** تا که از زهرا به محشر سرخط غفران بگیرم

آمدم تا اصغرت را عذرخواه خویش سازم *** آمدم تا اکبرت را دست بر دامان بگیرم

امام فرمود : «آری. خداوند توبه تو را بپذیرد! از اسب فرود آی.» حر عرض کرد : «چون من نخستین کسی بودم که به رویارویی تو آمدم می‌خواهم .«پیش از همه در مقابل تو کشته شوم، شاید که در روز حساب دستم در دست جدت قرار گیرد

دست رد بر سینه ام مگذار و بگذر از خطایم *** تا به راهت سینه را در معرض پیکان بگیرم

امام علیه السلام به حر اذن جهاد داد. حر در مقابل حضرت ایستاد و خطاب به لشگر کوفه فریاد زد : «ای اهل کوفه! این بنده صالح خدا را دعوت کردید و وقتی آمد او را رها کردید؟! به او گفتید ما در راه تو جانبازی می‌کنیم و وقتی آمد شمشیر بر او کشیدید و نمی‌گذارید در زمین پهناور خداوند به سویی رود؟ یهود و نصاری و مجوس از آب فرات می‌نوشند و شما او را و زنان و دختران و خاندان او را از آن محروم کرده‌اید؟ خداوند روز تشنگی بزرگ، شما را سیراب نکند چرا که پاس حرمت محمد را نداشتید». سپاه دشمن که تاب و تحمل سخنان حر را نداشتند.او را تیرباران کردند. پس حر، رجز خواندن آغاز کرد و همراه با «زهیر» به لشگر دشمن حمله نمود و بسختی جنگید و عده زیادی از دشمنان را کشت تا اینکه .دسته جمعی بر او حمله کردند و وی را به شهادت رساندند

امام علیه السلام خود را به پیکر پاک حر رساند و خطاب به او گفت : «ای حر! براستی همانگونه که نامت را نهاده‌اند در دنیا و آخرت حر هستی». .آنگاه با دستمالی سر حر را که از آن خون جاری بود بست

آری؛ امام حسین علیه السلام خود را به هر کدام از یارانش که شهید می‌شدند می‌رساند و پیکر پاکشان را در آغوش می‌گشید اما دلها بسوزند و ...چشمان بگریند برای او که تنها و بی کس در گودال قتلگاه افتاده و دشمن بر سینه‌اش نشسته بود

.الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون[628]

.

393–روضه شب چهارم ـ مصیبت فرزندان و برادران زینب (س)

---

[628] سـید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشـورات الرضـی، 1364 . - .شـیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.

روز عاشورا هنگامی که ناگزیر بودن کارزار مسجّل شد، اصحاب نگذاشتند که تا زنده هستند فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به میدان روند و کشته شوند. اما هنگامی که تمامی یاران امام علی علیه السلام جانفشانی کردند و به شهادت رسیدند، نوبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله شد که خود را فدای حق و حقیقت نمایند.

در این لحظات سخت فرزندان علی (ع)، جعفر طیار، عقیل، امام حسن علیه السلام و سید الشهداء علیه السلام گردهم آمدند، یکدیگر را در آغوش کشیدند و با هم وداع کردند.

در حدیثی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به چند تن از جوانان قریش نگریست که صورتهایی زیبا و نورانی داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن آنان اندوهگین شد. پرسیدند : «یا رسول الله! تو را چه شد؟» فرمود : «ما خاندانی هستیم که خداوند، آخرت را برای ما برگزیده است نه دنیا را. یه یاد آوردم آنچه را که امت من بر سر فرزندانم خواهند آورد و آنان را می‌کشند یا آوراه می‌سازند».

از بین افراد خاندان نبوت که در کربلا به دست لشگر یزید به شهادت رسیدند سه نفر فرزندان عبدالله بن جعفر طیّار (همسر حضرت زینب) و سه نفر دیگر از آنان برادران تنی حضرت ابوالفضل‌العباس علیه السلام (یعنی برادارن حضرت زینب) بودند.

فرزندان زینب (س)

«عون»، «محمد» و «عبیدالله» سه پسر عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زینب سلام الله علیها) بودند که به همراه مادر خویش در رکاب امام علیه السلام به کربلا آمده بودند.

آنان وقتی که تنهایی دایی و امام خویش را دیدند یک به یک به میدان رفتند و جان خود را فدای اسلام کردند.

«عون» در مقابل چشمان نگران مادرش زینب به سوی میدان تاخت در حالی که می‌خواند :

إن تنکرونی فانا ابن جعفر *** شهید صدق فی الجنان ازهر

یطیر فیها بجناح اخضر *** کفی بهذا شرفا فی المحشر

یعنی : اگر مرا نمی شناسید بدانید که من پسر جعفر طیارم؛ همان که در راه حق و حقیقت به شهادت رسید و در فردوس برین می درخشد؛ و همو که بر فراز بهشت با بال‌هایی سبز به پرواز در می‌آید، و همین نسب و شرف برای روز محشر کافی است.

عون سه سوار و هجده پیاده از لشگریان دشمن را کشت تا اینکه سر انجام به دست لشگر یزید به شهادت رسید.

پس از وی، دو برادرش محمد و عبیدالله نیز در راه حق جنگیدند و شهید شدند.

برادران زینب (س)

«عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» چهار برادر ناتنی امام حسین «ع» و زینب کبری (س) از «فاطمه ام البنین» بودند.

هنگامی که ابوالفضل‌العباس مشاهده کرد که بسیاری از اهل بیت به شهادت رسیده‌اند با سه برادر مادری خود گفت : «برادران عزیزم! دوست دارم که در مقابل من به میدان روید تا اخلاص شما را در راه خدا و رسول ببینم».

.سه برادر یک به یک به میدان رفتند و در رجزهایشان خود را "فرزند علی" معرفی کردند و پس از کارزاری قهرمانه به شهادت رسیدند

عثمان بن علی ـ که امیرالمومنین فرمود : «او را به یاد برادرم عثمان بن مظعون (صحابی صدیق رسول الله) عثمان نامیدم» ـ جوانی 21 ساله بود. هنگامی که جنگ قهرمانه او را دیدند برای کشتن او به تیر اندازی متوسل شدند. «خولی» تیری به پهلوی او زد و عثمان از اسب به زیر افتاد. سپس یکی از دشمنان بر او تاخت و وی را به شهادت رساند و سرش را از تن جدا نمود.

این 6 برادر، تنها چند نفر از خویشانی بودند که زینب، شهادت آنان را به چشم دید؛ شیر زنی که در یک نیمروز، پسران و برادران و برادر زادگان و پسر عموهایش را بر خاک و خون مشاهده کرد و سر آنان را بر نیزه دید... امان از دل زینب...

الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[629]

394–روضه شب پنجم ـ مصیبت عبدالله بن حسن علیه السلام

امشب و فرداشب را میهمان سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت، یعنی امام مجتبی علیه السلام هستیم که دو پسرش ـ قاسم و عبدالله ـ در کربلا در رکاب عمو به شهادت رسیدند.

عبدالله بن حسن فرزند کوچک امام حسن مجتبی علیه السلام یکی از نوجوانان نابالغی بود که به همراه خانواده خود و عمویش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به سوی کوفه آمده بود.

از صبح تا عصر عاشورا ، ابتدا اصحاب امام حسین علیه السلام و سپس اهل بیت آنحضرت یک به یک و یا دستجمعی به میدان رفتند و به شهادت رسیدند؛ و سرانجام زمانی رسید که امام علیه السلام یکه و تنها در میان هزاران هزار دشمن مسلح باقی ماند و گهگاه فریاد بر می‌آورد: «آیا یاری‌کننده‌ای هست که به خاطر خدا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟».

شمر بن ذی الجوشن» برای آن که کار را تمام کند به همراه پیاده نظام لشکر، به امام علیه السلام هجوم آوردند، دور آن حضرت را گرفتند و از » پس و پیش ایشان را مورد حمله قرار می دادند.

عبدالله که در بین بچه ها و زنان، در خیمه گاه حضور داشت تاب و تحمل دیدن غربت عموی تنهای خویش را نیاورد و ناگهان از خیمه ها بیرون آمد. زینب (س) او را گرفت شاید که بتواند مانع رفتن وی شود و نگذارد یادگار برادر طعمه گرگهای گرسنه یزیدی گردد؛ ولی عبدالله گفت: «نه، به خدا سوگند عمویم را تنها نمی گذارم». سپس دست خود را از دست عمه رها ساخت، به سوی میدان دوید و خود را به امام علیه السلام رساند تا با بدن کوچک و ظریفش از او دفاع کند.

---

[629] شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه .– . سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 . ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378 .

در غوغایی که دور امام علیه السلام ایجاد شده بود یکی از لشکریان یزید شمشیر خود را به قصد ضربه زدن به آنحضرت فرود آورد. عبدالله دست خود را سپر کرد تا شمشیر به امام اصابت نکند. شمشیر، بران و ضربه، سنگین بود و دست نوباوه پیامبر صلی الله علیه و آله را از بدن جدا کرد؛ « ... آنگونه که فقط به پوستی آویخته شد. عبدالله یتیم از شدت درد ناله ای برآورد و پدرش را صدا کرد: «وا ابتاه

... اینک، حال امام را تصور کنید که هر دو امانت برادر شهیدش ـ قاسم و عبدالله ـ را نیز پرپرشده می دید

اشک و خون از دیده‌اش بر خاک ریخت *** اشک بر آن کودک بی‌باک ریخت

امام علیه السلام او را در آغوش گرفت، به خود چسپاند و درگوشش زمزمه کرد:«فرزند برادرم ! صبر داشته باش و خداوند بزرگ را بخوان؛ تا او ترا .«به پدران صالحت ملحق کند

بسته شد چشمش، ولی لب باز شد *** آخرین نجوای شه آغاز شد

کای خدا گر چه مرادت حاصل است *** دیدن مرگ یتیمان مشکل است

در ره تو هستی‌ام از دست رفت *** حیف شد، عبدالَهم از دست رفت

این دو بر من، روح پیکر بوده‌اند *** یـادگـاران بـرادر بـوده‌اند

امام علیه السلام سپس دست به دعا برداشت و گفت:«خداوندا! اگر مقدر کرده ای که این قوم را تا مدتی زنده نگهداری در بین آنان تفرقه ای .«سخت بینداز... که آنان را ما را دعوت کردند و وعده یاری دادند اما به ما حمله کردند و ما را کشتند

آن برادرزاده‌ام صد چاک شد *** این برادرزاده‌ام بر خاک شد

آن برادرزاده‌ام سرمست رفت *** این برادرزاده‌ام بی‌دست رفت

تا ابد مجروح زخم کاری‌ام *** وایِ من از این امانتداری‌ام

... در این هنگام تیرانداز سپاه دشمن «حرملهٔ ابن کاهل» گلوی نازک عبدالله را نشانه گرفت و او را در دامان عمویش ذبح کرد

[630].الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون

.

395–روضه شب ششم ـ مصیبت قاسم (س) ؛ بلای خوش‌تر از عسل

شب عاشورا، از شگفت‌ترین شب‌های تاریخ انسان است. شبی که بشریت، بر سر دو راهی خیر و شر قرار گرفت؛ و چه بسیار انسانها که تا آن شب .در اردوگاه کفر بودند ولی یک شبه ره صد ساله طی نمودند و به حق و حقیقت پیوستند

---

[630] سـید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشـورات الرضـی، 1364 . - .شـیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.

شب عاشورا، امام حسین علیه السلام یاران را نزد خود جمع نمود و پس از ستایش خداوند فرمود: « براستی که من اصحابی از شما باوفاتر و خاندانی از شما فرمانبردارتر نمی‌شناسم. این لشکر، من را می‌خواهند و با من سر ستیز دارند و کار من با آنان فردا به جنگ و کارزار خواهد کشید. پس بیعت خویش را از شما برمی‌دارم و به همه شما اجازه می‌دهم که مرا ترک کنید. از تاریکی شب بهره گیرید و بروید···»

پس‌از سخنان امام، ابتدا حضرت اباالفضل العباس (س)، سپس دیگر بنی‌هاشم و بعداز آنها، یاران حضرت لب به سخن گشودند و گفتند: «زنده ماندن پس‌از تو را برای چه می‌خواهیم ای فرزند رسول خدا؟ براستی که اگر بارها و بارها کشته شویم و زنده گردیم، باز هم دست از یاری تو برنخواهیم برداشت».

شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل *** مملوک این جنابم و محتاج این دَرَم

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر *** این مهر بر که افکنم ، این دل کجا برم؟

امام که این کلمات را از آنها شنید فرمود:«من فردا کشته خواهم شد و شما نیز همه با من کشته خواهید شد».

اینجا بود که اوج کرامت انسانی آشکار گردید و اصحاب و خاندان در واکنش به خبر مرگ قطعی خویش گفتند: «خدای را سپاس که به ما توفیق یاری کردن تو را ارزانی داشت و به شهادت در رکاب تو گرامی نمود».

امام علیه السلام پس‌از آنکه حجت را بر آنان تمام کرد و بیعت مستحکم آنان را آشکار نمود، در حق آنان دعا کرد و سپس فرمود «سر بلند کنید و جایگاه خویش را در روضه و رضوان الهی ببینید» و اینگونه بود که یکایک یاران با چشم بصیرت، جای و منزل اخروی خویش را مشاهده کردند.

» قاسم بن الحسن» فرزند بزرگ امام حسن مجتبی علیه السلام که نوجوانی تازه بالغ شده بود نیز در آن جمع حضور داشت و این صحنه‌های شور و شیدایی را مشاهده می‌کرد. وی از عمو پرسید:«آیا من هم به همراه یارانت کشته خواهم شد؟» دل امام علیه السلام برای یادگار برادر سوخت و پرسید: «ای پسرک من! مرگ، نزد تو چگونه است؟» قاسم شجاعانه پاسخ داد: «احلی من العسل ـ ای عمو از عسل شیرین‌تر است».

دادن جان، گر به رهبر است *** از عسل ناب مرا خوش‌تر است

جام اگر جام شهادت بُوَد *** مرگ، به از روز ولادت بُوَد

امام با رقت و شفقت فرمود: «عمویت فدای تو شود! آری، تو نیز کشته می‌شوی پس‌از آنکه بلایی عظیم بر تو وارد آید» و آنگاه ادامه داد فرزند کوچکم علی اصغر هم کشته خواهد شد. غیرت و مردانگی قاسم تازه جوان جوشید و پرسید: «عموجان! مگر دست دشمنان به خیمه‌گاه زنان هم خواهد رسید که اصغر شیرخواره را هم می‌کشند؟!»" امام پاسخ داد: «عمو به فدای تو! فاسقی از میان دشمنان، تیر به گلوی اصغر خواهد زد و او را در آغوش من به شهادت خواهد رساند در حالی که او می‌گرید و خونش در دستان من روان است...» پس آن دو گریستند و دیگر اصحاب و یاران از گریه آنان گریه کردند و بانگ شیون خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیمه‌گاه به آسمان برخاست.

اما آن «بلای عظیم» که امام وعده آن را به قاسم داد چه بود؟ شاید نحوه شهادت آن حضرت، راز آن بلا را بر ما آشکار سازد...

برخی از نویسندگان روایت کرده‌اند پس‌از آنکه علی اکبر علیه السلام به میدان رفت و به شهادت رسید، قاسم بن الحسن به قصد جنگ از خیمه‌گاه بیرون شد.

چون امام حسین علیه السلام یادگار برادر را دید که برای جنگ بیرون آمده، او را در آغوش گرفت و با یکدیگر گریستند آنچنان که از شدت گریه از حال رفتند.

هر دو بریدند دل از بود و هست *** هر دو گشودند به یکباره دست

هر دو ربودند ز سر هوش هم *** هر دو فتادند در آغوش هم

رفت ز تن، تاب و ز سر، هوششان *** سوخت وجود از لب خاموششان

قاسم پس از آنکه آرام شد از عمو اذن جهاد خواست.

ای عمو سینه‌ی من تنگ بُوَد *** شیشه‌ام منتظر سنگ بُوَد

نیزه کو؟ تا که زمن سینه دَرَد *** تیر کو؟ تا که به اوجم ببرد

اسب‌ها کو؟ که مرا گرم کنند *** استخوان‌های مرا نرم کنند؟

آن حضرت اذن نداد. پس قاسم به دست و پای امام افتاد و وی را می‌بوسید و التماس می‌کرد تا بالاخره اجازه گرفت و به سوی میدان جنگ شتافت.

اسناد تاریخی از قول یکی از سپاهیان دشمن نقل کرده‌اند که پسری از خیمه‌ها به سمت ما بیرون تاخت که رویش چون پاره ماه زیبا بود. قاسم در حالی که اشک بر گونه‌هایش روان بود رجز می‌خواند و می‌گفت:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن *** سبط النبی المصطفی المؤتمن

هذا حسین کالاسیر المرتهن *** بین اناس لاسُقوا صوب المزن

پس با وجود کمی سن و کوچکی بدن، جنگی سخت کرد و تعدادی از لشگر یزید را به خاک و خون کشید. سپاهیان دست جمعی دور او را گرفتند و یکی از آنان بر او تاخت و ضربتی شدید بر او وارد آورد. قاسم با صورت به روی زمین افتاد و فریاد یاری کشید که : «یا عماه!»، پس امام علیه السلام سر برداشت و چون باز شکاری، تیز به میدان نگریست، آنگاه همچون شیری خشمگین به سرعت به میدان حمله کرد و ضارب قاسم را با شمشیر زد و دست وی را از مرفق جدا ساخت. وی از درد عربده‌ای کشید که سواران دشمن شنیدند و به سوی میدان تاختند تا او را از دست امام علیه السلام برهانند. در این شرایط سخت، جنگی بین امام علیه السلام و کوفیان درگرفت در حالی که قاسم بر زمین افتاده بود... و شاید این، همان بلای عظیم بود.

آنگاه که غبار میدان فرو نشست، امام علیه السلام را دیدند که سینه بر سینه قاسم نهاده و وی را به سوی خیمه‌ها باز می‌گرداند در حالی که دو پای قاسم ـ شاید از شدت شکستگی‌ها ـ بر زمین کشیده می‌شد؛ و امام علیه السلام می‌فرمود: «این قوم از رحمت خدا دور باشند و جدت پیامبر صلی الله علیه و آله دشمن آنان باشد در روز قیامت»

کاش نمی‌دید عمو پیکرت *** تا ببرد هدیه بر مادرت

کاش نمی‌دید تنت کاین چنین *** جان دهی و پای زنی بر زمین

دیده به روی عمو انداختی *** صورت او دیدی و جان باختی

.... «... و سپس زمزمه کرد: «به خدا سوگند برای عمویت سخت است که تو او را بخوانی ولی نتواند تو را نجات دهد

الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[631]

.قاسم الان 13 سال دارد. دو ساله بود که پدرش را مسموم کردند و حق قربی را بنیکویی!! پاس داشتند
:قبلترها که در خانه حدیث عمو به میان می امد و دشمن و پاس حق قربی، او می گفت
«!تا من شمشیر به دست داشته باشم عمویم کشته نخواهد شد»
غیر بنی هاشم کسی نمانده بود و فرزندان عقیل و جعفر و پسران خورشید نیز همه رفته بودند. نوبت به گلهای حسنی
.رسیده بود. و قاسم مشتاق ترینشان بود که نزد عمو آمد
حسین که می دانست قاسم از پی چه سویش آمده او را در آغوش گرفت و سخت فشرد و سخت تر گریست و قاسم نیز
گریست هر که دید نیز گریست. عمو آنچنان بر گل زاده گریست که بی حال شد و زانو بر زمین زد. و در آخر هم اجازه
:میدان به قاسم نداد. می گفت
تو نشان برادر منی! تسلای دل منی!» قاسم بوسه بر دست و پای عمو می زد و اصرار و اصرار بر نوشیدن مرگ، »
جام عسل، که شیرین تر از عسل و این شد که حسین اجازه داد و قاسم با همان لباس عربی بی زره و کلاه و با یک جفت
نعلین که بند یکی از آندو پاره شده بود. و با شمشیری که بدستش بزرگ می نمود، روانه شد چون آب در کویر و چون باد
:در نی زارهای خشک و چون آتش که خرمنهای ستم را سوازند و سوزاند تا که فریادش بلند شد
عموجان!» و عمو عقابی شد و پرید و شیری که که حمله برد. اطراف قاسم غوغایی شد خاک از زمین آنچنان »
برخواست که معلوم نبود دشمن کجاست و قاسم کجاست. خاک که نشست، قاسم پاشنه بر زمین می کشید و سرش را در
:آغوش عمو دید و اشک حسرت حسین که می گفت
سوگند که بر عمو سخت است از او یاری بخواهی، نتواند پاسخت بدهد. پاسخت بدهد ولی تو را سودی نبخشد! در »
«!روزی که دشمنانم بسیار و یارانم اندکند »
.حسین بی توان تر از هر وقت، سینه قاسم را به سینه چسبانده بود که از زمین بلندش نمود و راهی خیمه شهیدان شد
.پاهای قاسم بر زمین کشیده می شد

396-روضه شب هفتم ـ علی‌اصغر (س) ؛ داغی بر دل اهل‌بیت

مرسوم است که شب هفتم محرم، به در خانه «باب الحوائج کوچک کربلا» حضرت علی اصغر (س) می روند و روضه آن طفل شهید را می‌خوانند. .شهیدی که به ظاهر، کودک است ؛ ولی به واقع پیر عشق است

حوریان محو رخ مه‌پاره‌ات *** کهبه‌ی خیل ملک گهواره‌ات

گردش چشمان تو عشق‌آفرین *** رشته‌ی قنداقه‌ات حبل‌المتین

---

[631] شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه .- . سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 .
. محمد بن جریر طبری ؛ تاریخ الامم و الملوک ؛ بیروت: دارسویدان، بی‌تا ؛ ج 5 .- . ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378

زینت آغوش و دامان رباب *** آینه‌گردان رویت آفتاب

عالم و آدم همه محتاج تو *** بر سر دوش پدر معراج تو

بسته بر هر تار موی تو نجات *** تشنه‌ی لب‌های تو آب حیات

کودکی ، اما به معنا پیر عشق *** روی دستان پدر ، تفسیرِ عشق

تلخ‌ترین لحظات تاریخ نزدیک می‌شد؛ تمامی یاران و اصحاب امام حسین علیه السلام به میدان رفته و کشته شده بودند. در اردوگاه حق تنها دو مرد باقی مانده بود: اباعبدالله الحسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام که آن روز به اراده الهی بیمار بود تا زنده بماند و رهبری امت را پس از امام حسین علیه السلام به دست بگیرد.

امام علیه السلام چون خویشتن را تنها و بی یاور دید آخرین حجت را بر مردم تمام کرد و بانگ برآورد: «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟ هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا؟ هل من معین یرجو ما عندالله فی اعانتنا؟» یعنی: «آیا مدافعی هست که از حریم رسول خدا دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی هست که از خدا بترسد و ما را یاری دهد؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری رساند؟ آیا کسی هست که به خاطر روضه و رضوان الهی به نصرت ما بشتابد؟».

صدای این کمک خواهی امام که به خیمه‌ها رسید و بانوان دریافتند که حسین دیگر یاوری ندارد، صدایشان به شیون و گریه بلند شد. امام روی به خیمه‌ها کرد، شاید که زنان با دیدن او اندکی آرام گیرند ؛ که ناگاه صدای فرزند شش ماهه‌اش «عبدالله بن الحسین» ــ که به علی اصغر معروف بود ــ را شنید که از شدت تشنگی می‌گریست.

علی اصغر طفلی شیرخواره بود؛ که نه آبی در خیمه‌ها بود تا وی را سیراب کنند ، و نه مادرش «رباب» شیری در سینه داشت که به وی دهد.

امام علیه السلام قنداقه علی اصغر را در دست گرفت و به سوی دشمن رفت ؛ در مقابل لشکر یزید ایستاد و فرمود:«ای مردم! اگر به من رحم نمی‌کنید بر این طفل ترحم نمایید ... «

اما گویی که بذر رحم بر دل سنگ آنان پاشیده نشده بود و تمامی رذالت دنیا در اعماق وجودشان ریشه دوانده بود ؛ زیرا به جای آنکه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مشتی آب میهمان کنند، تیراندازی از بنی اسد (که گفته شده است «حرملهٔ بن کاهل» بود) تیری در کمان نهاد و گلوی طفل را نشانه گرفت. ناگاه دستان و سینه امام علیه السلام به خون رنگین شد... سر کوچک و گردن ظریف طفل شیرخواره را از بدن جدا شده بود...

آتش عشق تو در من شعله‌ور بود ای پدر *** پیش تیر عشق تو ، قلبم سپر بود ای پدر

شد گلویم روی دست ذبح ، می‌دانی چرا؟ *** پیش تیر عشق تو ، قلبم سپر بود ای پدر

امام علیه السلام دستان خود را از خون علی اصغر پر کرد و به آسمان پاشید و گفت: «هون علی ما نزل بی انه بعین الله ـ تحمل این مصیبت بر من آسان است چرا که خدای آن را می‌بیند»... در همین حال، «حصین بن تمیم» تیر دیگری افکند که بر لبان مبارک امام علیه السلام نشست و خون از

دهان حضرت جاری شد. امام روی به آسمان کرد و اینگونه نیایش نمود: «خدایا! سوی تو شکایت می‌کنم از آنچه با من و برادران و فرزندان و خویشانم می‌کنند«...

اصغر که به چهره ز عطش رنگ نداشت *** یارای سخن با من دلتنگ نداشت

یا رب! تو گواه باش، شش‌ماهه‌ی من *** شد کشته‌ی ظلم و با کسی جنگ نداشت

آنگاه از سپاه دشمن دور شد ؛ با شمشیرش قبر کوچکی کند ؛ بدن علی اصغر را به خون او آغشته نمود ؛ بر او نماز گزارد و جنازه کوچک را دفن کرد...

به روایت منابع تاریخی، شهادت علی اصغر علیه السلام از سخت‌ترین و جانگدازترین مصیبتها در نزد ائمه بوده است. «عقبهٔ بن بشیر اسدی» می‌گوید امام باقر علیه السلام به من فرمود: «ما از شما بنی‌اسد خونی طلب داریم!» و سپس داستان ذبح شدن علی اصغر را بر من خواند.

همچنین آورده‌اند که پس از قیام «مختار بن ابی عبیده ثقفی» هنگامی که خبر انتقام از قاتلان کربلا را به امام سجاد علیه السلام رساندند آن حضرت سوال کرد: «بر سر حرمله چه آمد؟». این نمونه‌ها، نشان دهنده آن است که این داغ چگونه بر دل اهل بیت علیه السلام مانده است...

و این داغ بر دل ما نیز هست ؛ و بر دل انسانیت نیز ؛ تا زمانی که مهدی آل‌محمد (عج) قیام کند و انتقام از ظالمان بستاند...

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[632]

امشب که توفیق نوشتن یافته ام، شب عاشورا است. و حسین تنها روضه ای که خواند، روضه علی اصغر در شب عاشورا بود.

شب عاشورا که حسین خبر از کشته شدن همه مردان داد و این که هیچ کس باقی نمی ماند، قاسم ماند که آیا مرد شده است!! که اگر مرد شده است فردا جزو کشته هاست.

حسین اول مردیش را آموزد. وقتی مطمئن شد مرگ نزد او شیرین تر از عسل است، باورش شد او مرد شده است! بالغ گشته است!

و بعد قاسم از عبد الله شیرخوار پرسید که:

آیا او هم کشته می شود.» حسین گفت»:

من تشنه می شوم او کشته می شود.» عجب پاسخی؟! چه رابطه غریبی بین عطش حسین و شهادت علی»!!

حسین توضیح داد:

عصر عاشورا وقتی از تشنگی بر جان خود می ترسم، سراغ علی اصغر می روم و می گویم که او را به من بدهید تا » زبان در دهانش کنم و با رطوبت دهانش کمی التهاب عطشم را بنشانم! کودکم را بدستم می دهند. او را به صورتم نزدیک می کنم که ناگاه فاسقی از آنان با تیری علی ام را ذبح می کند!»

علی اصغر مهمترین سند حسین برای مظلومیت اوست. لذا خونش را به آسمان می پاشد تا سندش زودتر از خودش به

---

[632] 1378 –سید بن طاووس ؛ اللهوف فی . شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی،

–شیخ عباس قمی ؛ سفینهٔ البحار ؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، 1418 ق. ؛ . قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 ج 1.

محکمه الهی برود.

آخر علی، رزمی نکرده بود، کسی از حرامیان را نکشته بود. برای کشتن او چه دلیلی داشتند؟!!

گل حسین این چنین در آغوشش به خون نشست و گل حسن هم در آغوش عمو تا دقائقی دیگر با تیر همان حرمله، سر از تنش جدا خواهد شد!

عجب قلبی را حسین می خواهد تقدیم خدا کند!! قلبی پر از داغ یکی از یکی، سوخته تر!

بعد از قلب تفتیده اینک نوبت تن پاره بود که در آن گودال عروج تقدیم یارش کند!

الهی که یارش یارمان باشد و قربانی اش هوسهایمان!

397-روضه شب هشتم ـ مصیبت علی‌اکبر علیه السلام ؛ شبیه پیامبر

براستی که زمین و زمان، اصحابی باوفاتر از یاران حسین علیه السلام به خود ندیده‌اند ؛ کسانی که تا زنده بودند نگذاشتند که اهل بیت پیامبر علیه السلام پای به میدان گذارند... اما لختی، بعد از آنکه آخرین آنان در خون خویش غلتید، زمان آن رسید که جوانان بنی‌هاشم نیز به مسلخ عشق روانه شوند.

علی بن الحسین) فرزند آن حضرت از «لیلا بنت ابی مره بن عروه بن مسعود» معروف به علی‌اکبر، اولین نفر از خاندان امام علیه السلام بود که) اجازه گرفت به میدان برود.

علی اکبر علیه السلام چه ازطرف پدری و چه از طرف مادری ، به شریف‌ترین مردم نسب می‌رساند: پدر و اجداد پدری وی که نیاز به معرفی ندارد. اما از جانب مادر، پدربزرگ مادری وی یعنی «عروه بن مسعود ثقفی» کسی بود که در راه تبلیغ دین اسلام به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله در وصفش فرمود: «من عیسی بن مریم را مشاهده کردم و عروه بن مسعود از همه کس به او شبیه‌تر است» ؛ و نیز او را یکی از چهار مهتر عرب برشمرد.

علی اکبر بغایت نیکو سیرت و بسیار خوش‌صورت بود و به دلیل شباهت فراوان به پیامبر صلی الله علیه و آله ، هر گاه اصحاب دلشان برای پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ می‌شد به وی نگاه می‌کردند.

تنها دانستن ماجرای زیر، معرفت امام‌گونه وی را بر ما معلوم می‌کند:

در یکی از روزهایی که کاروان عشق از مکه به سوی کربلا در حرکت بود ، هنگامیکه نزدیکی ظهر در یکی از منازل اتراق کرده بودند ، امام علیه السلام به خواب سبکی فرو رفت و پس از لختی سر بر آورد و فرمود: «هاتفی دیدم که ندا می‌داد : شما می‌روید و مرگ به دنبال شما در حرکت است». علی اکبر (س) به امام علیه السلام عرض کرد: «پدر جان! آیا ما بر حق نیستیم؟» امام علیه السلام پاسخ داد: «چرا پسرم، به خدا سوگند که ما بر حقیم». علی اکبر(س) با رشادت گفت: «پس از مرگ هراسی نداریم » امام علیه السلام را احساسی از تحسین فرا گرفت و فرمود: «پسرم! خدا بهترین جزایی که می‌تواند از پدری به فرزندش بدهد را به تو عطا نماید».

... اما روز عاشورا

سیره امام حسین علیه السلام آنگونه بود که از روی رحم و شفقت، به کسانی که اذن میدان رفتن می‌گرفتند، در ابتدا اذن نمی‌داد. اما این بار تفاوت داشت. به محض آنکه علی اکبر اجازه خواست، امام به وی اذن داد... و این سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود. ایشان ــ بر خلاف رهبران دیگر که نزدیکان خویش را از معرکه دور می دارند ــ در غزوات هر کس که به او صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بود را قبل از دیگران به جنگ . می‌فرستاد

...حسین علیه السلام سپس نگاهی ناامیدانه بر قد وبالای فرزند رشیدش کرد و آنگاه چشم به زیر انداخت و گریست

گمان مدار که گفتم برو ، دل از تو بریدم *** نفس شمرده زدم همرهت پیاده دویدم

دلم به پیش تو ، جان در قفات ، دیده به قامت *** خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم

امام علیه السلام پس از آنکه علی‌اکبر را روانه میدان ساخت، انگشت به آسمان بلند کرد و محاسن مبارک را به دست گرفت و اینگونه با خدای خویش راز ونیاز نمود: «ای خدا! شاهد باش که جوانی برای جنگ با این قوم به سوی آنان رفت که شبیه ترین مردم در خلقت و خوی و گفتار، به .«رسول الله صلی الله علیه و آله است که هرگاه مشتاق دیدار رسول صلی الله علیه و آله تو می شدیم به صورت وی نگاه می‌کردیم

شه عشاق ، خلاق محاسن *** به کف بگرفت آن نیکو محاسن

به آه و ناله گفت: ای داور من *** سوی میدان کین شد اکبر من

«به خلق و خوی آن رفتار و کردار *** بُد این نورسته همچون «شاه مختار

آنگاه این آیه را قرائت کرد : «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم» یعنی «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد ؛ آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از .«بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند، شنوا و دانا است

.علی‌اکبر به سوی سپاه دشمن تاخت و رجزخوانان جنگی سخت کرد و بسیاری از سپاهیان یزید را به خاک انداخت

کم‌کم تشنگی و زخم‌های متعدد، می‌رفت که تاب و توان ازکف اکبر برباید که یکی دشمنان ضربه‌ای بر سر آن حضرت وارد آورد. خون صورت وی را پوشاند و او را از پای درآورد. علی اکبر دست دور گردن اسب حلقه کرد تا بر زمین نیفتد و اسب در ازدحام دشمن و دشنه، به جای آنکه وی را به سوی خیمه‌گاه باز گرداند به قلب دشمن برد. دژخیمان یزیدی دور اسب را گرفتند و از هر سوی بر پیکرش شمشیر وارد آوردند آنگونه .که نوشته اند بدنش ریز ریز (ارباً ارباً) گردید

اینجا بود که علی‌اکبر ، پدر را صدا کرد که: «یا ابتاه علیک منی الاسلام هذا جدی رسول الله ... ــ پدرجان، خداحافظ ، این جدم رسول الله صلی الله ...«علیه و آله است که به بالینم آمده و جامی پر از آب به من می‌نوشاند

امام علیه السلام به سرعت خود را به پیکر اکبر رساند و صورت به صورت وی گذاشت و فرمود: «علی الدنیا بعدک العفا ــ بعد از تو ای پسرم اف ...«بر این دنیا باد

دو چشم خویش بگشا و سؤال کن که بگویم *** ز خیمه تا سرِ نعش تو من چگونه رسیدم

آنگاه ـ مطابق زیارت مروی از امام صادق علیه السلام ـ مشتی ازخون وی را به آسمان پرتاب کرد و شگفت آنکه قطره ای از آن به زمین برنگشت ...

حضرت زینب (س) که این صحنه را دید شتابان از خیمه‌ها بیرون آمد در حالیکه فریاد می‌زد: «یا اخیاه و یابن اخیاه ـ وای برادرکم و ای وای بر فرزند برادرم» و خود را بر پیکر علی اکبر افکند. امام علیه السلام وی را گرفت و به خیمه‌ها بازگرداند و به جوانان فرمود: «برادر خویش را بردارید «وبه خیمه ها برسانید ...

آری! امام علیه السلام تمامی شهدا و کشتگان را خود به خیمه‌ها می‌آورد ؛ به جز آن دو کشته که با شهادتشان کمر او را شکستند ؛ پسرش علی‌اکبر (س) ؛ و برادرش ابوالفضل العباس (س)

الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[633]

398–روضه شب نهم ـ مصیبت ساقی لب‌تشنگان

ابوالفضل العباس، جوانی زیبا و رشید بود که از شدت زیبایی، به او قمر بنی هاشم (ماه هاشمیان) می گفتند و از شدت رشادت هنگامی که بر اسب می نشست پایش به زمین می رسید. وی به دلیل شجاعت و جنگاوری بی همتا که داشت، علمدار امام حسین علیه السلام بود و هنگامی که امام علیه السلام لشگر کم تعداد خود را آماده جنگ می کر، پرچم را به او سپرد. شجاعت و دلاوری عباس علیه السلام ریشه در آباء و اجداد او داشت؛ که از پدر به اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام نسب می رساند و از جانب مادر به بنی کلاب که شجاع ترین عرب بودند.

ای حرمت قبله حاجات ما *** یاد تو تسبیح و مناجات ما

تاجِ شهیدانِ همه عالمی *** دست علی ، ماهِ بنی هاشمی

ماه کجا؟ روی دلارام تو؟ *** سرو کجا؟ قامت رعنای تو؟

شمع شده ، آب شده ، سوخته *** روح ادب را ادب آموخته

منابع معتبر تاریخی آورده اند که حضرت فاطمه (س) اندکی پیش از شهادتش به امیرالمؤمنین علی علیه السلام وصیت فرمود که چند روز پس از رحلت وی، ازدواج کند.

---

[633] –شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه . سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 . ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378

پس از آنکه حضرت زهرا (س) به شهادت رسید و اتفاقات تلخ پس از آن سپری گشت، حضرت علی علیه السلام از برادر خویش "عقیل" که مردی نسب شناس بود و خصوصیات خانواده های حجاز و نیز اخبار و تاریخ عرب را بخوبی می شناخت، خواست زنی برای او انتخاب کند که در خاندانی بزرگ و شجاع متولد شده باشد و فرزندی دلیر و جنگجو برای وی به دنیا آورد.

عقیل نیز "فاطمه بنت حزام بن خالد" از بنی کلاب را برای آن حضرت انتخاب کرد و گفت: « در بین عرب، شجاع تر و جنگاورتر از پدران او وجود ندارد». امیر المومنین علیه السلام او را از پدرش خواستگاری و با او ازدواج کرد و فاطمه چهار پسر دلاور به نامهای «عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و « عثمان» برای آن حضرت به دنیا آورد؛ و از این روی به « ام البنین» مشهور گشت.

شاید آن زمان، کسی دلیل این تصمیم و انتخاب حضرت را نمی دانست ولی در آن هنگام که در کربلا، حسین علیه السلام بی یار و یاور شد و این برادران شجاع و بویژه علمدار کربلا ابوالفضل العباس (ع)، یک به یک در راه او جانبازی کردند، کرامت علوی آشکار گردید.

روز نهم محرم « شمربن ذی الجوش» از سوی عبیدالله بن زیاد مامور شد که اگر «عمربن سعد» از دستور سرپیچی کرد، خود فرماندهی را برعهده بگیرد و به امام علیه السلام حمله کند. وی که از قبیله « فاطمه ام البنین» بود و نسبت دوری با حضرت عباس علیه السلام و برادرانش داشت امان نامه ای از عبیدالله گرفت تا به خیال خود آنان را از حسین علیه السلام جدا کند و هم، باعث ضعف امام علیه السلام گردد و هم جان بستگانش را نجات دهد!

شمر در واپسین ساعات روز نهم محرم به نزدیکی خیمه های امام علیه السلام آمد و فریاد زد « خواهرزادگان من کجا هستند؟» عباس، عبدالله، جعفر و عثمان بیرون آمدند و گفتند: « چه می خواهی؟» شمر گفت:« برایتان امان نامه آورده ام. شما در امانید!» چهار جوان پاسخ دادند: « لعنت بر تو و بر امان تو. آیا ما را امان می دهی و فرزند پیغمبر در امان نباشد؟!...» و عباس بانگ برآورد: « دست بریده باد که چه بدامانی آورده ای!، ای دشمن خدا، آیا می گویی برادر و سرور خود حسین پسر فاطمه را رها کنیم و در فرمان لعینان و لعین زادگان در آییم؟». شمر خشمناک به لشگر دشمن بازگشت.

عصر عاشورا، هنگامی رسید که تمامی اصحاب و خاندان امام علیه السلام به شهادت رسیدند و فقط حسین و عباس –علیهماالسلام- باقی مانده بودند. عباس چون تنهایی برادر را دید، نزد امام آمد و گفت: « ای برادر! آیا رخصت می دهی به جهاد روم؟» امام سخت بگریست و گفت: « برادرم! تو علمدار منی و اگر بروی کاروان پراکنده می شود». عباس پاسخ داد: « سینه ام تنگ شده و از زندگی بیزارم و می خواهم از این منافقین خونخواهی کنم». عباس از سوی لشکر دشمن رفت و آنان را نصیحت و تحذیر کرد ولی در دل سنگ آنان اثری نگذاشت. پس به سوی خیمه ها آمد و خبر به برادر داد. در همین حین صدای دلخراش کودکان را شنید که از تشنگی فریاد می زدند: « العطش، العطش». سپس بر اسب نشست، نیزه و مشک برداشت و رجزخوانان آهنگ فرات کرد در حالی که می خواند:

لا ارهب الموت اذا الموت زقا *** حتی اواری فی المصالیت لقا

نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا *** انی انا العباس اغدو بالسقا

ولا اخاف الشر یوم الملتقی

یعنی:

از مرگ نمی ترسم هنگامی که بانگ زند

تا وقتی که میان مردان کارآزموده افتاده و به خاک پوشیده شوم

جان من، بلاگردان جان پاک مصطفی است

من عباس هستم با مشک می آیم

و روز نبرد از شر نمی ترسم

چهار هزار نفر دور او را گرفتند و به سوی او تیر می انداختند تا مانع رسیدن وی به آب شوند. پس از ساعتها تشنگی و جنگ، عطش بر تمام وجودش چنگ انداخته بود. آب از زیر پای اسب روان بود و عباس را به خود می خواند. عباس مشتها را پر از آب کرد و به لب نزدیک نمود تا بیاشامد،اما به یاد تشنگی حسین علیه السلام و اهل بیت او افتاد. آب از کف بریخت، مشک را پر کرد، بر دوش راست انداخت و مرکب را به طرف خیمه ها تازاند.

لشگر دشمن برای آنکه همین چند جرعه آب به کام کودکان رسول الله نرسد راه را بر او گرفتند و از هر طرف بر او حمله کردند. عباس با آنها پیکار می کرد تا اینکه یکی از لشگریان با شمشیر دست راست وی را قطع کرد.

عباس قهرمان فریاد برآورد:

والله ان قطعتموا یمینی *** انی احامی ابدا عن دینی

و عن امام صادق الیقین *** نجل النبی الطاهر الامین

یعنی:

به خدا سوگند حتی اگر دست راستم را قطع کنید

تاابد از آیینم دفاع خواهم کرد

و از امامی که صادق الیقین است

همان فرزند پیامبر پاک و امین

آنگاه مشک را به دوش چپ انداخت و شمشیر به دست چپ گرفت و از بین دشمن به راه خود ادامه داد که ناگهان، تیغی بر دست چپ حضرت وارد شد و آن را نیز قطع کرد. اما غریو شیر حیدر آسمان را پر کرد که:

یا نفس لا تخشَی من الکفار *** و ابشری برحمهٔ الجبار

مع النبی السید المختار *** قد قطعوا ببغیهم یساری

فاصلهم یا رب حر النار

:یعنی

ای نفس! از کافران هراس به دل راه مده

و مژده باد بر تو که شایسته رحمت خداوند دستگیر شدی

در سایه پیامبر بزرگ صاحب اختیار

خداوندا) دشمنان، با شقاوت دست چپم را نیز قطع کردند)

پس ای خدا ، آنان را به آتش خشمت دچار کن

.عباس ناامید نشد و مشک را به دندان گرفت تا به خیمه رساند

ای مشک! تو لا اقل وفاداری کن *** من دست ندارم ، تو مرا یاری کن

من وعده ی آبِ تو به اصغر دادم *** یک جرعه برای او نگهداری کن

.اما تیر بعدی مشک را از هم درید و آبها را بر زمین داغ کربلا ریخت تا عباس علیه السلام دیگر مأیوس شود

ای مشک! نگه کن تو به بالای سَرم *** (زهرا) ست نشسته ، آبروداری کن

لختی بعد، تیری به سینه مبارک حضرت علیه السلام نشست و وی را از اسب به زیر انداخت، تا کار تمام شود و لب‌تشنکان بی‌ساقی و حسین علیه السلام بی‌علمدار گردد.

سرانجام یکی از لشگریان دشمن به پیکر نازنین حضرت حمله کرد و با عمود آهنین بر فرق عباس زد که سر او- مانند فرق مبارک پدرش علی (ع)- شکافت و بر زمین افتاد و فریاد زد: « یا ابا عبدالله علیک منی السلام ـ برادرم خداحافظ».

امام علیه السلام خود را به پیکر بی دست برادر رساند و چون وی را دید که به شهادت رسیده است، فرمود: « الان انکسر ظهری و قلت حیلتی ـ اکنون کمرم شکست و راه چاره بر من بسته شد» ...

.الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون[634]

.

399-روضه شب عاشورا ـ ذکر مصائب امام حسین (ع)

شب عاشورا بود و خیمه گاه حق در تب و تاب. در عصر روز تاسوعا «شمر بن ذی الجوشن» به همراه هزاران نفر نیروی کمکی به صحرای کربلا رسید و «عمر بن سعد» را برای حمله به امام علیه السلام تحت فشار قرار داد. عمر سعد دستور حمله را صادر کرد. صدای همهمه لشگر که به گوش

---

[634] سید محسن امین ؛ اعیان الشیعهٔ ؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1403 ق. -. سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364. - .شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.

امام حسین علیه السلام رسید، برادرش عباس (س) را صدا کرد و به همراه چند تن از بزرگان کوفه ــ که خود را به کاروان حق رسانده بودند ــ به نزد دشمن فرستاد تا از قصد آنان آگاه شود.

حضرت ابوالفضل (س) بازگشت و به برادر عرضه داشت که دشمن آمده است تا یکی از این دو کار را انجام دهد: یا اخذ بیعت یا آغاز جنگ. امام فرمود: «بیعت با یزید که هرگز ؛ اما درباره جنگ اگر می توانی برو و امشب را از آنان مهلت بگیر و نبرد را به فردا موکول کن ؛ تا نماز و قرآن بخوانیم. به خدا سوگند که من عبادت خدا رابسیار دوست می دارم.»

فرماندهان یزیدی، ابتدا پیشنهاد حضرت را قبول نکردند ؛ اما یکی از آنان دیگران را ملامت کرد که: «وای بر شما! اگر در جنگ با کفار، آنان یک شب از ما مهلت بخواهند درخواستشان را اجابت می کنیم. چگونه است که به پسر پیغمبر شبی را رخصت نمی دهید؟»...

...و اینگونه بود که شب عاشقانِ بی دل آغاز شد

روز تاسوعا گذشت و شب رسید *** تشنه کامان جانشان بر لب رسید

بسته بود آب و حرم بی تاب بود *** دیده ی طفلان به راه آب بود

سینه ها از فرط بی آبی کباب *** بود ذکر تشنه کامان آب ، آب

گرچه بود از تشنگی لبها کبود *** مادران را با عطش کاری نبود

مادران در ماتم فرزندها *** دل پریشان در غم دلبندها

بهر اسماعیل های فاطمه *** هاجران ، بی زمزم و بی زمزمه

بود چشم مادرانِ پر ز درد ***اشک ریزان ، بهر فردایِ نبرد

بود گریان ، چشمِ پرخونِ رباب *** بهر آن شش ماهه ی بی تابِ آب

وای اگر فردا ، گهِ ماتم شود *** تارِ مویی زین عزیزان کم شود

وای اگر «اکبر» سرش گردد جدا *** وای اگر در خون شود خونِ خدا

ای سپیده! جلوه بعد از شب نکن *** ای فلک! خون بر دل «زینب» نکن

...اما سپیده عاشورا دمید ... و سواران عشق، یک به یک پای به مسلخ نهادند

... و بالاخره می رفت که تلخ ترین لحظات تاریخ فرا رسد

آری! عصر عاشورا شد ؛ و زمین کربلا غرق در نیزه و شمشیر و جنازه. از سپاه کوچک حق چیزی باقی نمانده بود اما هزاران هزار گرگ گرسنه همچنان در لشگر شیطان منتظر طعمه بودند.

دیگر کسی برای حسین (ع) باقی نبود. «حبیب» ، «زهیر» ، «بریر» ، «حر» و دیگر اصحاب به شهادت رسیده بودند. «اکبر» ، «قاسم» ، «عون» ، «جعفر » و بقیه جوانان بنی هاشم ــ و حتی « اصغر شش ماهه » ــ نیز جان خود را فدای اسلام کرده بودند ؛ و «عباس» ، بی سر و دست، دور از خیمه ها به .دیدار خدای خویش رفته بود

حسین علیه السلام به این سو و آن سو نظر افکند . در تمامی دشت پهناور ، حتی یک نفر نبود تا از او و حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع .کند

امام علیه السلام به خیمه گاه آمد تا با بانوان اهل بیت وداع کند. صحنه ای دلخراش و جانسوز بود. کودکان و دختركان دور امام را گرفته بودند و نمی دانستند آخرین کلام را چگونه بگویند. «سکینه» دختر امام علیه السلام فریاد زد: «پدر جان ! آیا تن به مرگ دادی و دل بر رحیل نهادی؟» امام پاسخ داد: «چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یار و یاوری ندارد؟» ، پس صدای به گریه بلند شد . امام آنان را ساکت کرد و به آنها وصیت نمود و .سپس ودایع امامت و مواریث پیامبران را به علی بن الحسین السجاد علیه السلام که سخت بیمار بود سپرد و به سوی میدان رهسپار شد

امام علیه السلام با وجود تنهایی و تشنگی ، با هزاران هزار سپاهی دشمن جنگی دلاورانه کرد . گاه به میمنه لشگر (سمت راست لشگر دشمن) حمله : میکرد و می خواند

الموت خیر من رکوب العار *** والعار اولی من دخول النار

: یعنی

. مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است *** و ننگ سزاوارتر از آتش جهنم است

: سپس به میسره لشگر (جناح چپ لشگر) حمله میکرد و میخواند

انا الحسین بن علی

آلیت ان لا انثنی

احمی عیالات ابی

امضی علی دین النبی

:یعنی

من حسین پسر علی هستم

که هیچگاه سازش نخواهم کرد

از حریم پدرم دفاع میکنم

.و بر طریقت پیامبر ره می سپارم

یکی از اهل کوفه روایت کرده است : «من ندیدم کسی را که اینهمه دشمن بسیار بر او بتازد و فرزندان و یارانش کشته شده باشد اما اینگونه شجاع و پر جرأت باشد . مردان سپاه بر او میتاختند اما او با شمشیر بر آنان حمله میکرد و لشکر را مانند گله بزی که شیری درنده در آن افتاده باشد پراکنده و تارو مار می ساخت ، سپس به جای خویش باز می گشت و می گفت : لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم .

در منابع تاریخی آورده اند که آن حضرت نزدیک به 2000 نفر از سپاه یزید را کشت ، تا اینکه عمر سعد بر لشکریانش فریاد کشید : « وای بر شما ! آیا میدانید با چه کسی کارزار می کنید ؟ این فرزند علی و پسر کشنده قهرمانان عرب است. دسته جمعی و از تمامی جهات بر او حمله کنید » و به چهار هزار تیر انداز سپاه دستور داد که از هر سوی بر امام علیه السلام تیر ببارند ، و عده ای نیز با سنگ به حضرت حمله آوردند.

در برخی روایات آمده است که از شدت اصابت تیر ، بدن امام مظلوم ، همانند بدن خارپشت شده بود ، و پس از شهادت ، بیش از 1000 زخم بر تن امام شمردند که 32 ضربه آن ، غیر از زخم تیر بود .

امام علیه السلام کشته و مجروح و خسته ، اندکی ایستاد تا نفسی تازه کند و دمی از خستگی جنگ بیاساید . در این لحظه یکی از دشمنان سنگی زد که به پیشانی حضرت اصابت کرد و خون بر صورت وی جاری شد. امام خواست آن خون را پاک کند که تیری سه شاخه و زهر آلود بر سینه و قلب حضرت نشست . امام گفت : «بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله» و سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت : « خدایا تو می دانی این قوم مردی را می کشند که روی زمین پسر پیغمبری غیر از او نیست».

به مرکز باز شد سلطان ابرار *** که آساید دمی از رزم و پیکار

فلک ، سنگی از دست دشمن *** به پیشانیِ وجه اللهِ احسن

که گلگون گشت رویِ عشقِ سرمد *** چو در روز احد ، روی محمد

به دامان کرامت خواست آن شاه *** که خون از چهره بزداید ، بناگاه

یکی الماس وش تیری ز لشگر *** گرفت اندر دل شه جای ، تا پر

که از پشتِ پناه اهل ایمان *** عیان گردید زهر آلود پیکان

آنگاه تیر را گرفت و از پشت بیرون کشید خون مانند ناودان بیرون جست، پس امام دست خود را از آن خون پر کرد و به سوی آسمان پاشید . حاضران می گویند حتی یک قطره از آن خون به زمین برنگشت و از آن لحظه، آسمان کربلا سرخ شد . سپس دوباره دست خود را از آن خون پر کرد و صورت و محاسن خویش را با آن آغشته نمود و فرمود: « جد خود رسول الله را اینچنین خضاب شده دیدار می کنم و از دست اینان به او شکایت می کنم».

عده ای از پیاده نظام دشمن ، دور امام را گرفتند . یکی از آنان با شمشیر به آن حضرت زد که بر اثر آن، کلاه امام دریده شد و تیغ به سر مبارک وی رسید و خون روان گشت.

سپس «شمر» با عده ای از سپاهیان دشمن به سوی خیمه گاه حمله کردند. شمر خواست که آن خیمه ها را آتش زند ، امام (ع)سر برداشت و چون این صحنه دید بانگ برآورد و آن جمله تاریخی خویش را بر زبان آورد که : «وای برشما ! اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمی ترسید ، لااقل در

دنیا آزاده و جوانمرد باشید» آنگاه خطاب به فرماندهان لشگر یزید نهیب زد: « اهل و عیال مرا از دست سرکشان و بی خردان خود حفظ کنید». «شبث» خود را به شمر رساند و با تندی او را از این کار بر حذر داشت. شمر خجالت کشید و به سپاهیانش دستور داد که از حرم دور شوید و به .سوی خود حسین بروید که حریفی بزرگ و جوانمرد است

در همین حین، «عبدالله» فرزند امام مجتبی علیه السلام که نوجوانی نابالغ بود از خیمه ها بیرون دوید تا از عموی خویش دفاع کند ؛ اما وی نیز با . (وضعی دلخراش به شهادت رسید (و مصیبت آن در روضه شب پنجم گذشت

سپاه دشمن به امام علیه السلام نزدیک شد و دایره محاصره را بر وی که از شدت زخمها و هرم تشنگی، تاب و توان نداشت تنگ تر و تنگ تر .کرد

زرعه بن شریک) به حضرت نزدیک شد و شمشیری به دست چپ آن حضرت زد. سپس شخصی دیگر، از پشت، تیغ بر شانه امام علیه السلام) .وارد آورد که حضرت از شدت آن ضربت، با صورت بر خاک افتاد

... این دو ملعون عقب نشستند ، در حالیکه امام افتان و خیزان بود ؛ گاه به مشقت از جای برمی خاست ولی دوباره بر زمین می افتاد

سنان بن انس» بر امام حمله کرد و با نیزه خویش بر پشت امام زد ، آنقدر سخت که نوک نیزه از سینه حضرت بیرون آمد. امام در گودال قتلگاه » افتاد و واپسین راز و نیاز خود با خدای خویش را آغاز کرد. و هر چهخ می گذشت زیباتر و برافروخته تر می شد... یکی از راویان نوشته است: «به خدا قسم ، هیچ کشته به خون آغشته ای را نیکوتر و درخشنده روی تر از حسین ندیدم. ما برای کشتن وی رفته بودیم ولی رخسار و زیبایی هیئت او . «، اندیشه قتل وی را از یاد من برد

.دژخیمان ، همچون گرگان گرسنه ، دور امام حلقه زدند تا به خیال خود کار را تمام و حق را برای همیشه ذبح نمایند

زینب (س) که دیگر صدای تکبیر و "لاحول و لاقوه" ی امام را نمی شنید فهمید که ماه فاطمه در محاق رفته است ؛ پس از خیمه ها بیرون دوید در حالی که شیون می کشید : «وا اخاه ، وا سیداه ، وا اهل بیتاه ! ای کاش آسمان بر زمین می افتاد! ای کاش کوهها خرد و پراکنده بر دشت می ریخت ....» و خود را به تلی (تپه ای) مشرف بر گودال رساند و آن صحنه دلخراش را مشاهده کرد

وی با دیدن گرگانی که برای قتل امام در آنجا جمع شده بودند به «عمر سعد» نهیب زد: «وای بر تو ای عمر! آیا ابا عبدالله را می کشند و تو نگاه می کنی؟» قطرات اشک عمر سعد بر گونه اش جاری شد اما پاسخی نداد و روی از زینب برگرداند . زینب (س) فریاد زد : « وای بر شما ! آیا مسلمانی . میان شما نیست؟» هیچکس جواب نگفت

شمر بر سر یارانش فریاد کشید:«چرا این مرد را منتظر گذاشته اید؟!» و خواست که یکی از آنان کار را تمام کند. «خولی بن یزید» با شتاب از اسب فرود آمد تا سر مبارک آن حضرت را جدا کند ، اما تا به امام علیه السلام نزدیک شد بر خود لرزید و نتوانست. شمر گفت: «بازوی تو ناتوان باد! ... چرا می لرزی؟» آنگاه خود تیغ به دست گرفت و به همراه سنان برای بریدن رأس مطهر امام علیه السلام رهسپار شد

زیر خنجر بود ، اما دیده باز *** اشک او بر گونه ، سرگرم نماز

اشک او می شست خونِ گونه را *** شرمگین می کرد این گردونه را

مست بود و اشک دیده ، باده اش *** خاک گرم کربلا سجاده اش

در دل گودال کرد از بس سجود *** شد ز فرط سجده چشمانش کبود

یک نفر «پهلو شکسته» در برش *** کیست یارب این ، به غیر از مادرش؟

مادرش آمد و لیکن مضطر است *** بر گلوی تشنه ی او خنجر است

خنجر از بس بوسه زد بر حنجرش *** رفت تا گردون صدای مادرش

الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[635]

.

3. اشعار قرمزرنگ، زبان حال هستند و سندیت قطعی ندارند. (و برگرفته‌اند از جزوه آموزشی آداب مرثیه‌خوانی با عنوان طنین عشق ؛ تهیه و تنظیم (مرتضی وافی ؛ قم: انتشارات شفق، 1380).

400-روضه شب یازدهم ـ مصیبت شام غریبان

نمی‌دانم امشب باید از کدام غربت گفت؛ چه روضه‌ای خواند؛ و مصیبت کدامین غریب را بازگو نمود.

آیا از بدن پاره پاره حسین علیه السلام بگوییم که عریان در گودال قتلگاه افتاده است؟ یا از بدن عباس علمدار که نه سر در بدن دارد و نه دست؟

آیا از علی اکبر بگوییم که صورت پیامبرگونش را بر نیزه برافراشته اند؟ یا از علی اصغر شش ماهه که اینک در گهواره خاکی خویش به خواب ابدی رفته؟

آیا از یاران حسین علیه السلام بگوییم که غریبانه در گوشه گوشه میدان جان باخته اند؟ یا از کودکان حسین علیه السلام که غم یتیمی و اسیری، یکجا بر آنان وارد شده است؟

از غریبی بگوییم یا از مظلومیت؟ از وفا بگوییم یا از پیمان‌شکنی ؟ از عطش بگوییم یا از آتش ؟ از عشق بگوییم یا از زینب ؟

خوب نامی بر قلم گذشت.. زینب...

آری! بگذار از زینب بگوییم ؛ که کربلا، از اینجا به بعد، از آنِ زینب است و پیام کربلا، مرهون زینب.

بگذار از زینب بگوییم و از رنج‌های زینب. از زینب و از غصه‌های زینب. از زینب و از قصه‌های زینب. از زینب و از حماسه‌های زینب؛ و از زینب و از دل زینب ... و امان از دل زینب ...

---

[635] شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه .- . سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378 .

اما از کدامین غم زینب بگوییم ؟ از برادرانی که از دست داد؟ یا از برادرزادگانش که یک به یک به میدان رفتند و باز نگشتند؟ یا از پسرانش که جلوی چشمان گریانش ذبح شدند؟

اگر چه زینب «ام المصائب» است و از کودکی داغ‌های فراوان دیده ــ ابتدا داغ بزرگ رحلت جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سپس مصیبت شهادت مادر جوان ــ و در جوانی فرق شکافته پدرش علی علیه السلام را دیده است و سپس جگر پاره پاره برادر معصومش حسن مجتبی را... اما روزی مانند عاشورا نبود، و داغی مانند کربلا...

قصه ی بی سر و سامانی من گوش کنید *** دوستان ، غصه ی تنهایی من گوش کنید

گر چه این قصه ی پر غصه به گفتن نتوان *** نه به گفتن نتوان ، بلکه شنفتن نتوان

دختر دخت نبی ، «امِ مصائب» نامم *** کرده لبریز ز غم ، ساقیِ گردون جامم

صبر ، بی تاب شد از صبر و شکیباییِ من *** ناتوان شد خِرَد از درک و توانایی من

باغبانم من و یک سر شده غارت باغم *** چرخ بگذاشته بس داغ به روی داغم

نه که چون جد عزیزی چو پیمبر دادم *** پدر و مادر و فرزند و برادر دادم

پیشِ من ، در پسِ در ، مادرِ من آزردند *** ریسمان بسته به مسجد ، پدرم را بردند

من هم اِستاده و این منظره را می دیدم *** مات و وحشت زده می دیدم و می لرزیدم

بود در سینه هنوز آتش داغ مادر *** که فلک زهر دگر ریخت مرا سوخت جگر

دیدم آن تاج سرم را که دو تا گشته سرش *** بسته خونِ سر او هاله به دورِ قمرش

بعد از آن بود دلم خوش که برادر دارم *** به سرم سایه ی دو سرو صنوبر دارم

غافل از آنکه غم و دردِ من آغاز شده *** به دلم تازه درِ غصه و غم باز شده

رفت از دست حسن گشت دلم خوش به حسین *** شد مرا روح و روان ، قوت دل ، نور دو عین

بعد از آن واقعه ی کرب و بلا پیش آمد *** راه جانبازیِ در راه خدا پیش آمد

حضرت زینب (س) از صبح تا عصر عاشورا، داغ پنج برادر، پنج برادرزاده، چهار پسرعمو و سه پسرش را مشاهده کرد و شهادت دهها تن دیگر از بستگان و یاران برادرش را دید ؛ و شاید اینها همه در برابر رنج اسیری و در به دری ــ که تازه از امشب آغاز شد ــ بسیار اندک بود ...

روز طی گشت و نگویم که چه بر ما آمد *** شب جانکاه و غم افزا و محن زا آمد

آن زمان کو که بگویم چه بدیدم آن شب *** خارها بود که از پای کشیدم آن شب

چه بگویم چه شبی را به سحر آوردم *** کوه غم شد دل و چون کوه به پای استادم

چون جنگ به پایان رسید و رأس مطهر حسین علیه السلام را از بدن جدا کردند؛ به لباس‌های پاره پاره آن حضرت نیز رحم نکردند و عمامه، پیراهن، شلوار و کفشهای امام علیه السلام را ربودند. شخصی به نام «بحدل» نیز هجوم آورد تا انگشتر حضرت را بدزدد اما بر اثر شدت جراحات و متورم شده انگشتان، نتوانست آن را بیرون آورد، پس خنجر کشید و انگشت مبارک را برید و انگشتر را درآورد...

اسب امام، با سر و مویی خون آلود به سوی خیمه‌ها رفت. زنان و دختران اهل بیت علیه السلام با دیدن اسب خونین و بی‌سوار، فهمیدند که دیگر بی‌کس و یتیم شده‌اند و صدا به گریه و شیون بلند کردند. «ام کلثوم» خواهر امام علیه السلام فریاد کشید: «یا محمد! یا علی! یا جعفر! یا حسن! کجایید که ببینید با حسین چه کردند؟...»

پس لشکر دشمن به سوی حرم پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کردند. از یک سو این خیمه‌ها را آتش می‌زدند و از سوی دیگر هر آنچه می‌دیدند غارت می‌کردند. آنان حتی به حجاب زنان نیز رحم نمی‌کردند و لباس‌های بانوان اهل بیت علیه السلام را می‌کشیدند و می‌بردند. زنان و دخترکان، سربرهنه و هراسان، از خیمه‌ها فرار می‌کردند در حالیکه خار و خس بیابان، پایِ برهنه آنان را می درید...

بانوان حرم، که از خیمه‌ها به سوی بیابان دویده بودند، ناگاه با گودال قتلگاه و پیکر بی‌سر حسین علیه السلام روبرو شدند. راوی می‌گوید: به خدا فراموش نمی‌کنم زینب دختر علی علیه السلام را که زاری می‌کرد و به آواز سوزناک می‌گفت: «یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین مُرمل بالدما مقطع الاعضاء، و بناتک سبایا، و إلی الله المشتکی ...» یعنی: «یا محمد! فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند! بنگر که این حسن توست، به خون آغشته، با اعضایی از هم جدا گشته. بنگر که این دختران تو هستند، اسیر شده و در بیابان‌ها رها گشته. به خدا شکایت بریم، و به علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء. یا محمد! این حسین توست که در این دشت افتاده، به دست زنازادگان کشته شده و باد صبا گرد و غبار بر پیکر او می‌پراکند. ای اصحاب محمد! برخیزید و ببینید که اینها فرزندان مصطفایند که اینگونه اسیر شده‌اند...» مویه زینب آنقدر دلخراش بود که دشمنان و دژخیمان را نیز گریان کرد.

آنگاه «سکینه» پیکر مبارک پدرش حسین علیه السلام را در آغوش گرفت و شروع به زاری کرد ؛ تا اینکه جماعتی از اعراب چادرنشین ریختند او را کشیدند و از بدن پدر جدا کردند.

لشکریان یزید که به غارت خیمه‌ها مشغول شده بودند، به خیمه‌ای رسیدند که علی بن الحسین السجاد علیه السلام در آن بیمار و تب آلود افتاده بود. «شمر بن ذی الجوشن» شمشیر کشید تا او را بکشد، اما عده‌ای از همراهانش به او نهیب زدند: «آیا شرم نمی‌کنی و می‌خواهی این جوان بیمار را هم بکشی؟» شمر گفت: «فرمان امیر است که همه فرزندان حسین را بکشم». همراهان با شدت مانع وی شدند تا سرانجام دست از این کار برداشت... و خداوند در زرهی از بیماری، جان ولیّ خویش را حفظ فرمود.

سپس دشمن دنی، رذالت و پستی خویش به منتها رساند ؛ «عمر سعد» در بین لشگریانش فریاد کشید: «چه کسی حاضر است که بر پیکر حسین، اسب بتازاند؟» ده نفر ـ که راویان شهادت داده اند هر ده، حرامزاده بودند ــ حاضر شدند که این جنایت و وقاحت بزرگ را انجام دهند. پس اسب‌ها را آماده کردند و آنان را بر پیکر بی‌سر و قطعه قطعه امام علیه السلام تازاندند؛ آنگونه که استخوان‌های سینه امام شکست و نرم شد...

ای قلم ! چگونه این جملات را می‌نگاری و از شدت مصیبت، خشک نمی‌شوی ؟ ای دست! چگونه می‌نویسی و نمی شکنی؟))

اینک، حال زینب را تصور کنید... از یک‌سو ، شاهد این مصیبت‌های پی در پی و جانسوز است؛ از سوی دیگر باید مراقب فرزند بیمار برادر باشد؛ و از سوی دیگر باید دختران و زنان حرم را از بیابان‌ها جمع نماید و زیر خیمه‌های نیم سوخته گرد آورد...

صحرای کربلا می‌رفت که تاریک و تاریک‌تر شود ؛ و گرگان گرسنه، در جای جای آن به دنبال دخترکان و طفلان می‌دویدند تا شاید گوشواره‌ای از گوش آنان بکشند یا خلخالی از پای آنان بربایند...

زینبا! چه کشیدی آن شب، در آن شام سیاه غریبان...

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[636]

401–روضه شب دوازدهم ـ مصیبت امام زین العابدین (ع)

در آخرین لحظه های حیات، که رونقش ریحانه رسول خدا، حسین عزیز بود، عصر عاشورا، وقتی دیگر نوبت آن بلندترین نخل بود که بر زمین بیافتد آمد و آمد تا با علی، امام بعد از خود، وداع کند و علی خوابیده بر بستر بیماری، از لای درب خیمه، پدر را دید که می آید....

با شتاب به زینب گفت:

عمه! بلندم کن! بنشانم! فرزند رسول خدا می آید! بگار به تو تکیه دهم! پشتم بنشین! نباید لمیده باشم، خوابیده باشم! فرزند رسول خدا می آید! زود باش عمه!» و علی نشست، و حسین آمد! کنارش نشست! علی خیس و داغ تب و حسین نمی خواست صورتش خط اندوهی را نشان دهد! بر لبانش لبخند کشید و از حال آخرین پسرش پرسید. علی پرسید:

پدر! امروز با این منافقان چه کردی؟» حسین خلاصه ترین و راست ترین گزارش قصه عاشورا را گفت:

فرزندم! شیطان بر آن ها چیره گشت لذا یاد خداوند را بر آن ها فراموشاند بین ما و آن ها تنور جنگ داغ شد، خدا آن ها را لعنت کند، تا جایی که زمین از خون ما و آنها جاری شد. »«

عمویم عباس چه شد؟» چشمان زینب به اشک نشست و نگاه کرد به برادر می خواست ببیند او چه پاسخی می دهد. »

علی از شهادت عمویش عباس بی خبر مانده بود می ترسیدند بیماریش شدید شود.

عمویت کشته شد، دو دستش را کنار ساحل فرات قطع نمودند». «

«کجاست برادرم علی، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجة، زهیر بن القین؟»

پسرم بدان! در خیمه هیچ مرد زنده ای باقی نمانده است جز من و تو و آنانی را که سؤال کردی همگی بر خاک افتادند.» علی که به سختی می گریست به عمه اش زینب گفت: »

عمه! شمشیر و عصایم را بیاور!» حسین پرسید»:

«با این دو می خواهی چه کنی؟»

به عصا می خواهم تکیه دهم و با شمشیر دشمن را از اطراف فرزند رسول خدا پراکنده کنم، زیرا اگر تو بروی دیگر بعد از تو خیری در زندگی نیست.» حسین در آغوشش گرفت و به سینه اش چسباند: »

فرزندم! تو پاک ترین نسل منی، و برترین خانواده ام، تو جانشنین من بر این اطفال و زنان هستی. اینان غریب و خوار گشته اند. ذلت و یتیمی و شماتت دشمنان و مصائب روزگار آنان را فراگرفته است. وقتی فریاد می زنند، ساکتشان کن! وقتی احساس وحشت می کنند، آرامشان کن! با سخنان نرم دلشان را تسلی بده! آنان غیر از تو مردی ندارند که انیسشان باشد. غیر از تو کسی نیست تا شکایت مشکلاتشان را نزد او ببرند. رهایشان کن تا تو را ببویند و تو نیز آنها را ببوی! بگذار آنها بر تو بگیرند و تو هم بر آنها بگری!» آنگاه علی را با دستانش گرفت و با صدای بلند گفت: »

زینب! أم کلثوم! سکینة! رقیة! فاطمة! سخنم را بشنوید و بدانید این پسرم جانشین من بر شماست و او امامی است که »

---

[636] –شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه . سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 . شیخ صدوق ؛ أمـالـی ؛ ترجمه آیةالله کمره‌ای ؛ تهران: انتشارات کتابچی، 1370 –. ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378

:طاعتش واجب است.» سپس به علی گفت
فرزندم! به شیعیانم سلام من را برسان و به آنها بگو! پدرم غریب مرد، پس برایش ناله کنید! و از این دنیا با شهادت »
... «!رفت، پس برایش بگریید
:از چادر که بیرون آمد طبق عادت همیشگی که از یارانش می خواست اسبش را برایش بیاورند، صدایش را بلند نمود
:چه کسی اسبم را برایم می آورد؟» زینب از خیمه خارج شد و اسبش را آورد و گفت«
چه کسی را صدا می زنی؟ قلبم را که زخم زدی!» سوار بر اسبش شد! چپ و راستش را نگاه کرد. هیچ یک از »
مردانش نبودند. سجاد از درون خیمه، غربت پدرش را دید. باز طاقت نیاورد از چادر بیرون زد آن قدر ناتوان بود که نمی
:توانست شمشیرش را نگاه دارد. ام کلثوم فریاد زد
:پسرم! برگرد!» علی پاسخ داد«
:عمه ام! رهایم کن! بگذار در محضر پسر رسول خدا بجنگم!» حسین متوجه فرزندش شد. به ام کلثوم گفت«
«!ام کلثوم! نگهش دار که زمین خالی از نسل آل محمد نشود«
!و حسین رفت! او تنها رفت میان هزاران دندان نفرت از نور

.امام علی بن الحسین علیه السلام ملقب به «سجاد»، «زین العابدین»، و «سید ساجدین»، در کربلا حدود 22 سال سن داشت

آنچه باید بدان توجه فراوانی داشت اینکه آن حضرت، فقط در سفر همراه با کاروان امام حسین علیه السلام از مکه به کربلا، و در روزهای منتهی به عاشورا بیمار بود. راز این امر هم آن زمان آشکار شد که تمامی فرزندان و اهل بیت امام علیه السلام ــ حتی علی اصغر شش ماهه ــ در روز عاشورا به شهادت رسیدند. در آن هنگام «شمر» با اراذلش به خیمه‌ها حمله کرد و می‌خواست آن حضرت را بکشد که یکی از لشگریان دشمن به نام «حمید .بن مسلم» ــ و نیز گفته‌اند خود «عمر بن سعد» ــ بیماری حضرت را به شمر یادآور شد و با تلاش بسیار، مانع از شهادت ایشان گردید

پس بیماری حضرت سجاد علیه السلام تنها منحصر به همان چند روز بود؛ و زشت است برای شیعه اهل بیت علیه السلام که این را ندانند و از آن !حضرت با القابی همچون «زین العابدین بیمار» یاد کنند

... و اما بعد

فردای روز عاشورا «عمر بن سعد» جنازه‌های لشکر خویش را جمع کرد و بر آنان نماز خواند و دفن نمود ؛ اما بدن امام حسین علیه السلام و .اصحاب او را همچنان در بیابان باقی گذاشت

سپس هر یک از قبایل کوفه و عرب، برای آنکه خود را نزد «ابن زیاد» عزیز کنند، سرهای مطهر شهداء را بین خود تقسیم کردند و آنها را بر نیزه .زدند و آماده حرکت شدند

آنگاه زنان و کودکان اهل بیت علیه السلام را بدون حجاب مناسب بر شتران و چارپایان بدون زین نشاندند و همچون اسرای کفار به سوی کوفه .بردند

چون ابن سعد با اسیران نزدیک کوفه رسید، مردم شهر برای تماشا جمع شده بودند. زنی از اهل کوفه که از بلندی بر اسیران مشرف بود پرسید: «شما .اسیران کدام طایفه‌اید؟» گفتند: «اسیران آل محمد!» آن زن فرود آمد و چادر ، مقنعه و جامه‌هایی آورد تا زنان اهل بیت عصمت خود را بپوشانند

اینک خود ، حال امام سجاد علیه السلام را تصور کنید ؛ از یک سو بیماری بر آن حضرت مستولی است و تب و ضعف بر آن حضرت فشار می‌آورد ؛ از سوی دیگر غمِ از دست دادن پدر و برادران و عموها و عموزادگان قلبش را می‌فشارد ؛ از طرف دیگر سر بریده شهداء را در جلوی

چشمانش دارد ؛ و از همه سخت‌تر و دردناک‌تر اینکه امام ـ این مظهر غیرت الهی ـ عمه‌ها و خواهران خود را می‌بینند که با آن وضع در معرض دید خائنان و دشمنان هستند ...

پیش از ورود اسرا به دارالحکومه، رأس مطهر امام حسین علیه السلام را در مقابل ابن زیاد گذاشتند. وی عصایی از چوب خیزران به دست گرفته بود و با آن بر لب و دندان امام می‌زد.

این جسارت وی، اعتراض بسیاری از حاضران را برانگیخت. «زید بن ارقم» که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بود و در آن هنگام پیرمرد شده بود به عبیدالله نهیب زد: «چوب خود را بردار! به خدا سوگند پیغمبر را دیدم که همین جای چوب تو را می‌بوسید» و سپس شروع به گریستن کرد. ابن زیاد گفت: «اگر نه این بود که پیرمردی خرف و دیوانه شده‌ای گردن تو را می‌زدم». زید برخاست و در حالی که بیرون می‌رفت گفت:«ای عرب! از امروز بنده شدید. پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امارت دادید. به خدا قسم نیکان شما را خواهد کشت و اشرار را به کار خواهد گرفت». دیگر از کسانی که حضور داشت «انس بن مالک» بود که با دیدن سر مطهر امام علیه السلام و جسارت عبیدالله گریست و گفت:«شبیه ترین مردم است به پیغمبر».

سپس اسرا را بر ابن زیاد وارد کردند. وی هنگامی که امام سجاد علیه السلام را دید پرسید: «کیستی؟» فرمود: «علی بن الحسین». آن ملعون گفت: «مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟» امام فرمود:«برادری داشتم که "علی" نام داشت. مردم او را کشتند». ابن زیاد گفت: «خدا کشت» امام فرمود: «الله یتوفی النفس حین موتها». ابن زیاد خشمگین شد و گفت: «در پاسخ من دلیری می‌کنی و هنوز شجاعت داری؟ او را ببرید و گردن بزنید». پس حضرت زینب گفت: «ای پسر زیاد! هر چه خون از ما ریختی بس است» و امام را در آغوش گرفت و فرمود: «والله از او جدا نمی‌شوم. اگر می‌خواهی او را بکشی مرا نیز بکش». ابن زیاد کمی به آن دو نگریست و گفت:« عجبا که این زن دوست دارد با برادرزاده‌اش کشته شود! او را رها کنید که با این بیماری که دارد خواهد مرد»...

امام سجاد علیه السلام سپس رنج سفر به شام و غم اسیری و عذاب در دربار یزید را تحمل کرد... و تا پایان عمر شریفش، همواره در اندوه مصیبت کربلا بود...

روایت کرده‌اند که مردی بطّال و دلقک در مدینه زندگی می‌کرد که به هزل و مزاح خود مردم مدینه را می‌خنداند. وی روزی گفت: «علی بن الحسین مرا درمانده و عاجز کرده است؛ چرا که هر چه تلاش کردم هیچ نتوانستم وی را به خنده افکنم».

امام سجاد علیه السلام در محرم سال 94 (یا 95) هجری، هنگامی که 57 سال داشت، با زهر یکی از فرزندان «عبدالملک مروان» مسموم شد و در بستر احتضار افتاد.

حضرت در این ایام، تمامی فرزندان خود را جمع کرد و فرزند بزرگوارش «محمد بن علی علیه السلام» - که او نیز در مصیبت کربلا حضور داشت و در آن زمان کودکی 4 ساله بود – را وصی خود قرار داد و وی را «باقر» نامید و امر سایر فرزندان خود را به آن جناب واگذار کرد و به آنان موعظه و وصیت نمود.

سپس امام باقر را به سینه چسباند و فرمود:«تو را وصیت می‌کنم به آنچه وصیت کرد مرا پدرم در هنگام شهادت خود و گفت که پدرش او را وصیت کرده بود به این وصیت در هنگام وفات خود که: بر حذر باش از اینکه ستم کنی بر کسی که یاوری بر تو غیر از خداوند ندارد».

آورده‌اند که چون حضرت علیه السلام وفات کرد، تمامی مدینه در ماتمش عزادار گشت و مرد و زن و سیاه و سفید و صغیر و کبیر در مصیبتش نالان شدند و از زمین و آسمان آثار اندوه نمایان بود...

[637].الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون

-401

اسرار و عجایب زیارت امام حسین علیه السّلام

در معتبرترین منابع روایی شیعه پیرامون زیارت حضرت سید الشهدا علیه السّلام تعابیر بسیار مهم و حساس شده است که جملگی از اسرار شگفت و اثرات عظیم این زیارت حکایت دارد. کتاب هایی چون کامل الزیارت (شیخ صدوق)، ثواب الاعمال (شیخ صدوق)، وسائل الشیعه (شیخ حر عاملی)، بحار الانوار (علامه مجلسی)، تهذیب (شیخ طوسی) و ... هرکدام سرشار از روایات معتبر و موثق و متواتر پیرامون زیارت امام حسین علیه السلام هستند که ما در اینجا به جهت اختصار لیست کاملی از مفاد این روایات نورانی و موثق را با ذکر یک منبع آن خوانندگان محترم بیان می کنیم که امید است از زیارت نورانی حضرت سیدالشهدا غفلت نکرده که الحق کیمیای اعظم عالم وجود همین اشک وزیارت مولی الکونین حضرت اباعبدالله الحسین است:

-1زیارت امام حسین علیه السّلام بر هر مرد و زنی که اقرار به امامت آن حضرت دارد واجب است) .4(

-2هرکس حج به جا آورد و به زیارت قبر امام حسین علیه السّلام نرود، پس گویی

---

[637] 1380 سید بن طاووس ؛ اللهوف فی .2-. شیخ عباس قمی ؛ منتهی الآمال ؛ با کوشش و تلخیص آیةالله رضا استادی ؛ قم: دفتر نشر مصطفی،

-شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات . قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364

ذوی‌القربی، 1378

حقی از حقوق خدا و رسولش را ترک نموده است) .5(

-3در زیارت امام حسین علیه السّلام توسعه رزق و افزایش عمر و دفع بلاهای ناگوار و فریضه ای بر هر مؤمن است) .6(

-4هرکس زیارت امام حسین علیه السّلام را ترک کند، اگرچه از اهل بهشت باشد، ولی او در بهشت مهمان خانه های بهشتیان است) .7 (

-5هرکس امام حسین علیه السّلام را زیارت نکند، ایمانش ناقص است) .8(

-6هرکس زیارت امام حسین علیه السّلام را ترک کند خدا یک سال از عمرش را کم می کند. ترک این زیارت باعث کم شدن عمر و رزق و روزی است) .9(

-7نباید زیارت امام حسین علیه السّلام را به خاطر ترس (از دشمنان) ترک کرد؛ زیرا از این کار (پس از مرگ) آن چنان حسرتی برای شخص به دنبال خواهد داشت که آرزو می کند که ای کاش قبر او در کربلا می بود) .10(

-8زائر امام حسین علیه السّلام با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و ملائکه مصافحه می کند و مورد دعای امامان است، و نیز از خوف روز قیامت و فزع اکبر ایمن است) .11(

-9هرکس با خوف به زیارت امام حسین علیه السّلام برود، خداوند او را در سایه عرش خویش جای می دهد و امام حسین علیه السّلام از عرش الهی به او عنایت دارد و از خوف و فزع روز قیامت در امان است) .12(

-10هرچقدر خوف و ترس در راه زیارت امام حسین علیه السّلام بیشتر باشد، ثواب آن نیز بیشتر است) .13 (

-11حضرت موسی علیه السّلام از خداوند درخواست می کند که به زیارت قبر امام حسین علیه السّلام بیاید، پس او به اذن الهی به همراه هفتاد هزار فرشته از آسمان هبوط می کنند و از اول شب تا به طلوع فجر در کنار قبر شریف امام حسین

علیه السّلام به سر می برند و با طلوع فجر به آسمان عروج می کنند) .14(

-12پیامبری در آسمان ها و زمین نیست، مگر اینکه از خداوند درخواست می کند که به ایشان اجازه داده شود تا امام حسین علیه السّلام را زیارت کند. پس فوجی از آنها نازل می شوند و فوجی دیگر پس از زیارت به آسمان می روند) .15(

-13کسی که در راه زیارت امام حسین علیه السّلام کشته شود، همین که اولین قطره خونش ریخته شود، خداوند متعال تمام گناهانش را می بخشد. فرشتگان او را غسل می دهند تا از تمام آلودگی ها پاک و خالص شود؛ همانطور که انبیاء مخلص پاک می باشند و طینت او از هر پلیدی پاک می گردد و سینه اش از ایمان مملو می گردد و براو مقرر می گردد که خانواده و هزار تن از برادران خویش را شفاعت کند.

فرشتگان به همراه جبرئیل و ملک الموت بر او نماز می خوانند. کفن و حنوطش را از بهشت می آورند و قبرش توسعه می یابد و دری از بهشت به سویش باز می شود. فرشتگان از بهشت برای او تحفه های بی نظیر می آورند. و پس از هجده روز او را به حظیره القدس می برند و پیوسته با اولیای الهی مأنوس است تا نفخه اولی دمیده شود و رسول خدا صلی الله علیه و اله و امیر مؤمنان علیه السّلام به او بشارت می دهند و از آب کوثر می نوشد) .16(

-14کسی که قبر امام حسین علیه السّلام را زیارت کند، محققا به رسول خدا صلّی الله علیه و اله و اهل بیت علیهم السّلام احسان نموده است و گوشتش بر آتش حرام می شود و در مقابل هر درهمی که در راه زیارت انفاق کرده خداوند متعال انفاق اهالی ده هزار شهر از شهرهایی که در کتابش محفوظ است برای او ثبت می کند و حوائج او را برآورده می کند) .17 (

-15کسی که با داشتن توانایی، زیارت امام حسین علیه السّلام را ترک کند عاق

رسول خدا صلّى الله عليه و اله و اهل بيت عليهم السّلام مى شود. زيارت امام حسين عليه السّلام سبب جلب رزق و روزى مى گردد. و گناهان پنجاه ساله انسان بخشيده مى گردد. اگر انسان در سفر زيارت امام حسين عليه السّلام فوت كند، فرشتگان بر او نازل شده و او را غسل مى دهند و درى از بهشت به روى او مى گشايند و نسيم خوشى در قبر او مى وزند و اگر به سلامتى بازگردد درى از رزق و روزى به روى او گشوده مى شود .

16-كسى كه به خاطر مشكل يا مريضى نمى تواند به زيارت امام حسين عليه السّلام برود ولى شخص ديگرى را مجهز به اين سفر مى كند در مقابل هريک درهمى كه خرج مى كند خداوند به اندازه كوه اُحد از حسنات براى وى ثبت مى كند و چند برابر هزينه اى را كه متحمل شده برايش باقى مى ماند و نيز بلاها از او دور مى گردد و مال و دارايى وى حفظ مى شود) .18(

17-هرگاه امام صادق عليه السّلام و نيز امام هادى عليه السّلام مريض مى شدند، پس كسى را اجير مى نمودند و هزينه سفر او را پرداخت مى نمودند تا به زيارت امام حسين عليه السّلام برود و براى شفاى آن بزرگواران در حرم آن حضرت دعا كند و مى فرمودند: براى خداوند متعال مكان هايى است كه در آنجاها دعا مستجاب است و حرم امام حسين عليه السّلام يكى از آنهاست) .19(

18-دوست داشتنى ترين اعمال نزد خداوند زيارت قبر امام حسين عليه السّلام است و آن افضل اعمال است) .20(

19-هركس امام حسين عليه السّلام را زيارت كند، پس گويى خدا را فوق عرشش زيارت نموده است) .21(

20-هركس امام حسين عليه السّلام را زيارت كند، پس گويى خدا را در فوق كرسى اش زيارت كرده است) .22(

21-زائر قبر امام حسین علیه السّلام زائر قبر رسول خدا صلّی الله علیه و اله است؛ و زائر امام حسین علیه السّلام زائر امیر مؤمنان علی علیه السّلام و زائر فاطمه علیهاالسّلام است) .23(

22-کسی که امام حسین علیه السّلام را در حالی که عارف به حقش باشد زیارت کند خداوند نام او را در زمره علییّن ثبت می کند) .24(

23-زائر امام حسین علیه السّلام گویی در بالای عرش با خدا به گفتگو نشسته است) .25(

24-زائر امام حسین علیه السّلام در روز قیامت مورد نظر رحمت الهی است و سکرات موت بر او آسان می شود) .26(

25-بر زیارت امام حسین علیه السّلام از یکدیگر سبقت بگیرید و آن را ترک نکنید، چرا که امام حسین علیه السّلام نزد خداوند و رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه زهرا علیهم السّلام بر شما شاهد و گواه است) .27(

26-روز قیامت منادیان ندا می دهند: زائران امام حسین علیه السّلام کجایند؟ پس گروهی از مردم سرهایشان را بلند می کنند، پس از آن ها سوال می شود برای چه قبر حسین علیه السّلام را زیارت کردید؟ آنها پاسخ می دهند برای محبتی که به رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و طلب رحمت برای صاحب قبر داشتیم. پس به آنها خطاب می شود، ایشان محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین هستند، پس به آن ها ملحق شوید و در رتبه آنها و تحت لوا رسول خدا قرار گیرید و بدین ترتیب وارد بهشت می شوید) .28 (

27-زائر امام حسین علیه السّلام نامه اعمالش به دست راستش داده می شود و از کسانی که خداوند برای او امنیت و آسایش نوشته و تحت لوای امام حسین علیه السّلام وارد بهشت می شود. و در درجه امام حسین علیه السّلام قرار می

گیرد) .29 (

-28همانا حضرت فاطمه علیها السّلام برای زوّار قبر فرزندش حسین علیه السّلام حاضر می شود و برای گناهان آنها استغفار می کند) .30 (

-29امام حسین علیه السّلام از سمت راست عرش الهی در حضور پدر و مادر و جد بزرگوارش همواره به زائرین قبرش نگاه می کند و آنان را به اسم می شناسد و نام پدرشان را نیز می داند و آنچه همراه شان هست می داند و از ایشان به فرزندانشان آگاه تر است (31) و به زائر خود می گوید: ای زائر من، اگر می دانستی چه چیزی خداوند برای تو مهیّا کرده است، همانا فرح و شادی تو از جزع ات بیشتر می شد و زائر بازمی گردد، درحالی که از گناهان پاک شده است) .32(

-30همانا حضرت فاطمه علیها السّلام به زائران قبر امام حسین علیه السّلام می نگرد و برای آن ها از خداوند طلب جمیع خیر و خوبی ها می نماید) .33 (

-31خداوند به همراه ملائکه و انبیاء و اوصیا که افضل آنها حضرت ختمی مرتبت است در شب جمعه به زیارت امام حسین علیه السّلام می آیند پس تو هم زائر قبر امام حسین علیه السّلام باش تا تجلّی صفات جمال و جلال الهی شامل حال تو گردد) .34(

توضیح :منظور از زیارت حضرت حق همان عنایت و تجلّی خاص حضرت حق است که در قرآن در مورد حضرت موسی علیه السّلام آمده که چون به کوه تجلّی نمود دکّا و خرّ موسی صعقا پس امام سفارش می نماید که شب جمعه در کنار قبر امام حسین علیه السّلام حاضر باش که این عنایت و تجلی ربوبی شامل حال تو نیز گردد.

و به تعبیر استاد بزرگواری منظور از این زیارت این است که فاصله عبد و معبود نزدیک می شود و به نهایت قرب می رسد یعنی این هبوط و حرکت همان نزدیک

شدن بنده و خداست. لذا نتیجه می گیریم که در شب های جمعه، در کنار قبر امام حسین علیه السّلام بودن در نهایت قرب و نزدیکی و عنایت حضرت پروردگار قرار گرفتن است که در تکامل معنوی بسیار مؤثر و بی نظیر است که صاحبان عقل و درک به خوبی می فهمند.

32-موضع قبر امام حسین علیه السّلام باغی از باغ های بهشت است و آن معراج ملائکه است .و هیچ ملک مقرب و هیچ پیامبر مرسلی نیست مگر اینکه از خداوند اجازه می گیرد تا قبر امام حسین علیه السّلام را زیارت کند، پس فوجی از آسمان هبوط می کنند و فوجی دیگر به آسمان صعود می نمایند) .35(

33-زیارت کربلا را ترک نکنید چرا که هزار سال قبل از شهادت امام حسین علیه السّلام ملائکه به این سرزمین می آمدند و آن را زیارت می کردند. و هیچ شبی نمی گذرد مگر اینکه جبرئیل و میکائیل امام حسین علیه السّلام را زیارت می کنند) .36 (

34-هرروز هفتاد هزار فرشته از آسمان به طواف خانه خدا می پردازند و شب هنگام آنها به آسمان عروج می کنند و گروه دیگری نازل می شوند و به طواف خانه خدا می پردازند؛ لیکن امام قبر حسین علیه السّلام در نزد خداوند از خانه کعبه گرامی تر است چراکه در وقت هرنماز (پنج گانه) هفتاد هزار فرشته غبارآلود و غمگین به زیارت قبر امام حسین علیه السّلام می آیند و سپس به آسمان می روند و دیگر تا روز قیامت نوبت آنها نمی شود) .37 (

35-میلیون ها فرشته غمگین و غبارآلود و درحال گریه همواره در کنار قبر امام حسین علیه السّلام مشغول زیارتند) .38 (

36-خداوند آفریننده ای بیشتر از ملائکه نیافریده است، هرروز هفتاد هزار فرشته (ملائکه) نازل می شوند، پس خانه کعبه را طواف می کنند سپس به سوی قبر

پیامبر صلّی الله علیه و اله می روند و پس از زیارت قبر آن حضرت به سوی قبر امیر مؤمنان علی علیه السّلام می روند و پس از زیارت آنجا به سوی قبر امام حسین علیه السّلام می روند و پس از زیارت آن قبر به آسمان عروج می کنند و تا روز قیامت نوبت آنها دیگر نمی شود) .39 (

-37زائر امام حسین علیه السّلام همین که اراده زیارت آن حضرت می نماید و از منزل خود خارج می شود، خداوند چهل هزار ملائکه را مأمور و نگهبان او قرار می دهد که آنها براو درود می فرستند تا به قبر امام حسین علیه السّلام می رسد . (40 (

-38خداوند چهار هزار فرشته غمگین و غبارآلود را موکل قبر امام حسین علیه السّلام قرار داده است که بر زائران امام حسین علیه السّلام استغفار و دعا نمایند. پس اگر زائران مریض شدند از آنها عیادت می کنند و اگر فوت نمودند در تشییع آنها شرکت می نمایند) .41 (

-39اگر مردم فضیلت زیارت قبر امام حسین علیه السّلام را می دانستند از شوق اشتیاق آن می مردند و از شدت حسرت نفس هایشان بند می آمد) .42 (

-40خداوند به جای زائر امام حسین علیه السّلام ملکی را موکل قرار می دهد تا به جای او و در مقام او در حرم باشد و استغفار نماید تا اینکه زائر دوباره به زیارت امام حسین علیه السّلام بازگردد) .43(

-41خداوند هفتاد هزار ملائکه را موکل قبر امام حسین علیه السّلام نموده است که همواره به عبادت خدا مشغول هستند و یک رکعت نماز آنها معادل هزار رکعت نماز انسان ها است، پس ثواب نماز آنها متعلق به زائران قبر امام حسین علیه السّلام است) .44 (

-42ملائکه با زائران امام حسین علیه السّلام مصافحه می کنند) .45 (

43-هروقت کسی از منزلش به قصد زیارت امام حسین علیه السّلام خارج شود هفتصد فرشته از بالا و پائین، چپ و راست، جلو و پشت سرش او را مشایعت می نمایند. پس هنگامی که قبر امام حسین علیه السّلام را زیارت کرد به او می گویند: همانا تو بخشیده، لذا پس عمل خود را از سر بگیر پس او را دوباره تا رسیدن به خانه اش مشایعت می نمایند.

آنگاه ملائکه به کنار قبر امام حسین علیه السّلام بازمی گردند و آن حضرت را زیارت می کنند و ثواب زیارت آنها برای آن شخص است) .46)

44-احدی در روز قیامت نیست که آرزو می کند که از زوّار امام حسین علیه السّلام باشد، زیرا مشاهده می کند که خداوند چگونه با آنها رفتار می کند و چه کرامتی نزد خدا دارند) .47)

45-کسی که دوست دارد در روز قیامت بر سفره های نور بنشیند، پس باید از زوّار امام حسین علیه السّلام باشد) .48)

46-روز قیامت زائران امام حسین علیه السّلام آنچنان نوری دارند که شرق و غرب عالم را روشن می کنند، پس منادی ندا می دهد: اینان زائران امام حسین علیه السّلام هستند که مشتاقانه او را زیارت کردند. پس احدی در آن روز باقی نمی ماند که آرزو می کند: ای کاش از زائران امام حسین علیه السّلام بود) .49)

47-روز قیامت منادی ندا می دهد: کجایند زائران قبر امام حسین علیه السّلام؟ پس جمع بسیاری برمی خیزند پس به آنها گفته می شود، دست هرکس را که دوست می دارید بگیرید و به سوی بهشت ببرید) .50)

48-خداوند از هر (قطره) عرق زائر امام حسین علیه السّلام هفتاد هزار فرشته خلق می کند که همواره خدا را تسبیح می کنند و برای زائر استغفار می نمایند تا روز قیامت) .51)

49-هرکسی به خاطر خدا قبر امام حسین علیه السّلام را زیارت کند، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل او را مشایعت می کنند تا به خانه اش بازگردد) .52 (

50-هنگامی که زائر از قبر امام حسین علیه السّلام بازمی گردد منادی او را می خواند که اگر صدایش را می شنید حاضر بود تمام عمر خویش را در کنار امام حسین علیه السّلام مقیم باشد.

پس خطاب به او می گوید: خوشا به حال تو، همانا غنیمت بردی و سالم برگشتی و تمام گناهان گذشته ات پاک شد. و اگر او در آن سال بمیرد، پس خداوند قابض روح می شود) .53 (

51-ملائکه زائر امام حسین علیه السّلام را پس از بازگشت تا منزلش مشایعت می کنند و به دستور الهی در کنار منزلش مقیم می شوند و برای او تسبیح و استغفار می کنند تا روز وفاتش. پس در امر تدفین و تکفین او شرکت می کنند و بازهم به دستور الهی در کنار قبر او تا روز قیامت مقیم می شوند و به تسبیح و تقدیس الهی مشغول می گردند و ثواب حسناتشان برای آن زائر است) .54 (

52-اگر زائر امام حسین علیه السّلام می دانست با زیارت امام حسین علیه السّلام چقدر فرح و شادی به قلب رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و ائمه علیهم السّلام و شهدا از آنان وارد می کند و چقدر دعای آن بزرگواران را برای خود به همراه دارد و چقدر ثواب ها و برکات دنیوی و اخروی به او می رسد، آرزو می کرد خانه اش در کربلا بود) .55(

53-برای حاجی در مسیر زیارت خانه خدا به ازای هر درهم هزار درهم لحاظ می شود، اما برای زائر امام حسین علیه السّلام به ازای هر درهم ده هزار درهم لحاظ می شود و ده هزار درجه ترفیع است) .56 (

54-امیر مؤمنان علیه السّلام با زائر امام حسین علیه السّلام در کنار حوض کوثر

مصافحه می کند و از آن به او می نوشاند) .57(

55-رسول خدا ضمانت فرموده اند که: برعهده من است که در روز قیامت زائران امام حسین علیه السّلام را از هول و هراس آن روز نجات دهم و آنان را به بهشت وارد سازم) .58(

56-امام حسین علیه السّلام زائر خود را، در روز قیامت زیارت خواهد نمود، و حتی اگر در جهنم باشد او را نجات خواهد داد) .59(

57-همانا خداوند به زائر امام حسین علیه السّلام مباهات می کند و فرشتگان مقرب الهی زائر را راهنمایی می کنند) .60 (

58-چون امام حسین علیه السّلام مظلومانه، مصیبت دیده، عطشان و غمگین به شهادت رسید، پس خداوند برخود فرض کرده که هیچ غمگین و گنه کار و مصیبت دیده در کنار قبر امام حسین علیه السّلام دعا نکند، مگر اینکه خدا دعایش را اجابت نماید و از گناهانش درگذرد) .61 (

59-کسی که امام حسین علیه السّلام را با معرفت و به خاطر خدا و ثواب آخرت زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را خواهد بخشید) .62 (

60-زائر امام حسین علیه السّلام مقام شفاعت دارد و از صد نفر که جملگی مستحق جهنم هستند و در دنیا از مسرفین بوده اند شفاعت می کند) .63 (

61-زائر امام حسین علیه السّلام از صدیقین امت محمد صلّی الله علیه و آله هستند) .64 (

62-برای زائر امام حسین علیه السّلام ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مبروره نوشته می شود و اگر از أشقیا باشد در زمره نیکان ثبت می گردد و در رحمت الهی غرق می شود) .65(

63-کسی که امام حسین علیه السّلام را زیارت کند، همچون روزی که از مادرش

متولد شده از گناهانش خارج می شود و از انتهای آسمان، رحمت الهی او را در بر می گیرد و ملائکه او را بشارت می دهند که پاک گشتی و آنکه زیارت کردی پاک و مطهر است و پیوسته در اهلش حفظ می شود) .66 (

-64همه موجودات از ملائکه تا جن و انس و حتی وحوش بر زائر امام حسین علیه السّلام غبطه می خورند و امید خیر دارند در نگاهشان شخص به زائر؛ زیرا او به قبر امام حسین علیه السِّلام نگریسته است) .67(

-65زائر امام حسین علیه السّلام مورد دعای مغفرت امام صادق علیه السّلام است) .68 (

-66زیارت امام حسین علیه السّلام باعث برآورده شدن حوائج، بخشش گناهان طولانی شدن عمر، گشایش و وسعت رزق، فرج عاجل می گردد) .69 (

-67بی اعتنایی به زیارت امام حسین علیه السّلام باعث محروم شدن از خیر کثیر و کم شدن عمر می گردد) .70(

-68زیارت امام حسین علیه السّلام غرق شدن، سوختن به آتش، زیر آوار ماندن و طعمه حیوانات درنده شدن را دفع می کند) .71 (

-69زیارت امام حسین علیه السّلام پیشامدهای بد را دفع می کند و رزق را جلب می کند و امور دنیای زائر را کفایت می کند و آنچه در راه زیارت انفاق نموده برای او برخواهد گشت) .72 (

-70ایام زیارت امام حسین علیه السّلام از ایام عمر زائر محسوب نمی شود) .73(

-71زیارت امام حسین علیه السّلام ثواب بیست حج و بیست عمره مقبول و ثواب شرکت در بیست غزوه همراه رسول خدا صلّی الله علیه و اله یا امام عادل را دارد .)74 (

-72زائر امام حسین علیه السّلام در روز قیامت در سایه کرامت الهی و داخل در

شفاعت پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله است. و هرکسی طالب فضل و کرامت الهی است و می خواهد از کردارش در دنیا از او سوال نشود، پس زائر امام حسین علیه السّلام باشد) .75 (

73-اگر خدا خیر و خوبی بنده ای را بخواهد محبت امام حسین علیه السّلام و محبت زیارت آل حضرت را در قلبش قرار می دهد و اگر خدا بد بنده ای را بخواهد، بغض امام حسین علیه السّلام و زیارت آن حضرت را در دل او قرار می دهد) .76 (

74-هیچ صبحی شروع نمی شود، مگر هاتفی از ملائکه در کنار قبر امام حسین علیه السّلام ندا می دهد: ای طالبان خیر بشتابید به سوی خدا که به کرامت کوچ خواهید کرد و از حسرت و ندامت در امان خواهید ماند و این ندا در شرق و غرب عالم می پیچد) .77 (

75-زائر امام حسین علیه السّلام زائر خدا و رسولش است و پاداش و تکریم او برخداست. پاداشی که همه به آن غبطه خواهند خورد) .78 (

76-زائر امام حسین علیه السّلام از فشار قبر و سوال نکیر و منکر در امان است و از قبر او به بهشت دری گشوده می شود) .79 (

77-زائر امام حسین علیه السّلام از جمله آمنین در روز قیامت است و نامه عملش به دست راستش داده می شود و پیوسته در زیر لواء و پرچم امام حسین علیه السّلام است تا وارد بهشت شود) .80 (

78-هرکس دو رکعت نماز پشت قبر امام حسین علیه السّلام بخواند، روز قیامت خدا را ملاقات خواهد کرد درحالی که آنچنان نورانی است که نور او برهمه اشیا برتری دارد) .81(

79-امام حسین علیه السّلام با حالت گرفتاری و مشقت به شهادت رسید و برخداست که هیچ بنده گرفتاری در نزد او دعا نکند، مگر اینکه گرفتاری او برطرف

شود و با خوشحالی به سوی خانواده اش بازگردد) .82 (

80-برای زائر امام حسین علیه السّلام هزار حاجت برآورده می شود که ششصد حاجت او اخروی و چهارصد حاجت او دنیوی است) .83(

81-همانا خداوند دعا در زیر قبّه امام حسین علیه السّلام را اجابت می کند و زائر امام حسین علیه السّلام را از فزع اکبر حفظ می نماید و حوائج دنیوی و اخروی او را برآورده می سازد) .84 (

82-زائر امام حسین علیه السّلام در هر قدمی که برای زیارت برمی دارد، هزار گناه او بخشیده می شود و هزار حسنه برای او ثبت می گردد و هزار درجه و رتبه بالا می رود و هزار حاجت او برآورده می گردد و در ثواب شهیدان کربلا شریک می گردد) .85 (

83-زائر امام حسین علیه السّلام به درجه ای می رسد که گویی در راه خدا به خون خود غلطیده و به شهادت رسیده باشد) .86 (

84-امام رضا علیه السّلام به پسر شبیب فرمود: ای پسر شبیب اگر می خواهی که خداوند را ملاقات کنی و برتو گناهی نباشد، پس امام حسین علیه السّلام را زیارت کن) .87 (

85-ملائکه زائر امام حسین علیه السّلام را از حزب خدا و حزب رسول خدا و حزب اهل بهشت می خوانند) .88(

86-امام صادق علیه السّلام به هارون بن خارجه فرمودند: ای هارون؛ هرکس امام حسین علیه السّلام را درحالی که عارف به حقش باشد و برای خداوند و ثواب آخرت زیارت کند، به خدا سوگند خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد. آنگاه امام فرمود: آیا برای تو سوگند نخوردم؟ آیا برای تو سوگند نخوردم؟ آیا برای تو سوگند نخوردم؟) 89 (

87-برای زائر امام حسین علیه السّلام ثواب دو ماه اعتکاف در مسجد الحرام و روزه آن دو ماه ثبت می شود) .90 (

88-امور دنیایی زائر امام حسین علیه السّلام کفایت می شود و رزق و روزی به سوی او روان می گردد و آنچه در این راه خرج نموده به او بازمی گردد و گناه پنجاه سال او بخشیده می شود و به خانواده اش بازمی گردد، درحالی که نامه اعمالش پاک است) .91(

89-برای زائر امام حسین علیه السّلام ثواب حج و عمره مقبول و ثواب هزار شهید از شهدای بدر و ثواب هزار روزه و هزار صدقه مقبوله و هزار آزادی بنده ثبت می گردد) .92 (

90-اگر مردم خیر کثیری که در زیارت امام حیسن علیه السّلام را می دانستند برای رسیدن به این زیارت با یکدیگر می جنگیدند و اموال خویش را برای رفتن به زیارت می فروختند و برای رفتن به زیارت آن حضرت زهد نورزید؛ چرا که خیر و ثواب آن بیشتر از حدی است که شمارش شود) .93 (

91-امام صادق علیه السّلام به عبد الله بن ابی یعفور فرمودند: اگر شما را به فضیلت زیارت امام حسین علیه السّلام و فضیلت قبر آن حضرت باخبر سازیم، همانا شما حج را ترک می کنید و دیگر کسی از شما حج به جا نمی آورد. آیا ندانستی که خداوند قبل از اینکه مکه را حرم خویش قرار دهد، کربلا را حرم امن و مبارک خود قرار داد) .94 (

92-زائر امام حسین علیه السّلام در حالی که عارف به حق آن حضرت باشد و مستکبر نباشد، خداوند هزار فرشته از راست و هزار فرشته از چپ همراه او می سازد و ثواب هزار حج، هزار عمره با رسول خدا صلّی الله علیه و اله یا وصی آن حضرت برای او ثبت می نماید) .95 (

93-بهتر است افراد فقیر سالی یک بار و افراد غنی سالی دوبار، امام حسین علیه السّلام را زیارت کنند و کراهت دارد که چهار سال بر انسان بگذرد و امام حسین علیه السّلام را زیارت نکند) .96 (

94-زیارت امام حسین علیه السّلام در هرشب و روز جمعه تأکید شده است) .97 (

95-ثواب یک شب بیتوته در کنار قبر امام حسین علیه السّلام معادل هفتاد سال عبادت است) .98 (

96-هر رکعت نماز مستحبی زائر در کنار قبر امام حسین علیه السّلام ثواب هزار حج و هزار عمره و آزاد کردن هزار بنده را دارد) .99 (

97-دعای نمازگزار در کنار قبر امام حسین علیه السّلام مستجاب است و هر چه از خدا بخواهد به او داده می شود) .100 (

98-زیارت امام حسین ثواب نود و نه حج و عمره ای که رسول خدا انجام داده اند را دارد) .101 (

99-فرشتگان دست و صورت زائران امام حسین را در کنار قبر آن حضرت لمس و نوازش می کنند) .102(

100-زائر امام حسین همسایه رسول خدا و امیرمؤمنان و فاطمه زهرا است و چهل سال قبل از دیگران وارد بهشت می شود در حالی که مردم مشغول حساب و کتاب قیامت هستند) .103(

فضیلت زیارت امام حسین علیه السّلام با پای پیاده

)مشتاقان زیارت اربعین با دقت بخوانند)

-1هرکس با پای پیاده قبر امام حسین علیه السّلام را زیارت کند، خداوند به ازای هرقدم برای او هزار حسنه ثبت می کند و هزار گناه از او می بخشد و هزار درجه او

را بالا می برد) .104)

-2کسی که پیاده به زیارت قبر امام حسین علیه السّلام می رود، خداوند به ازای هر قدمی که برمی دارد و بر زمین می گذارد ثواب آزاد کردن عبدی از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السّلام برای او ثبت می کند) .105(

-3هرکس قبر امام حسین علیه السّلام را به دور از شرارت و ریا زیارت کند، تمام گناهان او چون شسته شدن لباس پاک می شود و برای هر قدمی که در این راه می گذارد ثواب حج و هرقدمی که برمی دارد ثواب عمره می نویسند) .106(

-4هرکس به سوی قبر امام حسین علیه السّلام بیاید و در فرات غسل کند، خداوند به ازای هرقدمی که بر زمین می گذارد و برمی دارد ثواب صد حج مقبول و صد عمره مقبول و ثواب شرکت در صد غزوه با پیامبر مرسل صلّی الله علیه و اله در برابر دشمنان خدا را برای او ثبت می کند) .107(

»اوقات خاص زیارت امام حسین«

زیارت امام حسین در روز عرفه

-1خداوند متعال در روز عرفه قبل از عنایت به حاجیان در عرفات به زوّار امام حسین علیه السّلام عنایت می کند و حوائج آنان را برآورده می سازد و گناهانشان را می بخشد و آنگاه به اهل عرفات نگاه می نماید. و برای آنان این امور را انجام می دهد) .108(

-2زیارت امام حسین علیه السّلام در روز عرفه باعث محکم شدن یقین و ایمان قلبی می شود) .109)

-3برای زائر امام حسین علیه السّلام در روز عرفه ثواب یک میلیون حج به همراه امام زمان علیه السّلام و یک میلیون عمره همراه رسول خدا صلّی الله علیه و اله و

آزادی یک میلیون بنده و آماده کردن یک میلیون اسب در راه خدا ثبت می شود .)110 (

-4هرکس شب عرفه امام حسین علیه السّلام را زیارت کند، ثواب هزار حج و هزار عمره مقبول برای او ثبت می شود و هزار حاجت از حوائج دنیوی و اخروی او برآورده می گردد) .111(

-5راوی از امام صادق علیه السّلام پیرامون ثواب زیارت عرفه سوال کرد، امام فرمودند: ثواب حج و عمره برای او ثبت خواهد شد. راوی پرسید: چند حج و عمره. امام فرمود: قابل شمارش نیست. راوی گفت: صد حج و عمره، امام فرمود: چه کسی می تواند آن را احصا می کند؟! راوی گفت: هزارتا، امام فرمود: بیشتر و سپس این آیه شریفه را قرائت فرموده)**و اِن تُعَدّوا نعمة الله لا تحصوها انّ الله لغفور رحیم** (112) .)

-6زائر امام حسین علیه السّلام در روز عرفه، گویی زائر خدا در عرش است) .113(

-7هرکس شب عرفه را در کربلا بیتوته کند، خداوند شرّ و گرفتاری آن سال را از او دور می کند) .114(

زیارت امام حسین علیه السّلام در شب نیمه شعبان

-1هرکس دوست دارد که با ارواح صد و بیست و چهار هزار پیامبر مصافحه کند پس در شب نیمه شعبان امام حسین علیه السّلام را زیارت کند، چرا که ملائکه و ارواح همه پیامبران در این شب از خداوند اجازه می گیرند تا به زیارت امام حسین علیه السّلام بیایند، پس خوشا به حال کسی که با آنان مصافحه نماید که البته پیامبران اولو العزم؛ نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السّلام از جمله آنان است) .115 (

-2هرکس نیمه شعبان امام حسین علیه السّلام را زیارت کند منادی از افق أعلی او را خطاب می کند که بازگرد که مورد معرفت قرار گرفتی و ثواب شما بر پروردگارتان و پیامبرتان محمد صلّی الله علیه و اله است) .116 (

-3هرکس شب نیمه شعبان امام حسین علیه السّلام را زیارت کند، ثواب هزار حج و عمره مقبول برای او ثبت می شود و هزار حاجت از حوائج دنیوی و اخروی او برآورده می گردد) .117(

-4امام صادق علیه السّلام به یونس بن یعقوب فرمودند، اگر مردم فضیلت زیارت امام حسین علیه السّلام را در شب نیمه شعبان می دانستند، همانا مردان (اگر حتی پا نداشتند) بر پاهای چوبی به زیارت امام حیسن علیه السّلام می رفتند .)118(

-5معاویه بن وهب از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: هنگامی که اول شعبان فرا می رسد منادی از زیر عرش ندا می دهد که ای عاشقان حسین! شب نیمه شعبان زیارت امام حسین علیه السّلام را ترک نکنید زیرا اگر فضیلت آن شب را می-دانستید، می خواستید که سال بگذرد و شب نیمه شعبان برسد) .119(

-6هرکس در یکی از این سه شب (شب عید قربان، شب عید فطر، شب نیمه شعبان) امام حسین علیه السّلام را زیارت کند گناهان گذشته و آینده او بخشیده می شود) .120(

-7ثواب زیارت امام حسین علیه السّلام در نیمه شعبان حد و نهایت ندارد) .121(

زیارت امام حسین علیه السّلام در شب های قدر (شب 23 رمضان)

-1هرکس امام حسین علیه السّلام را در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان از

جمله شب های قدر زیارت کند، گویی با ارواح صد و بیست و چهار هزار پیامبر که از خدا اجازه زیارت امام حسین علیه السّلام گرفته اند مصافحه نموده است) .122(

-2در شب قدر منادی از آسمان هفتم ندا می دهد که همانا خداوند عزوجل هر کسی که قبر امام حسین علیه السّلام را زیارت نماید بخشید) .123(

-3هرکس در شب بیست و سوم ماه رمضان امام حسین علیه السّلام را زیارت کند، گناهان گذشته و آینده او آمرزیده می شود) .124(

-4منادی زائر امام حسین علیه السّلام را در ماه رمضان چنین ندا می دهد: ای بنده خدا، پاک گشتی و عمل خود را از سربگیر. تو را بشارت باد به مغفرت و فضل الهی) .125(

زیارت امام حسین در عید فطر

-1هرکس امام حسین علیه السّلام را شب عید فطر زیارت کند، ثواب هزار حج و عمره مقبول برای او ثبت می شود و هزار حاجت از حوائج دنیوی و اخروی او برآورده می‌گردد .

-2هرکس در شب عید فطر امام حسین علیه السّلام را زیارت کند، گناهان گذشته و آینده او آمرزیده می شود) .126 (

هرکس در روز عید امام حسین علیه السّلام را زیارت کند، ثواب هزار حج و هزار عمره مقبول و هزار غزوه با پیامبر صلّی الله علیه و اله و امام عادل در نامه عمل او ثبت می شود) .127(

زیارت امام حسین در شب عید قربان

کسی شب عید قربان امام حسین علیه السّلام را زیارت کند، گناهان گذشته و

آینده او آمرزیده می شود) .128(

زیارت امام حسین در روز عاشورا

-1هرکس روز عاشورا (دهم محرم) امام حسین علیه السّلام را زیارت کند، روز قیامت خدا را زیارت می کند درحالی که ثواب هزار حج و عمره و هزار غزوه همراه رسول خدا صلّی الله علیه و اله برای او ثبت شده است) .129(

-2هرکس شب عاشورا نزد قبر امام حسین علیه السّلام بیتوته کند، روز قیامت خدا را ملاقات می کند در حالی که گویی در خون خود غلطیده است و گویی در عصر عاشورا با آن حضرت شهید شده است) .130 (

-3هرکس روز عاشورا امام حسین علیه السّلام را زیارت کند، پس گویی خدا را در عرش زیارت نموده است و نیز همچون کسی است که در مقابل آن حضرت به شهادت رسیده است) .131(

-4هرکس می خواهد حق رسول خدا صلّی الله علیه و اله و حق امیر مؤمنان و حق فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را ادا نماید، پس امام حسین علیه السّلام را روز عاشورا زیارت کند) .132(

-5هرکس در روز عاشورا در کنار قبر آن حضرت سقایت کند، گویی لشکر امام حسین علیه السّلام را سقایت کرده و با آن حضرت به شهادت رسیده است) .133(

-6هرکس روز عاشورا امام حسین علیه السّلام را زیارت کند و در آن روز محزون و گریان و غمگین باشد، پس خدا را زیارت می کند درحالی که ثواب هزار حج و هزار عمره همراه پیامبر صلّی الله علیه و اله و ثواب هزار غزوه، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام براو نوشته می شود. راوی سوال کرد، پس اگر شخص به خاطر بعد مسافت نتوانست در آن روز در آنجا حاضر باشد چه کند؟ امام

فرمود: پس آن شخص چه نزدیک به قبر امام حسین علیه السّلام یا دور باشد در روز عاشورا غسل کند و به سوی صحرا برود و یا بر پشت بام خانه اش برود و دو رکعت نماز بخواند و وقتی سلام داد به سوی قبر امام حسین علیه السّلام اشاره کند و (زیارت عاشورا) را بخواند پس امام به راوی فرمود: اگر می توانی هرروز این زیارت را به این کیفیت انجام بدهی، انجام بده که برای تو جمیع این ثواب ها ثبت خواهد شد) .134(

-7زیارت امام حسین علیه السّلام روز عاشورا ثواب دو میلیون حج، دو میلیون عمره با رسول خدا صلّی الله علیه و اله و دو میلیون غزوه در رکاب رسول خدا صلّی الله و اله و ائمه علیهم السّلام را دارد) .135(

امام باقر علیه السّلام فرمود: اگر توانستی روز عاشورا درپی حاجت و کاری نروی، این کار را انجام بده چراکه این روز، روز نحسی است و روز مباکی نیست و چیزی در خانه ات ذخیره نساز؛ چرا که در آن چه که در این روز ذخیره شود برکت برای تو و خانواده ات نیست و به یکدیگر تسلیت و تعزیت بدهید» :**در عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین علیه السّلام و جعلنا و ایّاکم من الطالبین بثاره مع ولیّه الامام المهدی من آل محمد صلّی الله علیه و اله** .«پس هر کس چنین کند ثواب یک میلیون حج و یک میلیون عمره و یک میلیون غزوه با رسول خدا صلّی الله علیه و اله در نامه عمل او ثبت می شود. و برای او ثواب مصیبت هر پیامبر و رسول و صدیق و شهیدی است که از زمان خلقت دنیا تا روز قیامت بوده اند، ثبت خواهد شد) .136(

نکته مهم پیرامون زیارت عاشورا

مرحوم علامه امینی در کتاب «أدب الزائر لمن یممّ الحائر» (137) به نقل از علامه

فضل شریف الشروانی در کتاب »**الصدف** (1388) «آورده است: که امام هادی علیه السّلام فرموده اند: فراز»**اللهم العنهم جمیعا** «و »**السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین** «را نود و نه بار تکرار کنید که گویی صد مرتبه از اول تا آخر فراز زیارت عاشورا خوانده اید.

زیارت امام حسین در روز اربعین

امام عسکری علیه السّلام فرمودند: از نشانه های مؤمن پنج علامت است. پنجاه و یک رکعت نماز، زیارت اربعین، انگشتری به دست راست، خاک ساری پیشانی و بلند گفتن **بسم الله الرحمن الرحیم**(139) .

زیارت امام حسین در روز اول ماه رجب

-1هرکس امام حسین علیه السّلام را در روز اول رجب زیارت کند، آمرزیده خواهد شد) .140(

زیارت امام حسین در نیمه ماه رجب

-1از امام رضا علیه السّلام درباره بهترین و با فضیلت ترین اوقات زیارت امام حسین علیه السّلام سوال شد آن حضرت فرمودند: نیمه رجب و نیمه شعبان) .141(

-2ثواب زیارت امام حسین علیه السّلام در نیمه رجب و نیمه شعبان نهایت و حدی ندارد) .142(

شیخ فخر الدین طریحی در مجمع البحرین در حدیث مفصلی در مناجات حضرت موسی علیه السّلام چنین آورده است که خداوند به موسی علیه السّلام فرمود: خداوند به ده خصلت، حضرت محمد صلّی الله علیه و آله را بر سائر امم فضیلت داد

که عبارتند از نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، جمعه، جماعت، قرآن، علم و عاشورا. پس موسی علیه السّلام سوال کرد: پروردگارا، عاشورا چیست؟ خداوند فرمود: گریه و تباکی بر سبط محمد صلّی الله علیه و اله و مرثیه و عزاداری بر اوست. ای موسی! هیچ بنده ای در آن زمان بر فرزند پیامبر صلّی الله علیه و آله گریه یا تباکی نکند، مگر اینکه بهشت براو واجب می شود و هیچ بنده ای از مالش در راه محبت فرزند دختر پیامبر در راه اطعام و غیر آن درهمی نبخشد، مگر اینکه در دنیا هفتاد درهم به او ببخشیم و بهشت را به او عطا نماییم و گناهانش آمرزیده شود و به عزت و جلالم سوگند هیچ مرد یا زنی در روز عاشورا یا غیر آن روز قطره ای اشک از چشمم جاری نشود، مگر اینکه ثواب صد شهید برای او نوشته شود) .143(

زیارت امام حسین از دور

سُدیر صیرفی می گوید، امام صادق علیه السّلام به من فرمود: «ای سُدیر! برای تو چه زحمتی دارد که مرقد مطهر حسینی را در هفته پنج بار و یا روزی یک بار زیارت کنی؟» من گفتم:«فدایت گردم میان محل سکونت ما و مرقد آن حضرت فرسنگ های بسیاری فاصله است».

امام صادق فرمود:« بالای بام خانه ات برو و نخست بر راست و چپ خود بنگر سپس سر خود را به سوی آسمان بلند کن، آنگاه به مرقد مطهر حسین علیه السّلام توجه کن و چنین بگو:

«السلام علیک یا اباعبدالله، السلام علیک و رحمة الله و برکاته»

«ای ابا عبد الله سلام بر تو باد، درود و رحمت و برکت های خدا بر تو باد».

با این کار برای تو یک زیارت نوشته می شود و زیارت معادل یک حج و یک عمره است.» سُدیر می گوید: پس از آن چه بسا اتفاق می افتاد که هرروز بیش از

بیست بار این گونه زیارت می کردم) .144(

در روایتی دیگر آمده است که غسل می کند و بربام خانه خود یا گوشه دور افتاده ای می رود و با اشاره به قبر حضرت سید الشهداء سلام بدهد و چنین بگوید) 145(

امام صادق علیه السّلام فرمودند: «هرگاه به سبب دوری خانه و محل زندگی انجام مسافرت برکسی از شما دشوار باشد، برفراز بام خانه خود رود و دو رکعت نماز بگزارد و سپس با اشاره به آرامگاه های ما بر ما سلام کند و این سلام به ما می رسد) «.146(

در روایت دیگری آمده: از راه دور به امامان همان گونه سلام می دهی و زیارت می کنی که از راه نزدیک، ولی نمی گویی که به بارگاهت آمده ام، بلکه می گویی:

قصدُتکَ بِقَلبی زایراً إِذ عَجَزتُ عَن حُضُورِ مَشهَدِکَ وَ وَجَّهتُ إِلیکَ سَلامی لِعِلمی بِأنَّهُ یُبَلِّغُکَ صَلَّی اللّهُ عَلیکَ فَاشفَع لی عِندَ رَبِّکَ...؛

»با دل خود قصد زیارت می کنم و از حضور در بارگاهت ناتوانم، اینک با علم به اینکه سلام من به تو می رسد سلام می دهم، درود خدا برتو باد، برای من در پیشگاه پروردگارت شفاعت فرمای.«

سپس به هرچه که می خواهی و دوست می داری دعا می کنی) .147(

یونس بن ظبیان به امام صادق علیه السّلام گفت: «فدایت گردم من فراوان حسین علیه السّلام را یاد می کنم، در آن حال چه بگویم؟» فرمود:«سه بار پیاپی بگو: «صلی الله علیک یا ابا عبد الله» و سلام از دور و نزدیک به حضرتش می رسد «.

)148(

سفارش رسول خدا

ابو الحسن فارسی (149) می گوید، من فراوان به زیارت مرقد مطهر حسینی می رفتم، به خاطر تنگدستی و سالخوردگی زیارت را رها کردم، شبی پیامبر خدا را در خواب دیدم که حسن و حسین علیهم السّلام همراهش بودند و من از کنارشان گذشتم، امام حسین علیه السّلام گفت: ای رسول خدا! این مرد فراوان به زیارت من می آمد و اینک از من بریده است، پیامبر فرمودند: «آیا از کسی مثل حسین دوری می گزینی و زیارتش را رها می کنی؟» من عرض کردم: «ای رسول خدا، هرگز مباد که من از مولای خود دوری گزینم. ولی سالخورده و ناتوان شده ام و به این سبب و هم به سبب تنگدستی رفتن به زیارت برمن دشوار شده است و آن را رها کرده ام، پیامبر خدا صلّی الله علیه و اله فرمودند: «هر شب بربام خانه خود برو و با انگشت اشاره خود به سوی مرقد مطهر حسین علیه السّلام اشاره کن و چنین بگو:

«السّلام علیک و علی جدّک و أبیک السّلام علیک و علی أمّک و أخیک السّلام علیک و علی الأئمّة من بنیک. السّلام علیک یا صاحب الدّمعة السّاکبة. السّلام علیک یا صاحب المصیبهٔ الرّاتبة.»

لقد أصبح کتاب الله فیک مهجورا و رسول الله فیک محزونا السّلام علیک و رحمة الله و برکاته.

السّلام علی أنصار الله و خلفائه. السّلام علی أمناء الله و أحبّائه. السّلام علی محآلّ معرفة الله، و معادن حکمة الله و حفظة سرّ الله و حملة کتاب الله و أوصیاء نبیّ الله و ذرّیّة رسول الله و رحمة الله و برکاته(150) .

حضرت موسی در حرم است!

حسین نوهٔ دختری ابو حمزه ثمالی می گوید: در اواخر حکومت بنی مروان مخفیانه

به قصد زیارت امام حسین علیه السّلام به راه افتادم. هنگامی که به کربلا رسیدم پنهان شدم تا شب از نیمه گذشت. سپس به طرف قبر مطهر رفتم و دیدم مردی به سوی من آمد و گفت:«خدا به تو اجر عنایت کند، برگرد که نمی توانی به زیارت مشرف شوی». من با ترس برگشتم و نزدیک طلوع فجر دوباره به طرف قبر مطهر رفتم. باز همان شخص آمد و گفت:« تو نمی توانی به زیارت بروی». گفتم: خدایت به سلامت بدارد، چرا نتوانم؟ من از کوفه به قصد زیارت آمده ام، مرا از زیارت محروم مکن، می ترسم اگر تا صبح این جا بمانم شامیان مرا دستگیر کرده و به قتل برسانند .

او در جواب گفت: کمی صبر کن. حضرت موسی بن عمران علیه السّلام از خدای تعالی اجازه گرفته که به زیارت امام حسین علیه السّلام مشرف شود، و پس از اجازه همراه با هفتاد هزار از فرشتگان به زمین فرود آمده است. از اول شب تا حال به زیارت آن حضرت مشغولند و منتظر طلوع فجر می باشند، و پس از آن باز به آسمان عروج خواهند کرد.

گفتم: تو کیستی؟ گفت: من یکی از فرشتگانی هستم که مأمور حفظ و حراست حرم امام حسین علیه السّلام و درخواست آمرزش برای زایرین آن حضرت هستند.

حسین می گوید: از شنیدن این سخنان چنان متحیر شدم که نزدیک بود عقل خود را ازدست بدهم، و بالاخره پس از طلوع فجر به زیارت آن حضرت مشرف شده و از ترس شامیان به سرعت برگشتم) .151(

زیارت کربلا در شب جمعه

مرحوم علامه مجلسی در ضمن روایتی از سلیمان اعمش نقل می کند که گوید: همسایه ای داشتم از اهل سنت که زیارت امام حسین علیه السّلام را بدعت و

گمراهی می دانست و زایران آن حضرت را اهل جهنم می شمرد. در شب جمعه ای رؤیای صادقه ای دید و موجب توبه و بازگشت او شد. او در رؤیا دید که حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و اله و امیر المؤمنین و امام حسین و حضرت زهرا و حضرت خدیجه علیهم السّلام به زیارت آن حضرت آمده و امان نامه هایی از آسمان پخش می شد که «هرکس شب جمعه به زیارت امام حسین موفق شود، از آتش جهنم درامان خواهد بود».(152)

آداب زیارت عاشورا

امام باقر علیه السّلام برای کسی که نتواند روز عاشورا خود را به کربلا برساند، آدابی بیان فرموده که پس از رعایت آنها از راه دور، زیارت عاشورا را بخواند و اینک آداب زیارت عاشورا از راه دور:

1)رفتن به صحرا، یا برفراز پشت بام (زیر آسمان)

2)اشاره به سوی کربلا نمودن

3)درود به امام حسین علیه السّلام فرستادن

4)تلاش در لعن و نفرین بر قاتلان آن حضرت نمودن

5)دو رکعت نماز خواندن (153)

6)انجام دادن آن در اول روز پیش از اذان ظهر

7)گریه و ندبه نمودن برامام حسین

8)وادار کردن حاضران برگریه و ناله اگر جای تقیّه نباشد

9)اقامه¬ی عزا در خانه¬اش با اظهار جزع در مصیبت آن حضرت

10)تسلیت گفتن اهل خانه به یکدیگر در این مصیبت بزرگ (154)

آداب ختم زیارت عاشورا

در همه ختومات، از جمله ختم زیارت عاشورا علاوه بر آداب ده گانه رعایت چند نکته لازم است:

(1با وضو بودن

(2روبه قبله بودن

(3به قصد قربت و توجّه کامل انجام دادن

(4به دور از هرگونه ریا و تظاهر انجام دادن

(5در صورت امکان در اماکن مقدّسه و مشاهد مشرّفه انجام دادن

(6در صورت امکان همه روزه در یک ساعت معیّن و مکان مشخّص انجام دادن

(7بدون تکلّم در وسط، با تن پاک، لباس نظیف و پرهیز از لقمهٔ شبهه ناک. (155(

و در اخر باید گفت:

.1آب بی حسین تشنه ماند.

.2آدمهای از جنس حسین، بی حسین، دیگر نماندند.3. اشکِ بر حسین، ماتمِ برخود است.4. اشک حسینی، شورترین سرشک.5. اصحاب، اگر عمر جاوید می داشتند باز فدائیش بودند.6. اصغر مثل پدر، شش ماه در رحمِ دنیا ماند.7. اکبرِ حسین، که رفت، حسین رفتن را آغاز کرد.8. اگر اشک نبود، در اندوه حسین، دل تا آخر می سوخت.9. اگر حسین نبود، چه بود؟!10. اگر عباس زنده می بود، شرم او را می کشت.11. امیری حسین، نِعمَ الامیر.12. آنقدر حسین بی کس شد که بی سر شد.13. آنگونه امام بر تو تکیه کند که بی تو بگوید: کمرم بشکست.14. آیا کسی هست خود را یاری کند؟!15. ایمانِ بی حسین، اسلام هم نیست.16. اینبار نیز قرآن را بر نیزه کردند. 17. با حسین قاموس عشق، بیکران واژه یافت.18. با حسین هر اصغری اکبر شد.19. بر دهانش چوب زدند و شراب ریختند و او قرآن میخواند.20. برادرِ حسین، تشنه بر دار رفت.21. برادر یعنی عباس.22. برای سروری، سر باید داد.23. بی اندوه

حسین، هیچ سُروری پایدار نیست.24. بی حسین، حسِ بودن نیست.25. بی عشق حسین، هیچ انسانی تکریم نشد.26. بی کرب و بلا، بکربلا هیچ کس نرسید.27. پیامبر انگار گفته بود: تا می توانید آزار دهید!.28. تنهای تنها شده!، فرجام حسینی بودن است.29. جانِ عقل را، شمرِ نفس گرفت.30. جز حسین، همه لاف عشق زدند.31. جَون، نماینده ما در کربلا.32. حرّ، نامی که در کربلا معنی گرفت.33. حرف حسین: اشک بر مظلوم، خشم بر ظالم.34. حسین همچنان کشته می شود!35. حسین آنگونه رفت تا تو نیز آنگونه روی.36. حسینِ بی زینب، قرآن صامت بود.37. حسین تا آنجا بالا رفت که، تا، برنمی داشت.38. حسین تشنه رفت تا تو سیراب شوی.39. حسین خال آفرینش، یزید خِلط خلقت.40. حسین خونِ دل داد، زینب خونِ دل خورد.41. حسین در قتلگاه آب خواست تا بگوید: دشمنم انسان نیست.42. حسین را در ساحل رود، تشنه کشتند.43. حسین را کشتند، تا رسالت بی مزد نماند!!.44. حسین که بی عباس برگشت، بعد رفت، و دیگر بر نگشت.45. حسین نبود، بودن بود.46. حسین، معنای زنده بدون را زنده کرد.47. حسینیان جان دادند و یزیدیان جان کندند.48. حمد خدای را که مصیبت زده حسینمان کرد.49. خاکِ کربلا، خاکی ترین خاک.50. خدا بهشتِ خدائیان را از خاک کربلا می سازد.51. دانا! از حسین چه می دانی؟! 52. در خرابه، پدر سر بر دامن دختر گذاشت.53. در دجله، آلاله ها تشنه ماندند.54. در طفّ، دلها، تفتیده گشت.55. در عاشورا هم نماز، بهترین کار بود.56. در عاشورا، همه اوجها شکوفا شد.57. در غروب عاشورا، خورشید، چه صبورانه خون گریست.58. در کربلا، سرو عشق تا ابد سیراب شد.59. در کربلا، کار بالا گرفت.60. در مسلخ، گونه های حسین گل انداخته بود.61. در نینوی، نی، بی نوا شد.62. رقیه، گنج خرابه شد.63. زینب، در آخرین منزل حسین، سر برخاک گذاشت.64. ستاره ها در شام، خرابه را آسمان کردند.65. سر حسین بر دامن مادرش بریده شد.66. سر حسین هنوز سنگ می خورَد.67. سرچشمه کوثر، اشک بر حسین است.68. سردار آن است که سرش بر دار است.69. سید شهیدان شهادت داد که قاتلم، حیوان نیز نیست.70. شام، شومترین جای زمین.71. شام، همچنان شام است و تاریک.72. عاشورا روز نبود روزگار بود.73. عاشورا: شعور، حماسه، عشق.74. عاشورا، پرشورترین عیش بود.75. عاشورا، زینتِ زینب شد.76. عاشورا، سکوت عقل است و فریاد عشق.77. عباس، عبوس بر ستمکاری.78. عباس، فلسفه بودنش را فدای حسین کرد!79. عباس، ماه بنی آدم.80. علی فرزند حسین تا زنده بود گریست.81. غروب، آینه خون خداست.82. غنچه عشق، در کربلا باز شد.83. قاسم، شهد شهادت مکید و کندوی عشق را عسل بخشید.84. کاف، کربلا، «هیعص»، همه آنچه هست و نیست.85. کربلا صبورترین سرزمین.86. کوفه گریست و شام خندید و هردو تنها تماشا کردند.87. گودی قتلگاه، برج فلک الافلاک است.88. لعنِ بر یزید، خشم بر همه زشتیهاست.89. اللهِ اکبر، اکبر را هدیه حسین کرد.90. ما أنقَصَ ذکرُ الحسینِ للعیش.91. ما را

شفیع باش در «یوم الورود»، آنروز که فقط می آیند.92. محرم ماه نبود خورشید بود.93. الها! از اشک بر ماتمش، نهال عشق را سیراب کن!94. هرکس از کربلا رفت یا به عمق دوزخ رفت یا بر بام بهشت.95. هیچ کس جز بر خویش، ستم نکرد.96. وفا یعنی ریختن آب بر آب!.97. وقتی تشنه می شوی بگو: سلام بر حسین!.98. یاران حسین یا با خون رفتند یا با اشک.99. یزید نبود، نبودن بود.100. بر حسین تنها باید گریست، قلم بشکن! لب فرو بند!

منابع حسین شناسی

ستارگان درخشان

سید علی قاضی و شاگردانش

مائه منقبه

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، ج۴۵، ص۳۳۹، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء – بیروت – لبنان، الطبعه: الثانیه المصححه، ۱۴۰۳هـ – ۱۹۸۳م فضائل الخمسة عن الصحاح الستة

منتهی الامال

معالی السبطین ،
داستانهای شنیدنی از چهارده معصوم علیهم السلام
وسائل الشیعه ج 14، ص 428 ، ح 19524 –

تهذیب الاحکام(تحقیق خرسان)

جامع الاخبار،

.کامل الزیارات، ترجمه، ذهنی تهرانی، محمد جواد، ص 469، تهران، پیام حق، چاپ اول، 1377ش

ابن شهرآشوب، المناقب،

عاشورا،ریشه ها

تفسیر نمونه،

روزنه هایی از عالم غیب

کرامات العباسیۀ

الارشاد
مستدرک الوسائل
مجله زمزم، دی و بهمن

طوبای کربلا

ثواب الاعمال شیخ صدوق , ص 116
منتخب کامل الزیارات

کافی , مرحوم کلینی

امالی شیخ طوسی

سفینهٔ البحار, محدث قمی

ره یافتگان

مشکوةالانوار

کرامات الحسینیه

چشمه سار عشق،

قصص الحسینیه

معالی السبطین

کرامات معنوی

داستانهایی از فضیلت زیارت امام حسین (ع) نویسنده : علی میرخلف زاده

داستان‌های علوی

دارالسلام عراقی

مسافر نگاه سرخ- میرحمید میرمعصوم‌نژاد

عارف کامل
چهره درخشان قمربنی هاشم ع

داستانهائی از علماء-نویسنده : علی میرخلف زاده

داستانهای شگفت

شیخ بهائی، جامع عباسی، ص ۲۳۳ و نگاهی نو به جریان عاشورا،
صحیفه نور
مقاتل الطالبیین:
تاریخ کربلا:
العبقری الحسان،
.(الاستیعاب/
انساب‌الاشراف/
ترجمه المراقبات، کریم فیضی
سمو المعنی،

ویژگی‌های امام حسین
خصائص الزینبیه

ثمرات الاعواد

عوالم العلوم
سوگنامه آل محمد
اشک روان بر امیر کاروان
سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا
اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت (جلد دوم)نویسنده : میرزا حسن ابوترابی
داستانهای شگفت انگیز از زیارت عاشورا و تربت سید الشهدا علیه السلام-نویسنده : حیدر قنبری
یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی
گذر و نظری بر زندگی و شخصیت فیض کاشانی-*نویسنده:خادم حسین فاضلی*
فرهنگ عاشورا نوشته حجت الاسلام جواد محدثی
مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی
خصائص العباسیه، آیت الله کلباسی نجفی؛ زندگانی پرچمدار کربلا ، معارف مظفری
پرچمدار نینوا، محمدی اشتهاردی
مروری بر سیره شخصیت حضرت ابوالفضل العباس (ع)، نشریه آزاد
چهره درخشان قمر بنی هاشم-خلخالی
مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم(عج)،
خاطرات فقیه اخلاقی، احمدی میانجی
دلائل الامامه ، محمدبن جریر طبری،

نفس المهموم

قمقام زخّار

تذکره الشهداء
طوبای کربلا - ناشر : انتشارات هنارس
راهنمای زائرین کربلا
شیفتگان حضرت مهدی (عج)
ماهیت قیام مختار
دمع السجوم، علامه شعرانی
طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج 5، ص 446، دار التراث، بیروت، چاپ دوم، 1387/1967؛

یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب، تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 246 و 247، دار صادر، بیروت، بی تا
.میزان الحکمه، ج ۴، ص ۵۸، ش ۶۹۳۲، محمدی ری شهری، چاپ مکتب الاعلام، ۱۳۶۲ هـ.ش

الطبقات الکبری، ج 5، ص 163، دار الکتب العلمیهٔ، بیروت، چاپ اول، 1410ق
بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، ج 3، ص 200، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، 1417ق
عیون اخبار الرضا
زینب(س)اسوه فضائل
فروغ تابان کوثر
حضرت رقیه ، علی فلسی

ناسخ التواریخ

المناقب –

تاریخ الایمه

-اثباه الوصیه

دانشنامه امام حسین، ری شهری

ریاض المصائب

الموسوعهٔ الکبری

تذکرهٔ الخواص ابن جوزی
کیمیای نظر
بدیع_الحکمهٔ - از مواعظ آیت الله مجتهدی تهرانی(ره)
ثواب الاعمال

الملهوف

داستانهای علوی

المحجه البیضاء

تهذیب الکمال ، المزی

تاریخ مدینهٔ دمشق ، ابن عساکر

مسند احمد بن حنبل

سنن ترمذی

سنن ابن ماجه

مجمع الرجال

رجال ابن داود

جامع الرواۀ

سخن گفتن امام حسین (علیه السلام) در یکصد و بیست محل

محمد بن عمر، رجال کشی

جرعه ای از کرامات امام حسین
کرامات و معجزات خراسانی

ستاره ی درخشان شام

سرگذشت جانسوز حضرت رقیه
مجالس المومنین–شوشتری
عشق حسینی

درسی که حسین به انسانها آموخت»،شهید هاشمی‌نژاد

داستانهایی از زندگی علماء
دفتر تحقیق و پژوهش بنیاد شهید انقلاب اسلامی
پاییز 1378، شماره 23 پیام حوزه مجله

اهل البیت

مروج الذهب» مسعودی
موسوعۀ کلمات الامام الحسین
سید محسن امین، اعیان الشیعه

استاد مطهری ، خدمات متقابل اسلام و ایران

ابن اثیر، الکامل فی التاریخ

ابن جوزی، المنتظم،

زندگانی علی بن الحسین، سید جعفر شهیدی

معارف و معاریف

گلواژه

من لا یحضره الفقیه

ریاحین الشریعه

زندگانی حضرت فاطمه(س) و دختر آن حضرت، سید هاشم رسولی محلاتی

میرزا خلیل کمره‌ای، عنصر شجاعت

فوائد المشاهد 2

-در کربلا چه گذشت؟

کشکول جاویدان- محسن کتابچی

مصباح الزائر

معادن الحکمه،محمد بن فیض کاشانی

دائرة المعارف تشیع

ماهیت قیام مختار بن ابی عبید ثقفی، سید فاضل رضوی اردکانی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

در محضر لاهوتیان -آقای مجاهدی

الطبقات الکبری (محمد بن سعد زهری)،

کرامات–ایه الله سید موسی زرابادی

مجالس المواعظ

حماسه حسینی

فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام

لهوف، ابن طاووس

محن الابرار (ترجمه جلد دهم بحار)،

وقایع الایام خیابانی

الدار المنفصود

شمع جمع

سید محمد رضا جلالی، جهاد الامام السجاد چاپ اول، دار الحدیث، ص ۴۸.
حلیۀ الأبرار: سید هاشم بحرانی (1107 ه .) دارالکتب العلمیه / قم.
قصص العلماء
پای درس علماء
سیمای فرزانگان
گلشن ابرار
ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ترجمه الخصائص الحسینیۀ، علیرضا کرمی، نشر حاذق، ج اول، 1374
اختران فروزان ری و طهران، محمدشریف رازی
مردان علم در میدان عمل
پابه پای آفتاب
معجزات و کرامات امام حسین (علیه السّلام)

گنجینه دانشمندان

آیه ی حقیقت

در محضر آیت الله العظمی بهجت

کبریت احمر مرحوم بیرجندی
معادشناسی
ره توشه راهیان نور

حکایاتی از عنایات حسینی

آخرین گفتارها
نظری منفرد ، علی کربلا
گریزهای مداحی
سروش وحی فروردین و اردیبهشت 1383، شماره 11
روشنگران قرآن گزینش فضایل درخشنده اهل بیت (علیهم السلام) از صواعق المحرقه-نویسنده : گزینش، ترجمه و تحقیق:عبد الله محمدی و محمد حسین رحیمیان
بصیره المتعظین، ج 1، ص 159 - 160، قم، انتشارات رضی، چاپ اول، 1375ش
سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364

- .شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.
محمد بن جریر طبری ؛ تاریخ الامم و الملوک ؛ بیروت: دارسویدان، بی‌تا ؛

. شیخ عباس قمی ؛ سفینة البحار ؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، 1418 ق. ؛ ج 1

سید محسن امین ؛ اعیان الشیعة ؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1403 ق.

. شیخ صدوق ؛ أمـالـی ؛ ترجمه آیةالله کمره‌ای ؛ تهران: انتشارات کتابچی، 1370

شیخ عباس قمی ؛ منتهی الآمال ؛ با کوشش و تلخیص آیةالله رضا استادی ؛ قم: دفتر نشر مصطفی، 1380

http://adabir98.blogfa.com/tag

http://facenama.com/view/post:297304018

http://babolharam.mihanblog.com/post/archive/1395/8

http://ahlolbait.blog.ir

http://mouood.org/home/item/7274

http://www.farhangnews.ir/content/15274

http://article.tebyan.net/5775

http://moshtarimadari.ir/1393/11/17/post-62

http://babolharam.mihanblog.com/post/3885

http://www.hawzah.net/fa/article/view/65101

http://www.mashreghnews.ir/fa/news/183492/

jafarmojtahedi.blogfa.com/post-63.aspx

http://shia-patogh.blogfa.com/post/2491

http://www.ashoora.ir/

www.almazaheri.ir

: www.almazaheri.ir

http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/89/3398/15695

http://shohadayekan.ir/post/tag

/http://maarefedini.persianblog.ir/post/65

http://www.sayyedrazishirazi.ir/mohammadtaghiamoli.aspx .

http://sarallah.valiasr-aj.com/include/VIEW.php?bankname=LIBLIST&RADIF=0000003546

http://choulab.persianblog.ir/post/1513/

http://vista.ir/news/22386496

.ما در زیارت عاشورا چیزی حدود هجده مقام را از خدا می‌خواهیم

.درخواست‌های انسان در زیارت عاشورا، دنیوی و مادی و فانی نیست، بلکه همگی معنوی است

ما در زیارت عاشورا، همراه با این دعاها، هجده مقام را از خدا درخواست می‌کنیم که بعضی از آنها به‌قدری بالاست که اگر زیارت عاشورا وجود نداشت، نمی‌توانستیم باور کنیم که کسی جرأت درخواست آنها را از خدا داشته باشد.

.اینها خیلی خواسته‌های بزرگی هست و انسان از آنها درجات سلوک را یاد می‌گیرد، چون از پایین شروع می‌شود و به بالا می‌رسد

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

:و اما آن مقام‌ها

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

مقام خونخواهی امام حسین علیه‌السلام -١

ان یرزقنی طلب ثارک ←

.اینکه کسی بخواهد خونخواهی امام حسین را بکند، مقام خیلی بالایی است، چون خونخواهِ اصلی ابی‌عبدالله، امام زمان است

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

مقام وجاهت عند الله -۲

(آبرومندی نزد خدا)

اللهم اجعلنی عندک وجیها ←

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

مقام معِیَّت(همراهی) با معصوم -۳

ان یجعلنی معکم فی الدنیا و الآخرة ←

مع امام منصور ←

این درخواست، بسیار ویژه است، چون تمام)
.(انبیا و اولیا آرزویش را داشته‌اند

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

.مقامی که درخواست می‌کنیم تمام مراحل زندگی ما، درهم‌تنیده با معصوم باشد -۴

...اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد ←

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

مقام شهادت -۵

و مماتی ممات محمد و آل محمد ←

.چون مرگ همه معصومین از پیامبر تا امام حسن عسکری علیهم‌السلام، با شهادت بوده

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

رسیدن به مقام محمود -۶

ان یُبِلِّغنی المقام المحمود ←

در قرآن آیه‌ای داریم که به پیامبر می‌گوید: نماز شب بخوان تا به مقام محمود برسی. مقام محمود از نگاه بیشتر مفسران، یعنی مقام شفاعت.

.خود شفاعت شدن، یک مقامی است که به هر کسی نمی‌رسد (لا یملکون الشفاعة... شفاعت به هر کس نمی‌رسد)

.حالا یک مقامی هست که از شفاعت‌شدن بالاتر است و آن هم مقام شفاعت‌کردن است و ما در این فراز، این را از خدا می‌خواهیم

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

مقام مشارکت در مصیبت ولیّ معصوم -۷

لقد عظمت الرّزِیّة... بک علینا ←

...و اسئل الله بحقکم... ان یعطینی بمصابی بکم ←

(یعنی مصیبت شما را، مصیبت خودم می‌دانم)

الحمد لله علی عظیم رزِیّتی ←

(دقیقا در اینجاست که انسان مصیبت را برای خودش می‌داند)

.این مقام، خیلی عظیم است و خیلی باید درباره‌اش بحث کرد

.داستان زیارت عاشورا، داستانِ یکی‌شدن با اهل‌بیت است، قرار است از این طریق، به شجره حیات متصل شویم

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

مقام برائت-۸

(برای دوری و تبرّی‌جستن از بعضی جریان‌ها و افراد و نیز بعضی خصوصیت‌ها)

و بالبرائة من اعدائکم ⬅

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

مقام لعن -۹

.این مقام، آن‌قدر مهم است که در زیارت عاشورا بر سلام اولویت دارد. اول صدتا لعن می‌دهیم و بعد صد سلام

(جاروب کن خانه سپس میهمان طلب)

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد ⬅

نکته: چهره اصلی برائت و لعن، بعد از ظهور دیده می‌شود، چون ما مردم اصلا تا قبل از ظهور نمی‌فهمیم کسانی که باعث و بانی ماجرای کربلا بوده‌اند، ما را از چه نعمات زیاد و برکات بزرگی محروم کرده‌اند.

.ما الآن از دنیای بعد از ظهور چیزی نمی‌دانیم و درک نمی‌کنیم. اصل برائت در آن زمان اتفاق می‌افتد

.یعنی وقتی ظهور انجام می‌شود و می‌فهمیم چه چیزی را از ما گرفته‌اند، تازه حسّ واقعیِ برائت را درک خواهیم کرد

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

مقام سِلم -۱۰

انی سلم لمن سالمکم ←

و ولیّ لمن والاکم ←

.این مقام، عبارت است از مقام دوستی با دوستان و دوستداران اهل‌بیت، برای تشکیل یک شبکه متحد در راه تحقق منویّات این خاندان

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

مقام حَرب -۱۱

حرب لمن حاربکم ←

.این مقام، یعنی مقام دشمنی با دشمنان اهل‌بیت، برای پالایش آن شبکه متحد و همچنین مبارزه با موانع رشد بشر

آیا شما فکر می‌کنید هر کسی می‌تواند به مقام مجاهدت برسد؟

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

مقام ایثار-۱۲

.ما در زیارت عاشورا این مقام را درخواست می‌کنیم و لااقل ادای آن را درمی‌آوریم

.ایثار یعنی بذل بهترین‌ها، و ما زیارت عاشورا بهترین داشته‌های خود را فدای امام می‌کنیم

بابی انت و امی ←

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

مقام قربة الی الله -۱۳

باید گفت: مقام قرب و نزدیکی به خدا، بالاترین مقام ممکن است، منتها مراتب بالای آن فقط به کمک و دستگیری ولیّ‌خدا که در این مسیر پیشتاز است، ممکن می‌شود.

...انی اتقرب الی الله ←

...اللهم انی اتقرب الیک ←

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

مقام دوستی و نزدیکی به اهل‌بیت -۱۴

... انی اتقرب الی الله و الی رسوله و الی ←

.این مقام نیز، امتداد مقام قربة الی الله است

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

مقام معرفت اهل‌بیت_۱۵

(چرا که در حدیث داریم: من مات و لم یعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة)

...اکرمنی بمعرفتکم و معرفة اولیائکم ←

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

مقام ثبات قدم و اهل تزلزل نبودن -۱۶

ان یثبّت لی عندکم قدم صدق ←

...ثبّت لی قدم صدق عندک مع الحسین ←

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

.مقام رجعت، که هرکسی قادر نیست به این مقام برسد و شخص باید خیلی کارها در این راه انجام دهد -۱۷

و ان یرزقنی طلب ثارکم مع امام منصور ←

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

مقامی که خدا به ما درود بفرستد -۱۸

اللهم اجعلنی فی مقامی هذا ممن تناله منک صلوات و رحمة و مغفرة ←

☆ ☆ ☆ ☆ ☆

.ما در زیارت عاشورا، خیلی از این مقام‌ها و خواسته‌ها را به‌صورت لامکان و لازمان می‌خواهیم
.یعنی درخواست خود را محدود به یک زمان و مکان خاص نمی‌کنیم

فی هذا الیوم و فی موقفی هذا و ایام حیاتی ←

(یعنی الآن و اینجا و همه روزهای عمرم)

...و لا جعله الله آخر العهد منی ←

(یعنی الی‌الابد باشد و محدود به حال نباشد)

چرا فقط برای امام حسین(ع) عزاداری می کنیم؟

1-این بدستور رسول خدا(ص)و امامان معصوم(ع) بوده است:

1-«در حدیث قدسی است که:حسین را مأمور وحیم کردم واورا باشهادت،گرامی داشتم وکار اورا به سعادت ختم نمودم.»

2-«پیامبر(ص):حسین،چراغ هدایت وکشتی نجات است.»

3-«پیامبر(ص):کسیکه در مصیبت حسین(ع)،دیگران را بگریاند،یاخود گریه کند و یا خود را به گریه زند،بهشتی خواهد بود.»

4-«پیامبر(ص)،خطاب به امام حسین(ع):تو سیدی!فرزند سیدی!پدرساداتی!تو امامی!فرزند امامی!پدرامامان هستی!تو حجّتی!فرزندحجّتی!پدر حجّتها هستی!و از صلب تو نُه تن امام بوجود می‌آید که نُهُم‌آنها قائم آل محمد است.»

5-«امام سجاد(ع):هر مؤمنی که برای حسین،طوری گریه کند که اشکش‌بر گونه‌اش جاری شود،خدا غرفه‌ای در بهشت به او اختصاص‌می‌دهد.»

6-«امام صادق(ع):یک قطره اشک در مصیبت حسین،باعث آمرزش‌گناهان می شود اگر چه گناهان همانند کف دریا زیاد باشد.»

7-«امام صادق(ع):هر چیزی برای او اجری است غیر از گریه بر سیدالشهداء که اجر او محدود نیست!»

8-«امام صادق(ع):هر‌که در مصیبت حسین، شعری بگوید و بگریدوبگریاند،خدا او را می‌آمرزد وبهشت را برای او واجب می کند.»

9-«امام صادق(ع):خداوند در عوض شهادت حسین(ع)،امامت را درفرزندانش، شفا را درتربتش و اجابت دعا را در کنار قبرش قرار داد ورفت‌وبرگشت زائر حسین(ع) ،جزء عمرش حساب نمی‌شود.»

10-«امام رضا(ع):کسیکه روز عاشوراء،بدنبال کارهای دنیوی‌نرود،خدا حاجتهای دنیوی واخروی او را روا می‌دارد.وکسیکه روزعاشوراء،روز حزن واندوه ومصیبتش باشد،خدواند عزوجل روز قیامت‌را ،روز شادی وسرورش قرار می‌دهد.»

11-«امام رضا(ع):ای پسر شبیب!اگر چنان برای حسین(ع)گریه کردی‌که اشکت بر گونه ات جاری شد،خدا تمام گناهان کوچک وبزرگت رامی‌آمرزد.

ای پسر شبیب!اگر می‌خواهی درحالی با خدا ملاقات کنی که گناهی‌برگردنت نباشد،حسین(ع) را زیارت کن.

ای پسر شبیب!اگر می‌خواهی در اطاقهای بهشت،باپیامبر(ص)باشی،قاتلین حسین را لعن نما.

ای پسر شبیب!اگر می‌خواهی در ثواب شهیدان کربلا شریک باشی،هرگاه بیاد آنها افتادی بگو:«یالیتنی کنتُ معکم فافوز معکم فوزاًعظیماً»ای کاش منهم با آنهابودم و به این رستگاری عظیم میرسیدم.

ای پسر شبیب!اگر می‌خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی،دراندوه ما ،غمگین ودر خوشحالی ما،خوشحال باش وهمیشه با ولایت ماهمراه باش که اگر شخصی سنگی راهم دوست بدارد ،خدا اورا با آن سنگ محشور می‌نماید.»

12-«ای زراره!آسمان به مدت چهل روز در عزای حسین(ع)گریست.»

13- «حذیفهٔ گوید که:دیدم که پیامبر ،دست حسین را گرفته است ومی‌فرماید:ای مردم!این حسین بن علی است.اورا بشناسید!سوگند به آنکه‌جانم در دست اوست،او در بهشت است.ودوست دارانش در بهشتند ودوستداران دوستدارانش نیز در بهشتند.»

14-«پیامبر(ص):بخاطر شــهادت امام حســین(ع)،در دل مؤمنین،حرارتی حاصــل می شــود که هرگز ســرد نمی گردد.»

15-«پیامبر(ص):حسن وحسین،سرور جوانان بهشتند.»

16-از ابی عمّاره شاعر نقل شده که:هرگاه نام حسین(ع) در نزد امام‌صادق(ع) برده می‌شد، آن روز تا شب خنده بر لبان حضرت دیده‌نمی‌شد.

17- امام ر ضا(ع)فرمود:هرگاه محرم می شد ،پدرم را ک سی خندان‌نمی‌دید و غم و اندوهش زیاد می شد تا روز عاشــورا فرا می‌رســید.روزعاشــورا روز مصــیبت او بود وگریه می‌کرد و می‌فرمود:این همان روزی‌اســت که حسین(ع) کشته شد.

18-روزی ابوحمزه ثُمالی خدمت امام سجاد(ع) آمد وچون حضرت رادر حال گریه بر حسین(ع) دید ،گفت:مولای من!این همه گریه وبی تابی‌برای چیست؟آیا عمویت حمزه شهید نشد؟آیا جدّ شما علی(ع)با شمشیر شهید نشد؟کشته شدن عادت خانواده شماست وشهادت‌هدیه الهی به شماست.

امام فرمود:ای ابوحمزه !خدا بتو پاداش نیکو بدهد.همانطور که‌گفتی، شهادت برای ما عادت ا ست وخدا نیز به ما شهادت را هدیه کردها ست.ولی ای ابوحمزه!آیا هرگز شنیده‌ای یا دیده‌ای که تا قبل از عا شورازنی از خاندان ما را اسـیر کرده و هتک حرمت کرده باشـند؟به خدا سـوگندای ابوحمزه!هر وقت به عمه‌ها و خواهرانم نگاه می‌کنم به یاد فرار آنهادر بیابان می‌افتم که از خیمه‌ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه‌دیگر فرار می‌کردند و دشمن فریاد می‌زد:خیمه ستمکاران را به آتش‌بکشید!

19- امام صادق(ع)به داود رقّی فرمود:من هرگاه آب خنک خوردم حسین(ع) را یاد کردم.

20- امام ر ضا(ع)فرمود:حادثه عا شورا ا شک ما را روان ساخت و خون ازچ شم ما جاری کرد و عزیز ما را در سرزمین کربلا خوار ساخت و تاروزقیامت برای ما غم وغصه به میراث گذاشت.

21- امام رضا(ع)به ریّان بن شبیب فرمود:محرّم ماهی است که درجاهلیت ،جنگ در آن را حرام می‌دانستند و آن را محترم‌می شمردند.ولی این امّت،حرمت ماه خود وحرمت پیامبر خود را نگاه‌نداشتند.در این ماه فرزندان او را کشتند و خانواده او را به اسارت بردند.

۲۲- امام صادق(ع) به نقل از جدش رسول خدا(ص) می‌فرماید

خداوند بزرگ هیچ آفریده‌ای به اندازهٔ ملائکه نیافریده است. در هر روز و شب هفتاد هزار ملک به طواف خانهٔ خدا رفته، از آنجا به زیارت رسول خدا(ص) و امیرمؤمنان(ع) می‌شتابند و سلام و درود می‌فرستند؛ سپس در حرم حسین‌بن‌علی(ع) حضور یافته، تا هنگام سحر در برابر قبر آن حضرت می‌ایستند؛ آنگاه به آسمان عروج کرده، برنمی‌گردند.

۲۳- اسحاق بن‌عمار می‌گوید از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:

هیچ پیامبری در آسمانها و زمین نیست جز آنکه زیارت حسین(ع) را از خداوند بزرگ تقاضا می‌کند. پس از آن گروه گروه به زیارت ایشان می‌پردازند.

۲۴-آیه الله العظمی نجفی مرعشی:یکشب عاشورا من وامام خمینی تا صبح در حجره سینه می زدیم.

۲۵-آیه الله العظمی سید محسن حکیم را دیدند که حرم امام حسین ع را جارو می کردند.

شعرای مرثیه خوان

شعرایی که در حضور ائمه(ع) از امام حسین(ع) شعر ومرثیه خواندندوموجب تاثر خاطر آنان گردیدند عبارتنداز:.

۱-کمیت بن زید.

در ایام تشریق در ((منی)) به حضور امام صادق(ع) شرفیاب شد وعرض کرد:اجازه می‌فرمایید اشعاری‌را بخوانم؟ حضرت فرمود: ((انها ایام عظام قال: انها فیکم،قال (ع): هات)).

این روزهای با عظمت، وقت خواندن شعر نیست، کمیت گفت: این اشعاردرباره شما خاندان‌است.

(حضرت به دنبال بعضی از اهل بیت فرستاد وآنگاه فرمود) بخوان)) ((کمیت))شروع به خواندن کرد به نحوی که صدای گریه همه بلند شد تا رسید به این اشعار:.

کان حسینا والبهالیل حوله ـــــ لا سیافهم ما یختلی المتبتل.

فلم ار مخذولا لاجل مصیبة ـــــ واوجب منه نصرة حین یخذل.

((گویا حسین‌را می‌بینم که بزرگانی اطرافش هستند وبا شمشیرهایشان‌دشمنان‌را درو می‌کنند)).

((کسی‌را ندیدم که به خاطر مصیبتی که بر او وارد شده، خوار گردد ویاریش‌واجب‌تر از ایشان باشد)).

امام صادق(ع) دستهارا به سوی آسمان بلند کرد وفرمود: ((اللهم اغفر للکمیت ماقدم واخر وما اسر واعلن واعطه حتی یرضی(()))).

۲ ـسفیان بن مصعب عبدی کوفی.

او بر امام صادق(ع) وارد شد، حضرت فرمود به زیاد ام فروه (کنیه مادر امام‌صادق(ع)) بگویید بیاید وبشنود که بر جدش چه گذشته‌است ((فتسمع ما صنع‌بجدها، فجائت فقعدت خلف الستر))

.

حضرت خطاب به سفیان فرمود: ((بخوان)) چون بیت اول‌را خواند:.

((فرو جودی بدمعک المسکوب)).

ای ام فروه! هر چه می‌توانی تلاش کن وبرای جدت حسین(ع) اشک بریز)).

((فصاحت وصحن النسا وقال ابو عبدالله(ع) الباب! الباب! فاجتمع اهل المدینه‌علی الباب فبعث

اليهم ابو عبدالله(ع) صبى لنا غشي عليه(())).
((ام فروه وزنها صيحه‌ایی زدند (وچون زمان تقیه وخوف بود ونمی‌توانستند به‌طور آشکار، عزاداری کنند حضرت فرمود: متوجه درب منزل باشید، مردم مدینه‌جلو درب اجتماع کردند تا بفهمند که چه خبر شده، امام(ع) فرمود: فرزندی از ما غش کرده‌است)).
نکته: کلام امام(ع) یا حمل بر تقیه میشود ویا آنکه واقعا، بر اثر گریه زنهاوهیجان مجلس، فرزند خردسالی غش کرده باشد.
۳ ـسید اسماعیل حمیری.
او بر امام صادق(ع) وارد شد حضرت دستور داد پرده‌ای آویختند وزنها پشت‌پرده نشستند، آنگاه به ((اسماعیل حمیری)) فرمودند اشعاری‌را درمرثیه جدم حسین(ع) بخوان:.
امرر على جدث الحسين ـــــ فقل لا عظمه الزكية.
يا اعظما لا زلت من ـــــ وطفا ساكبة روية.
واذا مررت بقبره ـــــ فاطل به وقف المطية.
ما لذ عيش بعد رض ـــــ ک بالجياد الاعوجية(()).
((هنگامی که بر بدن حسین(ع) عبورت افتاد، به استخوانهای پاکش بگو:)).
((پیوسته از اشک چشمان سیراب خواهی بود)).
((هنگامی که بر قبرش گذر کردی، مرکبت‌را مدت زیادی نگه‌دار وبگو:)).
پس از آنکه بدنت‌را با سم ستوران خرد کردند، زندگی لذت ندارد)).
اشکهای امام صادق(ع) جاری شد وصدای گریه وشیون از پشت پرده بلند شدکه کوچه‌های مدینه‌را پر کرد، حضرت که چنین دید فرمود: بس‌است.
۴ ـجعفربن عفان طائی.
((زید شحام)) می‌گوید: خدمت امام صادق(ع) نشسته بودیم که ((جعفربن عفان))نابینا وارد شد حضرت خطاب به او فرمود: ((شنیده‌ام درباره امام حسین(ع) خوب‌شعر می‌گویی)).
گفت: آری حضرت فرمود: ((بخوان)).
((جعفر)) شروع کرد به خواندن اشعار امام واطرافیانش بسیار گریستند بعدحضرت فرمود: به خدا سوگند! فرشتگان مقرب خدا حضور یافتند واشعارت‌راشنیدند ومانند ما گریه کردند وخداوند تورا آمرزید وبهشت‌را بر تو واجب کرد)).
واما اشعاری که در مجلس امام صادق(ع) سروده این‌است:.
غداة حسين للرماح دريئة ـــــ وقد نهلت منه السيوف وعلت.
وغودر في الصحرا لحما مبددا ـــــ عليه عتاق الطير باتت وظلت(()).
((روزی که نیزه‌ها پیکر حسین(ع)را شکافتند وشمشیرها از خونش سیراب‌شدند)).
((بدن قطعه قطعه حسین‌را در بیابان سوزان کربلا رها کردند تا مورد نوازش‌مرغان هوایی قرار گرفت وبر آن سایه افکندند)).
۵ ـابو هارون المکفوف.
وی خدمت امام صادق(ع) شرفیاب شد، حضرت فرمود: از حسین(ع)برایم‌شعر بخوان، ابو هارون شروع به خواندن شعر کرد ولی حضرت آن سبک‌را نپسندیدوفرمود: همانطوریکه در کنار قبر حسین(ع) شعر میخوانید، بخوان، لذا ابوهارون به‌همان روش چنین خواند:.
امرر على جدث الحسين ـــــ فقل لاعظمه الزكية.
با شنیدن این شعر حضرت گریست، لذا ابوهارون توقف کرد، ولی حضرت‌فرمود، ادامه بده، شاعر چنین ادامه داد:.
يا مريم قومي واندبي مولاک ـــــ وعلى الحسين فاسعدي ببكاک.
که در اثر گریه امام(ع) وزنها مجلس منقلب شد(()).

2-شهادت امام حسین(ع)باعث نجات و احیای اسلام شد.

سید الشهدا(ع) در پاسخ عمره می‌فرماید: ((چاره‌ایی از کشته شدن من نیست)).

اکنـون ایـن سؤال مطرح می‌شود که چرا حضرت باید کشته شود؟ پاسخ را بایددر شرایط آن روز جسـتـجـو کـرد کـه حـکومت بنی امیه تصمیم به نابودی اسلام گرفته‌بودند واگر فرصت پیدا می‌کردند نام پیامبر(ص) را هم دفن می‌نمودند جریان ((مغیرةبن شعبه)) شاهد این مساله‌است.

جریان مغیره ومعاویه.

((مـطرف)) فرزند ((مغیرة بن شعبة))است، می‌گوید: پدرم خیلی به عقل ودرایت‌معاویه معتقد بـود وهر شب که به خانه می‌آمد از سیاستمداری او سخن می‌گفت، شبی‌آمد در حالی‌که مغموم وگرفته بود، فهمیدم حادثه‌ای رخ داده‌است، از علت آن جویاشدم، گفت:.

((یا بني جئت من عند اکفرالناس واخبثهم)).

پسرم! از نزد کافرترین وخبیث‌ترین مردم می‌آیم)).

گـفـتـم چـه شـده؟ گـفـت: امـشـب بـا معاویه خلوت کرده بودم، به او گفتم به‌آرزوهایت که مـی‌خواستی، رسیدی، اکنون به عدالت رفتار کن ودر حق بنی هاشم‌خوبی کن ومطمئن باش که خطری تورا تهدید نمی‌کند واین رویه باعث می‌شود که‌نام نیکی از تو در تاریخ باقی بماند.

مـعاویه در پاسخ گفت: هیهات! هیهات! به چه نامی امید داشته باشم که از من‌باقی بماند، ابو بکر وعمر رفتند، امروز چه مقدار از آنان نام برده می‌شود؟ اما نام‌پیامبر(ص)را می‌بینی که روزی پنج مـرتـبـه در مـاذنـه‌هـا بـرده مـی‌شود ای بیچاره! بعد ازنام پیامبر(ص) چه عملی وچه نامی باقی می‌ماند؟ نه، به خدا سوگند! مگر آنکه این نام‌محمد(ص) دفن شود!!.

((فای عمل یبقی، وای ذکر یدوم بعد هذا، لا ابا لک، لا والله الا دفنا دفنا))(()).

حکومت فاسد یزید

بعضی از مفاسد حکومت‌یزید عبارت است از:

۱- سگبازی و میمون‌بازی

عـلاقـه وافـر او بـه شـکـار و تـفـریـح، مانع رسیدگی به امور مملکت‌می‌شد و علاقه به حیوانات، کارهای او را به صورت مـسـخـره‌ای درآورده بود. یک عده بوزینه داشت. یکی ابو قیس کنیه داشت. او رادر مجلس شراب خویش حاضر می‌کرد و لباس ابریشم و حریر می‌پوشاندو به مسابقه می‌فرستاد.

۲- ارتباط نامشروع با محارم

عـبد الله بن حنظله با عده‌ای به نمایندگی از سوی اهل مدینه به‌شام آمد تا اوضاع حکومت را از نزدیک ببینند. عبد الله دربـازگـشـت، گفت: «و الله ما خرجنا علی یزید حتی خفنا ان نرمی‌بالحجارة من السماء، ان رجلا ینکح الامهات و البنات و الاخوات ویشرب الخمر و یدع الصلوة و الله لو لم یکن معی احد لابلیت لله‌فیه بلاء حسنا»

۳- شرابخواری

یـزیـد دائـم الخمر بود. به قولی، حتی مردنش در اثر افراط درنوشیدن شراب و از بین رفتن کبد تحقق یافت. (در سن ۳۷ سالگی)او می‌گوید: «دع المساجد للعباد تبشرها) و قف دکة الخمار تزئینا

۴- گرایش به مسیحیت تحریف شده

مـی‌گـویـند مادر یزید در اصل، مسیحی بود. بدین سبب، به مسیحیت‌گرایش داشت. به نظر گروهی از مورخان، از جمله «لامـنـس»، بـعـضـی‌از استادان یزید از مسیحیان شام بودند. یزید تربیت پسرش را به‌یک مسیحی سپرد. او درباره شراب می‌گوید:

فان حرمت‌یوما علی دین محمد فخذها علی دین المسیح بن مریم

۵- عیش و طرب پیوسته

یک سال معاویه او را برای جنگ فرستاد، شخصیت وی را بالا برد.سفیان بن عوف را نیز با وی همراه ساخت.

یـزیـد زن مـورد عـلاقـه‌اش «ام کـلـثوم» را همراه برد. در محلی به‌نام «غذقذونه» سربازان به تب و آبله مبتلا شدند. یزید درمـنـزلـی بـا مـعشوقه‌اش سرگرم بود که خبر بیماری سربازان را دریافت‌کرد. در این هنگام اشعاری خواند که معنایش چنین است:

من با ام کلثوم خوشم و به من چه ربطی دارد که سربازان از آبله رنج‌می‌برند.

۶- کفر

هـنـگـام ورود اسـرا به مجلس یزید، او فکر می‌کرد دیگر رقیب ندارد،با شعر معروف «لعبت هاشم بالملک...» کفر خود را آشکار ساخت.

سه جنایت‌بزرگ در سه سال حکومت

در سال اول حکومت ننگین خویش، امام حسین (ع) را به شهادت‌رساند.

در سال دوم دستور داد مدینه را به خاک و خون بکشند و سه روزتمام جز خانه امام سجاد (ع) آنچه را در مدینه بود (مال، جان وناموس مردم) بر سپاهیان خود حلال کرد.

در سـال سـوم بـرای دسـتـگیری «عبد الله بن زبیر»، که علیه اوقیام کرده و به مسجد الحرام پناهنده شده بود، کعبه را بامنجنیق به آتش کشید.

بـا روی کـار آمـدن یزید، اصل اسلام در خطرقرار گرفت. مردم این خطر عظیم را به خوبی درک نمی‌کردند. بدین‌سبب، باید یک موج ایجاد می‌شد تا برای همیشه اسلام را تضمین ووجدان خفته مردم را بیدار کند.

3-مصیبت امام حسین(ع) بزرگترین مصیبت درتاریخ بشریت بوده است.

مادر موارد مختلفی از زیارات وکلمات ائمۀ معصومین (ع)برمی خوریم به اینکه از حادثۀ کربلا،بعنوان بزرگترین مصیبت‌در عالم هستی از بدو خلقت تاروز قیامت،نام برده اند.

باتوجّه باینکه حوادث فاجعه باری، بارها وبارها برای مسلمین‌وشیعیان پیش آمده است که درظاهربعضی از آنها از حادثه‌کربلا،مصیبت بارتر بوده است،سؤال اینست که چرامصیبت‌سالارشهیدان رابه این عنوان ذکرکرده اند؟

شاید جواب سؤال این باشد که اگر ما در ماهیت وکیفیت این‌حادثه دقّت کنیم ،جواب سؤال را پیدا نمائیم.

خصوصیات حادثۀ کربلا وقتی همه در کنار هم جمع می‌شوند،واقعاً در نوع خود از جهت‌مظلومیت ومصیبت باربودن،بی نظیر است.

ما می توانیم چند تا از این خصوصیات را ذکر کنیم:

1-در کربلاحجّت خداوپسر پیامبر(ص)را شهید کردند.2-شهادت او بدست کسانی بود که اورا دعوت نمودند تا اورایاری نمایند! 3-پسران وبرادران ودیگر اقوام ویارانش را قبل‌از او بشهادت رساندند!4-کسانی اورا شهید کردند که در ظاهرمسلمان بودند ونماز می خواندند وخودرا پیرو جدّ حسین(ع)می دانستند!5-مردمی اورا شهید کردند که کاملاً اورا می‌شناختند واز مقام ومنزلت او آگاهی داشتند!6-با اینکه درکنار آب فرات بود ولی اورا تشنه شهید نمودندوآب رابرکودکان واهل حرمش،بستند!7-بعد از کشتنش،اموال اوراحتّی' وسایل شخصی او از قبیل انگشتر ونعلین وعمامه اش راغارت نمودند!8-خیمه هارا آتش زدند واهل بیتش را ترساندوآزار رساندند!9-اهل بیت اورا که منسوب به پیامبرشان‌بود،به اسیری بردند!10-سرمقدّسش را بر بالای نیزه درشهرها گرداندند!11-بربدن نازنینش،اسب راندند!12-سه‌روز بدنش بر روی خاک افتاده بود وکسی نبود تا اورا دفن کندتاعاقبت اهل روستاها آمدند واورا دفن نمودند!13-کسی‌دستور کشتن اورا داد(یزید)که جدّ وپدرش آزادکردۀ جدّحسین(ع)بودند!14-اورا بدون جرم وگناهی کشتند! 15-کسانی اورا تشنه شهید کردند که گروهی از آنهاچند روز قبل‌بوسیلۀ همین حسین(ع)از تشنگی نجات یافتند!(لشگر حرّ)16-بخاطر تبلیغات سوء،مردم شام شهادت اورا جشن گرفتند17-همۀ موجودات حتّی' ماهیان دریا ودرختان برای او اشک‌ریختند18-تا سه روز هر سنگی که بر می داشتند زیر آن خون جاری بود.19-آسمان تا چهل روز در عزای او گریست.20-سر بریده او در چندجا تکلم نمود.21-خون او وخون علی اصغر

وخون علی اکبر که بـه آسـمان پخـش شـد برنگشـت 22-بـدترین فرد {شـمر} بر روی سـینه بهتـرین فرد {امـام حسین ع} نشسته بود و...

4-بزرگداشت یاد او باعث زنده نگه داشته شدن روحیه شهادت و ایثاردر میان مسلمانان می شود.

حماسه عاشورا در کلام شهیدان

«از مـصائـب سـالار شهیدان یادکنید و برای امام حسین و خانواده‌اش گریه کنید که‌امام صادق (ع) می‌فرماید: هرکس برامام حسین(ع) گریه کند بهشت‌براو واجب‌می‌شود.» (شهید رضا سیداورنقی از: خوی)

«اگـر جـنـازه شـهـیـدتان سر در بدن ندارد ناراحت نشوید و مگویید که سر جوان ماکجاست. زیرا سر مرا همراه کاروان سرهای شهیدان کربلا بر نیزه کرده و در شهرمی‌گردانند تا نشانی برمظلومیت‌شهیدان راه حق باشند، اگر مدتی جنازه‌ام بـی‌دسـت‌وپـا در بـیـابـان بـماند باید به یاد علمدار شهیدان کربلا باشید که پیکرش بدون دست‌و پا در بیابان افتاده‌بود.»

(شهیدناصر چهارلنگ از: اندیمشک)

«اکنون شماهایی که مانده‌اید باید این خط سرخ و خونین که همان خط سرخ‌حسین‌بن علی(ع) است را ادامه دهید.»

(شهیدفردین میرزاغفاری از: اصفهان)

« ... تـوصیه دارم که همواره رهرو این پیر روشن ضمیرباشید. زیرا راه اوراه حسین(ع) و راه حسین(ع) راه ا... است. با خدا پیمان می‌بندم که در تمام‌عاشوراها و تمام کربلاها با حسین(ع) همراه باشم.»

(شهید قاسم علی محمدی از: مازندران)

« ... آری همانطور که زینب (ع) آن قهرمان کربلا در برابر این نعمت عظیم الهی خدا را شکرگزاری می‌کند ماهم باید او را شکر کنیم.»

(شهید رسول سیدین از: خمین)

«خدایا دوست دارم اگر شهید شدم بی‌سر باشم که در مقابل امام‌حسین (ع)روسفید باشم.»

(شهید سلطانعلی دمبرچلی از: تهران)

« هنگامیکه زینب بر بالین غرقه به خون برادرش در گودی قتلگاه رسید و دستها رابه سوی آسمان بلند و فریاد برآورد که خـدایـا! ایـن قـربـانـی را از مـن بـپذیر، تونیز همچون زینب مقاوم و استوار باش و همواره در این فکر باش که پیام خون شهیدت را به تمامی عالم برسانی.»

(شهید محمد زارعی از: قم)

«... نـبرد ما یک نبردی است که نشات گرفته از عاشورای حسینی است عرصه نبرد عرصه مقدسی است که بایستی‌ارتباط با دنیا را قطع و ارتباط با خدا رابرقرار ساخت...»

(شهید محمدمحبوبی از: سمنان)

«... سلام بر حضرت سیدالشهدا(ع) که در روز عاشورا راه و رسم آزادگی،شجاعت، شهامت و ایثار را به ما آموخت.»

(شهید علی نوری از: خوی)

«بـه حـسـیـن(ع) بگو خونش هنوز در رگها می‌جوشد و نامش در لاله‌های خونین میهنم‌درچهره سرخ رنگ شفق، ... ای حـسین اگر فریاد هل من ناصر ینصرنی تو را در آن‌زمان نمی‌رسید بدان که اکنون تمام رزمندگان عشق شهادت یا زیارت تو را دارند.»

(شهیدعلی‌اکبر پالویی از: نکا)

«... خـدایا تورا شکر می‌کنم که حسین را آفریدی، ای خدای حسین تورا شکر می‌کنم‌که راه پر افتخار شهادت را در جلوی پای رزمندگان حق وحقیقت گذاشتی...»

(شهید عباس علی باطبی از: بهشهر)

«... دوسـت دارم کـه جـسـدم تـکـه تـکه شود و سرم از بدن جدا شود و همانطور که حضرت‌زینب (س) نتوانست جسد برادرش را تشخیص دهد، شوم که در مقابل آنها در روزمحشر خجل نباشم.»

(شهید سعید کاکویی از: ساری)

(اگـر بـه زیـارت رفتید به امام حسین (ع)بگویید که من هم جوانی داشتم و آرزویش‌این بود که در زمان شما و در رکاب شما باشد ولی امروز این سعادت را پیدا کرده‌و به یاری شما آمده.»

(شهید مجتبی ذکریاپور)

«اگر می‌خواهید در مقام و عظمت‌شما خللی وارد نشود هیچگاه زبان به شکایت‌نگشایید و آنچه را که از قدر و منزلت الهی شما می‌کاهد بر زبان نیاورید، همیشه‌سعی کنید سخنان حسین بن علی (ع) را در نظر داشته و برای خود الگو قراردهید.

»

(شهید علی اکبر آذری نظر)

«... بـه مـیدان آزمایشی می‌روی که در یک طرف کفر است‌با تمام امکانات و درطرف دیگر جوانان سلحشور و با ایمان که بـرای حـق مـبـارزه مـی‌کـنـند، برای هدفشان ومکتبشان و وقتی این چنین می‌اندیشی خود را در کنار همه‌آنها و جزو یـارانـشان‌احساس می‌کنی گویی در کنار حسین(ع) و فریاد هل من ناصر ینصرنی‌اش را پاسخ گفته‌ای‌و دیگر برایت مرگ مفهومی ندارد.

چه زیبا و با شکوه است اینگونه بودن، اینگونه زیستن و اینگونه مردن.»

(شهید بهروز ابوحمزه)

«مـا وارثـان خـون حـسین(ع) هستیم. و ما را در مبارزه کردن با کفار هیچ ترس وواهمه‌ای نیست.» (شهید عبدالحسین رضایی)

«بـایـد کـلمه عشق را در صحنه عاشورا یافت. چگونگی پیوستن و برگشتن عاشق به حضورمعشوق عشقی که دل را روانه باری تعالی کرده و فکر دنیوی را سلب می‌کند. حسین(ع)

این عاشق بزرگ و مظهر عشق، چگونگی این امر را به ما رهروان حق آموخت.»

(شهید سیف ا... روستازاده)

«مـا از امـام حـسین(ع) بالاتر نیستیم، که هستی خود را در راه خدا و دین فدا کردما باید پیروان راه حسین بن علی (ع) باشیم، او که با خون خود اسلام را زنده‌کرد.»

(شهید مهدی آقاعباسی)

«آری لحظه وصل لحظـه شورانگیز است، لحظه نشاط آوری است. آری،لحظـه وصل لحظـه‌ای است که دل و جان آدمی به نور حق روشن و دیدن جمال حق جان‌می‌گیرد و چه لذتی بالاتر از اینکه انسان دل و جانش به جلوه‌های حق روشن شود.

برای من کمال افتخار است که جان خود را فدای این چنین راهی کنم، راهی که حسین‌بن علی(ع) امام عاشقان فدای آن

شده است.»

(شهید محمد مصطفی درخشان راد)

«پـدرم بـدان کـه ما سالهای سال حسین حسین می‌گفتیم. الان موقع عمل است‌باید بانثار خون خود به ندای مظلومانه امام امت لبیک بگوییم.»

(شهید جعفر بیات)

«درود بر عاشقان زیارت کربلای تو یا حسین، که عاشقانه در راه تو جان می‌سپارند،و به عشق اینکه بر خاک زیر پایت‌بوسه زنند جان خود را برای زیارت تو ومعبودشان هدیه می‌کنند.»

(شهید سلیمان عبدی)

«مـن رفـتـم بـه آن راهی که برای رسیدن به آن مشقات زیادی را کشیدم. من رفتم به‌آن راهی که آرزویش را داشتم، من می‌روم که دنباله‌رو خط سرخ اباعبدالله‌الحسین‌باشم.»

(شهید علیرضا زارع بجستانی)

«امـا هـمـه باید سعی کنیم راه شهیدان را که همان راه سالار شهیدان حسین بن‌علی(ع) است ادامه دهیم و در این راه از دل و جان و مال خود دریغ نکنیم و حسین و در این راه ثابت قدم بمانیم.»

(شهید عبدا... درباباری)

«حـسـیـن جـان همچنان که در روز عاشورا یک یک یاران و عزیزانت را در آغوش‌می‌گرفتی، از تو می‌خواهم که به هنگام شهادتم سرم را بر بالینت‌بگذاری و مرااز عشق به خود و خدایت‌سیراب گردانی.»

(شهید غلامرضا لاسجردی)

«امـام حسین (ع) فرمود اگر آیین پیامبر جز با کشتن من باقی نمی‌ماند پس ای‌شمشیرها مرا در آغوش گیرید. اگر ریشه کوچکی از درخت اسلام با خون این‌حقیرآبیاری می‌شود پس ببارید ای توپها و تانکها بر سرم.»

(شهید سیدشکرا... دریاباری)

«ای حسین، اکنون شهیدان بر ما شاهدند، و تو ای سید شهیدان قافله سالار این‌کاروان هستی، مرا ، راه عشق نما و به این کـاروان مـتـصـل فرما. ای بزرگ آموزگارشهادت ، و ای سوخته شعله‌های سرکش عشق، به تو اقتدا کردم و تو شاهد باش

که‌همچون یاران تو به یاری ات برخاستم و ندای پرصلابت هل من ناصرینصرنی تو را لبیک گفتم.»

(شهید زین العابدین عابدنیا)

«خدایا، در روز رستاخیز هرکس در پشت‌سر امام خویش‌محشور می‌گردد.

خدایا، مرا به دنبال امام خمینی کبیر و به دنبال جدش حسین (ع) محشورفرما. ومرااز شفاعت پیامبر(ص) و حسین (ع) و امام خمینی بی‌نصیب مگردان.»

(شهید سعید زینال زاده)

«حسین جان، همچنان که در روز عاشورا یکایک یاران و عزیزانت را درآغوش می‌گرفتی از تو می‌خواهم در هنگام شهادتم، سرم را بر روی زانویت قرار دهی ومرا از عشق به خود و خدایت‌سیراب کنی.»

(شهید حسین آقایی)

«هـر زمـان خواستی گریه کنی بر امام حسین (ع) و فرزندان و اصحابش گریه کن ،که این عزیزان خدا که بهتر و باوفاتر از آنـان خـلـق نـشـده، چگونه غریبانه تحت‌عنوان خارجی کشته شدند و بدنهای پاکشان سه روز و دو شب روی زمین گرم کربلاماند.) (شهید مسعود رستگار)

«باید این را دانست که من این راه حسینی، راه الله و شهید شدن را خودم‌آگاهانه و با بینش اسلامی انتخاب کرده‌ام.

و هـیـچ زور و اجـبـاری در این راه نیست‌بلکه یک انتخاب آگاهانه است که شخص خودانتخاب می‌کند و من این راه را که همان راه حسین و یارانش است‌خودم انتخاب‌کرده‌ام می‌دانم سعادت دنیا و آخرت در همین راه است.»

(شهید حسین نافله زاده)

«حـسین جان، ای معنی انسانیت در زمین و زمان، ای که به ما درس دادی،درس خوب‌زیستن و خوب مردن، ای نور، ای روشـنـی، ای چـراغ فـروزان بـرمناره تاریخ درهمه‌عصرها و همه نسلها، امت تو و شاگردان مکتب تو از نزدیک به تو لبیک مـی‌گـویـنـدمـگـر نه این است که تو بودی که با راه حرکت کمالی خود درس انسان بودن و انسان‌زیستن و انسان مردن آموختی.»

(شهید محمد دوست محمدی)

«ای امـام حـسـیـن (ع)، اگـر چه در کربلا نبوده‌ام که به ندای هل من ناصر ینصرنی‌ات‌جواب دهم ولی ببین که به ندای

حق‌طلبانه فرزندت خمینی لبیک گفته و در کربلای‌خوزستان جان فشانی می‌کنم.»

(شهیدحمید کریمی)

«اینک ما می‌گوییم حسین‌جان، اگر در آن فضای داغ و خونین کسی به فریادت نرسید وندای تو را لبیک نگفت، ما پیروانت در فضای گرم و خونین ایران زمین دست مردانگی‌مشت کرده ، و به ندای غریبی و تنهائیت لبیک می‌گوییم.»

(شهید محمد رستگاری مقدم)

«پدرم مگر شما نمی‌گویید کاش من به جای حسین بن علی(ع) داغ از دست دادن‌فرزندان خود را تحمل می‌کردم. ای مادر مگر شما نمی‌گویید کاش من به جای زینب‌بودم و عزیزانم به شهادت می‌رسیدند و من به جای او سوار بر شتر عریان به اسارت‌می‌رفتم. حال مگر خمینی فرزند حسین نیست و مگر جبهه‌های ما کربلا نیست ، مگرابرقدرتها همچون یزید دستور قتل‌عام مسلمانان را نمی‌دهند، مگر اینان همچون‌مزدوران یزید خیمه‌ها و خانه‌های مسلمین را به آتش نمی‌کشند. مگر فرزندان خردسال‌ما از رقیه حسین عزیزتر هستند؟

مگر جوانان ما از جوانان حسین عزیزترهستند؟ آری دوباره کربلا فرا رسیده‌است.»

(شهید علی اصغر قریشی)

«اشک بریزید ، لیکن برای امام حسین(ع) و فرزندانش و دیگر ائمه اطهار که‌مظلومانه شهید شدند.»
(شهید سعید هداوند)

5-عزادارای و گریه برای امام حسین(ع) ،علامت شکست و تزلزل نیست بلکه یک حرکت سیاسی علیه مستکبرین و ظالمین و دشمنان اسلام واهلبیت(ع)است.این حماسه در دنیا اثر بزرگی داشته که هنوز اثر آن ادامه دارد:

محمد علی جناح(قاعد اعظم پاکستان) :هیچ نمونه‌ای از شجاعت،بهتر از آنکه امام‌حسین از لحاظ فداکاری و تهور نشان داد در عالم پیدا نمی‌شود.به عقیده من تمام‌مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربان کردپیروی نمایند.

چارلز دیکنز(نویسنده معروف انگلیسی) :اگر منظور امام حسین جنگ در راه‌خواسته‌های دنیایی بود،من نمی‌فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه اوبودند؟پس عقل چنین حکم می‌نماید که او فقط بخاطر اسلام،فداکاری خویش راانجام داد.

توماس کارلایل(فیلسوف و مورخ انگلیسی) :بهترین درسی که از تراژدی کربلامی‌گیریم، اینست که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند.آنها با عمل‌خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می‌شود اهمیت‌ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت،باعث‌شگفتی من است.

ل.م.بوید :در طی قرون،افراد بشر همیشه جرات و پردلی و عظمت روح،بزرگی‌قلب و شهامت روانی را دوست داشته‌اند و در همینهاست که آزادی و عدالت‌هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلیم نمی‌شود.این بود شهامت و این بود عظمت امام‌حسین.و من مسرورم که با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثنامی‌گویند شرکت کرده‌ام،هر چند که 1300 سال از تاریخ آن گذشته است.

!

توماس ماساریک :گر چه کشیشان ما هم از ذکر مصائب حضرت مسیح مردم رامتاثر می‌سازند،ولی آن شور و هیجانی که در پیروان حسین«ع»یافت می‌شود درپیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در برابرمصائب حسین«ع»مانند پر کاهی است در مقابل یک کوه عظیم پیکر.

بنت الشاطی :زینب،خواهر حسین بن علی«ع»لذت پیروزی را در کام ابن زیاد وبنی امیه خراب کرد و در جام پیروزی آنان قطرات زهر ریخت،در همه حوادث‌سیاسی پس از عاشورا، همچون قیام مختار و عبد الله بن زبیر و سقوط دولت‌امویان و برپایی حکومت عباسیان و ریشه دواندن مذهب تشیع،زینب قهرمان‌کربلا نقش برانگیزنده داشت.

لیاقت علی خان(نخستین نخست وزیر پاکستان) :این روز محرم،برای مسلمانان سراسرجهان معنی بزرگی دارد.در این روز،یکی از حزن آورترین و تراژدیک‌ترین وقایع‌اسلام اتفاق افتاد،شهادت حضرت امام حسین«ع»در عین حزن،نشانه فتح نهایی‌روح واقعی اسلامی بود،زیرا تسلیم کامل به اراده الهی به شمار می‌رفت.این درس‌به ما می‌آموزد که مشکلات و خطرها هر چه باشد،نبایستی ما پروا کنیم و از راه‌حق و عدالت منحرف شویم.

احمد محمود صبحی :اگر چه حسین بن علی«ع»در میدان نظامی یا سیاسی‌شکست‌خورد، اما تاریخ،هرگز شکستی را سراغ ندارد که مثل خون حسین«ع»به‌نفع شکست‌خوردگان تمام شده باشد.خون حسین،انقلاب پسر زبیر و خروج‌مختار و نهضتهای دیگر را در پی داشت،تا آنجا که حکومت اموی ساقط شد وندای خونخواهی حسین،فریادی شد که آن تختها و حکومتها را به لرزه درآورد.

نیکلسون(خاورشناس معروف) :بنی امیه،سرکش و مستبد بودند،قوانین اسلامی رانادیده انگاشتند و مسلمین را خوار نمودند...و چون تاریخ را بررسی کنیم،گوید:

دین بر ضد فرمانفرمایی تشریفاتی قیام کرد و حکومت دینی در مقابل امپراتوری‌ایستادگی نمود.بنابر این،تاریخ از روی انصاف حکم می کند که خون حسین«ع»به‌گردن بنی امیه است.

تاملاس توندون(هندو،رئیس سابق کنگره ملی هندوستان) :این فداکاریهای عالی از قبیل‌شهادت امام حسین«ع»،سطح فکر بشریت را ارتقا بخشیده است و خاطره آن‌شایسته است همیشه باقی بماند و یادآوری شود.

محمد زغلول پاشا(در مصر،در تکیه ایرانیان) : حسین«ع»در این کار،به واجب دینی وسیاسی خود قیام کرده و اینگونه مجالس عزاداری،روح شهامت را در مردم‌پرورش می‌دهد و مایه قوت اراده آنها در راه حق و حقیقت می‌گردد.

طه حسین(دانشمند و ادیب مصری) :حسین«ع»برای به دست آوردن فرصت و ازسرگرفتن جهاد و دنبال کردن از جایی که پدرش رها کرده بود،در آتش شوق‌می‌سوخت.او زبان را درباره معاویه و عمالش آزاد کرد،تا به حدی که معاویه‌تهدیدش نمود.اما حسین،حزب خود را وادار کرد که در طرفداری حق سختگیر باشند.

عبد الحمید جودهٔ السحار(نویسنده مصری) :حسین«ع»نمی‌توانست با یزید بیعت کندو به حکومت او تن بدهد،زیرا در آن صورت،بر فسق و فجور،صحه می‌گذاشتو ارکان ظلم و طغیان را محکم می‌کرد و بر فرمانروایی باطل تمکین می‌نمود.امام‌حسین به این کارها راضی نمی‌شد،گر چه اهل و عیالش به اسارت افتند و خود ویارانش کشته شوند.

العبیدی(مفتی موصل) :فاجعه کربلا در تاریخ بشر نادره‌ای است،همچنان که مسببین‌آن نیز نادره‌اند...حسین بن علی«ع»سنت دفاع از حق مظلوم و مصالح عموم را بنابر فرمان خداوند در قرآن به زبان پیمبر اکرم وظیفه خویش دید و از اقدام به آن‌تسامحی نورزید.هستی خود را در آن قربانگاه بزرگ فدا کرد و بدین سبب نزدپروردگار،«سرور شهیدان»محسوب شد و در تاریخ ایام،«پیشوای اصلاح طلبان»

به شمار رفت.آری،به آنچه خواسته بود و بلکه برتر از آن،کامیاب گردید.

6-نکوداشت یاد او اعلام انزجار وبیزاری از اعمال یزیدیان و امویان زمان است.یعنی در هر زمانی،یزیدیان وامویان وجود دارد همانطور که همیشه حق جویان وحق گویانی چون حسین(ع)وجود داشته است.

بعد از مرگ معاویه در سال 60 هجری،و شروع خلافت یزید،امام‌حسین(ع)قیام نمود واز مدینه به مکه رفت ودر نهم ذیحجه که روز شهادت مسلم بن عقیل هم است،بطرف کوفه حرکت کرد ودر دوم‌محرم وارد کربلا شد ودر عصر عاشورای سال 61 به شهادت رسید.

اگر چه کل حادثه شهادت امام ویارانش،در کمتر از بیست‌وچهار ساعت،اتفاق افتاد ولی آنچنان این حادثه عظیم است که هنوز هم‌خون حسین(ع)می جوشد وملتهای مظلوم را به حرکت وا می دارد.

چرا امام حسین(ع)با اینکه از شهادت خود خبر داشت،زن وبچه خود را با خود برد؟

زیرا قیام حضرت یک قیام همه گانی بود.فقط یک قیام مردانه نبود.بلکه قیامی بود که درآن از خود حضرت تا یارانش وکودک شش ماهه اش وپسر23ساله اش وبرادرزاده 13ساله وبرادر رشید 34ساله اش وخلاصه مهمترین اعضای خانواده در آن حضور داشتند وهرکدام الگوئی برای هم سنها خود شدند بطوری که بسیجیان و شهدا وجانبازان این انقلاب،الگوی خود را جوانان ونوجوانان نهضت عظیم کربلا می دانند.همچنین دختران وزنان قهرمان ایرانی،الگوی خود را زینب وام کلثوم ودیگر زنان قهرمان کربلا می دانند. مادران شهدای این انقلاب،الگوی خود را مادران شهدای کربلا می دانند.واز طرفی نهضتامام حسین(ع)منحصر در صحرای کربلانبود بلکه باید ادامه آندر شهرهای کوفه ودمشق ومدینه تداوم یابد واهداف کربلائیان برای جهانیان بازگو شود.

سخنانی از امام حسین(ع):

1-«نیاز مردم بشما از نعمتهای الهی برشماست! پس از نعمت الهی‌ملول نشوید.»

2-«روز عا شورا،خطاب به ا صحابش فرمود:ای فرزندان خانواده های‌بزرگوار!مرگ فقط پلی ا ست که شمارا از سختی ومشقت،به بهشتهای‌وسیع ونعمتهای دائمی،منتقل می کند.کدامیک از شما بدش می آید که‌از زندان به قصر وکاخ،منتقل گردد؟ولی مرگ برای دشـمنان شـما،منتقل‌شـدن از قصـر وکاخ،به زندان اسـت! پدرم از رسـول خدا(ص)نقل کردکه:دنیا زندان مؤمن وبهشـت کافر اسـت! پس مرگ پلی اسـت که شـمارا به‌بهشـت وآنها را به جهنم،منتقل می کند.نه دروغ می گویم ونه به من دروغ‌گفته شده است!»

3-«برمن لازم است که‌در قیامت، زائر خود راببینم واورا نجات دهم.»

4-«از حضرت سؤال شد که:معرفت الهی چیست؟

فرمود:معرفت اهل هر زمانی به این است که امام وحجّتی که اطاعتش‌واجب است رابشناسد.»

5-«مرگ در عزّت بهتر از زندگی با ذلّت است.»

6-«مرگ بهتر از عار است وعار بهتر از جهنّمی شدن است.»

7-«من شهادت را سعادت دانسته و زندگی با ظالمین را بدبختی‌می‌دانم.»

8-«من کشتهٔ اشکها هستم!هیچ مؤمنی بیاد من نمی‌افتد مگر اینکه گریه‌می‌کند.»

9-«هیچ شخ صی نی ست که چ شمش بخاطر ما گریان با شدالاّ اینکه خدااو را در به شت باندازه یک «حقب»نگه می‌دارد.»

10-«بهترین افراد کسی است که به افرادیکه از او بریده‌اند،بپیوندد.»

11-« هر کسیکه خدا را آن چنان که سزاوار پرستش است،عبادت‌کند،خداوند اورا به بالاترین آرزویش وبیشتر از حقش،می‌رساند.»

12-«شخصی از امام پرسید:در چه حالی هستید؟

فرمود:در حالی هستم که خدا در بالای سرم وآتش درمقابلم و مرگ‌بدنبالم و حساب روز قیامت،در اطرافم است. ومن در گرو عملم‌می‌باشم.آنچه را دوست دارم،نمی‌یابم وآنچه را بدم می‌اید،نمی‌توانم ازخودم دور کنم وامورم بدست دیگری است.اگر بخواهد مرا عذاب‌می‌کند واگر بخواهد،می‌بخشد.پس چه فقیری از من فقیرتر است؟»

13-«ای خدا!کور باد چشمی که تو را نبیند!»

14-«درخواست از دیگران،فقط در سه جا رواست:درمریضی‌سخت،فقر غیر قابل تحمل،دیه وغرامت طاقت فرسا!»

15-«به پرهیز از کاری که موجب عذرخواهیت شـود!زیرا مؤمن بدی‌نمی‌کند تا عذر بخواهد ولی منافق هر روز بدی می‌کند سپس عذرمی‌خواهد!»

16-«کســی که از تو حاجتی می‌خوا هد، با درخواســتش،آبروی خود راحفظ نمی‌ک ند!ولی تو با رواکردن حاجتش،آبرویت را حفظ نما!»

17-«مردی گفت:من ازشیعیانت هستم!

امام فرمود:از خدا بترس و چنین ادعائی نکن!

شیعیان ما ک سانی ه ستند که قلبهای شان از هر غل وغ شی،پاک و سالم ا ست!بلکه تو بگو که من از دو ستداران شما هستم!»

18-«شخصی در حضور امام گفت:احسان به آدم نااهل،ضایع می‌شود!

امام فرمود:چنین نیست!احسان بمانند باران تند است وبه نیک وبدمی‌رسد.»

19-«اگر خدا طاقت کسی را بگیرد،اطاعتش را هم از او بر می‌دارد و اگرقدرت شخصی را بگیرد،تکلیفش را هم از او بر می‌دارد.»

20-«استدراج بنده توسط خدا به این است که به او نعمت فراوان‌می‌دهد وشکر گذاری را از او می‌گیرد.»

21-«سلام هفتاد حسنه دارد.شصت ونه تا به سلام کننده می‌رسدویکی به جواب دهنده!»

22-«شخصی از امام درخواستی نمود.

امام فرمود:تقاضا خوب نیست مگر در قرض سنگین یا فقر سخت و یاتعهد مال مهم!

آن شخص گفت:منهم برای یکی از اینها از شما درخواست می‌کنم.

امام دستور داد به او صد سکه دادند.»

23-«شخصی در حضور امام غیبت کرد.

امام فرمود:دست از غیبت بردار که آن خورش سگهای جهنم است.»

24-«بدر ستی که اگر دنیا برای کسی باقی می‌ماند،ویا کسی در دنیا باقی‌می‌ماند، شایسته تر از همه پیامبران بودند که باقی بمانند.»

25-«خداوند دنیارا برای بلا خلق فرمود واهلش را برای فانی شدن‌آفرید.»

26-«شکر تو برای نعمت گذشته ،زمینۀ نعمت آینده است.»

27-« شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم که خدا ضمانت کرده که‌مکروه را به آنچه دو ست دارد،تبدیل کند وبدون حساب به او روزی‌کند.»

28-«قرآن ،ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است.»

29-«به درستی که اجرای احکام به دست علما است که حلال وحرام‌الهی را می‌شناسند ومورد اعتمادند.»

30-«از ماســت دوازده هدایت کننده که اول آنها امیرالمؤمنین علی بن‌ابطالب اســت وآخرین آنها نهمین از فرزندان من است.»

31-«ای پسـر آدم!فکر کن وباخود بگو:پادشـاهان دنیا کجاهسـتند؟آنهائیکه خرابه هارا آباد کردند و نهرهارا آب انداختند ودرختهارا غرس نمودند و شهر هارا ساختند امّا عاقبت در حالیکه‌نمی‌خواستند از اینها جدا شدند وگروه دیگری ارث بردند وماهم بازمان کمی به آنها ملحق می‌شویم.»

32-«احدی را بر آئین ابراهیم (ع) نمی‌دانم مگر ما وشیعیانمان و بقیه ازآئین ابراهیمی(توحید)برکنارند.»

33-«ما تا قیامت با بنی امیه ها در حال جنگ و ستیزیم!»

34-«کسیکه بدنبال رضای الهی است اگر چه مردم ناراحت شوند،خدااورا از مردم کفایت می‌کند وکسیکه برای رضای مردم،خدا را غضبناک‌می‌کند،خدا اورا به مردم وا می‌گذارد!»

35-«قیمت جمیع دنیا در نزد ولیّی از اولیاء خدا ودر نزد اهل معرفت‌مثل قیمت سایه است.»

36-«نیاز مردم به شما در رفع گرفتاریهاشان از نعمتهای الهی‌برشماست.»

37-«مرگ برای فرزند آدم همانند گردن بند بر گردن دختران، حتمی است.»

38«آفرین بر مرگ در راه خدا و لکن شــما قدرت بر از بین بردن عزتم راندارید پس در این حال من باکی از شهادت ندارم.»

39-«اشگ چشمها و خشیت دلها از برکات الهی است.»

40-«هرکه در باره ما اشگی بریزد در قیامت باعث آبرو وروشنی چشم‌او می‌شود.»

41-«قبل از مردن مالت را انفاق کن که در غیر این صورت مالت برای‌دیگری می‌ماند ولی ح ساب وکتابش را از تو می‌کشند!پس مالت را بخورقبل از اینکه مال تورا بخورد.»

42-«کسی از قیامت در امان نیست مگر کسیکه در دنیا از خدا بترسد.»

43-«دوجهاد واجب است ودوجهاد سنت است.امّا یکی از دو جهادواجب ،جهاد با نفس است که بزرگترین جهاد است.وجهاد دوم،جهاد باکفار است.وجهاد سنت،یکی دفاع است که اگر نکنند،عذاب نازل شودویکی برپائی سنتهای نیک وحسنه است.»

44-«اگر دین محمّد(ص)،جز با کشته شدمن پابرجا نمی‌ماند،پس ای‌شمشیرها مرا دربر بگیرید!»

45-«من یارانی بهتر و وفادارتر از یاران خودم سراغ ندارم.»

47-

پاسخ امام حسین(ع) به سؤال‌مردم بصره در معنای ((صمد)).

مردم بصره طی نامه‌ای از امام حسین(ع) از تفسیر کلمه ((صمد)) سؤال کردندوحضرت در پاسخ چنین فرمود:.

((بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد: فلا تخوضوا في القرآن، ولا تجادلوا فيه ولا تتكلموا فيه بغير علم، فقد سمعت جدي رسول الله(ص) يقول: من قال في القرآن بغيرعلم فليتبؤ مقعده من النار وان الله قد فسر الصمد فقال الله ((الله احد، الله الصمد)) ثم‌فسره‌فقال: لم يلد ولم ی ولد ولم يكن له كفوا احد.

((لم يلد)) لم يخرج عنه شی كثيف كالولد وسائر الا شيا الكثيفة التي‌تخرج‌من‌المخل وقين ولا شی لطيف كالنفس ولا يتشعب منه البدوات كالسنةوالنوم‌والخطرة والهم والحزن والبهجة والضحك والبكا والخوف والرجاوالرغبةوالسامة والجوع والشبع، تعالی ان يخرج منه شی، وان يتولد منه شی‌كثيف او لطيف.

((ولم يولد))، لم يتولد من شی ولم يخرج من شی كما يخرج الا شيا الكثيفة من‌عناصرها كالشی من الشي والدابة من الدابة والنبات من الا رض والما من‌الی نابيع‌والثمار من الا شجار، ولا كما يخرج الا شيا اللطيفة من مراكزها كالبصر من العين‌والسمع من الا ذن والشم من الا نف والذوق من الفم والكلا م من اللسان والمعرفةوالتميزم ن القلب وكالنار من الحجر، لا بل هو الله الصمد الذي لا من شي ولا في شي ولا علی‌شي.

مبدع الا شيا وخالقها ومنشئ الا شيا بقدرته، يتلا شی ما خلق للفنا بمشيته،ويبقی ما خلق للبقا بعلمه، فذلكم الله الصمد الذي لم يلد ولم يولد،عالم‌الغيب‌والشهادة الكبير المتعال، ولم يكن له كفوا احد))(()).

امام حسین(ع) در پاسخ مردم بصره از تفسیر کلمه ((صمد)) این طور مرقوم‌فرمودند:.

((بعد از حمد وثنای الهی، در قرآن، خوض ومجادله نکنید وبدون علم از آن‌سخن نگویید، به تحقیق از جدم رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرماید:.

کسی که بدون علم از قرآن سخن بگوید، جایگاهش در آتش خواهد بود خداوندمتعال صمدرا تفسیر فرموده به اینکه ((الله احد))، الله الصمد)) آنگاه این‌را تفسیر کرده به(لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد) مع زاده نشده ونزاییده وموجودی همتای اونیست.

((لم یلد))، یعنی اجسام مادی وحجم‌دار از او متولد نشده، مانند فرزند که ازمخلوقها متولد می‌شود همینطور اشیا لطیف مثل ((نفس)) هم از او متولدنشده‌استوهیچیک از عوارض مادی مانند چرت زدن، خواب، غم، غصه، شادی،خنده، گریه، ترس، وامید، گرسنگی وتشنگی در او نیست.

خداوند منزه‌است از آنکه مانند مادیات از چیزی متولد شود یا چیزی از اومتولد شود.

((لم یولد))، نه از چیزی زاییده شده ونه از عنصری پدید آمده مانند اجسام مادی‌که از عناصر مادی پدید می‌آیند، بدانگونه که حیوانات از یکدیگر یا گیاه از زمین وآب‌از چشمه ومیوه از درخت به وجود می‌آید همینطور خداوند مانند اجسام لطیف وغیرمادی نیست که از محلی سر چشمه می‌گیرند مثل بینایی از چشم وشنیدنی از گوش‌وبوییدنی از قوه شامه وطعم از دهان وکلام از زبان ومعرفت وشناخت از دل وآتش ازسنگ، ذات باری تعالی مانند هیچیک از اینها نیست بلکه او خدای صمداست که نه ازچیزی پدید آمده ونه در چیزی جا گرفته ونه بر چیزی قرار گرفته‌است .

(بـلـكـه) پـديد آورنده اشيااست وهمه چيزرا با دست قدرت خود خلق كرده‌است آنچه‌را براى فنا ونابودى خلق كرده‌است فنا مى‌پذيرد وآنچه‌را براى بقاخلق كرده با علم او باقى مى‌ماند.
ايـن خداى صمداست كه نه زاييده شده ونه از او زاييده مى‌شوند، به غيب‌وآشكار عالم‌است، بزرگ وبلند مرتبه‌است وبراى او كفو وشانى نيست)).

-48

وصيتنامه امام حسين(ع).
بسم الله الرحمن الرحيم: هذا ما اوصى به الحسين بن علي الى اخيه محمد بن‌الحنفية.
يـشـهـد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله، جا بالحق‌من‌عن د الحق وان الـجـنة والنار حق وان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في‌القبور، واني لم اخرج اشرا ولا بـطـرا ولا مفسدا ولا ظالما وانما خرجت لطلب الاصلا ح‌في امة جدي(ص) اريد ان امر بالمعروف وانـهـى عـن المنكر واسير بسيرة جدي وابي‌علي ابن‌ا بي طالب(ع) فمن قبلني بقبول الحق فالله اولـى بـالـحـق ومن رد علي هذا اصبرحتى يقضي الله بيني وبين القوم بالحق وهو خير الحاكمين وهذه وصيتي يا اخي اليک‌وما توفيقي الا بالله عليه توكلت واليه انيب))(()).
بعد از آنكه ((محمدبن حنفيه)) خدمت برادر بزرگوارش‌سيدالشهدا(ع)شرفياب شد وحضرت‌را از رفـتن به سمت عراق بر حذر داشت))وحضرت امتناع كرد، آنگاه كاغذ وقلم طلب كرد ووصيتنامه فوق‌را مرقوم فرمود وبه‌دست برادر سپرد:.
((بـعـد از حـمد وثناى الهى، اين چيزى‌است كه حسين بر برادرش محمد حنفيه‌وصيت مى كند: شهادت مى‌دهم به توحيد ويگانگى خداوند واينكه محمد بنده‌وفرستاده بحق اوست واينكه بهشت وجـهـنـم حـق‌است وقيامت بدون هيچ شكى واقع‌مى‌شود وخداوند انسانهارا زنده مى كند خروج وقـيـام من از روى سركشى‌وخوشگذرانى وفساد وظلم در روى زمين نيست، بلكه قيام من براى اصـلاح در امـت‌پـيـامـبـر(ص) وامـر بـه مـعـروف ونـهـى از مـنـكـراست، ومى‌خواهم به سيره پـيـامـبـر(ص)وپـدرم عـلـى‌بـن ابـيـطـالـب عـمـل كـنـم پـس هـر كـس قبول كند، در واقع خـداونـدراپـذيـرفـتـه‌است (چون راه من از راه خدا جدا نيست) وهر كه تخلف كند، صبر مى‌كنم تـاخداوند بين من ومردم ستمكار، حكم كند برادرم! اين وصيت وسفارش من به‌تواست وتوفيق از خداونداست وتوكل به او مى‌كنم وبازگشت هم به سوى اوست)).
هـمـچنان كه از متن وصيتنامه آشكاراست، اين از قبيل وصيتنامه‌هاى معمولى‌وعرفى نيست كه اشخاص درباره اموال ودارايى خود مى‌نويسند، بلكه اهداف‌وخطمشى وانگيزه امام حسين(ع)را در حـركـت خـود بـازگـو مـى‌كـنـد هر چند دروصيتنامه‌هاى شرعى گفته شده كه سزاوار نيست مسلمانى شب بخوابد مگر آنكه‌وصيتنامه‌اش در زير سرش باشد(()).

-۴۹

پاسخ امام حسين(ع)به سـؤال ((نضـر بن مـالک)).
نحن وبنو امية اختصمنا في الله عزوجل، قلنا: صدق الله وقالوا كذب الله،فنحن‌واياه م الخصمان يوم القيامة)).
((نـضـر بـن مالک)) از سيد الشهدا(ع) از آيه شريفه سوره حج سؤال كرد كه مراداز اين آيه شريفه چيست؟.
(هذان خصمان اختصموا في ربهم) اين دو دسته كه در محكمه عدل الهى به‌مخاصمه مى‌پردازند چه كسانى هستند؟.
حـضرت فرمود: ((آن دو دسته ما وبنى اميه هستيم، ما مى گوييم خداوند متعال‌صادق‌است ولى آنان مى‌گويند خداوند كاذب‌است))(()).

طبق نقل شيخ مفيد، امام حسين(ع) شش فرزند داشت به نام‌هاي:

1. علي بن الحسين الاكبر يا امام سجاد(ع) كه كنيه‌اش ابومحمد و نام مادرش شهربانو يا شاه زنان ـ دختر يزدگرد پادشاه ساساني ـ مي‌باشد؛[1]

2. علي بن الحسين الاصغر، مادرش ليلا ـ دختر ابي مرة بن عروة بن مسعود ثقفي ـ است. او براساس گفته‌ي شيخ مفيد در ارشاد، دو سال پس از وفات جدّش علي(ع) در روز عاشوراي سال 42 هـ ق، متولد

شد و اولين فرد از بني‌هاشم بود که به ميدان رفت، وقتي اذن ميدان خواست، امام(ع) به او اذن ميدان داد و نگاه نوميدانه‌اي به او کرد و اشکش سرازير شد و گريست و فرمود:[2] «خدايا! گواه باش جواني را به ميدان مي‌فرستم که شبيه‌ترين مردم به پيغمبر تو، در خلقت و اخلاق، گفتار است، ما هر وقت مشتاق ديدار پيغمبرت مي‌شديم، به روي او نگاه مي‌کرديم.»[3]

3. جعفر، مادر او قضاعية بود. جعفر در حيات پدر بزرگوارش از دنيا رفت.

4. عبدالله، در مدينه متولد شده است و مادرش رباب، ـ دختر امرء القيس ـ مي‌باشد. امرء القيس در مدينه سه دخترش را به ازدواج اميرالمؤمنين(ع) و امام حسن(ع) و امام حسين(ع) درآورد که داستانش مشهور است. رباب به همسري امام حسين(ع) درآمد و سکينه و عبدالله، فرزندان حسين(ع) از رباب مي‌باشند.

5. سکينه، مادر او نيز رباب است. سکينه روز پنجم ماه ربيع الاول سال117هـ وفات کرد؛ وفات خواهرش فاطمه نيز همان سال است.[4]

6. فاطمه: مادرش اماسحاق بوده است.

علي بن عيسي الاربلي در «کشف الغمة» گفته: اولاد حسين(ع) ده تن بودند؛ شش پسر و چهار دختر. سه تن از پسران وي علي نام داشته‌اند و محمد و عبدالله و جعفر. علي اکبر در کربلا در برابر پدر جنگيد و شهيد شد و علي اصغر صغير را تير زدند؛ همچنين گفته‌اند که عبدالله نيز با پدر کشته شد. دختران او زينب و سکينه و فاطمه بودند. نسل امام حسين(ع) از علي اوسط، يعني زين العابدين(ع) است؛[5] البته قول قوي و قريب به صحت و نظر شيخ مفيد است. پس در خاتمه مي‌توان گفت غير از امام سجّاد(ع) و جعفر بن الحسين(ع) تمام فرزندان ذکور امام حسين(ع) در کربلا به شهادت رسيدند.

پی نوشتها:

[1]. بحارالانوار، ج 45، ص 329.

- الارشاد، ص 253.

- نفس المهموم، قم، ص 524، کشف الغمة في معرفة الائمه، ص 214.

[2]. «اللهم اشهد أنه قد برز اليهم غلام اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولك، و کنّا اذا اشتقنا الي نبيّك نظرنا اليه».

[3]. نفس المهموم، ص 308.

[4]. نفس المهموم، ص 530.

[5]. کشف الغمة، ص 214، بحارالانوار، ج 45، ص 331.

منبع: نهضت عاشورا (تحريف‌ها و شبهه‌ها)، مرکز مطالعات و پژوهش‌هاي فرهنگي حوزه‌ي علميه (1381)

محتشم کاشانی

شمس الشعرا،محتشم کاشانی،شاعر اوایل عهد صفوی که بیشتر به سرودن مدایح ومراثی اهل بیت پیامبر می‌پرداخت،وی در سال 996 هجری بدرود حیات گفت.[32] از آ ثاربرجسته و معروف وی،ترکیب بند پر سوز و محتوای اوست که در ا یام عزاداری‌سید الشهدا«ع»،مساجد، تکایا و مجالس سوگواری را با کتیبه‌هایی که این ا شعار،بر روی‌آنها نقش بسته ا ست، سیاهپوش می‌کنند. شهرت محتشم،بیشتر به خاطر همین ترکیب بنداو درباره حادثه عا شورا ست که در دوازده بند، سروده شده و بارها به صورتهای مختلف‌چاپ شده است.دیگران هم به تبعیت از او،به سرودن ترکیب بندهایی درباره حماسه‌کربلا پرداخته‌اند.بند اول از ترکیب بند محتشم چنین است:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است

کز زمین، بی نفخ صور

برخاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

گویا طلوع می‌کند از مغرب،آفتاب

کاشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین،نور مشرقین

پرورده کنار رسول خدا حسین [33]

32-معارف و معاریف،ج 4،ص 1990.

33-گلواژه،ج 2،ص 131،منتخب التواریخ،ص 333

داستان حاج عبدالرحیم آبگوشتی

در محلة یهودیها

درشیراز مرحــوم حــاج محمــد رحــیم ایــزدی معــروف بــه آبگوشــتی زنــدگی‌می کرد کــه هــر روز زیــارت عاشــورا می‌خوانــد وشــب پــس از نمازجماعت‌یــک یــا دونفــر روضــه خــوان مــی‌آورد کــه روضــه می‌خوانــد وبعــد سفره‌آبگوشــت را پهــن می کردند.هر کــه می‌خواســت بــا خــود می‌بــرد وهر که‌می‌خواســت سرســفره غــذا می خورد.

پســرش می‌گویــد کــه :پــدرم مــریض شــد وبمــا گفــت کــه مرابــه مسجدببرید.دوســت دارم در مســجد بمیرم.مــاهم اورا بــه مســجد بردیم.شــبی‌حالش خیلــی بــد شــد وچــون احتمــال مــردنش را دادیــم ،اورا بخانه‌برگردانــدیم.اودرحال مــردن بــود ومــاهم گوشــه‌ای ایســتاده وگریــه می کردیم‌ودربــاره کفــن ودفــن وکارهــای بعــد از آن مــذاکره می‌نمودیم.ســحر کــه شــدناگاه مــارا صــدازد.وقتی نــزدش رفتیم‌دیــدیم کــه عرق زیادی کرده است‌وگفت:آسوده باشید وبروید بخوابید که من نمی‌میرم وخوب می‌شوم.

بعــدها تعریــف کــرد کــه درحــال مــردن خودرادرمحلۀ یهودیهــا دیــدم واز بوی‌بــد آنهــادر اذیــت بــودم.من ناراحــت شــده وبــه درگــاه خــدا نالیدم.نــدا آمــد کــه‌اینجا محــل تــرک کننــدگان حــج اســت!گفتم:پس توســلات وخــدمات مــن بــه‌امام حسین(ع)چه میشــود؟ناگاه آن منظــرۀ هــول‌انگیز رفــت وتبــدیل بجــای‌فرح بخشی شد.وگفتند که :خــدمات تــو پذیرفتــه شــد وبــه شفاعت‌حضــرت،ده ســال برعمــرت افــزوده شــد تــا حــج واجب را بجا آوری.«داستانهای شگفت شهید دستغیب»

قوزش از بین رفت!

درقندهار پسری بنــام عبــدالرئوف بــود کــه درپشــت وســینۀ او قوزوجودداشــت.مادرش زنــی متــدین بود.شــب عاشــورائی ایــن پســر را کــه پــدرومادرش آرزوی مــرگش را داشــتند،به حســینیه آوردنــد وپــس از پایان‌مراســم عزاداری ،گردنش را به منبر بســتند وگفتنــد:ای حســین!از خــدابخواه کــه ایــن بچــه را تــافردا یــا شــفا دهــد یــا مرگ!بعد در همانجا خوابیدند.

ناگهـان از فریـاد بچـه بیـدار شـدند ودیدنـد کـه بـدن بچـه می‌لـرزد وبلندمی‌شـود ومـی افتـد ونعـره می‌زنـد.مادرش اورا بخانـه بـرد کـه اگـر مـرد درخانه‌بمیرد.اماپسـر نمی‌میـرد ولـی لرزشـش تـا سـه چهـارروز ادامه می‌یابد کـه درایـن مـدت گوشـتهای زیـادی بـدنش بتـدریج آب شـده وبعـد از ایـن مدت‌سـینه وپشـت او صاف گردید.«داستانهای شگفت شهید دستغیب»

دامنهٔ کوه الوند

يكي از علما با عده‌اي از همراهان شب به دامنه كوه الوند مي‌رسندوتصميم مي‌گيرند كه شب را در آنجا اطراِ كنند.سپس متوجه پيرمردي‌مي‌شوند كه در دامنه كوه زندگي مي‌كند.نزد او مي‌روند و از او علت كوه‌نشين شدنش را مي‌پرسند.او مي‌گويد كه مدتي است ميل به عبادت دربيابان وكوه را پيدا كرده لذا چندسال است كه در اينجا به عبادت مشغول‌است.از خاطرات او در اين مدت مي‌پرس ند او جواب مي‌دهد كه شبي‌مشغول نماز بودم كه ناگاه صداي حيوانات درنده و وحشي راشنيدم.وقتي نگاه كردم ديدم عده‌اي از حيوانات وحشي واهلي بطرف‌من مي‌آيند.من نماز را تمام كردم ودچار وحشت شدم.ناگاه ديدم كه آنهادور مرا گرفتند وسرهاي خود را به زمين مي‌كوبيدند وناله مي‌كردند.من‌از عمل اينها تعجب كردم ولي بيادم آمد كه امشب شب عاشورا است‌وطبق روايات حيوانات هم براي امام حسين(ع)عزاداري مي‌نمايند.من‌عمامه‌ام را برداشتم وشروع كردم به سر وسينه زدن وحسين حسين‌كردن.ناگاه آنها هم با من هم آواز شدند وچندساعتي به اين حالت بود تاكم كم پراكنده شدند.

معرفی شخصیت حسین(ع)از زبان زینب(س)

سـپـاه یـزیـد سـرهای شهدارا به نیزه زدند وبه دروازه شهر کوفه رسیدند، مردم هم‌برای تماشای سـرهـا، اجتماع کرده بودند وطبعا هر نیزه‌داری می‌خواسته توجه مردم‌رابه خودش جلب کند، اما در مـیـان ایـن سرها، سری نورانی توجه همه‌را به خود جلب‌کرده ونیزه دار هم برای معرفی خود چنین گفت:.

((انا صاحب الرمح الطویل ـــــ انا صاحب السیف الصقیل)).

((انا قاتل ذي دين الاصيل)).

((مـن دارای نیزه بلند هستم، من دارای شمشیر آبدیده هستم، من کشنده کسی‌هستم که دارای دین محکمی بود)).

((حضرت زینب)) متوجه نیزه دار شد وگفت تو اگر می‌خواهی صاحب این‌سررا معرفی کنی بگو:

.

((من ناغاه في المهد جبرائيل ومن بعض خدامه ميكائيل واسرافيل وعزرائيل‌ومن عتقائه صلصائيل ومـن اهـتـز لـقتله عرش الجليل (وبگو): انا قاتل محمد المصطفی‌وعلي المرتضی وفاطمة الزهرا والحسن المزکی وائمة الهدی(())).

((من کشنده کسی هستم که جبرئیل برای او ذکر خواب در گهواره می‌گفت،میکائیل واسرافیل وعـزرائیـل، خدمتکار او بودند وصلصائیل به خاطر او آزاد شدوشهادتش، عرش الهی‌را به لرزه در آورد بگو من قاتل پیامبر وامیرالمؤمنین وفاطمه‌وحسن وائمه(ع) هستم)).

این حسین‌است کز برایش جبرئیل ـــــ وحی، نغمه سرایی می‌کند.

این حسین‌است کز فروغ روی او ـــــ شمس، کسب روشنایی می‌کند.

این حسین‌است کز تمام ما سوا ـــــ دل برید ودل ربائی می‌کند.

پاسخ امام حسین (ع)از اشعار یزید.

((بـسـم الله الـرحمن الرحیم، (فان کذبوک فقل لي عملي ولکم عملکم انتم بريئون‌مما اعمل وانا بري مما تعملون)، والسلام)).

((یـزیـد بن معاویه نامه‌ای بهمراه اشعاری برای ((عبدالله بن عباس))، یا طبق نقلی،برای ((عمرو بـن سـعـیـد)) حـاکـم مکه فرستاد تا آن‌را در مراسم حج بخواند، یزید چون ازروحیه مردم مدینه وروحـیـه سـلحشوری سید الشهدا(ع)مطلع بود ومی‌دانست که‌آنان زیربار حکومت غاصبانه یزید نـمـی‌روند ، لذا تصمیم داشت از باب مصالحه‌ونرمش، وقوع جنگ را بگیرد، زیرا می‌دانست جنگ وکـشـتـه شـدن حـسین بن علی (ع)برای او گران تمام می‌شود، مردم مدینه وقتی اشعار یزیدرا دیـدند، آن‌را خدمت امام‌حسین(ع) فرستادند، رهبر آزادگان جهان با یک نظر به فراست دانست کـه ایـن اشـعـاررا یزید فرستاده، لذا در پاسخ او به یک آیه از قرآن کریم بسنده کردند که خطاب به‌پیامبر(ص) می‌فرماید:.

(وان کذبوک فقل لي عملي ولکم عملکم انتم بريئون مما اعمل وانا بري مماتعلمون).

((اگـر کـفـار تـورا تـکـذیب کردند، بگو من مسؤول اعمال خودم هستم وشما هم‌مسؤول اعمال خودتان، شما از اعمال من بیزار هستید ومن هم از آنچه شما انجام‌می‌دهید بیزار هستم)).

اینک چند نمونه از اشعار یزید:.

یا قومنا لا تشبوا الحرب اذ سکنت ــــ تمسکوا بحبال الخیر واعتصموا.

قد غرت الحرب من قد کان قبلکم ــــ مـن القـرون وقـد بادت به الامـم.

فانصفوا قومکم لا تهلکوا بذخا ــــ فرب ذی بذخ زلت به القدم(()).

((آتش جنگ‌را که خاموش‌است شعله‌ور نسازید، وبه راه خیر چنگ بزنید.

((جنگ اقوام گذشته‌را مغرور کرد وجمیعت هائی‌را نابود ساخت.

((در حـق خـویـشـان خـود، نـیـکـی کنید وکبر وبزرگی را کنار بگذارید که چه بساافراد متکبر قدم‌هایشان لغزید)).

تحلیل پاسخ امام (ع).

سید الشهدا(ع) با تمسک به آیه شریفه سوره یونس، اعلان برائت از کفارومشرکین ومنافقین وهمه دشـمـنـان اسلام می‌نماید که اصولا هیچ راه مصالحه‌وسازش با آنها وجود ندارد ودر واقع این آیه اجـمالی‌است از آنچه در سوره کافرون‌آمده که شش نفر از کفار به رسولخدا(ص)، پیشنهاد کردند کـه: ((یک سال تو خدایان‌مارا عبادت کن، یک سال هم ما خدای تورا پرستش می‌کنیم، در نتیجه اگـر مـسـلـک مابهتر بود، تو ضرر نکرده‌ای، واگر دین تو بهتر بود، ما ضرر نکرده‌ایم وشریک در کیش‌تو شدیم))(()).

اما در این حال سوره کافرون نازل شد وپاسخ محکمی به همه این پیشنهادات‌داد، زیرا قرآن کریم هـرگـونـه هـمکاری ومساعدت ومودت ودوستی ومطاوعه‌وسازش با کفار ومشرکین ودشمنان اسلام را ممنوع کرده‌است.

خـداونـد مـتعال میفرماید: (یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوي وعدوکم اولیاتلقون الیهم بالمودة وقد کفروا بما جاکم من الحق)(()).

((ای مؤمنین! دشمنان من وخودتان‌را، دوست نگیرد، شما نسبت به آنها اظهارمحبت می‌کنید در حال که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند.

اخبار پیامبر(ص) از شهادت امام حسین(ع).

رسـول خـدا(ص) در مـوارد مـتـعـدد از شهادت حسین(ع) خبر داده ودر کتب‌شیعه وسنی نقل شده‌است که اجمال آنهارا از کتاب ((الاحادیث الغیبة)) متذکرمی‌شویم:.

۱ ـ ((یقتل حسین بن علي علی راس ستین من مهاجرتي)).

یعنی: ((حسین در سال شصتم از هجرت من کشته می‌شود)).

۲ ـ ((یقتل الحسین حین یعلوه القتیر)).

یعنی: ((زمانی که پیری به سراغ حسین آمد کشته میشود)).

۳ ـ ((یا بني! انک ستساق الی العراق وهي ارض تدعی عمورا، وانک تستشهدبها)).

یـعـنـی: ((پسرم! توبه عراق کشانده می‌شوی، ودر زمینی که ((عمورا)) نامیده‌میشود به شهادت میرسی)).

۴ ـ ((ان الحسین تقتل بشط الفرات)).

یعنی: ((همانا حسین در کنار فرات کشته می‌شود.

۵ ـ ((یا ام اسلمه! اذا تحولت هذه التربة دما فاعلمی ان ابنی قد قتل)).

یعنی: ((ای ام سلمه، هرگاه این خاک مبدل به خون شد، بدان که پسرم کشته‌شده‌است)).
۶ ـ ((یزید لا یبارک الله في یزید، ثم ذرفت عیناه(ص).
ثـم قـال: نعی الي واتیت بتربته واخبرت بقاتله)) خبر شهادت حسین‌را برایم‌آوردند خداوند برای یزید مبارک نگرداند، آنگاه اشک در چشمان پیامبر(ص)حلقه‌زد وفرمود:.
مقداری از تربت اورا برایم آورده‌اند وقاتل اورا هم به من گفته‌اند)).
۷ ـ ((وکاني به وقد خضبت شیبته من دمه، یدعو فلا یجاب، ویستنصر فلاتنصر)).
یـعـنـی: ((گویا حسین‌را می‌بینم که محاسنش با خون خضاب شده، وهرچه صدامی‌زند وکمک می‌طلبد، پاسخ اورا نمیدهند.
۸ ـ ((یا عمة! تقتله الفئة الباغیة من بني امیة))().
پـیـامـبـر(ص) در مـوقـع ولادت حسین(ع) خطاب به جناب ((صفیه)) دخترعبدالمطلب، عمه بزرگوارشان فرمودند: ((این کودک، به دست گروه ستمکار از بنی‌امیه، کشته می‌شود)).
اخبار امیرالمؤمنین(ع) از شهادت حسین(ع).
۱ ـ ((خـیـر الـخـلق وسیدهم بعد الحسن ابني اخوه الحسین المظلوم بعد اخیه‌المقتول في ارض کربلا)).
یـعـنـی: ((بـهـتـرین انسانها بعد از امام حسن(ع) برادرش حسین مظلوم‌است که درکربلا کشته می‌شود.
۲ ـ ((والله لـتقتلن هذه الامة ابن نبیها في المحرم لعشر مضین منه، ولیتخذن اعداالله ذلک الیوم یوم برکة)).
یـعـنی: ((بخدا سوگند، این امت، فرزند پیامبر(ص) را در دهم محرم می‌کشندودشمنان خدا آن روز را روز برکت قرار می‌دهند.
۳ ـ ((اوه! اوه! مـالـی ولال ابـی سـفـیـان، مالي ولال حرب حزب الشیطان واولیاالکفر، صبرا یا ابا عبدالله فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم))(()).
یـعنی: ((آه، آه، مرا با ابو سفیان چکار، مرا چکار با حزب شیطان وسران کفر،حسین جان صبرکن، که پدرت همان مصائبی‌را دید که تو می‌بینی.

بررسی تاریخی تعداد اصحاب کربلا

مـرحـوم محلاتی در کتاب «فرسان الهیجا» می‌گوید: اصحاب امام‌حسین(ع) ۲۲۸ نفر بوده‌اند که از این گروه یک نفر در بـصـره،دوازده نـفـر در کـربـلا و دویست و هفده نفر در کربلا به شهادت‌رسیدند. مرحوم سماوی در کتاب «ابصار العین» می‌گوید: ازمجموع اصحاب سیدالشهدا پانزده تن از اصحاب حضرت رسول اکرم(ص)و پانزده نفر از موالی (مسلمانان غیر عـرب ایـرانی و غیره)بودند. پنج تن کودک نا بالغ در کربلا به شهادت رسیدند و هفت‌پدر همراه پسرانشان شربت‌شهادت نـوشیدند. دو زن نیز در کناراصحاب سیدالشهدا(ع) جنگیدند و به مردان روزگار درس جوانمردی ومردانگی آموختند؛ و یـک زن در ایـن دولـت‌سـرای عـشق جام گوارای‌شهادت را یکباره سرکشید. مجموع این شهدا تقریبا در یک قسمت‌حرم مـطـهـر دفـن شده‌اند. زائران در کنار ضریحی که به یاد همه‌آنان نصب شده است، آنان را زیارت می‌کنند. در دست راست قبله‌ضریح مطهر و اندکی جلوتر از قبر مطهر حسین(ع)، ضریح حبیب بن‌مظاهر قرار دارد. این کهنسال با اخلاص که به شـدت مورد علاقه‌امام حسین(ع) بود، از صحابه رسول اکرم(ص) به شمار می‌رفت وامام (ع) در نامه‌ای او را با این کلمات ستوده: من الحسین بن‌علی الی الرجل الفقیه... از حسین بن علی به مرد فقیه و دین‌شناس. .

چـون حـبیب به شهادت رسید، حضرت کنار پیکر مطهرش قرار گرفت وفرمود: «لله درک یا حبیب لقد کنت فاضلا تختم الـقـرآن فـی لـیـلـه‌واحـده؛» خدای پاداش خیرت دهد، ای حبیب؛ تو دانشمندی بودی که‌هر شب تمامی قرآن را تلاوت مـی‌کـردی. حـبیب بن مظاهر، پس ازشهادت، جدا از دیگر شهدا دفن شد. قبلا قبر او جلو دری بود که‌زائران از آنجا وارد حرم مطهر می‌شدند. از اینرو، گفته می‌شد که‌حبیب پس از شهادت نیز همچون نگاهبانی بر در سرای حسین(ع)ایستاده اسـت و زائـران او را دو بـار زیـارت می‌کنند؛ یک بارهنگام ورود به حرم و دیگر بار هنگام خروج؛ ولی اکنون آن درتعویض شده است. در کنونی حرم مطهر از ایوان به سوی خود ضریح‌گشوده می‌شود و قبر حبیب در سمت چپ زائران است که از در واردمی‌شوند. بر قبر او ضریح کوچکی قرار دارد که بوسه‌گاه عاشقان‌کربلا و کربلاییان است. اندکی جلوتر از قبر حبیب، راهـروی کـوچـکـی‌اسـت که به اتاقی و ضریحی کوچک می‌پیوندد. این‌جا معراج حسینی وجایگاه بار یافتن اباعبدالله به محضر خدای مهربان است. از سوی‌دیگر، اینجا محل یکی از بزرگترین فاجعه‌های تاریخ بشری است.

ابراهیم مجاب، که در کتب‌تاریخی ابراهیم
ضـریر کوفی معرفی شده است، از فرزندان حضرت‌موسی بن جعفر(ع) است. سید بحرالعلوم در کتاب رجال خود او راجد سـیـد رضـی و سید مرتضی می‌داند. می‌گویند: از این روی او رامجاب (پاسخ داده شده) می‌نامند که چون به حرم مطهر حسینی(ع)وارد شد و به حضرت سلام گفت، از قبر مقدس صدایی سلامش را پاسخ‌گفت او اولین کسی است که جوار قبر مطهر اباعبدالله (ع) را به‌عنوان محل سکونت، انتخاب کرد و در سال ۲۷۴ هـ ق در زمان منتصرعباسی در این مکان منزل گزید. بنا بر این، می‌توان او رابنیانگذار شهر کربلا دانست.

حرم حضرت ابوالفضل(ع)

از حرم مطهر حسینی(ع) تا حرم حضرت ابوالفضل(ع) تقریبا سیصدمترفاصله است. گنبد و گلدسته‌های زرین ابوالفضل (ع)، کـه سـر بـرآسمان می‌سایند، یاد آور پرچمی است که روز عاشورا به ظاهر ازدست پرچمدار کربلا بر زمین افتاد، ولی خدای آن را بر افراشت وتا قیام قیامت‌بر افراشته خواهد ماند.

حـرم مـطهـر ابوالفضل از سطح زمین اطراف گودتر است. از این رو،چند پله پایین می‌رویم تا به صحن بسیار بزرگ حرم مطهر واردشویم.

آنـگـونـه کـه در تـاریخ آمده است: حضرت اباعبدالله(ع) بدنهای مقدس‌تمامی شهدا را به محلی به نام خیمه دارالحرب می‌برد.

از این رو، تمامی آنها نیز توسط بنی اسد در یک مکان دفن شدند.

امـا حـضـرت ابوالفضل(ع)، برای آوردن آب، از خیمه‌گاه بسیار دورشده بود و هنگام شهادت، پیکر مبارکش چنان قطعه قـطعـه مـی‌نمود که‌کسی نمی‌توانست آن را به خیمه‌ها باز گرداند. از این رو، درکنار نهر فرات باقی ماند و در همان مکان نـیـز دفـن شـد. نهرعلقمه همان شریعه فرات است. رود بزرگ فرات در سراسر عراق به‌شعبه‌ها و نهرهای کوچکی تقسیم می‌گردد.

امروزه یکی از این نهرهای کوچک به نام نهر حسینیه از کنارکربلا می‌گذرد و دیگری به نام مصیب نیز کمی دورتر از کنار قـبـرحر و طفلان مسلم عبور می‌کنند. در آن روزگار نهری به نام علقمه‌در کربلا جریان داشت که برای برداشتن آب از آن مـحـلـی مخصوص‌کنارش ایجاد کرده بودند و آن را شریعه فرات یا شریعه علقمه‌می‌نامیدند. اکنون اثری از این نهر وجود نـدارد؛ ولـی حرم مطهرابوالفضل(ع) در کنار گذرگاه این رود قدیمی بنا شده است. آثاراولیه حرم مطهر ابوالفضل(ع) به زمـانـهای بسیار دور بر می‌گردد،از روایات امام صادق(ع) فهمیده می‌شود که قبر مطهر ابوالفضل(ع)در زمان آن حضرت دارای گنبد و بارگاهی بوده است. :

آب یک آب است اما در صفات
هست‌بهتر از همه آب فرات

در باره فرات و فضلیت آب این رود روایات بسیار وارد شده است.

امیرمومنان(ع) فرمود: آب فرات سرور تمامی آبهای دنیا و آخرت‌است.

امام سجاد(ع) نیز فرمود: در شرق و غرب زمین هیچ نهری بابرکت‌تر از فرات نیست. امام باقر(ع) فرمود: اگر فاصله میان ماو آب فرات چندین میل بود، باز سراغ آب فرات می‌رفتیم.

امـام صادق(ع) فرمود: هر روز قطراتی از آب بهشت در این نهرریخته می‌شود. گذشته از همه این روایات، فرات با ذهن و دل شـیـعـه‌رابـطه‌ای پنهان دارد. یادی را در ذهنها زنده می‌کند که اشکها راجاری می‌سازد و قلبها را می‌فشرد. ،

در بـاره تـایـخ زندگی این دو کودک «محمد و ابراهیم» سخنهای‌گوناگونی گفته شده است. گروهی از مورخان می‌گویند این دو کودک‌همراه با کاروان کربلا بودند و هنگامی که اسرای آل محمد(ص) رابه شهر کوفه بردند، فرار کرده، به شخصی پـنـاه بـردنـد و سـر انـجـام‌دسـتـگیر و به زندان کوفه منتقل شدند. برخی دیگر گفته‌اند: این‌دو کودک از لشکرگاه امام حسین(ع) در کربلا فرار کرده به مردی‌کوفی پناهنده شدند. او به امید جایزه آنان را نزد عبیدالله بن‌زیاد حاکم کوفه برد.

ولـی مشهورتر آن است که این دو کودک همراه پدر بزرگوارشان مسلم‌بن عقیل به شهر کوفه آمدند. چون مسلم بن عقیل احساس کرد به‌زودی به دست دشمن گرفتار خواهد شد، آن را به دست‌شریح قاضی‌سپرد. شریح نیز، چون احساس خطر کـرد، آن را به فرزند خود سپردتا با قافله‌ای که به سوی مدینه می‌رفت، همراه سازد؛ ولی فرزندشریح، وقتی این دو کودک را به محل توقف قافله رساند، مشاهده‌کرد که قافله حرکت کرده است. از این رو، مسیر قافله را به‌آنان نشان داد و گفت اگر بشتابید، می‌توانید به زودی به قافله‌برسید. آنان نیز، بر اساس راهنمایی‌های پسر شریح، در همان مسیرحرکت کردند. دو کـودک خـردسـال بـه طـور طـبیعی به قافله‌ای که باسرعت‌حرکت می‌کرد نرسیدند. آنان مقدار بسیاری راه پیمودند و سرانجام راه را گم کردند و در نهایت‌به دست مزدوران عبیدالله بن‌زیاد دستگیر و زندانی شدند.

ایـن دو کـودک مـدتـی طـولانی در زندان کوفه به سر بردند تا اینکه‌زندانبان آنان، که از ارادتمندان امیرمومنان بود، بر اثـرحادثه‌ای به هویت زندانیان گرامی خود پی برد؛ بر اساس ایمان وعلاقه درونی‌اش، آنان را آزاد ساخت و خود در پی این اقدام‌فداکارانه به شهادت رسید. این دو کودک، پس از آزادی از زندان،شبها حرکت می‌کردند و روزها پنهان می‌شدند تا به دسـت عمال ابن‌زیاد گرفتار نیایند. آنها، بدین شیوه مسیر نسبتا طولانی بین‌کوفه و مصیب را پیمودند. در این مکان زنی آنان را مشاهده کرد،با خود به خانه‌اش برد و از آنها پذیرایی کرد.

حـارث، فـرزنـد یا دامادش که از مزدوران رژیم یزیدی بود، هویت‌آنان را دریافت. او، برای جایزه، آنان را به شهادت رساند؛ بدن‌بی سرآنان را کنار فرات افکند و سرهای آنان را به در بارعبیدالله بن زیاد برد. منظره دو سر بریده این کودکان مظلوم وبـی‌پـناه آن قدر رقت‌بار و ناراحت کننده بود که وجدان خفته وعاطفه مرده اطرافیان عبیدالله بن زیاد را نیز تحت تاثیر قـرارداد. عـبـیدالله بن زیاد از این منظره تاثرآور و جان سوز تحریک‌احساسات اطرافیانش ناخشنود شد و دستور کشتن حارث را صادر کرد.

فـردی از شیعیان که در دربار عبیدالله حاضر بود و تشیع خویش رامخفی می‌داشت، انجام این ماموریت را به عهده گرفت و حـارث رابـه مـحل شهادت این دو طفل معصوم برد و او را به سزای کردارزشتش رساند. وضعیت‌خاص حرم و دو ضریح کوچک که به فاصله یکی دومتری از یکدیگر قرار دارد، بسیار تاثرانگیز و جان سوز است.

امـامـان شـیـعـه (عـلـیهم السلام) در توصیه به زیارت امام حسین(ع) اصراری کم‌نظیر و در نوع و زمینه خود بی‌نظیر داشته‌اند که برخی شبهه وجوب کرده و گفته‌اند. شاید بتوان گفت زیارت امام حسین(ع) در هر سال یکبار واجب است در برخی روایات این زیارت برابر با هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول قرار داده شده است.[1] آنـچه در زیر فهرست می‌کنیم اشاره‌ای گذرا به برخی از **مناسک حرم حسینی**؛ مناسکی که برخی از آنها تداعی‌کننده مناسک زیارت خانه خداست.

۱- با پای پیاده رفتن به سوی مرقد حسینی.

۲- سرمه نکشیدن.

۳- به فرات رفتن با تکبیر و تهلیل و غسل کردن و وضو گرفتن با آن.

۴- لباس پاکیزه پوشیدن.

۵- ترک مجادله و منازعه.

۶- ترک قسم.

۷- با پای برهنه رفتن به سوی حرم.

۸- راه رفتن به صورت متواضعانه و با حالت دلشکستگی.

۹- کم سخن گفتن.

۱۰- احسان به سایر زوار حرم.

۱۱- صلوات بر لب داشتن.

۱۲- وارد شدن از جانب مشرق حرم.

۱۳- آب دادن و سقایت کردن در روز عاشورا.

۱۴- از غذاهای ساده استفاده کردن.

۱۵- خواندن سلامها و زیارتها و نمازهایی که وارد شده است.

۱۶- حاجت طلبیدن.

۱۷- نفرین کردن مظلوم بر ستمگر که در این خصوص دعای مخصوصی وارد شده است.[۴]

۳- تربت‌حسینی

تربت‌حسینی علاوه بر سجده کردن، احکام دیگری نیز دارد و از جمله:

۱- نهادن قدری از آن در کام نوزاد.[۶]

۲- استشفای مریض به آن.[۷]

۳- ذکر گفتن با تسبیح ساخته‌شده با آن.[۸]

۴- تبرک جستن به آن.[۹]

۵- نهادن قدری از آن با میت در قبر[۱۰]

۴- گریه کردن

امام رضا(ع) به یکی از یاران خود فرمود: اگر می‌خواهی بر چیزی گریه کنی، بر حسین(ع) گریه کن [۱۱] و نیز فرمود: (فعلی مثل الحسین(ع) فلیبک الباکون) بر مانند حسین(ع) باید گریه‌کنندگان بگریند. [۱۲]

۵- نماز

الف- خواندن نماز واجب در حرم امام حسین(ع) از جایگاه و اهمیتی بلند برخوردار است. در روایت، ثواب آن برابر با حج قرار داده شده است. [۱۴]

ب- مسافر در حرم حسینی مخیر میان تمام و یا شکسته خواندن نماز است. [۱۵]

۲- پیرامون نمازهای نافله

الف- خواندن نافله‌ها در حرم حسینی از اجری دیگر و اعتباری بیشتر بر خوردار است. در روایت، ثواب خواندن نافله در حرم حسینی برابر با عمره قرار داده شده است. [۱۶]

ب- در ارتباط

با محرم و کربلا نمازهای مستحبی خاصی وارد شده است.

۱- نمازهای شب عاشورا:

یکم: نماز صدر رکعتی.

دوم: نماز چهار رکعتی در آخر شب.

سوم: نماز چهار رکعتی دیگر.

۲- نماز روز عاشورا؛ این نماز چهار رکعتی است.

۳- نمازهای حرم امام حسین(ع).

در این زمینه نمازهای فراوانی وارد شده است که تنها به دو مورد اشاره می‌شود:

یکم: نماز دو رکعتی که در بالای سر مقدس خوانده می‌شود.

دوم: نماز چهار رکعتی که برای رفع حاجت‌خوانده شود. [۱۷]

۶- مقتل‌خوانی

۷- شعرسرایی

۸- نپرداختن به امور دنیا

۹- برپایی مجلس ماتم

۱۰- تعزیت گفتن

مستحب است در روز عاشورا مومنان یکدیگر تعزیت‌بگویند و این جمله را بر زبان آورند.

(اعـظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین(ع) و جعلنا و ایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد (علیهم السلام)» [۲۳]

۱۱- خودداری از طعام

امام صادق(ع) به ابن سنان فرمود:

در این روز عاشورا از خوردن غذا خودداری کن اما روزه نگیر. [۲۴] مـسـتـحـب است در عـصر با خوردن آب این امساک را بشکنیم. [۲۵] و بعد از آن از غذاهای ساده استفاده کنیم. [۲۶]

۱۲- پوشیدن لباس پاکیزه

از آداب روز عاشورا پوشیدن لباس پاکیزه است. [۲۷]

۱۳- لعن کردن قاتلان

از آداب روز عـاشـورا لعن کردن قاتلان امام حسین(ع) است. در این روز گفتن این جمله «اللهم العن قتله الحسین(ع)» تا هزار بار مستحب است. [۲۸]

۱۴- ترک خنده و شادی

شادی نکردن و نخندیدن از آداب روز عاشورا برشمرده شده است. [۲۹]

۱۵- ترک لهو و لعب

۱۶- قمه‌زنی

نـهضت‌حسینی زلال و شفاف است هر کس از هر مذهبی می‌تواند جرعه‌ای از آن بنوشد. شایسته است عزاداران نهضت از رفتارهای ابهام‌آمیز و سنگین برای هاضمه جهانیان بپرهیزند.

قـمه‌زنی به نهضت عاشورا ضربه می‌زند و چهره نادرستی از عاشورا در اذهان بسیاری می‌آفریند هر چند که قمه‌زنان نیت پاک داشته باشند. داشتن نیت‌حسینی کافی نیست‌باید رفتارها نیز حسینی شود. از این رو امام خمینی(ره) فرمود:

«در شرایط کنونی قمه نزنید.» همچنین رهبر معظم انقلاب اسلامی انجام این کار را به شدت منع کردند.

۱۷- شبیه‌سازی

امام خمینی(ره) فرمود:

«شبیه‌سازی اگر مشتمل بر محرمات نبود و سبب تضعیف مذهب نباشد بلا مانع است.»

پی‌نوشتها:

۱- سفینه، ج ۲، ص ۵۶۴

۲- روایتی که این عمل را مستحب کرده از امام صادق(ع) است (مفاتیح، ص ۷۵۴)

۳- امام صادق(ع) به خداوند عرض کرد: یا من ... جعل افئده الناس تهوی الینا اغفر لی و لاخوانی و زوار قبر ابی الحسین بن علی صلوات الله علیهما...(سفینه، ج ۲، ص ۵۶۴)

۴- می‌توان برای دریافت‌شرح بیشتر این اعمال به مفاتیح و سفینه و اقبال سید و غیره مراجعه کرد.

۵- سفینه، ج ۱، ص ۱۲۱.

۶- وسائل الشیعه.

۷- سفینه، ج ۱، ص ۱۲۱. (امام کاظم(ع) فرمود: «ان الله عزوجل جعلها شفاء لشیعتنا و اولیائنا»

۸- همان.

۹- همان.

۱۰- همان.

۱۱- بحار، ج، ۴۴، ص۲۸۳.

۱۲- وسائل، ج ۱۴، ص ۵۰۴.

۱۳- «اشهد انک قد اقمت الصلاه»

۱۴- مفاتیح، ص ۷۶۰.

۱۵- رساله‌های عملیه.

۱۶- مفاتیح، ص ۷۶۰.

۱۷- به مفاتیح مراجعه شود.

۱۸- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص۵۹۳.

۱۹- همان.

۲۰- سفینه البحار، ج ۲، ص۱۹۶.

۲۱- بحار، ج ۴۵، ص۲۵۷؛ الغدیر، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲۲- ماساه الحسین، الخطیب الکاشی، ص ۱۵۱، چاپ منشورات رضی.

۲۳- مفاتیح، ص ۵۲۴ و ۸۳۰.

۲۴- بحار، ج ۴۵، ص۲۵۷.

۲۵- سفینه البحار، ج ۲، ص۱۹۶.

۲۶- مفاتیح، ص ۵۲۵.

۲۷- همان، ص۵۲۶.

۲۸- مفاتیح الجنان، ص۵۲۷.

۲۹- همان.

۳۰- همان.

شیهۀ ذوالجناح

ا سب ح ضرت بنام ذوالجناح،وقتی صاحب خود را ک شته دید ، سر خودرا به خون امام رنگین کرد و شیهه ک شان بطرف خیمه هارفت در حالیکه همهمه می کرد وبازبان بی زبانی می گفت:وای‌بر گروهی که فرزند پیامبر خود را شهید کردند!

چون زنها ودخترها، صدای ذوالجناح را شنیدند، سر وپای‌برهنه از خیمه بیرون دویدند وچون چ شم شان به ا سب بدون‌سوار افتاد،فریاد واحسیناه!واااماماه!**بلند کردند.**

امّ کلثوم دست بر سر می زد وندبه می کرد ومی گفت:وامحمّداه!اینک حسین تو،بی عمامه وعباء وشهید درصحرای کربلا افتاده است!

زینب می گفت:وامحمداه!این حسین،فرزند گرامی توست که‌درخاک وخون غلطیده است واعضایش از یکدیگر جدا شده‌اند!وامحمّداه!این حسین توست که عریان در صحرای کربلاافتاده است!...« {جلاء العیون}

غارت اموال امام حسین و اهل بیت ان حضرت

راوی گفت:وقتی حسین(ع)کشته شد،لشگریان عمر سعدبرای غارت لباس واسلحهٔ حضرت هجوم آوردند!عمامه‌حضرت رااخنس برد!نعلین را اسودبن خالد برد!بجذل انگشتررا با انگشت مبارک،قطع نمود!زره را مالک بن یسر برد!شمشیررا(غیر از ذوالفقار)اسودبن حنظله برد!«{منتهی الامال}

بعد از شهادت امام حسین(ع)،سربازان عمر سعد همهٔ اموال‌ووسایل وزیورآلات اهلبیت اباعبدالله(ع) حتّی' چادری که‌زن بکمرش بسته بودوپوستینی که امام سجّاد(ع)برروی آن‌افتاده بودرا غارت نمودند!

از فاطمه دختر امام حسین(ع)نقل شده است که:من درآن موقع کودکی بودم وخلخالی(یک نوع زیور آلات) در پای من بود.یکی از سربازان عمرسعد،درحالیکه گریه می کرد،آن خلخال‌را از پایم درآورد!گفتم:ای دشمن خدا!چرا گریه می کنی؟

گفت:چگونه نگریم درحالیکه دختر رسول خدارا غارت می‌کنم!گفتم:حال که می دانی،دخترپیامبرم،چرا اموال مراغارت‌می کنی؟گفت:اگرمن نبرم،دیگری خواهدبرد!!

همچنین از اونقل شده است که:من بعد از شهادت پدر بزرگوارم ،مضطرب وناراحت در مقابل خیمه ایستاده بودم وپدروبرادران وخویشان خودرا درمیان خاک وخون می دیدم‌ودرفکر این بودم که اشقیاء بنی امیه،با ما چه خواهند کرد؟ناگاه‌دیدم سواره ای نیزه بدست، ظاهر شد وبرزنان می زد وآنان‌فرار می کردند واو آنچه دا شتند،غارت می کرد وآنها فریاد می‌زدند:واجدّاه!واابتاه!واقلّة نا صراه!واحسیناه!آیا مسلمانی‌نیست که مارا یاری کند؟آیا در میان این مردم،مؤمنی نیست که‌مارا پناه دهد؟من از مشاهده این حال ،لرزیدم ودنبال عمه های‌خود بودم تا به آنها پناه برم.ناگاه آن شخص چشمش بمن افتادوبطرف من حمله کرد!من گریختم واو با نیزه اش بر میان کتف‌من زد ومن روی زمین افتادم.اوگو شواره مرا درآورد ومقنعه از سر من کشید ومتوجه خیمه ها شد!من هم بیهوش شدم.وقتی‌بهوش آمدم،دیدم عمه ام زینب(س)بالای سرم نشسته ومی‌گرید!همینکه دید من بهوش آمده ام،فرمود:برخیز که برویم تاببینیم برسر سایر دختران وبرادر بیمارت،چه آمده است؟گفتم:عمّه!چادری ندارم!فرمود:منهم مثل تو بی چادرم!با عمه‌ام،به خیمه امام سجاد(ع)داخل شدیم ودیدیم که همهٔ اسباب‌ووسایل واموال مارا غارت کرده اند!وبرادرم امام سجاد(ع)،ازبیماری وتشنگی بر رو افتاده است وبر احوال ما می گرید.«{ جلاء العیون}

آمده است که وقتی بدستور منصور دوانیقی درب خانه امام صادق(ع)را آتش زدند،امام آتش را خاموش کردند وزنان‌ودختران وحشت زده خانه را دلداری دادند.روزبعد وقتی‌عده ای از شیعیان برای جویا شدن حال امام،بدیدار حضرت‌رفتند ،دیدند که امام اندوهناک وگریان است!عرض کردند:این‌همه اندوه برای چیست؟آیا از گستاخی وبی رحمی آنان‌نسبت بشما این همه ناراحتید؟وحال آنکه این اولین بار نیست‌که چنین می کنند!امام فرمود:نه!ولی اندوه وگریه من برای این‌است که وقتی درب خانه را آتش زدند،دیدم که زنان ودختران‌از این

اطاق به آن اطاق می گریختند.درحالیکه من نزد آنها حاضـربودم وتنها نبودند.از این صـحنه بیاد فرار اهل وعیال‌جدّم حسین(ع) در روز عاشوراء افتادم که از خیمه ای به‌خیمهٔ دیگر واز پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردندودشمن فریاد می زد:خیمهٔ ستمکاران را به آتش بکشید!

بعد از غارت خیمه ها،عمرسعد صدازد:چه کسی‌حاضراست،بربدن حسین(ع)، اسب براند؟

ده نفر که همگی آنهااز راه حرام،متولد شده بودند،اعلام‌آمادگی کردند وبر اسبهای خود سوار شدند وبرآن بدن شریف‌تاختند واستخوانهای سینه وپشت وپهلوی بدن مبارک‌حضرت را درهم شکستند!«{ منتهی الامال}

کاروان اسراء درکنار قتلگاه

درهنگام اعزام اسراء اهلبیت به کوفه،آنها بکنار اجساد شهداءکربلا آمدند وبا آنها وداع نمودند.همینکه چشم اهل وعیال

اباعبدالله(ع)،به اجساد شهداءافتاد،صدای ضجّه وشیون بلندکردند واظهار مصیبت نمودند.

راوی گفت:بخداقسـم!فراموش نمی کنم آن صـحنه ای را که‌زینب کبری'(س)نُدبه می کرد وبا صـدایی حزین وغمناک می‌گفت:یامحمّداه!رحمت ملائکهٔ آسـمان برتوباد!این حسـین‌توسـت که با اعضـای پاره پاره،در خون خویش آغشته است!

اینها دختران تواند که آنهارا اسیر کرده اند!یامحمّداه!این

حسین توست که بدنش بر روی خاک افتاده وباد صبا،بر او

خاک وغبار می پاشد!واحزناه!واکُرباه!این حسین توست که

سرش را از پشت بریده اند!عمامه ورداء اورا غارت کردند!

پدرم فدای آن کسیکه حرمش را از هم گسیختند!پدرم فدای‌کسیکه اصحابش را روز دو شنبه کشتند!پدرم فدای کسیکه باغم وغصّه از دنیا رفت!پدرم فدای آن کسیکه با لب تشنه شهیدشد!پدرم فدای کسیکه مُحاسنش خون آلود بود واز آن خون‌می چکید!پدرم فدای آن ک سیکه جدّش محمّد م صطفی' ا ست!پدرم فدای آن م سافری که به سفری رفت،که امید برگشتش‌نیست!

آنچنان زینب کبری'(س)عزاداری کرد که دوست ودشمن بناله‌آمدند!

م لله

الا فد،

.

زینب(س) در کنار بدن برادر آمد، منتهی چگونه بدن حسین(ع)را در میان آن‌اجساد مطهر بخون آغشته شناسائی کرده روشن نیست، اما وصال شیرازی در زبان‌شعر می‌گوید، زینب(س) که نتوانست بدن برادررا بشناسد، بلکه حسین(ع) ازحلقوم بریده خواهررا صدا زد:.

می‌گفت ومی‌گریست چه جانسوز ناله‌ای ـــــ کامد ز حنجر شه لب تشنگان برون.

کی عندلیب گلشن جان، آمدی بیا ـــــ ره‌گم نکرده، خوش به نشان آمدی، بیا.

در کنار بدن برادر، نشست وبا ناله‌ای دردناک ودلی شکسته از داغ برادر وبرادرزادگان پیامبر(ص) را صدا زد: ((یا محمداه، صلی علیک ملائکة السما، هذا حسین‌مرمل بالدما)).

پس با زبان پرگله، آن بضعة الرسول ـــــ روکرد در مدینه که یا ایها الرسول.

این کشته فتاده به هامون حسین تست ـــــ وین صید دست وپا زده در خون حسین‌است.

قال الراوی: ((فابکت والله کل عدو وصدیق))(()).

آنگاه در موقع وداع، دو جمله، هم با بدن برادر سخن گفت:.

به سوی شام وکوفه چه ظالمانه می‌برند ـــــ نمی روم ولی مرا به تازیانه می‌برند.

سر تورا به نوک نی زدند این ستمگران ـــــ نمی‌روم ولی مرا به این بهانه می‌برند.

سکینه کنار بدن پدر آمد وجسد پاره پاره پدر را در آغوش‌گرفت وبه عزاداری پرداخت وناگاه بیهوش شد.وقتی بهوش‌آمد گفت:در عالم بیهوشی،شنیدم پدرم می گفت:

شیعتی مهما شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب اوشهید فاندبونی!

یعنی:«شیعیانم!هرگاه آب گوارا نوشیدید،بیاد من بیافتید .وهرگاه بیاد غریب یا شهیدی افتادید،برای من هم ندبه‌نمائید« { منتهی الامال }

****

خونهایی که به آسمان صعود کرد

مرحوم ((سید عبدالرزاق مقرم)) می‌گوید: خون سه شهید در عاشورا به آسمان‌صعود کرد وقطره‌ای از آن به زمین برنگشت:.

۱ ـ حضرت علی اکبر(ع)که در زیارتنامه آمده: ((بابي انت دمک المرتقی به الی‌حبیب الله)).

۲ ـ حضرت علی اصغر(ع) که در زیارتنامه آمده: ((السلام علی عبدالله الرضیع‌المرمی الصریع المصعد بدمه الی السما)).

۳ ـ سید الشهدا(ع) وقتی تیر به بدن مبارکش اصابت کرد، خونهارا به آسمان‌پاشید وقطره‌ای از آن به زمین برنگشت))(()).

البته این مساله شواهد تاریخی زیادی دارد چنانچه پیامبر(ص) در موردشهدای احد فرمود:.

((لفوهم بدمائهم وجراحهم، فانه لیس احد یجرح في الله الا جا یوم القیامةبجرحه))(()).

((این شهدارا با همین ابدان مجروح وخون آلود، دفن کنید، زیرا هر کس در راه‌خدا جراحتی بر دارد، در قیامت هم با همان بدن مجروح، محشور می‌شود)).

یا امیرالمؤمنین(ع) در مورد شهدای جمل فرمود: ((واروا قتلانا في ثیابهم التي‌قتلوا فیها))(()).

گریه ام سلمه

صبح روز یازدهم محرم در مدینه،از خانۀ امّ سلمه صدای‌گریه وزاری شنیده شد.به او گفتند:چرا گریه می کنی؟گفت:دیشب پسرم حسین(ع)کشته شد!زیرا بعد از رحلترسول خدا(ص)،پیامبر را بخواب ندیدم تا اینکه

دیشب،اوراعزادار ودل شکسته به خواب دیدم.عرضکردم: یارسول الله !چرا شمارا گریان ودل شکسته می بینم؟فرمود:دیشب تا صبح‌قبر حسین واصحابش را می کَندم.« { درکربلا چه گذشت؟ }

****

مسلم گچکار می گوید:من درکوفه شنیدم که اسرای اهلبیت رامی آورند.خودم را به میدان رساندم وپس از مدتی مشاهده‌کردم که نزدیک به چهل شتر که هودج بر آنها بود،رسیدند که‌بربالای آنها فرزندان فاطمه زهراء(س) واهل وعیال امام‌حسین(ع)بودند.امام سجاد(ع)بر شتری بی جهاز سوار بودوخون ازپاهایش فواره می زد.

اهل کوفه،خرما ونان وگردو بدست اطفال وکودکان می‌دادند.امّا یکدفعه امّ کلثوم فریاد زد:*ای اهل کوفه!صدقه برما حرام‌است!*وآنها را از دست ودهان کودکان می گرفت ومی انداخت.

دراین حال مردم می گریستند.باز امّ کلثوم سر از محمل بیرون‌آورد وبه آنها گفت:مردان شما ،مارا کشتند وزنان شما بر ما می‌گریند!! حاکم میان ما وشما،خدا باشد.

در این موقع شیونی برخاست وسرها را آوردند.سر حسین(ع)جلو آنها بود وآن از همهٔ مردم به رسول خدا(ص)شبیه تر بود.

محاسنش ،خضاب کرده وچهره اش چون ماه تابنده بود وباد،محاسنش را براست وچپ می برد.چون چشم زینب،به سر برادر افتاد،پیشانی خود را به چوبهٔ محمل کوفت که از آن‌خون جاری شد.« { درکربلا چه گذشت؟ }

امام سجاد(ع)در دروازه کوفه برای آن مردم بی وفا،سخنرانی‌کرد.از جمله فرمود:*ای مردم!هرکه مرا می شناسد،بشناسد. وهرکه‌نشناسد،منم علی پسر حسین(ع)که اورا بر کنار فرات،بی گناه سر بریدند!من‌پسر شخصی هستم که پرده حرمتش را دریدند ونعمت زندگانیش راربودندومالش را غارت کردند واهل وعیالش را اسیر نمودند!من پسر شخصی هستم‌که دسته جمعی اورا کشتند!* {درکربلا چه گذشت؟ }

ابن زیاد،درکاخش نشسته بود و سر مبارک امام ،درمقابلش قراردا شت.خو شحال بود ومتبسّم!!ناگاه چوبدستی را بردا شت وبردندانهای آن سر می زد ومی گفت:چه بسیار خوش لب ودندان‌بوده ا ست!دراین موقع زیدبن ارقم که این صحنه را مشاهده می‌کرد،طاقت نیاورد وگفت:ای پسر زیاد!برلب ودندان سرمقدّس‌نزن!که من بارها دیدم،رسول خدا(ص)اینهارا می بوسید ومی‌مکید!دراین موقع،زید بگریه افتاد.« { جلاء العیون }

در کاخ ابن زیاد

ابن زیاد،سر مقدّس امام را به خولی داد تادرمنزلش نگه دارد.

زن خولی می گوید:وقتی شوهرم سر مبارک امام را در گوشه‌ای گذاشت وبه خواب رفت،شنیدم سر حضرت تا طلوع فجر،قرآن می خواند وآخرین آیه این بود:وسیعلم الذّین ظلموا اَیّ منقلبٍ ینقلبون«**شعراء227» بزودی ظالمین خواهنددانست،به کدام جای بازگشتی،برمی گردند.**

بعد از طرف سرمقدّس، صدایی چون رعد شنیدم وفهمیدم‌صدای تسبیح ملائکه است.« { درکربلا چه گذشت؟ }

سر مبارک ابی عبدالله(ع) در مواردی تکلم کرده وقرآن خوانده‌است:.
۱ ـ ((زید بن ارقم)) می‌گوید ((سر مبارک‌را دیدم که در حال خواندن قرآن‌است:(ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا)، موی بر تنم راست شدوگفتم: این ماجرا عجیبت‌تر از جریان اصحاب کهف ورقیم‌است)).
۲ ـ وقتی سررا به درختی آویزان می‌کنند ونوری از آن ساطع می‌شود، قرآن‌می‌خواند: (وسیعلم الذین ظلموا اي منقلب ینقلبون).
۳ ـ ((هلال بن نافع)) می‌گوید: ((مردی‌را دیدم که سررا حمل می‌کند وسر مقدس‌به او می‌گوید: بین سر وبدنم جدایی انداختی، خداوند بین سر وبدنت جدایی‌بیندازد)).
۴ ـ ((سلمة بن کهیل)) می‌گوید: ((از زبان مقدس سر شنیدم که‌می‌خواند:(فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم).
۵ ـ ((ابن وکیده)) صدایی می‌شنود اما نمی‌داند که از سر مقدس‌است یا ازدیگری، سر، اورا مورد خطاب قرار می‌دهد که:((یابن وکیده! اما علمت انا معشر الائمةاحیا عند ربهم یرزقون)).
۶ ـ ((منهال بن عمر)) می‌گوید: ((سررا در دمشق دیدم ومردی سوره کهف‌میخواند زبان مقدس به سخن آمد وگفت: ((اعجب من اصحاب الکهف قتلي وحملي))(()).
البته این استبعادی ندارد، زیرا حضرت موسی(ع) از درختی شنید که: (یاموسی اني انا رب العالمین)(()).
یا در خیبر، زن یهودیه گوسفندی‌را مسموم کرد وجلو پیامبر(ص)گذاشت،حضرت فرمود:
((کفوا ایدیکم فان هذه الذراع تخبرني انها مسمومة))(()).
((این پاچه گوسفند به من خبر می‌دهد که مسموم‌است)).
((تذکرة الشهدا)) نقل می‌کند که از ((شیخ مفید)) سؤال کردند آیا خواندن قرآن ازبالای نی در مورد سر مبارک حسین(ع) صحیح‌است؟ می‌فرماید: روایتی از ائمه‌نرسیده ولی من منکر هم نیستم در جایی که در قیامت دست وپای گنهکاران شهادت‌بدهد.

گفتم سر پر خون ز که داری تو شکایت ـــــ از سوره کهف‌است ترا از چه حکایت؟.
ای قرص قمر از چه پر از خون شده رویت ـــــ بینم زپس پرده چه مه روی نکویت.
اندر عقب قافله داری نظر ای سر ـــــ در کوفه مگر هست تورا همسفر ای سر.

امام سجّاد(ع)درباره اسارت اهلبیت(ع)فرمود:در راه شام،مرابر شتری لاغر وبرهنه سوار کردند وسر حسین(ع)را بالای نی‌زدند وزنان در پشت سر من،بر استران بی زین ، سوار بودند.ونگهبانان از پشت سر واطراف، با نیزه های کشیده،مواظب‌بودندواگر چشم یکی از ما از اشگ پر می شد،سرش را با نیزه‌می کوفتند.« { درکربلا چه گذشت؟ }

شهادت رقیّه

زنان اهلبیت امام حسین(ع)، شهادت حضرت وجوانان بنی‌ها شم را از کودکان کاروان اسراء،مخفی نگه دا شته بودند.ومی

گفتند که آنهابه مسافرت رفته اند وبزودی بر می گردند.

شـــبی درشـــام،نیمه های شـــب،رقیه(س)دختر امام،از خواب‌بیدار شـــد وپدرش را صـــدازد ومی گفت:پدرم حسـین(ع)کجاسـت ؟اوبهانهٔ پدر را گرفته بودوبقدری مضـطرب بود،که‌همهٔ کودکان درخرابه را،به گریه وفغان انداخت.

یزید متوجه سرو وصدای کودکان امام شد وسؤال کرد:چه‌خبراست؟وقتی جریان رقیه(س)را به او گفتند،دستور داد که‌سر امام را برای او ببرند!

سرمقدّس امام را در طبقی گذاشتند وروپوشی برآن قرار دادندوآنرا برای رقیه(س)بردند.

رقیه(س)وقتی روپوش را برداشت وسر پدر را دید،نشناخت‌وگفت:این سر از کیست ؟گفتند:سرپدرت. با شنیدن این سخن، سر را برداشت وبه سینه گرفت وگفت:ای پدر!چه کسی‌مُحاسن تورا بخونت خضاب کرد؟چه کسی رگهای گردنت راقطع نمود؟چه کسی مرا در کودکی،یتیم نمود؟پدرجان!بعداز تو به که امیدوار باشم؟پدرجان!چه کسی یتیم را نگه داری می کند تا بزرگ شـود؟...آنگاه لب بر لب پدر نهاد وآنچنان‌شیون وزاری کرد،تا بیهوش شد.وقتی اورا حرکت دادند،دیدند که از دنیا رفته است‌وجان بجان آفرین تسلیم نموده‌است.

اهل بیت امام،در مصیبت این دختر،صدا بگریه بلند کردند.

اهل شـام نیز بعد از باخبر شـدن از شـهادت رقیه(س)،عزاداری‌کردند ودرآن روز،هرمرد وزنی گریان شـدند.«{ستارگان درخشان ج5}

درکاخ یزید!

یزید دسـتور داد تااسـراء را حاضـر کرده وسـرمبارک امام را درطشـتی ،مقابلش بگذارند.دراین موقع امام سجاد(ع)چشمش‌به سر پدر افتاد،آهی از دل پرخون خود کشید واشک‌ریخت وبعد ازآن هرگز از کلّهٔ گوسفند میل نفرمود.امّا وقتی چشـم زینب(س)برآن سـر منّور افتاد،بیتاب شـد وبا صـدایی که‌دلهارا پاره می کرد،فریاد زد:*یاحسـیناه!ای حبیب قلب رسـول خدا!ای‌فرزند مکّه ومِنی!ای فرزند دلبند سـیّده نساء!ای جگرگوشـهٔ محمّد مصطفی!*

دراین موقع،یزید چوب خیزران را برداشت وبر دندانهای سرامام می زد ومی گفت:ای کاش!آنهایی که درجنگ بدرازمشرکین،کشته شدند،زنده بودند ومی دیدند که من چگونه‌انتقام آنهارا از فرزندان قاتلین آنها گرفتم!!وبمن می گفتند:ای یزید!دستت شل مباد!

ناگاه ابوبرزۀ ا سلمی از ا صحاب ر سول خدا،برخا ست وگفت:وای برتوای یزید!چوب بردندان حـ سین(ع)فرزند فاطمه (س)می زنی؟درحالیکه من بارها دیدم که پیامبر خدا(ص)بر لب‌ودندان او وبرادرش ،بوسه می زد ومی گفت:«شما سَرورجوانان بهشتید.خدابکشد کشندگان شمارا ولعنت کند آنها راوآنان‌را به عذاب الیم،معذّب کند.»

یزید غضبناک شد ودستور داد اورا کشان کشان از مجلس‌بیرون بردند.«{ جلاء العیون}

اربعین

چـون اهـل بـیت از شام به مدینه در حرکت بودند، به راهنمای قافله گفتند: ((مربنا على طريق کـربـلا، فـوصلوا الى موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبدالله الانصاري‌رحمه الله وجماعة من بني هـاشم ورجالا من آل رسول الله(ص) قد وردوا لزيارة قبرالحسين(ع) فوافوا في وقت واحد وتلا قوا بالبكا والحزن واللطم واقاموا المتم‌المقرحة للاكباد))(()).

آه از آن ساعت که با صد شور و شین ـــــ زینب آمد بر سر قبر حسین.

السلام ای کشته راه خدا ـــــ السلام ای نور چشم مصطفی.

السلام ای شاه بی‌غسل وکفن ـــــ السلام ای کشته دور از وطن.

السلام ای تشنه آب فرات ـــــ السلام ای کشتی بحر نجات.

بهر تو امروز مهمان آمده ـــــ خواهرت از شام ویران آمده.

چون تو رفتی بی‌کس وياور شدم ـــــ دستگیر فرقه کافر شدم.

آتش کین کوفیان افروختند ـــــ خیمه مارا به آتش سوختند.

الغرض از کوفه تا شام خراب ـــــ گر چه ما دیدیم ظلم بی‌حساب.

لیک دارم شکوه‌ها از اهل شام ـــــ کز سر دیوار و از بالای بام.

آه از آن ساعت که از روی غضب ـــــ زاده سفیان یزید بی‌ادب.

در حضور خواهر گریان تو ـــــ چوب می‌زد بر لب ودندان تو.

از عطیّۀ بن سعد بن جناده عوفی کوفی،نقل شده ا ست که:من‌وجابر انـصاری برای زیارت قبر امام حـ سین(ع)،به کربلا رفتیم.

وقتی به کربلا ر سیدیم،جابر نزدیک فرات رفت وغُسل کرد. سپس پارچه ای بعنوان لُنگ برپاهایش وپارچه ای هم برروی‌شـانه های خود انداخت وبوی خوش اسـتعمال نمود وبطرف‌قبر شـریف حرکت کرد.هرقدمی که برمی دا شت،با ذکر خداهمراه بود.وقتی به قبر ر سید،گفت:د ست مرا بر قبر بگذار!من‌د ست اورا بر قبر گذا شتم.چون دستش به قبر رسید،بیهوش‌روی قبر افتاد.

آبی بر وی پا شیدم تا بهوش آمد.وقتی به هوش آمد، سه بارگفت:یاحسین! **سپس گفت:**حبیبٌ لایجیب حبیبه؟**آیادو ست جواب دوسـت خود را نمی د هد؟ب عد خود جواب دادچگو نه می توانی جواب دهی؟در حالیکه رگ های گردنت،ازجای خود قطع شده وبر پشت وشانه ات قرار گرفته وبین سروتنت جدایی افتاده است.من شهادت می**

دهم که تو فرزند خیرالنبیین هستی!تو فرزند سیدّالوصیین می باشی!تو فرزند فاطمه‌که سَرور زنهای عالم است،می باشی!وچگونه نباشی درحالیکه تورا سیّد المرسلین تربیت کرده ودرکنار متقین(علی(ع))پرورید شده ای واز پستان ایمان شیرخورده ای‌ودرحیات وممات ،پاکیزه بوده ای!...«{ منتهی الامال}

بگفتا یا حبیبی! یا حبیبی! ـــــ که خونت عالمی‌را مشکبو کرد.
سلامت می‌کنم برگو جوابم ــــ که طبعم میل گفتار نکو کرد.
چو نشنید او جواب خویش از یار ــــ که حل مشکل خود موبه مو کرد.
به خود گفتا ندیده کس به عالم ــــ تن بی‌سر که بتوان گفتگو کرد.
((شعر از: ژولیده)).

بازگشت به مدینه

راوی می گوید:وقتی کاروان اهلبیت امام حسـین(ع)به نزدیک‌مدینه رسـید،امام سـجّاد(ع)از مرکب پایین آمد وبارهارا بازنمود وزنان وکودکان را پیاده کرد.سـپس به بشیر فرمود:ای‌بشـیر!خدا پدرت را رحمت کند!او شـاعر بود.توهم شعر می‌توانی بگوئی؟عرض کرد:آری!یابن رسول الله!منهم شاعرم.

امام فرمود:وارد مدینه شو وبا زبان شعر،شهادت امام‌حسین(ع)را اعلام کن!

بشیر می گوید:براسبم سوار شدم وبه مدینه رفتم وچون به‌مسجد النبی رسیدم،صدا بگریه بلند کردم وگفتم:

یا اهل یثرب!لامُقام لکم　　　قتل الحسین فادمعی مدراراً

الجسم منه بکربلا مفرّجٌ　　　والرأس منه علی القناهٔ یُدار

حسین‌را در غریبی سربریدند ـــــ تن پاکش به خاک وخون کشیدند.
تنش در کربلا عریان فتاده ـــــ سرش بر نیزه‌های کین نهاده.

یعنی:«ای اهل مدینه!جای ماندن نیست!زیرا حسین(ع) شهیدشده است.ومن اشگم سرازیر است.

بدنش در کربلا درخون است وسرش‌را بربالای نیزه ها می‌گردانند.»

بعد گفتم:این امام سجّاد(ع) است که با عمّه هاوخواهرانش،نزدیک شهر می باشند. ومن قاصد او هستم تامحلّ آنها را بشما نشان بدهم.

با این نداء،هیچ زن پرده نشین وباحجابی در مدینه نبود مگراینکه موپریشان و صورت خرا شان ولطمه زنان،با نداء واویلا !از خانه ها خارج شده وبطرف محلّ کاروان،حرکت نمودند.

وقتی من به نزد امام برگشتم،دیدم که حضرت از خیمه بیرون آمده ود ستمالی در دست دارد که با آن اشکهای خودرا پاک‌می کند.امام بر روی صندلی نشست وبی اختیار گریه نمود.صدای مردم هم بگریه بلند شدوآن محلّ یکپارچه گریه شدواز هر طرف،تسلیت عرض می کردند.

در این هنگام،امام با دست اشاره کرد تامردم ساکت شوند.

مردم از جوش وخروش افتادند وامام شروع به بیاناتی نمود ازجمله فرمود:ای مردم!همانا خداوند که حمد وسپاس براو باد! مارا به مصیبت‌های بزرگی مبتلا فرمود وشکاف بزرگی دراسلام ظاهر شد.اباعبداللّه الحسین(ع)وفرزندان ویارانش کشته شدند وزنان ودخترانش،اسیر گشتند وسرش رابالای‌نیزه هادرشهرها گرداندند.این مصیبتی است که مانند ندارد.

ای مردم!کدامیک از شما می تواند بعد از شهادت حسین(ع)،

شاد وخرّم باشد؟کدام قلبی است که برای او اندوهگین نشود؟

کدامیک از شما می تواند از ریختن اشکش جلوگیری کند؟

بدرستیکه آسمانهای هفتگانه برای شهادت حسین(ع)گریه‌کردند.دریاها با امواجشان وآسمانها با ارکانشان وزمین بااعماقش ودرختها با شاخه هایشان،برای حسین(ع)گریه‌کردند.امواج دریاها وفرشتگان مقرّب خدا واهل آسمانها همه‌وهمه گریه کردند.ای مردم!آن کدام قلبی است که برای کشته شدن حسین(ع)شکافته نشود؟آن کدام دلی است که برای‌حسین(ع)ناله ننماید؟آن کدام گوشی است که این مصیبت‌بزرگ را که دراسلام پدید آمده،بشنود وکرنشود؟...انّا لِل'ّه وانّاالیه راجعون از مصیبتی که چقدر بزرگ و سوزان ودردناک ورنج دهنده وناگوار وتلخ وجانسوز است!آنچه که برای ما روی‌داد را به حساب الهی منظور می کنیم که او عزیز وانتقام گیرنده‌است!

عزاداری در مدینه

امّ کلثوم وقتی وارد مدینه شد،گریه می کرد ومی گفت:

مدینهٔ جدّنا لاتقبلینا فبالحسرات والاحزان جئنا

اَلافاخبِرنارسول اللّه عنّا بانّا قدفجعنا فی ابینا

وانّ رجالنا بالطفّ صَرعی 'بلارؤس وقدذبحوا البنینا

واَخبِر جدّنا انّا اَسرنا وبعدالاسر یاجدّاه سبینا

ورهطک یا رسول اللّه اضحوا عرایا بالطفوف مسلبینا

وقدذبحوا الحسین ولم یُراعواجنابک یارسول اللّه فینا

و...

یعنی:ای مدینه پیامبر!مارا قبول نکن!ماباحســرت واندوههاآمده ایم.پیامبررا از حال ما باخبرکن که مادرمورد پدرمان‌دچارفاجعه شده ایم.مردان ما در سرزمین داغ،بدون سر افتاده‌اند وپسران مارا سر بریده اند!

وبه جدّما خبربده که ما ا سیر شدیم وبعداز ا سارت،زندانی گ شتیم!وگروه تو ای پیامبر!درحالی روز برآنان گذ شت که‌عریان وغارت زده،برریگهای گرم،افتاده اند!

ای رسول خدا!حسین(ع) را ذبح کردند ومراعات تورا دربارۀما نکردند!

همچنین نقل شــده اســت که امّ کلثوم به مســجد پیامبر رفت وباگریه عرض نمود:السـلام یا جدّاه!من خبر شــهادت فرزندت‌حسین(ع)را آورده ام.

دراین موقع،صدای ناله ای از قبر بلند شد که مردم با شنیدن آن‌صدا گریه وزاری سر دادند.

امام سجّاد(ع) نیز بر قبر جدّش آمد وصورتش را برآن گذاشت‌وگریه کرد وفرمود:ای جدّ بزرگوارمن!ای بهترین انبیاء مرسل!باتو درددل می نمایم!محبوب تو،حسین(ع) کشته شد ونسل‌تو از بین رفته است!درحالی توراصدا می زنم که محزون‌وهرا سان وا سیرم واحدی نیست که ازما حمایت کندوطرفداری نماید!مارا ا سیر کردند،آنگونه که کنیزان را اسیرمی کنند وآنچنان ناراحتی وآزار به ما رسید که استخوانهاتحمّل ندارد.

عزاداری ام البنین

امّ البنین،مادر ابوالفضل(ع) وعبداللّه وعثمان وجعفر،بعد از شنیدن خبر شهادت پسرانش،برای عزاداری به قبرستان بقیع‌می رفت ومشغول نوحه وزاری می شد.آنچنان عزاداری اوسوزناک بود که حتی' مروان،دشمن اهل بیت با شنیدن ناله های

به گریه می افتاد.امّ البنین می گفت:

لاتدعونی ویک امّ البنین تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادّعی' بهم والیوم اصبحتُ ولامِن بنین

اربعةٌ مثل نسور الربی' قد واصلوا الموت بقطع الوتین

تنازع الخرصان اشلائهم فکلّهم امسی' صریعاً طعین

یالیت شعری اَکما اَخبروا انّ عبّاساً قطیع الیمین؟

یعنی:دیگر بمن امّ البنین(مادرپسران)نگوئید!زیرا بیاد شیران‌بیشه می افتم!زمانی پسرانی دا شتم که به آنهامرا می خواندند!ولی امروز من پسری ندارم!چهار فرزند که مثل کرکس ها،بلندهمّت بودند،ولی با قطع رگشان بشهادت ر سیدند.نیزه های‌باریک وتیز برای بشهادت ر ساندن آنها نزاع می کردند و شب‌همهٔ آنان بشهادت ر سیدند!ای کاش!همانطور که بمن گفته اند ،می فهمیدم که دست راست عبّاس(ع)قطع شده است؟

زیارت عاشورا خوانان

آیت الله العظمی اراکی:

یکی از ملازمان ایشان نقل نموده که برنامه معظم له این بود که‌هر روز بالای بام می‌رفتند و به حالت ایستاده به خواندن زیارت‌عاشورا می‌پرداختند و صد لعن و صد صلوات که در زیارت عاشوراوارد شده است مقید بودند بطور کامل قرائت کنند و این برنامه‌ایشان به همین نحو یعنی بالای بام و رو به قبله حتی در روزهای‌برفی و سرد هم بدون کم و کاست ادامه داشت تا موقعی که توانایی‌جسمی داشتند. [۴]

شیخ مرتضی نواده شیخ انصاری:

در شرح حال ایشان آورده‌اند که از جمله عادات او خواندن زیارت‌عاشورا بوده که در هر روز دو بار، صبح و عصر آن را می‌خواندندو بر آن بسیار مواظب بودند، بعد از وفاتش کسی او را در خواب‌دید و از او احوالش را پرسید.

در جواب سه مرتبه فرمود: عاشورا، عاشورا، عاشورا. [۵]

آیت الله میرزا ابو القاسم محمدی گلپایگانی:

فرزند ایشان در شرح احوال ایشان نقل نمودند که وی در تمام‌زندگی پشت‌بام می‌رفتند و حضرت امام حسین(ع) را زیارت می‌نمودندو گاهی در حالی که برف زیادی روی پشت‌بام بود، ایشان می‌رفت وحضرت را زیارت می‌نمود و جالب آن که نام همه فرزندان ذکور خویش‌را حسین گذاشت. [۶]

آیت الله سید زین الدین طباطبایی:

روزی ایشان از وصف کربلا و روز عاشورا برای دوستان تعریف‌می‌کردند و همچنین در اهمیت زیارت عاشورا گفتند:

شبی در حجره مشغول زیارت عاشورا بودم، در سجده شکر زیارت حالم‌منقلب شد و کربلا با آن صحنه‌های روز عاشورا و امام حسین(ع) رادیدم و غش کردم. [۷]

آقانجفی قوچانی:

ایشان در ضمن خاطرات خود می‌گوید: روزی بنا گذاشتم چهل روززیارت عاشورا روی بام مسجدشاه (اصفهان) بخوانم و سـه حـاجت درنظر داشتم، یکی قرض پدرم ادا شود و یکی مغفرت و دیگری علمم‌زیاد شود و درجه اجتهاد، پیش از ظهر شروع کردم و هنوز ظهرنشده تمام می‌شد، از اول تا به آخر دو ساعت طول می‌کشید، چهل‌روز تمام شد. یک ماه نگذشت که پدرم نوشته بود که قرض مرا موسی‌بن جعفر(ع) ادا کرده، من به او نوشتم بلکه سید الشهداء اداکرد. (و کلهم نور واحد) چـون قـوی‌دل شـده در مـاه مـحـرم و صفر جهت‌مطلبی که در نظرم اهم مطالب بود، چهل روز زیارت عاشورا روی‌بام مـسـجـد خـوانـدم، بـا اهـتـمام تمام و کمال احتیاط، به این معنی‌که در آن دو ساعت همه را رو به قبله، سر پا در مقابل آفتاب‌ایستاده بودم تا تمام می‌شد.

چهل روز ختم ما تمام شد، بعد از آن خوابی دیدم که مطلب‌برآورده شده است.(۸)

زنیکه امام حسین(ع)به دیدارش رفت

«حاج ملاّ محمّد علی یزدی در نجف هم‌سایه‌ای دا شت که در کودکی‌باهم نزد یک معلم درس می‌خواندند. ولی آن هم‌سایه وقتی بزرگ شد،به شغل راهزنی مشغول شد تا اینکه مُرد و او را در قبر ستانی نزدیک‌خانه ملای یزدی دفن کردند. هنوز یکماه نگذ شته بود که حاجی درخواب، هم‌سایه راهزن را دید که در حال خوش وخرمی قرار دارد.تعجب کرد و از او ماجرایش را پرسید. او گفت: بعد از مردنم تا دیروزبخاطر کارهای زشتم در عذاب بودم، ولی دیروز که هم سر ا ستاد ا شرف‌حداد فوت کرد و او را در این قبر ستان دفن کردند، اباعبداللّه(ع) سه باربه دیدن او آمد ودر بار سوم د ستور داد عذاب را از این قبرستان بردارند.لذا حال ما از بدی به خوبی تغییر کرد!

ملای یزدی بعد از بیدارشدن، به سراغ استاد آهنگر رفت و بعد از پرس‌و جو در مورد شخصیت این زن، متوجه شد که این زن همه روزه زیارت‌عاشورا می‌خوانده است»

اینجا وزارت فرهنگ است

یکبار من به خاطر دارم که در روز تاسوعا یا عاشـورا مـأمورین رضـاخان به‌مسـجد جـامع آمدنـد کـه کـه مـانع برگـزاری مراسـم عـزاداری شـوند ومی‌گفتند باید از وزارت فرهنگ اجازه بگیرید.

در این حال آیت الله شاه آبادی، خطـاب بـه آقـای سـید علـی اصـغر آل‌احمـد کـه صـدای خیلـی خـوبی هـم داشـت، فرمودنـد کـه ((زیـارت عاشورارا بخوان!

مرحوم آل احمد هم شروع به خواندن زیـارت عاشـورا کـرد و در اثـر آن‌صـدای گریـه و ضـجه عـزاداری مـردم در تمـام بـازار بلنـد شـد. بعـد هم آیت‌الله شاه آبادی خطاب به مأمورین رضا خان گفتنـد بـه آن مـرد قلـدرچاروادار بگـو کـه مـانع عـزاداری مـردم نشـود و بـه وزیـر فرهنـگ هم بگویدکه در وزارت فرهنگش را ببندد. اینجا وزارت فرهنگ ماست.))

پی‌نوشتها:

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص۴۷۶، ح۱۹۶۳۷.

۲- همان، ص ۵۰۴، ح۱۹۶۹۷.

۳- همان، ص۴۷۶، ح۱۹۶۳۶.

۴- به نقل از یکی از ملازمان ایشان.

۵- مردان علم در میدان عمل، سید نعمت الله حسینی، انتشارات‌سید الشهداء، ج ۲، ص۳۷۶.

۶- به نقل از حجه الاسلام و المسلمین حاج آقای غلامحسین محمدی‌گلپایگانی.

۷- برنامه سلوک در نامه‌های سالکان، علی شیروانی، انتشارات‌دار الفکر،۱۳۷۶، ص۲۳۳.

۸- سیمای فرزانگان، رضا مختاری، ص ۲۰۱.

آل زیاد

از جمله گروهی که به اسلام ضربه بسیار زده‌اند و در زیارت عاشورا مورد لعنت‌اند،«آل زیاد»ند(و العن...آل زیاد و آل مروان الی یوم القیامه).نسل ناپاک«زیاد»،دستشان به‌خون عترت پیامبر آمیخته است.عبید الله بن زیاد که والی کوفه و بصره بود و امام حسین رادر کربلا کشت، فرزند همین زیاد است.مادر زیاد، سمیه نام داشت،از زنان زناکار صاحب‌پرچم.زیاد از طریق آمیزش نامشروع و زنا توسط غلام سمیه به نام«عبید ثقفی»به دنیاآمد.زیاد را زیاد بن عبید می گفتند.از بدعتهای معاویه،آن بود که بر خلاف حکم پیامبر،این زنا زاده را به دودمان بنی امیه ملحق ساخت و از آن پس او را«زیاد بن ابی سفیان»

می‌گفتند. [28] این موضوع که به«مساله استلحاق»معروف است،در سال 44 هجری انجام‌گرفت و مورد اعتراض بسیاری از بزرگان از جمله سید الشهدا بود که در نامه‌اش به‌معاویه،این کار را در ردیف کشتن حجر بن عدی و عمرو بن حمق،آورده [29] و او رانکوهش کرده است.پس از انقراض امویان،مردم زیاد را به اسم مادرش سمیه یا به نام‌پدری ناشناخته، زیاد بن ابیه(زیاد،پسر پدرش)می‌خواندند. [30] امام حسین«ع»روز عاشورا در یکی از خطبه‌هایش جمله«الا و ان الدعی بن‌الدعی...»دارد،که اشاره به ناپاک زادگی ابن زیاد و پدرش زیاد است که هر دو نسبی‌پست و آلوده داشتند و عبید الله هم از کنیز زنا کاری به نام مرجانه به دنیا آمده بود و به«ابن‌مرجانه»مشهور بود.حاکمیت‌یافتن کسی چون پسر زیاد،فاجعه‌ای بود که عزت و کرامت مسلمین و عرب را نابود کرد.زید بن ارقم وقتی در کوفه شاهد آن بود که ابن زیادبر لبهای سر بریده ابا عبد الله«ع»می‌زند،گریه کنان و با اعتراض برخاست و از مجلس‌بیرون آمد و می‌گفت:ای جماعت عرب!از این پس برده شده‌اید.پسر فاطمه را کشته وپسر مرجانه را به امارت پذیرفته‌اید... [31] در همان ایام،آل زیاد بعنوان گروهی فاسد و شیطانی به شمار می‌رفتند.حتی یکی از شهدای کربلا به نام مالک بن انس مالکی یا انس بن‌حارث کاهلی در رجزی که در میدان می‌خواند،یکی از ابیات آن چنین بود:

آل علی شیعهٔ الرحمان آل زیاد شیعهٔ الشیطان [32]

آل زیاد،طبق روایات،دلهایی مسخ شده،دودمانی ننگین و مورد خشم بودند و روزعاشورا را به خاطر کشته شدن حسین بن علی،مبارک دانسته و به شادمانی روزه‌می‌گرفتند. [33] نیز«آل زیاد»نام سلسله‌ای از خلفاست که از نسل زیاد بن ابیه بودند و ازسال 204 تا 409 هجری بر یمن حکومت کردند.آغاز حکومتشان از زمان هارون الرشیدبود و ماموریتشان سرکوبی علویان آن دیار. [34]

28-الغدیر،ج 10،ص 218.

29-معادن الحکمه،محمد بن فیض کاشانی،ج 2،ص 35(چاپ جامعه مدرسین)،بحار الانوار، ج 44،ص 212.

30-الغدیر،ج 10،ص 218.

31-بحار الانوار،ج 45،ص 117.

32-همان،ص 25.

33-همان،ص 95.

34-ر.ک:دائرهٔ المعارف تشیع،ج 1.

ذکر و یاد چند نفر از اصحاب باوفای امام حسین علیه السلام

حبیب ابن مظاهر(مُظهّر) ا سدی: وی از ا شراف، شجاعان و چهره های سر شناس کوفه از قبله بنی اسد است. رنگ رخسارش سرخ و سفید بود وی صحابی رسول خدا(صل الله علیه و آله) بوده و در زمان حکومت امام علی(علیه السلام) مقیم کوفه شد.در سه جنگ صفین و جمل و نهروان شـرکت داشـت.حبیب از اصـحاب سـرّ امیرالمومنین(علیه السـلام) و از حاملان علم آن حضـــرت اســـت و از واقعه کربلا مثل میثم تمار و رشـــید هجری باخبر بود.حبیب و مسلم ابن عوسجه روزها مخفی می شدند و شبها حرکت می کردند تا خود را به کربلا رساندند.حبیب در کربلا از امام(علیه السلام) خواست تا اجازه دهد طایفه بنی اسد را به کمک بطلبد.امام پذیرفت. 90 نفر به حبیب لبیک گفتند اما در راه کربلا با ســـپاه 400 نفره ازرق درگیر شـدند، تعدادی از آنان شـهید شـدند و بقیه گریختند پس حبیب به تنهائی بـ سوی امام(علیه الـ سلام) برگ شت.حبیب در شب عا شورا بـ سیار شادمان بود و می گفت: به خدا قسم اگر فرمان امام نبود همین امشب به آنها حمله می کردم تا نفس را پاک و چشم را رو شن می کردم.در شب عا شوراء حبیب و یاران امام(علیه السلام) برای تصلی دل زینب کبری(علیها ســـلام)درب خیمه جمع شـــدند و گفتند: ای حریم رســـول الله! این شمشیرهای جوانان شما ست که به غلاف نخواهد رفت تا این که گردن بدخواهان شما را بزند... زنان گریه کردند و گفتند: ای پاکان! از دختران رســول خدا(صــل الله علیه و آله) و امیرالمومنین(علیه الســـلام) حمایت کنید. پس همگی گریســـتند گویا زمین با آنان می گریست.حبیب فرمانده چپ سپاه امام(علیه السلام) بود.

حبیب در میدان نبرد چنین رجز می خواند: من حبیبم و پدرم مظاهر پهلوان میدان نبرد و کارزار شعله ور گرچه گروه شما از ما فزونتر است اما ما حجتی والاتر و آشکارتر داریم. و اگر شما خائن به عهد خود هستید ولی ما وفادارتر از شما و شکیباتریم.

حبیب ابن مظاهر 62 نفر را کشت و سرانجام به د ست بُدیل ابن صُریم به شهادت ر سید. امام(علیه السلام) بالای سر او آمد و فرمود: خود و اصحابم را در نزد خدا احتساب می کنم و مرتب می فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. و ســپس فرمود: «لله درُک یا حبیب لقد کنت فاضــلا تختم القرآن فی لیله واحده» یعنی آفرین بر تو ای حبیب تو مرد فاضــلی بودی که یک شبه قرآن را ختم می نمودی.

-زهیر عثمانی ،حسینی می شود

زهیربن قین با کاروانی از بســتگان خویش در ســال 60 هجری به مکّه مشــرف شــد، او از طرفداران سرسخت عثمان بود، برگشت او از خانه خدا مصادف شد با حرکت حسین(ع) از مکّه به سوی کوفه، او در مسیر حرکت نمی خواست با حسین(ع) روبرو شود، به همین جهت هر جا حســین(ع) منزل کرد، او سـعی می کرد دورتر از آن حضـرت قرار گیرد، در یکی از منزل ها وضــعیّت جغرافیایی باعث شـــد که چادرها در کنار هم قرار گیرند، امام حســین(ع) متوجّه شــده بود که مس وجود زهیر قابلیّت تبدیل شــدن به طلای ناب را دارد، فقط نیاز به کیمیای محبّت حسین(ع) دارد، لذا شخصی را به دنبال او فرستاد، قاصد حسین بعد از سلام گفت: «ای زهیر بن قین ابا عبدالله الحسین مرا فرستاده که بگویم: نزد او آیی» از شنیدن این خبر بخود لرزید، و لقمه از د ستش افتاد، و در دریایی از فکر فرو رفت،«کانّ علی رؤسهم الطّیر؛گویا پرنده بر سر او نشسته بود»(6) خدایا از آن چیزی که فرار می کردم گرفتارش شدم، ناگهان صدای همسر او (دیلم دختر عمر) رشته فکر او را گسست و او را به خود آورد، زهیر؟ ســبحان الله پســر پیغمبر تو را خواســته و تو جواب مثبت نمی گوئی؟ چه می شود اگر محضر او بروی و سخنان او را بشنوی؟ سخنان همسرش همچون پتک بر مغز زهیر اثر گذاشــت،لذا از جا برخاســت و نزد مولای خود امام حســین(ع) رفت، این که امام چه فرمود و زهیر چه گفت در تاریخ بیان نشـــده، فقط این مقدار نوشـــته اند که زهیر

وقتی از نزد حسـین(ع) بیرون آمد چشـمانش اشـک آلود و 180 درجه عوض شـده بود، همان زهیری که نمی خواست امام حسین را ببیند یک باره اعلام کرد همسرم! یاران من، خداحافظ من رفتم کربلا، حتی مهریه همسـرش را پرداخت و او را به بسـتگانش سـپرد و خود راهی کربلا شـد. آن بانوی مؤمنه، در آخرین لحظات وداع به او گفت: خداوند یار و یاور تو باشـد و تو را به خوشـبختی برسـاند، ولی از تو تمنّا دارم که روز قیامت نزد جدّ حسـین(ع) مرا (شـفاعت کنی) فراموش نکنی. زهیر عثمانی، حسـینی شـد، آنچنان اکسـیر محبّت حسین او را عوض کرد، که به مرحله بسیار بالایی از عرفان رسید، تا آنجا که جمله را بزبان جاری کرد که علی(ع) بارها می فرمود: «لو کشـف الغطاء ما ازددت یقیناً؛ اگر همه پرده ها کنار رود(و همه غیب ها مشـهود شـود) بر آگاهی و باور من افزوده نمی شـود(چرا که همه آنها را پیشاپیش باور داشتم)». جمله بسیار بلندی است خدا یا عشق حسین چه کرده که راه صد ساله را یک شبه طی کرده، و به قلّه عرفان رسیده است، کار به همین جا ختم نمی شـود، شـعله محبّت زهیر لحظه به لحظه شـعله ورتر می شـد، تا شـب عاشـورا فرا رسید، حسین(ع) خطبه معروف خویش را ایراد فرمود، آنگاه چراغ را خاموش کرد که هر کس می خواهد برود آزاد است، بعد از روشن شدن چراغ و اظهار وفاداری از سوی عباس و خویشاوندان زهیر عرض کرد: «سوگند به خدا دوست دارم کشته شوم سپس زنده گردم، دوباره کشته شوم تا هزار بار و خدا به وسیله کشته شدن من از کشته شدن تو و جوانانی از خاندانت جلوگیری نماید.» آری زهیر تازه لذّت محبّت و عشـق حسـین(ع) را چشـیده، ممکن نیست او را رها کند، لذا تا آخرین لحظه ماند و شجاعانه در روز عاشـورا جنگید و مس وجود خویش را با عشـق و شـهادت در راه حسـین به طلای ناب تبدیل کرد، هنگام شهادت حسین(ع) کنار او آمد و در حق او دعا نمود

-وهب مسیحی و عشق حسین

کاروان حسینی وقتی به صحرای ثعلبیّه رسید، ناگهان چشمش به خیمه سیاه و محقری افتاد، حضرت نزدیک آن رفت، دید پیرزنی به نام قمر و هانیه زن جوان در درون آن زندگی می کنند، حضرت از حال و روزگار آنها پرسید، گفتند ما در مضیقه کم آبی هستیم، حضرت با نیزه خود سنگی را از جا کند، آب خوشگواری از زیر آن بیرون آمد، پیرزن بسیار شادمان شد و از حضرت تشکر کرد، حضرت هنگام خداحافظی فرمود: «به پسرت وهب بگو به کاروان ما به پیوندد و ما را در راه دفاع از حق و مبارزه با ظلم کمک کند» هنگام برگشت وهب، مادر ماجرای آب و پیغام حضرت را به او رساند. هر سه شیفته آن حضرت شدند و به دنبال کاروان حضرت به راه افتادند، تا به کربلا رسیدند، در حالی که درست 9 روز از عروسی وهب با هانیه گذ شته بود بعد از تشرّف به ا سلام ایام دهه محرّم را در کنار حسین(ع) و خاندان او به سر بردند. روز عاشورا وهب عاشقانه به میدان تاخت با این که تازه داماد بود عشق به همسر، کمند او نگشت چرا که در درون جان او عشق حسین جا گرفته بود، مردانه و شجاعانه جنگید عدّه ای از نامردان را به جهنّم فرستاد. آنچنان که عمر سعد به او گفت: «ما اشدّ صولتك؛ چقدر صولت و رشادت سختی داری» سرانجام دستان او قطع شد، عمر سعد دستور داد گردن او را زدند، و سر بریده اش را به سمت لشکر حسین(ع) انداختند. مادرش سر بریده را در آغوش کشید و گفت: «حمد و سپاس خداوندی را که با شهادت تو روی مرا سفید کرد». و آنگاه سر بریده را به سوی دشمن انداخت.[۶۳۸]

یکی از شهدای کربلا: نصر ابن ابی نیزر حبشی مدنی: وی غلام امام علی(علیه السلام) است. ابی نیزر از نوادگان پادشاهان عجم بوده که به رسول خدا(صل الله علیه و آله) هدیه شد و پس از رسول خدا در خدمت علی(علیه السلام) مشغول به کشاورزی بود. ابی نیزر

---

[638] سخنان امام حسین ع از مدینه تا کربلا

مردی بلتد قامت و خوش سیما بود. گویند ابی نیزر از فرزندان نجاشی پادشاه حبشه بوده و از دوران کودکی به خدمت رسول خدا(صل الله علیه و آله) درآمد. بعد از رحلت نجا شی آمدند تا تنها بازمانده او را جهت پادشـاهی برگردانند اما او گفت: یک سـاعت در خدمت رسول خدا بودن برای من از یک عمر پادشاهی حبشه برتر است. فرزندش نصر نیز همچون پدر از یاران امام علی(علیه السـلام) بود. او از مدینه تا کربلا امام حسـین(علیه السـلام) را همراهی کرد. امام(علیه السلام) به او اجازه بازگشت داد ولی او گفت: هرگز هرگز... اگر رفتنی بودیم به اینجا نمی آمدیم (یعنی اگر عافیت طلب بودیم آنگاه که برای پادشـاهی ما را فراخواندند به حبشه برمی گشتیم.)[۶۳۹]

- عمرو ابن جُناده: مادر او بحریّه بنت مسعود خزرجی است. وی در کربلا یازده سال بیشتر ندا شته و پس از شهادت پدرش اذن میدان گرفت. امام فرمود: حالا که پدرت شهید شده شـاید مادرت راضـی نباشـد. عمرو در جواب امام گفت: مادرم مرا فرسـتاده... عمرو وارد میدان شد و اینچنین رجز خواند:

امیری حسین و نعم الامیر   سرور فواد البشیر النذیر

علی و فاطمه والداه   و هل له تعلمون من نظیر

پس از شـهادت عمرو دشـمن سـر جدا شـده او را بسـوی امام(علیه السـلام) پرتاب کرد. مادرش سـر او را برداشـت، خون از آن برگرفت و سـپس بسـوی دشـمن پرت کرد. سـر به یکی از د شمنان ا صابت کرد و او را کشت سپس برگشت و ستون خیمه را کند و بسوی

[639] یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

دشمن حمله ور شد در حالی که اینچنین رجز می خواند:

انی عجوز فی النساء ضعیفه   خاویه بالیه نحیفه

اضربکم بضربه عنیفه   دون بنی فاطمه الشریفه

من در بین زنان، ضعیف، خرد شده، پوسیده و لاغرم. اما شما را در راه حمایت از فرزندان عزیز فاطمه ضربتی سخت می زنم.

پس تیرک خیمه را بسوی دو نفر پرتاب کرد و آنان را زخمی نمود. پس امام(علیه السلام) او را به خیمه برگرداند.[۶۴۰]

-یکی دیگر از شهدای کربلا: ابوالشّعثا کندی: او تیرانداز ماهری بود.در کنار امام(علیه السلام) به زانو نشست و 100 تیر را شلیک کرد. 95 تیر به هدف نشست و حضرت چنین دعا کردند: «اللهم سدّد رمیته و اجعل ثوابه الجنه» یعنی خدایا پرتاب او را محکم کن و پاداش آن را بهشت قرار بده. او با ابن سعد به کربلا آمد ولی وقتی ابن سعد شرایط امام(علیه السلام) را نپذیرفت به امام ملحق شد.او بعد از تیراندازی 9 نفر دیگر را کشت و به شهادت رسید.[۶۴۱]

-یکی از شهدا کربلا: سعید ابن عبدالله حنفی: سعید اهل کوفه، شجاع و عابد بود.او نامه های کوفیان را از کوفه به مکه برد و امام با جواب او را بسوی کوفه فرستاد.پس مسلم ابن

---

[640] یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

[641] یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

عقیل توسط او نامه ای برای امام فرستاد.او نامه را در کربلا به دست امام رساند.روز عاشورا سعید به امام عرض کرد: اگر هفتاد بار کشته شوم و خاکسترم را به باد دهند باز هم دست از شما برنمی دارم و حال این که کشته شدن یکبار بیش نیست ولی کرامت آن بی نهایت است. سعید و زهیر روبروی امام(علیه السلام) ایستادند تا نماز امام(علیه السلام) تمام شود آنان به قدری تیرها را بجان خریدند که با سلام نماز امام(علیه السلام) هر دو به شهادت رسیدند.سعید گفت: «اوفیت یابن رسول الله؟» وفا کردم؟ امام(علیه السلام) فرمود: «نعم انت امامی فی الجنه» بله تو در بهشت با من هستی.امام زمان(عج) بعد از اینکه در ناحیه مقدسه به سعید سلام داده آرزو نموده که خداوند او را با شهدای کربلا محشور گرداند و از مقامات آنان برخوردار گرداند.

-یکی از شهدا کربلا: بُریر ابن خُضیر همدانی کوفی: از بزرگان و قاریان و پرهیزگاران مسجد کوفه است.وی چهل سال نماز صبح خود را با وضو نماز عشاءش به جا می آورد و هر شب یک ختم قرآن می نمود.در زمان او کسی عابدتر از او نبود.وقتی خبر حرکت امام(علیه السلام) از مدینه به مکه را شنید خود را در مکه به امام رساند.شب عاشورا بریر با عبدالرحمن شوخی می کرد و می گفت: قوم و تبار من می دانند که من حتی در جوانی بذله گو نبوده ام اما من واقفم بر آنچه که بزودی ملاقاتش خواهم نمود.به خدا سوگند تنها فاصله ما و بهشت حمله این قوم با شمشیرهایشان است چقدر مایلم که آن حمله هم اکنون باشد.بریر صبح عاشورا با کوفیان سخن گفت و مزد رسالت و کار زشت کوفیان را در بستن آب به رخشان کشید.اما کوفیان گفتند: ما نمی دانیم تو چه می گویی! و بریر را تیرباران کردند.

یزید ابن معقل بریر را گمراه خواند بریر او را به مباهله دعوت نمود آنها یکدیگر را لعن کردند پس به هم حمله نمودند و بریر مغز او را متلاشی کرد.پس کعب از پشت او را با نیزه

زد و به شـهادت رسـاند. نوار همسـر کعب با کعب برخورد تندی کرد و او را به قتل سـیّد القرّاء سرزنش نمود.[۶۴۲]

-یکی از شهدا کربلا: عابس ابن ابی شبیب شاکری: امیر المومنین(علیه السلام) در جنگ صفین قبیله بنی شاکر را چنین ستود: اگر تعداد شما به هزار می رسید خداوند آنگونه که سـزاوار بود پرسـتش می شـد. او مردی اهل کمال، زهد و ورع بود.بسـیار زنده دل و شـب زنده دار بود.هنگامی که مسـلم نامه امام(علیه السـلام) را خواند عابس گفت: من نمی دانم در دل دیگران چه می گذرد و وعده فریبنده نمی دهم اما اگر دعوتم کنید اجابت می کنم و با دشمنان شما می جنگم. روز عاشورا در برابر امام(علیه السلام) ایستاد و گفت: نزد من کسی عزیزتر از تو نیست.اگر قدرت داشته باشم که ظلم را با چیزی عزیزتر از جان و خونم دور کنم چنین خواهم کرد. سلام بر تو ای اباعبدالله من شهادت می دهم بر هدایت شما و پدرتان استوارم.پس به میدان آمد و می گفت: الا رجل الا رجل: آیا مرد رزم نیست.کسی جرات میدان او را نداشت پس به دستور ابن سعد او را سنگباران کردند.پس عابس زره از تن بیرون آورد و حملـه نمود پس 200نفر را بکشـــت.دیگر طـاقتی برای او نمـانـده بود.محاصره اش نمودند و سر از تنش جدا نمودند.همه می گفتند من او را کشتم پس ابن سـعد برای خواباندن نزاع گفت: او را یک نفر نکشــته اســت.پس ســر او را بســوی خیمه امام(علیه السلام) پرتاب کردند.[۶۴۳]

---

[642] یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

[643] یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

شهداي خاندان رسول الله در كربلا

1. عباس بن علي بن ابي‌طالب: وي كه بعدها نسل و نوادگانش او را سقّامي‌ناميدند، مردي زيباچهره و بلند قامت بود كه وقتي سوار اسب مي‌شد،پايش به زمين مي‌رسيد. عباس پرچمدار سپاه امام حسين ـ عليه السلام ـ بود وآنچنان كه امام باقر ـ عليه السلام ـ فرموده است قاتلان وي زيد بن رقاد جَبنّي وحكيم بن طفيل سِنْبسي از قبيله طي بودند.

وي زمان شهادت 34 سال‌داشت.شيخ مفيد نوشته است: وقتي عباس فراواني كشته‌هاي ياران امامحسين ـ عليه السلام ـ را ديد، به برادران خود يعني فرزندان امالبنين گفت:پيش برويد تا ببينم كه براي خدا و رسولِ او نصيحت كرديد. پس از آن همراه‌حسين بن علي به سمت فرات رفتند تا آب بردارند كه سپاه عمر بن سعد مانع‌آنان شدند. اينجا بود كه يكي از كوفيان تيري انداخت كه به دهان امام حسين ـ عليه السلام ـ اصابت كرد.

امام با دست خود آن تير را بيرون كشيده، خونش رابه آسمان پرتاب كرد و در حق دشمن نفرين كرد. در اين وقت، دشمن عباس رامحاصره و از امام حسين ـ عليه السلام ـ جدا كردند. عباس يك تنه مي‌جنگيد تاافتاد. زماني كه افتاد و به دليل جراحات نتوانست حركت كند، زيد بن ورقاء وحكيم بن طفيل او را كشتند. بلاذري در جاي ديگري مي‌گويد: برخي برآنند كه‌حرملة بن كاهل اسدي والبي، با كمك گروهي از سپاه، عباس بن علي بن‌ابي‌طالب را كشته، بدنش را پايمال كردند (و تعاوروه)؛ آن گاه حكيم بن طفيل‌طائي لباس عباس را از تنش درآورد. همين حرمله تيري هم به امام حسين عليه السلام ـ انداخت كه به لباس آن حضرت اصابت كرد.

ابوالفرج اصفهاني به‌نقل از امام جعفر صادق ـ عليه السلام ـ مي‌نويسد: مادر اين چهار فرزندـ امالبنين ـ به بقيع مي‌آمد و ناله‌ها و گريه‌هاي سوزناكي سر مي‌داد؛ به طوري كه‌مردم اطراف او اجتماع مي‌كردند؛ حتي مروان بن حكم براي تماشا مي‌آمد ودر كنار بقيه به ناله و ندبه او گوش فرا مي‌داد. ابوالفرج خبري هم از قاتل عباس‌نقل كرده است كه بعدها صورتش سياه شده، مي‌گفت: اين پس از آني بود كه جواني از بني هاشم را كه روي پيشانيش آثار سجود بوده، به قتل رساند.

2. جعفر بن علي بن ابي‌طالب: (فرزند امّ البنين نوزده ساله) توسط هاني بنثُبَيت حضرمي كشته شد. در روايت امام باقر ـ عليه السلام ـ آمده است كه‌خولي بن يزيد اصبحي، قاتل جعفر بن علي بوده است.

3. عبدالله بن علي بن ابي‌طالب: (فرزند امّ البنين و 25 ساله) وي به دست هاني‌بن ثُبَيت حضرمي كشته شد. بلاذري نيز همين شخص را كشنده عبدالله بن‌علي دانسته و افزوده است كه وي سر او را آورده بود.

4. عثمان بن علي بن ابي‌طالب: (فرزند امّ البنين). وقتي به ميدان رفت، ابتداخولي بن يزيد تيري به او زد و سپس مردي از طايفه ابان بن دارم او راكشت.مادر هر چهار نفر گذشته، امالبنين عامريه از آل وحيد بود. دينوري بااشاره به اين مطلب مي‌نويسد: اينان از برابر امام حسين ـ عليه السلام ـ عبوركردند (يقونه بوجوههم و نحورهم) و سر و گردن را سپر بلاي او قرار دادند.آنگاه هاني بن ثبيت بر عبدالله حمله كرده او را كشت. آنگاه بر جعفر حمله‌كرد، او را نيز

کشت. [خولي] بن يزيد اصبحي
جهم تيري به عثمان بن علي زد واو را كشت. سپس سر او را از تنش جدا كرده نزد ابن سعد آورد و جايزهخواست. ابن سعد گفت: از اميرت ـ يعني ابن زياد ـ بگير. نوشته‌اند: عثمان‌همچنان اطراف امام حسين ـ عليه السلام ـ بوده، در دفاع از او مي‌جنگيد و هرطرف كه امام مي‌رفت، او هم مي‌رفت تا كشته شد.

5. ابوبكر بن علي بن ابي‌طالب: ابن سعد از قاتل او ياد نكرده، اما دينوري نوشته است كه وي با تير عبدالله بن عقبة الغنويبه شهادت رسيد. ابومخنف‌خبر كشته شدن وي را آورده اما افزوده است: و قد شُكّ في قَتَله. از امام باقر ـ عليه السلام ـ روايت شده است كه وي به دست مردي از طايفه همدان كشته شد.

6. محمد اصغر بن علي بن ابي‌طالب: وي نيز به دست مردي از طايفه ابان بن‌دارم كشته شد. اين خبر از امام باقر ـ عليه السلام ـ روايت شده است.

7. علي اكبر: (فرزند امرليلي و متولّد در زمان عثمان) بن حسين بن علي كهتوسط مرة بن منقذ بن نعمان عبدي [عبدالقيس] كشته شد. ابومخنف، بلاذري و دينوري مي‌گويند: نخستين كشته از اهل بيت، علي اكبر بود. ابن اعثم‌نخستين شهيد را از اين خاندان عبدالله بن مسلم بن عقيل دانسته است. ابن سعد مي‌نويسد: مردي از اهل شام، علي اكبر را صدا كرد. مادر علي اكبر، آمنةدختر ابومرة فرزند عروة بن مسعود ثقفي بود. مادر آمنه، دختر ابوسفيان بود.اين مرد شامي به جهت خويشي علي اكبر با آل‌ابي‌سفيان گفت: تو قرابتي بايزيد داري. اگر بخواهي تو را امان مي‌دهيم؛ هر كجا دوست داشتي مي‌توانيبروي. علي اكبر پاسخ داد: لقرابة رسول الله (ص) كانت أولي أن تُرْعَي من‌قرابة أبي‌سفيان. آنگاه اين رجز را خواند:

أنا عليُّ بن حُسَين بن علي
نحن و ربّ البيت أولي بالنبيّ
تالله لا يَحْكُم فينا ابن الدعّي
أضرب بالسّيف أحامي عن أبي
تالله لا يحكم فينا ابنُ الدّعي

وي سپس به سوي دشمن رفت. (گويا دست كم يك بار حمله كرد و نزد پدرب ازگشت و مجددا حمله كرد. در اين وقت) مردي از عبدالقيس با نام مُرّة بن‌منقِذ بن نعمان در حالي كه علي اكبر نزديك پدرش ايستاده بود بر او حمله كردو ضربتي سخت بر وي وارد آورد. امام حسين ـ عليه السلام ـ نزد فرزندش‌آمد و گفت: قتلوك يا بُنيّ! علي الدنيا بعدك العفا، اي فرزندم تو را كشتند. بعد ازتو خاك بر سر دنيا؛ آنگاه او را به خود چسباند تا آن كه از دنيا رفت. با شهادت‌علي اكبر، زينب (س) سراسيمه از خيمه بيرون آمد و فرياد مي‌زد: وا أُخيّاه!يابن أُخيّاه! وي آمد تا خود را روي جنازه علي اكبر انداخت.

امام حسين ـ عليه‌السلام ـ دستش را گرفت و او را به خيمه بازگرداند. آنگاه به جواناني كه نزديكش بودند فرمود: برادرتان را برداريد. آنان او را برداشته در برابرخيمه‌اي كه در مقابلش مي‌جنگيدند، گذاشتند. مطالب فتوح تا اندازه‌اي بامنابع ديگر متفاوت است و دشواري‌هايي دارد. وقتي علي اكبر كه به نقل وي‌هيجده ساله بوده، به ميدان رفت، امام حسين ـ عليه السلام ـ سر بر آسمان برداشت و گفت: اللّهم أشْهد علي هؤلاء القوم! فقد برز اليهم غلام أشبه القومخَلقًا و خُلقًا و مَنطقًا برسول اللهّ. علي اكبر به ميدان رفت، جنگيد تا آن كه شاميان از دست او به ناله و فغان آمدند.علي اكبر كه جراحات فراواني برداشته‌بود، به سوي پدر بازگشت و اظهار كرد: چندان تشنه است كه نزديك است ازتشنگي بميرد! امام حسين ـ عليه السلامب ـ گريه كرد و فرمود: عزيزم! قدري‌ديگر بجنگ؛ به زودي از دست جدّت سيراب خواهي شد. علي اكبر حمله كردتا كشته شد.

8 . عبدالله بن الحسن بن علي ـ عليه السلام ـ : مادر وي دختر سليل بن عبدالله(برادر جرير بن عبدالله بجلي) بود. به نقل از امام باقر ـ عليه السلام ـ قاتل ويحرملة بن كاهل اسدي بوده است. ابن اعثم از رجز و شهادت او ياد كرده است:

ان تُنْكروني فأنَا فَرْع الحسن
سِبْطُ النبيّ المصطفي و المؤتمن

9 . جعفر بن حسين بن علي.

10 . ابوبكر بن الحسن بن علي: دو نفر اخير به دست عبدالله بن عُقْبة الغنويكشته شدند. روايت امام باقر ـ عليه السلام ـ در باره ابوبكر بن حسن نيز چنيناست. عُمَري نسّابه، عالم قرن پنجم نوشته است كه ابوبكر كنيه عبدالله بنحسن بوده كه در كربلا كشته شد و خونش در بني غني است و حسين بن علي ـعليه السلام ـ سكينه را به عقد وي درآورده بود.

11 . عبدالله بن حسين: (فرزند رباب دختر امرؤالقيس) توسط حرملهكاهلياز طايفه بنياسد كشته شد. ابن سعد در جاي ديگري در باره عبداللهنوشته است: كودكي از كودكان حسين دويد تا آن كه در دامان امام حسين ـ عليهالسلام ـ نشست؛ در اين وقت مردي تيري انداخت كه به گلوي او اصابت كردو او را كشت. در اين وقت حسين گفت: اللّهم انّ كنْتَ حبسْتَ عنّا النّصر،فاجعَلْ ذلك لما هو خير في العاقبة و انْتَقِم لنا من القوم الظّالمين.

بلاذري هم از عبدالله بن حسين ياد كرده است كه حرملة بن كاهل والبي تيريبر او انداخت و او را كشت. ابومخنف مينويسد: زماني كه حسين بن علينشست (و نتوانست روي پا بايستد و نبرد كند) كودكي به سمت وي آمد وروي زانوي آن حضرت نشست كه گويند عبدالله بن حسين بوده است.ابومخنف ميگويد: عقبة بن بشير اسدي به من گفت: امام باقر ـ عليه السلام ـ بهمن فرمود: يك خون از ما در ميان شما بني اسد هست. من گفتم: خداي شما رارحمت كند، گناه من چيست؟ و آن خون كدام است؟

امام باقر ـ عليه السلام فرمود: كودكي از حسين به سوي او آمد و در دامن او نشست؛ در همان حاليكي از شما بنياسد تيري انداخت و او را كشت. امام حسين ـ عليه السلام ـخون را گرفت و وقتي دستش پر شد، آن را به آسمان پرتاب كرد و گفت: خداياگر نصرت خود را بر ما نفرستادي اين را در جايي كه خير است قرار ده و انتقامما را از ستمكاران بگير.

ابن سعد جاي ديگري از فرزند سه ساله امام حسين ـ عليه السلام ـ ياد ميكندكه در جريان تيرباران عمومي دشمن به سمت امام حسين ـ عليه السلام ـميآمد، و آن گاه كه تيرها از چپ وراست حضرت رد ميشد، تيري به اينكودك اصابت كرد. كسي كه تير زد عقبة بن بشر اسدي بود.

به احتمال آنچه درباره عبدالله بن حسين گفته شده، مربوط به كودكي از امامحسين ـ عليه السلام ـ است كه در برخي از منابع، همان عليّ بن الحسينالاصغر است كه ميان شيعيان به همين نام شهرت دارد. اما نقلي كه در ميانشيعه رايج است، از فتوح ابن اعثم گرفته شده و در مآخذ كهن ديگر نيامدهاست.

ابن اعثم مي‌نويسد: در اين وقت براي حسين كسي نماند جز يك بچه‌هفت ساله و بچه شيرخوار ديگر. امام حسين ـ عليه السلام ـ نزديك خيمه آمدو گفت: اين طفل را به من بدهيد تا با او وداع كنم. بچه را گرفت، او را بوسيدو گفت: اي فرزندم! واي بر اين مردم، وقتي كه در قيامت، خصم آنان محمدباشد.

در اين وقت تيري زدند كه به گلوي علي اصغر خورد. امام حسين ـ عليه‌السلام ـ از اسب پايين آمد؛ با شمشير خود جايي را حفر كرده، بر او نمازخواند و دفنش كرد. بعد ايستاد و اشعاري خواند كه هفده بيت است! يعقوبي‌اشاره‌اي اجمالي به اين رخداد دارد. وي مي‌نويسد: طفلي را كه همان ساعت‌متولد شده بود! به دست امام حسين ـ عليه السلام ـ دادند تا در گوش او اذان‌بگويد.

در همان حال تيري آمد و در گلوي آن بچه فرو رفت. امام حسين ـ عليه‌السلام ـ تير را درآورد و گفت: والله لانت أكرم علي الله من النّاقة. به خداسوگند ارزش تو از ناقه (صالح) بيشتر است. در ارشاد شيخ مفيد در اين باره‌مطلبي نيامده است. عمري نسابه، عالم علوي نسب شناس قرن پنجم هجري نيز دو علي براي امام حسين ـ عليه السلام ـ مي‌شناسد. علي اكبر كه در طف به‌شهادت رسيد و علي اصغريعني امام سجاد ـ عليه السلام ـ كه زنده ماند.

به هر روي، اين كه عبدالله بن الحسين، يعني همان كه به گفته مورخان در دامان پدر در كربلا توسط حرمله تير خورد و به شهادت رسيد، همان علي اصغرباشد، كاملا محتمل است؛ به ويژه كه نامگذاري به «علي» بيش از آن كه نام كودك باشد، براي تيمّن و تبرّك به نام جدشان بود كه براي فرزندان بكارمي‌رفت و همزمان مي‌توانست نام عبدالله را نيز داشته باشد. البته اين يك احتمال است. شيخ مفيد از عبدالله بن حسن بن علي ياد كرده است كه در وقت‌تنهايي امام حسين ـ عليه السلام ـ به سوي آن حضرت دويد. امام حسين ـ عليه‌السلام ـ از زينب (س) خواست تا او را نگاه دارد؛ اما كودك گفت كه از عمويش‌جدا نمي‌شود.

وقتي ابجر بن كعب خواست شمشيري به امام بزند، كودكدستش را بالا آورد. شمشير به دستش خورده، قطع شده و به پوست آويزان‌شد. اين روايت در لهوف نيز آمده و در تصريح شده است كه حرملة او را كه دردامان عمويش نشسته بود، با تير زد. در زيارت ناحيه مقدسه هم آمده است: السلام علي عبدالله بن الحسن الزّكي لعن الله قاتله و راميه حَرْملة بن كاهل‌الاسدي. آيا ممكن است عبدالله بن حسين، همان عبدالله بن حسن باشد؟ دررساله فضيل رسان ـ از اصحاب امام باقر و صادق 8 ـ كه فهرست شهداي‌كربلاست از عبدالله بن الحسين و عبدالله بن الحسن هر دو ياد شده است.

12 . قاسم بن حسن: وي توسط سعيد بن عمرو ازْدي كشته شد. ابن سعدمي‌نويسد: اين بچه در حالي كه پيراهني پوشيده بود و كفشي بر پا داشت كه بند لنگه چپ آن پاره شده و به پايش آويزان بود، به ميدان آمد. عمرو بن سعيدازدي[!] بر او ضربتي زد كه وي افتاد و در همان حال عمويش را صدا زد. امام‌حسين ـ عليه السلام ـ بر عمرو حمله كرد و عمرو كه دستش را بالا آورده بودتا از خود دفاع كند، دستش از مرفق قطع شد.

در اين بين، كوفيان براي نجاتعمرو هجوم آوردند كه در اثر اين هجوم و فشار عمرو زير دست و پاي اسبان‌كشته شد. امام حسين ـ عليه السلام ـ بالاي سر قاسم ايستاد و گفت: عزّ علي‌عمِّك أن تدعوه فلايُجيبك، أو يُجيبك فلا يَنْفعك. بر عمويت دشوار است كه‌او صدا بزني و نتواند پاسخت را بدهد، يا اگر پاسخ دهد، سودي براي تونداشته باشد. آن گاه امام حسين ـ عليه السلام ـ دستور داد تا قاسم را به خيمه‌آورده، نزد بدن علي اكبر گذاشتند.

ابومخنف گزارش شهادت قاسم را از زبانحُمَید بن مُسلم آزْدي، مفصّل‌تر آورده است: نوجواني به ميدان آمد، صورتش‌چون ماه؛ در دستش شمشير، پيراهن بر تن و كفشي كه بند تاي چپش باز بود،بر پا داشت. عمرو بن سعد بن نفيل گفت: من به او حمله مي‌كنم.

حُمَید گويد: به او گفتم: سبحان الله! چرا تو؛ كساني هستند كه از تو كفايت مي‌كنند. گفت: به‌خدا به او حمله مي‌كنم. وي حمله كرده، شمشيري بر سر آن نوجوان نواخت.غلام با صورت به زمين افتاد و عمويش را صدا كرد. حسين مانند شيري خودرا بالين او رساند. آن حضرت ضربتي حواله عمرو كرد و زماني كه عمرودستش را جلوي شمشير گرفت، از مرفق قطع شد.

فريادي كشيد و كوفيان آمدند تا او را از دست امام حسين ـ عليه السلام ـ نجات دهند كه در آن حيص وبيص زير پاي اسبان كشته شد. حسين بالين آن نوجوان آمد، در حالي كه‌پاهايش را تكان مي‌داد و روي زمين مي‌كشيد. امام حسين ـ عليه السلام ـ گفت: دور باشند از رحمت خدا مردماني كه تو را كشتند. در قيامت كسي جز جدّ تو خصم آنان نخواهد بود.

بعد گفت: عزّ والله علي عمّك أن تدعوه فلايُجيبك أويُجيبك ثم لايَنفعك. آن گاه وي را در بغل گرفت و سينه او را به سينه‌اش‌چسباند. سپس وي را آورد و نزد فرزندش علي اكبر و ديگر كشته‌هايي كه ازاهل بيتش در آنجا بودند، گذاشت. پرسيدم: اين نوجوان كه بود؟ گفتند: قاسم‌بن حسن بن علي بن ابي‌طالب.

13 . عون بن عبدالله بن جعفر: توسط عبدالله بن قُطْبة الطائي كشته شد.بلاذري هم مي‌گويد كه عون توسط عبدالله بن قطبه كشته شد. دينوري از عدي [عون] ابن عبدالله بن جعفر ياد كرده كه به دست عمرو بن نهشل كشته شده‌است.مادر عون بنا به نقلي «جمّانه» دختر مسيب بن نجبه فزاري و بنا به نقل‌ديگر، زينب دختر علي بن ابي‌طالب ـ عليه السلام ـ بوده است.

14 . محمد بن عبدالله بن جعفر: توسط عامر بن نهشل تميمي كشته شد.

ابن سعد مي‌گويد: دو فرزند عبدالله بن جعفر به همسر عبدالله بن قطبة الطائي‌پناه بردند، در حالي كه بالغ نبودند. عمر بن سعد اعلام كرده بود: هر كس سري‌بياورد هزار درهم خواهد گرفت. عبدالله بن قطبه به منزل رفت. همسرش به‌او گفت: دو كودك به ما پناه آورده‌اند، دوست داري منت بر آنان بگذاري و آنان‌را به مدينه به خانواده‌شان بسپاري؟ گفت: آري به من نشانشان ده.

وقتي آنان را ديد، سرشان را از تنشان جدا كرد و سرها را نزد عبيدالله برد كه چيزي به اونداد (و به روايت بلاذري حتي دستور ويران كردن خانه‌اش را هم داد!) اين‌همان حكايتي است كه شيخ صدوق براي فرزندان مسلم بن عقيل روايت كرده‌است. بلاذري هم به روايتي ديگر به اختصار در دو سطر خبر اين دو كودك راكه آنان را از عبدالله بن جعفر دانسته، مانند آنچه را كه ابن سعد آورده، گزارش‌كرده است.

15 . مسلم بن عقيل بن ابي‌طالب: نماينده امام حسين ـ عليه السلام ـ در كوفه كه‌به دستور عبيدالله بن زياد در هشتم ذي حجه سال 60 كشته شد.

16 . جعفر بن عقيل: توسط بشر بن حَوَط همداني يا عروة بن عبدالله خثعمي‌كشته شد. بلاذري نفر دوم را قاتل جعفر دانسته، و دينوري هم مي‌نويسد:عبدالله بن عروه خثعمي با تيري او را كشت. روايت امام باقر ـ عليه السلام ـ نيز چنين است.

17 . عبدالرحمان بن عقيل توسط عثمان بن خالد بن اسير جهني و بشْر [بشير] بن حَوَط قايضي كشته شد. در انساب نام قاتل، نشر بن شوط عثماني ضبطشده است!

18 . عبدالله اكبر بن عقيل به دست عمرو بن صبح الصّدائي كشته شد. مدائنيقاتل او را عثمان بن خالد جهني و مردي از همدان دانسته است.

19 . عبدالله بن مسلم بن عقيل: توسط عمرو بن صبح (صبيح) الصّدائي يا اسيدبن مالك حضرمي كشته شد. اين سخن ابن سعد است. در حالي كه بلاذري ودينوري نوشته‌اند: عمرو بن صبيح الصيداوي (به تفاوت نام پدر و لقب اوتوجه كنيد) او را با تير زد و پس از آن مردم كوفه بر سر عبدالله ريخته وي راكشتند.

ابومخنف پس از خبر شهادت علي اكبر مي‌نويسد: عمرو بن صبيح صدائيعبدالله بن مسلم را با تير زد، به گونه‌اي كه دستش با تير به صورتش چسبيد. پس از آن تير ديگري بر قلب او زد. بلاذري از رقاد الجنبي ياد كرده است كه بعدها مي‌گفت: يكي از جوانان آل حسين را چنان تيري زدم كه همان طور كهدستش روي صورتش بود، دستش به صورتش چسبيد؛ و پس از بيرون كشيده‌شدن تير، هنوز نوك تير يعني پيكان آن در صورتش باقي مانده بود.

20 . محمد بن ابي‌سعيد بن عقيل توسط لَقيط بن ياسر جُهَني كشته شد.دينوري نام او را محمد بن عقيل بن ابي‌طالب ياد مي‌كند كه لقيط بن ناشرجُهَني با تير او را كشته است.

21 . مردي از آل ابولهب و طبعا هاشمي كه نامش روشن نشد.

22 . ابوالهيّاج از نوادگان ابوسفيان بن‌حارث بن‌عبدالمطّلب كه شاعر هم بوده‌در كربلا به شهادت رسيده است.

23 . سليمان غلام آزاد شده امام حسين ـ عليه السلام ـ كه به دست سليمان بن‌عوف حضرمي كشته شد. پيش از اين گذشت كه وي حامل نامه امام به شيعيان‌بصره بود، و در آنجا به دستور ابن زياد كشته شد.

24 . مَنْجح (يا مُنْجح) غلام آزاد شده امام حسين ـ عليه السلام ـ .

25 . عبدالله بن بُقْطر برادر رضاعي امام حسين ـ عليه السلام ـ كه در كوفه ازفراز قصر به پايين افكنده شد و به شهادت رسيد.

تا اينجا نام افرادي بود كه ابن سعد ياد كرده بود. اما برخي نام‌هاي ديگر:

26 . عبيدالله بن عبدالله بن جعفر: ابوالفرج اصفهاني به نقل از نسابه معروفيحيي بن حسن علوي مي‌گويد: وي نيز در طف همراه امام حسين ـ عليها السلام ـ به شهادت رسيد.

27 . محمد بن مسلم بن عقيل: بنا به روايت ابوالفرج، به نقل از امام باقر ـ عليه‌السلام ـ قاتل وي ابوجرهم آزْدي و لقيط بن اياس جهني‌بوده‌اند.

28 . علي بن عقيل بن ابي‌طالب: ابوالفرج روايتي در باره شهادت وي در كربلاآورده است. وي در جاي ديگري، به نقل از محمد بن علي بن حمزه، خبري درباره كشته شدن ابراهيم بن علي بن ابي‌طالب در كربلا آورده و افزوده است كهدر هيچ كتاب نسبي يادي از او نيافته است.

29 . عبيدالله بن علي بن ابي‌طالب: خليفة بن خياط به نقل از «ابوالحسن»آورده است كه وي با امام حسين ـ عليه السلام ـ در كربلا شهيد شد. مادر وي،رباب دختر امريء القيس بوده است. گفته شده است كه اين سخن خطاست؛زيرا وي در يوم المذار به دست اصحاب مختار كشته شد!

30 . ابوبكر بن القاسم بن حسين بن علي: خليفة بن خياط وي را نيز در جمله‌كشتگان كربلا دانسته است.

سایر شهدای کربلا از غیر بنی هاشم

دوبرادر با نام‌هاي عبدالله و عبدالرحمان فرزندان عزرةِ الغِفاري روز عاشورا نزد امام آمدند، و اظهار كردند: دشمن نزديك شده است؛ اجازه‌دهيد ما پيش روي شما بجنگيم تا كشته شويم.

امام فرمود: مَرْحَبًابكم.خوارزمي گفتگوي اين دو برادر را با امام طولاني‌تر آورده است. آنان باگريه نزد آن حضرت آمدند. امام فرمودند: براي چه مي‌گرييد. شما تا ساعتي‌ديگر نورچشمان خواهيد بود. گفتند: ما براي خود گريه نمي‌كنيم؛ براي شمامي‌گرييم كه دشمن اين گونه شما را در محاصره گرفته است. ابومخنف اين‌حكايت را براي دو نفر ديگر با نام‌هاي سيف بن حارث هَمْداني و مالك بن‌عبدالله بن سُرَيع نقل كرده كه عموزاده و از يك مادر بودند، نقل كرده است.پس از حكايت گريه كردن و پاسخ امام، اين دو جوان، طبق رسم عرب، سلام‌خداحافظي دادند: السلام عليك يابن رسول الله. حضرت پاسخ داد: و عليكماالسلام و رحمة الله. آنان به ميدان رفتند، و جنگيدند تا به شهادت رسيدند.

نافع بن هلال بِجِلي با تيراندازي دقيق خود دوازده تن از سپاه كوفه را كشت تا آن كه بازويش‌شكست. دشمن وي را به اسارت گرفت و شمر گردنش را زد. نوشته‌اند كه وي‌روي تيرهايش، نامش را نوشته بود و شعارش اين بود: «أنا الجملي أنا علي دين‌علي». وي در حالي به صورت اسير نزد عمر سعد آورده شد كه همچنان خون‌از محاسنش جاري بود و فرياد مي‌كشيد: لو بقيَتْ لي عضدٌ و ساعدٌ ماأسرتموني؛ اگر بازو و دستي برايم مانده بود، نمي‌توانستيد مرا به اسارتدرآوريد.

وقتي شمر خواست گردنش را بزند، نافع گفت: به خدا سوگند اگر تو مسلمان بودي، براي تو دشوار بود كه پاسخ خون ما را در درگاه خداوند بدهي.ستايش خداي را كه آرزوهاي ما را [يعني شهادت] براي اجرا در دست‌بدترين خلق خود قرار داد. پس از آن شمر وي را به شهادت رساند. گفتني‌است كه نافع از ياران امام علي ـ عليه السلام ـ و از تربيت يافتگان مكتب آن حضرت بود.

عاقبت ظهر شد و وقت نماز فرا رسيد. هنوز زهير و شماري اصحاب دراطراف امام بودند. امام نماز را به جماعت ـ در شكل نماز خوف ـ اقامه كرد. به‌اين ترتيب كه امام دو ركعت نماز ظهر را آغاز كرد در حالي كه زهير و سعيد بن‌عبدالله حنفي جلوي امام ايستادند. گروه دوم نماز را تمام كرده، آنگاه گروه اول ركعت دوم را به امام اقتدا كردند.

در وقتي كه سعيد جلوي امام ايستاده بود، هدف تير دشمن قرار گرفت. بعد از پايان نماز هم، هرچه امام به اين سوي و آن‌سوي مي‌رفت، سعيد ميان امام و دشمن قرار مي‌گرفت. به همين دليل، چندان‌تير به وي اصابت كرد كه روي زمين افتاد. در اين وقت از خداوند خواست تا سلام او را به رسولش برساند و به او بگويد كه من از اين رنجي كه مي‌برم،هدفم نصرت ذرّيه اوست.

وي در حالي به شهادت رسيد كه سيزده تير بربدنش اصابت كرده بود. در واقع سعيد بن عبدالله بعد از نماز ظهر كه باز درگيري آغاز شده و شدّت گرفت، در شرايطي كه حفاظت از امام حسين ـ عليه‌السلام ـ را بر عهده داشت به شهادت رسيد.

عمروه بن قرضه انصاری پیرمرد نودساله که ابروان خود را به پیشانی بسته بود و در دفاع از ولایت بشهادت رسید.

آية الله نجفي مرعشي

«حضرت آية الله مرعشي نجفي به فرزندش وصيت كرد:سجاده‌اي كه‌هفتادسال بر روي آن نماز شب بجا آورده‌ام وتسبيحي از تربت امام‌حسين(ع) كه با آن در سحرها به عدد دانه هايش استغفار كرده‌ام با من‌دفن شود.»

امام حسين(ع)به جوان تبسم نمود!

«يكي از علماء وقتي در كربلا بود وبه حرم رفت وآمد مي كرد،متوجه‌شد كه جواني با حضرت امام حسين(ع)ارتباط معنوي دارد.از او جريان‌را پرسيد.جوان گفت خانه ما در چند فرسخي كربلا است. مدتي بود كه‌هرشب جمعه بنوبت پدرومادرم را به كربلا براي زيارت مي آوردم.شب‌جمعه اي باران مي آمد وبنابود كه پدرم را سوار الاغ كرده وبه كربلابياورم.همينكه عازم شديم ،مادرم ازمن خواست كه اورا هم‌بياوريم.بااصرار مادرم،اورا را بركولم سوار كردم وباپدرم هم سوار الاغ‌بود ،درزيرباران با زحمات زيادي به حرم مشرف شديم.وقتي واردصحن حضرت شديم،ديدم كه امام در ضريح ايستاده وبمن تبسم مي‌كند.واين حالت هرشب جمعه تكرار مي شود.»

شيخ شوشتري

شيخ جعفر شوشتري مي‌گويد:در ابتداي طلبه گي هرچه روضه‌مي‌خواندم از روي كتاب بود وگسي با روضه‌هاي من گريه نمي‌كرد.من‌توسل به امام حسين(ع)پيدا كردم واز حضرت خواستم دعا كند تا من‌روضه خوان خوبي شوم.شبي در خواب ديدم كه در كربلا مهمان امام‌حسين(ع)هستم.امام به حبيب بن مظاهر فرمود:حبيب!مهمان داريم‌قدري حلوا درست كن!حبيب گفت:آقا آب نداريم.امام فرمود با روغن‌وآرد حلوائي درست كن.حبيب هم درست كرد وخدمت امام آورد.امام‌يك قاشق به من خوراندند.بعد از آن روضه خواني من خوب شد.

آب ،او را برگردان!

شيخ محمد انصاري دارابي گفت:در سال 1370قمري با پسرم به‌كربلا مشرف شده بودم.من براي غسل به كنار فرات رفتم وپسرم هم‌وارد آب شد.ناگاه ديدم كه آب فرزندم را برد.فقط سر او را مي‌ديدم ومن‌توانايي شنا كردن نداشتم و كسي هم نبود كه كاري كند.با كمال‌دلشكستگي خدا را بحق سيدالشهداء قسم دادم و فرزندم را از اوخواستم.ناگهان ديدم كه آب فرزندم را رو بمن برگرداند

مجلس شفا

سيد فرج الله بهبهاني گفت:در بهبهان شخصي بنام عبدالله فلج شده‌بود وبوسيله عصا راه مي‌رفت.معالجه پزشكان در او اثر نكرد.شبي درخواب چند نفر نوراني به او گفتند كه پاي منبر روضه كه در منزل فلاني‌منعقد است مي‌روي و با پاي سالم بر مي‌گردي!

او روز موعود به روضه مي‌رود و هنوز روضه خوان ختم نكرده شفامي‌يابد.

شفاي زينب(س)

محمد رحيم اسماعيل بيگ گفت:در سن شش سالگي مبتلا به چشم‌درد شدم تا اينكه بعد از سه سال كور شدم.در ايام محرم در منزل دائيم‌روضه خواني بود وشربت خنك به مردم مي‌دادند.از دائيم خواستم كه‌اجازه بدهد من شربت را بدهم و او گفت كه تو كوري ونمي تواني!گفتم‌كه يك نفر را با من همراه كن تا بمن كمك كند.قبول كرد.در اين اثناءروضه خوان منبر رفت وروضه حضرت زينب(س) را خواند.من خيلي‌متأثر و گريان شدم واز خود بيخود گرديدم.ناگهان حضرت زينب(س) راديدم كه دست مبارك خود را بر چشم من كشيد و فرمود:خوب‌شدي.ديگر چشم درد نمي‌گيري.من چشمم را باز كردم وديدم كه اهل‌مجلس را مي‌بينم.خوشحال شدم ونزد دائيم دويدم.تمام اهل مجلس‌منقلب شدند و دور مرا گرفتند و...

مرحوم حسنعلی نخودکی اصفهانی هرسال یک دهه روضه خوانی در منزل خودبرگزار می کرد وبرای امام حسین خیلی گریه می کرد .وقتی از دنیا رفت.یکی از وارستگان اورا در خواب دید وحالش را جویا شد.

گفت وقتی شب اول قبر شد نکیر ومنکربرای سوال آمدند ومن سوالات آنهارا پاسخ می دادم تا اینکه از امامان پرسیدند ومن نام آنهارا بردم وقتی به نام حسین ع رسیدم بی اختیار گریه کردم.آن دوفرشته نیز منقلب شدند وگریه کردند.سپس به هم گفتند اورا تنها بگذاریم کاراین آقا با حسین است دیگر نیاز به سوال کردن نیست.

فواید خواندن زیارت عاشورا از دیدگاه ائمه:

امام محمد باقر(ع) به علقمه فرمود: پس از آنکه به آن حضرت با سلامی اشاره کردی، دو رکعت نماز بخوان و سپس زیارت عاشورا را بخوان. هنگامی که این زیارت را خواندی در حقیقت او را به چیزی خواندی که هر کس از ملائکه که بخواهند او را زیارت کنند، به آن می خوانند و خداوند برای تو هزار هزار حسنه می نویسد و از تو هزار هزار سیئه محو می نماید و تو را هزار هزار مرتبه بالا می برد و همانند کسانی می باشی که در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند. حتی در درجات آنها هم شریک می شوی. (۶۴۴)

امام صادق(ع) به صفوان می‌فرماید: زیارت عاشورا را بخوان و از آن مواظبت کن، به درستی که من چند خیر را برای خواننده آن تضمین می کنم، اول زیارتش قبول شود. دوم سعی و کوشش او شکور باشد. سوم حاجات او هرچه باشد از طرف خداوند بزرگ برآورده شود و نا امید از درگاه او برنگردد زیرا خداوند وعده خود را خلاف نخواهد کرد. (۶۴۵)

فضائل زیارت عاشورا [646]:

---

644 . کامل الزیارات– ص **74**
645 . بحارالانوار–جلد **98**–ص **300**

646 **برگرفته از کتاب عاشورا و قیام امام حسین**

اوّل: ثواب دوازده هزار حج.

دوم: ثواب هزار هزار جهاد.

سوّم: ثواب دو هزار هزار عمره; که همه آنها را با حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) و ائمّه اطهار (علیهم السلام) بجا آورده باشد.

چهارم: ثواب مصیبت هر پیامبری از اوّلین تا آخرین.

پنجم: ثواب مصیبت هر رسولی.

ششم: ثواب مصیبت هر وصیّی تا روز قیامت.

هفتم: ثواب مصیبت هر صدّیقی تا روز قیامت.

هشتم: ثواب هر شهیدی تا روز قیامت.

نهم: بلندی مقام او صد هزار هزار درجه.

دهم: نوشته شدن هزار هزار حسنه و...

رسیدن به خواسته ها و حوائج:

صفوان گوید: حضرت صادق (علیه السلام) به من فرمود:

ای صفوان! هرگاه تو را نزد خدای متعال حاجتی بود، پس زیارت کن اباعبدالله حسین (علیه السلام) را به این زیارت، در هر مکانی که هستی و بخوان دعای بعد از آن را و از پروردگارخویش حاجتت را بخواه، زیرا برآورده و مستجاب خواهد شد. خداوند متعال در وعده ای که به رسول خود داده، خلاف نفرموده است.

سفارش ولی عصرعجل الله تعالی فرجه:

در حکایت تشرف جناب حاج سید احمد رشتی به خدمت حضرت ولی عصر- ارواحنا فداه – در سفر حج، آن حضرت فرمود: «**چرا شما عاشورا نمی خوانید؟! عاشورا عاشورا عاشورا!!**»

مهترین کیفیّت خواندن زیارت عاشورا بر اساس روایتی که از امام‌صادق(ع) نقل کرده‌اند، به قرار زیر است:

1. غسل زیارت کردن در اوّل روز؛

2. رفتن به صحرا یا محلّی مرتفع؛
3. اشاره کردن به سوی «**کربلا**»؛
4. لعن فراوان بر قاتلان امام حسین(ع) نمودن؛
5. تکبیر گفتن؛
6. زیارت امین الله یا زیات ششم امیرالمؤمنین(ع) خواندن؛
7. دو رکعت نماز زیارت به جای آوردن؛
8. زیارت عاشورا را با صد لعن و صد سلام خواندن؛
9. دو رکعت نماز زیارت به جای آوردن؛
10. دعای علقمه خواندن.

امام صادق(ع) تضمین کرده که هر کس این زیارت را به این کیفیّت بخواند، زیارتش قبول، سعی‌اش مشکور، دعایش مستجاب، حاجتش روا و سلامش به محضر سیّدالشّهداء(ع) واصل گردد.

آنگاه پس از آنکه پاداش زیارت عاشورا را هزار هزار حج، هزار هزار عمره و هزار هزار جهاد در محضر رسول خدا(ص) بیان می‌کنند، می‌فرمایند: «**اگر بتوانی در همهٔ عمر همه روزه این زیارت را بخوانی، انجام بده، که همهٔ این پاداش‌ها از آنِ تو خواهد بود**».

و در پایان می‌فرمایند: «**هرگاه تو را حاجتی پیش آید، این زیارت را با این دعا بخوان و به اینِ وسیله به سوی خدا توجّه کن، که البتّه حاجتت برآورده می‌شود و بی‌گمان خداوند خلف وعده نمی‌کند**[۶۴۷]».

ای کاش هر روز زیارت عاشورا می خواندم:

عالم جلیل، شیخ عبدالهادی حائری مازندرانی از والد خود (حاجی ملا ابوالحسن) نقل کرده است که من حاج میرزا علی نقی طباطبائی را بعد از رحلتش در خواب دیدم، و به او گفتم: آیا آرزویی داری؟ گفت: یک آرزو دارم و آن این است که چرا در دنیا هر روز «**زیارت عاشورا**» نخواندم. رسم سید این بود که در تمام دهه اول محرم، زیارت عاشورا می خواند، ولی بعد از مرگ، افسوس می خورد که چرا در تمام ایام سال، موفق به این زیارت نبوده است.

مرحوم علامه امینی و زیارت عاشورا

دکتر محمد هادی امینی- فرزند علامه- می نویسد: پس از گذشت چهار سال از فوت پدرم، در شب جمعه ای قبل از اذان صبح، پدرم را در خواب دیدم و او را بسیار شاداب خرسند یافتم. جلو رفته و پس از سلام و دست بوسی گفتم: پدر جان در آن جا چه عملی باعث سعادت و نجات شما گردید؟

---

[647]. ماهنامه موعود شماره **124-125**

پدرم گفت: چه می گویی؟

مجدادا عرض کردم: آقاجان! در آن جا که اقامت دارید، کدام عمل، موجب نجات شما شد؟ کتاب الغدیر یا سایر تالیفات؟ یا تاسیس و بنیاد کتابخانه امیرالمؤمنین (علیه السلام)؟

پدرم پاسخ داد: نمی دانم چه می گویی، قدری واضح تر و روشن تر بگو.

گفتم: آقا جان! شما اکنون از میان ما رخت بربسته اید و به جای دیگر منتقل شده اید در آن جا که هستید کدامین عمل، باعث نجات شما گردید؟ مرحوم علامه امینی، تاملی نمود و سپس فرمود: فقط زیارت اباعبدالله الحسین (علیه السلام). عرض کردم: شما می دانید اکنون روابط ایران و عراق تیره و راه کربلا، بسته است، برای زیارت چه کنیم؟

فرمود: در مجالس و محافلی که جهت عزاداری امام حسین (علیه السلام) بر پا می شود، شرکت کنید: ثواب زیارت امام حسین (علیه السلام) را به شما می دهند.

سپس فرمود: پسر جان! در گذشته بارها تو را یادآورشدم و اکنون نیز توصیه می کنم که «**زیارت عاشورا**» را به هیچ عنوان ترک مکن.

زیارت عاشورا را دائم بخوان و بر خودت وظیفه بدان. این زیارت، دارای آثار و برکات و فواید بسیاری است که موجب نجات و سعادت مندی تو در دنیا و آخرت می باشد، و امید دعا دارم.

فرزند مرحوم علامه امینی می نویسد: علامه امینی، با کثرت مشاغل و تالیفات و مطالعات، مواظبت کامل بر خواندن زیارت عاشورا داشت و سفارش به خواندن زیارت عاشورا می نمود و بدین جهت، خودم سی سال است بر خواندن زیارت عاشورا، موفق می باشم.[۶۴۸]

چرا پدرم در بین این ها نیست؟

---

[648] http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=934&articleID=751763

آقای سید علی موحد ابطحی اصفهانی نقل می کند که در ماه صفر 1409 ه.ق به شیراز رفتم. میزبان من- آقای حاج مسیح - می گفت: سی سال است که به طور مرتب، زیارت عاشورا می خوانم و دختری دارم که شوهرش سید است و در دزفول زندگی می کند. چندی قبل، توسط نامه، درخواست کرده بود که در صورت امکان، منزلی برای آنها در شیراز تهیه کنم و ما هرچه فعالیت کردیم وسیله اش فراهم نمی شد. خیلی متاثر بودم که اینها از ما تقاضایی کرده اند و نتوانستم برآورده کنم. تا اینکه در روز تولد امام هشتم، حضرت رضا (علیه السلام) در جلسه توسلی شرکت کردم و در حال گریه، حاجتم را عرضه داشتم.

چند روز بعد، خواهرم آمد و گفت: در عالم رویا، آقای بزرگواری را دیدم که زمین هایی را تفکیک می کرد و قطعه ای از آن زمین ها را هم برای شما در نظر گرفت. بعد از مدتی، قطعه ای زمین به مبلغی ناچیز به ما واگذار شد و مشغول ساختمان سازی شدیم. چند روز گذشت و بر اثر مشاغل زیاد، نتوانستم زیارت عاشورای هر روزه را بخوانم. روزی اول صبح، دخترم از دزفول تلفن زد و گفت:

پدر! زیارت عاشورا را ترک کرده ای؟ گفتم: چطور؟ گفت: خواب دیدم حضرت امام حسین (علیه السلام) در صحن و سرایی بسیار مجلل حضور دارند و در اطراف ایشان شخصیت ها و بزرگانی به چشم می خورند. پرسیدم این ها کیستند؟ جواب دادند: این هاعلاقمندان به اباعبدالله الحسین (علیه السلام) هستند. من در همان عالم خواب، در بین آنها جستجو کردم که شما را پیدا کنم، ولی شما را ندیدم! گفتم: پدرم به امام حسین (علیه السلام) خیلی علاقه دارد و مداومت به زیارت عاشورا دارد. چرا در بین این ها نیست؟

جواب دادند: چند روز است که سراغ ما نیامده، ان شاء الله بازخواهد آمد.[۶۴۹]

روشی آسان برای خواندن زیارت عاشورا:

مولا شریف شیروانی به سند خود از امام دهم، علی بن محمد هادی (علیه السلام) نقل می کند: کسی که زیارت عاشورا بخواند و هنگامی که به عبارت لعن رسید یک مرتبه بگوید: «**اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک. اللهم العن العصابهٔ التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله**» و صد مرتبه بگوید: «**اللهم العنهم جمیعا**».

و عبارت سلام را نیز این گونه بگوید:

---

[649] www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=934&articleID=710195

«السلام علیک یا اباعبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک علیک منی سلام الله ابدا ما بقیت و بقی اللیل و النهار، و لا جعله الله آخر العهد منی لزیارتکم»

و صد مرتبه بگوید «السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین» مثل آن است که تمام صد لعن و صد سلام را از اول تا به آخر خوانده باشد[۶۵۰].

یکی از بزرگان می فرمود: مرحوم آیهٔ اللّه حاج حسین خادمی و حاج شیخ عباس قمی و حاج شیخ عبدالجواد مداحیان روضه خوان امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم که در غرفه ای از غرفه های بهشت دور یکدیگر جمع بودند. از آیهٔ اللّه خادمی احوالپرسی کردم و گفتم : با هم بودن شما یک آیهٔ اللّه و آقای حاج شیخ عباس قمی یک محدث و حاج شیخ عبدالجواد روضه خوان، چه مناسبتی دارد که با یکدیگر یک جا قرار گرفته اید؟

جواب دادند: ما همگی مداومت به زیارت عاشورا داشتیم و در مقدار خواندن زیارت عاشورا مثل هم بودیم. [۶۵۱]

زیارت عاشورا و بر طرف شدن مشکل ازدواج

آقای میر... یکی از اهل منبر می نویسد: چند سال پیش یکی از دوستان پاک و جوانم رازی در دل داشت که از ناچاری با من در میان گذاشت و گفت: من برای امر ازدواج با مشکلاتی برخورد کرده ام که مایه غم و اندوه شده، هر جا برای خواستگاری می روم به بن بست می رسم، وقتی سخنانش را شنیدم گفتم: شاید از کسانی خواستگاری می کنی که از شأن تو بالاتر هستند.

گفت: چنین نیست، اگر باور نداری خودت وساطت کن و برایم از خانواده ای که هم شأن من هستند خواستگاری کن.

این کار را به عهده گرفتم و از یکی از دوستان که یقین داشتم جواب رد به من نمی دهد برای این جوان مؤمن خواستگاری کردم، آنها جواب مثبت دادند ولیکن یک مرتبه گفتند: استخاره می کنیم، متأسفانه جواب منفی آمد.

این داستان ما را غمگین کرد، دوست ما گفت: دیدی حق با من است، **گفتم:** غم مخور، برای حل مشکلت اگر از شما کاری را بخواهم انجام می دهی؟ **گفت:** آری.

به ایشان گفتم: چهل روز صبح بعد از نماز و تعقیبات، زیارت عاشورا را بخوان با صد لعن و صد سلام.

شروع به زیارت عاشورا کرد. روز 27 نزد من آمد و با خوشحالی **گفت:** از خانواده ای خواستگاری کردم و با کمال میل و رغبت قبول کردند و امروز صیغه ی ازدواج را جاری می کنیم، دوست دارم شما هم در برنامه ی اجراء عقد شرکت کنید.

در جلسه ی مراسم به او گفتم: یادت باشد که 13 روز دیگر باقی مانده است و شما به برکت این زیارت به زندگی نو رسیدی و برای حاجتهای دیگر هم از فیض این زیارت استفاده کن.[۶۵۲]

راهنمایی در خواب و حل مشکل بوسیله زیارت عاشورا

---

[650]. شرح زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن
[651]. کرامات الحسینیه، علی میر خلف زاده، ج 2

کتاب شرح زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن [652]

حجة الاسلام آقای حاج شیخ...می نویسند: مشکلی برای من پیدا شده بود که به هیچ وجه برطرف نمی شد، و اصلاح امر خانه ما هم بسته به او بود و دائماً در ناراحتی و مشکلات خود بودم تا اینکه کتاب زیارت عاشورا و آثار شگفت بدستم رسید، و از مضامین آن آگاه شدم، تصمیم گرفتم از روز اول ماه صفر 1412 به مدت چهل روز زیارت عاشورا با صد لعن و سلام و آداب کامل و دعاء علقمه بخوانم برای رفع مشکل خودم و اصلاح امر ازدواج برادرم.34 روز برنامه زیارت را ادامه دادم تا اینکه ایام عید الزهراء مشغول تهیه کردن و فراهم نمودن لوازم عید شدم. برنامه زیارت عاشورا را فراموش کردم، چند روز گذشت خواب دیدم در منزل مادرم جلسه ی ختم انعام است و همه جمع هستند ولی شخصی که باید دعا را بخواند نیامده، گفتند: خوب است که شما دعا را بخوانید....

جریان خواب را با تلفن برای یکی از آقایان اصفهان که معبر خوبی است نقل کردم، ایشان فرمود: سه موضوع در کار شما است... سوم زیارت عاشورا می خوانده اید ترک کرده اید، کار شما با ادامه زیارت عاشورا اصلاح می شود.

بقیه برنامه را ادامه دادم، عصر روز چهلم مشکل ما حل شد و مقدمات تهیه منزل فراهم، باز مشکلاتی از جهت منزل بوجود آمد نذر کردم چهل زیارت عاشورا بخوانم، عصر روز شروع به زیارت عاشورا، خانه مناسبی مورد پسند پیدا شد در ظرف سه روز معامله خانه انجام گرفت، و بدنبال او کار ازدواج برادرم که در نذر اول مورد نظر بود اصلاح شد. بحمدالله تعالی[۶۵۳]

دیدار آقا امام حسین (ع) از زنی که در عالم حیات مداوم به زیارت عاشورا بود

حجة السلام و المسلمین حاج آقای حسین نظام الدینی اصفهانی- رحمة الله علیه و حشره الله مع اجداده- نوشته اند: روزی منزل حاج عبدالغفور «**یکی از حاجی های موجه و ملازم آیة الله حاج سید محمد تقی فقیه احمد آبادی صاحب کتاب شریف «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء القائم(ع)» بودم**»، **یکی از رفقاء ایشان به نام حاج سید یحیی مشهور به پنبه کار گفت:** برادرم را که مدتی بود فوت نموده در خواب دیدم با وضع و لباس خوبی که موجب شگفت بود. **گفتم:** داداش دیگر آن دنیا کلاه چه کسی را برداشتی؟ **گفت:** کلاه کسی را برنداشتم.

گفتم: من تو را می شناسم این لباس و این موقعیت از آن تو نیست، گفت آری دیشب شب اول قبر مادر قبر کن بود. آقا سید الشهدا(ع) به دیدن آن زن تشریف آوردند، و فرمودند: به کسانی که اطراف آن قبر بودند خلعت ببخشند و من هم از آن عنایات بهره مند شدم بدین جهت از دیشب وضع و حال ما خوب و این لباس فاخر را پوشیده ام.

از خواب بیدار شدم نزدیک اذان صبح بود، کارهای خود را انجام داده و حرکت کردم برای تخت فولاد «**قبرستان تاریخی و با عظمت اصفهان**» برای تحقیقات سر قبر برادرم رفتم، بعضی قرآن خوان ها کنار قبری قرآن می خواندند از قبرهای تازه پرسش کردم، قبر مادر قبرکن را معرفی کردند، گفتم: کی دفن شده؟

گفتند: دیشب شب اول قبر او بوده، متوجه شدم تاریخ با گفته ی برادرم در خواب مطابق است. رفتم نزد آقای قبر کن در تکیه مرحوم آیة الله آقا میرزا ابوالمعالی«**استاد مرحوم آیة الله العظمی بروجردی و صاحب کرامات عجیبه**» که محاذی قبر آن زن بود، احوالپرسی نمودم و از فوت مادرش سؤال کردم، **گفت:** دیشب شب اول قبر او بود.

گفتم: روضه خوانی می کرد؟ روضه خوان بود؟ کربلا مشرف شده بود؟ گفت: خیر، سؤال کرد: این پرسشها برای چی است؟ خواب خود را گفتم. گفت: هر روز زیارت عاشورا می خواند.

حاج عبدالغفور در تکیه آقا میرزا ابوالمعالی بالا خانه ای داشتند که هر وقت ایشان یا رفقایشان می رفتند تخت فولاد در این اطاق منزل می کردند، روزی به اتفاق ایشان و مرحوم حاج آقا مصطفی فقیه ایمانی و حاج شیخ امیر آقا و حاج آقا حسین مهدوی اردکانی... «**جمعی از علماء و**

---

[653] .شرح زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن

بزرگان و امام جماعتهای اصفهان و رفقاء حاج عبدالغفور» به تکیه آمیرزا ابوالمعانی رفتیم، حاج عبدالغفور، قبر کن و قبر مادرش را نشان داد **و گفت:**

مادر این قبرکن بود که امام حسین (ع) به دیدن او تشریف آوردند و خلعت دادند به کسانی که اطراف قبر او دفن شدند.[۶۵۴]

بر آمدن حاجت با خواندن زیارت عاشورا به نیابت از امام زمان (عج)

حاج سید احمد- رحمهُ الله علیه- برای ما نوشت که روز جمعه در مسجد سهله در حجره نشسته بودم، ناگاه سید موقر معممی بر من داخل شد قبای فاخری و عبای قرمزی پوشیده بود، نظری کرد به آنچه در زاویه حجره بود- کمی از کتب و ظروف و فرشی بود- فرمود:

«برای حاجت دنیا کفایت می کند تو را و تو هر روز صبح به نیابت صاحب الزمان(عج) زیارت عاشورا می خوانی و خرجی هر ماهت را از من بگیر که محتاج به احدی نباشی».

و قدری پول به من داد و گفت: این کفایت یک ماه تو را می نماید و رفت روبه در مسجد و من به زمین چسبیده بودم و زبان من بند آمده بود، و هرچه خواستم تکلم بنمایم نتوانستم، ونتوانستم بر خیزم، تا سید خارج شد و همین که بیرون رفت گویا قیودی از آهن بر من بود باز شد، و شرح صدری پیدا کردم پس برخواستم و از مسجد خارج شدم، آنچه تفحص کردم اثری از آن آقا ندیدم.[۶۵۵]

توسل به زیارت عاشورا و نجات یافتن از مرگ و بر طرف شدن مشکلات

حجت الاسلام و المسلمین آقای سید... می فرمودند: همسرم چند غده «**کیست**» داشت و ما خبر نداشتیم، شبی در خواب دیدم در سالنی هستم که هیچ راهی به بیرون ندارد فقط سه روزنه در اطاق سالن بود برای نفس کشیدن، طولی نکشید شتری آمد و روی روزنه ها خوابید و راه نفس کشیدن را هم بست، برای نجاتم مشغول دعا شدم در این حال بیدار شدم. چند روز گذشت، حال همسرم سخت شد، به دکتر مراجعه کردیم معلوم شد چند غده «**کیست**» دارد و می بایستی عمل شود والا...

عده ای گفتند: دکتر های ایران نمی توانند عمل کنند... بالاخره دکتر سعید برای عمل پیدا شد و می گفت سیصد هزار تومان می گیرم برای عمل، مضطرب و درمانده شدم، نذر کردم و مشغول زیارت عاشورا شدم برای نجات از این درماندگی... بعد از چند روز رفتم برای تسویه حساب، دکتر سعید گفت:

من پول نمی گیرم چون غده ها سه عدد بود و به عمل خود هیچ امیدوار نبودم نذر کردم اگر عملم با موفقیت انجام گرفت و بیمار از مرگ نجات پیدا کرد پول نگیرم، و الحمدلله در عمل موفق بودم.

من هم به دکتر گفتم: وقتی راه برایم بسته شد نذر کردم و مشغول زیارت عاشورا شدم تا خدا کمک کند و در عمل مشکلی پیش نیاید.[۶۵۶]

---

[654] کتاب شرح زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن

[1]. شرح زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن

[656]. شرح زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن

مداومت به زیارت عاشورا برای بدست آوردن علم کیمیا

آقای شیخ محمد سمامی حائری می نویسند: مرحوم سید موسی سبط الشیخ برای حقیر در نجف اشرف نقل نمودند: شخصی جهت فرا گرفتن علم کیمیا، متوسل به حضرت سید الشهدا(ع) گردید و سه سال پیوسته زیارت عاشورا معروفه و غیر معروفه را در ساعت و جای معین در حرم سید الشهدا(ع) خواند پس از سه سال حضرت را در خواب می بیند حضرت از او سؤال می پرسند برای چه این قدر توسل پیدا می کنی و چه می خواهی؟ عرض می کند. علم کیمیاء را طالبم، حضرت می فرمایند: این علم بدرد تو نمی خورد، عرض می کند: من طالب این علم هستم. حضرت می فرماید: صبحا مرد نابینائی در کنار قبر حبیب بن مظاهر اسدی می ایستد او دارای این علم است.

این شخص از خواب بیدار شده فورا بطرف حرم حرکت کرده و منتظر باز شدن حرم می شود بعد از گشوده شدن درب حرم و آمدن آن شخص متوجه می شود این آقا فقیری است و مردم به او کمک می کنند، پیش او رفته و خواسته خود را بیان می کند و او انکار، بعد از مأیوس شدن از او به توسل خود ادامه می دهد، در مرتبه ی دوم حضرت در خواب می فرمایند: خواسته تو پیش همان شخص است باز او را معرفی می نمایند و می فرمایند: دیگر مرا در خواب نخواهی دید.

بعد از بیدار شدن و اصرار و پافشاری به آن شخص، او را همراه خود می برد به مقبره ابن فهد حلی و چند نوع دارو به او می دهد و دستورات لازم را داده و می گوید این مسی که با این دارو مبدل به طلا می کنی برای خود و بچه هایت کفایت می کند، این شخص قبول نمی کند و می گوید من طالب علم کیمیا هستم و احتیاجی به این داروها ندارم، آن شخص می گوید حال که چنین است سه روز دیگر مراجعه کن، روز سوم که مراجعه می کند متوجه می شود آن شخص فوت نموده و تمام اثاث و لوازمش را از اطاق خارج کردند و دور ریخته اند.[۶۵۷]

دستور آیة الله العظمی کوه کمره ای به خواندن چهل زیارت عاشورا برای رفع گرانی و آمدن باران

آقای نصیری - از اطرافیان مرحوم آیة الله العظمی آقای حجت کوه کمره ای و آقای گل محمدی ابهری و عده ای دیگر نقل کردند: در زمان متفقین مشکلات فراوانی برای مردم پیدا شده بود، و به واسطه نیامدن باران و گرانی، مردم و طلاب در مشکلات فراوانی قرار گرفته بودند، بطوری که نان سنگک دانه ای یک تومان بود، و حال آنکه شهریه طلاب ماهی ده تومان بود.

بدین جهت مرحوم آیة الله حجت کوه کمره ای دستور دادند چهل نفر از طلاب علوم دینیه **«و از آنها بودند آقای نصیری و گل محمدی و واعظی - که چهار سال وکیل مجلس شد»** بروند مسجد جمکران روی بام وچهل زیارت عاشورا بخوانند با صد لعن و صد سلام و توسل پیدا کنند به آقا موسی بن جعفر و حضرت ابی الفضل العباس و آقا علی اصغر شیر خوار امام حسین (ع) و دعا کنند برای آمدن باران و رفع گرانی و مشکلات... بالاخره بعد از انجام دستورات و مراجعت از مسجد جمکران در فصل تابستان ابر ها بالا امدند و بهم پیوسته و مشغول ریزش باران شدیدی بطوری که طلاب کفش های خود را بیرون آوردند و از میان سیلابها عبور می کردند و به برکت این رحمت الهی قیمت ها شکست و نان سنگک یک تومانی به شش ریال رسید و مردم خوشحال شدند.[۶۵۸]

خانم علویه ای با یک توجه و عنایت حافظ زیارت عاشورا شدند

---

[657]. شرح زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن

[658]. شرح زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن

بنت مرحوم آیة الله حاج سید محمد تقی موسوی احمد آبادی صاحب کتاب شریف «مکیال المکارم» و عیال مرحوم آیة الله حاج سید مرتضی موحد ابطحی سالی مشرف به عتبات عالیات عراق شده بودند شبی در منزل فرزند برومندش آیت الله حاج سید محمد علی موحد ابطحی در عالم رؤیا در حضور دو نفر از پسران خود و در حالتی که متوجه گوشه ای از سقف اطاق شده بودند زیارت عاشورا را می خوانند به طوری که برای دیگران تعجب آور بوه است.صبح از ایشان سؤال می کنند دیشب در خواب چه می دیدید و چه می خواندید؟

گفته بودند: آقائی را در خواب دیدم چنین و چنان با اشاره ای فرمودند زیارت عاشورا را بخوان و منهم زیارت عاشورا را خواندم و از آن زمان به بعد این زیارت را حفظ بودند. و رویه ایشان این بود در موقع پیمودن مسیر های طولانی مشغول زیارت عاشورا می شدند و در بین راه در مسجدی سجده زیارت و نمازش را می خواندند «**اسکنها الله فی جنانه ورزقها الله رضوانه**»[659].

و با در سامرا و تاثیر اعجاز گونه زیارت عاشورا

سالی که در سامرا وبا آمد هرجا می نشستیم صحبت از مردن این و آن بود. تا این که مرحوم آیت الله آقای سید محمد فشارکی به مرحوم آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی گفت: شما مرا حاکم عادل می دانید؟

آقای آیت الله **حاج شیخ عبدالکریم حائری نقل می فرمودند:**

سالی که در سامرا وبا آمد هرجا می نشستیم صحبت از مردن این و آن بود. تا این که مرحوم آیت الله آقای سید محمد فشارکی به مرحوم آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی گفت: شما مرا حاکم عادل می دانید؟

ایشان جواب داد: بلی

بعد گفت: شما حکم حاکم را نافذ می دانید؟

ایشان جواب داد: محل اشکال است.

مرحوم فشارکی فرمود: اشکال داشته باشید یا نه، منِ مجتهدِ عادل حکم می کنم که هر شیعه چه مرد و چه زن باید زیارت عاشورا به نیابت مادر گرامی امام زمان (**عجل الله تعالی فرجه**) بخواند.

مرحوم آقای حاج شیخ فرمود: زیارت عاشورا با این حکم ایشان بر همه واجب شد و شیعیان زیارت عاشورا خواندند و از آن تاریخ مرگ و میر شیعیان بر اثر بیماری وبادر سامرا متوقف گردید[۶۶۰].

آقای ... می نویسد دوبار با مشکلات دشواری مواجه شدم که با خواندن زیارت عاشورا همه مشکلاتم حل شد.

اولین توسل:

با سه مشکل مهم رو به رو شدم، و به شدت از آنها متأ ثر شدم:

---

[659]. شرح زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن

[1]. شرح حال آیت الله اراکی قدس سره، آیینه صدق و صفا، صفحه ۳۰۹.

1. برای خرید منزل دویست هزار تومان مقروض بودم و در طی نه سال قادر به ادای قرض نبودم.
2. با مشکل سخت دیگری مواجه شدم که قادر به گفتن آن نیستم.
3. از لحاظ رزق و روزی در مضیقه بودم.

این مشکلات به من بسیار فشار می آوردند و برای حل آنها از همه چیز نا امید شدم، به حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام متوسّل شدن و به ذهنم خطور کرد که زیارت عاشورا به مدت چهل روز بخوانم، و ثوابش را به حضرت نرجس خاتون اهدا کنم، و با شفاعت این خاتون نزد فرزندش امام زمان همه این مشکلات حل شود.

توسل را به این ترتیب آغاز کردم:

هر روز بعد از نماز صبح زیارت امین اللّه را به قصد زیارت حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام می خواندم و سپس زیارت عاشورا را با صد بار لعن و صد بار سلام می خواندم و سجده زیارت را به جای می آوردم، و دو رکعت نماز زیارت را می خواندم پس از آن دعای معروف به دعای علقمه را می خواندم، در روز بیست و هشتم و به طریقه ای شگفت مشکل دوم من حل شد.

در روز سی و هشتم یکی از دوستانم که به قرض منزلم آگاه بود آمد و حالم را پرسید، سپس مبلغ دویست هزار تومان به من داد و **گفت:** این مبلغ برای قرض منزل توست.

بعد از چهل روز وضع اقتصادی من نیز بهتر شد، و پس از آن با مشکل اقتصادی مواجه نشدم.

دومین توسّل:

پس از گذشت یک سال از اولین توسّل، با مشکل دیگری مواجه شدم: یکی از تجار تهران نزد من آمد و گفت: ما کالاهای بسیاری برای شما می فرستیم تا بفروشی و مبالغ آن را ارسال کنی. با بعضی از دوستان و تجار در این باره مشورت کردم گفتند: مبلغ هفتصد هزار تومان به عنوان پیش پرداخت برای او بفرست تا رضایت او را جلب کنی، من نیز مبلغ یکصد هزار تومان از قرض الحسنه تهیه کردم و یکی از دوستان پانصد هزار تومان به من داد، به هر حال برای او مبالغ را جور کردم و فرستادم و به مدت سه روز منتظر ماندم تا اجناس برسد، اما متأ سفانه برایمان آشکار شد که تاجر از حقه بازان بوده، و پس از گرفتن پولها از بانک متواری شده و بدهی بسیاری دارد که بالغ بر هفتاد میلیون تومان می شود... مدّت سه ماه دنبال او جستجو کردیم ولی اثری از او نیافتیم تا ما را به او برساند.

با استفاده از اولین تجربه ام که آن را از خواندن زیارت عاشورا به دست آورده بودم، این بار نیز با همان نیّت و با همان سبک متوسل شدم، پس از بیست روز این تاجر با من تلفنی تماس گرفت و مبلغ را پس داد، بعد از چند روز او را بازداشت کردند و به تهمت حقه بازی و مال مردم خوری به زندان انداختند، و هیچ طلبی به دیگران مسترد نشد.

مایلم متذکر شوم که در هر دو بار با قلبی اندوهگین و با قطع امید از همه به وسیله این زیارت به سرور شهیدان متوسل شدم[۶۶۱].

توسّل به زیارت عاشورا و آسان شدن مسأ له ازدواج
یکی از خطبا و وعّاظ می نویسد:

قبل از چند سال یک دوست جوان و مؤمن نزد من آمد و حاجت حل نشده ای را مطرح کرد، او گفت: چندی قبل قصد ازدواج لیکن هر بار

[661]. داستانهای شگفت انگیز از زیارت عاشورا و تربت سید الشهدا علیه السلام-نویسنده: حیدر قنبری

با مشکلات و سختیهایی مواجه شدم. **به او گفتم:** چون شما نزد کسانی رفته ای که در شأن و مقامت نیستند.

گفت: چنین نیست، و اگر باور نمی کنید شما برایم پا پیش گذار و از یک خانواده در شأ ن و مقام من برایم خواستگاری کن.

نزد دوستم رفتم که مطمئن بودم به من پاسخ مثبت می دهد، از او دخترش را برای این جوان مؤ من خواستم، در ابتدا موافقت کرد، و بعد از مدتی گفت : می خواهم استخاره کنم، و متأسفانه پاسخ منفی داد.

این ماجرا مرا بسیار اندوهگین کرد، و دوستم به من **گفت:** دیدی حق با من بود؟ **به او گفتم:** خودت را ناراحت نکن، برای برطرف شدن مشکلات بعد از ادای نماز صبح و تعقیبات آن زیارت عاشورا را با صد بار لعن و صد بار سلام بخوان.

شروع به خواندن زیارت کرد، در روز بیست و هفتم خوشحال نزد من آمد و **گفت:** نزد یکی از خانواده ها رفتم، و موافقت کردند. آنها و من در نهایت رضایت به سر می بریم و امروز عصر مراسم خواستگاری برگزار می شود، می خواهم شما یکی از شاهدان آن باشید. به او گفتم : پس سیزده روز باقی مانده را فراموش نکن، شما زندگی مشترک خود را به برکت زیارت عاشورا آغاز کردی، و در هر زمانی که با مشکلی در زندگی مواجه شدی برای برطرف شدن آن به زیارت عاشورا متوسل شو، انشاءاللّه حاجت تو بر آورده شود[662].

برطرف شدن اندوه و شیرین شدن دوباره زندگی توسط زیارت عاشورا

یکی از بانوان محترم از رانده شدگان عراقی می نویسد: من با مشکل بزرگی مواجه شدم که زندگی مرا تهدید می کردو برای آن مشکل راه حلی نیافتم و حقیقتاً امیدم از هر چیزی قطع شده بود و به همه دعاهایی که در کتابهای «**مفاتیح الجنان**» و «**التحفة الرضویة**» و «**المخازن**» و... یافت می شد متوسل شدم . این دعاها را در نیمه شب و زیر آسمان می خواندم و بالا خره به کمک زیارت عاشورا و به شکل شگفت انگیزی به حاجت خود رسیدم ، مشروح این داستان بدین قرار است:

من همسر محترمی داشتم، او دارای شخصیت متمایز، منحصر به فرد و دارای کمالات معنوی، خلق و خویی بلند مرتبه بود. وی در احترام به زن و فرزندان و نزدیکانش مرد نمونه ای بود، روزی با برادران و نزدیکانم مشاجره کرد به طوری که به من گفت: حتماً باید روابط خود را با نزدیکانت قطع کنی، همسر من در گفتارش جدی و مصمم بود به طوری که امکان مخالفت با گفته هایش نبود.

من متحیر و سرگردان ماندم، چگونه رابطه ام را با نزدیکان و خویشاوندانم قطع کنم؟! در حالی که همسرم می گفت : تا انتقامم را از آنها نگیرم ساکت نمی مانم.

مرا به قم منتقل نمود، و از قم به ... و همیشه **می گفت:** انتقام می گیرم، من نمی دانستم هدفش چیست، و چه می خواهد بکند، بعد از آن بدون آنکه به کسی خبر دهد ما را ترک کرد و به خارج مسافرت کرد، بعداً مطلع شدیم می خواهد درخواست پناهندگی از آلمان و یا فرانسه کند، سپس پیغام داد که دیگر باز نخواهد گشت و سوگند یاد کرد زندگی مشترک ما منتفی شده، هر کس از دوستان و نزدیکانش آنجا درباره بازگشتش با او سخن گفت پاسخش منفی بود. **می گفت:** همسرم هر کاری می خواهد بکند!!

اما من همه دعاها و توسلهایی که دوستان و نزدیکانم به من می گفتند می خواندم، مانده بودم با فرزندانم چه کنم؟

وقتی خبر فوت آیت اللّه حاج سیّد مرتضی موحد ابطحی پدر مؤلف در تاریخ جمعه هشتم جمادی آخر سال **1413** منتشر شد در مراسم

---

[662]. همان

تشییع او شرکت کردم و در نزدیکی قبر آن مرحوم، آیت اللّه سیّد محمد باقر موحد ابطحی فرزند ارشد ایشان گفت : در دهان متوفی قدری خاص از تربت امام حسین علیه السلام را که از فاصله یک متری آرامگاه شریف سرور آزادگان حسین بن علی علیه السلام در سال ... برداشته شده قرار دادیم ، و در روز دهم محرم الحرام این تربت چون خون سرخ رنگ به نظر می رسد. بنا بر این هر کس حاجتی مهم دارد نذر کند زیارت عاشورا را ختم کند، انشااللّه حاجتش بر آورده می شود.

بدون آنکه بدانم اشکهایم جاری بود، و در طی این مدت همیشه در خواب می دیدم مشغول خواندن زیارت عاشورا هستم، و هنگام سجده از خواب بر می خواستم.

از شدت ناراحتی و تأ ثر بعضی از روزها زیارت عاشورا را دوبار می خواندم، در یکی از شبها در عالم خواب دیدم گویی مجلس عزای امام حسین علیه السلام بر پا شده و من در آن شرکت جسته ام، از میهمانان با حلوا پذیرایی می کردند، یکی از آنها را برداشتم و آن را گشودم، نامه ای یافتم که در آن شعری بود و اکنون آن را به خاطر نمی آوردم دستمالی سرخ رنگ و قدحی به شکل تقویم در آن بود که بر آن نوشته شده بود: جمادی اوّل، جمادی دوّم.

از خواب برخاستم و خوابم را تلفنی برای یکی از مفسران خواب گفتم، خواب را چنین برایم تفسیر کرد: شما برای حاجت مهمی مشغول به توسل شده اید، و آنچه را که می خواهید در ماه جمادی اول یا جمادی دوم به دست می آید.

سپس خواندن زیارت عاشورا را ادامه دادم در یکی از شبها در عالم خواب دیدم گویی از حمام خارج شده ام لیکن قسمتی کوچک از کمرم تمیز نشده مانده بود، من مجدداً به حمّام بازگشتم و آن را خوب شستم تا تمیز شد.

خوابم را برای مفسر خواب گفتم. او گفت: همه اعمال تو پذیرفته شد، و معنی غسل دوم که آن را ذکر کردی این است: از مشکلی که گرفتار شده ای خلاصی می یابی، دعاها و توسّلهای انجام شده توسط شما به صورت آشکاری اثر نموده.

با خود گفتم : توسل خود را با زیارت عاشورا به پایان رساندم، و به حاجتم می رسم، در روز بیستم، بعد از خواندن دوباره زیارت عاشورا و دعای علقمه، نماز خواندم و آرامگاه مرحوم آیت اللّه سیّد مرتضی موحد ابطحی را زیارت کردم مبلغی نیز به خادم او دادم و از او خواستم روضه ای بخواند و ثواب آن را نثار روح مرحوم کند، پس از آن به منزل بازگشتم، در آن شب در خواب دیدم گویی در خیابان اسیر گشته ام، و من به شکل زیبا و به شخصیتی عجیب بودم و حجابی کامل داشتم و به دستم تسبیحی بلند و سبزرنگ بود، در برابرم سیّد محترمی بود، رو به من کرد و با لبخندی به من فرمود: خداوند تو را به آنچه می خواهی می رساند. سپس همراه او سوار ماشین شدم.

این خواب را برای کسی تعریف نکردم در روز جمعه شب ساعت هشت و نیم زنگ تلفن به صدا در آمد، وقتی گوشی را برداشتم صدایی را شنیدم که آشنا بود، ولی نمی توانستم آن را تشخیص دهم. او گفت: من فلانم (شوهرت هستم) من گفتم: چه می گویی؟!! تو کجایی؟ گفت: من اکنون در شهر اصفهان هستم.

گفتم: چرا به خانه نمی آیی؟ گفت: می آیم اما ابتدا خواستم خبر دهم تا غافلگیر نشوید. **گفتم:** خوش آمدی در این لحظه که این سطرها را می نویسم به یاد لحظه ای می افتم که زنگ تلفن به صدا در آمد و بدنم را لرزش فرا گرفت و حالتی غیر طبیعی به من دست داد، آن شدت خوشحالی را قادر به توصیف نیستم.

وقتی همسرم به منزل آمد، ابتدا به منزل فرزندان آن مرحوم که در نزدیکی منزل ماست رفتم و داستان را برای وی بازگو کردم سپس خواستم به زیارت قبر سیّد بروم از او تشکر کنم لیکن تا کنون موفق نشده ام ، و خدا را شکر که با یکدیگر زندگی می کنیم و چیزی صفا و صمیمیت زندگی ما را تیره و تار ننموده .

شایان ذکر است، من به همسرم **گفتم:** آنچه از تو می دانم این است که مردی قاطع و در حرف و عمل جدی می باشی بارها گفتی به اصفهان

باز نمی گردم چه چیز تو را واداشت نظرت را تغییر دهی و نزد ما باز گردی؟

او گفت: در ابتدا بسیار تحت تأثیر قرار گرفته بودم به طوری که یک بار هم فکر بازگشت به اصفهان به ذهنم خطور نکرد، ولی از تاریخ ... (نزدیک همان روزهایی که شروع به خواندن زیارت عاشورا کردم) تحت فشار قرار گرفتم و اعصابم به هم ریخته شده بود، هر چه برای خروج از این بن بستی که در آن به سر می بردم فکر می کردم به راه حلی نمی رسیدم، به نظرم رسید به فرانسه مسافرت کنم ولی بیشتر احساس ناراحتی می کردم، سپس به فکر مسافرت به ترکیه افتادم ولی از این فکر نیز احساس راحتی به من دست نمی داد، لیکن وقتی فکر بازگشت به اصفهان را می کردم احساس راحتی و آسودگی خیال به من دست می داد، برای همین بازگشتم.

و نکته بسیار مهم: بازگشت همسرم مصادف با روزهای جمادی اول و جمادی دوم بود، همان روزهایی که در عالم خواب ذکر شده بودند، به همین دلیل به طور مستمر زیارت عاشورا را می خوانم.

من همه مردان و زنان مؤمن را سفارش می کنم که اگر در زندگی با مشکلی رو به رو شدند از رحمت خداوند و عنایت اهل بیت نا امید نشوند و با دعا و توسل به این گوهر نایاب و گرانمایه و این اکسیر بسیار بزرگ قادر خواهند بود لطف و عنایت باری تعالی را کسب کنند.[۶۶۳]

مداومت بر زیارت عاشورا

آیت اللّه شبیری زنجانی، از مراجع تقلید می‌گوید: «یکی از چشم‌های فرزند آقای حاج سید محمد بجنوردی بر اثر عارضه‌ای نابینا شده بود و به نظر پزشکان ـ حتی پزشکان خارج از کشور ـ به علت رشد آن عارضه، چشم دیگرش نیز نابینا می‌شد. ولی آن شخص شفا یافت. یکی از بستگان وی، سیدالشهداء را در عالم رؤیا دید که به وی فرمود: «ما به جهت اینکه او به زیارت عاشورا مداومت داشت، سلامتی چشم دیگرش را از خدا گرفتیم».[۶۶۴]

آخرین ذکرایه الله اصفهانی ، زیارت عاشورا

مرجع بزرگ، آیت اللّه العظمی بهجت درباره زیارت عاشورا می‌گوید: «مضمون زیارت عاشورا گواه و روشن کننده عظمت آن است... در سندها آمده است که زیارت عاشورا از حدیث‌های قُدسی است. برای همین، با وجود فراوانی کارهای علمی موجود نزد علما و اساتیدمان، آنان همیشه مراقب خواندن زیارت عاشورا بودند. مرحوم آیت اللّه شیخ محمد حسین اصفهانی از خداوند متعالی می‌خواست کلمات پایانی عمرش، زیارت عاشورا باشد، و پس از آن به سوی باری تعالی بشتابد. خداوند نیز دعای وی را اجابت کرد و پس از اتمام خواندن زیارت عاشورا روحش به ملکوت اعلی شتافت و قرین رحمت گردید».[۶۶۵]

همیشه با زیارت عاشورا

---

[663]. داستانهای شگفت انگیز از زیارت عاشورا و تربت سید الشهدا علیه السلام-نویسنده: حیدر قنبری

[664] http://nirimiz.ir/news/27516

[665] nirimiz.ir/news/27516

صاحبان بصیرت، همیشه به خواندن زیارت عاشورا توجه داشتند و آن را به دیگران نیز سفارش می‌کردند. مرحوم شیخ رجبعلی خیاط که حالات معنوی او مشهور خاص و عام است، در توسل به اهل بیت علیه‌السلام به زیارت عاشورا تأکید فراوانی داشت و می‌فرمود: «در عالم معنا به من توصیه کرده‌اند که زیارت عاشورا بخوان». وی به دیگران نیز سفارش می‌کرد: «تا زنده‌اید زیارت عاشورا را از دست ندهید».[۶۶۶]

مداومت در خواندن زیارت عاشورا

شهید بزرگوار دستغیب نوشته: فقیه زاهد عادل مرحوم شیخ جواد بن شیخ مشکور عرب که یکی از اجله علماءو فقهاء نجف اشرف بوده، در شب 26 صفر 1336در نجف اشرف ملک الموت را در خواب می‌بیند پس از سلام از او می‌پرسد از کجا می آئی؟ **عزرائیل می‌فرماید:** از شیراز، رفتم روح میرزا ابراهیم محلاتی را قبض کردم، عرض می‌کند: روح میرزا ابراهیم در عالم برزخ چه حالی دارد؟

می‌فرماید: خیلی خوب، در بهترین باغهای عالم برزخ است و خداوند هزار فرشته را برای خدمتگزاری او معین کرده، سؤال کرده: چه عملی انجام داده که به این مقام رسیده؟ آیا به خاطرمقام علمی و تدریس و تربیت شاگرد؟ فرموده: نه، پرسیده: به خاطر نماز جماعت و رساندن احکام به مردم؟ فرموده: نه، سؤال کرده: پس برای چه؟ فرموده: برای خواندن زیارت عاشورا، چون محلاتی در سی سال آخر عمرش زیارت عاشورا را ترک نکرده و هر روزی که به سبب بیماری و یا امر دیگری که نمی‌توانسته بخواند نایب می‌گرفته است.

شیخ از خواب بیدار می‌شود و فردای آن شب به منزل آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی می‌رود و خواب خود را برای ایشان نقل می‌کند، مرحوم میرزا محمد تقی گریه می‌کند، از ایشان سؤال می‌کنند چرا گریه می‌کنند؟ **می‌فرماید:** محلاتی از دنیا رفت !و او استوانهً فقر بود! **می‌گویند:** شیخ خوابی دیده معلوم نیست واقعیت داشته باشد، **میرزا می‌فرماید:** آری خواب است؛ اما خواب شیخ مشکور است! نه فردی عادی! فردای آن روز تلگراف فوت محلاتی به نجف مخابره می‌شود و صدق خواب شیخ مشکور آشکار می‌گردد.[۶۶۷]

زنی که امام حسین(ع) سه بار در قبر به دیدنش آمد:

صاحب دارالسلام مرحوم علامه محدث نوری می فرماید: ثقهٔ صالح متقی حاج ملاحسن یزدی که مرد عابد و با تقوا و پاکیزه ای بوده و از جمله کسانی است که در کنار قبر حضرت امیر(ع) مجاورت داشته و حق همسایگی حضرت را بجا می آورد و در انجام عبادت بسیار پشتکار دارد، او از حاج محمدعلی یزدی که مردی ثقه و امین بود نقل کرد که در یزد مرد صالح و فاضلی بود که به فکر آخرت خویش بود و شبها در مقبره ای خارج شهر یزد که به آن مزار گویند، می خوابید.

این مرد همسایه ای داشت که از کودکی در مکتب و غیره با هم بودند، تا اینکه بعدها شغل عشاری (باج خواهی و پول زورگرفتن) را انتخاب کرد و تا آخر عمر هم چنین می بود، تا اینکه مرد و در همان مقبره مذکور نزدیک محلی که حاج محمد علی یزدی می خوابید او را دفن کردند.

هنوز یک ماه نگذشته بود که حاج محمد علی او را در خواب دید، با حالت زیبا و سر حال از نعمت، **او گوید:** نزدش رفتم و به او **گفتم:** من اول و آخر و باطن و ظاهر کار تو را می دانم، تو از کسانی نبودی که در باطن نیکو باشی و ظاهرت بخاطر برخی جهات چون تقیه یا ضرورت و یا کمک به مظلوم، توجیه شود؟ و کار تو جز عذاب نتیجه ای نداشت، چگونه به این مقام رسیدی؟!

آن مرد گفت: آری مسئله همانطور است که تو گفتی، من تا دیروز در سخت ترین عذاب بودم، تا اینکه همسر استاد اشرف آهنگر از دنیا رفت و او را در اینجا دفن کردند و اشاره کرد به مکانی که صد ذراع فاصله داشت و در همان شبی که او را به خاک سپردند، حضرت امام حسین(ع)

---

[666] www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=934&articleID=753903

[667] http://5aalaba.blogfa.com/post/219

سه بار به دیدن او آمدند، و در مرتبه سوم **دستور فرمود:** تا عذاب را از اهل این قبرستان بردارند، به این جهت حال من نیکو شد و در نعمت و وسعت قرار گرفتم.

حاج محمدعلی گوید: با تعجب از خواب بیدار شدم، استاد اشرف آهنگر را نمی شناختم و جای او را نمی دانستم، در میان بازار آهنگرها جستجو نمود تا استاد اشرف را پیدا کرد، از او پرسید، آیا شما همسر داری؟ گفت: داشتم، ولی دیشب فوت نمود و او را در فلان جا دفن کردیم ، و همان جائی را گفت که در خواب آن مرد به من نشان داد، از او پرسید: آیا همسر شما به زیارت امام حسین(ع) رفته بود؟ گفت: خیر، پرسید: آیا مصیبت حضرت را می نمود؟ **گفت:** خیر، پرسید: آیا او برای امام حسین(ع) مجلس مصیبت برپا می کرد؟ **جواب داد:** خیر، منظورت از این سوالها چیست؟ آن مرد داستان خواب خود را بیان کرد و گفت می خواهم رمز آن ارتباط میان او و امام حسین را دریابم.

استاد اشرف گفت: آن زن همواره به خواندن زیارت عاشورا مداومت داشت.[۶۶۸]

پشیمانم...

از عارف بزرگ مرحوم آیت الله میرزا سید علی آقای قاضی(ره) (استاد آیت الله بهجت و علامه طباطبایی) نقل شده که بعد از رحلتشان کسی ایشان را در خواب دید و سوال کرد: چه عملی در آنجا مهمتر است؟

فرمود: زیارت عاشورا! و من پشیمانم که چرا روزی یک بار زیارت عاشورا را قرائت کردم و دوبار نخواندم!

مرحوم قاضی(ره) **می گفتند:** هر چه دارم از سید الشهداء(ع) و قرآن دارم[۶۶۹].

یکی از آقایان نقل می کند: برادرم را که مدتی پیش فوت کرده بود در خواب دیدم با وضع و لباس خوبی که موجب شگفتی بود. گفتم: داداش دیگر آن دنیا کلاه چه را برداشتی؟! گفت: من کلاه کسی را برنداشتم. گفتم: من تو را می شناسم. این لباس و این موقعیت از آن تو نیست. گفت: آری . دیشب، شب اول قبرِ مادر قبرکن بود. آقا سید الشهدا(ع) به دیدن آن زن تشریف آوردند و به کسانی که اطراف آن قبر بودند خلعت بخشیدند و من هم از آن عنایات بهره مند شدم. بدین جهت از دیشب وضع و حال ما خوب شده و این لباس فاخر را پوشیده ام.

از خواب بیدار شدم. نزدیک اذان صبح بود. کارهای خود را انجام داده و حرکت کردم به سمت تخت فولاد. برای تحقیقات سر قبر برادرم رفتم. بعضی قرآن خوان ها کنار قبرها قرآن می خواندند. از قبرهای تازه پرسیدم، قبر مادر قبرکن را معرفی کردند. رفتم نزد آقای قبر کن. احوال پرسی کردم و از فوت مادرش سوال کردم، گفت: دیشب شب اول قبر او بود. گفتم: روضه خوانی می کرد؟ روضه خوان بود؟ کربلا رفته بود؟ گفت:

---

www.shabestan.ir/detail/News/88332[668]

[1]. طرحی نو از زیارت عاشورا، ص۲۱۲1.

خیر. برای چه می پرسی؟ داستان را گفتم. او گفت: هر روز زیارت عاشورا می خواند[۶۷۰].

تأثّر از اینکه هر روز زیارت عاشورا را نخواندم

عالم جلیل آقای شیخ عبدالهادی حائری مازندرانی از والد خود مرحوم حاجی ملاّ ابوالحسن نقل کرده که من حاجی میرزا علی نقی طباطبایی را بعد از رحلتش به خواب دیدم و به او **گفتم:** آرزویی داری؟ **گفت:** یکی و آن این است که چرا در دنیا هر روز زیارت عاشورا نخواندم. و رسم سید این بود که در دهه محرم زیارت عاشورا می خواند نه در تمام سال و لذا افسوس می خورد که چرا تمام سال نمی خواندم.

مزد دادن امام زمان(علیه السلام) **برای خواندن زیارت عاشورا**

حاج سید احمد(رحمهٔ اللّه علیه) برای من نوشت که روز جمعه در مسجد سهله در حجره نشسته بودم. ناگاه سید موقّر معمّمی بر من داخل شد که قبای فاخری و عبای قرمزی پوشیده بود، نظری کرد به آنچه در زاویه حجره بود کمی از کتب و ظروف و فرشی بود فرمود:

برای حاجت دنیا کفایت می کند تو را و تو هر روز صبح به نیابت صاحب الزمان علیه السلام زیارت عاشورا می خوانی و خرجی هر ماهت را از من بگیر که محتاج احدی نباشی و قدری پول به من داد و گفت:

این کفایت یک ماه تو را می نماید.

و رفت رو به در مسجد و من به زمین چسبیده بودم و زبان من بند آمده بود و هر چه خواستم تکلّم بنمایم نتوانستم و حتی نتوانستم برخیزم تا سید خارج شد و همین که بیرون رفت گویا قیودی از آن بر من بود و باز شد و شرح صدری پیدا کردم پس برخاستم و از مسجد خارج شدم آنچه تفحص کردم اثری از آن آقا ندیدم.[۶۷۱]

برآورده شدن حاجتهای آیت اللّه **سیّد نجفی قوچانی توسط زیارت عاشورا**

آیت اللّه **سیّد نجفی قوچانی** رحمه الله **فرمود:**

بعد از آنکه دوبار زیارت عاشورا را در اصفهان و هر بار به مدت چهل روز برای بر آورده شدن حاجتها و مطالب شرعی خود خواندم، بحمداللّه به مراد خویش دست یافتم، و به این زیارت اعتقاد پیدا نمودم، برای همین پس از رسیدن به شهر نجف اشرف در اولین روز جمعه شروع به خواندن زیارت عاشورا نمودم و این بار غرضم ظهور حکومت امام زمان (**عج**) بود البته اگر خداوند آن را از من بپذیرد تا به شهادت و یا سروری نایل شوم و همه آنها نور علی نور است. من از کسانی نیستم که شیفته سرگرمیهای دنیا و کثافات آن باشم، من شیفته مولای خویش صاحب الامر (**عجل**) هستم و از قید و بندهای جهان آزادم.

این زیارت را هر جمعه در نجف اشرف و یا در کربلا، حتی در مسیر راه می خواندم، و در یک سال آن را چهل جمعه می خواندم.

---

[670]. **حکایاتی از عنایات حسینی، ص۱۱۱ و. ۱۱۲**

[671] عبقری الحسان مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی : ج 1، ص 113

خداوند را بر سرّ درونم گواه می گیرم من امام عصر را بسیار دوست می دارم و از خداوند خواهان توفیق خدمتگزاری ایشان و حصول سرفرازی هستم.[۶۷۲]

زیارت عاشورا و برطرف شدن دشواریها

یکی از علمای معروف شهر اصفهان در یادداشتهای خود **می گوید:** یکی از شبها در خواب به من الهام شد تا به فرد محترمی از اهالی شهر اصفهان که نام او را نیاورده مبلغ 45000 تومان بدهم، و در صبح روز دوم در انجام آنچه در خواب به من دستور داده شده بود متحیر شدم که آیا آنچه را که در خواب درک نموده بودم صحیح بوده یا خیر، از مقدار اندوخته خود نیز بی خبر بودم . وقتی آنها را شمردم 45000 تومان بود به دکان آن مرد محترم رفتم (من او را می شناختم وی صاحب دکان کوچکی بود) آنجا دو نفر را در مقابل دکانش دیدم در اولین فرصتی که یافتم به صاحب دکان گفتم: با تو کاری دارم ، تقاضا دارم با من به مکانی بیایی و سریع باز گردیم، او را به مسجد النبی واقع در خیابان «**جی**» بردم.

کارگران و بنایان در مسجد مشغول تعمیر بودند، در یکی از گوشه های مسجد رو به قبله نشستیم، **به او گفتم:** به من امر شده غم و غصه و مشکلی را که هم اکنون در آن به سر می بری از تو برطرف کنم، از تو می خواهم مشکلت را برایم بازگو کنی، به او بسیار اصرار کردم، لیکن از گفتن سرباز زد، سرانجام مبلغ را به وی دادم، ولی مقدار آن را به او نگفتم، مرد گریان شد و گفت: من مبلغ 45000 تومان مقروضم، نذر کردم هر روز صبح به مدت چهل روز بعد از نماز صبح زیارت عاشورا بخوانم، و امروز آخرین آن را خواندم.[673]

توصیه شیخ کبیر به خواندن زیارت عاشورا

شیخ محمد حسن انصاری اخوی زاده و داماد سرآمد فقها، شیخ مرتضی انصاری دارای چند فرزند بود، سومین فرزند ایشان «**شیخ مرتضی**» معروف به شیخ کبیر از اهل علم و فضل بود و در نجف به سر می برد، وی در سال 1289 هـ به دنیا آمد، و در سال 1322 هـ در دزفول در سن 333 سالگی فوت نمود، این شیخ جلیل القدر حرص و ولع ویژه ای نسبت به خواندن زیارت عاشورا در صبح و شب داشت، پس از مرگش بعضی از یارانش او را در عالم خواب دیدند، از او پرسیدند: بهترین و نافع ترین اعمال آنجا کدام است؟ در پاسخ سه بار فرمود: زیارت عاشورا.[۶۷۴]

حل مشکلات به واسطه زیارت عاشورا

عالم جلیل القدر و متقی مرحوم آیت اللّه نجفی قوچانی رحمه الله از طلاب برجسته خراسانی بود و در ضمن یاد داشتهای خاطراتش در اصفهان که به مدت چهار سال از سال 1314 هـ ق الی 1318 تداوم داشت می نویسد:

وقتی به شهر اصفهان آمدم، شبی در خواب چهره مرگ را به صورت یک حیوان در ابعاد یک «گوسفند» دیدم عمرش بالغ بر یک سال بوده و به دنبال او سه و یا چهار عدد از بچه های کوچکش در هوا در حال سیر و حرکت بودند، در اثنای حرکتشان از روی منزل ما در قوچان گذشتند و یکی از گوسفندان بر روی منزل ما از حرکت باز ایستاد.

برای پدرم نوشتم: نامه ای برایم ارسال کند و احوال خود را در آن شرح دهد؛ زیرا نگران او بودم پس از ارسال نامه، از پدر نامه ای دریافتم در آن گفته بود همسرش فوت نموده.

---

[672] زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن : ص 21

[673] زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن : ص 21

[674] زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن ، ص 23

و نیز می نویسد: قبل از ده سال مبلغ دوازده تومان برای ادای مخارج زیارت به عتبات مقدس قرض کرده بود ولی به دلیل «ربا» بدهی او به هشتاد تومان رسیده بود، و همه دارایی پدرم به این مقدار نمی رسید، من تصمیم گرفتم زیارت عاشورا را به مدت چهل روز بر بام مسجد سلطان صفوی بخوانم و سه حاجت را طلب کردم:

اول: ادای بدهی پدرم
دوم: طلب آمرزش
سوم: افزون شدن علم و اجتهاد

قبل از ظهر شروع به خواندن می نمودم و قبل از زوال ظهر آن را تمام می نمودم، خواندن آن دو ساعت به طول می انجامید پس از اتمام چهل روز و تقریباً بعد از یک ماه پدرم به من **نوشت:** امام موسی بن جعفر علیه السلام قرض مرا ادا کرد، به او **نوشتم:** خیر، امام حسین علیه السلام آن را ادا کرد، و همگی آنها یک نور واحدند.

وقتی سرعت تأ ثیر زیارت را در بر آورده شدن حاجتها در مسایل دشوار دیدم و قلباً از تأ ثیر گذاری آن در برآورده شدن حاجتها اطمینان یافتم، عزم خود را جزم کردم تا آن را در روزهای ماه محرم الحرام و ماه صفر برای حاجت مهمتری به مدت چهل روز بخوانم، لذا با تلاش و کوشش بسیار و با احتیاط کامل بر بام مسجد سلطان می رفتم؛ و رو به قبله و زیر آسمان بودن را مراعات می کردم، بعد از سپری شدن روزها، و ختم چهل روز، در خواب بشارت دهنده ای را دیدم که می گفت: به مراد خود رسیدی. و در صبحگاه در قلبم شور خاصی پدیدار گشت، و این چند بیت را سرودم:

زمان قبض گذشت، انبساط جلوه گر آمد
درخت صبر قوی گشت، باز بر ثمر آمد
چو کوه شو، سر تسلیم بیش و راضی شو
به لطمه شب و روز فلک که ماه بر آمد[۶۷۵]

توسل به زیارت عاشورا و تأ ثیر آن در استرداد سهم های به سرقت رفته

آقای حاج سیّد حسن فرزند مرحوم سیّد رضا غرضی ساکن در شهر اصفهان، و یکی از تجار آنجا می گوید: از پدر مرحوم من مقداری از سهم های شرکت های تولیدی را در سال 1325 به سرقت بردند و بعد از مدتی قادر به شناسایی سارق شدند و او را به پلیس تحویل دادند و پس از مدتی به دادگاه بردند و به شش ماه حبس محکوم کردند، ولی سارق به سهم های به سرقت رفته اعتراف نکرد.

پدرم به زیارت عاشورا متوسل شد و هر روز پس از نماز صبح زیارت را با صد بار لعن و صد بار سلام و بعد از آن دعای علقمه را می خواند. او به مدت چهل روز پی در پی این کار را کرد ولی هیچ خبری از سهم ها به ما ندادند، پدرم نیز خواندن زیارت را قطع ننمود، تقریباً روز پنجشنبه خواهرم که بالغ بر یازده سال بود در خواب دید: چهار مرد و یک زن علویّه که در میان آنها بود از مقابل یک دکان نانوایی گذشتند، و به خواهرم سلام کردند و **گفتند:** به پدرت بگو سهم ها به او مسترد می شوند اما باید به عهدش وفا کند. از این خواب مدتی گذشت، سارق خواسته بود مقداری از سهم ها را در بازار بفروشد و همانطور که می دانید هر سهمی شماره ای دارد و چون روزنامه ها از قبل شماره های به سرقت رفته سهم ها را منتشر کرده بودند مشتری سهم ها به وسیله این شماره ها فهمیده بود که مالک اصلی

---

[675] زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن : ص 21

این سهم ها سیّد رضا غرضی است و فروشنده همان شخصی است که به مدت شش ماه محکوم به حبس شده، بعد از آن او را مجبور کردند تا بقیه سهم ها را نیز تحویل دهد.[۶۷۶]

توسّل به زیارت عاشورا و آسان شدن مسأ له ازدواج

یکی از خطبا و وعّاظ می نویسد:

قبل از چند سال یک دوست جوان و مؤ من نزد من آمد و حاجت حل نشده ای را مطرح کرد، **او گفت:** چندی قبل قصد ازدواج کردم، لیکن هر بار با مشکلات و سختیهایی مواجه شدم. **به او گفتم:** چون شما نزد کسانی رفته ای که در شأن و مقامت نیستند.

گفت: چنین نیست، و اگر باور نمی کنید شما برایم پا پیش گذار و از یک خانواده در شأ ن و مقام من برایم خواستگاری کن.

نزد دوستم رفتم که مطمئن بودم به من پاسخ مثبت می دهد، از او دخترش را برای این جوان مؤمن خواستم، در ابتدا موافقت کرد، و بعد از مدتی گفت: می خواهم استخاره کنم، و متأسفانه پاسخ منفی داد.

این ماجرا مرا بسیار اندوهگین کرد، و **دوستم به من گفت:** دیدی حق با من بود؟ **به او گفتم:** خودت را ناراحت نکن، برای برطرف شدن مشکلات بعد از ادای نماز صبح و تعقیبات آن زیارت عاشورا را با صد بار لعن و صد بار سلام بخوان.

شروع به خواندن زیارت کرد، در روز بیست و هفتم خوشحال نزد من آمد و گفت: نزد یکی از خانواده ها رفتم، و موافقت کردند. آنها و من در نهایت رضایت به سر می بریم و امروز عصر مراسم خواستگاری برگزار می شود، می خواهم شما یکی از شاهدان آن باشید. به او گفتم: پس سیزده روز باقی مانده را فراموش نکن، شما زندگی مشترک خود را به برکت زیارت عاشورا آغاز کردی، و در هر زمانی که با مشکلی در زندگی مواجه شدی برای برطرف شدن آن به زیارت عاشورا متوسل شو، انشاءاللّه حاجت تو بر آورده شود.[۶۷۷]

خبر غیبی از ترک زیارت عاشورا

در ماه صفر سال 1409 ه به شهر شیراز رفتم و در خانه حاج مسیح ... اقامت گزیدم، او مرا مطلع کرد که: در طی سی سال من همیشه زیارت عاشورا را می خوانم و دختری متأ هل در شهر دزفول دارم برایم نوشته که منزلی در شیراز برای او بخرم، ولی موفق به این کار نشدم، بسیار متأ ثر و غمگین شدم ؛ زیرا نتوانستم خواسته اش را بر آورده کنم.

در روز تولد امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در یکی از منازلی که درآن مراسم دعا و توسل بر پا بود بسیار گریستم و حاجت خود را عرضه داشتم.

پس از چند روز، خواهرم نزد ما آمد و به من گفت : مردی را دیدم زمین هایی را تقسیم می کند، و به قیمت مناسب می فروشد، من نیز برای شما قطعه زمینی را خریدم. مشغول ساختن آن شدم، و خواندن زیارت عاشورا را فراموش نمودم.

---

[676] زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن : ص48

[677] زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن : ص43

در یکی از روزها، صبح زود، دخترم تلفنی با من تماس گرفت و گفت: خواندن زیارت عاشورا را ترک کردی؟ گفتم: چطور؟ گفت: در عالم خواب امام و سرور آزادگان علیه السلام را در صحن و یا در حرم دیدم، در شکوه و عظمتی وصف ناشدنی داشت و اطرافش اشخاص بسیاری با جاه و جلال بودند، پرسیدم: اینان کیستند؟

گفتند: اینان دوستدار پیشوای سرور آزادگان علیه السلام هستند، به دنبال شما در میان آنها جستجو کردم ولی شما را نیافتم **گفتم:** پدرم علاقه شدیدی به امام حسین علیه السلام دارد و دایم زیارت عاشورا را می خواند چرا او را در بین شماها نمی بینم؟ **گفتند:** از چند روز قبل ارتباطش با ما قطع شده، ولی دوباره ارتباطش با ما برقرار می شود.[۶۷۸]

شرکت حضرت زهرا علیهاالسلام **در مجالس زیارت عاشورا**

خانم علویّه ای می گوید: برای زیارت به آرامگاه حضرت زینب، و حضرت رقیه علیهماالسلام مشرف شدم، شیفته زیارت سرور شهیدان شدم، مشغول خواندن زیارت عاشورا بودم و با حالت روحی خاصی می گریستم، یک بار وقتی مشغول خواندن و گریستن بودم، دیدم گویی دریچه ای برایم گشوده شد و به عالم آخرت پا گذاشتم، در آن حالت بیدار بودم، ولی شاهد آن واقعه بودم، مانند آن که آن را در عالم خواب دیده باشم:

عده ای از زنان را به همراه مادرم دیدم، و در این اثنا بانویی بلند قامت با ظاهری محترم آمد؛ زنان گرد او را فرا گرفتند، هر یک از آنها حاجت و مشکلش را به وی عرضه می داشت، من نیز حاجتم را به او عرضه داشتم، سپس **به او گفتم:** چرا به مجلس عزاداری ما که در آن زیارت عاشورا را می خوانیم نمی آیی؟

ایشان فرمود: من در مجلس شما شرکت می کنم، نشانه و دلیل را به من داد. ایشان فرمود: پسر خاله تو و همسرش در مجلس شما حاضر شدند، و برای برطرف شدن حاجتشان نذر کردند که در حضور یافتن در مجلس زیارت عاشورا و خواندن آن نزد شما تدام داشته باشند. به وسیله خواندن زیارت عاشورا حاجتشان بر آورده شد و منزل جدیدی ساختند، بعد از آن در جلسه های خواندن زیارت عاشورا حاضر نشدند و آن را نمی خوانند.

و من مؤلف صاحب نذر را می شناسم، داستان را با همه تفاصیل آن برای او بازگو کردم، رنگش تغییر نمود و گریست، **به همسرش گفت:** گوش کن چه می گوید و از کجا خبر می دهد؟! مرد بسیار متأ سف و اندوهگین شد، **گفت:** اینها که گفتی درست است، ما را مشکلات دنیا فرصتی نمی دهد تا نذرمان را ادا کنیم.[۶۷۹]

بچه دار شدن زن عقیم با زیارت عاشورا

در سفر به شهر یزد برای به دست آوردن نسخه ای شرح دار برای زیارت عاشورا در کتابخانه مرحوم وزیری با جناب شیخ علی اکبر سعیدی پیشنماز مسجد طهماسب که شیخی است صالح، باقار، و از همنشینان شیخ غلامرضا یزدی، کسی که برای امرار معاش از دسترنج خویش کسب روزی می نمایدملاقات کردم.

---

[678] زيارت عاشورا و داستانهای شگفت آن : ص36

[679] **داستانهاي شگفت انگيز از زيارت عاشورا**

به من گفت: مرحوم حاج ابوالقاسم با دختری زرتشتی پس از مسلمان شدن ازدواج کرد ولی فرزندی به دنیا نمی آورد، بعد از بیست سال به او خواندن زیارت عاشورا را آموختند. آن را چهل روز همراه با صد بار لعن و صد بار سلام و دعای علقمه خواند. پس از آن خداوند بر او منت نهاد و او را فرزندی «پسر» عنایت فرمود.[۶۸۰]

فرمایش عارف سالک و مرجع تقلید بزرگ آیت اللّه العظمی بهجت درباره زیارت عاشورا

در روز جمعه مصادف با 26 ذی قعده سال 1412 نزد آیت اللّه بهجت رفتم و از ایشان خواستم برای من از زیارت عاشورا بگوید البته قبلاً می دانستم او همیشه زیارت عاشورا را می خواند برای ایشان توضیح دادم که من می خواهم مجموعه ای از داستانهای کسانی که زیارت عاشورا را خواندند و به صورتی شگفت به حاجت خود دست یافتند را جمع آوری کرده و چاپ نمایم.

ایشان فرمود: مضمون زیارت عاشورا گواه و روشن کننده عظمت آن است، مخصوصاً وقتی آنچه در سند زیارت از صفوان از امام صادق علیه السلام روایت شده را ملاحظه می کنیم که گفته شده: زیارت عاشورا را بخوان و در خواندن آن استمرار داشته باش، من به خواننده آن چند چیز را تضمین می کنم:

1. زیارت وی پذیرفته می شود.
2. تلاش ایشان مورد سپاس قرار می گیرد.
3. سلام او بدون مانعی به امام علیه السلام می رسد، و حاجت وی از جانب خداوند متعال بر آورده می شود و با دست خالی باز نخواهد گشت.
ای صفوان! این را با ضمانتی از پدرم، و پدرم از امیرالمؤ منین علیه السلام و امیرالمؤ منین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و رسول خدا از جبرئیل و جبرئیل از خداوند عز و جل دریافت نموده ، هر یک از آنها این زیارت را با این ضمانت تضمین نمودند، و به قداست خداوند سوگند، هر کس امام حسین علیه السلام را با این زیارت از نزدیک و یا از دور زیارت کند، حاجتش هر چه باشد بر آورده می شود.

در سندها آمده زیارت عاشورا از حدیث های قدسی است، برای همین با وجود فراوانی کارهای علمی موجود نزد علما و اساتیدمان آنها همیشه مراقب خواندن زیارت عاشورا بودند، از جمله آنها:

1. آیت اللّه العظمی شیخ محمد حسین اصفهانی صاحب تأ لیفات متعدد از خداوند متعال می خواست کلمات پایانی عمرش خواندن زیارت عاشورا باشد، و پس از آن به سوی باری تعالی بشتابد. و خداوند دعای وی را اجابت نمود، و پس از اتمام خواندن زیارت عاشورا روحش به ملکوت اعلی شتافت و روحش قرین رحمت و محشور با اولیای خدا شد.
2. آیت اللّه شیخ صدرای بادکوبه ای با دانش فراوانی که داشت مقید به خواندن زیارت عاشورا بود.
3. یکی از بزرگان گوید: ... یکی از روزها به وادی السلام و به مقام امام مهدی علیه السلام رفتم، آنجا مرد پیری را با چهره ای نورانی دیدم ، مشغول خواندن زیارت عاشورا بود و چنین به نظر می رسید که زائر است، وقتی نزدیک او رفتم، تصویری در برابرم نمایان شد گویی پرده حجاب را برای من کنار زدند حرم امام حسین علیه السلام را دیدم که زائرین مشغول به عبادت و زیارت بودند. از آنچه دیدم تعجب کردم، اندکی به عقب رفتم، و به حالت طبیعی باز گشتم ، بار دیگر نزدیک او شدم، همان حالت اول برای من نمایان شد. این حالت چندین بار برایم تکرار شد. صبح روز بعد، به مکانی که زائران برای زیارت در آن سکنی می کنند رفتم تا از محضرش استفاده کنم و از حال و محل او سؤ ال کردم گفتند: آن شخص برای زیارت آمده بود و امروز اثاثیه و وسایلش را جمع کرد و از اینجا رفت. از زیارت او ناامید نشدم، به وادی السلام رفتم تا شاید او را بیابم ، آنجا با شخصی ملاقات کردم که امور غیبی عجیبی را برایم متذکر می شد و بعضی از مسایل را روشن می نمود بدون آنکه سؤ ال کنم ؛ به من گفت : زائری را که در پی او هستی رفته است .

---

[680] زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن : ص52

4. بزرگ فقها و مجتهدین آیت الله شیخ مرتضی انصاری همیشه زیارت عاشورا و صد بار لعن و صد بار سلام آن را حرم مولی الموحدین امیرالمؤ منین علیه السلام می خواند و با تداوم در خواندن آن زبانش در خواندن بسیار سریع بود زیارت را همراه با لعن و سلام تقریباً نیم ساعت و یا چند دقیقه بیشتر به پایان می رسانید، و اگر کسی تداوم او را در خواندن زیارت عاشورا می دید می گفت: او مشغول مسایل اصولی و فقهی نمی باشد، و با ملاحظه تحقیقاتش در مسایل علمی و نظریات ظریفش در فقه و اصول می گفت: او اهل خواندن زیارت عاشورا و... نیست.[۶۸۱]

مداومت بر قرائت زیارت عاشورا

بکوش تا خیر دنیا و آخرت را در خواندن مستمر زیارت عاشورا به دست آوری که اول صبح هر روز فضیلت خواندن آن می باشد. در حالات شهید محراب آیت الله اشرفی اصفهانی نقل شده است که 60 سال مستمر هر صبح پس از نماز به قرائت آن می پرداخته است. اگر هر روز نمی توانی برنامه ای تنظیم کن که هفته ای سه بار آن را بخوانی. و بعد که بدان عادت کردی کم کم آن را در روزهای دیگر هم بخوان باشد تا ان شا الله با امام حسین علیه السلام محشور گردی.

در فضیلت زیارت عاشورا همین بس که از سنخ سایر زیارات نیست که به ظاهر از انشاء و املای معصومی باشد (**هر چند که از قلوب مطهر ایشان چیزی جز آنچه از عالم بالا به آنجا برسد بیرون نیاید**) بلکه از سنخ احادیث قدسیه است که به همین ترتیب از زیارت و لعن و سلام و دعا از حضرت احدیت به جبرئیل امین و از او به خاتم النبیین رسیده و به حسب تجربه ، مداومت آن در چهل روز یا کمتر، در بر آورده شدن حاجات و نیل به مقاصد و دفع دشمنان بی نظیر است.

صفوان می گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود: مواظب باش بر این زیارت (عاشورا) پس به درستی که من ضامن قبولی زیارت کسی هستم که از دور و نزدیک این زیارت را بخواند و سعی او مشکور باشد و سلام او به آن حضرت برسد و محجوب نماند و حاجت او از طرف خدا بر آورده و به هر چه که خواهد برسد و خدا او را نومید بر نگرداند.

ای صفوان! این زیارت را به این ضمان یافتم از پدرم و او از پدرش ... و او از امیرالمؤ منین و او از رسول خدا و او از جبرئیل و او از خدای تعالی نقل نمودند که خداوند عزوجل به ذات مقدس خود قسم فرموده که هر کس حسین علیه السلام را به این زیارت از دور و نزدیک زیارت کند، زیارت او را قبول می کنم و خواهش او را می پذیرم، به هر قدر که باشد و خواسته او را بر می آورم پس، از حضور من نومید بر نمی گردد و او را با چشم روشن و حاجت بر آورده شده و فوز جنت و آزادی از دوزخ بر می گردانم و شفاعت او را در حق هر کس که شفاعت کند می پذیرم. (**جز در مورد دشمن ما اهل بیت**).[۶۸۲]

ترک نشدن زیارت عاشورا از امام خمینی

حجة الاسلام والمسلمین **غیوری نقل می کند که:**

زیارت عاشورای امام خمینی ترک نمی شد. اخیراً هم یک صحبتی که خود من با ایشان داشتم که من و ایشان بودیم. البته ایشان تصریح نفرمودند ولی من متوجه شدم زیارت عاشورای ایشان ترک نمی شود. زیارت عاشورا با آن صد لعن و صد سلامش را ترک نمی کنند.

---

[681] داستانهاي شگفت انگيز از زيارت عاشورا

[682] داستانهاي شگفت انگيز از زيارت عاشورا

روز اول محرم در نوفل لوشاتو مصادف بود با اولین شبی که مردم ایران در پشت بامها تکبیر می گفتند. همان شب شخصی از تهران تلفن زد و گفت گوشی را می گذارم کنار پنجره تا صدای تکبیر مردم را که با گلوله مخلوط شده بود ضبط کرده به خدمت امام بردم. امام در داخل اتاق، تسبیح به دست در حال ایستاده مشغول ذکر بودند و زیارت عاشورا می خواندند. در حالی که ما متوجه مسائل ماه محرم نبودیم ایشان در سرزمینی زیارت عاشورا را می خواندند که شاید برای اولین بار در آنجا خوانده می شد.[۶۸۳]

اهمیّت زیارت عاشورا

فقیه زاهد عادل مرحوم شیخ جواد بن شیخ مشکور عرب که از اجله علما و فقهای نجف اشرف و مرجع تقلید جمعی از شیعیان عراق بوده و نیز از ائمه جماعت صحن مطهر بوده است در سال 1337 در حدود نود سالگی وفات نموده و در جوار پدرش و در یکی از حجره های صحن مطهر مدفون گردید.

آن مرحوم در شب 26 ماه صفر 1336 در نجف اشرف در خواب حضرت عزرائیل ملک الموت را می بیند، پس از سلام از او می پرسد از کجا می آیی؟ می فرماید از شیراز و روح میرزا ابراهیم محلاتی را قبض کردم.

شیخ می پرسد:

روح او در برزخ در چه حالی است؟
می فرماید:

در بهترین حالات و در بهترین باغهای عالم برزخ و خداوند هزار ملک موکل او کرده است که فرمان او را می برند. گفتم برای چه عملی از اعمال به چنین مقامی رسیده است؟ آیا برای مقام علمی و تدریس و تربیت شاگرد؟

فرمود: نه.
گفتم: برای نماز جماعت و رساندن احکام به مردم؟
فرمود: نه.
گفتم: پس برای چه؟

فرمود: برای خواندن زیارت عاشورا (**مرحوم میرزای محلاتی سی سال آخر عمرش زیارت عاشورا را ترک نکرد و هر روز که به سبب بیماری یا امر دیگر نمی توانست بخواند نایب می گرفته است).**

و چون شیخ مرحوم از خواب بیدار می شود فردا به منزل آیت اللّه میرزا محمد تقی شیرازی می رود و خواب خود را برای ایشان نقل می کند.

مرحوم میرزا محمد تقی گریه می کند، از ایشان سبب گریه را می پرسند می فرماید:

میرزای محلاتی از دنیا رفت و استوانه فقه بود. به ایشان گفتند: شیخ خوابی دیده و واقعیت آن معلوم نیست . میرزا می فرماید: بلی خواب است اما خواب شیخ مشکور است نه افراد عادی . فردای آن روز تلگراف فوت میرزای محلاتی از شیراز به نجف اشرف می رسد و صدق رؤ یای شیخ مشکور آشکار می گردد.

---

[683] خلوتی با خویش ، غلامعلی رجایی ، ص 82

این داستان را جمعی از فضلای نجف اشرف که از مرحوم آیت اللّه سید عبدالهادی شیرازی شنیده بودند که ایشان در منزل مرحوم میرزا محمد تقی هنگام ورود شیخ مرحوم و نقل رؤ یای خود حاضر بودند نقل کردند و نیز دانشمند گرامی جناب حاج صدر الدین محلاتی فرزند زاده آن مرحوم از شیخ مرحوم ، این داستان را شنیده اند[۶۸۴]

عنایات غیبی و فراهم شدن وسیله برای خواندن زیارت عاشورا

آقای حاج ... مردی صالح که من او را در نائین ملاقات کردم و اهل توسل بود و حالت خوبی داشت و هر وقت با او برخورد کردیم جلسه ما یکپارچه توسل و گریه می شد و می گفت: چرا شما آقایان اهل علم کمتر به زیارت عاشورا توجه می کنید؟! **می گفت:** من هر روز صبح مقیّدم زیارت عاشورا را بخوانم. سالی در سفر مشهد از راه کناره می رفتم ماشین برای نماز نگه داشت من مفاتیح همراه نداشتم ناراحت شدم که امروز زیارت عاشورا از من ترک می شود یک وقت نگاه کردم جلوی من پرده ای نمایان شد روی آن زیارت عاشورا نوشته شده بود خیلی خوشحال شدم و زیارت عاشورا را خواندم. موقع نقل این واقعه گریه می کرد و می گفت چه بگویم[۶۸۵].

متن زیارت عاشوراء

اَلسَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ

(السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا خِیَرَةَ اللَّهِ وَ ابْنَ خِیَرَتِه) السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ ابْنَ سَیِّدِ الْوَصِیِّینَ، السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَیِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ، السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثَارِهِ وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورَ؛ السَّلاَمُ عَلَیْکَ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ عَلَیْکُمْ مِنِّی جَمِیعاً سَلاَمُ اللَّهِ أَبَداً مَا بَقِیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ

یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیَّةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِیبَةُ بِکَ (بِکُمْ) عَلَیْنَا وَ عَلَی جَمِیعِ أَهْلِ الْإِسْلاَمِ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتْ مُصِیبَتُکَ فِی السَّمَاوَاتِ عَلَی جَمِیعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ، فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ، وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْکُمْ عَنْ مَقَامِکُمْ وَ أَزَالَتْکُمْ عَنْ مَرَاتِبِکُمُ الَّتِی رَتَّبَکُمُ اللَّهُ فِیهَا، وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْکُمْ وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدِینَ لَهُمْ بِالتَّمْکِینِ مِنْ قِتَالِکُمْ بَرِئْتُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَیْکُمْ مِنْهُمْ وَ (مِنْ) أَشْیَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ وَ أَوْلِیَائِهِمْ.

یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَکُمْ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ وَ لَعَنَ اللَّهُ آلَ زِیَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ وَ لَعَنَ اللَّهُ بَنِی أُمَیَّةَ قَاطِبَةً وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ

---

[684] داستانهای شگف شهید محراب دستغیب شیرازی : ص 196

[685] زبدة الحکایات ، عبدالمحمد لواسانی : ص 227

لَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ لَعَنَ اللَّهُ شِمْراً (شَمِراً) وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَ أَلْجَمَتْ وَ تَنَقَّبَتْ لِقِتَالِکَ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی، لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِی بِکَ فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِی أَکْرَمَ مَقَامَکَ وَ أَکْرَمَنِی (بِکَ) أَنْ یَرْزُقَنِی طَلَبَ ثَارِکَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی عِنْدَکَ وَجِیهاً بِالْحُسَیْنِ علیه السلام فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ ، یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّی أَتَقَرَّبُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی رَسُولِهِ وَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ إِلَی فَاطِمَةَ وَ إِلَی الْحَسَنِ وَ إِلَیْکَ بِمُوَالاتِکَ وَ بِالْبَرَاءَةِ (مِمَّنْ قَاتَلَکَ وَ نَصَبَ لَکَ الْحَرْبَ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَّسَ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَیْکُمْ وَ أَبْرَأُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی رَسُولِهِ) مِمَّنْ أَسَّسَ أَسَاسَ ذَلِکَ وَ بَنَی عَلَیْهِ

بُنْیَانَهُ وَ جَرَی فِی ظُلْمِهِ وَ جَوْرِهِ عَلَیْکُمْ وَ عَلَی أَشْیَاعِکُمْ بَرِئْتُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَیْکُمْ مِنْهُمْ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَی اللَّهِ ثُمَّ إِلَیْکُمْ بِمُوَالاتِکُمْ وَ مُوَالاةِ وَلِیِّکُمْ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِکُمْ وَ النَّاصِبِینَ لَکُمُ الْحَرْبَ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَشْیَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ، إِنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَکُمْ وَ وَلِیٌّ لِمَنْ وَالاکُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاکُمْ، فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِی أَکْرَمَنِی

بِمَعْرِفَتِکُمْ وَ مَعْرِفَةِ أَوْلِیَائِکُمْ وَ رَزَقَنِی الْبَرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِکُمْ، أَنْ یَجْعَلَنِی مَعَکُمْ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَنْ یُثَبِّتَ لِی عِنْدَکُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَسْأَلُهُ أَنْ یُبَلِّغَنِی الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَنْ یَرْزُقَنِی طَلَبَ ثَارِی (ثَارِکُمْ) مَعَ إِمَامٍ هُدًی (مَهْدِیٍّ) ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْکُمْ

وَ أَسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّکُمْ وَ بِالشَّأْنِ الَّذِی لَکُمْ عِنْدَهُ أَنْ یُعْطِیَنِی بِمُصَابِی بِکُمْ أَفْضَلَ مَا یُعْطِی مُصَاباً بِمُصِیبَتِهِ مُصِیبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِیَّتَهَا فِی الْإِسْلامِ وَ فِی جَمِیعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ(الْأَرَضِین)، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی فِی مَقَامِی هَذَا مِمَّنْ تَنَالُهُ مِنْکَ صَلَوَاتٌ وَ رَحْمَةٌ وَ مَغْفِرَةٌ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْیَایَ مَحْیَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِی مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا

یَوْمٌ تَبَرَّکَتْ بِهِ (فِیهِ) بَنُو أُمَیَّةَ وَ ابْنُ آکِلَةِ الْأَکْبَادِ اللَّعِینُ ابْنُ اللَّعِینِ عَلَی (لِسَانِکَ) وَ لِسَانِ نَبِیِّکَ (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ) فِی کُلِّ مَوْطِنٍ وَ مَوْقِفٍ وَقَفَ فِیهِ نَبِیُّکَ (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ)، اللَّهُمَّ الْعَنْ أَبَا سُفْیَانَ وَ مُعَاوِیَةَ وَ یَزِیدَ بْنَ مُعَاوِیَةَ عَلَیْهِمْ مِنْکَ اللَّعْنَةُ أَبَدَ الْآبِدِینَ وَ هَذَا یَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِیَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَیْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ (عَلَیْهِ

السَّلامُ) اللَّهُمَّ فَضَاعِفْ عَلَیْهِمُ اللَّعْنَ مِنْکَ وَ الْعَذَابَ (الْأَلِیمَ) اللَّهُمَّ إِنِّی أَتَقَرَّبُ إِلَیْکَ فِی هَذَا الْیَوْمِ وَ فِی مَوْقِفِی هَذَا وَ أَیَّامِ حَیَاتِی بِالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ وَ اللَّعْنَةِ عَلَیْهِمْ وَ بِالْمُوَالاةِ لِنَبِیِّکَ وَ آلِ نَبِیِّکَ (عَلَیْهِ وَ) عَلَیْهِمُ السَّلامُ

پس می گویی صد مرتبه:

اللّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِکَ * اللّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِی (الَّذِینَ) جَاهَدَتِ الْحُسَیْنَ وَ شَایَعَتْ وَ بَایَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِیعاً

پس می گویی صد مرتبه:

السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ * عَلَیْکَ مِنِّی سَلاَمُ اللَّهِ أَبَداً مَا بَقِیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لاَ جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیَارَتِکُمْ * السَّلاَمُ عَلَى الْحُسَیْنِ وَ عَلَى عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ (وَ عَلَى أَوْلاَدِ الْحُسَیْنِ) وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَیْنِ

پس می گویی:

اللّهُمَّ خُصَّ أَنتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّی وَ ابْدَأْ بِهِ أَوَّلاً ثُمَّ (الْعَنِ) الثَّانِیَ وَ الثَّالِثَ وَ الرَّابِعَ * اللّهُمَّ الْعَنْ یَزِیدَ خَامِساً وَ الْعَنْ عُبَیْدَ اللَّهِ بْنَ زِیَادٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شِمْراً وَ آلَ أَبِی سُفْیَانَ وَ آلَ زِیَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ

پس به سجده می روی و می گویی:

اللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاکِرِینَ لَکَ عَلَى مُصَابِهِمْ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِیمِ رَزِیَّتِی * اللّهُمَّ ارْزُقْنِی شَفَاعَةَ الْحُسَیْنِ یَوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبِّتْ لِی قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَیْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَیْنِ الَّذِینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَیْنِ علیه السلام

ترجمه فارسی زیارت عاشورا

سلام بر تو ای ابا عبد الله سلام بر تو ای فرزند رسول خدا
سلام بر تو ای فرزند امیر المؤمنین و ای فرزند سید اوصیاء
سلام بر تو ای فرزند فاطمه زهراء سیده زنان اهل عالم

سلام بر تو ای کسی که از خون پاک تو و پدر بزرگوارت خدا انتقام می‌کشد و از ظلم و ستم وارد بر تو دادخواهی می کند.

سلام بر تو و بر ارواح پاکی که در حرم مطهرت با تو مدفون شدند بر جمیع شما تا ابد از من درود و تحیت و سلام خدا باد تا من هستم و لیل و نهار در جهان برقرار است.

ای ابا عبد الله همانا تعزیتت بزرگ و مصیبتت در جهان بر ما شیعیان و تمام اهل اسلام سخت و عظیم و ناگوار و دشوار بود و تحمل آن مصیبت بزرگ در آسمانها بر جمیع اهل سموات سخت و دشوار بود، پس خدا لعنت کند امتی که اساس ظلم و ستم را بر شما اهل بیت رسول بنیاد کردند؛ و خدا لعنت کند امتی را که شما را از مقام و مرتبه **(خلافت)** خود منع کردند و رتبه ای که خدا مخصوص به شما گردانیده بود از

شما گرفتند؛ خدا لعنت کند امتی را که شما را مقتول ساختند و خدا لعنت کند آن مردمی را که از امرای ظلم و جور برای قتال با شما تمکین و اطاعت کردند.

من بسوی خدا و بسوی شما از آن ظالمان و شیعیان آنها و پیروان و دوستانشان بیزاری می جویم.

ای ابا عبد الله من تا قیامت سلم و صلحم با هر که با شما صلح است و در جنگ و جهادم با هر که با شما در جنگ است تا روز قیامت.

خدا لعنت کند آل زیاد بن ابی سفیان و آل مروان حکم را و خدا لعنت کند بنی امیه را بالتمام و لعنت کند پسر مرجانه را و لعنت کند عمر سعد را و خدا لعنت کند شمر را و خدا لعنت کند گروهی را که اسبها را برای جنگ با حضرتت زین و لگام کردند و برای جنگ با تو مهیا گشتند پدر و مادرم فدای تو باد ؛ تحمل مصیبت بر من بواسطه ظلمی که بر شما رفت سخت دشوار است پس از خدایی که مقام تو را بلند و گرامی داشت و مرا هم بواسطه دوستی تو عزت بخشید ؛ از او درخواست می کنم که روزی من گرداند تا با امام منصور از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله خون خواه تو باشم.

پروردگارا مرا بواسطه حضرت حسین علیه السلام نزد خود در دو عالم وجیه و آبرومند گردان.

ای ابا عبد الله من به درگاه خدا تقرب می جویم و به درگاه رسولش و به نزد حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و حضرت حسن و به حضرت تو قرب می طلبم بواسطه محبت و دوستی تو و بیزاری از کسانی که اساس و پایه ظلم و بیداد را بر شما بنا نهادند و بیزارم از پیروان آنها و به درگاه خدا و نزد شما اولیاء خدا از آن مردم ستمکار ظالم بیزاری می جویم؛ و اول به درگاه خدا سپس نزد شما تقرب می جویم به سبب دوستی شما و دوستی دوستان شما؛ و به سبب بیزاری جستن ازدشمنان شما و بیزاری از مردمی که با شما به جنگ و مخالفت برخاستند و از شیعیان و پیروان آنها هم بیزاری می‌جویم.

من در صلحم با هر کس که با شما صلح است و در جنگ و مخالفتم با هر کس که با شما به جنگ است و دوستم با دوستان شما و دشمنم با دشمنان شما؛ پس از کرم حق درخواست می کنم که به معرفت شما و دوستان شما مرا گرامی سازد و همیشه بیزاری از دشمنان شما را روزی من فرماید؛ و مرا در دنیا و آخرت با شما قرار دهد و در دو عالم به مقام صدق و صفای با شما مرا ثابت بدار؛ و باز از خدا درخواست می کنم که به مقام محمودی که خاص شما است مرا برساند ؛ و مرا نصیب کند که در رکاب امام زمان شما اهل بیت که هادی و ظاهر شونده ناطق به حق است خون خواه باشم.

و از خدا به حق شما و به شأن و مقام تقرب شما نزد خدا درخواست میکنم که ثواب غم و حزن و اندوه مرا بواسطه مصیبت بزرگ شما بهترین ثوابی که به هر مصیبت زده ای عطا میکند به من آن ثواب را عطا فرماید؛ و مصیبت شما آل محمد در عالم اسلام بلکه در تمام عالم سماوات و ارض چقدر بزرگ بود و بر عزادارانش تا چه حد سخت و ناگوار گذشت.

پروردگارا مرا در این مقام که هستم از آنان قرار ده که درود و رحمت و مغفرتت شامل حال آنهاست.

پروردگارا مرا به آیین محمد و آل اطهارش زنده بدار و گاه رحلت هم به آن آیین بمیران.

پروردگارا این روز روزی است که بنی امیه و پسر جگر خوار و یزید پلید لعین پسر معاویه ملعون در زبان تو و زبان رسول تو صلی الله علیه و آله در هر مسکن و منزل که رسول تو توقف داشت صلی الله علیه و آله.

پروردگارا لعنت فرست بر ابی سفیان و بر پسرش معاویه و پسرش یزید پلید بر همه آنان لعن ابدی فرست و این روز روزیست که آل زیاد بن ابیه لعین و آل مروان بن حکم خبیث بواسطه قتل حضرت حسین صلوات الله علیه شادان بودند.

پروردگارا تو لعن و عذاب الیم آنان را چندین برابر گردان.

پروردگارا من به تو در این روز و در این مکان و در تمام دوران زندگانی به بیزاری جستن و لعن بر آن ظالمان و دشمنی آنها و به دوستی پیغمبر و آل اطهار او صلوات الله علیهم اجمعین تقرب می جویم.

پروردگارا تو لعنت فرست بر اول ظالمی که در حق محمد(ص) و آل پاکش ظلم و ستم کرد و آخرین ظالمی که از آن ظالم نخستین در ظلم تبعیت کرد.

پروردگارا تو بر جماعتی که بر علیه حسین(ع) به جنگ برخاستند لعنت فرست و بر شیعیانشان و بر هر که با آنان بیعت کرد و از آنها پیروی کرد پروردگارا بر همه لعنت فرست.

سلام بر تو ای ابا عبدالله و بر ارواح پاکی که در جوار و حریم تو در آمدند

سلام خدا از من بر تو باد الی الأبد مادامی که لیل و نهار باقی است و خدا این زیارت مرا آخرین عهد با حضرتت قرار ندهد.

سلام بر حسین(ع) و بر علی بن الحسین(ع) و بر فرزندان حسین و بر اصحاب حسین(ع).

پروردگارا تو لعن مرا مخصوص گردان به اولین شخص ظالم و اول در حق اولین ظالم و آنگاه در حق دومین و سومین و چهارمین

پروردگارا و آنگاه لعنت فرست بر یزید پنجم آن ظالمان- و باز لعنت فرست بر عبید الله بن زیاد پسر مرجانه و عمر سعد و شمر و آل ابی سفیان و آل زیاد و آل مروان تا روز قیامت.

خدایا تو را ستایش می کنم به ستایش شکرگزاران تو بر غم و اندوهی که به من در مصیبت رسید حمد خدا را بر عزا داری و اندوه و غم بزرگ من.

پروردگارا شفاعت حسین(ع) را روزی که بر تو وارد می شوم نصیبم بگردان و مرا نزد خود ثابت قدم بدار به صدق و صفا با حضرت حسین(ع) و اصحابش که در راه خدا جانشان را نزد حسین(ع) فدا کردند باشیم.

اگر انسان هر روز این عبارات را از جان و دل تکرار کند و اعمالش نیز بر صدق نیّتش گواه باشد و از خدا بخواهد تا او را از یاران حضرت مهدی علیه السلام در انتقام گرفتن از جنایت کنندگان کربلا قرار دهد، همین خواندن مکرّر، اثر اعتقادی فوق العاده ای در قلب او می گذارد، و او را قلباً و عملاً آماده چنین توفیقی می گرداند. بنابراین کسی که نهایت آرزویش، یاری کردن امام زمان علیه السلام از طریق یاری سیّدالشّهدا علیه السلام است، باید خود را به خواندن این زیارت شریف مقیّد کند و ضمناً بکوشد مضامین و محتوای آن را- به لطف خدای عزّوجلّ و با توسّل به اهل بیت علیهم السلام- در خود عملی سازد.

فضیلت این زیارت شریف وقتی ارزشمندتر می شود که زائر به نیابت از امام زمانش و برای دعا در تعجیل فرج ایشان، آن را در سراسر عمر خود بخواند. از خدای تعالی می خواهیم که همه دوستداران امام عصر علیه السلام را موفّق به این عبادت بزرگ بگرداند.پایان

منابع

- مفاتیح الجنان-شیخ عباس قمی
- کامل الزیارات- ابن قولویه
- بحارالانوار- جلد- علامه مجلسی98
- نجم الثاقب- محدث نوری
- طرحی نو از زیارت عاشورا- اسماعیل کاظمی زرومی
- حکایاتی از عنایات حسینی- نصور حسین‌زاده‌گلباف
- کرامات الحسینیه، علی میر خلف زاده
- داستانهای شگفت انگیز از زیارت عاشورا و تربت سید الشهدا علیه السلام- نویسنده: حیدر قنبری
- زبدة الحکایات ، عبدالمحمد لواسانی
- **ماهنامه موعود**
- و سایتهای اینترنتی

در سال 42 هنگامیکه در بازار تهران بعضی از فقها را زدند و مردم را زیر ضرب و شتم گرفتند و همه قدرتهانیز از این کار دولت پشتیبانی کردند . امام خمینی فرمود :

اگر یک قطره از خون ابی عبدالله هم در من با شدمن تا رژیم ستم‌شاهی را ساقط نکنم از پای نمی‌نشینم و نه تنها آن بلکه امریکا را نیز به ذلت و خواری می‌کشانم.(پابه پای آفتاب : ج 3 ، ص 296 .)

از جمله ویژگی‌های بارز ایشـان ارادت شـدید به اهل بیت(ع) ، مخصـوصـاً وجود مقدس حضرت سید الشهداء (صلوات اللّه علیه) بود که خیلی بارز بود ایشان به محض اینکه نامی از خاندان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برده می‌شد حال خاصی پیدا می‌کردند .
اگر اشاره به مصیبتی می‌شد چشمانشان پر از اشک می‌شد . مقید بودند مجالس بزرگداشت اهل بیت بخصـوص مجالس عزاداری را به موقع خودش برگزار کنند و خودشـان شـرکت فعال دا شتند . باید گفت ایشان عشق به اهل بیت دا شتند نه تنها ارادت ، و محبت ، محبت بسیار فوق العاده بود .
روی آن ارادت و محبت اهتمام به برگزاری مراسم سوگواری ائمه طاهرین داشتند و در تمام شهادات و مناسبتها در منزل ایشان مجلس عزا برگزار بود در ماه محرم و صفر در منزل ایشان مجلس روضه خوانی برگزار بود .

ایه الله سید محمد رضا گلپایگانی

علاقه ایه الله سید محمد رضا گلپایگانی به آستان مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام به حدی بود که عصر عاشورا بستگان را پیرامون خویش جمع می‌کردند و شخصاً روضه می‌خواندند ، و این سیره ایشان تا آخر عمر شریفشان ترک نشد و تا محرم سال 1414 ه.ق این عمل را انجام می‌دادند . و خودشان در این باره می‌فرمودند :
می‌خواهم نامم در زمره روضه خوانهای سیدالشهداء علیه‌السلام ثبت شود .
ایشـان به قدری نسـبت به اهل بیت علیهم‌السـلام احترام داشـتند که حتی اگر در مجلس

خصوصی هم ذکر مصیبت اهل بیت می‌شد ایشان به احترام ذکر مصیبت اهل بیت عمامه به سر می‌گرفت و تقید خاصی در این امر داشت(کتاب نوری از ملکوت و فقهای نامدار شیعه ، عقیقی بخشایشی .) .

آیت اللّه العظمی حاج سید محمود حسینی شاهرودی

ایشان خیلی به حضرت سید الشهداء علیه‌السلام علاقه داشت ودر مجالس روضه خوانی ، از بکّائین بشمار می‌رفت .

درده‌ه اول محرم بلکه درهمه ماه محرّم ، اورا متبسّـــم نمی‌دیدند وگاهی که برای درس می‌رفتند ، اگر در بین راه به مجلس خامس آل عبا علیه‌الســلام برخورد می‌کردند ، اول مجلس عزا می‌رفتند وبعداً سر درس حاضر می‌شدند!

ومی فرمودد : اگر روضه خوانی بیسواد هم باشد ، همینکه گفت : السلام علیك یا اباعبداللّه! اگر شنیدید واز مجلس برخاستید ، مثل آنستکه بر علیه آن حضرت قیام نمودید![1]

---

(1) زندگانی مرحوم حضرت آیت اللّه العظمی حاج سید محمود حسینی شاهرودی .

ایه الله العظمی حائری یزدی

یکی از ویژگیهای آیت اللّه حائری ، توسل شدید به امام حسین علیه‌السلام بود . علاوه بر روضه که هر شب جمعه و دهه محرم داشتند هر روز قبل از شروع درس ، بطور مختصر ، ذکر توسلی به امام حسین علیه‌السلام توسط یکی از شاگردان انجام می‌گرفت .

یکی از یاران خاص ایشان ، علت این مسأله را سئوال می‌کند . ایشان در پاسخ می‌فرماید : من ، ادامه زندگیم را مرهون توسل به امام حسین علیه‌السلام هستم . هنگامی که در عراق بودم . در عالم خواب بمن گفته شـــد : ســه روز دیگر از عمرت ، بیشـــتر باقی نیســـت! با

معیارهای فقهی گفتم : خواب حجیّت ندارد . روز ســوم که پنج شــنبه بود و با برخی از شاگردان برای تفریح به کنار دجله رفته بودیم . پس از نماز ظهر و صرف نهار ، ناگهان تب شـدیدی بر من عارض شـد . متوجه آن خواب شـدم . گفتم ، مرا به منزل ببرید هر لحظه بر تب افزون می‌شــد . یکدفعه متوجه شــدم دونفر برای قبض روح روحم آمده‌اند . در همان حال ، متوسل شدم به آقا ابا عبداللّه الحسین علیه‌السلام عرضه داشتم : یابن رسول اللّه! من از مرگ هراســی ندارم ، ولی کاری برای آخرتم انجام نداده‌ام . خواهش می کنم ، به من فرصتی بدهید ، تا خدمتی برای‌دینم انجام دهم . ناگاه شخص سومی آمد و به آن دو گفت : ایشـان را آقا اباعبداللّه شـفاعت کرده ، شـما برگردید . من دیدم ، آن سـه با هم به طرف آسمان حرکت کردند ، حالم خوب شد و تا به الان به برکت آن شفاعت زنده‌ام .

ایه الله سید ابوالحسن اصفهانی

ایشـان فتوا دادکه قمه وزنجیرزنی وکوبیدن طبلها وبرخی اعمال دیگر که در محرم مرسـوم بود ، از نظر شرع اسلام حرام است .

آیت اللّه غروی تبریزی

ایشان پیوسته در عمل به مستحبات شرعی و بزرگداشت شعائر الهی وترک مکروهات تا سر حد امکان التزام کامل را رعایت می‌نمودند . از آن جمله می توان به مداومت همیشگی ایشان بر زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در هر شب جمعه اشاره نمود . همچنین التزام به خواندن هر روزه زیارت عاشورا در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام که پس از فراغت از امامت نماز صبح و زیارت آقا علی بن ابیطالب علیه‌السـلام آن را به انجام می‌رسـاندند . آقای جوادی اردبیلی که مقیم قم هســتند ، می گفتند : وقتی در نجف بودیم هر گاه که خدمت شـهید غروی می‌رسـیدم ایشـان را در حال نماز یا دعا یا توسـل می‌دیدم . روزی به

ایشان عرض کردم که شما چقدر نماز و دعا می‌خوانید ، ایشان فرمود : من به یقین اینطور فهمیدم که کسانی که به مراحلی رسیده‌اند و از نظر علمی به درجات عالیه رسیده‌اند ، اینطور نبوده که فقط با علم شان به کسب مقامات عالیه نائل شده‌اند بلکه همیشه علم آنها توام با عبادت و توسل بوده ، این توسلها و ادعیه چاشنی رسیدن به مقامات عالیه است آن چیزی هم که موجب شهادت ایشان شد(به دست صدامیان) این بود که حاضر نشد دست از زیارت هفتگی حضرت سیدالشهداء بردارد . ایشان در تمامی وفیات و خصوصا در دهه اول محرم هر سال به سوگ می‌نشست و از خطبا دعوت می‌کرد تا برای مظلومیت ائمه اطهار علیه‌السلام مرثیه بخوانند[1] .

---

(1) گلشن ابرار .

آیه اللّه شهید حاج آقا مصطفی اصفهانی

ثواب کربلای نرفته !

آیه اللّه شهید حاج آقا مصطفی اصفهانی از اولیاء اللّه و از علمای درجه یک شهر اصفهان بود .

یک بار قصد زیارت کربلا می‌کند و آماده می‌شود که با عیال به زیارت برود .

در مرز مسوءل گمرک متعرض می‌شود که می‌خواهم همسرتان را با عکس و گذرنامه تطبیق کنم .

ایشان می‌فرماید : یک زن باید این کار را انجام دهد ولی مسوءل گمرک می‌گوید : نه ، من خودم می‌خواهم مطابقت کنم .

ایشان می‌فرماید : ما معذوریم از انجام این کار .
حاج آقا بهشتی سه روز آنجا می‌ماند . تمام زوار کنترل شده و به زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌روند ولی آن مرحوم موفق نمی‌شود .
بالاخره عازم کرمانشاه می‌شوند و به منزل شهید آیه اللّه حاج آقا عطاء اللّه اشرفی اصفهانی اقامت نموده و سپس به اصفهان برمی گردند .
وقتی به اصفهان مراجعت می کنند مردم از ایشان می‌پرسند : چرا به زیارت مشرف نشدید؟
آقای بهشتی می گویند : امام حسین علیه‌السلام ما را نطلبید . این قضیه می گذرد .
زائران همگی از سفر برمی گردند و به خدمت آقای بهشتی می‌رسند و می گویند : آقا! ما آمدیم یک معامله بکنیم و آن اینکه تمام ثواب زیارات خود را بدهیم به شما و در عوض شما ثواب کربلای نرفته را به ما بدهید!
حالا اینکه امام حسین علیه‌السلام چه صحنه‌ای را برای آن زائران بوجود آورده که حاضر شده‌اند اینگونه بگویند خدا می‌داند[1] .

---

(1) http://www.salehin.com/fa/salehin/hekayat/akhlaghi_1/main.htm

یک بار آیهٔ اللّه مرعشی به محله جوی شورقم که آن زمان بیرون شهر بود، رفت تا خطبه عقدی را بخواند. در آن ایام از تاکسی خبری نبود و چون هوا به شدت سرد بود و به دلیل بارش برف درشکه هم نمی توانست حرکت کند، از این جهت، ایشان پیاده رفتند و چون تا پاسی از شب طول کشید، به تنهایی از همان کوچه های باریک به خانه برگشتند. خود شان برای فرزند ارشد شان، دکتر مرعشی نقل نموده اند: ناگهان از دور صدای عربده

مستی را شنیدم. ومرد مستی جلو آمد و راه را بر من بست و گفت: سید کجا می روی؟ گفتم: منزل، گفت: کجا بودی؟ گفتم: برای کار خیر رفته بودم. پرسید: چه کاره ای؟ گفتم: آخوندم و روضه می خوانم. گفت: باید برای من روضه بخوانی! در جوابش گفتم: آخر روضه منبر می خواهد، جایی لازم دارد. در این سرما و برف نمی شود. گفت: من دولا می شوم، شما روی پشت من بنشین و روضه بخوان. من هم نشستم و در چند دقیقه روضه کوتاهی از مصائب امام حسین علیه السلام خواندم! در حین خواندن مشاهده نمودم او متأثر شده و گریه می کند و حتی از شدت ناراحتی شانه هایش می لرزد، بعد گفتم: باید بروم، گفت: نه نمی شود، صبر کن من می آیم و تا درب منزل همراهتان هستم که مبادا آدمی چون من، مزاحم شما شود و بعد مرا تا رسیدن به منزل همراهی نمود.

دو سه هفته بعد آیهٔ اللّه مرعشی در حرم حضرت معصومه علیهاالسلام نشسته بود و قبل از نماز داشت دعا می خواند که کسی آمد و شروع کرد به گریستن و بوسیدن ایشان و افزود: امروز آمده ام شما را به جدّتان قسم بدهم که از حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام بخواهی خداوند گناهان مرا بیامرزد، من واقعا توبه کرده ام، شما هم مرا حلال کنید. آیهٔ اللّه مرعشی می پرسد: شما چه کسی هستید؟ او پاسخ می دهد: من همان فردی هستم که آن شب شما را اذیت کردم. برخورد شما در آن شب همچون سیره جدت امیرموءمنان علیه السلام بود و مرا واقعا از خواب غفلت بیدار کرد. چند مدّتی از واقعه مزبور گذشت تا آنکه مشاهده گردید آن مرد در هر سه نوبت صبح و ظهر و شب در نماز جماعت حرم حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام شرکت می نمود، روزی هم که فوت کرد تشییع جنازه باشکوهی از وی به عمل آمد و آیهٔ اللّه مرعشی هم در این مراسم حضور داشت.)

فرزند ایشان، دکتر سید محمود مرعشی بارها نقل نموده اند: «هر ساختمانی که زیر نظر ایشان احداث می گردید، مقداری از تربت سیدالشهداء علیه السلام را در پی های آن می ریخت و می گفت: با این تربت ساختمان را بیمه می کنم!»

آن زمان که حالشـــان مســـاعد بود، به طور ناشـــناس در میان جمعیتها و هیئتهای عزادار می رفت و به سینه زنی می پرداخت و می گفت: این عزاداری مرا بیمه می نماید.

آیة اللّه میرمحمدعلی صدرایی اشکوری

آقای فلسفی واعظ شهیر ایران قدس سره می گوید: «سالی مرحوم صدرایی واعظ به علّت عارضه قلبی در بیمارستان آبان تهران بستری بود، من به عیادت ایشان رفته، ضمن گفتگو با ایشـان پرسـیدم: حالتان چطور اسـت؟ او جواب داد: عطیه آقا سـید الشـهداء ما را اداره می کند. گفتم: ما همه از آقا امام حسین علیه السلام برخورداریم. او در پاسخ گفت: اما ما یک حساب دیگری داریم. کنجکاو شدم و از ایشان خوا ستم تا این راز را فاش کند. صدرایی گفت: یک قطعه باغ چای دارم که هدیه سـالار شـهیدان، حضـرت اباعبداللّه اسـت و در دوران کهولت مرا اداره می کند. بنده پرسیدم: از کجا می گویید عطیه سید الشهدا است؟ او خاطر نشـــان ســـاخت: این باغ را برای معامله، قولنامه کرده بودم و دو روز پس از آن به دیدن عارف نامدار آیة اللّه شـیخ محمد کوهسـتانی قدس سـر (1392 ق.) رفتم. وقتی که مرا دید، فرمود: چرا عطیه ملوکانه را می فرو شی! عرض کردم: با شاه کاری ندارم. فرمود: منظورم این نیست، آقا سید شهیدان را می گویم. اینها (شاه) این الفاظ را دزدیده اند. یادت هست جوان بودی، رفتی حرم امام حسین علیه السلام بالا سر آقا، سرت رابه شبکه ضریح نزدیک کردی و گفتی: آقا جان، من از تو یک لطفی می خواهم که دوران پیری و از کار افتادگی سر سفره شما اداره شوم.

این باغ چای اجابت آن دعا است، چرا قصد فروش آن را داشتی؟ من دست آقا را بوسیدم، از پله ها پایین آمدم و سریع به ر شت بازگشتم و قولنامه را پاره کردم و تا الان زندگی من از این باغ اداره می شود.» (1)

(1) گلشن ابرار، ج 3، ص 401

عنایت امام حسین علیه السلام

شهید محراب حضرت آیة الله سید عبد الحسین د ستغیب قدس سره در کتاب دا ستانهای شگفت خود، دا ستان عجیبی از شیخ غلامر ضا طبسی نقل فرموده ا ست که در ذیل به آن اشاره می کنیم:

«زاهد عابد و واعظ متعظ مرحوم حاج شیخ غلامرضا طبسی که تقریباً 35 سال قبل (از تاریخ تدوین کتاب)به شیراز تشریف آورده ،بودند و چند ماهی در مدرسۀ آقا بابا خان توقف دا شتند و بنده هم به فیض ملاقاتشان ر سیدم، فرمود: با چند نفر از دو ستان با قافله به عتبات عالیات مشرف شدیم. هنگام مراجعت به ایران، شب آخر که در سحر آن باید حرکت می کردیم، متذکر شدم که در این سفر مشاهده مشرفه و مواضع متبرکه را زیارت کردم، جز مسجد براثا و حیف است از درک فیض آن مکان مقدس محروم باشیم. به رفقا گفتم: بیایید به مسجد براثا برویم! گفتند: مجال نیست و خلاصه نیامدند.

خودم تنها از کاظمین بیرون آمدم تا به مسجد ر سیدم. دیدم در بسته ا ست و معلوم شد در را از داخل بسته و رفته‌اند و کسی هم نیست. حیران شدم که چه کنم! این همه راه به امیدی آمدم. به دیوار مسجد نگریستم، دیدم می توانم از دیوار بالا بروم. بالاخره هر طوری بود از دیوار بالا رفته، داخل مسجد شدم و با فراغت مشغول نماز و دعا شدم، به خیال اینکه درِ مسجد را از داخل بسته‌اند و باز کردنش آ سان ا ست. در داخل مسجد هم کسی نبود. پس از فراغت، آمدم در را باز کنم، دیدم قفل محکمی بر در زده‌اند و به وسیله نردبان یا چیز دیگر رفته‌اند.

حیران شدم که چه کنم! دیوار داخل مسجد هم طوری بود که هیچ نمی‌شد از آن بالا

رفت. با خود گفتم: عمری است دم از حسین علیه السلام می زنم و امیدوارم که به برکت آن حضرت در بهشت به رویم باز شود؛ با اینکه درب بهشت یقیناً مهم‌تر است و باز شدن این در هم به برکت حضرت ابی عبدالله علیه السلام سهل است. پس با یقین تا دست به قفل گذاشتم و گفتم: یا حسین! و آن را کشیدم، فوراً باز گردید. در را باز کردم و از مسجد بیرون آمدم و شکر خدا را به جا آوردم و به قافله هم رسیدم.) (داستانهای شگفت ، ص 31)

حجۀ الاسلام محمدجوادقهرمانی

یاری خداوند

زمستان سال 1373 جهت تبلیغ اسلام و معارف دینی با لباس مقدس روحانیت به جمهوری خود مختار نخجوان اعزام شدم پس از تحمّل رنجهای بی شمار خود را به شهر شرور رساندم.

مردم نخجوان به خاطر جنگ با جمهوری ارمنستان از لحاظ سوخت و مواد غذایی و برق و غیره در مضیقه بودند. گاهی از شدّت سرما و یخبندان درختان کوچه و خیابان را می بریدند و برای سوخت منازلشان از آن ها استفاده می کردند.

در این اوضاع و احوال برنامه هایمان را شروع کردیم. یکی از همسایه ها نسبت به این لباس حسّاس بود. به من فحش و ناسزا می گفت و صاحب خانه را تحت فشار قرار می داد تا قرارداد اجاره را به هم بزنند. او مصر بود که من این منزل را تخلیه کنم. ولی ما همه این امور را تحمّل می کردیم و می گفتیم: خداوند ارحم الراحمین است انشاءاللّه کمک خواهد کرد.

اوضاع روز به روز بدتر می شد. سرما و یخبندان و کمبودهای دیگر از یک طرف و تحمّل

فحش و نا سزاهای روزانه ی همسایه از طرف دیگر مرا به شدّت رنج می داد. برنامه روزانه این همسایه این شده بود که هر روز سه یا چهار بار در خیابان یا منزل و یا در مسجد به من و همه ی مقدسات فحش و ناسزا می گفت. حتّی بعضی اوقات در هنگام سخنرانی میکرفون را از د ست من می گرفت و به ا سلام، روحانیت، ایران، امام و... نا سزا می گفت. این برای ما درد بی درمانی شده بود که حقیقتا تحمّل اش بسیار گران بود. در عمرم چنین مصیبتی ندیده بودم.

ایّام بدین منوال می گذشت تا این که ایّام محرم الحرام نزدیک شد. با همکاری استانداری آذربایجان غربی علاوه بر عزاداری در روزهای محرم، برای روز عاشورا یکی از هیئت های عزادار کشور ترکیه را نیز همراه با یک گروه فیلم برداری برای یکی از شبکه های تلویزیونی ترکیه دعوت کردیم. برای میهمانان که حدودا پنج هزار نفر بودند غذای مفصّلی آماده شد. مراسم بسیار با شکوهی را در روز عاشوار اجرا کردیم.

امّا این مرد فحّاش باز هم در روز عاشورا به اسلام، روحانیت، ایران، امام و همه مقدّسات ما توهین کرد و فحش و نا سزا گفت. آن همه زحمت و رنج و تلاش ما را در آن روز با برهم زدن برنامه ی عزاداری از بین برد. هیچ کاری از من ساخته نبود. حتی اگر به پلیس هم می گفتیم، جواب می دادند ایشان مست است و با مست هیچ کاری نمی توان کرد!

بعد از اهانت و ناسزاگویی به مسجد، اسلام و امام حسین علیه السلام با یک چاقو به من حمله ور شد. چون او را دیدم و از او دور شدم نتوانست مرا مجروح کند. آن روز سپری می شد و من در این فکر بودم که با این مرد فحّاش چه کنم؟ هرچه تلاش می کردم، کمتر موفق می شدم. و از هدایت او کاملاً مأیوس بودم و امید نجات و هدایت برایش نمی دیدم. بعد ازظهر دیگر نمی دانستم چه باید انجام دهم.

با خود حدیث نفس می کردم که من سربازی بیش نیستم. مولا و سروری دارم که با یک اشاره اش عالمی نابود می شود ناگهان به یادم آمد که وضوئی بگیرم و دو رکعت نماز

بگزارم و با خدای خویش درد و دل نمایم و نیازم را با او در میان بگذارم.
با دلی غمگین، با قلبی آکنده از عشق و ایمان و روحی بسیار امیدوار به فضل و رحمت الهی وضو ساختم و نماز خواندم دلم حقیقتا شکسته بود. چنان خود را به مولا و آقای خودم نزدیک می دیدم که انگار هر دعایی در آن حال می کردم، قبول می شد و به فضل الهی یقین داشتم. بعد از راز و نیاز سر از سجده برداشتم به حاضران گفتم با چشم خود دیدید که فلانی چقدر به اسلام، قرآن، مسجد و امام فحش و ناسزا گفت. و چگونه به مقدّسات ما توهین کرد؟ حاضران همه جواب دادند بلی. گفتم حالا که او از پذیرش حق ابا دارد و از کار ز شتش د ست بر نمی دارد، دیگر چاره ای جز شکایت به مولا و آقایمان امام حسین علیه السلام نداریم. من در حق او نفرین می کنم؛ شما هم آمین بگویید. با شد که خداوند متعال دعای مضطرین را مستجاب گرداند!
البته ذکر این نکته لازم است که نفرین آخرین ابزار است. و تا سر حد امکان مبلّغ باید با سعه صدر با مردم برخورد کند. امّا من دیگر مضطر شده بودم و در غیر این صورت و بدون لطف خداوند و استجابت دعا ناچار به بازگشت به ایران بودم.
خدای بزرگ را به چندین نوع قسم دادم و بعد خدا را به حق اهل البیت علیهم السلام قسم دادم و نابودی هرچه سریع تر این مرد شرور را از درگاه او خواستم و حاضران آمین گفتند. بعد از مراسم تصمیم گرفتم اگر دعایم مستجاب نشود و از دست این مرد نجات پیدا نکنم، فردای آن روز هر طور شده شهر شرور را به مقصد ایران ترک کنم ولی لطف و احسان خداوند شامل حالمان شد و در ساعت دوازده شب به من اطلاع دادند که آن فرد فحّاش به جهنّم واصل شده است. پس از شنیدن این خبر دو رکعت نماز گزاردم و خداوند را شکر کردم. جریان مرگ او چنین بود که بعدازظهر عاشورا میهمانی مفصلی ترتیب می دهد و تعدادی از افراد عیّاش و اراذل و اوباش را جهت صرف شام دعوت می کند و شام مفصّلی همراه با مشروبات الکلی رنگارنگ آماده می کند ولی میهمانان از خوردن مشروبات الکلی

به خاطر روز عاشـــورا ابا می کنند و او اصـــرار زیادی می کند ولی آن ها نمی پذیرند. در نتیجه عصبانی شده و همه ی مشروبات الکلی موجود را می خورد و بعد از لحظاتی همان جا به شدّت می ترکد و به جهنّم واصل می شود.
این واقعه یک حادثه ی طبیعی نبود بلکه یک نصـــرت الهی بود که موجب هدایت خیل عظیمی از گناهکاران و مشروب خواران محل شد و تعداد زیادی از آن ها پس از این واقعه به مسجد رو آوردند. آن ها با اهدای فرش و اشیاء دیگر به مسجد برائت و انزجار خویش را از این نوع اعمال ابراز داشتند. مردم گروه گروه به مسجد می آمدند. طلب دعای خیر و سلامتی برای خویش می کردند.
آن ها اعلام می داشـتند که اگر مشـروب هم می خوریم، با مسـجد کاری نداریم و احترام آن را نگه می داریم و شما هم با ما کاری نداشته باشید!(مجله مبلغان)

شهید سید مصطفی خمینی

شهید سید مصطفی خمینی به تهجّد و سرخیزی ، زیارت ، عبادت ، پیاده رفتن به کربلا و ادعیه سخت اهتمام داشت . در تمام مدتی که در نجف اشرف می‌زیست ، در ایام زیارتی مانند عاشورا ، اربعین ، 13 رجب ، نیمه شعبان ، ماه ذیحجه و . . . پیوسته پیاده به کربلا می‌رفت و با آنکه پیمودن بیش از صد کیلومتر راه نجف و کربلا ، بطور پیاده ، دشواریهائی برای او بوجود می‌آورد و گاهی پای او آماس می‌کرد ، این برنامه را ترک نمی‌فرمود . در دهه آخر ماه رمضان در مسجد کوفه به اعتکاف می‌نشستند و زیارت

عاشورا را زیاد می‌خواند . گفته شد که در شب شهادت خویش ، سرگرم خواندن زیارت عاشورا بوده که به شهادت رسیده است

میرزا محمد تنکابنی (مؤلف قصص العلماء)

او خود گفت که در ایام عاشورا به قرائت کتابهای مقتل مشغول بودم .
شبی از شبها در این فکر بودم که چگونه می شود ا صحاب امام حسین علیه‌السلام هر یک که به میدان میرفتند عده زیادی از دشمن را می کشتند با این که لشکر دشمن شجاع وعجیب بود . چرا در مقابل اصحاب امام حسین علیه‌السلام شجاعتی نشان نمی‌دادند . شب در خواب دیدم که حادثه کربلا ذ روی داده ومن جزو سربازان امام حسین علیه‌السلام بودم . ناگاه شخصی نزدم آمد و گفت نوبت جهاد توست . من گفتم من که اسلحه ندارم؟ او چاقویی که که از تیغه آن چزی باقی نمانده بود
گفت این سلاح توست .
گفتم لشکر دشمن کجا هستند؟ او دست مرا گرفت تا به دیواری رسیدیم . دیدم که مورچه‌های بسیاری روی هم سوار وبر روی آن دیوار راه می‌رفتند . آن مرد گفت : این مردان لشکر دشمن می‌باشند . من چند خطی کشیدم ودر هر خط کشیدن مورچه گانه زیادی فرو می‌ریختند . در این موقع از خواب بیدار شدم(قصص العلماء .) .

سید زین الدین طباطبایی

«روزی ایشان از وصف کربلا و روز عاشوراء برای دوستان تعریف می کردند وهمچنین در اهمیت زیارت عاشوراء حرف می‌زدند ، گفتند :
در شبی که در حجره مشغول زیارت عاشوراء بودم ، در سجده شکر زیارت ، حالم منقلب شد و کربلا با آن صحنه‌های روز عاشوراء و امام حسین علیه‌السلام را دیدم و غش کردم ،

تا نزدیک ظهر در حال غش و یا از خود بی‌خود بودم(برنامه سلوک : ص 233.) .

پسر علامه امینی: سال 1394 هجری قمری ، شب جمعه‌ای قبل از اذان فجر ایشان را در خواب دیدم . او را شاداب و خرسند یافتم .

جلو رفته و پس از سلام و دست بوسی عرض کردم :
پدر جان! در آنجا چه علمی باعث سعادت و نجات شما گردید؟
گفتند : چه می گویی؟
مجددا عرض کردم :
آقا جان! در آنجا که اقامت دارید ، کدام عمل موجب نجات شما شد؟
کتاب الغدیر . . . یا سایر تألیفات . . . . یا تأسیس و بنیاد کتابخانه امیرالموءمنین علیه‌السلام ؟
پاسخ دادند : نمی‌دانم چه می گویی قدری واضح تر و روشن تر بگو!
گفتم : آقا جان! شما اکنون از میان ما رخت بر بسته اید و به جهان دیگر منتقل شده اید . در آنجا که هستید کدامین عمل باعث نجات شما گردید از میان صدها خدمت و کارهای بزرگ علمی و دینی و مذهبی؟
مرحوم علامه امینی درنگ و تأملینمودند . سپس فرمودند :
فقط زیارت ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام .
عرض کردم : شما می‌دانید اکنون روابط بین ایران و عراق تیره و تار است و راه کربلا بسته ، چه کنم؟
فرمود : در مجالس و محافلی که جهت عزاداری امام حسین علیه‌السلام برپا می‌شود شرکت کن . ثواب زیارت امام حسین علیه‌السلام را به تو می‌دهند .
سپس فرمودند : پسر جان! در گذشته بارها تو را یادآور شدم و اکنون به تو توصیه می کنم که زیارت عاشورا را هیچ وقت و به هیچ عنوان ترک و فراموش نکن .

مرتبا زیارت عاشورا را بخوان و بر خودت وظیفه بدان . این زیارت دارای آثار و برکات و فوائد بسیاری است که موجب نجات و سعادتمندی در دنیا و آخرت تو می باشد . . . و امید دعا دارم .

آری! علامه امینی با کثرت مشاغل و تألیف و مطالعه و تنظیم و رسیدگی به ساختمان کتابخانه امیرالموءمنین علیه‌السلام در نجف اشرف مواظبت کامل به خواندن زیارت عاشورا داشتند و سفارش به زیارت عاشورا می‌نمودند و به این جهت (خودم) حدود سی سال است مداوم به زیارت عاشورا می‌باشم .

زمانی که حاج آقا حسین قمی در مشهد مقدس اقامت داشت ، به مناسبت سوگواری حضرت امام حسین علیه‌السلام در مکانی واقع در بالا خیابان ، منبر می‌رفتند . شب تاسوعا ، هنگامی که ایشان بالای منبر مشغول سخنرانی بودند ، صدای عربده‌ای از بیرون مجلس شنیده شد . ایشان از مردم پرسیدند که چه خبر است؟ گفتند رئیس شهربانی مست شده ، عربده می کشد! آقا با ناراحتی می‌فرماید : به جدّم قسم ، از منبر پایین نمی‌آیم ، تا خدا جزای او را بدهد! لحظه‌ای بعد به آقا خبر رسید که رئیس شهربانی ، نقش بر زمین شده و به درک واصل گردیده است!(دیدار با ابرار 54 .)

در قصص العلماء درباره حالات وحید بهبهانی می‌نویسد که : معروف است که آقا ، زمانی که به حرم سیدالشهداء برای زیارت مشرف شدند معمولاً تشرفشان بدین صورت بود . اول آستان کفش کن آن جناب را می‌بوسید و روی مبارک و محاسن مبارک بدان می‌مالید .

پس از آن با خضوع و خشوع و رقت قلب به اندرون حرم مشرف می‌شد ، و زیارت می کرد و در مصیبت حضرت امام حسین‌ع کمال احترام را مراعات می‌فرمود در آن دفعه که صورت بر آستان حسین علیه‌السلام سائید و خود را در برابر آن کوه جلال و وقار ، پر کاهی دید ، زبان دلش به مضمون این دو بیت گویا شد :

شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل　　　مملوک آن جنابم مسکین این درم

گر بر کَنم دل از تو و بردارم از تو مِهر　　　آن مِهر بر که افکنم ، آن دل کجا برم

شهید مدنی می گفت : من در دو موضوع نسبت به خودم شک کردم . یکی اینکه به من می گویند (سید اسداللّه) آیا واقعا من سید هستم؟ از اولاد پیغمبر هستم! و دیگر اینکه آیا من لیاقت آن را دارم که در راه خدا شهید بشوم یا نه؟!

روزی به حرم امام حسین علیه‌السلام رفتم در آن جا با ناله و زاری از امام خواستم که جوابم را بدهد . پس از مدتی یک شب امام حسین علیه‌السلام را در خواب دیدم که بالای سرم آمد و دستی به سرم کشید و این جمله را فرمود : یا بنّی اَنتَ مَقتول؛ ای فرزندم تو کشته می‌شوی!

که جواب دو سئوال من در آن بود . امّا فرمود : فرزندم! یعنی من سید هستم و دیگر اینکه به من بشارت داد که من شهید می‌شوم(دیدار با ابرار 66.) .

سید عبدالهادی شیرازی

در کتاب گنجینه دانشمندان جلد 9 آمده است که :

از آ سید عبدالهادی شیرازی نقل شده که : شبی صحرای قیامت را خواب را خواب دیدم که بهشت دری دارد و علماء و فقهاء و مراجع تقلید در صف طولانی ایستاده و حضرت صادق علیه‌السلام به حساب آنها رسیده و به بهشت می‌فرستد و من دیدم که در اواخر صف هستم و تا نوبت به من برسد ، طول می کشد . نگاهی به اطراف کردم دیدم که درب دیگری به بهشت باز است که آن را باب الحسین می گویند ولی آنجا کسی معطل نمی‌شود با خود گفتم از این در می‌روم . پس بسوی آن در آمدم و خواستم وارد شوم ، دربان گفت : نمی‌شود زیرا این در مخصوص اهل منبر و ذاکرین امام حسینع است شما که منبری

نیستی . از خواب بیدار شدم و تصمیم گرفتم که هر شب جمعه برای بچه‌های خود ، روضه بخوانم(سیمای فرزانگان) .

مرحوم شیخ احمد کافی

از حجهٔ الاسلام سید حسن مؤمن زاده نقل شده که گفت : من در مشهد مدرسه ملی داشتم . در دوران تحصیلات ابتدائی ، مرحوم کافی از شاگردان مدر سه من بود . وقتی که زنگ تفریح زده می‌شد ، او همراه بچه‌ها سراغ بازی نمی‌رفت و می‌آمد ، دو ریال به من می‌داد و می‌گفت : برایم روضه امام حسین علیه‌السلام بخوان . من روضه می‌خواندم و مرحوم کافی زار زار گریه می‌کرد(شهدای روحانیت در یکصد سال اخیر .) .

سید علی طباطبائی (صاحب ریاض)

نقل شده است که سید علی طباطبائی در هنگام تألیف کتاب ریاض المسائل ، زمانی که مبحث قبله را می‌نگاشت با مشکل مواجه شد . زیرا علم هیئت را بخوبی نمی‌دانست . از همین رو از یکی از شاگردان خود که در علم هیئت تبحر داشت می‌خواهد تا بخانه او بیاید و بعضی از مباحث هیئت را که با بحث قبله ارتباط دارد به او بیاموزد . آن شخص بدون توجه به رعایت احترام در نظر گرفتن شأن ا ستاد می‌گوید : همانطور که ما کتاب به د ست می‌گیریم و خدمت شما می‌رسیم ، شما هم باید کتاب بدست بگیرید و برای یادگرفتن هیئت به منزل من بیائید! استاد می‌گوید از این کار دریغ ندارم ولی وقتی از خانه خارج می‌شوم با ازدحام و مراجعه بیش از حد مردم مواجه می‌شوم! در هر حال سید علی از این گفتگو بسیار دلگیر می‌شود و شب را تا به صبح در حرم امام حسین علیه‌السلام به عبادت و تضرع می‌گذراند و از خدا می‌خواهد که به برکت وجود حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مطالب ضروری علم هیئت را بر او افاضه کند و چنین نیز شد و ایشان بدون آنکه علم هیئت

را نزد کسی بیاموزد ، مباحث قبله را بدون برخورد با مشکل علمی نوشت(دیدار با ابرار 51

(. .

يکي از علماي بزرگ قم که امام جماعت صحن کربلاي آقا ابا عبدالله عليه السلام بودند ميفرمودند پيرمرد مجردی در کربلا بود به نام حاج عباس رشتی که خيلی به امام حسين عليه السلام علاقه داشت. عشق امام حسين عليه السلام او را به کربلا کشيده بود و زندگي ای داشت يک اتاقی هم اجاره کرده بود گاهی کارهای دستی انجام ميداد. مثلا يک چيزی خريد و فروش ميکرد. يک خيلی ساده .کارش خدمت به مجالس امام حسين عليه السلام بود و آب به عزاداران ميداد

اين پيرمرد زيلوهای حرم را جمع ميکرد و پهن ميکرد و براي نمازجماعت خيلی هم سرحال و بانشاط بود. روز شهادت يکي از امامان عليهم السلام از خانه بيرون آمدم در بين راه يکي از وعاظ کربلا به من گفت حاج عباس رشتی مريض و در حال جان دادن است و در کربلا غريب است اگر ميشود از ايشان عيادتی داشته باشيد و ما چهار نفر بوديم وارد اتاق شديم ديديم لحاف و تشک و ای رويش کشيده و يکی از رفقايش هم از او پرستاری ميکند. حاج عباسی که هر وقت ما را ميديد سلام ميکرد دست به پتوی کهنه سينه ميشد خيلي سر حال بود اما ديديم الان در رختخواب افتاده و در حال جان دادن است ديگر نه ميتواند بنشيند نه ميتواند جواب سلام بدهد. حالش خيلی وخيم و در حال سکرات مرگ است دور بسترش نشستيم و به رفقا گفتم لحظه آخر خيلی مهم است که به چه حالت بميرد عبرت بگيريم به اين واعظ گفتم که الان فرصت خوبی است تا يک روضه برای امام حسين عليه السلام بخوانيم. واعظ گفت چشم و شروع کرد: السَّلامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ هنگام روضه خواندن همه با چشم خود ديديم حاج عباس پتو را کنار زد و بلند شد و مودب نشست حالا ما هم داريم با تعجب نگاه ميکنيم رويش را به طرف راست چرخاند و شروع به گريه کرد و گفت السَّلامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ قربان قدمهايتان من پيرغلام چه لياقتی داشتم که به عيادت من بياييد السَّلامُ عَلَيْكَ يا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ همين طور سلام داد تا رسيد به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف به آقا هم سلام داد گفت قربانتان بروم من کجا عيادت شما و از همه تشکرکرد و بعد دراز کشيد مثل اينکه صد سال است که مرده باشد نه قلبش کار ميکند نه نبضش کار ميکند و به رحمت خدا رفت. بعد از اينکه به رحمت خدا رفت من به رفيقش گفتم اين پير غلام امام حسين عليه السلام بوده امام حسين عليه السلام به او .نظر کرده و قبولش کرده است چهارده معصوم عليهم السلام به ديدارش آمده است. بايد مثل يک مرجع تقليد تشييع جنازه اش کنيم

گفت ما آمديم به منزل به وعاظ گفتيم که بالا منبر بگوييد به علمای نجف گفتيم که درستان را تعطيل بکنيد به بازاريها گفتيم بازار را ای مثل عاشورا برای يک عاشق امام حسين عليه السلام راه بندازيد ميگفت کربلا يک ببنديد به هيئتيها گفتيم که فردا بايد يک دسته حالت عجيبی پيدا کرده بود هيئتها مي آمدند به سروسينهاشان ميزدند چون براي همه جريانش را گفته بوديم. يا حسين يا حسين ميگفتند .گريه ميکردند براي يک غلام غريب امام حسين عليه السلام غوغا شد

ای که در در حوزه هم براي حاج عباس مجلس ختم گرفتيم. يک آيت اللهي در کربلا بود به نام آيت الله سيبويه عموی آيت الله سيبويه زمان ما بودند پيرمردی بود حدود نود سال ايشان هم در مجلس ختم شرکت کرد. به من فرمودند که منبر ختم اين آقا را من ميروم، همه تعجب کردند. ايشان عصازنان آمدند در پله اول منبر نشستند بعد از قرائت قرآن گفت که مردم ميدانيد که من اهل منبر و سخنراني نيستم ولي آمده ام جريانی از حاج عباس رشتی که برايتان بگويم. گفت که وقتی فلانی به من زنگ زد و گفت من در موقع جان دادن کنار بسترش بودم و چهارده معصوم به ديدنش آمدند؛ وقتی تلفن را قطع کردم خيلی گريه کردم دلم شکست که من اينقدر در حوزه بودم در حرم آقا امام جماعت بودم نکند من را قبول نکرده باشند من به حال خودم گريه کردم خسته شدم خوابم برد خواب ديدم حاج عباس در باغی از باغهای بهشت است خيلی سرحال و خوشحال جوان و زيبا. گفتم حاج عباس چطوری! گفت وقتی که من را در قبر گذاشتيد قبر من وسيع و باز شد نورانی شد ديدم آقا اباعبدالله الحسين عليه السلام تشريف آوردند فرمود تو غلام من بودی من را آورد در اين باغي که ميبيني از باغهای برزخی است اين باغ را به من مرحمت کردند. فرمودند حاج عباس همين جا باش در قيامت هم ميآيم تو را ميبرم در بهشت کنار خودم قرار ميدهم. بعد گفت آقاي سيبويه برو به مردم بگو هر چه هست در خانه سيدالشهدا .عليه السلام است. جای ديگر خبری نيست کل الخير في باب الحسين هر خيری است در خانه امام حسين عليه السلام است

ایوت بالداچینو از استرالیا

ایوت بالداچینو کارشناس ارشد حقوق از دانشگاه سیدنی است که 12 سال پیش، پس از جدایی از مذهب کاتولیک مسلمان شده است، بنا به گفته خود او 6 سال سنی بوده است ولی اکنون 6 سال است که به آیین شیعه گرویده است. او همچنین پس از این تشرف نام خود را به ثریا تغییر داده است.

او در مورد علت مسلمان شدنش اینطور می گوید که:

در حقیقت سفر من از کودکی آغاز شد چرا که همواره در درون خودم به یک خدای واحد معتقد بودم. دو سؤال اساسی همواره زندگی مرا تحت‌الشعاع خویش قرار می‌داد، اول اینکه من از کجا آمده‌ام و دوم آنکه

سرنوشت من چه خواهد بود. با اینکه از دوران کودکی در درون خودم به خدای واحد اعتقاد داشتم اما در آیین مسیحیت به وضوح از خدای پدر، خدای پسر و روح‌القدس سخن گفته می‌شد و این سه خدایی برای من قابل قبول نبود.

وی وجود تناقضات و عدم هماهنگی میان باورهای مسیحی را یکی دیگر از مشکلات مذهبی خویش در دوران نوجوانی و جوانی خواند و افزود: با اینکه یک کودک بودم و پدر و مادرم برای کنجکاوی‌های کودکانه‌ام پاسخ‌های فراوانی به من می‌دادند اما هیچ‌گاه هیچ‌یک از پاسخ‌هایشان برای من قانع‌کننده نبود.

این مستبصر استرالیایی داستان مسلمان شدن خویش را از آنجا آغاز کرد که برای دیدن مادر خویش به مصر سفر کرده بود. وی در توصیف مردم مسلمان کشور مصر گفت: مسلمانان مصری با اینکه مردمی بسیار فقیر بودند اما بسیار آرامش داشته‌اند و در میان آنان احساس مهربانی و دوستی می‌کردند.
بالداچینو تصریح کرد: وقتی برای اولین بار موسیقی قرآن به گوش من خورد مجذوب نوای قرآن شدم و در هر فرصتی که بدست می‌آوردم این موسیقی را گوش می‌دادم.

وی مردم مسلمان مصر را مردمی فقیر اما سرشار از احساس و آرامش توصیف کرد و افزود: در کشور خودم و در اروپا انسان‌های زیادی را دیده بودم که با وجود امکانات زیاد در جست‌وجوی آرامش بودند و هرگز آن را بدست نمی‌آوردند در حالی که مردم مسلمان مصر چیزی برای زندگی کردن نداشتند اما بسیار بخشنده و مهربان بودند.

وقتی برای اولین بار به مسجد الحسین رفتم با التماس خواسته‌های خویش را از خدا طلب کردم و از او خواستم که مرا به سمت حقیقت و واقعیت هدایت کند تا از زندگی گذشته‌ام دور شوم.

بالداچینو در قسمت دیگری از صحبت‌های خویش به اولین برخورد خویش با کتاب قرآن اشاره کرد و توصیه داشت: سوره اخلاص اولین سوره‌ای بود که از قرآن خواندم و در همین چند آیه کوتاه تمام معضلات اندیشه مسیحی را حل شده یافتم و دریافتم که اسلام طریق کاملی برای زندگی انسان است.

وی تصریح کرد: تمام سؤالات خویش را در قرآن پاسخ یافته دیدم و این اولین برخورد من با قرآن بود که سبب انس همیشگی من با قرآن شد.

این تازه مسلمان استرالیایی تأکید کرد: وقتی قرآن را مطالعه می‌کردم یقین داشتم که گوینده این سخنان خالق واقعی دنیا و آفریننده حقیقی انسان است.

وی پس از اظهار شهادتین در مسجد دانشگاه الازهر مصر به دین اسلام گروید و تحقیق و پژوهش درباره آموزه‌های دینی ادامه داد.

بالداچینو گفت: بعد از شش سال که به اسلام گروییده بودم و یک مسلمان سنی شده بودم با امام حسین (علیه السلام) و ماجرای شگفت‌انگیز عاشورا آشنا شدم و این آشنایی اولین جرقه‌های گرایش من به مذهب حقه تشیع بود.

وی تصریح کرد: دستان امام حسین(علیه السلام) را در سراسر زندگی‌ام احساس می‌کنم.

بالداچینو با یادآوری حضور خود در مجالس شیعی مردم مصر و گفت‌وگوهای خویش با شیعیان این کشور اظهار داشت: چندین بار در رؤیاهای خویش امام علی (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) را مشاهده می‌کردم که با کمال مهربانی مرا به سوی امنیت و آرامش دعوت می‌نمودند.

دیانا ترون‌گوسو از امریکا

دیانا ترون‌گوسو در خانواده‌ای مسیحی در ایالت تگزاس به دنیا آمده است. در زمان تبلیغ دین مسیحیت در کلیسا، ناگهان با دین اسلام آشنا می‌شود و پس از مطالعه و تحقیق در سن بیست سالگی اسلام را به عنوان دین خود بر می‌گزیند، و نام خود را به هاجر حسینی تغییر می دهد، او در خصوص این تغییر اینگونه می گوید که من بعد از مسلمان شدن نامم را عوض کردم و به این دلیل نام هاجر را انتخاب کردم که دوست داشتم از شهر و کشورم هجرت کنم، دوست داشتم که از شهری به شهر دیگر مهاجرت کنم و در سفر باشم و الان هم گاهی تهران و قم و گاهی در زادگاه خودم در حال مهاجرت هستم.

او در امریکا فوق‌لیسانس ارتباطات می‌خوانده است که با اوج‌گیری انقلاب اسلامی در ایران، امریکا را به قصد اروپا ترک می‌کند و پس از آن برای ادامه مطالعاتش درباره اسلام راهی ایران می‌شود. در شهر قم زندگی خود را آغاز می‌کند و پس از آن برای ادامه تحصیلات و تحقیقات راهی تهران می‌شود.

«هاجرحسینی» در مسیر تحقیقات خود، با موضوع عاشورا و امام‌حسین(ع) آشنا می‌شود. به گفته خودش این نقطه اوج تحولات فکری و روحی او بوده است. اوهمچنین تحصیلات خود را در مقطع کارشناسی ارشد «تاریخ شیعه» در دانشگاه اهل بیت ادامه می‌دهد.

اندکی در مورد مسلمان شدن وی:

او در مورد نحوه ی آشناییش با اسلام اینطور می گوید که:"من در یک خانواده کاتولیک به دنیا آمدم. خانواده‌ای که برای اصول دینی اهمیت فراوانی قائل بود. همیشه دغدغه آشنایی با ادیان مختلف را در سر داشتم و به دنبال حقیقت معنویت بودم.

ما هم در مسیحیت موضوعی با عنوان پادشاهی خدا داریم که معتقد به ظهور حضرت مسیح و حاکمیت قوانین است. همین موضوع با جریاناتی که آن روز در فضای جهانی بود و مطرح شدن مسئله امامت، مرا خیلی جذب کرد. در مباحث امامت که پیش می‌رفتیم من با یک نقطه اوج روبرو شدم و آن امام‌حسین(ع) بود. دائم موضوعات را با مسیحیت تطبیق می‌دادم. مثلاً به فداکاری و جان فشانی امام‌حسین(ع) که رسیدم آن را با رنج‌ها و سختی‌های مسیح تطبیق دادم. هر چه در موضوع امام‌حسین(ع) پیش می‌رفتم هیجانم برای دانستن این همه عظمت بیشتر می‌شد. امام‌حسین(ع) نقطه اصلی لحظات شگفت‌انگیز وجودم شد.

بعد به این نتیجه رسیدم که عیسی مسیح همان الگویی را از انسانیت می‌خواهد که مصداقش امام‌حسین(ع) است. در اسلام این الگوها خیلی وسیع و ژرف هستند. من در ایران سعی کردم در بیساری از مراسم های مذهبی شرکت کنم و به طور جدی خودم را با مراسم عزاداری امام‌حسین آشنا کردم. در کنار این مراسم آنچه برای من خیلی اهمیت داشت، شناخت شخصیتی از امام‌حسین بود که نقش جهانی دارد. حرکت و اراده امام‌حسین برای احیا حقیقت بود.

امام‌حسین(ع) اوج حقیقت است. من فقط همیشه خدا را شکر کرده‌ام که مرا در مسیر حقیقت قرار داد. حتی وقتی در مراسم عزاداری شرکت می‌کنم می‌فهمم که امام‌حسین(ع) از این مراسم‌ها بالاتر است. کار او، فکر او، راه او و فدا شدنش برای حقیقت و انسانیت گستره‌ای جهانی پیدا کرده است. من فقط خدا را شکر می‌کنم که مرا با عاشورا و امام‌حسین(ع) مسلمان کرد. "

(قال رسول الله(ص):ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه:حقیقتا حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است)

شخصیت حُر، مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد

نسیم: کدام یک از شخصیت‌های کربلا روی شما تأثیر بیشتری داشت از کدامیک از این شخصیت‌ها تأثیر بیشتری گرفتید؟

دهدشت: شخصیت حر یکی از افرادی بود که مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد. کسی که در جبهه شر بود اما در نهایت در کنار امام حسین به شهادت رسید این داستان به من نشان داد که حتی بدترین آدم می‌تواند تغییر کند. چون اغلب آدم‌ها فکر می‌کنند اگر کسی کار بدی انجام داده است هرگز تغییر نخواهد کرد، اما داستان حر، روایت دیگری است...

چهل حدیث درباره امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه‌السلام در وصف روز تاسوعا فرمود :

تاسوعا یَومٌ حوصِرَ فیهِ الحُسَینُ علیه السلام وَ اَصحابُهُ بِکربلاء وَ اجتَمَعَ عَلَیه خَیلُ اَهلِ الشّامِ وَ اَناخوا » عَلَیهِ وَ فَرِحَ ابنُ مَرجانَةً و عُمَرُ بنُ سَعدٍ بِتَواتُرِ الخَیلِ وَ کَثرَتِها وَ استَضعَفوا فیهِ الحُسَینَ علیه‌السلام وَ اَصحابَهُ وَ اَیقَنوا اَنّهُ لایَأتی الحُسینَ علیه‌السلام ناصِرٌ و لایَمُدُّهُ أهلُ العِراقِ»؛ تاسوعا روزی است که حسین

علیه‌السلام و یارانش در کربلا در محاصره نظامی سپاه شام گرفتار آمدند. پسر مرجانه و عمر بن سعد از این رخداد خوشحال شدند و حسین علیه‌السلام و یارانش را ناتوان شمردند و یقین کردند که دیگر برای او کمکی نخواهد رسید و اهل عراق او را کمک نخواهند کرد... آنگاه با دلی اندوهگین و قلبی حزین فرمود : بأبی المستضعف الغریب ؛ پدرم به فدای آن مستضعف غریب (کتاب الصوم، صوم عرفه و عاشورا، ح7).

علامه سید علی قاضی توصیه می کردند: و در مستحبات تعزیه داری و زیارت حضرت سید الشهدا علیه‌السلام مسامحه ننمایید. و روضه هفتگی ولو دو سه نفر باشد، اسباب گشایش امور است و اگر از اول عمر تا آخرش در خدمات آن بزرگوار از تعزیت و زیارت و غیر هما به جا بیاورید، هرگز حق آن بزرگوار ادا نمی‌شود و اگر هفتگی ممکن نشد، دهه اول محرم ترک نشود.و می فرمود: محال است انسانی به جز از راه سیدالشهدا علیه السلام به مقام توحید بر سد. سریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا علیه السلام است و پیشکار این فضیلت هم حضرت قمر بنی هاشم ابالفضل العباس علیه السلام است.

خودش مجالس روضه می‌گرفت و کفش‌ها را جفت می‌کرد. می‌فرمود: می‌خواهم حضرت اباعبدالله الحسین (ع) ببیند که خدمتش را می‌کنم.

علامه اقبال لاهوری (از اندیشمندان و بزرگان اهل سنت پاکستان) در وصف امام حسین علیه‌السّلام و فلسفه قیام عاشورا، تحت عنوان «رمز قرآن از حسین علیه‌السّلام آموختیم» سروده‌ای بسیار زیبا دارد :

آن امام عاشقان، پور بتول/سرو آزادی ز بستان رسول

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت/حریت را زهر اندرکام ریخت

خون آن سر، جلوه خیرالامم/چون سحاب قبله باران در قدم

بر زمین کربلا بارید و رفت/لاله در ویرانه‌ها کارید و رفت

تا قیامت قطع استبداد کرد/موج خون او چمن ایجاد کرد

بهر حق در خاک و خون گردیده است/پس بنای «لا اله» گردیده است

مدعایش سلطنت بودی اگر/خود نکردی با چنین سامان سفر

دشمنان چون ریگ صحرا، لا تعد/دوستان او به یزدان هم عدد

سر ابراهیم و اسماعیل بود/یعنی آن اجمال را تفصیل بود

عزم او چون کوهساران استوار/پایدار و تند سیر و کامکار

تیغ بهر عزت دین است و بس/مقصد او حفظ آیین است و بس

خون او تفسیر این اسرار کرد/ملت خوابیده را بیدار کرد

تیغ «لا» چون از میان برون کشید/از رگ ارباب باطل، خون کشید

نقش «الا الله» بر صحرا نوشت/سطر عنوان نجات ما نوشت

رمز قرآن از حسین آموختیم/ز آتش او شعله‌ها افروختیم

شوکت نام و فر بغداد رفت/سطوت غرناطه هم از یاد رفت

تار ما از زخمه اش لرزان هنوز/تازه از تکبیر او ایمان هنوز

ای صبا! ای پیک دور افتادگان!/اشک ما بر خاک پاک او رسان

اشعار محتشم کاشانی

[Forwarded from نشریه عبرتهای عاشورا]

متن کامل شعر مشهور محتشم کاشانی در عزای محرم(باز این چه شورش است)/در دو قسمت 🏴

👇قسمت اول ♦

باز این چه شورش است که در خلق عالم است/باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است/باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین/بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است/این صبح تیره باز دمید از کجا کزو/کار جهان و خلق جهان جمله درهم است/گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب/کاشوب در تمامی ذرات عالم است/گرخوانمش قیامت دنیا بعید نیست/این رستخیز عام که نامش محرم است/در بارگاه قدس که جای ملال نیست/سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است/جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند/گویا عزای اشرف اولاد آدم است/خورشید آسمان و زمین، نور مشرقین/پرورده ی کنار رسول خدا، حسین/کشتی شکست خورده ی طوفان کربلا/در خاک و خون طپیده میدان کربلا/گر چشم روزگار به رو زار می گریست/خون می گذشت از سر ایوان کربلا/نگرفت دست دهر گلابیبه غیر اشک/زآن گل که شد شکفته به بستان کربلا/از آب هم مضایقه کردندکوفیان/خوش داشتند حرمت مهمان کربلا/بودند دیو و دد همه سیراب ومی مکند/خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا/زان تشنگان هنوز به عیوق می رسد/فریاد العطش ز بیابان کربلا/آه از دمی که لشگر اعدا نکرد شرم/کردند رو به خیمه ی سلطان کربلا/آن دم فلک بر آتش غیرت سپند شد/کز خوف خصم در حرم افغان بلندشد/کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی/وین خرگه بلند ستون بیستون شدی/کاش آن زمان درآمدی از کوه تا به کوه/سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی/کاش آن زمان ز آه جهان سوز اهل بیت/یک شعله ی

برق خرمن گردون دون شدی/کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان/سیماب وار گوی زمین بی سکون شدی/کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک/جان جهانیان همه از تن برون شدی/کاش آن زمانکه کشتی آل نبی شکست/عالم تمام غرقه دریای خون شدی/آن انتقام گر نفتادی به روزحشر/با این عمل معامله ی دهر چون شدی/آل نبی چو دست تظلم برآورند/ارکان عرش را به تلاطم درآورند/بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند/اول صلا به سلسله ی انبیا زدند/نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید/زان ضربتی که بر سر شیرخدا زدند/آن در که جبرئیل امین بود خادمش/اهل ستم به پهلوی خیرالنسا زدند/بس آتشی ز اخگر الماس ریزه ها/افروختند و در حسن مجتبی زدند/وآنگه سرادقی که ملک مجرمش نبود/کندند از مدینه و در کربلا زدند/وز تیشه ی ستیزه درآن دشت کوفیان/بس نخل ها ز گلشن آل عبا زدند/پس ضربتی کزان جگر مصطفی درید/بر حلق تشنه ی خلف مرتضی زدند/اهل حرم دریده گریبان، گشوده مو/فریاد بر درِ حرم کبریا زدند/روح الامین نهاده به زانو سر حجاب/تاریک شد ز دیدن آن چشم آفتاب/چون خون ز حلق تشنه ی او بر زمین رسید/جوش از زمین به ذروه عرش برین رسید/نزدیک شد که خانه ی ایمان شود خراب/از بس شکست ها که به ارکان دین رسید/نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند/طوفان به آسمان ز غبار زمین رسید/باد آن غبار چون به مزار نبی رساند/گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید/یکباره جامه در خم گردون به نیل زد/چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید/پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش/از انبیا به حضرت روح الامین رسید/کرد این خیال وهم غلط کار کان غبار/تا دامن جلال جهان آفرین رسید/هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال/او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال/ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند/یک باره بر جریده ی رحمت قلم زنند/ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر/دارند شرم کز گنه خلق دم زنند/دست عتاب حق به در آید ز آستین/چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند/آه از دمی که باکفن خون چکان ز خاک/آل علی چو شعله ی آتش علم زنند/فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت/گلگون کفن به عرصه ی محشر قدم زنند/جمعی که زد به هم صفشان شور کربلا/در حشر صف زنان صف محشر به هم زنند/از صاحب حرم چه توقع کنند باز/آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند/پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل/شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل/روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار/خورشید سربرهنه برآمد ز کوهسار/موجی به جنبش آمد و برخاست

کوه/ابری به بارش آمد وبگریست زار زار/گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن/گفتی فتاد از حرکت چرخ بی‌قرار/عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر/افتاد در گمان که قیامت شدآشکار/آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود/شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار/جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل/گشتند بی‌عماری محمل شتر سوار/با آنکه سر زد آن عمل از امت نبی/روح‌الامین ز روح نبی گشت شرمسار/وانگه ز کوفه خیل الم رو به شام کرد/نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد/بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد/شور و نشور واهمه را در گمان فتاد/هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند/هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد/هرجا که بود آهویی از دشت پا کشید/هرجا که بود طایری از آشیان فتاد/شد وحشتی که شور قیامت به باد رفت/چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد/بر زخم های کاری تیغ و سنان فتاد/ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان/بر پیکر شریف امام زمان فتاد/بی اختیار نعره ی هذا حسین زود/سر زد چنانکه آتش ازو در جهان فتاد/پس با زبان پر گله آن بضعۀالرسول/رو در مدینه کرد که یا ایهاالرسول/این کشته ی فتاده به هامون حسین توست/وین صید دست و پا زده در خون حسین توست/این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی/دود از زمین رسانده به گردون حسین توست/این ماهی فتاده به دریای خون که هست/زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست/این غرقه محیط شهادت که روی دشت/از موج خون او شده گلگون حسین توست/این خشک لب فتاده دور از لب فرات/کز خون او زمین شده جیحون حسین توست/این شاه کم سپاه که باخیل اشگ و آه/خرگاه زین جهان زده بیرون حسین توست/این قالب طپان که چنین مانده بر زمین/شاه شهید ناشده مدفون حسین توست/چون روی در بقیع به زهرا خطاب کرد/وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد/کای مونس شکسته دلان حال مابببین/ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین/اولاد خویش را که شفیعان محشرند/در ورطه ی عقوبت اهل جفا ببین/در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان/واندر جهان مصیبت ما بر ملا ببین/نی ورا چو ابر خروشان به کربلا/طغیان سیل فتنه و موج بلاببین/تن های کشتگان همه در خاک و خون نگر/سرهای سروران همه بر نیزه هاببین/آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام/یک نیزه اش ز دوش مخالف جدا ببین/آن تن که بود پرورشش در کنار تو/غلطان به خاک معرکه ی کربلا ببین/یا بضعۀالرسول ز ابن زیاد داد/کو خاک اهل بیت رسالت

به باد داد/خاموش محتشم که دلسنگ آب شد/بنیاد صبر و خانه ی طاقت خراب شد/خاموش محتشم که ازین حرف سوزناک/مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد/خاموش محتشم که ازین شعر خون چکان/در دیده ی اشگ مستمعان خوناب شد/خاموش محتشم که ازین نظم گریه خیز/روی زمین به اشک جگرگون کباب شد/خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست/دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد/خاموش محتشم که بسوز تو آفتاب/از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد/خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین/جبریل را ز روی پیامبر حجاب شد/تا چرخ سفله بود خطایی چنین نکرد/بر هیچ آفریده جفایی چنین نکرد/ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ای/وز کین چه ها درین ستم آباد کرده ای/بر طعنت این بس است که با عترت رسول/بیداد کرده خصم و تو امداد کرده ای/ای زاده زیاد نکرده است هیچگه/نمرود این عمل که تو شداد کرده ای/کام یزید داده ای از کشتن حسین/بنگر که را به قتل که دلشاد کرده ای/بهر خسی که بار درخت شقاوتست/درباغ دین چه با گل و شمشاد کرده ای/با دشمنان دین نتوان کرد آن چه تو/با مصطفی و حیدر و اولاد کرده ای/حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن/آزرده اش به خنجر بیداد کرده ای/ترسم تو را دمی که به محشر برآورند/از آتش تو دود به محشردرآورند

بخشی از آخرین دعای امام حسین‌علیه السلام در روز عاشورا

اللّهُمَّ [أنتَ] مُتَعالِی المَکانِ، عَظیمُ الجَبَروتِ، شَدیدُ المحالِ، غَنِیٌّ عَنِ الخَلائِقِ، عَریضُ الکِبرِیاءِ، قادِرٌ عَلی ما تَشاءُ، قَریبُ الرَّحمَةِ، صادِقُ الوَعدِ، سابِغُ النِّعمَةِ، حَسَنُ البَلاءِ، قَریبٌ إذا دُعیتَ، مُحیطٌ بِما خَلَقتَ، قابِلُ التَّوبَةِ لِمَن تابَ إلَیکَ،

اُحکُم بَینَنا وبَینَ قَومِنا، فَإِنَّهُم غَرّونا وخَدَعونا وخَذَلونا، وغَدَروا بِنا وقَتَلونا، ونَحنُ عِترَةُ نَبِیِّکَ، ووُلدُ . . . .
حَبیبِکَ مُحَمَّدِ بنِ عَبدِ اللّهِ صلی الله علیه و آله الَّذِی اصطَفَیتَهُ بِالرِّسالَةِ، وَائتَمَنتَهُ عَلی وَحیِکَ، فَاجعَل لَنا
. مِن أمرِنا فَرَجا ومَخرَجا، بِرَحمَتِکَ یا أرحَمَ الرّاحِمینَ

خداوندا ! تو والامکان، سِتُرگ چیره، چاره ساز و بی نیاز از آفریده هایی که بزرگی ات فراگیر » ◉
.است و بر هر چه بخواهی، توانایی

رحمتت نزدیک و وعده ات راست است. فرو ریزنده نعمت، نیکوْآزمون، نزدیکْ چون خوانده شوی،
محیط بر هر چه آفریدی، پذیرنده توبه آن که به سویت باز گردد،

میان ما و قوم ما، داوری کن که آنان، ما را فریفتند و نیرنگ زدند و ما را وا نهادند و به ما خیانت ...
کردند و ما را کُشتند، در حالی که ما خاندانِ پیامبرت و فرزندان حبیبت محمّد بن عبد اللّه صلی الله علیه
و آله هستیم که او را به رسالتت برگزیدی و بر وحی ات امینش کردی . پس برای ما فَرَجی و گشایشی
. «! قرار ده، به رحمتت، ای مهربان ترینِ مهربانان

مصباح المتهجّد : ص ۸۲۷

شیخ محمود صنیعی : از آیت الله بهجت (ره) پرسیدم ، آقا می شود راه صد ساله را یک شبه رفت ؟

.ایشان فرمودند : با سیدالشهدا(علیه السلام) می شود

ثواب گریه برای امام حسین علیه السلام

:امام_صادق (ع) فرمودند# ❤

و مَنْ ذُکِرَ اَلْحُسَیْنُ عَلَیْهِ اَلسَّلاَمُ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَیْنِه [عَیْنَیْهِ] مِنَ اَلدُّمُوعِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابٍ کَانَ ثَوَابُهُ عَلَی اَللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ یَرْضَ لَهُ بِدُونِ اَلْجَنَّةِ

کسی که یادی از حضرت حسین بن علی علیه‌السلام نزدش بشود و از چشمش به مقدار بال مگس اشک خارج شود اجر او بر خداست و حق تعالی به کمتر از بهشت برای او راضی نیست.

.کامل الزیارات، ج1، ص100 📖

...گوهر اشک بر حسین فاطمه ●

- بخشی از وصیت‌نامه سپهبد قاسم سلیمانی: همراه خود دو چشم بسته آورده‌ام که ثروت آن در کنار همه ناپاکی‌ها، یک ذخیره ارزشمند دارد و آن گوهر اشک بر حسین فاطمه است؛ گوهر اشک بر اهل‌بیت است؛ گوهر اشک دفاع از مظلوم، یتیم، دفاع از محصورِ مظلوم در چنگ ظالم...

یه سوالی ذهنم مشغول کرده بود اون هم این بود که چطور میشه آدم به اندازه یه بال مگس برا امام حسین علیه السلام اشک بریزه و بعد بهشتی بشه؟

بعد این که منبر حاج آقا تموم‌شد رفتم جلو این سوال از حاج آقا پرسیدم ✍

حاج آقا گفت یه مثال برات می زنم تا فهم این مطلب برات آسون باشه

گفت یک قاشق چقدر قیمتش هست؟

گفتم چند هزار تومان بیشتر نیست

گفت حالا اگه بگن در این قاشق ناپلئون یا مثلا یکی از پادشاهان ایرانی غذا خورده قیمتش چقدر میشه؟؟

گفتم خب احتمالا میلیاردی

گفت قاشق که فرق نکرد!! اما یک عنوانی پیدا کرد به عنوان قاشق ناپلئون

حالا اشک هم زمانی که عنوان امام حسین علیه السلام روی اون بیاد ارزشمند میشه

گفتم خب چرا خداوند چنین ارزشی را برای عزاداری و روضه و اشک امام حسین علیه السلام قرار داده؟؟ ?

گفت اگه یکی دارو ندارش رو برای تو هزینه کنه تو در عوض براش چه کاری انجام میدی؟

گفتم منم دارو ندارم رو براش هزینه می کنم

گفت احسنت چون که امام حسین علیه السلام دارو ندارش رو در راه خدا و برای خدا هزینه کرد ✅ لذا خداوند هم هر چیزی که برای امام حسین علیه السلام انجام بشه و نام و عنوان امام حسین علیه السلام برویش بیاد ارزشمند میکنه و بهش پاداش بالایی میده.

هدف امام حسین(ع) نجات دین بود نه حکومت!

شیعه معتقد است هدف حضرت اباعبدالله الحسین(علیه‌السلام) قیام و خروج بر یزید و حفظ دین و ✍ شریعت اسلام بود. با این دید شیعیان در طول تاریخ مردمی انقلابی بوده‌اند که هیچ‌گاه از بذل جان و مال خود در راه تحقق آرمان‌های خود و حفظ شریعت و مذهب دریغ نکرده‌اند.

اما دشمن برای از بین بردن این الگوی بسیار عالی برای بشریت و انسان‌های آزاده، دست به تحریف هدف امام زده و برخی هدف قیام را تشکیل حکومت و برخی هدف امام را تنها فرار از بیعت معرفی می‌کنند.

برای تحلیل این مساله و فهمیدن هدف حضرت باید به سخنان خود امام رجوع کنیم☜:

حضرت به محض شنیدن خبر خلافت یزید(لعنه‌الله‌علیه) فرمودند[1]:

«وَ عَلَی الاِسْلَامِ السّلَامُ اِذْ قَدْ بَلِیَتِ الْاُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْل یَزِید»:

«آن‌گاه که امت، گرفتار حاکمی چون یزید گردد، باید فاتحه اسلام را خواند».

یعنی مشکل اصلی جامعه اسلامی یزید است، مشکل بیعت کردن یا نکردن نیست، مشکل وجود شخصیتی مانند یزید است، لذا باید قیام کرد و او را از اریکه قدرت به زیر آورد و مسلمین را از شر او نجات داد.

حضرت نامه‌ای برای برادر خود محمد حنفیه نوشت و در آن نامه، هدف از حرکت خود را توضیح داد[2] و فرمود:

«أنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لَا بَطِراً ...»

در این نامه حضرت از کلمه «اخرج» استفاده می‌کند که به معنای خروج است و در مورد کسی به کار می‌رفته که در مقابل کسی قیام کرده است. سپس می‌فرماید:

«لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی»

یعنی هدف من از این خروج اصلاح امت جدم پیامبر است، سپس می‌فرماید اراده و نیت من امر به معروف و نهی از منکر است.

همچنین حضرت در یکی از نامه‌های خود به جمعی از بزرگان بصره می‌نویسد: «من شما را به کتاب[3] خدا و سنت پیامبرش فرا می خوانم؛ چرا که سنت پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) از بین رفته و بدعت(در دین) زنده شده است. اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت کنم».

اگر هدف قیام و مبارزه نیست، چرا حضرت این سخنان را می‌نویسد؟ چرا دیگران را می‌شوراند تا همراه او باشند؟

حضرت در جمع یاران خود و سپاه حر در صحرای کربلا خطبه خواند و فرمود 4:

ای مردم، رسول الله فرموده است»:

هر کس ببیند سلطان ستمکاری حرام خدا را حلال نموده، عهد الهی را شکسته و با سنت رسول الله » مخالفت می‌ورزد و در میان بندگان خدا به گناه و ستم رفتار می‌کند، ولی با کردار و گفتار خود بر علیه او قیام نکند، خدا حق دارد او را جایی ببرد که آن سلطان ستمکار را می‌برد.«

در این خطبه که چند روزی قبل از جنگ ایراد شده، حضرت به صراحت سخن از قیام علیه حاکم ظالم می‌زند، لذا بدون شک حرکت خود حضرت نیز مصداق این سخن پیامبر است و در مقابل حاکم ظالم قیام کرده است.

حضرت برای اکثر بزرگان شیعه و اهل سنت نامه نوشت و آن‌ها را به بیعت با خود و قیام علیه 5 یزید(لعنه‌الله‌علیه) دعوت کرد، و بسیاری از آنان به نامه حضرت پاسخ دادند.

حال اگر هدف تنها عدم بیعت بود، معنا نداشت برای بزرگان اقوام مختلف نامه بنویسد و آن‌ها به قیام و بیعت با خود دعوت کند.

همچنین نمی‌توان گفت هدف اصلی حضرت تنها برای رسیدن به حکومت بود؛ زیرا در بین راه و ✅ قبل از رسیدن به سرزمین کربلا خبر شهادت مسلم و پیمان‌شکنی کوفیان به حضرت رسید، حتی برخی گفته‌اند روز حرکت به سمت کوفه خبر شهادت مسلم آمد.

با این حال اگر هدف حضرت تنها رسیدن به حکومت بود، به هیچ وجه عاقلانه نبود که به حرکت خود ادامه دهد، بهتر بود برگردد و تدبیر دیگری بیاندیشد، مثلا به ایران بیاید که بیشتر شیعیان در ایران سکونت داشتند.

یکی از شرایط امربه معروف و نهی از منکر آن است که جان انسان به خطر نیفتد با این حال چرا امام حسین علیه السلام تن به این مرگ دادند؟

پاسخ

امام خمینی(ره) می‌فرماید: «اگر معروف و منکر از موضوعاتی باشد که از نظر اسلام بسیار مهم است و امر به معروف و نهی از منکر در چنین موضوعی، متوقف بر بذل جان باشد، بذل جان واجب است».(تحریرالوسیله ج ۱ ص ۴۷۲)

امام حسین(ع) نیز در چنین موقعیتی بودند و «معروف» اصل اسلام و سنت پیامبر بود که در حال از بین رفتن یا تحریف بود.

حضرت اباعبدالله الحسین(ع) دیدند اگر در آن برهه از زمان و در آن اوضاع خاصی که بر جامعه اسلامی حاکم بود، امر به معروف و نهی از منکر نکند، اصل اسلام در خطر است و با وجود فردی چون یزید شراب خوار و بی بندبار فاتحه اسلام خوانده می‌شود؛ نیز زحماتی که جدّ بزرگوارش برای اسلام کشیده است و جانفشانی شهیدانی که خونشان را در راه اسلام نثار کردند، در معرض بی اثر شدن است. از این رو بر خود لازم دانست که قیام کند،گرچه جان خود و بستگانش را در این راه فدا کند.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

مَکتوبٌ عَن یمینِ العَرشِ: إنَّ الحُسَینَ مِصباحُ الهُدی وسَفینَةُ النَّجاةِ...

سمت راست عرش نوشته شده است همانا حسین علیه السلام چراغ هدایت و کشتی نجات است.

المنتخب ، طریحی: ص ۱۹۷

#ورود_آل_الله_به_کوفه

سرِّ نی در نینوا می ماند اگر زینب نبود

کـربلا در کـربلا می ماند اگر زینب نبود

چهره سرخ حقیقت بعد از آن توفان رنگ

پشت ابری از ریا می ماند اگر زینب نبود

#السلام_علیک_یا_بنت_ولی_الله_ع

#السلام_علیک_یا_اباعبدالله_ع

#آجرک_الله_یا_صاحب_الزمان_عج

روضه در قطار مشهد/قم

اختصاصی/ #دلنوشته_عاشورایی

@rozaneebefarda

▼▼▼

روزهای آخر دهه چسبیده بود به روزهای شروع درس و بحث و مدرسه. به زیارت رفته‌ها و اهل تبلیغ باید برمی‌گشتند قم. من هم یکی از این هزار.

با تجربه‌ها که هفته‌ها پیش بلیت‌شان را رزرو کرده بودند و چهار درصدی‌ها هم مثل همیشه بدون غم سر می‌کردند.

مانده بودم با ردیف قرمز قطارهای بعدظهر عاشورا. بلیت‌های روز عاشورا تقریباً همه پر بود. باقی مانده‌ها هم سرکش‌تر از جیب من بود.

چاره‌ای نبود. مانده از مراسم شب عاشورا، تنها بلیت روز تاسوعا را خریدم.

دلم یک گوشه از مشهدالرضا توی خیمه حسین ماند و راهی شدم.

...

توقف همیشه ۲۰ دقیقه‌ای نماز مغرب تمام شده بود و تلق و تولوق قطار کم‌کم زیاد می‌شد. صدایی که به زحمت شنیده می‌شد انگار زیارت عاشورا می‌خواند. سرم را از در کوپه بیرون بردم که بهتر بشنوم. قسمت امشب‌ام شاید همین ته صدای زیارت عاشورا باشد.

چند کوپه دیگر هم باز شد. جوانی بود شاید که جرأت کرد و طوری که صدایش توی همه‌ی واگن پیچید گفت: بلندتر بخون ما هم استفاده کنیم.

تقریباً وسط سالن بود کوپه ۵ یا ۶. در باز شد یک روحانی نشست وسط راهرو. سرش را بلند نکرد، دست روی سینه، سلام زیارت را داد و شروع کرد به مرثیه خوانی. شعری از حسان بود:

امشب شهادت‌نامه‌ی عشّاق، امضا می‌شود

فردا ز خون عاشقان، این دشت دریا می‌شود

دلنشین بود صدایش یا در آن لحظه خیرالموجودین، درهای باقی کوپه‌ها هم کم‌کم باز شد. چند نفری هم نشستند توی راهرو.

. . .

نزدیک کوپه مهماندار ایستاده بودم. چندباری بیرون آمد. نگاهی می‌کرد و دوباره می‌رفت داخل. منتظر بودم بگوید: که اینجا جایش نیست، که ولمان کن وسط بیابان، که مأمورم و معذور و جمع کند بساط روضه‌مان را که تازه گرم شده بود. دوباره آمد، با یک سینی که لیوان آب جوش وسطش جا خوش کرده بود، رفت طرف روحانی روضه خوان. انگار هیاتی باشد و چاره صدای گرفته‌ی روضه خوان‌مان را خوب بداند.

خیمه عزای‌مان با تمام کوتاهی‌اش، کسری نداشت؛ وعظ و مدح و مرثیه و سنگین و شور. دعا که کرد، هر کس رفت تو کوپه خودش. با همان سینی برای همه چای روضه هم آورد.

#ما_ملت_امام_حسینیم

@rozaneebefarda

: متن شبهه

زمانی که امام حسین(علیه السلام) به همراهان خود فرمود "من بیعت خود را از شما برداشتم، هر که خواست میتواند برود و به امور زندگی برسد ..." ؛ چند هزار نفری که امام حسین(ع) را ترک کردند، مرتکب گناه و خروج از دین شدند و در قیامت بخاطر این عمل دچار عذاب خواهند شد.

:پاسخ شبهه ☼

حسین بن علی (علیه السلام) نزدیک غروب تاسوعا پس از آنکه از طرف دشمن مهلت داده شد (یا [1] پس از نماز مغرب)، در میان افراد بنی هاشم و یاران خویش قرار گرفت و این خطابه را ایراد فرمود: «خدا را به بهترین وجه ستایش کرده و در شداید و آسایش و رنج و رفاه در مقابل نعمتهایش سپاسگزارم. خدایا! تو را می ستایم که بر ما خاندان، با نبوت، کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و با دین و آیین، آشنایمان ساختی و به ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب (روشن) عطا فرمودی و از گروه مشرک و خدانشناس نگرداندی. اما بعد، من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود

ندیدم و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و صدیق تر از اهل بیت خود سراغ ندارم. خداوند به همه شما جزای خیر دهد.«

آنگاه فرمود: «جدم رسول خدا (ص) خبر داده بود که من به عراق فراخوانده می شوم و در محلی به 2 نام کربلا فرود آمده و در همانجا به شهادت می رسم و اکنون وقت این شهادت رسیده است. به اعتقاد من همین فردا، دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد نمود و حالا شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هر یک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد؛ زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست یابند با دیگران کاری نخواهند داشت. خدا به همه شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند.» آخرین آزمایش حسین بن علی (علیهما السلام) که در طول راه از مدینه تا کربلا و در موارد مختلف، شهادت خویش را اعلام نموده و به یارانش اجازه مرخصی داده و بیعت را از آنان برداشته بود، در شب عاشورا و برای آخرین بار نیز این موضوع را با صراحت مطرح فرمود که «قد قرب الموعد؛ یعنی هنگام شهادت فرا رسیده است» و من بیعت خود را از شما برداشتم، از تاریکی شب استفاده کنید و راه شهر و دیار خویش را پیش بگیرید.«

این پیشنهاد در واقع آخرین آزمایش بود از سوی آن حضرت و نتیجه این آزمایش، عکس العمل 3 یاران آن بزرگوار بود که هر یک با بیان خاص، وفاداری خود را به آن حضرت و استقامت و پایداری خویش را تا آخرین قطره خون اعلام داشتند و بدین گونه از این آزمایش، روسفید و سرفراز بیرون آمدند. با توجه به خطبه سرور و سالار شهیدان حسین بن علی (علیه السلام) چند نکته قابل تذکر هست :

✓ همه افراد حاضر بر مظلومیت امام عصر خویش واقف بودند و وظیفه مسلمانی ایجاب می کرد که یار و یاور امام عصر خویش باشند .

✓ منظور امام (علیه السلام) از اینکه فرمود « من بیعت خود را از شما برداشتم » آزمایش اصحاب خود بود نه اینکه امر به رفتن بکند ، اگر چه امام خود این جمله را فرمودند اما هیچ مسلمانی حق ندارد جان جانان خود یعنی امام را به مهلکه بیاندازد ، امام جان جانان انسان هاست همچنانکه حفظ جان یک وظیفه دینی است حفظ جان جانان به طریق اولی واجب و ارجح می باشد ، فلذا یارانی که امام علیه السلام را ترک کردند هیچ گونه توجیهی برای ترک امام ندارند و به یقین عواقب این کار را خواهند دید ، اگر چه ترک امام معصوم به خاطر ترس از شهادت گناه و معصیت است ولی موجب خروج آن ها از دین نمی شود .

✓ خروج امام علیه السلام به خاطر احیای دین مقدس اسلام بود و احیای دین جز با جهاد بر عیله دشمنان اهل البیت مقدور نبود ، (همچنانکه این موضوع از خطبه های متعدد امام در طول سفر فهمیده می شود) امام علیه السلام با خروج خود قصد جهاد با یزید و یزیدیان داشت و هدفش احیاء دین بود فلذا صحاب موظف بودند پا به پای امام در رکاب ایشان باشند.

متن شبهه:

وقتی امام حسین (ع) و یارانش در کربلا به شهادت رسیدند پس تاریخ وقایع کربلا از طریق چه کسانی به ما رسیده است که آخوندها بالای منابر داستان سرایی می کنند؟

:پاسخ شبهه ☼

:راویان عاشورای حسینی این چهره ها هستند ✓

حمیدبن مسلم ازدی: بخش زیادی از اطلاعات تاریخی آن دوران از حمیدبن مسلم ازدی، وقایع نگار 1
.و خبرنگار سپاه عبیدالله بن زیاد منتقل شده است

نقل شده است که همین فرد مانع کشته شدن امام سجاد (علیه السلام) توسط شمر شد. به همین دلیل
.وقتی مختار به کوفه تسلط پیدا کرد به او امان داد

:امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (سلام الله علیها) 2

امام زین العابدین (علیه السلام) و حضرت زینب و بانوان دیگر کاروان هم در نقل این وقایع سهم
.بزرگی داشتند

:جنایتکاران سپاه دشمن 3

خیلی از جنایتکاران کربلا قبل از اینکه قیام توابین مختار صورت بگیرد با افتخار آمده بودند و وقایع
عاشورا را تعریف کرده بودند. همین ها سینه به سینه ماند و مختار هم با همین اطلاعات به سراغشان
.رفت و انتقام گرفت

خیلی هایشان هم نقل جنایت هایشان را در هنگام مرگ بیان می کردند. مثل همانی که در مختارنامه
.مطرح شد؛ روایت خولی قبل از اعدامش

:یاران زنده مانده امام (علیه السلام) 4

فردی به نام ضحاک بن عبدالله مشرقی که جزو یاران امام بوده و از میدان گریخته بود. این فرد با امام شرط کرد تا موقعی همراهشان است که وجودش فایده داشته باشد. امام هم قبول کرده بود. او هم اسبی را در خیمه ای آماده نگه داشت تا زمانش برسد. تا قبل از شهادت حضرت عباس (علیه السلام) هم ماند ولی آخر کار، از امام اجازه رفتن گرفت که امام هم اجازه داد. گریخت و کسی هم نتوانست او .را بگیرد. او هم خیلی از اتفاق ها و نحوه شهادت ها را بیان کرده

5 غلام رباب (همسر امام حسین (علیه السلام)) هم که زنده ماند اتفاقات زیادی را نقل کرده. البته او در کنار امام جنگ هم کرده بود ولی در آخر اسیر شد. سپاه دشمن هم او را آزاد می کند چون معتقد !بودند او غلام بوده و مطیع اوامر ارباب

به نقل از دکتر محمد حسین رجبی دوانی تاریخ دان و محقق تاریخ اسلام و تشیع

بلا بعد از کشته شدن امام حسین علیه السلام ۱۱

در روایات و کتب اهل شیعه و سنی آمده است که بعد از شهادت سالار شهیدان کربلا ۱۱ اتفاق .باورنکردنی رخ داده که در نوع خود معجزات شهادت امام حسین(ع) محسوب می شود

:برخورد ستارگان آسمان با یکدیگر -۱

:عن عیسی بن الحارث الکندی می گوید

هنگامی حسین بن علی (علیه السلام) را شهید کردند، تا هفت روز ، هر گاه که نماز عصر را می خواندیم می دیدیم آفتابی که بر دیوارهای خانه ها می تابید به قدری قرمز بود که گویا چادر های سرخ است که بر آن کشیده اند ، و می دیدیم که برخی از ستارگان همدیگر را می زدند

(با یکدیگر برخورد می کردند)👆.

:سرخ شدن آسمان -۲

:علی بن مدرک از پدر بزرگش اسود بن قیس نقل می کند که گفت💬

پهنه آسمان پس از شهادت امام حسین به مدت شش ماه سرخرنگ شده بود که ما آن را شبیه خون در آسمان مشاهده می کردیم،

علی بن محمد مدائنی از وی سؤال کرد: چه نسبتی با اسود داری؟?!

.گفت: او جد مادری من است گفت: به خدا سوگند که او راستگو و امانتداری بزرگ ومیهمان نواز بود

:اشک ریختن آسمان -۳

:ابن سیرین گفت💬

.آسمان برای هیچ کسی جز یحیی بن زکریا و حسین بن علی (علیهم السلام) گریه نکرده است

:تاریک شدن دنیا -۴

خلف بن خلیفه از پدرش نقل می کند که گفت : زمانی که امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید ، آن قدر آسمان تاریک شد که هنگام ظهر ستاره های آسمان ظاهر شدند ؛ تا جائی که ستاره جوزا در عصر دیده شده و خاک سرخ از آسمان فرو ریخت.

علی بن مسهر از جده اش نقل می کند که می گفت: هنگامی که امام حسین به شهادت رسید من دختری نوجوان بودم، آسمان چند شبانه روز درنگ نمود که گویا لخته خون بود.

۵- آسمان خون گریه کرد:

نضره ازدیه گوید:

هنگامی که حسین بن علی (علیهما السّلام) شهید شدند، آسمان خون بارید و ما همچنان می دیدیم که تمام اشیاء و اسباب ما مملو از خون است.

همچنین جعفر بن سلیمان، روایت کرده که:

خاله ام، ام سالم، گفت: بعد از شهادت مولا حسین(ع) بارانی همانند خون بر دیوارها و خانه ها می بارید. به من خبر داند که همین باران خون، در خراسان، شام و کوفه نیز باریده است.

۶- دیوار دار الإماره خون گریه کرد:

حدثنی أبو یحیی مهدی بن میمون می گوید:

هنگامی که سر مبارک امام حسین علیه السلام را در برابر ابن زیاد نهادند، دیدم که از دیوارهای دارالاماره خون جاری می گشت.

:گرفتن خورشید -۷

هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، خورشید گرفت و آن قدر تاریک شد که هنگام ظهر ستاره‌های آسمان ظاهر گردیدند . از این اتفاق چنین پنداشتم که قیامت برپا شده است!

:جاری‌شدن خون تازه از زیر سنگ‌ها -۸

ابوبکر بیهقی از معروف روایت کرده که ولید بن عبد الملک از زهری پرسید: سنگ‌های بیت المقدس در روز کشته شدن حسین بن علی چه حالتی به خود گرفتند؟!

زهری گفت : به من خبر دادند که در روز شهادت حسین بن علی هر سنگی را که از زمین بر می داشتند در زیر او خون تازه می دیدند

:از ام حیان نقل است که گفت

روز شهادت حسین اسمان سه شبانه روز تاریک شد وهر کس دست به زعفران می زد دستش می سوخت و زیر هر سنگی در بیت المقدس خون دیده می شد.

خاکستر شدن گیاه ورس (اسپرک) -۹

:یزید بن ابی زیاد می گوید

من چهارده ساله بودم که حسین بن علی به شهادت رسید گیاه ورس در بین لشکر به خاکستر تبدیل شد.

ابن عیینه از مادر بزرگ پدری اش نقل می کند که گفت: هنگام شهادت حسین گیاه ورس را دیدم که تبدیل به خاکستر شد و در گوشتها آتش می دیدم.

:تلخ شدن گوشت شتر غنیمت گرفته شده از امام -۱۰

:جمیل بن مره گوید

شتری از لشکرگاه حسین بن علی را در روز شهادت او غارت گرفتند ، و سپس او را نحر کرده و طبخ نمودند ،

.راوی گوید : گوشت او آن چنان تلخ شد که آنان نتوانستند از آن گوشت استفاده کنند

:دیده شدن آتش درگوشت شتر غنیمت گرفته شده -۱۱

از حمید طحان روایت شده است که در قبیله خزاعه بودم، از جمله چیزهائی که از امام حسین علیه السلام چپاول شده بود و به آن قبیله آورده بودند، یک شتر بود.

مردم آن قبیله گفتند: این شتر را نحر کنیم و یا معامله نمائیم ؟ کسی که شتر را آورده بود گفت: می خواهم آن را نحر کنید.

حمیدگفت: سپر را برای نحر کردن آن حیوان آماده ساختم، همین که شتر را خوابانیده و سپر را به زمین گذاشتم و آماده کشتن آن بودیم، ناگهان آتشی از آن سپر مانند آب فوران کرد!

:منابع

تهذیب الکمال، ج ۶ ص ۴۳۲- ۴۳۳-۳۰۵-۱

تاریخ الإسلام، ج۵ ، ص۱۵-۲

سیرأعلام النبلاء، ج۳ ، ص۳۱۲-۳۱۳ -۳

تاریخ مدینهٔ دمشق ، ج۱۴، ص۲۲۵-۲۲۹-۲۲۸ -۴

.تاریخ مدینهٔ دمشق ، ج۱۴ ، ص۲۲۶ -۵

.الثقات ، ج۵ ، ص۴۸۷ -۶

تلخیص الحبیر ، ج۵، ص۸۴ -۷

.السنن الکبری ، ج۳ ، ص۳۳۷ -۸

یه خورده تفکر

گفتم چند دقیقه به خودمون نگاه کنیم ببینیم شخصیت واقعی مون مثل کدوم یکی از آدم های کربلاست؟

یه عده مثل شمر اولش خیر اما عاقبت به شر شدن .1

شمر جانباز جنگ صفین تو رکاب مولا بود یعنی اگه اون موقع شهید میشد تو تاریخ اسمش کنار علی بود و شهید راه مولا بود

یه عده مثل حر اولش شر اما عاقبت به خیر شدن .2

حر هم اگه دیر برمیگشت الان شهید راه حسین نبود و تو تاریخ اسمش جزء قاتلین حسین بود

... حر فقط 72 ساعت همراه حسین شد

اما یه عده هم مثل "عباس" همیشه کنار مولاشون بودن و لحظه آخر هم تو دامن مولا جون دادن .3

عباس خواهر زاده ی شمر بود براش امان نامه هم آوردن اما دست از مولاش برنداشت

یه عده هم بودند که کلا با هیچ طرف نبودن .4

اصلا براشون مهم نبود چی داره اتفاق میفته

فقط شنونده بودند

شنیدند جنگ در راهه اما نرفتن

نه یزیدی بودن نه حسینی

شاید بعضیاشون هم بعد از شنیدن اتفاقات کربلا برا حسین و شهدای کربلا و اسیری خانواده حسین اشک ریختند اما هیچ قدمی برای حسین برنداشتند

فقط یه لحظه فکر کنیم

من و تو شبیه کدوم دسته هستیم؟

توی رکاب مهدی جایگاه ما کجاست؟

.... داشتم فکر میکردم به شهدای مدافع حرم چقد شبیه حر و عباس بودند

.... خیلی ها هم با یه وعده با یه وسوسه با یه لذت قرار بود شهید بشن اما

هنوز هم دیر نیست برای انتخاب

....میخوای حر باشی یا شمر؟

"شاید عباس نباشیم اما حر که میتونیم باشیم

حر فقط 72 ساعت وقت داشت

نکنه ما هم وقتمون کم باشه ..."

یه عده پای حق که میرسه فراری اند

یه عده پای حق که میرسه فدایی اند

"بسم رب الشهداء و الصدیقین"

.

چه مانند عباس (ع) از آغاز همراه امام باشیم

و چه مانند وهب از میانه راه

و یا مانند حر در آخرین لحظات...

امام با آغوش باز تو را می پذیرد...

مهم تا آخرین نفس پای امام ماندن است.

آیا در دفن شهدای کربلا امام سجاد علیه السلام حضور داشتند؟

✍ طبق برخی از روایات امام سجاد (ع) و بنی اسد اجساد شهدا را دفن کرده‌اند. قبیله بنی اسد فردای عاشورا پس از رفتن سپاه عمر سعد، عده‌ای از آنان برای دفن شهدای کربلا آمدند،(۱) و چون سرها را از بدن جدا کرده بودند، اجساد را نمی‌شناختند، متحیّر بودند. در آن هنگام حضرت سجاد(ع) آمد و پیکر اهل بیت و اصحاب را یک به یک به آنان شناساندند و آنان در دفن شهدا، حضرت را یاری کردند (۲).و برای خویش افتخار آفریدند

طرفداران این مبنا، در برابر این پرسش که چگونه امام سجاد(ع) که اسیر بود، اجساد را دفن کرده‌اند؟ .می‌گوید: امام سجاد(ع) با بهره‌گیری از امدادهای غیبی به طور معجزه آسا شهدا را دفن نموده است

:مرحوم مجلسی می‌گوید

از برخی راویان نقل شده که نزد امام رضا(ع) بودم. علی بن ابی حمزه وابن سراج و ابن مکاره وارد شدند. پس از سخنانی که میان آنان و امام درباره امامتش گذشت، علی بن ابی حمزه گفت: از پدرانت برای ما روایت شده که عهده‌دار امر دفن امام، جز امام نمی‌شود. از امام پرسید: پس بگو حسین بن علی(ع) امام بود یا نه؟ گفت: امام بود. پرسید چه کسی عهده‌دار کار او شد؟ گفت: علی بن الحسین(ع). پرسید او کجا بود؟ او که دست ابن زیاد اسیر بود! فرمود: بی‌آنکه بفهمند بیرون آمد و پدرش را دفن (۳).کرد و برگشت

✓ آنچه که در برخی روایات به صراحت بدان اشاره شده است خارق العاده بودن حضور امام سجاد(ع) .در کربلا و همراهی با بنی اسد در تدفین شهدای کربلا است

:پی نوشتها

مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۳. و مقتل الحسین، مقرم، ص ۴۶۹ .۱

.جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۷۷ .۲

.بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۸۷ .۳

...اماگر کسی بخواهد قمه بزند، من قلباً از او ناراضی

ای خواهند گفت: «حق این بود که فلانی اسم دانم عدّه‌زدن از کارهای خلاف است. می‌امام خامنه ای: قمه زنند؛ بگذارید بزنند!» نه؛ ای می‌زدن چه کار داشتید؟ عدّه‌آورد.» خواهند گفت: «شما به قمه‌قمه را نمی ای که طیّ چهار، پنج سال بعد از جنگ، شود در مقابل این کار غلط سکوت کرد. اگر به گونه‌نمی کنند، در زمان حیات مبارک امام رضوان الله علیه ترویج زدن را ترویج کردند و هنوز هم می‌قمه .ایستادندکردند، قطعاً ایشان در مقابل این قضیه می‌می

ای قمه به دست بگیرند و به سر خودشان بزنند و خون بریزند. این کار را کار غلطی است که عدّه کنند که چه بشود؟! کجای این حرکت، عزاداری است؟! البته، دست بر سر زدن، به نوعی نشانه می آید، بر سر و سینه خود اید، کسانی که مصیبتی برایشان پیش می‌عزاداری است. شما بارها دیده اید که فردی به خاطر رویکرد کوبند. این نشانه عزاداری معمولی است. اما شما تا به حال کجا دیده‌می

مصیبت عزیزترین عزیزانش، با شمشیر بر مغز خود بکوبد و از سر خود خون جاری کند؟! کجای این !کار، عزاداری است؟

زدن، سنّتی جعلی است. از اموری است که مربوط به دین نیست و بلاشک، خدا هم از انجام آن قمه♦ توانستند بگویند «این کار، غلط و خلاف است.» راضی نیست. علمای سلف دستشان بسته بود و نمی امروز روز حاکمیت اسلام و روز جلوه اسلام است. نباید کاری کنیم که آحاد جامعه اسلامی برتر، یعنی بیت علیهم السلام که به نام مقدس ولیّ عصر ارواحنا فداه، به نام حسین بن علی جامعه محبّ اهل علیهماالسّلام و به نام امیرالمؤمنین علیه الصّلاة والسّلام، مفتخرند، در نظر مسلمانان و غیرمسلمانان عالم، توانم منطق معرفی شوند. من حقیقتاً هر چه فکر کردم، دیدم نمی‌های خرافی بی‌به عنوان یک گروه آدم زدن - را که قطعاً یک خلاف و یک بدعت است، به اطّلاع مردم عزیزمان نرسانم. این این مطلب - قمه کار را نکنند. بنده راضی نیستم. اگر کسی تظاهر به این معنا کند که بخواهد قمه بزند، من قلباً از او ...کنم‌ام. این را من جدّاً عرض می‌ناراضی

بیانات در دیدار جمعی از روحانیون کهکیلویه و بویراحمد▼

۱۷/۰۳/۱۳۷۳

گزارش ساعت به ساعت روز #عاشورا بر اساس مقاتل (عاشورای ۲۱ مهرماه ۵۹ شمسی)

حدود ساعت 9 🕘

روز به وقت چاشت رسیده بود که شمر به عمر سعد پرخاش کرد که چرا این قدر تعلل می کند؟ عمر سعد عاقبت رضایت به شروع جنگ داد. اولین تیر را به سمت سپاه امام (ع) رها کرد.

سپس کمانداران‌های لشکر کوفه همگی با هم شروع به تیراندازی کردند.

چند نفر از سپاه امام در این تیر باران شهید شدند. (تعداد دقیق معلوم نیست . تعداد شهیدان تیر اندازی. با تعداد شهیدان حمله اول 50 نفر ذکر شده.)

حدود ساعت 10 🕘

یسار، غلام زیادبن آبیه و سالم، غلام ابن زیاد از لشکر کوفه برای نبرد تن به تن ابتدای جنگ بیرون آمدند. عبدالله بن عمیر اجازه نبرد خواست. امام حسین(ع) نگاهی به او کرد و فرمود: «به گمانم حریف کشنده ای باشی» عبدالله آن دو نفر را کشت.

بعد از این نبرد تن به تن، حمله سراسری سپاه امام حسین(ع) حمله کرد؛ امام حبیب و یارانش در برابر او ایستادگی کردند. زانو به زمین زدند و با نیزه ها حمله را دفع کردند. همزمان شمر به جناح چپ سپاه امام(ع) حمله برد. زهیر و یارانش به جنگ مهاجمین رفتند. خود شمر در این حمله زخم برداشت.

بعد از عقب نشینی هر دو جناح کوفی، عمر سعد 500 تیر انداز فرستاد که دوباره سپاه امام (ع) را تیر باران و آن حملات، علاوه بر از پا درآمدن هر 23 اسب لشکریان امام (ع) تعدادی دیگر از اصحاب شهید شدند.

الفتوح آن نفرات را 50 نفر و این شهر آشوب 38 نفر ذکر کرده است.

.گروهی از سپاه شمر خواستند از پشت سر به امام (ع)حمله کنند زهیر و 10 نفر به آنها حمله کردند

حدود ساعت ۱۱ 🕚

امام دستور تک تک به میدان رفتن را داد. اصحاب با هم قرار گذاشتند تا زنده اند، نگذارند کسی از بنی هاشم به میدان برود. انگار برای کشته شدن با هم مسابقه داشتند.

.بعضی «در مقابل نگاه امام (ع)» شهید شدند

.یکی از اولین کسانی که شهید شد پیرمرد زاهد بربر بود

مسلم بن عوسجه بعد از او شهید شد.حبیب بر سر بالین او رفت و گفت کاش می توانستم وصیت های تو را اجرا کنم. مسلم با دست امام حسین (ع) را نشان داد و گفت: «وصیت من این مرد است.

یک بار هفت نفر از اصحاب امام(ع) در محاصره واقع شدند. حضرت عباس (ع) محاصره آنها را شکست و نجاتشان داد.

اذان ظهر ۱۲:۵۰ 🕐

!شهادت حبیب بن مظاهر 🏴

حبیب بن مظاهر موقع اذان ظهر شهید شد. چون که نوشته‌اند امام(ع) خطاب به اصحاب گفت یکی برود با عمر سعد مذاکره بکند و بخواهد برای نماز ظهر جنگ را متوقف کنیم. یکی از لشکر کوفه صدا زد: «نماز شما قبول نمی‌شود.» حبیب به او گفت: «ای حمار! فکر می‌کنی نماز شما قبول می‌شود و نماز پسر پیامبر(ص) قبول نمی‌شود؟»

به جنگ او رفت اما از سپاه کوفی به کمکش آمدند و حبیب کشته شد. امام(ع) از شهادت حبیب متاثر شد و برای اولین بار در روز عاشورا گریست. رو به آسمان کرد و گفت: «خدایا رفتن جان خودم و دوستانم را به حساب تو می‌گذارم.»

امام(ع) نماز را شکسته و به قاعده «نماز خوف» خواند. گروهی از اصحاب به امام(ع) اقتدا کردند و بقیه به جنگ پرداختند. زهیر و سعید بن عبدالله حنفی خودشان را سپر امام کردند. نوشته اند سعید بن عبدالله ۱۳ تیر و نیزه خورد و به شهادت رسید. در آخرین نفس از امام پرسید: «آیا وفا کردم؟»

حدود ساعت ۱۳

شهادت حضرت علی اکبر (ع)🏴

۳۰ نفر از اصحاب امام(ع) تا وقت نماز زنده بودند و بعد از این ساعت شهید شدند.

بعد از کشته شدن اصحاب، نوبت به بنی هاشم رسید. اولین نفر، #حضرت_علی_اکبر پسر امام حسین(ع) بود. البته الفتوح، عبدالله بن مسلم بن عقیل را اولین شهید بنی هاشم خوانده است. این عبدالله بن مسلم، به طرز ناجوانمردانه‌ای شهید شد. شهادت او بر جوانان بنی هاشم گران آمد. دسته جمعی سوار شدند و به دشمن حمله بردند. امام آنها را آرام کرد و فرمود: «ای پسرعموهای من بر مرگ صبر کنید. به خدا پس از این هیچ خواری و ذلتی نخواهید دید.»

حدود ساعت ۱۴ 🕐

شهادت حضرت عباس(ع)🏴

عاقبت امام حسین(ع) و حضرت عباس(ع) تنها ماندند. #عباس (ع) اجازه میدان خواست اما امام او را مامور رساندن آب به خیمه ها کرد. دشمن بین دو برادر فاصله انداخت. عباس(ع) دلاور در حالیکه با شجاعت تمام سعی در آوردن مشک آب برای زنان و کودکان داشت در محاصره دشمن دو دستش قطع شده و با عمودی آهنین بر سرش زدند که از اسب بر زمین افتاد. اباعبدالله سراسیمه خود را بر پیکر قطعه قطعه برادر رساند. دشمن کمی به عقب رفت. امام(ع) برای دومین بار بعد از مرگ برادر عزیزش گریه کرد و فرمود «اکنون دیگر پشتم شکست.»

اذان عصر ۱۶:۰۶ 🕓

شهادت امام حسین (ع)🏴

وقت شهادت امام(ع) را وقت نماز عصر گفته‌اند. روایت تاریخ طبری به نقل از وقایع‌نگار لشکر عمر سعد چنین است: «حمید بن مسلم گوید: پیش از آن که حسین کشته شود شنیدم که می‌گفت «به خدا پس از من کس را نخواهید کشت که خدای از کشتن او بیش از کشتن من بر شما خشم آرد.»

گوید: آن‌گاه شمر میان کسان بانگ زد که «وای شما منتظر چیستید؟ مادرهایتان به عزایتان بنشینند، بکشیدش!» گوید در این حال سنان بن انس حمله برد و نیزه در قلب امام(ع) فرو برد ...»

اذان مغرب ۱۸:۴۹ 🕖

داستان روز غم انگیز عاشورا این‌طور تمام می‌شود که درحالی که عمر سعد دستور نماز جماعت مغرب را می‌داده، سنان بن انس بین مردم می‌تاخته و رجز می‌خوانده که «افسار و رکاب اسب مرا باید از طلا بکنید؛ چرا که من بهترین مردمان را کشته ام!»

درآمریکا شیعیان مجلس روضه امام حسین«ع»گرفته بودند:

شب اول یک سیاه پوست هم آمده بودروضه،برایش یک مترجم گذاشته بودند.

شب های بعد همین طور تعداد سیاه پوستهازیادمیشدکه جانبود،مسئولین مراسم مجبور شدند یک جای دیگری را هم برای مراسم بگیرند.

شب آخر ۱۵۰ نفر سیاه پوست گفتند که میخواهند شیعه شوند!!!

با تعجب پرسیدند برای چی میخواهید شیعه شوید!؟😲

همه نگاه کردن به سیاه پوستی که از شب اول آمده بود مراسم روضه ابا عبدالله. از سیاه پوستها ○ پرسید برای چی شیعه ؟

گفتند شب اول که ما آمدیم، یک تکه از روضه شخصی به نام جون، غلام سیاه، را خواندید. همان ✳ کسی که امام حسین(ع) سرش را گذاشت روی پای خودش، سه بار سرش را انداخت پایین و گفت جایی که سر فرزندتان علی اکبر بوده، جای سر غلام سیاه چون من نیست. اما امام سرش را گذاشت روی پاهایش و جون شهید شد.

منم رفتم به این سیاه پوست ها گفتم بیاید که دینی را پیدا کردم که در آن سیاه و سفید فرقی ✅ ندارد...

چهل حدیث از امام حسین علیه السلام

1- أنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَیکمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَیکمْ فَلَاتَمَلُّوا النِّعَمَ فَتَحُوزُوا نِقَما. نیازهای مردم به شما از نعمت های خداوند بر شماست پس از نعمت ها ملول نگردید تا به گرفتاری دچار نشوید. بحارالأنوار، ج 71، ص318، ح80

2- إِنَّ أَجْوَدَ النَّاسِ مَنْ أَعْطَی مَنْ لَایرْجُوه. بخشنده ترین مردم کسی است که بدون هیچ چشم داشتی عطا کند. بحارالأنوار، ج 71، ص400

3- إِنَّ أَعْفَی النَّاسِ مَنْ عَفَا عِنْدَ قُدْرَته. با گذشت ترین مردم کسی است که هنگام قدرت می گذرد. بحارالأنوار، ج 71، ص400

4- إِنَّ أَوْصَلَ النَّاسِ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَه. بهترین مردم کسی است که با کسی که با اوقهر(قطع رحم کرده) است آشتی کند. بحارالأنوار، ج 71، ص400

5- اللَّهُمَّ لَاتَسْتَدْرِجْنِی بِالْإِحْسَانِ وَ لَاتُؤَدِّبْنِی بِالْبَلَاء. خداوندا مرا به وسیله احسان دچار فریفتگی مگردان و با گرفتاری ادبم مکن. بحارالأنوار، ج 75، ص127، ح9

6- مَنْ قَبِلَ عَطَاءَک فَقَدْ أَعَانَک عَلَی الْکرَم. هر کس احسان و بخشش تو را بپذیرد در سخاوت به تو کمک کرده است. بحارالأنوار، ج 75، ص127، ح9

7- مَالُک إِنْ لَمْ یکنْ لَک کنْتَ لَهُ فَلَاتَبْقَ عَلَیه فَإِنَّهُ لَایبْقَی عَلَیک وَ کلْهُ قَبْلَ أَنْ یأْکلَک. دارایی ات اگر به نفعت نباشد خودت را فدای آن کرده ای لذا آن را مصرف کن و برای بعد از خودت ذخیره نکن

مال برای تو و تو نیز برای مالت باقی نخواهید ماند از آن استفاده کن قبل از آن که او تو را بخورد. بحارالأنوار، ج 75، ص127، ح9

8- لَاتَتَکلَّمَنَّ فِیمَا لَایعْنِیک فَإِنِّی أَخَافُ عَلَیک الْوِزْر. در باره چیزی که به تو مربوط نیست سخن نگو زیرا می ترسم به گناه دچار شوی(به تو زیان و خسارت برسد). بحارالأنوار، ج 75، ص127، ح10

9- لَا تَتَکلَّمَنَّ فِیمَا یعْنِیک حَتَّی تَرَی لِلْکلَامِ مَوْضِعاً فَرُبَّ مُتَکلِّمٍ قَدْ تَکلَّمَ بِالْحَقِّ فَعِیب. در باره چیزی که به تو مربوط است هم صحبت مکن مگر بدانی آنجا جای صحبت کردن است چه بسا گویند گانی که به حق سخن گفتند ولی سرزنش شدند. بحارالأنوار، ج 75، ص127، ح10

10- لَا تُمَارِینَّ حَلِیماً وَ لَا سَفِیهاً فَإِنَّ الْحَلِیمَ یقْلِیک وَ السَّفِیهَ یؤْذِیک. با حلیم (بیخیال)و سفیه بحث نکن. زیرا بیخیال تو را عصبانی و نادان اذیتت می کند. بحارالأنوار، ج 75، ص127، ح10

11- لَاتَقُولَنَّ فِی أَخِیک الْمُؤْمِنِ إِذَا تَوَارَی عَنْک إِلَّا مَا تُحِبُّ أَنْ یقُولَ فِیک إِذَا تَوَارَیتَ عَنْه. در غیاب برادر مؤمنت، درباره ی او سخنی نگو مگر آن چه دوست داری هنگام غیاب تو، درباره ات بگوید. بحارالأنوار، ج 75، ص127، ح10

12- اعْمَلْ عَمَلَ رَجُلٍ یعْلَمُ أَنَّهُ مَأْخُوذٌ بِالْإِجْرَامِ مَجْزِی بِالْإِحْسَان. همانند آن مردی کار کن که می داند در برابر گناه مؤاخذه می شود و در برابر کار نیک پاداش می گیرد. بحارالأنوار، ج 75، ص127، ح10

13- دِرَاسَةُ الْعِلْمِ لِقَاحُ الْمَعْرِفَة. درس دادن معرفت را زیاد می کند. بحارالأنوار، ج 75، ص128

14- طُولُ التَّجَارِبِ زِیادَةٌ فِی الْعَقْلِ. تجربه زیاد عقل را افزایش می دهد. بحارالأنوار، ج 75، ص128

15- الشَّرَفُ التَّقْوَی. شرافت در تقواست. بحارالأنوار، ج 75، ص128

16- الْقُنُوعُ رَاحَةُ الْأَبْدَانِ قناعت موجب آسایش است. بحارالأنوار، ج 75، ص128

17- مَنْ أَحَبَّک نَهَاک وَ مَنْ أَبْغَضَک أَغْرَاک. هر کس تو را دوست بدارد از کار ناپسند بازت می دارد و هر کس دشمنت باشد فریبت می دهد. بحارالأنوار، ج 75، ص128

18- أَنِّی أُحِبُ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ کتَابِهِ. خدا می داند که من نماز و تلاوت قرآن را دوست دارم. اللهوف، ص89

19- إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِکرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِیعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاه. خداوند، بندگانش را نیافرید مگر برای آن که او را بشناسند هنگامی که او را شناختند عبادتش می کنند و زمانی که او را عبادت کردند از پرستش غیر او بی نیاز می گردند. بحارالأنوار، ج 5، ص312، ج1

20- إِنْ لَمْ یکنْ لَکمْ دِینٌ وَ کنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَکونُوا أَحْرَاراً فِی دُنْیاکم. اگر دین ندارید و از قیامت نمی هراسید دست کم در دنیای خود آزادمرد باشید. بحارالأنوار، ج 45، ص51

21- فَکأَنَّ الدُّنْیا لَمْ تَکنْ وَ کأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَل. گویا دنیایی نبوده ولی آخرت همیشگی است. بحارالأنوار، ج 45ص87، ح23

22- أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يذْكرُنِی مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَر. من كشته اشكم هيچ مؤمنی مرا ياد نمی كند مگر آنكه اشک می ريزد. بحارالأنوار، ج 44، ص284، ح19

23- اَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ، لا يَذْكُرُنِی مُؤْمِنٌ إِلا بَكَی. من كشته اشكهایم، مؤمنی مرا ياد نكند، مگر آن‌كه به گريه می‌افتد. كامل الزيارات، ص ۱۱۷ ح۶

24- مَنْ زَارَنِی بَعْدَ مَوْتِی زُرْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ إِلا فِی النّارِ لَاَخْرَجْتُهُ. هركه مرا پس از مرگم، زيارت كند، روز قيامت زيارتش می كنم و اگر در آتش هم باشد، او را بيرون می آورم. المنتخب للطريحی، ص۶۹

25- مَنْ طَلَبَ رِضَی النّاسِ بِسَخَطِ اللّهِ وَكَلَهُ اللّهُ إِلیَ النّاسِ. كسی كه برای جلب رضايت مردم، موجب غضب خدا شود، خداوند او را به مردم وا می گذارد. بحار الانوار، ج ۷۵ ص ۱۲۶ ح۸

26- مَنْ نَفّسَ كُرْبَةً مُؤْمِنٍ فَرّجَ اللّهُ عَنْهُ كُرَبَ الدّنيَا وَ الاخِرَةِ. هركه گرفتاری مؤمنی را برطرف كند، خداوند گرفتاريهای دنيا و آخرتش را برطرف می‌كند. بحار الانوار، ج ۷۵ ص ۱۲۲ ح۵

27- مَوْتٌ فِی عِزّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِی ذُلّ. مرگ با عزت برتر از زندگی با ذلّت است. بحار الانوار، ج ۴۴ ص ۱۹۲ ح۴

28- خمْسٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرُ مُسْتَمْتِعٍ: اَلْعَقْلُ، وَ الدّينُ وَ الاَدَبُ، وَ الْحَيَاءُ وَ حُسْنُ الْخُلْقِ. پنج چيز است كه در هركسی نباشد، خير زيادی در او نيست: عقل، دين، ادب، حيا و خوش‌خويی. حياة الامام الحسين(ع)، ج ۱ ص ۱۸۱

29- ا يَكْمُلُ الْعَقْلُ إِلا بِاتّبَاعِ الْحَق‌ّ.عقل جز با پیروی از حق، کامل نمی‌شود. أعلام الدين، ص۲۹۸

30- افْعَلْ خَمْسَةَ أَشْياء وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ فَأَوَّلُ ذَلِک لَاتَأْکلْ رِزْقَ اللَّهِ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الثَّانِی اُخْرُجْ مِنْ وَلَايَةِاللَّهِ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الثَّالِثُ اُطْلُبْ مَوْضِعاً لَايرَاک اللَّهُ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الرَّابِعُ إِذَا جَاءَ مَلَک الْمَوْتِ لِيقْبِضَ رُوحَک فَادْفَعْهُ عَنْ نَفْسِک وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الْخَامِسُ إِذَا أَدْخَلَک مَالِک فِی النَّارِفَلَاتَدْخُلْ فِی النَّارِ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ. پنج کار انجام نده و هر گناهی دوست داری بکن. ۱- از روزی خدا نخور. ۲- از ولایت خدا خارج شو. ۳- جایی پیدا کن که خدا تو را نبیند. ۴- وقتی ملک الموت برای قبض روحت آمد، نگذار جانت را بگیرد. ۵- وقتی مالک دوزخ تو را داخل جهنم انداخت داخل نشو سپس هر گناهی مایلی انجام بده. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص۱۲۶، ح۷

31- إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيا قَدْ تَغَيرَتْ وَ تَنَكرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا فَلَمْ يبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كصَبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ خَسِيسُ عَيشٍ كالْمَرْعَى الْوَبِيلِ أَ لَاتَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَايعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَايتَنَاهَا عَنْهُ لِيرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِی لِقَاءِاللَّهِ مُحِقّاً فَإِنِّی لَاأَرَی الْمَوْتَ إِلَّاالْحَياةَ وَ لَاالْحَياةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَماً. إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيا وَ الدِّينُ لَعْقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايشُهُمْ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيانُونَ. به‌راستی این دنیا دگرگون و ناشناس شده و معروفش پشت کرده، از آن جز نمی که بر کاسه نشیند و زندگی‌ای پست، همچون چراگاه تباه، چیزی باقی نمانده است. آیا نمی‌بینید که به حق عمل و از باطل نهی نمی‌شود؟ در چنین وضعی مؤمن به لقای خدا سزاوار است. من مرگ را جز سعادت و زندگی با ظالمان را جز هلاکت نمی‌بینم. به‌راستی مردم بنده دنیا هستند و دین بر سر زبان آن‌هاست. مادامی که برای معیشت آن‌ها باشد، پیرامون آن هستند و وقتی به بلا (و رنج و سختی) آزموده شوند، دین‌داران اندک‌اند. بحارالأنوار، ج۷۵، ص۱۱۷، ح۲

32- اَیّهَا النّاسُ! إنّ اللّهَ جَلّ ذِکْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إلاّ لِیَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ. ای مردم! خداوند بندگان را آفرید تا او را بشناسند، آن‌گاه که او را شناختند، پرستش کنند و آن‌گاه که او را پرستیدند، از پرستش غیر او بی نیاز شوند. بحار الانوار، ج ۵ ص ۳۱۲ ح ۱

33- مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَکَ وَ مَا الّذِی فَقَدَ مَنْ وَجَدَکَ؟ پروردگارا! آن که تو را نیافت، چه یافت و آن که تو را یافت، چه از دست داد؟ بحار الانوار، ج ۹۵ ص ۲۲۶ ح۳

34- عَمِیَتْ عَیْنٌ لاَ تَرَاکَ عَلَیْهَا رَقِیباً. چشمی که تو را مراقب خویش نبیند، کور است. بحار الانوار، ج ۹۵ ص ۲۲۶ ح۳

35- إنّ قَوْماً عَبَدُوا اللّهَ رَغْبَةً فَتِلْکَ عِبَادَةُ التّجّارِ وَ إنّ قَوْماً عَبَدُوا اللّهَ رَهْبَةً فَتِلْکَ عِبَادَةُ الْعَبِیدِ وَ إنّ قَوْماً عَبَدُوا اللّهَ شُکْراً فَتِلْکَ عِبَادَةُ الاَحْرَارِ وَ هِیَ اَفْضَلُ الْعِبَادَةِ. گروهی خدا را از روی میل به بهشت عبادت می‌کنند، که این عبادت تجارت‌کننده‌گان است و گروهی خدا را از ترس دوزخ می‌پرستند و این عبادت برده‌گان است، و گروهی خدا را به سبب شایستگی می‌پرستند، و این عبادت آزاده‌گان است که برترین عبادت است. تحف العقول، ص ۲۷۹ ح۴

36- مَنْ عَبَدَ اللّهَ حَقّ عِبَادَتِهِ آتاهُ اللّهُ فَوْقَ اَمَانِیهِ وَ کِفَایَتِهِ. هرکس حق معبودیت خدا را به‌جا آورد، خداوند بیش از حدّ انتظار و کفایتش به او عطا می کند. بحار الانوار، ج ۶۸ ص ۱۸۴ ح۴۴

37- إنّ شِیعَتَنَا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهم مِنْ کُلّ غِشّ وَغَلّ وَدَغَلٍ. شیعه ما کسی است که دلش از هرگونه خیانت و نیرنگ و مکری پاک است. بحار الانوار، ج ۶۵ ص ۱۵۶ ح ۱۰

38- اَلْخُلْقُ الْحَسَنُ عِبَادَةٌ وَ الصّمْتُ زَیْنٌ. خوش‌خویی، عبادت است و سکوت، زینت. تاریخ الیعقوبی، ج ۲ ص۲۶

39- مَنْ سَرّهُ اَنْ یُنْسَاَ فِی اَجَلِهِ وَ یُزَادَ فِی رِزْقِهِ فَلْیَصِلْ رَحِمَهُ. کسی که دوست دارد اجلش به تأخیر افتد و روزی اش افزایش یابد، صله رحم به جا آورد. بحار الانوار، ج ۷۱ ص ۹۱ ح۵

40- إِنّ الْكَرِيمَ إِذَا تَكَلّمَ بِكَلاَمٍ، يَنْبَغِی اَنْ یُصَدّقَهُ بِالْفِعْلِ. بزرگوار کسی است، که گفتارش با عملش یکی باشد. مستدرک الوسائل، ج ۷ ص ۱۹۳ ح۶

شفا_گرفتن_عالم_اهل_سنت#

با #تربت_امام_حسین سلام الله علیه

ابو محمد خلدی (از شیوخ اهل سنت) می گوید که بیماری پوستی شدیدی داشتم پس تربت قبر حسین را به پوستم کشیدم و بعد از آن خوابیدم. وقتی بیدار شدم اثری از بیماری نیافتم.

الطیوریات،ج3،ص912،ح847 ط اضواء السلف📚

گریه ی تمام عالم برای امام حسین علیه السلام...

امام صادق علیه السلام می فرماید: ای زراره!🌷

آسمان با خون،🍃

زمین با تیره و تار شدن،🍃

خورشید با گرفتن و سرخ شدن،🍃

کوه ها با خرد شدن و درهم شکستن، دریاها با امواج خروشان،

ملائکه با دانه های اشک،

...چهل صباح بر حسین مظلوم گریستند

هیچ چشمی و هیچ اشکی از دیده گریان، نزد خداوند محبوب تر از آن نیست که برای حسین بگرید و اشک بریزد...

و هیچ گریه کننده ای بر حسین نمی گرید مگر آنکه گریه اش به فاطمه (سلام الله علیها) و رسول خدا می رسد، و فاطمه (سلام الله علیها) را خشنود می سازد و آن کس حق ما را ادا کرده است.

و هر بنده ای که در قیامت محشور می شود چشمانش گریان است، ☑

مگر گریه کنندگان بر جد من حسین که وقت محشر چشمش روشن است، به او بشارت بهشت دهند، شادی و سرور در چهره شان هویدا است.

در حالی که دیگران در اضطرابند، ولی آنان در امان هستند.

ولی شرایطی دارد، یکی از آنها شناخت واقعی امام حسین (علیه السلام) می باشد، آن کس امام حسین (علیه السلام) را خوب شناخته، که اعمالش به قدر توان مطابق گفتار آن امام شهید است...

بحار،ج 44، ص 242.

میگویند : اگر #امام_حسین به کوفه نمی آمد.. کشته نمیشد؟ آیا او از عهدشکنی #کوفیان خبر نداشت؟

..امام حسین اگر به کوفه هم نمی آمد کشته میشد.. با شمشیر یا سمّ و ✅

یزید دستور قتل آنان را داده بود که با او بیعت نکنند و چون سیدالشهدا هرگز با یزید بیعت نمیکردند
...پایان راه او یا #شهادت بود یا #فرار.. چنانکه عبدالله زبیر از مدینه گریخت

امام از عهدشکنی کوفیان خبر داشت،اما اگر به #کوفه نمی آمد تاریخ مینوشت 18 هزار نفر به ولیّ #
خدا، نامه نوشتند و او #قیام نکرد.. او با پذیرش دعوتها، حجت را بر #مسلمانان تمام کرد و نشان داد
..هر جا #مردم طلب کنند #اهلبیت به کمک شان میشتابند

..و این قاعده #سیاست در تشیع است

ریشه یابی جنایات کربلا 🔎💡✅

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَکْرٍ الْأَرَّجَانِیِّ قَالَ: صَحِبْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی طَرِیقِ مَکَّةَ مِنَ الْمَدِینَةِ فَنَزَلْنَا (1
مَنْزِلاً یُقَالُ لَهُ عُسْفَانُ، ثُمَّ مَرَرْنَا بِجَبَلٍ أَسْوَدَ عَنْ یَسَارِ الطَّرِیقِ مُوحِشٍ، قَالَ: هَذَا جَبَلٌ یُقَالُ لَهُ الْکَمَدُ، وَ هُوَ
عَلَی وَادٍ مِنْ أَوْدِیَةِ جَهَنَّمَ، وَ فِیهِ قَتَلَةُ أَبِی الْحُسَیْنِ علیه السلام ... مَا مَرَرْتُ بِهَذَا الْجَبَلِ فِی سَفَرِی فَوَقَفْتُ بِهِ
إِلَّا رَأَیْتُهُمَا یَسْتَغِیثَانِ إِلَیَّ، وَ إِنِّی لَأَنْظُرُ إِلَی قَتَلَةِ أَبِی فَأَقُولُ لَهُمَا: هَؤُلَاءِ إِنَّمَا فَعَلُوا مَا أَسَّسْتُمَا.(کامل
(الزیارات، ص326-327

عبدالله اَرَّجانی گفت: با حضرت صادق علیه السلام از مکّه به مدینه می رفتیم که به محلّی رسیدیم که به آن عُسفان می گفتند. سپس از کوهی سیاه و وحشتناک عبور کردیم. حضرت فرمود: به این کوه، کَمَد گفته می شود. این کوه در کنار وادیی از وادی های جهنّم است. در آن وادی، قاتلین پدرم حسین بن علیّ علیه السلام نگاه داشته شده اند. من هرگاه در سفرهایم از کنار این کوه می گذرم، آن دو نفر را می بینم که به من استغاثه و التماس می کنند. پس من به قاتلین پدرم نگاه می کنم و به آن دو می گویم: آنها پدرم را کشتند به خاطر آنچه شما پایه آن را گذاشتید.

2) قَالَ حُسَینُ بنُ علیّ علیه السلام فِی یَومِ عاشُوراَء: إِلَهِی! إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ یَقْتُلُونَ رَجُلاً لَیْسَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِیٍّ غَیْرُهُ ... فَوَضَعَ یَدَهُ عَلَی الْجَرحِ فَلَمّا امْتَلَأَتْ رَمَی بِهِ إِلَی السَّماءِ,..., ثُمَّ وَضَعَ یَدَهُ ثانیاً فَلَمَّا امْتَلَأَتْ لَطَخَ بِها رَأْسَهُ وَ لِحْیَتَهُ، وَ قالَ: هَکَذَا أَکُونُ حَتَّی أَلْقَی جَدِّی رَسُولَ اللهِ وَ أَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمِی وَ أَقُولُ: یَا رَسُولَ اللهِ، قَتَلَنِی فُلَانٌ وَ فُلَانٌ.(بحارالأنوار، ج 45، ص53 به نقل از لهوف)

حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا فرمود: بارالها! تو می دانی که آنان کسی را می کشند که فرزند پیامبری جز او روی زمین نیست، پس دستش را بر جراحاتش نهاد و وقتی پر از خون شد به سوی آسمان پرتاب کرد. سپس بار دیگر دستانش را پر از خون کرد و سر و ریش خویش را خونی کرد و فرمود: با این هیئت و خون آلود، جدّ خود، رسول خدا صلّی الله علیه و آله را ملاقات می کنم و به او عرض خواهم کرد: ای رسول خدا، فلانی و فلانی مرا کشتند.

3) قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام لِلْمُفَضَّلِ: لَا کَیَوْمِ مِحْنَتِنَا بِکَرْبَلَا، وَ إِنْ کَانَ کَیَوْمِ السَّقِیفَۀِ وَ إِحْرَاقِ الْبَابِ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ فَاطِمَۀَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ زَیْنَبَ وَ أُمِّ کُلْثُومٍ وَ فِضَّۀَ وَ قَتْلِ مُحَسِّنٍ بِالرَّفْسَۀِ لَأَعْظَمُ وَ أَمَرُّ، لِأَنَّهُ أَصْلُ یَوْمِ الْفِرَاشِ.(الهدایۀ الکبری، ص417)

حضرت صادق علیه السلام به مفضّل فرمود: روزی مانند روز مصیبت ما در کربلا نیست، هرچند روز سقیفه و آتش زدنِ درِ خانه بر امیرالمؤمنین، و فاطمه، و حسن، و حسین، و زینب، و امّ کلثوم علیهم السلام، و فضّه، و کشتن محسن با ضربه پا بر سینه، بزرگ تر و تلخ تر است، زیرا آن روز، روز بستر سازی برای مصیبت کربلا بود.

✅»

مرحوم حاج شیخ ملاسلطان علی تبریزی – ازجمله عابدان و زاهدان – در عالم رؤیا خدمت امام 🏴 زمان(عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسید و عرض کرد: آیا اینکه فرمودید: "فلاندبنک صباحا و مساء و لابکین لک بدل الدموع دما" صحیح است؟

.امام مهدی ارواحنافداه فرمود: آری، صحیح است ▪

عرض کردم: آن کدام مصیبت است که به جای اشک، خون گریه می کردید؟ آیا مصیبت حضرت علی ▪ اکبر(علیه السلام) است؟

.حضرت فرمود: اگر علی اکبر هم بود، در این مصیبت خون می گریست ▪

آیا مصیبت حضرت عباس(علیه السلام) است؟ ▪

.اگر عباس هم بود، در این مصیبت خون می گریست ▪

آیا مصیبت حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) است؟▪

.اگر سیدالشهدا(علیه السلام) هم بود، در این مصیبت خون می گریست ▪

پس کدام مصیبت است؟▪

فرمودند: مصیبت اسیری زینب(سلام الله علیها) ■.

العبقری الحسان، ج 1، ص 98 📚.

امام زین العابدین علیهم السلام، در یادکردِ حوادث روز عاشورا فرمود ؛

» تشنگی بر حسین علیه السلام و یارانش چیره شد. مردی از یارانش به نام بُرَیر بن خُضَیر هَمْدانی، بر او وارد شد و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! آیا به من اجازه می دهی تا به سوی آنان بروم و با ایشان، سخن بگویم؟ امام علیه السلام، اجازه داد. او به سوی ایشان رفت و فرمود: «ای مردم! خداوند ، محمّد را به حق، بشارت دهنده و بیم دهنده، دعوتگر به خدا با اجازه اش و چراغ فروزان [راهش] بر انگیخت؛ و این، آب فرات است که خوکان و سگان صحرا در آن می روند؛ امّا میان آن و فرزند این پیامبر، جدایی انداخته اند. آنان گفتند: ای بُرَیرا! زیاد حرف زدی. بس است! به خدا سوگند، حسین تشنگی خواهد کشید، همان گونه که پیشینیانِ او، تشنگی کشیدند «

أمالی ، صدوق: ص 222 ح 239، روضۀ الواعظین: ص 204 _ بحار الأنوار: ج 44 ص 318📚.

شدت تشنگی یاران امام حسین ع در نبرد علی اکبر با یزیدیان بیشتر به چشم می آید ، نقل می کنند ؛

سپس علی اکبر علیه السلام به پیش آمد و به سختی با دشمن جنگید و گروه فراوانی را کُشت. سپس » به نزد پدرش باز گشت و گفت: ای پدر! تشنگی، مرا کُشت و سنگینیِ آهن [زره و کلاه‌خود و شمشیر] ، مرا به رنج افکنده است. آیا آبی برای نوشیدن، یافت می شود؟ حسین علیه السلام گریست و گفت: «وای، وای! ای پسر عزیزم! از کجا آب بیاورم؟ اندکی بجنگ که خیلی زود، جدّت محمّد را می بینی و او از جام لَبالَبش، شربتی به تو می نوشانَد که دیگر هرگز تشنه نشوی». علی اکبر علیه السلام، به میدان باز گشت و بهترین نبردش را به نمایش گذاشت. مُنقِذ بن مُرّه عبدی، تیری به سوی او پرتاب کرد و او را به زمین انداخت. علی اکبر علیه السلام، ندا داد: ای پدر! سلام بر تو! این، جدّم است که به تو سلام می رساند و می فرماید: «زودتر، به سوی ما بیا». سپس، صیحه ای کشید و جان داد. «

الملهوف: ص 166. أمالی للصدوق: ص 226 ح 239، روضة الواعظین: ص 207 _ مقاتل الطالبیّین: ص 115؛ بحار الأنوار: ج 45 ص 45

امام حسین علیه السلام وارد میدان می شود و در حین نبرد با آنان برای دستیابی به آب تلاش می کند 8 اما موفق نمی شود . نقل می کنند ؛

سپس، نبرد را متوجّه حسین علیه السلام کردند و او را از فراوانیِ زخم‌ها و ضربه ها، مانند تکّه » گوشتی کردند. امام علیه السلام، آبی برای نوشیدن می جویید و نمی یافت و 72 زخم، برداشته بود. «

مثیر الأحزان ص 73.

تشنگی حسین علیه السلام، شدّت گرفت. نزدیک فرات شد تا آبی بیاشامد. حُصَین بن نُمَیر، تیری » به سوی ایشان انداخت که به دهانش اصابت کرد. حسین علیه السلام، خون را با دستش می گرفت و به

سوی آسمان، پرتاب می کرد. سپس حمد و ثنای الهی را به جای آورد و آن گاه گفت: «بار خدایا! از رفتاری که با پسرِ دختر پیامبرت می‌کنند، به تو شکوه می بَرم. بار خدایا! یکایکشان را به شمار آور و یکایکِ آنان را بکُش و هیچ یک از ایشان را باقی مگذار». نیز گفته اند: کسی که به حسین علیه السلام تیر انداخت، مردی از قبیله بنی ابان بن دارِم بود. »

الکامل فی التاریخ: ج 2 ص 571، تاریخ طبری: ج 5 ص 449 _ أنساب الأشراف: ج 3 ص 407، الردّ علی المتعصّب العنید: ص 39

ابن سعد نیز نقل می کند ؛

« حسین علیه السلام، تشنه شد و آب خواست. آبی با آنان نبود. مردی آب آورد و به حسین علیه السلام داد تا بنوشد که حُصَین بن تَمیم، تیری به او زد و در دهانش نشست و حسین علیه السلام، خون را با دستش می گرفت و خدا را می ستود. »

الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 472

در نقل دیگر آمده است ؛

« حسین بن علی علیه السلام، بانگ زد: «به ما آب دهید!». مردی، تیری انداخت که گوشه دهان حسین علیه السلام را درید. حسین علیه السلام گفت: «خداوند، سیرابت نکند!». آن مرد، تشنه شد تا آن جا که خود را در فرات انداخت و آن قدر آب نوشید تا مُرد. »

ذخائر العقبی: ص 246، المعجم الکبیر: ج 3 ص 114 ح 2841، مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی: ج 2 ص 94، کفایۀ الطالب: ص 435؛ المناقب لابن شهرآشوب: ج 4 ص 56 ، بحار الأنوار: ج 45 ص 300 ح 1.

سوارانی که ابن سعد، آنها را برای جلوگیری از عزیمت گروه بنی اسد [به نزد حسین علیه السلام] فرستاده بود، باز گشتند و بر کناره فرات، فرود آمده، میان آب فرات و حسین و یارانش، حائل شدند. تشنگی، به حسین علیه السلام و یاران همراهش، فشار آورد. حسین علیه السلام، تیشه ای را بر گرفت و به پشت خیمه زنان آمد و نوزده گام به سوی قبله برداشت و آن جا را حفر کرد. چشمه آب شیرینی از آن جا بیرون زد. حسین علیه السلام و همراهانش، همگی از آن نوشیدند و مَشک‌هایشان را پُر کردند....

خبر] این اتّفاق به عبید اللّه رسید. به عمر بن سعد نوشت: «به من خبر رسیده که حسین، چاه حفر] می کند و به آب می رسد و او و یارانش، آب می نوشند. بنگر

که چون نامه ام به تو رسید، تا آن جا که می توانی، از حفر چاه به وسیله آنان، جلوگیری کن و بر آنان، سخت بگیر و مگذار که قطره ای آب بنوشند، و با آنان، همان گونه رفتار کن که با عثمانِ پاک کردند. والسّلام!». ابن سعد نیز تا آن جا که می شد، بر آنان، سخت گرفت. «

مقتل الحسین خوارزمی ج 1 ص 244، الفتوح ج 5 ص 91

امام حسین علیه السلام با پایان یافتن آب ذخیره ، عباس ع را مامور کرد که محاصره را بشکند و آب تهیه کند و ایشان نیز موفق شدند ، چنان که نقل می کنند ؛ 4

هنگامی که تشنگی بر حسین علیه السلام و یارانش سخت شد، به برادرش عبّاس بن علی علیه السلام » که مادرش از قبیله بنی عامر بن صَعصَعه بود، فرمان داد که با سی سوار و بیست پیاده که هر کدام، مَشک آبی هم داشته باشند، به سوی آب برود و با کسانی که میان آنان و آب، مانع شده اند، بجنگند. عبّاس علیه السلام به سوی آب، روان شد و نافِع بن هِلال، پیشاپیش آنان بود. به شریعه (آبْراهِ) فرات، نزدیک شدند که عمرو بن حَجّاج، آنان را باز داشت. عبّاس علیه السلام و همراهانش، با او درگیر شدند و آنان را از شریعه راندند و پیادگان [لشکر] حسین علیه السلام، به درون آب رفتند و مَشک‌های خود را پُر کردند. عبّاس علیه السلام، میان یارانش ایستادگی کرد و از پیادگان، دفاع نمود تا آب را به لشکر حسین علیه السلام رساندند. «

.الأخبار الطوال ص 255 _ بغیهٔ الطلب فی تاریخ حلب _ ج 6 ص 2627 _ المنتظم ج 5 ص 336

ظاهر آن است که از همین آب تا شب عاشوراء در کاروان امام باقی مانده بود که امام علیه السلام مقداری از آن را به صورت زینب س پاشید ، آنگاهی که ایشان به خاطر غم و غصه گرفتار غش شده بودند ؛

آن گاه، زینب به صورت خود زد و گریبان، چاک کرد و بیهوش شد و افتاد. حسین علیه السلام به » سویش آمد و آب بر صورتش زد و به او گفت: خواهرم! از خدا، پروا کن و به تسلّی بخشیِ او، آرام باش. بدان که زمینیان، می میرند و آسمانیان، باقی نمی مانند و هر چیزی، از میان می رود، جز ذات خدا که با قدرتش، زمین را آفریده است، و مردم را برمی انگیزد تا همه، باز گردند و او، تنها بماند. پدرم، از من بهتر بود. مادرم، از من بهتر بود. برادرم، از من بهتر بود، و سرمشق من و آنان و هر مسلمانی، پیامبر خدا است«.

تاریخ طبری ، ج 5 ص 420، الکامل فی التاریخ: ج 2 ص 559، المنتظم: ج 5 ص 338 ، البدایة والنهایة: ج 8 ص 177؛ الإرشاد: ج 2 ص 93، تاریخ الیعقوبی: ج 2 ص 243 ، إعلام الوری: ج 1 ص 456 ، روضة الواعظین: ص 203 ، بحار الأنوار: ج 45 ص 1

با پایان یافتن آبی که عباس ع آورده بودند ، امام حسین ع مجددا در شب عاشوراء علی اکبر ع را مامور می کند تا محاصره را بشکنند و آب تهیه کند ، چنان که امام سجاد ع فرمود ؛

» آن گاه امام حسین علیه السلام فرمان داد تا در اطراف لشکرش، گودالی شبیه خندق کَنْدند و به دستور ایشان، پُر از هیزم شد. آن گاه، پسرش علی اکبر علیه السلام را با سی سوار و بیست پیاده، برای آوردن آبْ فرستاد، در حالی که خطرهای بسیاری آنها را تهدید می کرد (علی اکبر ع آب آورد) آن گاه، امام حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «برخیزید و آب بنوشید، که آخرین توشه شماست؛ و وضو بگیرید و غسل کنید و لباس‌هایتان را بشویید، که کفن‌هایتان می شود».سپس، نماز صبح را با آنان خواند و آماده نبردشان ساخت. همچنین فرمان داد تا گودالی که اطراف لشکرش کَنده بودند، پُر از آتش شود تا تنها از یک سو با دشمن بجنگند. «

أمالی صدوق: ص 220 ح 239، بحارالأنوار: ج 44 ص 316 ح 1

یزید در زمان خلافت چه کرد؟

پس از مرگ معاویه، یزید به حکومت رسید. نخستین کسی بود که بر خلاف سنت خلفای پیشین، به انتصاب پدرش و به صورت موروثی حاکم شد. بنا بر منابع تاریخی، یزید در زمان حکومتش هرگونه

.مخالفتی را سرکوب می‌کرد

در روز نخست، نامه‌ای به حاکم مدینه نوشت و او را از مرگ معاویه مطلع ساخت و به او دستور داد که از حسین بن علی (ع) و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی‌بکر و عبدالله بن زبیر به زور بیعت بگیرد و .هر کس نپذیرفت گردنش را بزند

ها ضد حکومت یزید سه سال طول کشید. اقدامات او در این سه سال، سرآغاز بسیاری از مخالفت .خلفای بنی‌امیه و سقوط حکومت آنان بود

او در سال اول حکومتش امام حسین (ع) و اهل بیت او را شهید کرد. در سال دوم، حرمت مدینه را شکست و به مدت سه روز جان و مال مردم مدینه را بر سپاهیانش حلال کرد و در سال سوم کعبه را .مورد تاخت و تاز قرار داد و آن را به آتش کشید

یزید در سال ۶۰ هجری به حکومت رسید و تا سال ۶۴ هجری حکومت کرد، یزید بن معاویه در مجموع سه سال و نه ماه به عنوان خلافت بر مردم سلطنت کرد و در ۳۸ سالگی در سال ۶۴ هجری .قمری مرد. وی در این دورۀ سه چهار ساله حکومت، جنایات هولناکی مرتکب شد

یزید پس از پدرش معاویه، سه سال و هشت ماه حکومت کرد و در این مدت، دست به سه جنایت مهم :زد

.در سال ۶۱ قمری، واقعه کربلا را رقم زد -

سال ۶۳ قمری به مدینه حمله کرد که به کشته شدن هزاران نفر از صحابه و حافظان قرآن انجامید و - .به واقعه حره معروف شد

در سال ۶۴ قمری نیز برای سرکوب مخالفانش، به مکه حمله کرد و کعبه را با منجنیق هدف آتش - .قرار داد

بزرگترین جنایت یزید چه بود؟

یزید بن معاویه بن ابی‌سفیان، دومین حاکم اموی است که به دستور وی، امام حسین (ع) و یاران او در

.کربلا به شهادت رسیدند

بزرگ‌ترین جنایت او به شهادت رساندن امام حسین (علیه‌السّلام) و ۷۲ تن از یاران با وفای آن حضرت است. در تاریخ آمده است که یزید در ابتدای حکومت خود، نامه‌ای به ولید به عتبه، والی مدینه نوشت و از وی خواست تا از امام حسین (علیه‌السّلام) و عده‌ای دیگر بیعت بگیرد. یزید در این نامه دستور داد .اگر آنان زیر بار بیعت نرفتند، گردن آن‌ها را بزن و سرهای آن‌ها را نزد من بیاور

روایات متفاوت در مرگ یزید

در خصوص مرگ یزید روایات زیاد و متفاوتی وجود دارد: گروهی سبب مرگ یزید را مستی بیش از حد عنوان می‌کنند و می‌گویند روزی در حالت مستی، میمون خود را بر خری وحشی سوار کرده بود و تاخت تا اینکه از اسب فرو افتاد و از دنیا رفت. برخی نیز می‌گویند بر اثر بیماری ذات در پی او می .الجنب (عفونت ریه) از دنیا رفت و او را در دمشق دفن کردند

چگونگی مرگ یزید از شیخ صدوق: یزید شب با حال مستی خوابید و صبح او را مرده یافتند، در حالیکه .بدن او تغییر کرده مثل آنکه قیر مالیده شده باشد. بدن نحسش را در باب الصغیر دمشق دفن کردند

چگونگی مرگ یزید از الکامل فی التاریخ: سبب مرگ یزید، اصابت پاره سنگی از منجنیق به یک طرف .صورت او بود، که همین امر باعث شد مدّتی مریض شده و بمیرد

روایت دیگر در مورد چگونگی مرگ یزید: برخی عقیده دارند که وی به وسیله سلمی دختر «حجر بن .عدی کندی» و با همکاری «عبدالرحمان» برادرزاده حجر، مسموم شده و به مجازات رسیده است

شیخ عباس قمی می‌نویسد: در روایت شیخ صدوق است که وی به بلای ناگهانی هلاک گشت. شب به

حالت مستی به خواب رفت. صبح او را مرده یافتند و چنان تغییر کرده بود که گویا او را قیر مالیده بودند.

روایت دیگر از چگونگی مرگ یزید: او در سال ۶۴ هجری قمری، روزی با ده هزار نفر از سواره نظام لشکر خود به قصد شکار، از دمشق بیرون آمد، و خود سوار بر اسب بود، او و لشکرش به اندازه دو روز از دمشق دور شدند، در آنجا (در بیابان) آهوی زیبایی نظراو را جلب کرد، یزید که می‌خواست غرور و چابکی خود را نشان دهد به همراهان می‌گوید؛ هیچ کس با من نیاید، و من تنها می‌خواهم به دنبال این آهو بروم و آن را صید کنم.

یزید تنها سوار بر اسب به دنبال آهو حرکت می‌کند، آهو پا به فرار گذاشته و همچنان فرار می‌کند و یزید با آخرین سرعت به دنبال او حرکت می‌کند، تا به بیابان هولناک و وحشتناکی می‌رسد و همچنان از این دره به آن دره، به دنبال آهو می‌رود. در وسط آن بیابان وحشت زا، آهو از نظرش ناپدید شد. از طرفی به شدت تشنه می‌شود، در آنجا هرچه تلاش می‌کند به آب دست نمی‌یابد.

ناگاه مردی را می‌بیند که ظرفی آب در دست دارد، به او التماس می‌کند که اندکی آب به من بده اگر تو مرا بشناسی، به من احترام شایانی خواهی گذاشت.

آن مرد می‌گوید تو کیستی؟ یزید می‌گوید؛ من خلیفه مسلمانان یزید بن معاویه هستم. آن مرد گفت: پس تو همان قاتل حسین بن علی (ع) هستی.
سوگند به خدا تو را می‌کشم، چنان که تو حسین (ع) را کشتی، با شمشیر به دنبال یزید حرکت کرده، یزید از ترس، با اسب خود فرار می‌کند، اسب از برق شمشیر آن مرد وحشت زده شد و می‌رمد، به طوری که یزید از پشت آن واژگون شده و زیر دست و پای اسب تکه تکه می‌شود[۶۸۶]

شهر کوفه شهر شیعیان ابوسفیان؟!

---

[686] https://www.tabnak.ir/fa/news/999430

✍یکی از شبهات مهم که توسط اهل سنت و به خصوص وهابیت در ایام محرم، با ادبیات مختلف بیان می‌شود و متاسفانه گاهی توسط برخی از شیعیان نیز تکرار می‌شود، این است که می‌گویند شیعیان، امام حسین(علیه‌السلام) را فرا خواندند و خود آن‌ها امام خویش را به شهادت رساندند.

◈اما این سخن دروغ محض است و هیچ مستند تاریخی ندارد. بلکه کسانی‌که در کربلا حضور داشته و در برابر امام حسین(علیه‌السلام) صف کشیدند و حضرت را به شهادت رساندند، یا از شام آمده بودند و یا از اطراف کوفه و یا از کوفیانی بودند که به امامت و ولایت حضرت اعتقادی نداشتند.

◈برای تحلیل این مطلب به سراغ تاریخ و نحوه شکل‌گیری کوفه می‌رویم:

تاریخ می‌نویسد در زمان حمله مسلمانان به ایران در زمان خلیفه دوم، کوفه به وجود آمد. لذا هسته اولیه کوفه را سپاه سعد بن ابی وقاص تشکیل می‌داد که به دستور خلیفه دوم برای جنگ با ایرانیان رهسپار این دیار شده بودند.

»بلاذری» نیز در این‌باره می‌نویسد:

»تعداد کل مهاجرین اولیه به کوفه، بیست‌هزار نفر بود که از دوازده‌هزار نفر یمنی و هشت‌هزار نفر نزاری تشکیل شده بود».

☜بر این اساس، شهر کوفه شیعیان زیادی نداشت و غالبا کسانی بودند که امامت و خلافت اهل بیت را قبول نداشتند. تایید کننده این سخن، این است که نقل شده زمانی‌که امیرالمومنین(علیه‌السلام) در زمان

خلافتش، به کوفه آمد و خواست نماز تراویح که از ابداعات خلیفه دوم بود را ممنوع کند، مردم اعتراض کرده و ندای «وا عمراه، وا عمراه» سر دادند و اجازه این کار را به حضرت ندادند، حضرت نیز فرمود: به هر نحوی که می‌خواهید نماز بخوانید».

☜البته شیعیان بسیار خوبی هم در کوفه زندگی می‌کردند که با جان و دل امامت و ولایت حضرت را قبول داشتند و واقعا خود را برای یاری ایشان آماده کرده بودند؛ اما شیعیان کوفه، به سادگی و به یکباره حسین را تنها نگذاشتند، بسیاری از شیعیان در زندان ابن زیاد بودند، بزرگانی چون مختار، سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و ابراهیم بن مالک اشتر؛ حتی برخی منابع از دوازده هزار زندانی در زندان عبیدالله یاد می‌کنند.

☜و آنگاه که امام وارد کربلا شد، ابن زیاد همه مردم کوفه را مجبور به حضور در لشگرگاه کوفه (نخیله) کرد. و گفت: «از این پس هر فردی را بیابیم که از حضور در سپاه، سر باز زده باشد، خون او مباح است». ولی وقتی که مردم کوفه، مجبور به حضور در نخیله شدند، باز هم به سادگی به جنگ حسین نرفتند. بلاذری می گوید: «از لشگرهای ۱۰۰۰ نفره ای که ابن زیاد به کربلا می فرستاد، بیش از سیصد یا چهارصد نفر به کربلا نمی رسیدند و مابقی در میانه راه می گریختند».

☜هم‌چنین از جمله شواهد تاریخی بر ناصبی بودن سپاه «ابن مرجانه» تعابیر زشتی است که در مقابل امام حسین(علیه‌السلام) به کار می‌بردند. قاتلان آن حضرت در آن روز، به حضرت خطاب می‌کردند: ما از روی بغض و کینه‌ای که با پدرت علی بن ابی‌طالب داریم با تو به جنگ و نبرد برخاسته‌ایم. و یا این‌که بعضی دیگر می‌گفتند:

»ای حسین ای دروغ‌گوی فرزند دروغ‌گو«.

✓ بنابراین شواهدی که نقل شد، غالب ساکنان کوفه را کسانی تشکیل می‌دادند که اصلا به ائمه اطهار(علیهم‌السلام) اعتقادی نداشته و هرگز امامت آنان را قبول نداشتند. لذا کسانی که در کربلا شرکت داشتند و اباعبدالله الحسین(علیه‌السلام) را به شهادت رساندند، هرگز شیعه به معنای کسی که معتقد باشد او امام و واجب الطاعه است نبودند، یا اگر هم بوده است، بسیار اندک بوده اند و در پشت سپاه و از جنگ با حضرت فرار کرده‌اند.

●شش نفر در تاریخ بسیار گریه کرده‌اند

1 حضرت آدم علیه‌السلام برای قبولی توبه‌اش انقدر گریه کرد که رد اشک بر گونه اش افتاد

2 حضرت یعقوب علیه‌السلام به اندازه‌ای برای یوسف خود گریه کرد که نور دیده اش را از دست داد.

3 حضرت یوسف علیه‌السلام در فراق پدر انقدر گریه کرد که زندانیان گفتند یا شب گریه کن یا روز.

4 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در فراق پدر انقدر گریه کرد که بعضی گفتند ما را به تنگ اوردی

با گریه هایت...یا شب گریه کن یا روز...

5 حضرت امام سجاد علیه‌السلام بیست تا چهل سال در مصیبت و عزای پدرش امام حسین علیه‌السلام گریه کردند.

هر گاه اب و خوراکی برایش میاوردند گریه میکردند ومی گفتند هرگاه قتلگاه فرزندان فاطمه را به یاد میاورم گریه گلویم را میفشارد

6 اما یک نفر خیلی گریه کرده و هنوز هم گریه می کند...

هر صبح و شام بر مصیبت حضرت امام حسین علیه‌السلام ...

من انتظار تو را برده‌ام ز یاد

با انتظارهای فراوانم از شما

برشوره زار معصیتم گریہ می‌کنید

جانم فدای دیده بارانے شما...

📚پی‌نوشت‌ها:

أمالی شیخ صدوق، مجلس 29، ح5؛ کشف الغمّهٔ، همان، ج1، ص124؛ بحارالأنوار، همان، ص155.

.مناقب آل ابی طالب، همان، ج3، ص137

«عبد العزیز بن نباته السعدی» می گوید:

و الحسین الذی رأی الموت فی العز حیاه و العیش فی الذل قتلا «و حسین که مرگ در عزت را زندگی یافت و زنده ماندن در خواری را کشته شدن دانست» (2) و مورخ شهیر، «یعقوبی»، آن حضرت را «شدید العزّه» توصیف کرده «1».

(3) «ابن ابی الحدید» می گوید: «سرور غیرتمندان و ظلم ستیزان که حمیّت و مرگ در سایه شمشیرها به جای قبول پستی را به مردم

آموخت، ابا عبد اللّه حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام بود که امان برای خود و یارانش بر او عرضه شد، اما وی خواری را بزرگ منشانه نپذیرفت و از اینکه مبادا ابن زیاد با وجود نکشتن، وی را به نوعی اهانت بخشد، مرگ را بر آن برتر شمرد و من از نقیب، ابو زید یحیی بن زید علوی شنیدم که می گفت: گویی ابیات ابو تمام درباره محمد بن حمید طائی، تنها در مورد حسین گفته شده است:

و قد کان فوت الموت سهلا فرده الیه الحفاظ المرّ و الخلق الوعر

و نفس تعاف الضیم حتی کانّه هو الکفر یوم الروع او دونه الکفر

فاثبت فی مستنقع الموت رجله و قال لها من تحت اخمصک الحشر

(1) یعقوبی، تاریخ 2/ 247.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج 1،ص:133 تردّی ثیاب الموت حمرا فما أتی لها اللیل الا و هی من سندس خضر «1» «از دست دادن مرگ آسان بود، اما دفاع وفادارانه و خوی مردانه وی را به سوی آن بازگرداند».

«و نفسی که ستم را نمی پذیرد، گویی در روز نبرد، آن همانند کفر و یا بالاتر از آن باشد».

«پس پای خود را در باتلاق مرگ، محکم کرد و به آن گفت: قیامت روز حشر در زیر تو است».

«جامه های سرخ مرگ را به تن کرد و شب فرا نرسید مگر آنکه آنها سندس سبز شده بودند «2»».

(1) سرور آزادگان، مناعت نفس را در ظلم ستیزی و در فداکاری به مردم آموخت. «مصعب بن زبیر» می گوید: «مرگ شرافتمندانه را بر زندگی رذیلانه ترجیح داد «3»» سپس این بیت را بر زبان آورد:

و إن الألی بالطف من آل هاشم تآسوا فسنوا للکرام التآسیا «آنان که در طف

از خاندان هاشم بودند، همدیگر را مواسات نمودند و بزرگان را مواسات آموختند».

(2) سخنان آن حضرت در روز طف از برجسته ترین آثار بر جای مانده در کلام عرب است آنجا که عزت، مناعت و بزرگمنشی به تصویر کشیده می شود.

می فرماید: «همانا این فرومایه فرزند فرومایه مرا میان دو کار قرار داده است؛ یا شمشیر بکشم و یا خواری را بپذیرم و هیهات که ما خواری را پذیرا گردیم؛ زیرا

---

(1) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه 1/ 302.

(2) اشاره به «سندس خضر» می باشد که از جامه های بهشتیان است (م).

(3) طبری، تاریخ 6/ 273.

خداوند و پیامبرش و مؤمنان آن را برای ما نمی پذیرند و دامنهای پاک و طاهر و همتهای غیرتمند و جانهای ستم ستیز روا نمی دارند که ما اطاعت از فرومایگان را بر قتلگاه شرافتمندان ترجیح دهیم ...».

(1) و در روز «طف» همچون کوهی استوار، بدون اعتنا به آن درندگان از سپاهیان ارتداد اموی، ثابت قدم ایستاد و به آنان و همه نسلها، درسهایی از کرامت، عزت نفس و شرافت ستم ستیزی آموخت و فرمود:

«به خدا قسم! دست خواری به شما نمی دهم و همچون بردگان نمی گریزم، من به پروردگارم و پروردگارتان پناه می برم که شما مرا سنگسار کنید ...».